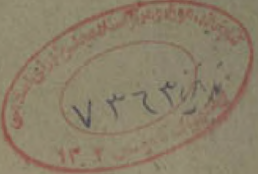
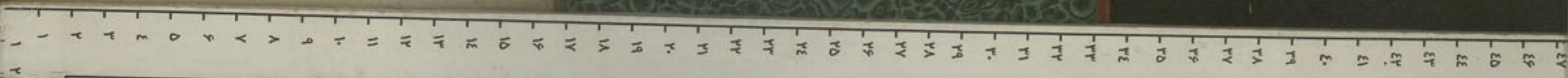




این کتاب متعلق است بجناب آقای دکتر مهدی بیانی



۱۹۲

خلاصة التواریخ

این کتاب متعلق است بجناب دکتر مهدی بیانی

۲،۰۰۰ ۴۹۲

صورت ثبت ۳۴۲

یادداشت



تاریخ ۳۹/۷/۲۵

وزارت فرهنگ

محترم دکتور بیانی

عکس برداری در کتاب خلاصة التواریخ که آنرا مرحمت فرموده بودید

حالا که تمام شد خیلی میخواستم از مهربانی و لطف جناب عالی

تشکر بکنم اما متاسفانه تشریف نداشتید

برای اینکه پس فردا عازم استانبول میشوم خیلی افسوس میخورم که

نخواهم توانست هم شخصا خداحافظی بکنم اما کمک و مساعدت

جناب عالی را هیچ فراموش نخواهم کرد

با احترامات فائقه

مارتین دیکسون (دانشگاه پرینستون آمریکا)



خلاصة التواریخ
تألیف
قاضی احمد قمی
معروف
به میرمنشی
که در سنه ۹۹۹
تألیف شده





بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

تو ملک دل ارباب یقین در ملک تو شاهان جهان خاک نشین
گر نسیم لطف تو ورزد خبر روزی سلطنت رو به یمین

بهترین امری که معتکفان صوامع قدس دیباچه کتاب مرقوم فیبهداه المقربون را
بآن توشیح سازند و نیکوترین حرفی که مخدّرات مجامع انس فهرست
ان کتاب الابرار لفی علیین مثبت گردانند حمد واجب الوجودیست
جل الطافه علینا و جل اعطائه الینا که سلاطین زمان انجو بهترین صورتی از کتم العدم بصحرای
وجود آورده لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و طغرای غرای منشور سلطنت
بر بیرلیغ توقیع ایشان موشح ساخت که انی جاعل فی الارض خلیفه و زمام حل و عقد
همه ذره بنی آدم و التیام مرام کافه امم بدست قدرت ایشان داد و ندای که
اذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل بگوش هوش ایشان رسانید چگونه
شاه که دانش نکند بهره بوستان راه فرازنده چرخ فیروزه رنگ

برازنده لعل رخسان رسنگ و صلات صلوات امیات سرور و سرادر خور است که نهال
اقبالش بطراز لولاک لما خلقت الافلاک مطرز شده و تحف تحیات برگزیده کائنات
که مرسل رفعتش بآیه کریمه لقد اصطفیناه فی الدنیا موشح گشته و طراز خلافت
تکیه زده افلاک و راستینش و گلشن امور صحن کبود گلشن شده و گلشن حجت
کانجا شده صاحب خلوت لی مع الله سرور مقربان درگاه قل الذین
احمد صلوا علیه و سلموا تسلیما و بعد از وی پادشاه تخت امامت مالک ملک
سند انما ولیکم الله صاحب منصب من کنت مولاه چراغ افسر و زموعه ال
در امه خرمن سوز کل یغیظ الکفار محدوح لسو
حجی ... نیاز و دون ... بی با دسته تخت امامت
... که بافتاف ترا فرموده خدا
صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین سرچه نسخ
خدای و کرشان سابق است در افواه به زمه خ
خاتم الاخبیات نقش ... که بر سد ز آسمان الطف
زبانان کواکب و انجم هیچ لفظی نابد الا
و خاتمه مدون این فهرست و مقالات
الدین حسین الحسینی الشهیر بمنشی التقی خدا
که سبقتی تا فضل از نحو و مورخان تمسید به نجا
و پادشاهی سلاطین جهان خلد الله احقاد
فرخش عالم ناظم و این دولت بدیع مذکور

و ساحران مورخین خصوصا امیر سلطان ابراهیم امینی هروی و میر یحیی سیفی
و خواندمیر محمود ولد میر خواند هروی و مولانا حیاتی تبریزی و قاضی احمد غفاری
و حسن بیگ روملو نسخها پرداخته اند اما هر چند معنی احد و قیق تفصیل آن تعبارات را
ذاکره و قوت سامعه از استماع آن لذتی دیگر یابد هر چند فکر دلکش مورخین
بکره متعدد جلوه گر آید نور باصره از مشاهده آن قوتی دیگر و سامعه از استماع
جو شنزا فزاید مع ذلک بعد از ارتحال الخاقان الی بوسا حند ابهات کی
نسخه [illegible] اوج باد شاهان زمان شده لاجرم بر خیال احقر
اشتغال نمود و التوفیق فی تمامه من الله الملک
سانی شد که در میانه طالبان تو آمد که جلوه نماید بخت
مد که چهره گشاید خصوصا در بزم فرح فزای عالم آرا
بان ملک حشمت و کامرانی شاه جمجاه سپاره
ان العادل الظل الله سهیل آسمان مهر جمال جهان
هی که زیر شمشیر باهر جمال او خوش صفات
ن عدالت و بخت شم خوبروئی کسی که محتاج
صاحب دلی که سر دل نماید بر سند ضمیر انور
و دات رخنا اطهر شش بهره و صحت سیرت
نج و صحیفه هندلی کینه انوار عالم
یوسف از جمال با کمال او صوتی به
نظم اگر مهابت تو باک زمانه زند قطا

بخت ایام بکسند صداره خاقانی سرکشان گردن زیر طوق و نهاده بخدمت ایستاده اند
بلند قدری که سیاست قضا و قدر بحکم جانی شیراو را نخب و دولت و کامرانی حشمت و
و جهانبانی داده اند موافقان ملک و ملت از راه بنده گی
و مخالفان دین و دولت در حضر ابر سیاسی او می نداز
بانی دولت و اقبال در رکاب سعادت و جلال کنده
چون نه بیت فتح و ظفر با رایات نصرت آیات تو شمشیر
زشیر روز بروی خصم آرد مخالفان حیله گر و معاند
بر تیغ تو جنده قرار خواهد کرد زبیم تیغ تو ترک اختیار
گرد و رفت آخر کار بجان و سر تیغ تو کار خواهد کر
زهره آب میکرد و شیر را در بیشه از بیم جبت و دل
ز تو در بحر زهره آب وار روبه پنجه شیر زبیم تو
لطف بسنگ انداز و سنگ ز لعل سازد ماهی گوهر
و جدال بخورشید امان میبرد بیت گر افکنی بسنگ
شود لعل آبدار وانم نقش کنه گوی سعادت تو سب
اقتدار بحر سان وقت جود و عطا از کف بهر ط
بخشش تو سخا فیض بخاص و عام میرساند رباعی ای فیض تو عا
ز فیض تو گیاه و گل و خار هانند خسیم و خشک لذ
بیار محمد و قواعد مذهب ائمه اثنی عشر بطریق آبا
سر بر خلاف ابا رث و استحقاق ها بر مسند سلطنت و حشم

شاه صاحب قران ٭ پناه زمین و شاه زمان ٭ پدر بر پدر شاه جم اقتدار ٭ سلاطین
فرمانده کامکار ٭ درین کاخ فیروزه چار در ٭ باقبال و بخت شاه دگر ٭ یاد باد
فیروزه رنگ ما نامل خامهٔ عنبر شمامه بر داشت رقم مدح آن
ین لوح زبرجد نگاشت خسروی که دیباچهٔ منشور فرمان دهی و جهانداری
هی و انبیاء من لدنک حکما موشح و مستنیر است و تشریف سروری
ان سلیمان مرتبت بطراز و اتیناه ملکا عظیما مطرز و مزین ٭ تعالی
هی ٭ مجمع شاهی و فرخ پادشاهی ٭ همه لطف و همه عدل و همه
بان جاهی ٭ بسی گردید و خواهد گشت دوران ٭ ندیده است و نبیند
فی الارضین قهرمان الماء والطین معدن الجود والاحسان ابو المظفر
سلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابو المظفر سلطان شاه
نه و تعالی ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه
مای ٭ سر تاجداران تراز پایه تو ٭ سردار شاهانی و جمله جل
ل ز خیل خواقین تو بنیاد ٭ ز شاهان توی در جهان یادگار
رخی کرده تایید حق رایت ٭ توی شمع ایوان دولت
نهان کی کند بر ضمیر منیر آفتاب تاثیر از بابت ارتفاع دولت
دستور نماند که از بدایت شروع در تدوین این مجلدات خمسه که موسوم
دوازده علم تمام باشد در ایام سلطنت و ظهور دولت شاه
اسمعیل ثانی که حسب الامر اعلی حضرت فردوس منزلت
روضع ارباب سیر منضود و مامور گشته بود که نسخه شریفه و تاریخ منیفه

در تاریخ مطلع السعدین که عمدة المتاخرین مولانا کمال الدین عبد الرزاق سمرقندی از ابتدای
سلطنت سلطان اعظم ایلخان معظم سلطان ابو سعید بهادر انار الله برهانه تا ایام ختم سلطان
سعید شهید مغفور سلطان ابو سعید گورکان نوشته از ابتدای ظهور دولت سلطان
شاه اسمعیل تا ایام سلطنت شاه اسمعیل ثانی در سلک تحریر در آورد و قاید اقبال
و توفیق رفیق گشت تا بعد از آن ایام خجسته فرجام چون حکمی در معسکر همایون ابن دودمان
خلافت مکان در ممالک ایران بحسب مقتضای فلک غدار بسیار دور از اصحاب
دولت متردد و گرفتار بود و جمعیت همت مصروف آن داشت که اراده سابق در باب
تحریر تاریخی که مطمح نظر بود با تمام آن مشغولی دارد در تمادی آن روزگار هیچ صاحب
دولتی و راسخ فطنتی را نیافت که راغب این فن باشد و گوش تاریخ و سخن نماید و از مزید توجه
والتفات آن صاحب دولت را و این مهم با تمام رسد با وجود تفرقه خاطر و پریشانی
ظاهر و فقد آن جمعیت اسباب و وجدان اسباب تفرقه از هر باب و تلاطم آن ایام
نافرجام و هجوم آلام و اسقام که از صبح تا غروب بهزار حادثه روی نمود و از شفق
تا فلق از هجوم حوادث دیده عمر دیده لحظه‌ای غنود والقصه عمری اوقات تیره بدین و تیره
گذران بود و همانا آن وقت ورقی چند فراهم آورد و از هر گوشه توشه و از هر خرمنی
دریوزه کرد و چون زیور اتمام پوشید و در اظهار حسن و جمال کوشید مدتی مدید
و عهدی بعید متفکر بود که آیا این مخدره حسنا بالقاب همایون کدام یکی از سلاطین زمان این
پرچهره زیبا نامزد گردد کدام یکی از خواقین ایوان خواهد شد که ناگاه هاتف غیبی بگوش هوش رسانید
که شتاب مکن ٭ بیت ٭ زیر ایوان چرخ بوقلمون ٭ کل امر بوقته مرهون ٭ و چند
مدت احوال مشتمل بر ملال کثیر الاختلال بر منوال گذران بود تا آنکه گوهر شرف سبحان آدم و دره

دیده اهل عالم خلاصه ایجاد و تکوین صورت رحمة رب العالمین تخت پادشاهی ایران
باز هاتف غیب ندا داد که زیاده ازین آن در گرانمایه را در درج اختفا نگاه مدار و از آن
مخزن بیرون آر تا چشم جوهریان بازار دانش و بینش از آن روشن گردد و گوش مستمعان
سخن دانی سان گوهر سامعه آن زینت تازه پذیرد و بنا برین آنچه در خزانه خیال بود از آن مخزن
بیرون آورده از میامن طالع سعد که مدتها ازین ناتوان روگردان شده چهره می‌نمود
اتفاقا از افق مشرق سعادت طالع شد و این مجلد را بالقاب همایون و محامد ذات میمون
قرین ساخت و تا اواخر سال پارس ئیل موافق بعض ثمان بعضها تسع و تسعین و تسعمایه اتمام داد
چون ذات ملکی صفات قدسی سمات آن اعلیحضرت کیوان رفعت بهرام صولت ناهید عشرت
از پی تنویر عرصه گیتی و عالم گیری از مشرق اقبال بی زوال ظاهر شد امید آنکه قلیل النقصان
چنانست که هر روز بعد از فتحی فتحی میسر گردد و در هر ماهی اقلیمی در تصرف آرد نظم اگر چند
روزی شهر دو رنگست نموده است این ملک را بر تو تنگ محور عجم که در ربع مسکون
تمام کنی حکم و گردد جهانت بکام بیان صادرات احوال نادرات خصال و واردات
افعال مساعدت بخت جوان و مددکار با قران آن سلیمان مکان سکندر شان در عدالت
و سیاست و انوار عاطفت و مرحمت بر کافه بنی آدم و اوصاف جلال و نعوت کمال آن دولت
که خوض در آن کار هیچ مورخی نیست بلکه اگر سحبان زنده شود و این مقصد حیات یابد جایی که هیچگاه
از عهده تقریر و تحریر آن بیرون نتوانستند امداد این غلام دعاگوی بنا بر مضمون ما لا یدرک
کله لا یترک کله بعد ازین سال بتوفیق الله الملک المتعال روز بروز در ملازمت کتاب
ظفر انتساب بقلم تحریر در آورده مجلدی علیحده پرداخته و الاستعانة من الله الملک الاحد
الصمد ناشران صحایف اخبار و راقمان آثار ملوک عدالت آیین صفحات اوراق

بارقام خجسته فرجام شرح انساب و ذکر آبای کامیاب خسروان فلک جناب صفوی زین
داده ظاهرا غرض ایشان ازین ترتیب آن بود که اثبات نمایند که همچنانکه از
روی استحقاق فرق همایون آن خسروان آفاق را افسر فرمان فرمایی
زیبد از ممر ارث نیز سریر آرای مسندنشینان مجامع دولت را می سزد
که درهای درج لآلی اخلاف شرف دودمان عبد مناف‌اند و نوری از انوار احمد
حیدر کرار بر ضمایر انجم نظایر محبان خاندان نبوی و خاطر قدسی مآثر منحرفان از
اولاد مرتضوی مخفی و محجوب نخواهد بود که نسب شریف حضرت ولایت قرابت
امامت منقبت کرامت و هدایت نیابت المنتسب بالنبی العربی العلی الولی شیخ صفی
الحق و الحقیقه و الدین ابی الفتح اسحق الاردبیلی سقاه الله سبحانه عن روحانیته المقدسه
بحضرت امام مفترض و قبله معظم امام الهمام مفترض الطاعه واجب العصمه منتها المحاسن
والمکارم ابا ابراهیم موسی الکاظم سلام الله علیهما بدین طریق منتهی میشود که سلطان
شیخ صفی الدین اسحق بن الشیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن الشیخ قطب الدین
بن الشیخ صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بکلام الملک العلام و هو ابن عوض الخواص
بن سید فیروز شاه زرین کلاه بن سید محمد بن سید شرف شاه بن سید
محمد بن سید حسن بن سید ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل
بن سید محمد بن احمد اعرابی بن ابو محمد قاسم بن ابو القاسم اعرابی بن حمزه بن
الامام المعصوم ابی ابراهیم موسی الکاظم علیه الصلوه والسلام گفتار در تیمن ذکر بعضی
از صفات و خوارق عادات سلطان الشیخ صفی الدین اعلی الله سبحانه فی صدر مجالس
المقربین و آنچه قبل از تولد آنحضرت از ظهور او و ولادت نمود و پوشیده نماند که بحکم حدیث

صحیح نبوی و خبر صریح مصطفوی صلی الله علیه و آله فرموده اند ان الله یبعث لهذه الامة
علی رأس کل مائة سنة من یجدد لها دینها در سر هر صد سال یکی از علمای ربانی یا از محققان
معنوی یا از پادشاهان عدالت آیین تجدید دین مبین و موید شرع سید المرسلین ظاهر
میشده و در و غرت حق بر خلق میگشوده اند چنانچه پیدا از ارباب سیر مشهور است که در این
مایه اول خلیفه امام المعصوم الهادی الناطق [illegible] جعفر [illegible]
ظهور کرده اند و در رأس مائه [illegible] از مبادی جهت آگهی و برکات [illegible]
که اجزا اسبوع آیات [illegible] واتفاق مطابق سبع سموات طباق مجدد این دین
مبین و موید این شرع متین حضرت ولایت شعار کاشف اسرار النبوة مظهر انوار
الشریعة شیخ صفی الدین افاض الله علی العالمین برکات ارشاده بوده اند که آثار زواهر معالی
معالی ارشاد و ترغیب عباد کالصبح الصادق بر آفاق فایض شده و بوده و قلم شکسته زبان
و [illegible] چه حد تحریر تواند نمود که نقاب جمال [illegible] و لسان قاصر [illegible]
و چه تواند نمود که [illegible] از آنکه فصول [illegible]
است در ساحت منقبت آن صدر نشین [illegible]
مصابیح انوار احمدی مصطفوی در آن [illegible]
جلال مرتضوی تابان [illegible]
[illegible] که جواهر اسرار آگهی [illegible]
دین و مفتاح [illegible]
[illegible] شیخ الصدر [illegible]
[illegible]

سرورا زاهد چون اهل طلب [illegible] از آن [illegible]
[illegible] و اهل [illegible] حاصلشان [illegible]
غرو و جهان و اصلشان الحضرت [illegible] سبع سموات طباق [illegible]
اسلام [illegible] اهتمام [illegible] احترام [illegible] اصحاب صورت [illegible]
افادات [illegible] صاحب کرامت [illegible] ارباب [illegible] آن [illegible]
[illegible] لسان [illegible] این [illegible]
دل و جان [illegible]
حضرت قطب الاقطاب [illegible] از علمای ربانی و محققان [illegible] شیخ محیی الدین [illegible]
و از پادشاهان [illegible] سلطان [illegible]
و [illegible] سروران دو جهان [illegible]
[illegible] قضا و قدر [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] جلال الدین [illegible]
مشهور [illegible] و در روایت [illegible] که [illegible] حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم را در محلی که بیرون دروازه [illegible] است
[illegible] حضرت قطب الاقطاب است [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

از برای شیخ صفی الدین است که دین را از نو جلا و رونق و صفا میدهد و بکرم و تربیت از
حضرت سید المحققین وارث علوم الانبیاء والمعصومین سید مرتضی علم الهدی علیه الرحمه که حضرت
شاه اولیا علی المرتضی علیه سلام الله الملک الاعلی فرموده و اند [illegible]
[illegible] الفضل من اصحاب [illegible] الارحام [illegible] الجبال [illegible]
[illegible] و سید الابرار امیر قاسم انوار
در مدح آنحضرت میفرماید نظم شیخ عالم آفتاب اولیا پیشوای دین نبی الاصفیا
آنکه از وی گشت مشهور اردبیل وز جمالش شد پر از نور اردبیل [illegible]
و تحف اسرار ارباب نیاز و حضرت واهب العطایا این مژده [illegible]
بعطیه و هبات الحکم جهان بزرگ کرده و بمسند ولایت و کرامات ممکن گردانید و [illegible]
با برکاتش ادای وظایف و طاعات و لوازم عبادات صرف شده و قوت باطن [illegible]
مباشر ساخته فتوحات [illegible] در خلال این احوال خوابها میدید که [illegible]
او را در معارج تکمیل و ارشاد و مصاعد اعتلای مراتب [illegible] عروج او صعود [illegible]
از انجمله شبی خواب دیده بود که بر قبه مسجد جامع اردبیل نشسته که آفتابی طالع گردید
تمامی اطراف و اکناف جهان از انوار آن روشن شد چون چشم جهان بین گشاد و دید
آفتاب جمال خورشید مثال وی است که از مطلع شرف طلوع کرده و بعد از آنکه [illegible] خواب
او بکمال انتباه آمد واقعه را تمام [illegible] والده ماجده خود عرض کرد [illegible]
تا بکمال رسیدن [illegible] عصمت [illegible] گفت تعبیر این [illegible]
لمعات آن مشرق و مغرب عالم را منور کرده [illegible] تعبیر [illegible]
[illegible] ملاحظه نمود که [illegible] شیخ [illegible]

و ثانی نوبت سوم [illegible] در خواب دید و میگوید که شیخ امین الدین جبرئیل [illegible]
و تاج چند مناسب و قصد کرد و گفت شمشیری از میان ما گرفت نتوانست پس تاج را از سر [illegible]
آفتابی از مشرق فرق سرش طلوع نمود که تمامی جهان را منور ساخت و باز افسر [illegible]
آن نور مستور گردید نوبت دیگر تاج را از سر گرفت آن آفتاب [illegible] دل در [illegible]
آمد چون رفع افسر و کشف آفتاب [illegible] از خواب [illegible] آفتاب [illegible]
تعظیم و انتباه [illegible] این مرده و خواب [illegible]
آفتاب صاحب [illegible] خلیل الرحمن [illegible]
حقیقی و آن قطب الاقطاب را از امور دنیوی قطع نمود و طالب مرشد کامل گردید
و جهاد [illegible] صلاح الدین رشید که در بلده شیراز حاکم [illegible]
از والده رخصت حاصل نمود [illegible] بان بلده رفت [illegible]
نزول اجلال فرمود [illegible] صلاح الدین رشید صلاح در آن دید که او [illegible]
برده رسوم ضیافت و رعایت بتقدیم رساند صلاح دید وی عمل نمود [illegible]
[illegible] مشغول نمود [illegible] ساعات [illegible]
الدین [illegible]
[illegible] استعداد خود را از ایشان قوی ترسید بالآخره [illegible]
حاصل آن [illegible] مشرق و مغرب عالم [illegible] شیخ زاهد گیلانی
کسی نیست که ترا بمقصد تواند رسانید بنابرین اشارت آنحضرت [illegible]
کرده بجانب اردبیل مراجعت فرموده [illegible] والده [illegible]
داده [illegible] شیخ زاهد مشغول گشت [illegible] شیخ زاهد [illegible]

الکرودی الاسحاقی بوده و تاج الدین ابراهیم نام داشت و مرید سید جمال الدین گیلانی با
و سلسلهٔ ارشاد قطب الاقطاب برهان الحقیقة سلطان شیخ صفی الدین از شیخ زاهد گیلانی
و او از مرشد الطریقة و ارباب الحقیقة سید جمال الدین و او از شیخ شهاب الدین محمود
التبریزی و او از ابو الغنائم رکن الدین سجاسی و او از قطب الدین ابو بکر الابهری و او از
احمد اسود شیخ ابو نجیب سهروردی و او از قاضی وجیه الدین عمر البکری و او از شیخ
محمد البکری و او از احمد اسود دینوری و او از ممشاد دینوری و او از ابو القاسم
جنید بن محمد البغدادی و او از شیخ سری سقطی و او از ابو محفوظ معروف الکرخی و او از
داود طائی و او از حبیب عجمی و او از شیخ حسن بصری و او از صاحب تمکین سریر
قد اسری و مالک تاج سلطنت [illegible] اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب
و او از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و او از امین وحی ربانی و موصل کتاب آسمانی
جبرئیل امین علیه السلام و او از حضرت عزت عز شانه حاصل که حضرت قطب الاقطاب
بعد از مراجعت بوطن اصلی مدت چهار سال دیگر جامع سلوک طریق طلب حق بوده و نظر
شخصی مسمی محمد بن ابراهیم [illegible] بیخ گیلان [illegible] بوده
که حضرت شیخ زاهد قدس سره در قریهٔ [illegible] گران که از توابع گیلانست بر سجادهٔ ارشاد و افاده
تمکن دارد و استماع این خبر [illegible] از آتش اشتیاق در کانون درون آن [illegible]
اشتعال آمد در فصل شتا که از صعوبت سرما مسافران سریع السیر [illegible]
پیاده و تنها متوجه قریهٔ مذکور گردید و در ماه رمضان [illegible] رسیده و در زاویهٔ شیخ زاهد
رحل اقامت انداخته بادای صلوات و عرض حالات مشغول گشت و طریق شیخ زاهد آن
که در ماه رمضان از مریدان [illegible] اختیار نموده در خلوت می نشست [illegible] تا عید [illegible]

می نموده و [illegible] بسته و مسدود ابواب ملاقات شده بود و لیکن چون نوبت حضور حضرت
شیخ صفی الدین رسید ضمیر انور شیخ [illegible] یکی از خدام را که محمد خلیلان نام داشت طلب
نموده گفت برو و آن جوان گیلک [illegible] که در گوشه زاویه به نماز مشغول است بخلوت
خاص من آور تا آنجا باشد خادم موجب فرموده عمل نمود و در آن ایام شیخ زاهد
عادت با آنحضرت متوجه شده و او را از خلوتی که نشسته بود وظایف ارشاد و تلقین [illegible]
مبادرت نمود و چون انوار ولایت از رخسار همایون شیخ لایح بود و علامت تربیت [illegible]
داشت و از مناهج [illegible] آثار سعادت عالم را که حضرت شیخ صفی الدین را امید [illegible]
ارشاد و مناصب تمکین [illegible] که طبیعت او بعضی اوقات [illegible] بیرون آمد [illegible]
میخورد و این نسبت در تزاید بود و به مرتبه رسید که در ماهی یک بار [illegible] یک بار طعام و شراب
تناول نمودی و در رکاب [illegible] متابعت شیخ [illegible] و تمکین [illegible]
بر بستر [illegible] چند سال از اکل لحوم و دسوم احتراز کرده هنگام افطار [illegible]
میل می نمود و بالآخره [illegible] ریاضت و تحمل اثقال مجاهدات و معارج مقامات
و مصاعد خوارق عادات ترقی فرمود و شیخ زاهد منصب سجاده نشینی ارشاد [illegible]
را با آنحضرت تفویض کرد و یکی از بنات مکرمات خود را که در حجلهٔ عصمت تربیت یافته بود
و [illegible] علیها السلام هم نام بود در حبالهٔ نکاح او در آورد و بتدریج او را از [illegible]
باز آورده [illegible] و مؤلف کتاب صفوة الصفا آورده که چون شیخ زاهد
[illegible] سجاده نشینی و تلقین [illegible] تسلیم [illegible]
[illegible] بعضی از مریدان [illegible] مشتعل که [illegible]
که مناسب [illegible] این [illegible] جلیل القدر متعلق شیخ صفی الدین باشد [illegible] بطالبان [illegible]

ارشاد او بوی کرده چراغ هدایت از دودمان شاه صفی کرده و آن والد ارشاد شیخ
جمال الدین علی که بحلیه کمالات صوری و معنوی متحلی است قائم مقام خویش سازد
متابعت و ارادت خود را بر دوش افکنده آستان هدایت آستانش مجمع ارباب حقیقت
کرده و دولت ارشاد از خاندان شیخ تا بغیری انتقال نیابد بعد از استماع این مقالات
شیخ زاده علیه الرحمه عبد الواحد فرمود که مرا نیز مطلوب همین بود و اما وهاب مطلوب
استعداد این امر از شیخ صفی الدین عنایت فرموده ابواب تکمیل ارشاد و طلوع
عباد و عباد بر روی وی گشوده ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و بعد وصیت
شیخ جمال الدین علیه السلام ذکر کرد جواب شنید که اگر طلوع شمس بخلوت شیخ اتصال است
از آن شیخ صفی الدین است ذکر کرد در حال چهره رنگ او از یک تقصیری صحن شیخ
شیخ و مریدان شد و حال آنکه حضرت قطب الاقطاب در موضعی بود که از آنجا تا خلوت شیخ
نیم فرسخ شرعی مسافت بود و همان ساعت قطب الاقطاب در موضعی بود که از آنجا
مجلس شیخ زاده آمده شیخ از وی پرسید که ساعتی کجا بودی جواب داد که در خلوت شیخ بودم
چه بود گفت از پی اظهار شیخ بخدمت آمدم آنگاه شیخ زاده آمده بکتاب بدان
توجه کرده گفت عرض از این اصوات اظهار استعداد صفی الدین از اغیار اختلاف و عدم
ارشاد و جمال الدین بود وجه از دو فوجه نیست که از هم فرسخی او از مراسم کرده جواب
شنید و بحضور رسیده و این از غایت عظمت شیخ بیکرها وجه و قرب جواب اندای بسیار
او از مراتب شنود آن یکی را رد و قبول کند تا گرا رسد لاجرم انکار اکتفا
نادم رغبت شدند این سیر معرفت شده و روی ارادت بر زمین نهاده
از عناد و در گذشتند پس از این ملاحظات در ذات حضرت قطب

از شیخ

از شیخ زاده گیلانی رخصت حاصل کرده بار دیگر مراجعت فرموده و به تکمیل طالبان
کمال ارشاد و عنان مدارج جلال مشغول شد و هرگاه آتش اشتیاق ملاقات شیخ
زاده در ضمیر شریف اشتعال می‌یافت بگیلان رفته از فوائد مجلس شریفش متمتع گردیدی
و بعضی اوقات شیخ زاده بتحریک شوق دیدار آنگاه روزگار باردبیل تشریف آوردی
کمال صحبت و اتحاد او و روحی و مؤلف کتاب صفوة الصفا گوید از شیخ صدر الدین
مروی است که نوبتی شیخ زاده باردبیل آمده در زاویه ساکن بود و نزول اجلال فرموده
روزی پدرم شیخ صفی الدین و بسیاری از اعیان اردبیل در مجلس حاضر بودند ناگاه
از جیب مراقبت سر آورده بجانب پدرم توجه کرده فرمود که شاه سال است
هرچند در هوای فضای ربع مسکون و ساحت با وسعت جهان بوقلمون طیران نموده
همت تو موضعی و منزلی بهتر از اردبیل نیافت لائق که در آن سرزمین اقامت کرده
به تعمیر او بپردازی که از برکت فیض منزل پاکان عالم بالا باشد و همانا همین
متوطنان این بلده خیر او و از اوست که در هدایت و دلالت امت حضرت خاتم صلی الله
و آله نیز سلوک طریق دین نبوی و نشان ملت مقصود به اهتمام تمامی و تحصیل
طالبان را رسیده و ساحت ارباب صفا و بر در مانده کان گوی انکار بگشای
رب العالمین تجلی و خلق را متوجه کرده طریقی که نفس نصیبی از جانب بعضی از
بلاد رفته مشقت سفر را تحمل کنی و تا از اضرار صحبت انکار از
عوالم از مکمل داده و طالبان اردبیل روشن که دلی
حصول مطلب و مقصد صفا و مریدان بلاد و امصار و طاقت
و قوت و تمتعی این امر شامل که مراد از ارشاد

تسلیم تو کردم و آنچه دست رس من است هم در ترتیب تو بجای آوردم بعد از آن شیخ زاهد
بموضع سودکرا از توابع شروانست تشریف برده آنجا مریض شد و چون وجود دانست
که مرض مهلکست یکی از سالکان طریق ادب را که موسوم بود بخضر بالسوالی طلب داشته
فرمود که میخواهم که بیک روز از اینجا به اردبیل روی و روز دیگر صفی را پیش
من حاضر سازی السوالی این خدمت را قبول نموده بخاطر گذرانید که از اینجا یک روزه
به اردبیل چون توانم رفت چهار سوره و تا اردبیل هشت روزه راهست شیخ
بر مافی الضمیر وی مطلع شده او را نزد یک خود طلبید و دست مبارک بر پشت
و بر روی او فرو آورد و چهار وقت صبح دم قدم در راه نهاده در وقت عصر
بمقصد رسید در قریه کلخوران بسعادت ملاقات حضرت قطب الاقطاب فایض
شد و سبب آمدن خود را عرض کرده آنحضرت بتهیه اسباب ملاقات شیخ زاهد
مشغول نموده آنگاه اسبی که مرکب روشن ضمیر [illegible] بر پشت [illegible] فلک ستة
سوار کرده بدان [illegible] بسال خورده [illegible] که داشت شد و السوالی با سعادت
دو جهانی در رکاب [illegible] گشته بسوی سودکره رسید بتقبیل انامل فیض
شیخ زاهد شرف [illegible] گردید و بعد از تقدیم مراسم پرسش شیخ
زاهد فرمود ای صفی مرض من مرض آخرتست و مقدمه واقعه اگر از اصحاب یکی جهت
مدفن من موضعی اختیار می نماید مختار تو کدامست و چه موضع حضرت قطب الاقطاب
طاب الله ثراه فرمود که چون مولود و مسکن حضرت شیخ گیلانست مناسب آنست
که مقبره متبرکه ایشان نیز هم در آن مقام باشد این سخن را قبول نموده فرمود که مرا
بدانجا برده و ببرید شیخ صفی الدین [illegible] و عمل نموده آنحضرت را بگیلان ببرد و بعد از

جان [illegible] چهار ده روز چراغ حیات آن شیخ شب افروز هدایت [illegible] باد
اجل در آنجا در شهور سنه سبعمائه منطفی شد و اندوه از نهاد ارباب شهود و [illegible] بر آمد
انا لله و انا الیه راجعون و حضرت قطب الاقطاب فرمود که جسد مطهر شیخ الطریق
سنت حضرت پیغمبر و موافق عمل حضرات ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم غسل داده
و تکفین کرده بر جنازه با جهت [illegible] آتش نهادند و او را در محل مناسب از آن
ناحیه در موضع ساورو دفن نمودند بعد [illegible] مدفن [illegible] زمین [illegible] نگاه
بجانب اردبیل مراجعت کرده موجب وصیت شیخ زاهد سجاده ارشاد و تلقین را
از جلوس همایون خویش میمنت بخشید و بهدایت طالبان مطالب معرفت و راه نمائی
سرگشتگان بیابان ضلالت مشغولی نموده و از حصول همین مقصد خلفا ببلاد دور
و نزدیک فرستاده تا مایده بهره فایده ارشاد و [illegible] نعمت تربیت از آن [illegible]
و بهره ور گردید لاجرم صیت جلال و آوازه کمال آنحضرت عدیم المثال باطراف و اکناف
جهان رسیده در اندک زمانی بسیاری از مشتاقان لقای سعادت [illegible]
مجالس فیض افادت در ایشان ولایت نشان جمع آمده این خبر در کتاب صفوة الصفا
ایراد یافته که خواجه محیی الدین که از اولاد هدایت نهاد آن مرجع اسعاد بود نقل نموده که روزی
از ولایت عراق عجم و آذربایجان و روم و دیاربکر و شروان از سالکان و طالبان
[illegible] مرتبه [illegible] جمع آمده [illegible] مساجد و معابد [illegible] خوانق
و توابع آن از جماعت پر شد و بیشتری از آن طوایف نظر بوده آنحضرت در خلوت
مقرر شد که [illegible] از آن خلوت نشستان [illegible] سالیان تمام
و [illegible] و ایام [illegible] مراتب [illegible] فایده

در کتاب مذکور مسطور است که نوبتی امیر قربه داد و به اذن پیرمحمد داد و بیعی معلوک کرد
بیست هزار کس بدست حق پرستان جمع دراهل سلوک تربیت شده بودند و دلی را دو
برو وش افکنده و بعضی از ثقات از مولانا عبداللطیف که منتظر خانقاه اقتدا اهل
نیاز بود نقل کرده که گفت شبی از آنحضرت استماع نمودم که فرمود که بحال مراد و هر
مرید صاحب کمالات که باستظهار بدرقهٔ عنایات او بدرکه کار رسانا از خوف و خطر را
کرده اند و در دامن الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون آسوده اند و بعضی
صادق از مولانا عبدالملک ولد مولانا شمس الدین بیهقی نقل نموده گفت من با بیتی عدد
مردمی که از راه رفیق ملازمت می رفتند مشغولی نمودم سیزده هزار کس در عرصه
سه ماه بشمار آمده و مردمی که از سائر شرق و آن ولایات منوجه خدمت بوده اند بحیز
بیرون و از قیاس عقل افزون می نمود چنانکه نوبت امیرچوپان از آنحضرت سوال
کرد که مریدان شما بیشتر اند یا لشکریان ما آنحضرت فرمود که در ایران تنها نسبت بآ
که در برابر هر یک از اصحاب عالیات صد نفر از ارباب ارادت هستند باید که بالا و مشهور
مشهور است که در جمیع ولایات خصوصا سرانذیب که از آنجا با ایران سه ساله راه است
جمعی کثیر از مریدان آنحضرت بوده اند رحمهم الله تعالی و اکثر مغلان را ارادت عظیم
بآنحضرت پیدا شده جمعی به برکت انفاس قدسی صحبت ایشان را از دوستان مانده
مانده اند از جمله کرامات که مشاهده آن جماعت شده آنست که روزی امیرچوپان سلیمانی
که امیرالامرای ایران بود بعزم شکار بکوههای رفته بودند و شنوده که مغرب و
او بود در آب شد سر کشتی سوار کرد و انید و او از غوطه اینجا و بیچاره گشت شکار رو دره
دیگر عنان را نتوانست نگاه داشت یکبار از سر روزن از قله کوه و بیره امیرچوپان را

انتظار بی عظیم دست داد و خود را بدان ورطه رسانیده بارها بارها شنودا
بسلامت دیده جر نفسش دست داد و از سبب آن سوال کرد و شنود گفت در حالتی که
یقین بپیوستن و قطع امید از خود کرده بودم حضرت قطب الاقطاب را دیدم که گریبان
مرا گرفته آهسته آهسته بر زمین نهاد لاجرم جمهور زنگان بواسطه آن امر غریب نشان لطف
ارادت آنحضرت را در گوش کشیده و اعاظم سلاطین چون بصحبت فیض بخش می رسیدند
خود را از فقراء مسلمین حقیرتر می دانستند و سروران تجوب این درگاه مجلس بهشت
یافتند تواضع و فروتنی در مرزو ضمیر بکاشتند انوار معارف الهی بلمعات اسرار حقایق
تابناکی از و خبات سیاه سیاهی تخشی صفت ظهور داشت که هر کسر ناظر نظر و رسی
مبارکش می کند نظرة العین ظلام انکار از ضمیر ظلمت قرین انعدام یافته جرعه
ذرا را و به دلش افروخته مسکر و نیره سالک مبصر که چشم بچهره و می کشاد و ادوی
مشاعل کواکب منازل در راه مقصدش نهاده طریق موصل بدیده دل می دید چون زاد
سال برانمنوال احوال بخشن گذشت بسیاری از سلاک طریق مهدی و رهروان
حق عزوعلا بوسیله متابعتش بمطالب و مقاصد خویش رسیدند و کوکب ذره کاملش از
تحصیل زوال توجه نموده و وفات حیاتش بسوی مغرب ممات میل فرمود تفصیل این اجمال
چون مشیت خالق امراض و اراده حکیم فیاض بر حلت آن بقوی علت تعلق گرفت امراض
متضاده که علاج هر یک از آنها دیگری را صعوبت پیدا نمودی عارض ذات با برکاتش
گردیده و آنحضرت در اثنای مرض و ناتوانی روزی بزبان الهام بیان گفت که
کی از رجال الغیب در گوش هوش من گفت که باری تعالی تمامی امراض که در کتب اطبا مذکور است
بر تو گماشت و هر قوائی که از برای مریضان تعین یافته همه را بنواز زائی و شفت و دار

ضعف بیماری و شده اند و قریب اربعین ز برای هر نمازی تجدید وضو ساخته و هر گاه
وقت مرض ضعف بمرتبه رسانیدی که از ادای قیام و قعود عاجز گردیدی بعضی از
نزدیکان با اقامت آن ارکان قیام می نمود چون دانست که هنگام ارتحال نزدیک شد منصب
ولایت عهد و ارشاد و طریق هدایت بولد ارشد شیخ صدر الملة والدین موسی که بهره دختر شیخ
زاهد گیلانی بود تفویض فرمود و وصیت نمود که سید کمال الدین اصفهانی بشستن و واجبات تکفین
مشغول نماید و بعد از ین جماعتی بتلاوت کلام خالق البرایا قیام نمود و مدت دو روز
اوقات خجسته اش بطاعت این امر مصروف داشت تا آنکه در روز دوشنبه دوازدهم
محرم سنه خمس و ثلثین و سبعمایه قریب بنصف النهار ندای جنت نمای یا ایتها النفس المطمئنة
و خطاب مقرون برضای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة استماع کرده و بجهت لبیک
اجابت گفته امر و رخت هستی را انسو دو مرغ روح که شیر النفوس از تنگنای قفس
بدن بسوی باغ رضوان پرواز نمود و بلقاء الحی الودود و در زمان سلطنت سلطان محمود
الجایتو از دو دو و شبان باغ و دو مال القاب سپهر بدی قطرات عبرات از سحاب دیده ایشان
باران گردید و فغان شبستان و باغ و دامن ایام دل جگر افکنده عبادت خوان
نظم ز ناله جگر بدان آن آستان • بر روی زمین جوی نهاده روان • شد از سوز دل
عالمی پرگزند • ز فریاد ایشان فلک دردمند • چون اراده مرید دانا و حسرت
سپهر خضراء بسبب جهان عالم آرا انوار فیض نماید و خالق لیل و نهار سالکان را
در مفارقت آفتاب عالمتاب بساط سوگواری نشاند سید جمال الدین اصفهانی جسد مطهر
آن پاکیزه طینت معانی طویت را بمغسل نقل کرده و در وقت رعایت واجبات و سنن
آنحضرت بانگ انصاری از پهلو بپهلو گردید و هر گاه مجموعه شد

نگاه دار دو می نشست و در اثنا این حرکات زبان مبارکش در حرکت آمد اصحاب
چون گوش بر دهانش بردند ذکر الله شنیدند بعد از آن لفظ هو و سوم
مرتبه حق که ان معلوم ایشان شد پس از اتمام آداب غسل و تکفین اصحاب
هدایت آیین پیرو شیخ سنه سنیه خیر النبیین و ملت ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین بر جنازه بارحمت انداز وانش نماز گذاردند و در جای که خود روز
سه شنبه در روز دهم که حالا مزار زایران پاک اعتقاد و مطاف طائفان حضرت
شهادت مدفون ساخته و حرم محترم آن شد و شیخ فاطمه بنت شیخ زاهد که ازو
باجده و شیخ صدر الدین است در روز این منقبت از و قرار دوده و کرامت
دعا با او برده گفت الهی بسوز سینه شیخ زاهد و بعلو قدر شیخ صفی که پیش از
انقضای یکماه از این واقعه با بر امجاد رحمت خود واصل گردان و این مسئلت
باجابت مقرون شد بعد از گذشتن هژده روز از ین قصه بجنت انتقال نمود آن عالی
مستجاب الدعوه و الی حق بالیک اجابت گفته مقر خود شد و بدر خود توجه نمود
ع دوست بر دوست رفت و یار بر یار • و هم در آن اوان شیخ صدر الدین
موسی مرقد والد ماجد خود را تعمیر فرموده بقعه با استطاعت و زینت انوار
فیض آثار بذل سعی نمود و ابواب فواید و عواید از تاسیس آن روضه منوره بر روی
خدمه و زوار گشود و یکی از شعرا در وصف آن مزار شهدا تا گفته نظم برادر جهت
فراز بدر • باد که بنام آسمان گر • ای مرقد آن ماه زمان • زمین چرخ گردون
شد آسمان • رسانید آن روضه منوره • دو شد کعبه و آسمان گشته • و الی هذه
الاوقات بمیامن دولت فرزندان عالی تبارش لوا ما فیها رواج و رونق ایشان

عظیم و فردوس نشان که محل نزول رحمت کرامت و تزاید است امید که بیمن کلمه ساعد
القبایله الساعه فساحه معموری و آبادانی که ثمره شجره اقبال لایزال این خاندان است
متزاید باشد انه بعفو الآمال و مجیب السؤال **گفتار در ذکر احوال قطب الاولیا شیخ**
صدرالدین موسوی بزرگی بوده در صدر مجالس معارف جا ساخته و لوای آن
در مملکت هدایت بر افراخته مؤلف کتاب صفوة الصفا آورده که شیخ زاهد
در روزی که صبیه نجیبه خود فاطمه را با شیخ صفی الدین در سلک ازدواج کشید
در اثنای مجلس عقد برخاست و باز نشست بعضی از حضار مجلس از آنحضرت پرسیدند
که سبب قیام چه بود گفت اولادی که صفی را از فاطمه تولد خواهد شد بر من عرض
کردند از برای تعظیم آن فرزند برخاستم که قایم مقام من و صفی خواهد بود چون
شیخ صدرالدین متولد شد بوجود گرامی خاندان صفوی را مکرم گردانید شیخ صفی الدین
فرمود که فرزندی که شیخ زاهد بتعظیم وی در مجلس عقد برخاست همین است القصه شیخ
صدرالدین بعد از ارتحال والد مرشد لا فعالش بر قاعده ارشاد مستمر گردید همگی همت
بر تکمیل ناقصان و هدایت سالکان مصروف گردانید و بسیاری از طالبان بمواهب لاریب
بمنزل مراد رسانید و در کتاب مذکور مسطور است که در ولایت اردبیل دو قریه است
یکی موسوم بتول و دیگری بالارق و قبل از ظهور حضرت قطب الاقطاب شیخ صفی الدین
قدس سره غبار نفاق و نزاع میان ساکنان آن دو قریه پیوسته در هیجان بود و چون
سحاب عنایت و ولایت از مداد تمامی سالکان طریق صواب بر همگنان باران گردید
ماده نزاع از میان آن دو گروه منحسم گشته کلفت بالفت مبدل
گشت پس از انتقال آنحضرت کرت دیگر اهل تول در مقام منازعت در آمده مهیای

سرداری بر داشتند و بجانب آلارق توجه نموده اعلام جنگ و جدال بر افراشتند
و مردم الارق چون قوت مقاومت نداشتند در همان و متحصن شدند و به
محافظت اموال و عیال خود بقدر قوت و توان مشغول بودند در آن اوان یکی
ذکریا که از خلفای شیخ بود آنحضرت را در خواب دید که میفرماید که صدرالدین
را بگوی که دو مرد ریش سفید نزد تولیان ارسال نماید که ایشان را بصلح دعوت
از محاربه بالارقیان مانع آیند که اگر نصیحت آن دو عزیز را قبول نمایند فبها و
الا من دانم که با ایشان چه معامله باید کرد و بیره ذکریا چون از این رؤیا بحال آگاه
آمد بخدمت شیخ صدرالدین شتافت و واقعه را معروض داشت در جواب قبل از انکه
جواب گفت که برادر احمد با فلانی و حاجی نجیب برادر که دو پیر ریش سفید اند باید که بتولیان
رفته ایشان را از مقام محاربه بطریق مصالحه دلالت نمایند و اگر سخن آن دو پیر قبول
عمل نمودند فهو المرام و الا حضرت صفی الدین داند که با ایشان چه باید کرد و پیران
فرموده جمعی مردم تول رفته بدانچه مامور بودند ادا نمودند اما سخن ایشان
واهالی الارق از مصالحه مایوس شده مستعد قتال گردیدند و در ساعت حضرت
صفی الدین توجه شیخ صدرالدین بروح اقدس و جهاد اوصل الی الطالبین توجه امداد ایشان را
فرموده برادران غالب آمدند و جمعی کثیر از مردم تول بر خاک هلاک انداخته قلیلی راه
گریز پیش گرفتند و چون از گریختگان کیفیت رزم و هزیمت را پرسیدند در جواب گفتند
که خلال قتال شخصی سبز پوش بر اسبی سوار بود و نیزه در دست داشت و همراه
مردم الارق متوجه دفع ما گردید و ما را از کثرت مصاحبت پای ثبات از جای رفت
دست از جنگ باز داشتیم و از روی اضطرار طریق فرار اختیار نمودیم **نقل**

که ملک اشرف هر بابی که مشتمل از بلاد آذربایجان در تصرف داشت و او را در حکومت خویش
نسبت بشیخ صدرالدین لوازم تعظیم و تکریم کما ینبغی بجای آورد و از اظهار ارادت و اخلاص بجایی [illegible]
مرتبه که هر گاه بقصد ملازمت آن مقتدای اهل ارادت رفتی پیش از رسیدن بمجالست
بخاک عبودیت پای مبارک آنحضرت را لب ادب می بوسید اما در آخر وقت
مفارقت مرشد سعادت با فال شقاوت همراهی کرد و سالک طریق نفاق گردید و قصد نمود
که لباس وجود آن فرقد سعادت را از لباس حیات عاری سازد و از پی هدم بنیان آنحضرت را
نیز بر بطالت گمرهی و ظاهرا بدستور سابق مراسم تعظیم مرعی داشت و باطنا بتخریب کوشش نمود تا
بنابر آنکه یکی از معتمدان خود را گفت که در طعام آن مرشد انام زهر تعبیه نماید و آن معتمد بفرموده
سرخیل اهل حسد عمل نمود و کیفیت این قصه بر آنحضرت ظاهر شد و از آن طعام مسموم ابا فرمود
شد [illegible] ملک اشرف [illegible]
در تبریز نگاه داشته رخصت سعادت بجانب اردبیل نداد و در آن اوقات یکی از [illegible]
وی شبی حضرت شیخ صفی الدین را در عالم رؤیا مشاهده نمود که غضب بر آنحضرت مستولی
گشته عصایی در دست دارد و ملک اشرف را در موقف عتاب بازداشته و می گوید
فرزند مرا چرا در این شهر نگاه داشته رخصت نمیدهی من ملک او را بجانب [illegible]
می توانم و دید که [illegible] ملک اشرف در جواب [illegible]
بر نگاهداشتن [illegible] بتحصیل شرف از او را که صحبت شریف ایشان [illegible]
شیخ بار دیگر گفت [illegible] سه نوبت این سخن گفته عصایی که در دست
داشت بر [illegible] ملک اشرف افتاد [illegible]
شیخ نهاد و [illegible] و حضرت شیخ [illegible]

وبعد از آن شیخ بعصا اشارت بسوی دیوار فرمود و بالحال اول را زاید و رقص آغاز
کرده و در اثنای راه تقریر نمود که اگر فرزند مرا رها کردی فهو المطلوب والا من دانم
که چه باید کرد و صباح آن شب آن محرم نزد ملک اشرف رفته واقعه را بتفصیل تقریر
نمود و از استماع آن مقدمات خوفی عظیم بر آن لئیم استیلا یافته در خلوت شیخ صدرالدین
را طلب نمود و عذرخواهی بسیار کرده رخصت مراجعت بجانب اردبیل داد و آنحضرت
بر اتفاق جماعت کرام کامران بوطن خویش تشریف برده بدستور سابق ابواب [illegible]
بر روی خلایق مفتوح ساخت و بعد از انقضای مدت مدید از این واقعه کرت دیگر
[illegible] ملک اشرف را در اشتغال آورده یکی از ملازمان خود را که [illegible]
[illegible] نام داشت بطلب آنحضرت بجانب اردبیل ارسال نمود و قبل از رسیدن آن شخص مقصد
[illegible] آن [illegible] و برای [illegible] شیخ صدرالدین [illegible]
منوره والد بزرگوار را وداع نموده بطرف گیلان نهضت نمود و ملک اشرف از شنیدن [illegible]
توجه [illegible] بسیار رنجور [illegible] و مکاتبت نیاز [illegible]
اخلاص [illegible] مضمون آنکه التماس دارد که خدام والا مقام
[illegible] مراجعت نمود [illegible] اردبیل [illegible]
حضور [illegible] مجلس [illegible]
اشرف [illegible] مقدمات [illegible]
و [illegible] آن آستان امری بظهور نخواهد انجامید لکن چون
شیخ صدرالدین [illegible] که این بحث ظاهر السلطان و این مواعید [illegible]
است مضمون مکاتبت [illegible] و [illegible] آن [illegible]

در سعادت فراغت محروم مانده و در خطه اردبیل توقف نموده و بوده و دران ایام خوابها
میدید بر تذکره دلالت میکرد و از انکه عجب [illegible] از دعوات اجابت دعوت محبان خانقاه آن
امامت و کرامت کرده بنیاد و مدعا و اعدا را از صرصر فنا بر انداخته مشاهد خواهند
از جمله آن رویای صالحه خوابست که مولانا یوسف [illegible] شیخ صفی الدین را در تفصیل
ان واقعه انکه حضرت شیخ لشکری عظیم که عموما بر دست دارند [illegible] جمعی
از ان سپاه و فراری مینمایند و کسی از ان حضرت پرسید که این قوم که میگریزند کدام
مردمند جواب داد طایفه اند که با من و اولاد من مخالفت می ورزند من ایشان را
سامیدانم و تعالی آواره کردم و چون روزی چند از ین واقعه بگذشت جانی
بیگ خان که از نبیره جوجی خان بن چنگیز خانست از ظلم و تعدی ملک اشرف
[illegible] بدلالت قاضی محی الدین بردعی در سنه [illegible] خان [illegible]
با لشکر فیروزی از دشت [illegible] و ملک آذربایجان گشت تفصیل این اجمال انکه ملک اشرف را
در شهر و ولایتها و ملک چون ظلم بغایت رسید بنابر آنکه طلا و نقره را که مردم
[illegible] میکردند قضا را جوانی بر دختری عاشق گشت و بعد از جهت بسیار [illegible]
علاج وصال در گوشواره طلا واقع شد که عاشق بجهت جوان [illegible] ساخته و چون
چون [illegible] باب و بغیر از خزانه ملک اشرف در جایی [illegible] عاشق
آواره مدتی متفحص بود و اندیشه از هیچ باب نمی شد آخر الامر [illegible] بیمار شد و در
بستر هلاک افتاد [illegible] عاشق که از ین قضیه واقف شد [illegible] داد که [illegible]
فوت شد چون او در [illegible] گوشواره طلا داشت از گوش او بیرون کرد [illegible]
در قبرات پنهانی [illegible] قبر نموده از ان بیرون آورد بجهت مطلوب خود [illegible]

او در عمل نموده چون مردم گوشواره طلا در گوش آن دختر دیدند از بیم ظلم
ملک اشرف که مبادا بواسطه اخفای ان مر ایشان ضرری و آسیبی رسد در درگاه ملک
اشرف رفتند و عرض کرده ملک اشرف آن دختر را حاضر کرده پرسید که
آن گوشواره از کجا بدست تو در آمد دختر آن جوان را بدست داد و جوان احوال را
از اول تا آخر بسمع ملک اشرف رسانید ملک اشرف [illegible] آنکه دیگر [illegible]
مسلمان مثل این چیزی بوده باشد امر کرد تا در جمیع بلاد و ولایات قبور مسلمانان را
شکافتند و خاک مرده کان را بیختند که شاید طلا و جواهری پیدا شود و حاصل
کلام از ظلم او مردم جلای وطن کردند خواجه شیخ کججی که از اکابر و اعیان دار السلطنه
تبریز بود بطرف شیراز رفت و از انجا بشام رفت و مدتی آنجا بود و عمارت عالیه
از زاویه و خانقاه و مدرسه در شام بساخت و حضرت شیخ صدر الدین بگیلانات
رفت و قاضی محی الدین بردعی بسرای برکه رفت چون قاضی مذکور بانجا رسید روز جمعه
بمسجد جامع انجا رفت بعد از نماز بوعظ مشغول و جانی بیگ خان بوعظ او حاضر
بود و بعد در مجلس وعظ که پادشاه حاضر بود و مولانا محی الدین در اثنای وعظ حکایت
ظلم ملک اشرف بر خلایق نوعی تقریر نمود که حاضران مجلس [illegible]
جانی بیگ خان [illegible] زار زار گریست شیخ در اثنا گفت که پادشاه
دست [illegible] دفع شر او از خلایق نموده باشند و [illegible] که اگر
[illegible] دفع او مشغول نشود حق تعالی در روز قیامت از پادشاه خواهد پرسید
[illegible] خطاب در خواهد داد جانی بیگ خان هم در ان مجلس با امرای خود حکم فرمود
که صد هزار مرد لشکری در یکجا جمع نمایند که متوجه تبریز می شویم فرمود که [illegible]

زده بود و در مدت کمی لشکر از عقب وی جمع شده و پادشاه مذکور در سال مسطور از آب
عبور کرده متوجه شد که این خبر متواتر بملک اشرف رسید در اول میگفت که لشکری آ
میگویند که [illegible] سوم و مواجب ستانند بعد از آنکه تحقیق پیوست آمدن جانی بیک خان
لشکری خود را که مصحوب امیر قلی قلندر و طغا تیمور غلام و دیگر امرا که جهت استخلاص
ساوه فرستاده بود و مردم را دعوت کرد و از بیم رشیدی مدتها بود که
بیرون نیامده بود و در شنب غازان نزول کرد و خاتونان و دختران و ذخایر و
خزاین و زر سرخ و سفید و اجناس را که بقلعه النجق فرستاده بود و با وی چهار صد
قطار استر و هزار قطار شتر خزاین را بار کرده بود و در شنب غازان جمعی از لشکریان را
مواجب داد و چهره و یراق داد و لشکری عظیم مرتب کرد و بکار آمد چون خبر
خبر رسید که جانی بیک خان با اردبیل آمده مذکور می‌شد که لشکری او را کارها
چوب و لجام است از ریسمان و صد مرد از ایشان را یک کس کفاف است و نام پادشاه
نمی برند و چون معلوم کرد که جانی بیک خان خود متوجه شده بغایت متحیر و مضطر
گشت خواجه لولو و خواجه شکر خازن را طلب کرد و مجموع خاتونان و خزاین را
بدیشان سپرد و گفت از کریوه مرند بر سر چشمه خواجه رشید نزول کنید و منتظر
خبر می‌باشید که من با وی جنگ میکنم اگر کار برآید باشد به تبریز آیند و اگر شکستی باشد
بکوی رود و منتظر باشید که من آنجا بشما ملحق شوم و آن زمان از آن طرف دستانی
و خود کوچ کرده بطرف اوجان روانه شد روز اول در صفاباد برکنار رودخانه
مهرانرود نزول کرد و روز آنجا توقف داشت بعضی امرا که بطرف ساوه رفته بودند
آمدند و لشکریان رسید همه را زر و اسب و سلاح [illegible] فرستادند و دیگر کوچ کرده

بسعد آباد رفت بر سر پشته سعد آباد رفت خیمه خاص فرمود که بشکر دند هر چه
از لشکریان بود در عقب بودند با او مجموع صد و چند بود و آنکه جنکیان و قبچاقیان مانده بودند
خیمه‌های خاص را بدیشان بخشش کرد و قریب صد و هزار سوار از جلایر و دیگر [illegible]
بر سر او جمع شدند وقت جانب اوجان حرکت کرده و در پشته ایستاده بود و لشکر
بسیار دو سطر خبری بود و در این اثنا گردی پیدا شد و باد و باران [illegible] و گرگی
عظیم بارید و باد و غبار را و بود چهار پایان را مجموع روی بگردانیدند بعد از ساعتی
هوا صافی شد چنانچه منتظر خبری بود امرای خود را که فرستاده بود و در اوجان
جمع شده بودند و جانی بیک خان از راه سراب و میانه آمد چون لشکر ملک اشرف
دید امر کرد تا طریق [illegible] و کنار ایشان را در میان گیرند امرای اشرفی چون حملات لشکر خانی
دیدند بعضی رخصت جان خود را خلاص داده منهزم شدند جانی بیک خان از [illegible]
در اوجان نزول نمود و ملک اشرف همچنان بر پشته سعد آباد ایستاده بود و منتظر
خبری که شب [illegible] پیدا شد چون نزدیک رسید شیخ قلی اختاجی بود و سردار کوس ملک
اشرف نهاده [illegible] گفت ملک اشرف چون حقیقت معلوم کرد دیگر مجال توقف ندانست
روی گردانید و بطرف تبریز روانه شد و آن شب در شنب غازان بسر برد و بامداد بطرف
خزاین و خزانه روانه شد و [illegible] مردی که با او مانده بود توقف نمود و چون با عقب رسید
دو نفر غلام کرجی او بودند و خواجه لولو و خواجه شکر که همراه خواتین و خزاین بودند مردم
مرند و [illegible] و قبچاقیان دست بغارت دراز کرده بودند و خاتونان بعضی [illegible]
شده و ملک اشرف چون این حال مشاهده کرد بطرف خوی روانه شد خانهای محمد [illegible]
خوی بودند چون از حال ملک اشرف خبر یافت در استقبال کرده در خانه خود فرود آورد

وکس نزد جانی بیک خان فرستاد و خان امیر حاجی را روانه ساخت تا ملک اشرف را بیاورد
و خواجه محمود و دیوان تمغه تبریز داخل شده با امیر حاجی تمغانهای ملک اشرف که در پیش
دشت بیدی می نشستند فرو گرفتند جمعی از اجلاف تبریزی چند از آن مشاعل جیره خوران
اتباع را گرفته که از آنجا تفنگ آوردند خواجه محمود و امیر حاجی خانهای او را فرو گرفتند
خبری چند از آن جمله امیر حاجی بجانب خوی رفت و خواجه محمود در شهر داخل شد
و بیگچیان را طلب فرمود و تفحص احوال و اسباب اساس کرد و بیگچیان تنسوقات
و تنسوقی چند و مرغی که در مواضع سپرده بود و بواسطه تاراج و نهبی چند تحفه زر
در نواحی و ولایت تبریز همه را باز یافت نمود و در این اثنا خبر رسید که در حدود
از جواهر ملک اشرف نفایس چند یافته اند خواجه محمود بعضی از لشکریان فرستاد
در هم بافته بود و نگرفتند و امیر حاجی بخوی رفت و ملک اشرف را بیاورد
و چون بتبریز رسید در کوچهای مردم شهر از بامها خاکستر و می ریختند
و بجز مشتی مردم خاکستر بادی ننمودند و او را بخانه جانی بیک آورده خواجه شیخ کججی
و در آنجا محبوس شد امیر کاوس امیر آق بوقا شیروانی و مولانا محیی الدین بردعی آنجا بودند
ملک اشرف دست امیر کاوس را می بوسید و تضرع و زاری می کرد و التماس
ازو استمالت میداد و بعد از آن او را پیش خان بردند خان با او خطاب کرد که چرا این
خراب کردی جواب داد که لشکری خراب کرد و اطاعت امر نکرد جانی بیک
خان میخواست که ملک اشرف را قصد نکرده بمملکت خود برد امیر کاوس و محیی
الدین وی مبالغه کردند و گفتند مادام که او زنده است مردم این مملکت
و فتنه و آشوب برخیزد جانی بیک معقول افتاد فرمود که شما دانید ایشان حکم

که مستخلصان ملک اشرف او را با اهل تبریز بسپارند تا بقتل آورند اتفاقا او را از کنج مسجد
تمیز از پهلوی دیگرش بیرون آمد و سر او را به تبریز آوردند و در میدان بر در مسجد آویختند
و بگشت مهد و اهل تبریز شادیها کردند امیر کاوس و قاضی بجا آوردند
و جانی بیک خان از اوجان کوچ کرده بجانب جغتو رفت و تا نزدیک کوسوره رسید
و از آنجا مراجعت کرده با ده هزار سوار به تبریز آمد و در دولتخانه نزول کرد و لشکر تبریز
بود و صباح مسجد خواجه علیشاه رفته نماز گزارد و امرا و لشکریان که همراه او بودند
میان ایشان و خانه نزول کردند و بر در خانه هیچ مسلمانی نرفتند جانی بیک خان از تبریز
بواسطه آنکه انحراف مزاجی داشت متوجه اوجان شد و باز بجغتو رفت و امرا [illegible]
تبریزی در آنجا کرده بودند و محصول رسیده در سر پا بود و دو نوبت لشکر جانی بیک خان
خان در آنجا عبور کرده بودند هیچ گونه اهلاک نشد و از اینجا نتیجه عدل و ظلم تصور می توان کرد
چنانکه گفته اند که نظم ظالم برفت و قاعده ظلم ازو بماند عادل برفت و نام نکو یادگار
جانی بیک خان پسر خویش بردی بیک را با پنجاه هزار مرد در تبریز گذاشت و امیر اخی
تمور را با [illegible] دختر او سلطان بخت را با خود همراه بملک خود برد و مولف صفوة الصفا گوید
در ایامی که شیخ صدرالدین در اردوی جانی بیک خان تشریف داشتند روزی گذرم
افتاد که ملک اشرف در آن محبوس بود و چون مرا دید نزد خود طلبید و گفت التماس من
آنست که حضرت شیخ در مقام امداد در آمده نزد خان مرا شفاعت نماید هر چند از من
نسبت بحضرت پدر او بیها واقع [illegible] نظم از من گنه آید و من آدم از تو کرم آید و لطف
من در حال بخدمت حضرت شیخ رفته التماس او را عرض کردم عرق ترحم آن حضرت در حرکت
آمد و خواست که ملتمس او را مبذول دارد و اما بعضی از سالکان صلاح اندیش در

مانع مقدمات وکشف [illegible] لاجرم آن محقق صادق [illegible] ذات [illegible] احوال انقضای [illegible]
کرده وازان اظهار نموده هم در ان وقت بطریقی که سبق ذکر یافت شیخ حیات [illegible]
فی الفصاص حیات [illegible] زنده [illegible] و اوایل قطع شد و حضرت شیخ صدر الدین را
موسی بفراغ بال و رفاه حال بکسب مثوبات اخروی و ترقیات معنوی مشغول گشته
مراسم شکر نعمت [illegible] اسباب تفرقه و باعث تفرقه اسباب جمع هر قوم
قایم نموده تا هنگامی که امارات انتقال ازین منزل بر آفات ظاهر گردید آنگاه نور حدقه
ولایت شیخ خواجه علی که [illegible] استعداد ارشاد و تجلی بود و از سایر اولادش بوفور رشد و رشاد و
همتاز مقتدای ارباب نیاز ساخته قایم مقام خویش گردانید و بعد از انقضای [illegible]
قاید اجل آخر شد [illegible] القصور [illegible] ازجمله مریدان آن حضرت [illegible]
امیر قاسم انوار است که شرح کمالات و بلندی قدر او محتاج بایراد نیست نام اصلی او
الدین علی است و چون خوابی دیده بود [illegible] صورت واقعه [illegible]
رسانید بموجب اشاره کنز البشاره آن حضرت مسمی بقاسم انوار شده وفاتش [illegible]
در سنه سبع و ثلثین و ثمانمایه [illegible] میر علی شیر [illegible]
اما تمام [illegible] میر قاسم انوار ازین ابیات [illegible]
صدر ولایت که خدیو شیخ صفی راست ◦ قرب نود سال بود [illegible] ◦ جانش
[illegible] عطسه زد و گفت ◦ یا ملک الموت قد وصلت الی الله ◦ حالت [illegible] چو دید
عجب باشد ◦ گفت که ای شیخ [illegible] رحمک الله ◦ سوخته شد قاسمی [illegible]
اندر فراق [illegible] رحمک الله ◦ و از آثار آن حضرت [illegible] ارشاد [illegible]
زمان چون [illegible]

گورکان بقدم نیاز مندی بدرگاه فلک اشتباه شیخ شتافته خدمات تقدیم رسانیده [illegible]
در حینی که امیر تیمور گورکان از بلاد روم وان مرز و بوم مراجعت نموده وارد [illegible] اردبیل
[illegible] سلطان شیخ صفی الدین مشرف شد بمجلس سلطان شیخ صدر الدین رسید
بعد از شرف مجالست از آن حضرت استدعا نموده که از من چیزی طلب فرمایید آن حضرت
فرمود که جمعی اسیران که از روم همراه آورده [illegible] امیر تیمور حسب الامر
آن حضرت آن جماعت را به ایشان بخشید و از آن تاریخ آن طوایف در روم و غیره [illegible]
این خاندان عظیم الشان و دودمان خلافت مکان اند سلطان العارفین شیخ خواجه علی
چون بجهت وصیت پدر بزرگوار مسند ارشاد [illegible] متمکن گشت از انوار تصفیه باطن کثیر
البیامن مصابیح المعارف در زاویه قلوب طالبان طالب معرفت برافروخت [illegible]
بطلان و انکار از ساحت بعضی [illegible] نایره اعتقاد وعقیده او بسوخت تحقیق
استطاعت باعث اطاعت و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا آمد
در شهور سنه ثلثین و ثمانمایه عزم رفتن بمکه مکرمه و مدینه طیبه در ضمیر انور [illegible]
و در وقت توجه ولد کریم خود شیخ ابراهیم را در مقام هدایت خواص و عوام معین گردانید
[illegible] مسافت بعد از چند روز [illegible] فراق آن مرشد آفاق در دل شیخ
ابراهیم [illegible] از عقب پدر بزرگوار [illegible] حرکت آمد و در اثنای راه [illegible]
رسید [illegible] مقصد اصلی [illegible] مناسک حج قیام و اقدام
نموده بشرف زیارت تربت اشرف [illegible] را اضعاف [illegible]
و بجانب وطن مراجعت کرده در اوقات طی مسالک مرض مهلک [illegible]
شیخ خواجه علی شده ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را اصغا نموده بروایتی [illegible]

در ربیع الآخر سنه ۸۳۰ در مقام بیت المقدس بجوار رحمت ایزدی پیوست و در همان محل
مدفون گشته و الحال مزار او مشهور است در آن مکان بمزار شیخ العجم اشتهار دارد و معتقد
طالبان و صوفیان این سلسله علیه است بوقت ارتحال اصحاب کمال را بافسر منصب
ولایت عهد سرافراز ساخت و علم توجه بصوب آخرت برافراخت ذکر شیخ
ابراهیم چون از تجهیز و تکفین والد مغفرت قرین باز پرداخت بموافقت
مصیبت ماتم انتقال ملال متوجه اردبیل گشت و پس از وصول بدان خطه بدستور آبای کرام
بر سجاده ارشاد و هدایت امم مسند انام علیه السلام ممکن گشته بسیاری از تشنگان
بوادی انکار را از زلال معارف سیراب گردانید و گمراهان منافی غوایت را بسجاده
هدایت رسانید و نزدیک بوقت فوت از این جهان برفتن پسر نیکو سیر خود را که موسوم
بسلطان جنید بود بولایت عهد تعیین فرمود علیه رحمة من الصمد الودود ذکر سلطان جنید سلطان
بود در ملک معرفت که جنود نامعدود و قلوب ارباب عرفان در پای رایت فتح آیتش
جمع گردید و اعلام اسلام از اعلای لوای همت افزایش بر اوج سپهر معلی رسیده
سینه بی کینه مظهر انوار سبحان و دل فیض پذیرش صفا از رحمن [illegible] صفای گوهرش
مخزن جواهر آیات تنزیه و زبان حقایق بیانش مبین حکم احکام کتاب [illegible]
مذکور بسیاری از مفیضان انوار معرفت الهی و مستفیضان مجالس پادشاهی و چند جای
که مقرب حضرت ایزد بود جمع گشتند و روز بروز جمعیت مریدان در تزاید بود
تا بحدی رسید که میرزا جهانشاه بن قرا یوسف ترکمان که والی آن زمان و فرمانفرمای آذر
بایجان بود از کثرت تبع آن مقتدای اهل ورع توهم نموده فرمان داد که سلطان جنید
از اردبیل که داخل ممالک محروسه جهانشاهی بود سفر نموده بهر جانب که خواهد توجه نماید

آنحضرت را که شیخ جعفر که با وی در رفع منازع بود او را در آستانه مقدسه صفویه داخل
تمام و او سلطان جنید بالضروره امتثال امر او کرده با جمعی کثیر از سالکان راه
از وطن خویش بطرف حلب رفت و بعد از مدتی بطرف دیار بکر در حرکت آمد چون منبع
حصن کیف از نور حضور موفور السرورش مشرف گشت ابوالنصر حسن پادشاه که در آن زمان
والی دیار بکر بود و با میرزا جهانشاه منازعه چون از اخراج آن مرجع اهل حق آگاهی یافت
بغایت مسرور گردیده قدوم شریفش را [illegible] رسانید و دولت خویش [illegible]
دانست و نسبت با آنحضرت در غایت اخلاص و ارادت پیش آمده مهما امکن مراسم رعایت
و مراقبت تقدیم رسانید و خواهر خود را که در حجاله عفت بسر برده بود از همه فضیلت
و صلاح می‌نمود و خدیجه بیگم نام داشت در حباله نکاح آن باعث فلاح درآورد و در آن
حضرت چون مدتی بموافقت آن مظهر عصمت در حصن کیف اوقات گذرانید بحکم
حب الوطن من الایمان بجانب اردبیل در حرکت آمده و بزلال حضور موفور السرور
اندوه انتظار منتظران مقدم میمنت شیم خویش افرونشانید و زبان حال ایشان
بمضمون حمد خدا [illegible] عنا الحزن گویا گشت میرزا جهانشاه چون از
وصول آن منشا کرامات آگاه شد کینه دیرینه در سینه اش تازه گردید
می‌شود که وجه [illegible] آن مقرب درگاه سبحانی را [illegible] منقطع سازد
خاطر شرارت [illegible] اخراج [illegible] که آنحضرت را بدیار
غربت [illegible] آنحضرت را که [illegible] بود او را در [illegible]
گردانیده با او وصلت نموده بود آنحضرت را بالکلیه [illegible] ساخت و در آن
[illegible] آنحضرت [illegible] اخلاص و ارادت [illegible] حقیقت حال

را زبان حقایق بیان [illegible] کرده عزم جهت آنحضرت و حرکت آمد جبال استقلال [illegible]
جهانگیری در ضمیر منیر مهر تنویر جای گرفت این داعیه را با جلهٔ اصحاب و اعاظم حضار
در میان آورده از باب استشارهٔ صحیح این رای را استصواب نموده با دیگر [illegible]
جان نثاران صحیح اعتقاد آن خاندان خلافت بنیاد اتفاق فرموده باشیخ [illegible] چون خاطر
فیض مآثر را موافقت حاضران جمع ساخت از پی تابعیت غایبان قاصدان سخن دان
باطراف بلاد ارسال داشته باحضار ارباب ارادت فرمان داد و رسولان [illegible]
مرام سرانجام مهام نموده باندک وقتی ده هزار کس مسلح از مریدان و محبان [illegible]
در سده [illegible] قدوه دودمان مرتضوی جمع آمدند سلطان حیدر بدستیاری [illegible]
از دیار بکر بعزم غزو کفار بطرف طرابزون و چرکس رفتند و با کفار انجا غزا کرده
و از انجا مراجعت نموده بطرف شروان روان شد امیر خلیل الله بن شیخ ابراهیم که در آن
زمان شروانشاه بود چون از توجه آنحضرت واقف گشت در مقام امداد [illegible]
[illegible] بمیدان کارزار شتافت وان دو گروه پر شکوه بهم رسیدند تیغ [illegible]
کارزار انداختند و شعار حرب [illegible] سرداران [illegible] روی کل ساختند [illegible]
[illegible] مانند شیران مصاف [illegible] زمان در مقابله [illegible]
از مرکب [illegible] پیاده می گردانیدند و از اطراف دلیران شروان [illegible]
اطفال [illegible] در احسام [illegible] فرو برده [illegible]
می نشاندند و چون [illegible] از [illegible] جهانبانی و کشورستانی [illegible]
آنحضرت خاقان جمجاه سکندر نشان صاحبقران ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل بهادرخان [illegible]
و [illegible]

خاقان

خاندان صفویه جبت [illegible] نمود در اثنای [illegible] و کبیر سلطان جنید [illegible] بحکم [illegible]
شربت شهادت چشیده [illegible] الشهدا رحمه [illegible] المجید و این واقعه در سنه [illegible]
[illegible] و ثمانمائه روی نموده جسد اقدس آنحضرت را در موضع [illegible]
و این اول لشکرکشی است که در راه دین در این خاندان اقبال کمین واقع شده
سلطان حیدر بجای پدر والا گهر بر مسند ارشاد [illegible] و سعادت [illegible]
[illegible] آن باک اعتقاد [illegible] آنحضرت [illegible] سلطان جنید [illegible]
حسن [illegible] انوار سلطنت و [illegible] ظهور [illegible] سلطان
[illegible] جهاد مصروف داشته بوقت [illegible] اسباب توفیق [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] رواج ملت حضرت رسالت [illegible]
و اماکن کفار [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] توجهات مرتضوی [illegible]
[illegible] و چون پادشاه مرحوم [illegible] میرزا جهانشاه [illegible] میرزا سلطان [illegible]
بن میرزا [illegible] بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان [illegible]
[illegible] گرفت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] نسبت [illegible] سلسلهٔ صفویه [illegible]
[illegible] عصمت [illegible]
[illegible] سلطان حیدر [illegible]
[illegible] اکرام ایشان [illegible] آنحضرت را از [illegible]
[illegible] اول سلطان علی پادشاه دوم ابراهیم میرزا سیم پادشاه [illegible]

کیتی ستان سکندر نشان سلطان شاه اسمعیل بهادرخان که باعث بر تسوید این اوراق
احوال خجسته مآل او و فرزند سعادتمند او که بالقاب و تعریفات ظاهری مستغنی
بود داد بر جمیع جهانیان اشاره بود که حضرت خیر البشر صلی الله علیه و آله ترویج
دهنده مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم الصلوات الملک الاکبر غلام با اخلاص امیر المومنین
علی بن ابی طالب سلام الله علیه ابوالمظفر سلطان شاه طهماسب طاب ثراه و اولاد
امجاد اوست که عالم از سایه معدلت این دودمان در کنف امن و امان است
سلطان حیدر را اجل شربت شهادت آن چشانیده سیر سابقا مذکور شد که سلطان جنید
جلادت آیین بانقیاد امر اقتلوا المشرکین اجر غزا از اعظم اجور شمرده غزوات کرده
غرض آنکه از این ... ابن امیر جلیل القدر در او ... کافری از سالکان طریق
مسلمانی بجانب دربند و شروان در حرکت آمده با کفاری که در آن طرف دربند ...
اند در جنگ گشاید چون از مقر حرمت چند منزل بسوی مقصد قطع فرمود شروانشاه
فرخ یسار بن امیر خلیل الله که در آن اوان فرمان فرمای شروان بود از عزیمت آنحضرت
آگاه شد و توهم آنکه در وقت عبور سپاه منصور بر آن ملک ضرری بر رعایا و زیردستان
و مردم رسد سرعی نزد یعقوب پادشاه که در آن زمان پادشاه عراقین و آذربایجان و فارس
و کرمان بود فرستاده اعلام داد که سلطان حیدر را اعلام کشورگیری بر افراخته
از قزلباش متوجه شروان شد یقین که هرگاه او در ... روزی گرد و ...
ممالک دیگر خواهد نمود و ... از خیالات ... استقلال اساس شوکت ... کلاه ...
التماس او با ... آنکه آنحضرت جمعی از دلیران ... بعد دو ...
نزد این دولتخواه ارسال باید نمود تا با مدد و معاضدت آنجماعت ... مردم قزلباش ...

باستعمال

باستعمال آلات حرب میان ایشان و مقصود حایل کرد از یعقوب میرزا التماس ...
و از ... این مقدمات سلیمان بیک بیجن را که از سرداران سپاه ... بود با جماعت
... شروانشاه ارسال داشت التماس ...
با سلطان حیدر قلمی فرمود و قبل از آنکه سلیمان بیک بشروانشاه ملحق شود سلطان حیدر
کرده جانب شمال شروان ... آن ملک در آمده طرف ... در رفتار ...
و در آن اثنا از مردم ... و هر کس ... خود را بر سر راه آن دین پناه ...
شجاعت را ... عرض رسانیده ... آنحضرت شده ...
... خود را ...
را ایشان ابواب سعادت دوجهان بر روی خود بسته ...
نموده ... سنگ ... سلطان حیدر ...
این ... قلعه را ... ساخته ...
محاربه و محاصره امر کرده ایشان امتثال امر عالیش نموده ...
... فولاد صفت که خاصیت سنگ ...
منهدم ساختند مقارن این حال یکی از سالکان طریق ارادت ... آمده عرض
که سلیمان بیجن ... یعقوب با بسیاری از لشکر آذربایجان شروانشاه ...
... کارزار ان ... سردار متوجه این دیار است سلطان حیدر چون این خبر استماع
از ظاهر قلعه کوچ کرده باستقبال مخالفان در حرکت آمده در نواحی طبرسران ...
و سلیمان ترکمان رسیده مانند ایشان ترتیب صفوف مشغولی نمود و پس ...
از تقدیم مقدمات حرب و جدال آن فارس میدان جلال ...

بکار بجولان درآورده و روی بسوی آسمان کرده در چنین طلب صبر زد و ضرب دشمن
و دستهای ثبات قدم محکم چه بسیار از آن بیرون افکن باد ای بمحوای ربنا افرغ
علینا صبرا و ثبت اقدامنا اقدام نمود و رغبت صوفیان کثیر الاخلاص در انصار ایشان
هواخواهی حیدر و دخواه را اسیر و رازی یاد داده شروع در جنگ مرقوم نموده
بفرموده آنحضرت عمل نموده رایت بریع سعادت برافراشتند و مجاهدان دشمن
شمشیر را در زره وجه دین دشمن بکار بردن مشغول اشتند و از انجانب نیز اهل ضلال
تیغ کین از غلاف بیرون آورده دستوران در میدان نبرد دربر انگیختند و در شش
کافی جبل ارسل سیه مقتولان درگاه سبحانی را از نام گسیختند و در آن روز هلاک اند
و در آن مقصد انوار شجاعت حیدر صفدر با نفس گرامی مبارز امر قتال گشته بازمره از شجاع
دین بر صف عدا حمله نمود و از جدا اجسام آن قوم نافرجام بو بیت زنی خروج
محو ساختن فتح نمود و بین افرقتین جون مصاف فریق ان الحکم الا لله بطولی کلاسید
دیده دیک میدان رسید که ضرب شمشیر غازیان منهزم شوند در حال سلیمان ترکمان آن
حیدر توان در مقام محاربه درآمده بضرب نیزه جستیزه و قوت دست از پیکر
زین بروی زمین انداخت و آنحضرت چون رحیو سعادت در دو والعافین
از زمره سرداران بود درآن وقت دست عنوان افتاده را از خاک برداشته
امان داد که معتمد خیانت که چند روز دیگر او در معرکه پرآشوب در جامرکب تقرب
طلب مقاصد را از شاه ایران شوی مصون مانده و مقر را که در بی صف قال
سوخ من ار سوز بدن حیدر اکشته و مضمار جهان پایدار را رنگ نماید اکنون دیگر
برصف دشمنان حمله کرده بسیاری از آن قوم را از خاک هلاک انداخت

بان رسید که آن جهان تیغ افشان از تیر امین و امان خرمن جمعیت شروانشاه و سلیمان
ترکمان احتراق داده ناگاه تیری از شست قضا بیرون آمده باب بکان جان ستان پاره
نجا عتش را فروخت و آنحضرت بشرات خلد برین و غرفات ادخلوها بسلام آمنین
در شعبان سنه ثلث و تسعین و ثمانمایه روی نمود و آنحضرت در صفوف شهدا رایت
مصیبت زمانه در واقعه انحراف اشک خونین از دیده فشاند و صوفیان صافی طویت
و غازیان پاک طینت را از وقوع این قضیه پر غصه پای ثبات از جای رفته وادی
فرار اختیار نمودند و از شروانشاه و سلیمان بجهة ازالی ایصال این خبر قاصدی بتبریز و یعقوب
پادشاه روان ساخته اشتند و جسد مطهر آنحضرت را بعد از تجهیز و تکفین و رعایت سنن سید
المرسلین در موضع طبرستان مدفون ساخته رایت مراجعت برافراشتند مدت عمرش
بیست سال و یکماه ابو المظفر سلطان حیدر پادشاه بعد از شهادت سلطان جنید ترتیبات
سلسله صفویه از فنیه درویشان الا ارشاد داد و سیل جمع آمده دست بیعت
بآنحضرت دادند و او را بجای پدر عالی گهرش بسجاده هدایت نشاندند و ابواب خیر
بر روی اهل سلوک و سیر گشادند و این خبر منتشر اند در اقطار امصار و اشتهار یافت
از و مسکان سلسله گوزه دامکن که او را توفیق رفیق گشت از مقر و مسکن خود بدرگاه سلطان
پادشاه آمده بیش از پیش بود و چنین بیاز مندی بخاک آستان حیدری نیز بان حال مضمون این
مقال ادا نموده هر چند با گذارم رشته در راه چون رشته دست نمی ابرار
و یعقوب پادشاه درین جمعیت مطلع گشته متوهم آنکه اولاد سلطان حیدر بخیال خروج بر جانب
راه وجهه همت سازند کی از امرای خود و امیرداری با جمعی کثیر بجانب اردبیل فرستاد
آنحضرت سلطان علی پادشاه را با شاه سکندر شان صاحب قران سلطان شاه اسمعیل

و برادر دیگر ابراهیم میرزا و والده گرفته بشیراز برد و بحاکم آن ملک منصور بیگ پرناک
سپرد و آن سردار این خدمت را بتقدیم رسانیده منصور بیگ پرناک
ایشانرا در قلعه اصطخر مقید ساخت و حدت شرارت نفس خونریز او از آتش و اقوام او
آگاه اند اخبار بعضی از مردمان دولتخواه یعقوب پادشاه عرضه داشتند که
القصه در نشینان مجالس اطلاق نهایت دولت فرمان جرهای عرصه افاضت
مفید ملکیه سود بخشید یادکشته در تقبیل ایشان مبالغه نمود القصه آنحضرت
قریب بچهار سال و نیم با والده و برادران در قلعه گرفتار و صورت فرج که صورتنگار حقیقت
روی می‌نمود تا وقتی که ارادهٔ منتقم جبار و مشیت نجات دهنده محبوسان گرفتار
حوادث و نکبت قلعه سلطنت یعقوب پادشاه چنانچه گذشت در بهارستان بهشت
در نهایتی که در منزل سلطان بود و از منازل قراباغ که مضرب سرادقات جلالتش بود در آن ایام
زوال حرارت غریزی با جانش ... بجای ازین واقعه آنکه در آن اوقات
که یعقوب پادشاه از فرط محبت ... ضرورت در لحظه از خود جدا نکردی و هنگام
دوری صوری ضروری مضمون انی اخاف ان یاکله الذئب بر زبان آوردی
گرگ اجل گرفتار گشت و ... در الم ماتم پسر بود که از زین ... دست محبت
در گذشت و هم در آن هفته معاند ... یعقوب سلطان استیلا یافت
را از آن محبس خلاصی داد و ابواب نجات بر سایر گرفتاران و محبوسان گشاد و لاجرم
یعقوب پادشاه شباهت ... الحفیظ ... علیه اللعنه
کرده بود ... دولت ...
نسبتش منقطع شد نظم هر درگه ...

روشن است معنای نقود درین روزگار   در هر کدام قرن که خواهد رو کشد
چون بگردی بساطش ایمن ز آفات   که واجب شد طبیعت را مکافات بعد از
انتقال یعقوب پادشاه از جهان فانی و خروج رستم پادشاه ولد مقصود بیگ
بن حسن پادشاه که برادرزاده مهد علیا حلیمه بیگم آغا بود و بایسنغر میرزا ولد یعقوب
پادشاه که بعد از پدر نامدار صوفی خلیل و امرا موصلو و بیاتک بر تخت سلطنت
آذربایجان نشسته بود و درین خروج رستم پادشاه ملک تبریز و بعضی بلاد
آذربایجان را در تصرف خود آورد و غبار نقار میان شروانشاه که پدر زن
بایسنغر میرزا بود و رستم پادشاه برانگیخته شد تفصیل این اجمال آنکه چون شروان
شاه بر تزلزل و استیلای داماد خود بایسنغر میرزا در رستم پادشاه مطلع گشت لشکری به
بایسنغر میرزا داده او را با انتزاع مملکت موروثی از دست رستم پادشاه ترغیب نمود
رستم پادشاه بعد از حضور ... امداد و ترغیب صلاح دولت خویش در آن دید که حضرت
سلطانعلی پادشاه را با برادران از قلعه اصطخر بیرون آورده مصحوب ایلغار
بجانب شروان روانه سازد و تا طایفه صوفیه و منتسبان سلسله صفویه تیغ انتزاع از
نیام انتقام کشیده در دولت شروانشاهان و امرا بایسنغر را انتقام گیرند بلکه
دهند و این جرات موجب آن شود که فرمانفرمای ممالک عراقین و آذربایجان
باو قرار گیرد و لاجرم از این اندیشه یکی از معتمدان را بقلعه اصطخر ارسال داشت
بروج خلافت را ... وصول ... فاخره و نقود ...
نموده مصلحت ... را از ایشان التماس نمود ...
سفر شروان مشغول شدند و چون خبر اطلاق ...

از سالکان طریق اخلاص و یار یابانکان حریم اختصاص صوفی در ظل رایت نصرت آیت
سلطانعلی پادشاه جمیع امرء آنحضرت مرافقت و موافقت سلطان متوجه مقابله
و مقاتله امیره ابابکر شدند و چون بسفیدآب کر رسیدند سپاه مخالف از آنطرف
آب پدیدار گشت و هر دو لشکری قرین الحجه و قرین فی السعیر کنار آب را معسکر
ساخته یکدیگر را از شهر [illegible] جراحت می نمودند و هر روز در کنار آب آتش جنگ اشتعال
بود و چون روزی چند حال برین منوال گذشت و از آن دو طایفه هیچ یک غالب
نشدند امیره ابابکر بسبب ظاهری بجانب شروان مراجعت نمود و سلطانعلی
در ملازمت سلطانعلی پادشاه روزی توجه بجانب اردبیل آورد و چون رستم بیک را
رعایت جوانب و ولای حضرت امیرالمومنین سلام الله علیه حجاب نمود از حجاب
مخالفان کوتاه دیده و بعد از این کشش فراغ بال حاصل شد حضرت سلطانعلی پادشاه
را با برادران خیرخواه رخصت داد که بدار الارشاد اردبیل خرامند و در دودمان صفوی
که روزی چند شعار امرا زندقه با وجود دشمنان [illegible] و [illegible] گشته بود
طالبان اقتباس انوار فیض آن خاندان را بمطلوب رسانند و آن صاحبقران و شاهزادگان
بعد از طی منازل و مراحل بحوالی قرب مقصد رسیدند از ارباب اخلاص اهل اردبیل
و رشادیان بسیاری مواکب کواکب مراتب ایشان را استقبال کرده بتقبیل پای آل
فیاض ایشان مستفیض شدند و پس از تقدیر آن زنعان ظلام افکار در وطن آلوف
و مسکن معروف هر کس را [illegible] و اختیار [illegible] اعصار
سعادت و نیکبختی [illegible] دیگر [illegible] ایشان سعادت نشان ایشان [illegible]
و اندک زمانی حلقه [illegible] گردانیدن [illegible] جمیع [illegible]

و [illegible] بار [illegible] و انقضا آن روشنی بر بوته ضمیر رستم پادشاه
رسیده توهم نمود که از آن جمعیت مبادا در شانی مملکت وی را باید تعلقی
بهم رسد یکی از معتمدان را باردبیل فرستاد تا حضرت سلطانعلی پادشاه را با برادران
کامکار نامدار بازده [illegible] اوردوی ایشان بالضروره امتثال امر او کرده متوجه
اردوی او گشتند و بعد از وصول بمقصد رستم پادشاه چند هزار [illegible]
خود را تعیین کرد که آن نور عالم و عالمیان را با خوان تختم نگاه دارند از طایفه
و [illegible] کسی چاره ایشان نکردند و در آن اوقات بسیاری از مریدان پاک اعتقاد
و معتقدان مخلص بخانه ملازمت آنحضرت آمدند و رات و تحف بان خلاف [illegible]
می آوردند و چون رستم پادشاه حکم کرده بود که احتیاط در ملازمت ایشان
لازم نمود از تعجیل بساط ارادت لب بلب و جانب [illegible] خوش [illegible]
می نمودند بالاخره رستم پادشاه از آمدن ایشان توهم کرده در وقتی که
از فیلان جوی متوجه [illegible] بود قصد نمود که تیغ ظلم سلطانعلی پادشاه را که آن
اولاد سلطان حیدر بود و شهید سازد و از جاده سعادت منحرف گشته خود را
در عقوبت [illegible] و شخصی از محبان [illegible] آن مرتضوی [illegible] وی خبر
در حال خیال آن [illegible] فعال را بعرض سلطانعلی پادشاه رسانیدند و [illegible]
نسبی [illegible] او [illegible] خبر بیدار حضرت شاه و احسان [illegible]
شاه اسمعیل و سید ابراهیم را مصحوب خود کرده از اردوی رستم پادشاه
بیرون فرمود و با عظمت از [illegible] جایی توقف نمود و [illegible]
و [illegible] مخلصان خبر از [illegible] بسیاری در [illegible] سلطانعلی پادشاه جمعیت کرده [illegible]

شدند و رستم پادشاه چون از رفتن این سلاطین آگاه شد ایبه سلطان را با فوجی
از دلاوران مثل حسین بیگ طبخانی از عقب ایشان ارسال داشت و ایبه جبه
جنگ پوشیده بسرعت تمام بطرف اردبیل در حرکت آمده و در روزی که
نزدیک آن بلده رسیدند سلطان علی پادشاه منکشف شد که اراده تقدیر
کننده موت و حیات متعلق باین است که آنحضرت از تیغ زهرآلود مردم رستم
پادشاه شربت شهادت چشیده و رخت هستی ازین جهان فانی بصوب عالم جاودانی کشد
و بعد از انقضای مدت ظلام طغیان معاندان دین و ظلمت استیلای دشمنان آل
امجاد و رسول رب العالمین اشعه لمعات سیوف شاه سکندرنشان صاحبقران
از مطلع بلاد عجم صبحگاهی از فرق ماهچه رایت نصرت آیت آن سلطان فصیحت سپهر نمود
ظهور خواهد کرد نظم چشم داریم از آن شمع سعادت پرتو که جهان را دهد
روشنی از سر نو لاجرم امرای صوفی را طلب نموده از وقوع این واقعه خبر داد
و تاج و دستار خویش را از سر برداشته بر فرق همایون شاه دوجهان [illegible] نهاده
لشکر ایبه سلطان ظاهر شد و در اواخر شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه آن
سلطان صورت علی سیرت سلاح جنگ پوشیده و بر سمند سعادت نشسته با مخالفان
محاربه می نمود تا وقتی که فارس روح کثیر الفتوحش از مرکب بدن جدا گردیده و بعد از
وقوع این قضیه مراجعت معاندان خاندان صفویه حضرت شاه جلیل شاه اسمعیل
به استصواب امرای دولتخواه همراه برادر میرزا ابراهیم و چند نفر دولت
کس از مریدان این سلسله از ممالک محروسه رستم پادشاه بیرون رفته بجانب گیلان
نهضت فرمود و چون قریب بولایت لاهیجان رسید حاکم آن سرزمین کارکیا

میرزا علی که از سایر سلاطین گیلان بعلو شان و کثرت جیش و اقران امتیاز داشت
به استقبال موکب ظفر آثار آن مظهر اقبال بیرون آمده و بعد از تقدیم مراسم
تعظیم و تکریم که شیوه اهل کرم بود و جد سبب خیر مقدم بر زبان آورده آنحضرت را
بمعموره آن ولایت درآورده و منازل بهجت افزا از [illegible] اوطاق
بهواجبت سکون آن شاه فیروز در [illegible] مکان ملازمان تعیین نموده خوان ضیافت
بگسترد و ابواب تنعم بر روی مهمانان عزیز گشوده قدم شریف آن شاه را مغتنم
شمرده هر چند رستم پادشاه و الوند بیگ و سلطان مراد با وجود استیلا کس بطلب
نواب همایون سکندرنشان صاحبقران نزد کارکیا میرزا علی فرستاده اصلا
قبول ننموده و انواع خسارت و [illegible] بخود راه داده و از این اخلاص [illegible]
و بعد از انقضای چند ماه میرزا ابراهیم را هوای وطن بسر رسیده [illegible] تاج دو
ترک حیدری را که کسوت منتسبان خاندان صفویه بود از سر برده [illegible]
شعار ترکمانان [illegible] بر سر نهاده راه توجه بصوب اردبیل را فراخت
الارشاد و اجل موعود رحلت فرمود و اما حضرت شاه با وقار تا زمانی که از سر
فتح امصار و نصرت دشمنان بدکار شتافت از ولایت لاهیجان در حرکت نیامده
حرکت از آن ولایت بطرف اردبیل [illegible] به استعانت عنایت [illegible] تعالی گرداند
ابواب کشورگشایی مفتوح نمود و تفصیل این وقایع در این نسخه تقریر می نمود
مقرون بسعادت آنکه حضرت جلیل ابوالمظفر سلطان شاه اسمعیل علیه الرحمه و المغفرة از
گیلان و شروع در فتوحات عظمی [illegible] تقدیر مقدر [illegible] قضا و پادشاهی حسنا الذی
و علاء رحمت صاحب [illegible] ابداع [illegible] اظهار آن مصروف سازد

و لیکن بموجب زیرا که دوران سپهر بوقلمون کل امر بوقته مرهون تا آن وقتی که از مکمن غیب ظهور
مقدر گشته در رسید چنگ ثبات هدف مقصود کار گشاید شرح این از عرض این
مقدمات بر عبارت آنکه چون شاه رضوان بارگاه غفران پناه در روز سه شنبه بیست و پنجم
ماه شهر رجب المرجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه بطالع عقرب موافق طالع حضرت
امیرالمومنین علی صلوات الله علیه و آله در جسم عالم دل و جان جهانیان نزول کرده
زمین را از تشریف ذات میمنت قرین بر اوج برج سپهر رفعت داد و روز بروز نور
نور جهان افروز از لمعات آن مهد ارتفاع نموده بر فلک قمر رسید که گذشت
ساله انبیا اسویا وصف حال خلافت مآل کرده آن سن بر فرش عیش جهانی تمام گذشته بود که
غفران پناه پادشاه ابوالوالا سلطان سلطان حیدر شربت شهادت چشید دولت
در جلت آن پادشاه لشکر پیشان صاحب کشورستانی و عالم گشایی
با خود بود همواره خاطر دریا مقاطر متوجه آن بود که تیغ جهانگیری از غلاف بیرون
آورده جشن هستی معاندان ناکس را از شعله جانسوز حسام تمام نماید و در وقتی
تاب آتش فشانش از موج و جور با مخالفان ناپاک فرماید چون سن شریف آنحضرت دو سال
منقضی شد همراه والده و برادر سلطانعلی میرزا در قلعه اصطخر محبوس گشتند و چهار سال و نیم
در آن محبس بودند و در ماه شهر شوال سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه از قلعه بیرون آمده باردبیل
تشریف آوردند از عمر مبارک سی سال و نیم منقضی شده بود و کارکیا میرزا علی لاهیجان تشریف
بردند و در مدت شش سال و کسری تشریف داشتند و در آن اوان فوجی از صوفیان
صادق الاعتقاد که مخصوص بان لاهیجان آمده در ملازمت آن سلطنت پناه بسر می بردند
و نواب صاحبقران در آن مدت با تیر و کمان در دست بصید مرغ و جانور مشغول
بودند و لحظه آرام نمی گرفتند و خوارق عادات بسیار از آن مظهر پرتو کارخانه

تیغ

می شد اما صغر سن و وقت تعارض آن محل که هر یک دولت قاطع زمین محقق آن وقت
الیه خاطر شریف او در تربیت نگاه میداشت و از آن بعضای فعل میکند اما بعد از
انقضای مدت مذکوره پادشاه صاحب ملک در ولایت لاهیجان اوقات گذرانیده
هدایت هادی غیب و دلالت لاریب رای صواب نمای مقتضای آن شد که از
غربت بیرون آمده بجانب اردبیل توجه نماید و از شرف زیارت مرقد آبای بزرگوار
و اجداد عالیمقدار شرف ذاتی را زیاده فرماید و بعد از استمداد از ارواح مطهر
عزیزان بر جهت کشورگشایی شده و در روزگار ضلالت شعار جاور و دوام
باز بعد از جانب اخلاص پیشه درمیان نهاد و ایشان از انفاس طیبه استشمام نموده
بعد جز الهام غیبی طعن لاریب است لاجرم کمر ها بر میان جان بستند جان
بر میان بستند و بعد از تصمیم این عزیمت و اتفاق را بها بر نیت آنحضرت یکی از مخصوصان
آن بی سپهر اقتدار که در امر مذکور استشاره نموده کارکیا میرزا علی را حال آن شیار آنکه
دولتخواهی و بوسیله اخلاص عرض کرد که اگر چند روزی دیگر این عزیمت در حیز توقف
توقف نمایند انسب خواهد بود زیرا که اعداء ابو فور انصار و اعوان استظهار تمام دارند
و چند کس صغیر السن و قلیل العسکر اند مگر آنکه بتاب مقاومت انجاعت بیارند غافل از آنکه
ورد کار را اصل کبیر معنوی جانفشانی که کرامت فرمایند چه صوری در ریه استعارش فواید
و چه نگشته هر ارباب و دل تسخیر مکانی را که میامن الحمد لله وحده و نصره
مربع گردانید بفضل تباع رایت استدلال بر علومش کی توان فرستاد چون آنگاه
اوج حضرت امیرالمومنین و امام المتقین و مظهر غالب کل غالب و مظهر العجائب
و مظهر علی بن ابی طالب علیه السلام من الله تعالی و ابای طاهرین بوده اند مکنونات

ادب بخشنده نصایح ارباب حسب است عقیبی آن شب همانا فیض قضا در عالم رؤیا کلمات
کلام ملک علام می‌نماید بعد از انقضاء چند روز دیگر در همان مکان توقف نموده
لی طلب رخصت مقامات فرموده از فرموده کالکاتب که ذات آنحضرت در این
عزیمت جازمست و کلمات نصیحت سودی نمی‌بخشد ناچار و بالضروره برفیق
آیین پادشاه اسکندرشان رضا داده هنگام بیرون آمدن آن پادشاه دین
از انجمن ملوک همیون و بر امتثالت کرده آنگاه آن صاحب قران و اتباع راه
کرده متوجه خراسان رجعت فرمود آن شاه اسکندرشان را فتاب جهان افروز
باطل سوز از مطلع کمال و افق جلال بسعادت حقیقت اتمامی لله الامر من قبل و من بعد و یومئذ
یفرح المؤمنون بظهور و بروز رسید بیرون آمدن حضرت شاه اسکندرشان از گیلان
در منتصف شهر محرم الحرام خمس و تسع مائه که از سن شریف آن حضرت دوازده
سال تمام شده بود از تفیش لاهیجان بیرون آمده ساحت ارجوان از ملوک استانه
که از منتحات همان ولایت است نزول اجلال فرمود و بواسطه شدت سرما و کثرت
برودت هوا از زمستان قشلاق در آنجا ارجوان نموده بعد از بسیار و کثیر
روزگار بصوب اردبیل در حرکت آمد و بهدایت عنایت ملک قدیر براه شتافته
بوطن مألوف و مولد معروف رسید و سعادت زیارت حضرات قدس صفات آبا
و اجداد عظام را در یافته از بواطن مقدسه ایشان در تحصیل مقاصد استمداد نمود
آنگاه بدولتخانه مبارکه تشریف برده منوال و شیوه پرستش جمعی از مریدان و مخلصان
که در آن اقامت داشتند و بسبب کثرت عیال و محافظت اموال توانائی ملازمت
و سفری از داشتند مشغول نموده و از اقوال ایشان معلوم فرمود که چون بیک...

که دران زمان حاکم اردبیل بود فورت... و امرا و عزیز احمد طالش نجابت قوی و ظهور
جا بر ان و غدغه سفر در دل او ورش پدید گشته باحضار عبدی بیک شاملو و تواجی
و حسین بیک لله و خلیفه الخلفای خلفا بیک طالش و غیرهم از ملازمان سده
سدره انتما حکم فرمود و ایشان امتثالا لامره المطاع بحضور درگاه گردون
اشتباه جمع آمده در خلوت خاص بار یافتند آنحضرت در اختیار سفر و حضر
با ایشان مطارحه کرده همگنان جانب سفر را که مختار آن سرور بود ترجیح دادند
و بعد از اتفاق ارباب وفاق غلغله شورش در میان انداخته که یکدل از هر طرف
از اطراف عالم متوجه توان اوراخت اجماع زبان ادب عرضه داشتند
که هر طرف که رای صواب نمای شاهی اقتضا نماید بصواب اقرب خواهد بود و فتوحات
صوری و معنوی نقاب از چهره مشتاقان خواهد گشود و ان اعلیحضرت بامل موجود
فرمود که لایق دولت پایدار انست که اعلای اعلام دین خاتم النبیین بافتتاح کشورها
ساخته اطراف گرجستان و غزای کافران توجه نمائیم و به سروی بازوی شمشیر
ذوات کفر را از جاده گیتی برداشته و در سلک خدم الحکیم معتمدان این بلاد
بسته در کشند که این امر مفتح فواید عظمی و صورت سعادت دینی و دنیویست لیکن
مناسب انست که روزی چند توقف نمائیم تا قاصدان و سرعان باطراف بلاد و ولایات
ارباب ارادات و طالبان افادت را از داعیه محاربه و جهاد با اهل فساد آگاه
گردانیم تحقیق که بسیاری از آن قوم باردوی همیون ملحق خواهند شد چه از غازیان
و ولاورهستا جلو و غیره زیاده از سیصد نفر در موکب عالم از خادمان نبودند و
تدبیر مقبول افتاد و در حال کسانی زبان مهم باقطار ولایات عراق و آذربایجان

بمیان طالبیان فرستاده شد و خود بنفس نفیس متوجه الوس و الاوقات استاجلو شد تبریز
حسب الحکم ترکه فده وم سرت ترکمان میان ایشان رفت او را در خانه علاء الدوله
است بدر با سلیمان جاه و تکلو زود او رونده و تمامی زنش بغدادان و سرداران
او جماق مذکور برفاقت او باستقبال شتافته حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت
که خانه کوچ و پسران خود را بطرف روم فرستاده سفارتی سلطان بایزید گردان
اوان فرمان های روم بود نوشته جوانان ایشان در قدم همایون بود
طرق جانبازی بتقدیم رسانید و چون این خبر باطراف امصار رسید که جماعت
استاجلو از مرد و زن همراه اردوی همایون بیرون شده جمع شدند دیگر
فات را میل شده فنون فنون از اصحاب اخلاص و لی را از دیار روم و شام
ذوالقدر و دیار بکر بدرگاه عالم پناه جمع شده آن حاجب ان در ساعت سعادت
مقرون در حرکت آمده بطرف قراباغ و گوکچه دنگیز نهضت فرموده در اثنای راه
بعرض رسید که یکی بهادر جهانشاه پادشاه موسوم سلطان حسین بارانی با جمعی از
طریق پریشانی در نواحی گوکچه دنگیز معتکف گشته با مکر فتنه و فساد و تسخیر ولایات داعیه
دارد که بر مسند مراد نشسته خسرو صوابنما با امرای صاحب رای در دفع طغیان
و رفع سحاب [illegible] از قرعه مشورت میان آورده در خلال این احوال یکی از
استان سپهر نشان معروض داشت که از نزد سلطان حسین کسی بر رسم رسالت آمده
اگر حکم اعلی نفاذ [illegible] جلیل خلافت پناه استسعاد یافته تقدیم
باحضار رسول الحکم فرموده مقربان سپهر مرتبه حسب الاشاره او را بمجلس عالی آوردند
و این رسول جهت اخلاص حاک بیاز و ادای مراسم دعا گویی زبان

نامه که از نزد سلطان حسین آمده بود بنظر اشرف در آورد مضمون آنکه لطف کرده اگر
شریف او رونده بنده که بعبودیت میان بسته و رشته وفاق از مخالفان با دشمنان
باستحقاق گسسته رابطه یکجهتی و دولتخواهی بجناب شاهی استحکام داده
خسروانی از رواج اظهار [illegible] بانتظام نطاق انسجیده بود و استشمام شده بود
که این سخنان زبان شیان طغیانش از اصل و بنیاد وجهی ندارد و در جواب
معذرت مرغوب نوشته قاصد را رخصت داد و در باب توقف چند روزی
در همان منزل از اشرف سلطان حسین که دانست که اقبال آن مرجع جاه و جلال
او را از آنچه بجانب مرحله دیار توجه فرماید با بوجی از معتمدان و واقفین
آمده بدرگاه سلاطین پناه شتافت و بعد از رسیدن زمین بجای طلب و دعای
دولت خلافت پناه تحف عرضه داشت که اگر مقام این [illegible] از رسیدن پادشاه
کرده وقار علام [illegible] حاصل نماید ایشان [illegible] دیگر قوم قراقویونلو را علاج
حلال [illegible] گشته [illegible] از روزی کرده و آنحضرت باقتضای حکمت
مصلحت وقت [illegible] داشته [illegible] سحاب حفظ سبحانی
سلطان حسین بارانی توجه فرموده در خلال این احوال از صوفیان اخلاص شعار
و غازیان جلادت آثار که از پی احضار ایشان قاصدان باطراف و امصار
فرموده فوج فوج باردوی کیهان پوی ملحق می شدند و روی اخلاص
خاص [illegible] و بالطاف و نوازش قوی دل و مستظهر می گشتند چنانچه
توجه موکب بر [illegible] بجانب لشکر سلطان حسین هزار پانصد نفر از پیاده و سواره
در پای علم نصرت انتما جمع گشته بود و چون حوالی اردوی سلطان حسین بارانی

و دولت ملازمان ظل سبحانی باشد کار اشتغال [illegible] زنار کرده و برای [illegible]
خسرو با باید پسندیده که موافقان جوهر اعتماد و با منافقان فرقت نموده و فساد [illegible]
فرمان داد که عساکر نصرت مآثر موضعی را که از مسکن اتباع سلطان حسین انفصال داشته
باشد بمضرب خیام بهجت انتظام گردانند و امتثال فرمان همایون کرده موضعی مناسب
محل نزول اردوی خسرو صاحب کمال کردند القصه آنحضرت روزی چند که در
جوار مشار الیه بسر برده تجدید دریافت که از قطرات صولت صورتش [illegible]
دولت معنوی در اراضی آمال نمی روید و گلی که از نفحات موافقت ظاهر شکفته
گردد از خار شقاق رایحه سعادات [illegible] کسی کرده بود لاجرم از آن منزل
عازم کوچ گشت سلطان حسین از عزیمت آن خسرو [illegible] آگاه و امرای [illegible]
طلب [illegible] گفت که عادت نواب [illegible] از طریق مناسب دور است
خدام عالی مقام این آستان عرش نشان [illegible] این مشام از [illegible] مهجور
لایق اگر [illegible] از این دولتخواه جدایی اختیار [illegible] نماید باید [illegible]
آنحضرت ساحت دولت دشمنان [illegible] فلک التماس را با خاک [illegible]
چون [illegible] دعوی [illegible] معلوم [illegible] در جواب
[illegible] مقدمات القا نمودند که [illegible] بعد توقف [illegible] عالم پناه
[illegible] از جمله محالات است و صرف اوقات بجهت [illegible]
از قبیل ممتنعات پس استماع این مقالات سلطان حسین امرا را رخصت داده با خود
قرار داد که بوقت فرصت [illegible] خلافت را در حضیض [illegible]
باز دارد و [illegible] اطلاق را در مضیق [illegible] نگاه داشته [illegible]

جهات مهمات مقیم مرکز خاک را [illegible] که ستاره افلاک [illegible]
در برجی توقیف فرماید و [illegible] عدیم الاستعداد را استطاعت آن کوکبه
در [illegible] را دست [illegible] القصه از [illegible] حصول این مطلوب [illegible]
پس [illegible] طرح انداخته از حضرت شاه دین پناه و [illegible] درگاه [illegible]
نموده که آن صحبت را از حضور ذات گرامی زینت بخشد و آنحضرت چون
بر باعث رغبت بزم اطلاع یافته بود و عارض [illegible] استراحت [illegible]
[illegible] و حسین [illegible] را [illegible]
را مجلس سلطان حسین فرستاد و ایشان عرض مرض که عارض ذات همایون
شده و عذر تشریف آوردن گفته بصحبت نشست سلطان حسین [illegible]
داشته چون صحبت نزدیک با تمام رسید امرا [illegible] بخدمت [illegible] شاه
شتافتند و آنچه در صحبت گذشته بود از اقوال و افعال [illegible] خاقان
سکندر نشان باتفاق ایشان مصلحت در آن دید که [illegible] سلطان حسین کوچ کرده [illegible]
[illegible] کوکب [illegible] خلافت [illegible]
از مرحله [illegible] نموده [illegible] خود [illegible] ساحت
و در فضای فلک [illegible] از کمال [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]
که [illegible] و انفاذ [illegible] فلک [illegible]
در [illegible] کوچ [illegible] واجب الاذعان نموده [illegible]
و آن [illegible] کامیاب [illegible]

در حرکت آمدند و در آن شب ظلمانی که سلطان حسین با راقی و انواع تبار کثرت شقاق
روشن باشد که اشعه نجوم سلطنت از انتظام کوچ کرده باشند امّا مصابیح که انوار
مصابیح کواکب از آثار مشعل آفتاب است در دیده شهود مقصود که [illegible] سلطان حسین
رسید که با دستار سعادت بار از آن و بار بجانب خود سعید توجه فرموده است
لاجرم بدانست بار از اهمال در راندن [illegible] قتال [illegible] باید از عقب آن شتا
مجاهد ابلغار کرده بعسکر ظفر اثر رسید خاقان صاحبقران از کثرت مخالفان
اندیشه نکرده پای ثبات محکم نموده و خون عظیم در دل مخالفان جدا شده و روی
بوادی رجعت نهاده در زاویه ملال متمکن گشتند و خسرو ربع مسکون قمر آیت
عنایت کریم بیچون بمنزل مراد رسید چند روزی بفراغ بال وقت گذرانید
آنگاه از انتظام به قوزالام رفته آن موضع را محل نزول اجلال کرد از تفصیل این
ماینبا [illegible] حکم باریده ذکر [illegible] قراحمد الیاس [illegible] چون شد
در رای ارادت خاندان همایون تصویر و [illegible] طلوع کوکب اقبال [illegible] بوده
صفوی از شروع خلف شاه لطفی در مدارج ارتقا آگاه گشتند با اکثر موفق
و روحانیت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله [illegible] شوند از وطن
بیرون آمده دولت [illegible] روی بدرگاه خلایق پناه می آوردند از جمله
خوش شاهی قراحمد الیاس بیرد لو بود که با طایفه از مردم [illegible] از مقام خود
نموده بقصد خوزیران سینه متوجه عتبه علیا آن [illegible] گشت [illegible]
قطع مراحل و منازل نموده [illegible] بود در کشش قریب [illegible] حصن
قلعه دانست [illegible] حکم [illegible] مقصد اطلاع یافته از حصار بیرون آمدند [illegible] کرده

بلو

بلاد و صیانت گستران چند نفر از رفیقان او را در مکانی باز داشتند [illegible]
جهان داری ایشان را مامور کرده اند و بعد از رعایت اصحاب [illegible]
مردم خویش را بتاراج اموال و غارت احمال ایشان امر کرده غبار کارزار [illegible]
[illegible] و غازیان بقدر طاقت و توان در دفع و منع آن ظالمان کوشیدند
بالاخره [illegible] متاع جان از آن مهلکه بیرون بردند و بمقام
قوزالام باردوی کثیر الاحتشام ملحق شده قراحمد الیاس [illegible]
[illegible] سپاه [illegible] اسماع آن [illegible]
[illegible] حرکت آمده بصوب قلعه [illegible] نهضت فرمود
[illegible] توجه عساکر ظفر [illegible] حصار [illegible] از معتمدان خویش سپرده [illegible]
فرار پیش گرفته سری بسلامت از منزل [illegible] برد و جهان گشای [illegible]
[illegible] که شاه انجم سپاه تیغ خون آشام از نیام [illegible] بیرون [illegible]
[illegible] قلعه گردون [illegible] حصار [illegible] دلاوران [illegible]
[illegible] قلعه رسید و بتاراج اموال اهل ضلال فرمان داد و ایشان در
مقام مقابله در آمده غازیان [illegible] صولت و نهنگان دریای جلالت [illegible]
[illegible] و [illegible] بازوی [illegible] بر شهرستان ابدان [illegible]
[illegible] ایشان را با خاک برابر ساختند و [illegible] آن قوم
[illegible] جنگ [illegible] چند [illegible] القصه جمعی کثیر از آن طایفه [illegible]
[illegible] عساکر منصوره با غنایم موفوره عنان توجه بجانب [illegible] از راه
[illegible] انعطاف داده از آن مقام [illegible] موضع [illegible] ساخته

جاه و جلال و شاه دوران از جهت و استقلال بر اوج مهر جم اقبال بر آمد ... رسید در
مقام بعضی شاه کرده ون غلام رسید که در بعضی نواحی قرچه داغ هجوم کرده
هنگام و صدای ... بنده و ... را از تبریز ... رسید و شاه شیران
افگن ... دلیران و دشمن شکن قاصد دفع اشجار ... شده و بالا فرد آن ... سپاه
فی عدد از مقر خود بیرون آمده پادشاه بر تهور و شجاع سپاه در ... که در آن وقت
سن شریفش از دوازده سالگی تجاوز ننموده بود و نفس سلیم و دفع انحرفی لیم
در آمده و وجوه ... از شعشعه قهر و ... جنگ ... کنار و ... مردم
اسیر ... اجل گردید صدای ... ذلوای لا فتی ... المنتج من ... در دید
سپهر انور ... چو سکان افلاک اهل زمین بر آن ... گردد صد آفرین
از آن دو دگر کو بدیده که بوده جنگ تجلیش بر او چون ... شیر و پلنگ و چون ...
تحتیا ... سپاه و ... ضرب ... کرد و ... رای جهان آرای
و صواب دید امرای ... از آن منزل کوچ کرده ... از دو طرف
موکب ظفر نشان ... رضوان گشت ... از طوایف ... و
هفت هزار کس از ... و ... و ... القدر و افشار ... و
و صوفیه قراجه داغ در رکاب جهان پناه جمع آمده ... در رسیدند که
صحیح القوای استماع افتاد که از زبان ... خلیفه ... نقل ... بودند که
ایشان را ... می شد ... اتفاق چون کوچ ... دست
طعام باز داشته ... در خیمه گذاشته متوجه شدند و بعد از ... در دو
در آن مقام ... و ... حرکت ... شدند ... بر ...

و سروران ... در این باب زمزمه مشورت در میان آورده و هر یک ...
آنچه بخاطر رسید معروض داشت آن مالک ... معروضات همه را ... کرده
گفت من امشب استخاره کرده از روحانیت ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
استمداد نموده به هر طرف که ما را ارشاد نمایند بدان جانب توجه خواهیم نمود
صباح روز دیگر که سپهر اخضر به تنویر ... طریق صواب برای اولی الالباب
روشن گردانید و خسرو عرصه افلاک نور فیض ... بر اعیان ...
رساند پادشاه دین پناه امرای دولت خواه را طلب کرده فرمود که دوش
هنگامی که ... بزم شعور را از ... بیهوش و جالسان مجالس ... خاموش بودند از ارواح طیبه ایشان بگوش هوش من رسید که مناسب است
که اول بجانب شروان رفته دست ... شروانشاه را ... کوتاه
سازیم و اتباع ذوی الاقتدار او را از تخت عزت بر تخته ذلت اندازیم
از این واردات غیبی قوی دل شده از استماع این بشارت رغبت در محاربه زیاده
زیاده ساختند و در رکاب نصرت آیات شاه والاجناب بصوب شروان
رایت توجه افراختند و چون منزل ... از انوار ذات ... آل ...
مانند سپهر ... از ... اعلای لوای دین نبوی که همواره مطمح نظر ...
خسرو عالی ... بود باعث ... که ... را با فوجی از عساکر گردون ...
بطرف گرجستان فرستد تا ... آن دیار را از لوث وجود کفار پاک
کرده اهل ... ساخته ... خاک هلاک نشانند
و آن ... از ... شعار ... وصول ... و ... حلاوت ... از ...

اسلام بیرون آورد و بسیاری از کرجیان الی ابهار العذاب الیم و نار جحیم رسانیده و غنایم
موفور و اموال نامحصور بدست اورده سالماً غانماً متوجه اردوی همایون گردید
و حضرت شاه عالم پناه او را بالطاف پادشاهانه و اعطاف خسروانه نوازش
فرموده و از اموال ماخوذه آنچه حصه دیوان می شد بغازیان قسمت کرده هم در آن
ایام حکم فرمود که الیاس بیک ایغور اغلی بحوالی قلعه شکی رفته بتسخیر آن قلعه مبادرت
نماید و امیر الیاس با بسیاری از عسکر دوران ساعت بجانب آن حصار شتافت نموده و آنها
چون از توجه اکا و کثرت قلعه را بمردم خود سپرده طریق فرار اختیار نموده
دلیران معرکه کین چون ظاهران حصین امانند باطن محصوران از تیغ کارزار
تیره و پریشان ساخته‌اند و اهالی آن حصار اعلام الامان بان فراز برج برافراخته‌اند
و با تیغ و کفن ممکن التماس امده الیاس بیک را از اقوال و اوضاع القوم تفرس نمود
که اظهار اخلاص و انقیاد ایشان از صمیم قلب و خلوص اعتقاد است لاجرم ارقام جرایم
الجمع را بزلال عفو محو فرموده قلعه را در تصرف خود در اورده بزرگان آن حصار را
بدرگاه جهان پناه ارسال نمود پادشاه عدالت شعار روسای حصار را بالطاف جلیله
اختصاص داده ایشان را بخلعت گرانمایه بلندپایه گردانید و ضبط و ربط قلعه را بدستور
سابق بان طایفه داده رخصت مراجعت ارزانی فرمود و از آن منزل کوچ
کرده چون موضع احستا [illegible] محل نزول حشم پادشاه عرب و عجم معمور و آبادان
گشت شکی که از کرمش اکابر کشته بود اقبال مثال روی تضرع و ابتهال بآستان
سعادت نشان آورد و لب از سودن رخ نیاز بر خاک عجز و انکسار زبان
باعتذار و استغفار گشوده جرم [illegible] العفو [illegible] اکان لم یکن [illegible]

دوزی

دوزی و بسبان تازی و قبای ملع و کمر مرصع را بر او افراخت نصب
و شکی از بن عطیه سرفراز گشته بموجب حکم همایون بطرف قلعه خویش شتافت گشتند
در عبور جسر بنمود از آب کر با استعانت نفحه بالطف خفی و اشارت [illegible]
کشتی دولت صاحب سعادتی که باهتزاز نسیم عنایت خالق بحر و بر در لجه بیکران
جهان سمت جریان یابد اگر ببحار و انهار عظیمه بی پایان سفینه وار بوجه حسن عبور
فرماید عجب نیست و دل بر غلط می فراستی که در دریا و رای آن زحمت حالات
صفت طهارت حاصل نماید اگر کوه تحیری یا عبر بحری ملهم گردد عجب نیست
شاهد این دعوی و دلیل بر وقوع این معنی عبور پادشاه بامورات آب کر
شرح این اجمال آنکه چنانچه در موضع از زنجان قرار یافته بود و بعد از انقیاد و تسخیر
و فتح قلعه امتثال خبر و سکنه در وقت عازم شروان شده حکم فرمود که نوبت
بهرام بیک قرامانلو که از اعاظم امرا و مخصوصان و بشرف مصاهرت آن پادشاه
عالیشان از همگنان ممتاز بود با زمره از مردم [illegible] و ذوالقدر لوقبل از
وصول موکب گردون مراتب بکنار کر رفته از معبر قویون اولی عبور نماید و گذرا
ملاحظه کرده اگر لشکر ظفر اثر از آن گذر توانند گذشت بعضی از ولات آورد از انجا
آن بازه و ارده [illegible] شده و ایشان تا وقت عبور سپاه منصور را نتوانند مانع آمده بهرام
بیک حسب الحکم بکنار آب رفته عبور بران معبر و بطریق محال نمود لاجرم سپاه
دو فرسنگ بر قسم در گذر می حباب صفت خیمه برافراختند و در تهیه کشتی و جسر
مشغول شده طرح اسباب عبور انداختند در ان اثنا شاه با قواعد و خواص
بجرکهات بکنار آب رسیده دید که همگان بکار کارزار مشغول کرده

متحیر شده در حال بجانب بالای آب قدمی آمده آنگاه عنان عزیمت ابلق انعطاف
داده مانند ورق که بحرکت نسیم بجنبد نسیم بسم الله مجریها و مرسیها در آب ریخته
از آن بحر جسیم و نهر عظیم بگذشت و مجموع سپاه دریا جوش بحر خروش عنان به
ملاح [illegible] اهل [illegible] کشتی سفینه نوح داده اجمال و اثقال در حفظ صحت و سلامت عبور نموده
و در آن طرف آب بار اقامت گشودند روزی دیگر که رایت فروغ آفتاب
از ساحل این بحر زخار بسان چشمه آب روان گردید و آثار رفتار شاه ثوابت
و سیار بسیار و ان بحار و امصار رسید شاه کامیاب از کنار آب کوچ کرده
و بجانب مسکن دشمن توجه فرموده و از دو آب دیگر که بغایت عریض و عمیق گذشته بصوب
شماخی نهضت نمود و پیش از وصول منزل گلد گلشن [illegible] از انجمن [illegible]
خصم [illegible] رسانید که شروانشاه گفت که اگر او [illegible] آمد آنچه [illegible] روی [illegible]
بود [illegible] رسید القصه شروانشاه گفت که اگر چون از توجه سپاه نصرت پناه آگاه
گشت با فوجی از جمله [illegible] قلعه [illegible] که گنبد فلک [illegible] سریع الانتقال [illegible]
برج فلک [illegible] نتواند رسید و باز بلند [illegible] از فهم ارباب کمال پرواز
[illegible] کجا [illegible] تواند کرد [illegible] جدال [illegible] بار علی [illegible]
کشای [illegible] زبان عازم قصبه [illegible] شده هنگام شام [illegible]
که موسوم بود [illegible] بخشی [illegible] اشتهار داشت فرمود که [illegible] وصول موکب ظفر
مآل [illegible] مذکور [illegible] متوطنان آن مکان را بالطاف [illegible] ساخته
و خوشحال گردانید و [illegible] همان شب [illegible] رسیده [illegible] آن مکان [illegible] از خوف
[illegible] لشکر ظفر اثر بیرون آورده [illegible] رعایای [illegible] بجلوه درآورد

روز دیگر خسرو فریدون فر بجانب مقصد طی منازل فرموده در اثنای راه جاده که منتهی
شماخی میشد پیش آمده رای صواب نمای اختیار آن طریق را انسب و اصوب دانست
لاجرم عنان یکران از راه شهربان انعطاف داده اعلام نصرت اعلام انصوب
انتقام در حرکت آمده چون سکنه و متوطنان شماخی دانستند که [illegible]
[illegible] متوجه [illegible] ایشان گشته از طریق فرار پیش گرفته در رؤس جبال [illegible]
متحصن شدند و حضرت شاه ولایت خلایق پناه بعد از آنکه دو روز در آن بلده
اقامت نموده معروض شد که شروانشاه [illegible] را که در میان قلعه گلستان [illegible]
[illegible] واقعست معسکر ساخته گرد اردوی خود را [illegible] خندقهای عجب مستحکم کرده
است بعد از استماع این خبر پادشاه سکندر حرب دشمن آزار را در دل
قرار داده از شماخی بعد از نوروز آن سال [illegible] که [illegible]
شهر شعبان [illegible] بود بعزم رزم بدان صوب در حرکت آمد و شروانشاه که از توجه
سپاه رزم خواه آگاه شده بود [illegible] از جای رفته از آن منزل بجانب قلعه گلستان
نهضت نموده گفتار در محاربه شاه دین پناه با شروانشاه و ظفر یافتن آن حضرت [illegible]
سالکان شوارع [illegible] که از منهاج [illegible] و [illegible]
بجامعه کثیر الفواید و [illegible]
[illegible] انزل السکینه فی قلوب المومنین [illegible]
و افکار و [illegible] خطا و صواب آرای اصحاب استشاره [illegible] احسن وجهی
[illegible] صدق این [illegible] که [illegible] شاه عالم
پناه [illegible] امرای [illegible] ساقط فرموده [illegible]

هواخواهی خویش بودند زمین شروان اختیار نمود و شروانشاه چون از توجه سپاه ولیجراد
آگاه گشت اضطراب بجناب او راه یافته از مقر خود در حرکت آمده و در اثنای قطع
مراحل دلاوران قوی دل رسیده بار اقامت در منزل فنا گشاده و تفصیل
این اجمال را محرر بیان و مصحح بیان چنان تحریر نمایند که در آن اوان که منزل جمالی
از انوار طلعت خسرو فردوس مکانی مانند سپهر نورانی گردیده دست قضا عنان
بادپای شروانشاه را بجنگ آورده گشتان گشتان او را بدان مکان رسانید
صید را چون اجل بسوی صیاد رود شاه با اقبال در حال تعیین لشکر عالیه
که عدد ایشان هفت هزار بوده حکم فرمود شروانشاه نیز بامیت هزار سوار و بیجهار
پیاده بیرون زبر لشکر مردم خود را باز داشت و در قلب و میمنه و میسره مشغول گشته
و لوای مقاتله و مقابله برافراخت و بعد از ترتیب صفوف صدای کوس ساختن
و صوت طبل فارسان میدان خلافت پناهی آب حالت شجاعت شیران بیشه
جلادت را بر افراخت و سنان با هوا در مضمار کارزار بر قص درآمده غلغله
سکان ساکنان صوامت را در اضطراب انداخت از طرفین شاهد دوران در غرفه بیم
طلعانی از چهره نورانی گشاده بقصد جان میدان جلوه‌گری آغاز فرموده سالار
و پشت خمیده کمان پشت بجانب دشمن مکان کرده بدست مرغ تیر خبر واقعه
ماگزیر کشور دل صغیر و کبیر ارسال نموده سنان آهنی سنان در محور ایدان مقارب
اجابت جا کرده و کرگران از اقامت طغیان از هر گوشه سعی بجا آورده
شعله تیغ غازیان از ما مان آن الّتی بود بطرف گره نار بابل و آمده و شده سهام
آن قوم ناتمام از فرازش افقی می‌نمود از عالم بالا نازل القصه سیاه‌کوهان شروان

اوباش

که در پیش صف ساده بود و نشسته بر میمنه و میسره لشکر کشورگیر را از ترتیب انداخته
و شروانشاه خود بر پیشانی در مجمع عساکر منصوره مشاهده نمود عنان و قرار از دست
داده با سواران سپاه بکبار حمله نمود و پیاده کان شروان در زیر دست و پای
ستوران سپاه پاسپر شده مجال تیر اندازی مفقود گشت و غازیان جلادت شعار
که پیاده کان کارزار را پریشان حال دیدند در حال سمند جرأت در میدان مجادله
برانگیخته تا دشمنان در آمیختند و با ستعانت تیغ بیدریغ خون دشمنان بی
باک را بر خاک هلاک ریختند و شروانیان نیز قدم در معرکه کارزار نهاده دو
دست برد بسیار عظیم نمودند چون قافان سکندرشان دید که لشکر مخالف پای ثبات
در میدان حرب استوار داشته تجلا سپاه نصرت دستگاه تزلزل در ارکان
جمعیت ایشان راه یافت تیغ ذوالفقار انتقام از نیام انتقام کشیده در
چو توکل بر صف اعدا تاخت و شنوه شجاعت حیدر صفدر را امضا نموده آیت
خود را طغرای لشان جلادت فرمود بسا آشفته لبان بیابان کین که در آن حین
از خشم تیغ آبدارش سر آغشته بمنزل عدم شتافتند و بسیار ی از رفار میان معرکه
تهور که در برابر آن پادشاه بهادر تاب نیاورده عنان بطرف وادی فرار تافتند
شمشیر قاطعش از خون مشایع در هوای قتال لبان تا افق سپهر مینمود شفق در ابر
کرده تیر بلی مانعش هنگام جدال مانند غمزه دلبران از دلبران قصبی دل جان برده
القصه سپاه شروان که آن ضرب و حرب ملاحظه نمود و ندقرار بر فرار اختیار کرده
سلک تفرقه در شیرازه جمعیت ایشان فتاده و مبشر قضا و قدر بشارت فتح و ظفر
بخسرو هفت کشور ارزانی داشته مفتح ابواب عنایت ربانی در مراد بر روی

ارباب اشفاق بخشاد و شروانشاه با بسیاری از امرا و سرداران سپاه که کشته
بقیة السیف بپای سرعت طی راه گریز نمود و بعضی از ملازمان سریع السیر که کار
تعاقب کرده کثیری از ایشان را اسیر و دستگیر فرمودند چون خاطر همایون
پادشاه ربع مسکون از کر و دار کارزار فارغ گردید و در همان منزل در مسند
سلطنت و شهریاری بر مسند ابهت و جلال نشست و از امرا و شجعان آستان
خلافت آشیان که آثار جلادت و مردانگی و غایت شجاعت و فرزانگی در آن
معرکه بظهور رسانیده بودند طلب فرموده بنوازش خسروانه و مراحم پادشاهانه
مراتب ایشان را ازدیاد بخشید و حکم فرمود که لشکریان از رؤس مخالفان منارها
برافرازند و اعدای ایشان را همچنان که نسبت طعمه کلاب و ذباب ساختند
صحیح القول از زبان جلودار محمد یوزباشی روملو نقل نمود که بعد از فتح خاقان
سکندر نشان بعز مسموع رسید که چون شروانی شیخی و مال ایشان بحر است تمامی را در آب
انداختند و صوفیان حتی اسب و اشتر اجناس و ادوات را در آب انداختند مرا از جمله اینها
کیسه جواهری بدست افتاده بود و سر آن را و جا مهر کرده بود و نفیس بسیار
که از نفایس است چند مرتبه بخاطرم رسید که جواهر را در آب اندازم
باز نتوانستم که خلاف مرشد نمایم کیسه جواهر را در آب انداختم شهرت تمام دارد
که در روز جنگ چون غازیان از همگی اسبان در خورجینی بود و در عقب اسب بسته
در پای درختی تمام بر بالای هم ریختند و بعد از فتح هر یک اسباب خود را متصرف
شدند بواسطه امانت و دیانت هیچ چیز از هیچکس فوت نشد. گفتار در توجه خاقان به
در شهر باکو و فتح نمودن و مشرف شدن آن دیار از قدوم شاه عالم پناه چون مدت

خسرو عالم افروز در همان منزل بکام دل اوقات با برکات بگذرانید رای
جهان آرای اقتضا نمود که از آن مقام کوچ فرموده بلده شماخی را که سمت دار
کرامی یافت بحسن ارزانی دارد و بعد از عمل بمقتضای رای جلیل بعرض رسید
که ولد شروانشاه شیخ ابراهیم که شیخشاه ملقب است در روز حرب از معرکه سلامت
بیرون رفته اکنون در شهر باکو که بر کنار دریا واقعست لشکر اقامت انداخته
و داعیه مخالفت با قدوه اولاد خیر البشر و طلب خون پدر و مردم بسیار از اوباش
سوار و پیاده جمع ساخته لاجرم حکم جهانمطاع شرف نفاذ یافت که خلفا بیک با بعضی
از دلیران خصم شکن و بیسال جوروکان بجانب شهر نو رفته مجددا در تخریب بنا
بقای اولاد و اتباع شروانشاه سعی موفور مبذول دارد و مشار الیه امتثال حکم
مطاع نموده چون نزدیک بآن شهر رسید شنید که شیخشاه چون از توجه سپاه ظفر
پناه آگاه گشت با اتباع خویش در کشتی نشسته از راه دریا بطرف گیلان روان شد
بالضروره خلفا بیک حوالی شهر را معسکر ساخته کیفیت فرار اعدا و قرار خود در عرض
داشت کرده بپایه سریر اعلی ارسال داشت و در همان روز ساکنان آن بلده بقدم
اطاعت و انقیاد پیش آمده اکابر و اعیان با تحف و پیشکش فراوان باستان جلوس
ایشان شتافتند و خلفا بیک بچشم شفقت و مرحمت در ایشان نگریسته بوعده اصناف
الطاف شاهانه آن قوم را مستظهر و مباهی گردانید و ایشان را رخصت انصراف داد
در کمال عیش و طرب گذرانیدند روز دیگر که علم خسرو خاور از افق سپهر نصب جهان
گردید رایات فتح آیات شاه عالم پناه از منزل مهر چهره آن دیار را فروغ بخشید در زمان
شیخشاه از نزول اجلال پادشاه صاحب کمال بشهر شماخی که خلفا بیک بعد از فتح

چون اخلاص خاک نبار کیفیت اطاعت و دولتخواهی اهالی شهر نور اسعد و شخص
موافق مزاج با ابتهاج مرزبخت و تاج قبا و کلانتران الشهر را بانعام تاج
و خلعت سرافراز بلند پایه گردانید و زینت حلقه‌های احمد نموده حکومت
شهر نور را باو ارزانی فرمود و انگاه جهة قشلاق آن خسرو آفاق بقصبه محمود
آباد در خشن آمده در آنجا قشلاق فرمودند در این ایام خوم امیر زکریا که از ابنای
خواجه محمد کججی بود و سالها وزارت سلاطین ترکمان کرده بود بشرف پای‌بوسی
خسرو صاحبقران رسید قدوم او موافق طبع اشرف افتاده او را بکلانتر آذر
بایجان خواندند و چون منزل المسعود از تبریزان کوکب مسعود در سپهر گیتی
دعوی مساوات نمود معروض گشت که جمعی در قلعه‌ای گوهجان حصار
و ذخیره بسیار اختفا کرده و روح خلاف ... گشته‌اند از استماع این خبر
عرق غضب در ذات گرامی بجنبش آمده حکم شد که از سرداران معتمد ...
و خوسلو او الیاس بیک ابغوا و اعلی فوجی از مجاهدان آل علی بطرف قلعه مذکور
رفته مهما امکن در تسخیر آن حصن حصین و دفع اهل کین سعی نمایند و ایشان
موجب حکم عمل نموده چون بظاهر حصار رسیدند که با وجود ...
وصول به برامون آن امری است در غایت اشکال و بوسیله ... در ...
دشمن خیال محال چه سه طرفش را دریا احاطه نموده و طرف دیگر را که ...
استغنای عریض عمیق صیانت فرموده با تصرف ... در اطرافش فرود
آمده در تهیه اسباب مقابله و مقاتله بجد تمام مشغول شدند و هنگام اتمام آن
و آلات محاربات مهیا ساخته دلیران کشور گیر غایت مردی و مردانگی بظهور رسانیدند

و از فراز حصار محصوران جلادت شعار نیز اظهار شجاعت و دلاوری کرده در دفع
و منع کوشش بسیار نمودند و مدت مدید حال بر این منوال بود و صورت فتح
در شهر بند قوت مخفی و محجوب می‌نمود که ناگاه به وصول صاحبقران کامکار
بستان مهابت جنود ظفر ورود و ظل الله صفت حرارت و شجاعت از
شجعان قلعه‌دار و متوطنان حصار سلب فرموده صورت مطلوب با حسن وجهی
روی نمود و در این سال مذهب حق ائمه اثنا عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر
منتشر ساخت لعن طاعنین لعنهم الله بر روس منابر علانیه گفتند و کار صادق و بیک
٩٠٦ و مباحث منتهی تاریخ از دولت برای ارباب سیر و تواریخ مستور نماند که بعضی
از اعاظم سلاطین سلف هر چند خواستند که کلمه چند که از شتم طاعنین اظهار نمایند
میسر نشد چون مقصد عباسی که حکم او بر شرق و غرب جاری بود در سنه اربع
و خمسین و اربعمائه این جرأت با بر منابر لعن معاویه کردند مقدور نشد و هم چنین معز الدوله
احمد بن بویه که فرمان فرمای عراق عرب بود در ربیع الآخر سنه احدی و خمسین و ثلثمائه
خواست که کلماتی که متضمن ... لعن طاعنین لازم آید بر در مساجد نقش نمایند موفق
نشد بالاخره حسب الصلاح بعضی از علما قرار داد که برکتابهای عمارات مساجد
نویسند که لعن الله الظالمین لآل محمد من الاولین و الآخرین با اسم معاویه را بصریح ذکر کرد
و پادشاه مرحوم سلطان محمد الجایتو در شهور سنه تسع و سبعمائه حکم کرد تا در خطبه
و سکه اسامی نامی حضرات ائمه هدی علیهم السلام ذکر نمایند و بعضی از بلاد ... رفت
و اهالی اصفهان اقدام ممانعت نموده قبول نکردند تا در شهور سنه عشر و سبعمائه
جمعی کثیر از لشکریان خود را بدان جانب فرستاده که جماعت متمرد را تادیب نماید

و از انجمله مولانا ابو اسحق که از سبزوار منصب بود که نزد پادشاه آورده
درین اثنا پادشاه مرحوم فوت شده آخوند جا بجا رفت بعد از آن پادشاه
سلطان حسین میرزا بایقرا در سنه ثلث و سبعین و ثمانمایه در ابتدای سلطنت خواست
که در خطبه نام همیون ایمه اثنی عشر ذکر نماید این اراده او از پیش نرفت و هجوم
عام بمرتبه رسید که میر سید علی قاینی که واعظ بود از منبر بر آمد حاصل که هیچ
کدام ازین سلاطین باین سعادت موفق نشد تا آنکه شاه جمجاه صاحبقران
مجنون بتأیید الهی و توفیقات نامتناهی بدین موفق شد و این مذهب حق که در
مدت هشتصد سال در پس پرده حجاب مانده بود بقوت و تمشیت تمام باب
واحدی را قوت مناقب نماند اللهم کما جعلت ذاته الاقدس واسطة لاعلاء کلمة
الحق و الیقین اجعله محشورا فی زمرة آبائه المعصومین و تعالی این مدت در دودمان
ولایت مکان آن صاحبقران باقی ماند و متصل بزمان ظهور موجود حضرت صاحب
الزمان و خلیفة الرحمن گردد ارادهٔ عزم تسخیر قلعه الکو گل نو رسته بوستان
و دوین دارایی و غنچه نو شکفته سلطنت و شهریاری چون در منزل محمود آباد
مسعود و خاطر شاد وصل شتا را بنهایت رسانید و هوای روح افزای بهار جهان
هیچ را فتح کرد سلطان گل را بر فراز قلعه گلبن نشانید سپاه سبزه بمحاصره قلاع
انجا جمعیت نمود و صبح نسیم از همراهی تاج در هم شکوفه بر عساکر محاصر نمود
نامیه واعیه نهضت بجانب قلعه باکو و گلستان مهر پدید آمد چه در ان
نزد پادشاه رستم توان بوضوح پیوسته بود که بی اهتمام امرای عظام تسخیر قلعه
میسر نشود لاجرم در ساعت مسعود از منزل معهود حرکت کرده بصوب مطلوب

بی وصول بطائر حصار نفس چهل بلاحظه خندق و فصیل کرده حکم فرمود که فوجی از
صاحب قبضه زخم ... کسانی را که جراحت بر برج می نمایند بخود مشغول
دارند و طایفه دیگر از خدام سده سنیه بر ... اشتغال نموده ابواب
فتح بر روی خویش بگشایند و دلیران شیرخوی بفرموده پادشاه رزم جوی
هجوم کنان در جدران حصن حصین فرو برده بشعله پیکان جانسوز آغاز سوختن سینه
مخالفان برده نمودند و زخم گیر بهادران بر فور برآمدن دشمنان صورت
فتحی بود که در ظروف ارواح اختناق پدید آورده از سینه و تخته چابک دستان
بضرب تیشه مرحمی می نمود و فوج در کار حصر و صاحب قران کامکار رسید کرده
غازیان حمله نهنگ غضنفر صولت که بر اعدا رسید که ضرب شدید شود
از خنجر شان آیت نصرت ظاهر کرد و از ناوک ایشان رقم فتح پدید و در خلال
این جنگ و مقابله اشارت عالیه صادر گشت که قورچیان کثیر الاخلاص و
نزدیکان ذوی الاختصاص خندق را از سنگ پر سازند تا ازین ممر بیت
قربت خود را بدوار پایه رسانید و از پی ازدیاد رغبت ایشان درین کار پادشاه
سعادت یار ... رفتار فرموده بنفس مبارک سنگی چند از زمین برداشته
بجانب خندق انداخت غازیان عظام که این اهتمام از آن خسرو گردون غلام مشاهده
نمودند باندک زمانی آنمقدار سنگ در خندق افگندند که هر کس بالای آن سنگ
بر میرفتند درون قلعه مشاهده می شد ساکنان حصار که از فراز و نشیب سلطان
عظام که این اهتمام از آن خسرو گردون غلام مشاهده نموده باندک زمانی
آنمقدار سنگ در خندق افکندند که هر کس بالای آن سنگ بر میرفتند درون قلعه

مشاهده می‌نمود ساکنان حصار که از فرار و شیب تسلط غازیان بر قرب راه اطلاع
کرده از فراز شرفه ممانعت و مدافعت فرود آمده کرم پادشاه کرم را شفیع
جرایم خویش ساختند و رایت خلافت را انکسار روا داده علم وفاق برافراشتند
لاجرم عفو شاهی بحال ساکنان رو داده پای بنای تعلق گرفته فرمان همایون نفاذ و نفوذ یافت
که کسی از ملازمان درگاه مکرمت قرین بعلت جرایم پیش متعرض سکان قلعه و کوتوال نشود
که زلال کرم خسروانه ایشان را از چرک مخالفت تطهیر کرامت نموده و اهالی حصار که
وفور کرم چنین مشاهده نمودند در حال ابواب قلعه را بر روی غازیان گشوده
کلانتران انجمن با تیغ و کفن بدرگاه پادشاه دشمن شکن شتافتند و بشرف تقبیل بساط
مشرف گشته امر شد که قلعه یک جهت حکومت و تعلق ذخایر بوفران سپرد پادشاه
درود و مشار الیه امتثالا للامر الاعلی کلانتر انجا را بر دسته بصوب حصار شتافت و بعد از
وصول بدانجا بتعلیق کلی بسم بیش کشیده اوری از مردم قلعه گرفته با خود مدارا بجمع و تا
وقایع و ذخایر بار دوی همایون فرستاد و تا رحصار که منصور و قسمت شد نمود مدا
تحقیق مقابر ملوک که در آنجا بود مشغولی کرده استخوان ایشان را که نسبت بحضرت ولایت
شیخ جنید قدس سره العزیز عداوت نموده بودند خصوص امیرزاده خلیل السلطان
انتقام نهاده و عمارت عالیه ایشان را ویران کرده خاک ایشان را بباد داده و دوده
وی را بسیار یافتند و بین از فراغ تفصیل مهام سطور بمزید الطاف شاه و از احسان
سمت امتیاز یافت **گفتار در توجه پادشاه سکندر نشان بجانب قلعه مبارکه گلستان**
و محصور ماندن تبابرده فر الطاف احسان بعد از فتح قلعه باکو و تحصیل فراغ
از سرانجام این مجد و از رواج خلاف اهالی قلعه گلستان انتشام خلاف و فرمانبرداری

رسیده و حکم شد که امرای ممالک رای کشورگیر غازیان شجاعت نمای جهان
تدبیر به ترتیب اسباب نصب مجانیق حصار گلستان مشغولی نموده فتح آن قلعه را
جزم نهاده همت سازند و همگنان اطاعت حکم واجب الاذعان کرده بدین اذن
براق نور بر شمس رایت عالی بصوب آن دیار توجه نموده چون حوالی قلعه گلستان
از ظلمین بیات ازدحام کرده بمحاذی بروج آن قلعه را برامر تقسیم کرده سر بکنگان
کمر کشای و دلیران مردانه‌ای محاربه آغاز کرده سور و غوغا بر کوه و قلعه
خارستان بروج را مضطرب و سراسیمه ساخته اختلال در ارکان حراب آن
راه یافت اما در خلال این احوال صورت چند روی نمود که منعوبا دشاد صاحب قران
سابق حال حاکمان قلعه گلستان شده و شیخ امیرزاده الوند را وجه جهت کرده آ
از جمله محصوران که روزی تنها آنحضرت پای درختی که نزدیک بحصار بود نشسته
در آن دو وقت ابواب بال از درختی منتظر بود که ناگاه شخصی از برج قلعه سر بیرون آورده
دست بر گلوی خود نهاده و غایت عجز و اضطرار اظهار نموده بزبان حال عرض کرد
که اگر حساکر نصرت ماثر از مقام تشفی و انتزاع حصار و در کشیدن حسرت بکرتوجه فرماید
و ابواب ترحم بر محصوران مضطر گشایند جنگ موجب زد و باد اقبال بی زوال
شهنشاهی سلطنت برآید جلال خواهد شد و امثال عنایات معروفه را بخیر حضرت شاه جهانگیر
ظاهر گشته اهتمام که در محاصره مبذول بود از خود سلب نموده و دیگر آنکه یکی از زعامداران دربار
شاه جهانگیر ظاهر گشته اهتمام که در محاصره مبذول بود و اصادق القول شیخ فرمود
مشاهده نمود که شخصی از مردم گلستان که رنگی از آدمی گویند که التماس آنکه این
سخن از زبان من بعرض رسانید که برای عقده گشایی مهمی بخواهد بود که در آن

از اوزن باسجان بطرف شروان روان گشته از آب کر عبور فرموده بجای خود
قرار داده که بهر کار که بخت شروان در تصرف من در آمد ضبط اموال مردم کلاً بمساز
جبایم الطاف شکفته پساخته خلعت امان بدیشان ارزانی فرمایم اکنون وقت آ
کران لطف موعود بفعل آید و آن عماد خواب چون صباح در درگاه عالم پناه
رفته بوسیله بعضی از مقربان سده سدره نشان واقعه مذکوره را بی زیاده و نقصان
معروض داشت شاه جم جاه فرمود که این خواب از رؤیای صالحات است چه بعد از
عبور بر آب کر نذر کرده بودم که بر اهالی گلستان ترحم نمایم و این نذر را از غیر
پنهان کرده و پنهان کرده با کسی اظهار ننموده ام الحال انشاء الله المتعال نذر معهود را
بوفا رسانیده و از گرد این قلعه کوچ نموده ابواب عاطفت و النفات بر روی خود
بکشایم و دیگر آنکه در آن اثنا ارزیز و شیخ علی خلیفه که بسبب تحقیق احوال ارباب ظلم و
ظلال بجانب قراباغ رفته بود قاصد رسید و معروض داشت که امیرزاده الوند
با چندی بعنی بعد و دی چند در نخجوان نشسته محمد قراچه را بار مرد از سیاه
اذربایجان بجانب گنجه فرستاد تا از گذر قوریل و ملی گذشته بیلاد شروان در آید
و حسن بیک ترکمان افغلی را اکر باره و دارسال نموده که از اطراف نصیب ان ولا
توجه نماید بعد از عرض این اخبار خسرو با اقتدار ترک محاصره کرده باستصواب
امرای نامدار مثل حسین بیک لله و ابدال بیک ده و محمد بیک سیاه جلو و خندی بیک شاملو
و خادم بیک خازم و فتح اغلو گشت و فرمان داد تا گشتیها جمع ساخته و مثل جسر بر شط
جواد مبادرت نمایند و حسن میرزا بفرمان اعلی بتکمیل جسر پرداخته از آب کر گذشت
انگاه بادشاه دریا دل بکنار آب پا منزل ساخته در آن اوان رستم توان سحری که

الغاز

که احداث بانعه بر و عبور نموده پادشاه ذی شوکت تکیه همت صرف محاربه اعدای
دین و دولت کرده بخت قوچی از نخجوان به انفراد و انضمام فرموده بود و در این سال
ایت پیل شنبه دوم رمضان المبارک سنه سبع و تسعمایه بود تمهید بساط مصاف و رزم میرزاده
الوند با ابوالمظفر خسرو دولتمند و حصول استعداد طرفین بظهور رسته و تعیین
امیرزاده الوند و لد یوسف بیک بن حسن پادشاه که در آن اوان بفرمان فرمایی بلاد
اذربایجان مشغول می بود از فتوحات شاه که در ممالک شروان وقوع یافته آگاه
شده با خود اندیشه نمود که اگر اقبال دولت پادشاه غضنفر صولت بدستور اوقات
گذشته در تزاید باشد منشکن عزم رزم آنجانب جزم کرده قاصد تسخیر ممالک آذربایجان
گردد لایق آنکه قبل از فراغ وی از تسخیر و سرانجام مهام آن ممالک دست تعدی آن
را کوتاه سازیم غافل از آنکه دستی که بامداد اقتدار تقدیر جبار قوی گشته او و در تسخیر
ذوی کشته الا اقتدار ضعیف نتوانند کوتاه نمود و صاحب دولتی را که کرم متعال بر مسند
اقبال جای داده هر کس سر برکشد حلاوت اثار بر خاک ادبار نتوانند نشاند و از
لیاقت این امر لشکر عظیم جمع آورده نخجوان را معسکر خود ساخت و چنانچه سابقا
مذکور شد حسن بیک ترکمان اغلی اکبر بار ده و فرستاد که متمکنان و عمدا فرصت بحدود
آن مملکت توجه نماید شاه کامیاب چون از آب عبور فرموده بخیال محال مخالف
خایف و مطلع گشته از ملازمان موکب ظفر اثر بیری بیک قاجار را که از ارکان
بجانب کر باره و ارسال نمود تا بوسیله حسن بیک ترکمان اغلی که او را قرینه رستم
واسفندیار می دانستند از اطراف بفراولی آمده بجنگ او در بیری بیک
قصد ایلغار کرده حسن بیک چون از توجه مشار الیه خبر یافت فرار بر قرار اختیار کرد

بطرف نخجوان مراجعت نمود و هری بیگ او را تعاقب کرده بعضی از بازماندگان او را
بعالم آخرت روانه ساخت فی الحال غنیمتی بدست در آورده بپایهٔ سریر اعلی شتافت
و مشمول اصناف الطاف خسروانه گشته از امثال و اقران بمزید امتیاز یافت و این
فتح محرک سلسلهٔ پادشاه جم مثال شده رایت فتح آیات بجانب قراباغ در
حرکت آمد و از ملازمان و اعوان الوند هر کس در آن ولایت بود بعد از اطلاع بر
توجه شاه واجب الاتباع فرار نموده سر بسلامت بیرون بردند و آنحضرت
پس از وصول به انجا عازم نخجوان گردیده هری بیگ را نوبت دیگر مقدمهٔ
لشکر فیروزی اثر گردانیده و از جانب الوند عثمان نامی در برابر هری بیگ آمده
بین الجانبین غبار جنگ و جدال برانگیخته هری بیگ عثمان را دستگیر کرده نزد
شاه ذی شان فرستاد و آنحضرت بقتلش فرمان داد و از استماع این واقعه خوفی عظیم
در دل الوند افتاد و از جایی که بود کوچ کرده متوجه نخجوان گشت و در
شرور توقف نموده سی هزار مرد فراهم آورده و بتدارک اسباب [illegible] مشغول
کرده چون نخجوان مضرب سرادقات عز و جلال گشت توقف الوند در شرور
معروض خسرو دولتمند شده در حال متوجه عسکر دشمن شکسته اثر [illegible]
انجام دولت [illegible] بوده قریب [illegible] ایشان [illegible] و لا جلال [illegible]
و بعضی از غازیان [illegible] و را بجانب جنود سعادت [illegible]
هر فوجی از سپاه خود را [illegible] و از طرفین در [illegible]
بجای آورده شاه [illegible] لشکر [illegible] شاه [illegible] سپاه [illegible]
وانشاه [illegible] و [illegible] مشغول بوده قصه [illegible]

آمدن پادشاه دین پناه بمحاربهٔ الوند و انهزام وی [illegible] صباح که فرمان فرمای عرصهٔ
افلاک بعزم رزم جنود انجم بر بادپای چرخ سوار گردیده علم نورافشان بر کنار
مضمار سپهر نصب کرد و تیغ جهانگیر از غلاف کرهٔ اثیر بیرون کشید پادشاه لشکرکش
با فوج دشمن بر [illegible] کوه پیکر نشسته بترتیب صفوف مشغول گردیده میمنه و میسرهٔ سپاه
نصرت دستگاه را بسرداری [illegible] سامان داده و [illegible] ذات [illegible]
روح در قالب قلب لشکر داده [illegible] که [illegible] علت وی [illegible]
[illegible] بوده با [illegible] سوی معرکهٔ کارزار متوجه گشت و از انجانب [illegible]
الوند [illegible] جنود را [illegible] مضبوط و مربوط کرده شتران را در روی خود را
در عقب صف باز داشته بزنجیر بر یکدیگر بست مصلحت آنکه لشکر یاغی [illegible]
از طرفین [illegible] صوت طبل جنگ [illegible] و از [illegible] اخلاص
سوران [illegible] آن آشوب [illegible] سوات [illegible] غازیان
کثیر الاخلاص و قورچیان ذوی الاختصاص [illegible] جنگ [illegible]
و [illegible] کارزار [illegible] در ساحت [illegible] جولان [illegible]
[illegible] ابواب خروج بر روی ارواح [illegible]
گشوده [illegible] عدم روان ساختند و [illegible]
[illegible] دستشان [illegible]
چون [illegible] گرفتاران [illegible] اکبر [illegible]
[illegible] از وصول [illegible] جانب [illegible] الوند [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible] مردی و مردانگی بظهور رسانیدند و بسیاری [illegible]

جرم رزم را جرعه فنا چشانیدند و چون نکهت مهم جدال بر تمنّا اول بوده و صباح شاه ظفر
پادشاه قدر بدون فرار دست نداد بسبب جرأت رابمهمیز ساخته و تیغ آتش
الفعال آثار آخته با نفس نفیس خود بر صف مخالفان یورش تاخت و مانند باز بلند پرواز
با شاهین شرع این زمین انداخت و این فتح در شهور سنه سبع و تسعمایه روی
نمود و فارسان میدان اخلاص و شجاعان معارک اختصاص که این دلاوری ازان شهسوار
مشاهده نمودند بیت احتیاج بر اعدا حمله کردند و بصمصام انتقام
دشمنان را تمام خوار نموده دمار از روزگار ایشان بر آوردند و از اعاظم امرای الوند
مانند قرچغای محمد و لطیف بیک و سیدی غازی بیک آقا و بسیاری دیگر بضرب تیغ
نوحش سپاهی را بقتل رسانیدند و سلک جمعیت وی از تیغ آفتاب شعاع انقطاع داد
امیرزاده الوند خان چنگ پای بیرون برده از روی اضطرار با معدودی چند
از معرکه کارزار فرار نموده بطرف ارزنجان شتافت و در آن معرکه کار صد دلاوری
تفنگ استیلای لشکریان شد و اول لشکری که در ایران پیدا شد آن بود و بعد از آن نسایم
نصرت شمایم فتح و فیروزی از مهب الالتی نسمه فی ایام دهرکم نفحات اعلام
طغرای اعلام شاه گردون غلام در درج آنچه طلب می نمود و از مدد تأییدات الهی
در ذکر جلوس صاحبقران جهانبان بر سریر دار السلطنه تبریز چون خاقان مجاهد بجناب آلهی توجه
حضرت رسالت پناه و ائمه هدی علیه السلام علیهم اجمعین آورد را شهسوار ساحت القدر
براق وجاهت و نصرت بسبب حسن کلک ظفر از آفاق دگر عنبر آنجا در خزانه خیال
هیچ پادشاه باستقلال ممکن نبوده بعد از فراغ خاطر از جانب نخجوانات متوجه دار
منزل نزول فرمود و در روز دیگر علم نهضت بصوب دار السلطنه تبریز برافراخت چون

بحوالی آن بلده طیبه رسید سادات و قضاة و اکابر و اعیان مملکت از قدوم
مسرت لزوم آن شاه کامیاب بسعادت استقبال شتافته بشرف پای بوس آن خسرو گیتی
ستان سرافراز گشتند و مراسم اطاعت و بندگی تقدیم رسانیده خاقان جمشید حشم
هر یک را بانواع مرحمت و عاطفت بی غایت سرافراز ساخته بدار السلطنه
که مقر سریر سلطنت و مرکز دایره خلافت خواقین عالیشان بود نزول اجلال فرمود و ظل
عدالت و کرم بر متوطنان آن ولایت انداخته عجزه و زیر دستان را از ساطع
بازو بایشان ... و در روز جمعه امر کرد که خطیب آن شهر خطبه ائمه اثنا عشر خوانده و کلمه طیبه اشهد ان علیا
ولی الله و حی علی خیر العمل را وان ضم نمایند و از عقب خطبه لعن ابا بکر و عمر و عثمان
و سایر ملاعین بنی امیه و بنی عباس بر منابر گفته حکم قضا نفاذ و فرمان واجب الاذعان که در ممالک
محروسه این نوع عمل نمودند و در اسواق هم جهان زبان بطعن و لعن ملاعین کشودند
هر کس خلاف کند او را بقتل رسانند و علما و فضلا شروع در مسایل و مباحث مذهب
حق به معصومین نمودند و کتب فقه امامیه را رواج دادند و روز بروز آفتاب حقیقت
مذهب امامیه اثنی عشر از مطلع بر دیگر اطراف و اکناف عالم را از اشراق لوامع
طریق تحقیق این مسرور کرد و بنده در آخر این سال خواجه عبدالحی منشی که از زمان سلطنت
سلطان ابوسعید بخدمت انشاء سلاطین باشتغال داشت و در اواخر عمر از دولت گرده
بود در دار السلطنه تبریز رحلت نمود و در چرنداب مدفن جهت خود ساخته بود و در آن
گفتار در رفتن خاقان صاحبقران بجانب ارزنجان از برای دفع الوند میرزا
شاه کامیاب نوروز را در خوی گذرانید که در یکشنبه ثالث عشر ماه رمضان موافق ایل
و تسعمایه بود در دار السلطنه تبریز بسعادت و اقبال گذرانید بعد از آن خبر رسانیدند

که امیرزاده الوند در آذربایجان بار دیگر سپاهی فراهم آورده خیال محال
استقلال سلطنت در سر دارد و اسباب حرب و جدال معد و مهیا ساخته
اراده جنگ با آن خسرو با نام و ننگ دارد بنا بر این در روز دوشنبه
بیست چهارم شهر شوال سنه مذکوره خاقان صاحبقران بطالع سعد و شادمانی
کامرانی روی اقبال بدفع مخالفان بدسگال نهاده روز یکشنبه دهم
ماه مبارک ذی حجه سنه مذکوره به یلاق آله داغ نزول اجلال فرموده
آن موضع را شکار فرمودند و از آنجا بچمن لرکی تشریف فرموده توقف نمودند
سپاه الوند چون عظمت و حشمت لشکر ظفر اثر را مشاهده نمودند از سر خوف و
هراس معاش قرار بر فرار داده روی ادبار و خذلان بصوب گریز نهادند
صباح روز دوشنبه بیست و یکم ماه مذکور از چمن مزبور کوچ کرده به
یورت قوچ احمر قرب دره کوهی نزول فرمودند و در طی آن مسافت
جمعی کثیر از لشکر مخالف از اطراف و جوانب بدست غازیان نصرت
فرجام گرفتار شده بقتل آمدند بعد از آنکه عساکر منصوره تمامی سبزه زار
یورت مذکور را چندانکه ادراک نظر می توانست نمود احاطه کرده از کوه
و دشت صفیر حسام قرطاس فام چون شکوفه بهاری سفید گردانید خبر
رسید که الوند بجو بند با متفرقه چند بحوالی سارو قیه از آذربایجان بیرون رفته
اند خاقان صاحبقران بتاکید زیادتی با اکثر امرای نامدار و دلاوران
غضنفر شکار رایات جلال موکب اقبال را از روده چون نسیم صبا بسرعت هر چه
تمامتر در عقب ایشان ایلغار فرمودند و از شب تا صباح قطع مسافت فرسخ

نموده

نموده بدان موضع رسیدند ایشان از کمال ترس و هراس تمامی یراق خود را انداخته
از آنجا نیز فرار را بر قرار اختیار کردند غازیان غنایم را متصرف شده خاقان سکندرنشان
استماع نمود که الوند بجانب تبریز رفته بخیال عزیمت طرف درباجان یافت از
قلعه ماکو ایلغار کرده بدار السلطنه تبریز آمدند الوند از ممالک آذربایجان بیرون رفته
روی توجه بجانب بغداد آورد و آفتاب دولت ترکمانان آق قوینلو غروب
رفت خاقان سکندرنشان بدولت و کامرانی به اوجان رسیده غازیان
اجمال و اثقال مخالفان را که از غایت استعجال گذاشته بودند متصرف گردیدند و هم
درین سال شاه جمجاه بواسطه کوتوال علاء الدوله ذو القدر متوجه ارزنجان گشته
و او را الوند نام نهادند چون فصل زمستان بود کاری از پیش نرفت و قشلاق
این سال بفتح و فیروزی و اقبال در دار السلطنه تبریز واقع شد سابقاً حدیثی از
ظهور حضرت ولایت مرتبت قدوسی منزلت شیخ صفی الحق والحقیقة والدین ابو
اسحق قدس الله سره از حضرت سید المحققین وارث علوم ائمه المعصومین میرسید شریف
علم الهدی علیه الرحمه و الثنا مذکور شد اما حدیثی دیگر که فقیر مؤلف از شیخ الاسلام
بها الملة محمد العاملی شنیدم که دلالت بر ظهور شاه صاحبقران خسرو گیتی ستان
نموده روایت که آنحضرت چنین نقل فرمودند که این حدیث را مؤلفی که از پدر مرحوم
خود یعنی شیخ حسین عبد الصمد عاملی شنیدم اینست که ان لنا بآذربایجان کنزا
لیس بذهب ولا فضة ولکن رجل من اولادی یدخل تبریز مع اثنا عشر الفا
بغلة شهباء و علی راسه عصابة حمراء سید کبیر مرحوم سید حسین بن السید جعفر
العاملی الکرکی همچنان به راقم تقریر گفت که در اوایل سلطنت پادشاه مرحوم شاه

شاه اسمعیل طاب ثراه که بزیارت مشهد مقدس میرفتم خبر رسید که شاه در شکار
بودند روزی که از شکار معاودت فرمودند با اهالی تبریز که باستقبال رفته
بودند فرمود اتفاقا شاه عالم افروز از زیر باستر سفید سوار بودند و بواسطه کوفت
چشم دستمال سرخی بر سر بسته بودند و لشکری که همراه بودند و از ده هزار سوار
بودند و آن وقت این حدیث که چند سال قبل ازین بنظر رسیده بود بخاطر رسید

گفتار در توجه پادشاه باستحقاق بجانب عراق و تسخیر آن بلاد و فرار سلطان مراد

چون در شهور سنه ثمان و تسع مایه صیت فتوحات شاه خجسته صفات بولایت عراق
رسید سلطان مراد بن سلطان یعقوب که در آن زمان فرمان روای عراق عجم و فارس
و کرمان بود و اختلال تمام باحوال او راه یافت متوجه شیراز شد قاسم بیک پرناک که
حاکم آن دیار بود از توجه او آگاه شده با سادات و اکابر شیراز به استقبال
شتافت سلطان مراد قاسم بیک پرناک را گرفته اردوی او را حکم بغارت فرمود
و کس بجهة ضبط اموال و شهر فرستاده در اثناء مبارک سنه مذکوره متوجه عراق
شد و حکومت فارس را بیعقوب خان بیک بایندر را و رایه سلطان تفویض نمود و آن
سال در ولایت عراق و کرمان هر کس داعیه استقلال نموده نوای انا و لا غیری بر کشید
سلطان مراد در اکثر عراق و مراد بیک بایندر در یزد و رئیس محمد کره در ابرقوه و باریک
بیک پرناک در عراق عرب و حسین چلاوی در فیروزکوه و سمنان و خوار و ابو الفتح
بیک در کرمان و قاضی محمد باتفاق مولانا مسعود بیدگلی در کاشان سلطان مراد
بعد از آنکه بعراق آمد در بستان قشلاق در موضع ولجان نمود و کس باطراف
و جوانب الکا خود فرستاده عساکر خود را جمع کرده بقیة السیف قوینلو را که حاکم

بودند مجتمع گشته قریب چهار ده هزار پیاده از الکاء عراق طلب داشت و با قرب هفتاد هزار
جوشن پوش از قم بولجان علم عزیمت بصوب همدان برافراشت اسلمش بیک که از
اعاظم امرای او بود و حکومت دار المومنین قم باو تعلق میداشت بواسطه مخالفت که
انجا سبعه شده باعلی بر سبیه خود کشیده بود و امتثال فرمان سلطان مراد ننمود و
او نرفت سلطان مراد چون دانست که او اطاعت حکم نمیکند بالضروره مادر خود را
گوهر سلطان خانم که دختر میرزا شاه بود بنزد اسلمش بیک فرستاد که او را همراه
که دانند نصیحت نموده بهمدان آورد گوهر سلطان خانم نزد او آمده با اسلمش بیک ملاقات
و گفت لشکر قزلباش بر عزم این مملکت آمده اند و سپاه باشی که در شیروان پادشاه
پادشاه آن مملکت را چه کرد و هرگاه اتفاق نموده در امداد و اهمال نمایی ایشان با
مسکین بر تو لا بد آمده سلطان مراد را مغلوب ساخته اهل و عیال ترکمانان را
اسیر خواهند ساخت رحم بر فرزندان خود باید کرد اسلمش بیک از ابرام و الحاح او منت پذیر شده
گشته اهالی قم را وداع کرده از آنجا علم عزیمت بصوب همدان برافراخت چند روز
در زاویه منصور بیک جشنکی که بر شارع راه واقع است نزول نموده کوچ بر کوچ روانه
اردوی سلطان مراد گشت خاقان صاحبقران قبل از توجه بعراق قنبر نام غلامی که
از شاه صفدر سلطان حیدر قدس سره العزیز یادگار بود و بطلاقت لسان و فصاحت
بیان از اکفاء و اقران ممتاز و مستثنی بود با ایلچیگری نزد سلطان مراد فرستاده
که باطاعت و انقیاد در آید و بر او دعوت نماید سلطان مراد قبول امر ننموده قنبر را
شهید نمود و حقیقت واقعی بدر ... عرض اشرف اعلی رسانیدند بنابرین سلطان صاحبقران
جهان عزیمت بصوب ممالک عراق برافراشت منزل بمنزل طی نموده در ...

همدان نزول اجلال فرمودند چون سلطان مراد از قرب خاقان ممالک‌ستان
آگاه شد با سپاه بسیار افزون از تخمین و شمار متوجه میدان رزم گشته در برابر
آن خسرو گیتی‌ستان در صباح روز دوشنبه بیست و چهارم شهر ذی‌حجه سنه
مذکوره بعزم مقاتله و مقابله صف لشکر خود را بیاراست خاقان گیتی‌ستان نیز بالیق
تیزگام دلدل رفتار سوار شده بترتیب صف اشتغال نمود و از دوازده
هزار سوار و پیاده در ظل رایات ظل اللهی بود و بدان اعلیحضرت خلفا بیک و [illegible]
بیک قجاقی را در قول جای گردانیده پیری بیک قاجار را با هزار و پانصد سوار طرح کرد
باقی امرا مثل ابدال بیک دده و حسین بیک لله و محمد بیک استاجلو و بیرام
بیک قرامانلو و عبدی بیک شاملو و الیکان بیک شاملو و ساروعلی مهردار بعضی را
بمیمنه و بعضی را بمیسره فرستاده و خود بنفس نفیس در قلب لشکر فرود آمده مقام گرفت
از آن طرف نیز سلطان مراد خود در قلب لشکر قرار گرفته چون از شجاعت خاقان بود
بغایت خایف بود در پیش لشکر خود عرابها چیده و تخته و زنجیر مستحکم گردانید قلیچ بیک
ترکمان را بمیمنه و مراد بیک را بمیسره جای داده اسلمش بیک را در جناح ساخته فوج
فوج از دلاوران جوشن‌پوش بمعرکه کارزار در آمده سپاه طرفین بیکدیگر
دریای اخضر از باد صرصر بتموج افتاد و غریو از غازیان ظفر پناه بر اوج
فلک اثیر رسید اسلمش بیک با فوجی از شجاعان بیدو کمان حملهای متواتره کرده و گروه
هر یکی از قزلباش را از جای برداشته بقلب رسانیدند در این اثنا پیری بیک
با جمعی از غازیان نصرت فرجام بر سر اسلمش بیک تاخته او را با مردمش [illegible]
خاقان سکندر نشان که ملاحظه این نمود خود بنفس همایون با کمتر از [illegible] از دلاوران

بر

بر عقب سلطان مراد تاخت [illegible] علامه [illegible] ادبار بر صفحات احوال خود مشاهده
نموده دانستند که کار بنوعی دیگر و فتح و فیروزی و نصرت موقوف بعنایات
کارفرمای قضا و قدرت فلک اگر کارسازی کند ستاره [illegible]
که بازی کند سلطان مراد به اتفاق امرا عنان ادبار بصوب فرار انعطاف
داده جنود ظفر ورود خاقانی جانب ربانی را با فتح و فیروزی اقران ساخته لشکر
ترکمان را تعاقب نموده قریب ده هزار کس از ایشان بقتل آوردند سلیمان بیک
و علی بیک و گوزل احمد بایندر را زخم سنان جان‌ستان بر خاک هلاک
انداختند سلطان مراد با معدودی چند بطرف شیراز گریخت و سلطان مراد را
[illegible] موسوم گردانیدند و اسباب و جهات مقدار هزار کس از ترکمانان
و عورات ایشان بدست غازیان در آمد تاریخ این فتح [illegible]
کرار روی نموده بود این مصراع مشهور گردید امیر المومنین حیدر علی
ابی طالب هم در این سال که حضرت غفران و افادت پناه علامة العلمایی
استادی مولانا جلال الدین محمد دوانی که بواسطه فترت ایام که در فارس روی
نموده بود بطرف لار و جرون فرموده در آن اوقات عود فرموده و از شیراز
متوجه کازرون شده در حول [illegible] باردوی ابوالفتح بیک برادرزاده قاسم
بیک بایندر که باستقلال تمام بجزو سر حاکم شیراز شده بود ملحق شد و ابوالفتح بیک
نهایت تعظیم و توقیر آنجناب که مقتضای شان آن عالی‌جناب بود بجا آورده و بعد از
چند روز که در اردوی او بود در رجب سنه مذکوره باندک انحرافی که بمزاج
شریفش رسیده بود از دار فنا بدار بقا نقل نموده نعش او را بقصبه دوان

که مولود و منشاء ایشان آنجا بوده بردند و در جوار شیخ علی دوانی که یکی از مشایخ مشهور است
دفن نمودند چون تاریخ ولادتش همین بود مدت عمرش قدس سره هفتاد و
بوده باشد و خاقان سکندرشان بعد از این فتح متوجه دار المؤمنین قم گشته
مجملی از آن مفصل آنکه چون خبر ظهور شاه کشورگشای و ممالک‌گیری آن خسرو عالم
آرای بقم رسید صدای مؤلف غفران پناه آقا کمال الدین حسین حسینی که از اولاد
حبیب بن علی خزاعی است و آبا و اجداد عظام او از عراق عرب انتقال بقم
نموده بوده و بعضی از ایشان در زمان پادشاه مرحوم میرزا شاهرخ متصدی مهمات
دیوانی و شعاری قم بودند و آقای مذکور در زمان سلاطین ترکمان کلانتر
و معمار آن ملک بوده و بکثرت ملک و جمعیت و اسباب و ثروت در آن
مملکت امتیاز تمام داشت و قبل از ظهور شاه سکندرشان از [illegible] و شاه استقبال
کرده در خارج دروب کهنکان مدینه قم زاویه ساخته موسوم بحسینیه مشتمل بر عمارات
عالی و باغی همچون ارم شامی و خود خرقه و جبه پوشیده در آن زاویه معتکف بود و
بخدمت علما و صلحا و فضلا و فقرا و صادرین و واردین اقدام مینمود و بنده بود
شاه کبیر که در دولتخانه قم که مسکن شاه مرحوم حسن پادشاه و شاه یعقوب پادشاه بود
معماران مهندس و طراحان را حاضر کرده در اندک زمانی یکدست حرم سرای عالی
بر چهار صفه و ایوانها و بالاخانها فرمود و نهایت تکلفات و زینت و نقاشی
و نقاری و تصویر نمود و آن عمارت دلکش با جام لطیف و با صفا و سرکاری
خلفش آقا فتوح الدین فتح الله باتمام رسیده و پادشاه کامیاب گرفته باتفاق
سادات عظام و قضاة اسلام و اکابر و اهالی و شعبان عهد جنت نشان کرد

هفته

هفتصد و شصت سال بمحنت تعبیه گرفتار بوده و در آرزوی اینچنین مظهری می‌بود بحیث
قال صلی الله علیه لکل قوم دولة و دولتنا فی آخر الزمان بهمان استقبال شتافته سادات
سکندرشان ایشان را بواسطه شیخ نظری از سادات و اکابر و اهالی ممالک محروسه امتیاز داده
متوجه آن بلده که بلطافت آب و هوا رشک سایر بلاد است شدند نظم باد او چون
باد عیسی جانفزا و روح بخش   آب او چون آب کوثر غم زدا و سازگار کسان
و مساکن آن دیار روح افزا و از همه مختار شاهی یافتند آقا حسین سکندرشانی
و افر و مهمانیهای متکاثر کرده شاه جمجاه بدیدن آقا حسین نزد او بجنس آمده ایشان را
ازان لباس بیرون آورده مهمات جزوی و کلی آن مملکت بدستور مذکور و
و واردی و امور سپاهی ملک را بولد ایشان آقا فتح الله داده و بعد از انتظام
فاخره [illegible] و حارقب که بدیگری [illegible] نمیداده و بدین افزار ساحیه بوا ثبات
[illegible] مدیار فرمودند و آن سال قشلاق در آن بلده طیبه نموده و
گذرانیدند و هم درین سال محمود دیلمی که از اکابر دیالمه بود و سالها وزارت سلاطین
ترکمان کرده بود بوزارت دیوان اعلی مقرر شده و شریک میرزا زکریا بیجی
کشت توجه حضرت در رفتن آن حضرت بجانب فارس و فتح آن اقلیم مانند کشور
چون آن برگزیده خالق افلاک و انجم در بلده قم بفراغ بال اوقات گذرانید خبر رسید
که نامراد در نیراز رحل اقامت انداخته و فوجی از بقیه ترکمانان بروی جمع آمده بنا
بر آن علم عزیمت بصوب فارس در سنه تسع و تسعمائه که نوروز و سیحقان ئیل
بیت و چهارم شهر رمضان بنده بود برافراخت و درین اثنا خبر طغیان حسین کیا
علاوه نسایم عز و جلال رسید خاقان سکندرشان الباس [illegible] و اعلی

از غازیان مرفوع وی روانه فرموده و بعد از ان همای رایت سعادت طراز منخر برار
در پرواز امد چون نامراد اگاه گشت بجانب بغداد شتافت خاقان گیتی ستان
عروس ملک شیراز را بی کلف اغیار در اغوش تصرف کشیده روز شنبه دوم
شهر ربیع الثانی سنه مذکوره دران خطه طیبه نزول اجلال بسعادت اقبال فرموده
وخطبای کازرون جهت نشین نقل اورده اند و ابیات انجا را بالیاس بیک
مشهور بکچل بیک ذو القدر تفقد فرموده اند و از ان تاریخ حال ایکار ان و مه
مسلم است چون خاطر از مهمات ممالک فارس جمع نموده از شیراز بدرگاه
همایون غفران پناه میر سید شریف که از نبایر وحسر حسب العلما سید شریف
جرجانی بود بطرف عراق امده و سرداران کناف و اطراف ممالک روی بپایه
مدرگاه عالم پناه آورده بالطاف بیغایات همایون سرافراز گشتند چون ساحتا
مذکور شد که خاقان صاحبقران بواسطه دفع حسین کیا جلاوی الیاس بیک ایغور د
ایالت الکای ری و نواحی داده و فرستاده بود و دران اثنا خبر رسید که منشا
را عصیان عظمی دست داده الیاس بیک بقتل رسانید مجملی ازین واقعه انکه چون الیاس
بیک را بقتل رسانید از پی دفع امیر حسین کیا متوجه رستمدار شد امیر حسین کیا بر سر ایلغار
ایلغار نموده الیاس بیک ازین توجه اطلاع یافت عنان عزیمت بصوب قلعه ورتر
نافته رستمداریان و توساران حصار را درمیان گرفته چون دیدند که فتح این قلعه میسر
و اغار مکر و حیله کرده جمعی نزد الیاس بیک فرستادند از صلح سخن گفتند بعد از کنید
عهد و پیمان الیاس بیک با مردم همراه از قلعه مزم و عاق بیرون امده با تجار
هوست حسین کیا نقض عهد کرده او را با جمیع ملازمان بقتل رسانید چون این خبر

اشرف رسید از بلده قم رایات جلال در دوازدهم شهر رمضان که افتاب
برج حوت بود از راه دره کاج بصوب ری توجه فرموده از انجا قلعه
گلخندان فیروزکوه که در تصرف جلادیان بود رفتند و در تاریخ
نوروز سلطانی از مطلع آبیدات ماشاهی طالع شد و در لشکر بسیار
بر زبان الهام بیان بمقتضای حدیث ارباب الدول ملهمون گذشت که
فتح قلعه گلخند از ادر روز شنبه بیست و چهارم شهر مذکور بضرب حسام جهانگیر
فرجام ساخت و ان قلعه است بحصانت مشهور و بمتانت مذکور از رفعت
بران برج عالی کمند بباز و فکند افتاب بلند فلک از فلک دربان
ساخته که برخاک بر زمین سر انداخته الحاصل که دلاوران سپاه ولعب
بران و امرشاه جهجاه از چهار طرف نقب زده و شرفات بروج الحصار را
بانهدام اورد ساکنان ان قلعه بعد از اطلاع بر تنعنی امان طلبیدند و قلعه را
گشودند غازیان ان جماعت را دستگیر کرده بنظر اشرف رسانیدند فرمان
قهر بقتل ایشان فرمان داد و دهم جمادی ان خسرو عالیشان بشارت فتح قلعه داده
بود و در وجهه ظهور مشهور شد بعد از ان خاقان سکندر بصوب قلعه فیروزکوه در زمان سحرگاه
یازدهم شهر شوال نزول اجلال در حوالی حصار مذکور واقع شد و ان قلعه بود در غایت
ارتفاع چون سپهر اخضر و در نهایت استحکام و چون سد اسکندر رستمداریان دران
حصن حصین متحصن بشده علی کیا نام دار که والی ان دیار بود و بمدافعه قیام نمود
اکثر ایام از صباح تا شام و از رواج تا صباح آتش حرب اشتعال التهاب داشت
خاقان اسکندرنشان خود نفس نفیس متوجه شده کوس بسیار نمودند تا بالآخره حکم شد که غازیان

از ممرائی که از کنار قلعه اسکندریت در آمده شروع در قلعه گیری نمودند و بهادران نامی
دلاوران نامدار مثل محمد بیگ قاجار ظفر اول حصار را تحت تصرف و اقتدار
در آوردند و مخالفان از هول جان بنا رین قلعه گریزان شدند و هم غیاث سلطان سیستانی
کشت امیر علی کیا فرمان دار از روزه سرکشی و چاره تضرع و زاری در آمده و
بوسیله میر نجم گیلانی از کشتن خلاصی یافت و قلعه را تسلیم نموده مراحم بیدریغ شاهانه
سرافراز گشت و بعضی از مردم او که تمرد نموده بودند بقتل رسیدند ذکر گشادن
فتح قلعه استا و قتل میر حسین کیا چون خاقان صاحبقران از فتح قلاع مذکوره خاطر از
مهمات مطمئن ساخت در بیست و چهارم شهر شوال سنه مذکوره رایت فتح و فیروزی
و اقبال بجانب قلعه استا برافراخت و ان قلعه بر قله کوه رفیع واقع شده بود
و استحکام ان در اقطار و امصار بلاد عالم مشهور گشته نظم چو البرز همواره سرکشی کرد
سپهر منقش بلیکی درو حسن بیگ کیا و مراد بیگ جهانشاه بودند در ان قلعه متحصن شده
بودند سپاه ظفر پناه در حوالی ان قلعه خیمه و خرگاه و سراپرده و بارگاه برافراشته در ان
اوان عز اصدار یافت که در راه دربندی که بقلعه متصل بود در آمده و قلعه را فتح نمایند
غازیان ظفرنشان مدالطریق عبور نموده از امرا نامدار مثل حمدی بیگ قواص شاملو با
ارتشاملویان که در قشون وی بودند و بیرام بیگ امیر دیوان و دیگر دلاوران تیغ
انتقام از جام کمین بیرون آورده داد مردی و دلاوری دادند و درین اثنا
زخم تیری بحمدی بیگ شاملو رسید و آن دلاور از ان طایفه خاسره چند را
نتوانستند گرفت از انجا که کمال غیرت شاهی و حمیت پادشاهی بود و از راه دیگر
که اهل حصار را امکان یافتن نبود و تحقیق یوق بنای قلعه زر دال جلال از راه بر آمدند

دران وقت از غازیان نامدار از دولت نصرت نشان ظفر انتساب نمودند
و لشکر مخالف که دران حصار متحصن بودند زیاده از سه هزار متجاوز بودند قلب
سپاه ظفر پناه دشنام داده نمودند و تعجب که بکار برنش لیند حضرت صاحبقران اسکندر
شان با امرا و ملک شان بر ایشان حمله کرده آن گروه را گریزان گرداند و بحصار و داخل
امرا و وی الاقت ادجهود رایت ظفر از منصل صاحب رایات عز و جلال بکار آ
ابلیز و آمده دران موضع ساده نهاد جمهار را فرستند و حکم جهان مطاع عز اصدار
یافت که حسین بیگ شاملو با فرقه از شجاعان معرکه محاذ رات ظفر و راه آب بحصار
متحصنین بدان بود قطع نمایند حسین بیگ حسب الامر قطع آب مذکور نموده اهل قلعه
چون حال خود را چنین مشاهده کردند قطع حیات خود نموده دل بر مرگ نهادند
حسین کیا رو و رسیم از تشنگی آب که مشتمل ان جماعت شده بود روی بسوی ملک
از آورده و پیروز دیگر تحمل نتوانسته اند نمود تا انکه روز سوم سلخ
ذی قعده سنه مذکوره آن قلعه مسخر شد و اهل استا شربت مرگ چشیدند و حسین کیا
بعرفان نواب اعلی در قفص متحصن شده غازیان غضنفر شان مراد بیگ را بجهت
عبرت کباب نموده و گوشت او را خوردند و حسین کیا بعد از تعذیب بسیار خود را
بکشت و جسد وی را در قفس بدری سوختند و هم درین اوقات شاهزاده محمد
حسین میرزا ولد پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا از پدر رنجش کرده و التجا بدرگاه
جهان پناه آورده و خاقان جنت مکان او را اعزاز و احترام بسیار نموده
همراه خود داشت و کارکیا سلطان حسین میرزا برادر کارکیا میرزا علی والی گیلان
که حقوق بسیار بر خاقان کرده بود و قادر داشت با لشکری فراوان دران حدود

بملازمت رسید و بمقتضی المرام بالکامی بورد و قمی خود معاودت نمود و در ثالث
ذی حجه سنه مذکوره اردوی همایون از طاهران آن قلعه کوچ کرده متوجه ری
و ساوج بلاغ شده و در ساوج بلاغ امیر سهراب جلادی در درگاه عالم پناه از
منظور رضایات تخالف کرده بود مراجعت نمود و از انجا خاقان اسکندرشان
متوجه ییلاق خرقان شده و از انجا ییلاق سورلق رفته در ان منزل خبر طغیان محمد
کره مسامع حشمت و جلال رسید و هم درین سال منصب صدارت بقاضی محمد
کاشی مفوض شد و با قاضی شمس الدین در امر صدارت شریک شد و قاضی [illegible]
سعدی روز ریشنبه بیست دهم شهر شعبان سنه مذکوره بتهمت صاحبقران
گرفتار شده و فتوحات را ابنا دفاداد و از جمله تصانیف او حاشیه شمسیه شرح حکمة العین
شرح هدایه حاشیه طوالع شرح دیوان حضرت امیر شرح ترکافیه رساله در معما
رساله در منشآت گفتار در توجه خاقان [illegible] بجانب یزد و تسخیر آن دیار چون
نوروز از اودیل موافق عشر و تسعمائه در روز پنجشنبه پنجم ماه شوال مقرون
بالخیر والظفر والاقبال خاقان جنت مکان بسعادت و کامرانی دریافت و تمامی
آن سال در ییلاقات مذکوره بعیش و خوشدلی بسر برد و مراد بیک بایندر که در یزد
می بود دانست که نامراد که بغداد رفته کاری نمیتواند ساخت از خوف خاقان
اسکندرشان یزد را گذاشته با کوچ و متعلقان بجانب هرات گریخت و یزد
با وزیر خواجه سلطان احمد ساروی سپرد خاقان صاحبقران بعد از رفتن مراد بیک
یزد را بتیول حسین بیک لله شفقت فرمود و از قبل خود شیعه ای را بداروغگی انجا
تعیین نموده بیزد فرستاد و حکم قضا نفاذ عز اصدار یافت که [illegible]

که از اعاظم قضات دار السلطنه اصفهان بود به یزد رفته سلطان احمد ساروی را
از مقام خلاف بگذرانند قواعد مصالحه بین الجانبین بمساعی جمیله [illegible] استحکام
یافت سلطان احمد قسم یاد نمود که در مدت العمر از جاده عبودیت خاقان صاحبقران
در نگذشته [illegible] در مقام انقیاد و اطاعت باشد [illegible] تا بیزد وارد [illegible] روزی
چند حکومت نمود سلطان احمد نقض عهد نموده او را در حمام بقتل آورد و [illegible]
او را گشته از روی استقلال بان محال نشست اما در ان وقت محمد کره از [illegible]
[illegible] خود را به یزد رسانید و داخل گردانید سلطان احمد را بقتل رسانید
را منضبط ساخته رایت استقلال و سرداری برافراشت لاجرم بواسطه [illegible]
این خبر خاقان شنیده سپاه از ییلاق سورلق در ماه رجب سنه مذکوره با سپاه بسیار
در موسم [illegible] متوجه تسخیر انجا شد چون خاقان اسکندر
شان بدان مکان رسید محمد کره حصار یزد را محکم کرده شروع در قلعه داری
نمود غازیان جان ستان بسیاری [illegible] و محاربه القتل
در آورده محمد کره با قلیلی [illegible] قلعه [illegible]
و مجادله اشتداد یافت بالآخره ان قلعه را مفتوح گردانیدند محمد کره ببرج بلندی
که انرا نقاره خانه [illegible] پناه برد و از مضمون کریمه اینما تکونوا یدرککم الموت
ولو کنتم فی بروج مشیده غافل شد تا انکه حکم قضا نفاذ عز اصدار یافت که در پای
ان برج هیمه بسیار جمع نموده اتش زدند غازیان بموجب فرموده عمل نموده
از حرارت آن اتش چون بجان رسید [illegible] از ان برج تنزل کرده غازیان
[illegible] او را [illegible] خاقان اسکندرشان امر کرد تا محمد کره را [illegible]

کیا جلادی از قفس نیابند چو مرغ اسیر قفس ساختند سمند غضب بهر تاختند
حاصل که محمد کره که مجیان محبوس بود تا وقتی که خاقان صاحب قران از یورش
طبس مراجعت فرمود او را در میدان اصفهان با جمیع اتباع و ملازمان
ذکور او و اناثا که عددی بیک هزار و دویست بوده سوزانیدند ذکر
در بیان توجه خاقان سکندرشان بجانب طبس خاقان سکندرشان
چون از محاصره یزد باز پرداخت و خاطر از همه مخالفان فارغ هم درین سال پادشاه
پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا بایقرا امیر کمال الدین حسین صدر را برسالت تهنیت
سلطنت نزد خاقان سکندرشان فرستاد چون امیر کمال الدین بعز بساط بوسی
مجلس خلد آیین سرافراز گشت مکتوبی که از جانب پادشاه مرحوم داشت عرض نمود
چون آن کتابت بعبارت شاهانه مزین بود صدر مذکور منظور نظر کیمیا اثر گشته
یورش خراسان بخاطر آن خسرو سلیمان مکان راه یافت در روز چهارشنبه
دوم شهر شعبان سنه مذکوره از راه بیابان بجانب طبس ایلغار فرمودند
محمد ولی بیگ از جانب پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا حاکم آنجا بود
چون از توجه سپاه ظفر پناه واقف شد بنای حصار را استحکام داده عاقبت الامر
از گرد راه در شهر طبس رفته قتل عام شود فرمودند قریب هفت هزار کس
از مردم طبس در آن قتل عام کشته شده بواسطه این قتل عام آتش عصیان خسرو
عالی مقام اطفا یافته بهمان اکتفا کرده متوجه خراسان نگشتند و عنان عزیمت
بصوب یزد معطوف ساخته و به اصفهان نزول اجلال فرمودند و امیر
نیز دستور حسین بیگ لله خلعت فرمودند و هم درین سال امیر غیاث الدین محمد

دیگر

و شاه تقی الدین محمد اصفهانی بواسطه قحط و گرانی که در آن دیار واقع شده
و ایشان تقاضیان بقم رفته فتح بیابات از هم گذرانیدند و ابرقو که در تصرف
رئیس محمد دبیر عم محمد کره بود بدست غازیان ذوالقدر مفتوح شد و او را
ذوالقدر در قفس کرده بشیراز بردند و هم بامر بعد که از وسریزد بود
در شیراز بقتل آوردند و هم درین سال ایلچی از جانب سلطان بایزید سلطان محمد
پادشاه روم بجهت تهنیت فتح عراق و فارس بر درگاه عرش اشتباه آمده
و هدایای بیشتری آورد و خاقان سلیمان مکان اظهار محبت بسیار بسلطان بایزید
نموده ایلچی را رعایت خسروانه نموده مراجعت فرمود و هم درین سال الیاس
بیگ سر ذوالقدر بقتل رسید ذکر داستان خسرو ... امیر حسام
الدین والی رشت چون نوروز سال پارس ئیل در بیست و یکم شهر شوال موافق
احدی عشر و تسعمائه خاقان سلیمان مکان بییلاق تخت سلیمان یا قصد حوالی
بعضی از آنجا متوجه طارم گشتند و بعضی از امرا دعائی مقدار را از راه خلخال مأمور
کرده خانه امیر حسام الدین والی گیلان بیه پیش فرستادند و خود متوجه رشت
گشته در آنجا نزول اجلال فرمودند امیر حسام الدین پیشکش بسیار فرستاد و بدرگاه
عرش اشتباه بوسیله شیخ نجم رشتی که وکیل بود امان خواست خاقان سکندرشان
از جرایم ایشان در گذشته گناهان ایشان را بشیخ نجم بخشیدند و از رشت مراجعت
فرموده در طارم قشلاق نمودند و جلال بیگ خلخالی که حاکم طارم بود بقتل رسید
و هم درین سال خاقان صاحبقران بعزم شکار جمعی که در موضع تیره سران شیروان
پادشاه صفدر سلطان حیدر شده بودند با دال بیگ ذوالقدر که ...

فرموده جمعی کثیر که در آن معرکه همراه بوده بقتل آمدند و ایالت شیراز چند روزی

بمنصور بیک افشار رجوع شد چون سلیمان بیک ذو القدر رایات بیک سیار

شیخلو شفقت کرده او را سلطان خلیل خواندند و ایالت شیراز بدو عنایت فرمود

و هم درین سال کارکیا میرزا علی والی گیلان لاهیجان که مدت سی سال سلطنت

گیلان کرده و اکثر اوقات بار کاشتن تلاوت و عبادت میگذرانید بدست مردم

لاهیجان که اتفاق کرده بودند در رانکو بقتل آمد گفتار در توجه خاقان [illegible] به

آذربایجان بعزم فتح کردستان چون پادشاه صاحبقران خوشدل و کامران

نوروز توشقان ییل اکه روز جمعه بیست و هشتم شهر شوال سنه اثنی عشر و تسعمایه واقع بود

که رایت [illegible] اردوی همایون به ییلاق حسن سلطانیه و قیدار فرموده شکار کنان

آذربایجان رایات جلال نهضت فرموده و قشلاق بخوی نموده عساکر نصرت

را بر سر صارم کرد که قاطع طریق و داعیه فساد داشت فرستاده که دفع او نمایند

چون سپاه ظفر پناه بحوالی الکای آن کرد رسیدند اکراد بعضی در جبال

تحصن جستند آن محال که آسمان مثال ارتفاع داشت بردند غازیان [illegible] آن

الکا را غارت کرده جمعی کثیر از آن قوم را بقتل آوردند و درین اثنا خبر رسید که

صارم مستعد قتال شده از کوه پایین آمده امرای نامدار متوجه دفع آن بد روز

کار شده اکراد دلیر آمده محاربه عظیم روی نموده و از هر جانب جمعی کثیر بقتل

آمدند از امرای نامدار عبدی بیک شاملو و سارو علی مهردار تکلو کشته

بیرام بیک قرامانلو و خلفا بیک باردوی همایون مراجعت نمودند ذکر

[illegible] علاء الدوله ذو القدر [illegible]

چون نوروز لوی ییل روز شنبه نهم ذی قعده الحرام موافق ثلث عشر و تسعمایه

اتفاق افتاد درین سال بمسامع عز و جلال رسید که علاء الدوله ولد ناصر

سردار اویماق ذو القدر نسبت باولیای دولت قاهره از جاده متابعت و شاهراه

مطاوعت انحراف ورزیده در عصیان گشوده و راه طغیان پیموده و با سلطان

مراد وصلت کرده و داعیه آن دارد که بممالک محروسه تعرض رساند چون این خبر

محقق شد آن اعلیحضرت باحضار عساکر منصوره فرمان داد و در اندک زمانی

از آذربایجان و شروان و قراباغ و عراق در اردوی همایون جمع گشت

سکندر نشان در اوایل تابستان علم عزیمت بجانب البستان برافراخت و منازل

و مراحل پیموده از قیصریه که الکای سلطان بایزید پادشاه روم بود عبور نمود

از عساکر نصرت ماثر تعرضی بساکنان آن ولایت نرسید قبل از آن بطریق رسالت

[illegible] با سلیمان [illegible] بطریق رسالت نزد علاء الدوله

که او را بایلی دعوت نماید علاء الدوله در باب او [illegible] او را محبوس نموده

بود در واقعه خاقان سکندر نشان بشارت استخلاص او ازان [illegible] داد و او را

در مدت یکشبانه روز بعد از شفقت بسیار ازان ورطه نجات و خلاص یافته

بعز عتبه بوسی سرافراز شده با انعام بیکران و سیورغال موضع [illegible]

خوی سرافراز گشت و از آن تاریخ تا زمان رحلت خاقان جنت مکان

علیین آشیان ابو البقا سلطان شاه طهماسب انار الله برهانه سیورغال

او مقرر بود و چون علاء الدوله دانست که تاب مقاومت با خاقان سکندر نشان

ندارد از البستان فرار نموده متوجه کوه [illegible] دان کوه [illegible]

دولت که قلعه او سر بر اوج فلک می ساید و کره زمین از فراز او کمتر از ذره می نماید نظم
پلنگش ز حزن شفق خواب شام   غزالش ز جدی فلک دیده کام   فلک سبزه رسته
به پیرامنش   شفق وشی از لاله در دامنش   کسی کافتد در آنجا گذار   بود بالیس
از عار عقرب فکار خاقان اسکندرشان در البستان نزول اجلال نموده لاله بیگ را
با فوجی از غازیان بکنار آب جهان روانه گردانید تا معبری پیدا کند لاله بیگ گذار
را پیدا نکرده در آن حوالی نزول نموده اکثر غازیان از اطلاع جوی کار بفرق گردیدند
در آن اثنا سارو قپلان و علی الدوله ذوالقدر با جمعی از دلیران جوشن پوش نمایان
گردیده لاله بیگ با مردم اندک سر راه بر ایشان گرفته تلاقی الطرفین واقع شده جنگ
قتال مشتعل گشته ذوالقدران از کثرت دلاوران بر غازیان غالب آمده لاله بیگ را
زیر کرده در آن اثنا خلیل آقا از سر جان گذشته با جمعیت گران که شتابان خود را
بلاله بیگ رسانید لاله بیگ سوار شده خود را بر آب زده بسعی بسیار از دریای جار
خود را بساحل نجات رسانید ذوالقدران خلیل آقا را با سیصد نفر از غازیان بقتل
آورده مراجعت نموده چون علاء الدوله با خاقان اسکندرشان مقابله کرده حمایت
نمود آن اعلیحضرت اولاد او را لقمه نهنگ شمشیر غازیان عظام الکار تحالف از آنجا
متوجه خوی گردیدند و هم درین سال در حوالی البستان امیرخان بن کلابی بیگ بن
امیر بیک موصلو که از جانب سلاطین آق قوینلو سالها حکومت دیاربکر نموده بود
و بعد از واقعه الوند بر آن ولایت مستقلا استیلا یافته بود با اقوام و اتباع
و ایل و الوس خود با علم و نقاره بپایه سریر خلافت مصیر خاقان صاحب قران آمده
شد و بمراحم خسروانه سرافراز گردیده در جرگه امرای عظام در آمد و بمنصب مهر

داری سرافراز گردید و از جمله هدایای که بر سبیل پیشکش بنظر اشرف درآورده
بود یکی لعل بزرگ مشهور بود که از سلاطین سلف مرتبه بمرتبه از خزانه پادشاه
بپادشاهان میرسید و از خزانه سلاطین آق قوینلو بدست او افتاده بود خاقان سکندر
نشان بر زبان الهام بیان جاری ساختند که خوب نیست که دیگر این لعل مکرر
انتقال یافته فرمودند تا آنرا سحق کردند و محبان آن لعلها در خزانه عامره دودمان
و اخلاف آن زبده جهانبانان است و هم در اثنای راه بعرض خاقان عالیجاه
رسانیدند که در حوالی قلعه ایست جریده نام و جوقی از ذوالقدران بعقد
دشمنداری سر در آنجا کشیده‌اند که بحصانت حصار و ذخیره بسیار اعتماد کرده
بر برج خلاف متمکن گشته‌اند و دین منصور سر رسانیدند حکم جهانمطاع عز صدور یافت
که آن قلعه را مرکزوار در میان گرفته عساکر منصوره بضرب شعار یورش نمایند اهل
قلعه تسلط غازیان را مشاهده نموده ترک مخالفت کرده روی اطاعت بر زمین
نهاده بخدمت خاقان اسکندرشان شتافتند آن اعلیحضرت اشرار آن طبقه را
بقتل آورده جمعی بسیار از ایشان را رعایت نموده حکومت دیاربکر را بخان محمد بن
میرزا بیک استاجلو که با مرحمت میران شایسته از نقد بود خان محمد را واگذار
گردید و از تائید سر ابد الملک الحمید گفتار در ذکر محاربه محمد خان با سارو قپلان
چون خان محمد بیلان از اردوی همایون جدا شده متوجه دیاربکر گردید در آن اثنا
قایتمس بیگ برادر میرزا خان موصلو که حاکم آنجا بود و اظهار مخالفت کرده شهر را
تسلیم ننمود بنابرین غازیان ولاآور و ولاآوران حالت در صحرای قشلاق و
و اکراد دیاربکر بر در آمده چهار طرف را دو راه ساختند و هر کرای دیگر

بعالم آخرت می فرستادند و چون دلی کم آب شده استلاباف نمی شد چون
خان محمد از ضیق معاش غازیان ایشان را تعاقب نموده قریب هفت هزار کس
از ایشان را بقتل آوردند و اموال و ذخیره فراوان بدست غازیان در آمد بعد از
نهب و غارت عنان مراجعت بصوب اردوی جهان نما معطوف ساختند در
اثنا خبر رسید که قاسم بیک حاکم حمید کس و علاء الدوله ذو القدر فرستاده
و دسته های لشکر کرده تا شهر البستان وی علاء الدوله و ولد قاسم بیک
از کمال دلاوری و سارو قیلان که فیندی و ارد و انه بیک که از جمله فرزندان
وی بودند با ده هزار سوار جرار خنجر گذار بر سر حمید فرستاد و چون ایشان
بحوالی اردوی ظفر نشان فرود آمدند خان محمد از غلبه مخالفان در بحر اندیشه افتاده
با سرداران لشکر نصرت شعار مشورت عمل نموده خاطرها بر آن قرار یافت که بجز آن جنگ
و جدال با آن جمعی بی آلان برافراخت خرمن حیات ایشان را بصد سنان جان ستان
زیرا که خبر اردوی ذو القدران لشکر انبوه را بغلبت تصور کرده بودند لشکر اندک
بود صبح که چاشتیان چمن ز علم ظفر نشان سر زد خان محمد استاجلو با
رکاب اردو با دو هزار کس لشکر ذو القدر را استقبال نموده و اتیک کرد و
او بود با شش صد سوار جرجی گردانید و خود با هزار و دویست سوار در قلب جای
گرفت با آنکه از آن سارو قیلان و ارد و انه بیک با ده هزار سوار شمشیر زن آمده
لشکر مشغول گردیدند سارو قیلان با جمیع اتباع خود در اول قلب جمع کرده یکباره
بر سپاه استاجلو یورش بردند ایستادند از جمیع جرجیان از اسب پیاده شده
دلیران جرجی با آنکه از اسب افتاده بودند از زمین برخواستند شمشیر

ذو القدران

ذو القدران خوابانیدند در آن اثنا خان محمد با دلاوران از قلب عنان یکه
رکاب اکران ساخته نیزه های رد و اکر دار برگوش نگاه دران با دز فتار بهاوی
نعره و خروش الله الله بمهره ماه رسانیدند و خود را بر ذو القدران زدند و اکثر
ایشان بر یکدیگر خوردند چون زمین یخ گرفته بود اکثر لشکر ذو القدر بر زمین
افتادند چنانچه دره بود در آنجا مطوا از اسب و مرد گردید سارو قیلان با معدود نفر
از ذو القدر از اسب افتاده بود و جنگ میکرد خان محمد استاجلو حکم
کرد که او را با لشکر گرفته نظر او نمایند و ارد و انه بیک نیز دستگیر کرده و در آن
جنگ هفتصد کس نامی و سپاه سرکرده صاحب علم بودند از مردم ذو القدر بقتل آمدند
چون سارو قیلان نزد خان محمد رسید دست در دامن وی زد والتماس
نمود که مرا زنده به درگاه خاقان سکندر نشان روانه سازد وی قبول کرده داخل
پنجره یک بعضی از مردم او را با ارد و انه بیک بقتل آورده سرهای آنجماعت را بدرگاه
عرش اشتباه روانه گردانید در سنه که جهه ایصال این فتح باردوی معلی فرستاده
بودند در شلاق خوی باردوی همایون رسیدند و کیفیت حال بمسامع عز و جلال
رسانیدند و مشمول عواطف بیدریغ گردیده بجانب دیار بکر مراجعت کرد و بعد از آن
خان محمد فتح قلعه حمید را پیش نهاد همت ساخت و قاسم بیک روزی چند شرایط
حصار داری بجا آورده عاقبت کلانتر شهر احمد چلبی بدلالت بخت فیروز از قاسم
بیک رو گردان شده از برجی غازیان را بالا برده امیر قاسم بیک روزی چند
شرایط حصار داری بجا آورده دستگیر گشته بعقوبت تمام مقتول گردید خان محمد
در حمید متمکن شد و وحشت و شوکت آن سر صاحب دولت از ایوان کیوان در گذشت

علاء الدوله ذو القدر بمحنت بسیار و رنج بیشمار گرفتار شد گفتار در نهضت رایات گیتی‌ستان

صاحب قران بجانب عراق عرب و فتح بغداد و توفیق ... عباد خاقان سکندر

شان چون نوروز سلطان میل اردو ... روز یکشنبه نوزدهم شهر ذی قعده

موافق سال اربع و عشر و تسعمائه در الکای خلیفه شکر بعیش و کامرانی در یا ... بدرا

وت عزیمت عراق عرب بخاطر عاطر آن اعلیحضرت راه یافته خلیل آقای بیان

را با تاج و خلعتهای فاخر داده با حکم جهانمطاع جهت باریک بیگ پرناک که والی بغداد

بود فرستاده و او را بملازمت طلب فرموده باریک او را تعظیم کرده خود

و لشکریان او تاج پوشیدند و بجهت خاقان جنت مکان پیشکشهای شایان ترتیب

کرده اظهار اصعوبت ابواسحق شهر حی خود همراه خلیل آقا بدرگاه گیتی پناه فرستاد

ابواسحق بپایه سریر اعلی حاضر شده صورت حال باریک و شرح اطاعت و اخلاص

او را عرض نمود ... خاقان صاحبقران بر زبان الهام بیان آوردند که

وقتی محبت طالب صدق انیم که ... بملازمت بیاید ابواسحق چون نمود و باریک از آن

اراده پشیمان شده تخت تاج انداخت و اندیشه عصیان بخاطر آورده خیال

حصارداری بخاطر گذرانیده سید محمد کمونه را که از اکابر و نقبای آن بلده بود

با حضرت شیخ الطایفه شیخ زین الدین علی روح الله روحه العزیز گرفته در

حبس فرموده ... در قلعه بغداد جمع نمود چون این اخبار بسمع عالی

نواب خاقانی رسید حسین بیک لله را منقلا ساخته لوای توجه بدانجانب برافراخت

باریک بر حقیقت احوال اطلاع حاصل نموده می دانست که اکثر اهالی و مردم

شیعه اند و در مخالفت با او اتفاق نخواهند کرد حوصله توقف نداشت بالضروره

بجانب حلب گریخت خاقان سکندرشان در بیست و پنجم جمادی الاخر سنه مذکوره

در دار السلام بغداد در چهارباغ میرزا ... نزول اجلال فرمودند

فرمان قضاجریان صادر شد که مردم پرناک را ... هلاک رسانند و عادبان

بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و سید محمد کمونه و حضرت شیخ علی رحمه الله تعالی

از چاه بیرون آورده متوجه زیارت عتبات عالیات شدند اول از شط گذشته بزیارت

امامین الهمامین المعصومین ابو ابراهیم موسی بن جعفر و ابی جعفر محمد الجواد سلام الله علیهما

سرافراز شده شرایط زیارت بتقدیم رسانیدند شیعیان خاندان مرتضوی و صوفیان

دودمان صفوی باشاره آن برگزیده اولاد علی ولی مدفن ابوحنیفه علیه اللعنه را کنده

باب رسانیدند و بعد از آن استخوانهای او را آتش زده ...

از دو باز ... بر انداختند خاقان جنت مکان بعد از زیارت مشهد متبرک کاظمین

معماران روزگار و مهندسان بر کار را طلب فرموده امر کرد که بر بالای مرقد

شریف الحضرات عمارتی عالی و مساجد و مدارس در آن حوالی بنا نموده سرکار را

تمشیت نموده تا باتمام رسانند و از جمله معماران ... و سلطان محمود

و ... سلطان حسین بود تا باتمام رسانند و از جمله معماران بنائی که منقش

بر طاق ... و تا فلک چشم خود باز کرده بهتر از ایشان در آن فن ندیده

بود و الحال آن عمارت عالی کار استادان مذکور است خاقان سکندرشان را

احرام طواف مشهدین بسته اول احرام زیارت آستانه عرش منزلت شاه

تخت ... لا فتی ... و مظهر العجائب و مظهر الغرائب

ابی الحسن علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه بسته ع ...

چون بدان سعادت فایض گشتند و از نفایس طلا و نقره و سایر مایحتاج بدان آستانهٔ
مقدسه برده و در رواج و رونق آن آستان عرش نشان کوشیدند و مصحفی که
بخط شریف خود در گیلان و بعد از آن با وجود بعضی کتابت فرموده بودند
در سر ضریح مبارک گذاشتند اتفاقا آن آستانهٔ مقدسه مانند کربلا از آب دور
بود امر کردند که نهری که در قدیم عطاملک اسفراینی برادر خواجه شمس الدین محمد
صاحب دیوان احداث نموده بود و در زمان اباقاخان و سلطان احمد خان
چنگیزی آن ویران شده بود آن نهر را بر داشته آب بحوالی آن مشهد مقدس آن
بلده اقدس آوردند و سرکاری آن امر جلیل را الغفران پناه قاضی جهان
که ذکر اوصاف و علو مکان و صفات او بعد ازین سمت تحریر خواهد یافت
شفقت فرمودند قریب دو هزار تومان خرج آن نهر شد و موسوم بنهر شریف
ساختند و تولیت آن چشمهٔ علیه را با حکومت حله و ناحیه و طبل و علم بسید محمد کمونه
شفقت فرمودند و از آنجا متوجه زیارت آستانهٔ عرش مرتبه مولی الثقلین و امام
الخافقین ابی عبدالله الحسین صلوات علیه شده بر زبان الهام بیان جاری گردید

ازانکه بکربلا گذارست | با آتش دوزخش چه کارست

بعد از سعادت زیارت
در رواج و رونق آن آستانه با رغبت متوجه زیارت مشهد کاظمین که در سر من رای
واقعست و سایر اماکن شریفه که در عراق عرب است شدند و ایالت بغداد را
با نواع مخادیم بیگ طالش امیر دیوان ارزانی داشته او را بخلیفة الخلفا موسوم
و از آنجا بتاخت الوس اعراب غزنه که همواره اهالی آن ولایت از ایشان بتنگ
بودند رفته دفع آنجماعت نمودند و درین اثنا [illegible] جلالی رسید که در آن

حدود [illegible] و در آنجا شهری مسکن گرفته و انواع آزار و ایذا بمردم آن دیار
میرسانیدند باستیصال عبور و مرور در آن حوالی و حواشی نیست و هر یک از
شیران بیشهٔ دلاوری و نهنگان دریای شجاعت گستری در دفع آن جمع
از خاقان سپهر نگار رخصت طلبیدند آن اعلیحضرت قبول ننموده خود بنفس
نفیس نزدیک آن جمع رفته بیکبار آن سپر دلیر را بر خاک هلاکت انداخت

بر آمد فغان از آسمان و زمین | که بر دست و بازوت باد آفرین

و در تاریخ فتح بغداد و سعادت زیارت نجف اشرف مرحومی خواجه
میر محمد منشی امیرالمؤمنین حیدر علی بن ابی طالب [illegible] بعد از تاریخ خاقان سکندر
نشان متوجه تسخیر خوزستان و حویزه گردیده حاکم آن دیار سلطان فیاض
از توجهات آن حضرت اطلاع یافته بنشان بصوب فرار نمود و در اثنای راه
میر نجم و لله بیگ و بیرام بیگ را بتاخت الکای [illegible] رستم عباس [illegible]
لوای کشورگشای بصوب حویزه نهضت نموده قلع و قمع طوایف مشعشع نموده
آن ولایت بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و امرا هر یک از آن بلاد
تعیین فرمودند و حکام [illegible] و در قول ابو البرکات [illegible] بآستان عرش نشان
وصل جسته بعواطف خسروانه اختصاص یافتند و مفاخران [illegible]
و مودت [illegible] جان [illegible] آستان [illegible] رسیده و خاقان [illegible]
[illegible] ایالت [illegible] و تمامی [illegible] تفویض فرمود و از راه [illegible]
دار الملک شیراز تشریف برده [illegible] در آن بلده طیبه واقع شد و هم در آن
ایام بیک که برسالت نزد [illegible] الملک والی [illegible] رفته بود با تحفه و هدایای [illegible]

بدرگاه خسرو کامکار آمده اظهار فدویت و عرض رقیت نمود و هم
درین سال حسب الصلاح میر نجم گیلانی امیر یار احمد خوزانی اصفهانی وزیر کل
اصفهانی مستوفی دیوان اعلی شدند **قضیه محاربه خان محمد استاجلو با
شاهرخ ذوالقدر.** در اول فصل بهار که سپاه ریاحین و اشجار روی
باطراف جوی و بساتین و کنار نهادند و بلبل ای محمل بعیش سلطان گل کرده عیار
کنده رخت کسیایی باد فنا داده خان محمد ییلاقی از دین عدول نموده
و قرا ایک آدر خود را تاخت هزیره در ستا و قرا ایک حسب الفرمان
مراسم غارت بجا آورده جمعی کثیر از اکراد ولی بنیاد را بتیغ بیدریغ گذرانیده غنیمت
بسیار گرفته در ماردین باز رومی خان علی کرده در آن اثنا علاء الدوله ذوالقدر
جهت انتقام کارزار از لشکر جرار و حشم قزلباش جمع کرده معیوب و دلیر خود گردید
را شاهرخ آورده و ترا احمد بیک گشته جهت جنگ سپاه و قبلان و دار روانه
بجانب خان محمد استاجلو فرستاد خان در ییلاق مذکور این خبر را شنیده
بجمعه آمده با سه هزار سوار جرار که هریک در میدان جلادت سالک رستم
و اسفندیار بودند در برابر لشکر ذوالقدر صف آراستند و از آنجا که
شاهرخ و احمد بیک با پانزده هزار سوار بمیدان محاربه آمدند و در اثنای
صفوف قبل از استماع ضرب سیوف سگهای تازی و تولکی ... هردو لشکر
در میان صفین مجادله نموده سگهای لشکر استاجلو سگهای جنود ذوالقدر
گریزانیدند و ناظران لشکر ایشان دوانیدند و غبار آن از تماشای این حال گرد
نوادر انفا فافتحی من فتح و ظفر امیدوار گردیدند حسین لشکر ذوالقدر با

غبار جنگ و شیون برداخته و یک قطعه عرش نصرت آثار رسید شعله اشتعال
التهاب گشته خان محمد قطب وار پای وقار در مرکز قرار جو اساس دولت
خویش استوار گردانید و حکم کرد که عساکر نصرت فرجام هر یک بمبارزت
در میدان مسابقت بجا آیند از مقر خود حرکت نمایند و چون ذوالقدریان
بیدل و دران رسیدند بموجب کلمه و قذف فی قلوبهم الرعب رعشه
غازیان موید خائف گشته ... خود را کشیده حیران ماندند و بعد از آن
بهادران استاجلو دست شور از آستین جلادت بیرون آورده بهیکل ایشان
تاختند و جمعی کثیر را از مرکب انداختند و ادیم زمین را از خون سگان ...
لعل بدخشان گلگون ساختند چون ذوالقدریان دست برد غازیان دیدند روی
ادبار بوادی فرار آوردند سپاه نصرت شعار ایشان را تعاقب نمودند
بسیاری از ذوالقدر را بقتل آوردند و از مردم معتبر که اسیر شدند کور
شاهرخ و احمد بیک ولد علاء الدوله و محمد بیک ولد میرزا آقا و مراد بیک و [illegible]
بیک و قاسم بیک بودند نفر و قاسم بیک را زنده گذاشته باقی را بقتل
آوردند و سرهای ایشان را با دو نفر بدرگاه خاقان اسکندر نشان فرستادند
و در آن اوان خاقان صاحبقران از قشلاق خوی متوجه عراق عرب ...
در همدان سرهای دشمنان را با اسیران باستان ملک آشیان رسانیده
مسامع عشرت و جلال رسانیدند خاقان جم جاه امیر ... بیک و قاسم بیک را
آزاد کردانیده ملازم ساخت و جهت خان محمد تاج زر و دیگر تشریف خاص
فاخر شفقت فرمود و علاء الدوله ذوالقدر بعد از استماع این واقعه عظیمه ملابس سیاه

ورکردن انداخته نعره نبی گرفت که در هیچ زمانی وقوع نیافته بود و بهیچکس میسر نشده
سعی و کوشش در تسخیر مملکت داد بدیگر سودی ندارد و دست بر خاطر نهاده در کنجی
منزوی گشت و سبب کوری ولد او شاهرخ آن بود که در سنه اربع و تسعین
وثمانمائه بوداق بیک ذوالقدر را که علی نزد سلطان بایزید پادشاه روم رفته
بود و از وی لشکر گرفته بر سر شاهرخ بیگ چون در دو او را دستگیر ساخته چشم او را
میل کشید علاء الدوله بنا بر انتقام با سپاه روم جنگ عظیم کرد و بوداق بیک
فرار نمود و محال اخلی و دستکند و یک سردار لشکر روم به بود دستگیر کرده
نزد پادشاه سلطان مصر فرستاد و از نوادر اتفاقات آنکه در میان
خان محمد استاجلو کوری بود که دائم بحضرت پروردگار می نالید که بار خدایا
کور را اسیر کور گردان و درین جنگ کور شاهرخ گرفتار گردید والتایید من الله
الملک المجید و هم درین حال خاقان سکندرشان منصب امیرالامرائی بشیخ نجم
عنایت فرمودند و مهر او را در دیوان اعلی بر بالای مهر جمیع امرا زده و در همین
اوقات بدیع الزمان میرزا ولد پادشاه مرحوم میرزا سلطان حسین بایقرا که
والی استراباد و از شکست خان او زبک شکست خورده بدرگاه عالم پناه آمد
امرا او را استقبال کرده بموجب فرمان خاقان صاحبقران مجلس
و در جای مناسب قرار گرفته بعنایت بی غایت و رعایت بی نهایت سرافراز گشتند

گفتار در رفتن خاقان صاحبقران فرشته نظر بجانب شروان خاقان جنت مکان
نوروز در اولیل که در روز دوشنبه پنج ذی قعده سنه خمس عشره اتفاق افتاد بجانب
خوش دل شاد و در شیراز گذرانیدند و از آنجا متوجه عراق عجم شده بآذربایجان

فرمودند و قشلاق در حوالی بغداد شد خاقان سکندرشان در میان زمستان که
سرما بنهایت رسیده و برودت هوا بغایت انجامیده بود :. چرخ کبود
رخ خویش به سحاب سحاب :. در پس پرده شد ماه جهان و آفتاب :. از تف
سوزنده چنان شد باطل :. کاندر و گشت نهان معجزه ابراهیم :. گر بفشاند
شدی هوا باده و آب :. اندر بلورین لعل یکی در یتیم :. پیوسته از هوا
چون دست کریمان سیم می باشید و جان از آسیب سرما چون دل لئیمان
از هم می لرزید از حوالی علم هدایت آیت بجانب شروان بر افراختند و از
موکب عالی بعد از طی مراحل و منازل بکنار آب کر رسیدند خسروی نامی
مطلع بسته بود و بعبور فرمودند و شیخ شاه والی آنجا از توجه آن خسرو گیتی ستان
اطلاع یافته در قلعه بیغور تحصن نمود بعد از آن اردوی گردون شکوه بصوب
باکو در حرکت آمد کوتوال آن حصار باتحف و هدایا بدرگاه عالم پناه شتافته
بانعام و تشریفات خاص اختصاص یافته خاقان کامران از باکو بنا از آن ... والا
انجا از توجه آن خسرو و عنایت او واقف شد اقبال امثال با استقبال شتافت
و حاشیه متابعت بر دوش گرفته منظور التفات گشت بعد از آن گرد
علم نصرت کامب در بند را افراختند و آن حصار ربیت در غایت حصانت نهایت
لیکن بفر و حسن قضای مبرم در حوالی آن قلعه نزول فرمودند بار احمد آقا و محمد بیک
باقوچی از مردم کار دیده که هم و سرد روزگار چشیده که نشر خطایا از بیم مرحبا
بر جعل بود و کوه راسخ از زخم تفنگشان بر حذر در آن قلعه ساکن بودند آغاز جنگ
نهادند تیر و سنگ از قلعه نمودند از آنجانب نیز دلیران ... جنگ

گردند و نقابان نقب زدن دست برآوردند و برج انحصار را یکسان زمین
ساختند یار احمد آقا و محمد بیک دانستند که مهم قلعه از اشکال نیست لاجرم تیغ
و کفن در برگاه خاقان صف شکن شتافتند و بنظر عاطفت شاهی سرافراز گردیدند
آن گردون حشمت تفویض حکومت دربند را بمنصور بیک نموده
سایر الکا مفتوح شیروان را بحسین بیک لله شفقت فرموده حکم قضا نفاذ
صدور یافت که جسد مطهر سلطان الاولیا سلطان حیدر را که تا آن زمان
در شیروان مدفون بود بدار الارشاد اردبیل نقل نمایند جمعی از خاصان
از مقربان بآن خدمت اقدام نموده جسد شریف آنحضرت را نقل
نموده در جنب مقابر آبای عظام و اجداد ذوی الاحترام مدفون گردید با
وجود امتداد زمان چند سال کسی چنان می نمود که اصلا تحلیل و تغییر
بعد از آن خاقان صاحبقران از آب کر عبور نموده بدار السلطنه تبریز
نزول اجلال فرمودند هم درین سال قاضی محمد کاشی که در دیوان اعلی منصب
صدارت را با امارت جمع کرده بود و حکومت کاشان و بعضی از محال
عراق عجم بدو مفوض بود و در ایام وقات حکومت شیراز هم بدو تعلق
چون قبایح اعمال و سکالیها و انواع فسوق و افعال و اطوار ظاهر گشت
امیر نجم وکیل در شهر مذکور بفرمان خاقان صاحبقران بقتل رسید و از احوال
قبیح او ابیاتی که مولانا حیرانی قمی او را نموده معلوم می شود که مولانای مذکور
باین ابیات ملهم گشته و در هجو او گفته هر چند بر اشعار دیگران بنا و اتفاق افتاده
حال کمترین که در آن اوان حسب الحکم خاقان جنت مکان حاکم قم بود و مباشر

او و قاضی محمد زارع بوده و لطائف نقل نموده   سر خور چنین دار و سپهر و چرخ
گردانش   چه باد آمد مگر خوبی قاضی کاشانش   چه قاضی آن که و باشد
خدا و خلق ناراضی   رسیده لشکر کفر و غارت برده ایمانش   تراب
از وقف مسجد خورده و قاضی مسلمانان   کنون می باید از دلهای سوزان
مرغ بریانش   چه مفعولی که زان ناپاک نامد در وجود افزون   بگرد دامن خود
باد یارب گرد عصیانش   که از بی و قلداری و ظلم و ره بدر بردن چه
بیخی که اینها اتی بود در شانش   فراموش کرده شرح حال خود از غایت
نسیان   بما گوشمال بخت خواهد داد دورانش   ببین امروز که او کیفر
می یابد   که دهر و زود که با خاک خواهی دید یکسانش   هنر بین از ظلم طراز آنکه
خانه ظالم   که از طاق دل درویش افتاد است ایوانش   شود آخر خراب از
دود لبها خانه ظالم   اگر سازد فلک نو رنج قوس را طاق ایوانش   غرور
جهل در سر زیر پای خود نمی بیند   سمندی می دواند حالیا غالیت میدانها
لبی مصیب و در راه راهش هیزم افزا   که سیل تند روغنی نزد و زود رکن
طغیانش   رگ خود بارگ مردم نسازد و باک ان بد رگ   اگر سازی
به تیغ از هم جدا رگهای شریانش   برای مرگ او مطرب رها وی می کند
دو زنش   بقصد قتل و بعضی می خواند غزل خواتی   گر یک کار زان احوال
بدو روشن شود ظاهر   مغان از ننگ نگذارند در کار و گورستانش   سگان
منتظر جلادانا از وی کشند رختش   نشسته مرده و شو تا کی اجل گیرد گریبانش

و هم درین سال شیبک خان اوزبک کتابتی بخاقان صاحبقران نوشته ارسال [آن]
و این بیت در آنجا نوشته بود ما را طمع ملک عراق خراب نیست تا گرد
مدینه نگیرم حساب نیست و هم درین اثنا شیبک خان سپاه فراوان از راه
بیابان بتاخت کرمان فرستاد و اوزبکان بعضی از الکای آن مملکت را تاخت و تاراج
نموده خواجه شیخ محمد کلانتر آن دیار را بقتل آوردند و بطرف خراسان معاودت
نمودند و هم درین سال خاقان صاحبقران در شهر صفر سنه مذکوره امیر ایک
دده را که حاکم قزوین و ساوج بلاغ و ری بود عزل کرده جای او را بزینل بیک
شاملو شفقت فرموده او را خان لقب کردند و در تبریز حسین بیک لله را که
و امیر الامرا بود عزل فرموده جای او را بمحمد بیک سفرچی استاجلو شفقت فرمودند
و او را چایان سلطان ملقب ساختند و هم درین سال نجم مسعود گیلانی که وکیل بود
در سوم ربیع جاری سنه در دار السلطنه تبریز بمرض ذات الجنب درگذشت و نعش او را
حسب الفرمان قضا جریان بنجف اشرف نقل کردند و جای او را بامیر یار احمد خوزانی
شفقت فرموده او را نجم ثانی ملقب ساختند و صدارت را بلا مشارکت سیادت
پناه میر سید شریف شیرازی که جد اعلای او از دخترزادهای امیر سید شریف
جرجانی علامه بود تفویض فرمودند خواجه میر محمد منشی الحق در تاریخ صدارت او
گفته نظم چون رفت وجود صدر کاشی بعدم شد صدر جهان میر شریف
اعلم تاریخ صدارتش چو پرسند بگو ثانی بجهان صدر مبارک قدم
میر سید شریف بن میر تاج الدین علی بن مرتضی بن میر تاج الدین الاسترابادی

مولد و منشا ایشان شیراز و بشیرازی اشتهار یافته و از جانب پدر و مادر
اجداد داعی صغیر محمد بن زید اند که والی مازندران بوده و از آن تاریخ تا حال
صدارت این دودمان بخلاف مکان شیراز سادات عالی درجات دیگری
مفوض نشده و هم درین سال وفات میرزا بیک خلاجی قزوینی که اعتبار کلی در ایوان
اعلی داشت باهتمام نجم ثانی بقتل آمد ذکر توجه خاقان صاحبقران بجانب
خراسان و جنگ با شیبک خان و قتل او چون خاقان سکندر شان در روز
چهارشنبه دوازدهم شهر ذی حجه سنه ست عشر و تسعمایه نوروز فیروزی را با تأیید الهی
و اقبال گذرانید در فصل بهار متوجه ییلاق خرقان گشته بمسامع عز و جلال رسید که
شیبک خان اوزبک استیلای تمام بر ممالک خراسان یافته متوجه ممالک کرمان
و دیگر ولایات است چون نقش مقاتله و مقابله او را بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر نگاشته
اما چه حوادث شوعه آن عزیمت از خبر قوت بفعل نمی آمد تا درین سال که خاطر
دریا مقاطر از مهمات ولایات عراق عرب و عجم و فارس و کرمان و شروان و دیار بکر
فارغ و مطمئن گشت باعث دیگر آنکه شیبک خان آیین عدل و داد که شیوه سلاطین
نیکونهاد است بظلم و بیداد مبدل نموده در فتنه و فساد بر روی مخدره و مساکین
و بدخشان و ماوراء النهر و تا تکند و ترکستان گشوده دار تیغ تو هم و مراد ستم
هذا امرا ستم ... که کتابت از مذهب حق ائمه و مسالک ...
مبذول نموده خیال تسخیر ایران و روی جهان ثانی داده هر روز سلسله
راهکاهات وحشت انگیز در عمل و رسایل کدورت آمیز ... می نمود خاطر
خاقان سکندر شان از سفر خراسان مصمم گشته بواسطه ...

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله عمل نموده قاضی نور الله اندسی برادرزاده قاضی
عیسی تستری الحال و دیگر شیخ محی الدین احمد شیرازی مشهور بشیخ زاده
لاهجی که هر دو دانشمند بوده‌اند برسالت نزد شیبک خان فرستاد که او را
از آن حرکات شنیع منع نموده خراسان را که خلفا و اهل ممالک محروسه سلاطین
ایران دانسته‌اند که استیلا بماوراءالنهر قناعت نماید که ممالک قدیم
ایشان است شیخ زاده چون بمجلس خان رسید اول حکایتی که خان مذکور حکایت
مذهب بود که چرا مذهبی احداث کرده مذهب صحابه باید شیخ زاده در برابر گفت
که مجال شما که مذهب طاهر شیعه و ملت فرقه ناجیه را محدث ذکر کرده‌اید غالبا این
مضامین خاطرنشین شما نشده که قریب سیصد و چهار صد نفر از مجتهدین و علمای متبحر
در این مذهب بوده‌اند و چندین کتب و مجلدات در اثبات این مذهب احق
تصنیف و تالیف شده و از جمله آن علمای محقق طوسی خواجه نصیرالدین محمد است که از فحول
علمای شیعه است و هلاکو خان جد شما تابع او بوده مذهب شیعه را اختیار کرده و سلطان محمد
الجایتو بمجرد ملاقات که با شیخ الطایفه شیخ جمال الدین مطهر حلی که از اعاظم مجتهدین این
مذهب حق است نموده مذهب شیعه را اختیار کرده و از روی کتب اهل سنت و جماعت
نیز حقیت این مذهب ثابت می‌شود و دلایل نقلی و عقلی خاطرنشان نمود شیبک خان چون
ملاحظه کرد که اگر سخن طول می‌یابد و مباحثه می‌شود عهده نمی‌برد حکایت از این نحو نموده
سخن از جنگ بیان آورد شیخ زاده در برابر گفت که پادشاه ما از نسل حضرت محمد
رسول الله صلی الله علیه و آله است بموجب حکم ایشان اعتقاد عمل می‌کرده و بنیاد در هرگز
کسی صفر نشسته که اول اعلام حجت نمایند تا شر حاضری بر ولا لازم نیاید و این حجت

وما علی الرسول الا البلاغ شیبک خان سبب ماییم که مملکت ماوراءالنهر رفته خراسان را گرفته‌ایم
از این سخن خان برآشفته اعراض نمود و گفت که من کار ندارم که موعظه بر من سخن آوری
عذر شیخ زاده گفته از مجلس بیرون آمده و کتابتی که از جانب خاقان سکندرشان
نشان مصحوب ایشان در قلم تحریر درآورده شیخ زاده برده بود وقت ابلاغ بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی الرسول المختار و آله
اجمعین لا سیما ائمة المتقین واذکر فی الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد و کان یأمر
اهله بالصلوة والزکوة وکان عند ربه مرضیا بعد از اهدای سلام اعلام
مضامین مکتوب شریف شرف اطلاع و تفحص رسید و چنانچه از اطراف ...
دلایل ارادت صوری ... بود از جانب محرک سلاسل محبت و مودت ...
گردید اما بادی و آنکه طریق سلوک و سلوک طریق آبای عظام علیه الدرجات والسلام
مخاطب سنیة المقامات انجناب از راه تواتر ... که آن از ادانی و اعالی
و مطیع و عاصی کمال اشتهار و مرتبه اعتبار یافته و کیفیت خصوصیت و اختصاص اخلاف
این زمره اشراف باوصاف کریمه و اخلاق عظیمه اسلاف درجه وضوح پذیرفته
استفسار از حقایق بعضی اخبار که ما را از تقریر بسا ... آن حضرت ... از محاو...
تقریب چه مسموع شده باشد مربع و بعید و خلاف مقتضای رای ... نموده
کبر المقصود ... ان ربک هو اعلم بالمهتدین ... و افصح ...
و لکنها ... فائت ... ی کتاب و محصل ... جواب آنکه را ارباب
بصایر و الابصار ... وسط النهار واضح و آشکار است که موجب فرموده
لولاک لما خلقت الافلاک ... و خاک چون ترتیب عوالم ...

اشعه نور محمدی علیه و آله الصلوة والسلام است و بحسب مقتضای تتمه حکمت
حین ختم النبوة و کمال الولایة که هر آینه مقتضی ظهور را آثار عموم احکام حکومت دنیوی
و مستدعی سطوع انوار شمول سلطنت اخروی است بالتمام ولایت صوری و ولایت
مملکت معنوی خاصه آنحضرت و عترة طیبه علیه انحصار داد و او را و عترة طاهره و آل اجله
الکمال او است بتحقیق و تعیین اوله و براهین مظهر سلطنت عظمی و خلافت کبری فرمود
الّتی صفات آن سلطان سریر دینی او اولی است و چند روزی که بحسب اقتضای
ربانی و اختبارات الهی و ابتلا ای نشان این جامعیت و حاکمیت منصوصه اعنی ائمه هدی
و اجله اولیا از استدراک حقوق ارثیه خود و از ادای ارباب ظلم و بغی
متقاعد گشته از تنگ انتزاک اهل دنیا نام سلط و استیلائی برده اند و خود را
در صدد مقابله اخصامی اورده اند بموجب اشارات غیبیه و اوامر الهیه از کمال حلم
و علو کمال انسان بوده خاتما بواسطه عجز و زبونی از آن جمیع برشان برودی تا
تسالی چون در بیخ لا موجب لکل امر کتاب و ولده ووقتی انقراض زمان انقطع
خاندان نبوت و ولایت نهال بر دمنده و خود این جانب سر بر افراز گشته
و از نکمی عالم آرای دوده ما این سیادت و سعادت چراغ گیتی فروز و شمع شبستان
دولت روز افزون که انه و الله متم نوره گشته آن و کریمه ما راده الموقد و نمان
افست روشن گشته و آثار محو می و اسمه کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها
عبادی الصالحون از وجنات احوال و اطوار خود مشاهده افتاد و بخوات نزال
ضو خورشید نصفی و سروش ملقین و کرانا نحن نرث الارض و من علیها که باشند منادیا

نصدیر زبان تقریر باداء تذاکی کذلک ارسلناک فی امة قد خلت من قبلها امم
لتتلوا علیهم الذی اوحینا گشاده و نوک خامه ملایک سیر کاتبان تحریر بموجب و اذکر
فی الکتاب اسمعیل در صفایح صحایف سلطه کافة الارکان و ایات عالم و عالمیان
رقم این اسم جلیل ثبت نموده و زمانه در نظر اهل زمان جلوه داد و در فراهم
بتفضل حکمت بوده زمان دولت ما در رسیده و در واشد الحمد لله الذی هدانا
لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله طلیعه ارادت کامله و طریقه محبت ساکن
صمیمی که مجانچه باد آی فتح ابواب صداقت و نشر ابواب موافقت شده اند در
استقامت این امور و استدامت این دستور اهتمام مبذول داشته
بموجب قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی سر رشته محبت آل عبا را از دست نگذارند
و حبل اعتصام و التزام العروة الوثقی مصدوقة انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
فانهما فانهما حبلان لا ینقطعان الی یوم القیامة محکم و مستحکم کرده اند که هر آینه این شیوه
رضیه و شیمه مرضیه مستوجب و مستحق آن خواهد شد که امدادات و اشارات که در
ملکوت ارادت سلوک نسبت با انتظام ولایت عام فرموده بوده ذات کون و
با سعادات علیه الصوریه و امدادات جلیه دنیویه میسر کرده و بالاتفاق هر گاه به معانی
ارتباط قدمی تجدید و مبانی اختلاط صمیمی تاکید یابد بمصداق افاد باطله و تلفیق
اباطیل کاذبه کذاب عزمساک نیابد که در مسلک و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا
شیاطین الجن و الانس یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا منسلک شده
خواهند فرمود و حید الحق در این جانب تقریر رویج مذهب حق ایمه هدی و اجرای احکام
شریعت غرا و طریقه بیضای مصطفی و مرتضی که آیات بینات کتابی و احادیث صحیحه

بنوعی تحقیقت آن دو شاه عدل بری از صورتی دیگر که در نظر محجوبان به تقلید و تشنوان

سخن معتقد و تقیه که با فسانهای آبای دون رجب فرموده ایه کریمه انا وجدنا

اباءنا على امة وانا على اثارهم مقتدون خرسند و پای بند شده واند حکم و عرف

وبدعت ولی تعرب بجا بدو واقع نیست اعتبرالله احبابی شهادتیم وهو الذی انزل الیکم الکتاب

مفصلا واثبت هذا الی الیه احسبیم کیف اشعرت را حق ثابت بتوانم نقص از اول

زمشرق تا مغرب کرامات علی وال او ما را تمام است والحجب که با وجود او

سلطنت بجا و علی الاعتقاد انشان بهمین عقیده صحیحه و طریق مهدیه بوده اند و لا

تلبسوا الحق بالباطل وتکتموا الحق وانتم تعلمون و بی تکلف بر جانب آنست که اگر کاهی

اظهار خلاف این حق مذاهب نماید بنا بر تقیه و حفظ مصالح امور ملکیه خواهد بود

ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس لا یعلمون واکر حاشا و جعفت این مذهب حق

شایبه ریبی بخاطر خطور کند هر کس را از علما و فقها و عرفای فضلای صاحب تحقیق بیان

کرده بر مستند بدلایل عقلی و نقلی بد و اثبات مذهب استعانه خواهد شد

فلله الحجة البالغة ولو شاء لهدیکم اجمعین غرض اصلی و مقصد کلی از ارتکاب امور رسانیه

و نبوی و ثبت صوری غیر انتشاف احکام شریعه طاهره و اشاعت اثار فرقه

ناجیه که تا غایت انوار اسرار فروع و اصول آن در حجاب ظلم و ظلام مخالفان مخفی

و در دولت مخفی و منطوی بوده بنوده و نیست والا همت بلند مرتضوی اعلا و

ارجمند صفوی انتما از شاه وجلال از تعلق با مور دنیه و دنیا و توجه سلطنت خود به

این سرا منفرد او با و ارد و ارفع و اعلی از آنست که به زخارف حسیه و حطام دنیه

حسیه التفات نماید شکر خدا که باز بر اوج بارگاه طاوس عرش می زند صفیر نشود

حیث نبهرم مقصود از بین معامله نه هیچ کار او هست بی جلوه میسر نشود و شیوه

سنجم ثنا این صفت چه طوطی که شده ام زر دست شاه کی باشد التفات بصید کبوترم

بعد الحمد والمنة که در بیان توفیق الهی و موردیان تایید نامتناهی مضمون الذین

یستحبون الحیوة الدنیا علی الاخرة ویصدون عن سبیل الله ویبغونها عوجا اولئک

فی ضلال مبین از خاطر ایشان طبیعت طیبه با نور وانقاشان قضا و قدر که منه سال

کار کاه خیر و شر و صور ایشان انکال نفع و ضرر و هیچ رقم از ارقام محبت دنیا و اهل

دنیا بر صفحه صحیفه خاطر ما نکشیده اند و هیچ نقش از نقوش لعب این شاهد رعنا

بر ضمیر لوح باطن معانی تصور ما نگاشته اند نظم زکار مانی دوران مجو رنیت کرخ

ازین قماش هزاران هزار دارد یاد که اگه کار درس کی کجا رسیدند

کره اقلیت کرچون رفت تخت جم بر باد فغان که با همه کس غایبا نه باخت فلک

کسی نبود که دستی ازین دغا ببرد بلکه از راه خصوصیت ولایت بنوعی تقصیای

ان عبادی لیس لک علیهم سلطان دست تصرف اهرمن و ابادی تسلط و بیداد

از جانب منصرف کشته حافظان عنایت ازلیه و حارسان سعادت سرمدیه

بدست یاری انباد اهدی و نهاجر امان علی اهل العقد و این جهت را در کو

الاتبیا رسانیس و نبوی و اساس خزوی محفوظ داشته اند نظم دو کیتی ز خواسته

هر که مرد است کی را خواهد و کین هر دو کرد است رب ارزقنی احباب الکرام

الذین یعیشون رحمة للنبی وان اهل ساحل قصاد و اذهبنی بر جنگ بی غایب

العالمین صورت منع بجا را ز آمدند این بلاد و دیار چون بنابی این عنایت و رعایت

و مبانی آئین فتوت و عدالت گشت بیقین که بخوبی نسبت آن درین جانب تجاوز نشود

چه فی الواقع خلاف واقعست و تعلل و تسویفی که در ارسال رسل و رسایل دست داده
منشاء آن بضمیر منیر بصورت پذیر باشد چه درین مدت که از طرف امواج فتنه
و فساد متلاطم و افواج طغیان و عناد متراکم بود توجه و اشتغال بدفع و رفع
اهل بغی و عدوان و قلع و قمع ارباب بغی و عصیان واقع میشد که مجال
این نوع فواید متفرقه و آداب مستمره دوستی نبود و مع ذلک قوی و اعتماد کامل
محبت و وداد قدیمی خاندان داشت که بالتزام رسوم اهل عادت حاجت نبود
اکنون بمفاتیح توجه ایشان چون ابواب این مراسم محبت و اتفاق گشاده شد
تردد قافله و امتداد و تزاید این سلسله از جهت انقطاع مصون و جهت انتظام ما
خواهد بود و هم چنانچه اشعار فرموده بودند چون زیارت بیت الله الحرام
از شعایر اسلامست که و من یعظم شعایر الله فانها من تقوی القلوب هرگاه
توجه فرمایند باقدام امداد و اسعاد و اقدام امداد و اسعاد اقدام بجای
اقبال استقبال نموده نوعی متوجه خواهد شد که درین وسیله شرف زیارت
تامین ابنه الهادی الهادیه علیه و علی آبائه الصلوة و التحیه دریابند
درین قول رسول صلی . تا بخشا ... تا ملکیان آید . استعدادان بیان
که تعمیر مساجد و صوامع طلب فرموده بودند و چون ترویج و تشییع لواء
همت خورشید ارتفاع ما واجب لازمست انشاء الله تعالی بهنگام وصول
معتبر عراق استادانی که نادره آفاق باشند فرستاده شود و بیان حالات
و مقالات بتقریر دلپذیر فرد الایامی علامی فخر الاسلامی المشهور ارباب العلم
و العرفان صفوة اصحاب الکشف و البرهان لازال کاسمه الاحمد العاقبه والاولی

آل

که بعد از استغفار و الاستخبار معروض دارد و یا ایها الناس قد جاءکم برهان من
ربکم و انزلنا الیکم نورا مبینا هذا الکتاب مبارک که مصدق الذی بین یدیه و تمت
کلمة ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم شیبک خان جلال
الدین حسین ابیوردی را برسالت درگاه عالم پناه فرستاده و اظهار عجز و تحوف
خود نموده بمعنی بخاطر اقدس خاقان سکندر نشان گران آمده از ییلاق خرقان عازم
تسخیر مملکت خراسان شدند و امرای بهرام صولت جهت اجتماع لشکرهای ممالک محروسه
باطراف و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمدند چنانچه بعد و قطرات
و ذخیره گذارد . از سحاب بذل چو باران . ستادی رستان
خاقان صاحبقران چون بدامغان رسیدند احمد سلطان داماد شیبک خان حاکم
دامغان چون از توجه آل طغرا آیات آگاه شد بطرف هراة گریخت و خواجه احمد
قنغرات حاکم استراباد نیز فرار کرده بجانب خارزم گریخت و ارباب استراباد
مثل سید رفیع و بابا نوروز و غیرهم با پیشکش فراوان در بسطام بعز بساط بوسی
مشرف گشتند و در قصبه جاجرم خواجه مظفر بتکچی که از استراباد بسعادت عتبه بوسی
خاقانی سرافراز شده از اطراف شیبک خان از ناخت هزاره بادلی پرخون و جگر
بصد هزار پاره بازگشته در باغ جهان آرای دارالسلطنه هراة مقیم بود که احمد سلطان
بدانجا رسیده حقیقت توجه رایات طغرا آیات بسمع شیبک خان رسانید شیبک خان
که همیشه زبان بلاف و گزاف گشوده میگفت که عنقریب لشکر بعراق برده در آنجا
کشیده و بعد از تسخیر آن مملکت متوجه حجاز خواهیم شد از فرط خوف بر روی
که خاقان ... و نصرت شعار به سبزوار رسید در اواخر شهر رجب سنه مذکوره دریافت

که قبل در طریقه محصور شده بودند از همراه بیرون آمده بمرو گریخت و خاطر خجسته قرار داد
رعیت بیرون شهر را شهر آورده برج و باره مرو را بطریقی مستحکم گردانید که تحریر
راست نمی آید و کس بطلب عبید خان و تیمور سلطان بجانب سمرقند و بخارا فرستاد
این اخبار در نواحی طوس بخاقان سکندر نشان رسید خاقان صاحبقران انجام
احرام طواف آستان ملایک مطاف امام هشتم و قبله هفتم امام ضامن مفترض
الطاعه واجب العصمه علیه و علی آبائه الف الف السلام و التحیه بسته اقدام مبارک
بطواف آن خجسته عرش منزلت شتافتند بعد از تقبیل عتبات بمراسم زیارت
و لوازم عبادت اقدام نموده سادات عظام و نقبای کرام آن خجسته
مقام را با انواع نوازش و تفقدات مسرور گردانیده اکثر ولایت خراسان که
از اوزبکان خالی گشته بود حاکم و داروغه تعیین فرمودند و درین اثنا جمعی
جار بقرا اولی رفته بودند در حوالی ولایت جام با اوزبکان محاربه نموده دست
برد عظیم نمودند غازیان شعار اوزبکان را شکسته انجاحت بعضی بقتل و
جمعی کثیر را دستگیر کرده بدرگاه عالم پناه آوردند و چون استفسار احوال آن مرز و بوم
و حقیقت مرو و اوزبکان نمودند چنان معلوم شد که شیبک خان از حصار
مرو بجای دیگر نمی رود و شاه را رایات نصرت آیات بجانب مرو در حرکت آمد
از هر جهت روانه محمد بیگ افشار را با فوجی از غازیان برسم منقلای بجانب مرو فرستاد
چون شیبک خان از بسیار طغرا ماتر آگاه شد جان و قاسم میرزا و قنبر بیگ را که از اعاظم
امرایش بود با جمعی از بهادران باستقبال فرستاد و در حوالی قریه طاهرآباد لشکر
قزلباش و اوزبک بیکدیگر رسیده بمحاربه اشتغال نمودند و امیر محمد بیگ از جانبین

بقتل رسید با وجود این غازیان رستم توان بمدد اقبال زوال ناپذیر حالت آن
لشکر اوزبک را منهزم گردانیده تا در بیرون دوانیدند و مقارن این حال خاقان
صاحبقران در هشتم شهر شعبان سنه مذکوره در ظاهر مرو نزول اجلال فرموده
و از دلیران قزلباش دیو سلطان شاملو و خاقان سلطان استاجلو و بادنجان
سلطان روملو و زینل خان شاملو و میرزا محمد طالش با فوجی از دلاوران صبح هنگام
اطراف دروازه تاختند و صورت انداختند از لشکر اوزبک جماعتی
از شهر بیرون آمده بمحاربه اشتغال نمودند جمعی کثیر از طرفین کشته تیغ شدند و چندی
برین منوال گذران بود و امرای نامدار سوار شده روی بمخالفان آوردند
و از آن جانب فوجی از اوزبکان در برابر آمده بقتال و جدال اقدام می نمودند
و شیبک خان از حصار بیرون قدم بیرون ننهاد گفتار در محاربه خاقان صاحبقران با
و بقتل رسیدن محمد خان شیبانی سلطان اوزبک چون روزی چند خاقان گیتی ستان
شهر مرو را محاصره نمود و دری از فتح و فیروزی بر روی کشود و بخاطر دریا
مقاطرش گذشت که یک کوچ از ظاهر مرو برخیزند تا شیبک خان ترغیب
از مرو بیرون آید آنگاه عود نموده دمار از روزگار او برآورد بنابرین امر عالی صدور
در روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان در ظاهر مرو در حرکت آمده در نواحی
قریه محمودی که از آنجا تا شهر سه فرسنگ است نزول نمود و دیگر روز در دو فرسخی آن
منزل توقف فرمود روز دیگر امیر بیگ ترکمان را با سیصد سوار بر سر پل محمودی
باز داشت مقرر آنکه چون امیر بیگ سپاه اوزبک را مشاهده نماید از آنجا
بموکب همایون پیوندد و آنجا ان ولشکر شده از سپاه آبی که در آن راه بود بگذرند

چون شیبک خان از معاودت جنود ظفرنشان مطلع گشت پنداشت که خاقان صاحبقران
انصراف نموده و عراق را بنحوی اختیار کشید روز اول جهة رعایت حزم از مرو بیرون
نیامده با امرای خود مشورت نموده قنبر بیک و جان وفا میرزا که از اعاظم امرای
او بودند عرضه داشتند که انسب آنکه دو سه روز دیگر درین مقام توقف نماییم تا جانی بیگ
و تیمور سلطان ملحق شوند بعد از آن بیرون رویم چرا که کوچ کردن لشکر قزل
باش از روی فریب است از ضعف شیبک خان که این سخن شنید از آنجا که
محب قدر او بود بنیاد اعتراض نموده قنبر بیک و جان وفا میرزا خاموش گشتند
و مغول خانم که زن شیبک خان بود گفت شما مرگ نباشد تعرض امیر بیگ خان سکندر شان
فرستاده و شما را بجنگ طلب نموده و او با سپاه زیاده و دیگر از راه دور آمده
و شما خائف با موسی بر سر خود باشید و از قلعه بیرون نروید حالیا صلاح در آنست
که ترغیب و هراس بخاطر خود راه نداده از روی ملاحت و مردی بمیدان بخاک
روی شیبک خان از سخن مغول خانم عرق غیرتش در حرکت آمده صباح روز جمعه
با سپاه بسیار چون دریای تیار قدم از دروازه مرو بیرون نهاده بجانب
متوجه کارزار شدند و چون نزدیک بقریه محمودی رسید امیر بیگ ترکمان با فوجی از
غازیان بوادی فرار شتافت شیبک خان با سرعت تمام از سیاه آب عبور کرد
چون از پس لشکر ظفر اثر خاقان صاحبقران افتاد از آمدن نادم شده
همراهی تمام یافته خواجه محمود وزیر را گفت که نزد جان وفا میرزا
رفته وی را بمحاربه ترغیب نمای و از زبان من بگوی که دل قوی دار که لشکر قزلباش را
منهزم می سازم چون خواجه پیغام خان را بوی رسانید او اعراض نموده

سخنان بزبان آورده گفت که خان بگو که این لشکر غایب بود درین وقت با این مردی که
ما داریم ایشان را مغلوب نمی توانیم کرد دریغ که نصایح ما را قبول نکرده ما را و خود را
بکشتن داده عیال و اطفال ما را اسیر قزلباش کرد و آخر شیبک خان بعد از آن
بتعبیه صفوف پرداخت خود در قلب لشکر قرار گرفته میمنه و میسره را بقنبر بیک
و جان وفا میرزا حواله نمود و خاقان صاحبقران که از رسیدن امیر بیگ موصلو
بموکب اعلی از قرب وصول اعدا آگاه گشت بتعبیه جنود ظفر ورود اقدام فرموده میمنه
و میسره را با امرای نامدار مثل امیر نجم ثانی و بیرام بیک قرامانی و حاجی سلطان شاملو
و دده سلطان روملو و حسین بیک لله و ابدال بیک دده و زینل خان شاملو و بادنجان
سلطان روملو مقرر گردانید و خود در کنار سیاه آب بشکار بلدرچین اشتغال نمود
غازیان بر ازبکان حمله آوردند و آتش جنگ را شعله بالا گرفت و چندی
صفوف طرفین بر یکدیگر غالب بودند خاقان صاحبقران شاهینی که در دست داشت
و شکاری بود از دست انداخته تیغ ذوالفقار را مدام از نیام انتقام بیرون آورده
خود بر مخالفان حمله نموده غازیان رستم توان که از آن خسرو صاحبقران آن حالت
مشاهده نمودند یک بار شمشیر کشیده بر لشکر مخالف تاختند و القوم
جمعی کثیر از ازبکان کشته شدند قنبر بیک و جان وفا میرزا اسیر گشتند و در
بحکم قهرمان زمان بقتل رسیدند و در حالت فرار بقیة السیف از ازبکان
اضطرار خود را بسیاه آب رسانیدند عبور از آن موجب نجات خود میدانستند
غافل که در گرداب هلاک خواهند افتاد القصه از ازدحام
مرد و اسب نهر محمودی با زمین برابر شد و هر که عبور میکرد بر بالای مرد

شیبک خان در اثنای گریز از آن رستخیز خود را بچهار دیواری رسانید که از درون
بند داشت جمعی از غازیان احاطه آن محوطه کرده اوزبکان از غایت ازدحام
بر بالای یکدیگر افتاده بسیاری از ایشان در زیر دست و پای ستوران هلاک
شدند و بعضی که رمقی از حیوة باقی داشتند پای بر زبر مردگان نهاده بر سر آن
دیوار می آمدند و تیغ غازیان شربت مرگ می چشیدند و چون تمامی آن قوم گمراه در
چهار دیوار بود هلاک شدند و بعضی از غازیان شیبک خان را در میان کشتگان
یافتند که از غلبه مردم خفه شده بود فی الفور سر پر شر او را از بدن جدا ساخته بنظر خاقان
اسکندر شان در آوردند و خاقان صاحبقران امر فرمود تا سر او را پوست کنده
بکاه کرده و بروم نزد سلطان بایزید پادشاه آنجا فرستادند و استخوان کله او را
در طلا گرفته قدحی ساختند که در مجلس عشرت بگردش در آوردند و در قضیه از طایفه
اوزبکیه قریب ده هزار مرد نامی از لشکریان مخذول عاصی در جنگ گاه
بقتل آمدند و از مردم خراسان خواجه علاء الدین محمود و خواجه حسین صاحب دیوان
و خواجه عبد الله مروی کشته شدند و خواجه محمود [illegible] شیبک خان که همراه
برده بودند بر بساط بوسی سرافراز شده چون منظور نظر کیمیا اثر گردید
اتفاقا شنیده که در بزم خسرو عالم آرا بار یافته بودند خاقان
سکندر نشان پیاله علوم را در دست داشتند و بخواجه محمود خطاب کرده فرمودند
که این چنین خواجه گفت که پادشاه بفرماید فرمودند که کاسه سر خان خواهد در آن
گفت اینطور زر بر سر دولت که چون تو پادشاهی در دست دارد خاقان سکندر
نشان را از این سخن خوش آمده نقد و اقمشه و انعام بسیار نمود و خواجه محمود این رباعی بخواند

یارب که حکم خصم تو بر خون بادا ﴿ رخساره دولت تو گلگون بادا ﴾ تا آید خصمت
فزون کس باشد ﴿ هر روز ز روز دیگر افزون بادا ﴾ خواجه محمود مرد خوش صحبت
مصاحب بود در سلک وزرای منتظم گردید و آخر همراه میر نجم ثانی بماوراء
النهر رفت و در آنجا فوت شد بعد از آن خاقان صاحبقران علم اقبال بجانب مرو
برافراشت و سایه معدلت و مرحمت بر اهل مرو انداخت و اموال شیبک خان
را که سالها اندوخته بود با امرا و غازیان قسمت نمود و حکومت مرو را به دده بیک
عنایت فرمود و فتح نامها بممالک محروسه ارسال داشت و علم توجه بدار السلطنه
هراة برافراشت قشلاق در آنجا مقرر شد و شیخ الاسلام دار السلطنه هراة شیخ
سیف الدین احمد بن یحیی بن سعد التفتازانی که در اکثر علوم فرید عصر خود بود و قریب
سی سال در زمان پادشاه مغفور سلطان حسین میرزا بایقرا در خراسان شیخ
الاسلام بود در ماه رمضان سنه مذکوره بواسطه تسنن بقتل آمد و در محلی
که عبید خان بمدد شیبک خان می آمد اتفاقا وقتی رسید که لشکر اوزبک انهزام
یافته بود مشغول خاطر را برداشته عنان انعطاف بصوب بخارا گردید بیخواهی
روزگار هر کدام در باب فتح نامدار تاریخها گفتند از آنجمله این تاریخ در باب
که در فتح خراسان و آلت ثبت افتاد ﴿ سنت ایزد را که بار فتح عراق ﴾
آمد و فتح خراسان کرد شاه ﴿ آن شهنشاهی که پیشانی نهاد ﴾ روز و شب
بر خاک راهش مهر و ماه ﴿ شاه اسمعیل حیدر که هست ﴾ خسرو و حشمت
انجم سپاه ﴿ با خرد گفتم بگو تاریخ او ﴾ پادشاه عادل گیتی پناه ﴿ نظم شاهی که
جهان همچو سلیمان بگرفت ﴿ هر جا که قدم نهاد آسان بگرفت ﴾ در عهد

نشن گرفت و ملک عراق ۰ در نهصد و شانزده خراسان بگرفت ۰ و هم در آن
سال در دار السلطنه هراة میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود
بن سلطان ابوسعید میرزای مشهور بخان میرزا که سلطنت حصار شادمان
و بدخشان بدو متعلق بود با پیشکش از آن بخدمت خان سکندر نشان آمده بود
نوازش بسیار کرده بالکاء خود مراجعت نمود و بعضی از ظرفا تاریخ فتح هراة را
فتح شاه دین و قتل شیبک خان را هلاک خر بن یافته با پیشکش از آن او بود
حاکم مازندران آقا رستم روزافزون روزی چند پیش از فتح خراسان در ربان
جاری شده بود که دست تعدی و امداد شیبک خان خاقان صاحب قران
حکم فرمود که درویش محمد آقا لیسا ول بخدمت شیبک خان را اجازه بدان برده
آقا رستم انداخت بنا بران آقا رستم از بیم و هراس در این سال فوت شد و بعد از
پسرش آقا محمد باتفاق میر عبدالکریم و خواجه مظفر بتکچی متوجه اردوی خاقان سکندر
نشان شدند و در حوالی سمنان باردوی همایون رسیدند و پیشکش سی هزار
تومان برسم ترجمان قبول نمودند ذکر بعضی از وقایع که در زمین نهصد و هفده ...
از در راه برگشتن بالخیر و الظفر چون خاقان سکندر نشان نوروز در سلطانیه از
که بعضی از آن عوری بل بود و بعضی سخن بل مولای سنه سبع عشر تسعمایه ... و شاه ...
در دار السلطنه هراة نمودند عازم تسخیر بلاد ماوراء النهر شده توجه بدان صوب
فرمودند چون بمیمنه و فاریاب رسیدند ایلچیان از نزد سعید خان و جمور سلطان
با پیشکش بسیار و تحف بی شمار باردوی گردون وقار ملحق گردیدند و عهدنامه
بخط انصاف در آورده ... که مبنی بر اطاعت و انقیاد بود با ایلچی

اند سنگ همیشه باران بوس ۰ از لطف بلند کهداران بوس ۰ هر جا که در شه
سنگ گذاران شاها ۰ خشت لحد خاک ره گذار تنگ بوس ۰ و چون در آن وقت
بود که حالا بلاد ماوراء النهر حکم ممالک محروسه دارد چه احتیاج که نواب کامیاب
اعلی تسخیر آن التفات فرمایند بنابران خاقان صاحب قران حسب التماس ارکان
دولت قاهره که ایشان را شفیع خود گردانیده بودند بوساطت خواجه محمود
ملتمس ایشان را مبذول داشتند و حکومت بلخ و شبرغان و اندخود و چیچکتو و غرجستان
جستان میمنه و فاریاب و مرغاب را بنواب بیرام بیگ قرامانلو ارزانی
فرموده دارای بلده سمرقند را باحمد سلطان استاجلو صوفی اغلی شفقت کردند
و وی شش ماه حکومت آنجا کرد و سلاطین اوزبکیه نوشتند که چون التماس ما
مبذول شده و این کور رفتانه ما عنایت گشته بطریق مصالحه احمد سلطان با پانصد
کس از سمرقند بیرون آمده تا در خراسان هر تاخت و غارتی که در بلاد ماوراء النهر
خواست کرد و هیچکس از سلاطین اوزبکیه را عهده با رای آن نبود که متعرض او گردد
و با صوفی دیگر برکند است الکاء ماوراء النهر اگر از بعضی تصحیح القول استماع افتاده
که جمعی از امرا بسمع شاه عالم پناه رسانیدند که در ماوراء النهر شکار قوشی میسر نمی
شود لهذا آن مملکت را وابسته باز گذاشتند و در مقام نگاه داشتن آن نشدند
بعد از آن شاه عالم پناه متوجه عراق گشتند از راه شهریار سیاوه آمده اراده
شکار فرموده در حوالی اسفجان شکار رجم رسیدند و قریب بیست و چهار هزار
آهو و وحوش در شکار آمده و در آن سال قشلاق در خطه قم فرمودند تا به حصن یا نگاه
از ولایت کشا و کرمان که بیکباری شمار یافته با فرو از صوفیان الحرام

عالم پناه بسته روانه آذربایجان گردیدند چون حاکم ولایت تکه ایلی ملازم
سلطان بایزید بود با چهار هزار سوار بدفع صوفیان عالیمقدار آمده شاه
قلی بابا غازیان همت ولا روبه ایشان استقبال کردند و میانه ایشان آتش
جدال مشتعل گشته از باب هدایت اصحاب ضلالت غالب آمده سردار ایشان را
بقتل آوردند و جمعی کثیر از رومیه تیره دستگیر شدند شاه قلی بابا اسیران را تمام تیغ
بگذرانید و چون خبر استیلای بابا بمردان جاذان رسید اطراف و اکناف آن الکا
مذکور مسخر و تکلی بابا ملحق شده اراده تسخیر ولایت قرمان نموده در آن حدود نزول
کردند و در آن حوالی قراگوز پاشا از قبل سلطان بایزید حاکم آنجا بود و لشکر روم
این سپاه ترتیب لشکر پرداخته دل بر حرب نهاد و بعد از تقارب فریقین
نایره جدال اشتعال یافته فوجی از هر طرف بر خاک هلاک افتادند نسیم فتح
بر پرچم علم بابا وزیدن قراگوز پاشا فرار برقرار داده صوفیان در تعاقب رفته
و اموال ایشان را غارت نموده متوجه سیواس گردیدند چون خبر این شکست
به سلطان بایزید رسید خادم علی پاشا را که وزیر اعظم بود با پنجاه هزار سوار
بجنگ بابا فرستاد و بابا مذکور با طایفه از سپاهیان بطرف صوفیان
حرکت آمدند شاه قلی بابا چون از توجه اعدا آگاه شد بترتیب لشکر مشغول گردید
دو هزار غلام جنگی که با او بودند در پیش لشکر باز داشت و از طرف علی پاشا
پنجاه هزار لشکر خود را آراسته بمیدان محاربه آمد عسکر روم یکبار در برابر آن
گروه فتح لشکر صوفیان بود حمله کرده قریب پانصد نفر بقتل آمدند بقیه جماعت طلب
قول شده با ایشان حسن از قلب لشکر گروه فدایی وار بر علی پاشا حمله نمودند صوفیان

تکلو علی پاشا را با جمعی کثیر از رومیان بقتل آوردند و بابا نیز در آن معرکه شربت
شهادت چشیدند صوفیان خلیفه بابا را بر خود سردار گردانیده متوجه ایران
گشتند و در آن حوالی شنیدند که فوجی عظیم از تجار با متاع و اموال بسیار
از تبریز متوجه روم شدند قوت طامعه ایشان در حرکت آمده اموال ایشان را
غارت نموده از آنجا متوجه درگاه شاه جمجاه شدند در آن حین خاقان ظفر
قرین از فتح ممالک خراسان معاودت نموده در شهر ری نزول داشت
که صوفیان تکلو بموکب همایون ملحق شدند خاقان صاحب قران سرداران
ایشان را بتیر و قتل تجار بقتل رسانیده و سایر الطایفه را با مراحمت نموده ملازم
ساخت مجملی از احوال شاه قلی بابا تکلو والد حسن خلیفه آنکه حسن خلیفه و دوی
بخدمت سلطان اولیا سلطان حیدر مشرف گشته آنحضرت او را با چهل نفر از
صوفیان بخلوت خانه حظیره مبارکه فرستاد و هر یک از ایشان را یک کوزه آب
و قرصی نان همراه کردند و اربعین بهمین مقدار غذا قناعت کردند بعد از انقضای
مدت از خلوت خانه بیرون آمدند تمامی صوفیان توشه خود را بکار برده الا حسن
خلیفه که همان باز آورد سلطان حیدر او را رخصت داده روانه ولایت
تکه ایلی گردانید چون بدان دیار رسید در منزل خود نزول نموده بسیار
کسی از صوفیان سلطان حیدر بود بجماعت خود گفت که حسن خلیفه آمد و
در ولایت تکه ایلی آورد و هم در آن ایام شاه قلی بابا را مسجا
حسن خلیفه از زانی فرمود خلیفه در بستان میان جماعت که با خلود در بستان
میان کز سلوک مینکرد و از وی خوارق عادات سر میزد و مردم تابع می‌شدند و

خروج کرد چنانچه ذکر رفت و هم درین سال امیر سید شریف شیرازی که بمنصب
صدارت سرافراز بود رخصت زیارت عتبات عالیات مقدسه مرتضویه
گرفته متوجه آن اماکن شریفه شد و در اول شهر ذی حجة الحرام سنه مذکوره منصب عالی صدارت
بمیر عبد الباقی یزدی که از اولاد عارف صمدانی شاه نعمت الله کرمانی بود
تفویض شد و هم درین ایام ظفر فرجام ایلچیان از جانب سلطان بایزید پادشاه
روم و سلطان قانبای پادشاه مصر و شام بواسطه ادای تهنیت فتح خراسان و
محمد خان شیبانی بدرگاه خسرو عالمیان آمده و نوازشات لایقه مراجعت نمودند

گفتار در محاربه بابر پادشاه با حمزه سلطان و مهدی سلطان ازبک

درین خلال بابر پادشاه متوجه بدخشان و حصار شادمان و قندز و بغلان گردید و حمزه
سلطان و مهدی سلطان که حاکم آن ولایت بودند چون از توجه بابر پادشاه
عالیشان آگاه گشتند لشکرهای ماوراء النهر را جمع آورده باستقبال شتافتند
در مابین ... و ... بیکدیگر رسیده حمزه سلطان و مهدی سلطان را با پسران
بشمشیر بیدریغ بقتل آوردند بابر پادشاه در کمال شوکت در حصار شادمان سکنی گزید و بعد
از آن بخاقان سکندر نشان ارسال نموده عرضه داشت کرد که اگر از کرم خسروانه
جهت تسخیر ماوراء النهر مدد فرمایند ولایات سمرقند و بخارا
بتصرف این جانب در آمده سکه و خطبه بالقاب نامی آن خاقان صاحبقران
مزین گرداند بنابر آن خاقان زمان احمد بیگ صوفی اغلی و شاهرخ بیگ افشار
با جمعی از غازیان جرار بمدد بابر پادشاه روانه گردانید تا بابر پادشاه با غازیان
امرای درگاه مرجع اوزبکان کینه خواه روانه شدند تیمور سلطان و عبید خان

ازامرای وارث بیک ... باین جانب گسیل ساختند بابر پادشاه باتفاق
~~امرای درگاه مرجع اوزبکان کینه خواه روانه شدند تیمور سلطان و عبید خان~~
از آمدن عظام در سمرقند نزول نمود و خطبه باسم خاقان سکندر نشان خوانده
در سکه اسامی شریف حضرات ائمه اثنا عشر علیهم الصلوة ... نقش کرد
و خان میرزا را بحکم خاقان عالیشان بحکومت بدخشان روانه گردانید و احمد
بیک صوفی اغلی را با پیشکش ... بدرگاه خسرو صاحبقران فرستاد
اما در باب رعایات محمد خان ... با شیخ میر نجم ثانی که ...
بود ... چون ... رسید میر نجم ... عرض ...
بابر پادشاه خیال ... خاقان سکندر نشان در مقام دفع او ...
میر نجم ... نموده و درین خدمت مامور گردید خاقان صاحبقران ...
از امرای نامدار ... زین العابدین صفوی و ... بیک قاجار و پادشاهان سلطان
را همراه او نموده حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت که تمامی امرای خراسان
درین یورش تابع او باشند امیر نجم در اواخر شهر ذی حجه سنه مذکوره از دار
المؤمنین قم با شوکت تمام و عجب و غرور بیش از اندازه ... متوجه مقصد گردید
بعد از توجه امیر نجم بخراسان شاه سکندر نشان بتکلیف نزاهت و ...
پناه ... الکاملین ... که سابقا ذکر یافت فرمودند ... عز و اجلال ...
که این بنده ... و خدمات مملکت ... که درین ...
سال بران اقدام ... می توانم قیام نمود ...
ندارم شاه جنت بارگاه مقرر فرمودند که ... احکام ...

سطر اول صحیح و سطر دوم تکرار است

و در سلک وزرا باشد امتثالا للامر الاعلی از ان تاریخ تا رحلت شاه جنت مکان
تا پایان او بدستور مهر صحیح احکام زدند شاه اسکندر شان بوسه حاضرانه
و غایبانه بعبا وی می باختند و قرب هشت نه هزار تومان در ایام سلطنت
همایون بدان علت پیشکش و جرمانه بسرکار خاصه شریفه رسانیدند و همچنان در طلب
فاخره و مهمات انملکت اقدام داشتند ذکر ورود قاید بعضی حالات
بعادت خان اسکندر شان بجنگ اوزبک چون ان برگزیده افلاک و انجم بورود
بهار موافق ثمان عشره و تسعمایه را در بلده طیبه قم بعشرت و کامرانی گذرانیدند
در بهار ان سال رو بعزیمت ییلاق سرخ و سلطانیه فرمودند و اوقات
فرخنده ساعات بفراغت گذرانیدند و قشلاق در اصفهان فرمودند در ان سال
عبید خان و تیمور سلطان اوزبک و جانی بیگ سلطان با لشکر بسیار بصوب بخارا
امده و قراول لشکر ایشان نواحی آن بلده را تاختند چون این خبر بسمع بابر پادشاه
رسید با اندک لشکری متوجه دفع اوزبکان گشته محمد مزید ترخان ابو مسلم و در
کمی یراق و لشکر اندک بر سر دشمن بی قیاس دولت قبول نمود روانه شد
و در حوالی بخارا شنید که اوزبکان چند منزل پس نشسته اند و برگشته ایشان را تعاقب
نموده و چند منزل دنبال آن گروه رفته عبید خان و تیمور سلطان و جانی بیگ
سلطان عساکر خود را اراسته و خاطر از ترس و هراس پرداخته در صحرای غجدوان
شدند بابر پادشاه دلیرانه و انجماعت جنگ خود را پرداخته پای در پسته ان
محاربه نهادند القصه دلیران جغتای کاری نمایان بر داخته پای در میدان جلادت
غالب امدند و بعضی از سرداران اوزبک مثل احمد قنغرات و کنک بی واوده و

بی دستگیر شده بحکم بابر پادشاه بقتل آمده و بقیه لشکر اوزبک روی بفرار نهاده و
جغتای ایشان را تعاقب نموده و در اثنای فرار عبید خان با دویست نفر در مغاکی
پنهان شده انتظار فرصت می کشید چون بابر پادشاه از اوزبکان در ان بیابان
اثر ندید لشکری که در طلب داشت از تعقب ایشان دست باز داشته و خبر از یافتن
بر سر راه نماند عبید خان چون برق جهانسوز با دویست نفر از اوزبکان از جای پنهان
امده بر بابر پادشاه حمله نمود و بابر پادشاه نیز بمدافعه مشغول شد و بهادران
پرده ال توک بکان جان گسل امان شیر را از سوراخ سوراخ گردانیده بابر پادشاه
بعد از انکه فتح نموده بود شکست یافته دل از ملک و مال برداشته بصوب بخارا
گریخت عبید خان از غایت دانایی در عقب بابر پادشاه متوجه علم خود را خوابانیده
علم بابری بر افراخت جمعی از عساکر او که اوزبکان را تعاقب نموده بودند گمان انکه بابر
پادشاه است چون نزدیک می رسیدند اوزبکان ایشان را بقتل می رسانیدند
قرب پانصد کس بلکه بیشتر از لشکر جغتای کشته شدند و بابر پادشاه از بخارا متوجه سمرقند
گردیده و خانه کوچ خود را برداشته متوجه حصار شادمان گشت عبید خان و جانی بیگ
سلطان و همه بیک بسمرقند رفتند و در ماه جمادی الاول سنه مذکوره هم بیکدیگر متوجه
حصار شادمان شدند بابر پادشاه باتفاق جان میرزا قلعه حصار را مضبوط کرده
ملازم خود را ایلچی سبزوار شاه و از حاکم انجا بیرام بیگ قرامانی استمداد نمود
بیرام بیگ امیر محمد شیرازی را با فوجی از غازیان از طریق جانب ایلچی نامزد
ارسال نمود و اوزبکان از وصول غازیان مطلع گشته متفرق شدند و چون
این خبر در راه بسمع بیرام بیگ رسید بسرعت تمام فوج از اوزبکان ساخته متوجه

شد و حسین بیگ لاله حاکم هرات بار دوم وی ملحق گشته هر دو باتفاق یکدیگر
متوجه ماوراء النهر شدند و در همین وقت بیرام بیگ قرامانی شرایط مهمانی بجای آورد
امیر نجم قریب بیست روز در حوالی بلخ قرار گرفته جمعی از غازیان را بجانب آب
فرستاد و کشتی بسیار جمع آورد و بعد از آن امیر نجم با لشکری از قطرات امطار
افزون از جیحون عبور نموده و امیر محمد بن امیر یوسف که از خراسان همراه
آورده بود بطلب بابر پادشاه فرستاد و پیغام داد که آنحضرت زودتر بدین
جانب توجه نمایند که در سرانجام مهام کشورگشایی بموجب اقتضای رای جهان آرای
وی عمل نمایم امیر محمد یوسف بحصار شادمان رفته بابر پادشاه به ... متوجه
معسکر نصرت اثر شد و در شهر رجب سنه مذکوره از معبر ترمذ بکشتی عبور نموده
در حوالی کلیک که از آنجا آستین خوانند امیر نجم با امرای معظم باستقبال شتافته
میانه امیر نجم و بابر پادشاه ملاقات دست داد امیر نجم شرایط ضیافت و مهمانداری
آن پادشاه عالیجاه بجای آورده تکلفات بیش از حد و قیاس نموده
خلعت از سر تا پا ملازمان او را نیز شفقت نمود و بابر پادشاه را انحضار کرد
بعد از ضیافت آن سر با همت امرای عالی همت نمود و کسی نزد امیر نجم فرستاده که
ما قاعده مردم قزلباش این رسم ضیافت انجامیده ... صلاح ...
چه می باید کرد امیر نجم در جواب پیغام داد که آن پادشاه مهمان ماست طریق آنست
که فقیر اساس و اسباب لوازم ضیافت آماده سازم و هم امیر نجم فرمود تا خیمه
و خیمه و سایبان بر کار زرنگار زده فرش لائق و اوانی و ظروف بسیار از
طلا و مرصع آلات در آنجا آماده و حاضر ساخته در حضور آن کارخانها و بیوتات

مملو از اطعمه و اجناس و نقدینه و اشربه با غله و غله انها از هر باب مهیا کردانید
و کس نزد بابر پادشاه فرستاد که بدانجا رفته قرار گیرند که بنده امرای عظام
بروش ضیافت و خدمت آمده بابر پادشاه حسب الاشاره امیر نجم
بدان سرزمین رفته امیر نجم با امرای عالیشان بخدمت شتافته ملازمت آن پادشاه
شتافت و مراسم صحبت و ضیافت بعمل آمده هنگام انتشار از مجلس مقرر کرد که
جمیع آن اساس و اسباب و ظروف مرصع آلات و بیوتات با اشتر و استر
که بار بردار آنها باشند و غله و غیره بالتمام تعلق بسرکار عالی بابری داشته باشد
و از شوکت و حشمت آن وزیر با استقلال اگر روزی پانصد گوسفند در مطبخ
او صرف شیلان می شد و چند سبزه و یک نقره و جام سوری و یک من برنج
طعام از مطبخ او برای می نهادند یکی از ثقات در خراسان استماع افتاد
که شخصی از شرف آن عالیشان سوال کرد که مصالح این همه شیلان در این سفر چون
بهم میرسانید شرف گفت از مصالح تشویش نداریم سوای ادویه چاره که هر روز
چند من بوزن تبریز مقرری شیلان میشد سواری بهم میرسید و قس علی ساير
اخراجات القصه از اطراف سلاطین اوزبک از عبور جیحون لشکر امیر نجم خبر یافته
آذوقه خود را بقلعه کشیده بروج و باره را مضبوط ساختند امیر نجم بعظمت
هر چه تمامتر بجانب حصار رفته و فولاد سلطان که حاکم آن موضع بود در مقام مصالحه
درآمده بفرمان امیر نجم بعد از وقوع عهد و پیمان با اعیان و کلانتران از قلعه
بیرون آمده بفرمان امیر نجم او را با فوجی از اوزبکان که در قلعه ساکن بودند بقتل رسانیدند
و از آنجا لوای عزیمت بجانب خطه قرشی برافراخت حاکم آن ولایت شیخم میرزا

قلعه را مضبوط گردانیده قتل عام مردم قرشی بفرمودن نجم ثانی غازیان ظفرنشان قلعه را
در میان گرفتند و از ضرب توپ و تفنگ دلاوران قسوره و زنبورک رخنها در
برج و باره آن قلعه پدید آمد سپاه قزلباش در شهر ریخته شیخم میرزا امیر محمد بقدر
قتل گردید و امیر نجم حکم بقتل عام فرمود و قریب پانزده هزار کس از صغیر و کبیر را
و بیرون آن بلده طیبه بقتل آمدند سادات صحیح النسب ترمذی آن ولایت با
عیال و اطفال پناه بمسجد جامع آنجا برده کس نزد امیر محمد یوسف فرستاده که
ما از منتسبان خاندان مرتضوی ایم و نقل است که لشکر قزلباش خود را از محبان
حیدر کرار میدانند مناسب آنکه احوال ما را بعرض امیر نجم رسانیده عیال
و اطفال ما را از قتل ایمن سازی امیر محمد نزد امیر نجم آمده خواست که خون سادات
درخواست نماید بعد از عرض التماس آن رستاخیز حق ناشناس در جواب امیر محمد
گفت که غازیان ملکی را که بسیاری خورد و بزرگ انها را بقتل می آوردند
سید و غیر سید چه تمیز نمایند لشکر قزلباش که از آن برگشته روزگار این سخن شنیدند
بمسجد جامع آنجا درآمده قریب چهار صد سید و سیدزاده از ذکور و اناث
در مقصوره مسجد بقتل آوردند مکافات این قباحت امیر نجم در جهان خود
بجزای عمل خود رسیده بقتل آمد ● هر بد که میکنی تو مپندار کان بدی ● ایزد
فرو گذارد و دوران رها کند ● قرض است فعلهای بد و نیک روزگار
وین هر کدام روز که خواهد ادا کند ● و از جمله مقتولان آن قتل عام مولانا بنایی
شاعر است که شرح احوال او در کتاب مجمع الشعرا نوشته معلوم میشود و اسم وی
شیرعلی بوده و بعد از آن امیر نجم با افغان بابر پادشاه و امرای دولتخواه متوجه بخارا

گشتند

گشتند که آن عبیدخان و جانی بیگ سلطان در آن شهر مقام داشتند نقش تسخیر
بر لوح خاطر می نگاشتند امیر نجم چون بدو فرسخی بخارا رسید شنید که محمود سلطان
ولد شیبک خان و ابوسعید سلطان پسر کوچم خان بمدد عبیدخان و جانی بیگ
سلطان با سپاه فراوان از سمرقند بیرون آمده اند بیرام بیگ قرامانی
را بدفع ایشان روانه نمود ازبکان چون از توجه غازیان آگاه شدند
در قلعه غجدوان درآمده متحصن شدند امیر نجم نیز بظاهر قلعه آمده ایشان را
محاصره نمود تیمور سلطان و ابوسعید سلطان فوجی از مردم خود را بیرون
فرستادند تا با غازیان معارضه نمایند هر روز غازیان و ازبکان
محاربه می نمودند و بیکدیگر فتح روی می نمود بابر پادشاه و خواجه محمود که از
خصوصیات آن ولایات آگاه بودند بامیر نجم گفتند که توقف درین محل
لایق دولت نیست و فایده بر محاصره غجدوان درین زمستان مترتب
نشود و چه در میانه مردم کم شده مناسب آنکه از اینجا طبل مراجعت
کوفته در حوالی قرشی قشلاق نماییم تا از سرکار بلخ ادوبار زاد و بار آذوقه
آورند و چون زمستان بپایان رسد و ذخیره ازبکان رو بنقصان نهد
باین باره و لشکر بی اندازه متوجه قلاع و ولایات ازبکان گردیم امیر نجم قبول
ننمود و گفت فردا جنگ سلطانی میکنم روز یکشنبه سوم ماه مبارک رمضان
سنه مذکوره عبیدخان و جانی بیگ سلطان از راه دیگر در جهان غجدوان ظاهر شدند
ابوسعید سلطان و تیمور سلطان که در حصار بودند بدیشان پیوسته روی بمیدان
محاربه امرای قزلباش بنا بر رنجشی که از نخوت و تکبر امیر نجم داشتند همان زمان

جوانغار

کوچ کرده متوجه خراسان شدند میر نجم با بیرام بیگ با مردم اندک باستقبال اوزبکان
شتافتند جمعی از اوزبکان و مردم عبید خان بر جوانغار عساکر قزلباش حمله آوردند
بیرام بیگ قرامانی با مردم خویش از پی دفع آن جماعت در کین میدان جهت در
اثنای جنگ تیری یکی از اوزبکان از پای در آمد اوزبکان یکبار حمله آورده
لشکر میر نجم را شکستند و میر نجم را دستگیر کرده نزد عبید خان بردند و در همان
روز باشارت عبید خان بقتل آمد در اثنای فرار جمعی از غازیان در آب اموی
غرق شدند و بابر پادشاه روانه حصار شادمان شد و امیر زین العابدین صفوی
و بعضی دیگر از امرای خراسان که همراه میر نجم مانده بودند بقتل آمدند و این اخبار
موحش در دار السلطنه اصفهان بسمع خاقان صاحبقران رسید محمد ... عزم
یورش خراسان فرمودند چون عبید خان اوزبکان خود را بیرون و جمعیت دیدند
تسخیر ولایت خراسان بخاطر آورده در اوایل ذی قعده سنه مذکوره جانی بیگ
سلطان از جیحون عبور کرده در حرکت آمده در الکای کهستان نزول
نمود حسین بیگ لله و احمد بیگ صوفی اغلی که بعد از غجدوان از معرکه جان
بیرون آمده بودند قلعه اختیار الدین و سایر بروج را محافظت نمودند و متعاقب
عبید خان نیز بظاهر هرات آمده در ... سلطان نزول نمود و دو ماه اتکال
کرده در حوالی هرات شهر امر محاصره امتداد یافت و کاری از پیش نبردند
و دران سال محصول هرات خوب نیامده بود تنگی عظیم در میان مردم شهر پدید آمد
و هم درین سال سلطان بایزید پادشاه روم بواسطه آنکه جماعت ینگچری بغاوت
نمودند پسر سلطان سلیم را که حاکم ترابوزون بود با سلام مول [illegible]

نشانیدند و بر اعتزال کرده او درین غصه بیمار شده از دار ملال ارتحال نمود
و هم درین سال امیر ذکریا کججی که سالها وزارت آق قوینلو نموده بود
و مدتی وزیر خاقان اسکندر شأن بود وزیر خاقان در خراسان وفات یافت
چون خاقان صاحبقران خبر انقلاب در ولایت روم استماع فرمود نور علی خلیفه
روملو را بدان دیار بواسطه جمع آوردن صوفیان روانه گردانید چون خلیفه
بقلعه حصار رسید از صوفیان روم و مریدان آن مرز و بوم قریب به چهار
هزار سوار با خانه کوچ بوی ملحق شدند خلیفه آن جماعت را جمع نموده بجانب ملطیه
در حرکت آمد قایتی بیگ که از جانب سلطان سلیم حاکم آن ولایت بود با سه هزار
سوار بجنگ وی شتافت و در موضع توقاط هر دو سردار بیکدیگر محاربه نمودند
عاقبت خلیفه غالب آمده رومیان منهزم گشتند و غنیمت بسیار بدست صوفیان افتاد
مردم شهر بخدمت خلیفه آمده خطبه باسم خاقان صاحبقران خواندند بنابرین خلیفه
متعرض احوال آن مردم نشده متوجه اینه بازاری شده و از آنجا عبور نموده در
قاز جایری نزول نمود و درین منزل سلطان مراد بن سلطان بایزید از لشکر
سلطان سلیم با ده هزار کس فرار کرده بخلیفه ملحق شدند و دو سپاه باتفاق یکدیگر
متوجه شهر توقاط گشتند و درین مرتبه مردم آنجا اظهار مخالفت کرده غازیان آتش
سوزانیده متوجه بلده سیک شدند سلطان مراد از خلیفه جدا گشته بدرگاه خاقان
صاحبقران توجه فرمود و بعد از چند مدت که در اردوی همایون بسر می برد بیمار
گشته در همین سال باجل طبیعی درگذشت بعد از آن خلیفه نور علی رغازه بازار ... قریب
شیخ حسلو رسیده و ایشان مهم الوس را ساخته با فتوحات تازه و اموال بی اندازه

باز دوی خلیفه مراجعت نمود خلیفه متوجه دربایجان شد چون بسر الوماری رسید
خبر آمد که سلطان با دشاه و حسین بیک و تاج الدین با یازده هزار سوار از عقب
ظفر شعار رسید خلیفه مراجعت کرده در برابر ایشان بمحاربه مشغول گردید فوجی از سپاه
در آن اثنا حرکتی کرده آمده خود با جمعی دیگر بر مخالفان تاخته عسکر روم را منهزم ساخت
و سلطان باشا با هزار و پانصد کس از آن جمعه که بقتل آمد و انجه گریختند
رو بسیاه کوه بقیة السیف که رو بوادی فرار نهاده بودند در شلهای [illegible]
رسیده در حال کبه عظمی بر سر ایشان فرود آمد چنانچه هزار و پانصد نفر دیگر
در زیر آن ماندند خلیفه بعد از آن فتح سرور و مباهات با غنایم فراوان بحضور
صوفیان درگاه خاقان صاحبقران فرستاد و خود در بعضی محال آذربایجان
مقبول و مقرر بود توقف نمود **گفتار در توجه خاقان صاحب قران کامیاب**
[illegible] چون مزاج روزگار معتدل گردید در سیم ماه محرم سنه تسع عشر و تسعمایه
واقع شد خاقان صاحبقران خرم دل و کامران در بلده اصفهان [illegible] آمده
با سپاه فراوان متوجه مخالفان بطرف خراسان در کشیدند و در بهار [illegible]
کلاه پوشی محل [illegible] دل [illegible] ذات [illegible] کشت قبل از وصول موکب
همایون با تحدید [illegible] و جلال رسید که میان عبید خان و جانی بیک سلطان
در ظاهر [illegible] اتفاق واقع شده از انجا متوجه [illegible] شدند جانی بیک سلطان از
جیحون عبور نموده بکرسی رفت تا در آن ایام تیمور سلطان [illegible]
مع [illegible] عبید خان پیوست و او را از رفتن [illegible] نموده باتفاق مشهد مقدس
[illegible] آمدند و تا از بلده مرو و هرات [illegible] تصرف خود درآورده و چون این خبر بهرات رسید

داده

و آورده در انجا کم باب بود و حسین بیک لله و احمد بیک صوفی اغلی صلاح در آن دیدند
هرات را انداخته از راه طبس بعراق آمدند و این خبر را شخصان هرات مثل
خواجه ابو الوفا و غیره به تیمور سلطان رسانیده او را بدانجا دعوت کردند تیمور
سلطان ایلغارکنان بهرات آمده در باغ جهان آرا نزول نمود خواجه هرات و
برادر وی جمعی کثیر را بعلت تشیع بقتل آوردند و بالاخره [illegible] امیر محمد میر یوسف
آن فتنه تسکین یافت خاقان صاحب قران بعد از استماع این داستان انجا
توجه نموده چون بری رسیدند در موضع [illegible] منصب عالی امیر الامرایی را
بمیر عبد الباقی یزدی که بهم صدارت اشتغال داشت تفویض نمودند و میر سید شریف
که از زیارت عتبات عالیات [illegible] و مرجعت معاودت نموده بود
منصب جلیل القدر صدارت سرافراز نمودند و از ییلاق مذکور جلیل سلطان
با لشکر فارس باستقلالی بصوب مشهد مقدس معلی فرستادند لشکر مذکور چون
نواحی رسید عبید خان تاب مقاومت نیاورده بطرف بخارا گریخت و بعضی
از سادات مشهد مقدس و اکابر خراسان از انجا برده تیمور سلطان نیز از خبر
وصول موکب همایون از راه فراه [illegible] کرده متوجه سمرقند شد و میر محمد میر یوسف را
همراه برد چون در هرات کسی نمانده بود ابو القاسم بخشی که در زمان سلطان حسین میرزا
بقدر اعتباری داشت و در ایام شیبک خان نیز [illegible] کرده بود خواست تا در هرج
مرج در هرات حاکم گردد بنابرین جمعی از اوباش [illegible] ساخته از بادغیس بهرات آمده آغاز
و فساد کرده شهر هرات را چند روزی تصاحب نموده رعایای شهر با وی معارضه نموده
و در اثنای [illegible] سلطان روملو که حکومت مرو در آن ولا بدو تفویض شده بود

قریب صد نفر از مردم ابوالقاسم بقتل آمده ابوالقاسم بطرف غرجستان گریخت خاقان صاحب
قران از خبوشان یالنگ رادکان نزول نموده در آنجا حاکم مرو دده بیک که از بیم
سپاه اوزبک مرو را گذاشته فرار کرده بود بخدمت آمد و از اسبه تجویز سر او تو ... شانیده
سرخی و سفیداب بر روی مالیده و از کوچه و بازار گذرانیدند تا عبرت دیگران
گردد و بعد از آن خاقان صاحب قران بطرف ... توجه نمودند بعد از وصول بآن
حدود معروض شد که مردم آن دیار بخارزمیانی که از جنگ مرو گریخته فرار نموده بودند
آزار بسیار کرده بعضی را بقتل آورده اند بنابراین فرمان قضا جریان بقتل عام ایشان
صدور یافت چون سلطان ... ترکمان ... بقتل آن جماعت روان شده ...
آن جماعت را بقتل رسانید خاقان صاحب قران در آن تابستان در الکاء ... باخاکی
نموده همراه را از ... و توابع راید بوسلطان ... نمودند
آمده و یکی از اهل ضلال را که قرا ابوغال میگفتند ... حاکم ساخته اغا ...
کردند و بوسلطان ایشان را بقتل در آورده قرا ابوغال را گرفته روانه درگاه عالم پناه
خاقان صاحب قران کردانید و هم در آن ایام خاقان صاحب قران شاهرخ بیک افشار را
بقندهار فرستاده او الغار بدان حدود نموده آن ولایت را غارت کرده ... بیک
حاکم آنجا از راه مصالحه پیش آمده تحف و پیشکش فرادان جهت خاقان صاحب قران
فرستاده و شاهرخ بیک سالما غانما بدرگاه عرش اشتباه مراجعت کرده چون مهم
خراسان حسب الاراده خاقان صاحب قران پرداخته شد از آنجا بجانب دار السلطنه
اصفهان افراخته و در آن بلده طیبه طرح قشلاق انداخته و در اثنای راه بمسامع جلال
رسید که جمعی از اهل فساد سلطان محمد میرزا بن ابو المحسن میرزا بن میرزا سلطان حسین میرزا با

سلطنت برداشته در ولایت استرآباد و نسا و اعیه فتنه و فساد دارند خاقان
صاحب قران امیر عبد الباقی و جابان سلطان را بر سر او فرستاده ایشان بآنجا
رفته مهم او را ساخته در اصفهان بدرگاه همیون ملحق شدند ذکر ولادت با
سعادت پادشاه عالم پناه سلطان اعلی حضرت از حکم خالقی لم یبدا الذی لم یلد و لم یولد
آنگاه پادشاه جم جاه در بهترین ساعتی از ساعات فرخنده صفات یعنی روز چهارشنبه
بیست و ششم شهر ذی حجه الحرام سنه مذکوره در قریه شاه آباد اصفهان در رفقای
جهان نزول کرده و صدای نحوای هذا فرزان هذا الا ملک کریم از شغل کاران
جمال یوسف مثالش بی اختیار صادر گردید سبحان کریمی که از افق بارگاهی
درلمعان آورده که منورکان ربع مسکون ذره سان در پرتو رافت و عطوفتش
پرورش یافته ارباب استعداد و بامداد اقبالش اعلام جلال برافراخته شده و از
معادن مواهب نامتناهی جوهری بوجود آورده که زیور افسر سلطنت و اکلیل
پیرایه خسروان عالی نژاد خاک اقدام خدامش توتیای دیده دولت خویش ساخته
نظم زیر خلافت همی رخ نمود که کردند او را خلایق سجود زیرکز گرفتم
در جهان که شد زیور افسر خسروان القصه بعد از اقدام بلوازم ولادت
و استماع این خبر مقرون بسعادت خاقان صاحب قران زبان بشکر الهی بیان
گشوده نظم الهی شکر این نعمت بیدار که بودی وجودش جهان را قرار امرای عظام
و وزرای عالیمقدار زر و گوهر بسیار ایثار نموده چند روز ادوات عشرت و عیش
نموده چون بعضی از منتظران را چهره مبارکش کالشمس و الطالع من افق السماء نظر
می نمودند که عن قریب از فضل عام انعام ذو الجلال دوحه اقبالش در چمن سلطنت

سر بفلك اخضر كشيده و عالميان در ظلال لا يزالش از حرارت آفات مصون خواهد بود
و غنچه دولتش بر گلبن خلافت از نسايم عطيه ايزدي مانند چشم بخت بيدار شده قوت باغ
روزگار از نسايم آن خواهد افزود و خاقان صاحب قران همگي همت بر تمشيت مصروف
ساخته منصب ولايت عهد را بنام نامي وي رقم فرموده و هم درين سال سيد سليمان بن
سلطان حيدر با خاقان صاحب قران اظهار مخالفت كرده در حيني كه آنحضرت كمي سپاهيان
بخراسان رفته بود جمعي كثير بر سر او گرد آمده فرصت غنيمت دانسته اراده تصرف تبريز
نمود و سيد سليمان با منسوبان آن مهمان فريفته شده و تخم نخوت و غرور در كاخ
دماغ راه داده اسباب عناد را بهم رسانيده و از مضمون اين بيت * بادي النعمت
برون نايي * گر سپهري كه سر بكيوان آيي * با جمعي از مردم فتنه انگيز بطرف تبريز ايلغار
نمود چون اين خبر بحاكم آنجا رسيد باتفاق شهريان كوچها را مضبوط كرده در
شوارع آب انداختند تا زمين يخ گرفته تر دد و آن قوم در شوار باشند سيد سليمان
با سپاه و قراولان در درون خيابان درآمده تبريزيان از سور خيابانات بام
انگاخته اغلب بمغلوبيت ساختند سيد سليمان خراسان ديد با اندوه فراوان از اسب زير گرديد
تبريزيان چون بلاي ناگهان در پي شب خاري در ميان رسيدند و جنگ عظيم نمودند
سيد سليمان را از اسب بزير آوردند با وجود آن سيد سليمان چند زخم كاري
دانيده و دران اثنا سلطان استاجلو دران ولايت قورچي بود خود را باو رسانيد
بضرب شمشير او را هلاك ساخت و آن فتنه فرو نشست هم درين سال امير جليل
تبريزي مشهور بمنصب قاضي از عالم فاني بسوي جهان جاوداني رحلت كرد و عديم النظير
عصر خود و قاضي القضات و مدرس وقت بود و از ملاقات ملوك و سلاطين زمان

گريزان بوده و مجالس و انجمن كم ميشد و سخن و حكايتي كه نقل ميكرد و ديده بر زمين نگاه
ميكرده شخصي كه در ملازمت مير بوده نقل كرد كه مدتي در خدمت مير تحصيل ميكردم
نتوانستم ختم حضرت مير را ديد كه چه نوعيست وي نزد مولانا علي قوشچي درس خوانده
و بعد از رفتن مولانا بروم بشيراز رفته و در درس مولاناي اعظم مولانا جلال
الدين محمد دواني حاضر شده مدت عمرش شصت و نه سال از جمله تصانيفش شرح
بر فصوص حكم **گفتار در محاربه نمودن خاقان صاحب قران با سلطان سليم پادشاه روم**
چون خاقان صاحب قران نوروز بيلك سنه چهارده دهم شهر محرم
الحرام سنه عشرين و تسعمايه در دار السلطنه اصفهان بنشاط و كامراني گذرانيدند توجه سلطان
سليم بجهة دار زنجان بمسامع عز و جلال رسيد رايات ظفر آيات متوجه آذربايجان
گشت باعث بر مخالفت و اظهار عداوت سلطان سليم پادشاه روم با آن بارگاه
خاقان جم جاه آنكه چون خان محمد استاجلو بر ديار بكر استيلا يافته بود لشكر كرده اظهار
با مردم اندك بر جماعت شكسته بود چنانچه مذكور گشت بنابرين عجب و غرور را از حد
گذشته بود بسلطان سليم كتابات مشتمل بر تخويف و تهديد مي نوشت و او را بمقابله
و محاربه تحريض و تحريك مي نمود بلكه چيزي چند مثل معجر و غيره كه موجب نسا بود
بوي بفرستاده و وسيله ديگر آنكه قورچي روملو دران ديار خرابي بسيار كرده
شهر توقاط را سوزانيده اين معاني او را بجنگ داشته لشكرهاي ولايت قرمان
و آناطولي و دنشا و كرمان و ايلي كه در آن نوروز نشمن بر ده و آلاق و بوسنه و موره
جمع آورده با جمعيت بيكران قريب دويست هزار سوار و پياده متوجه زنجان گرديد
و ايلچي بدرگاه خاقان صاحب قران فرستاده و توجه خود را بعزم رزم اعلام داد

ایلچی وی در همدان بدرگاه عالم پناه رسید خبر توجه سلطان سلیم را بعرض رسانید
خاقان صاحبقران در جواب فرمود که ما نیز متوجه میشویم و در هر جا که ملاقات واقع شود
استاده ایم و ایلچی را رخصت ساخته کس بدیار بکر فرستاد که خان محمد استاجلو
با عساکر دیار بکر باردوی همایون ملحق گردد خان محمد با دلاوران در آن سمت توانی
تبریز باردوی کیوان نشان رسید خبر آمد که سلطان سلیم بی تأمل دم بدم کوچ بر کوچ متوجه
است پادشاه صاحبقران با فوجی از بهادران بازوی عسکر و از سر فراست و حضور
با خانه کوچ عنان یکران بطرف دشمنان معطوف گردانید و در اول شهر رجب سنه عشرین و تسعمایه
در صحرای چالدران که بیست فرسخی تبریز واقع است آن دو پادشاه با شکوه بیکدیگر رسیدند
و طریق محاربه سلاطین روم آنست که با وجود کثرت عسکر در وقت محاربه عدد
حصنی از عرابه و زنجیر بستگاه ساخته و در پناه عرابهای محکم جهت خود حصاری ترتیب داده
در اندرون آن با نداختن ضربزن و توپ و تفنگ اشتغال می نمایند خان محمد استاجلو
و نور علی روملو و بعضی دیگر از امرای دریادل که از اوضاع رومیان باخبر بودند
عرض نمودند که قبل از آنکه مخالفان خود در عرابه استحکام نمایند بر بالای چالدران بر سر
ایشان ریخته کار ایشان را باتمام رسانیم و دورمیش خان حسب الحکم خاقان مانع آن
سخن گردید و بخان محمد گفت که کدخدایی تو در دیار بکر گذشته و دور نیست که
بعرض خاقان صاحبقران رسانند که ما انتظار میکشیم که آنچه مقدور ایشان است
بعمل آورند و محافظت خود نمایند و بعد از آن قدم در میدان کارزار نهاده و ما را
از لشکر ایشان پروایی نیست و از این جانب اصلا اندیشه خاقان صاحبقران
سخن دورمیش خان را بقبول نمود و سلطان سلیم از بالای چالدران فرود آمده در استحکام

جنود خود اهتمام نموده اطراف از عرابه و زنجیر مسدود ساخت عرابه جو ایمان
جنگی بکار بران ره میان محمد طغان سوار طرح قبل تفنگها بدست تا باین حوزه
طوم فیلان مست و دران صف که ما موازی دویست هزار سوار و پیاده
با او بود دوازده هزار بخوری را مقرر کرد که در پیش صف استادن
کار خود مشغول گردند و میمنه و میسره را به پاشایان نامدار مثل سنان پاشا
و مصطفی پاشا مشهور به بغلو و فرهاد پاشا و قراجه پاشا و ذوالقدر علی
و شهسوار بیک تفویض فرموده و اول عروج آفتاب جنگ گردانیده و محال علی را ملحق
کرده و زیاده از صد هزار سوار بمیدان محاربه فرستاد و از این جانب صاحبقران
میمنه لشکر را بامرای عظام چون دورمیش خان شاملو و خلیل سلطان ذوالقدر و حسین
بیک لله و نور علی خلیفه روملو و خلفا بیک و میسره را بخان محمد استاجلو و چایان
سلطان استاجلو با عساکر دیار بکر مقرر فرموده و سید عبدالباقی و سید محمد کمونه
و میر سید شریف را در قلب تعیین نموده و سارو پیره قورچی باشی استاجلو را با جمعی
از غازیان جنگی گردانیده خود با فوجی از قورچیان طرح شده انتظار میکشیدند
که بهر طرف که زور آورند خود را بمدد ایشان رساند لشکر قزلباش با شکوه هرچه
تمامتر اول میمنه و میسره استاجلو با فوج قورچیان بر لشکر مخالف تاخته
متقلای عسکر ایشان را از جای برداشته شکوهی رسانیدند و محال علی که سردار
سوقچیان بود و میسره و میمنه حمله کرده او را باز گردانیدند چون خاقان صاحبقران
دست برد و حملها را مشاهده کرد در حین اشتغال توپ و تفنگ و پای دلیری و قصد
زن که در عرابها ساده بود بود در بر لشکر آن خسرو فریدون فر آتش در عالم

جهانتاب چون شب ظلمانی شد خانمحمد استاجلو که در میسره قرار داشت رومیان را
از جای برداشته تعاقب ایشان نمود ناگاه توپی بروی خورده کشته گردید رومیه
بدین واسطه یکبار هجوم آوردند و آتش قتال بین العسکرین اشتعال یافته در آن جمعی از
کسان نظر مبین بقتل آمدند و سید محمد کمونه و میر عبدالباقی و میر سید شریف و بسیار
بره قورچی باشی و حسین بیک لله و میرعمر بیک شیرچی باشی برادر بابا سلیمان چابک و علی
در آن معرکه شهادت یافتند خاقان صاحبقران از کمال غیرت متوجه جرایه رومیان
شده شمشیری بر فرق ملویچ اغلی زد چنانکه مغفر تا سر او دو نیم شد گردون رستم مخالفانرا
ازین دست برد که هرگز مشاهده نکرده بودند رسیده و فغان که گنبد مینا
در اثر ورز عالم سوز آن خاقان صاحبقران خود را صف توپ بهرآمد رسانیده
حلقه زنجیر را بر مخالفان برگردانیده فریدون فر احاطه نموده اسبی تنومند بسیار تند
خاقان صاحبقران بهرطرف که میتاخت فوجی را بخاک هلاک می انداخت رومیان
هجوم آوردند رسانیده صاحبقران با نورچیان که یکی از ایشان شیشه سلطان استاجلو
بوده بر مخالفان حمله کرده درین اثنا سلطانعلی میرزای افشار را که مغفر بود و کلاه
این خسرو فریدون فر زرین و طبس یافتند گرفته تصور کردند که خاقان صاحبقران سکندر
نشان است از جنگ دست باز داشتند و او را نزد سلطان سلیم بردند چون محقق شد
که او یکی از غلامان صاحبقران است بقتل او حکم فرمود و بعد از آن بعضی از دولتخواهان عنان
گران آن پادشاه صاحبقران گرفته از آن معرکه بیرون آوردند بنا بر آن خاقان
صاحبقران ترک قتال و جدال کرده جلو گردانیده فرمود که رومی نو آخته
جوق جوق لشکر که باطراف و جوانب قلب لشکر مخالف تاخته بودند بر سر آن خسرو فریدون

فرجع شدند در شب وقت است آن غالب الجمال سپاه آبی فرو رفته خضر آقا استاجلو خود را
کشیده خاقان صاحبقران سوار شده بجانب درگزین نهضت فرمودند سلطان
سلیم امر فرمود که تعاقب لشکر قزلباش نموده احدی دست تعارض بکشاده که رعایا
قریب نموده باشند چون شب شد معلوم سلطان سلیم شد که از لشکر قزلباش کسی
حدود نمانده بضبط اموال و اسباب شهریان حکم فرمود خاقان سکندرنشان از درگزین
گذری متوجه درگزین شده سلطان سلیم از خالدران به تبریز آمده جمعی از اشراف و
اهالی و اهل بازار استقبال نموده بهمراه اعتذار نمودند چون داخل شهر گشت اول
بمسجد نصریه که از مستحدثات پادشاه مرحوم حسن بیک است رفت و نماز گذارد و حکم کرد
خطیب شهر را حاضر ساختند که خطبه بنام سلطان سلیم بخواند خطیب بمنبر رفته چون خطبه را
تمام کرد بدستور سابق السلطان ابن السلطان ابوالمظفر شاه اسمعیل بهادرخان بر زبان
جاری گشت رومیان خواستند او را بقتل رسانند سلطان سلیم مانع شده گفت
و گفت درین عادت کرده است سلطان سلیم بعد از هشت روز که آخر ماه رجب مذکور
باشد خوف تمام بر خاطر راه یافت از تبریز متوجه بلاد روم گشت و در اماسیه قشلاق
نمود و چون خبر رفتن او در درگزین بسامع عزت و جلال رسید متوجه دارالسلطنه تبریز
گشته در ماه شعبان در آن بلده طیبه نزول نموده قشلاق فرمودند و امیرالامرایی را
بجابان سلطان تفویض فرمودند نظارت دیوان اعلی را میرزا شاه حسین اصفهانی
شفقت کردند و صدارت را بسیادت و مغفرت پناه میر جمال الدین محمد استرآبادی
که جامع علوم بود مرحمت کردند و حکومت دیار بکر قرا بیک برادر خانمحمد داد
او را قراخان لقب کردند و هم درین سال در خراسان خصوصا در بلده هرات بسبب

بواسطه کثرت آفات و قلت مزروعات قحطی بمرتبه اشتداد یافت که مردم یکدیگر را
میخوردند و تاخت و تراکمان نیز علاوه پریشانی انجاعت بود و هم درین سال محمد زمان
میرزا بن بدیع الزمان میرزا ولد میرزا سلطان حسین بایقرا از اردوی صاحبقران
شده باسترآباد رفت و بر عیب بیک طالش که حاکم آن دیار بود و منهزم گشته
محمد زمان میرزا کامران در استرآباد متمکن گشت دران اثنا بوز سلطان تکلو که
حاکم اسفراین بود باتفاق خواجه مظفر بتکچی متوجه دفع او شدند اما بواسطه وصول
سلطان سلیم بتبریز بعضی اراجیف انتشار یافته بود و امرای عظام نامی مضطر بوده
چون بقریه قراشاه رسیدند قراولیس قورچی و رساقی از درگاه عالم پناه آمده
خبر مراجعت سلطان سلیم را رسانید امرا خوشحال شده روانه جرجان شدند در آنجا
با محمد زمان میرزا جنگ کرده او را منهزم گردانیدند محمد زمان رو بغرجستان
کرده با میر اردوشاه که حاکم آن دیار بود و بوی ملحق گردید و هم درین سال سلطان مراد
بن سلطان یعقوب در ولایت اروه که از بلاد دیار بکرات مدت امیر سلطان
قاجار که از جانب سلطان صاحب قران گیتی ستان حاکم آن دیار بود بقتل رسید
و نسل سلاطین آق قوینلو منقطع گردید مجملا تفصیل قتل سلطان مراد آنکه در حینی که خاقان
صاحب قران متوجه بغداد شد مار نیک پرناک سلطان مراد را بر داشته متوجه شام
گردید چند مدت در خدمت سلطان قانصو اوقات گذرانید و از آنجا آمده بجنگ
نزد علاء الدوله ذوالقدر رفت مشار الیه دختر خود را بعقد وی درآورده و او را
دو فرزند شد حسن نام و یعقوب نام درین سال که سلطان سلیم بجنگ خاقان صاحبقران
می آمد سلطان مراد بوی ملحق گردید خواست در جنگ فتح کرده تا زمان او

صلاح ندیدند از سلطان جدا گشته روانه دیار بکر شدند چون بارده رسید امیر سلطان قاجار
که از جانب خاقان ظفرشعار حاکم آن دیار بود با وجود هجوم و کثرت اشرار و
روزگار و جمعی امرای آن دیار و قلت عسکر نصرت اثر بمؤدای کم من فئة قلیلة غلبت فئة
کثیرة منظور داشته در برابر سلطان مراد علم جدال برافراشت آخر الامر
امیر سلطان غالب آمده او را بقتل رسانید و سر او را با انگشتری او بپایه سریر اعلی
ارسال نمود امیر سلطان بواسطه آنکه با ششصد سوار هشت هزار کس را مغلوب گردانیده
بود بقدوم شیرخان موسوم گردید و هم درین سال بدیع الزمان میرزا ولد سلطان
حسین میرزا که قبل ازین بخدمت خاقان صاحبقران رسیده بموجب حکم جهانمطاع
در تبریز ساکن بود و از آنجا بجهت استرآباد رفت و از ملازمان ... خان شکست
خورده بهند رفت و دو سال در هند ماند و باز در خراسان بملازمت صاحبقران رسیده
در رعایت یافت و مقرر شد که در شنب غازان تبریز ساکن شده هر روز مبلغ هزار دینار
بجهت خرج به او واصل گردانند چون سلطان سلیم به تبریز آمد میرزا بدیع الزمان را
رعایت کلی کرده با خود همراه برد و بعد از مدت چهار ماه در روم بعلت طاعون
فوت شد و هم درین سال ملک محمود جان دیلمی که از اکابر دیالمه قزوین بود و منصب وزارت
یعقوب پادشاه کرده بود و بعد از آن بوزارت خاقان صاحبقران سرافراز شده در خدمت بود

گفتار در توجه نمودن صاحب قران جمشید نشان از آذربایجان [illegible]
[illegible] خاقان صاحب قران چون نوروز [illegible] ذیل را که در روز چهارشنبه
بیست و نهم شهر محرم الحرام موافق سنه احدی و عشرین و تسع مایه در دار السلطنه تبریز
بعیش و حضور و شادکامی بسر برد گذرانیده بود در بهار رایات جلال [illegible] آمده

از آنجا متوجه زیارت خطیره مقدسه مطهره گشتند بعد از فراغ از اقدام مراسم زیارت
و لوازم عبادت به یلاق سهند مراجعت فرمودند امیر سلطان موصلو که حاکم
قاین بود و چابه سر بر خلاف سر آمده شمه از غرایب خراسان معروض داشت
و دیو سلطان روملو نیز که حاکم بلخ بود آمده صورت آمدن سبحان بعرض رسانید
و یکصد و پنجه بیرق از بیکان که در جنگ اوزبکان از دم و ایشان [illegible]
بود به نظر انور خاقان فریدون فر در آوردند خاقان صاحبقران سلطنت
از سر حد سمنان تا آب مویه تا شاه جهاد سلطان شاه طهماسب که درین سال کی بود
مرحمت فرمود و امیر سلطان مذکور را خان گردانید و لله ساخت و جمعی کثیر از
امرا همراه نموده روانه دار السلطنه هرات گردانید و الا فاضل من السلطان
و منصب صدارت با خورشید طلعت امیر محمد میر یوسف که در اصل از سادات عظام
ری بود و در هرات نشو و نما یافته بود تفویض فرمودند و قشلاق در دار السلطنه
واقع شد و هم درین سال سلطان سلیم قلعه کماخ را که یوسف بیک ورساق از جانب
خاقان صاحبقران کوتوال آن بود گرفت و باز درین سال مصطفی پاشا چغلو
چاوش که قبل از سلطان سلیم حاکم در انورودن بود با نور علی خلیفه روملو در ارزنجان
محاربه عظیم دست داده نور علی خلیفه باتفاق محمد بیک ابجو اغلی چون از توجه
او آگاه گشته بجانب او در حرکت آمده در حوالی چمشکزک بدو رسیده محاربه
نموده آخر الامر نور علی خلیفه بقتل آمده ابجو اغلی با جمعی سالم بیرون رفت و باز درین
سال سلطان سلیم داعیان داشت که بار دیگر لشکر باذربایجان کشید با خاقان
صاحبقران مقابله نماید و با این اندیشه ذخیره بسیار در سرحدها کرده علاء الدوله ذو القدر

جمع آورده

جمع آورده بود و علاء الدوله از امتعه خود و اسبه غارت کرده چون سلطان سلیم از
حال وی آگاه گشت فسخ عزیمت آذربایجان کرده بصوب مرعش روانه شد علاء الدوله
چون تاب مقاومت نداشت بجانب کوه درنار روانه شد فرار نمود سلطان سلیم سنان
پاشا وزیر را با چهل هزار سوار از عقب او فرستاد مقدمه لشکر روم بوسط جبال او رسیدند
علاء الدوله باتفاق پسر خود سلیمان بیک از کمین برآمده بر عسکر روم تاختند بعد از
کوشش بسیار لشکر ذو القدر شکست یافته مردم مجهولی علاء الدوله را بقتل آورده سر
نزد سنان آوردند پاشای مذکور سر او را نزد سلطان سلیم فرستاد و بعد از آن
سلطان سلیم بر تمامی مملکت ذو القدر استیلا یافت و بقیه ذو القدر بعضی ملازمت سلطان
سلیم اختیار کردند و جمعی دیگر پناه بخاقان صاحبقران آوردند و فرقه روانه
مصر و ملازمت سلطان قانصو شدند و دولت سلاطین ذو القدر بنهایت رسید
و ازین طایفه چهار نفر سلطنت کرده اند سلیمان بیک اصلان ناصر الدین علاء
الدوله وی مردی مزور بود و میگفته که دو مرغ دارم یکی طلا بیضه میکند و دیگری نقره
که مدعایش سلطان روم و حاکم مصر بود هرگاه که سلطان روم نزد او می آمدند
جمعی از ملازمان خود را از خوف خود پوشانیده مجلس میآورد که این جماعت ایلچیان
مصر اند و از نزد سلطان قانصو نزد من آمده اند و تحف بسیار آورده اند و در حضور
ایلچیان روم میگفت نمود که ایشان را ایذای بسیار میکردند و با ایلچیان روم میگفت
که تابع سلطان رومم و از مصریان بیزارم و برسولان سلطان مصر بهمین منوال
سلوک میکرد و از طرفین زر بسیار میگرفت مملکت ذو القدریان مرعش و البستان
و ابلستان صاحب هشتاد هزار خانه ذو القدر بوده گفتار در محاربه عسکر ظفر اثر

و بعضی سوانح دوران از روم چون خاقان صاحب قران تایید و توفیق حضرت ملک المنان
نوروز سیچقان ئیل در هفتم شهر صفر سنه اثنی و عشرین و الف در دار السلطنه تبریز گذرانید
در تابستان به ییلاق سهند رفته در آنجا اوقات به عیش و عشرت گذرانیدند و در
این حال در دار السلطنه تبریز بودند قراخان [illegible] چلوکه حاکم [illegible] بود در
قرار گرفته زمام اختیار مهام [illegible] را در قبضه اقتدار احمد چلبی نهاده بود
احمد چلبی را بعضی طمعها بخاطر آمده خان قصد او نموده او [illegible] آگاه شده [illegible]
چاوش فرستاده پیغام داد که [illegible] هر چه تمام [illegible]
[illegible] حاصل شود [illegible] چاوش [illegible] مسافت [illegible] نموده چون بحوالی شهر آمد
[illegible] استقبال نموده مفاتیح قلعه را بوی سپرد و [illegible] چاوش به شهر درآمده
قراخان خبر [illegible] وصول [illegible] واقف گشت [illegible]
متوجه [illegible] شدند [illegible] مردم [illegible] از جاده خلاف [illegible] چون
رسیدند مردم شهر [illegible] اتفاق کرده از شهر بیرون آمده [illegible]
که شهر را داخل کردند قراخان از موافقت ایشان [illegible]
این ولایت را تصرف کرده شوارع را مضبوط ساخت [illegible]
شهر [illegible] چاوش [illegible] از قلعه [illegible] غازیان فرستاد
قراخان با فوجی [illegible] تمامی ایشان را به قتل [illegible]
بجانب اردوی خود در حرکت آمد بعد از [illegible] خبر رسید که [illegible] چاوش
قریب [illegible] چهار هزار سوار و پیاده جمع نموده [illegible] بیرون آمده [illegible]
از اردوی خود جدا شده روی بجانب [illegible] چاوش نهاده [illegible]

معسکر ساخت و [illegible] سلطان و [illegible] می‌نمود و [illegible] که دشمنان
صفوی را بیش از این مهلت نمی باید داد تا آنکه خاقان صاحب قران [illegible]
فرستاده بود که ما از این جانب [illegible] با لشکر روم مقابله نمایند [illegible]
[illegible] اقرب [illegible] نمود و در آن صحرا از جانبین صفوف آراسته
به یکدیگر [illegible] و لشکر ظفر اثر [illegible] رومیه غالب آمدند [illegible]
جمعی از رومیه از ضرب شمشیر غازیان [illegible] جان خود را [illegible]
[illegible] یکدیگر [illegible] گفتند که لشکر ما [illegible]
لایق [illegible] مضمون [illegible] چاوش [illegible]
خود را [illegible] جنگ ترغیب نموده در این سال [illegible]
لشکر [illegible] شکست [illegible] دست [illegible] چاوش [illegible]
[illegible] سلطان سلیم فرستاده [illegible] فرار کرده در دار السلطنه تبریز [illegible]
خاقان صاحب قران [illegible] استیلای [illegible] کیفیت احوال [illegible]
عز و جلال [illegible] خاقان صاحب قران [illegible] که [illegible] سلطان [illegible]
حسن [illegible] بیک قاجار و قراق بیک [illegible] و حسن بیک [illegible]
بگرجستان رفته [illegible] آن ولایت را از وجود [illegible] پاک سازند امرای [illegible]
از راه [illegible] متوجه آن شهر شده اطراف آن ولایت را احاطه نمودند [illegible]
از مشاهده این حال [illegible]
سلطان [illegible] فرستاده [illegible] صلح [illegible]
[illegible] چون حوالی قلعه [illegible] نزول نمود [illegible]

درعقبی افتاده بود و غازیان قلعه را محاصره نموده چهار روز در زمستان ایشان دگر
چنان مجادله بود و آخر الامر غازیان آن حصار قلعه را مسخر کرده کفران علیهم اللعنه
روی بار و وی ادبار آورده از زیاده بزرگ و کم متوجه بود و بابت گشتهای لایق
و تحفهای لایق نزد نوسلطان آمده منشور ایالت و حکومت گرجستان را بقرار داده
مراجعت نموده هم درین حال خبر رسید که پادشاه که با امیرخان بهرات
رفته بود از روی استقلال مسند حشمت و اقبال نشسته بمیر مقدم خبر لزوم
آن اعلیحضرت است و رفاهیت در خراسان پیدا شده قدم او در کان ازان ولا
مسند دیگر دیده و محصولات در ولایت در کمال فراوانی و خوبی آمده بود و هم
درین سال سلطان قانصو پادشاه حلب و مصر و شام در جنگ سلطان سلیم در حوالی حلب
در میان جنگ گاه فوت شده و او را مرده یافتند هر چند ملاحظه کردند زخمی بر وی
نبود سلطان قانصو از سلاطین چراکسه بود و نقابت فاضل بود و حرمت علما
بسیار داشتی و ازین طبقه هژده تن پادشاهی کرده اند بدین ترتیب • عز الدین ایبک
ملک منصور • سلطان قطز • بیدقدار • ملک سعید محمد • سلامش • ملک منصور
ملک اشرف • ملک قاهر • ملک عادل کتبوقا • حسام الدین لاجین • سلطان ناصر
سلطان برقوق • سلطان فرج • ملک مستعان • سلطان قایتبای • ناصر سیفی • سلطان قانصو
غوری • اما ملک بویمن بیک دست و بازوی زر و کاری نساخت مدت سلطنت آن
دولت وهفتاد و پنج بود و قتل سلطان قانصو دولت چراکسه انقطاع یافت
ممالک ایشان مصر و شام و حلب و در مکه و مدینه نیز سکه و خطبه بنام ایشان بود و هم
درین سال محمد زمان میرزا با تفاق امرا رو شاه ... بلخ رفته آن بلده را احاطه کردند

و هر که دید بقتل آورد و محمد بهادر اوگلان که ملازم دیو سلطان بود برج شهر را
محکم کرد و انشد و بعد از چند ماه روز پنجشنبه خواجه حیدر علی با تفاق کلانتران در
دروازه بگشاده را بر روی محمد زمان میرزا باز کرده ایشان بشهر درآمدند امیر محمد
بهادر اوگلان در ارک قلعه متحصن شده بعد از دو روز بعهد و پیمان درآمده ملازم شد
و هم درین اوان امیرخان محمد قاسم از شبرغان با لشکر فراوان بخدمت میرزا
محمد زمان آمده ملازم گردید و امیرار دو شاه حکومت بلخ را بامیرا و خود تعلق
بیک داده بواسطه آن نقار غبار بخاطر محمد زمان میرزا میانه ایشان نقار
بهم رسید **گفتار در رفع تعب صاحب قران ... گرجستان قشلاق ... نخجوان و
وقوع مستقر بود** خاقان صاحب قران چون نوروز را درو داخل اگه چهار شنبه بعد هم
شهر صفر سنه ثلاث و عشرین و تسعمایه بود و در دار السلطنه تبریز بکام دل گذرانیدند
از آنجا متوجه ییلاق سرلی گشتند و از آنجا متوجه شده قشلاق در بلده نخجوان نمودند
متوجه گرجی که از دست امرای عظام گرجیه بروم رفته بود با تفاق قزل احمد
اغلی که از امرا سلطان سلیم بود بگرجستان آمده قرقره والی گرجستان لشکر فرا
ارده با ایشان جنگ کرده غالب آمد قزل احمد اغلی با جمیع رومیان بدست
گرجیان بقتل آمدند و دیو سلطان که در آن حوالی بود واقعه را عرض کرده بنخجوان بعد
مراجعت نموده و چون شیخ شاه پادشاه والی شروان از مخالفت استغفار و
انابت نموده کس بدرگاه خاقان صاحب قران فرستاده خاقان عالم پناه میر
جمال الدین محمد صدر و میرزا شاه حسین وزیر را جهت اطمینان قلب او بشروان
روان فرمود که خوفی که داشته باشد با یمان مغلظه از خاطر او رفع نمایند شاه الیه

باتفاق وزیر و صدور که در همین قشلاق بشرف پای بوس خسرو صاحبقران
رسیده بشمول انواع مراحم و تفقدات عنایات گردیده حسب المرام بالکا
موروثی خود مراجعت نمود و هم درین سال میرزا محمد زمان اسیر اردوی شاه را
بقتل رسانیده قوام بیگ برادر او که حاکم بلخ بود برج و بارو را محکم کرده کس بکابل
نزد میرزا بابر فرستاده مدد طلبید بابر پادشاه خود روانه بلخ
شده قوام بیگ قلعه شهر را بملازمان بابری سپرده خود بدیار [illegible] گردید
بابر پادشاه با جمعی از دلاوران بر سر میرزا محمد زمان بجانب غرجستان
شد حاکم آن ولایت امیر شاه محمد سیف الملوک و خواجه غیاث الدین شرایط
استقبال بجای آورده تابع شدند و بعد از دو روز رایات نصرت آیات بابری
هم آنجا رسید غرجستانیان چون میرزا محمد زمان را [illegible] بابر پادشاه نموده
نتوانستند آمدن از راه غور روانه کابل گردید ذکر توجه نمودن نواب خاقانی و
مازندران [illegible] چون خاقان [illegible] از [illegible] ئیل را که در بیست و هشتم
شهر صفر سنه اربع و عشر و تسعمایه بود در نخجوان گذرانیدند از آنجا بییلاق ایغار رفته از آن
شکار کنان بسرلق و رودخانه [illegible] نمودند و قریب یکماه در آنجا بشکار اشتغال
داشتند و از آنجا میرزا شاه حسین را همراه [illegible] و کارخانها
رایات جلال العزم ییلاق قم بر سبیل شکار تا حوالی بیستون و همدان فرموده اوایل
غره مبارک ماه رمضان سنه مذکوره بقم آمده در آن بلده مشرفه بگرفتن روزه
و زیارات مزارات متبرکات که در آنجا واقع است اقدام فرمودند و در آنجا
عز و جلال رسید که والی مازندران آقا محمد روزافزون ربقه اطاعت و فرمان

کشیده

کشیده در ادای خراج مقرری تعلل نموده حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت
که دورمش خان شاملو حاکم ولایت قم و زینل خان شاملو با لشکر بسیار بجهت تنبیه آن
برگشته روزگار متوجه مازندران شوند چون آقا محمد از توجه عساکر ظفر ماثر آگاه شد
قلعه اولاد و گلیین را مضبوط گردانید خانان عظام با عساکر نصرت فرجام در هفتم
ذی حجه سنه مذکوره قلعه گلیین را محاصره نمودند و بعد از سه روز فتح آن قلعه نمودند
و از آنجا متوجه تسخیر قلعه اولاد گشته نواب غفران پناه قاضی جهان که در آن
اوان از وزرای میرزا شاه حسین بود و در آن سفر همراه بود بدرون قلعه رفته
بعهد و پیمان آقا محمد را بیرون آورده و آقا محمد قلعه را سپرده دورمش خان از آنجا
متوجه ساری شد و والی آن دیار میر عبد الکریم بواسطه خوف هم پسر خود سلطان محمد را
با دو هزار تومان برسم پیشکش نزد خان فرستاده اظهار اطاعت نموده
این حال سید حسین هزار جریبی و حکام رستمدار ملک کاوس و ملک بهمن با
پیشکش بسیار باردوی خان آمده رعایت یافته باوطان خود مراجعت نمودند
و مازندران و رستمدار و هزار جریب مسخر دولت قاهره گشته خان عالیشان حسب
المرام معاودت فرموده و هم درین سال فرزند حاکم غرجستان بدرگاه عالم پناه آمده
و آن خسرو سلیمان مکان دیو سلطان را مقرر فرمود که همراه او بغرجستان رفته
او را در آن بلاد متمکن گرداند دیو سلطان را همراه نموده قلعه لوری را
تسخیر کرده تسلیم نمود و خود مراجعت کرد بیان ذکر بعضی وقایع متفرقه
سنه [illegible] چون خاقان سلیمان مکان نوروز توشقان ئیل را که روز شنبه دوم
شهر ربیع الاول مطابق سنه خمس عشر و تسعمایه در حوالی اصفهان گذرانیدند

از آنجا متوجه دار السلطنه شده قرار قشلاق دران بلده جنت اساس نمودند کارکیا سلطان
احمد والی گیلان و لاهیجان به درگاه عالم پناه آمده مشمول مراحم بیدریغ گردید در آن
اثنا بعضی از مقربان محلی از خصیصان امیره دباج رشتی به مسامع عز و جلال رسانید
مقرر شده که دورمیش خان و زینل خان با سرداران رستمدار و مازندران باتفاق
کارکیا سلطان احمد بر سر او روند چون این اخبار وحشت آثار به او رسید از کمال
عجز و انکسار توسل به کارکیا جسته عبدالله دیوانه و خلیفه سید علی را به درگاه کیا
نزد کارکیا فرستاد و کارکیا درخواه گناهان او نمود و التماس می‌نمود ولی کارکیا
بدو پیغام کرد که بغیر از آمدن پیاده بر سر خلافت مصیر چاره نیست امیره دباج
نموده خود را به درگاه عالم پناه رسانید و در الکای همدان به پای بوس آنحضرت
صاحب قران سرافراز شده منظور نظر کیمیا اثر و عنایات بی‌غایات گشته به مظفر سلطان
ملقب گشت خاقان صاحبقران یکی از خواهران خود را خانش جانم که در سلک عصمت
و طهارت مندرج بود به عقد وی درآورد و هم درین سال به سمع خاقان مآل
رسید که محمد زمان میرزا به ولایت خراسان آمده ابراهیم سلطان موصلو و احمد سلطان
افشار را با لشکر بسیار بر سر شاهزاده کامکار به دار السلطنه هرات فرستادند
چون سلطانان مذکوره به دار السلطنه هرات رسیدند از آنجا با خبر آنمود و مخالفت غرجستان
تحرک امیر شاه محمد از آمدن لشکر ظفر اثر آگاه گشته قلعه کتنی نور متحصن شده امیر جعفر
علی را به رسم رسالت نزد ابراهیم سلطان آمد ایلچی مذکور را قتل آورده بعد از آنکه روزی
سر قلعه مذکور بر رشن آورده شاه محمد سیف الملوک با جمعی قلعه را گذاشته جانب
فرار نمود ابراهیم سلطان قلعه را ویران کرده سالما غانما به جانب هرات مراجعت

گفتار

گفتار در ذکر سلطان سلیم خواندگار و بعضی سوانح روزگار خاقان صاحبقران

چون نوروز توشقان ئیل که در روز شنبه بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه ست و عشرین
و تسعمایه واقع گشته به دولت و اقبال گذرانیدند درین اثنا خبر رسید که سلطان سلیم
خواندگار در استنبول به روز دوشنبه عاشورا به مرض طاعون درگذشت و بعضی کلمه
زوال خواندگار موافق تاریخ یافته بودند چون خاقان سکندر نشان از آذربایجان
متوجه عراق و اصفهان شد در دار السلطنه تبریز سیادت و نقابت پناه امیر عبد الوهاب
که از اجله سادات آنجا بود به رسم رسالت به روم نزد سلطان سلیمان جهت پرسش تعزیت
و تهنیت سلطنت فرستادند بعد از وصول آن سید عالیشان به قسطنطنیه و تبلیغ رسالت
انجاچنان شد که او را دران بلاد توقف شد و هم آنجا فوت شده اند و دران ایام که
از آمدن مایوس بوده اند این مکتوب را با اولاد امجاد خود نوشته به تجار داده
به دار السلطنه تبریز فرستادند و این صورت آنست که به عربی نوشته بوده و چون
به عربی بوده که افاضل آن زمان مستفیع کردند و ترجمه نقل کرده که فضیلت و کمالات آن معلوم
گردد بسم الله الرحمن الرحیم و به الاستعانة فی التتمیم احمد الله تعالی فی السراء والضراء
واشکره علی ما اجری علی وفق ما قدر وقضا بفضل الله الحسنات واصلی علی سید الانبیا
محمد المصطفی المبعوث الی کافة البرایا المنعوت بخیر الوری المصاب باشد البلاء صلی الله
علیه و آله الکرام البررة المذبوحین والمقتولین بایدی الکفرة الفجرة وبعد ایها الاولاد
الامجاد جعلکم الله طریق الصلاح والرشاد واعانکم علی الاستقامة والسداد ولا جعل
الکلم محنة ولا قدر علیکم فتنة وختم بالسلامة وحفظکم بالکرامة وتولی امورکم بالحیاطة
والهدایة ولا اخلاکم من الکفایة والعنایة انه ولی ذلک وحسبکم و نفسی

وطاعتهم والاجتناب عن معصيته واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقين فاتقوا الله واصلحوا
ذات بينكم واطيعوا الله ورسوله ان كنتم مؤمنين واعلموا ان علامة اعراض الله تعالى
عن العبد اشتغاله بما لا يعنيه وان امرا ذهبت ساعة من عمره في غير ما خلق الله له لجدير
ان تطول عليه الحسرة فعليكم بالاقبال الى ما خلق لكم والاشتغال بما امركم الله تعالى ورسوله
به والاجتناب عما نهيكم ورسوله عنه الا وان الله لم يدع شيئا مما امركم به ونهاكم
عنه الا وقد بينه لكم ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة وهو بالمرصاد ليجزي
الذين اساءوا بما عملوا ويجزي الذين احسنوا بالحسنى فمن احسن فلنفسه ومن اساء فعليها
وما ربك بظلام للعبيد وان الادب الذي ينتفع به المرء المسلم من غير شك الاداب
في الدين من اخلاق النبيين وسنن المرسلين ومن افعال الائمة المهديين كما جمعه الله تعالى
في القران والقران كله ادب وخلق قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا قوا انفسكم
واهليكم نارا وقال الله تعالى واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما وقال تعالى واخفض
جناحك للمؤمنين وقال تعالى ولا تصعر خدك للناس ولا تمش في الارض مرحا الى غير ذلك من الايات
وغير ذلك مما لا يعد ولا يحصى اعلموا اطال الله تعالى بقاءكم بطاعته وسلك بكم
سلوك احبائه ان منشور النصيحة والوصية يكتب من معدن الرسالة صلى الله عليه وآله وسلم
ومن نصائحه ووصاياه ما اوصى به لابن عباس قال صلى الله عليه وآله الا اعلمك كلمات
ينفعك الله بهن قال بلى يا رسول الله قال احفظ الله يحفظك احفظ الله تجده امامك
تعرف الله في الرخاء يعرفك في الشدة فاذا سالت فاسال الله تعالى واذا استعنت
فاستعن بالله فقد جف القلم بما هو كائن فلو ان الخلق كلهم جميعا ارادوا ان ينفعوك بشيء لم
يقدره الله تعالى لم يقدروا عليه وان ارادوا ان يضروك بشيء لم يكتبه الله تعالى لم يقدروا عليه

كما

كما قال الله تعالى وان يمسسك الله بضر فلا كاشف له الا هو الاية وقال صلعم لبعض اصحابه اعمل لدنياك
بقدر مقامك فيها واعمل لاخرتك بقدر بقائك فيها واعمل لله بقدر حاجتك اليه واعمل للنار
بقدر صبرك عليها ايها الاولاد رزقكم الله العافية ولبسه اياكم عليكم بالمحبة والوداد والالفة
والاتحاد فيما بينكم كانكم بجمعكم جسد واحد اذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالحمى
بوائق الاعداء وعليكم اقامة الشرع والدين شرع لكم من الدين ما وصى به نوحا والذي
اوحينا اليك وما وصينا به ابراهيم وموسى وعيسى ان اقيموا الدين ولا تتفرقوا فيه ان تجتمعوا
عليه باعمالكم وبجوامع همكم ولا تتفرقوا فيه فان يد الله مع الجماعة وانما ياكل الذئب القاصية
التي شردت وانفردت عما عليه الجماعة اوصى حكيم اولاده عند موته كانوا جماعة فقال
لهم ائتوني بحزمة عصي مجتمعة فقال لهم اكسروها وهي مجموعة فلم يقدروا على ذلك ثم فرقها وقال
لهم خذوا واحدة واحدة واكسروها فقال لهم هكذا انتم بعدي لن تغلبوا ما اجتمعتم فاذا تفرقتم تمكن
منكم عدوكم وكذلك الانسان في نفسه اذا اجمع همه وتوجه بجوامع الهمة الى الله اصابت دعوته
لم يغلبه سلطان لا من الانس ولا من الجن وقال رسول الله صلعم اوثق عرى الايمان الحب في الله
والبغض في الله وقال صلى الله عليه وآله لا تهجر اخاك عند الذنب فانه يرتكبه اليوم ويتركه
غدا وقال صلى الله عليه وآله من كان في حاجة اخيه كان الله في حاجته وقال امير المؤمنين
عليه الصلوة والسلام احب القلوب الى الله تعالى ارقها للاخوان قيل لواحد من الحكماء
اي الاخوان احب اليك قال الذي يغفر زللي ويسد خللي ويقبل عللي واعلموا رحمكم الله تعالى
ان للصحبة اثرا عظيما وخاصية قوية في كل واحد من الخير والشر فبالصحبة يمكنكم
من تجدونه في صحبته الزيادة في دينكم وايمانكم وتنفع صحبته في باطنكم ويزيد في علمكم ويزهدكم
في الدنيا عمله ولا تعصون الله ما دمتم في قربه يعظكم بلسان فعله لا بلسان قوله قال الصادق

عليه السلام طوبى لمن شغل عيبه عن عيوب الناس وانفق الفضل من ماله وامسك الفضل
من لسانه ورحم اهل الزوال والمسكنة وخالطوا اهل الفقه والحكم واياكم ومجالسة اقوام
يتكلفون بينهم زخرف القول غرورا ويتخلفون في الكلام خداعا ظهر بهم غلو وخفتا
غلا وحسدا وكبرا وحرصا وطمعا وتعصبا وعداوة ومكرا وخيلا ونهم العيب واغتابهم
النفاق واعمالهم الربا واختيارهم شهوات الدنيا يتمنون الخلود [illegible]
لا سبيل لهم اليه يجمعون ما لا ياكلون ويبنون ما لا يسكنون ويؤملون ما لا يدركون
ويكسبون الحرام وينفقون في المعاصي ويتعففون ويرتكبون المنكر فاجتنبوهم وكونوا
منهم على حذر ولقد كفى النصيحة قوله تعالى حكاية عن لسان الكفار ومن صاحب الاشرار
يا ليت بيني وبينك بعد المشرقين فبئس القرين وقال الله تعالى حكاية [illegible] يا ليتني
لم اتخذ فلانا خليلا وفي هذا الزمان قل الاخاء وكثر عدم الوفاء فترك الخلطة اولى وقد
احسن من قال ما في زمانك من ترجو مودته ولا صديق اذا جار الزمان وفا فعش فريدا
ولا تركن الى احد [illegible] فيما قلته تكفي قال الصادق عليه السلام من [illegible] السعادة والعفة
والمروات استحق الخذلان فقال اياك وصاحب السوء فانه كالسيف المسلول يعجب
منظره ويقبح اثره وقال ايضا ان اردت صحبة الرجال فاصحب من اذا صحبته زانك
خدمته او صانك وان احتجت اليه صانك وان كافيته [illegible] ان اصحبت
صدق قولك وان حملت سد صولك من ان مددت يدك الى شيء [illegible]
منك سد ثغرة وان راى منك حسنة عدها [illegible] من بوائقه [illegible]
كان ولا بد من الصحبة فالصلاة فيها ان يعطوا كل ذي حق حقه ولا تتركوا مطالبة [illegible]
وعاملوا العباد بهم يجازيكم بالمغفرة واعفوا المسيء الاحسان وعاملوا الصغار كم بالفضل

محارم

محارم الله واسماعكم بالاستماع الى احسن القول والسنتكم بالصمت عن السوء من
القول وعليكم بتحمل الاذى والصبر عليه من عباد الله قال رسول الله صلى الله عليه وآله
لابي هريرة يا ابا هريرة احمل الاذى ممن هو اكبر منك واصغر منك فانك ان
كذلك باهى الله بك الملائكة ومن باهى الله به الملائكة جاء يوم القيامة امنا من كل سوء
اصبر على اذى الناس من الله انهم ليدعون له ولدا وهو يرزقهم ويعافيهم واجلوا
اياكم وعاملوا عباد الله بما عاملهم الله به واحفظوا من اكل القبيح ان [illegible]
ان كانت فيه لا حضوره ولا في غيبته فاكرامه [illegible] فقد غيرتموه [illegible]
يعافيه الله تعالى منها وبتلكم بها وان كان غائبا ففي غيبته فقد سألكم الله عنها وانا
الى قد كبرت سني ودق عظمي ورق جلدي ووهن جسمي واقترب اجلي وانقطع [illegible]
ربي [illegible] الله [illegible] فاذا [illegible] الله فيكم خليفة [illegible] حسبي [illegible]
الوكيل والخليفة واخر وصيتي ان عاملوا عبيدي مع الذين تحت ايديكم بالرحمة والشفقة سيما
الضعفاء والعاجزات والصغار اللاتي ليس لهن سواكم قيم ولا كفيل وان لا تقصروا
في حقهن واعملوا بها دار ما تحت ادارته وفي رد المظالم من ترضى عن ظلمه ما كانت
وفقكم الله تعالى بالعمل بالوصايا واعانكم عليه والسلام عليكم وعلى اهلكم وعلى من لديكم
تحيتي وسلامي الى من سال عني والى اخوان الصفا وخلان الوفا والمرجو ان لا تنسوني
من صالح الدعاء اعلموا ان لحال الكتاب على حقوق بغير حساب [illegible] وحفظوه وعاملوا
في كل ما شاء الله الموفق واليه المآب وهو الكريم الوهاب [illegible]
من [illegible] وصلى الله على محمد وآله اجمعين الطيبين الطاهرين والحمد لله رب العالمين
از وصول كتاب مذكور [illegible] اولاد امجاد وى مير عبد الباقي و مير عبد الغفار [illegible]

این مکتوب را جواب نوشته و فرستاد بسم الله الرحمن الرحیم و به الاستعانة الحمد لله الذی
انزل علی عبده الکتاب وجعله موعظة وتفصیلا لکل باب ومن جملته تعلیم ... کلما کان
جل ذکره ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
والشکر لله الغفار الباقی الجبار الباری الرزاق الذی انعم علی عباده بارسال
الرسل وحسن المآب ثم الصلوة والسلام علی محمد اکثر من اوتی الشرایع وفصل الخطاب
وعلی آله وعترته الناطقین بکل صدق وصواب اما بعد فلما وصلت الصحیفة المحروسة من
بنان الفراق والمفرقین بحار الاشتیاق فی اسعد الساعات وایمن الاوقات
... شهر رمضان المبارک سنة ... رسالة الشریفة المبرکة وصحیفة المنیفة المبارکة الخط
الاشرف مشحونة بانواع المواعظ والهدایا واصناف النصایح والوصایا ...
سلامته وانه المقدس المنیر عن استقامة حال الاقدس کالوحی النازل من سماء الجلال
وعن ذروة الکمال والاجلال شکرنا الله علی ما وصل الینا عنده ... من الله ...
وحمدناه علی ما حصل لدینا بعد مطالعتها من البهجة والسرور وقبلناها ... الادب والرکوع
ووضعناها علی الرؤس والعیون ونرجو الله التوفیق لما یحبه ویرضاه فی العمل بمضمونها
وسئلنا من الکریم الوهاب ان یشرفنا من قرب الاوقات بشرف وجهه الکریم ...
الحول القوات فی ظل ظلیلة العمیم ... وفضله الجسیم والعوارف وکیفیات ...
اهل بیته ومتعلقیه ومحبیه یجری علی وفق السلامة الا ان ... وهو ...
ولیسئلون الله تعالی فی السراء والضراء ان یجعل ... تراب اقدامه الشریفة کحل
... ذلک منهم محمد وآله الطیبین ... المحبین والمخلصین یدعون الدعوات فی
الخلوات ویدعون من الله بقاء ذاته کثیر البرکات فی جمیع الاوقات ...

ان تشرفوا الخدمة الذی ... المبرات محفوظا محروسا من الافات والعاهات ...
فی ظلمات الفرقة ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین ... بعد ...
له ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین والتماسنا ... من حضرته ... الرحمن
السریع فی التوجه فانه لا خوف فی جانبنا ... مقدمه ... وان ...
العلیة علی الاتصال فی کل الحال وعدم ارسال صحیفة العبودیة بهذه ...
ملاحظة ... لا تحمل علی التقصیر ... تعالی ان یوصله الی ... عافیتین ...
النبی وآله الطیبین الطاهرین والسلام علیکم وعلی من لدیکم اولا واخرا ظاهرا وباطنا
بعون الله الملک ... فی عبده فی شهر صفر ختم بالخیر والظفر سنه ...
حافظ از بلاد آذربایجان جمع نموده ... اصفهان در حرکت آمده
قشلاق دران صوب باصواب فرموده چون از خلیل سلطان ذو القدر حاکم
شیراز در جنگ حالدران تقصیری واقع شده بود خاقان صاحب قران گوک
سلیمان قورچی را بقتل او مامور گردانیده بشیراز فرستاد مشار الیه چون بدانجا
رسید دید که در مجلس خلیل سلطان جمعی نشسته اند آهسته با وگفت که حکم مطاع نفاذ
گردیده که ... برتو زنم اگر درین مجلس ... میشوم ...
صلاح دانست که بمجلس خلوت درآمده بموجب حکم عمل نماید سلطان خلیل تنهاخانه درآمد
سلیمان ... در باب قتل ... ظاهر ساخت خلیل سلطان ...
... گوک سلیمان گردنش زده و سرش را برداشته از انجا بیرون آمد
... متوجه درگاه عالم پناه شد از اتفاقات حسنه سلطان خلیل ...
خاقان صاحبقران ... او را بعلی سلطان ... که نام اصلی او عز الدین بود

چند مدت قورچی باشی بود تفویض فرمود و هم درین سال مقرر فرمودند که ذو[illegible]
خان و زینل خان [illegible] روز کوه و [illegible] انجا قشلاق نمایند که اگر در خراسان ضرورتی
باشد بمدد لشکر انجا روند و خود متوجه سلطانیه شدند و [illegible] نیز شدند و هم
مولانا سلطانعلی کاتب مشهدی که در فن خط سرآمد روزگار و بی بدل خود بود در
در مشهد مقدس بجوار رحمت ایزدی پیوست قبرش در مابین [illegible] متصل [illegible]
امیر علیشیر و این رباعی که از نتایج طبع اوست مولانا محمد بر لوح مزار او نوشته
عین ستم والم بود عالم دون * زنهار درو مجوی آرام و سکون * چون آخر کار
آخر الم است * رقیم از این الم ز غم غصه بخون * و هم درین سال مولانا علاء
الدین احمد بن مولانا صدر الدین علی طبیب شیرازی که در فن حکمت بی بدل بود
بود و در خدمت خاقان صاحبقران تقرب تمام داشت در خدمات الصدر در موضع
برخوار اصفهان فوت شد و هم درین سال بابر پادشاه قندهار را گرفته حکومت
انجا را بولد خود میرزا کامران داد و خود بجانب کابل توجه فرمود ذکر [illegible]
[illegible] خاقان صاحبقران چون نوروز [illegible] را [illegible] روز
دوشنبه دوم شهر ربیع الاخر سنه سبع و عشرین و تسعمایه بود گذرانیدند خبر رسید
که لوند خان حاکم گرجستان سر از ربقه اطاعت و فرمان برداری کشیده جمعی
را بتاخت ولایت شکی فرستاده حسن بیک حاکم آن دیار عرضه نوشته بدربار
اعلی فرستاده مدد طلبید خاقان صاحبقران دیو سلطان را با جمعی از امرا بمدد وی
ارسال نمود و دیو سلطان انجا رفته خانه [illegible] و بسیاری معمور نموده [illegible]
در قریه قراچمل اقامت داشت لوند [illegible] که بان لشکر ظفر اثر برنیامد [illegible]

الحضرت

در مصادرت نمود و کس نزد دیو سلطان فرستاده و وسایل انگیخته دست در دامن
شفاعت آویخت و عرض نمود که درین وقت طریق ملاقات صعوبتی دارد
اگر آنحضرت مراجعت نماید بعد از چند وقت بنده بدرگاه عالم پناه شتافته مراسم [illegible]
بجا آورم دیو سلطان بنابران مراجعت نموده متوجه درگاه گردید و [illegible]
لوند و قوره را گذرانیده و درین یورش صارو حسن تکلو [illegible] که
یکی از امرای بزرگ بود بواسطه جریمه که از سبب بی ضبطی و بی [illegible]
بود بحکم خود بقتل رسانید و قشلاق همایون در بلده نخجوان واقع شد و درین سال آقا محمد
روز افزون از اردوی خاقان صاحبقران فرار کرده بمازندران رفت
امیر عبدالکریم با وی جنگ کرده غالب آمد آقا محمد فرار نموده قلعه اولاد [illegible]
شد خاقان سکندرنشان چوه سلطان تکلو را مقرر فرمود که با لشکر عراق و کردستان
بسروی رفته فتح آن قلاع نماید چوه سلطان بدانجا رفته در یک هفته فتح قلعه اولاد
نمود و آقا محمد را در مازندران گرفته باردوی معلی آورد و ایالت مازندران
به امیر عبدالکریم مفوض شده وی هفت هزار تومان قبول نمود که بخزانه عامره
فرستد و هم درین سال عبید خان بخراسان آمده در روز پنجشنبه نوزدهم جمادی
الاخر سنه مذکوره هراة را محاصره کرده چون کاری پیش نتوانست برد در روز
جمعه دوم رجب سنه مذکوره [illegible] کوچ کرده متوجه بخارا شد
و اهل هراة از محاصره خلاص گشتند و هم درین سال امیرخان موصلو با تکلو
و غیره [illegible] میر محمد میر یوسف [illegible]
بابر پادشاه متهم ساخته در روز سه شنبه ششم رجب سنه مذکوره او را گرفته در قلعه

اختیار الدین محبوس ساخته روز دیگر بقصد آن سید فاضل نموده او را بقتل رسانید
چون این خبر در عشر اول شهر شعبان سنه مذکوره بسمع خاقان صاحبقران رسید
بخاطر انورش مخالفت امیرخان خطور کرده او را از ایالت خراسان عزل فرمود
جای او را بدورمیش خان تفویض کرده و شاهزاده سام میرزا را همراه کرده در شهر
جمادی الثانی سنه مذکوره در [illegible] قلعه [illegible] کشته شد امیرخان بواسطه قتل میر محمد
یوسف هراس تمام بر ضمیر او استیلا یافته در روز دوشنبه نوزدهم شهر ذی القعده
سنه مذکوره در رکاب شاه عالم پناه جمجاه سلطان [illegible] بطرف ولایت [illegible]
توجه نموده آوازه انداخت که امیر محمد میر یوسف داعیه آن داشت که پادشاه
بخراسان در آورده هری را بدو دهد بواسطه این دفع او نمودم الحال میروم که
پادشاه را از میان بردارم در آن اثنا دورمیش خان و زینل خان در [illegible] آمده
آمده از احوال امیرخان خبردار شدند که داعیه مخالفت دارد فی الفور نزد او رفته
او را از آن اراده بنصایح مشفقانه باز آوردند امیرخان اظهار اخلاص نموده
دانست که بدستور در عراق با آیات [illegible] سرافراز خواهد شد عنان توجه بسمت
داده عازم عراق شد درین اثنا خواجه حبیب الله ساوجی نزد درگاه خاقان
صاحبقران آمده کس نزد دورمیش خان فرستاد که هر آنچه چند در باب [illegible]
و مقربان امیرخان بواسطه قتل میر محمد میر یوسف آورده ام اگر نواب جهانبانی امر فرمایند
و صلاح دانند با امیرخان ملاقات کرده احکام مذکوره را اظهار سازد دورمیش
خان در جواب فرستاد که من نمیخواهم که امیرخان از من آزار یابد باید احکام
مذکوره را اخفا کنی روزی دیگر خواجه حبیب الله در اثنای کوچ با امیرخان ملاقات کرد

امیرخان از روی عتاب از وی پرسید که من نسبت بخواجه شاه حسین چه بد کرده
ام که در مقام اضرار و ایذا شده خواجه حبیب الله گفت شما چرا امیر محمد میر یوسف را که از
احفاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله است بقتل آوردید میرزا شاه حسین از نجبای
خاندان مصطفی و مرتضی است سبب انتقام او است امیرخان چون این سخنان شنید
روی برتافت و خواجه حبیب الله متوجه هرات شد و هم درین سال شیخشاه پادشاه
شروان در سلخ شهر رمضان سنه مذکوره در موضع [illegible] بعتبه بوسی سرافراز شده
ملحوظ نظر کیمیا اثر گردید بعد از چند گاه که در خدمت خاقان صاحبقران بعیش و سرور
گذرانید برخصت انصراف حاصل نموده بولایت شروان رفت و هم درین سال
محی الدین که از افاضل زمان بود در دار الملک شیراز فوت شد [illegible]
سال در ییلاق سهند [illegible] امیر غیاث الدین منصور شیرازی بعز
مجالست مجلس بهشت آیین خاقان فلک تمکین مشرف شد و هم درین سال مولانا عبدالله
هاتفی خواهرزاده جامی در محرم سنه مذکوره در هرات وفات یافت از جمله نظم های او
خسرو و شیرین و لیلی و مجنون و هفت منظر و شاهنامه شاه اسمعیل گفتار در [illegible] شاه
کامران از خراسان بدرگاه سلطان صاحبقران چون خسرو سلیمان مکان
[illegible] از [illegible] دهم شهر ربیع الآخر موافق ثمان و عشرین و تسعمائه
در بهار این سال ییلاق سهند [illegible] متوجه شده شاه جمجاه سلطان شاه طهماسب [illegible] از
عالم پناه گشته امیرخان در رکاب [illegible] آن حضرت والا [illegible]
از [illegible] بطرف [illegible] در هر کنار [illegible] در ماه جمادی الآخر سنه مذکوره [illegible]
معلی [illegible] بتقبیل سده فلک اساس سرافراز گردید [illegible] خاقان صاحبقران [illegible]

آن چون سلطنت مسرور شده دست او را گرفته بحرم برده و او را در دوره خانی
و منزل خاص جای داده نگاهی او را شفقت میرزا شاه حسین کرده امیر خانزاده را [illegible]
مراحل منازل مرض نقاصل عام بر دست و پای او عارض شده از سواری عاجز آمد
و در محفه نشسته تا بدرگاه عالم پناه رسید چون مرض نقرس علاوه و بی التفاتی خاقان صاحب
قران کرده بود از آن قصه جان نبرده در شب یکشنبه دوازدهم شعبان سنه مذکوره از
هم گذشت امیر خان ولد کلابی بیک بن امیر بیک موصلو است امیر بیک در زمان
حسن پادشاه در غایت معتبره بود و با امرای پادشاه سعید میرزا سلطان ابوسعید محاربات
نموده و در زمستان این سال قشلاق در تبریز واقع شده و در آنجا امیر [illegible] امیر دو
سلطان سلطان با تمام رسید و خانش خانم که یکی از بنات [illegible] بعصمت و طهارت [illegible]
سکندر شان بود بحباله روی در آمد و سلطان خلیل [illegible] بدرگاه عالم پناه آمده [illegible]
تمام یافت و درین سال خاقان سکندر شان ایالت [illegible] را بامیر جان بیگ [illegible] فرمود
و زین العابدین سلطان را بحکومت اسفراین تعیین نمود و احمد سلطان افشار را حاکم
فراه ساخت [illegible] واقع شد در شهور سنه تسع و عشرین و تسعمائه
شده خاقان صاحب قران نوروز [illegible] که در روز دوشنبه بیست و چهارم
شهر ربیع الآخر موافق تسع و عشرین و تسعمایه واقع شده در تبریز گذرانیدند و در [illegible]
[illegible] بیست و ششم شهر جمادی الاولی سنه مذکوره میرزا شاه حسین [illegible]
رکاب [illegible] بنا [illegible] تحولات خود از میرزا شاه حسین
نموده بود و میرزا [illegible] مختار الدوله [illegible] آورده در [illegible]
صاحب آباد و دار السلطنه تبریز شتافته و [illegible] در آنجا حاضر بودند

کف

گفت امیر شاه واست که او را پاره پاره کنند قورچیان بتصور آنکه حکم مطاع شده او را
پاره پاره کردند میرزا شاه [illegible] بعد از اقدام بدین عمل شنیع فرار نموده بجانب [illegible]
رفت شهنشاه پادشاه وی را گرفته بدرگاه عالم پناه فرستاد خاقان صاحبقران او را
بدست غلامان میرزا شاه حسین داده تا بقصاص رسانیدند و از نوادر اتفاقات اینکه
شاه حسین اصفهانی موافق تاریخ [illegible] گفته چراغ جهان میرزا شاه حسین
[illegible] در جهان کس نبود نظر کن که در عالم بی وفا جهان دیده از چشم زخم حسود
[illegible] از نقل تاریخ او میرزای خوبان [illegible] نعش او را حسب الامر اعلی
بمشهد مقدس کاظمین نقل نموده و در آن عتبه عرش منزلت دفن نمودند میرزا شاه حسین
در عنفوان شباب او در اصفهان بنا معماری و بنای [illegible] اشتغال داشت بعد از آن
بدان امر [illegible] متصدی امور دیوان گشت و وزیر [illegible] اصفهان و
در [illegible] شده و از آثار او در اصفهان عمارت مزار متبرکه امامزاده واجب
الاکرام هارون ولایت و مسجد بزرگ در جنب مزار ساخته و این بیت بر در مزار
مرقوم است اقبال خان و دور شهی کامکار [illegible] حسین این بنا یادگار و دیگر
از نظم او در باب آن عمارت که بر [illegible] کاشی کاری [illegible] بروی جانب [illegible]
ولایت [illegible] اندرون [illegible] و بیرون نقش نگار و از آنجا متوجه اردوی همایون
گشته در محلی که خاقان صاحبقران از جنگ [illegible] متوجه [illegible] بود در [illegible]
بخاقان صاحبقران خدمات [illegible] رسانیده بنظر ظفر کیمیا اثر [illegible]
نظارت دیوان [illegible] سرافراز شده و در آن مهم مدت [illegible] سال و کسری کمال [illegible] استقلال
بهم رسانید و حسب اراده و اقتدار تمام یافته و در [illegible] بود که [illegible] فرمان [illegible]

وجایزه شعرا و فضلا انعام نمود و همیشه با فضلا و شعرا صحبت داشتی و با ایشان انبساط فرمودی
و خود نیز گاهی فکر شعر نمودی و این رباعی از اشعار اوست • سرگشته ز دست چرخ
چون پرگارم • وز لب چیزی بچشم مردم خارم • دنیا چه بود که من بدو دل بندم
بیزارم ازین عجوزه مکارم • میرزا شاه حسین بمرتبه شمول عواطف بیکران خاقان صاحبقران
شده بود که هیچکس از مقربان و امرا رعایت ایشان را وجودی نمی نهاد و همه را [illegible]
الکائنات و خاقان سکندر شان همگی اضعاف منزلت او می نمود و با مصاحبت
داشتی و هم درین سال خاقان صاحبقران علی سلطان [illegible] را از حکومت شیراز
عزل نمود و شیراز را با [illegible] میرزا شاه حسین نواب اعظم سلطان شاه طهماسب
و وزارت شاه [illegible] بنیاد قاضی جهان در ذی قعده سنه مذکوره شفقت کرده
وی در ذی حجه بشیراز رسیده بود و جابان سلطان افشار استاجلو که وکیل السلطنه بود
باجل طبیعی در گذشت نعش او را نیز به بغداد نقل نمودند و رایات جلال به ییلاق همدان
و اوجان در حرکت آمد و وزارت دیوان اعلی بخواجه جلال الدین محمد تبریزی
که در سلک وزرای میرزا شاه حسین منتظم بود مفوض گشت گفتار در توجه خاقان صاحب
قران کامیاب [illegible] خاقان
صاحبقران در روز [illegible] جمادی الاول سنه ثلثین و تسعمایه [illegible]
[illegible] از آنجا متوجه [illegible] شدند که در آن
حدود [illegible] و الی [illegible]
نشان آورده [illegible] جلال رسانید که [illegible] و در سلاطین
[illegible] نمود و متوجه [illegible]

۹

آن سرزمین هم رسانیدند بسی چند گرفتند اما هیچکدام از اشعار نبوده نماندند و القدر
از زید بدانکه هلاک گشتند و معلوم نشد که در چه تاریخ آن اسپها را سر داده اند و
شده اند بعد از آن معاودت نمود و در کوکجه و سولان ماه ایشان ییلاق گذرانیدند
شیخشاه والی شروان در آنجا بار دیگر بخدمت آمده بمقضی المرام بازگشت و اتابک جلال
بزیارت حظیره مقدسه مدار الارشاد اردبیل فرمود و بعد از شرف بدان سعادت
متوجه سراب شده در گرمرود صاحب عسکر همایون گردید بایندر سلطان والی
سلطان که بجای بدر منکلی بود فوت شد ابو سلطان بجای او در سمت امیر الامرا
و وکالت منکلی کرده بود و هم درین سال او بد کرچی لشکر کشیده چون بیک حاکم آن
دیار با قوجی [illegible] و امده بین الجانبین جنگ عظیم رخ نمود چون بیک در آن معرکه
شهید شد او مدبیک بالکار خود معاودت نموده مردم گرجی درویش محمد خان
ولد حسین بیک را در میان خود بسلطنت گرجی تعیین نمودند و هم درین سال شیخشاه پادشاه
[illegible] بسیار رحلت نمود و مدت سلطنتش سی و سه سال بود ملکش تمام شروان بعد از او
پسرش سلطان خلیل قائم مقام سلطنت شد چون بعزت خاقان صاحبقران در
صاین کده کی سراب توقف فرمودند در آن مقام مزاج آن حضرت انحرافی پیدا
نموده مرض بر خوشی از آن استیلا یافت چنانچه حکمای مسیحا دم و اطبای [illegible]
از معالجه آن عاجز آمدند بالاخره در شب دوشنبه نوزدهم شهر رجب المرجب [illegible]
همای روح همایونش بجانب ارواح طیبه حضرات ائمه اطهار و آبا و اجداد اطهار پرواز نمود
طاب مضجعه موافق تاریخ و دیگری از شعرا تخمین در سلک نظم آورده • ساعی
کجا خورشید جهان گشت سپین • برداد غبار ظلم از روی زمین • تاریخ وفات

آن شه شیرکمین ° از خسرو دین طلب چو شد خسرو دین ° و دیگری از شعرا نیز یافته چون شه
تقادار فنا ° شاه عالم پناه کرد رحیل ° گفت تاریخ فوت آنحضرت ° شاه باقی
شاه اسمعیل ° مدت عمر خاقان صاحب قران سی و هشت سال بود و در زمان سلطنت بیست و
چهار سال ممالک محروسه از دربایجان عراق عرب و عراق عجم و خراسان و فارس
و کرمان و خوزستان و در اوایل سلطنت دو بار بکر بیرد اجل بود و آن اعلیحضرت
میراثی از حضرت شاه ولایت داشتند و در علو همت فاضل و خراج اقلیمی بیک
یک روزه انعام فرمودی و اکثر اوقات بارخانهای عظیم از نقود و امتعه که
در درگاه عالم پناه حاضر ساختند بتالان غارت بان وادی باسط و بخش شدند
خاصه در حین شکار شودی و همیشه خزانه از خالی بود و میل تمام بشکار داشتی و بر سبیل
شکار شیر و پلنگ و سایر حیوانات مشغول گشتی و در مدت سلطنت با دو پادشاه با
شوکت جنگ نامی نموده اول با معدودی از صوفیان با فوج بسیار دوم
بالوند پادشاه در موضع شرور رستم الملک طلایی همدان با سلطان مراد بیگ
چهارم با شیبک خان اوزبک در مرو ~~چهارم با سلطان مراد بیگ~~
خان و پنجم با سلطان سلیم در موضع چالدران چون خاقان سکندرشان مظهری بود از
آثار مرتضوی و مواد جمعیت تمامی بکلی ناموس ولایت دو نسبانی اخر الزمان در
اندک زمانی اجرای مذهب حق نموده رفع بدع فرمودند و متصدیان می بودند
که تمامی ربع مسکون را مسخر نموده در جمیع اقطار مذهب ائمه اطهار را انتشار دهند
بواسطه دخل و استیلای اصفهانیان از آن اراده باز ماندند چه در مرتبه اول
میر نجم اصفهانی آنحضرت را از توجه دفع اعدای دولت باز داشته خود لشکری

بسیار

بسیار و جمعیت بیشمار بر سر شیبک متوجه ماوراءالنهر گردید و تمامی آنها را بباد فنا داده آن
شکستی بود عظیم که مدتها در دماغ خلاف مکان رسید و در نوبت دیگر که میرزا
شاه حسین اصفهانی مدار علیه گردید خاقان صاحب قران را ترغیب نموده بعیب
و ارتکاب شرب خمر نمود چنانچه مدت ده سال تمام آن خسرو منشی احتشام
در عراق و آذربایجان بدان اشتغال نموده اصلا در دفع اعادی و مخالفان
اطراف نواحی و ممالک اندیشه و توجهی نفرمودند و اراده جهان گشایی و عالم
گیری از خاطر عاطر دریا مقاطر بیرون رفت و آنحضرت از ارتکاب آن عمل ضعف تمام
بر قوی و اعضای آن خسرو عالی مقام راه یافت و در عنفوان شباب بعالم بقا
رحلت فرمودند کجا خورشیدی چهره افروخت که در اوج اجلال بزوال کسوف
مبتلا نشد و کجا ماهی علم افراخت که آخر اسیر محاق نگشت خاقان صاحب قران
را چهار پسر و پنج دختر بود پسران شاه جمجاه ° سلطان شاه طهماسب و سام میرزا
القاص میرزا و بهرام میرزا ° دختران خانش خانم پریخان خانم مهین بانو شاهزاده
سلطانم فرنگیس خانم شاه زینب خانم ° پس از حدوث این واقعه غائله و حادثه نازله
مرحوم امیر جمال الدین محمد صدر متکفل تغسیل و تجهیز آنحضرت و علیین آشیان شده نعش مبارک
بنجف بمدرسه نقل فرمودند و در جنب مرقد آبای کرام دفن نمودند علیه رحمة من الغافر
الودود ° گفتار در جلوس شاه کامران سلطان شاه طهماسب بر سریر سلطنت و پادشاهی
جلوس سلطنت خاقان ابو البقا سلطان شاه طهماسب در چاشتگاه روزی که در نوزدهم
انتقال شاه غفران پناه واقع شد که سلطان استاجلو و دیو سلطان روملو که در آن
صاحب تدبیر سال خورده و سرد و گرم دیده بودند باتفاق رضوان جاه قاضی جهان که قبل از آن

وزیر شاه عالم آرا بود بدستور وزیر گشته در نظر ارکان دولت وقع تمام داشتند
باستصواب تاجلو خانم بتوهم آنکه مبادا اشخاص فساد که در زوایای فوت ترصد
وقت و فرصت اند بفعل آمده بویرانی مبانی عافیت مسلمانان مبادرت نمایند بحسب
حق بیرون شاه خورشید طلعت را گرفته از حرم بیرون آورده بجای خاقان
صاحب قران بر سریر پادشاهی نشاندند و از عمر شریف آنحضرت در آن روز
ده سال و هشت ماه و بیست و چهار روز گذشته بود و یکی از شعرا در تاریخ
جلوس آن خسرو سلیمان گفته: طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی، جاهد شاه را که
بر تخت زر گرفتی، جای پدر گرفتی گردی جهان مسخر، تاریخ سلطنت شد جای پدر
گرفتی، و مجدد رایات قیصر آل آیات خلافت و جهانبانی و اعلام نصرت و کشور
ستانی در عرصه گیتی نصب کرده صیت ابهت و جلالت بمسامع و مجامع عالمیان
رسانیدند آنگاه خدام درگاه فلک اشتباه و ملازمان آستان جهان پناه از امرای
ممالک مدار و سرداران کثیر الاقتدار و غیرهم زمین تبعیت و مطاوعت از خلوص
طویت و صدق نیت بوسیده حلقه فرمان برداری در گوش و غاشیه خدمت
کاری بر دوش انداختند و لوح ضمیر سعادت پذیر را بنقوش سلسله مصطفوی زیب
زینت داده لوای ولای مرتضوی را در ساحت گنجینه سینه برافراختند پس از آن
رایات نصرت و جلال از کریوه صاین کوچ بر کوچ متوجه ییلاق سهند شده در آنجا
خواجه جلال الدین محمد که بعد از میرزا شاه حسین وزیر گشته بود در حینی که میرزا شاه حسین
را کشتند او این رباعی مناسب حال خود گفته بود: ای نور دو دیده جهان
افروزم، رفتی تو و چون شب سیه شد روزم، گویا من و تو دو شمع بودیم بهم

کایام تو را گشت و من میسوزم، تا خاقان صاحب قران در حیات بود وزیر باستقلال
بود و در این ایام خواجه بیک و دیو سلطان او را با مولانا محمد منشی زهر در گلو راندند بحکومت
کردند روزی که خواجه را در بوریا پیچیده آتش زدند او مرد خوش طبع خوش فهم بود و این
مناسب حال خود میخواند: گر غم خانه در کوی ملا و من گرفت آتش، کسی که خانه در کوی
بلا گیرد چنین باشد، وزارت دیوان اعلی بقاضی آل عبا قاضی جهان حسینی تفویض نمودند
و حسب الصلاح قاضی مشارالیه در شهر شعبان سنه مذکوره امیر قوام الدین حسین اصفهانی
که بوفور علم و دانش از اقران امتیاز داشت در مهم صدارت با میر جمال الدین
محمد شریک کردند و قشلاق علاوقدر دار السلطنه تبریز واقع شد و حکومت خراسان
بدستور زمان خاقان صاحب قران بشاهزاده مظفر لوا سام میرزا و للگی او بدورمیش خان
مفوض شده احکام مطاعه بدانصوب فرستادند آنگاه آن دو شهریار و شاهزاده
باتفاق متعهد امر وکالت گردیده دست بیاری از جمله جلیله آنکه در اوقات حیات
خاقان صاحب قران مردم با توان راعی زر و تمغا بدایع تصحیحات کوتاه نمودند
و بساط امنیت و بساط معدلت در اطراف و اکناف عالم انبساط داده
جناح مرحمت و احسان بر مفارق عالمیان گستردند و چون توفیق الهی هیچ پادشاهی
بعد از زمان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تا در ایام سلطنت و جهانبانی
شاه جمجاه روزی نشده بود و آن اعلحضرت مدت پنجاه و سه سال و شش ماه
بیست و شش روز بر سریر سلطنت و کامرانی متمکن گشته لهذا سال بسال ایام
سلطنت آنحضرت تفصیل در سلک تحریر کشیده والاعانة و التوفیق من الملک
المجید سال اول از سلطنت آن برگزیده ربانی اول چون شاه جمجاه ستاره سپاه

نوروز بخاقوی ییل را که در روز دوشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول موافق سیزدهم حمل
و ظهیر بساط تاخیر واقع بود در دارالسلطنه هرات گذرانیده مدد رایات جلال بییلاق
و اوجان توجه فرمود و این سال اول سالیست که بنا بر سیاست و دیوان عالی آذربو
مهرسا از مطلع سعید و امضا مددوا شعر نعمت آن بجالسیان رسید منشیان فصاحت قدر
نقش قبح همایون این کلام موزون که نظام عالی و این منوط است ع بنده نواده لطفش
طهماسب موافق تاریخ سال مذکور یافتند درین سال فرخ فال خبر رسید که سلطان
ازبکیه از آب آمویه عبور نموده بالکای خراسان هجوم آورده رایات ظفر آیات
شاهی بعزیمت یورش خراسان حرکت آمد باغ علینی کج در دارالسلطنه تبریز
است نزول فرموده خبر فتح انهزام شد تفصیل این واقعه آنکه اوزبکان بخراسان آنکه
چون از وصول خبر رحلت خاقان بر و بحر مرتبه ماوراءالنهر خواقین چنگیز و سلاطین
اوزبکیه مثل کوچکنجی خان مشهور بکوچم خان و ابوسعید سلطان و عبید و سونجک سلطان
اجتماع نموده از آب گذشته لوای ظلم و انتقام مرتفع ساختند چون خبر بدارالسلطنه
هرات آمد دورمش خان بصواب دید اصفیا و خواجه حبیب الله به تهیه اسباب قلعه داری
مشغول شده و قبل از رسیدن مخالفان تعاهد بلده هرات ضروریات محاصره
مانند تعمیر برج و باره و جمع کردن ذخیره و احداث کوچه بند بیرون بلده ذخیره
سرانجام یافت القصه که حصاریان بلده فاخره را ازبکان مثل سر کار مرکز
وار در میان گرفته جانبین تا آخر و اقوام بجوانب بلده مشغول نموده اوزبکان
بکوچه بند آمده طرح جنگ انداختند و بکرات کماحقه بعزت شکست یافته جانب
بجانب لشکر خویش مراجعت نمودند و چون معلوم اهل خلاف شد که اهل بلده

ازطرف

از طرف غازیان بوسیله محاربه و محاصره مفتوح نیست کوچکنجی خان که مقدم سلاطین
چنگیزی بود از راه ملایمت و استمالت پیش آمده نشانی به دورمش خان نوشته که حاصل
مضمون آنکه ترک نزاع و عناد داده از شهر بیرون آیی و مقالید بلده را تسلیم کنی
تا در سلک امرا و سرداران این جانب مندرج یافته از خوف بیرون آیی
والا از صدمت تیغ عالمگیر ما آنچه برسد انچه دیگران عبرت گیرند بعد از اطلاع
دورمش خان بر مضمون این معنی باز بشارت فرمود تا در جواب منشیان اصفهان
سلطنت آیات از زبان شاهزاده سام میرزا بکوچکنجی خان در قلم آورند برین وجه
که مسطور می گردد قدوة الخواقین کوچکنجی خان بعنایت خسروانه مستظهر بوده بداند
که نشانی که بالهام دورمش خان فرستاده بودی بنظر مراحم اثر ما در آمد از الفاظ
عجیبست که با وجود دیدن معارک و طی مسالک و تجربه در امور و اختلاط با نیک و بد
آرزوی امثال این امور محالی باید که در رود طبل کوچ کوفته بجانب ملک خود مراجعت نمایی
و از نهضت قیامت نهیب تیغ بیدریغ شاهی اندیشیده و در حفظ ناموس خود دیانتی نمایی
دورمش منشیان انشاء مذکور را که نوشته بکوچکنجی خان ارسال نمود و بعد از اطلاع بر مضمون
بر مضمون منشور مسطور طوایف اوزبکیه ابواب مراسله مسدود ساخته در مقابله مهیج
اما بجز جنگ شکست و حرمان چیزی حاصل ننمودند افراد الامر زمره اوزبکان
سراسیمه و مضطرب نزد عبید خان و سونجک سلطان که با کوچکنجی مصاحب بودند استمداد
آمده گفتند که خبر آمد که لشکر قزلباش وارد رود جاغ دراهند سونجک سلطان که
این سخن شنید از مجلس برخاسته از غایت بیم و هراس در جوی آب افتاد و عبید خان
خود را باب رسانیده منهزم اردوی خود گشت و چون این حالات و دلیری حسین

عاز بان شجاعت آئین گشت و معلوم مخالفان شد که فتح دار السلطنه هرات کار ایشان نیست
آخر روز دیگر از ظاهر هرات کوچ کرده بجانب ماوراء النهر نهضت نمودند و محصوران
هرات آزاد شده و از محاصره نجات یافتند بعد از اقدام مراسم شکر این نعمت عظمی از
تنگنای غرب بیرون آمده در فضای عشرت بر بساط استراحت آسوده بودند
سابقا مذکور شد که شاه جهان فتح عزیمت خراسان نمودند و دیو سلطان که رکن رکین
این دودمان بود بواسطه سوء سلوکی که از امرای استاجلو داشت ساز رفع تکلو و
این جماعت [illegible] درگاه پادشاه عالم پناه جدا شده به ییلاق لار رفت و در انجا با عالم
امرا مثل چوهه سلطان تکلو حاکم کلهر و علی سلطان ذو القدر و قراجه سلطان تکلو
تیولدار همدان و سایر امرا عظام کتابات نوشته مضمون آنکه باخیل و سپاه با
شاه دین پناه مقرر است که به سرحد اوزبکان بخراسان روند هم باید که آن را در راه
طریق اتحاد و یکرنگی مسطور دانسته عساکر خود را جمع ساخته در ییلاق لار رسانند و کوس ظفر
شعار ملحق گردند تا از جهت ایصال کتابات روانه گردانیده خود در آن
در ییلاق مذکور بسر برده حکام مازندران و استرآباد و هزار جریب بنصایح [illegible] آن
نیز مدار فرستادند و امرای مذکور در ییلاق مزبور باردوی ملحق شده دیو
سلطان لوازم ضیافت و مهمانداری بجای آورده و احکام مهر [illegible] که همراه
داشت در هر مجلسی از مجالس عشرت که قورخانه بود و نوشته ایشان را حاضر کرده
و بامر انقسیم فرمود و با انعام و احسان ایشان را فریفته مجموع اطاعت او نمودند
در این اثنا با امرا در میان نهادند که شاه جهان در مقام رعایت و تربیت [illegible]
کپک سلطان استاجلو نموده گذاشت تا بزرگ زاده دودمان همایون بیرون [illegible]

امید میدارم که شما نیز همین مطلب که موافقت بر میان بندید تا منصب وکالت را
از روی انتزاع نمائیم امرا بالتمام با او موافقت نموده بجانب تبریز جلو ریز حرکت در
آمدند کپک سلطان بنابر سلامت نفس و ملاحظه صیانت دولت مقربان حضور
مشاوره نموده قاریجه سلطان گفت که دیو سلطان حق [illegible] با وجود
انواع مراحم بیدریغ شاهانه در باره او و آمد طریق کفران نعمت پیش گرفته چون علاج
در آنست که توکل بر خدا نموده ملک بخش کرده از علیکی و جمعیت ایشان اندیشه
ننموده باستقبال رفته ابواب مجادله بر روی ایشان گشائیم کپک سلطان این
سخن را رد کرده گفت هر دو غلامان پادشاهیم و از ایشان درگاهیم با یکدیگر نزاع
نمی کنیم بعد از آن دیو سلطان با اوزبکان گنذی استقبال امرا نموده باتفاق [illegible]
درگاه عالم پناه گشته در چمن [illegible] آب بشرف پای بوسی پادشاه جهان سرافراز شدند
در همان روز دیو سلطان قاریجه سلطان و تارین بیک قاجار را که باعث فتنه
و فساد بوده بقتل آورده مرحوم قاضی سلطان را گرفته [illegible] حاجی
میر جعفر ساوجی که از سادات صحیح النسب آوه بوده و بوزارت زین الدین سلطان اشتغال
داشت دادند و آقا ملا ساوه وزیر دیو سلطان شد و امیر جعفر ساوجی را
وزیر چوهه سلطان نمودند و مقرر شد که هر سه وزیر باتفاق یکدیگر مهمات کلی و جزوی
باز رسیده بعرض سلاطین مذکور رسانند و مدار مهمات بر بر و انچه سلطان مزبور
شد دیو سلطان کپک سلطان را با جمیع امرای استاجلو بغزای گرجستان روانه
گردانید و قطع الکای متعلقه با امرای استاجلو نموده چوهه سلطان بجای کپک سلطان
مهر زده و در این سال قشلاق همایون در تبریز واقع شد و در این ایام روز پنجشنبه دهم [illegible]

الاول سنه مذکوره غفران پناه امیر جمال الدین محمد صدر استرابادی که از حب ...
بود وجسد او را بجای متبرکه نقل نموده در تحت اقدام شهدا رضوان الله
علیهم اجمعین دفن نمودند بعضی از علما تاریخ فوت میرزا ادخلوها بسلام آمنین یافتند
میرزا از جمله تلامذه مولانا جلال الدین محمد دوانی بود و بعد از آن در هرات در خدمت مولانا
شیخ حسین محتسب شرح طوالع مطالعه فرموده آخر منصب سامی صدارت ... بنام آن
جناب انعقاد گرفت میرزا شاه حسین یادی در مقام کدورت سلوک نموده
امیر غیاث الدین منصور را به پایه سریر اعلی طلبید که او را با وی شریک گرداند و
آن اراده از قوت بفعل نیامد از جمله تصانیفش شرح بر تهذیب اصول ... و هم در این سال
میر محسن رضوی والد مرحوم امیر محمد مهدی که از جمله فضلای عصر خود بود در جلو ... قبر
در صفه مزار فیض آثار امام زاده واجب التعظیم سلطان علی بن امام الهمام محمد الباقر علیهما
السلام در مشهد مبارک ... شان میر مرحوم با خلف میرزا خود میر محمد مهدی
در ایام فترت خراسان و استیلای ازبکان از مشهد مقدس ... رضویه نقل ... نموده
اما منتزاز وفات ایشان در موضع ... و مشهد مبارک ... مطالعه و مباحثه اشتغال
داشتند میر بلیغه شعرا دانسته جمیع مسایل را نظم در آورده و اکثر اشعار عربی را نظم
در آورده ترجمه فرموده و کم کسی بود که او صحبت ... نکرده بود از آثار ... تاریخ چنانچه
معلوم شد که ... وفات آن غفران پناه ... شده این قصیده در نعت
... بر روایت امیر کل امیر گفته و مخمسات ... و الا گر ... نبود با ... تحمل
کجا رسد که کنی دعوی رضا و توکل ... تو مظهر کرم و رحمت خدای کرده
گناه ... شفاعت تو کفیل امیدوار چنانم که روز عرض محاسب ...

لطف اختیار بنده بقبل ... بجان ... رسانی شراب از لب کوثر بنده هم کرم
ار ... رسانی از آن ... اگر به ... من ولی ... روی ارادت ... بندگان ...
... و تامل مرا چه زهره ... که مدح تو گویم اگر نکو ... از ...
رسد قبل ولی چو ناطقه من مدد ز لطف تو یابد شوم ... چو ...
چو بلبل شود ... روان شاد روح ... کین قصیده ... محل
امل ... در این سال علی سلطان حاکم شیراز در شهر ... فوت شد جای او را
مراد سلطان برادرزاده اش ... و بعد از آن ... حاسلو و ...
تفویض فرمودند سال دوم از سلطنت آن ... شاه خاقان افلاک ... انتهی ...
و ... ... روز جمعه ... شهر جمادی الاول سنه مذکوره بوده
چون ... سلطان استیلای تمام یافت امرای استاجلو ... بود
... کشتند که ... سلطان و اتباع او را باره ... سلطان ...
سلطان که بعد از ... و از درگاه معلی ... او را قطع نموده بودند ...
... اوایل ... مذکوره از طرف ... سلطان حاکم ...
و ... خان ... حاکم ... سلطان ... سلطان
... جنگ ... و محمود ... و ... بیرام بیگ ...
دیگر او ... متوجه درگاه معلی گردیدند و در ... روز شنبه چهاردهم
شهر شعبان سنه مذکوره در مقام ... نزول نمودند و خاطر ... کوچک ...
با کپک سلطان طرح مصالحه انداختند ... موعظه و نصیحت ... نشانده ...
خلیفه در ... سالت ... امرای استاجلو ... فاسم بیگ ... نموده ...

چون موافق تقدیر نبود سودی نکرد و میانه امرا و طایفه مذکور حربی عظیم دست داده
دیو سلطان و خوجه سلطان در خدمت شاه جمجاه توقف کرده از جانبین امرا
بر یکدیگر زدند شکست بجانب تکلو افتاد و بیرون سلطان تکلو و قراجه سلطان تکلو
سلطان تکلو کشته شده شاه جمجاه با قورچیان استاجلو باز تعاقب نموده امرای
استاجلو منهزم شده بجده دوامر آمدند و از آنجا از طارم فرستند بگیلان نزد حاکم
رشت رفتند چون این خبر بشاه جمجاه رسید اوردو را در خلخال گذاشته بحوالی
خرزویل آمدند دیو سلطان را بنقلای لشکر ظفر اثر گردانیدند امرای استاجلو
مثل کپک سلطان و منتشا سلطان و قراق سلطان و بدر خان و کردمک و غیرهم
از جنگل گیلان بیرون آمده دو لشکر بر یکدیگر ریخته آخر الامر نسیم ظفر از طرف عسکر شاه
ظفر اثر وزیده کپک سلطان را در وادی فرار آورده امرای تکلو ایشان را
تعاقب نموده جمعی کثیر از استاجلو با ایلکیگان در جنگل بقتل آوردند و بعضی امرا
مثل کپک سلطان و منتشا سلطان بگیلان رفتند امیره دوباج مشهور بمظفر سلطان
اورا بواسطه سوء مزاجی که با آنحضرت بود بدستیاری برکات شاه قوام الدین طبسی
گرفته محبوس بود و بعد اسد خان و احمد سلطان صوفی اغلی حاکم کرمان پیش جوار فرستند
و هم درین سال محاربه عظیمی میانه امرای افشار و مردم گیلان واقع شده و گیلکان شکست
کشند و از سر ایشان در قزوین مناره ساختند و هم درین سال دورمش خان شاملو امیر
الامرا خراسان در دار السلطنه هرات بجوار رحمت پروردگار پیوست نعش او را بعضی
ملازمش که بصفات طالب علمی و تقید موصوف بود و از قدیم الایام ملازمش بود بمشهد مقدس
منوره رضویه علی مدفونها الف الف سلام و تحیه آورده و در آستان عرش نشان

دفن نمود یکی از شعرای زمان در تاریخ فوت خان عالیشان گفته · افسوس که خان
بعزم رحلت زد کوس · جا کرد بزیر خاک در مشهد طوس · تاریخ وفاتش خرد
حیران گفت · افسوس و هزار حیف افسوس افسوس · بعد از فوت خان مغفرت پناه
خواجه حبیب الله به اتفاق و اجماع امرا و اعیان و ولیخواه در آخر همان روز
برادر حقیقی خان را حسین خان که تا آن زمان بحسین میرزا آغا سوی مشار بود و از خبر
خان صاحب قران تولد نموده بود در مسند خانی نشانیده للگی شاهزاده سام میرزا
بدو قرار گرفت خود با سایر مقربان و ارکان دولت دورمش خان در شبی کیا
ازین خدمت ابا نموده او را بمراتب عالی رسانیدند و خواجه مشار الیه کیفیت فوت
دورمش خان و جلوس حسین خان بجای او عرضه داشت کرده بدرگاه شاه عالم
پناه ارسال نمود و پیش از انجام این مهام طایفه از مردم شاملو و زمره اعدا
با خواجه اهل حسد فی حد ذاته اهل من بعد بخاطر شاملو قرار داده که هر کاه قوم
باشند هر جهات خواجه مکرمت بلاغت را به نقد با دید و منهدم سازند و خلاص
احوال ملیحی که از مواجب چند نفر از شاملویان بر ولایت اسفراین اطلاق کرده بود
مستکر شده بود و در محلی که خواجه بلعب نرد مشغول بود آن شاملویان وی را
و خواجه شکر خود را طلب نمود خواجه را اعتراض شده جوابی که از آن لیاقت
باشد نگفت شاملویان آواز بلند کرده گفتند که چون مواجب ما تحویل نمی یابد ما از
نوکری میرزا اسحاق دانسته رخصت ما بده تا هر جا که خواهیم رویم خواجه در جواب
رخصت ایشان در برابر کیسه کج خبری نویس ... ما باشد و هر جا که خواهید روید
خواجه در جواب خان گفت که رخصت ایشان بکار بر کرده و نوشته طلبید خواجه را

اعراض و دات قلم طلبیده بدست خط خود رخصت ایشان را نوشته مهر کرده تسلیم نمود ایشان را
نزد یار احمد خلیفه با تبلیغ الخلافت بود و رخصت داده که میرزا الحق او بی میدان است صحیح
اعراض خواجه را ز باده بر آنچه گذشته بود خاطرنشان کردند یار احمد خلیفه که از استماع
این مقدمات شنید نوکران خود را طلب داشته بر قتل وی اتفاق کردند روز دیگر
وقایع سراج الدین سلطان جلال و درمش خان حسن جان و خواجه حبیب الله و سایر امرای خواجه
را از بی ضیافت بوثاق خود برده بساط بزم تمهید یافت در اثنای صحبت یار احمد خلیفه
و بسیاری از شاملوان چون قصه عدم وصول مواجب در خصوص که خواجه از روی اعراض
ایشان را داده بود مذکور ساختند و بی ادبانه سخنان سنگ تفرقه در میان
اهل مجلس انداختند خواجه در جواب آمده امرا و آقایان که در آن مجلس حاضر بودند
که آنچه مایه راحت در میان خود تقسیم کرده نبال وصول آن اعراض شاملوان
فصول را شما هم خواجه موصی الیه گفت که این مبلغ را نیز من از خاصه خود میان ایشان
محتاج با مداد شما هستم اما بعد از این قیل و قال تحصیل امانی و آمال این جماعت
است هرگاه ما قبول این نزاع کنیم امور ملکی و مالی مستور اوقات
نشود از عدم ضبط این امور اختلال موفور بمهمات ملکی راه می یابد یار احمد خلیفه
که از خواجه این سخن استماع نمود با مردم اتفاق کرد که در همین صحبت [illegible] خواجه
مرحمت گستر از می جان سر گردان کرده حامل [illegible]
باده فنا او را در خواب سازد ع که [illegible] از این عالم خراب که نقش سراج الدین
سلطان چون از این خیال فاسد آگاه شد یار احمد خلیفه را از این فعل شنیع منع کرده
گفت که مناسب نیست که در خانه من مثل این امر شنیع واقع شود آن [illegible]

این سخن واقع شود استماع افتاده از این ذریعه مصیبت شنیده متقاعد گشته [illegible]
امرا به روز دیگر حواله نمودند ای که بشنو از هم جلا کم بکند و روزی صبر کن که غم
هجران را امروز با فردا است این انگاه هنگام انتهای بزم جلال نهاد در گوش
امرا از سام میرزا معتمد بود از بی حرمت خواجه با او مرافقت [illegible]
بخانه وی رسانیدند اما صبح که بر جانشین این چمن نزد علم نور فشان بسر [illegible]
اعنی صباح روز چهارشنبه پنجم شهر رجب سنه مذکوره که خواجه از خواب مستی
بیدار شده دید که گلهای سرخ در باغچه خانه اش در غایت رعنایی شگفته بود
در سر این راه یافته اصحاب صحبت را طلب نمود و غافل از آنکه ساقی اجل می گلگون
چنبره فنا او را در خواب خواهد ساخت [illegible] این گلشن [illegible]
در فضای ریاض عالم [illegible] افراخته در اثنای تهیه اسباب جمع
احباب خبر رسید که شاملوان از بی قتل خواجه و انواع صلاح بسته در باغ شهر
که منزل نواب میرزا بی جناب خالی است جمعیت کرده اند در حال خواجه مظفر
بیگی از مجلس می برخواسته [illegible] باغ شد که [illegible] ایشان بسخن خواجه
مطلع متقاعد گشته بجانب منزل خواجه نمودند و اطراف آن منزل را احاطه نموده
ابواب قال و جدال با استعمال مقالات شنیع گشودند خواجه مرحوم دید که شاملوان
قتل و خونریزی بجد اند و اجتماع ایشان نه از بی ابهام و تخویف است [illegible]
خود را گفت که بر بالای بام رفته [illegible] تنگ گشته [illegible]
شما با قبضی از قصور و کسور [illegible] ایشان در برابر تیر و تفنگ انداخته [illegible]
[illegible] متقاعد نکردند بالضروره ملازمان خواجه [illegible] در میان محاربت [illegible]

واهشه غبار کارزار و ازار و هیجان آمده ساعت بساعت هر دم خواجه کرکرده
منار خان زیاده می شدند بالاخره ساطوریان ورا و رده هر دون منزل موقع الیه
در آمدند و ولیسر نیکو اختر او را که شرح شمسیه با حاشیه امیر سید شریف از روی
مطالعه می نمودند در نظر وی بقتل آوردند و تمامی اقربا و ملازمانش را مسرور شیخ
ساخته در وقتش بیک شاملو که سردار طایفه بی ایمان بود خواجه مرحوم را کرفته
ازو التماس نمود که مرا نزد سام میرزا ابرا کر کشتنی باشم در نظر حضرت از تن بقتل
رسان و در وقتش بیک ملتمس او را امید دل داشته جامه بر سرش انداخت که از ساطوریان
قاتل کسی او را نشناسد اما نیاز از اثبات دعوی اذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة
ولا یستقدمون قصد می کنند که خواجه دردمند را ازین ره عبرا و برد بعضی از ایشان
شمشیر بروی خوابانیدند و بدستور سایر مظلومان ورا شهید ساختند انا لله و انا
الیه راجعون القصه در ان ورطه بتا مدو زار از جمیع شریف ما ده برصد نفر متنوع
ظلم کشته شده و از جمله شهیدان مظلوم و کشتکان مرحوم میرزا قاسم هروی است
که نادر زمان و منفرد دوران بود و جه در طالب علمی بحدت فهم و سرعت انتقال و
طبع بی مثل می بود و در شعر و انشا و حسن خط لطف نداشت این رباعی از نتایج افکار
افادت آثار اوست * بر جاستم ای شوخ ستمکار کی * تا از آن جنگ و
بر خاک ره تو داد خواهی تا چند * وز دست غم تو داد خواهی خاک بسر تا کی *
و پس ازین کوشش و خون ریزش احمد بیک نور کمال که در میان ملازمان وکیل
خان که منتظر الوکاله بود و بکفن و تجهیز خواجه و اولاد و اخفا و عشیره از مقتولان
آن روز کرده و در مدرسه خواجه ملک زرکران مظلوما زاد دفن نمود و ارباب عشا

والی

و اهل اعتبار را مدرک بسرعت زوال نعمت دنیا و انجم عبرت از خواجه منار الیه باید
نماید که بدن نازکش را که سرو قدان چمن و نازک بدنان زیبا در سایه سرو و سبیل
یاد می نمودند در وقت نقل از نقل بجانب مدفن برهنه و عریان ساخته
انداخته کشان کشان می بردند مولانا شرف الدین علی یزدی زمانه جوابا بیت
یا و انجعت نقاب از رخ گل بعزت کشند بل از جعفت در میان چمن نقش را
بخاک مذلت کشند علو فتنا فی علم عجب نرم و در ایام او تمه از صفت و مکرمت خواجه
مرحمت پناه خواجه حبیب الله بعد از قرار موهی الیه در دار السلطنه هرات
در ضبط و معموری و ابادانی بلاد و امصار خراسان سعی موفور بظهور رسانید
نیک نفس با انصاف را در مهمات ملکی و مالی دخل داده اشرار مردم آزار
بر خادلت نشانید انگاه روی توجه بجانب رعایا و بجزیره بلده و بلوکات
اورده جمیع قری و مواضعی که در ایام حکومت امیر خان موصلو ترکمان و در قندهار
اکارون و مزارعان واقع شده بود از تخفیف داده و بخاطر خواه ایشان قرار
داد و هر ناحیه و قریه که نامزروع بود همه را مزروع ساخته بر رعایای محتاج با
باج و رفع خراج ابواب سعت [illegible] و همچنین از مقرری اصناف
تخفیف داده و محتاجان ایشان را بانعام و اکرام خوشحال و شمال کردانیده و
تخفیفات و وجوهات و مطالبات برات زد یا و شمول رسانید بعد از فراغ
مهمات مذکور نظر اعزاز و احترام بر احوال مسنت آل سادات و علما و فضلا و شعرا
و سایر ارباب عمایم و اکابر و اعاظم افکنده هر یک از جماعت افراخور
نسب تعظیم و تکریم و سیورغال و انعام خوشوقت و مسرور ساختند و ازکرم

وصیت فضل نعم در اطراف ممالک و اکناف مسالک از نظم و نثر که شعرای سخن آفرین
و فضلای بلاغت آیین بنام وی انشاد و انشا نمودی بصلات و انواع انعامات
شکار محظوظ و بهره ور گردیدی و از توجه ضمیر مراحم پذیرش مدارج بلند و مراتب
ارجمند رسیدی بنا علی هذا اوراق حیات و اعتبارش در دار السلطنهٔ هرات
که منشا و مقر مستعدان حمیده صفات منظورات بلند و منشورات دلپسند بر
صحایف روزگار و جراید لیل و نهار مسطور و مذکور گردیده و سواد آن [illegible]
با قطار و امصار و اطراف ممالک نامدار رسید از انجمله تاریخ حبیب السیر که
مجموعه ایست مرغوب مجملی از ابتدا خلق عالم تا اوایل زمان پادشاه جمجاه [illegible] و پادشاه
جلیل ابو البقا سلطان شاه اسمعیل [illegible] که از مؤلفات عمدة الفضلا [illegible]
مولانا غیاث الدین الشهیر بخواند امیر است که وی ولد مولانا همام الدین محمد [illegible]
با میرخواند است که مؤلف کتاب روضة الصفاست ولادت خواند امیر در شهور
سنه سبع و ثلاثین و ثمان مایه بوده و وفاتش در دوم شهر ذی قعده سنه ثلاث و تسعمایة
بمرض [illegible] در دار السلطنه هرات مزارش در حوالی قبر شیخ بهاء الدین عمر
خیابان و از جمله خیرات خواجه کرامت پناه آنکه در ماه مبارک رمضان در
مدارس و خوانق و محلات و سایر مواضع هرات تحقیق نموده از طلبه و مجاوران کس که
استحقاق خوردن گوشت نداشت زیاده برانچه او را در آن ماه در بایست بود
بوی [illegible] و برین قیاس در اوایل فصل زمستان بر محتاجان سرما خورده [illegible]
نحو جامهای پنبه دار و پوستین چار شعار ارزانی داشتی و مقرر داشته بود که
مریضان محتاج اسباب علاج و ما یحتاج از اشربه نافع و اشربه متنوع از شربت خانه
و حوایج خانهٔ آن عمده [illegible] موهبات درین مواد [illegible] محمد [illegible] از

ملازمان متعدد خود تعیین نموده بود که در هر دو سه روز در اطراف و جوانب بلده مبارکه
هرات گردیده غربتی باشند که فوت شده چیزی نداشته باشند او را غسل کرده
تکفین نموده بر روی عماری گذارند و بحسب الشرع دفن نموده آنچه در وقت تجهیز
او تصدق نمایند و مع ذلک از مردم آگاه [illegible] کسی بصحت [illegible] از
پرسیدی که در جوار شما اگر محتاجی باشد مرا آگاه سازند لاجرم در ایام حیات
[illegible] جهان و آن نصف عالیشان در دار السلطنه هرات و ولایات [illegible]
و جمعیت معموری و امنیت بمرتبه رسیده بود که جوانانی که عافیت [illegible]
زمان خاقان مغفور میرزا سلطان حسین را از پیران شنیده بود [illegible]
اما با وجود این اوصاف گرامی و سمات نامی بار ارتکاب بعضی از مناهی [illegible]
شراب ارغوانی و آنچه از آن تولد کند مایه غایت دلیری و بی باک بوده در مجالس [illegible]
در حضور اصحاب پیران خوب و کارخانه مرغوب که ملازم بوده نظرش [illegible]
بخود نزدیک نشانیده مذاق [illegible] زمان [illegible] اتباعش برین نهج بمقام غیرت
رسیدی تا اینکه قتل وی با اولاد و اتباع منجر آن دلیری و [illegible] بوده [illegible]
حسب حضرت آلهیت قال صلی الله علیه و آله و ما ظهرت فیهم الفاحشة الا فشا
فیهم الموت   آدمی از عیب و هنر پاک نیست   آب روان [illegible]
و هم درین سال [illegible] سلطان ولد جانی بیک سلطان با لشکر بسیار [illegible] از اوزبکان
بلخ آمده محمد زمان میرزا در آن بلده متحصن گردید بعد از دو سال باز پادشاه وی را
نموده محمد زمان میرزا چون آگاه رسید بار پادشاه وی را [illegible] کرده مبلغ
بیست هزار تومان الکا مدد و عنایت فرمود و هم درین سال [illegible] بهادر [illegible]

انجمن پوشی با پوشش و خروش بساحت خراسان آمد و غارت بعضی محال کرده علم مراجعت
برافراشت چون زین سلطان شاملو حاکم اسفراین این خبر را استماع نمود بیک
با جمعی از ملازمان خود بجنگ ازبکان ارسال نمود و در پیش قریه اسفراین
ظفر قرین با ازبکان بی دین رسیدند از طرفین دست بآلات حرب بیازیدند و محاربه
و مجادله بمثابه رسید که ازین جانب که هفتصد سوار بود بیست کس کشته شدند
و از جانب ازبک که سه هزار نفر بودند هفتصد تن بقتل آمدند و از طرفین قریب سوار
گرد و غبار از میدان برتافتند سپاه ازبک راه بخارا پیش گرفت و غازیان
باسفراین عود نمودند و هم درین سال ظهیرالدین محمد بابر پادشاه بن میرزا عمر شیخ
میرزا ابوسعید بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که از اساطین سلاطین
زمان و از اعاظم خواقین عالیشان بود بر سلطان ابراهیم ولد سلطان سکندر
که فرمانفرمای ملک هند بود ظفر یافت دارالملک دهلی و دارالسلطنه اگره را
مع توابع تصرف فرمود و عرق کرم جبلتش آمده دست [illegible] بر اهل ایران
و دفاین سلاطین ماضیه آن ممالک را برگشود و تفاصیل احوال آن پادشاه خجسته
مآل چون مناسب این مقام نبود ان شاء الله وحده العزیز در محل خود بحیز
تحریر خواهد یافت و درین سال ییلاق در دارالموحدین قزوین واقع شد و این
اولین ییلاقیست که شاه جمجاه دران بلده فاخره نمود ذکر انتقال شاه اسمعیل بهادرخان الحسینی
از خسرو اقلیم چهارم چون شاه ستاره سپاه نور و رنگور [illegible] روز
سه شنبه نهم شهر جمادی الثانی سنه ثلث و ثلثین و تسعمایه در بلده قزوین باستقلال
دیهیم کامرانی راندند بر سر سلطنت کشور ستانی صاحب قران و سعادت در [illegible]

حاکم ولایت مشهد مقدس [illegible] بود و مردم خود را بسرداری یکی از ایشان بقلعه
شهر طوس گذاشته خود بشرف بساط بوسی آستان خلافت نشان سرافراز شدند و چا[illegible]
بر [illegible] از اسباب [illegible] دیو سلطان گذشته بصوب عالم آخرت شتافت چون
خبر مخالفت امرای درخانه پادشاه جمجاه و خلو مشهد مقدسه از حاکم [illegible] و مردن [illegible]
خواجه حبیب الله ساوجی [illegible] دارالسلطنه هرات بعبیدخان ازبک رسید لشکری فراهم آورده
از آب آمویه عبور کرده متوجه خراسان گشت این خبر چون بپایه سریر خلافت مصیر رسید
[illegible] دولت و اقبال [illegible] زوال [illegible] خراسان [illegible]
امرای [illegible] که در [illegible] بودند [illegible] محال [illegible] سلطان
حاکم [illegible] مقاتله و محاربه [illegible] احمد [illegible]
کنگ سلطان بود کشته شد و از انجا متوجه [illegible] دیو سلطان که [illegible]
دیو سلطان که این خبر شنید [illegible] شهر [illegible]
[illegible] از [illegible] آفتاب [illegible]
رفتند و [illegible] شهر [illegible]
قضا را [illegible] سلطان [illegible]
و [illegible] گرفتار شدند بقتل آمدند [illegible] جلال [illegible]
آمده [illegible] نمودند که امرا [illegible] کرده [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] انتقال [illegible] قشلاق [illegible]
سال [illegible] بدرگاه [illegible] پناه آمده [illegible] مجلس [illegible]
و [illegible] خود [illegible] عبیدخان بخراسان [illegible]

بجانب مرو شاهجهان رفته از انجا بعد از قطع بادیه و صحرا در حوالی مشهد مقدس منور نزول
منزلت رحل اقامت انداخت چنانکه خواجه حافظ شیرازی بشعر بادیه [illegible] ای کش [illegible]
نشر گرفت * غرض خود بسیری از جنت ابدی * مردم بیرون سلطان [illegible] اولا
از ازبک حراست کرده و قلعه شهر طوس متحصن گشته برج و ربع و [illegible] محکم ساخته
و عبید خان مدتی تمام در میدان محاصره قدم استوار داشته از منزل صلح در گذشتند
و چون مدتی از محاصره منقضی شد و محنت محصوران از حد طاقت و توان در گذشت عساکر
بر ایشان غالب امده و ابواب [illegible] بضعف انجامید مغرور در آمده و بعد از وقوع این عبید
یکی از سرداران خود را در ولایات که متعلق بدار السلطنه هراة و الواحی توجه بر [illegible]
انگاه ولایت غوریان و [illegible] که از منصوبات هراة است عساکر ساخت و مردم
[illegible] از [illegible] در اطراف ولایات و کوهستانات رفته حسین خان [illegible]
و باره دار السلطنه را تعمیر نموده و دروازها حارسان [illegible] و سرداران [illegible] سپرده و مکرر
دکو جای بیرون شهر را نیز با خندق و دیوار و برج استوار حکم فرمود گفتار در
بیان عبید خان [illegible] سلطان و [illegible] ایشان چون عبید خان
در دار السلطنه هراة کاری نساخت در همین سال علم عزیمت بصوب استراباد افراخت
بعد از وصول انجا [illegible] زینل خان که سردار ایشان [illegible] بود
قدم جلادت پیش نهاده [illegible] مردانگی [illegible] بعضی غازیان [illegible] در مقام
الفرار [illegible] زینل خان [illegible] نهاده [illegible]
[illegible] عبید خان ولایت استراباد را [illegible] عبد العزیز سلطان رجوع نموده
بجانب هراة معاودت فرمود [illegible] سلطان [illegible] شاه جمجاه [illegible]

مردم و لشکر خراسان فرستاده بود و با زینل خان [illegible] بطرف استراباد [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] کربان و نالان پیش [illegible] و [illegible]
عبید خان چون [illegible] این اخبار [illegible] استطلاع کرده [illegible] بجانب
داد و [illegible] سردار [illegible] استراباد [illegible] زینل خان حاکم
بر [illegible] سلطان چون خبر [illegible] لشکر [illegible] متوجه [illegible]
شده در [illegible] مشاهده [illegible] که عبید خان و
سلطان گفت صلاح در انست که شهر [illegible] شاه جمجاه [illegible] حکم
صادر کرده [illegible] سلطان [illegible] قبول نکرده و گفت بیت نه [illegible]
[illegible] روی شمشیر [illegible] کمان * القصه [illegible] هر که دو هزار و پانصد سوار
همراه داشتند با لشکر عبید خان که از بیست هزار سوار [illegible]
[illegible] چهارم شهر مذکور مکاره [illegible] سلطان در جنگ کشته شد و [illegible]
سلطان [illegible] عبید خان [illegible] عبید خان [illegible] داده [illegible]
[illegible] زینل خان [illegible] این خبر [illegible] استراباد [illegible]
کوه رفت و عبید خان حکومت استراباد را [illegible] داده خود [illegible]
غوریان [illegible] سلطان [illegible] بود [illegible]
[illegible] در این سال
[illegible] سال [illegible] حوادث [illegible]
[illegible] شهر جمادی الاخر [illegible]
رجب [illegible] شهر مذکور که فصل بهار [illegible]

بود و سپاه نامیه در صحرا و بادیه ساحت ظهور و نمو آمده روی بجانب [illegible]
بیرون آمده زینل خان شاملو حاکم استراباد در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر شعبان
سنه مذکوره در جنگ فیروزکوه بدست زینش بهادر اوزبک کشته شد تفصیل این
اجمال آنکه دران اوقات که میانه امرا در خانه‌ها بسبب منصب وکالت
و دخل در مهمات ملک و ملت نزاع واقع بود بنحوی که قصد یکدیگر مینمودند
و زلال نصایح خلفا و رشحات ارشادات پیران صوفیان غبار نفاق تسکین نمییافت
زینل خان ازین ورطه خلاف طرح وفاق متوجه خدمت پادشاه با استقلال
گردید پس از وصول بانصوب باصواب و ادراک شرف زمین‌بوس آستان
خسرو کامیاب با امرای عظام و سرداران نامی ملاقات کرده
نصایح فایده‌مند و مواعظه دلپسند بعضی از ایشان را از طریق مخالفت
بیرون آورد و در خلال این احوال خبر طغیان عبید خان در ولایت
خراسان و محاصره دار السلطنه هرات بنابر استیلای آن قوم بی‌تمیز
باردوی همایون آمده زینل خان باشاره پادشاه عالمیان از ری
[illegible] آنگاهی جوش معاودت نمود و در اثنای قطع مسافت
خبر رسید که زینش بهادر با کثیری از اوزبکان در ولایت استراباد
رسیده حکومت [illegible] گشته بالضروره زینل خان دران نواحی توقف کرده
کیفیت استیلای مخالفان را بنواب کامیاب [illegible] عرضه داشت
کرده مدد طلبید دران منزل شب و روز بانتظار عساکر نصرت
شعار گذرانیده روزی برسم شکار با قلیلی از مردم خویش و جمعی از سلطان مصطفی

سلطان

و مصطفی سلطان که بغایت بی‌سامان بودند سوار شده در حین استقبال با عبید بهادر
[illegible] ظهور رسید و شد بسیاری از ازبکان حرامی و دزدان نامی دران پیکارگاه رسیده
صید آهو و نخجیر بصید ارواح و سر تبدیل یافت القصه دران موضع میان آن
دو گروه شنایع محاربه عظیم واقع شده بنابر کثرت اهل خلاف و غلبه فارسان
میدان مصاف ازبکان حرامی بر غازیان گرامی غالب آمده در روز یکشنبه
بیست و هفتم شهر شعبان سنه مذکوره زینل خان و جمعی از سلطان مصطفی سلطان
کشته شدند و بقیة السیف از مردم [illegible] فرار اختیار کرده این خبر چون بعسکر ظفر آثار
شاه ستاره حشر رسید رایات جلال کوچ بر کوچ متوجه خراسان شده چون سلطان
از سلطان [illegible] ایلغار نموده بدمغان رفت و قلعه انجا را تصرف نموده بر سر بسطام
[illegible] که عالم پناه شاه جمجاه و فرستاده عبید خان که در [illegible] سال گذشته
غوریان قشلاق نموده بود در فصل بهار این سال در قلعه شادمانه که قریب شهر مشهد
واقع است شادمانه نزول [illegible] و تخته آب از محصوران شهر و محبوسان
شهر کرده انهار عافیت آن دیار را انجار و خاشاک ظلم و اعتساف انباشت و از کار
عالم را درین راه و گذر باز داشت که از جنس خورده و کسی بیرون شهر چیزی
منقول است که بعضی در لباس گدایی از راهدار گذشته اندکی نمک بدرون آمده
او [illegible] از جانب شهر بیگان رسانید که مردی ضعیف گدای اندکی نمک
برده خان ظالم شرارت شعار در حال باحضار آن امر حکم کرده [illegible]
ترددی [illegible] چون نظر بران مسکین افتاد و فرمود که او را بر سر بازار برده با پنج
بقتل رسانند نعوذ بالله من ذلک و من شر نفس المهالک دران ایام محاصره قریب

بکوچه بند آمده غازیان جارچی ایشان موقف قتال ثبات قدم می‌ورزیدند
و هر کرت بسیاری از ایشان آنجا زده و مرده بقیه خایب و مقرون خواب برجعت
می‌شدند از اتفاقات حسنه که متفرع بر قوت دولت شاهی بود آنکه بعد از انقضای
مدت چهار ماه تخمینا که عبیدخان در تضییق تصیق هرویان سعی و کوشش نموده بجز
خسران و نقصان و صدور ظلم و طغیان امری بر اضرار و آزار روی مضرت نکرد
بارلی امیر الامرای و مشایخ جلیلی از ارکان آن سرو بالا و از بلده بجانب آمده
بر عبید و عصبه او اعراض و اعتراض کرد که از نشستن و جنگ کردن در برج
بند و دار السلطنه فتح میسر نمی‌شود لایق آنکه درین دور و اطراف و جوانب شهر را
فرو گرفته جنگ سلطانی طرح نمائیم ممکن که بوسیله چنین جنگی شاید مطلوب را بچنگ
آریم و پس از اتفاق سرداران عساکر او یکبار برین واقعه روزی دیگر بارلی
تماشای کوچه بند با معدودی چند سوار گشت غافل از آنکه مدبر قضا برین جاهل
مغرور لو ما انتن خنده بر ساعتی دیگر روالی اجل نفحه روح را از بدنش بدر خواهد
خواهد فرمود و هوای فتح اراده جلوس یا و خواهد داد من کجا هیکل قضا بکو
بیرون نداده تو چیزی دگرست القصه پس از تماشای بسیار از راه بکدر
گذشتن بکوچه بندی که در محاذی برج خاکستر احداث یافته بود افتاد و ملازمان
خود را در یکی از محلات ایجاد نموده بازداشت بسبب آنکه غازیان که در کوت
کوچه بند بیحسابانه هر گاه تماشا ... فرمایند که جمعی کثیر بجانب ایشان روانه اند تا
دادن و افکندن تفنگ و خدنگ اقدام می‌نمایند بنابرین مذا و جدا از طرف
ممالک گاه و از پی تماشا در گرفتار آمد در آن حین توبچی از جارسان آن سر زمین از

فرار کوچه بند دیده که از جانب مخالفان سواری دلیرانه ملاحظه می‌نماید آنجا
تفنگ بجانبش انداخته بروی خورد و از پشت اسب بر زمین افتاد فی الحال چون از سر کوچه
رسانیده سرش را از تن جدا کرده با اسب و یراق بخدمت حسین جان آمده دعای
از دهن از آنکه این سر از آن بارلی است حسین جان و اتباع که اسب و یراق را
دیده بودند گشته ظاهرا این سر یکی از سرداران است از جهت این مطلب در تحقیق مبالغه
کرده از کیسه قبای وی مهری بیرون آمده چون آن مهر را بکاغذ زدند
ملاحظه کردند دیدند که در آن منقوش بود که العبد بارلی بن ... حسین جان
و غازیان کرد و دانستند که این سر سر امیر الامرای عبیدخان است و بهجت
تمام ایشان را عارض شده سجدات شکر بجای آوردند و بنواختن نقاره و شادیانه
اظهار سرور فرمودند مخالفان که از وقوع استیلای خلل بر آن وجه که وقوع
یافته از محالات اعتقاد می‌نمودند در صورت یقین دیدند از مردم صادق
القول استماع افتاد که در اول همان روز که این قتل عبید واقع کرده بود
اسرا بادو از بد در شیر بیادر که بحکم عبیدخان حاکم آن ولایت شده بود دختر
زینل خان را در آورد و از وصول این خبر انبساط و نشاط بکلی عبیدخان
عارض شد که دو مان ... گفتند که ماوراء و رائیه چنین تکلیف و ضبط بندیم در
روز که بارلی کشته شد آن انبساط و نشاط بی نهایت بقبض انجامید و به
تبدیل یافت * هرگز فلک ندیده کام کسی * در شیخ مراد کام کام نکند
لب تر نکند بقطره آب مرا * ناخورده دو دیده در کنارم نکند * کشته
شدن برهم خان حاکم عبیدالله بدست بادر زاده شیخ ... والفقار ... و هم در

چهارم شهر رمضان سنه مذکوره ذوالفقار بن علی بیک مشهور بنخود سلطان
ترکمان که حاکم کلهر بود از محض خبث و جهالت با جمعی از ملازمان بعداوت [illegible]
ابراهیم خان که حاکم بغداد بود به ییلاق ماهی دشت آمد هرچند بعضی از آقایان
معروض می‌داشتند که ذوالفقار با سپاه جرار بایلغار می‌آید قبول نکرد
و اتفاقاً بعد از چند روز با چند نفر از ملازمان در دیوانخانه خود نشسته بود
با شیخ محمد کرمانی که ذوالفقار با او دوستی اظهار نموده بار دوی او که در ماهی
دشت بود راه انداخت ابوالمعصوم میرزا که برادر خان و حمزه بیک [illegible]
و جمعی دیگر او را بی‌خبر نگاه داشتند فرمود که لشکری پیاده شده طناب خیمه‌ها
شمشیر زدند ابراهیم خان را بقتل آورده سرش را نزد ذوالفقار آوردند و جمع
مال لشکری کرده آنچه مخصوص خاص بود بملازمان قدیم خود بخش کرد و جمعی
و ملازمان محاسن تراشیده بجانب بغداد روانه شدند در آن اوان [illegible]
کانه با چهار صد سوار از عقب ابراهیم خان می‌آمدند ذوالفقار رسیده
اضطرار برادر و صورت ابراهیم خان و مرحوم سلطان آنکه برادر [illegible] و با خانه
کوچ و فرزندان در بغداد که ساکن بود چون خبر شنیده بود که در خانه او [illegible]
و طوایف جمع کرده شده اطاعت نکردند [illegible]
داشت بدو انتساب کرده بود که در خانه حاضر کرده و بنا بر این مشار الیه با چهار
کس متوجه شده چون بجای خود رسید چنانکه مذکور گشت بقتل آمد ذوالفقار در بغداد
آمده بعد از محاصره آنجا مستولی گشته مرحوم سلطان را که عم بود با جمیع اقوام
بکشت و والی تمام عراق عرب شد و نام [illegible] و کیل خود را السلطان سلیمان [illegible]

روم فرستاد و رواج انداخت ذوالفقار مردی قهار شجاع بود و در ایران کلهر
شهرت تمام داشت بشجاعت اکثر قلاع اخذ و تصرف کرد بیان بعضی از [illegible]
[illegible] محاصره هرات و نجات محصوران بسبب توجه [illegible]

چون ایام محاصره بلده هرات صانها الله عن الآفات امتداد یافت و مرض
جوع شیوع یافت فاقه و سختی معیشت بر آن جماعت [illegible] حسین خان و ارباب [illegible]
چاره کار روان [illegible] که از اوساط الناس و از اوانی و اثاث که [illegible]
با اهل و عیال و فرزندان [illegible] از شهر بیرون کرده مال و ذخیره ایشان را
ضبط و ذخیره خود سازند جهت این اخراج و تاراج در دروازه غازیان [illegible]
تعیین کرده نوبت [illegible] شریر بر ایشان مشرف ساختند [illegible]
[illegible]
و بلایی که [illegible] اطفال [illegible]
می‌شدند و از خاص و عام خواص و عوام در آن ایام [illegible]
در پیش دروازه با کوچ و متعلقان بسامان [illegible] توقف می‌نمودند تا نوبت [illegible]
غازیان دروازه بیان [illegible] زمان [illegible]
ساخته [illegible] تفحص می‌نمودند که نقدی یا جنسی [illegible] از شهر بیرون [illegible]
از [illegible] مشغول [illegible] که عبارت [illegible]
[illegible]
شهر بند که بیرون می‌رفتند در کوچه‌ها [illegible] غازیان [illegible]
بعمل می‌آوردند حاصل که خلق مردم در آن ایام در درون هرات بمثابه‌ای شد که در بازار [illegible]

احیانا کسی از رعایا و غیره هم از هراسان نظر در می آمد تعجب می نمودند و یکی از بیگ
هرات بجهت وضع مثقال باشند بمبلغ سیصد دینار تبریزی شد و مع ذلک نایاب بود
و ارباب نعم که جواهر الماس را از غایت نزاکت مزاج دست کرفتی بارچگی
در یخ و دستار پنهان کرده در وقت خوردن طعام از ازار و دستار بیرون
آورده اندکی از آن بزبان می سودند و چون از طعام خوردن فارغ می شدند
از روی عجز از تمام ازار بسر نهاده در یخ و دستار پنهان می نمودند القصه
چون مدت انقضا بخشا محاصره بخاطره هرات امتداد یافت خبر عاطفت توجه
رایات شاهی در اردوی سالکان طریق شاهی شنیده و مقارن این حال
چنانچه سابقا مذکور شد عبید خان رسیده بود که زینش بهادر که در ولایت
استرآباد حاکم بود و مقدمه الجیش لشکر پادشاه جمجاه در القتل آورده و این قصه
مصحح خبر توجه عساکر نصرت مآثر شد عبیدخان از ظاهر دار السلطنه هرات
کوچ کرده متوجه ماوراء النهر شد محصوران بلده مذکور که چنین فرجی و بابت حرجی
کرابشان را میسر شد پس از ادای مراسم شکر حضرت باری عز و علا از محلّس بیرون
آمده در فسحت استراحت آسوده جبین بجان تهیه اسباب لشکر و خدمت حضرت
شاه ظفر آثر پرداختند اهالی هرات منتظر وصول رایات فتح آیات می بودند حالات
[illegible] خلاصه [illegible] عناصر و مردم [illegible] چهارم نوروز
اول روز [illegible] سلخ جمادی الاخر بعضی شهور موافق [illegible]
در بهار این سال پادشاه جمجاه در ییلاق خرقان بسر برده همواره قاصدان
از طرف خراسان میرسیدند و خبر مخالفت و عناد عبیدخان [illegible]

میرسانیدند پادشاه ستاره سپاه ظل اله را رای همایون چنان اقتضا نمود که لشکر منصور
بخراسان کشیده عبید و عبید یا زاکو شمالی دهند فرمان همایون شرف صدور یافت
که امرای عظام را اقضای ممالک و نهایات [illegible] محروسه کس فرستاده [illegible]
نمایند که عساکر دوران مآثر در اردوی حاضر کردند لشکر بسیار و حشم بیشمار در
ملازمت رکاب ظفر انتساب جمع آمده پادشاه جمجاه از قزوین بجانب خراسان
نهضت فرمود و اجلو بیگم با اهل حرم و خانه کوچ بدار المؤمنین قم روانه نمودند
در اوایل رمضان سنه اربع و ثلاثین و تسعمایه در چمن [illegible] بلاغ نزول
اجلال فرموده عید را در [illegible] نمودند چون ظاهر سلطان [illegible]
خیام [illegible] وفات کرده خبر رسید که زینش با جمیع بهادران [illegible] و اصفهان
متحصن شده اند حکم جهانمطاع غز اصدار یافت که [illegible] سلطان و اولاد سلطان [illegible] و
ذو القدر [illegible] بجانب دامغان رفته دفع زینش نمایند امرای مذکور [illegible] امتثال امر واجب
[illegible] رفته القصه قلعه را گرفتند و زینش بقتل آمد امرای مذکور بعد از فتح [illegible]
در خبوشان بموکب همایون ملحق گشتند تا آنکه خسرو فریدون [illegible] نزول نمود
بمشهد مقدس معلی مزکی خود را رسانیده احرام زیارت و طواف مرقد منور امام
مفترض الطاعه واجب العصمه صاحب التسلیم والرضا امام الجن والانس ابوالحسن
علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیهما شاهی که منقبتش [illegible]
شاهان روزگار و سلاطین [illegible] مرقدش [illegible]
[illegible] روضه [illegible] بدان سعادت سرافراز گشتند و از [illegible]
آنحضرت [illegible] و الثنا و حضرات ائمه هدی علیهم السلام [illegible] الملک الاعلی

همت نموده به نیت فتح و ظفر بنیت امور نصرت و ظفر شتافت و چون خبر از تحقیق حال آن جنابی
که لوای باولای خسرو سکندر اقتدار در حرکت آمده در ساحت همایون وزبان ...
از تایید ربانی باردوی خاقانی رسیده بانواع نوازش و پرسش ...
زیاده گشته از اقران عنایات بیکران ممتاز گردیده غازیان رستم توان ...
حسین خان قوی دل شده با جوشن و خود تا فلک رسان بمیدان جنگ از ...
در گذشت [illegible] عبید خان انکه چون موسی الیه ببلاد ما وراء
النهر رسیده بود و کوچکنجی خان که در آن اوان سلطنت ممالک ما وراء النهر تعلق بوی
میداشت رفته بعضی از مقدمات مرغوا در محاربه با جنود ظفر ورود ...
نشق ساخت آنگاه جانی بیگ سلطان با فرزندان و سایر سلطانان ما وراء النهر
اتفاق کرده رایت توجه بجانب لشکر پادشاه جمجاه برافراخت و با لشکر بسیار و
بیشمار بهم رفت سلاطین چنگیزی از آب آمویه گذشته در موضع ساروقمش از نواح
جام ملاقی فریقین اتفاق افتاد و حرب عظیم انجا ... در محاربه نام مرام در کف پادشاه
پاک اعتقاد نهاد [illegible]
... کرمحاربه خسرو ... در موضع ساروقمش جام ...
... لشکرها بنام پادشاه عالمیان مصداق این کلام و ماصدق ...
بلاغت نظام انکه ... عبید از ظاهر هرات کوچ کرده طریق فرار اختیار
نمود چو خان زاجر شد که خاقان رسید • متحرک خراسان رسید ...
از آن جیل رستم صفات • هوای سمرقند کرد از هرات • وصول بمقصد ...
جهد نامعدود ... سلاطین ازبکیه مثل کوچم خان پادشاه ما وراء النهر

در ترکستان

در ترکستان و اندجان و طراز و سیران و مایل و طرقان و غلماق و قزاق با ما
پادشاه ممالک طوران خطا و ختن و قلماق و سکان خوارزم و کاشغر و دشت
قپچاق که دویست و پنجاه هزار سوار بود و بعد از خروج چنگیزخان تا از زمان ...
کثرت در آب آمویه عبور نموده بود والقصه انجماعت از آب آمویه بعزم
تسخیر خاندان مرتضویه عبور فرموده و چون این سامع مجامع ساحت جلالت
و بگوش هوش ... بندگان آستان مصون از نقص و آفت رسید مجموع ...
و سرور کرده در حرکت بجانب دشمن بنهاد از برق و باد سرعت ...
و سر حد وقت و فرصت بوده طالب ملاقات می بودند تا آنکه در موضع سارو
قمش از ولایت جام ملاقی فریقین اتفاق افتاد و هر دو گروه کوشش بسیار
کشته تقدیر مالک الملک بی شبهه و نظر الذی بیده الملک و هو علی کل شیء
قدیر در محاربه ... طرفین بگشاد ... صبحی که شاه عرصه این
طارم اخضر را ابلق کوه پیکر سپهر انور سوار شده تیغ خون آشام از نیام
بیرون و فتح ممالک انجم را از عساکر گردون مراتب کواکب پاک ساحت فضای
ارض و سما را فروغ بخشید یعنی روز جمعه یازدهم محرم سنه مذکوره ۹۳۵ پادشاه
شجاعت نهاد و خسرو پاک اعتقاد بس از سودن جبین اخلاص بر خاک نیاز در عرض
مسلک درگاه کریم چاره ساز زره توکل پوشیده و جرعه از جام عنایت ...
ساقی کوثر نوشیده پای مبارک در رکاب ظفر آیات آورده ...
شعار و سمند تیز رفتار سوار گشته میمنه عساکر ظفر مآثر را بسرداری چوهه سلطان تکلو
و حسین خان شاملو و احمد سلطان استاجلو و بیرخان شاملو ترتیب داده ...

حمزه سلطان ذوالقدر حاکم شیراز با شاه قلی محمد خان ذوالقدر اغلی و پیر قلی سلطان شاملو
و یعقوب سلطان قاجار ساخت و جلیل و سرخیل محلی و لی محمد خان شرف الدین ابن اوغلی
با بسیاری از فارسان میدان پردلی او لامه تکلو و سلطان تواجی و کمیله خلیفه
مهردار و حسن سلطان دورغوت اغلی و ملک بیک خوئی با نفس سیمت نمای
ذوات مرتضوی صفات در رکاب سپاه نصرت پناه لوای اقبال برافراشت
و سلاطین طاغیه از جانب دیگر سرافراز خود مرده و دو جانی بیک سلطان را در
و کبلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان را بازداشته عبید خان سرداری جوانغار
را تعهد نمود و کوچم خان که در ان اوان سلطنت و پادشاهی ان طایفه تعلق داشت
در قلب لشکر مقام اختیار فرمود و سونجک محمد سلطان و قنبر علی بی و شیخ درویش
و رستم قلی بی برطرح که داشتند و طبل خواجه و قرابیها در غرا اوغلی مقرر شده و دیگر
سلاطین و امرا مثل کیکسن قرا اسلان و قرش اعلان و جنجین بی رسید هم میرزاده جنای بهادر
و سپاه و بهادر حافظ قنغرات و شیخ ابو سعید از اسپای به هر یک محلی تعیین شده
از طرفین بصوت نقاره و نفیر آواز سورن بهادران و میدان ارده و کبر بکوس جانگیر
سپاهی رسیدند در ان حال امان تیر خدنگ و شجاعان با نام و ننگ گشتند
بهم بر سر رسیده گردانیده و خار خار تعلقات اسباب جهان فانی ساختی را
از آتش مردی و مردانگی سوزانیده و در بیشار کارزار اندر خیمه و تن جسد کین نگه دیگر
خوابانیدند و صیت جرات و جلادت در عرصه گیتی انداختند نشان رفیقا
در ان روز قیامت نما از شعله غضب تیغ جبار مجرو تیغ سرافشان به فرق سپاه زنان
نزول بلا را مظهر گرز نازل در دست سرهنگان قابل معرکه غضب ملایکه و مجروح بسی را

قاطع منطوق آیت لعباقی و کل شئی هالک سر مرکب تا غیر چون تاوک غمزه دلبران در
هرانی ناتوانی رانی تاب گردانید و تیغ خنجر راه سپاهی کمراهان میان جهان
کرد نک یک سر منزل عدم میرساند شمشیر از تیر زبانی و شمن تند گوی را حام جما
میساخت و کمان از کمال نخوت و نخوت سحاب مخالف عدو را رحال مد
می انداخت تفنگ مثل اهنک از قضای میرم تفاجا خبر سپاه و ضرب زن
دشمن شکن روز نها در میانی ظلم تمامی بدن مختص گشت القصه سرداران در
راست مثل چوبه سلطان و حسین خان نجحت متاقل خوشحال بی بیک سلطان تاجی
جانی بیک سلطان نیز از جای که ایستاده بود در حرکت امده بر یکدیگر حمله نمودند
و حابک سواران رزمجوی و سپاه و جان تند خوی فنون شجاعت و بهادری
و شیوان جلادت و دلاوری بر یکدیگر عرض کرده نقد حیات از مخزن بدن فی
بر بودند و در اثنای دار و گیر و استعمال تیغ و شیر انا رنگست برامرای بر الطغار
شد نواب محمد خان شاهد فلک سجان با جمعی از ملازمان و تابعان ساخته شیر زبان
و پلنگ دزن همه سرداران میدان حرب شدند چنان کرد از جوانان دلاور
و بسیاری از مخالفان را به تیغ بی دریغ از پشت زین بر روی زمین افکندند و کمتری
باز پس راندند در ان حال از تیر و فتح الکمال تیری براسب انحضرت خورده از رفتار
فاند فی الفور یکی از ملازمان اسب خبت را بان غفار کارزار رسانید حسن
سلطان دو رغوت اغلی نیز مدد انحضرت بر دشمن غیرت تاخت و خان مایر
فلک سیر سوار گشته لوای اقبال برافراخت بالاخره مردم جانی بیک زور
اورده جو به سلطان از اسب گرفت و حسین خان و محمد خان شرف الدین اغلی نیز

تماشای ملحق شده دل دلیرانی که در نوبت ستاده بودند از آمدن خانان تقویت و قوت
و جانی جنگ سلطان که میدان با تسلیح را از زمین داشت در پس سیاه لشکر در تکاه
رانده شتران باری و الاغ مردم اردو بازاری از شه تبرار که در صف جدال
و معرکه جدال در آمده میدان جنگ بر غازیان رزم آهنگ تنگ شده مخالفان
آغاز کشش و کوشش نمودند و حمزه سلطان سپاه جلو نیز بعد از سیل عید خان
و عبید خان لسان دیگران از مقام خود کی بنده بگوشه بیرون رفت و جهت کام
کرمی صف که مقابله حکم جهان مطاع غز اصدار یافته بود که توپچیان آسمان جلال
آتشبار آتش در توپ و تفنگ خرمن جمعیت دشمن را محترق سازند ایشان نیز بود و ملک
از کثرت انداختن تفنگ و گرد شوران مخالفان پیرنگ فسحت جنگ و سپاه
سپهر رنگ تیره و تاریک گشت و تا دو دقیقه باقیه و صوت چوخن و عزه بنی طایفه
از بکیه از سپهر بلند در گذشت از کمان غازیان را تیرباران نمود و از کثرت سهام
تیر روی هوا پوشیده شده • خدنگ از کمان را هتماگرفت • ز هر گوشه فتنه
بالا گرفت • میان زمین و فلک ز غبار • جهانی دگر شد ز خوا آشکار • زره
دیده را باز کرده • چو چشم بتان فتنه آغاز کرد • سنان تا ز هر سو دران رستخیز
لطعن دلیران بیان کرده تیز • ستوران در افتاده بی نعل سم • سراسیمه و تیش و بی
باکرده کم • ز بس شتر نعره کوس جنگ • چو او از رعد از سپهر در تنگ • اتفاق
استماع افتاد که طلعت غبار زمرتبه کردیده که دوست از دشمن دران انجمن تمیز
در خلال این احوال بعضی از جوانان دست جلو رو در رو ملاحظه کرده از معرکه رو
گردان شده و پا در بادیه گریز نهاده از سر ناموس درگذشتند و از راه بیابان

و چون ایشان سر در کردند و خبر شکست لشکر غالب در اطراف و جوانب مد اخسند و محبان
خاندان حضرت مقدسه امیر المومنین و امام المتقین و پیروان ائمه معصومین
علیهم الصلوة من رب العالمین متاصل و مضطرب گردیدند و بسیاری از ایشان
از فضا اشکار راه بیکنای خفا سرا گرفتند نواب کامیاب جلالت که دیگ
هیبت و غیره مشاهده نموده فرمود که توپچیان را انش دادن تفنگ متعاقب بنده
در محال خود توقف نمایند و ایشان امتثال حکم کرده بعد از انقضای اکثر
تیره گی هوا و ظلمت ارض و سما منعدم گشته روشنی فتح ظهور نمود و صبح نصرت
از افق طالع گشته نیر مراد با حسن وجهی چهره گشود و علم سفیدی با جمعی که در سینه بوده
در کرد آن علم ستاده بودند بنظر انور اشرف نواب قمر رکاب کامیاب در آمد
و بر آنحضرت روشن شد که آن مکتوب مرتد بر کبد یعنی عبید در پای آن علم سفید
ایستاده بوده در مشهد مقدسه رضویه علی مشرفها الف الف سلام و تحیة از بعضی اتفاقات
استماع رفته که دران حین شخصی از مومنین دران روضه عرش منزلت آنحضرت را
سلام الله علیه بخواب دیده که متوجه ولایت جام شده اند شخص از آنحضرت علیه السلام
سوال کرده که یا حضرت بکجا میروید در جواب فرموده اند که بمدد طهماسب میروم مصداق
این سیاق و حمایت آنحضرت بکرم حضرت رب العزه را در حرکت آورده
نسیم ظفر شمیم قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا از جهره بیکر نصرت اثر
و بقدرت الله نصر اعزیزا ارتفع کرده و ارواح مقدسات باقی ائمه اطهار علیهم افضل
الصلوات و اکمل التحیات ملهم غیب مرشد لاریب حیرت شد از تک سوار
در کوش هوش پادشاه خطا پوش گفت و از فیض عام اکرام روحانیت حضرت امام همام

تا من مفروض الطاعه واجب العصمه کل مراد دلکش چهره فیض بر پرنش در غایت خوبی
شکفت شاه علی بیک اذان خلف شاهان جلادت کستر و خلاصه خاندان حیدر صفدر
انتصاب یافته خبر این جانب نشستان سیر بکولان درآورده و جای ثبات قدم فشرده
با وجود وفور قلت غازیان بمحض کثرت عسکر اعادی دین توکل بجلیل تهین خسته
و اعتماد تمام بر قضیه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله درست ولادرو
الله جدا از دو یکدیگر از آن کثرت آن ازدحام که نمونه یوم القیامه بود خوف و
نموده میمنه و میسره عساکر نصرت مآثر را که زیاده از سه هزار نفر نبودند مرادان
کامکار سام میرزا و القاص میرزا نامزد فرموده خود بنفس نفیس که در رکاب ظفر انتساب
ستاده بود و بدلهٔ اقبال چنین که از آن خسرو باتمکین مشاهده نمودند همه تنها کشیدند و
برافراخته رخش و شهپر بلبان ناختند و بطرفه العین دشمن بنخچیر را منهزم ساختند
فتح مواد در هیچ ولاعلی برافراختند غازیان رستم توان بر دو دست پنجاه
هزار از بک خونخوار حمله آورده و سه هزار تیغ بیکبار فرود آورده هر که از زیر
تا سینه شکافتند و هر که را بر کمر زدند چون خیار تر دو نیم کردند • ز تیغ کین
هوا در زره چاک چاک • هوا پاره سنور فتاده بخاک • یکی جوشن افکنده بهر گریز
جوانش بر آهن برون جسته تیر • فتاده بخاک آن دگر یک هلاک • یکی بی سر
برده با خود بخاک • ز سرها که بر نیزه کرد استوار • در و دشت شد پر سر لاله
زار • القصه لعنایت الله و حسن توفیق با سه هزار سوار شاه دین پناه
نود هزار یا یکصد و پنجاه هزار سوار از بک را کار تنگ ساختند و در یک ساعت
پنج هزار سوار نامدار از آن لشکر خونخوار بقتل آمد و بمقتضای کریمه واقتلوهم

وعده شوهم عمل نموده هر کرا از آن طایفه می دید بقتل می آوردند تا ظفر جاودان
جنگ گاه منصور و مؤید و مسرور مراجعت نموده لشکر شکسته ازبکان از صدمه جانم
نامور شاه جهان جاهی در یک نگردیدند مشغولست که در آن روز انقلاب الف و درگذر
روز جنگ لشکر شاهی شیوع یافته از موالیان و شیعیان هر کس خود را از بادیه
رسانیده و در ثانی الحال خبر انهزام سپاه ازبکیه منتشر گشته قضیه منعکس گردید
این جهان مسجوع شنیده ساعت • ساعتی زیر و ساعتی زبرست • از مردم صحیح
القول مسموع شد که در آن حین که بعضی از سپاه نصرت دستگاه قرار بر فرار اختیار
نموده بودند سرداران لشکر ازبکیه و معاندان تیغ بندان اصفهان علیه صفوف جدا
آمده بشارت فتح و ظفر و نوید انهزام لشکر ظفر قرین نوبی رسانیده نوازش یافته
مشار الیه بعد از نوازش لشکریان اشارت کرد که سپاهی از دور مشاهده می کنم
و می بینم که آن سپاهی که از جایی که ایستاده و در حرکت نیامده ظاهرا جمعی از قضیه سپاه
قزلباش است که آنجا توقف نموده باید که جمعی رفته از ایشان خبر گرفته حقیقت حال را معلوم
نمایند بعضی از نزدیکان گفتند که شکست بر لشکر قزلباش بمرتبه راه یافته که توقف ایشان
در آن مکان از محالات است غالبا چهار پایان مردم این نوع اصحا است که در آن زمین
بچرا مشغول اند عبید خان این سخن را پسندیده و گفت این سپاهی چهار پایان نیست از چهارپا
لا جرم چند نفر از سپاهی از پی تحقیق آن سپاهی در حرکت آمده آن سپاهی بجای
که ایستاده بود در حین آمده سپاهیان بتحقیق چون اندک مسافتی قطع نمودند دیدند که
آن سپاهی چهار پایان نیست بل سپاهی است و در حال بسرعت تمام مراجعت نموده
حقیقت بعبید خان گفتند در آن وقت غازیان ولاور و قورچیان نصرت شعار آخر

نزدیک رسیده عبید خان و مردمی که با او در پای علم و نیب ایستاده بودند الغور راه گریز پیش گرفته بتحقیق پیوسته که دران وقت یکی از قورچیان ... ان سالک طریق شاهی یعنی عبید خارجی انعاف کرده شمشیری بر ... وی زد چون جثه او بغایت حقیر و زبون نمود از و کرسته فاصله قبلتش نکرد و عبید خان بهمان ضرب شمشیر مجروح شده یکی از غلامان و خلوا ... اورا کشته و دیگری از عقب در سیده دران حالت قوچی دیگر خود را نزدیک خواستند که مهمش را باتمام رسانند نخل خواجه امیر آخور که از منقربان ... زخم تیری آن قورچی را از ان قصد منعا قد کرد انیده او را بر ین وجه که ... جامی رسانید عجب تر ازین واقعه آنکه بعد از فرار عبید خان قراریافته آگاه از بار کیر فلک سیر فرو آمده بر بستر استراحت تکیه کرده قورچیان ... ودلیران ... زاو را احاطه نموده دران وقت جانی بیک سلطان با ... هشت هزار کس از ازبکان که از پی آمده و کسب و قتل قرا ... ایشان ... بوده آمده در حب اردوی شاهی فرود آمده اعتقاد ش انکه اردوی ... ارای پادشاهی اردوی عبید خارجی است و شاه عالیجاه و سپاه نصرت دستگاه گریز بر ستیز اختیار کرده بهزیمت رفته اند نواب کامیاب جمجاه و امرا و سرداران دولتخواه که دیدند که لشکر عظیم در حوالی ایشان فرود آمده عازم جنگ شده جمعی غازیان از پی تحقیق این امر رخصت یافته بعسکر جانی بیک سلطان رفتند و دو نفر از ازبکان را گرفته بپایه دولت همایون آوردند و آن دو اسیر حقیقت حال تقریر نموده نواب ... داعیه نموده که دران شب بسمت ...

لشکر

نسبه بر سر ایشان رود و بضرب تیغ جان ستان جانی بیک سلطان را مانند عبید خان از پیش بردارد امرا و سرداران که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند خصوصا جوه سلطان مانع شده مصلحت ندیدند اما در اخر همان شب بر جانی بیک سلطان ظاهر شد که عبید خان از پادشاه عالمیان شکست یافته با معدودی چند فرار نموده است لاجرم مشار الیه خائفا خاسرا کوچ کرده از عقب یاران بسوی اوطان روان شد و ازان معرکه نامرو شاهی جاهی با نشاط و سرور و مظفر و منصور عاقبت محمود بعد از وقوع این لطیفه غیبی و شیوع نامید الاریبی منشیان سحر بیان عطارد نظر را بنوشتن فتح نامجات مامور ساخته کسی نقم نزد مرحوم ناجلو بیگم فرستاده عوض قالیاول را سر سلطان محمد ابن ... اماد و کوچم سلطان داده بدار السلطنه تبریز ارسال نمودند ازان جمله فتح نامه که بتبریز فرستاده ثبت شد فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه سادات عظام و قضات اسلام و اکابر نجام و اصول و اعیان و غازیان عساکر ظفر انجام و جمهور سکان دار السلطنه تبریز احسن الله احوالهم بعنایت شاهانه امیدوار بوده بدانند که چون عبید زیاد فاسد الاعتقاد قبل ازین مجال مجادله و مقاتله با غازیان و عساکر ظفر فرار برقرار داده بود و درین وقت مخصوص تخت یاد بال و معاونت خاندان و سلطان از بکیه و ترکستان و حکام ماوراء النهر زده از آب اموی عبور کرده بالغا تمام متوجه شده با موازی یکصد هزار مرد کارامدنی بسرعت تمام مجادله و مقاتله با رایات نصرت آیات بخاطر رسانیده باندک روزی خود را بزور اباد جام رسانیده و چون عساکر نصرت ماثر را اطلاعی از جمعیت آن خارجیان بود که خار ...

جهت فیصل مهمات باطراف و جوانب متفرق شده بودند نواب همایون با معدودی
چند که ملازم رکاب ظفر آیات بودند بمحض توکل و کرامت تعدیه انه علی کل شیء قدیر
و استعانت از ارواح حضرت مصطفی و مرتضی و ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین طلب نموده در یوم الثلثا ... محرم الحرام در جنب جام با ایشان مقابل شدند
و آن فجار رجبان گمراه از اطراف لشکر ظفر پیکر در آمدند و غازیان شیر شکار بر و شیر مردانه
معارک کارزار بتوفیق حضرت پروردگار با آن طایفه غدار اشرار ناهنجار ستیز و آویز
محاربه کرده اعلام مردی و مردانگی برافراشتند و اظهار سربازی و جانسپاری
نموده مصداق کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بران قوم مقهور و مظفر و
منصور شدند و اکثر خانان و سلطانان و سرداران سپاه اشرار طعمه شمشیر آبدار
ساخته و لشکریان گمراهان از تیغ شوربختی غازیان کینه گذار امان نیافته فقطع دابر
القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین و جامه عافیت ایشان را چاک کرده و پرچم
امید شان چاک ... بنغمه الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بظهور رسید زبان بیان
بعد ازو بتهنیت ... و ... گشاده شد باید که درین فرده هر
و شادمان بوده و لوازم شکر الهی بتقدیم رسانیده در دعاگویی دوام دولت قاهره
روز افزون اشتغال نمایند و اصلا ملال بخاطر راه ندهند و در تکثیر زراعت و آبادانی
کوشیده که مجاری امور بر حسب مرام دولت قاهره است و مردم آنجا را
امیدوار سازند که عنقریب عنان عزیمت متوجه آن صوب است و شعرای روزگار را
این فتح نامدار فکرها کرده تاریخها پیدا کردند از انجمله این ابیات بنظم تحریر درآمد
بحمد الله که از لطف الهی * ز عالم فتنه و آشوب گم شد * شد از ... ...

شاه

شاه عالم * دل مردم خلاص از لشکر غم * شهی کز بیم تیغ آبدارش * ...
شده ... * جهانداری که از الطاف داورش * شده بر روی جهانداری مسلم *
برای سجده نعل سمندش * بود بر پشت چرخ نوزخم * بغیر از حق نصاب دولت او را
نمیداند کسی والله اعلم * عرب از کاه جون روی اورد * ... فتح و نصرت
داد و هر دم * بجنگ ... گشت مشغول * صباح عاشر ماه محرم
شده در جنب و جوی سال تاریخ * برای فتح انشاه مکرم * بگوش هوش
من از عالم غیب * ندا آمد که فتح شاه عالم * از نوادر اتفاقات حسنه آنکه ... جان
چهل نفر از علمای ماوراء النهر همراه بخراسان آورده بود که در روز جنگ غازیان
که اورا بر لشکر قزلباش آیه مجموع انها در جنگ مذکور قتیل آمدند فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین جهون خان شاملو که در آن سفر که کارهای مردانه
از و صادر شده بود نوازش یافته بدستور سابق ایالت دار السلطنه هرات را
باللگی شاهزاده سام میرزا بوی ارزانی فرمود و قورچیان که در آن رزم
غایت شجاعت و مردانگی بجا آورده بودند بعنایات سرافراز گشته بانواع
عطایا اختصاص یافتند بعد از آن پادشاه عالم پناه علم مراجعت بصوب عراق برافراخت
بواسطه آنکه ذو الفقار نام بکارد بغداد یاغی شده بود آنگاه بنیشابور آمده
چند روز در آن مقام توقف فرمودند و مبشران همایون خبر فتح میمون را
در اطراف ربع مسکون منتشر گردانیدند * خورشید شادمان شد و با مژده مژده
داد * روح القدس بسم تهانی زبان گشاد * عالم در اهتزاز که یارب هزار شکر
ایام در طرب که الهی بخیر باد * بعد از آن با خیل و سپاه کوچ بر کوچ لوای ...

براق اشتر بخطه طیبه قم نزول اجلال نمود و قیصر روزی و قیصال نزول نمود

ذکر توجه پادشاه جمجاه باستیصال ذوالفقار بجانب دار السلام بغداد

سابقا مذکور شد که ذوالفقار بی اعتبار عم خود را کشته بغداد را بحوزه تصرف در آورده بود در
اول بهار سنه مذکوره رایات عز و جلال ییلاق جرباذقان عبور نموده
از آنجا کوچ بر کوچ در اواخر رمضان که آفتاب در سرطان بود بظاهر بغداد
نزول فرمودند ذوالفقار برگشته روزگار داعیه نمود که خود بیرون آمده
با لشکریان رکاب ظفر انتساب شاهی مجادله نماید سید محمد کمونه مانع شده که از
عساکر نصرت مآثر بغداد را محاصره نمودند ذوالفقار بنتیجه جبلی اخلاق ذمیمه
کفران نعمت آمده با خود قرار مجادله داد و بعد از چند روز که بدین تیره کدر را
بود و ابواب ظفر بر سپاهیان لشکر و حشر روی نمی نمود چه همگی فتوحات بجناب
آن پادشاه ملکی صفات بعون عنایات و تاییدات قاضی الحاجات و کافی
المهمات و ارواح مقدسات حضرات عالیات طاهرات صدر مرتبات عون بی
سپاه بود لاجرم علی بیگ نبیره صوفی خلیل موصلو و احمد بیگ برادرش با هفده
نفر از غازیان که ملازم آن بی ایمان بودند در کشتن آن بی ایمان همت بسته وقت نظر
وقت صبح مذکور روز پنجشنبه بیستم شهر شوال سنه مذکوره وقت ظهر ذوالفقار با زره
دلگیر بود و آمده و شاه قیصری نموده اراده نمود که ساعتی بخوابد در آن وقت علی بیگ
و احمد بیگ حاضر بودند وی زره از تن باز کرده سفارش سپاه بعلی بیگ نمود
و ساعتی بر بستر استراحت غنود علی بیگ و احمد بیگ فرصت یافته و خنجری بروی
داده علی بیگ شمشیری کشیده بر تنش زده چنانچه جامی زرد و او جان از تن بدر رفت

با وجود این حالت زخم که زبان علی بیگ را گرفته با تانی کشید که اسلحه او در آنجا
بود علی بیگ حاضر ابواب احمد بیگ شمشیری بر عقب سرش زده افتاد فی الفور سرش
از بدن جدا ساخت * با ولی نعمت ار برون آیی * گر سپهری که سرنگون آیی *
کور حسن تکلو با سپهی بجهت اتصال این مژده خود را از باره بخندق انداخته
باروی همایون رسانید آنگاه متعاقب این خبر ظفر اثر ذوالفقار بدبخت را
بدرگاه شاه عالی تبار آورده بغداد مفتوح شد منشیان عطارد نشان فتح نامها
در قلم جان آورده باطراف و جوانب ممالک محروسه از خراسان و آذربایجان
ارسال داشتند و شیعیان ملا و علی مضمون این مقال را بگوش هوش عالمیان
رسانیدند * بخیر که ملک سر افکنده شد * نکر بد عهد سر افکنده شد * امارت بغداد
و جزایر و قاف بعلی بیگ نامزد گشته احمد بیگ را ملازم خاص رکاب ظفر انتساب
گردانیدند و ایالت بغداد و امیر الامرائی عراق عرب را محمد خان تکلو شفقت
کردند کلهر و مندلی را بغازی خان تکلو و اوبند و حله را به محمد بیگ سپردند
و حواله را بالقاضی ... بیک در ناحیه بنصایح سلطان مرحمت نمودند و مقرر گشت
که محمد خان را داخل دار الخلافه گردیده منادی نماید که هیچ آفریده در شهر
مزاحم شیعیان بغداد نشوند شاه جمجاه احرام زیارت مشهد مقدس کاظمیه علی
راقده الف الف سلام و تحیه بعد از استسعاد بدان سعادت احرام ... نمودند
در این اثنا ایلچیان از جانب حکام اعراب با تحفه و پیشکش بسیار بدرگاه آمده
تهنیت فتح بغداد بهم رسانیدند بعد از آن خبر و کیفیت سمت بطرف عراق ... بود
در اثنای راه ولد ملک بیگ خوبی شاطر علی که در سلک خدمتکاران بود

کامیاب عملی بود و سبق خدمت خاقان صاحبقران دانست و جمعی از تکجیان را به
قتل رسانید و درین سال قشلاق همایون در قزوین واقع شد ذکر آمدن
عبید خان بولایت خراسان بعد از انقضای مدتی از توجه پادشاه منصور بجانب
ما هو المذکور عبید خان با جنود نامعدود و هوای تسخیر ولایت خراسان از
آب آمویه عبور کرده بدستور معهود توجه نمود و سونجک محمد سلطان و عبد العزیز
سلطان را با شش هزار سوار بطرف مشهد مقدس معلی مزکی فرستاد و در آن ایام
احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار و اغزلو سلطان شاملو و برادرش
سلطان شاملو با سه چهار هزار سوار از غازیان رستم توان در آن دیار بودند
از شهر بیرون رفته با ازبکان که بخیال قتال پیش آمده بودند دست در گردن
المجاهدت را قریب الطریق راندند و چند سوار از آن گروه را نیز از مرکب
پیاده ساخته سرهای ایشان را بشهر آوردند برین قیاس قریب دو ماه میان این
دو سپاه کینه خواه بر منوال گذران بود و امرای جلادت نشان در محافظت آن بلده
جنت نشان بقدر امکان سعی می نمودند در آن اثنا شنیدند که عبید خان با جمعی کثیر
بحوالی شهر آمده صدای کرنای او غازیان را پریشان کرده زیرا که جماعه
مشهد مقدس با تمام رسیده بود و لشکریان در آن شب زمستان و هراسان
نزد امرا آمده گفتند که عبید خان با سپاه سنگین از روی خشم و کین رسیده
محمد کوچ نیدنان لشکر زیاده از حوصله و چند مقاومت نتوان کرد امرا بعد از
مجادله با لشکر عبید خان دیگر مصلحت توقف ندیدند و از مشهد مقدس بیرون رفتند
عبید خان جمعی از ازبکان را از عقب غازیان روانه گردانید اما ایشان بامر

الله

رسیدند عبید خان با سپاه فراوان بشهر درآمده یکی از ملازمان خود را که
که پیشتر بجانب هرات در حرکت آمد چون بحوالی شهر مذکور رسید رحل اقامت
انداخته ماند و اوقات گذشته را بسر برد فراغت و انزوا و افزایش سپاه را
شعار خود ساخت حسین خان زمره از سرداران کار دیده که بر غلبت دیگر
ضعف ما و عجز مطلع شده چاره کار منحصر در مصالحه دیده اسباب خواجه
سیاوشانی که مرد فطنت و کاردانی از سایر ارباب الباب ممتاز بود
و پیوسته در سرانجام مهام خاص و عام اهتمام می نمود بامید وقوع
میکاشت مصالحه برین وجه قرار یافت که عبید خان از ظاهر هرات کوچ کرده چند
فرسخ مسافت طی نماید تا غازیان محصور با عیال و اطفال و احمال و اثقال
از شهر بیرون رفته خود را بمامنی رسانند و ازبکان اذیتی از عقب ایشان
مزاحمت بعرض و مال المجاهدت نرسانند و در آن اثنا عبید خان این رباعی مستزاد را
گفته بدرون شهر فرستاد ٭ ای اهل هری رخاص با عام شما ٭ از شاه و گدا
دانم که بهم خورده سرانجام شما ٭ از لشکر ما ٭ چون باعث صلح خواجه اسحق شده ٭
یعنی که بود ٭ کبری مهر شیخ الاسلام شما ٭ در مذهب ما ٭ مولانا هلالی که در آن
در دار السلطنه می بود در جواب این رباعی را گفته بود ٭ ای شهره شده بظالمی
نام شما ٭ از شاه و گدا ٭ آزار بود ز اهل بیت کام شما ٭ این است دوا ٭ سعد اولاد
علی ایمان و ننگ ٭ چون قوم یزید ٭ صد لعنت معبود بر اسلام شما ٭ در مذهب ما ٭
القصه عبید خان بعد از تشیید عهد و پیمان بموافقت و قسم و ایمان چند کوچ پس رفته حسین
خان تمامی غازیان و شیعیان و موالیان را در رکاب سعادت انتساب

سام میرزا در ساعت میمون سعادت کوچانیده از دار السلطنه هراة بیرون آمده
بجانب ولایت سجستان در حرکت آمد و چون قریب ولایت مذکور رسید مضرب سرادقات
جلال میرزا شد ملک سلطان محمود که بحکم پادشاه هدایت سعود در آن ولایت امر ایالت
اشتغال داشت یکی از نزدیکان خود را با پیشکشهای گرامی بپای بوس میرزاده
بوس جان شوکت اشعار ارسال نموده و فرستاده ملک در وقت شتاب از پی بساط بوسی
میرزا مشرف گشته تحف و هدایایی که داشت گذرانید و بنوازش و پرسش سرافراز
گردید روزی چند که شاهزاده در ولایت در بعضی از مواضع نمروز تمام روز نگذرانید
بسامع شاهزاده رسید که جمعی در حوالی خود را از احاطه دایره تکالیف دیوانی
خارج ساخته مع ذلک قطع طریق و اخذ اموال رفیق شفیق اقدام می‌نمایند حارس
ملک الهیات باشارت شاهزاده شجاعت صفات حسین خان با بسیاری از
غازیان بسر ایشان رفته جنگ عظیم بوقوع انجامید بالاخره لشکر ظفر اثر بر آن قوم
بد اختر و دزدان گریز بسیار غالب آمده اموال و برات بسیار و اسیر بسیار گرد
در خلال این حال معلوم شد که در ولایت کیج و مکران که قریب بولایت سجستان واقع است
جمعیت اموال فراوان است و ملک دینار که فرمان فرمای آن دیار است عاصی
و نافرمان لاجرم رایات نصرت آیات بصوب آن ولایت نهضت نموده و چون ملک
و منسوبات آن مقاصد معسکر شاهزاده پر عاد گشت غنیمت بی عدد و اموال بیرون
از حد بدست ملازمان میرزا و خان جلادت شعار افتاد و دست یافته ابواب
ابواب جمعیت بر روی شاهزاده و سپاه گشاد و بعد از این فتوحات و مسرت عظمات
شاهزاده عالیشان باشارت حسین خان از آنجا مراجعت کرده بصوب فارس و عراق

در حر

در حرکت آمد   الغرض بعد از بیرون رفتن نواب سامی
از دار السلطنه هرات عبید خان با لشکر فراوان داخل شهر شده بر مسند سلطنت
متمکن گردید و انصار از بکیه و خبایث سمرقند بهمه دست ظلم و ستم بجانب ترک
و تاجیک و دور و نزدیک دراز کرده فغان مظلومان در و دشت از شهر بلند
در گذشت از اموری که منافی دیانت مسلمانان بود میان بعضی و جهانیان آن
دران ایام از آن قوم ناتمام بوقوع انجامید آن بود که کسی از فقرا در بر سکه
جا می‌بدو نگهان می‌برند دست در دامن وی زده او را نزد قاضی برده دعوی
میکردند که در اوقات حکومت قزلباش قوت ابوبکر و عمر علیهما اللعنة
یوم المحشر کرده و برای اثبات این دعوی دو جاهل باطل از خبایث سمرقند ادای
ادای شهادت می‌نمودند و آنگاه قاضی خان مذاهب بی‌آنکه تحقیق حدیث گواهان
نماید بمجرد شنیدن صیغه شهادت چنین و کذب شهادت حکم بقتل آن بیگناه
و محبسان ناحق او را کشان کشان بچهار سوق هرات برده میان دزدان بقتل
می‌آوردند بسیار مردم سنی مذهب که بسبب آن مال در وسعه گفته دران ایام
کشتند و بسیاری از شیعیان محتاج و موالیان باج که بیار عدم قبول عالم ماندند
شب عفو رسیدند از جمله مقتولان مظلوم کشتگان معلوم مولانا جلال
که نظم بلندش بر السنه و افواه مردم آگاه جاری است مولانا از نزدیکان حضرت
و باعث بر قتل وی زمره از ارباب حسد الذین فی قلوبهم مرض بعبید خان رسانیدند
که مولانا دو رباعی در جواب با جهای شما بطریق هجو گفته است بنابراین دیگری
مذکور می‌شود   تا چند دلا بی‌سر و سامان باشی   چون طره مهوشان پریشان

دلفت چو خادمان زر روی اخلاص در خدمت سلطان خراسان باشی
که دوری از ازدل و جان باشی گاهی ز پی غارت ایمان باشی با این همه دعوی
مسلمانی صحبت کافر باشم گر تو مسلمان باشی و مع هذا او در اصحاب [illegible]
بسیار است خان بسبب حرکات [illegible] حکم کرده که اورا [illegible] در مجلس
دستگیر کرده پس از ایذای بسیار و آزار کلی بیرون از شمار آن را [illegible]
در چهارسوق هرات بقتل آوردند و بعضی استماع افتاده که در محلی که مولانا را [illegible]
سوق آوردند وی مجروح شده سر و انگشت [illegible] زبان میرفت [illegible] شاعر
[illegible] آمده این مقطع مولانا را خوانده این قطعه خون [illegible]
گو باکه دل از غصه بروی تو و بوی [illegible] با آنکه مولانا هلالی این قصیده را که
بعضی از ابیات آن نوشته شده در مدح عبید خان بعذر خواهی [illegible]
گفته بود آن [illegible] بطرز [illegible] نمودند و عداوت کلی مخالفت [illegible]
خراسان سینه روی زمین از مهر آن آمد که جان آمد در وی یعنی عبید
خان آمد [illegible] از نعل و خورشید [illegible] که از شرق و مغرب [illegible]
یکی در میان آمد [illegible] که در میدان مردی [illegible]
[illegible] آمد خطا در شعری باشد [illegible] خطای من که
از سبق القلم افتاد یا سهو اللسان آمد جمیع احوال مولانا و تفصیل منظومات
در مجمع الشعرا تحریر یافته و هم درین سال نواب کامیاب اعلی امیر نعمت الله
حلی را در منصب صدارت با میر قوام الدین حسین نقیب شریک ساختند سال [illegible]
پارس ئیل (?) [illegible] شهر رجب المرجب سنه ثلث و ثلثین و تسعمائه در روز سه شنبه چهارم

مجمع الشعرا

شهر شعبان سنه مذکوره اردو بعزم ییلاق از قزوین بیرون رفته در منزل شرف آباد
امرای استاجلو چون [illegible] خلیل [illegible] خاندان [illegible] سلطان و حمزه سلطان [illegible]
و بدر خان که در گیلان بودند از نواب کامیاب اشرف اعلی استمالت نامه [illegible]
بوسی سرافراز شدند و الکا و تیول بجهت هر یک مقرر شد و در محرم این سال [illegible]
مغفرت پناهی میر قوام الدین حسین صدر اصفهانی بعد از شرف زیارت [illegible]
در حوالی قلعه [illegible] از رحمت ایزدی پیوست نعش او را [illegible] علی علیه
الصلوه و السلام نقل نمودند و حضرت استاد البشر عقل حادی عشر [illegible]
منصور شیرازی بجای میر قوام الدین حسین با امیر نعمت الله حلی در صدارت شریک شد
نواب میر قوام الدین حسین بغایت فاضل و عالم بود و جمیع علوم را نیکو میدانست و شعر را
مرغوب میگفت این مطلع در جواب مطلع میرزا [illegible] است چون خیال [illegible]
هرگزم از پیش نظر [illegible] صد رحمت [illegible] خیال [illegible] میرزا [illegible] چنین فرموده
هرگز [illegible] سایه در پای [illegible]
صفوه المجتهدین و قدوه المتبحرین شیخ علی علیه الرحمه در اکثر اوقات همراه شاه عالم پناه
بودند و رایات عز و جلال بدفع سلاطین اوزبکیه بخراسان توجه فرمودند بعد از
انقضای مدتی معلوم که عبید خان بر سریر فرمان فرمایی دار السلطنه هرات
تمکین یافته [illegible]
فتح قلعه [illegible] که در ان الکای احمد سلطان افشار بود [illegible] همت
ساخته در یازدهم شهر شعبان سنه مذکوره از بلده هرات بجانب مشهد [illegible]
و پس از وصول بظاهر قلعه [illegible] امر محاصره قیام نمود احمد سلطان [illegible] در قلعه [illegible]

اهتمام کرد و معلوم عساکر ازبکیه گردید که فتح حصار مذکور از قوم افغان متعذر است
از ظاهر آن ولایت کوچ کرده بصوب هراة مراجعت کردند چند روزی که در آن بلده
مکرم و سواد اعظم گذرانیدند خبر توجه رایات اقبال آیات شاهی ظل الهی بسمع یافته
عبید خان در رسید که در ذی حجه سنه مذکوره هراة را گذاشته بطرف ولایت مرو شاهجهان
در حرکت آمد و از آنجا متوجه بخارا شدند و کسان ببلاد ماوراء النهر فرستاد که
سلاطین ازبکیه و ممالک توران تا خطا و ختن با جنود نامعدود و لوای محدود
در محاربه با سپاه نواب شاه امداد نمایند جمیع سلاطین و خواقین آنجا با
با دویست هزار سوار جمع آمده از آب آمویه عبور کرده در مرو شاهجهان با ارکه
عبید خان با سلطان ابوسعید خان که در آن اوان فرمان فرمای ولایت ماوراء النهر
بود و خطبه و سکه بنام او بود در باب غالب و محاربه با شاه جمجاه مشوره نموده سلطان
ابوسعید خان گفت که محاربه با سپاه قزلباش در مملکت خراسان مناسب
واستعداد و سلطنت آن دیار بر قصد بر وجود اولاد پادشاه مغفور خلیل سلطان
اسمعیل از ما مسلوب اگر تو با لشکری که داری مقاومت توانی با ایشان نمود
والا انسب آنکه بملک خود معاودت کرده تیغ خلاف در غلاف کنی چه در این اوقات
هر چند با لشکری دور و دراز گزند بآن جانب رفته بقتل و غارت مبادرت نمودی
و با سپاه قزلباش محاربه کرده ابواب فتنه و آشوب نمودی بجز خسران چیزی
ندیدی چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی عبید خان که از اقبال و خوشان
صوابنما گرای این مقدمات استماع کرد مانوس گشت درین اثنا ایلچیانی که هر یک از
سلاطین توران نزد خسرو ممالک ستان فرستاده بودند مجملا تفصیل آنکه

امر

هر یک از سلاطین با یکی ایلچی مقرر کرده بخدمت شاه با تحف فرستادند که ایشان
سلاطین و خواقین دیار شرق در مرو شاهجهان اجتماع نموده هر جا که محل محاربه مقرر
فرمایند با لشکرگران در آن مکان حاضر شویم چون ایلچیان بپایه سریر خلافت مصیر
آمده بعز بساط بوسی مشرف گردیدند و کیفیت حال را بمسامع عز و جلال
رسانیدند شاه عالمیان پناه از استماع این مقال بغایت شکفته و خوشحال گردیده
و آن جماعت را بانعام و عطایای شاهانه سرافراز ساخته نوازش فرموده و مقرر نموده که
بعد از عرض لشکر ظفر اثر که نوروز مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود است ایلچیان
مرخص خواهند شد ایلچیان بعد از استماع این مژده زبان بشکر گویی آراستند
زمین بوسیده و در جوار نشستند درین اثنا پادشاه آگاه روی بامرای دولت
آورده بر زبان الهام بیان گذرانیدند که هیچ وجه نخواهد بود و نقض عهد
مخالف خواهند گشت و یکی از خدام عتبه علیه گستاخی نموده معروض داشت که این
حکایت از روی تعالت باشد حکایتی بمسامع عز و جلال رسیده شاه
ستاره سپاه فرمودند که هر گاه این طایفه ارتکاب نموده که دشمنی از آدمیان
خبر دارند چنانکه در حیام نمودند در همه مرتبه خشم ایشان رسیده و در آمدن و محاربه
متزلزل اند امرا از استماع این سخنان که موافق تدبیر بود مسرور و خوشحال گشته روز
دیگر که آفتاب از سپهر اخضر طالع شد شاه جمجاه بعرض لشکر و سپاه در زیر چتر گردون
سای فلک فرسای قرار گرفتند جهان و جهان خیمه بر پای شد خرگه سپهر
فلک سای شد در آن خیمه بخت شهنشاه دین چو خورشید فلک زیر عرش برین
بر آمد بتخت آن شه ارجمند سپاه صف بسته پیش بلند سلاطین خاقان عالی تبار

چو فتح و ظفر بر یمین و یسار . صعود و رخ و سند فرخنده کیش . بدانش فلاطون
دوران خویش . وزیران دانای عالم مدار . کمر بسته در خدمتش بنده وار
چو آصف بتن سلیمان بپای . چو سلمان بنزدیک شیر خدای . ندیمان دانا
ز روی ادب . ز گفتن فرو بسته چون غنچه لب . بخدمت سهی قامتان کیا
چو سرو سهی در ریاض چمن . آتاقه بسر با ورونان پشنگ . سراسر چو قوس و
قزح رنگ و رنگ . ز خوبان رعنای او خواسته . بهشتی شد آن بزم آراسته
ز گلهای قالی نگاه گذار . شده پای مال بتان لاله زار . ز ارباب فضل و هنر جمع
جمع . ز فضل و هنر روشنی ده چو شمع . نشسته شهنشاه مالک رقاب جهان
سر و طلعتش آفتاب . بعد از آن حسب الفرمان پادشاه سلیمان مکان تواجیان
مقرر داشتند که شاهزاده‌های نامدار و امرای عالیمقدار و قورچیان نصرت شعار
و باقی عساکر ظفر کردار یراق و اسلحه پوشیده فوج فوج بنظر انور درآیند و امرای
کرام ایلچیان را در محلی مرتفع داشته تا ملاحظه عساکر نصرت اثر نمایند پس اول شاهزاده
ها و امرا و تمامی تیغ بندان جلادت با تجمل تمام و اسباب فوق الکلام سوار شده و غلغله
و ولوله در عالم انداختند . ز هیبت چو لشکر نمودار گشت . بجنبید کوه و بلرزید دشت
ز جولان شیران در آن سلسله . درآمد بهفت آسمان زلزله . نهنگان آهن قبا
فوج فوج بهم متصل گشته مانند موج . شاه ستاره سپاه امر فرمود که جمیع نقاره
خانها که در اردوی معلی است یکجا جمع نموده قریب ربع فرسخ در زیر نقاره و دهل
و کوس درآمده آغاز نواختن نمودند و عرابها که در زیر توپ و فرنگی و بادلیج
و ضرب زن بود در عقب نقاره خانها باز داشتند و چهار هزار نفر از تفنگچیان

از

از عقب عرابها صف آراستند و آنها را آتش دادند پادشاه ظل الله بر سر بام
ملاحظه اطراف و جوانب عسکر می نمود سیلی از آن دریای مواج و فوجی از آن
لشکر و اُلاج جدا شده . خرامان ستوران زرین رکاب . چو عمر گرانمایه با
شتاب . ز برق سنان و ز گرد سپاه . زمین روشن و آسمان شد سیاه
و منهیان و تواجیان بعرض اشرف رسانیدند که شاهزاده ابوالغازی الغ خان
با چهار هزار سوار جرار و شیران بیشه کارزار مکمل و مسلح بنظر انور درآمد
برآمد خروش و صدا زان گروه . که ای پست از شکوهت کوه . اشارت
ز تو کین گذاری ز ما . بشارت ز تو جان سپاری ز ما . ز همت خصم را
بنه زین . اگر جا کند بر سپهر برین . نداری چو توهمت ز ما دریغ . دریغ ار
داریم ما سر ز تیغ . همه روبراه ریاضت کنیم . روان جان شیرین فدایت کنیم
شاهزاده سپهر اساس الماس میرزا چنانچه قاعده روز عرض است اسب بکام
با زین مرصع و لجام کشیده . چو باد سحرگه تکاور خرام . بجولانگری چابک خوش لگام
شاه فریدون فر نیکو سیر زبان لشکری بایان گشوده همیشه لشکر را بار ز نیکو سلطنت
فرمود و بعد از آن از جانب دیگر گروه شیران جنگ درآمده . خدیو جهانگیر خورشید رای
ابوالفتح بهرام کشورگشای . با سه هزار سوار معرکه گیر و دلاور خود را بنظر منظور حضرت
اقدس رسانید . ز تاج و اتاق و ز سر و روش . چو شمعی که پروانه گرد سرش
سمندش چو دیو پری بجولانگری . پر جلوه کرد پادشاه پری . علمهای سرخش ز بس سرخ تر
تازه شده بر چمن شاخهای گلین سرفراز . همه نکهت ناز آن نسترن . چو بر کوه صبح
از شاهزاده مظفر لوا بهرام میرزا مستور . یکی با دو رفتار و سیار بیر

پیش برده در وقت رفتن بظهر منظر انوز در آورده بمراسم دعا و ثنا اقدام نمود
چنین مدعا اقدام نموده اکتفا فرمود ظفر بر همین و بسیار تو باد همای عطا
شکار تو باد ز نو شمع دولت برافروختن چو پروانه پشت ما سوختن
چو دستان بکین آتشین برزنیم بدست ستم خصم را سر زنیم شاد دستار دهها
برادر خیرخواه را بنوازشات سرافراز ساخته میمنه را بدو مفوض فرمود و متعاقب
آنحضرت امیر عالیشان حمزه سلطان تکلو که مقدم امرا و مسلم همگنان بود با فرزندان
و اقوام قریب هشت هزار سوار جلادت آثار برابر آمده زبان بمدح و ثنای
خسرو سکندر نشان گشود نبودی اگر دولت چون همای می بود نام تو
ظل خدای بود شاه مردان هوادار تو بهر کار دولت بود یار تو
زمین و فلک تابع بخت تست یکی آسمان دیگری تخت تست زنا بنده‌یی
بهر فرخنده کی نیاید بجز شیوه بنده کی رضای خدا از رضایت شود زهی
دولت ار جان فدایت شود بعد از آن قدوه سلطان تکلو با دو هزار سوار
پس از آن سایر امرای تکلو مثل الامه سلطان و قاسم خان و غیرهما با عساکر خود
بنظر در آمده قریب به چهار هزار نفر از تکلو تعلیم آمد و همراه شاهزاده القاص در میمنه
لشکر ظفر اثر قرار گرفتند بعد از آن امرای عالیشان استاجلو مقدم ایشان [illegible]
خان که خواهرزاده خاقان صاحب قران بود با دو هزار جوان نامی بنظر شاهی
در آمد بخشند خان نیز با ایشان سراسیمه شدند ایشان از هراس آن نگاه
منتشا سلطان با سه هزار جوان بمعرکه در آمد ز مهر شکی در کین علامت بود
نمودار صور قیامت بود ز دشمن سپاهی تحملش نبی ز آتش شراری حریفش [illegible]

نهنگان که در خاک و خون خفته اند بدریای تیغش فرو رفته اند هزبر فلک صید نخچیر
اوست ز بال فرشته پر تیر اوست سلطان رستم توان گرزی ز زرین دو دستی
نهاده در برابر آن خسرو فریدون فر عرض حال بدین مقال ادا نمود که شاها سرافراز
تو باد سپهر برین خاک پای تو باد تویی صبح خورشید آخر زمان تویی
آفتاب سپهر امان چه دولت که سوی تو دارد گذار چه مقصود کان بود
در کنار تو شمعی و ما جمع پروانه جمع که خود را بسوزیم در پای شمع بود گون
اگر دشمنت چون حباب ز طوفان ما غرقه گردد در آب گریبان دشمن بگیریم
فرو داورش ز بالای تخت بعد از آن بدرخان و احمد سلطان صوفی اوغلی [illegible]
و شاهقلی سلطان و [illegible] شاه علی سلطان و سایر امرای استاجلو بنظر اشرف
در آمده از آنطایفه شمار ده هزار سوار نامی بنظر عالی و قلم لشکر نویسان در آمده
در میسره با شاهزاده بهرام میرزا قرار یافتند دیگر از امرای افشار مقدم مقدم
آن طایفه احمد سلطان که مدت بیست سال در خراسان با طایفه یاغی ازبکیه که در مرز
سرخس و مشهد مقدس و طوس و اوه و غیرهم مجادله نموده بود با سه هزار سوار نگاه دار
بنظر در آمد الوند سلطان حاکم کوه گیلویه نیز با سه هزار سوار در صف دلاوران افشار
پیوست بعد از آن شاهرخ سلطان و شاهقلی سلطان و تیمور سلطان و [illegible]
سلطان و بداق سلطان و حسن سلطان و مراد سلطان و شیر محمد سلطان و [illegible]
سلطان و سایر امرای افشار فشون فشون با دوازده هزار سوار در صف عساکر منصوره
پیوستند پس از آن امرای شاملو مثل اغرلو خان و ترک سلطان و قرا سلطان
و حسن سلطان و علی سلطان و محمود خان مجموع نه هزار و یکصد و پنجاه سوار بنظر در آمدند

بعد ازان امرای کوه جکر قبیل منظر ذوالقدر بتقدم ایشان قاریخان نوای معرکه درآمده
زبان بادعیه صالحه گشوده • بود سوسن باغ من تیغ کین • سپرهای گلگون گل
آتشین • مرا جوشن از لباس حریر • بود از لباس حریرم گزیر • سنانم نفیرست دارد
دگر • برآورده سر سنج مار دو سر • ندارد سرم تاج زرین هوس • تمنای
من لطف شاهست و بس • آنگاه شاه علی خلیفه وعلی سلطان ومحمد سلطان وسایر
امرای ذوالقدر هشت هزار سوار نامدار بعرصه کارزار پیوستند بعد
ازان امرای جلادت شعار طایفه قاجار چون یعقوب سلطان وکوکجه سلطان
وشاه علی سلطان وسایر امرای قاجار شش هزار و دویست سوار منظر وظالم اندر
همه غرق در آهن ز سرتا بپای • خرامان شدند آن گروه آهن رضای • ز سم ستوران
زکرد سوار • فلک چهار روز زمین هفت زار • پس ازان امرای موصلو
با هزار سوار وعلی سلطان ذوالفقار کش وشمس الدین سلطان وحسن سلطان
امرای موصلو قریب چهار هزار نفر منظر دراهده در صف قرار گرفتند و دیگر از
طوایف او بماقات امرا چینی وترکمان وبایندریه وجکنی وکرد وعرب
این لشکر را عرصه تسطیر هر یک ازان سرداران بیت فوج فوج مانند موج بدریا
پیوستند • دلیران لشکر خرامان بناز • نظاره شان شاه را دیده باز
شوران خرامان چو کبک دری • چو طاوس رعنا بجلوه گری • سنان
زبورانه زرنگ والا گرفت • زبرق آتش فتنه بالا گرفت • یازده هزار
پانصد وپنجاه سوار نامی ازین طوایف بقلم آمد بعد ازان از فرقه سادات
ونقبا وعلما وفضلا ومشایخ وقضاة وخدام ذوی الاحترام ازمشاهیر

آمده بودند قریب چهار هزار نفس مجتمع بودند حکم قضا نفاذ عز اصدار
یافت که انجماعت همراه صدور عظام بر همه کس مقدم باشند بعد ازان
خواجه مظفر بتکچی که خاقان صاحبقران اورا بمزید معدلت کریب سلطان لقب
ساخته بودند با هیکلی عجیب و هیئتی غریب با هزار سوار که اندراز ولایت جرجان
وسایر بمیدان شجاعت ومردانگی درآمد • همای سعادت ز اوج قبول ازل
صحابان ال رسول • مظفر ز چرخ حسن بام او • همای ظفر سایه در دام او
شد از بر تو لطف احسان شاه • پناه سلاطین عالم پناه • وطوطی زبان زاده را
وثنای شاه ملایک سپاه گویا ساخت • کلاه شاه دین دار عالم پناه • توئی
بر شهان جهان پادشاه • سزاوار تخت سلیمان توئی • فروزنده شمع دوران
توئی • سر سروران خاک راه تو باد • فراز فلک تکیه گاه تو باد • از لطف
افتاد که خواجه مذکور از غایت فربهی از سوار شدن عاجز بود چنانچه جنیبت را
تصدیع تشویش بر بارکش سواری نمودند • بهیکل قوی است چون کوه قاف • چو
غرین جابک اندر مصاف • دران معرکه یکی از امرا زبان بطعن گشود که
راکه ده کس سوار نمایند اورا بامارت وسرداری چه کار این سخن بگوش خواجه
فیل تن رسید گفت اگر چه ده کس باید که سوارم کنند اما صد کس را بمیدان
فرو داور بدین حکایت سامع عنبر جلال رسید باعث ازدیاد مراحم
کردید نسبت بخواجه سعید بعد ازان از امیرزادهای نامدار مازندران مثل امیر
شاهی خان وامیر تیمور سلطان هر دو برادر رسید عالی نسب • یکی خود زرین
بسر جلوه گر • بآهنگ کین فتنه را کرده سر • زکیسو کمندان یکی یافته • در زرین

عالی مسند خود ساخته ○ با او دو هزار سوار نامی که در آمده شاه جمجاه از زبان ایشان
که در کمال حسن و فصاحت بیان بود مبتهج و فرحان شد ایشان را نوازش
بادشاهانه از ما سوی ممتاز ساخت و اسپهای سفر رسیدگی برای ایشان
شفقت فرمود و پس از آن خواجه زنبیری مثل مظفر سلطان و ضیاء الدین سلطان
با هزار سلطان جوان کامدار در آن معرکه ارا رسیدند بعد از آن تیراندازان دیگر
دار مقدم مکیسکی سبزواری با چهارصد نفر از تیراندازان در آن میان جا گرفته
سترهم بودند ○ برآورد دستی چاه ماه و مهر ○ که جایت دهد بر سر سپهر
نجنبد کسی بر خلاف زجای ○ که دهر ترا باور دهر زیر پای ○ ز نکارت گشاده
کره ماه و سال ○ به انگشت و دندان نجوم و هلال ○ بود لطف حق شامل حال تو
فروزان بود شمع اقبال تو ○ بعد از آن وزرا و مستوفیان و منشیان و سایر
نویسندگان و محاسبان که از اهل قلم یکهزار و هشتصد سوار تعلیم آمده طایفه تاجیکان
و بیگلیس مناسب مراسم جانسپاری بتقدیم رسانیده هر یک در محل خود قرار
گرفتند بعد از آن رای جهان آرای بر عرض عمله بیوتات که هر یک در شغلی
از ایشان بهکان کارآزموده بودند پرتو التفات انداخت سه هزار و ششصد نفر
بتعلیم آمده پس از آن فرمان لازم الاذعان با حضار قورچیان عظام و خوجی
و عوام لشکر اسلام شرف نفاذ یافت و در آن یک قورچی باشی که در روز
دیوان بر اکثر امرا و ارکان مرتبه تفوق و تقدم داشت و در مردی و صلابت
و لشکرشکنی و شجاعت با رستم دستان هم داستان بودی با پنجهزار سوار
نامدار از قورچیان دشمن شکار معرکه کارزار حاضر شدند نجنبید از جا عز و شکوه

شکوهی که زد بر زمین بر کوه ○ بغرید شکوهی چو غرنده شیر ○ بمیدان در آمد هژبر دلیر
پلنگان و شیران ملک عراق ○ رسیده هر یک بعد مطلق ○ قورچی
باشی پیشتر رالیه با یوزباشیان در برابر آمده زبان لشکری بایشان گشودند ○ تو صاحب
جهانی و شاهی ترا رست ○ مسلم زمه تا بماهی ترا رست ○ جهان را توی سرور و نیکخواه
ترا شد میسر چنین روزگار ○ تو آرای پرست و بخت جوان ○ چنین کار زار چو
توان ○ توی از پدر این زمان یادگار ○ بذات تو دارد زمان افتخار ○ ز باشند
یاری حلقه بیشتر ز ○ ترا لطف حق چون بود کارساز ○ ز خود و سپر زیب و ز کور سپید
سرار حبیب مردانگی بر کشیدند ○ پس از آن شاه جمجاه بعد از مشاهده و ملاحظه قورچیان
عظام در مقام تعریف در آمده ○ برزبان ایشان کردن ... بشیرین سخنهای
خاطر پذیر که ای پاک کیشان نیک اعتقاد زنده کیشتان زر در روی باد القصه
از آن وقت که کوکب سلطان نیم روز از سر حد مشرق بسوی مغرب فرو رفت
عساکر نصرت مآثر فوج فوج و جوقا بعد جوق ترتیب یافته شدند و هنوز
نقشی باقی بود که رای عالم آرای جهان اقتضا فرمود که در آن شب تا بخت
بلند خود همنشینی نموده در بیداری موافقت فرمایند تا بقیه لشکر ظفر اثر بنظر انور
درآید از اعلی و ادنی در گشت که مشعلها و فانوسها و شمعها برافروختند در شب
آن عرض با تمام رسید از کثرت اشعال و شموع و لمعات پرتو اضواء قنادیل
و در روی زمین از آسمان روشنتر بود بلکه آسمان از زمین استفاضه نور می
و فیوض فنون ازعاکر منصوره بنظر اشرف در آمده تا وقتی که انتهای آن شب رسیده
بود شبی کم ز روز قیامت نبود ○ چو روز قیامت علامت نبود ○ همه شب ...

رشم پناه • در اندیشه روز تا صبح گاه • پادشاه گیتی پناه امر فرمودند که غازیان رستم
توان تهمتن پرابلق دوران سواره بجای خود ایستاده تا صبح سعادت طالع
گردد و خود بنفس نفیس ساعتی باستراحت مشغول گردید چون آفتاب عالمگیر از
افق سپهر سیند پر علم زرکشید خسرو خاوران بر باد پای فلک پیمای سوار گردید
مستی که ندیده کس مثالش • گوی مه و مهر پایمالش • برخاک جرات دل آتشی
آتش نعلی و باد پایی • چون ابرش چرخ سربلندی • هر سوی ز کاکلش کمندی
میدان زفند و هم از قدم گاه • هر موی سنان خشم بدخواه • در پای
شاه عالم آرای • بر سنگ طلا نهاد تن پای • ملاحظه آنجماعت زیاده از
ثوابت و سیاره اشتغال فرمودند و سپاهیان بیکران که شمار یکصد و بیست
هزار سوار نامی کارزار رسیده بود و فوج فوج در محلی لایق و برزمینی موافق
که موافق تواجیان عالیشان مقرر نموده بودند قرار یافتند • جهان شکل
صحرای محشر گرفت • زمین و زمان شکل دیگر گرفت • صفیر نفیر از زبان
سرنیزه از غرش والا کوفت • زشمع تفنگ آتش افروختند • ملک با جهو
پر سوختند • سرافیل صور طلا در دمید • دم اندر دم ماهی محشر رسید
رایات منصوره دایره وار گرداگرد مرکز پادشاهی محیط انوار الهی
شاه ستاره سپاه در میانه آن عساکر ظفر پناه بر روی آن لنگ چون
شاخ شکوفه در میان سبزه بحرکت در آمد خوانان ماه سیما و ساده رویان
دلبر با همه کلاهها زرین حاشیه بسته کمربند دوش و حلقه چاکری در گوش
در رکاب ظفر انتساب روان و جمیع امرا ذوی الاقتدار و امرای کامکار از عقب

و جواب در آن لشکر بی پایان گذران بودند تا محلی که آفتاب عالم آرا از صدر
دستوار رسید سایه همیون بر فرق جمیع مواکب انداخته از آن مشاهده
کشته مراجعت نمودند و پای در حزم فلک سای قرار گرفته بقاعده معمول سوران آمده
آمده کشیدند چنانچه در سوران سیم قرب چهار هزار سوار از حلقه اردوی همایون
و قریب بهزار تفنگ و صد و بیست زنبورک و جمیع نقاره خانهای خاصه
و غیره از طبل و کوس و نفیر و کرنا و گورگه دم بیکبار غلغله و ولوله در عالم بالا و زلزله
در زمین غبرا افکندند و اسپان بهنگ سیدن و شیران جنگی بخروشیدن و سوران
آمدند متوجه فلک اطلس شد و گوش ساکنان عالم بالا از آن صدا کر شد
غریو نفیر از فلک برده هوش • سرافیل بر چرخ بگرفته گوش • ز غریدن
اژدر کرنای • هژبر فلک را که دست و پای • ز نار تفنگ مهره انجمند زایر طلا
ز آنها ریختند • زبس سنگ بی عدد از آن قیل و قال • چو لاله شده رخ جدی و جبال
فرو رفت شور نای و کوس • ز اقصای چین تا به روم و روس • میان زمین و
فلک را غبار • جهانی دگر شد ز تو انگار • روز از عساکر منصوره
هیچکس راه یوتاق خود نبرد و قریب یکماه جارچیان تفحص الاغان گم شده می‌نمودند
و از غرایب اوضاع آنکه در آن روز دشمن سوز جماعت ایلچیان از رنگ هر که
معرکه حبیب ندیده بودند یکی بخود از اسب در افتاده و دیگری رایت داده
دار البوار رسیدند این حکایت مسامع عزت و جلال رسید خاطر انور تبسم کرده
و در همان روز جاسوسی از مرو شاهجهان با اردوی همایون آمده از روی حقیقت
که سلاطین ماوراء النهر و خانان ملک توران و خوانین و یار شرفی از مرو شاهجهان

هزار
عرض عساکر خود کرد و یکصد و هفتاد سوار از تتاری و قلماقی و کردستانی و توربیتی
و خوارزمی و غیرهم بقلم آمده و سرداران ایشان قبچیل و پنج بادشاه نامزد
و در هر و انتظار ایلچیان خود دارند که هرجا که محل محاربه تعیین نمایند و انجماعت
بدان عمل کنند بادشاه جمجاه امر فرمود که منشیان سخن آفرین و سخن وران سحر
در جواب کتابات سلاطین مذکوره مکاتبت نمایند در قلم آورده تسلیم ایلچیان
نمایند و انجماعت را مرخص ساخته روانه سازند و کتابتی دیگر بعبیدخان نویسند
که باعث جمع فتنها و جمع لشکرها او بوده و بی خلاف دیگر سلاطین که ادب را مسلوک
داشته بود بدعمل نموده کتابتی مشتمل بر توبیخ و تهدید نوشته بود و مضمون جواب
کتابت عبید آنکه رعایای اکثر ممالک خراسان از خاص و عوام ایشان در درستی
اعتقاد و مذهب باطل چون با تو موافقند و تو ایشان را مسلمان اعتقاد کرده خود را
بادشاه مسلمان و مجاهد زمان میدانی بکدام مذهب باطل از مذاهب اربعه شافعی و حنفی
مسلمانان را حلال و مال ایشان را مباح دانسته اند و فساد با زنان و فرزندان مسلمانان
کردن و انجماعت را غارت و اسیر کردن و در زیر رقبه شکنجه کشتن تجویز کرده اند
با وجود این حال زدید و بیک خراسان اغماض عین نموده از انجا که کمال عدالت
و رعیت پروری همیشه ارکان دولت و اولیای این حضرت بوده
تمام نموده باعث رعایت جمهور خواص و عوام این سرزمین که قطعه از جمله
برین است بود و بدین حال مدت مدید است که ان سلطنت شعار بیوفائی
خواهین باهدار و آن باعث ننگ و عار خاقان عالی تبار که بجد زدی و غلبه
افتخار می نماید بکرات و مرات بممالک خراسان آمده آتش نهب و تاراج و قتل و
در جهان

در جهان انداخته و به بیلاک الحرث و النسل را بر باب مردمان خوانده و اهل و
عیال مسلمانان افساد نموده با سیری برده بنای امور سلطنت آن امین
ظلمین بمکر و فریب و حیله و تزویر است و اهتمه بر و باد بازی و نامردی قرار
نموده و گریختن را شعار و دثار خود ساخته و از غضب خالق جانب و از اطراف خلایق
شرمسار راه خفا و سنگسار می نماید و نواب همایون ما چند مرتبه از سر حد و ما
و آذربایجان دفع اعدای روم نموده با لشکران متوجه خراسان شده بود
همه وقت فرار بر قرار داده و در برابر صولت این دولت تاب اقامت نداشته
از ممالک خراسان کانهاتفرقه قرت من نموده بار او بار بر جرعه کنار
آب آمویه گریخته جایی نه ایستاده و در حوالی رحمت بسیار و نفقت بیشمار جمیع
سلاطین ماوراء النهر و دشت قبچاق و ترکستان را جمع کرده آمده اند با خبر
و آمده ای نشست نموده با یلغار تمام جنبه ملک ما را در النک جام برابر
چنی از ایلچیان از جانب خواقین عالیشان در درگاه همایون آمده بود
شد که کیت عساکر نصرت مآثر را شاه و ایشان تمامی بنابرین یکصد و هزار
سوار جرار بقلم عرض در آمده همان جنگ گاه جام را مضرب سرادقات
جلال ساختیم اگر داعیه سلطنت و مردی و دلاوری و شجاعت و بهادری
و عهده محاربه و مجادله در النگ جام است کالغلی برخان خاقان نژاد
مطیع تو گخوز و کیقباد بجز آل احمد اولوالامر نیست سخن گفتن از بکر و از عمر چیست
جگر گوشه شاه مردان منم شه شیردل بر سر میدان منم ز سودای شاهی
کن دماغ میفروز در روز روشن چراغ تو خان ختائی و خاقان منم

تو مور ضعیف سلیمان منم زمان تو شد نوبت من رسید سحر رفت و صبح سعادت دمید
قدم ها از سر پابوس ما منشو ایمن از فتنه کوس ما خراسان بود ارث ملک عظیم
ببین تو و اتفاق خلایق ببین نخواهم که ملک جهان زنگال زفیمای قدر و بهد
در زوال ندارم طمع از تو مال و خراج نباشد بسیم و زرم احتیاج
بس است اینکه دعوت شود دین ما نه هیچ سر از دین و آیین ما کر از تاج سر خم
شود یا جبهه‌مند رسانم سرت تا بچرخ بلند درم را زند سکه بر نام ما
که گردی سزاوار انعام ما درین بیشه ترک ادب کرده‌ای عفا الله خطایی
کرده‌ای تباراج ملکم کمین میکنی نمی‌ترسی از من که این میکنی سپاهم که
بود از زمان شمار کی محدود شد امروز و صد صد هزار سپاهی کز و عالم آرام
شد افزون تر از هر چه میخواستم بود بار من دولت برتر من نشان ظفر
خونریز من بر آنم که کشورستانی کنم بفتح و ظفر همعنانی کنم زند ماه نیز
بام مدبر زد دشمن تنم انتقام مدبر پس انگاه ایلچیان را بکار انخلاع فاخره
و فواز شادات خسروانه سرافراز ساخته که خلیفه را که در متانت اعتقاد و بها
دری در دو فتح و صوفی گری مشهور بود با امکل جیب فی بنی عجب و در بلندی قد
قد و ضخامت بدن و سینه گری کردن نظیر خود نداشت با ایلچیگری مقرر
فرموده و مکاتبت سلاطین را تسلیم وی نموده بشمشیری با مهری با و سپرده
که اگر عبید خان را او غدغه سلطنت و شهریاریست اینک شمشیر و اگر خیال
گریختن و مکر و حیله گریست اینک مهر که خلیفه همراه ایلچیان از ترکستان جهر گذشته
جمیع سلاطین را بکبیره در منزل سلطان ابوسعید خان ولد کوچم خان که والی ممالک

توران

توران بوده حاضر بودند ایلچیان خود را طلب نموده بار جیتهای فاخره بدان
معرکه حاضر شده و ابوسعید خان که در باطن شاه جمجاه در مقام محبت و مودت
بود اصلا با آمدن خراسان و محاربه نمودن با شاه گیتی ستان راضی نبودن
سلاطین اتفاق نموده بودند از همراهی اظهار مخالفت نتوانست کردن
وی متوجه ایلچیان شده پرسید که درین مرتبه از روی شاه و سپاه قزلباش
را با اول چون دیده گفتند که خیل و حشر لشکر قزلباش و کثرت یراق و آلات
حرب و ضربزن و تفنگ دو برابر بار است چون این حکایت معروض شد
عبید خان از روی قهر متوجه ایلچیان شده گفت ظاهرا که شما از جانب
قزلباش برسالت آمده و بقتل ایلچیان حکم فرمود ابوسعید خان از جهت
راشفع گفت که از قاعده سلطنت و لوازم ابهت دور می‌نماید که جمعی را
بتحقیق امری بجایی فرستاده الحال که آمده بیان واقعی بعرض رسانند
کشتنی میشود ایلچیان چون جانب داری ابوسعید خان را یافتند ایشان
نیز در برابر آمده گفتند آنچه ما بعرض رسانیدیم که لشکر قزلباش دو برابر دو چندان
حاکه درین مرتبه سپاهی لشکر پادشاه ایران و یراق و اسباب حرب از آن
دو برابر جنگ جامست ابوسعید خان بجانب سلاطین توران توجه نموده گفت که
صلاح سید این خانان ماوراء النهر مثل براق خان و عبید الله خان و عبد
اللطیف خان و کستن قرا سلطان و کلدی محمد سلطان و رشید خان و پیر محمد خان
و دوست محمد خان و سونج محمد خان و عبد العزیز سلطان و عبد الرحیم سلطان
و از سلاطین تتار و قزاق آنها که همراهی بوده بودند محمد قفرات خان

دلوبک خان و دو اغوش خان البرس خان و سکنای خان و از پادشاهان چهارم
بجوقه خان و قال خان و سلطان غازی و ننگری بردی خان و عمر غازی سلطان
و انگه سلطان از سلاطین دشت قبچاق آمده بودند که بشرف اسلام مشرف بودند
همه یکبار زبان بدعا و ثنا گشوده گفتند که ما را با لشکر قزلباش هیچ کاری
و بملک ایشان هیچ رجوعی نیست غرض از آمدن و اتفاق نمودن ما محبت و نیابت
خاقان زمانست ابوسعید خان در جواب خانان عالی تبار فرمود که محاربه و مقاتله
با پادشاه قزلباش صورتی ندارد چرا که اورا با ما و مملکت ما هیچ نزاعی نیست
و درین ولا بگاهی حالات و طرایف از بکیه اطلاع یافته و قواعد محاربه
و مقابله و طریق جنگ و یورتک این گروه دانسته در جنگ جام با وجود صغر
سن و قلت لشکر و بسیاری لشکری ما با قلیلی بر شاه خان و سلاطین ما زنبور (?)
غالب آمد درین ایام با لشکر بسیار دختر شمار آمده و بر اوضاع ما اطلاع یافته
دلیر شده محاربه با ایشان مصلحت نیست تمامی خواتین بصدق سخن ابوسعید خان
از آمدن نادم شدند و رفتند که متفرق گردند ملچیان ایشان بعرض رسانیدند
که پادشاه قزلباش ایلچی از جانب خود فرستاده ابوسعید خان باحضار ایلچی حکم
کرد اما فرمود که سلطان خلیفه بصولت تمام و هیبت لاکلام در مجلس سلاطین در
در آمد که از مشاهده رفتار و وقار و صلابت و مهابت او و طنطنه شجاعت و سطوت او
از اسباب قدری نداشت و از دیدن تهور و کبر او بار بیت (?) زنبوری که
داشت سلاطین ماوراء النهر مضطرب و متزلزل شدند و کبه خلیفه متوجه ابوسعید خان شد
و تبلیغ رسالت بجای آورده کتاب اعلیحضرت شاه جمجاه را بوسیده بدست

فی

خان داده خان زمان از جای برخاسته شرایط تعظیم و تبجیل بجای آورد و کتاب را
مطالعه نموده در بغل گذاشت و بعد از آن کتاب عبید خان را بوسیده بوی
داد ابوسعید خان چون بعضی از آن نامه را امرا فهم نشدند و کتاب را به
عبید خان داد و عبید لعین آن کتاب کریم را بعد از مطالعه تبسم فرمود و مضمون
الصلاح هم نکرده شمشیر و مصحف را بیرون آورده نزد عبید خان بر زمین نهاد
و شرایط تبلیغ بجای آورد عبید خان در غضب شده متوجه است که شمشیر را
بر خلیفه زند و وی بر ایلچی وار (?) خلیفه گفت که ای خان من قطع سر کرده و ...
آمدن شده ام و قدم در میانه صد و پنجاه هزار از بک نهاده ام از آن ...
می رسانی پادشاه و مرشد من مثل من صد و بیست هزار سوار همراه دارد که ...
آنهارا منتظر در پی او بند اگر مردی داری قدم پیش بیا بنهاد و شرایط ...
پیش آورد و چون کبه خلیفه را آتش صوفی گری مشتعل شده بود عبید خان درشت روئی
عبید خان گفت ابوسعید خان درین اثنا از مجلس بر خواسته خلیفه را ... فورا
بخلعتها و نوازشات مسرور ساخت و کتاب را جواب نوشته بخلیفه پیغام
داد که سلام مرا بحضرت شاه عالم پناه برسان و بگوی که اگر تقدیر الهی بوده باشد
بعد از ده روز دیگر ملاقات ما و شما در همان جنگگاه باشد که در آنک جام خواهد
بود و چهار صد کس از خواص لشکر خود همراه کبه خلیفه نموده مقرر نمود که اورا از حد
ولایت جام رسانیده مراجعت نمایند و چندان با وجود بوسنین جمع نظام
نمود عبید خان هرچند سعی نمود بکره و شعبده کاری از پیش برد و سلاطین ...
از دو رکس یکدیگر فرستاده و قرار رفتن داد چون پاسی از شب گذشت ...

آنجا کوچ کرده بمقر خود در حرکت آمدند و تا صبح دمیدن گرفت چون بنات النعش
از هم پاشانده اثری از ایشان در مرو شاهجهان باقی نماند عبید خان بعد از فرار
سلاطین مذکور دو روز در مرو توقف کرده جمیع رخامهای مرو را کوبانیده
بارو و فصیل مرو را خراب کرده خان قلغا و خانسرا متوجه بخارا گردید آنگاه جمع
از ولایت خواف که کلانتر ایشان شهاب الدین محمد ارزنه بود مدتی
سال بود که علم دوستی و دولتخواهی عبید خان را برمی افراشت املاک و اسباب
و اقارب خود را گذاشته همه وقت مترصد بود که دارایی خراسان بعبید
خان قرار گیرد درین حال که اوزبکان مراجعت نمودند انحکاف از لشکر اوزبک
گریخته در ویرانهای مرو مختفی بودند و با یکدیگر بیعت کرده کشتن و مردن را با خود قرار
داده از اعمال ناپسند خود سر منده همه شمشیرها در گردن آویخته زبان باعتذار
و استغفار گشوده قریب بهفتاد نفر از ایشان یک بار متوجه اردوی معلی شدند
قبل از آمدن این جماعت کبه خلیفه که از رسالت برگشته بود نواب کامیاب
مجلس بهشت آیین سرافراز گشته حقایق احوال آنجا را بعرض رسانید چون سلطان
گفت که طریق اوزبکان آنست که بعد از ارسال ایلچی دفعه از سر دشمن میروند
بی تکلف لشکر اوزبک امشب یا صباح بطریق چاپ میرسند شاه ستاره سپاه رایت
اقتدار برافراخته سوار گردون کوکب تمامی یراق برخود آراسته التجا بالطاف
و بر اعتصام بحبل المتین اهل البیت الطیبین والطاهرین نموده صف آرایی نموده عالیحضرت
کیوان رفعت خود بنفس نفیس متوجه صفوف گشته میمنه و میسره و قلب را قرار
دادند   سبز بر زده جا بجا ان یکه بر درختان مرغان و زان جلوه گر

نشستند بر تازیان فوج فوج   محیط تهور برآمد بر اوج   یلان بر ستوران گردون شکوه
پلنگان بجولان ز بالای کوه   بیاکوفتن تازیان گزین   مرصع لجامان زرینه زین
همه رعد تشبیه همه برق رو   برفتند بر رده پی سر گرو   و آخر الامر سپاه جهان
سوی عسکری که در صفوف و قلب قرار یافته بودند چهل هزار سوار تعیین فرمودند
که در میان پشته ها و کوهها در کمین گاه بوده هر گاه که قراولان لشکر
اوزبکان ظاهر گردند بیرون آمده دمار از روزگار آن طایفه برآرند پادشاه
ظل الله چون صلابت و جلادت موکب گردون مراکب را مشاهده نمود
بعد از مراسم شکر الهی امر فرمود که در آن شب هیچکس از شراب نوشیده
ملاحظه شبخون اوزبکان نمانند هنوز صباح نشده بود که قراولان تاخته رسیدند
که اینک علامت سپاه مخالفان عیان گردید پس از آن جمعی دیگر از جرچیان آمده
خبر رسانیدند که جمیع اوزبکان متوجه دیار سمرقند شدند و انحکاف بمقتضای
لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا هر یک از جنود موجود ایشان سر خود گرفته
بجای رفتند و نسیم فتح و فیروزی از ریاض ان ینصرکم الله فلا غالب لکم وزیدن
گرفت و خواجهای خواف که از غایت ترس مدت مدید ترک وطن نموده اطاعت
و فرمانبرداری اوزبکان مینمودند ایشان واضح گشته که دیگر طایفه طاغیه را یارا
قوت مقابله و مجادله با عساکر منصوره نیست خود را بجانب مشهد درآورده و لشکر جام
خواجه شهاب الدین احمد خوافی که از محرمان عبید خان بود جمعیت کامله
پایه بوسیدن خلافت مکان رسانیده که اینکه درین مرتبه جانفشانی و ارادت
برین قرار گرفته بود که درین مرتبه تمامی مملکت خراسان و عراق از دست

دفاتر و کرمان و خراسان را تا حد و ولایات روم در میانه یکدیگر قسمت نموده
احیای دولت سکندری دهند و مردم هر ملک را که سرکشی نمایند قتل عام فرمایند
ظل اله چون ملاحظه فرمود که بی اعانت لشکر و سپاه انجماعت خایب و خاسر
و منکوب مراجعت نمودند زبان لشکری با بیان حضرت قادر بیچون و صلوات
بر رسول سبحانی گشوده مضمون این مقال به اصحاب جاه و جلال و حشمت
خصال ادا می فرمود   [illegible]   کار ما را ایزد کرد و دولت
با ظل صاحب الزمان [illegible]   [illegible]   پادشاه [illegible]
روزی که در ولایت خراسان گذرانیدند از آنجا متوجه دار السلطنه هرات
گردیدند ایالت آنجا را با منسوبات برادر با جان برابر خویش شاهزاده [illegible]
بهرام میرزا تفویض نموده قاضی خان ولد [illegible] حسن بیک که از اعاظم امرای [illegible]
فلک اشتباه بود و [illegible] نواب میرزای [illegible] رتق و فتق و قبض و بسط
جمیع امور ملکی و مالی آن مملکت را از کلی و جزوی بوی متعلق ساخته و وزارت هرات
سابق را بخواجه امیر بیک مهردار تفویض فرمودند و خواجه شجاع الدین محمود را وزیر
نواب میرزایی گردانیدند و بعد از فراغ خاطر اشرف از سرانجام مهام آن
ممالک در [illegible] ماه ربیع الاول سنه مذکوره لوای [illegible] خسرو [illegible]
از راه طبس گیلکی و [illegible] بدار العباده یزد فرمودند و چند روزی
در آن بلده فاخره بسر برده بدار السلطنه اصفهان نزول اجلال فرمودند
قشلاق همایون در آنجا شد
یعنی سنه سبع و ثلثین و تسعمایه نوروز آن سال فرخ فال توشقان ییل [illegible]

بلغ

یکشنبه بیست دوم رجب رایات عز و جلال به ییلاق [illegible] فرمود چون قبل
از این مذکور شده که حسین خان ولد عبدی بیک شاملو برادر کوچکتر دورمش خان هرات
را که داشته در ملازمت شاهزاده سام میرزا از ده سیستان و کیچ و مکران لشکر [illegible]
آمده در شیراز قشلاق کرده بود و درین اوقات حسین خان چون از نفاق و [illegible]
بالضروره میرزا را برداشته التجا بدرگاه عرش اشتباه آورد و احمد بیک [illegible]
کمال اصفهانی که در آن زمان وزیر حسین خان بود و حسین قلی بیک و خواجگی [illegible]
و آقا کمال وزیر احمد سلطان افشار حاکم کرمان از رسالت [illegible]
وی با انجماعت گفت که مرا با امرای استاجلو [illegible] جنگ واقع شده [illegible]
از روی اخلاص بدرگاه [illegible] آمده [illegible] منصب [illegible] والحمد لله
که ما بین او و خان جزوی واقع شده انجماعت رفته حسین خان را با هزار [illegible]
بحوالی اردوی آورده و از جانب میر جعفر [illegible] وزیر بخدمت خان
رسیده خبری که [illegible] صلاح و موافق [illegible] بوده باشد ندیده بودند و اکثر
شاملویان را زره پوشیده [illegible] سلطان آمدند و جمعیت [illegible]
سلطان [illegible] نیامده [illegible] اعراض فرمود و از جانب ظل اله
کس بطلب سام میرزا فرستاده او را بحرم آورده و مقرر کرد که او را از بیرون
آمدن و رفتن مانع باشند چون حسین خان اوضاع را بر این منوال دید
بالضروره در شب دوشنبه سیم ذی القعده سنه مذکوره بر سر چوبه سلطان
شبیخون آورد با آنکه وی صاحب دو هزار جوان بود چندانی بر سر او جمع نبودند
چوبه سلطان مضطر و حیران خود را بحرم و دولتخانه انداخت حسین خان او را

تعاقب نموده جنگ در پیوست و قراقانی دار و گیر و دو نیزه از جانب قورچیان بسیار
کار و شاه عالی مکان رسید چون قورچیان ذوالقدر که در جنگ بوده مرتبه
منفق شده مصر نام قورچی نور علو زخم کاری بر جوبه سلطان زده بدان
گذشت از بعضی مسموع افتاده که قراجه الحی ذوالقدر بدو که کوک بوده تیغ او را
بشمشیر زده والعلم عند الله اما ملازمانش قتل او را مخفی داشتند مقارن
ان فوج فوج امرای تکلو خصوصا حسین خان ولد میرزان سلطان در حوالی او
بوده و جوق جوق ملازمان جوبه سلطان از یورت خود در حرکت آمده سپاه
تاب مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند چو خورشید تابان براورد تیغ که
برفرق دشمن بزد بیدریغ ز خواب قضا فتنه بیدار شد اساس قیامت نمودار
صباح بعضی از شاملوبان که از غایت بیم و حرمان بشهر صفاهان گریخته
بودند اکثر جوانان رعنا و ساده رویان زیبا گرفتار شده تیغ بیدریغ
درگذشتند امرای تکلو شاه قباد میرزا بسرزبرگیر چوبه سلطان را بجای
دیگر الکافات چون ذوالقدر و استاجلو و افشار با تکلویان اتفاق خلاف
کرده بعد از چند روز در حوالی گنبد انوار امام زاده سهل بن علی علیه السلام
میانه تکلو و سایر طوایف جنگ شد و درین اثنا باجی قلی که از هواخواهان تکلو
خود را بدولتخانه انداخت تا شاه ظفر پناه را بمیانه تکلویان برد
ان اعلیحضرت خورشید منزلت امر فرمود تا او را بقتل اوردند و شاه دین پناه
نظر از ایشان منصرف ساخته بقتل ان طایفه بر اه فرمان داد اکثر جماعت
شکست یافته چون دره بیک قورچی باشی و کرجلو احمد و کیخلیفه مهردار [illegible]

آمده بقیه السیف ایشان از راه کردستان قریب یکهزار و هشتصد نفر به بغداد
نزد محمد خان گریختند محمد خان قدر و سلطان را با بعضی از مخالفان بقتل اورد
سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه فرستاد و کند و گلی و قصاب عجمی را زنده
بشهر روانه نمود شاه جمجاه از جرایم اعمال ایشان درگذشت آفت تکلو موافق
تاریخ گشت پس از ان پادشاه عالمیان گرجی خلیفه از عقب حسین خان بگرمسیر فارس
فرستاده او را باردوی همایون آورده منصب امیرالامرایی [illegible]
خان که هر دو عم زاده شاه شاره سپاه بودند تفویض فرمودند
سخن مختصر کردش و گذار

سر فتنه دار و چو گیسوی یار زد و بار دو در فتنه بر بر زده ز بهر [illegible]
ذکر سر زده اولامه تکلو که در اوایل الحال بود و از مساعی شاه جمجاه سلطنت
رسیده آخر الامر امیر الامرایی آذربایجان شد بعد از قتل چوبه سلطان [illegible]
وکالت و رخانه نموده استقلال تمام بخود راه داد و قریب [illegible] هزار سوار هم
رسانیده متوجه درگاه گیتی پناه گردیده و در حوالی مزار گنبد الانوار [illegible]
علی جیا و علیه السلام نزول نمود چون شمه از کفران عصیان و مساعی خروج [illegible]
رسیده بود که در تبریز انچه از یراق و اسباب خاصه بود تمامی را تصرف نمود و
کنیزان خاصه را که جهت طلا دوزی اطلاق دوزان سپرده بودند گرفته با زنان خود داد
و خیمه منقش خاصه را بر سر خود زده اموال اکثر مردم را تصرف کرده و لوای [illegible]
نمای خسرو عالم آرای بدفع او در حرکت آمده او لوای گریخت و در انجا [illegible]
و خویشان خود [illegible] نمود [illegible] خاطر اشرف

کوشیده از مخالفت که ثمره وبال آخرت است احتراز نمایی چه سخن حکماست مخالفة
الملوک خار فی العاجل و نار فی الآجل الامه را این حکایت موافق مزاج افتاد
او دیگر ذو القدر را که از خواص قیچو بود بابت گناهای لایق و بهانهای موافق بدرگاه
عرش اشتباه فرستاد و درین اثنا بخاطر ناقصش عبور نمود که با وجود این همه
و مخالفت چو کردی بدی چشم نیکی مدار در باب رفتن بدرگاه جهانبان
پناه متردد شد و در همین روزها از جانب سلطان سلیمان خواندکار رقمی با
زره دوزی و مجوزه طلا دوزی جهت او آورده وی بروم رفت او را که از
که بدرگاه فرستاده بود شاه جمجاه با حراقتش امر فرمود الامه در انجا با ابراهیم
پاشا وزیر اعظم مصاحب شد چنانچه ابراهیم پاشا همیشه درد دلی که داشته
با او در میان می نهاده و می گفته که بار شرکی حالیست اکثر امرای قزلباش
با من متفق اند اگر پادشاه بدان جانب متوجه شود من متعهد می شوم که ان ملک را مسخر اسلام
پاشا در ملک آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و کرمان پادشاهی
کند و همه ساله جهت خواندکار خراج ارسال کرداند حالیا بلیس را من دید که
من بیشتر بروم و با مردمی که با من متفق اند سخن بگویم و شما از عقب بیایید چون
خواندکار را از سخن ابراهیم پاشا هیچ وجه تجاوز نمی نمود اگر یک سخن او رد
می شد دیگری درجه قبول می یافت ابراهیم پاشا سخن الامه بازی خورده
بلیس را به او داد و لشکر قریب پنجاه هزار کس سوار بسرداری فیل پاشا و الله
خود شمس الدین خان زاد و از انجا گذشته همراه کرده بر شرف بیگ که والی و کوتوال
ان قلعه بود فرستاد شرف بیگ فرار نموده خود را بپای سریر خلافت مصیر شاه

جهان

جهان گیر رسانید و هم درین سال قشلاق در تبریز واقع شد گفتار در بیان احوال
شاهزاده بهرام میرزا بر سبیل ایالت و الحکومة بولایت گیلان چون پادشاه
مؤید بجانب مقصد توجه فرمود خاطر فیض مآثر از ضبط و ربط ممالک جمع ساخته
ابواب عاطفت بر روی کبیر و صغیر مفتوح نمود شاهزاده سعادت صفات
بهرام میرزا بمسند فرمانفرمایی متمکن شده گیلان را باصلاح حال رعایا و عجزه
را وجهه همت ساخت و به استصواب جناب خواجه امیر بیک که وزیر ملکی آن ملک
بود ابواب نصفت را فراخ و در رعایت و تربیت امیر سلطان و سادات و علما
و فضلا و غیرهم از ارباب عمائم مبادرت نمود و فضائل پناهی امیر سلطان
ابراهیم امینی را بمنصب تعلیم شاهزاده کریم بازداشت و در
مبالغه کرده لوای انصاف و الطاف برافراخت و از وقایع و سوانح این سال
پادشاه عالیجاه بابر میرزاست که در دار الخلافه آگره که از بلاد و امهات بلاد
هندست از جهان سریع الزوال انتقال یافت و ولدش میرزا همایون بجای او
بر سریر سلطنت هند متمکن گردید سال ششم از سلطنت پادشاه جهان پناه فلک بارگاه
نوروز لوی ییل روز شنبه سوم شهر شعبان ثمان و ثلثین و تسعمایه اتفاق افتاد
و الامه بروم رفته سلطان سلیمان فیل پاشا را با لشکری بسیار همراه نموده
بر سر حاکم بلیس شرف خان کرد فرستاد و این خبر را شرف خان چون بعرض پادشاه
مؤید از جانب ملک شان رسانند خود بدان صوب نهضت نمود چون خبر آمدن
شاه جمجاه به رومیان رسید از کمال بیم و هراس از تسخیر قلعه بلیس گذشته بنا
انداخته راه انهزام پیش گرفتند و لوای دکار روزی کرد که در قلعه بلیس آن

قرانفره ورده خوئی باردوی معلی رسیده خبر داد که قبل پادشاه نوبهار اند ختته
بدبار دیگر فرار نمود شاه عالم پناه با امرا و نورباشیان و نورجهان جانقی کرده
بعضی گفتند که خوندکار بفریب رفته با لکای ادمی باید رفت حالیا بسوی ایشان
رویم اکثر مردم ان محال بواسطه نهب و غارت بر سر شاه طهماسب جمع می‌شوند
ان محال را غارت کرده در الکای مرعش توقف نمائیم و مردم بر سر ایشان جمع
سازیم خوندکار چون باستنبول آمد انجا را سوخته جول سازیم و هرگاه همراه
اردوی همایون آمد همراه او رویم و هرکه نیاید قتل و غارت نمائیم و در دیار
چندان توقف نمائیم که خوندکار بخوارزم و عباسیه بیاید بعد از ان دیار بکر را
سوخته ببغداد ائیم و از آب موصل گذشته بکستان در حوالی قشلاق نمائیم اگر
خواندکار بانطرف آذربایجان آید از انجا از راه شهرزول به تبریز ائیم و اگر خوندکار
کار بر سر تبریز آید ما از دیار بکر جانب سیواس و هم شاه الکا و دریا بر فرو رویم
که خواندکار بعبارای الکار رفته که با لکای او رویم کار ما پیش نخواهد رفت اگر او
برادر و فرزندم را کشته باشند چون قرار رفته با لکای او نمیرویم و درین برابر
نه بیانجی فرو نشیم بعضی دیگر عرض نمودند که اگر او بر سر اردو آید حال چون خان
دشمنان سلطان بیسی در دست داشت بهوا انداخت گفت با این [illegible]
هزار و جهت مصلحی آنست که با لکای خود رفته قشلاق نمائیم بلکه بهار خواندکار
نیاید از انجا معاودت نموده از راه جحور سعد به تبریز نزول اجلال فرمودند
و هم درین سال سعایت اصحاب بکت در غره شهر محرم سنه مذکوره جعفر
وزیر در رباط لیک پی زنجان که از محدثات وی بود شاملوبیان پی جان

ملاحظه سیادت نکرده حیله در کردنش کرده بخواری و ناحق آن سید بزرگوار
شهید ساختند و در صفه صفا که در جوار حایر علی کربلا در زمان وزارت خود
ایالت زین الدین سلطان شاملو که حاکم بغداد بود ساخته مدفون گشت
و میر جعفر صاحب صفات حمیده و اخلاق پسندیده بود و وی از سادات
صحیح النسب قصبه آوه است که از نجف اشرف بدانجا نقل نموده اند
و از سادات انطاکی است نسب او و مولف بهکذا بکر منتهی می‌شود و بعد از
قتل وی احمد بیک نور کمال که سالها منتظر الوزاره بود وزیر دیوان اعلی شد
و هم در این اثنا امیر وزیر که وزیر حرم سلطان بود با خواجه شاه حسین رفیع
الممالک و برادران او بقتل رسانیدند و میر غیاث الدین منصور و میر
نعمت الله حلی هر دو از صدارت معزول شده صدارت میر معزالدین
محمد اصفهانی تعلق شد و میر غیاث الدین محمود برادر احمد بیک نیز وزیر
خزو کرده و هم درین سال امرای عظام چون حسین خان و عبدالله خان
دشمنان سلطان حضرت الکای خود گردیده متوجه محال بول و اقطاعات خود گردیدند
و هم درین سال فرخ فال در دار السلطنه مذکور یعنی سنه و بعضی ایام
و شهور سنه ثمان و ثلثین و تسعمایه باقی تربیطالع عقرب تا هنگام تعاقد
سحو نواب کامیاب اشرف اقدس ارفع اعلی همایون خلاصه اولاد سلاطین
زمان و زبده احفاد خواقین ایران غلام حضرت صاحب العصر و الزمان
خلیفه الرحمن السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابوالمظفر سلطان محمد
از بانوی کبری و ستوره عظمی مهد علیا سلطانم بنت امیر مرحوم عیسی سلطان

موسیلو که بامر شریعت حضرت خیر البشر علیه صلوات الله الملک الاکبر در حبالهٔ نکاح
پادشاه با فلاح درآمده بود مشغول گشت و این بلاد و بلاد را اسعاد روی نمود و هم درین اثنا
خبر رسید که عبید خان هرات را محاصره کرده و غایت بر محصوران انجا دشوار گرفت
گفتار در آمدن عبید خان بدستور معهود بولایت هرات و [illegible]
[illegible] چون مدت یکسال و نیم شاهزاده [illegible] و خان [illegible]
سمات در دار السلطنه هرات بفراغ بال و رفاه حال بسر بردند فرمان فرمائی
جمیع ساعات گذرانید عبید خان بدستور معهود سالک سبیل تعدی گشته در
بیست و هفتم رمضان سال مسطور ظاهر بلدهٔ هرات را معسکر فوج گردانید و در
شامیانهٔ مناصب نباتات را فراخت و غبار [illegible] از خاک ذلت [illegible] آن دیار آورد
از قصر [illegible] و عموم سکنه بار گرفته از نکان ظالم بر مسالک تسلط یافتند
که مانع آمد از انکه از جنس خوردنی و پوشیدنی بدرون شهر چیزی برده شود لاجرم
روز بروز تضییق و تشویش محصوران هرات زیاده شده در خلال این احوال
غازی خان با خرج مردم محتاج حکم فرمود بعد از [illegible] چند روز فرمود که در
محلات و حمامات ملاحظه نمایند هر کس [illegible] اسبابی می یافت [illegible]
او را با عیال و متعلقان و جامه خواب و پلاس کهنه از شهر بیرون کشیده و دروازها
و کوچه بندهای بیرون شهر قزلباشان شدید و نویسندگان مفسدان [illegible] این امر
باز داشت آنگاه دروازه بانان لحاف و پالس کهنهٔ مردم از شهر رانده را باز کرده
و بسیار را بیرون کرده ملاحظه می نمودند که در میان [illegible] چیزی نفیسی را نقدی
پنهان کرده باشند آنگاه میان لحاف کسان باز کرده در درون هرات

وزیر جامهٔ ایشان همی طلب و نفوس منظوری داشتند و ازین قبیح تر آنکه زنان [illegible]
پیدا کرده دروازها باز داشته بودند که عورات مستورات نیز همین معامله نمودند
از مردم اصح القول استماع افتاد که از زمان فاحشه در تجسس و جستجوی اشیا
مبالغه میکردند که [illegible] عورتان [illegible] را بیرون او برده نظر می انداختند که
چیزی در میان مستورات نباشد در آن موضع جوهری یا وصله طلا پنهان کرده باشند
نعوذ بالله من سوء افعالهم و قبیح اعمالهم و بیش ازین تجسس قبیح از خانه کوچی که عبارت
از مردم رفت مبلغ صد و پنجاه دینار تبریزی در دروازه گرفته در کوچه چند [illegible]
نگاه میکردند القصه بقعات از درون بلده هرات کس بیرون کرده شهر [illegible]
که غازیان و شیعیان و بیزاریان گستاخ [illegible] از گرسنگی در باغ [illegible] بسیاری از
قزلباش که بخیه یار [illegible] مخالف می رفتند و عبید خان بعضی که غازی خان [illegible]
شده نزد وی آمدند هر قزلباشی که از شهر فرار نموده بیرون [illegible]
ساخته بحسب ظاهر نوازش می نمود [illegible] مبالغه می فرمود و در
اوان عبید خان قطعه گفته بخواجه امیر بیک مهرکن وزیر خراسان در هرات می بود
فرستاد که این بیت از قطعه اوست قطعه کای خواجه بعد ازین طمع از زر [illegible]
اکنون که گشت منصب جانی مقام ما خواجه در جواب این قطعه را تضمین نموده [illegible]
فرستاد ای [illegible] با اهل [illegible] زنهار غره [illegible] جام ما
و آنگه بگو زروی کرم آن گروه را [illegible] خواه شما [illegible] جام ما کای خواجه بعد
ازین طمع از زر [illegible] دار اکنون که گشت منصب جانی مقام ما ای مدعی ملک [illegible]
که می رسد شاه ستاره خیل فلک احتشام ما تا بندگان حضرت شاه [illegible]

نبت است بر جریده عالم دوام ما ٭ از پرتو عنایت روح ایدهست سلک نظام و
سلسله انتظام ما ٭ باشد جواب دعوی خامی که کرده ٭ مینی که گفته جانو یا شیر کلام ما ٭
چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان ٭ کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما ٭ غارتی که
دید از کثرت ریاضت قلت اقامت و کمال عسرت و زوال بسیرت کسان
ترک عیال و اطفال و منصب و مشرب کرده قرار بر فرار جهت یابی نمایند حکم شد
که غازیان در منازل و خانهای مردمی که ترک خانه کرده و از شهر بی اختیار از روی
اضطرار بیرون رفته اند نزول نموده از اسباب ظاهری و باطنی آنچه یابند
تصرف نمایند غازیان محصور و ترکمانان از انصاف دور که از حاکم خوردن
سخن شنیدند بمنازل مسلمانان آمده آغاز کاوش نمایند و هر چیزی که صاحبان
خانه در زاویه و گوشه مدفون ساخته بودند به تصرف می شدند و مدتی مدید
اوقات غازیان بکاوش برای خانهای فقیران صرف می شد و قلت ذخیره بمرتبه
رسید که چرم کهنه مستعمل را جوشانیده از روی طوع و رغبت میل میکردند و
نسبت این از افراد لطیفه مشهور شد از صادق القولی که در آن اوان در درون شهر
استماع افتاده که روزی ارخجه باز از شخصی باد براورد که نان ارزان شده که رسید
که یکمن سنگ هراه که سیصد و شصت مثقال است بچند تنکه شد او در جواب گفت
تنکات چنانکه سه چهار تنک تبریزی است بیع یکهزار و پنجاه دینار تبریزی بود
دیگر منقولست که از سپاهیان قلعه دار دران اوقات و آن سپاهیان خود را گرفته
خون ترا آن خون گرفتها بچه با خون دل چند روز مدان اوقات میکند
ع جز نه ماندست مرین چند شهرار خون جگر ٭ و جهت علیق الاجابان چوب راهیت بر

ه

کاه تراشیده در عوض کاه میدادند از عطیات الهی که در آن زمان بهم رسید
بوقوع انجامید آن بود که طایفه از زمره تجارت پیشه که از عسرت و شدت بجان
آگاه شدند مدت ها نهان از خان و سرداران قرب بدروازه آمده اسپان
الاغی لاغری آوردند و مردم بهای تمام که دلخواه ایشان بود می گرفتند فی
الواقع این بیع و شری او سود و سودا شهر را از عطیه کلیه بود زیرا که رزق ایشان
روزی می شد بی شبهه اکثر ایشان از ضعف گرسنگی هلاک می شدند مشهور است
که در اوان اوقات محاصره و قلت ذخیره در مطبخ شاهزاده ممالک را بهم میرسید
مجمر طبقی از پلاو که بگوشت اسب پخته بودند با چند قاب خالی نزد نواب میرزا
می آوردند میرزا هر کس از مقربان که لطفی داشت بجهت بخش الشخص می بردند و در
مجلس بر سر آن قاشق طعام میان مقربان و نزدیکان تلاش شده و در آن
حسرت از آن بگلو فرو می بردند سال نهم از سلطنت شاه طهماسب یعنی
تسع و ثلثین و تسعمائه نوروز سلطان جلال روز شنبه چهاردهم شهر شعبان المعظم در
اوایل بهار این روزگار رفتن اقبال از نزد مطرق بریا دل آحاد بی درد
بر سر اردوی محمد خان ذو القدر ولد کور شاهرخ بن علاء الدوله بحکم پادشاه
ظفر جاه دران اوان حاکم استراباد بود و از انجا بسلوخ بلاغ آمده در حمص
حضرت سید و غافل از نتیجه احتمال و انتقال او را غارت کرد نواب کامیاب
اعلی برادر کوچک خود القاس میرزا را نصب نموده طبل و علم با خیل و حشم مرحمت
نمود و مدد خان استاجلو را للگی او نصب نموده و استراباد را منزل میرزا
مقرر شد و القاس میرزا با هزار و پانصد سوار بجانب استراباد ایلغار کردند

و هم نسبی بود که با استراباد رسیدند در آن اوان اکثر ازبکان در حمام بودند غازیان
از روی قهر بحمام آمدند و سورن انداختند و نقاره نواختند و بعضی از ازبکان
برهنه و عریان از حمام بیرون آمدند عساکر نصرت مآثر ایشان را اکثر بقتل در آوردند
قتیش اغلان از وقوع این قضیه حیران و سرگردان در میان شهر بسیار گردید و بعد از
شغب بسیار با چهار سوار از مضیق حصار خلاص شده روانه گردید غازیان
پانصد نفر از یک و چهار برادر وی را گرفته بقتل آوردند و سرهای ایشان را زاده
اردوی اعلی گردانیدند و القاسم بیک زنا و مدر خان در استراباد متمکن شدند
و هم در این سال در میدان صاحب آباد تبریز محمود بیک ذوالقدر که مهردار بود
از اسب افتاده وفات یافت و جای وی در انتهای خلیفه ذوالقدر و القدر گردان
اوان ایشیک آقاسی باشی بود مفوض شد و منصب ایشیک آقاسی باشی بزینل
خان عرب گیرلو مفوض شد و ایالت آذربایجان و حکومت تبریز بموسی سلطان
موصلو و لدمبی بیک تفویض گشت و رایات جلال متوجه خراسان و تخلیص
دربندان و محصوران هراة شد و در اثنای راه واقف و قافلهای جوع گشت و چون قریب
یکسال و نیم چنانچه سابقا ذکر رفت محاصره در محاصره هراة امتداد یافت و قافلهای
جوع و ضیق معاش در بلده هرات بار اقامت باز کرده محبوب و مرغوب سعت
عیش مدار عدم مسافت مهر معاش معاشران عیاش بسان دهان خوبان تنگ
گشت بر لب بیرحنا از غبان بسبب فقدان نعم از شیرابا کرده فریاد و نیا
و اهالی هرات از طبقات سادات در گذشت نسیم بشارت شمیم ولا بشنود
رحمة الله بر مزرعه امید گرفتاران محبس هرات وزید و دست عطایا محبت آباد

بمقالید

بمقالید بیا صدخان مع العزیز ابواب مرام محصوران شهام مفتوح گشت و ضج فتح
اثر پادشاه عالمیان ببلاد خراسان در اردوی مخالفان شایع شد و شاهد
خجسته شمایل نقاب از چهره افکنده پیکر کریه از قریب بیا ... عدم رسید والحمد
لله الملک المجید بودن شش خراسان مرتبه سیم و التجا گشتن عبیدالله خان به شاه علم پناه و داد
اردو هم عبید خان در شهر ربیع الاول سنه مذکوره عبید خان از ظاهر هرات
کوچ کرده راه فرار پیش گرفت مظلومانی و گرسنگانی که از شدت غربت دل
بمرگ نهاده از حیات مایوس شده بودند حیاتی یافتند جائی که رفتند
از تنگنای وحشت نمای غربت بیرون آمده بسعت عیش فرو رفتند نواب شاه
با سپاه مانند انجم در اقرودی الحجه سنه مزبوره متوجه خراسان گشت چون از
گرج از پرتو رایات خورشید انتما مانند فضای سپهر نورانی گشت صوفیان
خلیفه بر سر وی شبیخون آورده صد و پنجاه نفر از ملازمان او بقتل آورده و خان
کلدی مدد رفته صوفیان خلیفه روانه نشاپور گردیده در آن بلده با ازبکان محاربه
نموده آن را مغلوب گردانید و علم عزیمت بطرف مشهد مقدس برافراخت
در آن اوان عبدالعزیز سلطان با شهراد دران دیار بود در اثنا حسین خان شاملو
و اغزیوار خان شاملو و امیر سلطان ... و طوایف شاه جهان رخصت شده بعد خلیفه
رسیده عبدالعزیز سلطان بطرف هراة گریخت و از انجا همراه عبید خان
بماوراءالنهر رفت سابقا مذکور شد که پس از قتل جوه سلطان اگرچه اسپاره و اقبال
پادشاه کامکار زیاده گردید حسین خان مانند جوه سلطان خیال استقلال
نداشت اما بنا بر رنگ اوی که از مردم وی در انداختن آن دو نجیب بود

نواب اعلی را ضمنا باعث زاید انحراف فراجی بهم رسید و همه وقت در فکر بود
که چگونه قدرتی بهم رساند و در ایام بعضی از امور قبیحه علاوه آن انحراف کرده بود و همه
وقت مترصد انکه چگونه قدرتی نماید تا آنکه با قاسم بیک حکیم شیرازی همزبان
شده مقرر کرد که زهر در خورد نواب کامیاب اعلی دهد و از جمله صلاح آنکه
احمد بیک دواتدار و باشندگان قرابوری فراکه از قوم شاملو از اوریای
حسین خان بوده و بر دو شاه محمد ذهوب تمام داشتند بیار جرئت دادند
در شنبه شراب خاصه شاهی زهر داخل ساخته خواستند که از آن شراب کاسه
بآن اعلیحضرت دهند آن پادشاه آگاه و صاحب فراست مواذی از ان
الدوله طهموت چون پیاله را بدست گرفتند و ساعتی با مجلسیان بحرف مشغول
شدند چون نظر بر پیاله نمودند خط سیاهی بر دور پیاله نقره ظاهر شد
فی الفور بر قصد آن ملاعین اطلاع یافته شیشه را امر کردند که مهر نمایند
و آن دو راسعادتمان که از اطلاع آن خبر و تقاع واقف شدند در حال
از مجلس بیرون آمده بجانب ماوراء النهر شتافتند انگاه بعضی از مقربان
فرصت یافته عرض کردند که آن قضیه شنیع باشان قرا فیصود حسین
خانست و این سخن در پادشاه زمین جا گرفته ضمیر ترک ادب او شدند و
ایضا از اقوال و افعالش روایح نفاق و خلاف مشتم گشته توهم آن بود
که عنقریب سالک طریق عناد گردد اما منتظر وقت می‌بود تا آنکه
در بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه مسطور در دار السلطنه هرات شریف در
در باغ شهر که در خوبی و لطافت یگانه است در روز بر مسند کامرانی و جهانبانی

متمکن گشت و بساط انبساط اقبال بساط ازو با جلال تمهید داده خروش از باب هوش ازره
افلاک در گذشت آنگاه خود بنفس نفیس متوجه احوال عجزه و رعایا گشته غارتیان
و اتباعش را که در اوقات محاصره و جهات و اسباب مردم را بظلم و ستم گرفته
بودند در موقف عتاب در آورده و ماخذ زمره از ظلمه حکم فرمود از اموال و جهات
ایشان بسیاری از مظلومان را خوشحال و مستمال ساخت و بعضی از عجزه را از خزانه
عامره نوازش نمود گرچه در سطوت سلطان روان خانه مظلوم گرچه عوان
لوای انصاف و اعطاف برافراخت و در اول بهار حکم اعلی نفاذ پیوست که الکای
سبزوار اطراف مرو رفته فتح آن بلده نمایند و منتشا سلطان و حسین خان و امیر سلطان
حاکم قم را بتسخیر غرجستان مقرر فرمودند امرا فتح آن دیار کرده شاه محمد شغب
الملک را که بر غرجستان استیلا یافته بود دفع کرده بپایه سریر اعلی آمدند و نواب
کامیاب اعلی خود بطواف مشهد مقدس مرکی آمده درین سال از جمیع مناهی حجت
خوابی که مسجد محمد مشهد بود در آن استان عرش نشان موکد تعمیر و ایمان
گذشتند و جمیع مغربان از ترک و تاجیک تائب امر آنحضرت نموده و بدین سعادت
فایض گشتند چنان منع شد که در روضه جوره از شرب خمور
حکم نفاد عز اصدار یافت که من بعد در ممالک محروسه کسی مرتکب آن شرب
نشود و درین اثنا خواجه شاه قلی وزیر و نورجان که در سلک غلامان قدیم آن آستان
نشان بود و بواسطه ارتکاب شرب منصوب شده بقتل رسید و مبلغ دوازده تومان
که بعلت شراب خانه بیت اللطف و معجون خانه و قمار خانه و امثال ذلک از ممالک محروسه
بازیافت می‌شد از دفاتر اخراج کرده ابواب آنها بالکلیه مسدود گشت و

دارایی هراة بشاهزاده سام میرزا و للگی اغزیوار خان ولد دورمیش سلطان
شاملو مفوض شده و هم درین سال خبر آمدن ابراهیم پاشا به تبریز و قتل الامه و سر
بر جلیس و قتل سرفخان در هراة بمسامع عز و جلال رسید و چون مده بعضی از
ملازمان حضرت واجب التکریم برین نهج مذکور شد اوقات فرخنده سمات کرده آینده
بداعیه یورش بلخ در یازدهم شهر ذی حجه از هراة بیرون آمده قریب چهل روز
در موضع الکاتمین توقف فرموده در ماه صفر کوچ کرده بجانب عراق و آذر
بایجان در حرکت آمدند و هم درین سال در مشهد مقدس علی مرکی در درون روضهٔ
مقدسه عرش منزلت بن محمد سلطان که از منتسبان سلسلهٔ جنگیز بود و از اعاظم
ولات ممالک خوارزم بود بخدمت اشرف و شرف صحبت شاه عالم پناه
مشرف شده در سلک مطیعان و مخلصان منسلک شد و خلاف مکان انتظام
یافته و بر توجهات شاهی بر وجه دلخواه بروجات احوال اتفاقات در حق
کلی یافته با مالات بعضی از بلاد خراسان حسب الفرمان جهانبانی از ممکنان شرف استیصال
و مقرر شد که همه ساله مبلغ معین فرمان برسبیل انعام از خزانه عامره
بجهة او ارسال دارند و هم درین سال ابوسعید خان بن کوچم خان بن ابوالخیر خان
در سمرقند وفات یافت و برادرش عبداللطیف بجای او نشست شاه جمجاه
در ایام توقف در بلده هراة ابیات که در بدیهه از نتایج طبع
وقاد شریف سرزده بود و نوشته نزد عبید خان فرستاده‌اند چو رقم سپاهی
ز الحجی ٭ چو باز آمدم زود بگریختی ٭ ز آمد شدنها خراسان خراب ٭ همه
کار خدا در عذاب ٭ اگر با دشاهی بمیدان در آی ٭ ز ما هر که ...

بجنگ خدای چنین است آیین شاهنشان ٭ که گه آشکارا و گاهی نهان ٭ تو دعوی اسلام و
دین میکنی ٭ نه اسلام باشد که این میکنی ٭ ابقصا من نتایج طبع وقاد سلطانی
ای ز خدا بیخبر نادرست ٭ دی قدمت در ره اسلام سست ٭ ترک مکن
عادت بدکاری ٭ بشنو از سر نه این سروری ٭ چند کنی خانه مردم خراب
وهم کن از پرسش روز حساب ٭ دست بدار از ستم جور و کین ٭ پای مکن
کش و مکش بیش ازین ٭ ور نه بخاک کف پای امیر ٭ صفدر مردان علی شیرگیر
زیر و زبر گشت آن جهان ٭ گر تو تمام تو تمادی ن ٭ ما دو جوانیم من و
با دو جوان دست بهم بر زنیم ٭ شرم بدار از خود و از شکرت ٭ بخت جو
بنشاند بجا کرت ٭ نوبت شاهی چو بزد در خروش ٭ شیر ببان بر دل ...
دست ندارم من ازین ماجرا ٭ تا نکنم بند ز بندت جدا ٭ ای گرگم حوصله
بکاره ٭ از من واند دولت من شرمدار ٭ تو کری و هست ز زنجیر گوره
کور و کر را چه بود دست زور ٭ چون نتوانی که روی بر زمین ٭ بر سر گردون
چه نهی پای کین ٭ دعوی سلطانی و غایت حیث ٭ ذات شریف تو بعیب
بکند و قدم پیش نه از بهر جنگ ٭ از تو کسی نشنود این عذر لنگ ٭ ای تو سراسر
با همه ظلم و فساد ٭ نیست ترا کار بغیر از فساد ٭ مرد صفت ترس بر دون کن و
همچو زنان عذر میاور دگر ٭ ظلم کنی و نهی عدل نام ٭ عدل تو ظلمست سراسر
تمام ٭ در صف هیجا چه قدم می نهی ٭ در بر شیران چو کم از روبهی ٭ نوبت جنگست
چو مردان مرد ٭ تیغ بخون سرخ کنی چهره زرد ٭ سال دهم از سلطنت آن برگزیده
خالق افلاک و انجم یعنی سنه اربعین و تسعمائه چون روز نوبت چل در روز چهارشنبه

بیست و پنجم شهر شعبان عادل شاه عالمیان در خراسان گذرانیده خبر رسید و میان شاه
عز و جلال رسیده بعزم دفع مخالفان کوچ فرموده بصوب عراق و آذربایجان
نهضت فرمودند و منتشا سلطان را با الغان خلیفه روملو و محمد خلیفه
باشی شاملو و جمعی از قورچیان پیشتر روانه عراق ساخته اردوی همایون
یک کوچ از هراة به کبود گنبد رسی آمدند و در آن راه اسب و استر بسیار تلف
شده هر یک از امرا و ملازمان الحجری دست داد و جبال در سرو آمده
ضمیر پیدا شده و از ... کوچ ساری چلاغ القاص میرزا و بهرام میرزا و حسین خان
و عارضخان و امیر سلطان و سلیمان سلطان روملو و ملک ... را
روانه تبریز کرده ... و در دی گرد ... لشکر ... آمدند و از ...
روانه تبریز شدند ایراد خبر آمدن سلطان سلیمان بآذربایجان و گرفتن قلعه ...

درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم لشکر آن مرز و بوم را جمع نموده متوجه
آذربایجان شد باعث بر آمدن او آنکه پیوسته اولامه تکلو و ابراهیم پاشا وزیر
پادشاه روم ارسال داشته پیغام می‌نمود که شاه عالم پناه به یورش ماوراء النهر
بیرون رفته و از آذربایجان دور افتاده اگر بآنجانب نهضت نماید ملک گیلان و دیار
بتصرف در آید و منشأ آنکه ... که در تمامی امرا ابراهیم پاشا
راخوتی از سلطان مصطفی بود و اعتماد ... بر ... کار نداشت میخواست که ان
مشغول ساخته ایام بگذرانند و فتح ملک را وسیله آن ساخته بود و مجملی از تفصیل این
احوال و جریان حال تفاوت مال ابراهیم پاشا که از بعضی مردم صحیح القول
استماع افتاد که ابراهیم پاشا والده دختر ... سلطان سلیمان را شیر داده

بزرگ نموده و منشأ آنکه سلطان سلیم کنیزی فرنگیه داشته منظور کرده بود که ...
که از کنیزان بوجود آید پسر نماید با او را بکشند اتفاقا والده سلطان سلیمان را
وضع حمل نزدیک شده قابله را طلب کرده با او قرار داده که در حین وضع حمل
طفل بگذارند پسر اگر ده باشد برده فرزند او را نزد او ... میانه فرنگیان ...
برد ماما چه بموجب معهود عمل نموده سلطان سلیمان را بمیانه فرنگیان برده و ...
والده ابراهیم پاشا در همان اوان که ابراهیم پاشا را زاییده طلب نموده سلطان
سلیمان را داده که شیر دهد و سلطان سلیمان نزد جده ... بوده و شیر والده ابراهیم
خورده بعد از چند سال که خبری به سلطان سلیم منتشر شده تاسف ...
که بدکردم که فرزندان خود را همه ضایع ساختم حالیا فرزندی ندارم که یادگار سلطنت
من باشد والده سلطان سلیمان اظهار نموده که من سلطان سلیمان را پنهان ...
فرستاده‌ام که محافظت او نماید الحال بزرگ شده سلطان سلیم در حال احضار او
امر فرموده و خوشحالی بسیار کرده سلطان سلیمان را تربیت نموده تا بعد از وفات
بوی قرار گرفت سلطان سلیم امر نمود که چون ابراهیم پاشا برادر رضاعی اوست
بیاورند ابراهیم پاشا با والده پیش از ضعف او بوده حاضر ساخت ... ابراهیم پاشا
و والده ... خود بوده چون سلطان سلیمان را محبت تمامی با ابراهیم پاشا بود
تمامی میخواست که با او باشد همین ... او را طلب کرد و قضاة و افندی و علما از ملاقات
او اعتراض نموده خواندند کار این یعنی ... بوده با ابراهیم پاشا پیغام نموده
که احتیاط ... میخواهم که ملکی از صحبت تو غافل نباشم درین لباس ...
مگر طبایع مردم افتد و ترغیب او به اسلام نموده ابراهیم پاشا بالضروره قبول ...

گروه با سلام سرافراز گشته روز بروز اعظم شده چنانچه در دودمان آل عثمان هیچ یک
از وزرا بتقرب و نشان او نبوده اند بعد از ان در استنبول منزلی ساخته که در بنا
و زینت قرینه خود نداشته سلطان مصطفی ولد سلطان سلیمان را میل بتماشای
منزل او شده بدانجا امده و منزل بمنزل آمده و محل بمحل او را مشاهده نموده اتفاقا
در یکی از ان منازل مقفل بوده امر کرد که بگشایند مردم ابراهیم پاشا در گشودن
آن تساهل فرموده بالاخره سلطان مصطفی بجد گرفته در را گشوده بدرون
رفته والده ابراهیم پاشا را دیده که درین خانه بتی چند نهاده و عبادت
و عبودیت بتها میکند سلطان مصطفی ازین معنی براشفته اعتراض و اعراض
بسیاری برابراهیم پاشا نموده و ابراهیم پاشا بجهة اسکات او خانه را السلطان
مصطفی داده و او را ساکت نموده و این حکایت در پرده خفا مانده فایده بران
مترتب نشد و سلطان مصطفی این مضمون را بسمع سلطان سلیمان رسانید خوندکار
با ابراهیم پاشا اعتراض نمود که این چه عمل است در برابر گفت که هر چند خواستم
والده را از کفر باز آرم نشد بنابر رضای مادر تجویز آن نمودم خوندکار
خللی در اوضاع محبت او پدید آمد و روز بروز زیاده شد تا هنگامی که آن کافر
نعمت تدبیر کرده باغوای [illegible] خوندکار را به تبریز آورد و از تبریز با متوجه روم
شد در اثنا خیرالدین پاشا دریا بجهت کفر و مخالفت ابراهیم پاشا را خاطرنشان
خواندکار نمود خلاصه کلام آنکه در هنگامی که خیرالدین با دستهٔ یکی از قلاع فرنگ
[illegible] صورت از سلاطین فرنگ بدست آورده بجهت خوندکار فرستاد
و خوندکار هر روز [illegible] ابراهیم پاشا بخشید ابراهیم پاشا بعد از رعایت [illegible]

بدان

بدران بعرگستان فرستاد و پیغام داد که چون من خوندکار را بطرف عجم
و الکای قزلباش می برم شما اتفاق کرده بیایید و استنبول را بگیرید که بعد
علاج خوندکار بسهل خواهیم کرد خیرالدین پاشا ازین معنی واقف گشته در هنگام توجه بسر آنجا
فرنگ جمعی سکنجری که همراه نموده بود با کتابات [illegible] در آورده و انها را بنظر
خوندکار رسانید خوندکار ازین معنی [illegible] که ابراهیم پاشا با او در پیغام بوده و اراده
قصد او داشته بنابرین خیرالدین پاشا را از [illegible] نموده در مقام قتل ابراهیم
پاشا در آمده و هم چنین مقرر بود که چون اراده قصد کسی نموده او را بحرم برده
اند بجهت مهمی با او بازی سطرنج هم انجا او را بقتل می آورده بدریا می انداخته سلطان
سلیمان ابراهیم پاشا را بحرم طلب نموده و اعمال قبیحه او را و اینکه او را [illegible]
برده بر سر قزلباش خاطرنشان وی کرده آنگاه بقتلش امر فرموده جلادان او را
بیجان ساختند [illegible] با آنکه سلطان سلیمان چند سال بعد از ان
[illegible] بیجان بنا نهاد تا آنکه التماس [illegible] پاشا [illegible] کرده نزد او رفت و او را
بیوا امید کاذبه [illegible] آورد و پس از ان [illegible] معلوم نمود سخنان وی خلاف واقع گشته
دیگر اراده ملک گیری نموده و مآل حال بصلح انجامید خوشا مردم که [illegible]
داوری نمود سر یاری و یاوری القصه که سلطان سلیمان باغوای ابراهیم
پاشا و الامه بجا آمدن بالکای قزلباش [illegible] همت ساخته ترتیب اسباب
محاربه و تکمیل آلات مجادله امر فرموده با سپاه خونریز بر جانب تبریز در حرکت
آمد ابراهیم پاشا را با نود هزار سوار بمنقلای گردانیده و ابراهیم پاشا [illegible]
با ده هزار کس به تبریز فرستاد و دران زمان خواجه شاه قلی که وزیر سلطان

حاکم تبریز بود باتفاق مولانا احمد طبسی رسولان نزد رومیان فرستادند و ایشان را
بجانب تبریز طلبیدند اولمه و سایر سرداران سپاه روم بشهر درآمده بعد از
چند روز ابراهیم پادشاه با جمیع سپاه در تبریز نزول نموده اولمه را بقطع
از دنبل فرستاده و خسرو پاشا را به تسخیر قلعه النجق روانه ساخت و اکثر بلاد آذربایجان
را بتصرف درآورده آنگاه خبر توجه خسرو جمجاه با خیل و سپاه استماع نموده در بحر
تحیر غوطه خورده عرضه بسلطان سلیمان فرستاد که موسی سلطان بمجرد استماع توجه
سلطان سلیمان آن مکان تبریز را گذاشته بعراق رفت اما شاه عالم پناه عظمت
واقبال از خراسان بری آمده است و از آنجا کوچ بر کوچ متوجه است • بحر شاه
با شاه هم سنگ نیست • هر با نخو کوه هم تنگ نیست • نداند بات سپاه جهان
ز خورشید برهم خورند اختران • که هم توانی بنا ورد او • میدان تو باشی هم آورد
او • چو بشنید سلطان روم این پیام • شد از جام اندیشه او تلخ کام • سلطان
سلیمان بعد از اطلاع برین احوال به تبریز آمده با ابراهیم پاشا مجلس کرده دید از آنجا
باتفاق متوجه عراق شدند امرای شاهی که متوجه اردوی خوندکار شده بودند
چون بالغ آقاچ رسیدند با ابراهیم پاشا دوچار شده آغاز کارزار کردند
چون لشکر رومیان زیاده از حد بود بعضی از امرا مثل محمد خان ذوالقدر
اغلی و حسین خان و غازی خان و ملک بیگ خوئی سر مخالفت داشتند لهذا امرای
لشکر شاهی درمیان محاربه شد و بهرام میرزا و امیر سلطان و سلیمان سلطان
یار و میان مقاومت نمودند آنگاه سپاه درین میانه خبر طلاق امرا را شنیدند
باوجی از بهادران نامدار در سبیل ایلغار روانه شده تا باندیشه تکلین دوفا

خصم پرداخته و دران اثنا محمد خان ذوالقدر اغلی بواسطه خیانت ذاتی که مرکوز
فطرت و مکنون جبلت او بود اظهار مخالفت بنا بر عداوتی که از پدر خود
در دل داشت باتفاق غازی سلطان و حسین سلطان ولد میرون سلطان تکلو
فرار نموده بجانب اردوی خوندکار رفته قبل ازین هنگام که خوندکار با وجاق
نیامده صدرالدین خان ذوالقدر همراه منتشا سلطان از جهت خدمت بقراولی
بقراولان رومی که ششصد کس بوده اند دوچار می شوند می خواستند که محاربه
نمایند چون ذوالقدر اعلی الجه بوده نکد گذشتند و کثیر مردم ایشان
بسیار بقتل کس از مردم صدرالدین خان بدرون کار و اسرا می روند که از رو
اردم نشاندند مردم رومی که ملا ایشان از کار و اسرا بیرون آمده جنگ کنند
درین اثنا سجه رحمی پاشی در فرمان می نهند او را میگیرند و زنده پیش خوندکار
می برند خوندکار را او خلعت داده و کتابتی بجواب شاهی نواب مصحوب او
فرستاد مضمون آنکه پدر تو با پدر من جنگ کرده تو خوی شجاعت مسلکی جنگ
نکیم و اگر جنگ مسلکی خوی شجاعت کن شاه جمجاه در جواب فرمودند که بزرگوار
خوندکار کسی دیگر است که من سخن او عمل میکنم حضرت رب العزه فرموده که جهاد
و غزا که با کفار بکنید خود را در مهلکه نیندازید و بمقتضای کریمه و لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکه جائی که از کفار مهلکه منع فرموده باشند من چگونه با مسلمانان جنگ کنم و خود را
در مهلکه اندازم و دیگر فرموده اند که پدر تو با پدر من جنگ کرد بسیار بد واقع شد
و در بیش خان و تمامی امرای قاقان صاحبقران شاه اسمعیل دران جنگ
شب با صباح شراب بخورده بودند و صباح جنگ کرده اند از آن تاریخ هرگاه

ج

جنگ جالدران میان می‌آید من درویش را دعای بد میکنم که شاه اسمعیل از جنگ
کرد و دیگر حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده که یک مسلمان از ده کافر فرار نکند
جنگ با مسلمانان نفرموده اند ایشان خود بخت ... یک کس ده کس خواهند بود
بلکه نیز با ایشان جنگ نتوان کرد چرا خلاف امر خدا باید کرد و خود را
باید زد من باری خلاف امر خدا نمیکنم و دیوانه باستی باید که بصرفه جنگ کند
و محلی واقف کرده که در معرض تلف افتاده باشد الحمد لله و المنه که تمامی
لشکر ما از خمر و شراب و از جمیع مناهی توبه کرده اند و از تمامی ممالک محروسه
جمیع شرابخانها و بوزه خانها و قمارخانها و بیت اللطف و سایر مناهی و ملاهی
برطرف شده و الحمد لله که از آن تاریخ که توبه واقع شده فسق و فجور برطرف گشته
و شکر شمه از آن بصد هزار زبان چنان نمی‌توانم کرد ** اگر هر موی من گردد زبانی
شود و هر یک ترا تسبیح خوانی ** هنوز از بی زبانی خفته باشم ** ز صد شکرت یکی ناگفته
باشم ** منشا سلطانیه در هر بار فرنجی با شیخ کرد جنیا و عتاب نمود که من تصور
کردم که خبر صلح اورده با تیغ تو خود از جانب خواندکار بر کاغذ جنگ اورده
او را فرمودند که دلتنگ نشوند در آن وقت سوای هفت هزار کس همراه موکب
همایون نبود و سه هزار اسب که بکار می‌آمد داشتند تمامی اسبها لاغر و زبون
بودند که از سفر هری ایلغار واقع شده بود و بواسطه مخالفت بعضی امرا که از دارالسلطنه
سدند فتوری تمام بحال عساکر ظفر فرجام راه یافت و جمعی دیگر مثل حسین خان
و غیره راه نفاق می‌پیمودند و منتظر وقت بودند و از امرا و ارکان دولت
بی اعتماد شده از جهت رعایت حرم چند روزی جنگ را در عقب انداخت

اما دران قصبه شاه جمجاه بغایت مضطر شده کار خود را بحواله نموده و مناجات بدرگاه
مضطرین امن یجیب المضطر اذا دعاه نموده و بخواهم که تشریف برد حکایت حضرت
خلیل الرحمن علی نبینا علیه السلام را بدیشان الهام جانی اوردند که آنحضرت را که در منجنیق
که در منجنیق کرده در آتش انداختند حضرت جبرئیل علیه السلام نزد او آمده
گفت اگر حاجتی داری بگو حضرت خلیل الرحمن فرمودند که از تو نه از خدا خواهم
در آن زمان دریای الهی بجوش آمده فرموده که قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم
و این ابیات در آنحال خواندند ** ای همه هستی ز تو پیدا شده ** خاک ضعیف
از تو توانا شده ** زیر نشین علمت کاینات ** ما بتو قائم چو تو قائم بذات
هستی تو صورت و پیوند نه ** تو بکس و کس بتو مانند نه ** آنچه تغیر نپذیرد تویی
وانکه نمردست و نمیرد تویی ** ما همه فانی و بقا بس تراست ** چاره ما ساز که بی داوریم
لاشک بمحض لطف و کرامت و یمن توجه حضرات ائمه علیه التحیة و الثنا خواندکار
خود کاچون بسلطانیه رسید با وجود آخر فصل خریف شدت سرمای زمستان لشکر
لشکر سلطان سلیمان شده و در نیم شب برف عظیم بارید که اکثر دواب و حیوانات
ایشان ضایع شدند و بقیه آن را گرز منکر قصه سرخوش بیرون کرد
و مضمون آنکه جند ما لهم الغالبون بظهور رسید و یکی از شعرای زمان در آن وقت
گفته ** رفتم سوی سلطانیه النظر بچمن ** دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن
گفتم که کشت اینهمه قربانی را ** باد سحر از میانه برخواست که من ** اصل این ترانه
از مولوی جلال الدین رومی است همانا که بواسطه وقوع در میان ...
مشترک میانه بود که دیدیم وطن ** شب زحمت بسته بود و فارغ بدن من ** گفتیم که

دفع شر از ما کند باد سحر از میانه برخواست که من هجوم صرصر خاک گیر
کننده جهان و بنیاد ذات چراغ عالم افروز خورشید را فشانند سنگ
مردانگی در توپ هر چند پیچ کوبست کاخ سپهر اگر نه رساند رسنگ تا
برج سپهر را چه خلل زنایره شمع ستاره را چه زیان سلطان سلیم با غرور
از اندیشه که داشت خود که نزرا نبده با الم و تشویش بسیار راه بغداد پیش
گرا ازان راه بدیار خود ورود شاه جمجاه از الغراغاج کوچ کرده بجانب دیر قول عزیمت
فرمود بس دشمن است معجزه سروری تو وین کور دل چو دید بسکر د اعجاز
چون به رجزین رسیدند دران موضع الوند خان افشار حاکم کوه گیلویه با گهرز
سوار بعساکر نصرت شعار ملحق شدند و طویله اسب با ده زور آورده شاه
ظفر پناه قرا محمود اوجی با ارا با پنجاه نفر از قورچیان و ملازمان امرا بزبان گیری
فرستادند غازیان بموضع کلنگین مخالفان رسیدند پنج نفر از ایشان
گرفته بدرگاه عالم پناه آوردند و بهت حسین بیگ قیج اعلی دران جنگ افتاد ان
اسیران بعرض شاه عالمیان رسانیدند که سلطان سلیمان متوجه بغداد گردید الامر
ذو القدر اغلی را به تبریز ارسال نموده شاه رجب ادال و حمزه بیک غزال شی
را نزد محمد خان شرف الدین اغلی بغداد فرستاد که از وقوع آنچه داشته باشد
تمامی را با آب ریخته از آب بگذرد و از راه جزیره بیاید امرا صلاح دیدند که خان
جمعی را از عقب خواندگار متوجه شود و دست برد نماید شاه ستاره سپاه فرمودند
که ما را با خواندگار هم چنین کاری نیست حالیا کار بر ادلام است انجه واقع شد
از جانب دست قراقاتمش و منتشا سلطان بمسامع جلال رسانیدند که مار

را می باید گشت چون شاه جمجاه در تبریز با او سوگند خورده بود و مضمون که تا دام
که لشکری در برابر نیاید که گویند غازیخان در میان آن لشکرست او در آنجم
نیا بر قسم تحریک کشش او ننمودند انگاه غازیخان فرار نموده بروم رفت گفته که
نزد خواندگار رفته و اگر نه او را در شاه جمجاه آن بود که از عقب او ایلغار کرده
او را بدست در آورد غازیخان روز شنبه بتبریز رسیده بود و اولامه از
آمدن شاه جمجاه خبردار کرده شاه ستاره سپاه یک روز راه بواسطه اینکه گل اول
شتران مانده بودند زیاده از چهار فرسخ نتوانستند رفت انگاه شهر را گذاشته
ایلغار کردند صباح روز یکشنبه به تبریز نزول اجلال فرمود و مذاولامه و غازیخان
هر دو باتفاق گریخته بودند شاه ظل اللهی روز در تبریز توقف فرمودند بعد
بدان فرستند هزار و چهار صد کس از قورچی و امرا همراه بودند از جمله سیصد
قورچی و تتمه ملازمان امرا و از احصار نموده نزدیک بان شد که فتح قلعه نمایند که
قیا و اغای ملازم حسین بیک لله زباشی و داروغه تبریز رسید شاه جمجاه از دوا
استفسار نمود بعضی اخبار با قاسم که از خراسان نسبت بسام میرزا و اغرلو خان
رسیده بود بعرض رسانید و مقارن این حال شاه جمجاه توقف سلطان و امیر بیک
را طلب فرمودند اهل قلعه ایشان را دیده فریاد نمودند که سام میرزا یاغی شده بود
او را اسیر گرفته شاه جمجاه فرمودند که من ذو القدر اغلی را بگرفته بودم با من چه کرد
با خواندگار سام میرزا چه کند پس از آن از دوان کوچ کرده قشلاق در اسپان
بدان عنوان پایان رسید چون سابقا مذکور شد که مکرر آثار نفاق حسین خان شاملو
بر ضمیر منیر مهر تنویر آفتاب ظاهر شده بود و ملازم او حسن آقا بمسامع عز و جلال رسانیده

که عنقریب وی سالک طریق خلاف شده روانه روم میشود و بنا بر علی
ملک الجهات قبل از فرار عارنجان در وقتی که اتخال تباه در درون حوکاه در مجلس
بهشت آیین فارغ البال نشسته بود القاص میرزا و سیندوک بیک قورچی باشی
افشار باشاره پادشاه عاقبت محمود او را شمشیر گرفته پاره پاره کردند سر
او را قبراغلی بر سر نیزه کرده در اردوی کیوان پوی گردانیدند و قشون او را با
بهرام میرزا دادند و احمد بیک نورکمال و برادران مواخذ شده در قلعه
محبوس کردند و املاک ایشان بدیوان منسوب شد و منصب احمد بیک و برادران
میر غیاث الدین محمود را که وزرای دیوان بودند بمیر عنایت خوزانی
میرزا عطاء الله و خواجه معین الدین ... قاضی میر حسین ... تفویض
فرمودند خوندکار بعد از رفتن حاکم آنجا محمد خان تکلو ... بغداد
انداخته ذخیره کرد و در آب ریخته از راه جزیره و بصره متوجه درگاه جهان
پناه شاه جمجاه کردند خوندکار در این سال قشلاق در بغداد نمود و هم در این سال
شیخ الطایفه شیخ علی بن عبد العالی که از اعاظم متاخرین مجتهدین ... بود
و در سحر روز شنبه هجدهم ماه ذی الحجه روز مبارک غدیر در نجف اشرف
و لیس جنان شتافت و بواسطه در میان قبر او را ظاهر نمودند و مخفی
مخفی است مقتدای شیعه موافق تاریخ است اصل شیخ از کرک نوح
جبل العامل است و در آنجا تحصیل علوم و تصحیح کتب فقهی و احادیث نبوی
... نموده بعد از آن بنجف اشرف نقل نموده مدتی در آنجا بوده و در رواج
مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر و نشر آثار شرایع آن

صلی الله علیه و آله مساعی جمیله ظهور داده و حقوق شیخ مرحوم بر شیعیان از
مدتی در بعضی اسفار همراه اردوی معلی بود و چون و میان عراق عرب
تصرف نمودند اولاد و احفاد آنحضرت ... منازل و املاک و اسباب
جهات شرعی را که داشته ... لغات حضرت شیخ رساله جعفریه
که در حین زیارت مشهد مقدس ... التماس میر ... جعفر نوشته
تو شرح ارشاد و حاشیه بر ارشاد و حاشیه بر شرایع شرح لمعه حاشیه بر
حاشیه بر الفیه از آنجا در اتفاقات فوت میر نعمت الله حلی ده روز بعد از فوت
حضرت شیخ علی علیه الرحمه بوقوع انجامید چه وی از تلامذه حضرت شیخ بود و مدتی در
خدمت آنحضرت بافاده مشغول گشته ترقیات نمودند اما کفران آن نعمت
نموده بعقوق مبتدل گردانید و بنابر کدورتی که میانه خاتم المجتهدین و شیخ ابراهیم قطیفی
بود امیر نعمت الله نزد شیخ ابراهیم رفته شروع در مباحثه نموده و او را بعضی امور
که مستلزم نقص حضرت شیخ بود ترغیب کرد و از انواع ... بخود ...
و در باب صحت صلوه جمعه بدون حضور حضرت صاحب الزمان علیه السلام یا
نایب امام که جامع الشرایع و الشرایط فتوی باشد بخلاف رای حضرت شیخ عمل
نموده آنگاه با شیخ در مجلس علما این را و مباحثه داشت و بعضی از علما و فقهای
زمان مثل مولانا حسین اردبیلی و قاضی مسافر تبریزی و جمعی دیگر با حضرت خاتم
در مقام بحث بوده ... میانه نهاده با خود متفق ساختند امرای شاملو محمود
... و ملک بیک خوئی و غیرهم را حامی خود ساخت اما آن اراده از
قوت بفعل نیامد و آن مجلس منعقد گشت و در این اثنا بعضی از حضار کتابی ... را

بهتان نسبت بحضرت شیخ در خانهٔ آنحضرت که در تبریز بود میرزای ارکان
که در جنب زاویهٔ رفیعهٔ نصریه دار السلطنه تبریز در میدان صاحب آباد دو اجت
بخط مجهول انداخته‌اند این مضمون بمسامع پادشاه جهانیان رسید در صدد انتقام
کاتب و امر جدید موفور بظهور آوردند تا آخر الامر ظاهر شد که باغوا و افساد میر نعمة الله
بوده و این باعث آن شد که از دیوان اعلی مقرر گذاشتند که او را روانه عراق عرب
گردانند و حکمی دیگر بحکام آنجا نوشتند که من بعد نگذارند میانه وی و شیخ ابراهیم
قطیفی و دیگر اعادی حضرت شیخ مخالطت و مجالست بظهور رسد تشنیع ایشان عظاهر
بدین وتیره در سلک تحریر درآوردند که چون همگی همت عالی نعمت حالی آن حضرت مصروف
انتظام امور عالم و عالمیانست و مخفی نیست که تمدن و تعیش که مدار علیه آن است بر
دفع اهل فساد و ارباب غوغا است کما قال الله لا یحب المفسدین از ناحیه ابو القاسم خاچی
وار عنوان اعمال ان فحوای یسعون فی الارض فسادا باهر است قصد رفت بر
وجه بیولاکر آثار افسادات و تدبیرات و شرارت القاء فتن و اکاذیب در
امور دینی و دنیوی از میر نعمة الله الحلی بظهور رسیده و بر طبق ما نحن فیه
ما آثار اضلال و اغوای او در میانهٔ عوام جلوه‌گر گردید و سبب اشتعال و التهاب
نوایر عتاب و خطاب شاهی شد و بار دیگر شعار او شنیده شد جلیه عظیم آن
با وجود و طعن در ان ملاحظة اللغة السرمدیه از اسباب عظیمه که به مضمون آیهٔ
ای جنس ران انطلاق نظر اعتبار داشته مقرر فرمودیم که مشار الیه را از این ملک
اخراج نموده بمدینهٔ حله فرستاده شود حکام دوار و حکام عراق عرب نگذارند که
مشار الیه را بگذارند که دیگر متوجه این صوب شود و او را از اختلاط با ارباب دیوان

دعی

وجمعی که توهم فساد در بارهٔ ایشان باشد منع نمایند و در امور شرعیه و عرفیه مدخل
ندهند و چون بوضوح رسید که ملاقات او با شیخ ابراهیم قطیفی موجب اثارت
فساد است در امور دینی و دنیوی ایشان را از ائتلاف و اختلاط منع کنند
شیخ ابراهیم حسب المسطور مقرر داشته از مخالفت حکم جهان مطاع احتراز
لازم دانند و اگر خلاف این بظهور رسد و کلا و خاتم المجتهدین وارث علوم
سید المرسلین قدوة اهل الاسلام نایب الامام علیه السلام زید جلاله مانعیه
علیا حسب العالیا ایشان را بابلغ وجوه تأدیب و منع نمایند چنانچه موجب عبرت
دیگران گردد حکام دوار و حکام عراق عرب درین باب مراد نمود و مساعی
جمیله بتقدیم رسانند و نوعی کنند که آثار شکر ظاهر شود و خلاف نکنند و مساعی
در ابطال این امور مردود دارند آن ممالک پناه و استان عرش اشتباه در عهده
و از جمله اموری که محل برکات حضرت شیخ توان نمود است که محمود بیک مهردار
که از الد خصام و اشد عداوه آنحضرت بود روزی در میدان صاحب آباد
در خدمت شاه عالمیان چوگان می باخت و کلکون نخوت و غرور در آن عرصه
به هر طرف می تاخت و آن روز جمعه بود و قریب بعصر حضرت خاتم المجتهدین
در دفع شر و فتنه و فساد در دعای سیفی و دعای استنصاف مظلوم از ظالم
که منسوب بامام الهمام ابی عبد الله الحسین علیه السلام است میخواندند و دعا
دوم را باتمام رسانیده بودند و کلمات قرب اخذه و ادمه ولده در زبان داشت
که محمود بیک در اثنای چوگان بازی از اسب افتاده سرش چون گوی ملال الم شنید
حیران گشت و بر خاک مذلت یکسان شد و هم درین حال سالک مسالک جحیم گردیده

و ناظم مناظم نکته پردازی مولانا لسانی در تبریز بجوار رحمت ایزدی پیوست شنیدم که
چون ابراهیم پادشاه میرزا آمد مولانا لسانی فرار نموده مختفی بود و یاران بدو گفتند که
تاج را می باید انداخت که مضرتی نباشد گفت که اگر سرم را با تاج بر میدارند
که تاج از سر نمی اندازم آنگاه مناجات بدرگاه قاضی الحاجات کرد که یا رب خدایا
پیش از آنکه تاجم بردارند جانم را بستان که من تاب این ندارم که علامتی دیگر بر سر
نهم و در همان چند روز وفات نمود و در سرخاب مدفون گشت دیوان غزلیاتش
یازده هزار بیت است شعر بسیار از قصاید و ترجیع و ترکیب و مسدس و رباعی
از شعرا هیچکس بدین حال در وادی عاشقی و درویشی شعر نگفته ذکر بعضی از احوال هراة
بعد از توجه نواب گردون توان بجانب عراق و آذربایجان سام میرزا در دار
السلطنه هراة بر مسند عدالت و ایالت متمکن گشته اغزیوار خان تکلی همت بر تربیت
احوال سپاه و رعیت مصروف داشته و در تنظیم سواد الملک و قصبات و سواد
خصوصا در رعایت اوساط الناس و ادانی عموما اهتمام کرده رایت معدلت و نصفت
برافراشت اما چون اراده مالک الملک مطلق و مشیت عطیه معبود برحق بنقض
ایالت شاهزاده عالیمقدار و حکومت اغزیوار ستمکار تعلق گرفته بود مدت دو سال و
کسری دران بلده فاخره دارایی نمود زمهریر قضا بساط اقبال ایشان را در نوردید
صرصر قدر اساس استقلال ایشان را منهدم گردانید و چون خبر قتل حسین خان
بدار السلطنه مذکوره رسید توهم آنکه آنچه بحسین خان رسیده شاید که بایشان
رسد و دختر حسین خان در حباله نکاح میرزا بود و حسین خان و اغزیوار خان از یک
طایفه بودند و اغزیوار خان تربیت یافته حسین خان بود و در اثنای این وقایع

باشند ان قراین شاملو که این همه ناخوشیها متفرع بر خباثت ذات وی بود
از ماوراء النهر گریخته بدان بلده همراه نزد میرزا و اغزیوار آمده و ایشان را اضلال
کرده در مخالفت نسبت بولی نعمت مبالغه تمام کرد و ایشان سر از ربقه تبعیت
و اطاعت شاه جمجاه بیرون آورده بر مرکب استقلال و ضلال سوار شده
و مسالک سبیل علیل کفران نعمت سپرده از مراحل سلامت دور گشتند و از شنایع
اموری که دران اوقات عموم یافت آن بود که قزلباش و ملازمان سام میرزا
و خان جهالت انتما که در محلات هراة نزول نموده بودند بر هر کس از مسلمانان
فرود که اندک اسبابی و جهاتی گمان می بردند تا دو دیر خان خبر بر رفته
وی خصت کرده بخانه آمده مظلوم مصرف شده و جهات ظاهر و اظهار
نموده در طلب احتیاج فوته قیمن شکنجه میکرد و بدالقصه دیرانی و پریشانی هر دیار
محمد دوران اوان بمرتبه رسید که قلم را استعداد تحریر آن نیست و زبان را
قوت تقریر آن و بعد خراب البصره و انتهای ظلم بانتره شاهزاده عالیمقدار
باستصواب اغزیوار از زمره ترکان متروک شاهیان مخلوک نامد خلیفه
سلطان میرآخور و محمود بیک را که از بی حرمت شهر کرده شده در
یازدهم ماه شعبان سنه مذکور بصوب مقصد خود نهضت نمود و بعد از توجه سام
میرزا و اغزیوار خان از بیم صیل تالان تجدد و دولت قراه و قصد یا قلعه سلطان
که منبع عمر شش از صد رجات شاه و مرحله تجاوز کرده بود و بسبب کبرسن اختلال
در جوهر عقلش راه یافته در باغ شهر بر مسند حکومت نشست و محمود بیک و دیگران
نیز در منازل مناسب تمکن یافته خود و بعضی از ان متروکان از کار رفته از فلاک سند

وضع انقلاب پذیرد درگذشت رعایای بلده و بلوکات که این حکام
در دیار خویش دیده رقبه از طوق بندگی از تکالیف دیوانی دور داشته
دلخواه با ایشان عمل می نموده ایشان بنا بر غارت جبلی و قلت سداد
این عمل را عطیه کامله دانسته طلب یاد نمی نمودند در خلال این احوال خبر
سام میرزا و اغرلوار در دار السلطنه هراه و ضعف خلیفه سلطان و زلولی
ان دوی دیگر از سرداران بدین طرف ولایت رفته بیرام اغلان
ازبک که بحکم والی قبة الاسلام بلخ و کشتن قرا سلطان بن جانی بیک سلطان
حاکم ولایت گوجستان بود لشکری جمع آورده ازان باخت و تاراج ولا
هراة رود که در پانزده فرسخی هراه واقعست در حرکت آمد چون بمقصود رسید
بسیار بدست آورد و از انجا درگذشت دلبقریه تونیان که از دیه بلوکات
و از نفس بلده تا انجا پنج فرسخ شرعی مسافت است آمده بتاخت مشغول شد
که بحکام سطور رسید سرداران بی تدبیر بسیار مشورت نشسته زمره از
شهر را طلب داشتند و چون مجلس جانفی انعقاد یافت محمود بیک طایفه از
سرداران قزلباشیه مصلحت در ان دیدند که در حراست شهر کوشیده بار
درون بلده بیرون نروند و هم درین سال صوفیان خلیفه رد و لو در خبوشان
عبد درویش علی مغول که بتاخت آمده بود جنگ کرده صد و پنجاه کس
و از انجا بر سر سام میرزا که در قلعه کلاب بود شبخون آورده جمعی کثیر را
را بقتل آورده و در حال مراجعت دولت مغرور از ملازمان وی
هلاک شدند و درویش علی مغول ضعف خلیفه را معلوم کرده با هزار و پانصد سوار

آمد صوفیان خلیفه با پانصد سوار و دویست پیاده با ایشان جنگ کرده آمد و جمعی کثیر
او را بقتل رسانید علی پاره هم از نوبان ... بر سر ... نود و قوی
جمعه غره رمضان سنه احدی و اربعین و تسعمایه درین سال خوندکار از بغداد
بیرون آمده از راه التون کپری متوجه مملکت آذربایجان شد شاه جمجاه که در
قلعه وان بود از استماع این خبر بنابر رعایت حزم از انجا کوچ کرده متوجه
و در انجا ملک بیک خویی که بغایه اهل نفاق بود بقتل رسید سلطان ... که
تکلو فرار نموده بجانب روم رفت شاه جمجاه میدانستند که او مردی
مکار است البته ترغیب آمدن خوندکار به آذربایجان با عراق خواهد نمود
این بیت را مناسب حال وی برزبان راندند ◦ روبهی کرکی و غداری ◦
چرخ را داده از حیل یاری ◦ غازیان بغداد رسیدا ... ایشان را بآمدن
و تحریص نموده خاطرنشان کرد که سام میرزا یاغی شده تمام ممالک ... رسید
که خوندکار ملک شاه اسمعیل را به سام میرزا داده و او را پسر خوانده
خوندکار می آورد تمام العراق روند خوندکار با وجود آنکه بغداد را گرفته بود
محقر ولایات طمع کرده می آمد شاه جمجاه در تبریز بود که این خبر رسید که خوندکار
بدکار آمد این ابیات بر زبان الهام بیان جاری شد ◦ شنیدم کرد
رو بدکار قصد تیم ◦ شدی سگ ای دست ابدال سیم ◦ میندار کین قول
اندک کیست ◦ چو قانع شدی با سیم و سگ کیست ◦ گدا را که بیدرم
فرمان ملک عجم سیر ◦ بالاخره سید عبد الله لالا از جانب ... علو و سر
شاه سوار کرد و از جانب ... سلطان سالت نزد ابراهیم پاشا فرستادند

گشاید و در میانه صلح واقع شود ابراهیم پاشا مرد تریاکی بود مجالی گذاشت و میگفت که خوندکار

شما هر چه میخواهم میکنم خوندکار در دست منست اگر میخواهم میبخشایم و اگر میخواهم میدهم

و در عدم شاه میگفت که من چه کاره ام من مردی غلام عاجز فقیرم از دست من هیچ

کاری نیاید امر خوندکار است ابراهیم پاشا کتابتی نهد و نوشته فرستاده بود

و در او جان شاه عالمیان رسید از اوجان کوچ کرده متوجه سلطانیه شدند و چون

در حوزه آمده بود از سلطانیه میتراب سلطان و چراغ سلطان استاجلو قزاق

بجانب معسکر خوندکار فرستاده ایشان در قریه و نبه در حوزه اردوی خوندکار

رسیده شدند و میان با ایشان تاخته امرا با آن جماعت مجادله کرده و بسیاری از رومیان

از پای در آورده سرهای ایشان را بدرگاه گیتی پناه آوردند و از نامردی که رومیان کرده

بود غازیان تعاقب نکرده خوندکار چون آگاه شد که فوجی از سپاه قزلباش

انقسم دست بردی کرده بر خاطر او گران آمد امرای لشکر خود را توبیخ نمود که

دولت قزلباش را جواب نتوانستید داد پس چگونه پادشاه ایشان را

جواب خواهیم داد از در حوزه عبور کرده در آیت بلکه هر یک منصوب ممالک خود

برافراخت چون شاه دین پناه شنید که رومیان از در حوزه عنان عزیمت به

خود منعطف گردانیده تلوای توجه از عقب ایشان مرتفع ساخته بدست کامل آرایش

بهرام میرزا و تخته سلطان و امیر سلطان و شاه علی خلیفه مهردار و محمد ایشک

سفرچی و الیاس بیک موصلو و بسیاری از قورچیان و بساولان را از عقب ایشان

پاشا فرستاده دست بردی نمایند و خود عنان همایون عنان از اطراف قلعه

وان منعطف گردانیده در آن زمان جمعی از رومیان از قبل سلطان سلیمان

قلعه بوده چون از توجه موکب ظفر رود خبردار گردیدند قلعه را گذاشته فرار نمودند

در بیستم شهر ربیع الاول سنه مذکوره پادشاه جهان در حسین آن نزول فرموده قلعه را

متصرف شد چون خوندکار قبل از آنکه شاه ظفر پناه قلعه را متصرف نماید تا توانستم

غازیان قلعه را تسخیر نمایند محمد پاشا امیر الامرای دیار بکر بود با فوجی از امرا

اولامه تکلو و رستم بیک دولو بیرداغ و احمد بیک و مصطفی بیک و بدر بیک کرد

ادلیس پاشا و ملک سلیمان حاکم هزو و ولی سلطان را با ده هزار سوار و دو هزار

بکجری بمدد ساکنان قلعه وان فرستاد و آن جماعت ترکمان بمدد و سلطان رسیده

بودند که بعضی از قورچیان ترکمان در عصر روز چهارشنبه بیست و چهارم ربیع الاول

سنه مذکوره بجهت خبرگیری بجانب سلطان رفته بودند هنگام غروب با ایشان

رسیده چند نفر را نقل آوردند و سه کس را گرفته بدرگاه گیتی پناه آوردند و

آمدن آن جماعت معلوم گشت شاه ستاره سپاه همان لحظه بر اسب دیگر سوار شدند

با لشکر ظفر جنود بر سر ایشان در حرکت آمد چون موکب شاه جمجاه بمدد و سلطان

رسید معلوم رومیان شد که ⁜ هر یکی چند بن علامت رسید ⁜ حماکرده

قیامت رسیده ⁜ بعد از ملاقی قراولان آن گروه گمشدگان چاره کار در فرار دیدند

بسرعت کوئی که فرصت تاب نصرت آیات شاهی نیاید نامتناهی عنوان

از آن راه عطف عنان کرده در بالای کوه بانشکوه رسیده در آن وقت شش هزار و

هزار سوار در ملازمت شاه نامدار بوده بنابر آنکه سایر سپاه در راه خوانده

بازده بودند هر چند اولامه با محمد پاشا گفت که پادشاه ظل الله اقامه کردن

و لشکر ما تاب مقاومت و صدمت آن سپهر عظمت نداریم قبول نکرده و از خوف

نصرت مآثر بحکم بازار در صف باز داشته و سال نیز در مقام جدال درآمد و در آن اثنا
بوداق بیک و خلیل ذو القدر بمحض توفیق پروردگار از میان قوم نابکار فرار
کرده بعز بساط بوسی سرافراز شده نجات یافت چون سپاهی ایشان معلوم سپاه ظفر پناه
گشت غازیان ذو القدر با جمعی دیگر مثل یعقوب سلطان قاجار با ستحفظ و ارکی
باتفاق کوک قران و حسن بیک یوزباشی با چهار پنج هزار سوار از لشکر امرا که حسب الامر
اعلی بجانب الکای سید محمد رفته بودند قبل از موکب نصرت اثر بدفع آن قوم
شده بودند لیکن اندیشه اصلاح صلاح ایشان ملاحظه نموده خود را بر و میان دشمن
درصدد مدد اول بیاری حضرت باری در یک طرفة العین چهارصد نفر از آن قوم کریه منظر را
بقتل آورده سرهای ایشان را از بدن جدا کرده در پای کیت قبه خواص شاه جهانبان
انداختند و جمعی دیگر را دستگیر نموده خلیل لو بیردانه و قورچی باشی خوندکار و
چلبی را اطراف درآوردند و عساکر منصوره بقیه السیف آن گروه را تا حدود [illegible]
تعاقب کرده تمامی احمال و اثقال ایشان بدست غازیان آمد چون قبل از این شاهزاده
بهرام میرزا از خوی با مصاحب سلطان و سایر امرا از عقب خوندکار فرستاده بود
ایشان را از عقب تعاقب نموده چون به قلعه ارجیش رسیدند در حوالی قلعه مذکور مستحفظان
حصار با وجود نصرت شعار مقابله کردند غازیان ظفر و جام [illegible] از ایشان
بقتل آوردند و بقیه السیف خود را بقلعه انداختند و کس نزد خوندکار فرستاده طلب مدد
کردند خوندکار سنان پاشا و در علی و حاجی پاشا و یحیی بیک امیر سنجق را با جمعی بمدد
ایشان فرستاد و بداق خان قاجار با جمعی از دلاوران جرار بآن سپاه شتافته
مقابله نموده به نیروی دولت قاهره بر ایشان غالب آمده سنان پاشا را

با یکصد نفر بقتل آورده حاجی پاشا و یحیی بیک امیر سنجق هلاک گردیدند و سنان
پاشا با سایر شکستگان در حین فرار باردوی همایون ورود نمود چون خبر قتل سنان
پاشا بخوندکار رسید جمله لشکر خود را همراه ابراهیم پاشا به محاصره
قلعه فرستاد و ابراهیم پاشا بعضی از مردمان کار را در بی خودی انتقال می کرد که بجنگ بهرام
میرزا ارسال نمود و غازیان ایشان را شکست چند نفر از جاوشان و معتبران را دستگیر کرده
نزد بهرام میرزا آوردند چون ابراهیم پاشا از وقوع این حال اطلاع یافت مردمان
قلعه را بیرون کرده بسرعت تمام روانه مقام گردید و بلطف حضرت رب العزة
وان در چنین فتح شد جواد بکوشند کار منش ز تایید حق وان از سعی
و امالت آن دیار و کوتوالی قلعه ارجیش با احمد سلطان صوفی اغلی تعلق گرفت

در محاربه خلیفه سلطان شاملو و جماعت استاجلو با بیرام اغلی و کشته شدن امیر سلطان ابراهیم الامینی

سابقا مذکور شد که بیرام اغلی چون بتوبیان رسید رای خلیفه سلطان و محمود بیک بر آن
قرار گرفت که در حراست شهر کوشیده از درون حصار بیرون نروند اما مرحوم
امیر سلطان ابراهیم الامینی که از اکابر زمان هر یک دراک و شیرین زبان و کلام
بود این رای را رد کرده خلیفه سلطان را به بیرون رفتن و جنگ کردن ترغیب نمود و خلیفه
مذکور با رستاد امیر سلطان ابراهیم و از اعیان شاه محمد جامه باف و [illegible] سلاح
جنگ خود بسته در [illegible] خلیفه سلطان از پی مقابله با مخالفان [illegible]
قعده سال [illegible] از شهر بیرون رفته و محمود بیک با معدودی چند جنگ
در شهر گذاشته متوجه میدان قتال گشتند چون قریب بقریه اسفراک که از اعمال
ولایت هراة است [illegible] تا انجا [illegible] رسیدند

سپاه مخالف پدید گشت کسانی که خلیفه سلطان را از شهر به بیرون رفتن و حرکت کردن تحریص
کرده بودند از گفته خویش پشیمان و نادم گشته خوف و هراس عظیم بر ضمایر ایشان راه
یافت و بیرم اغلان اقدام نمود بر ترتیب معرکه دار و گیر و در حرکت آورده غبار ترجیح
بجانب خانه بانی صف آراسته معرکه کارزار گرم گشت از طرفین بواعث فتنه بهم رسید
درهم و تجلدا ما چون لشکریان خلیفه سلطان اطراف داوند و مغرور و غافل بودند
سرداری بجز بیرم اغلان از اقامت محاربه بتقاعد نموده بیرم اغلان بعقب ایشان تاخت آورده
خلیفه سلطان با بسیاری از لشکریان زخم و ما جنگ که عدد ایشان قریب بشصت نفر
بود کشته گشت یک یا سه چهار کس از جمله سالم بیرون آمده از کسانی که خود
ظلم کرده بران معرکه روی کشته گشته امیر سلطان ابراهیم امینی است که شمه از صفات
وی سابق ذکر یافت و این رباعی مرقوم سپکرد و از نتایج طبع اوست رباعی درد
تن از غم تو فرسوده مرا / هجر تو برآورد ز جان دود مرا / ننموده رسیدی حسن یا نمود
بسیار رهنمی بوده مرا / این قطعه هم از وی مشهور است / امینی میر تراب رود در خراسان
که این خاک جز خار حرمان نروید / تمام جهان از جهان جا برد کجا گرم از خراسان
نروید فرح در کار کاهست / و چون تفصیل واقعه چنین بغازیان هرات رسید مانده
رسیده محمود بیگ که در شهر بود در حراست بلده و استحکام و باره غایت سعی
بظهور رسانید و بیرام اغلان پس از ظهور چنین فتحی سرهای مقتولان را از بهر عبرت جدا کرده از آنجا
منزل بجانب ولایت غرجستان مراجعت نمود والفتح من الله الملک المعبود
ذکر تتمه احوال خراسان در زمن صوفیان دار السلطنه هرات مروبان و غازیان که این
شکست عظیم را از بیگان شنودن مشاهده نمودند کسی و صوفیان خلیفه که در مشهد مقدسه

عرش منزلت رضیه رضویه علی مشرفها الصلوة والسلام والتحیة بحکم شاه عالم پناه بامر حکومت
متعین بوده فرستاد و او را طلب کرد و بدینجه دار السلطنه هرات که پای تخت بلاد خراسان
و حراست و محافظت آن از حفظ ولایات و منسوبات انسب و اسعد داد کاه
دانش ایالت بازامت بیگ محمود بیگ میران صوفیان خلیفه رو ملوکه بر [illegible] مقدمات و جهات
اطلاع یافت یکی از اولاد خود را با کوچ و متعلقان در ولایت مشهد مقدسه بگذاشته
گذاشته با کثیری از غازیان متوجه هرات گشت در چهاردهم محرم سنه مسطوره بظاهر شهر
هرات آمده محمود بیگ و امت بیگ سایر غازیان و کلانتران او را استقبال نمودند
در باغ شهر که دار الاماره است فرود آورده و بعد از چند روز دیگر که مشار الیه رسوم
مهمانی و ملاقات اعالی و ادانی باز پرداخت دست ظلم و ستم بسکان ملک و بلوکات
دراز کرده لوای اعتساف و گزاف برافراخت و نویسندگان سر دفتر علاوه [illegible]
بدنفس شریر را در امور دیوانی دخل داده تحصیلات کلی دانی را برنجانید و در تحصیل مال
و اخذ منال از رعایای غریب کرده عزیزان از خاک مذلت [illegible] حکایت که از خوشه
گندم دانه اش را بیرون کرده میشمردند و حکمت که از دانه یک خوشه گندم مشتمل بر سه چهار
خوشه گندم حاصل میشود و از هزار خوشه این مقدار دانه گندم و از این عدد معین
این مقدار مال دیوان میشود بر این تقدیر از اموال دیوان مردم [illegible] رعایای بسیار
این نوع بی رحمی و نهایت [illegible] فرمود و دیگر بکسی که در امری از امور [illegible]
وکلان مال و جهات میبود او را طلب داشت میگفت که دوش من در مجلسی که از ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین بود امام علیه السلام مرا گفت که زعایای که بجا [illegible]
گرفته بر غازیان قسمت نمای من در برابر عرض کرده که یا امام [illegible] نقصان

اورا میخواهم التماس آنکه اورا از دادن این مبلغ و مرا از تحصیل این وجه معاف داری
هرچند در قبول این التماس مبالغه نمود هیچ فایده نداد و در القای این مقدمات آنقدر بود
حاوی صفحات اشک از دیده فشانده بر وجهی سخن میکرد که بعضی از حضار مجلس
انفعالات را در وجه فروغ را راست جمعا میکرد و هزار نکاه الهی در فقیر بیکنا را
مبلغی کلی یکی از ترکان ظالم می سپردند و اورا ایذای مهلک کرده آن وجه را از و حاصل
می نمود تحفه آنکه دیوانه خود بستد بر توجه که مذکور شد در دار السلطنه هرات سلوک نمود
بنای جمعت اهالی را بعضی بعدی و بران کرده ابواب ستم برروی جمل حشم
بگشود کریم چاره ساز و رحیم بنده نواز جواب که مصدق سخن حضرت خاتم صلی الله
علیه حیث قال الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم بر همکنان ظاهر شود بنا بر آن چند
که بر بن وقایع متنوع اطلاع یافته متوقف شد با آنکه با سپاه بسیار از آب آموبه
گذشته در ظاهر مشهد مقدس غرض نشان نزول نموده قزلباش متعاقب وی
دیوار ولایت مذکور تخصن اختیار کرده عبید خان بمحاصره ایشان مشغول
این خبر که بان دیوانه ابتر رسید در تهیه اسباب مقابله کرده پس از جمع
سپاه و اسباب راه از دار السلطنه هراه بعزم رزم با عبیدخان بصوب مشهد
شد که در حضرت آمد و خضر چلبی که وکیل و معتمد او بود هراه بازداشته بیرون
چلبی و نادانی و نور الدین احمد اصفهانی که در ایام ایالت بهرام میرزا وکالت
خان کاتب دفترخانه بود و بسبب کثرت شرارت نفس و قلت رحم در دلش جا کرده
اورا وزیر و صاحب اختیار ساخت و در شهر گذاشته مقرر کرد که مبلغ سه هزار
تومان تا آمدن من از مردم گرفته مخزون کنی و اگر در تحصیل این مبلغ مسامحه

بیقین

بیقین که بغضب من گرفتار خواهی شد نورالدین این سخن از آن باعث شنید
بزبان حال ادا نمود ع سالها باید که تا یک مرد دانا را بیابی روزی چنین ع آنکاه ظالم
گمراه ظلم ستم کشیده بهر کس از مردم سکنه بلده و کوکات از رعایا و غیرهم آنچه
جهات و اسباب کان می برد مبلغی بنام وی رقم کرده ترکان را بتحصیل آن مبلغ
مساحت و مردم مشمول را از و فرزند باج محتاج کرده جمعی را از از در عقد
می انداخت از بعضی مردم صحیح القول استماع افتاد که شخصی از مصاحبان وی
بوی گفت از خدا بترس این چه ظلم است که از تو واقع میشود و الخدای بازترس
در جوابش گفت که خدا را بگذار که من از صوفیان خلیفه میرسم لعنة الله علیه و علی
سایر الظلمة و ایضا شنیده شد که در شبی که آن بی سعادت که در روز که خود
در گوشه با جمعی از علمای اشرار بشراب خمر مشغولی کرده در وقت مستی قرار صدا که از
بوده زمان سال خورده که چرخ رشته مدار وقت میکند را چه چیزی می داند
زیرا که ایشان در ملک از این کار منتفع میشوند و از حضار مجلس بعضی این حکایت
بشنیده زمره سکوت ورزیده لاجرم بروزگار ازل طعن فلک گفتار
گشوده گفت سوای چرخ جفا کردم از تواهی چرخ فلک ده که این همه نفس را قوی
از ستم ادا قوی یار ضعیف ساختی آنکاه در روحی که منقش صبح حیث عیب تو
و سیار گریبان چاک کرده عجوز چرخ از ستم زمانه موی سفید بگشاد و سالت
این ظالم اصغر و بنای صحنه مهر انور از نقود و اجناس آنکم پاک شده و از تحریک
تیغ جبر اعظم گرفتاران ظلمت را روشنایی اتفاق افتاد و اتفاقی در شهر آن دو مرد
شنه مذکور و محرک تقدیر ستم جبار و سافی باشد ملک قطار مظلومان و ایا سیم

از جرعه غیرت مست ساخته از مساکن ایشان بیرون آورده و همه افغان و خیزان و
فریاد کنان بر در حمامی که انعطالم تمام در آن ایام مشغولی می‌نمود رسانید نورالدین
احمد که آواز فریاد مظلومان را دخواه شنید اعتبار و کرد که جمعیت رعایا و فریاد برای
در عدم اصل مانند ایام سابق است بعضی از حاضران را گفت که از حمام بیرون رفته
بوعده و روغن اینها از السکین دهد امر و مصلح که بر بام حمام بر آمده آغاز فصیحی نمود و از
دشنام و ضرب سنگ دیده و شنیده در حال نزد وی آمده گفت که جمعیت رعایا و تحجیم
امروز مثل ایام گذشته نیست حالیا فتنه عظیم برین ترتیب می‌شود و آنچه اهل عاقل که برین سخن
شنید امیر حسن والا د قاضی مرحوم امیر محمد بن امیر یوسف را که در آن اوان بامر قضا
اشتغال داشت و در آن ولایت و از اوقات گذشته بشرف ملاقات کرده نقوش صلاح مسلمین
بر صفحه ضمیری نگاشت از حمام بیرون فرستاد که مردم را از اندیشه طغیان بگذارند و ایشان
نظر بر جمعیت مظلومان هراسیده گشته خوف عظیمی بر وی مستولی شده علت را ابطال سلطنت
و بی آنکه نزد نورالدین فی الجمله رود و او را از اجتماع اهل نزاع آگاه کرد و آنچه خود در آن کرده
خویش رسانیده بر سبیل استعجال بمنزل خود مراجعت نمود و آنگاه مردم بیگناه نزد او در ده
بر بام حمام بر آمدند و در وقتی که آن نابتمام در یکی از خانه‌های حمام رفته [illegible]
لخته کرده بود و سیر امرداور را دلک می‌نمود شیشه سقف آن خانه را بضرب لگد بر سر
انداختند اعضائش را مجروح ساختند و بعضی فعال که حال به منوال [illegible] کارها
کرد و آن اعمال شنیعه زبان بتوبه گشود و التماس عفو نمود از خواص و عوام و در وی مانع
عصبیت من قبل کنت من المفسدین * مسموع نشد بضرب سنگ مظلومان مقتول گشت
و عذاب الیم کرده‌اند * گر و بغرق کسی سنگ ظلم آخر کار * بدست مردم مظلوم سنگسار [illegible]

ازم

از سخن قاضی مغولست که گفت در حینی که من نزد نورالدین محمد احمد بیرون آمدم دو
مرد پیر نورانی در نظرم آمدند که من هرگز ایشان را در هرات و منسوبات ندیده بودم
و چون آغاز درخواست نورالدین از ایشان کردم هر آن روشن ضمیر بر من آمده
قبول داده خواستند که مرا گفتند از مهابت ایشان لرزه بر اندام من افتاد و
از ایشان در گذشتم [illegible] که ایشان بی شک و ریب از رجال الغیب بوده‌اند
استماع افتاد که خشتهای درون حمام که از سلاطین [illegible] بر کندن [illegible]
مظلومان [illegible] آن خشتها که گچ و آهک استحکام یافته بود [illegible]
انها در [illegible] بود [illegible] حالی که [illegible] سلاطین
کرده باشند چنان بر کنده شود و از شخصی دیگر از رعایای مظلوم معلوم شد که گفته
که در آن وقت که دست [illegible] بر حبشی که می بردم [illegible] شد این حبشی [illegible]
بر آنکه دست ولایت در ویرانی میان زده کالی [illegible] مسلمانی مظلومان را آمده
* دیده بیازار شدم وقت نماز * دیدم کبکی نشسته بر سینه باز * این کبک گفت
با واز دراز * هر کس که ستم کند ستم بیند باز * چون صوفیان خلیفه از دار السلطنه هرات
از آنجا مقابل و مقابله بسپاه از طرف مشهد مقدس معلی توجه نمود و ولایت [illegible]
نظر بر سفر [illegible] افتاد و فرمود که حوالی از آن کاه [illegible] برداشته [illegible] که
چون عبید خان را در جنگ بگیرد و او را پوست کنده پوست او را پر کاه کرده آنگاه
کوچ بر کوچ بجانب منزل مراد شتافت چون بعضی از منسوبات ولایت مذکوره از
محاذی آن گذشته بطرف مولات روانه شد عبید خان که از نقل و حرکت [illegible] آگاه گشت
در تأمل شده خواست که با وی مقابل شود زیرا که او یکی از امرای درگاه شاه بوده

با ولاقی نمی نمود دیگر آنکه بوی رسیده بود که صوفیان قلعه را چون عارضی است و محاصره
جیحون و جی از و باد می خیزد و تعاقب دلیر و لی با کشته دارکیت و کیفیت سپاه محتاج لطف
اندیشه می نماید و مع ذلک دو سه هزار قزلباش با یراق همراه دارد و عبید خان با امرا
مستشار خود خویش در میان آورده بعضی از ایشان گفتند که چون مقابل شد نو با صوفیان
مناسب نیست چه از رتبه پادشاهی است و او را مرتبه امارت حکم فرما که یکی از امرا بر سر
رفته با او محاربه نمایم و آنکه ترا معلوم شده که دلیر و لی با کشته مع هذا جمعی همراه دارد
هرگاه تو با یکی از امرای شاهی مقابل نشوی دار شجاعت و جلادت و هی مرتبه حمایت
چرا از ملک فتح خود بیرون آمده مداعیه سلطنت و گرفتن ممالک وی می
عبید خان که امثال این سخنان از امرا و سرداران استماع نمود و عرق غیرتش که ذات
در حرکت آمده بعزم رزم از ظاهر مشهد مقدسه عنبر که کوچ کرده بجانب معسکر صوفیان نهضت
نمود و در میان شهر ... ال مسطور و رفیع عبد الله آباد که داخل ولایت میناکوت
بوی رسیده جنگ عظیم بوقوع انجامید و بطریقه المعین سپاه ازبکیه بلشکر صوفیان غالب آمده
بسیاری از ایشان را بقتل رسانیده صوفیان خود را با معدودی چند بقلعه مذکوره رسانیده
متحصن گشتند و عبید خان با لشکر بی کران در گرد حصار نشسته بامرای خود بامر محاصره قیام نمود
و چون قلعه مذکوره از متانت و ذخیره خالی بود بعد از انقضای چند روز ازبکان عالم سوز
زور آورده قلعه را فتح نمودند و صوفیان قلعه را زنده گرفته نزد عبید خان بردند
و خان در حال بقتل وی حکم کرده او را بقتل آوردند از مردمی که در آن معرکه حاضر بودند
استماع افتاد که در وقتی که صوفیان را نزد عبید خان بردند یکی از ازبکان او را از سینه
وی سر خود را بر پشت آن ازبک نهاده بود که روش می نمود و هر چند مردم عبید خان

از وی

از روی تعجب سعی نمود که سرش را بر داشته روی او را مشاهده نمایند میسر نشد و همچنین
نزد عبید خان بردند سر بالا نکرد و عرضش این بود که چشمش بر وی عبید خان نیفتد بالکل از
سرش را از تن جدا کردند **گفتار در ذکر احوال سام میرزا و ... وی و قتل کاشف شده**
و شکست یافتن از کامران میرزا چون سام میرزا و اغزیور خان از دار السلطنه هرات کوچ
کرده بنواحی ولایت ... رسیدند چند روز قریب بولایت مذکور رسیده مراد سلطان که
بحکم پادشاه زمان حاکم آن ولایت بود از روی اضطرار نزد میرزا و اغزیوار آمده
ایشان را متابعت نمود و بعد از اطاعت مشار الیه رود وی میرزا از آن حوالی کوچ کرده
بجانب قندهار در حرکت آمدند و در اثنای این توجه امیر خواجه کلان که بفرمان میرزا
کامران ولد ظهیر الدین محمد بابر پادشاه در آن ولایت بمسند حکومت و سرافرازی متمکن بود
از توجه ایشان خبر یافته شهر بند قندهار را از تعمیر برج و باره و اسباب قلعه استحکام داد
و چون سپاه شاهزاده سام میرزا و سرداران قریب بلده مذکوره رسیدند دیدند
که خواجه کلان در حراست شهر کوشش نموده بر برج دفع و منع راسخ و ثابت قدم است
لاجرم حوالی و حواشی بلده را معسکر خویش گردانیده طرح محاصره بر ساخت انداخته
و اغاره و ویرانی منسوبات و ملحقات آنجا نموده رایات خلاف و عصیان
بر افراختند و امیر خواجه کلان کیفیت را عرضه داشت کرده مصحوب سرعی نزد کامران
میرزا که در آن اوقات در بلده لاهور که از امهات بلاد هندوستان می بود ارسال نمود
و منتظر سپاه کامرانی می بود و در آن ایام محاصره سام میرزا و اغزیوار احیانا از ...
بدروازه آمده با قلعه داران محاربه کردند و از طرفین جمعی مجروح و چندی بقتل رسیده
مهمی از پیش نمی رفت و چون مدت مدید از محاصره امتداد یافت کسی سام میرزا با ...

بتصور دولت بر سر قرار مقصود رسیده و مرات تیغ خونبار اغزیوار را سبب غبار نقار
نسبت شاه کامکار مظهر سکه فتح و ظفر کردند خبر توجه کامران میرزا استماع یافته متحصن
حصار قندهار قوی دل شده چون عساکر کامرانی با لشکر حضرت گیتی ستانی بسه چهار
منزلی ولایت قندهار رسیدند شاهزاده سام میرزا و اغزیوار خان از ظاهر شهر
ولایت مسطور در خواهند رسید کوچ پیش نشستند و کامران میرزا با سپاه بسیار
قندهار نزول نمود با امیر خواجه کلان در فرو از سرداران در باب محاربه و عدم محاربه
مطارحه نمود امیر خواجه کلان که مقدم میران و سرداران بود در تدبیر امور ملک [illegible]
السبق از فارسان میدان قطب می زد و صلاح در مقاتله دیده امرا و سرداران در
سپاه با او در این رای اتفاق نمودند آنگاه کامران میرزا از ظاهر قندهار رخصت نموده
معسکر سام میرزا که موضعی بود از نقل قندهار تا آنجا هشت فرسخ مسافت نمود
توجه فرموده و چون نزدیک محال فارسان ایشان نزدیک شد قتال شده مضمار حرب از
جاروب نقش ستوران و آب تیغ شجاعان مصفا گشت و صورت نقاره و نفیر و آواز
سوران حاضران معرکه دار و گیر از سپهر سپند بر درگذشت القصه بعد از تلاقی فئتین تیغ
خونان طرفین شمشیر یکدیگر رسانیده آتش جنگ بالا گرفت و اغزیوار خان با بسیاری از دلیران
بر امیر خواجه کلان که با [illegible] سپاه و نواب [illegible] همراهی بود تاختند و از زمان و نیایکان
امیر خواجه کلان پشت بر معرکه کرده راه فرار پیش گرفتند و امیر خواجه کلان با بعضی از [illegible]
و اخفاد در قدم ستوار داشته بضرب شمشیر غازیان جلادت آیین از پشت زین بر روی
زمین افتاد و لیکن بواسطه استحکام جبه و زره چندان زاری بدنش نرسید [illegible]
فوجی از فارسان معارک امیرزاده کامران بسر وقت او فرود آمده بعضی از [illegible] رسیدند

اورا

اورا با جماعت مذکور [illegible] از معرکه بیرون دادند و بمجلس سام میرزا [illegible]
و ملازمان خویش قراجه بیگ که سرداری جوانان تعلق بوی میداشت [illegible]
امیر خواجه مصلحت آنکه حلوا و با راست بود و عنان از میدان حرب [illegible]
طی نمود و چون شاهزاده سام میرزا با غازیان شدید الانتقام با بیرقها افراخته [illegible]
اخفه نزدیک بوی رسیدند قراجه بیگ و مردش تاخته و حلو [illegible]
سام میرزا و دلاوران جلادت انتما حمله نموده جمله را از پیش برداشتند در [illegible] اغزیوار
از بی امداد شاهزاده عالی نهاد بر قراجه بیگ و اتباعش تاخته در میان [illegible]
اسب بسوراخی در رفت و آن بیهاد در خود [illegible] هرچند [illegible]
کردست خود را از آن سوراخ بیرون آورد و در این حال یکی از ترکان مجهول بوی رسید
اورا از مرکب دولت جدا گردانیده از یراق و اسلحه عاری ساخته و بنظر
سیاست امیرزاده کامران میرزا رسانید چون دولت بخت بلند نیامد [illegible]
درگذشته و تیغ بیداد [illegible] و [illegible] حرارت عبرت [illegible]
دم شمشیر از تاج داده اند و سام میرزا چون دید که اغزیوار سردار گرفتار شد [illegible]
السبقی بجانب گرمسیر در حرکت آمد و دانست که این [illegible]
نواب شاهی است بنا و علی هذا سام میرزا و ایشان فرار و بعضی دیگر از [illegible]
[illegible] که با غرور و اضلال ایشان مرتکب خلاف شده بود چنانکه [illegible]
بقتل آورده سرهای ایشان را با عرضه داشتی بدرگاه گیتی پناه ارسال نمود [illegible]
اگر بعضی منافقان حال تباه [illegible] مخالفت نواب شاه [illegible] نموده [illegible]
وبال گردانیده اکنون ایشان بجزای قبح افعال و سوء اعمال خود رسیده [illegible]

انجه دید اما چون نوبت صاحبقرانی بحضرت آنحضرت رسید زلال اقبال بعتبت رحمتی [illegible]
امتزاج یافته ونیز چون والعافین عن الناس والله یحب المحسنین بر ساحت ضمیر عفو پذیر آنجناب
زینت داده باج و سر بر تافته یقین که رقم عفو بر صحایف جرایم این بنده کشیده
فضایح گذشتگان لم یکن خواهند انگاشت بیت از من گنه آید و من آنم و از تو کرم
آید و تو آنی و پس از وصول این عرضه و نوشته بدرگاه پادشاه آفاق پناه روی
اهل نفاق غبار برادری نواب شاهی و کرم جبلی در حرکت آمده ملتمسات
مذکور مقصور مبذول گردید اعلیحضرت شاه واجب التعظیم امیر عبدالعظیم که از اعاظم
سپهر احترام آستانه مقدسه عرش منزلت رضیه رضویه علی راقدها السلام والتحیه
فرستاده شاهزاده افتاده را طلب نمود و مشار الیه بدستور سابق بر
مدارج الطاف و اعطاف شاهی رسید الحمدلله الکریم المجید و درین سال قشلاق
همایون در دار السلطنه تبریز واقع شد چون مکرر تمرد و عصیان الوند خان ا
رضمیر خورشید نظیر پرتو انداخته بود و سخنه قهر سیاست را مامور گشته بقتل رسید
والکا و عشوان و را بمجری یک ولد حسن سلطان [illegible] زاده افشار منصور تفویض
فرمودند و در محل توجه رایات نصرت آیات از عراق چون سلطانه عسکر
همایون بقصد عمران بنیاد قاضی جهان الحسینی که وکیل السلطنه بود و حکام تبریز و
با استاد حلوایان بگیلان رفته بود و قریب بده سال در گیلان در بند
مظفر سلطان امیره دباج والی آنجا محبوس بوده به بیان [illegible] اده مراحم خسرو
اختصاص یافت و در ماه صفر سنه مذکوره بمنصب عالی وکالت دیوان اعلی
سرافراز شد سال دوازدهم از سلطنت شاه [illegible]

درین سال فرخ فال وفات همایون در ملاق دجان و سهند تعیش و کامرانی گذشته
از آنجا توجه بدار السلطنه تبریز نمودند امیره دباج مشهور بسلطان مظفر حاکم رشت
سر از ربقه اطاعت و انقیاد باوجود حقوق و تعهدات خاقان صاحبقران
و شاه عالمپناه تافته همیشه در مقام نفاق و نقض دولت قزلباش بود و بوسیله
با عبید خان ازبک طریق مصادقت پیش گرفته کتابات موحش ملایم درین
بوی می نوشت تا آنکه در نوبت اول که سلطان سلیمان بآذربایجان آمد مظفر سلطان
ولایت خود را که شهر رشت است [illegible] همراهی نمود و از آنجا [illegible]
بالکای خود مراجعت کرده در غیبت او امیر حاتم که ملازم وی بود در [illegible]
یافته میان ایشان محاربه دست داده امیر حاتم بر او غالب آمد مظفر سلطان
فرار اختیار نموده [illegible] بر روی دریا سرگردان و حیران میگردید [illegible]
در حوالی بادکوبه شروان در گرداب افتاد و سلطان خلیل والی شروان [illegible]
شاه عالم پناه سرافراز بود و او را نزد خود برده رعایت نمود و پس از آن مظفر
دیگرباره عازم الکای خود شد بعد از چند روز چون بحوالی [illegible] رسید گرفتار
شده او را به تبریز آوردند چون بحوالی تبریز رسید شاه جمجاه حکم فرمود تا شهر را آیین
بندند و اهل محترفه و اوساط الناس جمعی و باش باین بستن مشغول شدند
و کوچها و قصبه را بانواع رخوت و البسه زینت داده قوالان و مضحکان و
باستقبال مشار الیه رفت نمودند و او را مخلع بخلعت [illegible]
شهر داخل کردند بعد صاحب یاد آوردند و در قفص آهنین که دو سه بار [illegible]
بسیار بران تعبیه کرده از منار قصر جا و [illegible] سوزانیدند و یکی [illegible]

به اشعار بافق و شعرای زمان در جواب و صوتها و نغمه‌ها بسته بود در مظفر
سلطان می‌گفت که نسبت من با نخوی بنی منتهی می‌شود و چهار هزار سال است که
حکومت است در خانه ما داده مانت نوی نعابت متکبر و متغیر و رنجور بوده
بواسطه انحالش مقرون بوبال کرد و بدان بعضی ثقات استماع افتاد که در رشت گیلان
قصری عالی ساخته بود و سقف آن خانه را بطلا کرده بجهت آفتاب و ماه و ستاره
را در آن بجواهر قیمتی مرصع کرده خود تنها بدان بالا میرفت و چهار صد لشکر
رومی رعنا از ترک و تاجیک و رشتی و کرجی همه طاس پوش کمر مرصع در
خدمت او می‌بودند و الله علیحده برای هر یک معین نموده بود که هیچ از آنها با دیگری
محافظت نمایند و ایضا از صحیح القولی مسموع گشت که وی در بغداد همراه
خوندگار سوار شده بود و از زر خلعت و کمر و اسب زین و عبایی که خاقان
صاحب قران علیین آشیان بدو داده بود پوشیده سوار شد خوندگار
از او استفسار آنها نمود گفت مجموع اینها دوازده هزار تومان می‌شود که خاقان
صاحب قران یعنی شاه جلیل سلطان شاه اسمعیل بمن بخشیده سلطان سلیمان
کفران او که هرگاه سلطان صاحب قران در باره او از این قسم احسان نموده باشد
با فرزندان او و در مقام برابری باشد از وی منحرف شده و بدو التفاتی نفرموده
مراجعت او با لکای خود همان بود و دیگر روز خوش ندید ∗ مثنوی بازا ندانند چو دولت
کرا قسمت کجا و بالا سرکون ∗ مجو رزم پیلان به نیروی مور ∗ بلا بر سر خود میاور بزور
کبوتر که پهلو زند با عقاب ∗ بقصد سر خویش دارد شتاب ∗ و هم در این سال
سلطان خلیل بن شیخ شاه پادشاه بن فرخ یسار بن امیر خلیل الدین امیر شیخ ابراهیم

بن سلطان محمد کیقباد و در روز نهم جمادی الاول سنه مذکوره رحلت نمود
نسلی نماند مدت سلطنتش دوازده سال مملکت بلاد شروان بعد از سلطنت او
شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه که در صغر سن بود شروانیان در راه سلطنت
بر داشتند و هم درین سال امیر غیاث حورانی که بمتانت رای و اصابت
تدبیر از سایر وزرا امتیاز داشت مغضوب شاه جمجاه شد منشا راش این بود
که بمسامع عزت و جلال رسید که وی با میر با سلیق بیک عیسی نام ساده حوی
اقدام اراده فسادی نموده او را بانواع عطایای موعود کردانیده بود بنابران
نایره غضب شاهی مشتعل گشته حسب الامر اعلی در روزی که مظفر سلطان رشتی
را در قفس کرده آتش زدند خواجه مشار الیه را در زیر قفس او خفه کردند و بجهة آنکه
سخن سنجی از شعرای زمان در تاریخ خواجه عنوان گفته ∗ خواجه غیاث که
هنر و مدام ∗ لاف خردمندی و فکر دقیق ∗ بد عملی کرد و بر منصب فتاد ∗ گفتمش
ای با غم و محنت رفیق ∗ از غم عشق تو که تاریخ چیست ∗ گفت بغش بسیر
باسلیق ∗ گفتار در گرفتن عبید خان هرات را از خضر چلبی روملو و هزیمت صوفیان
چون خاقان صاحب قران سابقا مذکور شد که در حین توجه صوفیان از
دار السلطنه هرات بعزم رزم عبید الله خان خضر چلبی که وکیل او بود بجهت حفظ بلده
هرات گذاشت مشار الیه با رعایا فی الفور مدارا و مواسا کرده بعضی از
تحصیلات بحساب را در جزو تا خیر انداخت و در ترصد فتح صوفیان خلعت
رو و رایت حکومت می افراخت تا آنکه خبر شکست نظامیه جعفر چلبی
با میر حسن قاضی که در آن اوقات منصب قضای هرات تعلق بوی داشت

و استحکام بلده اهتمام کرده برج و باره و ممر دروازه را از تعمیر اسباب
حصانت و متانت محکم ساخته و مردم بلده و بلوکات را تکلیف آمدن
بدرون شهر کرده قلیلی انقیاد کرده کثیری لوای خلاف برافراختند مانند
اعیان و کلانتران قریه زیارتگاه چه مقدم قریه مذکوره خواجه احمد زیارتگاهی
و خواجه قاسم از صوفیان و اتباع او ایذای بسیار دیده تحمیلات کلیه
مواخذ گردیده بودند و توهم آن داشتند که اگر اطاعت حکم حضر چلبی کرده
بدرون شهر آیند باز بحوالات نامقدر مامور گردند لاجرم مسالک طریق
خلاف شده بسیاری از رعایا و مردم بلوکات بدین طریق پیروی ایشان
نمودند از جمله تعدیات که صوفیان خلیفه نسبت با ایشان نمود آن بود که
بعد از مطالبات کلی و ایذای بدنی فرمود که در چهار سوی هرات داری
نصب کرده خواست که ایشان را با پنج وجهی از آن دار بیاویزد و لکن
جبار دانای نهان و آشکار قبل از آنکه این فعل شنیع از قوت بفعل آید او را
از دار دنیا بمنزل عقبی نقل فرمود * سر در سر آنکس که در سر داری * و در اثنای
آن که خواجه احمد زیارتگاهی با حضر چلبی و سایر کلانتران صوفیان مجاهره نمودند
براه داران و ملازمان ایشان از زیارتگاه بیرون کرده برادر بزرگ وی
خواجه مبارک که در درون شهر روزگذرانیده حضر چلبی و امیر حسن قاضی تهمت
نفاق میداشت و خود را بنوعی با ایشان مربوط نمود که اعتماد میکردند که او را
ایشانست و از قبایح افعال برادر محجوب و منفعل اما باتفاق امیر محب مسکال
که در آن زمان بحکم شاه جهاد کلانتری بلده هراه و بلوکات متعلق بوی بود

و خبر بخواجه احمد کس فرستاده اعلام نموده بود که پیاده بسیار و مردم جرار
همه مسلح و یاراق جمع کرده هر گاه مصلحت دانی برافقت ایشان خود را بما
رسان تا حضر چلبی و امیر حسن قاضی را با اتباع و اشیاع از میان برداریم و عبیدخان
را طلب نموده در بلده ما دره هراه در تحت سلطنت ایشانیم و مذهب ایشان رواج دهیم
این اندیشه در میان بود تا آخر ه بنا بر حکم معمر واجب الاتباع حضرت ظل الله
کل سرجاه و زال الامین شاه این مذهب قصیره بسیاری از کبیر و صغیر رسیده
و امیر ابوطالب پسر ولد امیر سلطان الحسینی کرد تا توقف از دو بخواران سلسله
بود چراست دو سه روز از شهر بند هراه بوی تعلق میداشت برین دا
نزد حضر چلبی رفت و کیفیت خیال مقرون بوبال عنبر نیا بوی عرض کرد حضر
چلبی فی الفور کس بطلب ارباب نفاق فرستاده خواجه مبارک قبل از رسید
کس حضر چلبی از قضای این دار عالم گذار آگاه شده فرار قرار اختیار نموده بود
امیر محب مسکال بدست افتاده در میدان هراه با پسر وجهی بقتل رسید
اعیان هراه اگر چه با ایشان در باب اندیشه اتفاق داشتند اما از آنجا که
دارست در قلعه اختیار الدین محبوس گشت ذکر دریافتن بلوکات بیان هراه
و تحصن نمودن قزلباشان و فرستادن کس بطلب عبیدخان چون سابقا مذکور شد
که اندیشه فساد و عناد ارباب نفاق در دار السلطنه هراه ظاهر شده بعضی
بنفس خاکم کرفتار گشتند رعایای بلوکات هراه با اصلاح در وسط و قریه با
زیارتگاه متفق قتال شده صلاح جنگ تحکم در آورده کس مصوب سید
مقدم عبیدخان فرستاده او را طلب نمود تا آنگاه از جانب

فیروزآباد که در حد جنوب بلده هراة واقعست الغرض بدینها آغاز جنگ کردند
حضرت جلیلی پشت دروازه برآمده سپاهیان را از محاربه دلالت نمود و شاهان
بزرج حرب و ضرب قدم استوار داشته تخت بلوکیان زور آورده در حال
بتیغ یکی از قزلباشیه رشته حیات وی منقطع گردید و مردم بلوکات که جد
تیغ قزلباش مشاهده کردند پشت داده بسوی مقر خود مراجعت کردند
و با آمدن عبید خان کاهی زمره از روستاییان فضول و لوندان مجهول
قریب بدروازه آمده آغاز جنگ می نمودند اما بضرب تیغ غازیان کشور
گیر طایفه زخمی و زمره کشته گشته بقیة السیف خایب و خاسر رجعت می نمودند
تا آنکه در شنبه دهم ماه رمضان سنه مذکوره عبید خان بظاهر دار السلطنه هراة
آمده در باغ مراد نزول نمود و امرا و سرداران سپاه وی در محاذی در
وازهای شهر و بروج منزل اختیار کرده طرح محاصره بر زمین ان
بدستور [illegible] انداختند و حضرت جلیلی نیز در استحکام شهر مبالغه کرده حراست
دروازه فیروزآباد را بداود خلیفه متعلق ساخته امت بیک را در قرار دروازه
خوش [illegible] حفظ باز داشت و امیر حسن قاضی و امیر زین العابدین خطیب دار الامان
که میر حسن و میر حسین و میرقا بود و نیز از مردان اعاظم دروازه عراق و برج
متعلق بآن دروازه است حارس و حافظ گردانیدند و در دروازه ملک بیک قوجان
و متعلقات آن دو دروازه از بروج و جدران بعضی از غازیان معتمد سپرده
خود با فوجی از دلیران [illegible] با تیغ گشت که از هر جانب که اهل خلاف
زور می آوردند از پی امداد بدان جانب توجه میفرمود و در اوقات آن محا

رعایا و محصوران را از بسیاری از تکالیف دستوری معاف داشته بر رعیت
دستان از روی انصاف سلوک می نمود و امیر حسن قاضی که با منصب
قضا و نسبت سیادت قضا احیانا او را با موری که از [illegible]
روزی ارغبت [illegible] دلالت میکرد و آن مرد از غایت سلامت نفس
که داشت از قبول آن ابا کرده بر امیر حسن قاضی عرض و اعتراض می نمود
و در خلال این احوال امیر ابوطاهر ولد میر سلطان ابراهیم الامینی که از
بزرگ زادگان آن مملکت بود و حراست او ببرجی از بروج دروازه
خوش تعلق می داشت و میرزاش در سلک دولتخواهان شاه منتظم بود
نسبت با میر حسن قاضی منحرف المزاج شده حضرت جلیلی جانب میر حسن را تقویت
می نمود و امیر مشار الیه در مجلس حاجی [illegible] مجلس و فی سبیل میر ابوطاهر
کرد و ابواب غیبت و شکایت و رای می گشود و این نقار روز بروز
از جانب شاه جمجاه خبری که طرف [illegible] رجحان [illegible] ظاهر نمود
بنابرین جهت آن دور از سعادت در خفیه شخصی از معتمدان خود را نزد
فرستاده عرضه داشت که اگر خزانه و مال و اتباع من تعرض نمایی و
غالبی که مناسب من باشد بمن تفویض فرمایی از بروجی که محافظان تعلق بمن دارد
در شبی از شبها آینده مردم شما را بشهر در آورم و قاصد مشار الیه را که
عبید خان رفته مقدمات مذکوره را بوی عرض کرد [illegible]
عارض شده و در اخفای این سر مبالغه نمود و آنگاه امرای معتمد [illegible]
در حضور ایشان عهدنامه جهت عدم تعرض [illegible] و متعلقان او

دران مرقوم بود که از مناصب عالی هر منصبی که مختار تو باشد مفوض تو خواهد بود
و در بذل این ملتمسات مبالغه کرده و بقیه را تسلیم قاصد نمود و قاصد را نیز
بمواعید انعام امیدوار کرده رخصت مراجعت ارزانی فرموده قاصد نزد
امیر ابو طاهر آمده عهدنامه مسطور را بنظر وی در آورد و مشار الیه در شب سه‌شنبه قرار داد
در شب شنبه بیست و هفتم شهر صفر سنه مذکوره وقتی که ثلثی از شب گذشته بود و امر
فرمود که کنگرهای بروج را ویران کرده نردبان نهاده مردم عبید خان را
بر فراز بروج در آوردند و چون از آن ارکان بالا رفت سیصد نفر از قبیل آن
آمدند نفیر کشیده متوجه دروازه شدند غازیانی که بر پشت دروازه نگاه
مشغول شدند در حال از استیلای مخالفان آگاه شده بجانب ایشان روان
شدند چون نزدیک بایشان رسیدند جنگ واقع شده بخت [illegible] ترکی
مقدم و سردار ایشان از پا در آمد آنگاه سه چهار نفر دیگر از قزلباشان جان بیاری آن
هنگامه [illegible] آمده بقیه گریز [illegible] اختیار کردند و از آن ارکان جمیع مغلان از درون
شهر در آمده با جد و تاراج و مال و جهات شهریان مشغول شدند و خبر
ازو وصول و دخول ایشان که واقف شده [illegible] فرصت یافته کوچ و متعلقان
خود را و قلیلی از غازیان را در قلعه اختیار الدین که در درون شهر واقع است باز
آنگاه سپاه ازبک بسیار شده از پی غارت محلات در آمدند و بتحریک واز
مردم بلوکات در خانه مردم شهریان از قزلباش و غیره از رعایا و سایر
رفته وجهات و اسباب ظاهری را متصرف می شدند و از پی اخذ نقود
وجهات و مدفونه صاحب خانه را مبتلا و شکنجه کرده کمال ستم و تعدی بجا می آوردند

و از وفور جفا و خواری ظلم ایشان آتش در بازار شهر افتاده بسیاری از دکاکین
محترق و نابود گشت و کثیری از مرد و زن در آن شب بر فتن در آن [illegible] سوختند
دود مظلومان تن فرسود از سپهر کبود در گذشت و چون سیاه شب از چهره
شمع انجم از نظر مردم غایب گردید قهرمان عرصه افلاک ساحت شب را
از ظلام ظلم شام پاک کرده فضای جهان را روشن گردانید عبید خان
بدلالت بعضی از ناصحان بعد خراب البصره مثلی که از اعاظم امرای وی
با سه چهاری از اعیان درون بلده و دستاورگان بکار را از تاراج و اخذ
باج زر و وجهت اجرای این حکم اموال مسلمانان منع نمایند و ایشان تعیین
فرموده به درون شهر رفته جار زدند که از ازبکان و بلوکاتیان هر که [illegible]
بخانه مردم شهری اذیتی یا تاراج و اخذ باج زر و وجهت اجرای این حکم
سه چهار از ازبک را گرفته گوش و بینی سوراخ کرده گرد شهر گردانیدند و [illegible]
این ظالمان از ظلم شفاعتی شدند و در خلال این احوال طایفه از ازبکان
امیر حسن قاضی ولد مرحوم امیر محمد یوسف صدر را که نسبت سیادت و فضل
داشت بجنگ آورده در چهار سوق هرات زنده در آتش انداختند و از [illegible]
نبی سلطان مملکت نبوت قال صلی الله علیه و آله لا تعذبوا بعذاب الله [illegible]
خود را از شفاعت حضرت نبوی محروم ساختند عبید خان ولد امیر محمد
را که در صغر سن بود با والده اش که صبیه مرحوم میر محمد یوسف بود بخارا فرستاد
چون عبید خان با مدد و طایفه از اهل خذلان و هرویان [illegible] استیلا یافته
~~بلده هرات را متصرف شد [illegible] دران اوان~~

استیلا یافته بلده هراة را تصرف نمود و از قزلباشان و خراسانیان در آن اوان
هر کرا یافتند بقتل رسیدند حکم کردند عازم فتح ارگ شهر که مشهور بقلعه اختیار
الدین است شدند خضر چلبی و امت بیک و بقیه از غازیان که در آن اوان
بقلعه گریخته بودند چون از این عزیمت آگاه شدند امان طلبیده طالب صلح
گشتند زیرا که حصار مذکور بقلت آب و ذخیره و عدم متانت موصوف بود
و عبید خان ایشان را امان داده صلح برین وجه شد که خضر چلبی و امت بیک
و غازیانی که در قلعه با ایشان بودند قلعه را مع اموال و اسباب صوفیان
خلیفه تسلیم نموده مطلق العنان باشند بهر جانب که روند کسی مزاحم و متعرض
احوال ایشان نشود و عهدنامه درین باب نوشته انواع قسم موکد گردانیده بقلعه
داران ارسال نمودند و در روزی که مقرر بود که خضر چلبی و امت بیک با اتباع و
اشیاع از قلعه بیرون آمده حصار را تسلیم نمایند و از خبث عقیدت محمد رحیم که
نسمیه اش نخس رجیم است خود را با جمعی از اشرار بدرون حصار رسانیده
دست بغارت اموال و اخذ فرزندان و عیال مردم قلعه دراز کرده اهانت
عبید خان بدست درازی آن جاهل نادان مطلع گشته سوار شد و چون بدر
حصار رسید محمد رحیم از آمدن پدر خویش آگاه شده بسبیل استعجال از قلعه
بیرون آمده در آن وقت عبید خان بوی رسید بزخم تیری او را
بمجلس عدم روان گردانید و بعد از خرابی بصره خضر چلبی و امت بیک و اتباع
ایشان را از شرمساری نموده با عیال و فرزندان برهنه و عریان از قلعه بیرون
اورده بمدرسه پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا فرستاد روزی چند ایشان را

در مدرسه نگاهداشت و از آنجا بنجارا روانه ساخت و چون همای توجه لوای ظل الهی سایه تسخیر
دار السلطنه هراة را گذاشته متوجه بخارا گردید بسیاه خورد و بزرگ ایشان از
جهل رسانید و از وعید کریمه «ومن کفر فانما یکفر علی نفسه» غافل شدند و هم درین سال
مولانا اهلی شیرازی در شیراز فوت شد قبرش در جنب قبر مرحوم خواجه حافظ است
دیوان غزلیات و قصاید خوب دارد و این رباعی بر سنگ مزار وی مرقوم
شده. رباعی: دوش از غم عمر رفته در منزل خویش ○ در فکر فرو شدم دمی با دل
خویش ○ از حاصل عمر در کفم هیچ نبود ○ شرمنده شدم ز عمر بی حاصل خویش
این تاریخ نیز در سنگ قبر وی نوشته شده ○ در میان شعرا و فضلا ○ بی بدل
صفا بود اهلی ○ رفت با همت عالی از عالم ○ بی زوال قصر بود اعلی ○ سال فوتش چو
جستم گفت ○ پادشاه شعرا بود اهلی ○ باقی حالات وی در مجمع الشعرا بتفصیل مرقوم است
سال سیزدهم از سلطنت خسرو اقلیم چهار بکاوی موافق اربعین و تسعمایه درین
سال شاه جمجاه بزیارت خطه مقدسه منوره بلده الارشاد اردبیل توجه فرموده
بعد از ادای مراسم زیارت و استمداد همت در آخر تابستان در ییلاق اوجان
بسر بردند درین سال والی گیلان سلطان حسن بن کارکیا خان احمد بن سلطان
حسن بن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیا بن امیر سید بن مهدی کیا بمرض طاعون در گیلان
رحلت نمود و امیر عباس که صاحب اختیار بود ولد وی خان احمد را که در آن
اوان یکساله بود بجای او بحکومت برداشت چون خبر فوت سلطان حسن
بمسامع عز و جلال رسید شاه ستاره سپاه حکومت آنجا را ببرادر خود بهرام
میرزا تفویض فرموده وی در قزوین قشلاق فرموده در بهار متوجه لاهیجان گشت

واکثر الکاهی انجا را بحیز تصرف در آورده دران اثنا خود کتابی طالع العالی که نزد کملا ارباب
اعتبار تمام داشت نواب میرزای بسیحان مردم هر جایی و دیگر گرفته
باغازیان اغاز مخالفت کرده بهرام میرزا مغلوب شده از انجا به ملاق در
قزوین مراجعت فرمودند و ازانجا بقزوین آمدند و هم درین سال نواب نقابت
منقبت میر معز الدین اصفهانی که منصب صدارت بوی متعلق بود معزول گشته جای
او را بنواب میر اسد الله مرعشی که از سادات عظام و طبقه بود تفویض شد و بانواع
فضایل و کمالات آراسته بود تفویض شد و در وی خواجه میرک بن شرف الدین
کرمانی که سالها بانشای دیوان اعلی سرافراز بود فوت شد و جای او بمحمد بیک
زاده تبریزی که ... تفویض شد و هم درین سال در آخر روز ... ششم محرم سنه
سنه مذکوره ملا رکن الدین کازرانی حکیم که اعلم اطبا بود بجهت در امور ملکی دخل
میکرد و درین سال امیر معز الدین صدر اصفهانی در خاطر کرد راهنمایی که حصول آن
موقوف بعرض اشرف بود حکیم آنرا در حضور مسامع عزت و جلال رسانید که امیر
وصلتی بسلسله علیه دارد و شاهزاده سلطانم را میخواهد که در حباله نکاح او در آید
نایره آتش غضب خاطر اقباس ناظر ازان اراده تیره گشت میر معزول و حکیم مغضوب
و مواخذ گشته محروق شد ... دیگر آنکه میر ... شاه اظهار نموده که
بواسطه رومیه چند روزی بیمار ... نموده شود و شاه جنت مکان
ازین سخن برآشفته برین شد که در همان مجلس او را بقتل رساند باز بواسطه سادات
ترک آن اراده نموده اما دیگر بوی اختلاط نکرد و درین سال سادات ... استرآبادی
تقرب یافته بمدارج عزت و اعتلا یافتند ایراد مقدمات فرار عبید خان

ماوراء النهر بسبب توجه پادشاه دین پرور چون متواتر خبر استیلای عبید خان بر
خراسان بمسامع عزت و جلال پادشاه صاحب اقبال رسید نواب کامیاب اعلی
نایره غضب را اشتعال داده فرمان قضا نفاذ جریان یافت که جمیع عساکر در
ظل رایات نصرت آیات بجانب خراسان در حرکت آیند صباح پنجشنبه
شهر ربیع الثانی سنه مذکوره در ری نزول اجلال فرموده خاطر کوچ و اردوی اعلی
بدار المومنین قم زادها الله تعالی که بواسطه روایات و احادیث که در باب
شرافت آن بلده طیبه واقع شده از سایر امصار و بلاد شرف تفوق و رجحان
دارد کار روی گشت از زیارت ... القمی بن الصادق علیه السلام الله ملک الخالق
... الملک القمی حکیم ... خان ... سلام ... و سپاه
آنگاه شاه جمجاه بالشکرهای گران بعزم دیار خیل ذو القدران شیراز و افشار و
کرمان و سایر سرداران متوجه خراسان گردید صدر الدین خان استاجلو و علی سلطان
آقای اخی و امیر سلطان روملو را برسم منقلای اردوی ... کردند عبید خان
سه چهار ماه ... با اتباع در دار السلطنه ... مسند حکومت تمکن یافته بعضیهای
ناحی قیام نموده بهوای تسخیر ولایت مشهد مقدسه منوره ... را قدیما
سلام و تحیه در سر ... ساعی گردید بشیخ درویش ... که از امرای مقرب وی بود
در هراه گذاشته بجانب مقام مراد در حرکت آمد و چون بولایت باخرز رسید
شنید که عساکر نصرت مآثر سایه ازلی و رفع ... انساک طرق ... از سرحد
بیرون آمده اند از استماع این خبر او را غم عارض شده چند روز در
در آن ولایت توقف نموده و کسان از برای تحقیق این خبر باطراف ولایات فرستاد

منتظر می‌بودند تا آنکه روستائی کان وی آمده مرد مجهول را با کتابی که نزد وی بود دید
و آن مکتوب از یکی از اعیان نواحی مشهد مقدسه به یکی از روستائیان سبزوار
همراه نوشته بود مضمون آنکه درین ولا نیر روز شاه عالم افروز با خیل و سپاه تمام
بممالک خراسان درآمده از پی دفع طایفه ازبکیه کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه
هرات است عبید خان که بر مضمون مسطور اطلاع یافت حامل کتابت را به یکی
از ملازمان خود سپرده در ساعت از ولایت خوارزم مراجعت کرده بهرات آمد
و در ترصد خبر دیگر روز گذرانیده بالآخره در نیمه ماه شعبان سال مذکور
از ولایت مرو شاهجان نزد مردم سونج محمد سلطان کسی آمده قراولی
را که قراولان ایشان در دره که از توابع آن ولایت است گرفته آورده بود آن
اسیر حقیقت حال تقریر کرده گفت که حضرت شاه با خیل و سپاه بولایت خراسان
درآمده درین زودی متوجه هرات است ازبکان و جمهور تا تمامان [illegible] که این
خبر شنیده در بازارهای شهر درآمده بگفتار عام در تهیه اسباب گریز مشغول شدند
و عبید خان با احضار سلطانان و سرداران طوایف ازبکیه حکم کرده همه
بحضور وی آمدند چون جمعیت انعقاد یافت عبید خان در تکلم آمد و گفت
آنکه شما با سپاه خویش با من اتفاق کرده توقف نمایید تا لشکر عراق نزدیک آید
با ایشان درین نواحی محاربه نماییم و ظاهر آنست که این نوبت ما بر ایشان
غالب می‌آییم زیرا که ایشان در طغیان زمستان و شدت برف و باران از خراسان خود
بیرون آمده و یراق مردم ایشان تلف شده و ما در کثرت و کیفیت سپاه و یراق
زیاده ایم و درین مطلب مبالغه سلاطین و امرای جانبین متفق اللفظ و المعنی

از ایشان

برو عرض نمودند که ما درین ممالک با ولد شاه اسمعیل مقابله و مقاتله نمی‌نماییم
زیرا که هر کرت با او درین ملا محاربه نمودیم او بر ما غالب شده جابجا ما را
بدیار خود مراجعت کردیم اولی آنکه ازین مملکت کوچ کرده بماوراءالنهر رویم
و هرگاه که او از آب آمویه عبور نموده بممالک ما درآید با او محاربه نماییم و عبید خان
این مقدمات را رد کرده هر چند در توقف درین ملا و مرغبات کوشید فایده
نداد و ایشان در صحبت بخیان خود اصرار کرده زمره از سرداران ازبکان او فرمود
گفتند که اگر درین تدبیر با ما اتفاق می‌نمایی فبها و نعم و الا از پی کار خویش
بجانب ماوراءالنهر می‌رویم عبید خان دید که سخنان ایشان محض بجود تخویف است
و اگر در رد سخنان ایشان زیاده مبالغه نماید بر آنچه می‌گویند عمل آورند
بالضروره در آخر روزی که اول نقص دولت وی بود در نصف هم شهر شعبان
سال مذکور بر مرکب تعب سوار شده گریان و نالان از روی دار السلطنه هرات
بدیار خویش توجه فرمود بیت باز آمدت حوری فستی چون محمود در رسیدن خبر
وصول لشکر قیامت اثر پادشاه سکندر نشان در عین شدت برودت سرمای زمستان
که آفتاب در برج جدی و دلو بود بحوالی مرو شاهجان ازبکان تبابت عبید خان
تزلزل پذیرفته از خوف و هراس بیقیاس که از خبر وصول حضرت جهان
گردون اقتباس در ضمیر ایشان راه یافته بود از راه قبة الاسلام بلخ که بغزه
متعارفست متوجه کار گردیده و زمانه بابان زبانه که بیا که رایت منصور پادشاه
رسید * نوید فتح و بشارت ظفر و ماه رسید * مخلصان دولتخواه و
نیکخواهان آگاه را مسرور گردانید تا زبان و حوالیان ارادة الذی یجلی الکرب

والحیوة انعامی ایشان تعلق گرفته بود و بعنایت **الذی اخرجهم من الظلمات الی**
النور از تنگنای ظلام جفای عدم بفضای دلگشای ظهور نهادند و دود
آشوب را بزنجیر بقید بربسته ابواب عافیت بر روی اهالی و موالی
گشادند از سوانح امور که دران اوقات واوان روی نمود آنجا بود که چون
سابقا میر عبدالعظیم خادم بطلب شاهزاده سام میرزا بنواحی طبس رفته
بودند مثل شاهقلی خلیفه مهردار و امیر سلطان و ملوند انجا رفته و ویرا
از قلعه بیرون آورده بنوید محبت شاهانه امیدوار ساخته اورا بدرگاه
فلک اشتباه آورده بودند و درین زمستان همواره یورش واقع شده و بعد از
سفر نسا و باورد و مرو مفتوح شد و حکومت انجا بوداق خان قاجار
مفوض شد و هم درین سال محمد خان بن اولیس خان و برادرش علی سلطان
که از اولاد چنگیز خان بودند بارشاد عقل و دلالت کرم عبودیت آستان
بدرگاه شاه دین پناه آمدند بعد از استسعاد بشرف مجالست جلد این حکومت الکای
نسا و باورد و توابع و لواحق بایشان عنایت کرده روانه آن دیار گردیدند و هم درین
سال در دار المومنین قم اسمعیل میرزا در شب جمعه [illegible] ماه ذی حجه متولد شد
منهیان این خبر را در خراسان بمسامع پادشاه عالمیان رسانیدند پس ازان
شاه جمجاه بجانب هراة در حرکت آمده در ساقلمان نزول اجلال فرمودند
روز دیگر با عظمت و حشمتی که دیده گردون در هیچ جوان بختی از زمان
ندیده بود از راه خیابان بشهر در آمده بر سریر سلطنت خراسان متمکن گردید
جولان قلم مجسه شیم در ذکر تفویض سلطنت دار السلطنه هراة بشاهزاده

نهجه صفات ابی الفتح سلطان محمد میرزا و کیفیت شجاعت شاه محمد خان بن علی کو
سابقا مذکور شد که محمد خان بنا بر استیلای هجوم لشکر روم حسب الحکم شاه عالمیان
پناه بغداد را گذاشته بدرگاه حاضر شد شاه عالی بعد از حضرت شاه ظفر پناه اورا
بمدارج عزت جا داده که در خلال این احوال خبر رسیده بود که شاهزاده
سام میرزا که بامر مطاع شاه مظفر لوا حاکم هراة بود باغوای اغزیوار خان
رایت مخالفت افراشته دار السلطنه را گذاشته بجانب ولایت قندهار
توجه فرمود بعد از صحت این خبر پادشاه دین پرور حکم فرمود که منشیان سدره
نشان نشان نویسند که ایالت مملکت هراة و مضافات تعلق بشاهزاده عالم
آرا سلطان محمد میرزا داشته باشد و خان مشار الیه لله و رتق و فتق مهمات او
از کلی و جزوی بوده امرا و وزرا و آقایان و عمله و سایر ملازمان از
حکم و فرموده وی تجاوز ننمایند پس از تتمیم این احکام خان عالیمقام در رکاب
شاهزاده با احترام عازم هراة شد جعفر سلطان را که از اقربای وی بود
بصوب قندهار ارسال نمود و در اثنای قطع مراحل و منازل مسموع جعفر
سلطان شد که عبید خان بلده هراة را گرفته در غایت استقلال بر مسند حکومت
متمکن است بالضروره جعفر سلطان در بعضی از ولایات خراسان توقف کرد
کیفیت حال را بخان عرضه داشت نمود که درین اثنا خبر رایات جلال رسیده
عبید خان فرار نمود و مومی الیه با فوجی از غازیان بطرف بلده هراة ایلغار نمود
و بعد از فرار اهالی هراة در ظل حمایت شاه جمشید نشان در آمدند و در اوایل شهر
شوال سنه مذکوره که آفتاب در اواخر برج حوت بود و منبر نسیم از نشاط

رسیدن سلطان ربیع نکهت مزاج نوازرا از دیاد نموده شهرستان گلستان از
وصول قربان فرمای بهار بلطایف یاسمین و ازهار آراسته گردید و قلعه
گلشن بسبب تشریف گل نورسیده خود را بر حصار فیروزه فام راجح دید مظهر
احسان محمدخان در رکاب احسان اقبال شاهزاده بدارالسلطنه هراة آمده بعد از
تقدیم مراسم استقبال اهالی و اعالی بیرون شهر تشریف آورده و قلعه اختیار الدین
که ساخته و پرداخته معمار همت امیرزاده شاهرخست نزول فرموده غازیان
عظام در منازل بیرونی فرود آمدند و نواب سکندر شأن همت عالی بر انتظام مهام خواص
و عوام مصروف داشته بالنفس النفیس بر ترفیه احوال ضعفا و عجزه مشغولی فرمود
پس از انقضای دو سه روز از وصول این عطیه عالم افروز اعنی بتاریخ هفتم
ماه مسطور در روضه کهفراش جهان آرای هوا ساحت چمن را به تمهید بساط زمرد
تزیین داده با فراشان چمن پیرای ارسی گلشن را بسمت نزد بادداده و شاد
وان باروان در اطراف چمن افرشته سروآزاد در اتت نهاد از پی تشریف
قدوم سلطان گل بر پای ایستاده و صحرای ساقلان بضرب خیام نصرت
انتظام پادشاه عالمقام زینت دار سپهر و رفعت نصولش غرور ابا فلک اعظم
چهارم از فلک نهم در گذشت و روز دیگر که خسرو خاور بر پاد پای جهان
پیمای گردون بعزیمت سپهر رفتار آغاز نهاد و مهر انوار از شعشعه
جبین نورگستر فضای گیتی را فروغ بخشیده ابواب فیض بر جهان ساحت زمین
بگشاد پادشاه فریدون فر خسرو سکندر سپر رشید بزرگوار نیک از دارالسلطنه
مذکوره در حرکت آمده و امرای مملکت مدار و سرداران خلافت شعار و فوج خیل

عساکر امین هر یک بلباس و اسلحه که اعداء نصرت از آن طبع سخن ساز سلوب
و صورت مناسبت بخردان از جامه کسیر الامتیاز محجوب در رکاب خلافت
انتساب اقبال وار روان شدند و اکابر و اصاغر و اعالی و ادانی همه از راه قدم
از سر ساخته چون جدیث را سرمایه سعادت دارین شناخته از نفس بلده باستقبال
آن مرکز جلال بیرون آمدند و حضرت شاه عالمیان از کوچه خیابان با نهضت
و شوکت که باز بلند پرواز خرد در وصول بر شرفه ایوان جلال منازلش
تنگ بال و مرغ بلند پرواز دهر شروع در مضمار با جنبش های لنگ برآمد
شجره جهان رحمت در شب سر مضمون دو فعول ومضاف الیه و مضاف الیه
ملک کریم زبان آور و رندان همسوار مضمار رفتار تسب راه وادی را رانده
نعمین عنایت باطراف و جوانب لشکر و بدین منوال بیرون بلده هری تشریف
برده باغ شهر را که قطعه است از قطعات جنان و روضه از ریاض رضوان از
مقدم مکرم رشک گلستان گردانیدند و پس از انقضای سه چهار روز از دولت صفت
و انتقال از حال بحال الغرض همایون شاه ربع مسکون متوجه تحسین و تفرس احوال و
اعمال رعایا و سکنه هراة از اعالی و ادانی و موالی و معادی شده و بعضی اعیان
متدانکه در طریق محبت خاندان نبوت قدم بوده از فیض از بکیه نوع ابتدا
یافته بودند بسعادت پای بوس نواب شاهی مشرف و یافته خجالت از ارتفاع
و دستار خاصه و خلع گرانمایه سرافراز و ممتاز گشتند و آنانکه بنابر فتور
و سوء عقیدت مسالک سبیل علیل سلطان شده و در عداوت محبان خاندان
و تاراج اموال اتفاقات غرض پیروان ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین

اهتمام نموده بودند در تنگنای بیم و خوف بسر میبردند مانند بسیاری از رعایا
و بلوکات و اندکی از مردم بلده با آنکه اراده جلیل الافاده کریم کارساز
و مشیت با کیفیت رحیم بنده نواز بکشف حجاب و رفع حجاب ایشان تعلق گرفته
برگزیده خالق الافلاک و انجم و فرمان فرمای انجم و اقلیم چهارم و انجم
باز هم از صیامن عنایت کریم مطلق متوقف گشتند که بعضی از ارباب بلوکات و دهکی
بلده که از آثام و جرایم زیردستان ایشان شده و برده اعمال از وجوه صور
قبایح ایشان گشوده مجموع از دست خجالت و انفعال سر در پیش افکنده زبان
حال سودای مراحم شاهی به ان تعذبهم فانهم عبادک و ان تغفر لهم فانک
انت العزیز الحکیم معروض داشتند و کوای توبه و استغفار بر اوج فلک
دعوات بر افراشتند دران حین محرک رحمة للعالمین عرق کریمی که جبلت
جبلت آن پناه ملک و ملت گرامی گردیده باشد در حرکت آورده و معنی الطاف
از دیده مراتب سنیه والعافین عن الناس را بر انجمن عرض کرده در حال زلال
فلک سلک غبار اعراض نفسانی نموده و اکثر و کثیر العفو حکم فرمود که هیچ فرد
از خادمان با اخلاص و مرحیان ذوی الاختصاص و همچنین از خدام درگاه
سلاطین پناه و ملازمان آستان فلک اشتباه متعرض احوال مراحم و دیگر
رعایا و بلوکات و سکان بلده هرات نشود زیرا که قطرات امطار مواهب
و رشحات سحاب مراحم خسروانه ایشان را از لوث جرایم ماضیه پاک گردانیده
و اهل جرم را از زوایای خوف و بیم بیرون آورده و در اساس سلامت نشانیده
و از وقوع این کرم عمیم که اساس گریبان سابق را از صفحه عصیان پاک کرده

لئن تعذبهم فانهم عبادک

صدور این لطف جسیم که صاحب خسروان ادوار فتح غیرت را آورده
معتقدان رایات مدحت بلند و منکران رایات نعمت در بند گشت و از امور دیگر
که دران اوان بوقوع انجامید که قابل تحریر است قتل خواجه کلان غوریانی
است تفصیل این واقعه آنکه مشار الیه از غلات اهل سنت علیه و علیهم اللعنه
بوده هنگام تحریر طغیان قلم از کتب نسبت بمنتسبان مذهب علمای امامیه
انواع ایذا و اضرار می رسانید و ارخط مستقیم جاده دور و جانب سیه کار
می انداخت منهج جرایمش آنکه درین کرت که عبدالله خان بولایت توشنج و
غوریان آمد مشار الیه دراز رعایت مراسم استقبال و پیشکش احوال
رفت قلت کرده کرمش گردید و الفاظ کتاب خانه نسبت به پادشاه زمانه
گردانید سه زبان سرخ سر سبز مسند بر باد ده بهوش باش که سر بر سر زبان
نکنی ۵ و چون خسرو سرافراز و بیمی که از حضور فایض النور دوستان از عقوبت
و دشمنان را مقهور گردانید سپهیان دولتخواه و مخلصان لی اشتباه وانعم
معهود را معروض داشتند حکم جهانمطاع بقتل وی صدور یافت فرمان
بران او را کشان کشان بچهار سوق هرات برده زنده پوست کندند
و پوست وی را پر کاه کرده بر سر چوب نصب کردند ع دشمنان را پوست کن
دوستان را پوستین و هم درین سال پادشاه با اقبال از دار السلطنه هرات
متوجه تسخیر قلعه فوشنج شد تا روی دو امیر خواجه کلان کشته شد تفصیل این اجمال آنکه
دران اوان چون هنگامه خواب و دیده بها شوخ تمام داشت و هر حرفی
مشافهه بامکانه با پادشاه جمجاه میرسید یکی از سادات بنکوه خواب دیده که ...

عالمیه از جانب قندهار رخصت فرماید فتح آن بآسانی میسر شود و از وقوع این واقعه
و تسخیر آن قلعه سادات سکوید در مقام عزت و نصرت جا گرفته القصه که شاه
محمد بواسطه بی ادبی که از خواجه نسبت بشاهزاده رفیع الشان سام میرزا
سرزده بود همواره مترصد آن بود که هنگام فرصت مشارالیه را بتدارک آن مکلف
بادشاهانه مسرور فرماید تا ملک المقدمات پس از فراغ از انجام مهام
هراه و تدارک مافات و قصد حاجات با جمعی از امرا جلادت شعار
و سرداران ممالک مدار اشارت فرمود و چون جمعیت دولت شاه
پاک اعتقاد مکنون ضمیر را با ارباب استشاره در میان نهاد مجموع
تحسین کرده از مردان شجعان التماس این خدمت نموده مطمح ایشان مبذول
شد زیرا که از وفور غضبی که بنابر ترک ادبش بر ذات همایون عارض شده
بود پادشاه عاقبت محمود با خود قرار داده که بنفس مبارک بر سر وی رفته
او را ادب نماید لاجرم موازی هفت هشت هزار کس از قورچیان جنگجوی
و مبارزان سلحشور و امرای معرکه دیده و سرداران یورش شده
تعیین کرده مقرر فرمود که حضرت میرزا سرقهمان خلف نواب مرحوم صاحب
جهان و کیل که میرزا ده بود و او وی همایون در دار السلطنه هرات توقف کرده
شاهزاده مظفر لوا سلطان محمد میرزا و خان الله در بلده ملک داری و ضبط
لشکر مشغول نمایند در دهم ذی قعده سال مسطور با شجعان مذکور
بجانب ولایت قندهار ایلغار فرمود و در رفتن سرعت کردند تا آنکه
چون از سوی روزنامچه لوای پادشاه از چند با سپهر بلند دعوی برابری نمود خراج

گان از توجه مواکب گردون فر خسرو نامدار سراسیمه گردیده با اعیان آن
ولایت و بعضی محرمان مشورت کرده چاره کار منحصر در اختیار طریق فرار دیده با نفری چند
کچک خواجه که از خویشان و معتمدان وی بود و با اسباب سپاهی از مردم زبخت
یراق در ولایت مذکور بجای خویش نصب کرده با مردی چند از خویشان معتمد
بطرف بلاد سند راه پیش گرفت چون پادشاه مسرور قریب بولایت مذکور رسید
کچک خواجه باتفاق اعیان و بزرگان آنجا پیشکشهای لایق و هدایای گرامی
ترتیب داده و اقبال وار باستقبال پادشاه عالم دار از نفس قندهار بیرون
آمده بعد از طی چند فرسخ در ساعت میمون اعز البساط بوسی سرافراز گشتند و در
طغرابات بجانب بلده مراجعت کرده و ارک آن بلده که پادشاه نشیمن بود
بجهت نزول آنحضرت و امکنه تعیین کردند و از برای نشست امرا دکان با ...
خلاف میرزا امرای بهرمنزلت و وزرا عظام و فطنت و قورچیان
بهرام صولت منازل مناسبت در درون و بیرون بلده خالی کرده تقدیر
استعداد خدمتکاری بجای آوردند و چون این فتح ضمیمه فتوحات سابق شد
نواب شاهی بعد از تقدیم شکر الهی و تسلیم صلوات بر روحانیت حضرت رسالت
پناهی تحریر فتح نامجات امر فرمود و منشیان فصاحت نشان و طغرانویسان
خلافت آشیان بخت فتح نامه نوشته بخراسان و عراق و آذربایجان ارسال
داشتند و اعیان و بزرگان قندهار پس از قرار عساکر نصرت شعار مواجب
سپهدار نوکان تبریزی بجهت تحفه و پیشکش از وکلای خاصه قبول نموده بدان
باج و پیشکش آن نیز سرفراز و چاره ساز گردیدند و روی زر و سیم را

باسم سامی خسرو دین‌دار و القاب گرامی حضرت ائمه اخیار صلوات الله علیهم ما دار
الفلک الدوار زینت و تشریف داده قبول دین مرتضوی و انقیاد امر علوی
بر مدارج فلاح و مسالک صلاح رسانیدند و از حشام و اویماقات
و توابع و مضافات ولایت مذکور آنان که هادی عنایت الهی ایشان را
از عقاب ضلال بیرون آورده براه راست رسانید مقدم [illegible] لایق بدرگاه
جهان‌پناه ارسال داشتند و آن قوم که بنابر فساد عقاد و انحراف نهاد از شاه
سعادت محروم مانده طریق تمرد و عناد پیش گرفتند غازیان رستم توان بر
ایشان لوای تاراج و جدال برافراشتند و چون خاطر همایون پادشاه ربع
مسکون از سرانجام مهام آن ولایت فراغت حاصل نموده یوداق خان را
از برای ضبط و ربط آن ولایت تعیین کرده موکب ظفر اثر بصوب مقر سریر خلافت
مصیر دار السلطنه هراة مراجعت فرموده چون شاه عالمیان [illegible]
قندهار را با خاتم سپاه هراة امداد محمد خان و [illegible] قرا [illegible]
عالم آمده بنوازشات خسروانه بهره افراخته معاودت نمودند سال چهارم
از سلطنت خسرو [illegible]
ایت ئیل چون درین مرتبه مهمات مملکت خراسان حسب الاراده پادشاه عالمیان
فیصل یافت و خاطر من کل الوجوه مطمئن ساخته شد در بیست و سیم شهر محرم
سنه مذکوره رایات نصرت آیات مدار السلطنه هراة آمده بخاطر اشرف
گذشت که اگر دیگر توقفی در ممالک خراسان واقع شود بخیال که نقص و تشویش
تمام بحال خواص و عوام راه یابد چه در آن اوقات که این اندیشه در ضمیر صواب

بوتو

شده بود شاه سعید مداکر و بد خرواری غله بهزار دینار تبریزی بود و تعسر بسیار اجناس
از ماکولات و ملبوسات روز بروز ترقی می‌نمود و امرا و ارکان دولت قرب وقت
وجدان فرصت مرغبات در مراجعت بجانب اوطان معروض میداشتند و برکه
آسایش خویش را در آنجا و می‌پنداشتند و این عزیمت ضمیمه آن اندیشه شده حضرت
بصوب عراق و آذربایجان صورت تصمیم یافت و در تاریخ نهم شهر ربیع الثانی
سنه مذکوره بحکم خسرو منصور لوای آفتاب اشراق از دار السلطنه هراة بصوب
عراق در حرکت آمده [illegible] شاه محمد خان در ملازمت شاهزاده بمتابعت در
حرکت آمده از همان منزل رخصت حاصل کرده عنان رجعت بصوب مقر خویش
تافت و رایات عالیات نیز از آن مقام در حرکت آمده چون ولایت باخرز
از [illegible] اعتزاز بد نمود و خواجه کلان ولد خواجه ملک خوافی که در آن
اوان [illegible] بود و دیگر از قلاع آن ولایت متحصن شده طریق
نفاق می‌پیمود و خال خود را [illegible] بدرگاه سلاطین پناه ارسال داشته و این
توسل را وسیله نجات می‌پنداشت غافل از آنکه بر ضمیر مهر تنویر خسرو گیتی گیر
که ظلمت کده دل پرغش از داغ اخلاص بی‌بهره و دامن پاک [illegible] در روز خطا
خویش را از روشنی از انوار وفاق آن خاندان [illegible] جرم رسول
آن فضول را بوقت تمام طلب [illegible] فرمود که مشعل در زیر محاسن داشته
و ریش و بروتش را سوخته و چشمه آب رونقش را آتش نشانند چراغی را که ایزد برفروزد
هر آنکس پف کند ریشش بسوزد آنگاه حکم فرمود که میرزا دست کار [illegible] آن
از ارباب آن ولایت بود و بمتابعت نواب شاهی آنکه مشار الیه خود را بخواجه کلان

دوست می‌نمود اورا کردن زدند و آن کوسفند مرد با آنکه هرکو سفندی شیخ و علی
نموده بود امتثالا لامره تعالی و خوفا من غضب الوالی اورا نقل آورده دال
ولایت کوچ بر کوچ متوجه عراق شده در اوایل شهر جمادی الثانی در عین اقبال
و کامرانی حوالی طهران معسکر همایون گردید و در آنجا حکم بر گرفتن شاه قوام الدین
بن شاه شمس الدین بن شاه قاسم نوربخشی عز اصدار یافت محمل این اجمال آنکه
وی آنکه سابقا ذکر رفت که نواب قاضی جهان از وی آزاری رسیده بود
و باعث حبس او در گیلان شاه قوام الدین بود و چون مشار الیه از لباس فقر و نسبتی
که سر به عافیت جاودانی است بیرون آمده اراده‌های خسروانه می‌نمود
بطریق سلاطین و حکام زیست می‌نمود و شب و روز با ساز و نی و در شکار
اوقات صرف کرده بطریق عباسیه حجاب در ابواب منزل خود نصب کرده
مانع تردد مردم بود و از هر کس کم از رکوب و فراهم پیدا می‌کرد اورا بی باطل
بقتل می‌رسانید و در جمع اسباب قورخانه و ساختن قلعه می‌بود و شاه عالم پناه
که زیارت آستانه مقدسه امامزاده واجب التکریم امامزاده حسین علیه
علیه التحیه والسلام مشرف شدند اهالی ری که از وی به الهاس دیده بودند و جانها به لب
رسیده بود و اکار دیگر به استغاثه قدم در حقیقت سرکشی و دواعی اورا
بمسامع عز و جلال رسانیده چنانچه خاطر اشرف از وی انحراف تمام پیدا نمود آنگاه
شاه قوام الدین مجلس علمای حاضر شده و جمیع امرا و سادات و قضاة تقدیم نمود و مولانا
قاضی محمد رازی که از اکابر ری بود و بمزید ادراک و شیرینی کلام از اقران و امثال
ممتاز بود با شاه قوام الدین در مقام خطاب و سوال در آمد از وی پرسید که

شاه درویش سید یا پادشاه مشار الیه در جواب گفت من درویشم قاضی فرمودند
که سبب ساختن قلعه و جمع آوردن فرس و جبه خفیت و وی سکوت اختیار
فرمود قاضی گفت درویش در شکست دلهای مؤمنین الخمین می‌بوده که مردم
عجب از یک و قاسم علاء الدوله خوش کردند و آنهایی که کسان را بتیغ ستم
او بقتل آمده بودند تعداد نمود و چون مولانا امیدی شاعر رسید بسکر شنیدنا
دین پناه بتکلم در آمده فرمود که شما او را بقتل نمی‌آورید چرا املاکش متصرف می‌شدید
در این اثنا اهل مجلس روی او داده هر کس حکایتی گفت و میر نقیبی معرف از روی
همایون پدر و گفت که تا چه حد که بر تشریف سید محمد کمونه تقدیم نمای شاه جمجاه فرمود
که راست می‌گوید او را از مجلس بر خیزانید حکم مطاع بگرفتن صادر شد چون این
پادشاه سعادت شد او را حاضر گردانید در مقام بعضی تحقیقات از اعمال آن
ناصواب وی در آمدند و بر سر تحقیق قتل مولانا امیدی آتش غضب شاهی بهر سر آمده
فرمودند که مشعل بر محاسن او زنند آنگاه مشار الیه بخفی کلمه مبارکه یا علی بلفظ در آورد
شاه جمجاه بعد از استماع این اسم مبارک فرمود که مشعل را بر دوشه دیگر مرگ
نشوند و او خود را بکاخ قاضی جهان انداخت چند مدت در آنجا بود و بس از آن
اورا بقلعه الموت فرستادند و در آنجا فوت شد و این رباعی بعد از آن در قصه مشعل از طبع
گرد و [illegible] فریاد و فغان که مذهب و کیش نماند ۵ و زجور فلک غنی و درویش نماند
تا آتش قهر روی زر دم را سوخت ۵ از ریش بروی من بجز ریش نماند ۵ و در اول
رجب سنه مذکوره هوای قزوین از غبار سم سمند پادشاه دین پناه اغبر گشت و چند
روز در آنجا بکامرانی گذرانیدند و در روزی که آفتاب ببرج دلو تحویل نمود عازم تبریز

کشند و در نصف شعبان نزول اجلال در انجا واقع شده بقیه زمستان در انجا

بآخر رسید **ارادهٔ تسخیر قلعه [illegible] از اعمال خواجه کلان [illegible] قندهاری [illegible]**

سابقا در اثنای ایراد بعضی از وقایع تحریر یافت که خواجه کلان ولد

خوافی یکی از قلاع ولایت مذکور را که موسوم بقلعه [illegible] است مضبوط ساخته

برج مخالفت مستحکم کرده بعضی از ارباب آن ولایت را به تیغ ظلم و بیداد

کشته صحیفه ضلالت و جهالتش [illegible] بمرتبه انتشار رسید بعد

اطلاع خسرو [illegible] برین مخدرات حکم شد که قاضی خان حاکم شیراز و شاه علی

سلطان والی کرمان با طایفه از سرداران بکر و قلعه رفته بامر محاصره قیام

نمایند و حصار آنجا کسار را با خاک برابر ساخته ابواب امنیت و رفاهیت

بر روی سکنه و اهالی آن حوالی بگشایند و ایشان امتثال حکم عالی کرده در ساعت سعد

بطرف قلعه معهود نهضت نمودند و چون [illegible] و منزل مقصود [illegible] حسام

سپاه کواکب احتشام کردند سرداران جهانگیر [illegible] و امرای بهرجا رسیده

چشم گشودند حصاری دیدند چون قلعه افلاک [illegible] دست برد سالکان خطه

خاک مصون و [illegible] مشاهده فرمودند [illegible] از دایره [illegible] عقل بیرون

[illegible] مرور [illegible] استعداد و [illegible]

و قوت [illegible] کنگره برج [illegible] زمین [illegible]

سر برآورده [illegible] دعوی همسری و برابری

کرده القصه قریب سه ماه عساکر نصرت [illegible] تسخیر محصوران [illegible]

بعضی اوقات جنگ پیش میبردند و از طرفین فارسان مضمار [illegible]

تیغ و تیر شده محصوران از صورت فتح روی امداد و [illegible] فتح قلعه

اتفاق می افتاد و بالاخره اراده [illegible] گشایند ابواب مراد و [illegible]

با کیفیت ویران کننده بنای [illegible] گنج [illegible] متعلق بحصول مرام ولاة عظام

شده و زوال اقبال مخالفان با تمام کشید شخصی از معتمدان خواجه کلان از روز

شبی از حصار فرار نموده خود را باردوی [illegible] کشور [illegible] رسانید [illegible]

بار یافته بعد از مراسم اخلاص و دولتخواهی عرضه داشت که این قلعه [illegible]

که ممکن نیست که بوساطت [illegible] و کمند [illegible] منزل مراد برده شود [illegible]

[illegible] خواجه کلان و یکدو [illegible] از

محرمان [illegible] مطلع [illegible]

ظاهر [illegible] و قلعه داران [illegible]

ساخته [illegible] انجام مهام معهود [illegible] امداد [illegible]

[illegible] قوت دولت پادشاه ظفر قرین وصول [illegible]

[illegible] امرای [illegible] و ساعی که طرف [illegible]

بود جنگ پیش برده چند نفر از [illegible] بهدایت [illegible]

ارسال داشتند و [illegible] کشیده رایات محاربه برافراشتند خواجه

کلان با مردم خود [illegible] تمام مشغول دفع و منع گردید

[illegible]

دار [illegible] تیغ و [illegible]

[illegible] دولت پادشاه [illegible]

را رعایت تمام کرده رخصت داد ذکر ارسال امرا بصوب شروان و فتح قلعه گلستان

در همین سال خبر بشاه عالم پناه رسید که اعیان شروان از بی ضبطی شاهرخ
بن سلطان فرخ بغایت متنفر گشته اند امرای استصواب دید برده ناموس میدارند
و سپاهی سر غوغا جه میخواهند بسیرند در سوم شرعیه دران دیار مختل و اقامت
خیری رونق و معطل بوده بواسطه افعال ایشان نظام کار ناکسته شده عشایر
خلایق از اختلال انجامیده قوانین جمعیت و رفاهیت از سمت استقامت بر هیچ صواب
منحرف گشته هر یک بقوت بازوی خویش مغرور شده در بوستان نوع آدم تخم ستم
و الم میپاشند بنابران حکم واجب الاتباع عز اصدار یافت که القاس میرزا و شاه
سلطان و سوندک بیک قورچی باشی قشار و بدر خان استاجلو و بعضی سلطان
و امرای عرب گیرلو و محمد بیک طالش و سپاه قراباغ و مغان با بیست هزار سوار نصرت
نشان بموافقت قورچی باشی که دران اوان از شروان آمده بود و بر جمیع احوال آن
الولایات وقوف تمام داشت متوجه تسخیر شروان شدند امرای عظام حسب
فرموده روی براه آورده کشتیها را جمع آورده و از آب کر عبور نمودند و
سر اهل شروان شدند خواب که بگذشت دریای آتش ز آب و چون ظاهر قلعه
که در حوالی قلعه گلستان واقع است محل نزول سپاه بحر خروش رعد خروش گردید
اهل قلعه آغاز مخالفت نمودند لشکریان بیک حمله آن قلعه را گرفتند و متوطنان
انحصار را اسیر کرده خان و مان ایشان را بمجاز نهب و غارت و تاراج
برو فرستند و فوجی امرا را بقلعه قلعه فرستاده اتخاذ حصار را مسخر کردند
و قریب سیصد کس که در آن قلعه بودند گرفته نزد امرا آوردند که امرای عالیجاه

فتح

فتح قلعه گلستان که محکم ترین قلاع شروان بود دانسته خاکریز و بارو قلعه بیک
در قلعه متحصن گشت امرای شاهی در حوالی قلعه مذکور اساس جنگ و سیبه گاه بلند ساخته
و بضرب زور و قدرت عمل درزمد جمعی را در بالای قلعه که نشسته روی بقلعه آوردند
آورده شاهرخ سلطان پادشاه شروان چون از توجه غازیان ظفر نشان آگاه گردید
حسین بیک را که وکیلش بود با لشکر جلادت اثر بمیدان محاربه فرستاد ان در دو گروه
بر شکوه در میانه دره بفرد بهم رسیده مقابله و محاربه دست داد حسین بیک چون
از حمله غازیان رستم توان آثار عجز و انکسار در مردم خود مشاهده نمود طریق فرار
اختیار کرده بقلعه رفت و التجا بقلعه بفرد و حصار شد و در غایت رفعت و استحکام سال
حصار سپهر بحر و مس از نواب و کلفت دست تسلط سکانه را بحر بحه مهر عالم افروز
بر آن قلعه تسلط و استیلا نبوده و هرگز مرغ رایت فتح بفرق برج و حصار مه بکمال و
بر می نکشوده لشکر ظفر اثر بقلعه گرجی که در تحت قلعه بفرد واقع است استیلا یافته
خان از خوف دلاوران لشکر دروازه را فراموش کرده غازیان چون خواستند
که بدرون قلعه بفرد در آیند اموال ایشان را تالان خواستند نمودند شروانیان فرصت
غنیمت دانسته در مقام مقابله و مقاتله در آمدند و دروازه را بستند سپاه ظفر
پناه ثبات قدم نموده اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفتند شاهرخ سلطان و
فرجام با جمعی از جاهلان بکت انجام دست از جان شیرین شسته فدای او
می کوشیدند بدین نمط قرب چهار ماه معامله محاصره امتداد یافت و روز
بروز جدال قلعه بمت نزد یا دمی پذیرفت دران اثنا درویش محمد خان حاکم
شکی لشکر قفشا زا جمع کرده خود را بمدد شاهرخ بحوالی قلعه رسانید تا شکی

امراي عظام رسانيد محمد بيک خاتون با بعضي از دلاوران ميمنه ان کمرانان سروان شتافته
درويش محمد خان را با جمعي که همراه وي بودند مغلوب ساختند چون شروانيان
از امداد خان کلي مايوس شدند زبان تضرع را بمعذرت گشاده که چون
شاه عالميان پناه بنفس مبارک به انجا آيد قلعه را تسليم ميکنيم امرا عهد از شاهرخ
سلطان والي شروان را عرضه داشت کرده بپايه سرير اعلي فرستادند قاصد
در منزل باردوي پادشاه سعادت مند رسيده حقيقت را بمسامع عز و جلال
رسانيده لاجرم پادشاه کواکب حشم عازم شروان گشته در حوالي قلعه بفرد نزول
نمود تمامي ذره انجا از مواکب سپاه مانند کواکب مملو شده انگاه شروانيان را
معلوم نبود که شاه دين پناه بنفس النفيس خود امده باشد شخصي که بشرف رويت آن
اعلحضرت سرافراز شده بود برسم رسالت ارسال فرمودند تا خبر تحقيق بياورد
آن شخص بباركاه عرش اشتباه در امده بي واسطه سخنان شروانيان را بسمع اشرف
رسانيده نوازش يافته باز گرديد و انچه ديده و شنيده بود با ايشان در ميان
نهاد روز دوشنبه بيست و هفتم شهر ربيع الاخر سنه مذکوره قلعه بفرد مفتوح شد
شاهرخ سلطان و وکيلش حسين بيک و محمد بيک و اشرف و اعيان حصار با تحف
و تبرکات باستان آسمان مقدار امدند و اظهار بندگي و اطاعت نمودند و گنج
و دفاين و مقاليد خزاين بيار ربانگان آستان کرياس نشان تسليم نمودند
از صحيح القول استماع افتاد که از قسم ان مخزونات کي کتاب خانها بود که
چندين سال از جميع اقطار و امصار بدان ديار برده جمع شده بود و انها را
از قلعه باين آورده در دولتخانه مبارکه بيان شد فهرست نهانزده بود که

تنجا

تنجا استادان تمامي بزرين تذهيب و تصوير استادان بي نظير و مجلس بيايد
و ذخاير زياده از حد و قياس بدست غلامان هشان کردون [illegible]
و از دختران رعنا و سروقدان زيبا از سلسله سلاطين و امرا و اعيان که هر يک
از انها ماه چهارده بود و قبه جانب لطيفه رخسارش شب تيره را رخشان تر از روز
روشن ساختي و چراغ جهان افروز افتاب که قنديل پيش طاق سپهر است پرتو
شمع دلاراي او تاب نياوردي از قلعه بزير آورده شاه جم جاه ديدي ادراک
عالیجاه و امراي نصفت دستگاه هر يک از انها بعقد نکاح در اوردند شاهرخ
سلطان و حسين بيک و محمد بيک بقتل رسيدند فرمان لازم الاذعان عز اصدار يافت
که ان قلعه را خراب کردند در روز جمعه سيم شهر جمادي الاول سنه مذکور نعمت الله
بيک کوتوال قلعه گلستان بپايين آمده قلعه را تسليم نمود و در روز جمعه دهم جمادي
الاول سنه مذکور حسين بيک نيز بقتل آمده شاهرخ را همچنان بعد عطره به تبريز برد
و چون شروان بفتوحات ملک ستان مسخر شد شعراي زمان و افاضل دوران
در تهنيت آن منظومات از سراپرده افکار بجلوه در آوردند مولانا شرف باقي که
از افاضل زمان بود قصيده در ان باب گفته بعضي ابياتش اينست ۞ ز کوس فتح بشارت
بايوان کيوان ۞ در افتاد آوازه فتح شروان ۞ قسم چو برد گردون که [illegible]
قد بدست فتحي چنين چشم دوران ۞ درين کار مشکل و زين خرق عادت ۞ فلک
گشته الحق حيران ۞ چنين قدرتي نيست در ذات ممکن ۞ چنين فتح ... مرتبت
امکان ۞ مدو ماهي گردون ز اندازه بيرون ۞ [illegible] درو دهي در تهنيت
اعانت ز جاي دگر شد و گرنه ۞ برون بود اين فوق ز حد امکان [illegible]

عالم چو گل شد شکفته ٭ بر اهل جهان گشت عالم گلستان ٭ ز دلهای چون سنگ
اهل جهانش ٭ جهان عقده ها گشت مشکل به آسان ٭ شوکت سلطان خدیو
جهان بان ٭ قضا رتبه شهاب الدین که هر کو قدر سر به تعبیه او را ز فرمان ٭
حضرت عیسی دم مریم تحمل ٭ فلک تخت مهر افسری مشتری شان ٭ دبیر قضا
نامه قهر او را ٭ نویسد بکلک اجل خط عنوان ٭ بیکدم لباس قبا صد سپه را ٭
ببرد به تیغ و بدوزد به پیکان ٭ زهی جنبش موکب رود ها ٭ زمین آسمان
کرده از گرد میدان ٭ جهان گشتی عالم لطف توجوید ٭ گر یاد تن نوح ایده وقت طوفان
اساس وجود موثرات جودت ٭ مصون باشد از وصمت کسر و نقصان ٭ زبان
گریان عدو شد آب و ٭ جهان کرد زین پر کند جیب و دامان ٭ بکندن به یکجا
قند کوه خارا ٭ بخوردن کسی کی کند کوه عمان ٭ چو سازی بعزم طرب بزم خرم
چو سازی بچوگان زدن گوی میدان ٭ جهان بزم و هر دم در و اهل صحبت ٭
فلک گوی و انجم برو زخم چوگان ٭ گرفتی بدین کشور گشایی ٭ چه ملک وسیع و چه
گنج فراوان ٭ چه گنجی فراوان تر از گنج قارون ٭ چه ملکی فزون تر ز ملک سلیمان ٭
ز قومی همه ظالم و بی ترحم ٭ ز قومی همه گبر و نامسلمان ٭ ز ارشاد شان کار
دین مانده اکثر ٭ ز بیداد شان ملک گشته ویران ٭ نهادی و سرهای شان گنج و ملک
زدی پا و دادی بکل جلالتان ٭ نه این گنج و این ملک صد مثل این هم ٭ ز الطاف
نیست از بحر احسان ٭ عطای گدای مقیم حرمت ٭ شود گر سپر دار صد بحر و صد کان
چو حاتم نوال تو گسترده کرده ٭ سپهرت تو بیشتی ز شبور خان ٭ جهانت
شد از زر بس خوان خشمت ٭ همین چند وار گریه از نیسان ٭ خلافت فضای تو کردن

نکرده ٭ نگردیده او گرد خود بستان ٭ ز آغاز کوشه از غرض ملک ٭ نشاید که خود را
رساند بیابان ٭ خشونت ز دشمن بقصد شکوهت ٭ خراشیدن کوه باشد
بسوهان ٭ به بخت اگر کج افتد رخشت ٭ ز خورشید شود بحر سایه پنهان ٭ قضا
سر بنجه ز آیات حکمت ٭ مسلمان بود تابع نص قرآن ٭ قدر بر نگردد ز مقصد
ز دکف برکس نبد مغیلان ٭ ز راهی ز ما سحر باشد تفاوت ٭ ز اشعار من
تا با شعار سلمان ٭ من امروز پیغمبر وحی شعرم ٭ جهانی با عجاز هم آورده ایمان
نی خامه شد در کفم حی ناطق ٭ بدست کلیم از عصا گشت ثعبان ٭ من از شیوه
کار دارم ٭ عیان گشت این نکته بر رای اعیان ٭ فنون فضایل مراجع دارد ٭ بانشر
شعر خود را برنشان ٭ چو روشن بود صدق دعوی چه حاجت ٭ که ثابت کنم دعوی را
برهان ٭ سخن میکند کشف اسرار هر کس ٭ اگر عالم و ار جاهل و ار نادان ٭ چو ممتاز فرمم بود دا
انم ٭ که ممتاز داری بلطف ز آن ٭ بر آرم دو دست و دعای تو گویم ٭ چو خود را
ستایم با عوای سلطان ٭ درین بقعه تا خطبه سلطنت را ٭ نخوانند کسی جز بالقاب سلطان
درین زر نگار آسمان تا نتابد ٭ که با ید شعار زر ز سکه خسران ٭ و دیگری از شعرای
رباعیات را گفته اند رباعی ای خسرو دین که ملک شاهی زتست ٭ اگر گردش ماهی تا ماه
از تست ٭ شروان چو مسخر تو شد روم تنگ است ٭ وان نیز بتوفیق الهی از تست
ایضا شهر که بود از افق دوران فرد ٭ دارش بهوا سپاه اقبال تو گرد ٭ کس
فتح چنین کرد بی الطاف خدا است ٭ کین کرده و صد از این خواهد کرد ٭ انگاه
منشیان بلاغت شعار فتح نامجات شوکت خامه گهربار زینت آورده بیلاد اطراف و
و عراق و کرمان و فارس و خراسان و خوزستان و سواحل عمان فرستاد

چون شاه عالمیان عساکر منصوره و انبار را پاک ساخته هر جا سرکشی بود او را قرار داده
آن ولایت را بجا برادر خود ذوالفقار میرزا تفویض فرموده رایات نصرت آیات
متوجه مقر سریر سلطنت شد چون دارالسلطنه تبریز از غبار موکب ظفر کشور گیر
رشک بهشت برین و غیرت افزای اقلیم چهارمین گشت یکی از شعرا قصیده که از
هر مصراعش تاریخ فتح شروان بیرون می‌آید گفت و این ابیات از آنجاست
از ادب سدره‌نشینان فلک از لی هم ۰ فوج فوج آمده و صف زده در صف نعال
با چنین عسکر و این جمع کجا روی نهد ۰ کز نه اقبال کند جانب او استقبال

ذکر وقایع سال ... الحصول ... که آن ... بر قوت دولت شاهی و از وقایع معظمه
آن سال آنست که گرفتار شدن خواجه محمد صالح بیگچی استرابادی است

تفصیل این واقعه آنکه
در آن اوان که خواجه مظفر در ملازمت شاه فریدون قرار گرفت پسر محمد صالح با اعتماد
آنکه جدش خواجه مظفر همه وقت بخدمت مشغول است از ملازمت شاه فریدون
پسر میرزا محمد صالح با اعتماد آنکه جدش تقاعد نموده در کسوه جامه و فارمک و از نواح
استراباد دانست و در سبیل ملکیت تعلق با آبا و اجداد وی میدانسته بلذات نفسانی
و حظوظ جسمانی مانند شرب مدام و اموری که خلاف شریعت سید انامست روز
و شب میگذرانید و بمرور ایام از لوازم استراباد و بواعث فتنه و فساد
بسیار می در گردش جمع آمده روز بروز اسباب جلادت اهل محروسات جلا
آن سرحد اهل جهالت زیاده میگردید درین اثنا خواجه مظفر بعالم دیگر انتقال
نموده متصرف نواب شاهی و اعتقاد دلالت زمان خلافت پناهی آن بود که ایلچی
جاه بدرگاه عالم پناه آمده کمر خدمت بمیان بندد و موجب الولا رشید

باپایه اقتدار نسبت جد خویش کرده در سلک اعیان نخبه علیه منتظم گردد و چون نشود مردم
روزگار بود همان کشف کنش باید کار و آن بد اختر خیره‌سر از شیر در اقدام بر امری
خلاف اوامر شاهی مبالغه نموده بخیال مخالفت بسبب شیطان خاندان جلالت
از راه مخالفت مساعد نمود و بعضی از منسوبات و قصبات ولایت مذکوره که مردم
صدرالدین خان ولد سارو بیره استاجلو حاکم آن ولایت تعلق میداشت از ایشان
گرفته در حوزه تصرف خود درآورد و بوقایع ما جمعیت و استعداد وی در زمان
بوده استیلا و طغیان او بمرتبه رسید که صدرالدین خان از توهم آن بیچاره دولت
استراباد را گذاشته بیرون رفت و این واقعه را بدرگاه شاه عالم پناه
عرضه داشت کرده استمداد و کومک نمود و بعد از بیرون رفتن خانی آن مملکت جلیل
و نادانی آن ولایت مسطور درآمده بمسند دارایی متمکن گردید و بعضی از لوندان
نادان را با انجام مهام ملکی و مالی بازداشته از اشتغال بامر بغضب قابلیت‌ها اهل
حسینی نصب بند نشده و آن لوند با افساد که خود را در ولایات استراباد جای
اختیار و اهل اعتبار دیده بعیش و طرب مشغول شده بجراءت حکومت و حفظ
پیرو خشند و تمامی اوقات را بشرب مدام و اختلاط خوش تمام صرف کرده
و صحبت نغمات را از اطراف مملکت مجتمع ساخته از جمیع العوالی استماع رقص او گردان
ایام که آن تمام در ان ولایت عالم شیشه بشرب خمر مشغولی نموده و بعضی که در کیفیت
شراب چوبه عقل حریف وی را از ایل ساخته علامات آمیزش دوست آن وبا
از معموره مزاج اخراج نموده قوت امساک باستیلای فره باک نقصان پذیرفت
با ذل صبح با اظهار و انبار مخزونات ضمیر که صحبت را از رونق و مبادله ... سکون

مجال ذنیش نزدیکان خویش قسمت نمود و هر ملکی و ولایتی که هرکس از آن با دان امیری کرد
ان متعقل در برابر سجده کرده زبان به عالیش می گشود و مشهور است که دران شب میان
مصاحبان و ملازمان وی در قسمت ممالک جنگ عظیم بوقوع انجامید کالای کرمان
و جنگ موشان • القصه چون مدتی بر منوال گذشت و صدر الدین خان در حوالی
و منسوبات ولایت مذکور سرگردان و مبتلا بسامان روز گذرانید با مدادات عنایات الهی
و امداد توجهات شاهی مترقب می بود دران اوان قبل از وصول اشر سلطان و طو
و شاهعلی سلطان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و حسن بیک شاملو که شاه
که شاه جهانبان بامداد وی مقرر کرده بود بعضی از مردم آگاه و محبان دولتخواه او را
نزد وی آمده کیفیت غفلت و لودگی محمد صالح و اتباع عیش او بعرض خان رسانیدند
بعد از استخاره و استشاره زره توکل پوشیده و تخت جهد از جام امداد
عاقبت ساقی کوثر نوشیده با فوجی از دلیران کار دیده از معرکه خویش ایلغار
و آخر روزی که اول شام ادبار آن خواجه زاده سیه روزگار بود و داخل ماه
مبارک رمضان بهدایت عنایت یزدان بظاهر آن ولایت رسیده زمره از
شجعان تعین نموده آتش بجانب منزل خواجه جاهل در رفتن ایلغار نمودند و صدر الدین
خان در عقب انجمع روان شده هنگام نماز دیگر که محمد صالح با چندی از خواص
و ارباب اختصاص نشسته و انتظار وقت افطار میبرد و بیخبر از نصرت و نگاه
که ناگاه نشر آتش در آمده با آواز شورش و زلزله در آن انجمن انداختند و اتفاق را
بجنگ آورده در حال سلاسل و اغلال مقید ساختند صدر الدین خان بجای مقام
خود آرام گرفته حکم فرمود که لوا اندوا خواجه عیاش را بدست آورده نظر

عازبان محلات و منازل در آمده از اتباعش هر کرا یافتند دست و گردن بسته
بنظر پیش رسانیدند خان ملاحظه کرده از انکس که جرمی حاصل کرده می شد مجلس
اشارت مقرر بود و آنکه از اسباب و جهات عاری بود بتفلیس حکم مقرر بود و بعد فضل
الغنی مباحث ولایت استرآباد را از لوث وجود آن ناپاکان پاک گردانید و مجددا
عهد خلیه امامیه تمت شیوع یافت چون بامداد روحانیت حضرت امیر المومنین
و قوت دولت خسرو نصرت قرین فتح چنین بی استعمال تیغ و تیر و فوج دار و گیر
تیسیر پذیرفت و خواجه محمد صالح اسیر پنجه تقدیر گشته بلکه بر منظر خلاف در نعمت
نعمت صدر الدین خان ان سر خیل اهل خذلان را زنجیر کرده مصحوب شاهوردی بیک
کنگرلو بدرگاه عالم پناه ارسال نمود و پیش از وصول ان مخذول باردوی عالی جاه
که او را بدالضوب برده بود هنگام وجدان و صحت پیوسته البیان و کلان
کیفیت گرفتاری واخذ و ایراد او بمسامع اشرف رسید نواب شاهی بیش از ادای
غایبانه الطاف خسروانه نسبت بصدر الدین خان بجای آورده ملازمان خود را
بعنایت نهایت سرافراز گردانیده و با حضار ان بدکردار اشارت فرمود که
حقه سرنگان آستان سدره نشان در حرکت آمده بتوهم آنکه مبادا الفاظی
او بانه بر زبان وی جاری گردد و جوال دوزی بر زبانش فرو برده انگاه بنظر بادشاه
عالی گهر رسانیدند و در موقف غضب سیاست بازداشتند نواب کامیاب نظر
بروی افتاده امر کرد که او را در چرم گرده بر مناره قصر بالا برده از انجا سرنگون
سازند و فرمان امتثال حکم عالی کرده در حال آن مدغال را از اوج وجود بحضیض
عدم منتقل گردانیدند ■ باو لی نعمت ای بروتنا سی • چون سپهری که سرنگون

ونیامت از نسل خواجه نیکو پسر خواجه مظفر منقطع گردید مشهور است که ان
بی سعادت در روز ماه رمضان بشرب خمر مشغول گردد و رایت شقاوت
برافراشت و از عذاب منتقم جبار و واناهی نهان و آشکار اندیشه نداشت
از بعضی ثقات استماع افتاد که عورت صده که در نکاح یکی از اهل صلاح بوده بود
و بغایت صاحب جمال می بود و بحسب تقدیر از شوهر خود دور افتاده با جمیع
والده دران ولایت بسر می برد روزی که والده وی فوت شد وی سیاه
پوشیده با زمره از عورات سیاه پوشان کرد وی جمع آمده بگریه و نوحه
مشغول بودند محمد صالح فرمود که دست آن ماتم زده از دست تعزیت زنان
گرفته از ان مجمع بر قبح بیرون آوردند و بحرم سرای وی بردند و لباس عصمت
از و سلب کردند • درین وحشت سرای انوبی • گهی ماتم بود گاهی عروسی
اما با وجود این قبایح افعال بذل تمام داشت و از اهل فضل و ارباب سخن
هر کس بصحبت وی میرسید بیاده بر آنچه مترقب او بود از اکرام و انعام می دید
از انجمله مولانا حیرتی باستراباد رفته این قصیده را باسم او گفته بجایزه هفت هزار
دار ابریشم با هفت هزار نوی داده و بعضی ابیات از قصیده اینست • ای که
رایت ز صفا آینه غیب نماست • هست بنقش تو عیان در دل ماست •
خسرو کشور اقبال محمد صالح • آنکه سر تا قدم از رسته لطف خداست • در بعضی
گه گذر کرد نسیم غضبش • کوه صد پاره بسر اسیمه تر از باد صباست • و فیلهای
همایون درین سال در دار السلطنه تبریز باتمام رسید و در بعضی از شهور مذکوره
سیادت و فضیلت پناه میر حسین کربلایی المتخلص بقدسی که از سادات صحیح النسب

دارالایمان

دار الایمان استراباد و بنور علم و فضایل از اقران مستثنی بود و در اردوی همایون
می بود بحکم فرمان فرمای ربع مسکون بدار السلطنه هراه رفته در انجا مقیم گردید و
هم درین سال شاه محمود دکنی که بموجب فرموده نبی آخر الزمان حیث قال صلی الله
علیه و آله و سلم المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه از جاده اسلام منحرف شده
بود و در بادیه بغی و طغیان سلوک می نمود و در آن اوان که عبید خان در بلده مقر
استیلا یافت مشار الیه با تیغ و سروار بسیاری آورده بود و او باتش کرم عطا
و نوازش زبان بر میان بست و از سگان شاه مردان کثیری از تیغ زبان
و زبان تیغ آزرده و کشته آخر بسنگ شقاوت شیشه سعادت خویش را در هم شکست
و محمد خان او را بجنگ درو ده بیل زبان بکند و روز در مجلس گوشت بدن کثیف
او را با خبر کرده و او را بتاتاریان و موالیان سپردند تا بچهار سوق هراه برده
قلوه کردند • [illegible] در ذکر محاربه [illegible]
[illegible] درین سال سلاطین خوارزم سلطان غازی بی القتل او رده مراد و هرج
مرج دران دیار پدید آمد و در هر سری سودای سلطنت پیدا شد و در هر گوشه
بی توشه دست ایشان بظلم بیرون کردند و انواع خرابی باحوال رعایا راه یافت
فرزندان صوفیان خان و یوسف سلطان و علی سلطان و ایش سلطان و پهلوان
قلی سلطان و اقبش سلطان بن بلادخان در خوارزم مستولی شدند عمر غازی سلطان که
خواهرزاده براق خان بود فرار کرده بماشکند رفت و از براق خان استمداد نمود
براق خان باتفاق عبید خان با لشکر های ماوراء النهر از روی قهر بخوارزم
آمدند خود بیاری ضمیر یوسف سلطان راه یافته بطرف خراسان گریخت عبید خان

ی جنگ و جدال مملکت خوارزم متصرف گرفت چون یوسف سلطان بقصد مدد
برادران با سپاه گران او پیوستند باتفاق روانه ارگنج شدند و در کنار آب
آمویه با امرای عبید خان و براق خان با ایشان دوچار گردیدند و ما بین
ایشان محاربه در غایت صعوبت دست داد و امرای ماوراء النهر گریز نمودند
و از این حالات هرچند پای مخالفان از جا رفت اما دست از ترتیب اسباب
جنگ باز نمیداشتند عبید خان ولد خود عبدالعزیز سلطان را در ارگنج گذاشته
باتفاق براق خان و عبداللطیف سلطان روانه ماوراء النهر گردیدند مقارن
این حال دین محمد بن اوش خان که در نسا و باورد از جانب شاه دین پناه حاکم
بود بمدد یوسف سلطان آمده و از کلاه تاج پوش شده آوازه انداخت
که لشکر قزلباش رسید باتفاق ایشان شهر را در میان گرفتند و عبدالعزیز
سلطان باعلام این قاصد نزد عبید خان فرستاد و مدد طلب نمود عبید خان
از آب آمویه عبور کرده سلاطین خوارزم از بالای ارگنج برخاستند و متفرق
شدند عبید خان بشهر درآمده در آنجا مستقل شد حکومت آن بلده را
بیکی از امرای خود رجوع نموده بطرف بخارا معاودت کرد چون بهزار اسب
رسید شنید که دین محمد سلطان قصبه جنوق را تاخته و لوای مخالفت برافراخته باز
قصبه را بیزده درویش بی با لشکر و گروهی بطرف جنوق روانه گردانید
از این جانب دین محمد سلطان باتفاق بقیه ترکمان و علی ایلی بجانب مخالفان نهضت
آمده در چهار فرسخی هزار اسب که چون کف دست هموار بود و نهری در میان
داشت تلاقی فریقین دست داده یوسف سلطان که منقلای سپاه دین محمد بود

قراجه بهادر که عمرا جنگ بود حمله کرد و برجمعی کثیر دستگیر گردانید فوجی از عقب
غلامان نجم که تابند امرای عبید خان سر راه گرفته تیرباران کردند و گروهی لوای جنگ
و هر چند که در جنب ابدان داشتند بر لشکر دین محمد انداختند بقیه ترکمان سپر انداخته علم
دین محمد را بر دوش نهاده فرار نمودند آخر سلطان خلو انداخته بالقصه شهر باز
گردانیدند مقارن این حال یوسف سلطان که از پی گریختگان رفته بود و جنگ سعید
بکنار بجانب امرای عبید خان انداخته و اقبال مخالفان بشرف زوال
رسید روی ادبار بوادی فرار آوردند از عظمای امرای عبید خان لطیف میرک
شیخ نظر بی و نامی بهادر در نواحی یا و قراجه بهادر و کپل و حافظ قنغرات دستگیر شدند
درویش بی و کپک سلطان مقتول شدند و عبید خان در هزار اسب این خبر را شنید
بر شتری سوار شده بطرف بخارا گریخت و چون فتح چنین بدولت شاه ظفر قرین
دین محمد را میسر گشت این خبر را مصحوب مبشر بدرگاه خلایق پناه عرض کرده فرستاد
وی در شهر بیاورد و همایون مرده عرضه داشت او را رسانیده شاه عالمیان زبان
از حمد و شکر گشاده جهت دین محمد خلعتهای فاخر روان ساخت و پروانه سیورغال
تبریزی که هر ساله از شهر و از وزیر خاصه شریفه بگیرد باو عنایت فرمود ذکر بار دوم
فرمان فرمای ملک آگهی نجم ثانی بسرحد ... در دوم ذی قعده سنه ست و عشرین و تسعمائه
در این سال چون کرار از شقوق امیره قباد حاکم استرآباد بظهور رسیده بود و شاه دین
پناه شاه علی خلیفه مهردار را با جمعی از غازیان جرار روانه آن دیار کرد امیر قباد
چون از توجه غازیان اطلاع یافت متعلقان خود را در جنگل متفرق ساخت و
شاه علی خلیفه سلیمان بیک ترکمان باتفاق مرحوم میرزا شریف و صدی متولی دار الارشاد

اردبیل و بعضی از ملازمان امرا در ارجوان نزول نموده بودند و در آن اثنا امیره قباد با سوار
و پیاده بسیار رسیده و بوسیاری اقدام بمقابله و مقاتله نهاده آغاز جنگ نموده غازیان
بیک حمله ایشان را مغلوب گردانیدند و در آن اثنا سلیمان بیک توپچی باشی
که روح رستم و اسفندیار بر او آفرین کردند امیره قباد هزیمت اختیار نموده خود را
بجنگل انداخت و غازیان ایشان را تعاقب کرده قریب هشتصد نفر از آن گروه مدبر را
بقتل آورده سرهای ایشان را از بدن جدا کرده روانه درگاه معلی گردانیدند
و حکومت آن دیار بفرمان شاه دین پناه به پاینده خان قرار گرفت و هم در این
سال شاه نیکو خصال مرحمت خصال شاهزاده بهرام میرزا را بتاخت کردستان روانه
ساخته کوکچه سلطان قاجار را همراه نمود و عساکر نصرت مآثر میرزا به [illegible] رفته
سلطان علی [illegible] فرار نموده غازیان الوس او را تاخت کرده اموال و بیرق بسیار
گرفته بجانب تبریز معاودت کرده در آن اثنا از بعضی غازیان اندک تقصیری
واقع شده بود ایشان را بر شتر سوار کرده برای عبرت در بازار گردانیدند و هم در این
سال مهدی علی سلطان افشار که حاکم شوشتر بود داعیه مخالفت نموده قلعه شوشتر را
مضبوط ساخت و دست تطاول بتعذیب رعایا و تخریب بلاد دراز کرد [illegible]
سلطان [illegible] بر رفع آن ظالم مکار مامور گردیده و آن بلده را محصور ساخت
بیک برادر مهدی علی سلطان او را در روز پنجشنبه بیست و نهم شهر ذی حجه
مذکور کشته سر او را بدرگاه عالم پناه آورد و هم در این اوقات
آثار عقوق و کفران نعمت از حسن سلطان [illegible] که او برادر شاه علی بیک
و [illegible] از [illegible] روز افزون [illegible]

رسیده

رسیده بودند بظهور پیوست فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که بعضی از
امرای فارس نزد ذو القدر رفته به محاصره قلعه [illegible] رفته او را بدرگاه جهان
آورند امتثالا للامر الاعلی غازی خان حاکم شیراز و سایر امرا چند گاه قلعه را محاصره
نموده بالآخره میر سید شریف او را بمواعید از قلعه بیرون آورده غازیخان
او را با [illegible] بدرگاه آورد و غازیخان در میانه مریض شده فوت شد
حسن سلطان ملازم غازیخان به تبریز آورده حسب الحکم بقتل رسید و اولاد
او را با ابراهیم بیک والد خلیل بیک [illegible] فرموده و بالطاف [illegible]
گردانیدند و هم در این سال در تبریز طاعون پیدا شده اردوی معلی از شهر بیرون
رفته به ییلاقات تشریف بردند و چون شاه دین پناه را بواسطه خاطر همشیره اش از
تاجلو بیگم سوء ظنی بهم رسیده بود او را در تبریز گذاشته سایر اهل حرم را همراه
بردند چون طاعون بر طرف شد باز به تبریز مراجعت فرمودند و تاجلو بیگم را از
حرم اخراج کرده و معزول کردند که او را بشیراز برده بقیه عمر آنجا بسر برد و شاه
را در آنجا [illegible] بزرگ بر گرفته [illegible] بار کرده و بشیراز رسانیدند چون بآنجا رسید
فوت شد در مزار متبرک بی بی دختران که در آنجا واقعست مدفون گشته اسم
وی شاه بیگی بیگم است بنت [illegible] بیک بن حمزه بیک [illegible] و مساجد و سایر آثار
خیرات مشار الیها در حسن آباد و ابو الفوارس(?) و [illegible] که [illegible]
علی راقدها الف الف صلوات و تحیه فرموده و محصول آن از آن تاریخ الی یومنا
هذا البنا دائما بمستحقین میرسد دیگر عمارات رفیعه روضه مقدسه مطهره سیده
النساء العالمین معصومه است که معماران همت انعلیا(?) حضرت در خطه قم باتمام رسانیده

اند و قریب بهزار تومان املاک نفیس وقف آن مزار فیض آثار فرموده مانده و آن مزار
خیریت جاریه دیگر عمارت گنبد عالیست که موسومست بسرا که در جنب قبه مطهر
شهر که صفه صفوه جهت بالا انوار القدر و سیه دروازه الارشاد اردبیل از جمله مدفن
اعلیحضرت پادشاه جلیل سمی قرة العین خلیل ابوالبقا شاه اسمعیل انار الله برهانه
ساخته و پنجره و جهت ضریح آنحضرت ترتیب داده که مثل آن چشم روزگار ندیده
اما توفیق تمام آن و نقل جسد شریف آن اعلیحضرت را بدان مکان نیافت ذکر

انتقال عبید خان از جهان گذران و ظهور عاقبت [illegible] ممالک خراسان

حکمت منتقم جبار و مصلحت ولی نامی اسرار الذی یرفع الاشرار علی مدارج الاستدراج
علی حسب حکمته و ینزل الاخیار من معارج الاقتدار علی وفق مصلحته مقتضی آنست که از
اصحاب بخت و تاج اما که از مناهج صلاح منحرف گشته اند از قعار مدارج استدراج
رواج در انتظام مهام و اشتداد در بنیان مرام ایشان پدید می آید و صورت
عدم اعتبار جهان غدار درین مواد با افساد و در نظر ارباب رشد و رشاد
نقاب از جمال سریع الزوال می گشاید و ازانجاست که دایره اضلال جهال سمت
پذیرفته بسیاری از سست فطرتان بسبب قصور نظر و قصور شعور از احاطه خط مشید
هدایت خارج گردیده رقبه در ربقه جهالت در آورده اند و از برم اقبال که در وجود
کیفیت وصال فلاحت هجران کرده جرعه ادبار از باده ناگوار شقاوت خورده
اند و در حال استغراق لجه ضلالت و نظارت ریاض زلال جلالت و حکام حجر
دو جهه کارزار از بسایم غنایم و بوقت تهیج غبار نقار از پی اخذ غنایم [illegible]
از خاک [illegible] ایشان پاک کرده جوف خاک اطراف [illegible] و مدفن [illegible] حسامی ایشان کرده

بالصحن

و مصداق این مفهومات و مقصود این مقالات بیان این مقدمات طغیان عبید خان
و انتقال اوست از جهان گذران تفصیل این واقعه آنکه بعد از فرار [illegible]
بخارا بنابر توجه عساکر پادشاه خلافت انتما چنانچه سابقا صورت تحریر یافت
که هر چند عبید خان خواست که در خراسان بجهه فروزد و صورت [illegible]
کرد با تولایت [illegible] مجرد رایات شاهی بتایید الهی طلعت طغیان او را از ساحت
ممالک ارتفاع داد و شاه اسمعیل بارسال رسل و رسایل تجدید ابواب مصاحبت کرده مکرر
بالطاف خسروانه سرافراز و ممتاز کرده بدلیل از مراجعت خسرو آفاق بصوب آذربایجان
و [illegible] دور اندیش از مقر خویش بعزم رزم سلاطین خوارزم
در حرکت آمد چون حوالی آن ولایت مذکور از طلایه سپاه آن مغرور مانند شب دیجور
گشت سلاطین آن سرزمین در مقام مقاتله و مقابله در آمده در دفع آن تعدی [illegible] همت
ساختند و لوای کارزار را در فسحت آن دیار برافراشتند و هر گاه که عساکر [illegible]
و جنگ را با آب تیغ و جاروب [illegible] صفا می دادند شجاعان خوارزم و حریفان بزم
و رزم بر ایشان حمله کرده بسیاری از [illegible] آن معرکه دار و گیر جلادت شعار بر
مقتول ساختند و [illegible] حال [illegible] بود و ضعف تمام بسپاه او از یک [illegible] یافت و
دانست که بجز عدم ناموس و وجود افسوس امری [illegible] بودن وی در آنجا [illegible] نمی شود
بالضروره طبل مراجعت کوفته کوچ بر کوچ متوجه بخارا گشت و چون بمقصد رسید [illegible]
دل [illegible] استراحت کرده بعد از اسقاط کوفت راه [illegible] سپاه بسوی [illegible]
خیال یورش خراسان و تاراج اموال عافیت مسلمانان [illegible] دلش راه یافت [illegible]
[illegible] قال صلی الله علیه و آله تاریخ [illegible] ازین [illegible]

انقطاع نکرده بود و جستی نزد تب داده ولی الضغیر و کبیر و صغیر و امیر و وزیر نظام حرکت
و ایرانی ممالک و آبادانی ممالک در اطراف و اکناف انداخت تا دان که دیگر
تحسین نموده مرغبات عرض نموده در این باب و آنان اصحاب کیش در دول
انکار کرده زبان طلا و طعن گشودند در اثنای همه اسباب بورش سوس و نیل
وسایل کشش و خونریزی قهار رسید بدالانتقام و عاقبت کش خواص و عوام
مملکت بر مزاج عدیم الابتهاج وی مستولی گردانید و پهلو بر بستر ناتوانی نهاد
و ساعت به ساعت ضعف قوت بدید کرده امید نجات و ترقی حیات در عقبه فنا
نقل است که در آن اوان امرا و سرداران کار را طلب نموده در تکمیل ترقی حضرت
بجانب او و حرب بلا با فصاحت تحمیل میفرمود و از وقت حصول اجل و تعذر
لم یزال در فتنه نمی نمود تا وقتی که اراده تقدیر کننده موت و حیات و مشیت
آفات و بلیات تقاضای آن کرد مستلزم بقای عاقبت سلطانان و وجود دولت
خراسان تعلق گرفته در ایام شهور سنه مذکوره دست تصرف والی سروح آن مملکت
بدن وی کوتاه گردانیده شد و نخله قبه از روی زمین رحلت کرده در دار
نزول کرد فغان مظلومان که از ستم ارباب طغیان تا آن زمان به سامع سموات
می رسید در حال فرو نشست و خروش جن و بشر و کوه و حجر که تا آن زمان مسموع
شده بود از دروه افلاک در گذشت فصل ربیع که بهار هجوم و هجوم
متاع از گیاه و میوه آری می نمود از فیض سحاب این حکایت سمت حصول
یافته فارس مضمار اقتدار که در اظهار امصار به سند نصرت را نحوا فی و نیل
خان توجه بسوی دیار حدم تا فتنه شاه سرور که سبب ظهور سرور که از نظر

نزدیک

نزدیک و دوری نمود نقاب از جمال خورشید مثال بر داشت و رایت ظلم
و انصاف نگونسار کشته دست قدرت حضرت غزنوی شاه و معظم رایات لوای معدلت
و عاقبت در عرصه مملکت برافراخت القصه که بعد از وقوع این واقعه مانعه بسرعتی هر
ذوالفقار از برق و باد استعاد کرده بلده هرات در دو حاکم آنجا محمدخان آمده واقعه
مذکوره را بازنمود و مصدق سخن خویش سکه چند مسکوک بسکه عبداللطیف که بعد از
عبیدخان بر سریر ما وراء النهر نشسته بود اظهار نمود محمدخان کیفیت حال را
عرضه داشت کرده مصحوب یکی از اعیان هابه به سر حلاف مصیر رسانید و منهیان
ملاء اعلی گوش هوش عالمیان و ساکنان خطه خاک مضمون این مقال را رسانید
[red ink: انقطاع دولت ...] در انداک فرصتی سلسلش منقطع شد شرح حالات وی
داده لاد در محل خود ایراد یافته و هم در این سال شاهرخ بن سلطان فرخ بن شیخشاه
بن فرخ یسار بن امیر خلیل الله بن سلطان ابراهیم بن سلطان محمد کیقباد از نسل
نوشیروان عادل بحکم شاه عالمپناه بقتل آمد بواسطه قتل او دولت سلاطین شیروان
منقرض شد و هم در این سال امیر سلطان رود ملوک که حاکم قزوین بود در تبریز وفات کرد و مولانا
رکن الدین مسعود کاشی مولود وی شیراز است اما بواسطه کثرت توطن در کاشان
بکاشی شهرت گرفت وی شاگرد ان مقرر بوده ناصر الدین علی طبابت و از انواع
در مهارت علوم جالینوس بلکه در کثرت تجربه بطلیموس بود و در آخر عمر طبابت شاه
کرده در این سال از عالم انتقال نمود [red ink: ...] ...
[red ink: ...] در فصل بهار خسرو کامکار به ییلاق سر لوق فرموده در انتقام غازی خان
خان تکلو از دست وی روگردان شده بود که کیتی پناه با چهار سوار حاضر شده منظور

انظار عنایات بی‌غایات کردید و الکای سالیان و محمودآباد و از اعمال شروان

به تیول و مقرر شده و در این اثنا بعرض اشرف رسید که حاجی شیخ کرد با جمعی کثیر از

قطاع الطریق داعیه سرکشی دارد و عبدالله خان شاملو و قلی خلیفه مهردار و غازیان

تکلو و قراولی عسکر کرد به دفع آن گروه روزگاران مامور گشته متوجه

نمودند حاجی شیخ کرد از خوف عساکر نصرت نشان راههای تنگ را گرفته علم مخالفت

برافراختند و جنود ظفرورود در پی رفته کوششهای بهادرانه نمودند و در اثنای

محاربه تیری محمد بیک خوبسلو رسید به جهان در گذشت کردان چند نفر از عسکر

ظفراثر را بقتل آورده غازیان بواسطه استحکام مکان کاری از پیش نبرده باز

بمحل معاودت نمودند **لشکر روانه نمودن شاه گشورستان بجانب گرجستان قلع و قمع**

متمردان آن ولایات در این سال شاه دین پناه از برای نصرت اسلام و ترویج

دین مبین حضرت خیرالانام لوای کشورگشایی بجانب گرجستان توجه فرموده علم

برافراختند از دارالسلطنه تبریز شکار کنان برگشاط آمده امرا و سرداران هر محل

در آنجا بموکب همایون ملحق شده آنگاه حضرت شهریار با سپاه بلمغار بجانب گرجستان

توجه فرموده غازیان آتش نهیب غارت و تاراج در آن دیار زدند و اطفال و عیال

ایشان را اسیر کردند و کلباد گرجی که از امرای معتبر لواصاحب بود با فوجی از آزادان در قلعه

تفلیس برده اعوان خود بسته قلعه را سپرده و در سلک اهل اسلام اندراج یافت و

ظفرشعار از جرم خسرانشان درگذشته ولایات را از وجود کافران ناپاک گردانیدند

در این اثنا جمعی که از امرای معتبر لواصاحب بود از جنود ظفرورود گریزان شده خود را

بقلعه زمین انداخت و انحصاری بود که دست ضبطش به سلسله فلک میرسید گو

ساکنانش زمزمه ملک می‌شنید **بیت** محیط فلک خندق انحصار ٭ نه کس برده

هرگز در کار ٭ بالای آن چشمه سلسبیل روان ٭ چو بر آسمان نجم ثاقب روان ٭

غازیان رزم‌خواه بتایید حضرت اله انحصار را مرکز وار در میان گرفته و جنگ

انداختند از هیبت غازیان غضنفرصولت هراس تمام بر کافران ناتمام مستولی

گشته قلعه را تسلیم نمودند هر که تلقین کلمه طیبه لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله

کرد امان یافت و هر کس که از کال و ضلالت اباد نمود خرمن هستی بباد فنا داد

اعلام نصرت اعلام بروج سعادت اسلام بجانب جبل گرجستان در حرکت آمد

غازیان رسم توان مواضعی که در جبال بود تسخیر کرده جمعی کثیر از کفار را بقتل آوردند

شاه کشورستان اسکندر نشان بنیت جهاد کفار بکنار آب کر رفته لواصاحب

که حاکم آن مرز و بوم بود فرار کرده خود را بکوههای سخت و بیشه‌های ...

انداخته از دست غازیان نهان شد ... رایات نصرت آیات معاودت

نموده در دارالسلطنه تبریز نزول اجلال واقع شد و قشلاق در آنجا بپایان رسید

و هم در این سال بعضی از امرا خصوصا حسین خان سلطان روملو و پیر سلطان خلیفه

روملو و شاه علی سلطان ... چلو و احمد بیک ترکمان با جمعی دیگر از بهادران

متوجه ... شدند حاکم آن ولایات ملک جهانگیر بن ملک کاوس ...

پناه قلعه برده عساکر نصرت مآثر جنگ انداخته احمد بیک ترکمان با ...

وزان در روی حصار آمده ... چون مشاهده کردند که امرای هر یک ...

مهم خود مشغول اند غافل بر سر احمد بیک ریخته بزخم تبر زین او را با جمعی از ملازمان

بقتل آوردند **سال پنجم از سلطنت و عزم نمودن شاه سلیمان مکان بر دفع ...**

سنه ست چهارم ذی قعده موافق ... اربعین و تسعمایه اردوی معلی درینولا از
دار السلطنه تبریز بییلاق اوجان نهضت فرمود و از آنجا بسهند تشریف برد و در آنجا
القاص میرزا و درویش محمد خان حاکم شکی از ولایت شروان بدرگاه شاه عالم
پناه آمده از شاه و تقصیرات سرافراز گشته بالکای خود مراجعت فرمودند و هم
درین سال غازیخان قلعه باکو را گرفته جمعی کثیر را قتل آورد و قشلاق این سال در
دار السلطنه تبریز واقع شد سال نود و هم از سلطنت حضرت و اقلیم چهارم ... ذی القعده
... بمطابق سنه تسع و اربعین و تسعمایه درین سال پادشاه جمجاه خجسته خصال بسعادت و
اقبال بطرف ولایت خوزستان نهضت نمود باعث بر توجه نصرت نمای چتر
آرای بدانجانب آنکه علاء الدوله عباسی که والی دزفول بود سر از ربقه اطاعت
و گردن از طوق متابعت پیچیده حکم شاه با اجتماع سران سپاه و امرای ... تحکیم
عزّ اصدار یافت چون خرم آباد لرستان محل نزول شاه جهانبان شد کوچک
جهانگیر حاکم آنجا بدرگاه آمده بعز بساطبوسی سرافراز شد آنگاه رایات جلال از
آنجا متوجه دزفول گشت علاء الدوله عباسی بالم بسیار و ناخوشی فرار بطرف
بغداد و گریخت رعایای آن دیار باستقبال شتافته مفاتیح قلعه را بتسلیم نمودند
شاه کامیاب سپهر رکاب حکومت آن ولایت را بحیدر قلی سلطان افشار
رجوع نموده هم درین جا سید سجاد بن سید بدران مشعشع که حاکم حویزه بود در کمر
عبودیت و خلوص طویت بمیان جان بسته بدرگاه عالم پناه شتافت شاه عالم
پناه حکومت حویزه را باز بوی رجوع نمود آنگاه ابراهیم خان حاکم شیراز را با
حسینخان سلطان روملو بتاخت قلعه بابت فرستاد امرای مذکور آن ولایت را

تاخت کرده سالما غانما باردوی همایون معاودت نمودند و هم در اوایل این
سال ... ازبک جهان بره از جانب کسکن قرا سلطان حاکم بلخ خدای وردی
از قبل عبید ... سلطان بن عبید خان حاکم بخارا با پیشکش فراوان در شهر بدر
گاه گیتی پناه آمده رخصت انصراف یافتند و حاجی آقای مهماندار بهمراهی ایشان
بطریق المکاری بدانجانب روانشد و هم درین سال استاد البشر عقل حادی عشر
امیر غیاث الدین منصور بن مرحوم امیر صدر الدین محمد شیرازی در بیست ششم
من العشا ... من شهر جمادی الاول سنه مذکوره فوت شد ولادتش در شهور سنه ست
و ستین و ثمانمایه مدت عمرش هفتاد و سه سال میر مرحوم را از روی جامعیت علوم
ثالث معلمین مینوشتند کمالات و تبحر میر در علوم زیاده از آن بوده که درین مختصر
بیان توان نمود از جمله آنها همین کافیست که در زمان خاقان صاحبقران
یعنی پادشاه جلیل شاه اسمعیل المغفور او را جهت تعمیر رصدی که سلطان العلماء
المحققین خواجه نصیر الملة والدین محمد الطوسی در مراغه بسته و بکلی ویران شده
بود از شیراز آوردند چون اتمام آن بدرود رحل که بعد از آن بسی سال
انجامید موقوف شد میر را در زمان صدارت مرحوم امیر جمال الدین محمد استرآبادی
در اوایل سلطنت شاه جمجاه بدرگاه عالم پناه آوردند که شریک امیر صدر
گردانند انعام بوقوع مقرون نشد و مکرر امیان میران مباحثات و مناظرات
روی نمود چون مطایبه و تنزل بمزاج میر جمال الدین محمد غالب بود مباحثه بانظار
منتهی گردانید میر غیاث الدین منصور حصول مطلوب توقف کرده بشیراز رجعت
نمود و مولانا خلیل منجم این رباعی را جهت میر در سلک تحریر کشید رباعی ای میر لقب مشعبد

رفتی * نوشته‌اند که حلیهٔ الحدیثی * نعظم آنکه بجوا کرده‌اند * افسوس که بیک آدمی
مرد رفتی * تا آنکه در شهور سنهٔ ثلثین و تسعمایه میر صاحب منصب نصف صدارت شد
و بیش از دو سال دیگری بر سر مسند آن تمکن نگرفت مشهور است که در حینی که حضرت
خاتم المجتهدین وارث علوم الرسول والائمة المعصومین صلوات الله علیهم اجمعین
بدرگاه معلی آمد میانهٔ وی و میر طریق صحبت ظاهری سلوک بود میر قرار داد که شیخ
نزد او از علم کلام الهیات شرح تجرید مولانا علی قوشچی بگذارند و وی در خدمت
شیخ کتاب قواعد میر گرفت شد که بواسطهٔ استفاده کلام این هفته نوبت میر بود و نوا
افاده هفته‌اند که شیخ بگیرد پس از شرح تجرید چیزی میر گذرانید و هفتهٔ دیگر که نوبت بود که
میر درس قواعد بخواند وی تمارض کرده درس نخواند میر از مرض آنک لغایت مکدر بود
متنفر می‌شد و دست بدست شیخ مردی و فردی از افراد نسانی میرسانید و ملاحظه
آنکه مبادا آن اشک دانسته باشند و هر که خواستی که لازم وی شود از وی برسید که
هرگز بیمار شده و جایت بود میگفت اگر آن شخص گفتی روزی جایم درد میکرده دیگر
با او حرف نزدی و او را بیرون کردی و اگر گاهی اراده مصافحه با وی اکابر
انامی کردی دست را در آستین کشیده در زیر آستین مصافحه کردی و اگر کسی خواستی که متعاهرا
در نظر او ساقط گرداند مجرد استماع آن نظر دیگر فایده نداشتی و بوقوع و عدم
وقوع التفات نکردی و یکی از شعرا در مدح میر گفته * آن میر که پوشیده در
وسواس لباس * ذاتکش بدام است و هراس * وسواس غذا است بودت آنی دامن اد
هر چند که او نسبت دست زد وسواس * در مرتبه‌ای که مجتهد الزمانی شیخ علی رحمه الله
از عراق عرب متوجه پایه سریر خلافت مصیر گشت آنحضرت منصب صدارت و آن

و تحقیق * الالوانی از استماع حکایات در باب عدم تقید میر از شرع اقدس و فساد
بعضی از اشعار در باب تجملات که میر او را میکرد و از طرفین در مقام عداوت
در آمده مبانی نزاع استحکام یافته بود که مطلقا اصلاح را در آن مدخل نبود و امر
الامر بنوعی منتهی شده تا آنکه روزی در مجلس خلد آیین میانهٔ شیخ و میر مباحثه و مناظره
بمیان آمده آخر بحث بخشونت منتهی شد شاه عالم پناه منحرف گشته بسبب آن مباحثه
میر را از صدارت عزل کرده چند روزی میر در اردوی همایون بسر برده بجانب
شیراز روانه شد و در اوان رحلت نمود و از جملهٔ مصنفاتش حاشیهٔ حکمت العین و حاشیه
اشارات و اثبات واجب و اخلاق منصوری و کفایه منصوری و حجت
محاکمات * حاشیه زورا * مشارق * حاشیه تجرید * تفسیر سوره هل اتی * مرآة
الحقایق * صغیر و کبیر * لوامع و لمعات * ریاض رضوان * ایمان الایمان در
علم کلام و لیل بهدی الضیا و هم در این سال مرحوم مولانا محمد ابو طالب [illegible]
رحمه الله بروی پیوست وی در اوایل حال با مولانا جلال الدین محمد دوانی
مباحثه نمود و بعد از آن مدتی در خدمت شیخ الطایفه شیخ علی بسر برده مطالعه کتب معقول
بود و از جمله تصانیفش شرح جعفریه و هم در آن ایام سادات اسکو امیر [illegible]
محمد و امیر نظام الدین احمد و امیر قمر الدین محمد و امیر ابو محمد لطف الله که از سادات
حسینی و مولد ایشان قریهٔ مذکوره از نواحی تبریز بود و امیر ابو القاسم جد ایشان
از سادات عالیه درجات بود و جامع کمالات و مستجمع سعادات بود سلاطین
سابقه همیشه تعظیمات و تکریمات او می‌نمودند اما سادات مشار الیهم مدتی
در خدمت اعلیحضرت شاه سپهر رفعت مدار الیه و مختار الدوله و صاحب اختیار [illegible]

ملک و ملت بوده اند تقرب و محرمیت و عزت و خصوصیت ایشان با شاه عالمیان
بر سبیل حقیقت بوده و از سایر مقربان و محرمان ممتاز بوده و هیچ فردی از افراد
این تقرب در خدمت خواقین نبوده و گوش هیچ سامعی کسی را بدین سان مخصوص
نشنیده ارباب جاه و جلال و فضل و کمال علی الاتصال سر مباهات و مفاخرت
بر آستانه ایشان میگذاشتند و غاشیه اطاعت و فرمان برداری ایشان از رجال
دوش بر میداشتند شاه کامیاب ابواب انعامات و تفقدات بر ایشان
مفتوح داشته هیچ چیز با ایشان از الطف طیبات و احسن مرکوبات و سایر ما یلیق
من هذا القبیل مضایقه نمیفرمود و هر اراده می نمودند بلا توقف بحصول می پیوست
اگر چه انواع مکروه و محظور از آن لازم آمدی مگر نواب کامیاب کامکار بجهه خاطر ایشان
با ارکان دولت قاهره رسم ضیافت بجای آوردی فرمودند و مجالس عشرت انگیز
محافل مسرت آمیز ترتیب فرمودند و انواع منابسطت و شکفتگی میکردند اما بسا اوقات
عدم تقید تشرع بنوعی ارتکاب مناهی و ملاهی اظهار بعضی حکایات و اخبار خلاف
نواب شاهی مرتبه مرتبه از ایشان منحرف گشته چو هر ذات ایشان را همگنان ظاهر و هویدا
گردیده و کمال ایشان پیشه را این سعادت و شکر این نعمت یاد نداشته و ترسیدند بعاقبت بودند
و در سلسله ایشان کسی نبود که از راه و رسم عالم خبری داشته باشد و ایشان از نیرنگ زمانه
همه چیز عاری و بیگانه با آنکه در امور دیوانی شروع مینمودند اموری که نسبت بایشان
مناسبتی نداشت مرتکب می شدند و اراده وکالت و صدارت و وزارت بخود
بخاطر آورده بودند ارکان دولت قاهره فرصت یافته حقیقت بمسامع عز و
جلال رسانیدند بالاخره شاه عالمیان پناه ایشان را از نظر انداخته حکم فرمودند که

بهر بیسکویه رفته دیگر بدرگاه معلی نیایند و کسی که افلاک افراز در نکرد که دیگر خاک بر سر نکرد و چون نواب مالک رقاب خاطر از مهمات خراسان جمع ساختند
در علفهای بخارا که از عدم نگ حوادث از رده خاطر بودند مراجعت فرموده از سراولنگ
ساختند اکثر لشکر مراجعت نموده عنان عزیمت بصوب جلیله طیبه قم منعطف گردانیدند
و قشلاق در آن بلده جنت نشان نمودند چون خاک عرصه قم از قدوم همایون
عبیر آسا گشت شاه عالمیان پناه بعد از رعایت احوال مجره و درعایا و ترفیه حال
کافه برایا همگی اوقات خجسته ساعات بزیارت مشاهد متبرکه و اماکن مشرفه که
در آن بلده فاخره واقع است مصروف داشتند و در عمارت و رواج و رونق
و نظام و نسق هر یک از آن مزارات بابرکات توجه فرموده مبلغهای کلی
از خزانه عامره بجهه اخراجات آن تنقیت کردند و بر بعضی املاک و مزارات وقف
فرموده بر باقی بسیور غالات تعیین کردند سال بیستم از سلطنت فرمانفرمای هفت
اقلیم چهارم نوروز لوی ئیل روز پنجشنبه هفدهم شهر ذی حجه الحرام سنه خمسین و تسعمایه شاه
عالیجاه نوروز مذکور را در بلده قم که بسبب طول و عرض تمامی بلاد عراق نزهت افزون
و رجحان دارد گذرانیدند و از آنجا به ییلاق سرمند و گزاز و خان کوه توجه فرمودند
و در حوالی نهاوند بجهه آن مزاج اشرف اقدس انحراف پیدا کرده در ولایه اضطرار افتاد
تا آنکه آثار صحت ظاهر شده عالمیان چون تن یافتند جانی گرفتند در آن ایام شاه
فرجام امرای عظام و غازیان کرام را مثل عبد الله خان و شاه علی سلطان
جاجیلو ... که همواره آثار طغیان و عصیان از ایشان بمسامع جاه و جلال
میرسید مقرر گشته امرای مذکور بدانجا رفته ایشان را غارت کرده سالما غانما

درگاه عالم پناه و در روز سه‌شنبه دوازدهم شهر رجب سنه مذکور به عزم قشلاق
نزول اجلال در دار السلطنه قزوین واقع شد و هم در آن وقت به عرض شاه جهان
رسید که طایفه از لشکر ماوراءالنهر داعیه نموده که از آب آمویه عبور نمایند بنابران
بهرام میرزا و بدرخان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و بوداق خان قاجار را
به ییلاق لار روان گردانید بهرام میرزا خواجه عنایت که وزیر وی بود با جمعی
کثیر به جانب استرآباد فرستاد و خواجه غیاث الله با غازیان که به خواهش جانب
آن جانب آن دیار رفته بود عمل نموده سالما غانما باردوی میرزا معاودت نموده
چون خبر محنت اثر کوفت مزاج شاهی در بلاد مخالفان شایع شد دین محمد ازبک
رقم نسیان بر صحایف حقوق شاه عالمیان کشیده با لشکری گران با استرآباد آمد
حاکم آن دیار صدرالدین خان با جمعی از غازیان از قلعه بیرون فرستاد چون
لشکر مخالف زیاده از حد بود غازیان معاودت نموده به شهر داخل شدند
دین محمد مصلی محاصره و جرأت محاربه نمود در راه ولایت خود پیش گرفت چون
این خبر به ییلاق لار به میرزا رسید که دین محمد متوجه استرآباد است
بدرخان و بوداق خان و حسین خان سلطان به طرف استرآباد ایلغار نمودند
چون مراجعت دین محمد را شنیدند به ییلاق لار معاودت فرمودند ذکر محاربه رومیان
با گرجیان در این سال سلطان سلیمان پادشاه روم موسی پاشا را که حاکم ارزن الروم
بود با سپاه بسیار به تسخیر گرجستان فرستاد و رومیان در طرف آن متوجه
دادوانی شدند ملک بقراط که با آچق باشی اعتبار داشت قلاع خود را مستحکم ساخته
جمعی از زنان و اولاد را در آنجا گذاشته خود به کوهستان و جنگلستان رفت

حصار را محاصره کرده و بعد از ده روز متحرک گشته متوجه گردیدند و از آنجا لشکر آراسته
با دلتی آمدند و قلعه آنجا را در میان گرفتند نگهبانان [illegible] از ضرب
ترتیب توپ فرنگی و دیگر اسباب جنگ حصار مشغول شدند و اهل حصار را از
سر اضطرار دست در جنگ و پیکار گشادند در آن اثنا پاشا چوق از روی مکر
و حیله جمعی با تحف بسیار پیش موسی پاشا فرستاد و پیغام کرد که بنده را چه حد که
با لشکر خوندکار مخالفت کنم اگر پاشا مراجعت کند مفاتیح قلعه را بهر که امر کند
می‌سپارم پاشا سخن وی را پذیرفته از طایفه قلعه اولتی کوچ کرده روانه
ارزن الروم گردید و جمعی از امرای سنجق را در بالای توپ گذاشت که تا زمستان در
روم آورند چون باشی آچوق از مراجعت پاشا خبردار گردید و سایر سرداران گرجستان
چون طلای کهان بر سر رومیان که در بالای توپ مانده بودند ریخته و اطراف آن
ایشان را خان قو کرده‌اند که کشف علی خان مدبر و بعد از آن از عقب پاشا روان شدند
در وقت جانب بوی رسیدند و موسی پاشا را با جمعی کثیر از رومیان به قتل آوردند
و چون خبر قتل آوردند موسی پاشا به حمید رسید خادم علی پاشا با لشکر و بار دیگر به طرف
گرجستان ایلغار نمود چون به الکای رسید امرای گرجستان طاقت نیاورده فرار
نمودند علی پاشا بعضی از الوالات سوزانیده به طرف حمید معاودت نمود
ملازم و استیلای که گرجیان بر رومیان داشتند به سلطان سلیمان رسید
پاشا را با سپاه بسیار به دفع کفار فرستاد در آن موضع با گرجیان
جنگ کردند چون چند مرتبه محاربه میان ایشان در پیوست بالاخره گرجیان شکست
خورده رو به گریز نهادند و اموال بسیار و غنایم بیشمار به دست رومیان افتاد و

به بابر خود مراجعت نموده و درین سال قشلاق همایون در قزوین واقع شد ذکر احوال
پادشاه و بیرون آمدن وی از لاهور و [illegible] درین سال فرخ فال
همایون پادشاه بعد از فوت والده بواسطه اختلال احوال و اقبال التجا بدرگاه شاه
جمجاه آورده بحضرت ایشان آمد تفصیل این اجمال آنکه همایون پادشاه بعد از فوت والد
عالیقدرش ظهیر الدین محمد بابر پادشاه سرداران الوس جغتای تخشش کرده او را بسلطنت
ممالک هند و هندوستان نشاندند و در زمان شیرخان که او را عرق قرابتی به [illegible]
انجانب بود قلعه از قلاع آن بلاد را محکم کرده و بحسب ظاهر با رسال رسل و رسایل
دعوی انقیاد باحکام پادشاه و دیانت نهادی کرد اما در نفس [illegible] استقلال
بکاخ دماغ وی تصاعد نموده بود و پادشاه همایون تغافل از [illegible] و دون را از نو
انگاشته در دفع وی در عهد [illegible] دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد با آنکه [illegible]
بیخ بسیاری از مردم با خود جمع کرده قدم در مجادله استوار داشت همایون
پادشاه با آن افغانی اول مقابل شده معرکه حرب گرم کرده بالاخره مردم افغان
زور آورده مردم پادشاه مغلوب شدند همایون پادشاه با معدودی چند از دار
السلطنه اگره بلاهور آمده و در آنجا نیز مصلحت توقف ندیده و از آنجا بجانب
و اتفاق برادران در حرکت آمده حوالی ولایت مکران مضرب [illegible]
آن پادشاه صاحب کمال گردیده و حاکم آن ولایت باغوای شاه حسین بیک ارغون
در عهد و [illegible] خاندان تیموریه بود ابواب مخالفت و عدم [illegible]
خلاف رایت عناد برافراخت و چند مرتبه همایون پادشاه کس نزد شاه حسین
او را طریق وفاق دعوت فرمود فایده نداد [illegible] و مخالفت مبالغه

و معلوم پادشاه و سپاه گشت که گرفتن قلاع انحدود [illegible]
متعذر است لاجرم آن پادشاه نجیب سیر از حوالی بکر کوچ کرده بجانب ولایت قندهار
توجه فرمود و حاکم قندهار میرزا عسکری که برادر حقیقی نواب همایون بود چون از
توجه آنحضرت آگاه گشت با خود قرار داد که هرگاه پادشاه قریب بولایت
معهود رسید او بهانه استقبال از مقر خویش با طایفه [illegible] بیرون
آمده در اثنای راه آنحضرت آگاه را شربت شهادت چشاند و شخصی از دولتخواهان
و مخلصان پادشاه که در اول اوان ملازمت آن پادشاه [illegible]
می برد برین اندیشه ضلالت قرینه اطلاع یافته بجانب اردوی همایون
روانشده و در نواحی ولایت شال و مستان که از توابع قندهار است
تا انجا مسافت واقع به تقبیل عتبه علیه موفق گشت و بوسیله
بعضی از اعیان کیفیت حال و خیال مقرون بوبال عسکری میرزا بعرض رسانید
و بعد از اخبار آن خبر بعضی امارات و علامات که موید [illegible]
آن دولتخواه بود و به ترجیح الجانب ضرورة همایون پادشاه احمال و
اثقال و توابعات را بسیاری از مردم بی یراق و الاغان
در آن نواحی گذاشته با سی و چهل نفر از معتمدان جلادت شعار طریق
غیر معروف بجانب ولایت سیستان ایلغار فرموده و مقدمه
فی اخیره در آن روز قیامت نشان ظهور نمود و چون پادشاه مذکور بولایت
سیستان رسید احمد سلطان [illegible] حاکم آن ولایت سلطان شاملو از تشریف
سیمنت [illegible] آنحضرت آگاه گردید و یکی از مخصوصان خود را با تحفه

آن پادشاه ستوده خصال فرستاد و التماس نمود که تفصیل ولایت معهود که مقر
و منزل مشار الیه بود از وصول موکب همایون مبارک و میمون گردد و شاه
سلطان چون بموصلی گذر و ورود اجلال خدام همایون مبارک بود و کوچ یکی
از ایشان زادگان کرد از بهرامیان تحصیل لوازم سر سلطنت مقصر بعزت
و ملتمس سلطان از بعرض رسانیده نواب پادشاهی در مبذل الشروع فرموده
و بصوب ملک نیمروز توجه فرمودند و چون سر چهار فرسخی الولایت رسید
احمد سلطان با کثیری از اشراف و اعیان باستقبال پادشاه عالمیان
بیرون آمده در موضع ... الولایت رسیده بوی الخسرو منصور مشرف
و مسرور گشت و بلسان سعادت و دولت در رکاب نصرت انتساب روان شد
پس از وصول بظاهر آن بلده در منزل قابل آن پادشاه عاقل بار فرود آورد و در
حال قاصد مسرعی بدار السلطنه هراة نزد محمد خان فرستاد و این واقعه را
عرضه داشت کرده و در آن عریضه مرقوم بود که حضرت پادشاه آرزوی استمداد
داعیه دارد که بدرگاه سلاطین پناه شاه جمجاه رود چه با آنحضرت معدودی اند
که عدد ایشان به پنجاه نفر نمی رسد و همه بی یراق و مفلس اگر مصلحت دانند حضرت
مشار الیه را ببلده ... هراة آورده از آنجا بطرف معسکر خسرو فرمان
فرستاده کرده شود و حال این عریضه چون بدار السلطنه هراة رسیده و مضمون
واقعه معروض خان گردانید قبل از تحت اعتبار و عبرت از آثار رحم خشمگین
... عنبر و با اولی الانتظار مصلحت در آن دیدند که احمد سلطان از نوا

پادشاه رفیع المکان التماس نماید که از راه هراة متوجه درگاه گردد و خان جاه یکی
از ملازمان خود را با قاصد احمد سلطان رفیق ساخته رخصت انصراف فرمود و قاصد
سلطان با ملازم خان چون بمقصد رسید و ملتمس مذکور را بعرض رسانید خسرو منصور
ملتمس مذکور را مبذول داشته در ساعتی مشحون از سعادات بمرافقت احمد سلطان
بصوب بلده فاخره هراة توجه فرمود و چون سه چهار فرسخ مطوی گشت محمد خان
از آمدن آنحضرت آگاه شده علی سلطان قورچی باشی را که از سایر اقربای وی
مزید جلادت و کاردانی ممتاز بود به استقبال پادشاه همایون فال با تحف
لائقه ارسال داشت و با وی قرار داد که نواب همایون چون نزدیک
نواحی هراة رسد مرا آگاه سازد با لوازم استقبال قیام نمایم علی سلطان
در اثنای راه بپادشاه رسید پیشکش تحفه را گذرانید و در رکاب آنحضرت
چون بدو فرسخی هراة رسید بموجبی که مقرر شده بود خان را از قرب وصول الویه
همایونی آگاه ساخت آنگاه صباح روز شنبه غره ذی قعده سنه مذکوره
که والی غرفه سپهر از افق کوه سنگ اوقی سوار گردیده فراش قضا کاخ زر
مهر عالم آرا از آنی قدوم خورشید چو رشید فسحت فلک روشن و مصفا کرده بودند
محمد خان با اکابر و اعیان و سایر اتباع و ملازمان و جمهور از سکان و متوطنان
دار السلطنه هراة از شهر بیرون آمده متوجه پل مالان که در یک فرسخی
آن بلده واقع است برای استقبال خدام همایونی در حرکت آمدند و در ...
سلطان خان و بعضی از فرزندان و امرا و سلطان بسعادت دست بوس آنحضرت
سعادت ذاتی را زیاد نموده و در ملازمت حضرت همایونی بجانب شهر

نواب مسرت بر همگنان گشودند چون جناب مملکت پناهی در عمارت نواب
در حرکت آمد قوای سلطان را که ارشد اولاد وی بود با سرعت تمام رسانید که شاهزاده
صاحب لوا سلطان محمد میرزا را از درون شهر بباغ زاغان که در بیرون بلده واقع
و در لطافت از دیگر باغات و بساطین ممتاز است آورده تا از پی ادب در آن باغ
که غیر مسکن نواب میرزایی بود با پادشاه ملاقات نماید و قوای سلطان بفرموده
عمل نموده چون حضرت پادشاه بباغ مذکور در آمد محمد خان بر آنحضرت سبقت نموده
متوجه بر کوشکی که در میان باغ احداث یافته گردید و شاهزاده عالمیان را
از پی استقبال از آن کوشک بیرون آورده در کنار حوض آن باغ میان
نواب همایون و نواب جهانبانی مصافحات و ملاقات به وقوع انجامید آنگاه پادشاه
و پادشاهزاده باهم بدرون کوشک درآمدند و محمد خان نیز با بعضی از امرا
در آن مکان داخل شده بساط بزم تمهید یافته و شاه در آن صحبت
رفعت بر مسند جلوس نشسته بنظر کلف و ملامت و طلاقت بار عدم [illegible]
انتهای بزم محمد خان نواب همایون پادشاه را در منزل مهتر انکیر بیگ که [illegible]
مرحوم سلطان حسین میرزا بود فرود آورده و جناب [illegible]
سلاطین ذات در آن منزل فردوس نشان ترتیب داده و در حوالی و جوانب
آن منزل منازل قابل جهة امرا و ملازمان پادشاه سامان داده طرح مودت
افگندند و بعد از انقضای دو سه روز از صحبت ظفر محمد خان جشن
[illegible] آمده بقواعد ملازمت و خدمتکاری قیام نمود آنگاه [illegible]
طوی عظیم جشنی جسیم مشغول کرده پس از حصول اسباب [illegible] سطور بساط صحبت

وضیافت

وضیافت گستردند نواب شاهزادگی سلطان محمد میرزا که فی الحقیقه میزبان بود
بباغ رفته بر مسند شوکت متمکن گشته از حضرت پادشاه التماس نمود که
که از پی صحبت در آن باغ تشریف ورود پادشاه مقبول مسئول میرزا [illegible]
داشته بآن بارگاه متوجه شدند و تا قریب بارگاه نواب شاهزاده سواره [illegible]
و قوای سلطان و بعضی از اولاد محمد خان در جلو آن خسرو یگانه پیاده [illegible]
و چون نزدیک بارگاه میرزایی رسید از بارگیر فلک سیر فرود آمده
نواب جهانبانی شاهزادگی سلطان محمد میرزا از جای خود در حرکت آمده
تا سر طناب خیمه خانه از پی رعایت ادب آمده مجدداً مصافحه اقدام
نموده آنحضرت را در صدر مجلس نشانده خود در پهلوی لوای تمکین قرار گرفت
و محمد خان و سایر سلطانان در محال مناسب نشسته مجلسی منعقد گشت که تعبیر
از آن بر آن وجه که وقوع یافته از زبان قلم و قلم زبان مسلوب چه انفعال
لطافت بارگاه جشن غیرت بخوم از خرگاه سپهر روزی [illegible] گشته طراوت
فرش دلپذیرش در لطافت از صحن بهشت در گذشته خوبان سیمین حمایل ساده
رویان قابل از پی خدمت در آن صحبت فردوس رتبت مانند حوران و غلمان
در هر گوشه بر سر قدم و از جلوهای روح افزای ایشان فکر معاش و اندیشه
معاد متوجه دیار عدم از نغمات شوق انگیز مغنیان زهره در چادر سپهر
و از ترنمات اهل طرب دلهای غمدیده بتهیج و سرور انگاه از بسیاری اطعمه لذیذه
و اشربه لطیفه شوق [illegible] از ساکن بر طرف فقرا مانند فروش گدایان صامت طبقات
سموات رسید گوهی آورده میزبان بهشت * خورده نهاده عنبر سرشت

بود نسیم عنبر آمیز شیره جان • نمکش از ملاحت خوبان • و لیس آز اورای اسباب
این حظوظ نفسانی و انتفاع این مستلذات جسمانی مبلغ کلی از زر و سیم برسم
پیشکش سعید و فرض آنحضرت کرده ملازمان کریاس فلک اساس را بخلع فاخره
متنعم و خوشحال ساختند و بسبب این امداد و وفور مروت و داد صیت سخا
در عرصه گیتی انداختند و روزی چند آن پادشاه دولتمند در بلده با افاده مراسم
مکث فرمود و مقابر بزرگانی که در آن سرزمین اند زیارت نمود و باغات
و بساتین و عمارات فردوس آیین که ساخته و پرداخته معمار همت سلاطین
پیشین بود مشاهده فرمود و از آن جا باستعداد متوجه درگاه شاه مروت نهاد
شده رایات نهضت بصوب عراق و آذربایجان برافراخت چون بحوالی
مشهد مقدس مزکی رضیه رضویه علی مشرفها الصلوة والسلام رسید نجبه
سادات عظام و نقبای کرام و خدام ذوی الاحترام و خواص و عوام از
استقبال از مقر خویش بیرون آمده بعد از قطع سه چهار فرسخ بتقبیل انامل
قابل وی شرف جبلی را ازدیاد داد و در آن گاه شاه قلی سلطان استاجلو که
حاکم بلده عرش نشان بود از عقب سادات آمده بعد از رعایت ادب تقدیم
تواضع که لایق ساحت جلالت سلاطین است ببوسیدن بساط خلافت مناط
سعادت یافته بمرافقت سادات عالی مقدار در رکاب پادشاه جم صفات
بصوب معموره الولایت عنان برتافت و بعد از وصول آن سعید مراد نواب پادشاه
را در منازل بالین گاه فرود آورده ملازمان و اتباع وی را نیز در منازل لایق جا
داد و حضرت پادشاه بعد از تجدید تطهیر دل بغسل زلال اخلاص شستشوی جان

بوی و نور ضمیر در بر بافروختن آتش محبت و دامان مرتضوی غسل کرده لباس
نازی پوشیده قدم اخلاص و نیاز متوجه زیارت عتبه عرش منزلت امام معصوم
المفترض الطاعة واجب العصمة امام الائمة الاطهار و سابع قبلة الابرار اقضی من قضی بعد جده المصطفی
و امام المرتضی امام الجن و الانس سلطان ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام گردید و چون
نظر اطهر بر حریم مرقد عاطف خیر البشر افتاد روی اخلاص بر آن آستان فلک ارکان
اختصاص نهاد و قطرات اشک از دیده روان گردانید و از افعالی که موجب
اختلال احوال وی شده بود اظهار ندامت کرده بزبان حال عرض رسانید که
پاکان گنه ما اثیم دور دار [illegible] و گر ذلتی رفت عذر در پذیر [illegible] آنگاه سر از سجده برداشته
بقواعد زیارت قیام نمود و در انعام عالی و کعبه آمال چند روزی بتشریف ذات
و سادات و حاکم خدمات تقدیم رسانیدند همایون پادشاه نادر [illegible] ایشان
بوده پیوسته مراسم زیارت و لوازم طاعت و عبادت اوقات مصروف داشته
اکثر لیالی در آن روضه منور که [illegible] مرتبه احیا نمود و از روحانیت حضرت امام
همام علیه الصلوة والسلام بشارت یافته تسبیح و تیر حضور از آن دار السرور و ظفر
مطلب فتح فرمود [illegible] سال [illegible] و حکم [illegible] شاه [illegible] نو روز [illegible]
[illegible] نهصد و [illegible] در بهار این سال اردوی همایون
از قزوین بیرون آمده بعزم ییلاق متوجه ابهر گردید چون نواب همایون
از مشهد مقدس معلی مزکی متوجه درگاه سپهر اعلا گردید بهر شهر و ولایت که میرسید
حکام و ارباب تحمل مقدم مکرم او را استقبال کرده پیشکش مناسب نثار و ایثار
می کردند و چون بیک منزلی اردوی شاهی که در حین ابهر نزول اجلال داشت رسید

نجبت سادات و موالی که در ولایت شاه بهر منزلت بسر می بردند باستقبال
رفته بعد ازان نواب غفران پناه قاضی جهان الحسنی که با وجود علو نسب و حسب
و فضیلت منصب وکالت نواب همایونی داشت و در ایام دخل در امور ملکی و مالی
بهو سند شاه بلند مرتبه را بامری که موجب تزاید اقبال و تضاعف جاه و جلال ابد
میداشت با اعاظم امرای درگاه خصوصا سلطان عظیم الشان منتشا سلطان
باستقبال مبادرت نموده آنگاه میرزاهای نامدار عالیمقدار سام میرزا و بهرام
میرزا باستقبال شتافته همایون پادشاه با ایشان برادرانه و یارانه اختلاط
کرده در هر چند قدم حمل و حشم فوج فوج آمده مدداران پادشاه جمجاه شعار
خوش وقت می شدند و حضرت همایون پادشاه هر یک را بنعطفی و نوازشی
که لایق بحال ایشان مسرور ساخت و از وفور الطاف و کثرت اعطاف لوای
محبت و اخلاص در ساحت ضمایر ایشان می افراخت و چون قریب بارگاه
خلافت پناه رسید از سمند خوش رفتار فرود آمده بمرافقت شاهزاده سام
و بهرام میرزا بجانب بارگاه شاه توجه نمود و چون پادشاه همایون از دور
مشاهده پادشاه ربع مسکون گشت از درون خرگاه که محل جلوس حضرت بود
برخواسته از پی تعظیم قریب بسر طناب مثل مددوان دو پادشاه عالیجاه یکدیگر
را تنگ در بر گرفتند و با هم معانقه کرده باتفاق در درون اتاق رفتند و حضرت
همایون پادشاه را نجوم متصل نشانید و حضرت همایون پادشاه صادق الاعتقاد
مضمون این رباعی که از نتایج طبع وقادش سر زده بود بزبان حال ادا نمود
ای شاه جهان چو آسمان پایه تست ۞ این دست ولایت که سرمایه تست

شاهان جهان جمله همای طلبند ۞ مگر که هما چگونه در سایه تست ۞ و از جمله پیشکش
و هدایای او یک قطعه الماس بود بوزن چهار مثقال و چهار دانگ بعد از
یکچند روزی از وصول پادشاه عالم افروز شاه واجب الکرم حسینی نسب عظیم
و صحبتی پر نعم ترتیب داده نواب همایون را طلب داشته در اعزاز و احترام وی
چیزی فوت و فرو گذاشت نکردند و لوای الطاف و اعطاف بر افراشتند
و امرا و مقربانش را در محل مناسب نشاندند و تشریف در آن صحبت جنت مرتبت
سمت تشریف ارزانی فرمود آنگاه از اسباب صحبت و طوی از اشربه لطیفه
و اطعمه لذیذه و میوه های خوب و مربات مرغوب بیرون از حد و حصر در
بار احت انجمن حاضر کردند پس از فراغ از اکل و شرب سازندگان هندوی و ایران
قوی و اجناس کار رنگ و اقمشه یزد و فرنگ با مبلغی کلی از زر سرخ و نقد مکرم
تکلف در نظر آن خسرو جمجاه سر در آوردند امرا و مقربان نواب همایون را
بخلع گرانمایه و اقواب نامی با زیب و زین ساخته سایر ملازمانش را بانعام
و تفقدات مبتهج و مسرور گردانیدند و ازین قیاس از طبل و علم و جهات توپ
چنانچه می باید و می شاید ضمیمه تحف سابق کرده برای سلطنت نواب همایونی
را صعت کمال داد و چون خاطر طرفین از انعقاد صحبت و موهبت فرحت
حاصل نمود داعیه زیارت مرقد آبا و اجداد پادشاه در ضمیر منیر همایونی جا گرفت
بعد از رخصت از نواب قمر رکاب بجانب دار الارشاد اردبیل توجه نمود
و چون بآن صوب رسید نخست بزیارت مرقد لایق مسجد حضرت ولایت
پناه قطب الاقطابی سلطان شیخ صفی او وصله الله سبحانه الی الموقف

روحانیه بالنبی و آله رفته بقواعد زیارت قیام نمود و مرده حصول مرام از آن
روضه منوره بیرون آمد و روزی چند که در آن مقام با احترام بود حاکم و اعاظم
آن ولایت نسبت بآنحضرت قوانین ضیافت و خدمت مرعی داشتند آنگاه
آن پادشاه آگاه بسیر بلاد و امصار عراق و آذربایجان را سیر و تماشا کرده
باردوی شاهی مراجعت فرمود و صحبت چند با خسرو سعادتمند داشته حکم
مطاع شاهی شرف صدور یافت که بوداق خان قاجار و شاهقلی سلطان
افشار حاکم کرمان و احمد سلطان شاملو والی سیستان و ابوالفتح بیک [illegible]
وحید سلطان حاکم نشابور و زمره از حوتیان و اقربای محمد خان شرف الدین
اغلی و شاهوردی بیک کچل که با شلیع چند نفر از قورچیان و شاه فریدون
با لشکر بسیار و شجعان نامدار بامداد همایون پادشاه کامکار رخت بولایت قندهار
و زمین داور رفته پس از فتح آن سرزمین ولایت کابل و غزنین را نیز فتح
و اماکنه نسبت بملازمان همایون آن افغانی و ادای کفران نعمت کرده طریق سلوک
درشته اند بحد رادیت آورده بروجهی سیاست نمایند که کافه نعمتهای حقیقی
از ایشان عبرت گرفته از افعال مذموم خویش متقاعد گردند و پس از انجام
فتوحات و تادیب معاندان ضلالت بلاد و ولایات مفتوحه را بنواب همایون
پادشاه تسلیم نموده بالکا و جای خویش مراجعت نمایند امرای مذکوره بر
دستور امتثال حکم عالی کرده در ساعتی فرخی سعادت در ملازمت پادشاه
بالافواج از اردوی شاهی بیرون آمده بسوی مقاصد نهضت فرمودند و چون
بولایت گرمسیر رسیدند وصیت جمعیت و شوکت نواب همایونی زبهر دراین

درگذشت

درگذشت عسکری میرزا که بحکم برادر خویش کامران میرزا حاکم قندهار بود چنانچه سابقا
مذکور گشت شهربند و ولایت مذکوره را استحکام داده بر بیج خلاف [illegible]
کنه و کیفیت جمعیت پادشاه عرضه داشت کرده مصحوب سرعی بکابل که مقر او
بود روان گردانید و پس از اطلاع جناب کامران میرزا بر مضمون عرضه سلطان
قاسم حسین سلطان میرخیل که در سرداری شجاعت شعار بود با یک بسیاری از فارسان
میدان دلاوری از برای امداد میرزا عسکری بولایت معهود ارسال نمود و پیغام
پیغام داد که بامداد امرای مرسل در حراست آن ولایت غایت سعی و اهتمام
شاهل بورزد که عنقریب انجاب بسپاه ضرب و شتکاه با انصوب آمده مخالفان
مغلوب و منکوب خواهیم ساخت و محصوران قندهار را از اضطراب و ازمحنت
خلاصی داده لوای فتح و فیروزی در ساحت آن دیار خواهد افراخت و چون
این خبر در نواحی ولایت گرمسیر بسمع همایون رسید با لشکر قزلباش و دلیران
حق شناس ایلغار کرده در ظاهر قندهار نزول نمود و شهربند آن ولایت را
در میان گرفت بجد تمام مراسم محاصره قیام فرمود و روز بروز ضعف و نقص
میرزا عسکری متزاید گشته از آمدن کامران میرزا مایوس گردید دانست که این
ادبار ازنتایج عدم مروت و قلت حقیقت است که نزد همگنان و صحبت الفت
بروی نعمت بجز خسران دنیا و آخرت امری مترتب نشود و در خلاف و نفاق
نسبت بمخدوم حقیقی با وجود ربط اخوت کاری از پیش نمیرود و از بیم عناد
در امان آمده بر وساده ندامت نشست بوسیله زمره از مقربان مصلحت اندیش
عرضه داشت که التماس آنکه کرم جبلی نواب عالی تشفیع این مجرم [illegible]

سابق و تقصیرات لاحق را کان لم یکن انگارند و بدستور آفات گذشته این سرگشته را
در مرتبه ملازمان درگاه جای داده از دولتخواهان شمرند چون طینت پادشاه خیر
صافی طویت بزلال بی مثال سبقت رحمتی غضبی سرشته بود در عالم بمضمون
والعافین عن الناس از جرایم سابقه درگذشته میرزا را مبذول شفقت و عنایت
در این روز کامران میرزا از مجلس برخاسته با اعوان و انصار بیرون آمده
مناطق رایت اطاعت برافراشته نواب همایون او را در حرم عافیت جای داده
بعضی از ملازمان و نزدیکان که این آفات نتیجه ابن اشارات ایشان بود مقید
ساخته بمردم خویش سپرده دیوانیان و عمال اموال او را بنظر رسانیده مبلغی کلی
حاصل کرده آنچه در خزانه وی بود از نقد و جنس با تمام نزد پادشاه آورده بمحل تصرف کرد
نزد پادشاه برد چه در وقت رخصت پادشاه همایون مقرر شده بود که محروم
عسکری میرزا را بالتمام جهت نواب شاهی ارسال نموده شود و بوداق خان قاجار
در درون شهر قندهار نشسته بعد از سه چهار روز از این جهان افروز
بنابر رخصت و رضای پادشاه کوچ کرده بالکای خود توجه نمودند با آنکه بوسیله
حکم کرده بود که مادام که ولایت غزنین و کابل را از میرزا کامران و کاشغران
انتزاع نمایند و تسلیم ملازمان همایون پادشاه نفرمایند بولایات خود برنگردند
سبق ذکر یافت القصه حضرت همایون پادشاه با دولت و سعادت نصرت از مردم
در نواحی قندهار در شب مهم خویش مسخر گردید آنگاه امرای خیرخواه
طلب داشته قرعه مشورت در میان امرای میرزا که یادگار خاقان مغفور سلطان
حسین میرزا بود و از سایر دولتخواهان پادشاه بصفت شجاعت و فطانت ممتاز

می نمود و بعرض رسانیدند که امرای قزلباش نسبت بپادشاه بی وفایی کرده
بخلاف حکم شاه جمجاه با الکا و اوطان خود مراجعت نمودند و ولایت قندهار که
عمده آن که تعلق بنواب پادشاه داشت اکنون بقوت دولت آنحضرت مفتوح شد
بوداق خان تصرف نموده مردم خود را در دروازه ها بازداشته که ملازمان
را با یراق و سلاح از دخول در شهر مانع می شوند بحال مناسب آنکه قلعه
را از وی ستانیده کوچ و اغروق خود را در آنجا گذاشته متوجه کابل گردیم
این تدبیر خسرو روشن ضمیر را مقبول نموده امرای جنگ آزموده را بجهت
آنکه صباحی که قهرمان این طارم اخضر سر از نشیمن قلعه سپهر انور برزند
پیکر فلک سوار گردیده و تیغ عالمگیر از غلاف افق بیرون آورده آثار انوار اجسام
خون آشامش باقطار امصار رسید الغ میرزا با قوت دولت پادشاه
و دلاوران مشهور از جانب دروازه ماشور متوجه شهر شده و امیر حاجی محمد کوکی که از
عساکر پادشاهی بود با فوجی از دلیران از طرف دروازه کندکان بصوب بلده
در حرکت آمده این دو سردار چون به دروازه قندهار رسیدند دروازه
بانان را غافل یافته بیرون دروازه تاختند و امیر حاجی محمد و مردمش چون بمیان دروازه
رسیدند قزلباشان که از پی حراست و محافظت در آن مکان بسر می بردند
از حقیقت حال آگاه شده تیغ کشیده در مقام دفع و منع آمدند و امیر شاه الله
با اتباع خویش شمشیر از غلاف ازلی مصاف بیرون آورده با ایشان بجنگ
قدم استوار داشت و لطف الهی مددکار شد بارز ایشان را از پیش برداشته در میان
شهر درآمده الغ میرزا بر حارسان دروازه ماشور همین معامله کرده با فوج

تشریف آورده و قزلباشان و ملازمان بوداق خان که در بیوت و منازل شهر جا گرفته
انداخته بودند صورت حال که مشاهده ایشان شد در حال خود را بارک رسانیدند که منزل
بوداق خان بود رسانیده متحصن شدند بعد از چند روز پادشاه نصرت آیین بنفس
همایون در درون شهر در منزل کامران نزول فرموده بوداق خان دانست که استعداد
مقاومت ارک ندارد و سلوک با احترام ترک ارک کرده بپایان آمد و از نواب
همایونی رخصت یافته سالماً غانماً متوجه درگاه شاه جم جاه گردید همایون پادشاه چند روز
در قندهار روزگار گذرانیده بیرام خان را که از مقربان قدیمش بمزید اخلاص و مزیت
اختصاص از دیگران تفوق داشت و پیوسته در ساحت ضمیر حقایق پذیرش لوای
ولای آنحضرت می افراشت با ایالت در آن ولایت گذاشته بنفس مبارک متوجه
غزنین و کابل نهضت فرموده و اتفاقاً بعنایت الملک المعبود در تابستان آن سال
ییلاق همایون در تخت سلیمان و سورلق تعیین و کامرانی همراه نواب همایون گشته
مکرر اتفاق شکار جرگه بهم دست داده و ابوالقاسم خلفای قاجار علیه از خاصه تیراندازان در
از آن شکار با تیری خورده فوت شد بعد از آن شاه دین پناه در این سال قشلاق عالیه
در قزوین نموده و هم درین سال شاه صاحب اقبال را بخاطر رسید که در قزوین باغی
احداث کند تا آنکه در غره شهر ذی حجه سنه مذکوره اراضی موسوم به زنگی آباد را
از غفران پناه میرزا شرف جهان خریداری نموده باغی از باغ ارم دلگشاتر و از بستان
فردوس روح افزاتر احداث نموده مهندسان دانشور و بنایان صاحب هنر
ممالک محروسه را به انجاب طلب نموده باغچه که باغ ارم طرح مربع فرموده و باغ
سعادت آباد موسوم ساختند و در میان آن باغ عمارت عالی و تالارهای متعالی

و نهرها و حوضها طرح انداخت و دوازده دروازه از انجاب مرتفع و عالی بنا نهاده
بر طاق آن سر به سپهر برافراشته و کاشی ایوان را رشته و در پایان آن پنج کوهی
که برابری با نشر طارم نموده ساحت ایوان و عرصه باغ را بالطرق مهندسی که در باغ
و جنتهای مثلث و مسدس منقش کرده در میان خیابان آن نهر عظیم جاری گردانیدند
و در حواشی آن اشجار چنار و سفیدار نشانیده مثلثها و مربعها اطراف اشجار گل و ریاحین
و ارغوان و نارون و سایر درختان میوه دار از هر جهت و هم درین سال قران میمون
واقع شد حال بیست و دوم [illegible] ذکر وقایع [illegible]
ست و خمسین و تسعمایه شاه عالم پناه در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاول
سنه مذکوره از قزوین بیرون رفته به ییلاق [illegible] که در [illegible] واقع است
نزول فرموده و از آنجا روانه سلطانیه شده مدت دو ماه در آنجا اوقات
گذرانیده و از آنجا بطواف امامزاده حبیب العظیم امامزاده [illegible]
تشریف برده تا چند روز و اطراف و جمله علی توقف فرموده از آنجا معاودت نموده
و قشلاق در قزوین واقع شد و در روز پنجشنبه غره رمضان سنه مذکوره ولادت
بعده [illegible] بقدوم مسرت لزوم تشریف یافت و درین قشلاق حرکت
و عصیان القاص میرزا پناه برد اعلا رسید و مرتبه مرحمت بموجب
و درین سال زین محمد سلطان اوزبک با جمع از ازبکان مشهد مقدس آمده
هفت نفر از ملازمان شاه علی سلطان استاجلو که حاکم مشهد مقدس بود و قتل
آورده روانه شده و [illegible] دیده و تخریب بلاد و تعذیب عباد اشتغال
نموده بعد از آن روانه دیار خود گردید درین سال شاه دین پناه در قزوین قشلاق

نمود و هم درین سال در تبریز طاعون واقع شده و هم درین سال امیر معز الدین محمد
اصفهانی که سالها بر مسند صدارت ممکن بود و بعد از آن در مشهد مقدس ساکن
گشته بود و از آنجا متوجه زیارت حرمین شریفین شده و در راه بصره وفات
کرده جسد شریفش را در کربلا در عمارتی که در ایام حیات خود در جوار اقدس ساخته بود
مدفون ساختند فضایل و کمالات میر مرحوم زیاده از آنست که در حیز بیان تو
کنند میر افضل و اتقی و اورع و ازهد و اعلم سادات رفیع الدرجات و اقصای حمیده
صفات دار السلطنه اصفهان بود و اکثر مسایل فقهی را از حضرت خاتم المجتهدین
شیخ علی فرا گرفته بود و مهارت تام در علم فقه خصوصا در عبادات پیدا کرده بود
و در عنفوان شباب بشرف زیارت بیت الله الحرام و مدینه حضرت خیر الانام
مشرف شده و در وقتی که مجتهد الزمانی بسبب عزل میر غیاث الدین منصور شد
در ساعتی و برشمه از اوصاف حمیده میر معز الدین محمد در مجلس شریف مذکور ساخت حضرت
و خاطر نشان اشرف کرد که بمجلس از سادات و نقبا و علما بغیر او را لایق مرتبه
سامی و منصب عالی صدارت کرده و در ترویج شریعت غرا و تنسیق
دین ملت زهرا اثنی عشر وفور و جهد نا محصور بظهور رسانید و در رفع
بدع هیچکدام از صدور التقصیر سعی و جهد نمود [illegible] خصوصا در تخریب شیره
خانها و دار الفسقه خمور و مسکرات و کسر آلات لهو و قمار و زجر فسقه و فجره [illegible]
و با وجود این رتبه مطایبه و مزاح آنحضرت غالب افتاده بود و در هیچ
لطایف و ظرایف دلپذیر از و بظهور میرسید حسن خلق و فروتنی و تواضع
وی زیاده از حد و حصر بود و این غزل از نتایج طبع آنحضرت است

به فیض رخت آفتاب یعنی چه ۰ بر پشت خال و خط مشک ناب یعنی چه ۰ در آن حلقه لعل
نور رخ تماماست ۰ وگرنه در دل شب آفتاب یعنی چه ۰ خیال نرگس زهوش ما
میبرد هم ۰ ورنه با دل بیدرد خواب یعنی چه ۰ عرق بروی تو هرکس که دید گفت
بروی آتش سوزان حباب یعنی چه ۰ هوای شمعی اگر نیست در سر فیضی
دلی بر آتش و چشمی پر آب یعنی چه ۰ از جمله تصانیفش رساله ایست در اقسام
خیر الناس تاریخ وفات وی یافته اند و هم درین سال مولانا سلطان محمد
صدقی استرابادی که از مشاهیر فضلا و شعرا بود در شهر رجب سنه مذکوره
مهر سکوت بر لب نهاد از جمله تصانیفش شرح مطالع و دیوان قصاید و غزلیات
چون شرح احوال مولانا را در تذکرة الشعرا بتفصیل در سلک تحریر در آورده
این بیت از اشعار مولانا مرقوم میگردد ۰ یاقوت لب مدار لب قدرت جان دهد
لب تشنه را بچشمه حیوان نشان دهد ۰ زاهد کجا عمارت میخانه از کجا ۰ کار منست
آن اجلم کرا مان دهد ۰ باز گر بسته خشم دو زعدالت ۰ گنجشک را بچاخ چشم
آشیان دهد ۰ و از قصاید ساقی نامه ۰ گر فهم کرا زمین اقبال بخت ۰ شدی در جهان ملک
صاحب تاج و تخت ۰ بکشور ستانی فریدون شدی ۰ بمال زر افزون
ز قارون شدی ۰ سخن مختصر جمله عالم تراست ۰ سلیمانی و افسر عرش ساست(?)
تا این اعتبارات بی اعتبار ۰ همه نیست گردد سرانجام کار ۰ و این دو بیت
نیز از همین ساقی نامه بخاطر بود ثبت افتاد ۰ بسی چون دگر نیکو سیر ز دنیا
خدا بی خبر ۰ اگر آب و غرقی رسد کسی ۰ از آن به که دستی رسد کسی ۰
و هم درین سال شاه سلطان استاجلو بمرگ فجاءة از عالم رحلت نمود

ازیادشاهی خجسته وقایع نوروز ... محرم ... ابراهیم ...

حسین ... در روز پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول رایات جلال از قزوین بیرون
رفته به ییلاق خرقان تشریف بردند و از آنجا بزیارت امام زاده واجب
التعظیم امام زاده عبد العظیم علیه التحیة والتسلیم فرمودند پس از آنکه چند مدت در
الکای ری بسر بردند بواسطه حکایت مخالفت القاص میرزا متوجه آذربایجان
گشته باوجان آمدند و از آنجا دار السلطنه تبریز نزول اجلال فرموده چند روز
دران بلده توقف فرمودند که القاص میرزا والده و فرزندان خود را باستان
بدرگاه معلی فرستاده گفتار در توضیح گزارش احوال القاص میرزا ...
چون القاص چند مدت در حکومت شروان ایام گذرانید بخار نخوت و غرور
در دماغ راه داده بواسطه چند روزه دولت ناپایدار در ترک کار غدار حقوق
نعمت را برکنار نهاده چشم از هم پوشیده و در تهیه و اسباب خلاف در مقام
دران باب کوشیده و از فحوای حقیقت مؤدای الکفران باشد من الکفر غافل شده
بعد از آنکه بر عالمیان مخالفت و طغیان او ظاهر گشت شاه عالم پناه با خیل سپاه
روانه تبریز شده ارکنج اغلی را نزد القاص میرزا فرستاده پیغام داد و مراد
نزد القاص رفته حکایت درشت در روی او گفت القاص میرزا چون از توجه
نواب مالک رقاب آگاه شد در تحیر افتاده و مادر خود خانش بیگی خانم را و پسر خود
سلطان احمد میرزا باستشفاع نزد پادشاه مطاع فرستاد و تعین شد که بخشی
زن نادانی است * سرانجام کارش پشیمانی است * بیاد چنین گفت کای پیر زن
بخواهی مگر عذر تقصیر من * شدان بانوی پر خرد مهر تن * که تا زاده ...

مادرش

مادرش * وخانش بیگی خانم بدرگاه عالمیان پناه آمده در مقام استغاثه و عذر خواهی
آمده معروض داشت که اگر بواسطه بدآموزی جمیع اشرار سیه روزگار
القاص از جاده رفت قدم بیرون نهاده بود اما از آن عمل قبیح و فعل شنیع
نادم و پشیمان و خجل و ناتوان است و امید کرم و عنایت خسروانه دارد که گناه
او را نابود انگاشته بمؤدای حقیقت انتمای والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس ...
با او عمل فرمایند چه بعد ازین از طریق متابعت و نهج اطاعت قدم بدر ننهاده
در مراسم تحیت و جان سپاری تقصیری نخواهد نمود شاه مرحمت نهاد نیز از تقصیر
ای گذشته از امرای عالیمقدار سید بیگ کمونه و سوندک بیک قورچی
باشی و شاهقلی خلیفه مهردار و بدر خان و معصوم بیک صفوی مقرب الخاقان معتمد
صغیر بیگ ... را با والده القاص روانه شروان گردانیدند تا ایشان در مسجع
جواد با القاص ملاقات کرده و بیر و قسم دادند که دیگر اراده مخالفت ننموده
قدم از جاده متابعت بیرون ننهد و بدستور والی شروان بوده هر سال هزار
تومان تبریزی بر سبیل خراج بخزانه عامره واصل ساخته هزار سوار بکار روانه
فرستد تا از نجات شاه گردون ... از سهند کوچ کرده به تبریز آمده بود
برکت خلیفه تکلی از مقربان القاص بود با قرب چهل نفر از اقوام القاص گریخته
فرار کرده بملازمت شاه دین پناه رسید در تبریز آمده و در آنجا میان طایفه استاجلو
و ذو القدر صورت مخالفت روی نمود و از جانبین سلاح و یراق پوشیده
در خیابان مستعد جدال و قتال شدند شاه جمجاه چون آگاه شد خود سوار شده ایشان را
بلطف و عنف ملایمت نمود لاجرم امرا عالیشان بصلح و صلاح مایل شده

شاه‌قلی خلیفه ذو القدر و ابراهیم خان ذو القدر و حلی سلطان ذو القدر و سوندوک
قورچی باشی افشار و شاه‌قلی سلطان افشار و محمود خان افشار و دولتیار بیگ سیاه‌کوه
تعهد نمودند که در مدت عمر با یکدیگر در مقام خلاف و نفاق ثابت شده و قریب
بمبلغ یکهزار تومان بر سبیل ترجمان بخزانه عامره رسانیدند پس از آن شاه عالم‌پناه
با سپاه بیکران بجانب ایروان نهضت نموده رایات نصرت آیات بجانب
الکای گرجستان در حرکت آمد و از راه شوره گل عبور نموده بای شهر آمد
در آن ایام از تمام نواحی و اصقاع تا ارفاج پیوسته ارجون و سبک گرجیان
سهم می باشند و کوه از سبب سرما چون المخالفان من زنم سیلر زید
و در همان حال شاه ظفرمآل بر سر گبران شبیخون آورده لشکر اسلام چون
گبران عاقبت وخام رسید تیغ جهاد از نیام انتقام کشیده روی
برف را از خون ایشان گلگون ساختند و بسیاری از گاو و گوسفند غنیمت گرفتند
و خانهای آن مرکبان را آتش زدند و در آن وان آفتاب در آخر جدی بود و آن
شدت برودت روز دگر بحدی شده مانند نقره خام می‌نمود و عبور مردم
از اودی … جز از روی آن بود و از بسیاری برف قله کوه و فضای صحرا
و هامون یکسان شده بود مانند غنچه دانه که در پنبه نهفته است اجرام کوه‌ها
نهان در میان برف نواب کامیاب سپهر رکاب از آن شهر کوچ کرده روانه
تبدیل شده در اثنای راه لوند بیگ حاکم زکم و گرجم و باشی آچق حاکم گرجستان
کاه‌سلطان پناه آمده بنوازشات خسروانه سرافراز گردیدند و باشی آچق
حاکم گرجستان خلعت پوشیده بالکای خود مراجعت فرمود و لوند بیگ

چند در خدمت پادشاه سعادت‌مند توقف نموده چون بدولت و سعادت
ملازمت مجلس همایون می‌نمود شاه دین‌پناه بمفرغات فاخره و انعامات وافره
ایشان را بهره‌ور و البسه زرکاری را سرافراز ساخت بعد از آن رخصت حاصل کرده
روانه دیار خود گردیدند و شاه دین‌پناه کوچ بر کوچ بگنجه آمد و از گنجه کوچ کرده
در موضع یولاق نزول نمود و از آن منزل ابراهیم خان ذو القدر و حسین خان
سلطان بیگدلو و کوکجه سلطان قاجار و ساهوردی سلطان زیاد اغلی با سایر قورچیان
هزار و چهار هزار سوار جرار بر سبیل ایلغار شماخی که در آن اوان خانه کوچ القاص
میرزا در آنجا بود فرستادند امرا و غازیان توکل بامداد خالق بیچون کرده … ساحل
… نموده از آب کر عبور کرده متوجه شماخی شدند مهر و لفت بار که …
القاص بیگ خبردار گردید خانه کوچ القاص را برداشته بقلعه گلستان متحصن شدند
امرا و ارکان دولت و عساکر بهرام صولت شماخی را تاخت نموده قلعه گلستان را
محاصره کردند تا که شاه نصرت دستگاه با فوجی از غازیان و الوند … و …
… شباب و در باره و جمعی … مذکوره از صفوف اولیا در رو و …
سروان در آمدند و از آنجا کوچ کرده روانه علی‌جوبان گردیدند و در انتقام سلیمان چلبی
را که در پای قلعه گلستان بود باشتنعه نفر از دلیران … بطرف قلعه
… و شاه در … قلعه مذکور کلانتر قبیله از نزدیک القاص میرزا آمده
غازیان او را با جمعی که همراه او بودند منهزم گردانیدند و قریب سی نفر را
بقتل آوردند … بعد از آن علم توجه بصوب قلعه را فراخته …
و … جنگ … بعد از … قلعه متحصن شدند

سلیمان چلبی مراجعت کرده بآب سمور آمد و هم درین سال از اطراف و جوانب از
ترکمانان دشت قبچاق و صحرانشینان و سرداران کوهستان مثل حسن بیک
قیتاق و قراقیاد بپایه سریر اعلی آمده اظهار بندگی و مطاوعت نمودند
کامیاب مالک رقاب ایشان را بانواع رعایات و تعهدات از خلعت و کمر
شمشیر زر و اسبان تیپچاق سرافراز ساختند ولادت مولف این کتاب قاضی
احمد بن شرف الدین حسین الحسینی الشهیر بمیرمنشی در دار المؤمنین قم بروز
پنجشنبه پانزدهم شهر ربیع الاول این سال وقوع یافته حال سبب چهارم از سلطنت [illegible]
[illegible] تسع و خمسین و تسعمایه ساتقا [illegible] که امرای
شاهی زد و سالک طریق بیابانی القاس رفته او را قسم داده مشار الیه بعد از
فراغ این واژ ارسال امرای عالیشان بدرگاه همایون با شش هزار سوار و نه بار
بغزای کفار چرکس روانه گردیده و شد و خانه کوچ خود را در قلعه شماخی گذاشته
و بسرعت هرچه تمامتر روانه دربند گردید چون هوا سرد شده بود و تشویش
تمام به بعضی از آن بلاد استیلا یافته گشتن و کوشش بسیار نمود و بالاخره
یافت آنگاه معاودت بجانب شروان نهضت فرمود و قبل از آن شاه
نظر را در درویش محمد خان حاکم شکی را با جمعی از ملازمان چنداول گردانیده بود
فوجی از مردم چرکس با ایشان رسیدند شاه نظر پای ثبات افشرده جنگ
صعب نمود و آخر بضرب سنان چرکسان از اسب افتاده بقتل رسید و در آن
معرکه بروندی قاضی و ملو جمعی کثیر از ملازمان القاس بقتل آمدند چون لشکر قزلباش
بر جنود القاس غالب آمد بتصفیه صفوف و تهیه اسباب قیام نموده در

را بر ایشان در آمده جنگ با چرکسان حمله کرده چرا که هزیمت را غنیمت شمرده
ملازمان القاس جمعی کثیر را تعاقب نموده قریب سیصد نفر از کفار بدار خنجر
بقتل آوردند و خان عزیمت بطرف دربند معطوف گردانیدند بعد از وصول
بدانجا خبر رسید که شاه دین پناه بشروان آمده کوچ لشکریان تعاقب فرموده
از آنجا کوچانیده اند و اکنون با سی هزار سوار مستعد جنگ و پیکارند القاس
چون خبر را استماع نمود امرای دربند سارو قیماس و دلو قیماس [illegible] سلطان
او بودند با جمعی از مردم چرار و بهشاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار و
ترکمان و سلیمان چلبی و محمد بیک [illegible] اغلی طالش را فرستاد و امرا
با این سپاه در کنار آب سمور جنگ کرده غالب آمدند چون خبر القاس بشاه
رسید محمد بیک افشار را با فوجی از تکلو رستم بیک و دیگر بیک [illegible] بمدد
امرا در حوالی قبله با ایشان جنگ کرده مغلوب ساختند و صد و شصت نفر از
قوم بد اختر بقتل آوردند محمد بیک شفقت بسیار بیرون رفت و هم در آن ایام
چوپان بیک استاجلو اغلی را از زبان کبری ارسال نمود مشار الیه چون بحوالی اردوی
امرا رسید قضا را شاهوردی سلطان زیاد اغلی بسیر رفته بود و برا در راه [illegible]
روانه درگاه گیتی پناه گردانید بفرمان اعلی بقتل رسید آنگاه کور سهراب ذوالقدر
بدست افتاده بیاسا رسید چون خبر آمدن القاس بدربند شاه دین پناه رسید
شاهقلی خلیفه مهردار و بدرخان استاجلو و حسین خان سلطان روملو و [illegible] سلطان
استاجلو را تعیین فرمود اگر در مقابل مخالفان نشسته بودند فرستاد و القاس
چون از توجه عساکر ظفر اقتباس آگاه شد بیم و هراس مستولی گشته بطرف خالق

فراکرد و لشکر او فوج فوج روگردان شده بامرای شاهی پیوستند القاس از آنجا
کوچ کرده درکنار آب سمور نزول نموده وامرا بسروی ایلغار کرده بدنبال او
زیاد اوغلی و محمدی بیک ترکمان بقرب بیست نفر از ملازمان امرا در کنار آب
سمور غافل بالقاس رسیدند القاس بی موزه سوار شده بوادی فرار شتافت
غازیان از آب عبور کرده دست بتیغ و تیر و کمان برده حمله آوردند [illegible]
ملازم شاه علی خلیفه بضرب تیغ القاس را جدا کرده القاس را چون اسب تکو
دار که از باد صرصر و صبا در بالا گرفته بود فرو نشست و سنگ خورده
بمشقت تمام خود را بکوه رسانید اکثر ملازمانش بدست غازیان گرفتار شدند
وی با چهل نفر از ملازمان بحوالی طرقو در رفته خود را بقرم شمخال رسانید و از
راه ازاق بدربار سته روانه گردیدند و از آنجا باستنبول نزد
سلطان سلیمان خوندکار رفت و چون در قلعه دربند والده خود را با ملازمان
اعتمادی شل کهنه شاه وردی و قبلوا احمد گذاشته در آنجا زر بنام خود زده
بود کتابتی نوشته نزد شاه عالمیان فرستاد که من نزد خوندکار رفتم خواهید
دید که برسر شما چه خواهم آورد و چون این خبر بمسامع عزت و جلال رسید فرمود
که القاس جواب گفته از خوندکار بزرگتری هست خدای عزوجل از همه بزرگتر
و قدرت او بزرگتر از قدرت خوندکار روم و او تو پیش قدرت او چه چیزم
و چه نام و تمثیل این ابیات خواند * در آمد شه از لاف سرمست *
دمی بر فرق کوه قاف ننشست * از آن پرید و در عدم شد * چه چیز
افزود از آن کوه و چه کم شد * همه در حیث قدرت انجم * اگر آسمان کم

بزن بینم * انگاه این اشعار بر زبان آوردند * سعادت بخشایش داور است
نه بر دست بازوی زور آور است * خدا کشتی آنجا که خواهد برد **
اگر ناخدا جامه بر تن درد * [illegible] چون متمرد بسیار کارها
بمتانت حصار و ذخیره بسیار و کثرت اعوان و انصار مغرور گشته
در واز بار ایست [illegible] کشیدان بیک [illegible] باک کیش * خندق خطی از خطار
خویش * در قلعه گشاد ان لی صبر * فرصت برنجت فرخنده در شاه عالمیان
در آن تابستان در ییلاق حسانی بالای شماخی نزول اجلال فرموده هر
مطالع [illegible] که امرا و لشکریان در گرد قلعه سپاه ساخته اساس قلعه
گیری مهیا کردند حمزه بیک کاشانه [illegible] علی را نزد و ولیسار غلام و خواجه
بیر مرتجان شماخی که با شیخ کمرانان القلعه بودند بر سم رسالت فرستاد
تا وی را از قلعه بپایین آوردان لی سعادتان او را ببالای برج آورده در نظر
غازیان پاره پاره کردند و قریب سه ماه عساکر نصرت دستگاه قلعه را در میان
گرفته همه روزه مابین ایشان مجادله و مقاتله بود تا انکه اراده گشایند [illegible]
مراد و ویران گشته بنیاد [illegible] امان [illegible] شد که قلعه
مفتوح کرده متمردان بعضی از زنان که در قلعه بودند نسبت با جماعت
بدکاران بودند در وقتی که حصار [illegible] شماخی را دولاد و از ارک قلعه
پایین [illegible] بودند زنان [illegible] که در قلعه بود جمعی از قورچیان شاه ملورا
که [illegible] ایشان متعلق بود بالا کشیدند قورچیان [illegible]
مانند بلای ناگهان بسر مجاوران رسیدند متمرد و لیسار را با جمیع مردمی که

قلعه بود دستگیر کرده بدرگاه شاه جهان پناه آوردند پادشاه جمجاه چون نظر
بر دولتیاری ناکار آقا و اشارت کرده قورچیان قتال کوتوال مذکور روح او را
از قلعه بدنش اخراج فرموده سر پر تزویرش را بر نیزه کرده دل بی اعتبار آن
خذلان اثر را همگنان نمودند پس بحکم تخریب قلعه واقع شد و شاه علی خلیفه مهردار
و حسین خان سلطان و طوالش در بند گذشته بلاد قپان را تاخته نهب و غارت
بسیار نمودند و از آنجا سالماً غانماً باردوی معلی معاودت فرمودند
ذکر فتح قلعه دربند و [illegible] سابقاً ذکر رفت که القاس میرزا باج انداخته
بروم رفت این خبر چون بپایهٔ سریر اعلی رسید امر جهان مطاع شرف صدور یافت
که بهرام میرزا و عبدالله خان و سایر سلطانان و امرا متوجه شده قلعه دربند را
احاطه نمایند امرا امتثالاً للامر العالی قلعه را در میان گرفته کهنه شاهوردی که کوتوال قلعه
بود حصار را مضبوط کرده اند فرمان شد که تفنگچیان و اهل جنگ کندن نقب
پرداختند و توپچیان انداختن توپ مشغولی نمایند چون دو سه ماه بر این منوال گذشت
بالاخره برج او را ویران ساخته باره را مانند جبال سوراخ سوراخ کردند
کهنه شاهوردی قاصدی بدرگاه شاهی فرستاده التماس نمود شاه عالم
پناه جرایم او را عفو فرموده امر کرده تا بی تشویش در گذشت کهنه
شاهوردی با عاق خان بیکی خانم والده القاس بیرون آمده امان یافتند و در آن
اوقات حاکم قلعه سلوط شیخ شروانی کمر جد منکاری بر میان بسته بدرگاه
آمده قلعه را تسلیم نمود و چون تمامی ولایت شروان بانتها روی بتصرف اولیای
دولت قاهره در آمد شاه جمجاه ایالت و دارائی آنرا بشاهزاده مظفر

اسمعیل میرزا شفقت فرموده کوکجه سلطان قاجار را که از امرای روزگار دیده بود
بللکی تعیین فرموده و دیگر امرای جمعی تعیین نموده الکا بحسب ایشان مقرر شد و در
شاملو که سلطنتی کلی بیشه و داخل قاجار بود بعجزه اینجا تصدق فرمودند
خود بنفس همایون علم عزیمت بجانب دارالسلطنه تبریز برافراخت و در اول
پاییز از آب کر عبور کرده در روز سه شنبه بیست و سیم شهر شعبان سنه مذکوره
در دولتخانهٔ مبارکه تبریز که در صاحب آباد است نزول اجلال فرموده و در اینجا جمعی
ملازمان القاس میرزا را که از هر که آثار مخالفت و کفران نعمت ظاهر شده بود
بسیاست رسید و امسال قشلاق در تبریز دست داد و هم درین حال در روی
داد و که از قبل سلطان سلیم پادشاه روم حاکم باشقین بود با جمعی کثیر از رومیان
شبیخون بر سر قاسم بیک خنلو که در لشکرگاه بود آورده غازیان اکثر بخواب رفته
متفرق بودند که خبر ایلغار رومیان بر سر ایشان چون خواب گران آمد
او رود و قریب صد نفر از مردم الباوت بقتل رسانیدند قاسم بیک و الوغان
بیک سعدلو خود را بمعرکه انداختند و حرب عظیم واقع شد و [illegible]
غلبه کرده قریب صد نفر از رومیه بقتل آوردند و سرهای ایشان را در تبریز بدرگاه
عالم پناه فرستادند گفتار در فرار ولی سلطان تکلو ذوالقدر با امرای کردستان
درین سال امرای کردستان بفرمان پادشاه روم سلطان سلیمان قریب چهار هزار
سوار بپای قلعه آمدند ولی سلطان که از جانب پادشاه عالمیان حاکم آن
دیار بود با سیصد سوار جرار از حصار بدر آمده از کثرت سپاه بیم
و تیغ تیز از نیام کشیده بر قلب سپاه کردان تاخته در حمله اول جمعی را برخاک

انداخت امرای کرد چون دست برد الکای سلطان را مشاهده کردند خوفی تمام
بر ضمیر ایشان مستولی شده چون بجانب دیار خود فرار نمودند ولی سلطان از
دنبال القوم مدفعال بر روانشده جمعی کثیر از کردان که بنهب و غارت حوالی
الکای مذکور مشغول بودند بقتل آورده سرهای ایشانرا بدرگاه عالم پناه فرستاد و
صیت شجاعت و دلاوری و تهور و مردانگی وی اشتهار یافت و هم درین
سال حسین بیک ولد دولو سلطان ذوالقدر برسالت نزد نظام الملک پادشاه
هند دکن رفت و هم درین سال آقا محمد بن آقا رستم روز افزون از جهان بوطن
دار القرار رحلت نموده وی نجابت کریم و خیر بوده مدرسه در نجف اشرف و رباط
الملک در راه مشهد منوره از مآثر مبرات اوست ذکر آمدن برهان میرزا
بر ولایت شکار به شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا بدان جانب سعادت
چون شاه جمجاه خاطر از مهم ولایت مسطوره جمع ساخته بدار السلطنه تبریز آمد برهان
از سایر سلاطین شروان بود و سر عصیان از جیب طغیان بیرون آورده از
قبایق بشروان آمد چون این خبر بشاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا رسید با سپاه
بسیار متوجه دفع آن نابکار گردیده در موضع قبلان برهان با مردم فراوان جنگ را
در کنار جنگل ترتیب کرده مقابله و مقاتله را آماده گشته رایات ظفر آیات قرار گرفته
فوجی از غازیان مسابقت نموده پیشتر از وصول رایات عالیات نواب شاهزاده
کی با شجاعت طائفه باغی ملاقی شده نیران جدال و قتال التهاب و اشتعال دادند
دران اثنا شاهزاده فرخنده با لشکر بسیار بمعرکه رسیده و از غلغله نعره و
کوس غازیان صدا در طاق فلک دوار افتاد و آخر الامر بمواد کی [illegible]

و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا طایفه صولت آنحضرت بپا وردند برهان
دانست که سررشته دولت گسسته و ادبار قرین روزگار گشته روی
بکیفیت بصوب فرار آورده غازیان وی را تعاقب کرده جمعی کثیر از لشکر او
بقتل آوردند و سرهای ایشانرا از بدن جدا ساخته در زیر پای کمیت شاهزاده
انداختند درین اثنا خبر رسید که سلطان سلیمان خوندکار باتفاق القاص میرزا
متوجه تبریز شده نواب میرزای نامدار لشکری لوای عزیمت بصوب
اردوی سپهر رفعت برافراخت بعد از توجه میرزا بآنجانب در بایجان چون
در شروان کسی نبود برهان فرصت غنیمت دانسته از قهستان بیرون آمده
بشماخی رفت و آن دیار را تصرف نمود سال بیست و نهم از [illegible]
[illegible] درین سال
سلطان سلیمان باتفاق القاص میرزا با شوکت و اساس و لشکر بی قیاس که از ولایات
انگروس و افلاق و بوسنا و سرف و موره و قرابغدان و ایره و دست و ا
دولی و مستنا الی و قرامان و مرعش و حلب و شام و مصر و حجاز و یمن و دیار بکر
عراق عرب و کعبه جمع آورده بود با یراق تمام و توپ و تفنگ و عرابها
متوجه آذربایجان گشت تفصیل این اجمال آنکه چون القاص میرزا گریخته نزد خوندکار
رفت دروغ بسیار نقل نموده که لشکر قزلباش با من متفق اند و مرا انتظار میکشند
خوندکار این حکایات را دروغ نمود و بی تفکر و تامل برخواسته متوجه شده
که بعد از فوت ابراهیم پاشا سالها در خواب بود و سخن القاص بیدار کرد
ملک با دل خویش در گفت و گو ** که خود ملک ایران خسارد و بدو ** ولیکن

با همین بس بخندید بر رای من • بعقلش نباید بخت آزمود • بقدر هنر با
بکاهش فزود • نهد بر دل از جور غم بارها • که نا آزموده کند کارها
بایام ما بر نیاید بسی • نشاید رسیدن بفوز کسی • چون شاه جمجاه از آمدن
رومیان واقف شد در چهارم جمادی الثانی سنه مذکوره از تبریز کوچ کرده
در حوالی شنب غازان نزول نمودند و قریب یکماه در آن مقام بواسطه جمع
سپاه ظفر فرجام توقف فرمودند حکم مطاع عز اصدار یافت که سر راه رومیان
الکه ده جا بجه در آنجا از غله و کاه اثر نماند قنوات و کاریزها را مردم تبریز پر
ساختند چنانچه اصلا از آب جهت آشامیدن ایشان کفاف تواند بود یافت
نمی شد عبدالله خان استاجلو و بدر خان استاجلو و حسین خان سلطان
روملو و شاهوردی سلطان زیاد اغلی و علی سلطان تکلو بمرند فرستاده خود
بنفس نفیس بدره انا خاتون و از آنجا بگوهر دره با لشکر ظفر ردیف برده در
کنار آب شور شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا با لشکر شروان باردوی ظفر نشان
ملحق گردید سلطان سلیمان از راه وجهری بیار بکر آمد و القاص همراه اولامه
بتبر تسلیس آمد القاص از آنجا کتابتی بشاه علی سلطان حسینی حاکم وان نوشت
که کلید قلعه وان را برداشته بیارد که حضرت خوندگار مرا برخانده و ملک پدر را
بمن ارزانی داشته غافل از آنکه بقا لقای خداست و ملک ملک خدای قل
اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء
کیست درین دایره دیر پای کو لمن الملک زند جز خدای • دیگر نوشته بود
که خوندگار تا هفت ساله براق و چندین لشکر همراه آورده و دو هزار زاویه بر

تومان

نفران را کرده همراه دارد که اگر ایشان بجول روند صد هزار ینگچری روم که همراه اند
از عقب ایشان میرسند و از زاد و بها اسب و آدم را در جول میکشند
القصه خوندگار الامه را با جمعی رومیان بتسخیر قلعه وان فرستاد و خود بجانب تبریز
در حرکت آمد و از قصبه خوی علی پاشا و محمد پاشا و احمد پاشا و حیدر پاشا و القاص میرزا
با چهل هزار سوار بر سبیل ایلغار بر سر امرای نامدار که در چمن مرند فرستاده از این
جانب عبدالله خان و شاهوردی سلطان زیاد اغلی و علی سلطان تکلو را بقرا
ولی فرستادند و غازیان القرب نشتر کرده بمقدمه لشکر روم رسیده
در هم او بخنید شاهوردی سلطان جنگ مردانه کرده جمعی کثیر از رومیان را بقتل
آورده چون عساکر روم زیاده از حد و قزلباش بود و مضاعف بلکه بر فوج فوج
میرسیدند امرا عاجز گشته پناه بکوه بردند امرای عالیشان در عقب خبر آمدن
خوندگار استماع فرموده تلت آقا وکیل حسین خان سلطان روملو با دو
نفر از غازیان بتحقیق خبر ارسال کرده بودند و از عقب بیک استاجلو با جمعی از اهل تبریز
او نیز روانه گردید ایشان بمقدمه لشکر روم رسیده جنگ کنان مراجعت نموده
متوجه اردوی امرا گردیدند القاص میرزا با دو شاه چون بمرند رسیدند در آن اثنا
عبدالله خان و سایر سلطانان کوچ کرده رفته بودند و قریب دو هزار سوار
بجبال دست برد توقف نموده بودند بروی میدان حرب آوردند و جهات
کشته و هزیمت گردیدند رومیان تصور کرده که کمینی هست جرأت نمی‌نمودند بعد از سعی
و کوشش استفسار نموده که کمینی نیست دلیر شده بر ایشان تاختند و غازیان جنگ کنان
خود را از معرکه بیرون انداختند رومیان از این جلادت خائف و هراسان شدند

امرا و سایر غازیان در منزل اسکندر نارودی نصرت اثر ملحق شدند و چون اخبار
خوزستان و فارس و کرمان و عراق رسیده بود مصلحت آنکه ایشان تجمیع
شوند صلاح در رفتن بجانب خوندگار ندیدند و بر دو خانه اسپ فرمودند چه شاه
چهار بار با حساب کرده بود که خوندگار را تخمینا سیصد هزار سوار جنگی سوای قلیچی
دارد و اگر هر کدام یک قلیچی همراه داشته باشند ششصد هزار آدم می‌شوند و در
ایشان سوای یکچری پیاده نمی‌باشد و اگر هر کدام یک راس الاغ داشته باشند ششصد هزار
الاغ می‌شود و هر الاغی را شب دو من جو و دوازده خروار صد منی جو صرف می‌شود
و ششصد هزار نفر آدم را هر کدام یمین از ده سه هزار خروار می‌شود و چنانچه
هر شب یازده هزار خروار غله صد منی اجناس صرف باید شد بنابرین چون
قبل از این که خوندگار را سیاسی در قرار یافت که سه هفته توقف نماید شتر را
روغن بمالند خاقان عالمیان کدخدایان و رعایای هر محل را طلبیده امر فرمودند
که غله شما را غازیان بخورند اگر لشکر خوندگار خواهد خورد اولی آنکه لشکر خود
خورانند اگر چیزی باقی بماند و در عوض سه ساله مال و ساعت معاف شد ایشان
تدبیر شاه جم‌جاه را بخاطر رسید که در سرکار خواندگار یکصد و پنجاه هزار خروار صد منی
آذوقه نزول باشد و یکصد و پنجاه هزار خروار صد منی علیق داد و هر دو [illegible]
باشد و این سیصد هزار خروار صد منی آذوقه را با پانصد هزار نفر شتری [illegible]
شتری که یراق اسباب جنگ و توپخانه و سایر اسباب بری دارد و [illegible]
وقوع این باشد [illegible] که در سرکار خواندگار و لشکری مجموع آذوقه [illegible]
ایشان می‌شود هر گاه که همه جا سوخته و خورده شده باشد [illegible]

دارند و آذوقه بیست روزه را که خورده باشند چه خواهند کرد و در [illegible]
ایشان بکنند قطعه که همه زر جعفری داری ای مردی تو شهره بکنم و کام در بیابان
غربت گرسنه را شلغم پخته به که نقره خام شاه نصرت پناه بمواد الحرب
خدعه با خوندگار عمل فرمودند جنگ روبرو ننمودند و در مقام تفحص لشکر او بعنوان
دیگر بودند و یقین بود که چون جنگ روبرو واقع نخواهد شد آذوقه بیست روزه
تمام می‌شود و مراجعت نمایند و در برگشتن چگونه بالکای خود معاودت خواهند
نمود القصه چون خواندگار رنجوی مذکور شاه دین پناه گرفت و عبدالله‌خان و امرای
که در همه مذکور اول رفته بودند فرستادند که احوال خود را ننمایند و در روز بازگشته در
اسکندرخانه شوند که چون خواندگار به تبریز رود با ده هزار کس فرستاده
ایلغار نماییم و الامه را در پای قلعه وان بدست آریم امرای مشار الیهم یک روز
بواسطه آنکه کس و لشکر خوندگار بدیشان رسیده بود و ایشان چون [illegible] و
نداشتند باردوی همایون در اسکندر ملحق شدند خواندگار بدیشان رسیده بود
از عقب ایشان عبور کرده در روز پنجشنبه بیستم شهر جمادی الاخر سنه مذکوره بشهر تبریز داخل
در چرنداب نزول نمود و القاص میرزا باغ حضرت با درقه عرض چهار روز که در
تبریز واقع شده بود علیق الاغان و شتران از پوست درختان و برگ می‌کندند
در عرض چهار روز موازی [illegible] که بدستور کاه عدم ساقط در آن چند روز
باد و کرد [illegible] که روز [illegible] بواسطه [illegible] رومیان و عدم
علیق الاغان کار بر ایشان تنگ شد [illegible] لشکریان شروع در یغما و غارت شهر
نمودند و اهل تبریز چون [illegible] شکستگان قلزم و عمان که دل از جان کنده بودند [illegible]

افغان باسمان رسانیدند این خبر بسلطان سلیمان رسید رستم پاشا را فرستاد
که لشکر را از غارت باز دارد چون رستم بشهر امد جار رسانید که کسی برعایا مزاحمت
نرساند و ان فتنه فی الفور تسکین یافت خواندکار بعد از چهار روز از تبریز برگشته
رفته بجانب دیار بکر در حرکت امد شاه جمجاه که دران در قراجه داغ بود و انتظار
امرای مسطوره بهرام میرزا که صاحب هزار کس و چراغ سلطان با پانصد نفر
و علی قلی بیک ترکمان با سیصد کس و الله قلی سلطان حاکم داراب جرد با پانصد
نفر و چونداب سلطان شاملو حاکم ایج و نیریز و فسا و صاحب پانصد سوار و
ابراهیم خان حاکم شیراز با دو هزار و پانصد کس و شاه قلی سلطان حاکم
کرمان با یک هزار مرد و لک سلطان حاکم کازرون با سیصد نفر و محمود
خان حاکم کوه گیلویه با یک هزار کس قورچیان قزوین و جماعت حاجی از سوای عما
زیان لوی لوکر با پانصد و پنجاه نفر داشتند و امرای مذکوره در پنج فرسخی تبریز
بودند و کس بکنار اردوی خوندکار فرستاده جمعی را گرفته بقتل می رسانیدند
و این نیز باعث کوچ خوندکار شد امرا استماع عبور و جلال بر ماندند
که تا امدن عساکر مذکوره که با هم برویم و در انجا باشیم تا امرا باردوی همایون
ملحق شده بعد از ان هرچه مقتضای وقت باشد عمل نماییم در اثر روز کوچ چراغ
سلطان و چونداب سلطان و علی قلی بیک باردو امدند روز دیگر که شاه جمجاه
منظفر باهر شریف بردند ابراهیم خان حاکم شیراز و الله قلی سلطان باردوی
همایون ملحق گشتند در انجا خبر داخل شدن خوندکار به تبریز باستماع عز و جلال
رسید شاه اگاه در آن اثنا بزیارت شیخ شهاب الدین اهر رفته بعد از لوازم

زیارت و ادای وظایف عبادت حضرت دست دعا بمناجات درگاه
خالق البرایا گشاده باین عبارت متناطق شدند که خدایا تو خود گواهی که دلهای شکسته را
دوست میدارم و در دلهای شکسته ام محل رحم است که بغایت دل شکسته ام
و از مجلس امید مدد طلب بر دعای آن عالم آرای بر هدف اجابت خورده
خواندکار بیشتر از چهار روز در تبریز توقف نکرده بازگشت تو با خدای خود ام
کار و دل خوش دار که رحم اگر کند مدعی خدا نکند قبل از انکه خواندکار
بار کرده نواب مالک رقاب با امرا در میان نهادند که سه هزار کس مقرر کرده
او را بر داشته از راه دریا بکجا برد و یا و بیرون برده ده هزار نفر از امرا
ایلغار گشته و بهزار کس بقارص رود و خود بنفس همایون از عقب ایشان کوچ کرده
عقب لشکر طرف اترا داشته باشند امرا الامرا را گرفته در وان و بر جا از سر راه که علاقه
باشد بسوزانند اگر خواندکار از عقب ایشان از انجا بجوز سعد رود مدد لشکری که بجانب
رود جماعت جا و قلعه قارص فرستاده اند بقتل آورند امرا معروض داشتند
که بهرام میرزا و باقی امرا باردوی معلی ملحق می شوند رفتن صلاح دولت است
مقرر شد که در اهر باشند و ابراهیم خان را با سه هزار کس بقراولی فرستادند
درین اثنا قورخانه خاصه شریفه در عراق بود و دویست و پنجاه خروار بار قورخانه
بر شتران اعراب بادیه بار کرده باردوی همایون رسانیدند قضارا اعراب
شتران را بر داشته متوجه عراق شدند رای جهان آرای صلاح در ان دیدند
که بمنزل پیش نشسته قورخانه را باردو آورده در انجا بلشکریان قسمت فرمایند
ان کوچ کرده منزل نشستند چون بیراق تخش کردن مشغول شدند خبر رجعت خوندکار بجانب

ذکر رفتن باردوی همایون رسید که روز دوشنبه بیست و چهارم شهر جمادی
الثانی خواندکار را از تبریز بیرون رفت عثمان و احلاف تبریز را از عقب
اردوی عثمان زیر رفته جمعی کثیر را از رومیان بقتل آوردند ابراهیم خان
که از عقب تقرا اولی رفته بود با محمدی بیگ ترکمان در حوالی شبستر با پاشا نام
دو بار دیگر و مرعش جنگ عظیم نموده فیروزی و دولت و اقبال زوال شاه جمجاه
فعال امیر عطا نزا با دولت کفرا از رومیان بقتل آوردند خواندکار هر روز
سه چهار فرسخ راه بیشتر نمی توانست رفت و لشکری وی از خوف چند
اولان جنود ظفر نشان از حوالی اردو دور نمی شدند خواندکار از راه کرد
استان لوای رفت شاهعلی سلطان چپنی که در آن اوان از جانب شاه
عالم پناه کوتوال آن قلعه بود آغاز جدال و قتال کرده سپاه روم بکبار هجوم
آورده در انداختن توپ و تفنگ شروع نمودند قبل از این هفت دلیجه و
شش توپ در عادلجوز ریخته بودند در آن اوقات برداشته همراه برده
قلعه انداختند شاه علی سلطان از غایت بیم و هراس حصار تسلیم نموده سلطان
سلیمان حکومت آنجا را با اسکندر پاشا رجوع نموده متوجه دیار بکر گشت
چون شاه دین پناه از عقب خوندکار روانه شد بکالدران که فرموده بودند [illegible]
سلطان افشار حاکم و محمود خان حاکم کوه گیلویه و کوبک سلطان در اندرون
باردوی همایون ملحق شدند بعضی از امرا معروض داشتند که جوانان
بر سر لشکر خواندکار رویم نواب کامیاب ملک رقاب فرمودند که از آنجا
بارزن الروم توجه فرمایند که چون خواندکار بشنود که لشکر قزلباش با کامی [illegible]

اردوان

اردوان کوچ نمایند راهی بدین قرار داده چون بسمع اشرف رسیده بود
که خوندکار علی بیگ را در محمود خان ذو القدر را با شالی داوود و عثمان
چلبی فرزا فاسی را با چهار کس شعبه قلعه فارص که در سرحد گرجستان واقعست
فرستاده و نیابران شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا با هفت هزار سوار و کوکچه
سلطان قاجار بعلیق قلعه فارص فرستاده که بدانجا رفته مردم آنجا را بقتل آورده
شاه جمجاه باز جشن فرموده نواب شاهزاده ظفر لوا اسمعیل میرزا عسکر نصرت انتما
دو هزار رومی و چهار دیگر از علما و فضلا و ارباب صنعت که از محاصره و دوها
و سواس واق شهر وارر تحان و بای برد و کلخ و بر جان وارص روم و سیاه
اعتزر و یوم آورده بودند بقتل آوردند و فوجی از آن در برشکستان از بیم جان
خود را بقلعه انداخت جنود ظفر بر دور آن قلعه را در میان گرفتند بعد از سه
روز سپاه عالم سوز بقلعه جنگ انداختند و سیلاب رعب و هراس بساحل
وقار ساکنان حصار انداز این اوده امان طلب داشتند و از قلعه بیرون آمده [illegible]
که سرداران انقرزه بود و باشند کس بر رکاب شاهزاده عالی تبار آمده [illegible]
ملاقات آمد [illegible] صفات [illegible] دست شمشیر برده بر دوی [illegible]
بیگ قاجار زد بیک باران کرده چراز شاهزاده عالی مقدار حمل کرد [illegible]
از غایت جرات [illegible] از جای خود حرکت کرده چابران حاکم عالی [illegible]
شده وریافت تمامی ثبات را بقتل آورده قلعه را خراب کرده روانه اردوی
معلی شدند در آن ایام بهرام میرزا از همدان با سپاه فراوان [illegible]
ظفر انتما اسمعیل میرزا از قلعه فارص باردوی سپهر اقتباس ملحق شدند شاه علی سلطان

افشار با سپاه بسیار بتاخت الوسات انجه و دروانه نمود و ایشان تمامی احشامات ایلات
را غارت کرده موازی چهار اسب و صد هزار گوسفند و پنجاه هزار گاو غنیمت
آوردند نواب مالک رقاب الکاء چغر را تاخته و سوخته روانه باسین گردید و شاهزاده
عالمیان اسمعیل میرزا و بهرام میرزا در باسین باردوی ظفر قرین ملحق شدند
و در الوان سیاه قلی سلطان و محمود خان و شاهوردی بیک کچل که بقراولی رفته
بودند با دو هزار نفر از جانب خوندکار بقراولی آمده بودند جنگ کرده جمعی را قتل
آورده سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه آوردند پیر قلی بیک افشار با مردمان [illegible]
علی جنگ کرده چند نفر از الاجکی واکرده بنظر اشرف رسانید خوندکار الامه و پادشاه
ارض روم و پادشاهی [illegible] را با سیزده هزار سوار جرار جهت احتیاط کار
بارض روم ارسال نمود و خود متوجه الکای موش شد تا خود را بیاری ایشان رساند
و لشکر بسیار چنداول کرده بود چون این خبر بسمع انور رسید با سپاه بسیار
از عقب او ایلغار نمود و قبل از وصول موکب ظفرنشان ایشان از راه [illegible]
عبور نموده خود را بامن رسانیده بودند شاه مالک رقاب علی سلطان تاتی اغلی
را با دو هزار سوار جرار بتاخت اخلاط و گزل دره و عادلجوز ارسال کرد و سپاه
بحر جوش مذکور الکای موش را سوخته چنانچه آثار از هیچ جنبنده در آن حدود
نماند در خلال این احوال امام قلی خلیفه چمشگزکی چاوشی را که از سلطان سلیمان
آمده گرفته بدرگاه علیا آورده و معروض داشت که الامه در ترجان نشسته است
نواب مالک رقاب بعزم دفع الامه امر فرمود و از راه [illegible] بترجان روانه شده
ایلغار فرموده بسرعت رفتند عساکر گردون مآثر فوج فوج ده روز راه را رفته غارت

بسیار

بسیار کرده مراجعت نمودند شاهجهانیان از ترجان متوجه ارزنجان گشت شاهزاده
عالمیان اسمعیل میرزا در یوم الاحد بیست و هفتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره
با سپاه بیشمار پیشتر روانه شد شاهزاده اسمعیل میرزا در حوالی بای برد جمعی
پاشایک اغلی دوچار خورده و پاشای مذکور هزیمت را غنیمت دانسته فرار نمود
و لشکر ظفر اثر رومیان را تعاقب نموده چهارصد و پنجاه سوار از رومیان را
بقتل آوردند چون بلده ارزنجان از موکب وصول پادشاه ظفرنشان نشان
روضه رضوان گشت و فضای بیابان آن صحرا از خیمه و خرگاه مالامال شد شهر مذکور را
و مردم را غارت کرده و خاک آن بلده را بباد فنا داده امر شاه دین پناه [illegible]
ذو القدر را بقراولی فرستاده ایشان در محلی از برای استراحت نزول نموده
و بفراغت خاطر بخواب رفتند عثمان چلبی رومی که از سلطان سلیمان آمده بود
بر سر ایشان ریخته ذو القدران چون [illegible] از جای برجستند و بمدافعه و مقاتله
مخالفان مشغول شدند و دست تیغ گشاده دل مخالفان در اضطراب افتاد
رومیان را مغلوب گردانیدند و سی نفر از ایشان بقتل آوردند و سرها و [illegible]
شاه دین پناه گذرانیدند آنحضرت در روز چهارشنبه چهاردهم رمضان
از بلده ارزنجان معاودت نموده در اوایل شهر شوال سنه مذکوره بمقر دولت
و اقبال در اوچ کلیسا نزول اجلال نمود شاهزاده مظفر لوا اسمعیل میرزا و عبدالله خان
و گوکچه سلطان را بشیروان روانه ساخت چون ماهچه لوای جهان گشای پرتو
وصول بر کنار آب کر انداخت و سوندک بیک قورچی باشی با دو هزار و [illegible]
قورچی بتاخت تنگی روانه گردانید و قورچیان آن دیار را تاخته [illegible]

تسلط بر او فرجه نشد و درویش محمد سلطان شکی از نوبت غازیان با بعضی کشیکچیان
در این اثنا خبر آمد که القاص میرزا بعراق آمده است و خانه کوچ بهرام میرزا که در
همدان بود غارت کرده در فراغ این اخبار بمسامع عزت و جلال رسید
نواب ابن قورچیان باردوی ظفر نشان معاودت نمودند و شاهزاده عالمیان
و عبدالله خان نیز باردو پیوستند نواب کامیاب پا در رکاب دولت
رستان ایلغار فرموده کوچ بر کوچ از راه اردبیل و طارم و خلخال روانه قزوین گردید
و در روز چهارشنبه بیست و سیم ذی حجه مذکوره قزوین از قدوم همایون
رشک قلعه جهان گشت و قشلاق در قزوین واقع شد بعضی از احوال القاص میرزا
[illegible] سخن مختصر گردش روزگار * سر فتنه دارد چو گیسوی یار * ز دیوار
در فتنه سر زده * ز هر سو بلای دگر سر زده * چون در آن زمان که نواب عالمیان
در ارزنجان نزول بود خوف تمام از نهیب سلطان سلیمان استیلا یافت القاص میرزا
با پنج شش هزار سوار از طرف کردستان همدان فرستاد القاص چون از اردو
دیار بکر از خواندگار جدا شده از راه عراق عرب در سیم شهر شوال سنه مذکور
بدان بلده طیبه رسید خانه کوچ بهرام میرزا را بدست آورده پسر خورد میرزا
از آن میرزا را بر داشته اردوی بهرام میرزا و چراغ سلطان را غارت کرده
روانه حسینیه گشت چون خبر آمدن وی بقم رسید اصفیای میرزا عطاء الله که
جانب شاه قلی خلیفه مهردار و وزیران مملکت با سادات و اعیان آن مملکت در
رفته جمعی از مفاخیان را مقرر کردند که قلعه و حصار را در بسته نگاه دارند تا آنکه
القاص میرزا نظر بر بلده آمده نزول نمود چون یکدو روز با محاصره اقدام

نمودند مغاربان ضلعی از حصار که بجانب اردوی القاص میرزا بود دیگر
بدرب ساوه است فرود آمد بعضی از سادات که در قم مانده بود و دیگر
حوالی میر سید علی رضوی و سادات آستانه مقدسه منوره معصومه با نصرتی
بالضروره القاص میرزا را استقبال کرده القاص میرزا را در روز یکشنبه سیم
شهر شوال سنه مذکوره به بلده قم داخل شد و از آنجا بمیدان صفی آباد که در درب اصفهان
واقعست نزول فرمود و محمد بیگ افشار را با جمعی در آن رستان متاجسی
فرستاده ایشان را غارت کرده باردوی ملحق کردند و در
چند روز القاص میرزا در بلده قم توقف نموده لشکر متفرق کرده و در اردوی
با وی بوده اند دست برد اکثر مردم و مطالبات نامقدور در کار کرده رعایا
نمودند هر کس را هر جا که میدیدند برهنه کرده خانها را غارت کرده چون
والده مولف میرزا قمی که در آن اوان در ملازمت رکاب ظفر انتساب
کامیاب ... رفاه میبود صورت وی را بملا افضل اصفهانی که
او بود و متعلق بود داده بود ملا سلیمی که حسب الحکم اشرف بسیور غال میر و
او مقرر بود دست بر داشتند و بعلت از انقلاب حبس و تشر ...
از عمر مولف گرفته القصه القاص میرزا چون کار قم را ساخت دیگر امیدی
نماند سودای فتح کاشان در سر چنان جای کرده بدان طرف توجه نمود چون بدان
ولایت رسید بر آنجا مستولی نشده در آن اثنا ... و از مردمان
شاهی که از بیابان از زنجان جدا گشته با ... خود میر سید ... نزد وی آمد
و در آنجا بعد نقل نمودند که شاه ولایت پناه با خیل و سپاه نزدیک رسید

است بنابران خوف تمام بر ضمیر ویْ مستولی شده متوجه اصفهان گشت چون
القاص با لشکر اکراد و روز وی و بومی بدینها و بی اعتباد خرابی کنان در حوالی اصفهان
نزول نمود اکابران دیار از سادات نقیب شاه تقی الدین محمد و میر غیاث الدین
محمد میر میران مردم تو را شهر درآورده باتفاق غفران پناه میرزا اشرف جهان
که از قبل شاه عالمیان اردوی خانه کوچ را بدان بلده طلب برده بود و اسباب حصار
داری بالکمال وجهی مرتب گردانیده القاص مجال انکه بی جنگ و پیکار در دروازه را
بگشایند و حال انکه شهریان روز بروز در استحکام برج و باره می افزودند چندبار
القاص بجنگ اقدام نموده اصفهانیان بضرب تفنگ مرگ اهمکنان کرده
را کالعهن المنفوش ساختند و قریب چند روز ان بحث و گشتگان سپاه در در
حوالی شهر نشسته مظفر زمان میرزا اشرف جهان و مردم اردوی همایون با شاه
تقی الدین محمد و میر میران و اکابر و اعیان باتفاق جابجا دکان سیدان دلاوری
و نبایدی ناشناهی کمر اکاه داشتند انکاه خبر رسید که بهرام میرزا و برادر
ابراهیم خان با جمعی از دلاوران بعزم رزم او ببلده کاسان رسیدند القاص از ان
بیم و هراس در روز یکشنبه غره ذی قعده سنه مذکوره عازم مملکت فارس شد
چون بقلعه ایزد خواست رسید بی جهت مردم انجا را قتل عام نمود چو ن مشهور بود
مدرار وزگار همان کشتن بنیاد نگار پس از ان متوجه شیراز شد چون عما
سند امیر رالکشیده بود ند از راه قریب ببزیر پای قلعه سفید رفت در ان
ایام حسین بیک برادر ابراهیم خان با عامه کوچ ذوالقدر و بندها بود و بیچ
و باره منصور گردانیده حاجب قرار داد و بعد القاص در انجا بیچ روز توقف

لی

کرده چون گرفتن قلعه محال کوچ کرده روانه بهبهان شد قاید ان سوشتان
و بیسی موازی هزار نفر جمع شده کس نزد بیک حسینه بیک فرستادند
که صلح چیست حسینه بیک گفت امروز با لقوم بدروز مقاومت کنند که فردا
مشعد شده بیابان الیم باتفاق مرتع اهل نفاق رست جلادت و مردانگی بکنیم انان
لی انحکی کرده و چون جوق شده یکفوج از عقب اردوی ایشان رسیده و شتر
و اسباب بار گرفتند و جوق دیگر در زمین هموار بی صرفه خود در ایشان
زدند و قریب سی نفر از القوم پریشان بقتل امدند و اخر الامر القاص با هفتصد
سوار مسلح بمدد رسیده و انشا را مغلوب ساخته چهل نفر را کشته باقی فرار نمودند
و باز از عقب انفوجی که بالان رسیده بود در رفت و انشا را منکوب کرد خود را
ستاند چون ببهبهان رسید مردم ان دیار فرار کرده بودند انجا را سوخته در
ماه ذی حجه سنه مذکوره بشوشتر نزول کرد لشکر باش بدروازه حمله اورد
مجدد و فرزادها یی میر اسدالله صدر خصوص صاحب میر سید علی و میر عبدالوهاب که در جمع
و ماب ان دیار بود ند از شهر بیرون آمده از زخم شمشیر ابدار غبار ان فتنه را
نشاندند و بهر جا که انجماعت هجوم می اوردند ایشان فدایی وار بمدافعه می شتافتند
تا انکه القاص خایب و خاسر از سر شوشتر برخواسته در دزفول هم کاری نساخت
از راه قلعه بیات بجدود بغداد رفت ذکر بعضی احوال که در این سال اتفاق افتاد
در این سال علی سلطان ازبک برادر دین محمد سلطان باشتیهار
اراده ... استراباد نمود شاه علی سلطان استاجلو که حاکم ان الکا بود با هفتصد
نفر از دلاوران چون شیر ژیان از جنگل جرجان بیرون امده محمد سلطان خود

ازکان بتعجب تمام بیات نمودند و آن لشکر جلادت آیین تیغ انتقام از نیام
برآورده بمحاربه اشتغال نمودند عاقبت الامر ازکان شکست داده رو بفرار آوردند
و غازیان تا به نیک و ناموس تا کنبد قابوس ازکان را تعاقب نموده بسیاری
از ایشان بقتل آوردند و سرهای آن جماعت را بدرگاه معلی فرستادند ملازمان ساقی
سلطان برادر بابجان اردوی همایون رسیده خبر شکست علی سلطان ازبک را بعرض
رسانیدند و هم درین سال بیرام اوغلن ازبک که حاکم غرجستان بود و مردم بسیار
از مردم قپچاق فراهم آورده باتفاق ایشان بولایت هرات درآمده چند ایماق
و احشام که از قدیم الایام باج بحکام دار السلطنه هرات می دادند کوچانیده بولایت
غرجستان برد چون این خبر در دار السلطنه بمحمد خان شرف الدین اوغلی رسید در اوایل
رجب سنه مذکوره بعزم یورش ولایت غرجستان در الکای کهدستان
نزول نمود و بعد از اجتماع سپاه و تکمیل یراق دلاوران رزم خواه بسوی مقصد نهضت
نمود و در ییلاق اوکسند که داخل ولایت غرجستانست بایشان رسید بیرام
اغلن جلال الدین که محمود خان حسینی درمیان لشکرش قدم استوار داشت با جمعی
بسیار از پیاده و سوار در قلعه جبال صف قتال بیاراست دران اثنا حسن بیک برادر
کوچکی محمد خان بود با ازکان حمله کرده بیرام اغلن را با بی زحمت رفته فرار نمود و غازیان
ایشان را تعاقب نموده جمعی کثیر از گرفتند جناب خانی با مداد و بسیاری بصوب قلعه تیار
که سلطان بیرام اغلن درانجا متحصن بود توجه نمود و چون ظاهرا انحصار بحضرت غازیان
جلادت شعار گردید تعین محمد خان گشت که گردن اطاعت بجیب رضا درآورد و بهر سعادت
نمود و هم درین سال دار السلطنه هراه خبر رسید که چون نظر اوغلن با جمعی از ازبکان تا

و فرزندان حسرات آب آمویه عبور کرده متوجه ولایت شد محمد خان شرف الدین
اغلی و حسین سلطان او و دیگر سلطان بیکر بیگی شده لوای توجه بدفع ازبکان برافراشتند
در حوالی پل خاتون با ازبکان رسیده حسین سلطان اغلی چون از توجه غازیان آگاه گردید متوجه جنگ
و جدال گشت و آن سلطان تفنگچیان را در صف قتال بازداشت و خود از عقب ایشان متوجه
گشت تفنگچیان بیکبار تفنگ انداختند و غازیان حمله نموده بهیبت انداختند حسین سلطان اوغلی
آب بیاورده راه فرار پیش گرفت و دلاوران ایشان را تعاقب کرده قریب هزار
ایشان بقتل آورده بهرات معاودت نمودند و هم درین سال اسکندر پاشا که حاکم قلعه وان بود
بجانب حسن بیک محمودی که لشکر اکراد جمع کرده بر سر حاجی بیک دنبلی که از قلعه خوی
بود آمد حاجی بیک بواسطه قلت اعوان و انصار در برابر ایشان جنگ کرده
احتراز و جدا کرد شهر حسن بیک محمودی که درآمده بود در دروازه بر روی او در هر دو باز کرده
انجا بیفت بر حاجی بیک بایشان و اسکندر پاشا حاجی بیک را جمعی کثیر از رعایای خوی
باتفاق حسن بیک بقتل آوردند و اسکندر پاشا بوان معاودت نمود و هم درین ایام
عبور روسیه در بهر طاعون واقع شد و بسیاری از مردم رو بعالم آخرت نهادند و هم
درین سال پاشا چرکس تمام قلعه الیجی را فرمود تا خراب کردند و شاه قلی سلطان طالش
طالش را غارت کرد و سلیمان چلبی که حاکم ارکیش بود با امرای کردستان جنگ کرده
مغلوب شد و اکثر طالش را بقتل آمدند و هم درین سال در شهر رجب سنه مذکوره
در حوالی اهر شاهزاده سلطان خانم متولد گشت و در اواخر این سال غفران پناه قاضی جهان
که سالها بمسند وکالت و منصب تقرب متمکن بود و بواسطه کبر سن و ضعف پیری
و عدم برترد ذات سفر خود از منصب استعفا کرد و مدتها مالک قابس

بودند که تا وی در قید حیوة باشد او را از منصب وکالت عزل الفرمایند آنگاه
قاضی جهان ازین باب و برای آنچه داشت شاه عالمیان اشاره کرده رخصت
زیارت مشهد مقدسه منوره عرش منزلت رضیه رضویه علیها فقد ما الف
الف سلام و تحیه حاصل فرموده و کالفش با زده سال [illegible]
[illegible]
نواب کامیاب مالک رقاب در نهم شهر ربیع الثانی از قزوین بیرون رفته
عزیمت ییلاق خرقان نمودند و از آنجا کوچ بر کوچ نجد و کردستان [illegible]
چون القاس میرزا از شوشتر فرار نموده از آنجا بجانب عتبات عالیات
ائمه معصومین که در عراق عرب واقع است توجه نموده بعد از تشرف
زیارت آن مشاهد متبرکات زاد هم شرفا و کرما باز بکار متوجه بعد ازگشت از
غایت اضطرار عرضه نوشته بدرگاه شاه فرستاد و در خواهش گناه
و استدعای صلح کرده و انجمن و بازرهم بر دانچه استمالت دی نوشته قرار دادند
که شروان از ابن سو بوی سلم دارند درین اثنا رستم پاشا کتابی محمد پاشا
حاکم بغداد نوشته فرستاد که القاس میرزا را نجد و [illegible] کس
بر سر او فرستند که دفع او نموده از آنکه میخواند کار بیرون کنند که دیگر
درین طرف نیاید القاس از استماع این خبر گریخته نزد سکاردلان آمده
الزمان میرزا ولد بهرام میرزا را بوسیله صلح بدرگاه عالم پناه فرستاد و
فراجه میرک ملازم خود را همراه نمود و بعد از چند وقت که در رومیان ظاهر
گشت که بسیاری از مخالفت در روی موافقت کشیده مدار رنجیده [illegible]

و صحبت وازی نهاده متوجه درگاه سلطان سلیمان میکرد و این از روت طالع
تباهی بود که کوکب اقبال القاس میرزا آغاز رجعت کرده روز بروز رو بتنزل
نکبت نزدیک رسیده بنابران سلطان سلیمان محمد پاشا را که وزیر ثانی بود با سی
هزار سوار بدفع وی فرستاد و رومیان بر سر وی رفتند القاس قرار بر فرار
داده بالضروره بقلعه مریوان که حاکمش سرخاب بیک اردلان بود پناه برد
قبل از آمدن رومیان بر سر او شاه سجاده میر عبدالعظیم بلکانی را که خادم باشی آستانه
مقدسه عرش منزلت رضیه رضویه علی مشرفها الصلوة والسلام والتحیه بود بالتماس
و نوازشات خسروانه ارسال داشته القاس میرزا در آمدن متردد بود چون
خبر رفتن القاس نزد سرخاب بسمع اشرف رسید بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر
خلیفه محمد [illegible] با بیست هزار سوار با آوردن القاس فرستادند سرخاب سلطان وی را
در قلعه محبوس ساخته بدرگاه عالم پناه عرض نمودند که مرتضی ممالک اسلام شاه
نعمت الله را بفرستند که بیاید و قسم یاد کند که قصد او نکنند من او را تسلیم نمایم
شاه نعمت الله و بعضی امرا رفته در روز یکشنبه نوزدهم شهر رمضان سنه مذکوره
او را با بیست و یکنفر از اتباع بدرگاه عالم پناه آوردند شاه عالمیان وی را مخاطب
ساخته با وی گفتند که دیدی که آقای من حضرت امیرالمومنین و امام المتقین با
چون ترا بعد من دادند بتو چه بد کرده بودم که از من رو گردان شده نخواندی کار [illegible]
شدی من با ابوالخان بودم که هرگاه تاریخ تیموری میخواندم باین بیت میرسیدم
شده شاهرخ هر تن در مصاف • نبایند دو شمشیر در یک غلاف • میگفتم من و القاس
این حال داریم من ترا از دیگر برادران و فرزندان دوست میدارم و در شهد [illegible]

مقرر بودم که دویست و پنجاه تومان بسادات و صلحا و اتقیا قرض دهند که با القاص
زنده باشند زر از ایشان بگیرند که آن جماعت همیشه در آن آستانه در دعای درازی
عمر او باشند القاص سکوت اختیار کرده خجل و منفعل سر در پیش انداخته قوت گفتار و
دادن جواب نداشت نواب کامیاب مالک رقاب این دو بیت را بر زبان الهام
بیان جاری گردانیدند ❊ حکایت کنند از بزرگان دین ❊ حقیقت شناسان از
یقین ❊ که صاحب دلی بر پلنگی نشست ❊ همیراند و ماری بکف بر بدست ❊ یکی گفتش
ای مرد راه خدای ❊ بدین ره که رفتی مرا ره نمای ❊ چه کردی که درنده رام
تو شد ❊ نگین سعادت بنام تو شد ❊ بگفت ار پلنگم زبونست و مار ❊ وگر پیل و
کرکس شگفتی مدار ❊ تو هم گردن از حکم داور مپیچ ❊ که گردن نپیچد ز حکم تو هیچ
چو حاکم بفرمان داور بود ❊ خدایش نگهبان و یاور بود ❊ دیگران جهت آن و فروده
فرمان القاص میرزا خطاب در آمد فرمودند که تا وقتی که با من دو دست بودی
شراب میخوردی و فسق میکردی چون یاغی شدی بنیاد فسق کردی ظاهر
با الله تعالی یاغی شده بودی ❊ هر که را گوشش از برای خداست ❊ همه کار با
همه عالم راست ❊ کار ها جز خدای نگشاید ❊ بجز از خلق هیچ ناید ❊ بعد از ان
القاص دو روز در اردو ماند او را با ابراهیم خان و حسن بیگ یوزباشی دادند که
بقلعه قهقهه برده حبس نمایند امرا او را بقلعه برده برگشتند بعد از پنج شش ماه
که حبس در قلعه او را نگاه میداشتند دو کس جلی او بودند که پدر و پدران آن کسان
کشته بود آن جماعت بقصاص خون پدر و برادر القاص را از قلعه انداختند بدست
دولت روز افزون پادشاه ربع مسکون بهترین صورتی این قصه در قشت لام

ونیم بیگ تاریخ کرده ❊ حیف و صد حیف ز اراف و قمر ❊ خانه بخت و مکان میرزا
نیست در روی وفا و یاری او ❊ دیده و آزموده بسیار ❊ مقارن این ایام
مهام بهرام میرزا در وقتی که او را باستقبال امرا فرستاده بود در ان
راه مریض گشته او را بمحفه باردوی همایون آوردند بعد از چند روز در ییلاق
جفتون شب جمعه نوزدهم شهر رمضان سنه مذکوره از دار حزین بخلد برین
شتافت و جنازه مخوف بجهت بی اندازی را بمشهد معلی مصحوب مرحومی
میرزا حسنی الملک و دو اخلیه شاملو و بعضی از ملازمان او فرستاده در آن
آستانه دفن کردند که در پس پشت روضه منوره که بسیز لاوت فن کرده بود
شیر نعش در سنه ثلث و خمسین و تسعمایه مدت عمر شریفش سی و سه سال بود واقعه
نواب میرزا ای گفته اند ❊ میرزا بهرام حیف رفت که در روز مصاف کف ❊ بر
انداز سیف الله و ذوالفقار تیغ و تیغ ❊ سوی جنت شد از پی دیدار ساقی در
باده کوثر ز دست شاه مردان حیف حیف ❊ شد خجل از روی او رضوان ز بهتان های
خویش ❊ منفعل کرده ولی درویش چون شد گشت حیف ❊ قدسیان گفتند با هم
فی تاریخ او ❊ حیف از بهرام میرزا حسینی حیف حیف ❊ از حکیم عماد الدین محمود
شیرازی که افضل حکمای زمان در علم و عمل بود استماع افتاد که نواب میرزا بهرام
نعمده الله بغفرانه راحمی مطبقه چنانچه هر کس را می باشد ظاهر شد و آنحضرت گاه
بخوردن زرشک و گاهی با فیون مداومت داشتند آخر حکما صلاح در آن دیدند
که افیون را افیون مدهند تعیین ترشی بدهند که فادزهر و جدوار و فلفل و زعفران
و افیون و غافث در انجا شد چه در وقت بیماری تریاکی مزاج شد و از طرف طبیعت بیرون

می‌آمده غرض از مرض ایشان را از قبیل است که اصحاب را عارض شود لیس تفاوتی
البته خواهد بود اگر آن تفاوت را مرعی دارند حال مریض بسی بد خواهد شد آخر حکایت
کردند که حکیم رشتی افیون در هشت مثقال ترکیب می‌بود هر روز هشت مثقال تر
میداده‌اند در فصل تابستان در حوالی کردستان که هوای آنجا به غایت مایل بود
از اول تا روز هشتم بهمین طریق هشت مثقال داده‌اند حکیم مشار الیه طلب نموده گفتم
علاج نوعی کردند حکیم مذکور را معالجه کرده گفت که افیون ایشان را بصندل و
نیلوفر و تخم کدو و تباشیر و امثال اینها ممزوج کرده باید داد و بعضی ممالک اسلام
شاه نعمت الله که مرتب امور معالجه نواب میرزایی بود فرموده‌اند که ما ایشان
و امثال بسیار افیون ایشان را اصلاح کرده‌ایم و باین معتاد شده‌اند طبیعت اعتیاد
متضرر می‌شود و بقول حکیم عمل نمودند اما چون اراده حکیم مطلق با آن متعلق شده بود
مدارا را فایده و سودی نبود چو مرگ آید از مداوا چه سود و هم درین سال
جماعه تفویض ایالت و دارائی ولایت شروان از عبدالله خان که
شهزادگی و مصاهرت ایشان کرده و خصومت داشت فرموده بودند برهان که در آن ملک
استیلا یافته بود و فوت شد شروانیان حسد او را پنهان کرده بودند چون عبدالله
خان مدتی او را ابدا کرده از کوه بیرون آورده و سرش را از بدن جدا نمودند
شروان ابراهیم خان موضع [illegible] که جزیره ایست در کنار دریای قلزم پناه برده
و رایت مخالفت برافراشتند عبدالله خان هر چند کس نزد ایشان فرستاد
و در مقام نصیحت در آمد اتخاذ طریق صلح راضی نشدند عبدالله خان مدفع ایشان
روان شد لشکر ظفر اثر ولایتش [illegible] در آب رانده آتش پیکار برافروختند

مخالفان شروانی مانند ماهی که در کنار آب افتد باضطراب افتادند غازیان
اکثر ایشان را بقتل آورده ولایت ایشان را غارت نمودند خان بعد از آن بطرف شماخی
روان شدند و هم درین سال اسکندر پاشا حاکم وان لشکر روم را جمع کرده
بحوالی سعد آمد در آن اوقات حسین خان سلطان و طوکیا حاکم آن دیار بود
بواسطه آنکه لشکری و ملازمانش متفرق بودند صلاح در محاربه ندیده فتح آقا
کوکلتاش بود با دویست سوار نفر اولی فرستاد ایشان با اسکندر پاشا
محاربه کرده مغلوب گشتند فتح آقا نزد حسین خان سلطان آمده اسکندر پاشا
با یروان رفت و باز از آن قصبه را سوزانیده بوان مراجعت نمود حسین خان
از عقب او رفته در راه جمعی را بقتل رسانید چون این خبر بسمع اشرف رسید
سلطان شاملو را بمدد وی روانه حدود سعد گردانیدند ذکر فتح قلعه [illegible]
درین سال شاهوردی سلطان زیاد اوغلی قاجار را بتسخیر قلعه [illegible]
کبری المعانه کرده و از زمان سلیمان بیک کرد [illegible] دست بر دوز سلطان [illegible]
در آن قلعه آمده بود شاهوردی سلطان با دویست و چهل نفر از ملازمان
رسیدند غازیان رستم توان بی‌تامل و اندیشه خود را بقلعه افکندند و [illegible]
قرب دویست نفر از کردان در میان شهر [illegible] خدم روانه گردانیدند
سلیمان بیک را بدرگاه معلی فرستادند و هم درین سال در شب چهارشنبه [illegible]
ماه محرم سنه مذکوره در ولایت قاین در [illegible] زلزله شد و قرب سی هزار کس
از مرد و زن در زیر دیوار ماندند از جمله [illegible] استماع افتاد که قاضی مولانا
باقی در یکی از القریه ساکن بود چون در علم هیئت مهارتی تمام داشت در روز [illegible]

که شش بن بلا نازل می شد مردم ده را اعلام نمود که درین شب بحسب ارتفاع
افلاک و انظار کواکب زلزله عظیم واقع خواهد شد صلاح در آنست که با عیال و اطفال
بجانب صحرا رفته تا نصف شب توقف کنیم و ازانجا که بریم مردم آن قریه سخن مولانا
قبول نکرده مولانا با عیال بجانب صحرا رفت و تا نصف شب توقف کرد و آخر
از سردی هوا متاثر شده با متعلقان بطرف منزل شتافت چون قدم در خانه
نهاد فی الحال زلزله نازل شد و مولانا با عیال و فرزندان در زیر دیوار هلاک شد
الحکم لله والقضاء قضاره و هم درین سال سلطان سلیمان خواندگار احمد پاشا را که وزیر
ثانی بود با چهل هزار سوار و پیاده بگرجستان فرستاد ایشان و ولایتی را که
تعلق بقورقوره داشت گرفته روانه دیار روم و آن مرز و بوم گردیده بودند و در
هفدهم شهر شوال سنه مذکوره رایات عز و اقبال بعزم قشلاق بقزوین فرمودند

بیان [illegible] سنه [illegible]

در روز پنجشنبه بیست و دوم شهر جمادی الاول سنه مذکوره رایات ظفر آیات از قزوین
متوجه ییلاق سلطانیه شد و ازانجا بآذربایجان رفته بخانه کوچ را بقزوین فرستادند
و بایندر بیک ملک حسن علی را میرزا و بود همراه فرستادند درین اثنا سرجاب
سلطان کس مرکاه شاه عالمیان پناه فرستاده معروض داشت که تکه او و لان
برادرا که والی شهرزور بود با جمعی از رومیان بحوالی قلعه سرجاب آمده نوات ملک
رقاب سوندک بیک قورچی باشی افشار با حسن بیک یوزباشی و رسم بیک استاجلو
با چهار هزار سوار مرفع ان تیره روزگار فرستاد و امراء حسب الامر اعلی متوجه شدند و آواز
بود دلخانه تلوار که در ان محل طغیان آب بود عبور کرده بجانب القصد طغیان نمودند

وبغداد

وبغداد و نفر از نوجیان در کنار باغات شهرزور جبله که هفتصد سوار همراه داشت
از غایت شجاعت رستم و سام را غاشیه کش خود می پنداشت آغاز جنگ کرده
بر چهره هراول افشار انداختند و بعد جبله خود را از روی غازیان خلاص کرده
بقلعه رسانید و چهل نفر از نوکران او دران معرکه بقتل رسید و سوندک بیک
در حوالی شهرزور نزول نموده سرجاب از قلعه بیرون آمده ملحق گردید غازیان
شهرزور را تاختند و رایات تسلط برافراختند و سوندک بیک قورچی باشی
افشار را با جمعی غازیان جرار تاخت شهر و ولایت زور فرستاد ایشان ولایت را
خراب کرده عود نمودند بعد از آن سوندک بیک قورچی باشی مراجعت کرده
دران اوان مسموع اردوی معلی از قزوین بییلاق سلطانیه توجه نموده بود
همایون ملحق گردید درین سال مرحوم معصوم بیک صفوی که متولی دارالارشاد
اردبیل بود و قبل ازان قورچی بود با مارت سرافراز شده بود دیوان بیکی شده و مهر
واحکام همایون نزد او کان شان مقبول و مقرر شد مشار الیه را با شاهقلی خلیفه مهردار
و علی سلطان تکلو بتاخت ترکوزه و مرکوزار رسال فرمودند غازیان آن دیار را
کرده و بسیاری از کردان را بها بزار الغرب تیغ و تیر جانگداز هلاک ساختند
و اسیر و گوسفند بی شمار غنیمت گرفته در سلماس باردوی کردون اساس
ملحق شده و موکب فلک احتشام قلعه کوکرجلو که در کنار دریای ارمی واقعست
نمود و آن قلعه بغایت در اینه مبسبر هنوز مستحکم نموده و در جنب آن قلعه
واقع شده بود و آن را برقلعه ساختند شاه مالک رقاب عازم نخجوان گشته
یکماه دران حدود توقف فرمود متوجه الکامی قراباغ شده و دران زمستان در آن دیار

قشلاق نمود و هم در شهر ربیع الاول سنه مذکوره ابوالقاسم میرزا در قلعه رنجی که محل ایشان
سمت تحریر یافت فوت شد و ولادتش در جمعه دهم صفر سنه اثنی و عشرین
و تسعمایه بود و مدت عمرش سی و پنج سال از وی دو پسر باز ماند که بعد از او
در قلعه ماندگی سلطان احمد میرزا و دیگری محمد حسین میرزا الحکایه گفتار در بیان
[illegible] با سایر سلاطین ازبک [illegible] و قتل شاه محمد سلطان ازبک در این سال براق
خان و عبد اللطیف سلطان با لشکران از آب امویه عبور کرده متوجه دارالسلطنه
هرات شدند چون خبر توجه ایشان بسمع محمد خان شرف الدین اغلی رسید حکم کرد که گرد این
شهر را کوچه بند نمایند بعد از انجام این مهام اتمام مصالح استحکام هر گذری و کوچه
بندی را یکی از معتمدان سپرده کوچه بند دروازه فیروزآباد را الوس سلطان
رجوع نمود و دروازه خوش [illegible] الشجاعت سلطان افشار داد که جرأت نماید و دیگری
بیرون دروازه قیبچاق [illegible] سلطان [illegible] ساحت و [illegible] بیک و امیر حسین چلبی
در کوچه بندهای دروازه ملک لوای محافظت برافراختند محمد خان با فوجی از
سپاهیان در خدمت شاهزاده عالم و عالمیان ابوالغالب سلطان محمد [illegible]
نمود و در روز پنجشنبه جمادی الاول سنه مذکوره براق خان با سایر سلاطین اوزبک
آغاز بعضی از نواحی و بلوکات رحل اقامت انداختند [illegible] سلاطین [illegible] شاه
محمد سلطان بنابر استیلای تهور و جلادت و پهلوانی با مردم خویش از کوچه
بند دروازه خوش آمده سپاه را بمحاربه مامور کرده [illegible] سلطان افشار
از برای دفع و منع آن ظالم ستمکار از کوچه بند بیرون آمده زخم ناوک دلدوز
تفنگ جانسوز بسیاری از ازبکان هر روز براه عدم فرستاد و در اثنا

از کثرت افشار غلبه کرده پنج نفر از ملازمان وی بقتل آورده شجاعت سلطان خود را
بدرون کوچه بند رسانید و توپچیان چماق [illegible] شاه محمد سلطان را [illegible]
از کوچه بند دور گردانیدند بعد از فرار سلاطین [illegible] در بلوکات هرات
محمد سلطان تا باباالکبر از ازبکان نامی و ترکان حرامی تولاب سبزوار و فراه
[illegible] وصول نواحی آن ولایت اخذ اموال و جهات و اسقاط عرض و ازاله حیا
عجزه و ضعفا را حکم نمود و بعد از تخریب آن سرزمین و تعذیب ضعفا و مساکین بطرف
معسکر سلاطین مراجعت کرد در حین ملاقات از روی اعراض براق خان
کرده گفت در مدتی که غیبت من چرا اهمال نموده کوچه بند را نگرفتید فردا من
[illegible] سوار شده تا گذرها و کوچه بندها را از لشکر قزلباش تهی گردانم [illegible]
نخواهم آمد روز دیگر شاه محمد سلطان با فوج کثیری از ازبکان جنگجوی [illegible]
تندخوی از پی اثبات مدعا سوار شده بطرف کوچه بندی که [illegible] شاه
زنده است در حرکت آمد و چون بدانجا رسید لوای حرب برافراخت تا
چهار [illegible] چون [illegible] ناگهان بر سر سهراب بیک که حارس آن کوچه
بند بود تاخت سهراب بیک تاب مقاومت نیاورده فرار نمود شاه محمد سلطان
وی را تعاقب کرده از وفور جلادت ولی باکی تا در کوچه بند تاخت در آن وقت
سنگ عظیم بر سرش رسید فی الفور بضرب آن سنگ از بالای زین بر
زمین افتاد و در آن حال تفنگ [illegible] یکی از ملازمان محمد خان خود را به وی
رسانیده سرش را از بدن جدا کرد [illegible] چو گردم
که [illegible] رود • بعد از آن سر را [illegible] محمد خان [illegible]

او بوده‌اند و دستگیر گردیدند بنابر آن خوف تمام بر ضمیر براق خان استیلا یافته در
روز بیست و هفتم ماه مذکور از ظاهر هرات کوچ کرده بطلع فسیح بخارا روانه شد
چرا که عبدالعزیز سلطان بن عبید خان ایلی تولایات فوت شده بود
ذکر یاغی گری ایماقی ترکمان و قتل شاهوردی سلطان تکلو در ولایت [illegible] درین سال ترکمانان
ایماق یاغی شدند منشاء آن مخالفت آن بود که نواب کامیاب بالک رجاب
بعد از شاه علی سلطان حکومت استراباد را بشاهوردی بیگ تکلو عنایت نمود
مردمان ایماق ترکمان با پیشکشی فراوان نزد امیر آمدند ابا نام جوانی از
طایفه اوغلو بود در کمال ساده‌گی و در غایت زیبایی بود و شاهوردی بیگ تکلو
اظهار عشق و عاشقی نمود و شلاقی افتاده بود ابا از آن اوضاع بیگ رنجیده از خدمت
ابا نمود و به بیابان استراباد فرار نموده با اولوس خود رفت و شاطر بیگ که از اقربای
شاهوردی بیگ بود از قبل شاه الوداد و وکیل ترکمان می‌بود بقتل آورده یاغی
گردید چون این خبر بشاهوردی بیگ رسید با پنج نفر قلچی بالای ایشان
صعود کرده و لشکر خود را انباخت و ستاده در آن اثنا ایماقی ترکمان ناگاه فوجی
از دلاوران شاهوردی بیگ رسیده او را بقتل آوردند و ملازمان وی که
بغارت مشغول بودند این خبر را شنیدند فرار نمودند چون این خبر بسمع امرا
رسید امیر غیب بیگ حاکم ایران و یار با ایلغار باستراباد آمده آن بلده
را محافظت نمود گفتار در فتح ولایت غرجستان و کشته شدن پیرام اغلان
درین سال ولایت غرجستان مفتوح گشت و شرح این آنکه چون محمد خان
خاطر از جانب براق خان فارغ ساخت بر فو الثغاب منیر قلاع غرجستان

انداخت قراق سلطان را با جنود فراوان بتسخیر قلعه اسفار و ستاو بر آنکه پیرام
اغلان با جمعی از ازبکان در آن حصار بوده‌اند پیرام اغلان از بیم غازیان پشت
بدیوار حصار باز داد و صولت لشکر قزلباش ساحت جمعیت ازبکان را مستاصل
ساخت این بی باک خانمان خود را از عرصه خطر دیده و در تدبیر تواقعه مسخر گردید
و بهیچ وجه صورت نبود و در اندیشه اندیشه انفصال فتنه روی نمود از روی
تضرع ایلچی نزد قراق خان فرستاده و امان طلبید بعد از تاکید عهد و پیمان
با متعلقان از حصار بیرون آمده بقراق سلطان ملاقات نمود و قراق سلطان
ویرا بقتل آورده بلاد غرجستان را متصرف شد و هم درین سال عبدالعزیز خان
بن عبید خان در بخارا وفات یافت درین اثنا پیر محمد خان حاکم بلخ ایلغار
کرده خود را انداخت تا مدتی براق خان القلعه را منضبط کردانید بعد از چند
روز براق خان آن بلده را محاصره نمود پیر محمد خان بمدافعه و مقابله قیام
نمود لشکر براق خان هر چند کوشش کردند جنگهای مردانه نمودند کاری از پیش
نبردند چون براق خان از تسخیر القلعه عاجز گشت بالاخره نواحی آن دیار را تاخته
متوجه تاشکند گردید سال [illegible] جهانداری [illegible] کامکاری از
[illegible] چهارم ربیع الاول ثمان و خمسین و تسعمایه و درین سال چون [illegible]
محمد خان ولد حسن بیگ [illegible] که از پرتو دولت روزافزون اعتبار و اقتدار تمام
بالفعل خالی یافته بود مجدد آثار خلاف و عقوق و طغیان از وی بظهور رسیده
بود • مکن کفران نعمت تا که کفران • چو نیکو بنگری باشد و کفران • در
این خبر کند رقیامت • بیابند اهل کفران بوی غفران • تادیب او بر ذمه همت

والانهضت لازم آمده بنابرین رایات جلال فتح انکامی را نهضت نموده در بلده ابهر
نزول اجلال فرمود دران اثنا الوند بیک حاکم گرجستان کمر عبودیت و جندی کاری
بر میان جان بسته باردوی گردون نشان ملحق گردید رایات فتح آیات بجانب
تنگی در حرکت آمد درویش محمد خان از اقامت رسم استقبال رایات جلال
متقاعد گشته شاه مالک رقاب او را ننمود نوازش و عاطفت شاملش فرمود
طلب داشت از خوف روی بیابان ضلالت نهاد و تنبیه و مالش حصار بانش
داد بنابرآن پاره عقب جهانسوز شاه عالم افروز اشتعال یافته بدرخان و بیان
سلطان استاجلو را که درین سال از مشهد مقدس مرخص آمده بود تعلامی کرد
انشان قزاولان درویش محمد خان رسیدند ایشانرا مغلوب ساختند
یوسف نامی که وکیل مهمات او بود دستگیر کرده روانه درگاه عالمپناه گردانیدند
از توجه لوای نصرت انتمای زلزله در اطراف بحر و ولوله در مملکت آن ملعون
در افتاد و محمود بیک برادر خوش اقارا با جمعی از مردمان بمحافظت قلعه
کلش گذاشت و خود با بعضی از رجال بپناه قلعه کلاهن و کوره بن که گنبد فلک دوار
مسند سریع الانتقال رفتگره برج فلک مثالش نتواند رسید و باز تیز بلند پرواز
فهم ارباب کمال بر فراز قصر رفیعش بجا منزل تواند کرد . حصاری زعالم سر
افراخته . بعرش برین سبایل انداخته . کشیده سر بیاره و انش از فلک . ز نظاره
آتش خیره چشم ملک . فصیلش کمر از عرش و الا نموده . ز رفعت سر قلعه پیدا نموده
چو گردون بنائش ز بنیاد بود . به سنگین دلی کوه فرهاد بود . چو اژدر حصارش
خشمناک . زده سر بر تن به چرخ و خاک . نگهبانان قلعه با شکوه . نمایان

چو اژدر ببالای کوه . نواب کامیاب مالک رقاب سوار شده خود بقصد فتح قلعه
روانه شد سوندک بیک قورچی باشی و بدرخان دیوان بکی و شاه علی سلطان
استاجلو قلعه کلش را در میان گرفته مدت شش روز معامله محاصره امتداد یافت
بالاخره حسن بیک فتح اعلی استاجلو با هزار عسکری رکم گرفته برف قلعه کوره بود
برآمده هر جا که مقدار انگشتی سر از برج ظاهر می شد مهرهای تفنگ بی دریغ مرام
اعطا با محلیهم من سجیل برایشان می باریدند و از جانب دیگر نقب زده شاه برج حصار
بسر چوب گرفته بودند قبل از آنکه آتش زنند برج افتاد و اهل قلعه بسان ماهی
خشکی حیران ماندند محمود بیک کوتوال آن حصار در روز شنبه نهم جمادی الاولی
شد کوره از قلعه بیرون آمده بعادت آستان بوسی بارگاه فلک آسا
سرافراز شد و مفاتیح قلعه را تسلیم نمود شاه بترحم از گناهان وی درگذشته
تخریب آن حصار امر فرمود و در طرفة العین آن حصار را با خاک برابر ساخت و بارمن
و انجماعت سقناقی که در وسط کوه البرز قایم نموده بودند شاه جمجاه شاه علی بیک
مهردار و سایر امرای ذوی الاقتدار بر آن سقناق فرمود که فرود آمده عبدالله خان
دلوند بیک کرجی در پای قلعه کلاهن و کوره بن نزول نمایند چون شاه ولی خلیفه
با جمعی از غازیان نصرت اثر به سقناق جنگ انداخت مخالفان ایشانرا یک
گرفته بازگردانیدند شاه ظفر پناه خود سوار شده روی دولت بجانب سقناق آورد
زهره مخالفان از هیبت لشکر آنحضرت آب گشته مردمان سقناق چون از فتح قلعه
کلش خبردار گشتند جوق جوق روی التجا بدرگاه معلی آوردند و روی عجز بر خاک
بارگاه عرش اشتباه نهادند درویش محمد خان از مشاهده این اوضاع در اضطراب

بافتاده از غایت بیم و ترس شبی از قلعه بیرون آمده از روی حیرت ندانست که بکجا برود
ناگاه باردوی عبید الله خان و لوند بیک که بمحاصره قلاع کلات و کوره بن قدام
داشتند رسیده دران اثنا کوسه حیدر قلی چرندابی که از ملازمان امین حیدر داب سلطان
شاملو بود او را گرفته بقتل رسانید و سرش را از بدن جدا کرده باردوی همایون
رسانید چهار صد نفر که از قلعه همراه وی نموده بودند دویست و پنجاه نفر بقتل آمدند
بلاد شکی و سایر قلاع خبر این آن نواحی بدست عساکر ظفر قرین مفتوح شد و مجدداً
سکه و خطبه بنام نامی آن خسرو عالی شرف و بلند آوازه شد و حکومت آن دیار بطور
بیقون سلطان قاجار مفوض شد دران ایام محمود بیک کوتوال قلعه گلستان که پناه بدرگاه
عالم پناه آورده بود بنابر توهمی که از تغیر منصب استیلا یافته بود از اردوی همایون
فرار نموده هم درین سال شاهعلی سلطان استاجلو که حاکم ولایت مشهد مقدس
بود معزول شده بدرگاه عالم پناه آمد و ایالت آنجا بعلی سلطان تاتی اغلی ذو القدر
مفوض شد و هم درین سال دین محمد سلطان ازبک قلی محمد بهادر را که یکی از دلاوران
نامی او بود برسالت بشاه گردون حشمت فرستاده و وی بنوازشات بیغایات
افزار گشته و خلع گرامی بجهت دین محمد فرستادند و هم درین سال خواجه امیر بیک کججی
که از دیوان اعلی منصب وزارت کل ممالک خراسان داشت بواسطه عمل
شنیعی که بتقریب میر صدر الدین محمد ولد میر غیاث الدین منصور شیرازی از
راه رفته از و صادر شده بود در شیراز شیخ کوکی چون خصوصا اوقات ضبط ده بود و
بسامع عزت و جلال رسید مغضوب و مواخذ شده حکم قضا نفاذ صادر یافت
که خواجه را در صندوقی کرده دستهای او را از سوراخی که دران صندوق کرده بودند

بیرون آورده و سر بند نمایند بعضی از مقدمات سحر که موقوف بر عقود و کشتن است بندد
در آن حالت بعمل بیاورد و اتفاقا در آن ایام مولانا غزالی مشهدی در اردوی
عالی بود شاه جمجاه امر فرمودند که مولانا بدین خواجه رود و مدح جهت وی گوید
مولانا امتثالا لامره المطاع بدین خواجه رفته این قطعه را گفت قطعه آصف ایام
منظور سلاطین اکه بود • چو نظام الملک در ملک وزارت بی بدل • پس کج و اهمال
نامناسب آمد در وجود • رفته رفته سر او صندوق شد بیش از اجل • غایت
حب السلاطین خود رود در صندوق و رید • ای رب گفت اهل الغیر جمند بما
العمل • پس از آن رای جهان آرای در مکافات این عمل بد انقرار یافت که
مادام خواجه رحمت انجام در قید حیات باشد در حبس مخلد آرام گیرد آنگاه او را
بقلعه قهقهه بردند بعد از چند سال بقلعه الموت نقل کردند و آخر الامر در آنجا فوت شد
تفصیل آن در محل خود ایراد خواهد یافت

ذکر لشکر کشیدن [illegible] بجانب گرجستان و فتح قلاع آن و شیروان ایالت

چون نواب کامکار قاب بعد از
قضیه القاص بحظ نفس مایر آفتاب ظفر رسانیده بودند که بعد از این لعزای کفار
چرکس و گرجی اقدام نموده با شبکش از سلاطین اسلام نزاع نکند لهذا در آن وان
که اردوی همایون در ولایت شکی و شروان بود کیخسرو و لوند قرقره چند نفر از اعیان
دران را بدرگاه عالم پناه فرستاده استمداد خواستند چرا که واخوس گرجی
و لواصات و شیر قران گرجی بعضی از الکای ایشان را گرفته بودند دران اثنا خبر رسید
که اسکندر پادشاه گرجستان آمده قلعه یا دوج را محاصره کرده شاه کامیاب فتح جاه
با خیل و سپاه بقصد جهاد و مؤدای کریمه علیه یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین واغلظ علیهم

از بلاد شکی بنواحی توجه بر افراختند چون بدان نواحی و حوالی رسیدند غازیان
نصرت دستگاه تمامی محال کفار را احاطه نموده مرکزوار در میان گرفتند و گروه
دیگر که پناهگاه آن قوم گمراه بود با زمین یکسان ساختند و احدی از مشرکین جان
بسلامت بیرون نبردند خوبرویان گرجی و ساده رویان آدمی زاد حورزاد و پری
ازدگور [illegible] با جمیع اسباب و اثاث بدست لشکریان در
آمد بعضی دیگر از گبران بی ایمان بکوههای رفیع و غارهای منیع تحصن نموده
جمعی بقلعه فلک کوب دارقرد و قلعه درزنا و کلیسا که از بدایع صنایع خالق الارض
پناه بردند لشکریان اسلام و مروجان مذهب خیر الانام علیه و آله افضل الصلوة
والسلام روی تهور بقلع و قمع ایشان آورده بزخم شمشیر آبدار و سنان آتش
بار چندین هزار از کفار نابکار را بدار البوار فرستادند و قلعه تومک که در ارتفاع
و حصانت بمثابه بود که گبران [illegible] بلکه گسسته رشته رگهای آن قلعه
بودند با دیگر قلاع منیع غازیان [illegible] شد غازیان دست یغما گشوده
گرده کرده از دختران ماه سیما که از هراس اسیری در اشجار ناهمواری بودند
بیرون آورده بپایان رسانیدند آنگاه بعضی از منهیان بسمع اشرف رسانیدند
آنگاه جمعی کثیر از نامداران گرجی در قلعه درزنا و کلیسا و مردو دین تعرض رسانیدند
بران امر مطاع عز اصدار یافت که مرجان [illegible] و شاهوردی سلطان
زیاد اغلی قاجار و علی سلطان تکلو متوجه انحصار آنحدار شوند امرای ذوی القدر
آنقلعه را مرکزوار در میان گرفتند قلعه مذکور بر فراز کمری از سنگ یک لخت
مدره تومک و [illegible] خانه که منبع آب کرت واقع شده در متانت بلندی

و قلعه [illegible] برابری میزند و در رفعت با گنبد اخضر دعوی همسری میکند در میان
قلعه مذکوره بدرگاه [illegible] جوف کوه را بریده کلیسای مشتمل بر حجره وسیع و صفه
طولانی و صدار بیرون و اندرون آنرا بطلا و لاجورد و صور اوثان و اصنام
در آن نقش کرده اند و تختی در میانه خانه دوم ترتیب داده قبتی از طلا مکلل بجواهر
نصب کرده بودند و دو لعل گران بها [illegible] دو چشم در آن بکار
نصب کرده بودند و هم چنین از درون کلیسای مذکور راهی در نهایت تنگی و تا
ریکی قرب یکصد و پنجاه ذرع بر جانب بالا از سمت خانهای مذکور در سنگ خارا
بریده بودند و در فولادی و آهنی در خانهای بیرون نصب کرده بودند و بکلید
طلا گرفته بر خانه اندرون و فی الجمله القصه غازیان ظفر انجام دو ماه در آن بهرام انتقام
یورش نموده قلعه را گرفتند و گبران ضلالت پیشه سراسیمه و حیران شده بالاخره
بقتل رسیدند غازیان زنان و فرزندان ایشان را اسیر نمودند نواب کامیاب مالک رقاب
خود بنفس نفیس متوجه تخریب کلیسا گشتند و بیست و دو نفر از کشیشان کهن سال و کافران
کلک جهال را بجهنم فرستادند و تابوتی را که باعتقاد [illegible] بوده
[illegible] ریزه کردند و در سکه طلا [illegible] و فرستادند و آنچه از
ظروف و اوانی طلا و نقره و با لعلهای که در آن نصب کرده بود تصرف فرمودند
بصحیح القولی استماع افتاد که آن لعلها را به پنجاه تومان قیمت کردند آنگاه
جام جمع که گبران هر یکی از آنرا بمبلغ پنجاه تومان قیمت کرده بودند بمقدار نصف من
ریخته بودند و در آن کلیسا نهاده بودند حسب الامر همایون مرجان بیک بعد از
فرمان تخریب آن قلعه و کلیسا صادر شده در لحظه لشکر ظفر اثر آنرا با خاک برابر

و یکسان ساختند چون حکام گرجستان مضرت این محل دیگر یافتند بالضروره
روی طاعت به آستان شاه عالمیان آورده‌اند مرخداول امان بیک گرجی لوا
سان و شیروان اعلی و اخویش بیک به آستان سلطنت مکان پناه آمده بعد
از آن کیخسرو ولد قرقره با پیشکشی بسیار به درگاه گیتی پناه آمده شاه عالمیان حکومت
قلعه تومک را با توابع شهر و توابع و لواحق بوی عنایت فرموده و اخویش گرگین و شیر
زان اعلی که حاکم آن دیار بودند نیز رسیدند و امان بیک را دران حضور صاحبقران
خان بیک بشرف اسلام سرافراز شده بعد از آن شاه عالمیان همت بر مسلمان
شدن انجماعت انداخته همشیره امان بیک سلطان زاده خانم را که بشرف اسلام
مشرف شده بود بعقد نکاح خود درآوردند و بعد از چند سال شاهزاده نیکو خصال
سلطان حیدر میرزا از وی متولد شد پس از آن چون فصل بهار شد عنان عزیمت بصوب
ولایت لواصاب بن داود معطوف داشتند غازیان رستم توان اطراف
و اکناف آن ناحیه اعلام شعایر اسلام در آن دیار برافراختند و غنایم بسیار و اموال
بیشمار نصیب غازیان شد چون خاطر از جهاد کفار بکلی مطمئن ساخته زمستان همیان در
اردوی گردون شکوه کوچ بر کوچ بجانب قراباغ روان گشت و در قراباغ قشلاق
همایون واقع شد و هم درین سال ایلچیان از جانب پرتکال او شاه فرنگ بادشاه
از راه هرمز آمده تحف بسیار و هدایای بیشمار بدرگاه خسرو عالی تبار رسانیدند و
بعد از چند روز رعایت یافته مرخص گشتند و بالکای خود معاودت نمودند [illegible]
[illegible]
... چون اسکندر پاشا که از قبل سلطان [illegible] شاه روم بود [illegible] رسید

در ایام حکومت او ان در خوی حاجی بیک دنبلی از قبل او زرده محمود آمده و بار
بلده را ... ساخته بود الی آنکه کسی او را معاف نماند روی بادار خود داده و در دار الجرم بود سلطان
این امور بکار نخوت و غرور در دماغ او تصاعد نموده کتابتی چند که بزبان باده از
و حد او بود با امرای نامدار شاهی نوشت و این عبارت تکین خان سلطان و طو
نوشته فرستاده بود که من قلعه ارلوج گرجستان را احصار کرده ام اگر شاه
بر سر من آید جنگ خواهم کرد و اگر شکست یابم با دشاه مشرق را شکسته باشم اگر
ایشان مرا بشکنند غلامی را شکسته باشند اسکندر پاشا چون سردار
روی جهل نهاد و ابی بگفت که من با شاهی شروان و گرجستان ام بیا بجهت بنده
الجهات خسرو حمیده صفات برین شده گرا او را گوشمالی دهند فرمان همایون
شد که عساکر منصوره از اطراف و نواحی ممالک محروسه در ظل رایات فتح آیات
حاضر شوند حسب الامر مطاع اکثر امرای بالملاح بدرگاه عرش اشتباه جمعیت
کامیاب بحکم فرمودند که لشکر ظفر اثر بچهار قسم شده هر فوجی بجانبی متوجه گردد
از انجمله معصوم بیک صفوی که امیر دیوان بود با محمد علی بیک ابکلی و
سلطان تکلو و شمس الدین خان کرد و خلیفه انصار و حمزه بیک طالش و قاسم خان
سعدلو و دیگر امرا متوجه گردند از حبش شوند و بارگیری و بندهای شوند و شاهوردی
سلطان و شاه علی و او هم بیک رود طرف نصوب باسش در حرکت آیند و ابراهیم خان
ذوالقدر حاکم شیروان و شاه قلی سلطان افشار حاکم کرمان جمیع امرا سلطان
بجانب ولایت عراق عرب و بدیرام بیک قاجار و الوغوان بیک قاجار و منجز
والی گرجستان بسخر دادالی توجه نمایند امرای نامدار استثناء للامر الاعلی

مبادرت نموده نفر موده عمل کردند چون معصوم بیک و امرا از رفتن دو هزار سوار
از شغل در بیست و نهم شهر شعبان سنه مذکوره از یلاق اوجان کوچ
شده بار صحن بر شستند قرابری که از قبیل خواندکار متصدی حکومت ان دیار
بود روی تهور بجنگ و پیکار اورده از قلعه بیرون امد از جانب معصوم
بیک علی سلطان تکلو با فوجی از دلاوران بدفع ان گروه رفته از طرفین
در هم اویختند علی سلطان تیر بر حلق قرابری زده او را در میان زور اورد
علی سلطان را اگر دانیدند دران اثنا الغ خان سعدلو بدان محل که رسید
ایشان را مغلوب ساخته قریب سی نفر از ان قوم بدگهر بقتل اوردند قرا
بیری زخمدار خود را بحصار انداخت و هم دران روز حمله بحصار و حمزه بیک
طالش با محمد بیک و خرم اقا که از امرای معتبر خواندکار بود جنگ کرده خرم
اقا را با محمد بیک دستگیر کرده قریب یکصد و شصت نفر از ان قوم کشته
را بخدمت فرستادند و در روز جمعه بیست و هفتم شهر مذکور در موضع
دانستند را با سرها و اخرجها بدرگاه عالم پناه اوردند چون شمس الدین خان
رسید قریب صد نفر از رومیان که در انجا بود بقتل در اورد و قریب سیصد
کوسفند و ده هزار گاو و جامیش و بسیار اسب گرفته ان دیار را سوخته روانه اردوی
اعظم گردید چون قاسم سلطان و امیر قلی سلطان با فوجی شجاعان بدیار مخالف رسیدند
سواران روم از قلعه عادلجواز بیرون امده اغاز قتال و جدال نموده بسیاری
منصوران کرده عسکر روم را مغلوب ساخته قریب یکصد نفر از ایشان بقتل اوردند
دران اثنا ابراهیم بیک بجتی متوجه درگاه خواندکار بود بغازیان دچار شد دلاوران ان

با شصت نفر از ان قوم بدگهر را براه عدم فرستادند و چند خروار زر و نقره و ا
قمشه نفیس با چند پیاله و صراحی نقره بدست ایشان در امد چون شاهوردی سلطان
زیاد اغلی و ... بجنگ روملو تاخت با سین داود بیک رفته بودند میان ایشان
و مراد بیک حاکم انجا جنگ شده غازیان ویرا از اسب انداختند جمعی کثیر از
ملازمان او بقتل در امدند مراد بیک خود را بقلعه انداخته امرای نامدار ان دیار را
سوخته باردوی گردون شکوه ملحق شدند و شاه دین پناه بعد از فرستادن امرای
عالیجاه بجانب ولایت مخالفان در امدند و از اوجان کوچ کرده در روز پنجشنبه
بیست و چهارم ماه مذکور بکنار اب دریای ... نزول نمودند و از انجا کوچ بر کوچ بپای قلعه اخلاط
امدند و ان قلعه ایست که سپهر برین برابری نتواند نظم کی چاره سنگی برانداز رخ
چو خارای سنگین در و درج • چو البرز هر پاره سنگی بر و • سپهرش ملک نیکی بر و
مثل کسی را ندیده بود مدتی دل را از دست گرفته بود ساکنان قلعه مذکور از غایت
متانت و حصانت ان تحکم نموده و رشیده در مقام محاربه و مقاتله در امدند و
مضمون کریمه ایما تکونوا یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیدة غافل غازیان منصور که در اقدام امثال
کاری نمودند ان قلعه را دایره وار در میان گرفتند نظم باطراف ان قلعه با تیغ کوه
کشیدند صف همچو البرز کوه و روز چند بمنوال از صبح تا شام و از شام تا صباح
بهادران شیر دل و نیستان نصر بجنگ مردانگی ها نمودند بالاخره اردو بازار
کوچه بند شهر را مسخر کرده رومیان از بیم جان در درون قلعه گریختند نقابان جنگ
شروع در نقب زدند برج قلعه کرده از نصح الفولی استوار افتاد که از برج
نارو و خانه که از پهلوی قلعه میگذرد سیصد ذرع بوده باشد شخص بر برج افتاد

مضرتی به وی رسید بالاخره کوتوال قلعه مضطر گشته از در عجز و انکسار درآمده در
رمضان سنه مذکوره حصار را تسلیم نمود و مردم آنجا بجان امان یافته از
قلعه برآمدند عساکر منصوره انحصار ترتیب نموده کردند قبل از آنکه شاه عالمپناه
بنواحی اخلاط توجه فرمایند اکثر امرا را بطرف وان ارسال نموده بود و چون
ایشان بحوالی قلعه وان رسیدند ملاحظه آنکه مردم قلعه دلیر شده بجنگ
مبادرت هزار سوار بیرون فرستادند و خود با سپاهی و تابعی متعاقب ایشان
در حرکت آمدند و پادشاه و دربیک بخشی پیاده هزار نفر از امرای
کردستان از قلعه وان بیرون آمدند غازیان بستیز و جنگ کمان
خود را بجانب امرا کشیدند در اثنا امرای نامدار با سپاه
طلایه نمایان شدند و سپاه روم و اکراد آن مرز و بوم تاب مقاومت
نیاورده بطرف قلعه گریختند دلاوران غضنفر آثار تعاقب نموده
شصت نفر از اکراد آن مرز و بوم و طایفه رومی بقتل آوردند و تمامی علاقه
و منازل وان و وسطان و اموک و کواش و البابع و خوشاب را آتش
و ویران کرده از راه کوزل دره و کواش از جانب دریا در اخلاط باردوی
همایون ملحق شدند در آن اوان قورچیان طهران و محمدی بیک
ترکمان و امیر سلطان بیک بجهت حسب الامر بدرگاه عالمپناه می‌آمدند
و بهر جا که متمردان و حرامیان کرد میرسیدند غارت میکردند چون اطلاع
رسید حکام کردستان زنبیل بیک و شاه قلی سلطان
باندیشه باطل فراهم آورده مقاومت و جدال را آماده گشته بودند

آوازه ورود و هجوم ظفر شعار در راه فرار پیش گرفته غازیان مجال گریز
ورد و وسطان باردوی همایون ملحق شدند شاه کامیاب تا هو دی سلطان
و اردوی همایون بیک در قلعه بعد از ناحیت باسین به وانه تلیس
چون بقلعه موش رسیدند غافل بر سر ساکنان آن دیار ریختند و جمعی را
بقتل آوردند و فوجی از مردمان آن دیار از حصار بعزم کارزار بیرون
آمدند اکثر ایشان طعمه شمشیر غازیان گشتند ناگاه الکای مذکور را بسوختند
تلیس شدند مصطفی بیک حاکم آنجا با ناصر بیک زرقی و ابدال بیک با صد
سوار یارای قتال و جدال از حصار بیرون آمده غازیان جمعی کثیر را از آن
پرشکوه بقتل آورده و بقیه السیف از چنگال مرگ خلاص شده بقلعه گریختند
امرای آن دیار را سوخته در اخلاط باردوی معلی ملحق شدند بعد از آن از کردستان
خبر رسید که اسکندر پاشا به بیرام بیک قاجار غالب آمده صورت واقعه
چنان بود که چون بیرام بیک باتفاق کچیره و کرجی به اولی رفته بودند
قلعه تسخیر کرده در آن اوان اسکندر پاشا از ارض روم با سپاه بیلغار
بجانب ایشان روان شدند ناگاه در اردوی امرا ریخت در آن ایام
بیرام بیک و کچیره بیک بتاخت رفته بودند و تولقون بیک قاجار
بوز باشی در اردو بودند ایشان بالضروره باستقبال رفتند
مردانه نمودند چون کثرت رومیان وافر و لشکر ایشان قلیل
توان بود غازیان عنان از جنگ برتافته فرار نمودند اسکندر پاشا
سی نفر از غازیان و کرجیان بقتل آورده از همان مقام بارض روم

ذکر فرستادن شاه کامیاب شاهزاده اسمعیل میرزا با جمعی از امرا بجنگ اسکندر پاشا در ارض روم

چون خبر دست برد اسکندر پاشا بمسامع شاه ظفر لوا رسید فرمان قضا
نفاذ صادر یافت که شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا که آثار فتح و اقبال
از ناصیه احوالش ظاهر و هویدا بود با فوجی از بهادران مدفع اسکندر پاشا
بارض روم روانه شوند از امرای نامدار خلیل سلطان ذوالقدر و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
خان استاجلو و شاهقلی سلطان استاجلو و محمدی بیگ ترکمان و اوبه روملو و امیر غیب بیگ استاجلو و الله قلی سلطان ایجک اوغلی و حمزه بیگ
بیگ طالش و خلیفه انصار و الغ بیگ سعدلو و ابراهیم خلیفه البیادت و ذوالقدر
انصار بیگ بازوکی و قنبر سلطان روملو و هزار قورچی طهران و هشتصد قورچی
نخجوان در ملازمت رکاب شاهزاده عالمیان در حرکت آمده رسیدند شاهوردی
سلطان زیاد اغلی و محمدی بیگ ترکمان و اوبه بیگ روملو را منقلای گردانیده
بپاسین ارسال نمود و خود بنفس نفیس با فوجی از خاصان جرار که از دلیران روزگار
از عقب ایشان بجانب پاسین در حرکت آمد جنود روم که در آن موضع بودند
از سپاه نصرت دستگاه شکست خورده سیصد نفر از ایشان بقتل آمد و بقیة
السیف که در آنجا مانده بودند گریخته بارض روم رفتند این خبر چون باسکندر
پاشا رسید قولاقاسی ارض روم را با دویست و پنجاه سوار بقراولی فرستاد
ایشان و ملازمان امرا که پنجاه نفر بقراولی رفته بودند با یکدیگر جنگ کرده
رومیان مغلوب شدند بالاخره چون اسکندر پاشا از توجه شاهزاده ظفر آثار آگاه
گردید امرای روم و مردم ارزروم را طلب کرده با ایشان مشورت فرمود

بایشان

دشمنان کشته شدند نظم ندارد هم تاب میدان او ٭ بود آیه فتح در شان او ٭ در این جنگ
شیر ظفر صید اوست ٭ اگر هست شیری درین صید اوست ٭ صلاح در آن است که
از شهر بیرون نرفته بسبب استظهار بحصانت حصار باز داریم و قلعه را بضرب
توپ و تفنگ از تعرض لشکر قزلباش نگاه داریم اما بواسطه کثرت لشکر متفرقه
از اکراد و جمعی که از ولایات ارزنجان و ترجان و بایبرد و کماخ و غیر ذلک
بیرون و کردستان آمده در آن اوان جمع شده بودند کمال غرور و تکبر
بتجربه راه داده سخن امرا را قبول نکرد و گفت محاربه اقدام باید نمود و شروع در
ترتیب اسباب حرب و بیرون رفتن نمود و زبان بدین مقال مترنم ساخت
نظم درین قلعه بودن ملال منست ٭ همانا که رنج و وبال منست ٭ ببر مرد را
تیغ و بازو حصار ٭ حصار گل و خار ناید بکار ٭ فلک دار و از نام ننگ
که باشد گریزان ز میدان جنگ ٭ امرای روم رای او را ببیع رضا اصغا
کرده و درجات بلاد مغاک هلاک فرو رفتند اسکندر پاشا روز دیگر با جمعی
کثیر از اعوان و انصار با انصار بالشکر بسیار از پیاده و سوار بعزم جنگ و
پیکار از حصار بیرون آمد و در نیم فرسخی شهر صف قتال و جدال بیاراست و
بیگچریان و تفنگچیان برابر صف سپاه باز داشت از این جانب شاهزاده
ظفر کوکب کوچ بر کوچ متوجه ارض روم گردید چون در موضع پاسین نزول اجلال فرمود
اوبه بیگ روملو را بقراولی ارسال نمود و ایشان بملازمان اسکندر پاشا رسیده
با وجود آنکه بسیار بودند بی اندیشه بر ایشان تاختند و یکی را گرفته پیش شاهزاده
عالمیان فرستادند و آن گرفتار اظهار کرد که اسکندر پاشا از قلعه بیرون آمده

سعد قال کشته اسمعیل میرزا بر کسی که از باد صبا تند تر بود سوار گشته متوجه میدان
محاربه گشت و سپاه ظفر دستگاه را فوج فوج بدفع اسکندر پاشا مامور گردانیده
بار اول از امرا محمدی بیگ ترکمان و ادهم بیگ روملو و امیر بیگ
استاجلو بمعرکه در آمده بتاختن و تیر انداختن مشغول شدند و خان بیگ سعدلو
و ابراهیم بیگ الپاوت و سایر غازیان در میدان مبارزت راندند و در
تمامی میمنه و میسره جنگ در پیوست افواج لشکر ظفر مآب جنبیدند از جانبین بهم
مخلوط گشتند و غازیان رستم توان بر رومیان غلبه کرده اسکندر پاشا
چون جلادت عساکر قزلباش را مشاهده نمود از بیم جان با معدودی از رومیان از
قلب بیرون آمده و لشکرها را گذاشته بطرف حصار ارض روم گریخت
فتاده تفنگ رومیان از دست ❊ ز انبوه افتاده پشت بپشت ❊ هرآنچه
در افتاده بیرون درخت ❊ ز جور تبرزین شده لخت لخت ❊ غازیان جمعی بسیار
بقتل آوردند و آنجماعت زیاده از پانصد نفر بودند اسکندر پاشا با جمعی از رومیان
رو بطرف گریز نهاد و لشکر ظفر اثر از عقب ایشان لجام ریز روان شدند
و بهر که میرسیدند بقتل می آوردند لاجرم از غایت اضطراب چندان خلق در
خندق حصار ارض روم افتاده بودند که از آب تا سر مالامال شده بود
از غایت اضطراب بستن دروازه ها فراموش کرده بودند سه نفر از غازیان
بدرون قلعه در آمدند شاهزاده خواست که خود بنفس نفیس بعزم رزم بدرون
رود ❊ ببستند پی بر روان جنیبت کار و شتاب ❊ برانگیخت رخش چو دریای آب ❊ سران سپه بر رخش آمیختند ❊ همه در عنانش در آویختند ❊ بعد

بعد چندی گفتند کای تاج بخش ❊ تو خورشیدی کی محو چون در رخش ❊ شاه علی سلطان
و بدر خان عثمان اسب شاهزاده عالمیان را گرفته نمیگذاشتند که بشهر رود و شاه
زاده غیرت قرین حرون شده آنگاه قورچیان خواهد عنانش را گرفته شمشیر کشیده بر
قورچیان زده قورچیان [illegible] عنانش نگذاشتند اگرچه ممنوع شدند غازیان آنجا
بقلعه در آمده قلعه را اسیر گرفتند در آن جنگ گاه از رومیان ده هزار و
پانصد و هفتاد و شش نفر بقتل آمدند سوای آنکسانی که در خندق و غیره کشته
بودند و از امرای معتبر القوم بدر که بیگ عیسی حاکم مرعش و محمود بیک برادر زاده
خیر بیک که در زمان سلطان قانصو پادشاه مصر و حاکم حلب بود و [illegible]
برادر اسکندر پاشا و حسین بیک حاکم چمشکزک و خیر الدین بیک والی
ملاطیه و مصطفی بیک حاکم طرابزون و حیدر بیک میر باسین و علی آقای قولر
آقاسی و یار محمد بیک قوللر آقاسی غلامان خواندگار و علی بیک برادر
اسکندر پاشا و قاضی ارض روم دستگیر شدند و دیگر امرا و سران و جوا
نان نامدار و گزیدگان که سوار از حد و شمار افزون بود که رخت بقا بباد فنا
دادند در آن اوان عثمان پاشا حاکم قرامان بود و خضر پاشا ذوالقدر در از
زنجان بود که ناگاه آواز فتح و ظفر لشکر قزلباش و انهزام رومیان
در اردوی ایشان افتاد یافت آن سرداران از بیم جان و آوازه اقبال
شاهزاده عالمیان بر سر ایشان آمد از زنجان رو بفرار نمودند شاهزاده
ظفر لوا بعد از عبور از آنجا روانه اردوی معلی شاه قرنقا کردید [illegible]
نمودن شاه دین پناه قلعه ارجیش را ❊ شاه دین پناه بعد از فتح اخلاط علم

بطرف ارجیش فراغت فرمان و جلالت خان عز اصدار یافت که در ان
هنگام جلو با جمعی از امرا رسم منقلا بایلغار از پیش روان شوند و نفس نفیس خود کوچ کرده
در حوالی قلعه عادلجواز نزول فرموده بر بالای پشته در امده سواد قلعه را منظور نظر جهان
در آوردند و در قلعه از قبل سلطان سلیمان مصطفی بیگ ولد نور سلطی پادشاه
متصدی ضبط و محافظت این مقام بود و بغرور تمام از راه [illegible] محاربات [illegible]
فرقه قورچی را از قلعه بیرون فرستاده و دلاوران ظفر ایام اعلام شیر [illegible]
بسیاری را به قتل آوردند و از انجا کوچ کرده فرمان مطاع صادر شد که جنود
عالمگیر بکلی از پسته روان شوند غازیان صفها بسته نقاره فرو کوفتند
[illegible] آمده نشستند و در مقابل حصار ارجیش بارگاه گردون اشتباه محاذی
منزل ما گشت و انحصار در محکمی از سد سکندر محکمتر بود و دران حصار اکراد دلیر
و جنگجویان بیشمار بودند انجماعت قلعه داری را وجهه همت خود ساخته مستعد جدال
و قتال بودند امرای عظام و قورچیان نصرت شعار دایره وار گرد حصار در امده
باطراف القلعه صفها چو کوه کشیدند جمل قیامت شکوه دلان ز دو سو [illegible]
فراز هر منزل کار [illegible] وصف کرده ساز غازیان با تیغ اندختن توپ و تفنگ
شروع نمودند و مردم قلعه از بالای بروج و باره آغاز انداختن توپ و تفنگ
کردند از جانب اردو سوندک بیگ قورچی باشی کلیسایی که در برابر قلعه بود
او را حواله ساخت و حسین بیگ جادشلو قورچی تیر و کمان و حسن بیگ یوزباشی
و سایر قورچیان حوالها ساختند و توپچیان بضرب پنجاه گز دیوار حصار را
انداختند دران اوان غره دلاور از سر جان برخواسته پای تهور از دروازه

قلعه بیرون نهادند و تیغ کین از نیام انتقام برکشیده و سینه که محل توپ ساختند
و غازیان قریب پنج نفر از ایشان بزخم تفنگ شهید ساختند القصه مدت [illegible]
چند عساکر جرار را در اقدام مراسم جنگ و کارزار هیچ جز تقصیری نبود
اما باستحکام حصار و عمق خندقها در از هر جهت مجال هجوم و عروج
بران محال می نمود اهل قلعه از غایت حیرت و دهشت و هراس دیده عقل
کشته بود و چشم بصیرت خیره مانده و از بیم جان قلعه را نگاه میداشتند
درویش بیگ تکلی جهه دفع و استیصال معاندان توپی ترتیب داده هم دران
اوقات که شاه را در [illegible] متوجه جنگ سکندر پاشا و قلعه ارجیش بود
خبر رسید که ده خروار زر از خزانه کار برای قضیه لشکر که از
قلعه عادلجواز اورده چون این خبر بسمع پادشاه رسید فرمان داد
که [illegible] اغلی با صد و پنجاه قورچی بجانب اخلاط روند مصطفی بیگ ولد
نور پاشا سلطی که حاکم عادلجواز بود [illegible] صد کس [illegible] غازیان نامزد کرده
قورچیان ایشان را مغلوب ساخته چهل و هفت نفر از ان جماعت بقتل اوردند
و اسیر [illegible] را بدرگاه عالمپناه آوردند و هم درین سال پهلوان [illegible] سلطان
شاملو که حاکم ان دیار بود با ایشان محاربه کرده بقتل آمد در جنگ [illegible]
سلطان را از بدن جدا کرده بردند بعد از ان جثه او را نقل شد بمشهد مقدس معلی
نموده در صحن آستانه مقدسه منوره سد مرتبه مدفون ساختند بر لوح مزار
این بیت نقش شده بیت تمر را وقف نقش آستان دوست منزل شد
خوش سری منزلی دارم [illegible]

فتح قلعه چون شاهزاده مظفر لوا اسمعیل میرزا از فتح رزم مظفر و منصور مراجعت نمود
در ظاهر قلعه فرخنده اردوی همایون پیوست و سرهای مخالفان را که در جنگ
اسکندر پاشا از تن جدا کرده بودند در پای قلعه مذکور ریختند اهل قلعه چون
دانستند که مقاومت با جنود قزلباش در حیز قوت و قدرت ایشان نیست
با یکدیگر مشورت کرده گفتند که مخالفت شاه دین پناه محض شقاوت و جهالت است
بنابران اسم بیگ نخجی را که حاکم آن قلعه بود بقتل آوردند و غازیان را از
بالای حصار از جایی که خرابی داشت بالا کشیدند و غازیان اکثر کردان را
که در آن قلعه بودند بیرون آورده پوست سر ایشان کندند فرمان اعلی شرف نفاذ
یافت که قلعه را ویران ساخته بخاک تیره برابر سازند لیکن ازان شاه عالمیان در
حفظ حمایت ملک سبحان بجانب قلعه بارگیری در حرکت آمدند چون این دیار
از غبار مراکب ظفر مواهب عبیر آسا گشت عساکر منصوره رایات اقتدار بر افراختند
و روی همت بتسخیر آن قلعه آوردند محمد بیگ ذاکر اغلی که از جانب سلطان
سلیمان کوتوال آن قلعه بود دروازه های حصار را بسته بقلعه داری و انداختن
تفنگ و بادلیج اقدام نمود و فرمان قضا جریان بجمیع عساکر منصوره
نافذ شد که از هر طرف جنگ اندازند دلاوران و امرا هر کدام در مقابل برجی
سیبه ساخته توپها نصب کردند آتش زدند و برج و باره را در هم شکستند و
غازیان دم بدم بر حوالی قلعه اقدام می نمودند ساکنان قلعه نیز از جان گذشته با مدافعه
توپ و تفنگ اهتمام داشتند ذاکر اغلی و سایر مردمان از خوف غازیان
بیم تمام در نهاد ایشان افتاده و حیرت انگیز که انجام درآمده بزنهار امان طلبیدند

شاه ترحم نموده از جرایم ایشان گذشته بعنایات بیغایات پادشاهانه ایشان را مستمال
گردانید محمد بیگ از قلعه بیرون آمده حصار را تسلیم نمود بعد ازان ملاحظه آنکه
بر ساحت احوال معروض اخلاص کرده بتفقدات و انعامات شاهانه از زر و
و اسب سرافراز شد آنگاه شاه عالیجاه از بارگیری کوچ کرده از عقبه [illegible]
عبور نمود و شاهزاده مظفر انتما اسمعیل میرزا ساحت ولایات کردستان را
غازیان اکثر کردان را در صحرا و بیابان از تیغ گذرانیدند و جمعیت آن قوم را
بعضی را اسیر ساختند و بعضی دیگر اسیر تیغ کشتند و اموال و
مواشی ایشان بدست غازیان درآمد فتح این بلاد و استیصال این جماعت
بر اعتقاد ممالک دست داد که در هیچ قرنی سلاطین و خواقین را میسر نشده بود
چون شاه کامیاب بالباغ رسید مردم آنجا فرار کرده بودند غازیان آن
سوزانیدند و تمامی آن ساحت ختم محمودی روانه گردانید حسن بیگ که سردار ایشان
بود بسید فرار از دست غازیان ظفر شعار خلاص گشت برادرش روی بجانب
درگاه اسلام پناه آورده بعز عتبه بوسی سرافراز شد و بنظر کیمیا اثر
گشته از امثال و اقران گذشت نواب کامیاب مالک رقاب شاهزاده خورشید
رکاب اسمعیل میرزا را باتفاق امرای عظام مثل سوندک بیگ قورچی باشی و محمدی
بیک موسی لو و سایر امرای کرام بساحت کوردستان فرستادند و چون در عقبه کوزکی
وار برف بود لهذا امیرزا و امرا توانستند که از آنجا عبور نمود مراجعت کرده
باردوی همایون آمدند و خاطر خطیر پادشاه سعادت منش از فتنه و فساد عادی
کیفیت مطمئن شد بجانب ممالک خود مراجعت نموده در ربیع الثانی سنه مذکوره

در بلده نخجوان نزول اجلال فرمود و هم درین سال در [illegible] محمد سلطان ولد
اولش خان که از نبایر چنگیز خان بود رحلت نمود منشیان خبر فوت وی را که مجتهد
معدن معالی بسمع شاه سپهر اقتدار رسانیدند خواجه شیخ محمد تبریزی که مستوفی آن [illegible]
مقدسه در تاریخ وفاتش گفته تاریخ عدو دین نبی دین محمد بی دین * که بود دشمن آل علی
ولی الله * بمرد زار و هر انکس که دشمن شاه است * بجوی سال وفاتش ز مرگ سگ [illegible]
و هم درین سال شاه خجسته خصال میر حسن الملجایی که از سادات [illegible]
کاردانی از اقران ممتاز بود برسم رسالت بروم نزد خواندگار فرستاده
آن بود که رستم پاشا کتابتی بامرا نوشته بود که [illegible] که صلح [illegible] در سال
خواندگار در حلب قشلاق نموده بود و هم درین سال سلطان مصطفی پسر [illegible]
که رستم پاشا وزیر اعظم در باره او نمود که [illegible] مخالف می بود عرض سلطان [illegible]
رسانیده بود که سلطان مصطفی داعیه سرکشی و مخالفت دارد بنابران سلطان
سلیمان وی را بقتل رسانید تاریخ آن واقعه مکر رستم یافتند بعد از چند روز ولد
سلطان مصطفی سلطان محمد را نیز کشتند ستم مکرر تاریخ او گردید و هم درین سال
غفران پناه قاضی جهان که سالها [illegible] و کالت از روی عزت و قدرت [illegible]
و قبل از آن در آن منزل عالی استعفا کرده در قزوین معتکف بود بنابر رسم [illegible]
خبر شاه چون او از حیات و زندگانی دی بود بار دوم همایون اراده [illegible]
معاودت در قصبه زنجان در خانه مجاور آن مزار کثیر الانوار شیخ ابو الفرج
روز جمعه غروب که هفدهم ماه مبارک ذی حجه [illegible] بود که بجوار رحمت ایزدی
پیوست قاضی جهان موافق تاریخ اوست وفاتش صبح پنجشنبه دوازدهم [illegible]

محرم سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه در قزوین مدت عمرش هشتاد و دو سال ذکر
شمه از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و مال احوال [illegible] ذوالجلال
بسبیل اجمال وی از اکابر دار السلطنه قزوین بود و والد ماجدش غفران پناه [illegible]
اعلم العلما و قاضی القضات آن ملک بود و [illegible] و اسطه مرحمت پادشاهی [illegible]
سیف الدین حسینی قزوینی رسید قاضی سیف الدین از اعاظم سادات
و فضلای رفیع الدرجات عراق بوده و در زمان سلطنت سلطان محمد [illegible]
بمزیت علم و فضل ممتاز بوده قاضی [illegible] و حال در دار السلطنه قزوین بامر
قضا اشتغال داشته اند چون استعداد ذاتی و کرم جبلی ایشان فوق [illegible] آن
امر خطیر بود بار دوم همایون پادشاه جلیل ابو البقا سلطان شاه اسمعیل [illegible]
برده اند و اول خدمت که مامور گشته اند بیرون آوردن نهر شاهی [illegible]
که از آب فرات جدا کرده بچهار فرسخی نجف اشرف آورده اند و مبلغ دو هزار
تومان خرج آن نهر کثیر الفایده شده و محصولات کلی از آن نهر رسید و وی [illegible]
از روی اخلاص و اعتقاد آن خدمت را سر کرده که از صحیح القول [illegible]
که عربان بادیه که [illegible] آن نهر شریف اقدام می نمودند دستهای ایشان [illegible]
می شد وی از روی محبت دستهای آن جماعت را بوسه می کرد و [illegible]
ایشان می افزود و بعد از اتمام آن خدمت در سلک وزرای میرزا شاه حسین
وزیر اعظم قرار گرفتند و بعد از رحلت میرزا شاه حسین بوزارت شاه جمجاه
ابو المظفر سلطان شاه طهماسب که در آن اوان میرزا بود و در [illegible] بودند
سرافراز گشتند چون دار الملک شیراز بقبول شاه سکندر [illegible] مقرر بود [illegible]

پیشتر از ملازمت اشرف اردو زود معاودت فرمودند چون سلطنت بذات قدسی
شاه عالم پناه قرار گرفت بدستور بوزارت اعظم سرافراز شدند و قریب دو
سال آن خدمت کردند چون میانه امرا در خانه نزاع وجدال بهم رسید و
انحضرت از جانب امرای عظام استاجلو بودند و صلحی میانه ایشان و کپک
سلطان استاجلو که میر دیوان و وکیل بود واقع شده بود و یکی از بنات
مخدرات ایشان در منزل پسر کپک سلطان بود و در ان اثنا امرای استاجلو
مغلوب گشته اکثر جماعت بگیلان رفته بالضروره ایشان نیز همراهی نمودند
مظفر سلطان امیره دباج چون سوء مزاج در اصل میان ایشان داشتند و چهار
سال در حبس ان بدخصال گرفتار بودند چون از سقوط کشتی زورق حیات
مظفر سلطان در گرداب و غرق آب افتاده دستگیر تقدیر شد انحضرت
از گیلان در آمده مجدداً منصب وزارت دیوان اعلی بمشارکت میر عنایت الله
خوزانی یافتند مشار الیه را با نسبت انحضرت سلوک میسر بود و در
مقام کسر حرمت ایشان میشدند تا اکثر زمانه بانتقام او مبادرت نمود و بجزای
اعمال ناشایسته خود فایض گشت بعد از ان عالیشان در منصب استقلال
تمام پیدا کرد و چنانچه بعد از خواجه نظام الملک وزیری در ایران مثل وی بظهور
دوران نیامد از مشاهیر وزرا عجم و ملاذ ارباب سیف و قلم گشتند بجای
وی وزیری که جمیع اسباب قابلیت و استعداد و باشند مثل او نبود و رفعت
شان او از بیان مستغنی است در علم و فضیلت و فهم و ذکا و فطانت وحید عصر
و یگانه دهر بودند در اصابت رای و تدبیر و براعت خاطر و صفای ضمیر

سزاوار وزرای کفایت آثار تجربه رای و برکات رای و قضیه نیتی مبارک
روی او بر خلق ابواب فتح گشودی سعادت چشم گشودی که بار دیگر بجانب
زمانه گوش نهادی که رایش چه فرمودی دقایق معقول و منقول و فنون منثور
و منظوم بر لوح خاطر و صحیفه ضمیر می نگاشت و صنایع روزگار را در حلیه فصاحت
و بلاغت و زیور حسن خط و لطف عبارت می آراست حدت فهم و ذکا
بمثابه بود که علما و فضلا از هر علمی که در مجلس شریف ایشان مذکور میشد طرح مباحثه
وی دخلهای موجه در اثنای مباحثه می نمود و نکات سخن بیان میکرد لطف ا
و تحریر و حسن خط و تهذیب عبارت و لطافت تقریر ایشان بحدی بود
که مضامین مغلقه و مدعیات مشکله با خصر عبارات و اوجز بیان و لطف اسلوب
بلا تأمل و تفکر باسرع زمان در سلک بیان در می آوردند و منشیان از
منشیان فصاحت شعار و سحر وران بلاغت آثار که در عرصه فضیلت
گوی تفوق و رجحان از اکفا و اقران ربوده اند در زمره انحضرت مستعد چنانکه
مسودات احکام مطاعه لازم الاطاعه و کتابات که در باب سلاطین روم
و هند و ازبک نموده مردم در دست دارند شاهد این معنی است در رتق
امور مملکت و سر انجام مهام دین و دولت بیضاعی نمود و سرمایه عدالت
پروری را پیرایه خوف الهی ساخته دقیقه از دقایق حسن سلوک و خیر خواهی
نامرعی نگذاشتی کرم جبلی حاصل ذات باوجود رفعت شان با جمیع خلایق در
مقام ادب و تواضع و فروتنی بود در تحریر و تقریر کمال ادب ملاحظه کرد
و خیرات بسیار نمودی و سادات و علما و فضلا را رعایتها نمودی مستحقین را

همه وقت محظوظ و بهره‌مند ساختی روزهای پنجشنبه روزه گرفتی در تعظیم سادات
و علما و توقیر ایشان بمثابه در خدمت بندگان اشرف کوشیدی که در هیچ
زمانی کسی آنقدر تعظیم سادات و اهل علم ننموده و بود مسامع عز و جلال رسانیده
بود که هر کس نسبت بسادات علما در مقام بی‌عزتی باشند فردای آخرت از جهت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله مواخذات و باین عبارت نواب کامیاب
میفرمودند که اگر سیخی را در آتش سرخ کرده در گوش قاضی جهان کنی مرا
خوشتر می‌آید که بسادات لفظ تو گویی و منشا همان شد که در مدت چهل و
هفت سال تمام شاه کامیاب از ابتدای وزارت آنحضرت تا وقتی که بروضه
رضوان خرامیدند همیشه حرمت و عزت علما و سادات می‌داشتند و بار از
بالکلیه حسن سلوک میفرمودند آنحضرت را دو پسر بود معز زمان میرزا اشرف جهان
که اندکی از کمالات و استعدادات و اوصاف ایشان در نسخه دیگر مذکور شده و احوال
آنحضرت در مجمع الشعرا ایراد یافته و دیگری میرزا عبدالباقی که در عنفوان جوانی
و ایام حسن و خوبی از دار فنا بعالم بقا رحلت فرموده‌اند آنحضرت در گیلان
تشریف داشته‌اند و نواب میرزا اشرف جهان در تاریخ واقعه وی فرموده
اند **قطعه** دیدم در خواب میر میرزا دوش • از درد و داغ حسرت
خاستم • از خواب عدم دو نرگس او بیمار • وز باد فنا دو سنبل افتاده خم
بر چهره چو گل ز دست کمتری خویش • از خون جگر سوختگان کرده رقم • گفتم که
مجلس‌آرای گل پاره که هست • از داغ تو دلهای همه ریش • گو آن خط نابرده
خلعت حسن • چون شاخ گل آراسته سرتاقدم • رضوان بجنان گو نشست

جاوداد • کی بخیل تو شد زینت ارسطان ارم • از گلشن الحق تاریخ شد • گفتا که زعالم سوی جنت
رفتم • چون آنحضرت در زنجان بود متوفی شد جسد مطهرش را نقل بقزوین نمودند
در مزار شاهزاده حسین امانت گذاشتند بعد از آنکه این خبر بسمع اشرف
رسید بنابر حقوق خدمات وی زر داده مقرر کردند که نقل نعش آنحضرت
بکربلای معلی نمایند چون بحوالی بغداد رسید بواسطه طاعونی که در عراق عرب واقع
شده بود نتوانستند بردن و در آخر الامر او را نقل بمشهد مقدس مزکی معلی نمودند
و در شهور سنه اربع و ستین و تسعمائه در پایین پای آنحضرت در پیش حجره که بقعه مبارکه واقع
است دفن نمودند رحمة الله علیه رحمة واسعة چون مدت چهار سال معصوم بیک
صفوی امر دیوان کل اشتغال داشت و مهر باحکام شرعی و عرفی میزد در وقتی که قاضی
جهان بوده وی اهانتی می‌شد بخاطر انور راه یافت که اگر قاضی جهان بجای
وکالت خود دستور استدعای خدمت قدیم خود نموده منع او چون نتوان
نمود بنابرین در روزی که روز دیگر شب غفران پناهی قاضی جهان الحسینی سجده و پای
بوس اشرف سرافراز شد معصوم بیک پابوس وکالت فرمودند که قاضی
الطاف ازان محروم نمانند و درین سال معصوم بیک وکیل شد مهر بجای مهر وکالت
زد و هم درین سال غواص بحر افکار مولانا محتشم کاشی فوت شد مولانا از شاگردان
میر مقبول قمی بود در خدمت وی بسر برد در دنیا بمراد دل و غالب بود از انشاد
او این ابیات بخاطر بود ثبت افتاد • که بود ام خانه سیه کرد این دعا یا رب • که گم شود
از جواب شود • ز شب تیره غفلتی آن شانه که شود سیراب • مگر قرآن بگردون ز سرآ شود
قضا پناه افصح المتأخرین مولانا محتشم کاشی در تاریخ فوت مولانا محتشم در سلک نظم

دراوردند • تاریخ • غنچی از نخل غنچه در دلستان بخش • چون اسمعیل اجل آن دهر اسم
بخش • مبتلا شدم زرجب و راست گی غنچی غنچی • متوجه چو شدم بود همین
تاریخ • سال ... سلطنت ... چهارم ... [illegible]
و ستین و تسعمایه درین سال عثمان پاشا بفرمان سلطان سلیمان بشهر ارزروم آمده عزم
کرد که از پیادر خود که آنرا ولایت حاکم آن دیار شده بود قطعه زمینی بخشند و کس بدرگاه
عالم پناه فرستاده استدعا نمود و شاه دین پناه شاهزاده قربان ابوالفتح سلطان
ابراهیم میرزا را با بدرخان و امیر خان بیک را با جمعی کثیر از بهادران بمدد سرحدات
فرستاد و قراولان عساکر ظفرنشان چند نفر از معتبران سپاه روم دستگیر کرده
نزد امرا آوردند بنابران خوف تمام در جوف عثمان پاشا استیلا یافته از بالای قلعه
کوچ کرده روانه دیار خود شدند چون درین سال خبر آمدن سلطان سلیمان از حلب
بجانب آذربایجان محقق شد نواب کامیاب مالک رقاب در نهایت بساط
اختیار و عساکر نصرت مآثر شده شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا با معصوم بیک و توقی
بیگی و شاهقلی خلیفه مهردار و جمعی دیگر از غازیان جرار تاخت کردستان ارسال
نمود و نواب اسمعیل میرزا و بهرام میرزا با شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
قاجار تاخت کردستان ارسال نمود و نواب اسمعیل میرزا الکای وان و
وسطان و ارجیش و عادلجواز را غارت کرده سالماً غانماً بازگردیده مراجعت نمودند
سلطان حسین میرزا و شاهوردی سلطان زیاد اوغلی نیز کور را تا حد ... خنه
مظفر و منصور با غنایم نامحصور در نخجوان باردوی ظفرنشان ملحق شدند ذکر ...
سلطان سلیمان بجانب آذربایجان و گریختن از ولایت نخجوان ...

ذکر ... در ایام بهار که جهان را لباس سبزه زار نمود و اطراف باغ و بساط غبرا
از ریاحین زر افشان شده و چمن قبه خضرا بود و فراش صبا بساط زمین را فرشهای
رنگارنگ آراست باغبان صنع چمن جهان را گلهای گوناگون برآراسته • چمن از نسیم صبا
مشک بار شد • سمن از لطافت چو رخسار یار شد • ز باد صبا گل چو کنج دو یار شد
چو معشوق چندان عاشق نواز شد • سلطان سلیمان پادشاه روم با سپاه انبوه روم
با ... و قاعده مقرر از حلب بیرون آمده کوچ بر کوچ متوجه آذربایجان
شد چون شاه عالمیان ازین حال اطلاع یافت در روز پنجشنبه ششم شهر رجب المرجب
سنه مذکوره از نخجوان بیرون آمده به یلاق بازارچای تشریف برده المخال را
مضرب سرادقات جاه و جلال ساختند آنگاه الغ خان بیک سعدلو را
با قراولی روانه ساختند مشار الیه در ... تغازان بیک که قراولان لشکر خواندکار
بود رسیده حمله نمود دشمن دولت و اقبال نیز وال را بجماعت ... بدولت
نفر از ایشان را که قتیل رسانیده و سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه فرستاد
در عشر ثالث شهر شعبان سنه مذکوره خواندکار رومی بنخجوان آمده عساکر او از کنار
روان و مور ... بیابان افزون بودند ذو الفقار شاهحسین بیک یوزباشی استاجلو
بر ... رفته بود با قراولان خواندکار برخورده سی نفر از ایشان را بقتل آورد
سی نفر دیگر را دستگیر نموده بدرگاه آوردند و جماعت را نیز ... کل
کردن زدند خواندکار بعد از دو روز از نخجوان در بیست و هفتم شهر شعبان فرار
کرده آنجا را بعد از سوختن بجانب ارض روم معاودت کرد و ... از ...
چورلستی نتی • امرای عظام ... را تعاقب کرده الغ خان بیک سعدلو

از عقب اردوی خواندگار رفته و کیسل احمد پاشا که وزیر اعظم خواندگار بود
با ذخیره بسیار از عقب اردو میرفت و دویست و پنجاه نفر از ایشان را قتل
آورده باردوی همایون مراجعت نمود و روز دیگر غازیان رستم اوغلان
را که اولیا بیاد دست یافته بعضی را کشته و جمعی را دستگیر کرده باستقبال
موکب همایون می‌آوردند شاه دین پناه شاهوردی سلطان زیاد اوغلی
را با سیصد نفر روانه ساخت سلطان مشار الیه دو بار در اثنای رسیدن خواندگار
تاخته و سوخته باردوی گردون شکوه متوجه شد چون رایات اقتدار خواندگار
کونسار شد شاه عالم پناه از بازار جای کوچ کرده بسعادت و اقبال بطرف
الکای خواندگار روان شد محمل سپاه قیامت شکوه عثمان تاب شد قلعها
ملک روم غازیان ولایت ظفر توامان ولایت را تاخته غنایم بسیار گرفتند
شاه کامیاب از موضع قالموحی شاهزاده عالمیان عالی تبار بسلطان بیک
که با جمعی کثیر از زمره میان لشکریان سلطان سلیمان بتعمیر را امده بود و مرد و قلعه‌دار
اکثر اخیار الحرب سیصد سوار را بر خاک هلاک انداختند و سلطان بیک را
دستگیر کرده باردوی همایون اوردند چون از جانب خواندگار ایلچی
بصلح آمده بود شاه کامیاب از در مصالحه در امده از سر خون سلطان بیک
گذشت و او را همراه ایلچی بخدمت خواندگار فرستاد و ایشان
با عیان اردو ام و ارباب اصلاح ذات البین سلسله جنبانی نموده معروض
سلطان سلیمان گردانیدند که خصومت در این ملک و رفاهیت رعایا و
امنیت ممالک است نظم چو سلطان کند در سر خیره ٭ دو عالی با بیاد سر

حوال

خصومت بود در جهان انسجاب ٭ که سبعش کند عالمی را خراب ٭ چو شاهان دم
از صلح یاری زنند ٭ دم از یاری و دوستداری زنند ٭ جهانی شود
فارغ از انقلاب ٭ عمارت پذیرد جهانی خراب ٭ سلطان سلیمان
بصلح در امده و مایل شده شاهقلی بیک را خلف الامام و سکام حقیقت
انصراف از زرانی داشت و از جانبین کدورت بصفا تبدیل یافت و معاهده
عهد و پیمان بایمان موکد شد ذکر رفتن شاه جهان پناه بولایت گرجستان و بعضی
فتح ولایت مذکوره چون خسرو فریدون فر عطا از محاربه شاه روم وا شد
عساکر ظفر توم قلعه سلطان ساخت در این اثنا شهبازان عسکر رای جهان
عز و جلال رسانیدند که گرجیان سر از گریبان عناد بیرون اورده بعضی
بعضی از بلاد اسلام می‌شوند بمواد وی ان ساعت و دم بجمع لشکر ظفر اثر فرمان داد
وقت بتاید نواب کامیاب ممالک قلعه نصرت جهاد و نصرت آن
بلاد لوای نصرت اعتماد منصوب را افراخت و در ساعت ایزدی ال خلال
واقع شد مجموع الولایت گرجستان مملکت از اشجار کشیم جبال و جوانب
در ان گذارست چون خبر توجه خسرو سپهر احتشام بکفار نابکار رسید از عقب
هم و ترس هر کدام از اهل و عیال خود دست بردار شده بجاهای متفرق شدند
لوارصاب و لوند او دیگر والی ان ولایت بقطع نظر از قلاع و محال و اهل
عیال کرد بتم جانی بهر حیله از میان بیرون برد و خود را بگوشه رسانید و
سایر گرجیان از غایت تجرد بدامن فرار زده بکوهها و مغارها و جنگلها
گریختند و گروهی بحصارهای حصین متحصن شده غازیان بموادی که

کافران بجنگل داخل شده واکثران بی دینان از قتل سایب شدند وزنان
وفرزندان ایشان را اسیر کردند وبسیاری از غنایم بدست غازیان درآمد
انگاه لوای توجه بجانب گوری که پای تخت لواجیات بود تصمیم یافت وازان
تنگ‌ها وبیشه‌های پردرخت عبور کرده سپاه نصرت پناه ان دیار را تسخیر
کرده غنیمت بسیار از فیلان واسپان وجواهر ونقود بدست اورده ازانجا
متوجه تسخیر قلعه مرزوت گشتند وآن قلعه بود که بمتانت از سایر قلاع ان ملک
ممتاز ودر بلندی وارتفاع از پاسوی سرفراز هرگز دست اسلام بدانجا
نرسیده ومطلقا اثر شعار دین خیر الانام گوش ساکنان ان حصار نشنیده
جنود ظفر اثار ان قلعه را دایره وار درمیان گرفتند وبقلعه گیری مشغول شدند
کافران بی ایمان باستحکام بنیان حصار خویش مغرور گشته اغاز محاربه نمودند
میرزاهای کامکار وامرای نامدار وغازیان ظفر شعار از اطراف وجوانب
جنگ انداختند اخر الامر چون تسخیران بعنوانی دیگر موعود ومشاهد گشته
بود هاتف غیب ندای انا فتحنا لک فتحا مبینا بگوش هوش غازیان ومبارزان
میدان رسانید نظم سلاطین بتایید الهی • مرتب می شود دست شاهی •
رسد امداد وشان از عالم غیب • مدد از غیر ایشان با دو عیب • اگر از بخشش
تقدیر خداوند • نماید کارشان پیچیده در بند • چو فضل ایزدی یاری نماید
در دولت بر ایشان برگشاید • بهر جانب عنان عزم تابند • بفیروزی ظفر
دولت بر ایشان برگشایند کام یابند • کو توالی القلعه بارها تا نام از نهیب جم
صولت شاه گردون حشمت مضطرب گشته از در عجز وانکسار درامده باقدام

رفت از قلعه بیرون امده وحصار را تسلیم نمود وشاه جهان بعد از تسخیر القلعه روی
بحصار امدین شدند وان نیز قلعه ایست در کمال شان وارتفاع ومحافظان
ان از نامداران بودند لوا صاحب مادر خود را انجا گذاشته بود وسپاه منصور
جنگ انداختند بضرب توپ وتفنگ فصیل ان حصار را خراب کردند دلاوران
چست وچالاک وبهادران سند ولی اک بیکبار هجوم کرده بقلعه درامدند نظم
دویدند شیران بیار دلیر • شد ان قلعه سنگین برج شیر • فلک بار این هم سر
جنگ داشت • زمین باره دامن پر از سنگ داشت • کافران بی ایمان
وارناداران با مسلمانان از ازدحام وهجوم تمام بدفع غازیان عظام روی اوردند
ومیانه ایشان ساعتی چند از دخول در القلعه بلند جنگ درپیوست تا آخر
غازیان لشکر گان غلبه امده از بالای برج وباره مغزهای بی سر وسرهای بی
مغز چون ثمار بار بیزی از تند باد خریفی ریزان شد وما در لوا صاحب را با اکثر
از نامداران اسیر کرده بدرگاه عالم پناه اوردند پس از منهیان بعرض ساخته
بیان رسانیدند که درین حوالی قلعه ایست نام جمعی از کافران انحصار
را پناه ساخته ولوای مخالفت برافراخته اند دین پناه شاه جهو رودی سلطان نیک باد
افعلی را بفتح القلعه نامزد گردانید سلطان مشار الیه فتح القلعه کرده باردوی همایون
ملحق گردید وجنود ظفر ورود وچاریری حی وده وقلاع بسیار که دران دیار بود بضرب
قوت اسلام درامد وقرستان در ولایت اوراع طلبه خیر الانام واله الکرام علیهم
افضل الصلوة واکمل السلام مفتوح ساختند وقرب سی هزار اسیر صغیر وکبیر
ورنا وپیر بدست لشکر اسلام درامد وقرستان در ولایت کرجستان

در شهر صفر سنه مذکوره که آفتاب یعنی [illegible] در برج حوت بود کوچ بر کوچ متوجه قرا
باغ گشتند و در غره شهر ربیع الاول سنه مذکوره شاه کامیاب نزول [illegible] فرموده آن بلده
پاکیزه و خطه فاخره را زیب بسته بودند در منزل شاهوردی سلطان [illegible]
قاجار که حاکم آن دیار بود نزول فرموده هشت روز در گنجه توقف فرمودند
سلطان مشار الیه مراسم خدمتگاری و جان سپاری تقدیم رسانید بعد از آن
در روز دوشنبه نهم شهر مذکور از آنجا کوچ کرده براه بردع توجه فرمودند
و هم درین سال که سلطان سلیمان در [illegible] آمد قاسم بیک شروانی که در [illegible]
خواندگار بود او را با لشکر بسیار از راه گنجه بشروان فرستاد و ایشان
در بند گذشته بان بلاد آمدند مردم شروان فوج فوج از عبد الله خان [illegible]
حاکم آن ولایت روگردان شده نزد قاسم بیک رفتند حضرت خاقانی شاه حیدر [illegible]
و مقابله ایشان در حرکت آمده در موضع [illegible] بایشان رسیده ده هزار سوار [illegible]
با قاسم بیک بودند و همراه خان دو هزار سوار بیشتر نبود خان بر ایشان حمله نموده
از ابتدای صباح تا وقت عصر مقاتله بین الجنبین امتداد یافت بالاخره بمضمون
کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله خان بر ایشان غالب آمده یکهزار و پانصد
پانصد نفر از جماعت مذکوره بقتل رسیدند در این اثنا محمد خلیفه [illegible] خان خادم خلیفه
عبد الله خان و بقیه مردم اردوی همایون [illegible] سوار شده چون [illegible]
لامع بجانب رزمگاه حرکت [illegible] شروانیان [illegible] بخاطر [illegible]
که مگر از جانب شاه عالمیان مدد و کومک بجهت خان آمده و از همان [illegible]
ریختند بجانب شروان گریختند غازیان ایشان را تعاقب نموده جمعی [illegible]

آورده بود و از وی ایشان [illegible] سابقه [illegible] بجهت ایصال این خبر [illegible]
خلاف [illegible] فرستاده بود و هم درین سال عثمان پاشا از جانب خواندگار
دیگر [illegible] شده شهرزور را [illegible] کرده [illegible] که جنگ کنند قلعه را [illegible]
[illegible] و میان ایشان [illegible] و کار [illegible] شدند و هم درین سال
در بلاد هند سه پادشاه نامدار از [illegible] دار فانی [illegible] رحلت نموده [illegible]
و مرج در اطراف ممالک هندوستان شایع شد اول سلطان شاه بن [illegible] خان
که والی بلاد هند بود دوم سلطان محمود خان والی گجرات سیم نظام الملک
فرمانروای ولایت دکن و مولانا قاسم کاهی کابلی این قطعه را در آن واقعه گفته
سه خسرو را قران آمد بیکسال * که هند از عدلشان دار الامان بود * یکی محمود شاه
گجرات * که همچون دولت خود نوجوان بود * دوم اسلام سلطان [illegible]
که در هندوستان صاحبقران بود * سیم آمد نظام الملک بحری * که در ملک دکن
خسرو نشان بود * تفاصیل حالات هر کدام در محل خود ثبت خواهد یافت [illegible]
وحده العزیز و هم درین سال بلبل فصیح زبان گلستان فصاحت و طوطی
شیرین بیان بوستان بلاغت زبدة المادحین [illegible]
ائمة المعصومین سلام الله علیهم اجمعین مولانا حیرتی روح الله روحه العزیز در
دار المؤمنین کاشان روز چهارشنبه بیست و چهارم یعنی چهارشنبه آخر شهر
مذکوره از بالای بام افتاده بجنت جاودان خرامید افصح المتأخرین مولانا
محتشم کاشی سلمه الله در تاریخ واقعه مولانا مشار الیه گفته شعر سگ علی [illegible]
حیرتی که همچو نصیر * بود در دل او مهر محبت ولی * [illegible] دوستی علی رفت [illegible]

شفاعت علی مرتضی علم بالا ٭ اگر شرح احوال خیر مآل مولانا را در تذکره در سلک
تحریر در آورده اما باین مقام مجملی ذکر میباید اصل مولانا از بلده مرو خراسانست
در شیرین زبانی و نکته دانی بدل نداشت در اوایل حال مسافرت بسیار
کرده بود و اشعار رنگین از مخزن طبع بیرون آورده در آن عصر هیچ شاعر
آن شهرت نداشت که اشعارش کم از پنجاه هزار بیت و کلیاتش زیاده از صد و سی
و سلوکش مشهور و از عمر طویل بهره ور از منظوماتش جواهر العجایب هزار بیت و قصاید
بسیار در مدایح ائمه اطهار و تبرای بیشمار چهل هزار بیت است همه با کثر
و از این ابیات که بخاطر بود ثبت افتاد معلوم میشود مطلع تیغ علی که هیچ چون
منافق است ٭ دارد دو دم چو صبح دلی هر دو صادقست ٭ ایضا
شود روشنی باده و چهارده معصوم ٭ که هست در دل و مهر چارده معصوم
[illegible] تیغ رجای احمد مختار ٭ بخدا غیر حیدر کرار ٭ گر کنم صد
گنه را تکرار ٭ لیس فی الدار غیره دیار ٭ زیر فرمان اوست جنت و نار
تابع امر اوست لیل و نهار ٭ بارها کرده ام من این تکرار ٭ تو هم این نکته را
نگه میدار ٭ که نگهدار حاضر و غایب ٭ نیست غیر از علی ابی طالب ٭ ای خوشا
بارگاه شاه نجف ٭ حبذا بارگاه شاه نجف ٭ کعبه سرگشته براه نجف ٭
خلد یکذره بیشگاه نجف ٭ چون برین عرش و جاه نجف ٭ کو مدد تا بر گه
گناه نجف ٭ که نگهدار حاضر و غایب ٭ نیست غیر از علی ابی طالب ٭ ای که
بو بکر گوهی دشمان ٭ در غم سکینه صحبت ریان ٭ بحدیث وبات [illegible]
لعن بیکش مدام بر همشان ٭ سه منافق و سه پیرو شیطان ٭ گر بری از جهان رحم داد

شاه دوبهار

شاه مردان و صاحب میزان ٭ چه زمین و زمان چه انس و چه جان ٭ همگی
آشکار و نهان ٭ که نگهدار حاضر و غایب ٭ نیست غیر از علی ابی طالب ٭
و قصیده که در جواب خواجه سلمان ساوجی گفته در شکایت از مردم
قزوین نموده چند بیت که بخاطر داشت نوشته شد قصیده وقت آن آمد که ای
سپهر مدار ٭ چون زمین در سایه ات ای سایه پروردگار ٭ پادشاها
مدتی شد تا ستمکش مانده ام ٭ مانده در قزوین خراب و خسته و مجروح زار
با قلم رسم نشستن در وضیع و در شریف ٭ دیدم آثار تسبیح در صغار
در کبار ٭ در مقابر پای بشکسته از فقیر و از غنی ٭ در مساجد دست
از یمین و از یسار ٭ در زمان چون تو شاهی دست بستن در نماز ٭ است
کار دست بسته‌ای شه عالی تبار ٭ قاضی این ملک نسل خالد ابن ولید ٭ مفتی
این شهر فرزند سعید نابکار ٭ کشته باد تیغ شاه غازی هر دو را
هم پدر هم پدر هم خویش و تبار ٭ خود بعضها ای شه دانا که اکنون این
گروه ٭ داعی حضرت ذی مولای شاه کامکار ٭ قتل عامی گر نباشد قتل عام آن
خاصه از بهر رضای حضرت پروردگار ٭ شنید انبار رعایایی که باشند موجب
تخفیف مال ٭ و مانع خرج و دیار بلکه هر یک مبلغی از مال دیوان میخورند بسر
صاحب سیورغالند و هم اورا روا دارد و این رباعی نیز از نتایج طبع اوست
که بجهة خواجه عبد الغنی و خواجه بزرگ نوکاهی گفته است رباعی سنی بینش اندر
تعصبات چو گرگ ٭ دانند سخن مراجعه باجنگ و جدل ٭ صد لعنت حق
بر سنیان قزوین ٭ بر منتظر و بر غنی و بر خورد و بزرگ ٭ و بعضی اشعار غائبانه

اش نبرد مرقوم گشت   گل همایون که به بهر حرف مبذار دگوش ٭ ورنه درد
دل مرغان چمن بسیار است ٭ اثنای نتوان طور دلم میخواهد ٭ کاش ما
بتو بیگانه توانم دیدن ٭ عاشق هم که بار غم یار بکشم ٭ نه عمرها که محنت
این کار بکشم ٭ سال سی و دوم [illegible] ٭ [illegible]
[illegible] شاه جمجاه عالمیان پناه چون از رنجه کوچ
فرموده صحرای بر وع نمودند از ریاض خلد برین بابت و شیخ گنجوی در تعریف
ان سرزمین میفرماید نظم خوشا ملک بلوع با فضای وی ٭ نارد دمی جنت
لی گل نه دی ٭ نمودارش گل کوهساری دهد ٭ برستان نسیم بهاری دهد ٭
همه ساله ریحان او سرو شاخ ٭ همه دره و غار نعمت فراخ ٭ زمینش زریحان سبز
خشک و بید ٭ چو باغ ارم خاصه باغ سفید ٭ علف زار مرغان این کشور است
اگر شیر مرغ بیابد درو است ٭ زمینش با ب زر عشته اند ٭ تو گویی درو
زعفران کشته اند ٭ خرامنده بر سبزه آن زمی ٭ خیالی بیابد بخر خرمی بسر
خیام سرادقات عز و جلال گشت نوروز این سال فرخ فال را دران بهشت
بکامرانی و اقبال بسر بردند و درین روز فرخ نژاد ایلچی قرا اغلو اکه
که بخدمت رسیده و کاروانی از اقران ممتاز بود و برسالت نزد سلطان سلیمان قرستاده
و در باب صلح کتابت مشحون بمصادقت و موافقت نوشته ارسال فرمودند
و در روز شنبه نهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره از بر وع کوچ بمنازل قرا باغ
فرمودند و چند مدت دران الکا بسر برده حضرت شاهزاده خورشید نشان
ابوالمنصور اسمعیل میرزا بدار السلطنه تبریز نزول اجلال فرمودند و مرتضی ممالک اسلام

شاه نورالدین محمد نعمت الله یزدی باتفاق حلیله جلیله اش مهد علیا خانش خانم
همشیره شاه جمجاه عالمپناه صبیه خود را مخدره سراپرده عصمت و طهارت صفیه
سلطان خانم را از دار العباده یزد بر داشته باردوی همایون ملحق شده
نواب کامیاب قمر رکاب امر فرمودند تا تهیه اسباب طوی نموده شهر
بازار و محلات اراسته و این سنت رعایت جشن عظیم و طوی جسیم در باغ
شمال و باغ عشرت اباد دهند نظم بیا که گلشن تبریز عشرت اباد است ٭ دران
باغات باعتدال هوا و فضای جانفزا و لطافت اشجار و طراوت گلزار و انهار
رشک باغ جنان بود نظم لطیف و دلکش اب و هوائی ٭ مبارک منزلی
فرخنده جایی ٭ درختان چون بتان قد برکشیده ٭ بیکدیگر زخوبی سرکشیده
در باغ شمال جهت مردان و در باغ عشرت اباد جهت زنان جشن شاهانه
و بزم خسروانه ترتیب دادند فراشان چابک دست قضا بارگاه خیمه و
خرگاه اوج مهر و ماه برافراشتند شاه جمجاه دران خرگاه قرار گرفته صحبت
مجلس طوی را در مدت سه روز نشاط افزا داده بفنون ظرافت و لطافت و
طیبت و اجرای احکام مقرون بانفذ ترجمان و بازیافتگان تخته شاهی دران ایام
و سرور داد دند و صحبتی ترتیب یافت که در سپهر عصری بهنگام ارسلاطین
زمان و خواقین دوران میسر و روزی نشده از این جهت تاریخ ازدواج
زهره و مشتری اگاه تاریخها یاد کرده اند از انجمله این مصراع موافق
تاریخ است ع وصلت مهر و ماه داد فلک ٭ فلک داده پیوند شمس و قمر
درین سال از هرات باد خبر آمد که اباقی ترکمان برابوی طغیان سوار شده آ

اَش بر مرقوم گشت گل همایون که به بهر حرف میدارد گوش ٭ ورنه درد
دل مرغان چمن بسیار است ٭ آشنای نتوان طور دلم میخواهد ٭ کاش با
تو بیگانه توانم دیدن ٭ عاشق منم که بار غمم بار میکشم ٭ شد عمرها که محنت
این کار میکشم ٭ [illegible]
[illegible] شاه جمجاه عالمیان پناه چون رکبه کوچ
فرموده صحرای بردع منوره از ریاض خلد برین بابت شیخ کنجوی از غیر
این سرزمین بعرض ماند خوش ملک بردع با فضای وی ٭ نازد […]
پا گل نه دمی ٭ شورش گل کوهساری دهد ٭ بستان نسیم بهاری د[…]
[…] فراغ ٭ زمینش […]
[…] مرغان این کشور […]
[…] شسته اند ٭ تو کوی درو
[…] خیالی نباید بجز جری […]
[…] رخ فال را ودان […]
[…] ب فرا و افلاطون […]
[…] زد سلطان سلیمان […]
[…] ت نوشته ارسال فرمودند
و در روز شنبه نهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره از بردع کوچ بمنازل قراباغ
فرموده و چند مدت دران الکا بسر برده جلوی شاهزاده خورشید […]
ابوالمنصور اسمعیل میرزا بدار السلطنه تبریز نزول اجلال فرموده و مرضی […]

انجمن خاقان نسخه ای دیگر بیانی
قرن سیزدهم زمان مؤلف
قطع رحلی، جلد روغنی
کاغذ [illegible] فستقی فرنگی خط نستعلیق

شاه نورالدین محمد نعمت الله یزدی باتفاق علیه جلیله [illegible] مهدعلیا خانم خانم
همشیره شاه جمجاه عالمپناه صبیه خود را مخدره سراپرده عصمت و طهارت صفیه
سلطان خانم را از دار العباده یزد بر داشته باردوی همایون ملحق شده
نواب کامیاب قدر کامیاب امر فرمودند تا تهیه اسباب طوی نموده شهر
بازار و محلات آراسته و آیین بسته زیب آن جشن عظیم و طوی جسیم در باغ
شمال و باغ عشرت آباد دهند نظم بیا که گلشن تبریز عشرت آباد است ٭ و آن
باغات باعتدال هوا و فضای جانفزا و لطافت اشجار و طراوت گلزار
رشک باغ جنان بود نظم لطیف و دلگشا آب و هوائی ٭ مبارک خرم
فرخنده جایی ٭ درختان چون بتان قد برکشیده ٭ بیکدیگر زخوبی سرکشیده
در باغ شمال جهت مردان و در باغ عشرت آباد جهت زنان جشن داشتند
و بزم خسروانه ترتیب دادند فراشان چابک دست [illegible] بارگاه خیمه و
خرگاه باوج مهر و ماه برافراشتند شاه جمجاه دران خرگاه قرار گرفته صحبت
مجلس طوی را در مدت سه روز بشاهزاده بعیش و طراوت و لطافت و
طیبی و اجرای احکام مقرون با خنده ترجمان و باز یافتگان تخته شاهی دران عیش
و سرور داد [illegible] صحبتی ترتیب دادند که در هیچ عصری بهیچکدام از سلاطین
زمان و خواقین دوران میسر و روزی نشده [illegible] تاریخ ازدواج
زهره و ماه شعرای آگاه تاریخها پیدا کرده اند از جمله این مصراع موافق
تاریخ است ٭ وصلت مهر و ماه داد فلک ٭ فلک داده پیوند شمس و قمر
در این سال از استراباد خبر آمد که [illegible] ترکمان بر [illegible] طغیان سوار شده [illegible]

سرکشی و فکر فتنه و ولایت گیری داشت بنابران شاه عالمیان کوکچه سلطان قاجار
و علی سلطان آتی اغلی ذو القدر را با فوجی از غازیان بجانب جرجان روان
گردانید امرای مذکوره با چرداب تکلو و مصطفی بیک ورساق بجانب ایل
والوس ترکمان تکه در حرکت آمده غازیان رستم توان خانه کوچ ترکمانان را بیدرد
رایت ظفر و استیلا برافراختند و بعد از چند روز ابای ترکمان بغلبه تمام
یکبار ازو هی چرداب سلطان و مصطفی بیک ورساق آمده سورش آوردند
غازیان ورساق و ولاوران باستحقاق از جای خود کنده انجماعت را
بضرب تیر و تفنگ دور نمودند آنگاه مصطفی بیک بپای ثبات برسم قراولی از
کوکچه سلطان بیرون رفته ابای ترکمان با سپاه فراوان بوی رسیده
بعد از کشش و کوشش بسیار مصطفی بیک دستگیر شد کوکچه سلطان و امرای قزلباش
بالمغار تمام از قفای ابای ترکمان سکمان در حرکت آمده وی چون آگاه شده
از آن نواحی فرار نموده نزد علی سلطان اوزبک والی خوارزم رفت و از
وی استمداد نمود علی سلطان با لشکر فراوان متوجه آمر شد چون یاران و دوستان
زرمخواه یکدیگر دیگر شدند علی سلطان از بیم و غضب و قهر پادشاه عالمیان
از در صلح و وفاق در آمده اسبی چند بر سبیل تحفه بخدمت امرای عظام فرستاد
و ایشان نیز ملازم او را خلعت داده و نزد علی سلطان فرستادند درین
اثنا کوکچه سلطان بیمار و ناتوان شده بصوب عالم آخرت روان گشت جسد او را
بمشهد مقدس معلی مزکی نقل نموده در آن روضه عرش منزله دفن نمودند
امرا عزیمت مقر خود برافراشتند و هم درین سال ابراهیم خان ذو القدر

علی

حاکم شیراز بواسطه آنکه خشمهای میرشهر یار که از امرای حرم بود بدان سبب
در چهاردهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره مغضوب شده حکومت شیراز بعلی
سلطان تاتی اغلی ذو القدر مفوض شد و هم درین سال همایون پادشاه بن بابر
پادشاه بن عمر شیخ بن سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزای
میرانشاه بن امیر صاحب قران تیمور گورکان از عالم فنا بدار بقا خرامید و
منشاء آنکه چون شهر دهلی بر بالای بامی بر آمده بر عصا تکیه زده با امرا حرف میزد
ناگاه جوانی بی جایگاه که لازمه ترا کیانست بروی غلبه کرده عصا لغزیده
تمام از بام بزیر افتاد و مولانا کاهی کابلی در تاریخ این واقعه گوید همایون
پادشاه ملک معنی * نداشت کس چو او شاهنشهی یاد * ز بام قصر خود افتاد
ناگاه * وز او عمر گرامی رفت بر باد * پی تاریخ او کاهی رقم کرد * همایون
پادشاه از بام افتاد * و بعضی دیگر گفته اند بیک لی گی زعالم خراب ذکر
توجه شاه ظل اله بکاشان و قشلاق کردن در دارالخلافت آیین نواب کامیاب
چون از مهم کار خیر شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا فارغ گشت در آذربایجان دیگر
باعث توقفی نمانده بود چرا که مهمات حدود و اطراف بلاد روم بصلح منتهی
گشته بود و رای عالم آرای بدان قرار گرفت که خطه قزوین که در وسط ممالک
محروسه افتاده و از حیثیت قشلاق و نزدیکی بسیار امصار و بلاد بهترین دیگر
محالست دار السلطنه نموده رایات عز و جلال در آن بلده فاخره
مسکون گشته پرتو عدالت و رفاهیت و امنیت بر ساحت ساکنان ربع مسکون
انداخته در اوایل فصل زمستان پادشاه عالمیان از دار السلطنه تبریز بجانب

خطه قزوین شد • خزان چون درآمد بتاراج باغ • نه باد خزان مرد کار
باغ • بنفشه قد خویش درهم کشید • ز سر ابرخ گل باتم کشید • خزان بس که
بر لاله بیداد کرد • فکندند ز سر نرگس افسرده یاد کرد • برافتاد گل زنهاد مراد
شدش خرمن زندگانی بباد • بفصل حسین شاه اقلیم بخش • باهنگ قزوین
برون راند رخش • شاه جهان پناه چون بحوالی الخطه فاخره رسید بازار
راه این آستانه سادات و اهالی آنجا بشرف استقبال و پای بوس شاه گیتی
فعال سرافراز شد چون عمارت دولتخانه مبارکه مجدد الاحداث واقعه
در جعفرآباد و باب الجنت هنوز باتمام نرسیده بود بدولتخانه مبارکه کهنه
سابقا بعضی از منازل عمران پناه قاضی جهان الحسینی بود و در اخر ذی حجه سنه مذکوره
درانجا بسعادت و اقبال نزول اجلال فرموده شروع در آبادانی ممالک کردند
و هر جا که بعضی از ظلمه در ایام فتنه و آشوب ارده ام دست تعدی کوتاه
بر کافه رعایا گشوده بودند در تعذیب و تادیب آنجماعت درآمده اکثر حکام
ظالم را از خراسان و عراق معزول ساخته دیگری را نصب فرمودند و چون
بعد از طوی شاهزاده عالمیان اسمعیل میرزا در تبریز مقرر شده بود که در دار السلطنه
قزوین جای شاهزاده بهرام میرزا و الکای همدان را بوی داده از آن حدود
فرستند در این ولا شاهزاده مشار الیها شاهزاده والوند بیگ محلی بسر رفته پای فرارش
از جای ثبات بیرون رفته چند روز صاحب فراش گردید این صدا چون
بگوش شاه عالم آرا رسید انحراف مزاجی بهم رسانیده حکم قضا عز اصدار
یافت که علی سلطان تکلو که در درگاه معلی بود شاهزاده را برداشته بهراه برد

میرزای دارالسلطنه مذکوره باشند و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که بدستور لله بوده
نواب شاهزاده عالمیان ابو الغالب سلطان محمد میرزا که در هرات بود که مفارقت
او شاه جهانیان را محزون داشت بر داشته بپای سریر اعلی رسانند علی سلطان
امتثالا للامر الاعلی در روز سه شنبه ششم ربیع الثانی او را فرتوشقان سر که قمر در برج
حوت بود در ملازمت شاهزاده بدان صوب روان شد و هم در این روز شاه
زاده سلطان حسین میرزا ولد بزرگ بهرام میرزا بایالت سیستان مقرر
شده الله قلی سلطان ایجک اغلی استاجلو را لله فرمود و نواب شاهزاده جوان بخت
برفاقت ایجک اغلی در همین روز بجانب ولایت سیستان روان شدند
پس از آن بخاطر شاه عالمیان رسید که این همه تاییدات و توفیقات که روز
بروز ظاهر و هویدا میشود از باطن قدسی مواطن حضرات مقدسات مطهرات
ائمه هدی علیهم التحیة و الثنا است خلوص عقیدت و ولا را انشاء صورتشان اقتضا
نمود که ساحت مشاهد مقدسات بل حواشی عتبات عالیات سدره مرتبات که
مطرح انوار فتوحات عالم بالا و قبله گاه کروبیان ملا اعلی است خصوصا روضه
منوره و مشهد معطر حضرت امام مفترض الطاعه واجب العصمه سلطان الاولیاء و برهان
الاتقیاء المرتضی من قبل جده المصطفی و ابیه علی المرتضی محمد و المصطفی و ابنه زین الکرام
[illegible] الرضا [illegible] سلطان علی بن موسی الرضا از غبار شبهات و الایش
کدورات منزه و مصفا باشد چه در این ایام خجسته فرجام توفیق الله الملک المستعان
و یمن امداد و اسعاد هم علی طیبین و طاهرین و میامن دعوات اجابت سمات
معتکفان و حاکمان آستان روضه خلد آیین خاطر اشرف شاهی ظل الله بر درد [illegible]

و حواشی ممالک محروسه جمع فرموده از روی فراغ بال و اطمینان احوال در مقر
سلطنت قرار گرفته اند و مکرر اسامع عز و جلال رسیده بود که بواسطه
تهاون و مساهلات حکام مشهد مقدس بعضی از قواعد و ضوابط کلیه که جهة انتظام
سرکاران آستان قدس نشان احکام و پروانجات مطاعه بخصوص آن اصدار
شده بود تا غایت منتظم نگشته و مضمون امین مطاعه واجب الاطاعه که در بعضی
امور مذکوره منع و نهی آن در آن مکان فردوس قرین عز اصدار یافته بود
معمول نشده اهمی انواع موجب دغدغه خاطر عاطر دریا مقاطر نواب شده
بود حسن سلطان روملو که حاکم آن خطه طیبه بود عزل فرموده در باب تعیین
دیگری که مرضی طبع وفاد بوده باشند متفکر بودند چنانچه در عظایم امور داب
و قاعده شاه عالمیان بود در تدبیر این امر عالی و تفویض این منصب عالی رتبه
کسی که عارف بمعارف آنحضرت و عالم القدر و منزلت این سعادت باشد
توسل بارواح مقدسه حضرات نموده در رفع این عایله استمداد همت از آن
قدسی مواطن فرموده حوالهٔ آن منصب عظیم الشان جلیل القدر از ملازمان اعلی
شاهزاده کامکار توفیق آثار منظور نظر الهی و ملحوظ آثار عاطفت نامتناهی
ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا رفع الله قدره فی العقبی شده چون حسب
سابقه عنایت ازلی و مقتضای لطایف لم یزلی و بنابر مناسبت صوری و
معنوی انوار استعداد این مهم عالی از ناصیه حال فرخنده بال نواب میرزای
لامع و لایح بود و در تمادی آن ایام که بشرف قربت و محرمیت شاه سپهر رفعت
سرافراز بود با وجود حداثت سن و عنفوان شباب آن شاهزاده مستطاب جوان

ماه چهارده اکثر اوقات شریف در اکتساب محاسن اخلاق و اوصاف حمیده
آثار عدالت گستری و رعیت پروری صرف تتبع اوضاع و اطوار آباء و
شاهی نموده در اکتساب کمالات ابدی و سعادات سرمدی حرکت کریمه
و اندر غیر نیک الافرین گوی تفوق و رجحان از سایر شاهزادهای عالیشان
ربوده بمؤدای حقیقت انتمای [illegible] تفویض این منصب جلیل
القدر بدان شاهزاده جهانیان فرموده او را بامر خدمتگی و خدمت آن آستان
عرش نشان که واسطه سعادت دین و دنیا و وسیله ارتقا بر مدارج علیه
عالی اولی و اخری است سرافراز ساخته چون آن سعادت و شرف این سعادت
بی واسطه حسن قبول و جاذبه جگرگوشه حضرت رسول میسر شود مقرر فرمودند
که شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری مدار اوقات شریف باداب و وظایف
طاعات و مراسم عبادات و کسب فضایل و خیرات نهاده بعد از آن با نظام
مصالح و مهام سرکاران آستان جلیل اشتغال نموده بجزوی و کلی امور ملکی
و مالی باز رسیده در احقاق حقوق مسلمانان و دفع ظلم از عجزه و زیردستان
مشغول [illegible] عمل نماید و در باب حفظ و حراست ولایات
مذکوره و توابع و سایر ولایات خراسان کوشیده در تشیید و تمهید آنچه
تا غایت بواسطه مساهلات حکام سابق نقص و قصور یافته باشد دقیقه فرو
گذاشت نکند و در اجرای احکام و اوامر شرعی و دفع و رفع منکرات و مناهی که
سیادت پناه شیخ الاسلامی میرزا میر اسدالله متولی آن آستان عالی
منوط و مربوط فرموده اند غایت بذل جهد در امداد و اعانت مرعی دارد و

شرع آرای وی و مقتضی شرع اطهر مرتب دارد و موعی بقواعد عدالت و رعیت پروری
ممهد گرداند که رعایای متفرقه آن بلاد و ملک عامه عباد از اطراف و اکناف
ممالک بامیدواری آثار عدالت از روی توجه بدان سامان روی نهاده
توطن و اقامت اختیار نمایند و همواره از کیفیت حال و خصوصیت احوال آن
جلد و خبردار بوده سوانح حالات را بهر عنوان که وقوع پذیرد مفصل و مشروح
نوشته بدرگاه عرض رسانند و در تحقیق حال و تفتیش احوال هر یک از امرا و حکام
و تیولداران و داروغگان و عمال و کلانتران و ارباب و کدخدایان کل
ولایت خراسان از سرحد سمنان تا هرات و سجستان اهتمام نموده در منع و نهی
ایشان از اعمال ناصواب مساعی و اهمال ننمایند و اگر منع او دست نشود تعقیب احوال
ایشان را منشور حقا بهر طریق که تحقیق نموده باشند حالی از معقربات ارباب عز و جاه
بمنزله عرض رسانند و نفس خود متوجه غور حال مظلومان گشته زبان لطف
و دلجوئی بتحقیق حال ایشان گشایند و بعد از غور رسی در جزا و سزا خود را هیچ وجه
معاف ندارد و چون رتبه جلیله امارت از فرزندان کامکار از فرزند ارجمند
ارجمند عالی و ارفع و اعلی است منصب فرزندی بکرم الهی علاوه از این مراتب
واضح و اولی طریق عرفان ملکه مقتضی حق عرفان جنابت که در جمیع اوقات
و احوال و مجاری اقوال و افعال حضرت مهیمن متعال عز و علا را حاضر و حضرت
امام ضامن ثامن را ناظر دانسته در کلی و جزوی از نهج صدق و صواب و قاعده
حق و حساب عدول نورزند و در کسب ملکات روحانی و ترک مشتهیات
جسمانی و لوازم مراعات احوال غازیان و لشکریان و در اثنا نصف

نسبت معجزه و زیردستان و حفظ و عرض و مال و دماء و فروج مسلمانان
مضمون حقایق مشحون این دو داستان بوستان همواره منظور نظر اعتبار ملکه
دستور العمل روزگار خود ساخته از آن تجاوز ننماید داستان شنیدم که
فرماندهی دادگر ※ قبا داشتی هر دو رو آستر ※ یکی گفتش ای خسرو نیک روز
قبائی ز دیبای چینی بدوز ※ بگفت این قدر ستر و آسایش است ※ وزین
بگذری زیب و آرایش است ※ نه از بهر آن می‌ستانم خراج ※ که زینت کنم بر
خود و تخت و تاج ※ اگر چون زنان زینت تن کنم ※ بمردی کجا دفع دشمن کنم
مرا هم ز صد گونه آز و هواست ※ ولیکن خزینه نه تنها مراست ※ خزانه پر از بهر لشکر بود
نه از بهر آیین و زیور بود ※ سپاهی چو خوشدل نباشد ز شاه ※ ندارد حدود
ولایت نگاه ※ چو دشمن خر روستایی برد ※ ملک باج و ده یک چرا میخورد
مخالف خرش برد و سلطان خراج ※ چه دولت بماند در آن تخت و تاج
مروت نباشد بر افتاده زور ※ برد مرغ دون دانه از پیش مور ※ کسان چو برند
از جوانی بخت ※ که با زیردستان نگیرند سخت ※ رعیت درخت است اگر پروری
بکام دل دوستان برخوری ※ به بیرحمی از بیخ و بارش مکن ※ که نادان کند حیف
بر خویشتن ※ اگر زیردستی درآید ز پای ※ حذر کن ز نالیدنش بر خدای ※
چو شاید گرفتن بنرمی دیار ※ به پیکار خون از مشامی میار ※ بمردی که ملک سراسر
زمین ※ نیرزد که خونی چکد بر زمین ※ پس از آن شاه عالمیان بالعد نفر
از مقربان و قورچیان طهران از طوایف ایماقات و امیرزادهای نجیبه
صفات یک یک را میزان اعتبار و وقار بخشیده ملازم میرزا نموده نام

حل و عقد امور وزارت و رتق و فتق در خانه نواب جهانبانی را با جمیع مهمات
امور ملکی و مالی انجا بکف اختیار و بقبضه اقتدار والد مولف این کتاب
مستطاب میر منشی الممالکی نهادند شاه عالمیان میرزا کامران اقدغن فرمان
نموده در روز پنجشنبه غره شهر ربیع الثانی اواخر سال مذکور احرام طواف آن
آستان ملایک پاسبان بسته از دار السلطنه بیرون خرامیدند الله
اکبر ... چند روزی بجهت اتمام و انجام معاملات آن ولایات
توقف نموده حسب الفرمان از عقب رودی نواب عالی توجه نموده در
طهران مدبشان ملحق گردیدند و قشلاق این سال در دار السلطنه قزوین باتمام
رسید [illegible]
[illegible] شاه جمجاه نوروز این سال ... اجلال در دار السلطنه
قزوین نمودند در این سال خبر قتل لواصات کرجی در کاخلی ورود نمود
مجملی از تفصیل این واقعه آنکه لواصات از کوری بیرون آمده بقلعه کوری
رفت چون این خبر بشاهوردی سلطان زیاد اغلی رسید سپاه
قراباغ را جمع آورده متوجه ایشان گردید چون بحوالی ساکن کنار رسید خبر
که لواصات فرار نموده غازیان بیکبار از پی دشمنان تاختند چنانچه
سر شاهوردی سلطان زیاد اغلی زیاده از پنجاه نفر نماند از آن طرف
لواصات بخلاف تصور غازیان با جمعی کثیر از نامردان برتلی راند و حسب الحفظ
جنگی بود از انجانب قلیلی از دلاوران جمع شده از غایت عجب و غرور
تمام قدم در کارزار مردی و مردانگی نهاده بالاخره شکست بر غازیان

افتاده

افتاده و شاهوردی سلطان راه انهزام پیش گرفت سپاه و کفار قریب به هفتصد نفر
از غازیان دلاور بقتل آورده اکثر ایشان از غازیان دنبال روانشدند لواصات
با کسیتی در آن مقام توقف نمود و در آن محمد بیک حسینی با معدودی چند غازی
بلواصات دوچار گردید بی تحاشی بر و حمله کرده بیمن دولت و اقبال بی زوال
شاهی اسب لواصات بر و در آمده لواصات از مرکب در افتاد یکی از ملازمان
محمد بیک ذاکر نام از اسب بزیر آمده زخمی چند بدان بی ایمان زده در آن
اثنا کرجیان هجوم آوردند و محمد بیک را بر اسب لواصات سوار شده بدر رفت
کرجیان چند نفر از غازیان حسینی را شهید ساخته لواصات که مایه شر و فساد و
کفر و عناد بود بدار البوار واصل شد کرجیان لاشه لواصات را برداشته متوجه
دیار خود شدند در این سال شاهزاده عالمیان ابو المنصور اسمعیل میرزا در روز
سه شنبه بیست و سیم شهر جمادی الاول سنه مذکوره در دار السلطنه هرات نزول
اجلال فرمودند و هم در این سال شاهزاده کامکار ابو الفتح سلطان ابراهیم
میرزا در روز سه شنبه هفتم شهر جمادی الاول تشریف بمشهد مقدس معلی ... کرد
ملاذ عالم و غیرت گلشن ارم است شعر بطالعی که تولا کنند بدان تقویم
بساعتی که سعود مشتری از آن مسعود واصل شده چه در این روز عالم افروز سادات
و نقبا و متولی و خدام و امرا و وزرا و خواص و عوام آن خطه فاخره تا رباط
علاقه بند و طرق تقدم استقبال شتافته بتقبیل انامل فیاض شاهزاده حقایق
و ذات گرامی خود را مستعد و دیگر سرافراز ساختند و علمداران آن
آستان عرش مکان تمامی علمها را بیرون آورده تا حوض توئی رسانیدند

اهل حرفت و صنعت بازارها از درب عیدگاه تا در روضهٔ مقدسهٔ منوره آیین بستند
شاهزادهٔ کامکار با خیل و لشکر بدان شهرستان و روضهٔ جنان آمده از روی
خشوع و خضوع تمام روی نیاز بران آستان امام بنده نواز نهاده از آنجا متوجه
حمام شاهی که در جنب قدم گاه حضرت امام علیه السلام واقعست رفته غسل زیارت
فرموده لباس پاکیزه نمازی پوشیده پیاده از آنجا احرام طواف آستان
ملایک مطاف بسته از روی سکینه و وقار و تکرار صلوات و اذکار بدان
مکان شریف و مشهد مقدس منیف داخل شدند بعد از مراسم زیارت و لوازم
طاعت و عبادت مضمون این مقال ادا فرمود نظم ندارم جز طواف کوی یار
چون مقصد دیگر ** نه بندم جز خیال روضهات نقش دگر در دل ** اگر صد ساله
ره باشد ز من تا روضهٔ کویت ** وگر باشد هزاران کوه و وادی در میان حایل
کنم طی مراحل تا رسانم خویش را سویت ** کنم قطع منازل تا نباشد دور ازان محفل
جوابم جانب کوی تو صد منزل کی بمانم ** وگر بیرون نهم در هر قدم صد حاکم منزل
پس از آن مضمون خجسته مشحون این بیت مترنم شدند بیت عزم وصال تو بود آمدن
زعبدین راه ** وگرنه هیچ مراد دگر نبود مرا ** شاهزادهٔ کثیر الافاده چون از زیارت
و طاعت فارغ شده از روضهٔ مقدسه بیرون آمده سوار شد و در چهارباغ که
حاکم نشین آنجاست ساکن گردید و چند روز در دیوان نشسته است و آداب
خجسته ساعات آمده شد مردم و نوازش ایشان معروف ساخت بعد از آن
ایام هفته را منقسم ساخته بعد از آن به زیارت مقرر داشتند که سه روز جمعه بر تخت
دیوان و بار رسیدن احوال عجزه و زیر دستان و انجام امور ملکی و مالی

معین باشد

معین باشد و دو روز دیگر صرف کسب فضایل و کمالات و مشق شعر و خط و املا
و سایر هنر و کاردانی و صحبت فضلا و حکما و علما و شعرا و خوش نویسان گذرانیده
شده و بقیهٔ هفته را بسیر و سواری و تاختن قباق و چوگان بازی که در آنجا متعارف است
کلام در نظام آنحضرت است نظم الهی که تا هست نام ماه حسن یاد هر صبح و هر شام
چون سابقاً مذکور شد که شاه عالمیان علی سلطان تکلو را در ملازمت شاهزادهٔ
عالمیان بصوب دار السلطنه هرات ارسال داشت که نواب شاهزادهٔ عالم
سلطان محمد میرزا را بر داشته متوجه درگاه معلی گردد چه در محل رفتن شاهزاده
اسمعیل میرزا از دار الایمان سبزوار بالکای ترشیز رفته از آنجا ولایت زاوه
و محولات و خواف و باخرز و غوریان تا بدار السلطنه رسیدند و به زیارت
روضهٔ مقدسهٔ منوره نظر ننموده سعادت زیارت آنحضرت مطلق دریافت نشده
اما شاهزادهٔ ابو الغالب سلطان محمد میرزا مصحوب علی سلطان تکلو در روز
جمعه چهارم شهر شعبان المعظم سنه مذکوره از دار السلطنه بیرون آمده اول احرام
زیارت آستان امام الجن و الانس علیه السلام بسته در اوایل شهر مبارک
رمضان بدان بلدهٔ خلدنشان داخل شدند شاهزاده قمر لقا ابو الفتح سلطان
ابراهیم میرزا بعضی از مخصوصان را با انواع اشربه و حلویات و معجونات
تا حد دو جام فرستاده خود قریب به چهار فرسخ راه شاهزاده را استقبال
نمود و نواب شاهزاده کی را به شهر در آورده متوجه حمام جهت غسل زیارت شدند
چون بحوالی چهارباغ رسیدند نواب جهانبانی ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا
پیاده شده تا حمام در جلو شاهزاده روانه شد شاهزاده بعد از بیرون آمدن از حمام

متوجه زیارت شده میرزا را در چهار باغ فرود آورده و قریب بیست روز در رکاب شاه
عالمیان در مشهد مقدس اقامت فرموده روزه داشتند و صبح و شام در آن
آستان عرش آشیان بزیارت و عبادت مشغول بوده ابوالفتح میرزا سلطان
ابراهیم الحق غایت خدمت و ضیافت بانذر بنسبت شاهزاده عالمیان بجا آورد
و شاهزاده قبل از عید رمضان متوجه درگاه شاه عالمیان شده و در اواخر
شوال سنه مذکوره که اردوی همایون از قزوین به ییلاق دریاوک و از آنجا
بجلو و ارتاکرج ساوج بلاغ نزول اجلال داشتند رسیده بشاه عالمیان شاهنشاه
جهانبان را اعزاز و احترام زیاده از حد و مقام نموده چه شاه جمجاه شاهزاده را
ابنه حضرت صاحب الزمان و خلیفة الرحمن علیه الصلوة الله الملک المنان فرموده
بودند و سلوک با ایشان از روی آن در سبب بفرموده پدر و فرزندی و شاهی
بود و بعد از آن علی سلطان بنابر تهمتی که با اسمعیل میرزا نموده بود و قرچغای
نواب مالک رقاب گشته وی مغضوب شد در سر طناب انداختند بکلدور جهان
بدان جهان روان شد و هم درین سال شاه فلک جناب امر فرمود که امرا و اعیان
کل ممالک محروسه از جمیع مناهی توبه کرده موکد بقسم سازند و احکام و پروانجات
مطاعه درین ابواب بعز اصدار یافت تمامی بلاد و امصار و دیار و یکی
از شعرا در تاریخ آن گفته: سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل ◦ سوگند داد
توبه خیل و سپاه دین را ◦ تاریخ توبه دادن شد توبه نصوحا ◦ سر آیت آن
منکر بساط این را شد و هم درین سال سیادت و صدارت پناه امیر اسد الله
شوشتری بواسطه ضعف و پیری ز قبل اقامت در تبریز اذن خواسته اختیار

صدق وی مرحومی امیر ... علی بنیابت والد بر مسند صدارت متمکن بود و بعد از
انتقال نمود و در مشهد مقدس معلی در خلف پنجره که بابین واقع است مدفون شد
ولادتش در سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه بود عمرش هشتاد و شش سال میر جمال
از افاضل سادات نامدار و اعاظم نقبا و نجبا و علمای عالیمقدار جامع علوم نقلی
و عقلی و مستجمع فضایل و کمالات یعنی مولد و منشا وی از شوشتر بود فاما
اکثر اوقات در مشهد مقدسه بافاده علوم دینیه و استفاده معارف یقینیه اشتغال
داشت حاصل که کمالات صوری و معنوی میرزا زیاده از حد و حصر بود و جمیع عبارات
و لطف انشا و کشف ایات علاوه سایر فضایل خود ساخته در اکثر علوم تالیفات و تصنیفات
دارد از جمله در زمانی که در عتبات عالیات در ملازمت مجتهد الزمانی شیخ علی
سر میبرد بود حسب الاشاره علیه آنحضرت رساله جعفریه که از مولفات آنحضرت است
بافصح عبارات و الطف استعارات ترجمه کرده و در باب علامات ظهور
حضرت صاحب الزمان علیه صلوات من الله الرحمن رساله نوشته بجلاء العیون
مسمی ساخته و ادله سمعیه و عقلیه بر وجود آنحضرت سلام الله علیه اقامت فرموده و هم
درین سال ایاقخان بن سونجک خان بن ابوالخیرخان بن دولت شیخ اغلن
بن ابراهیم اغلن بن امیه خواجه بن بوقای بن بلغان بن شیبان بن جوجی بن چنگیز خان
چون اراده نموده بود که شهری از آن شاهرخیه که مابین تاشکند و سمرقند است
بر وده است بصحرای برعلف وسیع که بجانب سمرقند واقع شده عمارتی سازد
چراکه در زمستان میانه تاشکند و سمرقند بواسطه برف راه مسدود میشد
و بیست هزار کس از مردم الوس در صحرای مذکوره قشلاق کرده با ...

اتفاقاً بواسطه همین بجانب صحرای مذکور رفته شصتی غزالی خورده طمع در تیر انداختن
خود کرده تیغ ضرب شصت کار داز یکی بروی زده در همان شب فرار نموده
بر آن بان زخم درگذشت خاقان عالم پناه مبلغ هزار تومان جهت دفع او
نذر نموده بود و آن مبلغ در خزانه عامره ما حیوة الحضرة جنت مکان مخزون بود

سال سی و چهارم از سلطنت آن برگزیده خالق افلاک و انجم [illegible]

[illegible] درین سال شاه ملکی خصال نوروز را در دار السلطنه قزوین نموده شاهزاده
عالمیان ابو الغالب سلطان محمد میرزا را بدستور و دارایی دار السلطنه هرات [illegible]
کرده بعد از تعطیلات و تفقدات خطابات امر فرمودند که سوندک بیک قورچی
باشی مذکور اسمعیل میرزا را برداشته بدرگاه گیتی پناه رساند روز [illegible] نهم
شهر صفر سنه مذکوره شاهزاده صاحب اقبال السعادت و اجلال از دار السلطنه
قزوین بیرون آمده عازم زیارت مشهد مقدس شدند و در شهر ربیع الاول
بدان خطه طیبه داخل شده نواب کامرانی ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا [illegible]
کمر خدمتکاری بر میان بسته و لوازم ضیافت و مهمانداری بجای آورده بعد
استقبال باستقلال تمام آن شاهزاده عالیمقدار را بشهر در آورده مراسم صداقت
اقدام فرمود چند روزی که شاهزاده کامکار در آن دیار بسر برده [illegible] اوقات
فرخنده صرف زیارت فرموده از آنجا وداع نموده متوجه دار السلطنه هرات شدند
و در روز سه شنبه نهم شهر ربیع الثانی بهراه رسیدند قورچی باشی مشار الیه در روز
دوشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره شاهزاده اسمعیل میرزا را برداشته
از ظاهر هراه تا در عیدگاه آنجا که از منشآت دستگاه سلطان ابو سعید گورکان است

نموده

نموده در روز دوشنبه پنجم شهر جمادی الاول از آن منزل کوچ بر کوچ از راه
جریده آمده از آنجا بکاشان و قم تا ساوه فرمودند چون شاه جمجاه را [illegible]
و انحراف مزاجی از نواب شاهزاده گیتی بهم رسیده و ارباب غرض حرفی
یافته چیزها خاطرنشان نموده بودند اکثر از جماعتی که در آن ایام که شاهزاده مذکور
در اردوی همایون بود با وی مختلط و همداستان گشته بودند مثل سلیمان بیک
بیات و شاهرخ بیک ذو القدر و غیر ذلک بعضی بقتل و بعضی در قلاع محبوس شدند
بالاخره رای عالم آرای بحبس شاهزاده قرار یافته معصوم بیک باین خدمت
مامور گشته و از دار السلطنه بیرون آمده تا ساوه رفت و شاهزاده را از آنجا
کوچانیده در اواخر شهر شعبان المعظم سنه مذکوره بقلعه قهقهه رسانید و از آنجا جماعتی
که طعن خصومت اسمعیل میرزا با ایشان میرفت و دغدغه خاطر اشرف شده
بود قاضی محمد ولد قاضی مسافر و حیدر بیک انیس ولد استاد شیخی بود رای جهان
آرا بقصد ایشان قرار گرفت امّا ظاهراً بمعنی احدی در میان نیاورده متوجه
ییلاق سهند شدند و قاضی را در عرصه تبریز در آورده خلاع فاخره و دوات
و قلم خود او ارسال داشتند و او را مطمئن خاطر و فارغ بال گردانیدند و هر روز
ویرا بنوازش سرافراز می ساختند بخط مبارک بد و چیزها می نوشتند از جمله
این بیت مولانا مجلسی که مناسب وقت بوده بود و نوشتند بیت بحمد الله که در تبریز
مارا رجوعی [illegible] قاضی محمد همدان است رجوع ما بود وقتی بقاضی
که حاکم حق بود و قاضی محمد امّا در نفس الامر قاضی محمد خان جبّار بدست
ما به خبرکار و روزگار غدار داده بود و بر سند غلطت تکیه زده مرگ [illegible]

بهرطرف در جولان در آورده درشتی و ناهموار از اشعار خود ساخته بود و ترک
و تاجیک را از خود رنجانیده بود از صحیح القول استماع افتاد که وی در ایام
استیلا و حکومت تبریز دختران پاکیزه مسلمانان و کدخدایان را بعنف کشیده
در بالاخانه فندقیه که در مسجد جامع کبیر خواجه علیشاه در محله مهادمهین واقعست ازاله
بکارت مینمود و پس از آن شاه عالمیان از رسیدن طور زیبه تبریز زاده در حرکت
نزول فرموده قاضی محمد و حیدر بیک را امر فرموده که گرفتند گوش و بینی
را بریده در صندوق نمودند یکی از شعرای زمان در تاریخ آن واقعه بیان
نموده به فرعونیان قاضی محمد ؛ که مصر ظلم را او بود بانی ؛ اگر ماندی دو سال
دیگران شوم ؛ شدی تاریخ او فرعون ثانی ؛ اما قاضی مشار الیه را در حفظ و حراست
و حراست بلده تبریز نوعی استحکام فرعی داشته بود که شبها در قیصریه زر ارزیز
و جنس مالامال بود و می بستند و مجلس آرای او بانیو اجلاف تبریز را قدرت
قبیح نبود و اتراک ذی قدرت از دست او عاجز آمده بودند در ضبط محصولات
وقفی و تعمیر عمارات عالی خصوصا رشیدی و علیشاهی و غازانی مساعی جمیله بظهور
آورد قاضی درویش بیک عشقی این بیت را در آن باب خوش گفته است که
حین تو منت جمیع وقف غازانی ؛ مسافر از علی مجاور آب سبز دهی آلی ؛ و بعد از
چند روز آن خسرو عالم افروز متوجه دار السلطنه قزوین شده در بلده جلد
قزوین قشلاق فرمودند و هم درین سال نواب خاقان شاه سام میرزا از
شاه جهاه مرخص شده بزیارت حضرت امام ثامن مفترض الطاعه والعصمه
سلام الله علیهم تشریف آوردند نواب جهانبانی ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا

استقبال

استقبال تمام نیکو خصال نموده بقدم تعظیم و تکریم آنحضرت را بشهر در آورده
در خانه با لیکاه که جای متولیان عظام آن آستانه است فرود آورده همه روزه
از روی ادب خدمت بجا میآورد انعالی رتبت اقدام مینمود و ضیافتهای
مرغوب و صحبتهای مطلوب ترتیب داده و بوسته مباحثه علمی و
بیان و قصه شعری اوقات بابرکات صرف میفرمودند و نواب سام میرزا
نیز از روی ادب با نواب جهانبانی سلوک میداشت از نواب سام میرزا چنانکه
نمود که در تعریف ملکات و توصیف کمالات و تعداد حیثیات این شاهزاده
کثیر الافاده مبالغه و اغراق بسیار میفرمود و ترجیح او را بر اقران
بلکه بیگانگان میشمرد و چون قرب یکماه و در آن آستانه عرش اشتباه آن
شاهزاده والا گهر اوقات بزیارت و عبادت و صحبت گذرانیده عزم
نموده وداع آن آستان و اعتاب و دوستان نموده سام میرزا متوجه
درگاه معلی شد چون قبل ازین در اردوی همایون شاه عالمیان مهد علیا
شاهزاده گوهر سلطان خانم صبیه خود را بعقد نکاح شاهزاده ابوالفتح
سلطان ابراهیم میرزا در آورده بودند هم درین سال در شهر ذی قعده
سنه مذکوره والده نواب جهانبانی بحجت آوردن شاهزاده
گیتی پناه فرستادند مبلغ کلید تومان زر نقد بعنت تابین و دیگر پیشکش
همراه نموده و در آن باب عرضه بخدمت نواب معلی القاب نوشته
مهد علیای شاهزاده سلطان خانم خود را نوشته والده گرامی درین مرتبه
شاه جهاه از تبریز در راه سعد آباد بشرف ... از شه آن ملتمس را رخصت

قبول یافت و شرح تفاصیل آن در محل خود بیان خواهد شد ان شاء الله وحده

دهم درین سال بیرجیل مجبان خاندان صفوی محمد خان تکلو شرف الدین اغلی که بواسطه کبر سن و ضعف پیری و وجود بیماری و ناتوانی بخاطر آورده چون اواخر ایام حیات و زندگانی و ناتوانی است اولی و انسب آنکه بهر عنوان که بوده باشد بجهت تلافی از گناهان خود را بآن آستان بایدرسانید و زمان حال مدیتقال اراده نمود که جبالی جرم واریم ارزو وار سلطان حرام بخش ما را با انکه آفتاب در برج سرطان آن خان ناتوان سر از قدم ساخته در اواخر ذی قعده سنه مذکوره خود را باطراف آن آستان ملایک پاسبان رسانید سادات و نقبا و متولی و خدام و وکلای شاهزاده عالیمقام وی را استقبال نموده در منازل بالنگاه فرود آورده خان عالیشان بعد از ادای مراسم زیارت و وظایف عبادت بجهار باغ شتافته بخدمت شاهزاده ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا استسعاد یافت نواب میرزای در تعظیم و تکریم جناب خانی و فرزندان گرامی که هفت نفر ملازم رکاب آن عالیجناب بودند خصوصا قراق سلطان و تاتار سلطان و احمد سلطان و علی بیک و حسین علی بیک و مالی بیک و مصطفی بیک و سبب بیک کوشیده شرایط مردمی و بزرگی بجای آورده طرح سیرها انداخته در میدان در بیانوقاق قبق بازی و چوگان بازی با اولاد امجاد و خانی خصوصی نمود خان عالیشان با وکلای آن شاهزاده عالمیان در پای جیروانات بهاشا قرار گرفته در آن روز که بمنزله نوروز بود شاهزاده عالم آورده بر

بادپای سریع السیر سوار شده داد قدرت در آن امر بظهور رسانید چنانچه مرحومی میرزا قاسم جنابدی در تعریف چوگان بازی این شاهزاده عارفی گفته در جامه آل تند و سرکش ابراهیم میان لش القصه خان عظیم الشان استماع افتاد که این قدرت و حالتی که نواب جهانبانی را در جنگ دستی و تهور و دلاوری که داشتم از شاهزادهای عالیمقام خصوصا سام میرزا و القاسم میرزا و بهرام میرزا نبود چون خان عالیشان غره و تتمه ذی حجه را در آن روضه مطهره بسر برده مرتبه زیارت بجای آورده و احیا و لیالی متبرکه گذرانیده مرتب فن شریف و بجمع شریف خود در بر علیشیرداده سادات و خدام و علما و فضلای سرکار موقوفات را با مدرسین و طلبه و فقرا و زوار از نفقات و انعامات و تصدقات محظوظ و بهره مند گردانیده طعام بسیار از وسع قدرت و حیاض و انفعه در صحن آن آستانه را پر از شربت قند کرده بذل اجماعت نموده و ارواح طیبان خلف اولاد سید البشر سلام الله علیه و آله استمداد نموده وداع فرموده با جرای احوال مدیتقال دانمود که بر آستانه تو تعبیر روح مرا همان ملازمت صبح و شام خواهد بود بعد از آن بجانب هرات در حرکت آمد بعد از طی مراحل و منازل چون بحدود ولایت غوریان رسید در اواخر ذی حجه سنه مذکوره مرغ روحش از تنگنای بدن بساحت ماراحب جنت عنبرسرشت انتقال نمود جسد او را در همان منزل تجهیز و تکفین نموده بمشهد مقدس و روضه اقدس نقل کرده در مکان مقرر معهود دفن نمودند

اولاد امجاد وی در ملازمت برادر بزرگتر نواب سلطان شفقت فرموده ورا
نجابت لقب ساختند و خلاع فاخره جهت او و برادران ارسال داشتند و هم
درین سال شاهزاده سلطان سلیمان میرزا را که بعد از تولد در نخجوان با ابراهیم
خان ذوالقدر سپرده بشیراز فرستاده بود بدرگاه معلی آورده بودند
منصب خادم باشی روضه مقدسه منوره رضویه و سرکوبان نامزد فرموده بودند
شاهزاده مذکور را که در سن چهار سالگی بود بجهت کسب و صلاحیت تحفه
بدان آستان عرش نشان مصحوب چند ابن سلطان شاملو فرستادند و شاهزاده
ابوالفتح سلطان شاه ... ابراهیم میرزا فرستادند که در چهارباغ
او را محافظت نموده متوجه تربیت او گردد و ماکول و ملبوس شاهزاده
را مبلغی معین مقرر فرمودند که هر ساله آقا کمالی وزیر خراسان از وجوه
حلال رسانید و شاهزاده مذکور اجتناب و احتراز از محرمات نموده
لباس ابریشمی نپوشید و مقرر داشتند که بعد از خواندن کلام ملک علام
رسالهای فارسی در واجبات خوانده مطلقا گرد اشعار ...
و هم درین سال نقابت پناه امیر تقی الدین محمد بن صدر مرحوم امیر معز الدین محمد
اصفهانی که چند مدت در مشهد مقدس بزیارت و طاعت اقدام نمود
عازم درگاه همایون شد بعد از تقبیل آن آستان معلی در همین شهور
سنه مذکوره بمنصب جلیل القدر عظیم الشأن صدارت سرافراز شد
و میر سید علی شوشتری متوجه زیارت شده خود را بدان عتبه عرش
مرتبه رسانید و هم درین سال سلاطین چراکسه قریب ده پانزده نفر از خاد

جنگیز خان مغول یونس خان و برادران وی پهلوان قلی سلطان و حاتم خان
و سایر بنی اعمام از دوست خان ازبک که بر ولایت خوارزم استیلا یافته
منهزم گشته روی بدرگاه عرش اشتباه شاه جم جاه نهاده و خود را بمشهد مقدس
معلی رسانیدند اتفاقا در آن اوان شاهزاده کامران ابوالفتح سلطان ابراهیم
میرزا در چهارباغ آیین مجددی طرح نموده امر فرمود که از هر صنف از اهل حرفه
بگدکان پر از متاع آن بازار زینت بخشایند و هر کدام از انهار ابیر کاری
کی از مقربان و ملازمان مقرر نموده بود و چون سلاطین خوارزم بمشهد مقدس
آمده بودند نواب عالی گوهر را در آن جشن بهر تربیت ایشان از اضیاف و ...
نموده سیر فرمود بعد از رعایت و مراقب مرخص ساخته کس خود را همراه ایشان
نموده ایشان را بدرگاه معلی فرستاد و الجماعت در روز شنبه یازدهم شهر
رجب المرجب در دار السلطنه قزوین بعز بساط بوسی مجلس بهشت آیین مستعد
و سرافراز گشتند آمدن خوارزمیه موافق تاریخ و قشلاق همایون در دار
السلطنه قزوین به پایان رسانیدند و هم درین سال شاهوردی سلطان
زیاد اغلی قاجار با سپاه قراباغ عازم گرجستان شد سیاوش و الوند
از بیم عساکر ظفر شعار بکوه و جنگلستان گریخته غازیان جنگجو و دلاوران
شدخو تمامی ولایت را از کرم و سوری و برات را نهب و غارت
کرده مواضع و مساکن کفار را خراب ساخته بنیاد و زراعت و اشجار بود
و ارباب زراعت را انداختند و غنایم و اسیر بسیار ... ولایت گنجه معاودت
نمودند و هم درین سال کامرانی میرزا ابن بابر پادشاه بن میرزا عمر شیخ بن

سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان که مدت
برادر اعیان حضرت همایون پادشاه مشغول خدمت بوده و بجهت معظم رفت در انجا توطن
و سکنی نموده در شهر ذی حجه سال مذکور رحلت نمود ذکر بعضی از حوادث زمان
گرفتن ملک ماوراء النهر ازبکان را دست داده در این سال سلطان سعید
خان بن کوچم خان باتفاق عبدالله خان بن اسکندر خان بن جانی بیگ
سلطان با سپاه زیاده از حد و حساب متوجه خطه سمرقند شدند و بعضی
از مردم آن بلده را قتل فرمودند در آن اثنا درویش خان ولد براق خان که بوفور
تجمل و حشمت و کثرت لشکر و بسطت مملکت از سلاطین ازبک امتیاز تمام داشت
با سپاه بسیار از تاشکند بیرون آمده بمحاربه سلطان سعید و عبدالله
خان کمر بست در موضع ... بهم رسیدند با یکدیگر مقاتله نمودند بعد از کشش
و کوشش درویش خان مغلوب گشته بجانب تاشکند گریخت سلطان سعید بر سمرقند
مستولی گردید و عبدالله خان با سپاه فراوان متوجه بخارا شد و در آن اثنا
برهان سعید خبره خدیو خان که حاکم آن دیار بود با جوانی عشق می ورزید تنها
بخانه آن جوان رفته آن مرد و برا بقتل آورد و سرش را نزد عبدالله خان
فرستاد و صباح سپاه بخارا مستعد شده خواستند که بعبدالله خان جنگ کنند
چون از قتل برهان سعید واقف گشتند مجموع ایشان شهر را تسلیم نموده ملازم
او گشتند و هم در این سال از حوادث زمان در عراق عرب و اصفهان
طاعون عظیم واقع شد و جمعی کثیر در عراق عرب و اصفهان بجوار رحمت ایزدی
پیوستند سنه سی و هفتم از سلطنت آن برگزیده ... و انجم نوروز ...

سنه ۹.. در این سال پادشاه ملایک خصال نوروز را در دار السلطنه
قزوین نموده در روز دوشنبه یازدهم رمضان سنه مذکوره رایات جلال
بییلاق جلال فرمودند سابقا مذکور شد که شاه عالم پناه نسبت با ابراهیم خان
ذو القدر سوء مزاجی پیدا کرده بودند چون رفع آن واقع شد نواب کامیاب
رقابت حکومت استراباد را باوی تفویض فرمودند مشار الیه چون بمسند
حکومت انجا تمکن حاصل نمود ایلهای ترکمان در این سال با جمعی از اتراک بیابان
بحوالی استراباد آمده بغارت حدود آن ولایت فرمان دادند ابراهیم خان
از این حادثه از جای در آمده حقیقت معروض درگاه عالم پناه گردانید بعد از
اطلاع بر این اوضاع شاه کامیاب امر فرمود که بسرداری شاه قلی خلیفه ذو القدر
مهردار حاکم ولایت قم امرای عظام مثل بدر خان امیر دیوان استاجلو و الله
سلطان و طارمین و یادگار محمد سلطان ترکمان حاکم ساوه و حسن بیگ قیچاجی
طومار الکای سنقر و دینور و شاهقلی سلطان استاجلو و عباس علی سلطان شاملو
و احمد بیگ ... افشار و قاسم علی بیگ و در غوث اغلی افشار و رستم
خان قبار حاکم کوه گیلویه و دیگر امرا با یکدیگر ملحق گشته باستراباد رفته باتفاق ابراهیم
خان بر سر ایلهای ترکمان اردو روند شاه قلی خلیفه حسب الامر مطاع در دوم شهر
شعبان المعظم سنه مذکوره با سپاه فراوان از قزوین بیرون رفتند مقدمه
مقدمه امرای مذکوره با ایشان ملحق گشته روانه ولایت جرجان شدند
ایلهای ترکمان چون از توجه ایشان آگاه شدند خانه کوچ خود را انداخته فرار اختیار
نموده عازم یاسی لوالوسونی که بکول ترک رفته بودند رسیده بعد از

نهب و غارت در انجا نزول نمودند انگاه ابای ترکمان با فوجی از جاهلان نکبت
انجام او ظلم نمایان شده دست بجنگ بردند چون عساکر بهرام انتقام بایلغار
تمام امده بودند و اسبان ایشان زبون بار التهاب نیران مقاتله تاب
استعداد یافت وابا را معلوم شد که کاری نخواهد ساخت بقفای ایلغار رفته
در راه قطار بهتری از امرا رسیده از ارکه متوجه مسکن خود گردید روز دیگر
لشکر و حشران نواحی را جمع کرده بجنگ آمد چون اسبان غازیان از کوفت ایلغار
برون امده بودند بیکبار سوار شده بروی حمله نمودند بزحمت تمام از نوک نیزه
افعی اندام خلاص شده راه فرار پیش گرفت ترکمانان بعد از ین محاوله منهزم
گشته راه خوارزم پیش گرفتند و خود را بعلی سلطان ازبک رسانیده
از وی مدد طلب نمودند و امرای عالیجاه از عقب ان جماعت کرام ایلغار کرده
بودند که دران بیابان از تابش افتاب سیم مانند سیماب میگداخت * هوائی چو
اتش تند و گرم * ز بس گرمیش سنگ چون موم نرم * چو تابه زمین اتش
افشان دره * چو ماهی شده مار بریان دروه * اگر بر درم شب بستی نسیم * فرو
ریختی همچو سیماب سیم * در همان شب ایلغار اتفاقا شاهقلی چلبه جهردار که
سردار نود و قولنجی عظیم دست داده در شب پنجم رمضان سنه مذکوره در
ملازمان او بواسطه شدت گرما جبدار و افضل علی نتوانستند بالاخره
او را از کوست جدا کرده بمشهد مقدس معلی اورده دران استان معلی
نشان مدفون ساختند امرا بعد از قلعه اطاعت حکم یکدیگر نموده
که رئیس سعید و صاحب نشان بود او را ببرادری قبول نمودند و هر کدام

عمل می نمودند بعد از چند روز سپاه عالم سوز دران جایان خود را سرگردان و پیاده
ساخته اسپان خود را بواسطه تاخت الوس ترکمان مانده کردند درین اثنا خبر شد
که علی سلطان برادر دین محمد حقوق و انعام فراوان و احسان بی پایان شاه طهماسب را
فراموش کرده با لشکر گران از خوارزم بداعیه رزم میآید و ابای ترکمان همراه
حوالی امده بر در غاز را چون بدین حال اطلاع حاصل شد بعزم انکه دست برد
باکه شاه جهانیان با مرا نوشته بود که اگر صلاح در جنگ کردن بوده باشد
موقوف دانسته جنگ عرض نمایند امرا از ان ذاهل شده از کمال غرور بجانب ایشان
روان شد علی سلطان از غایت عجز خندقی در کنار اردوی خود کنده بود
و جوالها پر از ریگ کرده گذاشته تیر انداز با نیده و تفنگچیان را نشانیده قلعه‌چه
خود بدین حیله ترتیب داده بود و امرا و جوانان تیز جنگ و بهادران با نام
و ننگ حمله کرده اتش جنگ بالا گرفت چون غازیان بکنار خندق رسیدند
از نیکان لهب ... اتش تیر و تفنگ گرفتند * ز ابلق برق چنین گرفت
و زان برق ژاله سفتن گرفت * ز ابروی خوبان کمان یاد کرد * ز هر گوشه
فتنه بنیاد کرد * ز پیکان سنان رنج بسیار داشت * چو خاری که از ... داشت
دران اثنا ابای ترکمان با دویست نفر از دلاوران از قفای غازیان در امده
هر چند امرا بدرخان گفتند که جمعی را بدفع ابای باید فرستاد قبول نکرد ابای
ترکمان از عقب سپاه نمایان درامده غارت بسیار نمود و قلیچی ان زمره تیر ترکمانان
بر سر سواران ریختند و طلب را منقلب ساختند دران اثنا رستم خان قشار با جمعی
از غازیان جرار از خندق گذشته بمیان اردوی ترکمان در امد علی سلطان

مضطرب گشته داعیه نمود که قرار دهد قضا را الغکی بر رستم خان خورده کشته گردید و اکثر
دلیران شده بیک بار الغکی بر سر غازیان ایلغار برده امرا چون آن توجهی
دیر جمعی رفته بود شکست خورده باب گرگان آمدند اجتماع این قضیه در روز شنبه
بیست و یکم شوال سنه مذکوره سانح شد جمعی کثیر در گذر قتلا غرق شدند و بعضی دیگر
دستگیر و اسیر پنجه تقدیر و نتیجه خلاف امر در رضای شاه جهانیان بظهور رسید القصه
قریب هزار جوان تاجیک و ترک غلطان شدند و بسیاری از اسبان با توتما
در آن صحرا از دیوان صاحبان خلاصی یافته سرگردان بودند ابراهیم خان ذو القدر و
بعضی دیگر بقتل آمده بدرخان و یادگار محمد سلطان ایشان را همراه بخوارزم بردند
محمد سلطان موصیلو و عباس علی بیک شاملو و معصوم بیک امیور ذو القدر و
قاسم بیک دستگیر شده و حسن بیک شیخ اغلی و احمد بیک قبا با اغلی قاجار با جمعی از
غازیان بسلامت بیرون جسته بدامغان آمدند و علی سلطان از همان منزل
بالکای خود معاودت نمود و بعد از این حادثه علی سلطان امرای مغلوب را
که همراه برده قرار داد که در عوض خون بهای ایشان مبلغی گرفته اطلاق سازد
کند بدرخان و رفقا عریضه بخدمت نواب جهانبانی ابو الفتح سلطان ابراهیم
میرزا نوشته بمشهد مقدس مرکب علی فرستادند که معامله ایشان بمبلغ دویست تومان
منقطع یافته نواب میرزای جمیع این خدمت بوالد مؤلف میر منشی قمی نموده
مبلغ دویست تومان دستگردان نموده مصحوب کسی خود نزد علی سلطان فرستاد
علی سلطان امرا را نجات داده بآستان مشهد مقدس آمدند نواب کامکار
بدرخان و رفقا را رعایت نموده بدرگاه عالمیان پناه روانه ساخت چون حقیقت

نماید بانش قلی خلیفه مهردار قسم خورده بود که بعد از وی مهردار از فرزندان اکبر
بنا بر این منصب مهرداری و الکاء قم را بدستور بعلی قلی خلیفه مهردار ولد کوچک او
درین سال شفقت فرموده و ویرا در مقام رعایت داشت ذکر فتح بلده قندهار
بدست شاهزاده عالمیان سلطان حسین میرزا سابقا ذکر رفت که در آن اوان که پادشاه
ممالک هند همایون بدرگاه شاه جهان آمده بود قرار داده بود که ولایات سند
بحوزه تصرف او در آید قندهار را بملازمان شاه جمجاه تسلیم نماید و این وعده
از حیز قوت بفعل نیامد تا آنکه همایون پادشاه فوت شد و جلال الدین اکبر پادشاه
بجای وی فرمان فرمای ممالک هندوستان شد حکم مطاع عز اصدار یافت که سلطان حسین
میرزا که حاکم سیستان و علی سلطان تاتی اغلی ذو القدر حاکم شیراز با جمعی از عساکر ظفر
مآثر بجانب قندهار رفته فتح آن بلده را وجهه همت سازند امتثالا للامر الاعلی
در ملازمت نواب میرزای اعظم عزیمت بدان جهت برافراخته چون حوالی قندهار
محل نزول ساحت سراپرده عالی شد امرای ذو القدر گرد و مرد غازیان و دلاوران
شروع در محاربه نمودند شاه محمد قلاتی که از جانب جلال الدین اکبر پادشاه حاکم
آن دیار بود آغاز شجاعت کرده در مقام مدافعه در آمد بعد از کشش و کوشش بسیار
آخر کار عاجز آمده از قلعه فرود آمد و مفاتیح حصار را سپرده بملازمان شاهی
روانه آگره گردید و همین دولت و اقبال بی زوال پادشاهی این دیار ضمیمه دولت
و اقبال قاهره گشت قضا را در آنمحل الغکی بر علی سلطان تاتی اغلی خورده بود
عدم شناخت پسر بزرگش خان هولی سلطان که اکثر اوقات قیچاجی و مخصوص بود
در آن شهر همراه پدر بود قشون و ملازمان او را بر داشته بمشهد مقدس نزد

دفن مدد و سعادت زیارت بارت [illegible] سرافراز گشته بدانجا رفت
چون خبر فتح قندهار بمسامع شاه کامکار رسید قندهار را بنواب
سلطان حسین میرزا مقرر داشته سیستان را بنواب بدیع الزمان میرزا [illegible]
زمین داوری که دران زمان در اردوی همایون در ملازمت شاه عالمیان بود
او را بفرزندی سرافراز ساخته شاهزاده پریخان خانم را که همشیره [illegible] بود
شاه جمجاه بعقد وی در آورده سیستان را بدو داده در زمستان این سال
از دار السلطنه قزوین آن شاهزاده نامدار را مرخص ساخته محمد خان بیک ذوالقدر
را که سابقا وکیل ابراهیم خان حاکم شیراز [illegible] وکیل نواب میرزای مذکور گردانیدند
بدیع الزمان کوچ بر کوچ متوجه خراسان شد چون بخطه [illegible] رسید [illegible]
نوشته کس بخدمت برادر با جان برابر خود نواب سلطان ابراهیم میرزا [illegible]
نواب میرزای [illegible] بحر مقدم انجم حشم [illegible] شتافت و اقسام مهربانی
و [illegible] سال داشتند سابقا مذکور شد مقرر فرمودند که [illegible] شهر [illegible]
با عزاز و احترام تمام برادر نیکو فرجام را استقبال نموده بشهر آورده [illegible]
[illegible] که هر یک [illegible] استند [illegible] مناسب خود [illegible]
و قریب به یازده روز آن برادران مهربان با یکدیگر صحبت داشته جشنهای
خسروانه ترتیب دادند و سیرها و چوگان بازیها فرمودند نواب [illegible] بعد از
مراسم زیارت و لوازم خدمت برادر وداع فرمود و بجانب مقصد [illegible]
و هم درین سال از جمله فتوحات شاهی که از میامن اقبال شاهی سانح شد [illegible]
گرایلی ترکمان بواسطه [illegible] که با [illegible] مجاربه و مقابله [illegible] رسید

شرح این احوال بسبیل اجمال گرایلی ترکمان دختر خواجه محمد ولد خواجه مظفر [illegible] را در
حباله خود در آورده ملازمان خواجه محمد جامی نزد وی رفته ملازم شدند [illegible]
با زوجه مشار الیه در میان نهاده با خود قرار دادند که او را [illegible] فرصت بقتل
رسانند اما بعضی اطلاع یافته محب علی بیک را که بزرگتران آن قوم بود [illegible]
طلبیده با و اظهار نمود که [illegible] اتفاق نموده اند [illegible]
ایشان [illegible] این کار را [illegible] ساختند بعد از آن [illegible]
از [illegible] بیرون آمده با دختر خواجه حقیقت واقعه را گفتند آن شیر زن ایشان را
مقرر داشت که شب در حوالی خیمه ایشان چند [illegible] نگاه دارند و خود در خیمه
باشند و مهم این ناتمام را با تمام رسانند ایشان در همان شب که شب پنجشنبه [illegible] شهر
جمادی الثانی سنه مذکوره بود در خیمه آمده [illegible] باران [illegible]
انداخته بخواب رفته بود در آنجا [illegible] یکدیگر قرعه مشاورت در میان [illegible]
گفتند که کدام یک [illegible] محب علی بیک [illegible]
در خرگاه در آمده [illegible] در خواب یافت بیک ضربت شمشیر [illegible] از تن جدا ساخت
آن سر را برداشته با اتفاق آن زن از خیمه بیرون آمدند و خود را [illegible] رسانیده
مانند برق و باد [illegible] و آن سر را [illegible] متوجه
درگاه عالم پناه شدند در روز [illegible] شهر مذکور در قزوین بنظر اشرف
در آوردند و هم درین سال قشلاق در دار السلطنه قزوین شد و بعد ازین
ییلاق و قشلاق در قزوین نموده مدت نوزده سال دیگر که شاه جمجاه [illegible]
از قزوین بیرون نفرمودند و هم درین سال شهادت حضرت شیخ [illegible]

شیخ زین الملة والدین عاملی علیه رحمة من الله تعالی واقع شد مجملی از تفصیل این واقعه کار آنکه علیه
نازله آنکه شیخ مرحوم درین سال بزیارت حرمین شریفین رفته بود و بعد از فراغت
از زیارت بعضی از جمله اهل سنت برستم پاشا که در آن اوان وزیر اعظم خواندگار
بود رسانیدند که حضرت شیخ دعوی اجتهاد و مذهب امامیه نموده و بسیاری از
علمای فرق شیعه نزد وی آمده از وی تحقیق مسایل مشکله مینمایند و با او تصحیح
احادیث میکنند رستم پاشا کس داده فرستاده او را طلب داشته و براو
حرم کعبه معظمه گرفته باسلامبول برد و بی آنکه گرفتار روی مسموع سلطان سلیمان
شود او را در بحث عشر ثانی شهر رجب المرجب سنه مذکوره شهید ساختند
بعضی از علمای تاریخ شهادت او را «جنت شهید» یافتند از جمله تصانیف شیخ
بر شرایع که صد هزار بیت کتابت شرح لمعه و مسلکی شرح الفیه شرح نفلیه حواشی
بقاعده قواعد شیخ شهید رساله اسرار الصلوة مناسک حج و ما یتعلق بها کتاب
هزار رساله در باب حرمت غیبت و هم درین سال در دار السلطنه قزوین
دوشنبه بیست و سیم شهر جمادی الاول سنه مذکوره دو روز بعد از نوروز
سیل بقزوین آمده دروازه ابهر را فرو گرفت و قریب دو هزار خانه را فرو گرفته
ویران کرده بسلطان خران ترک و تاجیک شد و هم درین سال عمارت عالیه
رفیعه سعادت آباد از منازل درون و بیرون و خیابان و عمارات دولتخانه
مبارکه باتمام رسید چون شاه جهان امرا و وزرا و قورچیان و مقربان بسیار
بار یافتگان درگاه همایون منازل بی نظیر و عمارات دلپذیر در جانب شمال قزوین
احداث نموده سواد مصر اعظم بهم رسید تواریخ کاسباب الحظ باکره

قتل الشهید الثانی
۹۶۵

باب جنت نهاده مسمی بجعفرآباد گردانیدند و مرحومی قاضی محمد رازی که از اعیان
و مخصوصان درگاه عالم پناهی بود در جواب قطعه کمال اسمعیل اصفهانی در رشته
نظم کشیده شعر چار شهر است عراق ازلی بیقین گویم • طول و عرضش بر صد صد بود
کم نبود • اصفهان نصف جهانست و در آن نیست شکی • در اقالیم جهان چون همدان معمور
همدان جای نشاط است از اصل آب و هواست • که در آفاق جهان بقعه خرم نبود • قم
کم از جنت نیست و لیکن گویم • نیک نیک ارچه نباشند بد بد هم نبود • معدن مردمی و
کان سخا شاه بلاد • ری بود ری که چو وی در همه عالم نبود • چار بودند در اطراف
عراق ای شه دین • شهرهایی که سنگ نشانان بودند • اصفهان آنکه ز انصاف جهان
میگفتند • عدل و کمال شما او را جهان افزودند • همدان آنکه چنین شکر و بار
بنو سیم حسن جستند و ناق اند بودند • قم که از شیعه حیدر بود ساکن او • باب
دنت که خاک زر خشن فرسودند • ری که هر ذره او است چو لعل یک • جنت و صد
جنت که او را ابنیه انشودند • مثل هر یک ازین چار رکن عنصر بوده • که از آن ذات جهان
شد دین بهبودند • لقب و نام از آن بخت سبب گرچه رهی • هر نوکنا هم از گرچه
نشنودند • بود قزوین چو بنا یافت مذهب مشهور • ذکر آن صفحه ایام از آن برد و
باب جنت لقبش آمد و نامش بشنو • جعفرآباد که روح و صفا آسوده اند • ساکنان
مجلس کنانند و شده دین جهانت • آب و رده تمامی حرکتان فرسودند • سرمه
چشم جهانست از آن نور مردم • دیده بر خاک کف پای شه دین سودند • القصه
باغ مذکور که در غایت زیب و زینت طرح شده بود موسوم بباغ سعادت آباد
جنانچه شعرا گفتند شعر باب جنت که دل از وی شادست • در باغ سعادت آباد است

وباغ مذکور قابلیت جلوس شاه جهانبان پیدا کرده بود ایام الحوت در باب تعمیر و تزیین
آن قطعه خلد برین نهایت سعی و غایت اجتهاد و بذل مجهود نموده لاجرم فضای دلگشای
چون عرصه بهشت برین از ریاحین شده و هوای روح افزایش مانند نسیم از بهشت
روح بخش و دل‌آگاهی گشت از نضارت ریاض حضرت ابن سبز را از سپهر برتری
برد و از لطافت آب عذوبت مآلش چشمه حیوان عرق خجالت بر جبین آورد
کنگره عمارات دلپذیرش زبان طعن بر خورنق و سدیر دراز کرده و قصور عالی
از قصور رفیعش از رفعت گنبد سپهر سنبری گوی تفوق برده و مرحومی قاضی عطاء الله
رازی برادر قاضی محمد مذکور در یک مصرع دو تاریخ پیدا کرده در سلک نظم در آورده
۳ ای قصر با رفعت شاه عالی • که شد آستانش کیوان مقابل • چو شیر بر فرازش
رود عقل گوید • کلیمی گرفته در طور منزل • پی سال اتمام آن فکر کردم • ز
مصرع آمد دو تاریخ حاصل • شد از سال تاریخ پرسید گفتم • بهشت برین است
خیر المنازل • کتابه مذکور بخط استادی مولانا مالک دیلمی خطاطوات آل
مشار الیه در مشهد مقدس منوره رضویه علی مشرفها الف الف سلام و تحیه در کتاب
خانه نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا بود و تعلیم خط آنحضرت میکرد و حضرت
شاه عالمیان پناه بجهت کتابت کتابه ایوان چهل ستون دولتخانه و سایر عمارات
آن بلده فاخره مولانا مذکور را طلب فرموده وی بدانخدمت اقدام می نمود
و هم درین سال در روز چهارشنبه [illegible] شهر ربیع الاول سنه مذکوره • بساعتی
که تولا کنند بدو تقویم • از دولتخانه قدیم بدولتخانه جدید نقل و تحویل فرموده
امرا و ارکان دولت قاهره زرها و گوهرها ساجق و نثار فرموده [illegible]

و ممالک محروسه بجهة تهنیه این فتیان ساختهاند بدرگاه اعلی فرستادند سال
[illegible]
[illegible] درین سال فرخ فال شاه جمشید خصال چون آب و هوای قزوین
بواسطه کثرت انهار آب روان و بسیاری باغچه و بوستان تنگ
ملاقات جهان شده بود از شهر بیرون نقل نموده بباغچه مبارکه دولتخانه همایون
و ساحت میدان اسب غیرت افزای گلستان جنان بود دشت لطیف و
دلگشا آب و هوایی • مبارک منزل فرخنده جایی • در جهان چون جهان
قدر کشیده • ز کمد تکبر تحول [illegible] شده • نهال بید کرخت [illegible] داشت •
خط طوی جسم به هر ورق داشت • در اثنای این سال خبر آمدن سلطان بایزید
ولد کوچک خواندکار سلطان سلیمان پادشاه روم بدرگاه اعلی رسید و مجمل این
واقعه آنکه سلطان سلیمان پادشاه روم سلطان بایزید را از حکومت کوتاهیه
معزول ساخته [illegible] و بار دیگر فرزند دیگر خود سلطان سلیم که در قونیه بود ترجیح
نمود و سلطان بایزید چون این حرکت و غایت پدر را درباره برادر مشاهده نمود
نقد اخوت را بشوائب بغض و حسد مغشوش ساخت و مورد صفای محبت را
باخاشاک نزاع و کدورت مکدر گردانید و خیالات باطل و اندیشهای عاطل
در عرصه دماغ او جای گرفت و مخالفت پدر را در اطراف بحر و بر ظاهر کرده اموال
بسیار بر عامه رجال وارد و اهم بدفعال بخشش نموده در اندک مدتی [illegible]
بر سر خود جمع آورده بعد از اجتماع سپاه بارادهٔ دفع سلطان سلیم برادر خود
بطرف قونیه در حرکت آمد غافل از آنکه هر تیره شود مردار روزگار

کس نباید بکار ، ارینخان جمار مروانست اذا انقضی مدت لم ینفع عدة سلطان سلیم
از استماع این حادثه از جای درامده بعضی از سپاه و معتمدان سخن دان بخدمت
پدر خود سلطان سلیمان فرستاد و حقیقت را عرضه داشت نمود خواندکار را
عرق غضب در حرکت امده فرمان داد که تا احمد پاشا امیرالامرا اناطولی و فرهاد
پاشا فرمان فرمای قرامان و علی پاشا ذوالقدر با لشکر بسیار بدان دیار رفته
سلطان بایزید را گرفته و غبار فتنه را ساکن سازند چون ایشان بحوالی قونیه
رسیدند سلطان سلیم از قلعه بیرون امده با ایشان پیوست و در برابر شهر آن
سلطان بایزید صف لشکر بیاراست انگاه فوجی از رومیان جلادت شعار
از طرف سلطان بایزید بر سپاه سلطان سلیم تاختند و صدای گیر و دار
درکشیدند و دار اندر جستند ایشان نیز بمدافعه درامده اغاز مقاتله نمودند چندین
جوی خون در میان جنگاه روان شد ، زمین از و کر سوبردن داد هم ، اما
قلم بعد بر سپهر بر رقم عدم رضای سلطان بایزید می گذشت در آنکه
از طرفین هشت هزار سوار و پیاده بقتل امدند انگاه خورشید عالم تاب
رایت عزیمت بجانب مغرب برافراخت نظم شب تیره چون شاه خورشید چهر
فرو آمد از برج نیلی سپهر ، ندیدند در شب صلاح نبرد ، که نتوان ز هم جنگ
بد فرق کرد ، فرود امدند از دو جانب سپاه ، که شیر ژیان سر بکشد بخوابگاه
چو از کوه سر زد بلند افتاب ، سر فتنه جویان بر امد ز خواب ، فلک جوش رزمی
جامه در نیل زد ، بسان چشم خورشید را میل زد ، علی الصباح که افتاب جهان
از منظر های سپهر اخضری سر زد هر دو لشکر بعزم رزم بر یکدیگر حمله نمودند سلطان بایزید

در اردو رزم جنگی نمود که داستان رستم و افراسیاب از طاق نسیان بمانده
و میمنه و میسره سلطان سلیم را از هم پاشیده اما لشکر سلطان سلیم با لشکر قلب حمله
سلطان بایزید حمله نموده سنگ تفرقه در شیشه جمعیت ایشان انداخت
و او بار نصیب سلطان بایزید شده سری بسلامت بیرون اورده نظر
اما سبب که بخت چون بدانجا رسید سپر انداز از زمان خود را گشته برای
ایشان را عرضه داشت نزد سلطان سلیمان فرستاد و مضمون این حکایت
مرا بر مخالفت تحریک نمودند و از دشمنی باسید بد که باعث از جهل غرور بوده ام
نادم و امیدوارم که جرایم این گناه کار گذشته روزگار را بزلال عفو شسته
قدم از سر ساخته متوجه درگاه گردم سلطان سلیمان عرضه او را قبول نکرده
بار دیگر لشکر بدفع وی ارسال نمود سلطان بایزید از توجه آن سپاه آگاه
راه فرار پیش گرفت و کوچ بر کوچ بارض روم آمدا با ز پاشا که حاکم آن دیار بود
یکی از مخصوصان خود را با تحف بسیار بر سر راه و استقبال آن شاه جم اقبال
فرستاد و سلطان بایزید در انحوالی نزول نموده بعد از چند روز شاه
با چهل هزار سوار جرار با مرحوم خواندکار با یلغار رسیدند سلطان بایزید با فرزندان و
احمال و اثقال خود را در انواحی گذاشته از بیم جان با ده هزار کس از معتمدان
راه فرار پیش گرفت فدوی و زفرها و اوقاساق سیف الدین و سایر شجاعان جنگی
و بر از آن معرکه سالم بیرون بردند و بدر بردند باشا تا فرمان ایشان را اعتاف نمود
سلطان بایزید بعد از طی مسالک با ایروان رسید حاکم آن ولایت شاه علی
سلطان استاجلو از آمدن او واقف شده بسرعت بجهت استقبال این خبر بدرگاه

عالمیان پناه شد و سلطان بایزید میرزا علی آقا جاوش باشی خود را همراه نموده
کتابتی نوشته بود که التماس از کرم عام نواب شاهی آنست که این آوارهٔ جلا
در پناه خود جا دهند ان اعلیحضرت حسن بیک یوزباشی استاجلو را
با یراق و اسباب بسیار و اقمشه و زر و اسب و استر باستقبال سلطان
بایزید فرستاد و استمالات نوشت و فرمود که شاهقلی سلطان ارخلو سعد
سلطان بایزید را برداشته بدار السلطنه تبریز رساند سلطان بایزید در هیچ
محل توقف نکرده روز بروز طی منازل نموده تا خود را بدار السلطنه تبریز
رسانید امیر غیب بیک استاجلو که حاکم تبریز بود باتفاق حضرات سادات و نقبا
و اشراف و کدخدایان محلات و بازار و اهل محرفه و اصناف باستقبال
بیرون رفته با غلبه و ازدحام تمام صحرا و دشت مملو شد بطریقی که کثرت بهم رسید که
در ایام نوروز و اعیاد کمتر از آن مشاهده می شد بازارها و قیصریه را آئین بستند
ارباب ساز و مغنیان خوش الحان و از مجلسهای طرب انگیز و محفلهای عشرت آمیز
و هنگامه‌های دلپذیر بازار گرم داشتند سلطان بایزید بیازار قیصریه آمده
بهیچ جانب نگاه نکرد و چشم در میان دو گوش اسب خود داشت القصه
از آنجا بچرنداب رفته در آنجا نزول نمود پس از آنکه بار دوی همایون
توجه فرمود چون خبر شکست سلطان بایزید و فرار او بالکای شاه عالم پناه بسامع
خواندگار رسید سنان پاشا را که سابقا در [illegible] دستگیر شده بود و شاه
جمجاه او را آزاد کرده بود با تحف و هدایای مرغوب و کتابت صداقت اسلوب
بخدمت نواب مالک رقاب فرستاد و سلطان سلیم نیز در ورای ملازم حکام

همراه نموده ایشان باتفاق یکدیگر در دار السلطنه قزوین بشرف ملازمت اشرف
سرافراز شدند قبل از وصول سلطان بایزید و بعضی حقایق بذروه عرض
اشرف رسانیدند و هم درین سال علامة الزمانی مولانا ابو الحسن ولد
مولانا احمد باوردی که در فضایل جامع علوم دینیه الهی و کلام و حکمی و ریاضی
و منطقی و سایر علوم بود و بحدت فهم و سرعت انتقال ذهن گوی قصب السبق از
علمای زمان برده بود و هیچکس از علمای را با او قدرت مباحثه نبود در روز
یکشنبه بیست و ششم شهر رمضان در عنفوان شباب که سنین عمرش بمرحله سی رسیده
از دار غرور براحت آباد سرور انتقال نمود از جملهٔ تصانیفش کتاب واجب فارسی
که باسم شاهزاده سلطان و عربی باسم خان میرزا نوشته بود و روضة الجنان
در حکمت رساله در علم منطق شرح بر فرایض خواجه نصیر الدین محمد طوسی بقی خوارق
در علم خوارق کلام حاشیه بر کلام از بعضی ثقات علی اتفاق استماع افتاده
که قوت حافظه مولانا بمثابه بود که در این اواخر عمر که تصحیح کتب رجال الحدیث
استعمال میفرمود کتابت تهذیب حدیث که تخمینا ده هزار بیت است
اخره حفظ می نمود و کتابت و امر از نظر تمامی احادیث و اسنادان بخاطر
وی بوده و وفا در بود که بی نسخه کتابت نماید مولانا اکثر اوقات در دار الامان
کاشان با خان میرزا و لله معصوم بیک صفوی که بامر وکالت شاه جمجاه
اقدام داشت و صاحب تیول کاشان بود بسر می برد و خان میرزا در صحبت
او باستفاده مشغول بود مولانا محتشم کاشی در تاریخ وفات او گفته شعر
مولانا ابوالحسن که محیط وجود او ٭ زین خاکدان رساند بافلاک موج فضل ٭ چون

کرد و بملک عدم از اسمان رسید ۰ تاریخ فوت کشتن او و ماه اوج فضل [illegible]

در دار الارشاد اردبیل و هم در شهور سنه مذکوره شیخ محمد داود رحلت نموده

در مشهد مقدس مدفون شد و هم درین سال مرحومی بیرام خان بهارلو که یکی از امرای

نامدار همایون پادشاه بود و بعد از فوت پادشاه مرحوم وکالت پادشاه

جلال الدین اکبر ولد وی باو متعلق بود و فوت شد و در تاریخ فوت او گفته اند

کو بند شهید شد محمد بیرام و بیرام خان در کشته والی بود و در رعایت سادات

و مومنان بسیار فرمودی هر که از خراسان بان جانب رفتی رعایتها نمودی

پیوسته نذورات بسرکار حضرت امام الهمام مفترض الطاعه واجب العصمه

ثامن ضامن سلام الله علیه و سادات و خدام و حفاظ و زوار و طلبه آن آستانه

فرستادی بیرام خان سلیقه خوب داشت و شعر نیکو میگفت و این مطلع [illegible]

را انجمن ساخت شعر شاهی که بیار با تو نشست و شاهی انجمن گشته ۰ شاهی [illegible]

کس [illegible] گوی جدا نشستند ۰ و این اشعار از بیرام خانست ۰ حرفی نوشتی ان [illegible]

نکردی ۰ ما را بزبان قلم یاد کردی ۰ اباد شد از لطف تو صد خانه ویران

ویرانه ما بود که اباد نکردی ۰ بر باد تو صد بار کشم ناله و فریاد ۰ فریاد که یکبار

مرا یاد نکردی ۰ از وعده که بختم تو وصال تو بسازد ۰ فریاد بر ارم که چه بیداد

ای کرده فراموش [illegible] بیرام ۰ حرفی نوشتی ودل ما شاد نکردی ۰

این اشعار نیز از وست ۰ صد غصه خورده و ملامت کشیده ام از تو ۰ [illegible]

دیده ام از تو ۰ در بزم [illegible] فراغت رسیده جان بیرام [illegible]

غم ار رسیده ام از تو ۰ [illegible]

دهم [illegible] و اربعین و تسعمایه چون شاه جمجاه و سابقا مذکور شد که ما دام الحیات

ییلاق و قشلاق دار السلطنه قزوین نموده مطلقا بیرون نفرموده بودند و

این سال بخت و کامرانی در دار السلطنه قزوین گذرانیده اند درین تاریخ

سلطان بایزید بحوالی دار السلطنه رسید شاه عالمیان پناه و غفران دستگاه

معصوم بیک صفوی را که منصب وکالت نواب شاهی بدو متعلق بود با سید

بیک کمونه و سوندک بیک قورچی باشی افشار و علی بیک جلیله مهردار و والقدر

فرستادند در از روز قریب بدولت هزار کس از ترک و تاجیک و

غریب جنب الحکم از شهر بیرون رفته قریب بهمین به رسید امرای خان

سلطان بایزید را ملاقات نموده او را به داشته در اخر روز چهارشنبه

بیست و نهم شهر محرم الحرام سنه مذکوره بشهر داخل شده و در میدان سعادت

اتصال بعضی از آن بازار و کاروانسرا و حمام شده و بعد ملاقات نواب کامیاب

ملایک صفات سرافراز ساختند شاه جمجاه مجلس عظیم و جشنی قدیم در میدان

زینت داده و در انجا جرگ اتاق و خیمه و بارگاه برافراشته بانواع تکلفات

و تعقدات امر فرمودند سلطان بایزید با ... سلاح جدا از ... نظام

اباو اقبال پناه ناصر اباد و شهر ... از جاده ... متوجه شده همدان

سعادت در امده شاه مالک رقاب از خیمه و اتاق بیرون آمده باسوند

بیک قورچی باشی و حسین بیک چاوشلو قورچی ترکمان و دیگر امرای

باستقبال توجه فرموده تا میان وسطی حقیقی میدان قدم رنجه فرمودند

و مطلقا از غلبه ... رو به اندیشه نموده و در میان از چهار طرف دایره وار

شاه عالمپناه از میان گرفته سلطان بایزید از اسب فرود آمده پادشاه کامکار
معانقه و مصافحه نموده آنگاه باتفاق بخرگاه درآمدند و بر مسند تکیه قرار گرفتند
و از روز بعضی از شب را بعشرت و خرمی گذرانیده سلطان بایزید از راه
بازار صحاح و بازار که آذین بسته بودند بدولتخانه قدم روانه داشتند
و خود بدولتخانه مبارک تشریف برده بودند روز جمعه بجهت رسم تهنیت قدوم
سلطان بایزید قدم رنجه نموده بنهایت مرحمت و مهربانی با وی بجا آوردند
بعد از چند روز باز در همان میدان جشنی بزرگ ترتیب داده سلطان
بایزید را مهمانی فرمودند و انواع اعزاز و احترام او بجا آورده امراء
و مقربانش را در محل مناسب جای داده و بعد از فراغ از اطعمه و اشربه و حلاوه
قرب ده هزار تومان از نقد و جنس به تبعت فرموده بدست مبارک خلعه
مرصع بر سر او زدند و از غایت حمایتی که جبلی ذات او بود مطلقا زبان
بعذرخواهی آن نگشود و بعد از آن شاه عالمپناه نصف از لشکریان او را مستقر
ساخته مقرر کرد که هر صد نفر و بیشتر و کمتر یکی از بلاد محروسه رفته در آنجا اوقات
گذرانند از آنجمله صد نفر از آن جماعت بمشهد مقدس معلی بخدمت ابوالفتح سلطان
ابراهیم میرزا فرستادند و همچنین بدارالسلطنه قزوین نیز جمعی را مقرر داشته
روانه ساختند و خبر آمدن سلطان بایزید و توقف او در پایه سریر اعلی بأطراف
امصار عالم منتشر شد و بعضی از ارباب شعر تاریخها جهت آمدن او پیدا کرده
مولانا محتشم کاشی تاریخی در سلک نظم در آورده که آمدن همایون پادشاه و سلطان
بایزید در آن مندرجست نظم دولت چو سر بلند و مسیح و ظفر کشنده و

رخ کشید شاه ز دامن دامان نقاب • بر مسند سرور نگین شاه کامران •
دارای آفتاب سریر فلک جناب • تسکین دهنده فتنه آخر الزمان •
شوینده رخ ظفر از گرد انقلاب • طهماسب خان شاه جهان شاه نشان •
پرگار وار نقطه گل نقد بوتراب • از یک طرف همای همایون که کام دهر
جست از رکاب بوسی او گشته کامیاب • از جانب دگر خلف پادشاه روم •
از پای بوس او سر خود سوده بر سحاب • تاریخ آن قران طلب کردم از فلک •
بوسید کام جوی جهان شاه را رکاب • تاریخ این مقارنه کردم سوال گفت •
ماهی بمحب رسید بپابوس آفتاب • القصه خواندکار و ولدش سلطان •
سلیم سنان بیک و دوراق آقا را برسالت جهت فرستادن سلطان
بایزید بدرگاه عالم پناه فرستاده بودند شاه عالم پناه در مقام خواه
نکان او بی از سلطان سلیمان شده علی آقا افجه مقال بود با ایلچی اکراد عثمان
بود همراه سنان بیک برسالت نزد خواندکار روان و ارشی آقا را همراه
دوراق آقا بالحبکری نزد سلطان سلیم ارسال داشتند و کتابات
مشتمل بر صداقت و اصلاح ذات البین نوشته حاصل پیغام آنکه بهترین
اوضاع آنست که آن سلیمان شان از سر تقصیرات سلطان بایزید در
گذشته برادران با یکدیگر طریق موافقت مسلوک داشته غبار فتنه از
میان برخیزد لیکن از سلطان بایزید که بر بخت خود زده باغوای بعضی
شیاطین مفسد از طریق صواب بیرون رفته خواستی که بوسیله دوستی
پادشاه عالم پناه عذری نمانده و دیگر و اندیشه آن می بود و با منافقان

قتل ولوقد و زو سنان میراخور را او و تخلف از موکب همایون در بیابان
نهاوند قرا اغورلو و مصطفی بساقچی و محمود چرکس که از محرمان او کس بودند خبر
این مکابره کشته روزکار را بوسیله حسن بیک یوزباشی بمسامع عز و جلال
رسانیدند سلطان بایزید از آن آگاه شده در همان شب این سه کس را
بقتل رسانیدند شاه عالم پناه از این عمل او واقف شد مطلقا این را بروی او
نیاورده سخنان در مقام شفقت و عاطفت بودند تا آنکه بعد از مدتی
شاه مالک رقاب در باغ سعادت آباد سیر فرموده بودند و سلطان
بایزید را همراه برده بودند آن شهزاده صفت یزید خصلت اراده [illegible]
در خاطر آورده بود و در [illegible] بود که عرب محمد طرابزونی که از شعبان و محرمان
بود و هم در آن اوان که بایزید در آن [illegible] همراه بود خود را بخدمت شاه
سپهر رفعت رسانیده آهسته عرض نمود که در فکر ضروری حاضر شده دارم
و بهیت فوت می شود نواب کامیاب فی الفور رکاب [illegible] بدولتخانه نمود
اتفاقا سلطان بایزید از این مقدمه آگاه گشته چون بمنزل رفت آن بیحیا
در شب پنجشنبه بیست و نهم رجب که در همان شب قران نحسین شده او را
او را بقتل رسانید در حین مرتبه که شاه جمجاه از این عمل شنیع او اطلاع یافت
بتفکر و اندیشه افتاد و چون بر عالمیان آن انحراف شاهزاده جهان بایزید ظاهر
هویدا گشت آخر روز پنجشنبه عوام بر در خانه او هجوم آورده اغاظت
نمودند و سنگ بر در و بام او انداختند و اگر چه جمعی بسوای رضای
شاه جمجاه نمود اما چون بی اختیار از آن حرکت سرزده بود سلطان بایزید

اورده

آورده و خایف شده دیگر محل اعتنا ننمود و بنابر آن صباح روز جمعه بیست و
دوم شهر رجب المرجب سنه مذکوره معصوم بیک و اکثر امرای عظام بمنزل او
رفته با چهار پسر بر داشته بقاعده معمول بدولتخانه همایون آوردند و در حضور آن
روز او را دستگیر کرده مقید نمودند و ملازمان خود او را در دولتخانه چون
لله باشی او فرح بیک و سنان میراخور و عیسی چاشنی گیر و خواجه عنبر [illegible] را
بقتل آوردند و او در خان پسر بزرگ او را بحسن بیک یوزباشی استاجلو
و سلطان محمود را بمعصوم بیک و سلطان محمد را ببوندک قورچی باشی و سلطان
عبدالله را بمیر سید شریف شیرازی که در آن اوان وزیر عراق بود سپردند
و سلطان بایزید در باغچه دولتخانه در منزلی محبوس ساخته جمعی از قورچیان را محافظت
او مقرر کردند و محبوب الفلولی میر کیش بی که از جمله ندما و ظرفا بود و نقات
شیرین گو و صحبت خوب بود و در سلک قبوچی [illegible] منسوط بود و سالها همزبانی و محرم
اسرار نواب همایون بود تعیین فرمودند که هر روزه با سلطان بایزید صحبت
داشته او را دلگیر نگذارد و سلطان بایزید تا در قید حیات بود میر کیش هم
روز و هم شب با او بسر میبرد و این ابیات ترکی حسب الحال جهت [illegible] الیه
از سایح طبع او سرزده نظم کنش کیم نور عالم پرتوی در [illegible] دمادم منزل درویش
اوی در [illegible] فلک محتاج دریری توی [illegible] کل [illegible] درویش اوبه و هم در آن
سال عیسی خان ولد لوند خان گرجی که گیتی [illegible] و ایمن گرجان و مذهب ترسایان بود
نهایت حسن و رعنایی و غایت صفا و زیبایی داشت حسن چهره از بلاد و ولایات
گرجستان بعرصه ظهور نیامده بود و همانا که این بیت را مولانا فضولی بغدادی در شرح

در وصف او گفته بود نظم چو گل گون رفته که غنچه ای کلف دون پری • چو شده زربیله
صورت دور عیاد و ن پری • بدرگاه عالم پناه امده منظور نظر کیمیا اثر گردید
در روز سه‌شنبه یازدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره بشرف اسلام مشرف
گشته شاه عالمیان او را بمرتبه فرزندی سرافراز ساختند و در تاریخ اسلام آن
مرحوم قاضی عطاء الله رازی این رباعی را گفته • سلطان حسین چو صبح تابان از صدق
آورد باز شاه دین ایمان از صدق • تاریخ چو فرمود شه دین گفتم حسین بود
مسلمان از صدق • بعد از آن شاه عالمیان در تربیت و رعایت حسین خان
کوشیده و او را در دولتخانه هم که سلطان بایزید می نشست جای داده
الکا و سفره جهت او تعیین فرمودند و قدغن شد که بطریق سایر شاهزادهای عظام
از کوزه و سفره او آب و طعام بخورد و امر شد که منشیان عطارد نشان تفصیل
این واقعه را بقلم مختصر رقم در آورده بمشهد مقدس معلی مزکی نزد شاهزاده
ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا فرستند منشیان حکم همایون بدین عنوان رقم
ساختند که فرزندی اعزی ارجمندی نصرت شعاری ابوالفتح سلطان
ابراهیم میرزا و امرای عظام تاتی قنبر بیک اسامی اعلی استاجلو و سلیمان
بیک ملکش اعلی ذوالقدر و احمد بیک افشار و سادات کرام و امرای ذوی
الاحترام مشهد مقدس معلی میرزا ابوطالب رضوی و امیر شرف موسوی
کلانتر بعواطف و مراحم شاهی سرافراز گشته بدانند که چون درین ایام حرکات
بنابر ظهور حضرت امام قائم اهل البیت محمد الهادی المهدی صاحب الزمان
علیه و علیهم صلوات الله الرحمن بنابر انوار صبح صادق از افق غیب ظاهر

و اکناف عالم بسمت طلوع انوار و صفت لموع دار و غفور بشعشعه مهر آیات
و لمعات انوار هدایت آنحضرت در عرصه آفاق تابان و درخشان و آثار
ظلمت شرک و طغیان از صفحات عالم متلاشی و پریشان خواهد گشت و از
علامات طلوع انوار آن ظهور و مقدمات ظهور آن دولت موعود آنکه
اوایل ایام حسینی الی یومنا هذا ایالت پناه حکومت دستگاه فرزندی جلالا
للایاله و الاقبال ابو المؤید حسین خان میرزا وفقه الله تعالی لما یحب و یرضاه و اوصله
الی غایه ما یتمناه فی الدین و الدنیا که ذات اشرف اقدس اعلی را واسطه
حصول مطالب و مآرب دینی و دنیایی خود دانسته همواره طریق نیازمندی
و امدند بدرگاه معلی و باره اعلی مسلوک داشته بود و بوسیله اظهار
خلوص ارادت و اعتقاد خود را در ظل عاطفت و حمای حمایت همایون بهشتی
ما جای داده و بمقتضای کل مولود یولد علی الفطره بنابر سابقه تعارف
ازلی و حسن استعداد و مناسبت جبلی و قابلیت فطری و آثار میل و رغبت
تمام بمتابعت دین اسلام و اجتناب و نفرت از کیش و آیین کفر و ایام
از اوضاع و اطوار او لایح و لامع بود و از میامن و انفاس قدسی حاجت و درک
مواعظ و نصایح دلپذیر که بمقتضای ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه
الحسنه بعبدیت از زبان مبارک مقال ما که ترجمان الهام و دولت و اقبال است
بگوش نصیحت نیوش او میرسید نور هدایت و توفیق در خاطر او که فی الواقع محل
فیضان انوار سعادات غیبی است راه یافته بود تا درین ولا که مجددا از موالی
فایده توفیق روی ارادت و اخلاص بدرگاه عرش اشتباه اورده بدولت

مجالست و سعادت صحبت همایون فایض شده بود و او را بدین حق و تحقیق
فرموده بودیم و السعادت مقدمه تیر فوایق طالع بلند و مساعدت بخت ارجمند
بقبول این سعادت اقبال نموده بتاریخ یوم الثلث منتصف شهر جمادی الاول
که بر حسب اتفاقات حسنه روز فتح جمل و علم حضرت مقدسه امیر المومنین و یعسوب
الدین غالب کل غالب علی ابن ابی طالب علیه و اله افضل الصلوة و السلام
بر بغاة و قاسطین علیهم اللعنة الی یوم الدین بود و روز مولود حضرت امام الساجدین
و قبلة العابدین و سید الزاهدین رابع ائمه المعصومین علی زین العابدین علیه
و اباء افضل الصلوة المصلین است با دولت تفرقه از اتباع و اشیاع دولت
ایمان و سعادت اسلام فایض گشت و زبان محبت بیانش که مدت العمر از
معلم افواه [illegible] الی الشهادتین ناموخته بود از صمیم قلب و نقیب
جنان بادا کلمه طیبه توحید رطب اللسان شده شهادتین [illegible] گویا
آدمی را همین نظر تربیت است که بغیر وزی و اقبال سرافراز شود قطره
آب که از ابر چکید وقت بهار که صدف بی ورد لولوی شهوار شود
لاجرم بنابر مراعات غیرت دین و حمیت اسلام اقتضا و لعلو شأنه و جایزه
و جزاء لایمانه بر طبق کریمه [illegible] او را السمت عالی فرزندی از اقران
و اکفا ممتاز و سرافراز گردانیده پایه قدر و منزلتش را بواسطه شرف
اسلام چون رتبه حضرت عیسوی علی نبینا علیه الصلوة و السلام باوج بروج
و جلال رسانیدیم و رتبه نامی عالی سربلند گردانیده الکاء رنکی و توابع آن
بالتمام قبول اوغات و موده مملکت کرجستان را که حالا بوالد او متعلق است

بعد از انقضای اجل مشار الیه بولایت نامه مخصوص او فرموده ایم و بجای الکوت
قاشت فاطیمش را نواز نشانه و برتبها که نسبت با خوشنا رالیه مذکور خاطر اشرف علی
است بدین مواهب علیه و دیگر تفضلات مراحم شاهانه از تشریفات فاخره
و انعامات کلی مزین و مفتخر گردانیدیم و بنا فیوما بهین قاعده درین تصنیف
قلب و صدق خاطر و اقدام بمراسم تقویت و تربیت او بر وجهی خواهیم کوشید
که آثار آن از صحایف کتب مورخان و دستور العمل سلاطین باقی بود [illegible]
[illegible] با مرکه بدین مژده که مقدمه فتوحات صوری و معنوی است
مسرور و شادمان بوده مقرر دارند که شبانه روز نقاره و شادیانه
و لوازم بهجت و شادمانی تقدیم رسانند بجهان مالک ساده برسم تحفه و جایزه
تبرکات لایقه فرستاده و تهنیت و پرسش او کما ینبغی قدم نهاده
طریق مروت و مودت دینی مرعی داشته بمراقب لطف بیدریغ شاهانه مستظهر
باشند و هم درین سال علی سلطان اتابک شاحت بغیر این مده قیر سلطان
اسماعیل علی است حلو که حاکم آن ولایت بود از قلعه بیرون آمده پسر سالگی
که در حسن یوسف زمان و منظور عالمیان بود با دو نفر نکبت ما در از ادر پس
که وکیل او بود با جمعی از دولاوران [illegible] ذکان بقتل رسید و نفس سلطان که
قتل پسر خود را و برادر زاده را مشاهده نمود از بیت بیرون آمده و قلب انکار
درین تشا کرمایند ماوراز مندونیه علی سلطان [illegible] علی سلطان او را
همراه بخوارزم برد و در انجا مرض کرمش شهید مقدر عمل فرستادند که
مبلغ صد تومان جهه خونبهای او ثبت کردان تعهد و ارسال دارند بعد از ان

که زهر هم رسانیده بردند مقارن آن سلطان فوت شد علی سلطان زر را
گرفته نعش او را بمشهد مقدس نعلی نقل نمودند و هم درین سال ساره و غوز خان
با جمعی از ازبکان بفرمان علی سلطان بحوالی بلده تربت نور الله [illegible] آن دیار را
تاخت نمایند بداق خان قاجار و سلیمان سلطان تکلو [illegible] و فوجی
از غازیان خویش بدفع رفع آن جماعت از شهر بیرون آمده دلاوران جنگجوی
و امرای نیک خوی بیان برنا دلان [illegible] جنگ کرده ساره و قرغان با جمعی کثیر
از ازبکان بقتل رسیدند و فوجی دیگر از بیم جان خود را بکارزارهای صحرای
میشابور رسانیدند غازیان ایشان را [illegible] بیرون آورده بقتل رسانیدند و هم درین
سال قلعه خبوشان که مدتها از تصرف اولیای قاهره بیرون رفته بود و شهریار
خبوشانی که خود را [illegible] انتساب می داد و در آنجا متحصن شده و لوای
مخالفت بر می افراشت و دیگر امرای [illegible] اسفراین و میشابور [illegible]
فتح قلعه مذکور رقم صورت فتح [illegible] شد اتفاقا [illegible]
که همه سپاهی عالی [illegible] روزی [illegible] بی معاونت لشکر و امداد [illegible] فتوحات
[illegible] جمعی در قلعه [illegible] سر [illegible] جدال [illegible]
بقتل رسانیدند و سر او را با کلید قلعه [illegible] خبوشان
و نواحی بتصرف غازیان درآمد و [illegible] ازبکان از نواحی [illegible] گشت و تا
رفاهیت رعایای [illegible] ولایت اسفراین شدند و هم درین سال
چشمه سبز که در ناحیه [illegible] بود و گمان مردم این بود که هرگاه این آب [illegible]
پیدا گشت اکثر ملوکات مشهد مقدس و ولایات خراسان خراب [illegible]

اتفاقا در محلی که قمر در برج جوزا بود آب چشمه سبز [illegible] هر چه در [illegible]
[illegible] گشته برودخانه طوس رسید و از آنجا برودخانه [illegible]
[illegible] بود که در جهت ملوکات مشهد مقدس را که چهار صد سال
و پانصد سال بطریقی که موقوف زمانست کسی نگشوده [illegible] ویرانی بسیار
از صحرای شبان و مردم الوسات که بر عبور آن واقع شده بود بهلاک
گردانید بعد از آنکه مردم ملوکات از ولایت [illegible]
آن سیلگاه ظروف طلا و نقره بسیاری یافتند و ظروف یافته [illegible]
[illegible] و آن را خرج کرده در عوض متاع [illegible]
نقره مذکور آمد [illegible] جمعیت او [illegible]
تجارت و سفر ایشان بود که [illegible]
که از چشمه بیرون آمده و مردم [illegible] صحرای شبان [illegible]
خبر [illegible] نواب جهانبانی ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا رسانیدند
میرزا با امرا و نقبا و سایر اعیان بجانب چشمه مذکور در حرکت آمده [illegible]
بدانجا که از شهر مقدس تا بدان مکان ده فرسخ مسافت بود [illegible]
تشریف بردند و بدرون آن موضع که آب در روی مرور ایام و شهور [illegible]
گشته بود درآمده از هر جانب که زمین [illegible] اقسام طلا آلات و نقره آلات
از صور حیوانات و سایر ظروف و اوانی ظاهر شده که [illegible] نواب جهانبانی
در آنجا [illegible] بسر بردند قریب [illegible] ظرف نقره و مقداری از طلای احمر [illegible]
جمع آمده آنها را برداشته بمشهد مقدس آوردند و قطعات عرضه داشت [illegible]

باشند باندکوره بدرگاه گیتی پناه نزد شاه جمجاه فرستادند و کس بجهة
حفظ آن موضع تعیین نمودند چون شاه عالم پناه بر بعضی آگاه شدند داروغه
و ضابطی و مشرفی بدستور کان فیروزه که در جوار آن قریب بلده
نیشابور واقعست فرستادند و کس بجهة حفظ آن موضع تعیین نمودند چون
شاه عالم پناه بر بعضی آگاه شده بودند والحال از آن چشمه اندک مالی از روی ضبط
حقیقی آن دره جاری می شود حقیقت آنکه بعضی کهن سالان که از سلف شنیده بودند بیان
رسیده بود معلوم شد آنست که آن دره میانه دو کوه واقع و آب جمع شده
بود در باجه عظیمی رسیده بود و از هیچ جانب راه بدر رفتن نداشت و هر چند
مرتبه در تزاید و تضاعف می شد و قبل از زمان اسلام که کفار درین بلاد و
ولایات بوده اند این آب را می پرستیدند و هر که از گبر و ایات
هر چه میسر شد بر سبیل نذر در آن آب می انداختند و بمرور اعوام نفایس
بسیار در آن محل آب جمع شده بود چون آن آب راه بدر رفت یافت
اکثر آن نفایس همراه آب بدر رفته در رودخانها و صحراها ناپدید شده
و قلیلی از آن در آن محل مانده بود و آن بتصرف مردم ملوکات نهانی بدر رفته بودند
و هم درین سال در اوایل شهر رمضان مزاج اشرف اعلی شاه سپهر اقتدار
انحراف پیدا کرده مدت دو ماه امتداد پیدا نمود و این خبر وحشت اثر
باطراف و اکناف رسیده اضطرار تمام یافت ساکنان ربع مسکون از دین
الم ناتوان شده دست تضرع و ابتهال بدرگاه ذو الفضل و الجلال گشاده صحت
آن سپهر رفعت را مسئلت می نمودند حضرت واهب العطایا بکمال مرحمت

نموده

نموده آن اعلیحضرت را شفای عاجل از خزانه رحمت کرامت فرمود و بعد از
آن خبر صحت مزاج وهاج باقطار امصار رسیده عالمیان ع حالی یافتند
جانی گرفتند ۰ از انجا این خبر بهجت اثر که بمشهد مقدس معلی رسید
همگنان بشکرانه این مژده بصدقات و خیرات نموده انواع بهجت و سرور
و عیش و حضور نمودند و از توهمات و تشویشات مطمئن شدند چرا که نظم
سلامت همه آفاق در سلامت تست ۰ امروز تا بحشر بقای روزگار
شکرانه و اجبست باشتابی ز روزگار ۰ تو جان روزگاری و جانها بجان تو
وابسته اند جان تو جان روزگار ۰ و هم درین سال میر حسین عسکری که از خویش
کار فضلای عصر بود در خطه قم رحلت نمود تاریخ وفاتش را میر بهشتی یافته
ولادتش را فیاض یافته بودند و هم درین سال در روز دوشنبه نهم شهر ذی
حجه حسین بیک چاوشلو قورچی بزرگان شاه عالمیان که از مقربان و معتمدان
بودگان تسلط و استیلا بر بندگان خدا داشت در دار السلطنه قزوین فوت
شد جسدش را بمشهد مقدس معلی نقل نمودند ذکر [illegible]
ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا [illegible] بمشهد مقدس معلی [illegible] بعد از فوت
که شاه اسکندر سپاه بنات مطهرات خود را که هر یکی آیتی بودند از آیات عصمت
و طهارت نامزد اولاد امجاد برادران عالی نژاد خود ... بهرام میرزا نموده
بود و در سنه سیچقان ئیل اربع و ستین و تسعمایه شاهزاده عالم آرا ابو الفتح سلطان
ابراهیم میرزا نموده بود و بمشهد مقدس قرار گرفت والده مولف میرمنشی را
که محرم و ریش سفید او بود و ربروی بوده بحث و دران شاهزاده بلقیس صفت گوهر

سلطان خانم که بزرگترین دختران شاه سلیم بودند و بمقید و کسب فضایل و
طاعت و عبادت از سایر شاهزاده ها ممتاز بود و نیز آنکه در مهد حمایتش هم
را نا بوده فهم ، و آنکه بر بستر عفافش دارا نابوده راه ، با وجود دور باش
عصمتش او آفتاب ، کی تواند کرد روان در سایه چترش نگاه ، زهره زهرای
دولت آسمان برج شرف ، سمت گردون تحفه سایه لطف آلهی ، از مشهد
مقدس مرکب معلی بدرگاه گیتی پناه فرستاده و حقیقت نواب سلطان
مهد علیای ناموس العالی از رحیمی الهی شاهزاده سلطانم که نواب میرزایی
را از سایر برادرزاده های دوستر و عزیزتر میداشت فرستادند که شاه [illegible]
بکیصد تومان برسم قالین همراه نموده والد مؤلف امتثال الامر العالی
از مشهد مقدسه تا دارالسلطنه تبریز رفته در آن نواحی شرف پای بوس
بندگان اشرف سرافراز شده و حقیقت حال معروض داشت علما و فضلای آن
عصر را حسب الامر حاضر ساخته شاهزاده را خطبه نمود ، چند اعقدی که عقد ملکرا
دار و نظام ، چند انوری که زینت شد رونق عالم تمام ، بعد از آن شاه عالمیان
از تبریز در باغچان دارالسلطنه قزوین که مقر سلطنت بود تشریف ورود [illegible]
مؤلف را مرخص ساخته جمیع مدعیات و ملتمسات نواب میرزایی را ساخته
خلاع فاخره منعقد فرموده مقرر کردند که شاهزاده را بعد از این روانه
گردانند قریب چهار سال بر آن گذشت تا آنکه شاهزاده سلطانم و یکبار دیگر
بمسامع عز و جلال رسانید شاه خاقانیان پناه شاهزاده را مرخص گردانید
نواب علیه عالیه الوخانم که عمه شاه سلیمان بارگاه بودند و از اولاد سلطان السلاطین

سلطان

سلطان حسین میرزا را همراه با یمن ایشان مانده بود همراه نموده خدیجه سلطان خانم
که زوجه الماس میرزا و والده سیران او بود را فرزند خود نموده با جمعی از رسل علماء
و اتباع اقاسیان روانه مشهد مقدس فرموده منتظر چنان فرزند این خبر
خیر اثر را رسانیده نواب میرزایی رئیس سفیدان و عورات ایشان را با [illegible]
و همراه ایل سبزوار باستقبال مبادرت و استعجال فرستادند و آنگاه که
از نیشابور گذشته متوجه مشهد مقدس شدند خود با امرای تابین و سادات
و متولی و اعیان مشهد مقدسه تا موضع علاقه بند و بازه عارفی باستقبال
مبادرت نموده در ساعت سعد آن شاهزاده را در راه بیرون دروازه سراب
شاهی اورده آنجا فرود آوردند ، در آن ایام چون انهمند زمین ، به مبروری
شهزاده فرزندش ، وزرا و مقربان در فکر آیین بندی و اسباب عروسی
در آمدند مقرر شد که تا این بستند خود و ارکان دولت نشستند بدین آیینی
ایام را مدتی که هر روز بنشاندند [illegible] در سرابستان و چهار باغ
که گذرگاه آن شاهزاده بود و این [illegible] و قوس باغ که رشک خلد برین و نگار
چین گردیده و آراده [illegible] و لطافت این مبتلا و ماوراءالنهر و سایر بلاد
خراسان رسیده برسم چنان دیده با هزاران دیده مثل آن آرایش و عروسی
ندیده بود و تا مهر تابان فرش ماه و مهر را بر اطباق افلاک چنین مجلس شاهان
حضیض خاک نهاده مجالسی بدان خوبی و خرمی بدان مرغوبی ندیده بود و بهتر
از آن که ایام فصل بهار بود و گلستانها در یاسمین از ناز روی باطراف
کنار جویبار نهاده بود و اطراف باغ خیزاز یاسمین درخشنده چون قمر خضر

پر کواکب شده فراش صبا بسیط زمین را بفرشهای رنگارنگ اراسته و
باغبان صنع چمن جهان را بگلهای گوناگون اراسته شعر چمن از نسیم چمن مشکبار رنگین
از لطافت چو رخسار یار زباد سحر گل دهن کرده باز چو معشوق خندان بر
عاشق زار چون برات عروسی باتمام رسید شاهزاده را بچهار باغ او
قرب ده پانزده روز ایام عروسی و نشاط و کامرانی هر روز بنوعی و هر شب
بطریقی امتداد یافت و مردم خراسان را از عیش و فراغت بدولت
انشاهزاده صاحب عشرت داد در زمانه در تهنیت ان سور جلیل و سرور
جمیل لب گشوده بدین ابیات مترنم بود شعر خورشید شادمان شد و ناهید
مژده داد روح القدس بر سم تهانی زبان گشاد عالم در اهتزاز که بار
هزار شکر و ایام در طرب که الهی خجسته باد قریب سه چهار ماه ان جشن
و عروسی امتداد یافت تا زفاف واقع شد بعد از ان صبیه سلطان
زوجه الغاص میرزا که مدد خان استاجلو را هم پس کرده اراده نمود که در مشهد
مقدس ساکن شده بقیه عمر بطاعت بگذراند اراده شوهر رفتن کرد نقابت
پناه میرزا ابو القاسم رضوی مشهدی ولد میرزا ابو طالب که از اعیان و
اکابر نقبا و سادات عالی درجات خراسان و بکثرت مال و ملک از اکثر ایشان
ممتاز بود و حواستگاری وی نمود و او را عقد نموده بمنزل برد اکا و ترک علیه
الوجام اراده رفتن اردوی معلی نمود نواب میرزایی و شاهزاده
او را با کمال انبساط و رضا بیعت کرده وی بجانب دار السلطنه قزوین توجه نمود
سال سی و هشتم ان خسرو افاق و پادشاه باستحقاق توشقان ئیل موافق سنه ثمان

جمادی الاول سنه ثمان و ستین و تسعمایه درین سال فرخ فال شاه جمجاه بدولت و اقبال در
دار السلطنه قزوین نوروز نمود و ایلچیان سلطان سلیمان مقدم ایشان علی اغا
حاکم مرعش و حسن اقا قاپوچی باشی که از جمله معتمدان و محرمان وی بود با مقصد
و شصت نفر از ملازمان پادشاهی در روز سه شنبه بیست و دوم شهر رجب
المرجب سنه مذکوره بدار السلطنه قزوین داخل شده اکثر خواص و تمامی عوام
بلوازم استقبال شتافتند و در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر مسطور بتقبیل
بساط خلافت مناط سرافراز گشته تحف و هدایا و نفایس از مرصع الات
و اسبان بدو و اقمشه فرنگ که سلطان سلیمان فرستاده بود و دیگر تحفهای
مرغوب بنظر اشرف در اورده شاه فلک رقاب انحضرت را بالطاف
پادشاهانه و نوازش خسروانه ممتاز و سرافراز گردانیده در ایوان چهل
ستون دولتخانه هر کدام از ایشان را در محل مناسب جای داد و بعد از
کشیدن سیلان و لوازم ان منازل مرغوب جهت ایشان تعیین کرده
مهمانداری ایلچیان را بوتاق خود برده بمراسم مهمانداری اقدام نمود
چون غرض از فرستادن ایلچیان و اراده سلطان سلیمان ان بود
که شاه عالم پناه سلطان بایزید را باجبار بتسلیم ایشان نماید و در
مکتوب صداقت اسلوب صریحا مرقوم ساخته بود شاه جمجاه بر طبق کریمه
و ما اتاکم الرسول فخذوه سمعا و طاعة گویان بلوازم قبول و مراسم اذعان
تلقی نموده وظایف اطاعت و اداب انقیاد بجای اورده نامه و سلطان سلیمان
نوشتند سلطان بایزید در محلی که از دیار روم بحدود سرحد ممالک قلمرو

مخلص آمده با شاه قلی سلطان حاکم چخور سعد ملاقات نموده از مشار الیه استدعای
عهد و پیمان از جانب ما کرده علی آقای قاپوچی باشی را نیز بجهت این التماس مصحوب
فرستاد تا خاطر را بالکلیه جمع ساخته خود با فرزندان بمقر سلطنت تواند
آمد چون مدتی مدید این معنی در خاطر خطیر مرکوز بود که حسن اخلاص خود در لوازم
خدمتی نمایان بر ضمیر پادشاه آن سلیمان مکان جلوه گر سازد و صدق عقیدت و
خلوص طویت و صفای نیت را شواهد و دلایل بیّن و براهین واضح گرداند این
فرصت را مغتنم دانسته بدغدغه اینکه مبادا سلطان باز بدر بطرفی دیگر
رود و این معنی باعث غبار خاطر انور گردد و مقرر کرده که شاه قلی سلطان
از قبل شاه جمجاه قسم یاد نماید تا بموجب سوگند سلطان مشار الیه اطمینان و تسلی
حاصل نموده متوجه حضور گردد و شاه قلی سلطان بقاعده که مأمور شده بود از
جانب شاه آگاه سوگند یاد کرده او را تا دار السلطنه قزوین فرستاد
اما همچنان در مقام دغدغه و تردد خاطر بود دیگر باره بهمین التماس حسین خان
چاشنی گیر را بدار السلطنه قزوین فرستاد و چون وقت مقتضی این نبود که شاه
عالم پناه پیمان گزاره در این باب مضایقه نماید حسب الالتماس وی بر سر خود قسم
یاد فرمود که او را نکشند و کور نکنند و بعد از آن سلطان سلیم میرزا سلطان بیگ
و مرحومی حسن بیگ را به تبریز نزد او فرستاد که تا خاطر او را یکباره
مطمئن سازند از آنجا کوچ بر کوچ او را بدار السلطنه قزوین آورد و از آنجا که
دولت و اقبال خواندکار یار بود عالم بخردی و نخوت او بود در باب دفع احتمال
پسران او و فرزندان او را شاهزاده سلطان سلیم غافل افتاد ذوالفقار

حسبی الصبر این صورت بغایت ظاهر بود که یکباره وار محجوب شود
مانده و دوران ماه و شاه محجب مواجه گشته شاهزاده شاه عالم پناه نیز بجهت محافظه
چنین روزی در دو قسم از آن احتمال دانسته غافل ورزیدند و این شکایت
نیز بنا بر حسن ملاحظه معتمدان ذکر کردند که چون اشاره خواندکار در آن
باب صادر گردد و کار از دست رفته باشد و در حسن معاودی بعضی از کتابت
سابق اظهاری مدین نموده بوده که از صلاح سلطان سلیم تجاوزی نیست و مقصد
این بود که چون ایلچی از جانب شاهزاده مشار الیه برسد سلطان سلیم بایزید
را با اولاد و لعن فرستاده وی تسلیم توانند نمود و بمقتضای فرمان الهی الذین ینقضون
الایمان بعد توکیدها تجاوز نکرده از اطاعت و انقیاد حکم خواندکار تخلف
نفرموده باشند و تحصیل مراضی بانی و رضای ظل سبحانی فرموده باشند
چون در وقت آمدن ایلچیان اتفاقا از بین شهادت اتفاقی شده بود و از
جانب شاهزاده موصی الیه کسی نمانده بود که بسیار بدانشان نیاز رجوعی
الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و یقطعون ما امر الله به ان یوصل و یفسدون فی الارض
اولئک هم الخاسرون بالضروره ایشان چند روزی در جزء تاخیر افتاد و تعللی که در آن
اوقات در تسلیم ایشان شده بنا بر جهولت که در ورود ایلچی از جانب شاه
مذکور واقع شد اصلا و مطلقا این حیرت بخشی بعزامات
حکم الهی ولا تقتلوا اولادکم امری که سبب تعویق شده در میان
ایشان واقع نموده نیست و چون حاکم عقل ثابت که غرض از قتل سلطان
بایزید غیر از خاطر اعلی حضرت سلیمان مکان امری دیگر صورت نداشته اگر غرض دیگر

غیر از انچه محصور و محصن شده متعلق بود هیچ ورثا از این مرتبه از خود نومید و از دهای آنجا خست
و موازی ده دوازده هزار کس از ولایت گشته متفرق و پریشان گشته هم
با ایلچیان مذکور گفته شد که معروض دارند که محمد افندی که از واهمه بیمار شد و در
وقت عزیمت از زمان این موعد منقضی شده و هرگاه فرستاده شاهزاده سلطان
سلیم خان برسد مجددا امر و اشاره کفیل البشاره آن سلطان سلیمان مکان
صادر شود بر طبق کریمه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات سلطان بایزید و اولاد او را بسلیم
فرستاده شاهزاده می نماییم و از صلاح و امر آن اعلیحضرت سلطانی در
هیچ مرتبه تجاوز نمی نماییم القصه بعد از چند ماه که ایلچیان مذکور در دار السلطنه قزوین
توقف فرمودند خسرو عالیجاه ایشان را از خلعتهای فاخر و انعامهای وافر و احسان
نامی و رنگهای گرانبها سرافراز گردانیده جعفر بیک کنگرلو استاجلو را
که در سلک امرا منتظم بود همراه ایشان بایلچیگری روم فرستادند و هم در این
ماه دون ولد لواصاب حاکم گرجستان باتفاق گرگین ولد لوند بیک
بداعیه یورش تفلیس بحوالی قلعه گوج آمدند و باطراف ولایت گرجستان
کس فرستاده لشکری آن نواحی را طلب نمودند با آنکه زمانی چند آن لشکر
جمع آوردند که وعده کرده بودند بیرون از حساب و قرون ماضیه در آن دیار
نظر نیاورده بود و چون خبر تسخیر شاه وردی سلطان قاجار زیاد اوغلی
رسید از بلده گنجه بیرون آمده با لشکر قراباغ متوجه قلع و قمع دشمنان
بی ایمان شده جمعی را منقلای گردانید و ایشان خندقی را که گرجیان
در دربند کنده بودند پر کرده خبر بسلطان فرستادند و بی استراحت از خندق گذشته

لوند

بسرعت تمام بجانب ایشان نهضت فرمود و در موضع ... با ایشان رسیدند و غازیان
روی نیاز بر خاک نهاده از درگاه حضرت متعال ذو الجلال و الافضال طلب فتح
نمودند و مجموع دعا نصر من الله و فتح قریب ... مستجاب گردید بنگاه
حرمحیان بر کافران حمله انداخت از جانب سماوون و گرگین از نادران دین
و سپاهیان که گرگین دست تیر و کمان و شمشیر و سنان برده بعد از مجادله
بسیار غازیان ظفر شعار مجموع آن بی دینان را از پشت زین بر روی زمین انداختند
در این اثنا شاه وردی سلطان با لشکر قلب اسب انداخته گبران بی ملة
تاب نیاورده فرار نمودند نظم ولی عاقبت چرخ عالی نبرد * زخیل مخالف برآورد گرد
در افتاده گبران چابک عنان * یکی از خدنگ و دگر از سنان * یکی را دل
زخم پیکان فگار * بخون غرقه چون غنچه از نوک خار * گرگین چون روباه
که از شیران عرین گریزد روی بوادی فرار نهاده دلیران قاجار و دلیران ظفر
شعار سر آن سگ صفتان نابکار را بر خاک مذلت انداختند و در یازدهم
شعبان سنه مذکوره گرگین را با هزار نفر از کفار بقتل آوردند و شمشیری را
که از امرای معتبر گرجستان بود با جمعی از نادران دستگیر کرده بدرگاه شاه جهان پناه
فرستادند و در حینی که ایلچیان روم در مجلس بهشت آیین حاضر بودند آن سر
و اخترها را بنظر اشرف شاه نجف درآوردند بعد از آن سماوون با بقیة السیف
از گرجیان از آن معرکه خلاصی یافته بجانب کوه در حرکت آمد شاه وردی
سلطان زیاد اوغلی با غنایم بسیار بجانب گنجه معاودت نمود و چون خان احمد
خبر قتل پسر را شنید از شور سینه آتش بفلک اثیر رسانید و از هواره دید

آب خون بر خاک ریخت و گرجیان سیاه پوشیده بماتم اشتغال نموده
و هم درین سال در یازدهم شهر شوال رستم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان
خواندگار که داماد وی بود باجل طبیعی درگذشت گویند از جمله نقود کالش سوای
نقود و جواهر سی هزار پوستین سمور بود و دیگر اجناس علی هذا القیاس
چون حکایات عجب نخواهد بود چراکه تحقیق پیوسته که دوشاک ملکی وزیر اعظم
از ممالک خواندگار هر ساله شصت و هزار تومان است بعد از رستم پاشا
علی پاشا وزیر اعظم گشت و هم درین سال قره زمان میرزا شرف جهان ولد میرزا
شاه قاضی جهان که جمیع اقسام علوم و جمیع انواع فضایل و کمالات بود در روز
یکشنبه محل چاشت سابع شهر ذی القعده الحرام در موضع درس قهپایه دار السلطنه
قزوین رحلت فرمودند فی الواقع بهیچ نوع از فضایل و استعداد که والد
جد رضوان دستگاه وی بود میرزای مرحوم زیاده از آن بدان منصب بود
مجملا بعد از اعصار بعد سکون یافته بمنزله چنین پدر و پسری از کتم عدم بعرصه
وجود نیامده و همانا که این بیت مناسب حال ایشانست که مهر فی المثل پدر است
دو سپهر برای ما زمین تویی پسر بهتر از پدر و پسر با وجود حسنات و استعدادات
بی نهایات باخلاق حمیده و اوصاف پسندیده در زمانه ممتاز و مستثنی بودند
و با آنکه والد ماجد وی متقلد منصب جلیل وکالت شاهی بود و از نیابت آنحضرت
بانتظام مهام انام اشتغال داشت و صاحب رقم بودند با خلق الله در کمال یاری
و محبت و مهربانی و انسانیت و خصوصیت مردمی کنان از فواید و احسان وزرا
خوانشان [illegible] محظوظ و عالمیان در ظل حمایت ایشان از نکاره زمان محفوظ نواب میرزا

در تجرید

در تجریدات باستاد العلما خواجه جلال الدین محمود شیرازی که شاگرد بی واسطه مولانا
جلال الدین محمد دوانی بود مباحثه کرده بود و خواجه از شیراز آمده مدتها
در اردو با و در سفرها رفیق آنحضرت بود و بنده از بعضی علمای صحیح القول استماع
افتاد که مرحوم مولانا ابو الحسن ولد مولانا احمد ابیوردی که افضل علمای زمان
و عمده فضایل دوران بود روزی بمجلس افادت پناه میرزا شرف جهان آمده
با آنحضرت مباحثه و مناظره بسیار نمود بالاخره خود از روی انصاف در آمده
تصدیق ترجیح طرف مباحثه و تصرفات آنحضرت نمود و گفت که با وجود کمال فضیلت
نواب میرزا را که افضل فضایل اکابر بود و اما محض عقلیات بوده و در خط و انشا
و کیفیت انشا سرآمد اقران و اکفا و در فن خواجه عبد الحی منشی را استاد ارسال
چون منشآت اقلام خجسته ارقامش در متانت احتیاج باغراق و تعریف ندارد
هر سطری از آن ارباب انصاف را اعتبار ارباب جنون و هر طوماری تحفه
خفیت و فارا حرز جان شعر یاسته گوهر است زبحر بلاغتش • هر نقطه کامدار قلم
در فشان او • گوهری کوهست و زبده قدرت اثرش • چون خامه در اثنای سخن ستانی
فطرتش نفحات عالی بسلیقه اش شعر مایل و شاعری دربای خاطر فیاضش
منبع گوهر حقایق و مصباح ضمیر منیرش مطلع انوار دقایق از اشعار آبدار آنحضرت
بعضی قصیده و غزل و قطعه و رباعی و ساقی نامه ثبت می شود بیت دیگر ز خواب ای
دل افتخر مسرور • که صبح شب با سپید و تو مست خواب غرور • خجالت بوی این
بس که هر سحر باشند • لب تو خامش و تسبیح گو زبان طیور • کنون بر آر سر از خواب زانکه
خواهی خفت • زبان که اجل بیاید از تنور • صدای عشق بلند و تو همچنین رنجور

جهان گرفته شراب و نوا خستین مخمور ٭ ببین بچشم جهان بین چو من نشاط
برقص آمده ذرات این سرای سرور ٭ هر رسنی صفت جوشش باده
صفت انجمن منشور ٭ کشند رخت ملایک بخلوت تو کبی ٭ که انس عالم قدرت
کنند ز خلق نفور ٭ بگاه شعر مکن صرف نقد عمر عزیز ٭ مگر بمدحت شاه مظفر منصور ٭ سپهر
کوکبه طهماسب آنکه در آفاق ٭ ز رفعت آن چون شد در جهان مشهور ٭ بدان هوس
که مگر نعل توسن تو سود ٭ هلال کرده خالی و بی نهایت دور ٭ ز شوق کرد غزالی تمنا
عرض کنم ٭ نگار من تو هما که دارم معذور ٭ منم شکسته دلی از دو یار [illegible]
دلی ز هجر تمکین و تنی ز غصه نجور ٭ ز درد و دوری جانان اجل من و یک
چو نیستم ز دل یار از دلم مهجور ٭ جهان ضعیف و نحیفم که از دست [illegible]
رگا عری ار کما ز پوست چون کنج منظور ٭ ز خیالی که بی وصل چاره الکرم [illegible]
که نشوم ار بلای [illegible] مسرور ٭ کسی که [illegible] هیچ نخود ی از عشق ٭ جمال خود [illegible]
که دارم معذور ٭ نظر مردم چشم مکن بیش و نیش ٭ که من [illegible]
من این جهت [illegible] کرچه ٭ ز جرم عشق بدارم کشند چون منصور ٭ ملک [illegible]
شاه مدرکت کر قدر ٭ پناه ملت تیغ ملوکت و سجده گاه صدور ٭ ز دست [illegible]
زمانه شکایتی دارم ٭ بعز عرض رسانم اگر دهی دستور ٭ بپای مردی [illegible]
هست ٭ زمانه برور دستم نبخی ناشکور ٭ ز خوان رزق نهاده دستم هر کرم [illegible]
زمانه تا زده بیلم ببیان تنور ٭ مرا ز سردی دی [illegible] ارزان ٭ بده دش [illegible]
دهم چو [illegible] بر نشین [illegible] ٭ چو ز هر [illegible] مرا کام جان ز نی یابی ٭ ز دست [illegible]
فی کند [illegible] ٭ سرای بنده ز جو عای دعوی عرما ٭ علی الدوام چو دار الفضا [illegible]

بدانی

بر منشور ٭ ز جوش خواهم بطوطی کنم چو هلال ٭ ز بس که گشته ام از اهل روزگار
نفور ٭ نیایم از بس پای برون و کرا هم ٭ هلال وار ز اهل زمانه کردم دور ٭ چو
مبالغه شاعرست زمن درنه ٭ بود شکایت دوران ز شرب من دور ٭
سرم مباد اگر او رم فزوده هر که ٭ کلاه گوشه همت بدین متاع غرور ٭ مرا که چون هوا
همچو تیغ چو ز خشم ٭ کرم بکف چو صدف نیست لؤلؤ منثور ٭ اگر بریده ام
از اهل روزگار امید ٭ ز تند و کس خبر بده است روزی مقدور ٭ اگر چه
هست مرا فوج هست و جو کفاف هزار شکر که هستم همیشه نیست شکور ٭
ز جوش هم طمع برنج کرده ام در گل ٭ که قدر آدمی از حرف حرص شود مکسور ٭
سعید گشت چو کافور موم از پیری ٭ نهال خشم اگر خشک شد نباشد دور ٭
چگونه سرد نگردد دلم ز بخشش جهان ٭ چنین که می شنوم بوی برگ زین کافور ٭
چنین که پیریم افکنده لرزه در اعضا ٭ عجب اگر نکند خانه حیات قصور ٭
اگر چه پای شکسته ام دامن از عمل ٭ اگر چه دست عمل باز داشتم ز امور ٭
بود بدرگه دعای تو عمر [illegible] ٭ بود شغل ثنای تو هستم مقصور ٭
همه دعای جلال تو گفته ام بیقین ٭ همه جلال مدیح تو کرده ام مشهور ٭
بی زوال عدوی تو خوانده سبع و لیل ٭ دمیده فجر باخلاص بر تو سوره نور ٭
مدام تا که در آفاق خلق عالم را ٭ بود عید بود سرور و شام عید سرور ٭ همیشه
روز تو نوروز و تا بروز نشور ٭ مباد بزم تو از نغمه طرب خالی ٭ نوای عیش تو
پیوسته باد تا دم صور ٭ وله غزل وقت آنست که اقبال کند یاری ما
صبح امید دمد از شب یلدای ما ٭ خنده صبح طرب تنگ غم از دل ببرد ٭

گر به وصل کشد باز جفاکاری ما • عوض حاصلم که ببخش هیچ کند چون هیچ • غربت تو
رقیبان تو و خواری ما • نوبت محنت و اندوه و غیبت شرف • چند باشد
همه هجر گرفتاری ما • ای همه گر از غم و درد شمایی است • بار اربابی
محنت و محن برای ماست • در هر رهی ز دو کس که همه محنتی دیده • چون سنگ کوی تو
سنگین ای جدایی ماست • از راه و دیگران تو دیده و منزل • شب هجر جای ماست
فنا دهم جای ماست • ما از کی و آمدی یار از کجا • تا ز ابس این حرف
سکنی شمایی ماست • وای چنین که دوش ز ان رزم بوده • زانکه گفت
کوی مرا چون شنوده • صد بار گفته که بگویم غمت بیاره • چون وقت آن رسید
تغافل نموده • ما را بخویش هیچ گمان کنا دست • پنهان زده گر سخنی گر شنوده
با غیبت مدحگانی تو در حق شرف • با آنکه صد رحمش تو فا نموده • این قطعه
را بحضرت شاه عالم پناه فرموده اند قطعه ای شهسوار عرصه دوران که باد
حکم رات ابلق ایام زیر ران • هر شام بهر توسن تو رایض فلک • جلادت
سنگی کهکشان • هم رایض عدالت از روی اقتدار • هم سایس سیاست
از عدل تو گران • بنهاد بر سپهر سر توسن ز لغ • گر ده لجام بر سر کره دولت
بدخواهان • فتراک دولت تو بود دستگیر من • از جور ابلق فلک بر تن رفتان
بر جان ناتوان من از آزار روزگار • جایی رسیده است که نتوان فرو بیان
از بس که با ملال جاوه نه چرخ بند سرم • یکسان بخاک تیره و در تیره خاکدان •
از بس که سنگ جور زمانم شکست بال • عنقا صفت ز دیده هر دم شدم نهان
با آنکه گوشه گیر شدم چون کمان هنوز • هستم هدف ناوک جاوه نه چرخ زمان کمان •

[illegible]

هرچند برگ اندکی نیم روزگار • باز هم کشد نه ماه به مهر در میان • زین دو نگاه
دانسته آزار و رم یک • صد جشن و هجو دام بود و حلقه را بران • معانی از عجب
رسیدنی اشغل مرا • بر بسته کشف اگر بگشتم عین مهمان • اخلاص من قرن ولی
از همه جدا است • قسم من ز نوال تو کمتر ز دیگران • گر بر سرم ز ابر عطای تو سایه
افکنم چو خاک هست هر آسمان • حالی چنین که جو جوا هر بود و حیز زر
وز بی کیست قدر کرا فزون زر زعفران • شد که جان جسم زر که یک برگ از هم
چون کهربا بعفت یاد همگنان • کوشنده گر دو دست جو کاهی الاغ • بی حکم
ز تغییر دم طالی حوران • بی اسب را چگونه تواند علیق داد • محنتی که چو بیت
بیاره برای آن • اسب از چه نیست مه بیاره کسی چو من • از کمتران کلک
تو ام ز مستران • در روز معرکی چنین که کسی جمل • قرض قدم دو چه که شود اسب
نشان • کرد هم ز جور روز و رفاقت جان جو • وان مهر هم من نیست بند
این خوان • ساز هر چون رکاب مرا پای ال علم • گر لطف تو گذارد هم ز در
چون عنان • [illegible] بی بنا و سر فراز که در کشور وجود • بی لطف تو
طاقت نتوان یافت کدونی • رقص از در تو غم ثبت کرده • برگی نه
بوستانی و خاری بگلشنی • لیکن بدان قرین و ندیمان خود مرا • کار زد زمانه
پس صد قرن چون شمعی • با جبریل دم تو اندر زدا هر من • با عقل کل معارضه باید
ز گروی • با صد مجال جبرئیل دم زند • در پیش نطق ما طعنه از نطق الکنی • با
کی کند بکو هر کان سیل چون مرا • گنج دل از جواهر مدحت معدنی • گر خویش
کشند عوض • بخش‌های یافت من نیست ارزنی • وین خر طبعان که [illegible]

فصد مسیح و مریم از بهر سوزنی • آید بهر ز خوص طبیب کاسه فرو • همچون صراحی
ایرچه قرار مذکر دی • اعتراف شاوریت عرض زین سخن تنها • ورنه نجات
کفر و صلاح زاهدی • رباعی • گر میخوانند بت پرستم هستم • گویند اگر عاشق و مستم هستم
عربت که هر دم بیا می جوتند • وین طرفه که من همانکه هستم هستم • [illegible]
عجب باده ام زین خم نیلگون • که صد گونه رنگ آید از وی برون • جهان است
این بار استی • فلک بر دخت و در بستی • برین باغ کش خار شد دلربا
شد دل حمتاک باغ باش • گذر کن ازین منزل پر ستیز • تو برخیز ازو تا نگفته خیز
اگر رفت سرمایه گل ز دست • غنیمت شمر خرمی که هست • چه گوی عمر و زید
ایام او • سر با حسین کو نهی ایام او • فرو رفت عمر از همه سروران • سکندر که
کم زیست از دیگران • نگشتی کسی تاف عمر و بار • کزو ماند نام نکو یادگار
تو و کوشش از روی قیاس • حر چه بود راه کار و خراس • که گردد سحرگاه با
بر اول قدم تا نگاهش تمام • نه بینم درین تنگنا همدمی • که بر دارد از خاطر
دریغا ز یاران جای نهاد • که رفتند ازین خاکدان همچو باد • بصحبت [illegible]
چو انجم شب و روز با هم بروز • همه روز در بوستان ارم • چو گلها شکفته
بدیدار هم • دریغا که این دیده خون فشان • نمی بیند اکنون از ایشان نشان
دمی چند گفتند و خاموش شدند • ز یاد حریفان فراموش شدند • کی [illegible]
نگساران همه • من و خسم که رفتند یاران همه • بیا این جهان سر بهم
خوابگاه • حریفان همه گرد و بالین ز خاک • کنند کنج تنهایم دل هوس
ندارم سر صحبت هیچکس • ندارم سر چند مان پنج و کم • وگر راست پرسی [illegible]

دریغا که پروانه شبان داز • رفته جای که ابد باز • بسا نوکران گذشته در جهان
جان کهنه بر جهان نو بنا • و با عبرتی گیر از حالشان • زمانی فرو شو در احوالشان
نماند درین مرحله هیچکس • تفاوت بود لیک در پیش و پس • که شه جهان هم گرگو می برود
رود و نیر بسند و چون [illegible] • جبر و منش این ره چون ایکیت • دروند اگر پیش اگر [illegible]
زیاد زاد و گاهی اگر د ایم • مدتی بر با هم در تنهایی بسیم • ندانم از انجا کجا سیر دادم
چرا امدیم و چه را میرویم • دریغا که ما بر دو و رای بجای • با کام ما [illegible]
ندانسته راه جهان میرویم • جهان نگا دیدیم انجا [illegible] • ز اندیشه خوش شد [illegible]
ولی حال [illegible] این همه کسی • کس از سران بر دو اگر شد • خرد [illegible]
شرف [illegible] • زلف کوتی و دلم باره کن • سخن [illegible]
سخن [illegible] • مجوز [illegible] • [illegible]
[illegible] • شو و از صفا جام کسی نما • چه جوی [illegible]
گرت [illegible] • بیا ساقی رم [illegible] بیا • [illegible] بیا
ازین می که مجلس [illegible] • ولای [illegible] • واین عزل [illegible]
[illegible] • رسیم واین سرا [illegible] • [illegible]
[illegible] کرد [illegible] • وز وداع بر سر کوئش رخون دل • صد جانشان [illegible]
[illegible] • شد حال با کام رقیبان کهنه جو • تا کار [illegible]
در دل [illegible] • این فلک [illegible] • [illegible]
گر دیم از رقیب • [illegible] • دادیم جان [illegible]
چون شرف • نامی میان مردم عالم [illegible] • در وقتی [illegible]

فبایم نیز نقل فرموده‌اند این مقطع غزل آنحضرت را مصنفان بعض نسبت خواهند
در بین جنازه اش قاعده میخواندند: آخر تو رفت بر آه سکان نوجوان سپرده * رسم وفا
بمردم عالم نمود و رفت * مزارش در جوار مرقد امامزاده شاه حسین علیه و آبائه
السلام بعضی از افاضل شعرا این تاریخ را چنان گفته اند ع میرزا شرف
جهان فضل و تمکین * سرو قدش قبا و جو ماکرز بین * تاریخ شد رحلتش جهان فضل
گذشت شد * میر زجهان فضل شد گوشه نشین * ولادتش در روز چهارشنبه
بیست و هشتم شهر ربیع الثانی اثنی عشر و تسعمایه مدت عمرش شصت و هفت سال
تمه حالات میرزا و تفاصیل دیوان اشعار و کمالات او در مجمع الشعرا ذکر شده
و هم درین سال سید محمد جبلعاملی که بصلاح و تقوی و سداد موصوف
بود و خاقان گیتی ستان با او انواع اعتقاد داشت در سلخ دوم شهر
ذی حجه فوت شد و در هفدهم ماه مذکور سنه مسطور مرحوم خواجه قاسم [illegible]
که مدت سی سال استیفای دیوان اعلی بوی متعلق بود از روی استقلال [illegible]
لا کلام بدان اقدام داشت رحلت نمود و هم در بیست دوم شهر ربیع الثانی
سنه مذکور حسین بیک یوزباشی استاجلو که از اعاظم امرا و مقربان بود در آن
سال سی و نهم از سلطنت [illegible] و هم [illegible] چهارشنبه [illegible] تسع و
و تسعمایه در روز سه شنبه بیست و ششم شهر محرم الحرام سنه مذکوره رایات عز
و جلال شاه ملکی خصال بعزم شکار ماهی متوجه طارم شده تا حوالی حرز ویل که ملتقای
سفید رود و شاهرود است فرموده چند روز در آن حدود [illegible]
باز بدار السلطنه مراجعت فرموده در روز سه شنبه هفدهم شهر ربیع الاول

مسطور روز دوال اجلال واقع شد درین سفر مزاج اقدس ذات اقدس نواب [illegible]
خورشید احتجاب ناموس العالمی قدیمه از [illegible] نواب شاهزاده سلطانم [illegible]
عالیه شاه طهماسب بود انحراف پیدا کرده مدت چهار روز طول یافت آخر در دارالسلطنه
در نصف شب چهارشنبه چهاردهم شهر جمادی الاول سنه مزبوره بجنت [illegible]
بحوران [illegible] شد ولادتش در شهور سنه خمس و عشرین و تسعمایه مدت عمرش چهل و چهار سال
[illegible] شاه با فلاح [illegible] نعش مبارک خود [illegible] جنازه مخفوف رحمت الله [illegible]
[illegible] نموده تا مزار کثیر الانوار امامزاده واجب الاحترام شاهزاده حسین علیه و آبائه [illegible]
فرموده‌اند و در آن مکان شریف باتفاق علما و صلحا و فضلا بر و نماز گذارده [illegible]
مبارکش را مصحوب میرزا [illegible] الدین محمد اصفهانی صدر و مولانا عماد الدین قاری [illegible]
انقلاب حضرت بود با ملعون بیگ [illegible] قدر [illegible] قاسمی جمعی دیگر از اعیان [illegible]
سلسله علیه عالیه بدار المؤمنین قم فرستاده چون نواب [illegible] در ایام
زنده گانی سرمایه جهت مدفن خود در جوار کربلا [illegible] بسادات و فضلا
ترتیب داده بود و محظور [illegible] بدان مکان [illegible]
[illegible] بود و چون نقل آن [illegible] آن متعذر بود [illegible] شاه [illegible] بدار المؤمنین
مذکور فرستاده و مذکر در تحت قبه مبارکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و [illegible]
دفن نمایند جماعت مذکوره با حضرات سادات عظام خصوصا میر محمد مهدی
رضوی و میر سید علی رضوی نعش عفران مال [illegible] را بدان [illegible]
سپرده در تحت اقدام مبارک حضرت معصومه علیها السلام و التحیه [illegible]
ترتیب داده با امانت دفن کردند و لوازم تعریف [illegible] تصدقات [illegible]

و در تاریخ فوت آن مقصد زمان این چنین یافته اند • زد و بر فلک جامه اطلس و نیل •
یا رب از غزا که آب و نار و نیل • فقد برکت سلطانم را • تاریخ وفات
بنت شاه اسمعیل مطلع انوار خجسته رقم در ذکر ملکه الملوکات با برکات
دختران [illegible] شاهزاده سلطانم اسم شریف مهین بانو [illegible]
دختران شاه والامکان فردوس آشیانست چون نار ضیه زهد و طهارت و صلاح
و خداریت از وجنات احوالش ظاهر و هویدا بود و شاه سکندر سپاه که برادر
اعیانی وی بود در مقام اطاعت و انقیاد و راه آنحضرت را مانند حضرت
امام الهمام صاحب العصر والزمان و خلیفة الرحمن بود و چون فاطمه عاقله بود جمیع امور
ملکی و مالی را برای و صواب دید ایشان منوط فرموده بی مشوره و صلاح و
او عمل نمیفرمود او را ملکه زمان و بانوی دوران ساخته اوقات بکاش
همیشه بمطالعه و مباحثه علوم گذشتی در اوایل حال مقدمات صرف و نحو نزد
حکیم نورالدین کاشی که فقیر را کاری حجتی ایشان بوده چون از ایشان فایده اخروی کمتر
متصور شد از تجوید مصحف مجیده نهاده شروع در خواندن علم قراءت
کرده و در آن اوان مولانا عمادالدین علی قاری که در مشهد مقدس [illegible]
او فرستاده او را آوردند و علم قرائت نزد وی گذرانیده مدار برکت
کلام ملک علام و تلاوت آن داشتند اوقات با برکات بعد از [illegible]
در رعایت شیعیان و مومنان صرف طاعات و عبادات و ادای فرایض
و سنونات فرموده احرام زیارت مقدسه منوره عرش منزلت [illegible]
فا برگشتند و حجره طلا و قبهای مرصع را سامان داده با دیگر اسباب و قنادیل

همراه بروند جمیع سادات و علما و فضلای آنجا را رعایتها فرموده اند که کلی
اوقات خجسته سادات را برعایت سادات و علما و فضلا و مجتهده و رعایا مصروف
داشته هیچکس از ما حیک و ترک و خرده و بزرگ و ادانی و اقاصی و مطیع [illegible]
بود که از مراحم عنایات و رعایتهای بی نهایات آن حضرت بی نصیب و محروم باشد
هر سال مبلغهای کلی که حساب آن نگاه داشتن قدرت هیچ محاسبی نبود بوسیله
مولانا عمادالدین با هل کربلا و نجف و سادات مدینه مشرفه و سایر عتبات عالی
و اعراب جبلعاملی و حرام ربی تشخیص کرده و مبلغهای دیگر نقد و اسباب برای
باستانهای مقدسات و اماکن متبرکات که در ممالک محروسه واقع بود
میفرستادند و املاک نفیس که در شروان و آذربایجان و تبریز و قزوین و ساوجبلاغ
و شهریار و ری و اصفهان و کرمرود و استراباد و سمنان رسانیده بود و ندر وقف
حضرات عالیات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین فرموده و تولیت آنرا
بشاه عالمیان و بعد از ایشان بپادشاه زمان منوط کرده اند و مصرف آن
سادات فاطمی اثنا عشری که مستور حال بوده باشند و لازم نباشد از کوه
و از اینها که شوهر نداشته باشند تعیین فرموده اند و آن حضرت جاریه که تا آن
زمان باقیست چه قال صلی الله علیه و آله اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا من ثلث
صدقه جاریه و علم ینتفع به و ولد صالح یدعو له [illegible] نادانکه صدقه جاریه فایده
و ثواب و آثار خیر آن حضرت و از آن تاریخ الی یومنا هذا که تسع و تسعین و تسعمایه است
بدستور سادات از آن منتفع اند بیش از آن از جواهر و نفایس و حلی [illegible]
هر چه داشتند بعضی را بحضرت صاحب الزمان و خلیفة الرحمن [illegible]

ازحمد و بیاره را از حضرت امام همام ضامن ثامن مفترض الطاعه واجب العصمه علیه وآبائه
الصلوة والسلام والتحیه فرموده بمشهد مقدس در روضه اقدس فرستادند افواج
حجی واحسنی شتی در روزه و نماز خود کرده مقرر داشتند که بصلحا و اتقیا بعد از ایشان
رسانند تا اگر اجل موعود در رسید و ازین دنیای فانی بسرای جاودانی رحلت نمودند
وجنانچه مذکور شد در آستانه مقدسه سیده النسا فی العالمین سلام الله علیها
دار المؤمنین قم مدفون شدند قریب بیست و یک سال در آن روضه عرش منزلت
داخل حوریان بهشت بودند تا در تاریخ سنه ۹۸۲ شاه عالم پناه سلطان محمد پادشاه
مقرر فرمود که تقوی شعار مولانا معالی تبریزی پاک که بکربلای معلی نقل استخوانهای مطهر
ایشان بکربلای معلی نماید مولانای مذکور بدان خدمت موفق گشته نقل آن جنازه
شریف نموده در همان سردابه که خود ساخته بودند مدفون شدند چه وصیتی
کرده بودند چنین بود سیادة اللهم احشرنا مع الشهدا المدفونین بها وجعلنا و رضا و عن
و هم درین سال ولی بیک استاجلو باتفاق برادر امیر سلطان استاجلو که برسالت بروم
رفته بود همراه ایلچیان سلطان سلیمان خسرو پادشاه عالم و آن ... قاضی
و علی آقای قاپوچی باشی با دویست نفر دیگر از مردم رومی در بیست ... جمادی
ذی قعده بدار السلطنه قزوین داخل شدند و در روز شنبه هفدهم شهر مذکور
در باغ سعادت آباد بسعادت بساط بوسی مجلس خلد آیین سرافراز شدند و نامه
که خوندگار بخط خود نوشته بود مشتمل بر عهد و پیمان و امور که بانصاف
ایمان و صورتش اینست ... اعلیحضرت اعظم شاه طهماسب بهادر
معلوم آله که درگاه سعادت پناهه خطک ایله مکتوب کوندرب انواع ...

عهد و پیمانه رغبت المکارم بند ولایدن حسن نام قوللری اغوجبر اری ... عرض
و دولتیمیز که بازیدی دو توب اعلان ارسی ایله حبس ایله دعم خاطر پادشاه ...
امر فرمان مخالفتم ایلیه اولمیه و لوا اما ... کی عطفی جد مسلک قضا بایسندن ...
احسان امرمه جلد ... که حون جمیع اد بانده عهد و یمین معتبر اولوب ...
اسلام اوریانده عهد و یمین فرق اولو دنیار علی هذا بو خدمتک ...
غایت خسروانه دن دولت بوزنیک اولون وارجمند و سعادتمند ...
سلطان جاسدن بوزنیک اولون سرحدلارنده و محکوم ...
واقع اولان ائمه کرام رضوان الله علیهم اجمعین آستانه لرندن اکی نفر ...
... ایلیشی احارت ورلدی واقفی که سنجاق الماسنک مراد ...
که درگاه سعادت ... انواع رعایت پادشاهانه مرعی ...
دولت سعادت عظمی ... وم قلب ... سرلر ...
ورسولنه ... مخالف ولب ... محبت
دن ... که ... یازیدی اقلانلاری ایله ...
... التماس ... اندن تسلیم ...
... خلاف ... سلطان
الحیان کتابت مذکور را ... از ان و ... بوده بودند
بعرض اشرف رسانیده نوازش یافتند چون قبل ازین که خسرو پاتکین فرخ زاد
بیک ... آقاسی را نزد خواندگار فرستاده بودند و عهد نموده بودند
که هرکس از جانبین گریخته ملتجی شود او را گرفته بازدهند شاه عالم آرای بمواد آن

السعد کان حسن الفضل آن فرموده روانه است و در روز پنجشنبه بیست و یکم شهر
ذی قعده سنه مسطور سلطان بایزید با چهار پسر چنانچه سابقا ذکر سامی ایشان رفت
حسب الفرموده خواندگار تسلیم فرستاده سلطان سلیم خان نمود و سلطان بایزید
با اولاد و کسان خود کرده در بابونقاضی که از آنجا رخت داده او را دو بود زندانی
در مجلسهای بسیار کرده بر سر ایشان حمل نموده شیخ شهر مذکور در راه اسلامبول پیش
گرفتند نظم شاها چه سان بدکسی ز عهد شکست بود . کز عدل و بخت حق را
ز نشان بوده اسود کی . اعدای دین را سر ببرید تیغ کین کردی سر . این بیت
بود از جسته این تیغ بوالو دکی آن مصرع در تاریخ قتل ایشان وارد شده
تیغ کم از زمره غنایان القصه صلاح کار بعد از تسلیم نمودن سلطان بایزید را
اولاد بود و سد باب النزاع با خواندگار و فتح ابواب اصلاح و ملاحظه روزگار
و بدین سبب وسیله اسباب نظام و صلاح اهل عالم بلطف سبب لم یزل
از تتق غیب جلوه گر شده و آواز هاتف لاریب ندای بشارت انتمای الصلح خیر
خبر مسامع جهانیان رسید و از عجایب حالات و غرایب امور آنکه همین
عبارت خیر بشارت کلام مجید جل قایله الحمید تاریخ همین سال واقع شده
و مرحومی قاضی عطاالله ورامینی بدین معنی ملهم گشته و در رشته نظم در آورده
ازلی اساس حسن حال جهان . خسرو جم قدر و شاه کامران . صلح نمود و بهم صحبت
شد ز میان جنگ و جدل برکنار . خلق ز تیغ صلح و صفا شاد شد . داده بهم مژده ز خزان بهار
چون پی تاریخ گرفتم قلم . تا زده از کلک شود آن رقم . منهی اقبال در این کهنه دیر
غلغله انداخت که الصلح خیر . و هم درین سال در بیستم شهر ربیع الثانی داود

والد نواب

والد نواب کرجی با جمعی از ازناوران گرجستان بدرگاه همایون آمده
شرف سلام سرافراز گشت و منظور عنایات بی‌غایات و ملحوظ عواطف بی‌نهایت
شده حکومت ولایت تفلیس بوی مرجوع گشت و هم درین سال نواب سلطان
حسین میرزا ولد نواب غفران پناه بهرام میرزا با جمعی از خواص سپاه به
احرام زیارت روضه مقدسه منوره عرش منزله رضیه رضویه علی ساکنها
الف الف سلام و تحیه بسته و چون بحوالی ولایت زاده و محولات رسید
این خبر بنواب جهانبانی سلطان ابراهیم میرزا که برادر اعیانی وی بود
و حکومت مشهد مقدس بدو تعلق بود رسید و در مسافت جمعی از معتبران خود را
با تحفات بسیار بر آن مربیات و نعلات و میوه و سایر اشربه و اطعمه فرستاده
خود در مسافت شعوری با حوالی رباط خاکستر باستقبال رفته برادر را باعزاز هر چه
تمامتر بمرضع طرق رسانید آنگاه امر فرمود که خواص و عوام شهر باستقبال
بیرون آمده نگاه‌های گردون و شعشعه باز آن از حد حصر افزون بر سر او
او روز نصب ازان باتفاق شهر داخل شده بحمام شریف فرموده بعد از
غسل طواف و تغییر لباس احرام زیارت آن حضرت کرده در اقبال سعادت
زیارت سرافراز شدند و نواب کامرانی برادر جانی را انجام در آورده در
انجام رسم خدمت و لوازم ضیافت اقدام نمود و نواب سلطان حسین میرزا
هر روز بشرف زیارت ذات گرامی را شرف از زیاده داده بعد از
فراغ آن سیرها و صحبتها خسروانه و قپاق و چوگان بازی پادشاهانه
میفرمود و چون قرب بیست روز از آن گذشت او و حافظ عافظ میرزای آن

که چند روز دیگر در آن بلده منوره بزیارت و طاعات اقدام فرماید در این اثنا
شاطری که از اردوی بارده‌ی همایون فرستاده بود درآمده خبر رحلت شاهزاده
سلطانم را مخفی بنواب عالی رسانیده نواب میرزای اظهار این واقعه بابلیه
بوالد مولف نموده فرمود که برادرم اظهار مکن که دیگر صلاح توقف نمی‌بینم
همان روز بیگاه وداع روضه مقدسه منوره کرده بیرون فرمودند نواب سلطان
ابراهیم میرزا و برادر متابعت کرده مراجعت فرمود و سلطان حسین میرزا
برا سلطه و غدغن که مبادا از قضا حادثه لاجرم اعلی در بلاد خراسان توقف
واقع شود بایلغار تمام خود را بقندهار رسانیدند و هم در این سال علی سلطان
ازبک بعضی از الکای خود نیشابور و اسفراین را تاخته و گوسفند و اموال
را برده بجانب خوارزم معاودت نمود و هم در این سال قزاق خان رکن
السلطنه هرات برادر خود را حسین قلی با خف ولایت فراه فرستاده
آن ولایت را تاخته گوسفند و اموال بسیار گرفته بهرات معاودت نمود و
فرستیراب نازی در آن سفر از افغان تلف شده و هم در چهارم
غره شهر جمادی الاول سنه مذکوره سوندک بیک افشار قورچی باشی که از جمله صوفیان
جلالی بود و دست از نوده بیخاوند بود فوت شد جسد شریف او را بمشهد مقدس برگی
نقل کرده در پایین پای مبارک حضرت امام علیه السلام سپارند قاضی جهان
و میر اسد الله صدر روشن کرده در اواسط ربیع الآخر باو کار محمد بیک [illegible]
زنجان ولد مرحوم بیک سلطان بن امیرخان که حاکم ساوه بود بتحت
و در شنبه بیست و دوم شهر سنه مذکوره میر فیض الله حاجی عسکر ظفر از

هم شهر مذکور قاضی عماد اصفهانی ناظر بیوتات خاصه شریفه و در جنب
هشتم ذی قعده سنه مذکور مرحومی میرزا کافی منشی اردوی همایون که بانواع فضایل
حمیده و اوصاف پسندیده آراسته بود فوت شدند و هم در شهر مذکور
سال ... استادی مولانا مالک دیلمی که از افاضل زمان و در اکثر علوم
سرآمد اکفا و اقران بود و در شعر و خط و حسن اختلاط و دوستی قرین خود نداشت
از این عالم فانی بسرای جاودانی رحلت فرمود و در تاریخ او بعضی از شعرا گفته
شعر صد حیف از جهان رفت مالک که در عصر خطاط بود و شاعر درویش بود
سالک ۰ با فوت عصر خود بود روزی که از جهان رفت ۰ تاریخ فوت
او شد با فوت عصر مالک نظم در مقبره مزار امامزاده شاه حسین مدفون شد
و هم در این سال شاه عالم پناه والد مولف را از وزارت نواب سلطان ابراهیم
میرزا باغوای معصوم بیک صفوی معزول ساخته خواجه میرزا بیک ساقی که
وزیر قورچی باشی مذکور بود بجای وی تعیین فرمودند و مشار الیه بمشهد مقدس
معلی آمده مولانا معین الدین استرابادی قصیده که بجهت والد مولف در
سلک نظم کشیده بود و اشعاری بدان کرده و دو بیت از آن قصیده اقتباس و ثبت
نظم سلیم النفس فی نسبة منتشی ۰ و خلاف بایوبه از باب ثابت ۰ فی مهد الیمن
کفضل یکعب از آبائه نابت ۰ و هم در این سال علی قلی خلیفه مهردار ولد
ولد شاه قلی خلیفه از حکومت دار المؤمنین قم معزول شد و در این سال
سخاور بود که حکومت آن ولایت بدیشان متعلق بود و از ابتدای این سال
حکومت آنجا بولی خلیفه شاملو مفوض گشت ۰ اعلم ارتفعت ... بر کرسی ...

در انجم نور ورد تنگوز ئیل ورود ایلچی روم سابقاً مذکور شد که سلطان سلیمان

خواندگار روم سلطان سلیم والد او تکلفی که در برابر سلیم سلطان بایزید و اولاد

بخاقان اسکندرنشان نموده بود و مقرر فرموده بود و مذکور است که از روم

بیرون سلطان بایزید و اولاد او را با دیگر هدایا و تحف بخدمت خلاصه

اولاد شاه تحف او رسید چون شاه فریدون نشان حسب الامر اکبر و سلیمان

مکان سلطان بایزید و اولاد او را تسلیم نمود خودکار جعفر بیک [illegible]

استاجلو را که برسالت رفته بود و مشمول عواطف پادشاهانه گردانیده

الیاس بیک را که از جمله مقربانش بود با تحفهای خوب و نیکو

مرغوب و وجه معهود که پانصد هزار اشرفی فیروزی که عبارت از سی هزار تومان

باشد با چهل اسب مرد همه با زینهای مرصع و جلهای زربفت و مخمل [illegible]

از نفایس و امتعه روم و فرنگ و مصر و یمن به درگاه شاه عالم پناه ایلچیان

در روز یکشنبه نوزدهم شهر صفر سنه مذکوره در ایوان چهل ستون دار

السلطنه قزوین تحف و هدایا را بنظر اشرف در آورده و وکیلی که در باب

عذرخواهی مردمی و همراهی نواب شاهی بخط شریف خود نوشته بود

اینست اعلیحضرت اوغلم شاه طهماسب خضر [illegible] سلام و دعا

سوره اول نسبه که او متعلق بدی برخیر [illegible] اتمام [illegible] که

کرم صلح و صلاح [illegible] باقی او له تحی المؤمن والصلاة بنده خدا سلیمان

شاه جمجاه از آن اشرف و تحف و هدایا بهر یک از شاهزادگان عالم را

و امرا و وزرا و وکلا و طبقات سادات و علما و اکابر و فضلا و توجهات

حلی اختلاف در جانب هر یک انعام فرموده و جهت سلاطین ماوراء النهر مثل

پیر محمد خان حاکم بلخ و عبدالله خان والی بخارا و سلطان سعید خان حاکم

سمرقند نیز رسم سبیل ارمغان ارسال و باد بود و چیزی فرستاده و در این سال

عیسی خان بود که سابقاً شمه از ارتفاع جاه و شأن او مذکور گشت و بر پسر

شاه جمجاه سرافراز شده و بر تمامی امرا و ارکان دولت مقدم گشت

و هر ساله مبلغ شش هفت هزار تومان از الکاء و انعامات بواسطه همین امر

مرا می‌داد و بشرف سلام فایض گشته بود و در وجه او مقرر بود و اتفاقاً باغوا

و اضلال بعضی از مشرکان بی‌ایمان و خدعه و تلبیس ایشان با خود قرار داده

و فرار داده و از احسان و عواطف شاهی چشم پوشیده آنگاه بکوه و بیابان

و جمیع اموال را در تصرف عساکر جلال رسانید شاه جمجاه با ایوان آمده [illegible]

کرا او را گرفته قورچیان حسب الامر همایون او را گرفته در شب بیست و دوم شهر جمادی

الاول سال مذکور بقلعه الموت برده در انبار حبس نموده و هم در بیست و دوم شهر

المرجب سنه مذکوره میر تقی الدین محمد صدر از صدارت معزول گشته بار دیگر

رفت و مبلغ کلی برو تحمیل نموده و شهر الیه چند روزی در اردو متواری شده

بار دیگر رفت و در بیست و دوم شهر محرم سنه مذکوره شاه عالم پناه صدارت ممالک

محروسه و قضای عسکر را بعضی ساخت ممالک عراق و فارس و خراسان را بامیر محمد یوسف

کرد که خواهرزاده میر محمد یوسف مشهور بود و سپس میر حسین استرابادی

قاضی همراه استرابادی که بانواع فضایل و کمالات آراسته و پیراسته

و در ان او ان مذکور بسبب اردوی همایون نوعی تعلق بود تحقیق فرموده خواجه

افضل زمره که جامع معقول و منقول بود و قاضی عسکر بود و بصدارت ولایت [illegible]
و آذربایجان و شیروان او را او بسط شهر ذی حجه میر سید علی شوشتری
مرعشی ولد مرحوم میر اسد الله صدر صدارت نمود و میر علاء الملک مرعشی
که از افاضل زمان و وحید عصر و اوان بود و قاضی عسکر بود و درجوار مشار الیه
در شوشتر بود برادرش میر عبد الوهاب در بابه میرزا اعلی حاضر بود و حسب
وی بامر مذکور اشتغال نمود و هم درین سال سیادت پناه استادی
خلیفه اسد الله متولی آستانه مقدسه منوره عرش منزلت دران روضه معطره
بجوار رحمت ایزدی پیوست وی از سادات عظیم الشان و خلفای رفیع
المکان دار السلطنه اصفهان بود و بانواع خصایل و فضایل آراسته و در
جامعیت علوم عقلی و نقلی از اکثر علمای مشهد مقدس رجحان و تفوق داشت
ذهن دراکش کشاف غوامض معارف یقینی و فهم بادراکش حلال مشکلات
مسایل دینی با وجود استجماع فضایل و دانش در فن شعر سرآمد شعرای زمان
و از نظاره جوانان رعنا و گلرخان زیبا بهجت محظوظ و فرحان بود و این اشعار
از افکار اوست نظم وه چه حالت که ازان آتش سوزان نبرم ؛ دود در پیرهنم
بستر میسوزد ؛ این بیت در جواب شعر مولانا شریف تبریزی و در نظم
از نتایج طبع اوست بیت حسنی که بجانم ز رو لطف کند وی ؛ خواهم که بآن چشم
نه بینی همه کس را ؛ مولانا شریف تبریزی گفته نظم روزی که دو هم جان و
فغانی نکند کس ؛ معلوم شود یکی چون جگر کس را ؛ و این ابیات از وی
بر آنها تمامت ؛ شمعی که بسوخت جان جسم پروردم ؛ تا گفت که پروانه

خونست کردم ؛ می میرم اگر صبر دهم زرد مکش ؛ می سوزم اگر کرد او سرکرده حجی
در درد دل گر برهم پیش تو ای جان گویم ؛ من بجان تا رسم کی غم جانان گویم ؛
قصیده بشرح و بدیع شعر کار می وی بشابه بود و با وجود کثرت و ازدحام
مشایخ و فضلا و علما شاه جمجاه شیخ الاسلامی مشهد مقدس را باو رجوع فرموده
بودند میر مرحوم مدت ده سال تولیت که در منزل بالنگاه اراکاه آنجا میشد
چون نماید و در خدمت دران منزل فرموده بودند که بعد از صلوة جمعه در آنجا
گذارند و صبح و ظهر و عشا را دران روضه عرش اساس گذرانیده و از آب
قناة سناباد که از صحن جاریست بدستور وضو و غسل نفرموده و از سرکار
حضرت علوی و فعله او انحنت بر طعام و شربت نزدند از وقات خود که مجموعی
که در اصفهان داشت از آنجا آورده صرف کرد راندند و اوصاف حمیده و اخلاق
پسندیده میر مرحوم بسیار است وی ملکی صفت بود و فقیر در خدمت وی
کاهی قضایای شرح شمسیه مباحثه میکرد و قوت حافظه میر بنهایت بود و احاطت
و تمامی عبارت کتب متداوله در ذکر او بود از وی استماع افتاد که میگفت
علم معقول در دار الایمان کاشان با مولانا محمد امور دی مباحثه می شد
اتفاقا نسخه مبحوث عنه فوت شد من بکتابت آن مبحث من اوله الی آخره
مشغول شدم چون بانسخه دیگر مقابله شد چیزی ترک و زاید نیفتاده بود
از میر شریف الحضرت تا بین ستین و سبعین از میر هر که فرزندی نشد و عقبی از وی
نماند و در پایان الحضرت مرقدی جهت خود ترتیب داده مدفون شد
رحمه الله علیه رحمة واسعة و هم درین سال میر عبد الوهاب شوشتری

بتولیت آستانهٔ مقدسه مقرر شده بدانجانب رفت و هم درین سال امیر غیب
سلطان استاجلو بزیارت مشهد مقدس رفت چون بدانجانب رسید
نواب مرحومی سلطان ابراهیم میرزا عریضه نوشته بدرگاه عالم پناه فرستاده
مضمون آنکه در بیماری شاه عالمیان او را طلب کرده ایالت مشهد مقدس
را با میرغیب بیک تفقد فرموده و تولیت دار الارشاد اردبیل را با میرزا
نواب میرزای کرده فرستاد الله چون بسمنان رسید بنابر ظرافتی که قاضی
محمد رازی نسبت بمیرغیب در مجلس خلد آیین مذکور ساخته که باوجود قلعهٔ قهقهه
تولیت حظیرهٔ مقدسه بچه کار می‌آید شاه عالم پناه فسخ العزیمت نموده حکومت
قاین را بدو عنایت نموده حکم مطاع عز اصدار یافت که بخراسان معاودت
ننماید از خطهٔ سمنان مراجعت نمود و هم درین سال مولانا قطب الدین بغدادی
که تخلص اشعار روانست این لقب را اسما و البشرا امیر غیاث الدین منصور
کرده بود از جملهٔ تلامذهٔ او بود و بر دو کاشته بود در روز دوشنبه بیست و
هفتم شهر رجب رحلت نمود مولانا از اجلاء علمای زمان بود و در فن انشا
و عبارت آرایی عربی و فارسی سرآمد منشیان بلاغت شعار و در شیوهٔ
سخن وری مقتدای سخن وران فصاحت آثار بود و در خدمت شاه
عالمیان پناه تقرب تمام داشت نعش او را از قزوین بمشهد مقدس نقل
فرمودند و هم در آخر روز جمعهٔ هشتم شهر شعبان سنهٔ مذکوره حکیم نور الدین
ولد مرحومی مولانا کمال الدین حسین طبیب که در علوم عقلیه فرید دهر و وحید
عصر بود و هیچ مسئله از مسایل دقیقه در معرض مباحثه و مذاکره مخفی و گرد از رخ

فر

ضمیر اصابت تاثیرش بجواهر زواهر تصرفات دلپذیر منجلی گشت و هیچ نکته از نکات
درمیان نیامد که چون گوهر خوبان بدرر و لآلی ذهن وقادش ترصیع نیافت
حدت فهم و فطانت عالیش بمرتبه بود که قلم دوزبان خامه اربابان سالک
بیان نتواند آورد و مهارت و ممارست او در علوم حکمی خصوصا تحریر دقایق
آن بیا و از دیگر علوم بود و بعد از والد ماجد مدتی بطبابت شاه دین پناه
سالها اشتغال داشت و بشرف زیارت حج بیت الله الحرام و مدینه
مشرفه و مشاهد متبرکه ائمه علیهم السلام سرافراز گشت آخر الامر استعداد و اهلیت
آن در امور ملکی بهم رسانید که خاقان سکندرشان تکلیف وکالت با نموده
قبول نکرد و از عالم بیدار انتقال نمود مولانا محتشم کاشی در تاریخ واقعه گفته
دلا بنگر این ماجرا فلک را ٭ که شد تا چه غایت عنیداد مایل ٭ ز روی
زمین نور بری الحجت اسان ٭ که کار زمین و زمان گرد مشکل ٭ چو سایه
دست آن سکندر [illegible] را ٭ که خورشید را رو نهیدادو از گل ٭ اجل شد
ولیرانجمن هم که دزدید ٭ بکام مسیحا زمان زهر قاتل ٭ امین سلاطین
حکیم خواقین ٭ سپهر معارف جهان فضایل ٭ مسیحا دمی کز دمش روح رفته
شدی باز در پیکر مرغ بسمل ٭ مسیحی نور دین ماه جلت ٭ محمد ملک زاد و طبیعی
شمایل ٭ حکیمی که سنین علاجش ٭ میان حیات و اجل بود حایل ٭
افاضل پناهی که از فیض فیضش ٭ شدی کمترین ذره خورشید کامل ٭ بیچه‌ها
روح جنید استیاقش ٭ بسمت فلک از جهان جهان ظل ٭ نمود از بهر
تاریخ فوتش ٭ بدیباچهٔ خاطر و صفحهٔ دل ٭ حکیمان رقم سرور اهل عالم ٭ افاضل

پناه آن پناه و افاضل سال چهل و یکم از سلطنت آنحضرت [illegible]
شهر رجب احدی و تسعین و تسعمایه در این سال خجسته خصال معصوم را که وکیل السلطنه بود
با بعضی امرا و درخانه بجهت تادیب میر مراد خان والی ولایت مازندران
بدانجا فرستاد چون مشار الیه بدانحوالی رسید میر مراد خان در مقام
شفاعت و عجز درآمده خوف و بیم بسیار بر او مستولی گشت عرضه بدرگاه
عرش اشتباه فرستاد که مرا چه حد و یارا که در برابر فوجی از عساکر منصوره درآیم
اگر مقصود شاه عاقبت محمود ولایت مازندران است بسرکار خاصه شریفه
می سپارم شعر چو قهر از وا اقتضا و عام بیاد انش آن شاه گردون غلام [illegible]
پایه گردون بطبل و علم با و کرد تاج سعادت کرم چاکران بدستور حکومت
مازندران را بوی شفقت فرمود و او تعهد نقابای خراج سنوات نمود و در مقام
و هم در این سال پیر محمد خان بن جانی بیگ سلطان که والی بلده بلخ بود با سپاه
بیشمار بحوالی مشهد مقدس معلی آمد چند روز در حوالی شهر در درب ناوقان
و مزار میر علی ابو توقف نمودند دلاوران جنگجو و بهادران رزمجو با مشهدیان
چند جوی دیگر را از دروازه بیرون آمده دست برد نمودند چون محصول حصاد
غله و بر وردن بالیز دیده بود سادات عظام و نقبای کرام صلاح در صلح دیده
چند نفر از سادات سرکار ارباب را سیادت پناه دین نقابت
دستگاه میرزا ابوطالب رضوی و میر غیاث الدین محمد و میر شریف موسوی نجفی
نزد پیر محمد خان فرستادند و تحفه او از قسم ماکولات چیزی چند بردند مشار الیه
از آمدن نادم شده مقرر کرد که لشکری او خرابی و نقصان مزروعات

نواحی

ان نواحی نرسانند و از روی اخلاص نذر بدان آستانه مقدسه فرستاد و چون
هر کدام از سادات مذکوره بقرار لاطی کبود برسم خلعت ارسال داشت و خود
طبل مراجعت کوفته بجانب بلخ در حرکت آمد و بعد از خواهی این مراجعت لک
بهادر خان خود را بدرگاه شاه گیتی پناه فرستاد و شاه عالمیان او را نوازشات
فرمود و حسین علی بیک شاملو که در آن زمان ایشیک آقاسی باشی دیوان بود همراه وی
برسم رسالت بلخ فرستاد و هم در این سال علی سلطان اوزبک برادر
زاده ابوالخان تاخت و نهب ولایت خراسان آمده بنواحی مشهد مقدس
مرکی رفته در موضع طرق نزول نمودند و تعیین یورت و مقام اشتغال داشتند
که امرایی که در مشهد مقدس بودند بیرون آمده بر ایشان حمله نمودند و جمعی کثیر
از ازبکان بقتل آمدند چون شب شبان آمد غازیان بشهر در آمده خوف تمام
در جوف علی سلطان استیلا یافته صبح از روز جانب خاسر بجانب دیار خود
توجه نمود و هم در این سال جمعی از رعایای ماوراء النهر و سلاطین چنگیزی
بعزم احرام حج بدار السلطنه قزوین آمده بعد از رعایت مرخص شده بحجاز
روانه شدند و هم در این سال سلطان محمود خان والی بکر ابو المکارم
نامی را با انواع پیشکش و تحفه بدرگاه گیتی پناه فرستاده در روز بیست و چهارم
ذی حجه تشریف پای بوس شاه عالمپناه سرافراز شد آنگاه رعایت یافته مرخص
گشت سلطان محمود خان مرد شیعه بود و مطلقا تقیه نمیکرد و عرضه بنواب
سلطان با اسم میرزا نوشته فرستاده بود که اگرچه نسبت سلاطین
چغتای نوکر و ملازم اما [illegible] دودمان مرتضوی و دودمان صفوی کمینه غلام [illegible]

وچند مرتبه قنادیل طلا و شمعدان زر رکب طلا باستانه مقدسه عرش منزلت
مرحومی میرزا قاسم جنابدی در وقایع حالات آن خاقان سعید
نسخه در سلک نظم در آورده این ابیات از آنجاست نظم الا ای فلک قدر گردون
مقام ؛ حریم درت کعبهٔ خاص و عام ؛ چو خورشید تابنده در روی چون مه
تیغ و با مدرسه اقلیم گیر ؛ تو خاقان زمانی و عالم تراست ؛ همه ملک دلها
مسلم تراست ؛ نظر کرده شیر یزدان توئی ؛ کمر بسته شاه مردان توئی ؛
کلف تیغ شاه ولایت تراست ؛ ز شاه ولایت حمایت تراست ؛
توئی سایه رحمت ذوالجلال ؛ توئی آفتاب سپهر کمال ؛ عجب گوهری
عرش پیرایه ؛ که هم آفتابی و هم سایه ؛ بود قصر قدرت باسمان بلند ؛
که کوته بود مهر را زو کمند ؛ همایی که در سایه گرده جای ؛ بود
بر سر آسمان سایه سای ؛ چو خورشید جم سلیمان تراست ؛ زمین و
فلک زیر فرمان تراست ؛ بود نغمه در کلک من بلبلی ؛ که دارد نواهای
وصل گلی ؛ زمانی چو گل باز کن گوش هوش ؛ که بلبل ز شوقت برآرد خروش ؛
ز کلکم بهرگوشه آوازه ؛ ز من گوش کن قصه تازه ؛ ز شاهان دهر آنکه روشن دلند ؛
سخن یادگار است و بس در جهان ؛ سخن گر نبودی درین رهگذر ؛ نماندی ز شاهان
عالم اثر ؛ سخن گر بپای نشان میدهد ؛ زلال حیاتست و جان میدهد ؛
دعای مسیحا سخن بود و بس ؛ که میداد جان مرده را در نفس ؛ رسد گوش اگر
صدای بگوش ؛ شود ذی حیات و برآرد خروش ؛ سخن اندرین
عرصه بیکران ؛ بماند ازو جمله همسران ؛ نی از سخن صاحب ...

ادراک

دو را زحق بر جنس نازند ؛ بصد معجز خویش بود اگر دست رس ؛ از آنها یکی
جاودان ماند و بس ؛ بفرقان مگر گنده بن حکمای ؛ بود تا بروز قیامت بجای
کلام الهی سخن نازلست ؛ سخن مایه بخش حیات و دلست ؛ درین کهنه ماوی بدین
بنا ؛ بقای سخن فارغست از فنا ؛ ز روی شرف بر سپهر کمال ؛ سخن آفتابی
بود بیزوال ؛ اگر گفت فردوسی نامدار ؛ حکایات جمشید دین بر کنار ؛ مرا
این گرانمایه در ما گهر ؛ گر آمد بساحل ز دریای فکر ؛ تعالی الله از غایت مقبلی ؛
مدیح علی بود و آل علی ؛ در آن بزم و زکر طبع در یافتشان ؛ بتحسین پی شهنامه شاد شد ؛
شدم در فشان از لب راستین ؛ چو کردم بمعجز قلم را علم ؛ دو شهنامه سر زد
مرا از قلم ؛ دو نوجم که در وجه دلخواه بود ؛ یکی مهر بود و یکی ماه بود ؛ بسال
همایون بخت سعید ؛ شدم شادمان از ... و عید ؛ چنان نسخه را که کردم نظم ؛
بدعوی سر خدمت بشکستم ؛ ز لوح و قلم شوری انگیختم ؛ ز طاق سپهرش در
آویختم ؛ قلم را که مشکین رقم کرده ام ؛ شهنامه خالی علم کرده ام ؛ من امروز
شاکرد فردوسیم ؛ چه حاجت که کردن تنعم کوسیم ؛ اگر زانکه صنعت گر از کارگاه ؛
ز گرمی نشستن بود دستیار ؛ ز عرش برین زینت و زین بافت ؛ ز رفعت
قاب قوسین یافت ؛ من اکنون بوصف شه اردوی فرش ؛ دعای
فرستاده ام زیر عرش ؛ که پوشیده جائی بی بی حجاب ؛ دعای من
آنجا شود مستجاب ؛ دگر بار تشنه ادم با قلم فرش ؛ چو روحی که اندر زمانی
عرش ؛ از آن حرز جانش لب هم ساز و برگ ؛ که باشند دلش فارغ از یاد مرگ ؛
ز شهنامه خوانی چو پرداختم ؛ سخن را بکردن سرافراختم ؛ هنر پیشه فردوسی

که بودش نکایت ز چرخ بلند ٭ گر امروز بودی چو من گنج سنج ٭ همای شاه
با تاج و گنج ٭ چو من دور کردن بکام دلش ٭ شدی کام دل از سخن حاصلش ٭
ز حرف حکایت زبانش خموش ٭ ز رشک الهی دلش در خروش ٭ چو خورشید
کشی جهان فیض پاک ٭ که از دهشش نخل زر بخاک ٭ گرفتم کف کلک معجز
طراز ٭ ز لیلی و مجنون شدم نکته ساز ٭ قلم کرده در ساحری خامه را ٭ دو
نوبت رقم کردم آن نامه را ٭ شد این نکته ظاهر که نقاش چین ٭ کند نقش آخر
به از اولین ٭ چو آن نکته ناموز شد نحل ٭ از آن خوش شد که بجوابت دل
رساند سر رسخن با جاه ٭ قدم بر قدم عارفی را براه ٭ شدم آرزو دوات
قلم چاره جوی ٭ از آن گرد و چوگان و زین کرده ٭ بدعوی مرا گوی چوگان
بدست ٭ زدم گوی معنی بهر کس هست ٭ پس آنگه در بحر را کرده باز
ز شیرین خسرو شدم قصه ساز ٭ سوادم که شد بر فلک سایه سای ٭ عطا
بخشم خوش داده جای ٭ اگر زد مرا خامه دلنواز ٭ شد از قصه شاه بنگه سماز ٭
بوصفش هزاران در شاهوار ٭ مرا سر زد از طبع دریابار ٭ پس آنگه قلم را
علم ساختم ٭ یکی نسخه تازه پرداختم ٭ ز راه شرف نسخه بو العجب ٭ که بودی ز
فلک بر سپهرش لقب ٭ چو دیدم عطای جهان طلب ٭ ز روی صواب
نوشتم جواب ٭ برآراستم خوان اندیشه را ٭ صلای زدم هر هنرپیشه را ٭
ی نکته من طوطی دیگر است ٭ ز فیض سخن طعمه اش شکر است ٭ نگارنده آن
از ای داستان ٭ ز واسطه فتادم بهندوستان ٭ گشادم در گنج
بنقاش ٭ که آمد خریدار گوهر شناس ٭ شبی گر شرف چون شب قدر بود ٭

شب قدر من بهتر از بدر بود ٭ شبی بخت من دید چشمم بخواب ٭ که آمد بخوابم یکی
آفتاب ٭ برآراستم خوان اندیشه را ٭ صلاحی زدم هر هنرپیشه را ٭ غنی
آفتابی خضر نام او ٭ زلال بقا رشحه جام او ٭ سلامش چو کردم علیه السلام
نظر کرد و سویم بلطف تمام ٭ تراشیده کلکی بدستم سپرد ٭ بسوی سخن بردم
راه برد ٭ در اندیشه بودم که تدبیر چیست ٭ درین خواب فرخنده تعبیر چیست
که آمد یکی نامه نامدار ٭ ز نزدیک خان سپهر اقتدار ٭ ابوالفتح محمود خان
کرسپهر ٭ بی فخر در پایش افتاده مهر ٭ بلوح قلم کرده حرفی رقم ٭ چو کو
که آید ز لوح و قلم ٭ نجیب خدیو ماه شاه دهی ٭ بی شده کان خطا ازوی
جبین را ز نور کرده جان جهان ٭ که احوال او آشکار و نهان ٭ کنم نظم و
فرمان گذاری کنم ٭ بفرمان و جان سپاری کنم ٭ چو دیدم که فرمان
خدای زمان ٭ چو وحیست کامد فرو ز آسمان ٭ بامید آن کار بر خواستم
ز اقبال وی یاوری خواستم ٭ که این نامه ناموز چون نگارد بپایان
رسانم ز آغاز کار ٭ زهی خان گردون اساسی که هست ٭ چو خورشید
عالم بر از بر دست ٭ بوصفت سه گوهر خضاب بحال ٭ مرا سر زد از
طبع دریا مثال ٭ برآنم که زان زیب دفتر کنم ٭ پس از بهر حکایت مکرر کنم ٭
زمین این سه زر زیور گوش کن ٭ ز دریای گوهر فراموش کن ٭ برانام
محمود و بخت ارجمند ٭ مقام تو محمود و قدرت بلند ٭ ز اقبال
بخت عطا است ٭ ایاز تو محمود غزنین سزاست ٭ ترا کوکب بخت
مسعود باد ٭ سرانجام کار تو محمود باد ٭ بیا ساقی دلبر ٭

بدره باده دام بهر عیش و طرب ؛ ز تو نشین لب خود مرا چاره ساز ؛ که از نقل و حیات ام
بی نیاز ؛ وهم درین سال شاه با اقبال تولیت مشهد مقدس معلی را با وزارت
ممالک مرحومی میر سید علی رضوی قمی که صدارت بعضی محال خاصه و قضای دار السلطنه
قزوین بود مرحمت فرموده ومشار الیه در اوایل شهر رمضان مذکوره احرام ارض اقدس
عرش منزلت بسته متوجه شد وهم درین سال شب نوروز مهد علیا خانش خانم
همشیره نواب مالک رقاب علیین جنابش بعالم بقا پیوست و زوجش ممالک پناه میرزا مرتضی
شاه نعمت اللهی بعد از زیارت حج مرخص شده متوجه بغداد شده [illegible] خانم را با
[illegible] در عماری [illegible] در تحت قبه ابراهیم حجابی دفن نموده چون اراده پدر آن شاهزاده
مشار الیها بود که از راه دریا [illegible] دو پادشاه بغداد [illegible] موقوف
عرض خونکار دانسته ومحل توقف شد بالضروره وی بعد از شرف زیارات
آن مشاهد مقدسات عود نموده در راه پهلو بر بستر ناتوانی نهاده روز بروز
ضعیف و نحیف گشته چون بولایت همدان رسید در صباح جمعه دهم محرم
بعالم جاودان رحلت نمود و نعشش را به کربلای معلی نقل نموده در جنب پدر
در همان مکان شریف مدفون گشت ولادتش در شب جمعه سیزدهم شوال
سنه اثنی عشر وتسعمایه مدت عمرش شصت سال یکی از شعرا در تاریخ فوتش گفته
همچنین یافت [illegible] شاه باقی زنده هر دو سرای [illegible]
[illegible]
[illegible] درین سال فرخنده فال در شهر صفر شهریار که خود را به [illegible]
سبزوار منسوب می ساخت و در سلک امرای علی سلطان اوزبک [illegible]

در او ده بود و قلعه خوشنان که در تصرف غازیان بود [illegible] اورده
در ان متحصن بود اتفاقا قلعه را با قوام خود سپرده بدین علی سلطان [illegible]
جمعی از مردم خوشنان بسرداری قمری از روی دولتخواهی شاهی عالی [illegible]
دانسته بعضی از اقوام و اتباع [illegible] را بسردار در ان فصل اورده و قوچی را
از قلعه بیرون کردند و کلید قلعه را به درگاه شاه [illegible] فرستادند [illegible]
سلطان با بعضی از اوزبکان بحوالی آن قلعه آمده چون [illegible] مراجعت
با الکای خود رفت شاه عالیجاه [illegible] پهلوان قمری [illegible]
الکای کلیدر و بعضی از آن نواحی را [illegible] فرموده حکومت کلیدر
[illegible] مفوض گشت و در روز [illegible] شهر صفر سنه
مذکوره خبر رفتن علی سلطان اوزبک بجانب ولایت شاه بدرگاه عالم ارا
رسید حکم مطاع عز صدور یافت که امرای عظام بعد از صفر متوجه خراسان [illegible]
[illegible] که الکای علی سلطان اقدام نمایند و [illegible]
از امرای [illegible] که قبل از [illegible] الکای [illegible] رفته بودند حکم قضا [illegible]
صدور یافت که از آنجا متوجه خراسان شوند و در روز جمعه [illegible] شهر ربیع الاول
سنه مذکوره بعضی امرای عظام مثل امیرخان ترکمان و [illegible] سلطان استاجلو از
دار السلطنه بیرون رفته بجانب خراسان توجه نمودند و عزیمت را [illegible]
فتح آیات [illegible] اما [illegible] و چون اخبار ظلم و طغیان
و کفران نعمت قزاق خان تکلو که بعد از پدرش محمد خان در دار السلطنه هراه
شیوع تمام یافته بود [illegible] مسامع عز و جلال رسید اراده خاطر

عاطفت فیض آثار شاه جمجاه بدان متعلق شد که اول امرای عظام میرزا رضی نواب
سلطان ابراهیم در ولایت خواف جمع شده معاً قزلباش تفتیش داده رفع تعدی
و تطاول ایشان از آن ملک نمایند و روز چهارشنبه یازدهم شهر جمادی
الاول سنه مذکوره احکام مطاع لازم الاتباع در این باب عز اصدار یافت که امیر
معصوم بیک صفوی وکیل خراسان و حکم اشرف نفاذ پیوست که سلطان حسین
میرزای حاکم قندهار جمعی از لشکریان خود و بدیع الزمان میرزا حاکم سیستان
بمعسکر ظفر اثر حاضر کردند سلطان ابراهیم میرزا و معصوم بیک صفوی و امرای
ترکمان حاکم همدان و ولی خلیفه شاملو حاکم قم و شاهقلی سلطان افشار حاکم کرمان
و نظر بیک استاجلو حاکم سلطانیه و امیر اصلان بیک افشار حاکم بعضی محال اصفهان
و صدر الدین خان استاجلو معصوم بیک و ارس سلطان روملو حاکم ولایت ری و حیدر
بیک ترکمان حاکم ساوه و خلیل بیک ترک اسپ با امرا و لشکریان حرب
در رکاب ظفر انتساب او روانه گشته و مقرر شده بود که اول او را بانقیاد
و تسلیم و سلوک طریق مستقیم دلالت کنند اگر طوق طوع و ربقه اخلاص
در گردن و گوش او انداخته و بر قبول خدمت آستان معلی نشان که سجده‌گاه
سلاطین رسالت اقبال نماید و چهار هزار سوار همراه امرا نمایند که متوجه باورد
گردند و شرائط اعزاز و احترام او بجای آورند و اگر بر خلاف این عمل نماید و سر
او و قصه او در دفع و رفع او کوشند و لب میرزای معصوم بیک صفوی حسب
فرمان شاهی چیزی بقزاق رکشته روزگار نوشته در جواب بوی
صدق از و نشنیدند بالاخره کوچ بر کوچ تا غوریان رفتند و در آن آنکه

خبر آمدن

خبر آمدن میرزا و امرا به غور رسید معصوم بیک صفوی چاپی او را از آن راه در مقام قصد
او در آمده چون کاری پیش نتوانستند برد با جمعی از دولتخواهان که از شهر بیرون آمده
خود را الحاق ولی خلیفه روملو حاکم ولایت غوریان رسانیدند قزلباش چون شیخی
آگاه شد حسین قلی بیک برادر قدوی خود را با جمعی کثیر از تعقیب او از آن محل
غوریان روان شود و در روز دوشنبه دهم جمادی الآخر میانه ایشان محاربه روی
داده و در آن اثنا قزلباش و امرا بدان حوالی رسیده تعاقب ایشان ولی خلیفه شاملو
بدان معرکه رسیده جمعی کثیر قریب هزار و شصت کس در مردم قزلباش به قتل
کشته شده بقیة السیف سر خود گرفته متفرق شدند این خبر چون بقزلباش رسید
متعاقب آن امرا بسرعت تمام در رباط پریان که تا شهر سه فرسخ نزول فرموده
همه لشکریان متفرق باطراف و ولایات رفتند قزلباش با معدودی چند نواب
شاهی و شاهزاده عالم و عالمیان سلطان محمد میرزا و نور حدقه جهانبانی سلطان
حسن میرزا به برشش برده انتقال جنبار الدین منتخب شده جعفر بیک ولد
قزاق جیران و رفیقان حاضر شده بدر رکاب اسب با جمعی بقیة السیف تنگاب
بلخ گریخت بر محمدخان والی آنجا وحشت روی داد بر سبیل امداد و معاونت او بالضروره
از آنجا بجانب هند روان شد امرای عظام در ملازمت نواب نو بیچ
سلطان ابراهیم بهرام میرزا بدار السلطنه هراة در آمده در عصر روز جمعه هفدهم
جمادی الثانی سنه مذکوره بدر قلعه رفته خبر اولیای عالمیان را با قزاق
بیرون آورد و غذار صحیح القول بشاع اما دیگر در محلی که قزاق بیرون
آمد معصوم بیک تکلف نمود که اسب بکشند که خان سوار شود وی در جواب گفت

که اگر خان سواری می‌توانست شد شاهی می‌توانست شد او قرآن مرض او فسخ عزیمت نمود
و درین آخر باستسقا گرفتار شده بود و در خلال این احوال در سلخ رجب العالم
آخرت رحلت نمود و سرا و را بدرگاه کرده بدرگاه عالم پناه فرستادند و تاریخ
این واقعه گفته‌اند که «ربع» از طور قرآن معین و زبان جان گفتی بترس « یا مرگ گفتن
عبرت و کردونک را یک رفت « از دولت شاه جهان اقبال را رفته بود «
کفران نعمت و زر دور او خنک آن اقبال که خفت « ادبار نشان بگرفت در
تاریخ خشم و عقل گفت « و زمان کار نعمت از بهر زوال جمله گفت « و هم در
اوایل این سال در شب پنجشنبه دوازدهم شهر شعبان المعظم شاه دادگاه حضرت صاحب
العصر والزمان و خلیفة الرحمن علیه صلوات الله الملک المنان در خواب دید که اشارت
باشاره برفع بعضی از سنه عبادات فرموده بودند و صباح از دو بایوان چهل
ستون آمده تمامی سادات و علما و افاضل و امرا و ارکان دولت قاهره
طلب فرموده شرح رویای صالحه را نقل فرمودند و تمغاوات کل ممالک
محروسه را که قریب بسی هزار تومان می‌شد و هر ساله بسرکار خاصه واصل می‌گشت
بخشید و ثواب این عطیه را بارواح مقدسه حضرات عالیات ائمه هدی علیهم التحیة
والثنا هدیه فرمودند و درین باب پروانجات مؤکد بلعنت نامه نوشته
باطراف و اکناف ممالک فرستاده امر فرمودند و درین باب که بر سنگ نقش
نمایند و بعد الحمد والمنه که این نوع کرمی که از هیچ یک از سلاطین جهان در حوا[ین]
و دوران سر نزده و از آن زمان حال که تاریخ هجری نهصد و نود و چهار رسید
همچنان در دوران آن پادشاه عالیشان برقرار است « آن شان ماند ز شاه

از وفی

از دو حکمی « که در دورهٔ شاهی از غم نجات « و همچنین سلطنتهای کلیه از وجوهات
تا بعد مال و خراجی که از قدیم الایام تا پیش ازین بخدمت مال و اصل ابواب
المال شده بود و بخشیده و بیچاره از آنها بیمار یا بیمال عمال بوده مقصد فرمود
مال اصناف و محترفه اکثر بلاد و امصار که بعبث ما نحن بخشیده و خلقی دیگر از
وجوه منهیات چون شرابخانه و قمارخانه و بنهال ولک بخشیده و در مواضع
رسالات که رفع و منع آن متع شده و هم درین سال استادی مولانا
نظام الدین شاه محمود زرین قلم نیشابوری از مشهد مقدسه رضیه منوره
علی راقمها الف الف السلام و تحیه از عالم فانی بسرای جاودانی انتقال فرمود
و در جنب قبر مرحوم مولانا سلطان علی مشهدی در پایین پای حضرت علیه
السلام نزدیک بحجره کتابخانه علی شیر مدفون گشت و این ابیات از نتایج
مولانا است رحمة الله علیه مرحوم محمود کاتب « اگرچه عصیان بسی کرده افزون
بحرف خطا کش خط عفو در کش « بحق علی بن موسی جعفر « شرح فضایل و کمالات
مولانا در تذکرة الشعرا ثبت افتاد سال چهل و دوم از جلوس اعلیحضرت ظل الله و خلق
ابتدای سنه هشت و تسعین تسعمائه بارس ئیل روز پنجشنبه محرم
ذکر احوال در اوایل این سال خبر رفتن امرای عظام در ملازمت شاهزاده
ابراهیم بهرام میرزا آمد و مقارن آن خبر فوت قزاق تمکین بهرام میرزا
عز و جلال رسید شاه کامیاب بواسطه محبتی و الفتی که بدان بلده و خلد آشیان
مانند داشتند سیادت پناه محبوب الفقرا میرکش را که قرابت تمام بود
مقام دانسته در سلک قوچ و سدی و مخصوصان شاه عالمیان منظور

نمود که بدار السلطنه رفته جمیع بیکزادها و شاهزادها و امرا و اهالی آن ولایت شکسته
برده در آن خطه فاخره سبزی نمایند و بوالهوسی و لعب بر سبیلی که در
لازمان درگاه عالم پناه منخرط بود امر فرمود که درین باب مسوده حکم جهان
نماید و بنا لا امر العالی مضمون فرموده را بدین عبارت رقم نموده سیما
منخرط خاطر اشرف افتاده فرمان همایون شرف نفاذ یافت که چون بلده فاخره
صفات دار السلطنه هراة صانها الله تعالی عن الآفات که لطافت آب
و هوا و لطافت گلزار خاص من بیمار سبک گلستان ارم و حرمت بلاد عالمست
در مبادی سلطنت روز افزون شعر و جلال نواب همایون ما بوده
و نهال بلند اقبال دولت جزء اول از دولت جاوید و بوالعجب نشو و نما یافته اول
ملکی که اشرف خاقان جمجاه فردوس مکان سلطان حسین شاه بابا ما
انار الله برهانه بفرزند همایون ما کرده و آن شهر دلپذیر و بلده بی نظیر بوده
گو جا ان بلده ارم نشان وطن مالوف ما است بیت شهر هری چشم و
چراغ ما است [illegible] جای نشاط [illegible] هر که نسازد دست بدر و پای
گرده فراموش نما وای جواش کان ملک ساده رخانش همه اهل هنر و
جوانش همه و همت خاطر اشرف علی متوجه انتظام حال و فراغ بال سکنه و قطنه
آنجا بود و همت از بار ربخ بسته و شکسته حال بواسطه ظلم و تعدی محمد خان
تکلو و فراق و بوان او [illegible] افراد دسک اهل آن ملک دلشکسته و پریشان خاطر
بوده و بسیر [illegible] و جشنهای فرح امیز که مقتضای وضع دلکش و هوای
نشاط افزای انجاست نمی پرداختند و چون درین اوقات بیمن توفیقات الهی

و امداد حضرات مقدسات بدره و قربات صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
دست تعدی و ظلم آن سگ حرام زاده نمک بحرام از سر خواص و عوام
ان شهر خجسته نشان کوتاه شد انشاء الله تعالی بعد ازین روز بروز چون سعادت
و عنایات کامله نواب همایون ما آثار بهجت و سرور و فراغت و حضور در آن
بلده فاخره در تزاید و ترقی خواهد بود و چنانچه آن شهر دلپذیر رشک بلاد
عالم است مردم آن ملک محسود اهل ربع مسکون خواهند گشت باید که
اهالی و اعیان و جمهور ساکنان و عموم متوطنان آن بلده بفرح و فراغتی که
این عطیه و تلافی و تدارک ایام گذشته همیشه بفراغت و حضور و عیش و سرور
اوقات گذرانند خصوصا درین ایام نشاط انگیز فرح آمیز بهار که وقت عیش و
هنگام سرورست در باغها بسیرهای مرغوب و در شهر بجشنهای طرب
مشغولی نمایند و چنانچه رسم و قاعده آن ملکست در هر محله از محلات جشن سبزی
بزمی را بنوعی که از زمان پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا ما بین ایشان
واقع شده باشد منتظم سازند فرزندان غرامت کشیده گنهکار و امرای عظام
رفیع مقدار اهل آن ملک هواداری نموده آنچه از اسباب بهجت ضروری
کاری نمایند و هر یک از امرای عظام در هر محله که باشند اهل محله خود را
تقویت نموده در تزیین و آرایش جشن ایشان نهایت اهتمام بجای آورند
و از جشنهای بزرگ علیحده اسمیه بخشش نواب همایون ما از هر محله بجهت
یکی خود و بگنبد از ملازم میرزایی که همراهی و مددکاری آنمحله نموده باشند
که ایشان از تحفه و نوازش شاهانه سرافراز فرموده و اینسان از نعمت

ورفعت دستگاه قاضی قطب الدین حسن بویکی کلانتر دار السلطنه هراة و نواح
نهایت سعی و اهتمام درین امر بجا آورده بتفصیل نوشته‌اند که در چند محله
سمنوپزی واقع شده و هر یک از امرا در کدام محله ساکن بوده و به چه نوع اوقات
و هرایی و هواداری اهل محله خود بجای آورده‌اند و عامه اعیان و جمهور سکان
دار السلطنه مزبور از اناث و ذکور بعنایات بی‌غایات خسروانه سرافراز شده
در دعاگویی دوام دولت روزافزون افزایند سیادت مآب عمدة
الملک میرکیش کی از اهل عزت و ارباب شطارت فرستادیم که آنجا
زبده و یکتاهی اتفاق آغا حسینی مرتبان صحبت کثیر الحجت باشند چون
خاطر کامیاب خاطر همایون از نظم و نوازش امرا و اهالی آن بلده بهشت نشان
فارغ ساخت متوجه قرار مهام آن مملکت شده ایالت آنجا را بامیر غیب بیک
استاجلو که حاکم ولایت مشهد مقدس بود تفویض نمود و دارایی مشهد مقدس
منوّره را بدستور نواب شاهزاده عالمیان ابو الفتح میرزا سلطان ابراهیم مرحمت
فرمود و امر مطاع عز اصدار یافت که نواب شاهزاده‌های کامکار عالم و عالمیان
ابو المعالی سلطان محمد میرزا و ابو النصر سلطان محمد حسن میرزا در کامیابی [illegible]
و امرای عظام مذکور در جلو شاهی قاهره در رکاب نصرت انتساب میرزای سلطان
ابراهیم میرزا الکاف سا... روند چون امرای عظام در ملازمت
شاهزاده مشتری احتشام علم عزیمت صوب نسا و باورد برافراخته‌اند
در بیست و ششم ربیع الاول سنه مذکوره بدان جانب رفتند ابو الخان و [illegible]
محمد سلطان ازبک که از قرب ورود ظفر نشان ایشان خبر یافت دانست که

فان

طاقت مقاومت ندارد لاجرم بقلعه ابیورد تحصن جسته در مقام قلعه داری در آمد
امرای عالی مقام همت بر تسخیر کنگره قلعه انداختند پس از وصول بظاهر آن
حصار آغاز محاصره و محاربه کردند سپاه ابو الخان با برادرش با ثیر و محمد
خان و جلال خان با غازیان دوچار شده جنگ نمودند و شکست خورده
خود را بقلعه انداختند بالآخره از غایت خوف و بیم تمام صلاح در تقاعد دیده
ابو الخان بلطایف الحیل کوچ و ارباب دول فرستاد و امان طلبید و قسم یاد
نمود که من بعد تا زنده باشد ترک بدعملی کرده و دیگر بتاخت خراسان نیاید
و هر ساله پیشکشی بدرگاه گیتی پناه و ارسال دارد و شاهزاده ناصر از مظفر لوا ابو الفتح
سلطان ابراهیم میرزا و امرای کشور گشای ظفر قرین ملتمس او را مبذول داشته
استمالت نوی نوشته الکای ابیورد را بدستور بدو مسلم داشتند و جهت
را عرضه داشت نموده میرعلی بیک شاملو تنکلی الی ملازم نواب میرزای درگاه
معلی آورده و از آنجا متوجه مشهد مقدس معلی شدند و هم درین سال علی سلطان
بن الوند خان بن محمد امین بن داود کار بن میر شیخ اوغلی بن حاجی توکلی اوغلی بن
فولاد اوغلی بن آلیه خواجه بن یحیای بن لعلان بن شیبان بن خوجی جنگیز خان
اراده تاخت استراباد نموده چون بدان حوالی رسیدند و در اواخر شهر
رجب سنه مذکوره درگذشت و در دهم شهر شعبان سنه مذکوره ملازم جلیل خان حاجی
حاکم استراباد این خبر را بپایه سریر خلافت مصیر رسانید و بعد ازین پای از
تاخت خراسان بریده باشد حاتم خان بعد از وی بر الاد خوارزم مستولی
و هم درین سال غفران پناه مرحومی میر تقی الدین محمد صدر اصفهانی در دار السلطنه

دوار الانشا وارد بل بجوار رحمت ایزدی پیوست نعش آن نقل جایز کربلای معلی شد
در رجب والدش را دفن نمودند تحت اقدام شهدا رضوان الله علیهم اجمعین و در
تاریخ این واقعه قاضی یحیی اصفهانی گفته نظم از هاتف غیب این شنیدم
کز دار فنا تقی الدین رفت ٭ در صدق و سیادت امروز ٭ چون قطره آب
زمین برفت ٭ او رفت و بدل هزار حسرت ٭ صد حیف از او که این جهان رفت
چون بود ز طیبین اولاد ٭ سوی حضرات طاهرین رفت ٭ تاریخ وفات
او جستم ٭ گفتند نکو بزرگ دین رفت ٭ و هم درین سال در روز پنجشنبه
سیم شهر ربیع الثانی نواب شاهزادگی ابو الفتح سلطان محمد میرزا و نور حدقه
جهانبانی سلطان حسن میرزا ولد او بدار السلطنه قزوین داخل شده و جمیع شاهزادها
و امرا و اعیان و جمهور متعینان و ساکنان خطه قزوین تا بیدستان استقبال
فرمودند و نقبا و سادات مشهد مقدس معلی مقدم میر شریف موسوی کلانتر
مشهد مقدس معلی در ملازمت شاهزاده سپهر اعتلا بودند و هم درین
سال در شهر ربیع الثانی خبر فوت عبد الله خان بن قزاقخان که از عمه شاهزاده
سپهر اعتلا بود و خواهران شاه جم جاه خصال پریخان خانم در
حباله او بود و از شروان بدرگاه شاه عالمیان رسید که در همین ماه رحلت نمود
و هم درین سال شاه ملکی خصال جمله علیای نواب [illegible] بیگم صبیه مرحومی میر سید [illegible]
[illegible] در عقد نکاح شاهزاده با فلاح ابو الفتح سلطان محمد میرزا در اورده
در شب شنبه [illegible] ماه شعبان [illegible] دار السلطنه هرات نواب شاهزاده [illegible]
شفقت فرمودند و والده گی وی رضیه شاهزاده شاه قلی سلطان [illegible] استاجلو

بود

نمودند و مقرر فرمودند که مذکور شاهزاده را محمد میرزا و [illegible] سلطان محمد سلطان
حسین میرزا را برداشته متوجه دار السلطنه مذکور گردد و هم درین سال [illegible]
سلطان [illegible] که حاکم بعضی از ولایات ری بود معزول شده [illegible]
منصوب شد و الکای ری را به پیر محمد بیک چاوشلو شفقت فرمودند و [illegible]
بیک یوزباشی افشار را امارت داده داروغگی تبریز را نامزد او فرمودند
و هم درین سال آقا جمالی والد آقا کمال کرمانی که سالها در خدمت شاه عالم [illegible]
تمام داشت بواسطه بعضی از اعمال ناصواب گرفتار کردار خود شده در روز [illegible]
دوم شهر صفر مغضوب گشت و در روز جمعه چهار دهم شهر مذکور حسب الامر شاه [illegible]
میر سید علی خطیب مجتهد را انچه [illegible] در میدان و بازار گردانیده
روز پنجشنبه [illegible] شاه قلی سلطان بواسطه ترک ادب و مکالمه [illegible] ضرب خورد
ز عالم آخرت [illegible] و در روز چهارشنبه غره شهر رجب سنه مذکور آقا
جمالی را با جمعی از [illegible] گفته بودند قلعه الموت برده در انبار
انداخته شد و جمعی دیگر از ان مرتدان را بقتل رسانیدند و در پنجشنبه
سلخ شهر جمادی الاول سنه مذکور خواجه میرزا بیک مشهور [illegible] که وزیر شاهعلی
سلطان [illegible] ذو القدر حاکم شیراز بود و در مجلس [illegible] این شاه [illegible]
دخل تمام [illegible] متشخص شد که فرموده اقایان ذو القدر
که با حاکم شیراز نزاع دارند و مولی الیه در روز چهارشنبه دهم شهر جمادی الثانی
سال مذکور در گذشت خانه او را [illegible] و ضبط اموال او فرمودند و کس [illegible]
مهمات [illegible] فرستاده برادرش [illegible] مقیم را طلب نمودند و از ترس [illegible]

عالیات رفت و هم درین روز برفاقت خواجه منکو راستی آقا که مقرر و ممانع [illegible]
ناب اقامت فی اونیا ورده بار رحلت بعالم آخرت در بست و هم درین روز
خواجه ضیاء الدین سلمانی اصفهانی وزیر سید احمد خان را بامارت [illegible]
سلطان یکان کیرانید بمبلغ ششصد هزار تومان و باز خلیفه غلام خان مذکور
را بمبلغ چهار هزار تومان و سایر ملازمان امیر جال کیرانیدند و هم درین سال در
محل ظهر روز یکشنبه بیست دویم شهر رمضان المبارک سنه مسطوره علامی مرتضی
ممالک اسلامی میر شریف باقی در دار السلطنه قزوین رحلت نمود وی نجابت
فاضل و در نهایت ادراک و حدت فهم بود و بوزارت عراق منسوب و در جمیع [?]
اشرف کمال تقرب و عزت داشت و دخترزاده میر عبد الباقی یزدی و از
اولاد وی میر سید شریف علامه بود و دل تمام سفر بود و در ترتیب اطعمه مقوّمه
تکلفات تمام می‌نمود چنانچه یک طبق طعام را قریب دو تومان خرج میکرد
و عنبر و مشک داخل مینمود و با وجود رسم الوزاره و منافع وزارت و محصولات
کلانتری شیراز هر ساله چهار صد یا پانصد تومان قرض میکرد و اهلیه همچون الفضلا را
در منزل او از غربا و متقاضیان غوغا بود و وی جامع جمیع علوم و حیثیات بود
حیف شریف باقی حیف موافق باریکت با وجود حسب و نسب مزاجش نزاکت
و بدبختی را طالب و طبعش بتقریر و خانه خرابی مسلمانان راغب بود و در ایام
جهود سحر تقریر و تصرف حق ممالک محروسه شاهی نوشته بتوفیق مساعدت
نمی‌نمود که نظر اشرف در آورده و در هنگام احتضار و کدخدایی از روزگار
غدار وصیت نمود که چون نعش کشید دام شاه عالمیان از نظری رسیده بود [?]

می‌نمارد و نمود با صد من اعمال و شر و انفصه نجاوز من بسایه نعش میرزا [illegible] بکربلا
نقل نموده و در انجا گنبدی ساخته دفن نمودند و از انجا بدیه شریفه نقل نمودند
و هم در زد و ترتیب [illegible] هم شهر رجب سنه مذکوره حکامی که میر سید علی خطیب
عشق الی زمان قاضی جهان که مردودی مختصر نموده او را تحت کلاه کرده بودند
دیوان پرستش شد و او را با مولانا احمد تبریزی مقید نموده بعد از چند سب
خبر فوت قاضی جهان از قلعه رسید قاضی میرک فرار کرده بروم رفت و او
نیز در الصوب فوت شد قاضی را و نهایت فاضل و عالم بود و مذار [illegible]
زمان بحدت فهم و با کبری بخت مشار بود و پرهیزکار و بواسطه سود و تقیت
و با یکی ولیت از عنفوان جوانی [illegible] و صورت رحلت نمودند و هم در [illegible] و در شنبه
هفتم محرم جمادی الثانی سنه مذکوره اقبال شاه مرحومی معصوم بیک صفوی
با امرای عظام مثل امیر خان ترکمان و لغز سلطان استاجلو از سفر خیر اثر عراق [?]
مراجعت نموده بپای بوسی شده کان اشرف شاهجاه سرافراز گشته در
منازل خود قرار گرفتند و هم در اوایل این سال مصطفی بیک سبب بیک
برادران قرانی تکلو که در درگاه عالم پناه آمده بودند شرف امارت سرافراز شدند
الکای قبیله شروان مصطفی بیک تفویض شد و قریه خاوه ری و نواحی و خالصه
بمواجب و تیول سبب بیک مقرر گشت و غازیان تکلو راجع نموده بالکای
خود رفتند و هم درین سال محمد خان بیک ذو القدر که از اعیان قزلباش [?]
بود در رتبه امارت سرافراز ساخته شیراز را بدو دادند و شاهوردی سلطان
افشار را عزل نموده [illegible] بدرگاه جهان پناه آمد و مسلم کلی از دولت [?]

بلازمان جنرمی شاهزاده می طلبیدند سال چهل و چهارم از زمان فرمانروائی شاه عالم پناه
بر سریر حشمت و جاه و وقوع توقعات در بعضی از سوانح و در این حال شاه دین پناه
شاهزاده عالمیان ابوالغازی سلطان محمد میرزا را با نور حدیقه جهانبانی سلطان حسن
میرزا مقرر نمود که بکان شاه قلی استاجلو لله برداشته متوجه دار السلطنه هرات شود
لله مذکور شاهزاده های عالمیان را برداشته در ساعت سعد متوجه بلاد خراسان گشت
چون این خبر بماوراء النهر رسید اسکندر خان والی بخارا فرزندان و امرای خود را
جمع ساخته در باب تاخت ولایات خراسان با ایشان قرعه مشورت در میان
انداخت فرزندان و امرا و ارکان دولت بعرض وی رسانیدند که چون نخل آرزو
سلطان محمد میرزا متوجه هرات است ولی الحال که سر راه او گرفته شاید دست بردی
توانیم نمود عبدالله خان که ارشد اولاد اسکندر خان بود چشم بمژه در بسته
گشاده میان ولا گشاده از کین کمر میان که شاید ز جنگ شیران شوم
هم او در سالار ایران شوم با ... لشکر بسیار از آب آمویه عبور نموده
بخراسان درآمد و چون خبر قرب وصول شاهزاده و آقایان صاحب قران
بحوالی تربت زاده شنیدند بآن جانب در حرکت آمد چون اکثر ملازمان شاهزاده
و آقایان لله بواسطه کوچ خود متفرق و پس و پیش شده بودند بنابرین شاه قلی سلطان
لله صلاح در آن دید که شاهزاده را برداشته بقلعه تربت متحصن گردد و در روز
چهارشنبه چهارم جمادی الاولی سنه مذکوره سلطان در ملازمت شاهزاده
بقلعه درآمده ازبکان در حوالی قلعه فرود آمدند و حصار را مرکزوار در میان گرفته
مداخل و مخارج او را مسدود ساختند چون این خبر باطراف بلاد خراسان رفت

امرای عظام خراسان از خواف و باخرز و جام با مشهد مقدس و نواحی حاکم
استرآباد فوج فوج بقدر عون و سرعت تمام با لشکر بیکران متوجه قلعه تربت شدند
و این خبر در یازده روز بپایه سریر خلافت مصیر در روز سه شنبه بیست و دوم شهر مذکور
رسید شاه عالمپناه مقرر فرمود که خود متوجه یورش خراسان شده در تهیه
رفتن و کوچ وانیدن الاغان درآمدند و خلیل و رساق بیشتر منزل مقرر کرده
که اکثر العباد با امید حادثه که موجب تنگ عرض باشد قصد شاهزاده نمایند
نمایند که ازبکان فاتح شدند اما چون تفصیل مهمات و انجاح فتوحات این سنیه
صفات از مبدء فیاض و امداد حضرات مطهرات میشد و توکل بدرگاه
والا افضال و فرط در سن تعال نموده از غایت عجز و ابتهال جبین نیاز بر زمین
خضوع و خشوع نهاده دست تضرع و ابتهال بحضرت کریم بنده نواز گشاد
خبر خیر اثر مژده فتح و ظفر می بود و آنگاه شجاع بیک ولد مصطفی بیک
و ملازمش مراد بیک تاجیک اهراز و لاوران بحوالی قلعه آمده جنگ کنان خود را
بدرون قلعه انداختند ازبکان از شعب جانب و جوانان گشته قرب یازده
روز در حوالی حصار روز کار گذرانیدند و شاهد فتح جلوه گری نموده
از تسخیر قلعه ناامید گشته مرتبه اول خبر وفات ابی شوره با عبدالله خان از قضا
کوچ کرده روانه دیار خود گردیدند و بعد از عبدالله خان که ملاحظه کرده
شروع در رفتن شد خود نیز طبل مراجعت کوفته علم عزیمت ... بصوب
بخارا برافراخت چون ... آب آمویه رسیدند از اخراب ... کوچ
کوچ روانه بخارا گردیدند و نواب شاهزاده های عالمیان ...

تنگنای مخاطرات بیرون آمده روانه دار السلطنه گردیدند و این خبر در روز
پنجشنبه بیستم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره بپایه سریر خلافت مصیر اعلیحضرت شاه
عالم پناه خوشحال و فارغ البال گشته سجدات شکر ایزدی بجای آورده [illegible]
عجبی در میانه مردم افتاد و هم درین سال سلطان سلیمان پادشاه روم با سپاه
فراوان و گروهی بی پایان بجانب غزای فرنگیان بطرف دیار کفار روان
گردیده در اثنای راه پرتو پاشا را با فوجی جنود و جرار مسخر قلعه کوله ارسال نمود
و پاشای مذکور آن قلعه را گرفته باردو مراجعت نمود و سلطان سلیمان بجانب
قلعه سگتوار [illegible] عظمت و اقتدار بر اوج فلک دوار برافراخت چون عساکر
جرار قلعه را مرکزوار درمیان گرفتند و آن قلعه بود بر بالای کوه رفیع و [illegible]
و در متانت و استحکام در آفاق شایع و در استواری آب روی سد سکندر
برده بود و در ارتفاع دست در کمر ناهید زده ؛ چو کوه از شکوه عرش پایه کز بام
فلک افکند سایه ؛ عقابش با همای چرخ همبر ؛ پلنگش با نهنگ چرخ همسر ؛ فلک
چون پشته بر دامن او ؛ که گرد اندر گرد دامن او ؛ مبارزان جنود روم
از جوانب هجوم کرده باندوختن توپ و تفنگ شروع نمودند و [illegible]
افغان درین کهنه طاق ؛ ز دود دش فلک تیره و مدار محاق ؛ رومیان [illegible]
کوشش نموده امارات فتح و علامات ظفر بهیچ وجه ظاهر نشد با شان بنابر
رفیعی و [illegible] درگاه خواندگاری از عدم تسخیر قلعه مضطرب شده امر نقب
بزیر آن سد حدید زده [illegible] اندرون آن را پر از باروت کرده آتش [illegible]
و اجزای بروج از هم متلاشی شد ؛ از آن آتش فتنه بروج حصار ؛ برآمد [illegible]

همچو گلهای بهار ؛ در آن قلعه بحکم [illegible] شد ؛ چو اهل جهنم در آتش شد ؛ حصار
چنان گرد از آتش تنور ؛ ز تاب تجلی فرو ریخت طور ؛ پس از آن که قلعه مفتوح شد
رومیان [illegible] کفار را عبرة للابصار فرستادند و اموال و غنیمت
بسیار بدست ایشان افتاد آنگاه که سلطان سلیمان در حوالی قلعه سگتوار
بود عرض مرض بر جوهر ذاتش مستولی گشته زمان زمان ضعف در تزاید بود
لاجرم آن پادشاه کبیر [illegible] چهارم شهر محرم سنه مذکوره در حوالی [illegible]
واقعه ناگزیر که لازمه ذات صغیر و کبیر است نهاده محمد پاشا که وزیر اعظم بود
[illegible] کیفیت را [illegible] روم [illegible] و سلطان سلیم را ولی عهد خود کرد
و در روز متوجه عالم آخرت گردیده و در تاریخ واقعه او بعضی از شعرا گفته اند
خواندگار جهان بهار [illegible] ؛ از ترس شاه داده خواندگار جهان
بهار ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
آن ظالم ستمکار رفت از جهان بزاری ؛ رفت از جهان بزاری آن ظالم ستمکار
امد زوال خواندگار تاریخ آن چو دیدم ؛ تاریخ آن چو دیدم امد زوال خواندگار
مدت [illegible] هفتاد و چهار سال بود و زمان سلطنتش چهل و هشت سال [illegible]
[illegible] بعضی فتح نموده بود و از سابق بدو رسیده عراق عرب و [illegible]
بکر و [illegible] گرجستان و دیار ذو القدر و حلب و شام و مصر و قرامان و [illegible]
[illegible] و [illegible] عبارت [illegible] و طرابلس و جزیره و حجاز و [illegible]
و عدن و [illegible] و [illegible] و استنبول [illegible] در تصرفش بود و چون [illegible]
بوقوع انجامید محمد پاشا فوت سلطان سلیمان [illegible] از مردمان

بکو نامه فرستاد و سلطان سلیم را طلب نمود سلطان سلیم سرعسکر را بجانب ادرنه
کردید چون در روز نوروز هم ماه مذکور باسلامبول رسید و خطبه و سکه بنام
خود خوانده بر سریر سلطنت جلوس فرمود بعد از آن روانه عسکر شد چون از
حدود رسید اکثر سپاه باستقبال استعجال نموده او را ببارگاه پادشاهی
در آوردند و بعد از آن ظاهر شد که سلطان سلیمان فوت شده سلطان سلیم
پادشاه گشت و الف و نون مزید آن که زاید بود ساقط شد الحکم نعش خوانده
کار را بدار السلطنه قسطنطنیه نقل نموده در بارگاهی که مدفن آل عثمانست دفن کردند
سلطان سلیم چون بر سریر سلطنت و فرمان فرمایی بلاد و ممالک موروثی [illegible]
نخست کاری که کرد این بود که بواسطه حقوق وداد و شاه نیکو نهاد یکی از غلامان
خود محمد بیگ که در سلک متفرقه منخرط بود برسالت و تهنیت سلطنت و تعزیت
[illegible] و تهنیت و تعزیت فرستاد و محمد بیگ متفرقه منخرط بود در رسالت
در خدمت اشرف هرچه تمامتر متوجه پایه سریر خلافت مصیر گردیده از طلوع صبح
بدار السلطنه قزوین آمد شاه جمجاه بدین مژده دلخواه امر فرمود که شهر و بازار
را که در میدان سعادت مجدد احداث یافته بود آیین بستند در روز دوشنبه
بیستم شهر شعبان سنه مذکوره تمامی امرا و ارکان دولت و ترکمان تاجیک و
شهری تا سه فرسنگ رفته باستقبال نموده ایلچی را با عزاز تمام بشهر در آورده
روز جمعه بپای بوسی شاه عالم پناه سرافراز گشت و مکتوبی که خواندگار مشتمل
بر اظهار محبت و صداقت و خصوصیت نوشته اند از روی تعظیم و تکریم
تمام گذرانید شاه جمجاه ایلچی مذکور را مشمول عواطف [illegible] گردانیده رخصت

بسیار فرموده

بسیار فرمودند و او را در شهر شوال سنه مذکور مرخص ساخته بجانب بلاد روم روان
ساخت و کس از عقب شاه قلی سلطان استاجلو حاکم تبریز بعد فرستاده که آمده متوجه
ایلچیگری و روانه درگاه خواندگاری گردد و شروع در نوشتن کتابت یکی در باب
پرسش تعزیت و دیگری در تهنیت سلطنت فرمودند و هم در اوایل این سال [illegible]
بواسطه سوء مزاجی که از نواب جهانیان سلطان ابراهیم میرزا بعید اکرده بود و دیگر کیفیات
ناملایم که مصاحبان نوشته بود بخاطر اشرف در آمده بود و او را از حکومت مشهد مقدس
معزول فرموده سبزوار را بدو عنایت فرمودند و ایالت مشهد مقدس را به کهنه
شاهزاده گی سلطان سلیمان میرزا ابن نواب سلطان ثانی اعلی مرحمت نموده او را
منظور عنایات گردانیدند و مرحومی میر سید علی صفوی قمی را فرمودند که از تولیت
آستانه عرش منزلت معزول باشند تولیت را دو قسم ساخته سرکار روحی و حسنی را
تعیین فرموده اند و حضرت نقابت پناه میر ابو الولی انجو و میر عبد الله [illegible] را مقرر
فرمودند و ایشان باتفاق متوجه مشهد مقدس معلی شدند و هم درین سال در غره شهر ذی الحجه
الحرام سنه مذکوره مولف را توفیق سعادت نموده بزیارت عتبات عالیات
سدره مرتبت سرافراز گشت و هم درین سال تولغلی بیک ذو القدر که اول غلام
ایشک آقاسی مرحوم شاهزاده سلطانم بود و شاه جمجاه او را ایالت داده و دیلمان
گیلان را بتقبل دست عنایت فرمودند و گیلکان تمکین نموده در دیلمان او را بقتل آوردند
و هم درین سال [illegible] قلی از سفر هراه و خراسان معاودت نموده بپای بوسی
شاه کامیاب گردید و او را حاجی ملا قطب قصه خوان [illegible] فرمودند
سنه خمس و سبعین و تسعمایه رحلت نمود و [illegible] فرموده همایون ملا فضل نمود

در جنب [illegible] دفن نمودند خاقان سکندرشان و اعلیحضرت اشرف پادشاه [illegible] که در آن اوان
والی عراق عرب بود نوشته فرستاد و چه مقرر بود که پادشاهان سرحد ممالک
خواندکاری با احکام مطاوعه در هر باب که عز اصدار می‌یافت اطاعت می‌نمودند
چون خاقان جنت مکان جمیع اکابر و اعیان ممالک محروسه از فارس و کرمان
و خراسان و عراق و آذربایجان و شروان را در دارالسلطنه قزوین جمع فرموده
بودند از جمله نقبا مشهد مقدس معلی میرزا میرشریف در دارالسلطنه قزوین
جمع فرموده بودند و میرزا ابوالقاسم رضوی بود هر دو در این سال بعارضه
میرشریف در دارالسلطنه قزوین بدار البقا رحلت نمود و میرزا ابوالقاسم بواسطه
تغیر آب و هوا با استطلاق و [illegible] فوت شده نعش هر دو را نقل بمشهد
مقدس نموده در دارالحفاظ مدفون گشتند رحمة الله علیهما و مغفره و بواسطه
سال [illegible] آن [illegible] و اولاد [illegible] مذهب حق [illegible]
بعضها [illegible] روز این سال بود در پنجشنبه عاشر ماه مبارک رمضان این سال خان احمد
پادشاه و والی گیلان سر از ربقه اطاعت و فرمان کشیده قدم جرأت و مخالفت در
وادی طغیان نهاد و با وجود آبا و اجداد عظام او را حقوق بسیار بر این دودمان
ولایت مکان و جهت باج گذار و فرمان بردار بوده‌اند چون ده یازده سال اتباع
ملکی خصال در دارالسلطنه قزوین بعلت اقامت داشتند و از محل سکنی خان احمد
تا دارالسلطنه دو سه روزه راه بود و هرگز مشارالیه احرام معلی نبسته با آنکه کررا
از ارکان دولت قاهره اشعار باین شد و بی تجاهل نموده اغماض حضرت
مرتبت پناه قاضی محمد و [illegible] قصیده بشعر گفته [illegible] بروزگار

خداوند کار [illegible] جهان ٭ [illegible] عرصه جیلان ٭ توان گفت بران
خواندش که هست در و ٭ همیشه فیض بهاری ز بیت فصل خزان ٭ دوام [illegible] و
خرم بود چو روضه جنان ٭ مدام با گل و ریحان بود چو باغ جنان ٭ بنفشه گشته دوتا
از پی خشوع و خضوع ٭ چو دید نرگس شب در [illegible] حیران ٭ چنار دست دراز
است آمین را ٭ بهر دعا که بلبل همه از زبان ٭ بزرگ و خرد
ز لطف هوا و باغ زند ٭ وزین سبب همه در عشق شد مرد جوان ٭ دو در رهم است
بجیلان که هیچ جا نبود ٭ که اندر رسم نکوست شیوه شان ٭ که رعیت والی
رعیت [illegible] ٭ که مجادله بسیار باشند در میان ٭ اگر [illegible]
بر این حدیث دلیل است حجت برهان ٭ دلیل آنکه کسی با کسی نباشد کار ٭ در هیچ
جهت از مطالب قرآن [illegible] از این کار در بود در آن ٭ سپهر [illegible]
ستوده احمد خان ٭ ضعیف [illegible] ٭ از این [illegible]
نگردد از بیان ٭ چو اهل مصر که بودند بنده یوسف را ٭ کنند از دل و جان
بنده کیش اهل گیلان ٭ فرد در کسب فضایل اخلاق ٭ وحید عصر بجمیع خواص و احسان
بود بعلم و عمل [illegible] ٭ بود و بفضل و ادب بی عدیل [illegible] ٭ کسی فضایل او چنان
شمار کند ٭ [illegible] ٭ [illegible] کند ظاهر
که هست ناسخ احکام فرقه یونان ٭ چو زین نهد بسمند افاده در جلوس ٭ دو ده هزار
ارسطو به رسم شاگردان ٭ و گر اراده نماید [illegible] ٭ [illegible]
فلاطون هزار هندسه خوان ٭ [illegible] حرف زنم ٭ [illegible]
غایبانه توان ٭ [illegible] الهی نصیب شد که دهی ٭ رواج مذهب اثنا عشری [illegible]

که تخم بدی و سستی جهان بر اندازی ، بعشق حیدر کرار و کوری مروان ،
کهن المثل نتوان یافتن کسی را نیز ، اگر کنند طلب ز هزار قرن و قران ،
ازین سبب شده روح بی زنو رامی ، بعین کرده شاه کرم بهر باغبان ،
علی الخصوص که باشد حقوق دیرینه ، بدولتی که نیابد خلل بهیچ زمان ،
حقوق ماضی و حال شما درین دولت ، همیشه حال شناخته بود در ارکان ،
بحق حق که مکن حق خویش را باطل ، خدا را که مکن سود را بدل بزیان ، باستشهاد
بیارم موافق استحال ، برسم عادت بعنی رکنیه سلمان ، بحضرت تو حدیث
مناجات مرا ، عیان بگویم اگر باشدم مجال بیان ، ترا ز شاه ولایت جواب بوح رسید ،
مکن خلاف برای ولایت و تومان ، بهرچه شاه کند امر جهت دانش ، بهرچه حکم کند
ان سعادت خود دان ، بعون با ... اگر خبر ازین بحل آید ، که چه جمل کند کسی در
بحر طغیان ، شنیده که بخاره بار دهوی ، بشاه ما که فزون باد عز و امکان ،
شبی که خانه خود را خنک در ساره ، چگونه جنگ تواند بعصر خاقان ، از و چو خواستا
بخاره را سوال کند ، یکی ز جمله خاصان شاه عالیان ، کدام خانه که این بیت دارد اکبر
شاه ، جواب داد که الخانه عرصه جیلان ، جنان رسید جوابش که شاه چون جایش ،
معاف است باشان یکی چند شان ، جواب داد دگر باره لیکن سخن درست ،
چرا که هر که حق فتح بود درین دوران ، چرا بحضرت اعلی نمی شود حاضر ، مفارقت
ز چنین حضرتی چگونه توان ، عروس ناطقه پوشیده روان نیمی ، اگر جوابی دارد
رو انگشت عریان ، خدایگانا گر حقوق خدمت را ، کند ملاحظه این بنده ...
یک عیب گذشته پیشه عالم ، یک عیب کند که ویا زمین یکسان ، مهدفه ...

بحال خویش ببین ، که در برابرش رحمت و همه احسان ، کسی مکابره از کجب
مال و منال ، بلکه گر شکنی عهد و بیعت و پیمان ، درین قصیده دو مصراع اگر نیز
بشنو ، که گر کتاب سخن گفتنی بود داستان ، بزرگوارا حال زمانه یکسانست ،
که بد چو نیک برآید نه فقر چندان ، کنون که فوت گفتار و عرض حالت هست ،
بدست یاری الطاف و سایه یزدان ، به پیش پای مهمات خویش را بسیار
برسم جمع بیاندیش و نیک برگذران ، بدرگهی که شود تنگ وقت شاهان ،
بود حدیث فلاطون بجز شاه بدان ، چو اقتدار از من چرا نمی پرسی ، که مرا
نهی ز خود باده گوی هرزه و نان ، تراچه حد که نصیحت کنی سلاطین را ، ترا چه حد
سخن برابر شاهان ، که عرضه داشت کنم حال را بدین تقریب ، بحضرتی که ...
باد از همه نقصان ، که شاه دولت این کمترین غلامان را ، روانه خواست که ...
برسم الحیان ، که هرچه در ره اخلاص و لایق دولت ، بود بعرض رساندم ...
که گر روا بود از تو نیش بفعل آری ، و گر نه باز دگر خود نیاورم بزبان ، مکن قبول
کسان کوشش و رو براه اوری ، چنانچه رود بره اوره ... خان عرش مکان ، که هر زده
کرده های ز نهال امید ، رسد بحاصل و بر ... ز حاصل آن افلاک خالی
بدولت امدنت ، بدرگهی که محل سعادت و امان ، دگر چنانچه در ابیات ...
دورانتی ، که رعیتان نعامت گران ، توانم این سخن و رد ... موقوف
عرض ، بخدمت شه عالم پناه در پنهان ، که فکر کنند در حق خداوندی
بهیچ وجه موکد بعهد و ایمان ، چو شاه عهد کنند از ره قسم کلام ، حواله
کند بسر ... بیان ، ز دست بنده چنین کار بر نمی آید ، اگر که شاه ...

حسن نوخان ؛ چو مه عالم بخداوند کار شد مصر و مس ؛ بجز دعا نبود کار هم انگاه
نهان ؛ چو تیر ملازم ترخان بود و از ان رسم ؛ که تا کهان شود از کمانهای تیر
ترخان ؛ همیشه تا که سر آمد هزار از سر سال ؛ مدام تا که در آید بباغ گل خندان ؛
چو گل بباغ ایالت هزار سال بخند ؛ بظل دولت شاهی هزار سال بمان ؛ الحمد
حمد بعد از مطالعه مضامین این قصیده و اطلاع بر قیمت غرابات و صنایع
الفاظ متین از ان قصیده موده در جواب قصیده در سلک نظم کشیده
بالتحف و هدایا بدرگاه پادشاه عالم آرا فرستاده ؛ و قصیده وی اینست
قصیده فغان که سوخت مرا جان ز آتش هجران ؛ هزار مرده هر او تمام
بیدرمان ؛ چنین که کشتی من او فتاده در گرداب ؛ شکست لنگر و از کف ربود
ضعف و عنان ؛ بغیر غرق شدن چاره نیست دانم ؛ مگر که نوح نجاتم دهد ازین
طوفان ؛ وگرنه چاره کارم شناختم کرده ؛ بغیر رحمت شاه وقت و نوح زمان ؛
شهی که جز بطریق گدا نپسر نرزد ؛ بیان اسم شریفش نه قیصر و خاقان ؛ کز فرود
ذکر غضب بنگیرد ؛ خراج ملک چو روا ورد و بهندوستان ؛ چو راه فتح
کامیاب و دیدم بخت ؛ کشیده نامی بمحمل زدست وادی آن ؛ بکنج فکرت
بودم نشسته مستجیب ؛ دمی که بودم از اندوه و هجر سامان ؛ رسید ناگه
از یار مشفقی آورد ؛ کتابتی که برد از دلم غم هجران ؛ نه نامه ایست که آن
عالمیست گوهر ؛ که مستنبع زلالی دست کوش جهان ؛ برابر است بهم
روز و شب در ان عالم ؛ چرا زمان که بود آفتاب در میزان ؛ شگفته است
گلستان جانم چه وروز ؛ نسیم باغ تو کانش خط بخ جانان ؛ زباغ تازه سخنم

ندیدم عجب ؛ بغیر از انکه درو زنده دیگر از گیلان ؛ نگو که لاله انجا چو خشیدند
گل و لگش ؛ نگو که نرگس او تازه است و خوش ریحان ؛ که لاله ساخته ساغر تهی باده
ز جام خویش چو نرگس فتاده در یرقان ؛ دهان گل هم از تنگی نمی آید ؛ فتاده
سوسن از او راز کار زبان ؛ جناغ غنچه چو طفلان لب غنچه مانده ؛ سحاب
چو شده نیز خشک در بستان ؛ ز ظلم و بی نجس الفقر کرنسه است ؛ گریه
نمانده چشم تا بستان ؛ ز حال مردم گیلان سخن چو پرسیدی ؛ حدیث
چند بگویم اگر کنی اذعان ؛ درین دیار چو طفلان کسی که خانه کنند ؛ شود ز دست
حوادث همان زمان ویران ؛ همه چو آتش سوزنده اند و دور از آب ؛
همه چو آب روان صبر و مدارای آن ؛ همه چو صورت دیوار نا امید
از قوت ؛ نشسته اند که یک کار ز خود حیران ؛ ستاده حمله چو حیر
چو خاک پا بر جا ؛ ز بس که باده صفت گشته اند سرگردان ؛ ز آه سینه ایشان
خشک گشته دریا ؛ ز آب دیده ایشان کوهها شده عمان ؛ خبر بان هم
ثابت چو مال کم بود ؛ با کم هیچ از نهایت مده کفران ؛ چرا مدعی شد
روند سستی چند ؛ چو کار کار مسلم بود و هم یکسان ؛ چو لطف شاه بر و مستمر
باشد ؛ مده و حق طلب بنداز خشیه و خفقان ؛ شه شاه اگر با یزید گفته هم
بغض که بوده درین امر تابع شیطان ؛ چو سنگ که دشمن جانست بانی بو جهل ؛
دشمنانست خصم است با علی مروان ؛ منم غلام علی با یزید دشمن من ؛ کلام
خصم بگو بر من کس نپسندید بهتان ؛ تمام دشمن ما هست سر بسر القوم ؛ که می بهند
تهمت او عصیان ؛ و لیک نسبت طغیان بهر بنده کنند ؛ مگر ده و فرعون

وطبیعت طغیان ؛ بعد ازنامه برحرف چند بسکویم ؛ حدیث آمده خوبکه
امده میان ؛ محب صادق هرکز وصول جو نبود ؛ جو نیست مهر ومحبت بعد و
قرب مکان ؛ بروز وصل همه عاشقند وصادق نیست ؛ مکر کسی که بود پایدار
درهجران ؛ موصحت خلوص طوبتم ز شاه ؛ حو حب ویس قرن بین صاحب
قران ؛ بدین حدیث که کفتم کرت یقین نیست ؛ بهر کجای خود حجت و
برهان ؛ دلیل انکه ز احسان ومرحمت هرکز ؛ کسی که عاقل بوده نبوده سرکردان
حکایتی ز اوان قدیم کویم باز ؛ برای انکه شود مشکلت از ان اسان ؛ شنیده
ام که زمانی بدور کار قدیم ؛ کشیده بود تم ز میانه ماکران شمانده بنا
خصومت میان بره و شیر ؛ گذشته عهد و عداوت میان کرک و شبان ؛
که ماکیان ز قضا انمه ضعیفی را ؛ کند رفتاد بر تخت عدل نوشروان ؛ سوال کرد
انوشروان کماز [illegible] داد ؛ که آمده است که باید ز ظلم و هر امان ؛ کی ز جمل ادب
چون شاه رخصت یافت ؛ بشرح حال ز روی ادب کشاد زبان ؛ جو شاه
قصه شنید از کمال داد و دی ؛ مثال داد که حاضر کشند صاحبان ؛ زکنج
زر بدهند انقدر که او خواهد ؛ مزد بستر و ساز [illegible] بعد از ان ترجمان ؛
که هرکه از ستم دهر روجا اورد ؛ نشاید انکه کشد بار محنت دوران ؛ اکر چه رفت
انوشیروان ازین عالم ؛ بهست از کرم او دهن پیر و جوان ؛ دکر بعقل
جون حج نمی شود واجب ؛ نه واجبست بی طوف در که سلطان ؛ طواف
رسیده ز فقر رسول پیرانی ؛ جناکه نیست حقیقت بحکم ظاهر [illegible] ؛ زراه [illegible]
جو نکه استطاعت نیست ؛ ز شاه جوشش جرا حال خود کنم پنهان ؛ مصطفی

که زر از ان خواهم ؛ که روز نام کنم صرف شاه از دل و جان ؛ و کر نه
داده زر و مال و مهر را سه طلاق ؛ علی که حامی دین بود و هادی ایمان ؛
بطرز شرع نبی آن نشود که شود ؛ طلاق داده و الدحلال فرزندان ؛
کدام درد بکویم جو شرح غصه و غم ؛ جو عمر را غم و غصه رسید پایان ؛
زمان احمد ماهی کسی که می اید ؛ دو روز ناشده کارش رسد بدین عنوان
که کر نه روی ز درکاه شاه یافت ؛ همان زمان بکریزد و برهنه و عریان ؛
کهی ز جبر ستانند مالشان ارکی ؛ کهی بعنف در و اند جانب دیوان ؛
تمام عمر حسن دران ملک کار زشتان ؛ کرات جور بدید و نالیدم هیچ جوان
سندان ؛ کشید جور و جفا و بانقدر شاد نه ؛ بود لطف و وفا در حراطه
امکان ؛ بسی کذشته که کارم کشیده بنومیدی ؛ اکرچه ایه لا تقنطوا است در قران
کنون که می رود از حد شده کستاخی ؛ زبان بجنبدم باخود بیاور عرمان
جواب نامه مازیست جوان ؛ بد بعد امده بکردم بجلوه کاه بیان ؛
ز لطف اهل سخن احسنی بسند ازش ؛ که کرده ام بعرافت بنتیج سلمان ؛
اکر زمانی احوال شاه دین پرسد ؛ بکویم انچه بکفتم برای روز جهان ؛ افتاد
اکر ازین پس رعای شاه کنم ؛ جو شکر نعم واجب شدست بر انسان ؛
همیشه تا متوالی رسد ز حکم قضا ؛ بباغ نوبت عدل بهار و ظلم خزان ؛ نهال
نه کشن ز خزان مصون بادا ؛ خوش است باغ جهان در مساس باد ان ؛
القصه هرچند درین مدت شاه سپهر رفعت خان احمد را باحکام منشور بالوغ
نصایح فتنه نمود فایده بران مترتب نشد و سر از ربقه اطاعت در التباس بجهید

مخالفت او طلاقی انداخت اما چون ضمنی از طرز و سلوک وی ظاهر و هویدا بود
قبل ازین در اول ماه محرم بارس ئیل نهصد و هفتاد و چهار حسین علی بیک [illegible]
قورت طور را نزد خان احمد فرستادند که کس بفرستند و مردم خود را
از گیلان بیه پس که نسبتی بگیلان بیه پیش نداشت و سلطنت او بمظفر
سلطان و اولاد او متعلق بود باز گردانند بعد از آنکه مردم خود را از آنجا
بیرون آورده باشند کسی در درگاه گیتی ستان فرستاده التماس کرده
باشند عرض نمایند که بانجاح مقرون خواهد شد غرض شاه عالم پناه ازین حکم
خان احمد بود که ملاحظه فرمایند که در مقام اطاعت و انقیاد هست یا
مخالفت خواهد کرد وی از غایت غفلت قبول آن معنی نکرده بیرس را
فرستاد که لشکر جمع کنند و بواسطه آنکه در هوای گرم متوجه لاهیجان گشته
بیمار شدند و در همان بیماری رحلت نمود و خود متعاقب از رفتن لشکر جمع
نموده بالکای بیه پس و حوالی لشکر رفت و با این همه تا فرمان شاه عالی
از آن اغماض کرده کور حسن [illegible] مجلس [illegible] امین که مرد صلاح اندیش بود
فرستادند که او را نصیحت نموده ازین حالات فاسد باز گردانند مدتی
او را بر وی خود نگذاشت و در آن اثنا کور حسن [illegible] که مردمش [illegible]
نزد او فرستادند و حکمی نوشته بودند قبول نکرد و کور حسن از نزد خان احمد مکرر
ممتلی آمده مخالفت او را که مشاهده نموده بود بمسامع عز و جلال رسانید بنابر آن
آتش غضب عالم سوز اشتعال گرفته امیره ساسان را با جمعی لشکر فرستاد که خان
احمد را از آن دیار اخراج کرده بود امیره ساسان با جمعی از دلاوران

ناگاه بلشکر درآمدند و [illegible] سلطان ابوسعید که از جانب خان احمد والی
آن دیار بود و بقصد مقابله و مقاتله پیش آمده جنگ صعب نمود امیره ساسان بتوجه
دولت قاهره و دولت بی زوال بر وی غالب آمده سلطان ابوسعید را با جمعی [illegible]
براه عدم فرستاد و چون این خبر بشاه عالم پناه رسید صدرالدین خان صفوی
و بایندر خان طالش را با جمعی از دلیران بجانب رشت روانه گردانید که با رستم
[illegible] خان حاکم آن دیار بوده غیر از خود کسی را بنظر در نمی آورد و خان احمد
در وادی او اعتقاد تمام داشت * کارکیا خان بود کو رستم است * و با آنکه
شنیده دست * امرای مذکور بر سر او رفته کیا رستم را دستگیر نموده با جمعی
گیتی پناه فرستادند شاه عالم پناه با وجود این همه اعمال ناپسند خان احمد در [illegible]
او اعتقاد تمام داشت کیا رستم و رفقا را بخلعت شاهانه سرافراز فرموده و [illegible]
او بجهه آنکه حرمت و حسرت خان احمد در میان ایشان نگاه داشته باشند نموده و [illegible]
خونبهای کیا رستم مقرر فرمودند یکی بواسطه آنکه گفته بود که بهرام میرزا [illegible]
آمده و دیگر آنکه در مقابل امرای مذکوره درآمده جنگ نمود و بیش از آن [illegible]
جمشید خان ولد سلطان محمود خان که وی از خواهر [illegible] خان احمد بود و او
تربیت کرده خیل و حشم و طبل و علم بدو تفویض فرمود * طبل و علم سرفرازش داد
ز حق جهان بی نیازش داد * بی سلطنت بخت در جام او * با مدح [illegible]
نام او * رسید از شرف تا بجای سرش * که شد نسر طایر پر افسرش * و الکای
گیلان بیه پس * که همیشه آبا و اجداد جمشید خان متعلق بشاه عالمیان [illegible]
بنابر مصلحت و مقتضی زمان بر سبیل بخان احمد پادشاه داده بودند باز بدستور

بجمشید خان تسلیم فرمودند و فرمودند که الکای بیه روی خان احمد از وی باز شد
و کسی نزد کهر و خان احمد جمیع ولایت بیه پس را سوی کوجسفان متصرف و الکای جمشید
خان داده و کوجسفان را که از قدیم الایام داخل الکای بیه پس است خود نگاه
داشت چون مادر الکای مذکور بادشاهی بود و شاه عالم پناه بوالقلی بیگ دوالقدر
را که سابقا ایشک آقاسی مرحوم شاه طهماسب و شاه اسماعیل بود و در ایام سلطنت
و امارت سرافراز گشته صاحب پانصد نفر ملازم بود فرستاده و امر کرد که کو
جسفان را گرفته از وی بجمشید خان دهد و واسطه میان جمشید خان و خان احمد
بوده و نگذارد که فیما بین منازعه واقع شود چون بوالقلی بیگ را اصلاح اندیشی مقرر
فرموده بودند امر مطاع لازم الاتباع جهان مطاع اصدار یافته بود که کوجسفان
نزد او در رشت توقف کند و حکم اشرف را باکس خود نزد خان احمد فرستد
بوالقلی بیگ با پنجاه نفر در رشت آمده و وزیر خود را نزد خان احمد فرستاد
هنوز کس وی نزد خان احمد نرسیده بود که شکار راهها را سپاه ساخته خود و دیوان رفت
و کمان و تیر تفنگ داران خود قسمت نموده بود که کشتن وزیر بوالقلی بیگ را تعیین
ساخته جمعی را همراه شاه منصور را با دو دویست نفر پیاده بر سر بوالقلی بیگ
فرستاد و آن بی عاقبت شاه منصور را با دو دویست نفر پیاده بر سر بوالقلی
بیگ غافل بر بخته و تیرانداختن بوالقلی بیگ قورچی با دو الغی و القدر که بگیل
و حکیم بیه پس بود و بچه ملازمان کاری نداشت دست نفر دیگر
دوم شهر ذی حجه الحرام سنه اربع و سبعین و تسعمایه بقتل آوردند ✱ شعر
چو ... نزد مدبر ✱ باهمه مردی و صلابت که اوست ✱ با وجود این همه

نایب شده و فتوحات بجد که در عرض یکدو سه ماه از خان احمد بخلاف یکدیگر
بظهور رسید و بعضی کتابات نا ملایم بخط وی که مولانا عبد الرزاق گیلانی
که صدارت او بوی متعلق بود و در درگاه معلی می بود نوشته ظاهر شد شاه جنت مکان
دیگر باره ترحم بحال او فرموده نسبت حضرات سنیه عالیات اطهار علیهم
السلام عمل نموده موافق کریمه والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
امر فرمودند که او را از گیلان بیرون آورده از ممالک عراق و فارس و کرمان هر جا
که اراده نماید در انجا محلی اختیار نموده بطریق سادات عالیه درجات سایر
ممالک محروسه که اکثر سیورغال او تعیین فرمایند که از سر فراغت خاطر
در انجا بسر اوقات بفراغت گذراند و حکم همایون را مصحوب میر علی کیا
ولد میر بادی موسوی فرستادند و خان احمد در مقابل درآمده گفت گیلان
موروثی منست و مدت سیصد و شصت سال است که در تصرف دارم الحال مملکت خود را
بکسی نمیدهم چون این خبر بشاه والا گهر رسید لاجرم مستحق غضب پادشاهانه شد
حکم جهان مطاع لازم الاتباع بدفع و رفع او عز اصدار یافت که پیاده بسیار از
بلاد ادربایجان و عراق متوجه بیه پس را علی کرده بانفاق امرای عظام
متوجه گیلان گشته آن بلاد را مسخر گردانند خان احمد از وصول جنود قاهره
متوهم گشته اظهار کرده و گفته نادم گردید و ایلچیان بدرگاه معلی فرستاده و در
مقام شفاعت و زاری درآمد و از طغیان طوفان ... ایلچیان وی چون بپایه سریر خلافت مصیر رسیدند هر چند در ... خاطر
آن اعلیحضرت گوشزد نمودند فایده بران مترتب نشد زیرا که صورت قرب ...

و روز پنجشنبه ... و در ... انطباق بر توجه و گرمی ... خاطر معاینه بالجمله بود
بنا بر آن ایلچیان را الی مراد و مقصود رخصت انصراف ارزانی داشت و فرمان
لازم الاذعان عز صدور یافت که غازیان از دو جانب متوجه گیلان شوند
شاهزاده سلطان مصطفی میرزا و امیرخان موسی لو حاکم همدان و محمد
قلی خلیفه مهردار و نظر بیک استاجلو للهٔ شاهزاده مذکور و حیدر سلطان
ترکمان حاکم ساوه و ولی خلیفه شاملو حاکم قم و امیر غیب سلطان استاجلو
حاکم کردستان و لرستان و احمد خلیفه وفادار شاملو حاکم سنقر و حمزه خلیفه
تالش و از امرای لشکر آذربایجان ابراهیم بیک زیاد اوغلی قاجار و لشکر قراباغ
خلیفه انصار حاکم قراداغ و ابراهیم خلیفه الپاوت و لشکر خور رسد و صدر الدین
خان ولد اعتماد الدوله معصوم بیک و لشکر طوالش و مغانات و بایندر خان
حاکم آستاره [illegible] سردار دلیل و زنبیل بیک ذو القدر و [illegible] خان و فرخ
بیک حاجیلو و زنبیل بیک [illegible] و حسین بیک [illegible] امرای لشکر گیلان بیه پس
احمد سلطان سپهسالار بیه پس میر سلطان حاکم [illegible] و کامران میرزا حاکم [illegible]
و شاه میر سلطان سپهسالار بیه پس با پیاده های آذربایجان از راه کوچصفهان
لاهیجان رهنمود قبل از اجتماع امرای عالیشان امیرخان ترکمان و نظر سلطان
و حمزه سلطان طالش از دار السلطنه قزوین در روز سه شنبه ... شهر صفر
سنه مذکوره با جنود ظفر قرین بیرون آمده در چهار فرسخی شهر نزول نمودند
اتفاقاً استماع افتاد که خان احمد با سپاه به حد دیلمان نزول کرده
امرای مذکوره با عساکر منصوره بر سر آنجماعت ایلغار نموده خان احمد از

لشکر و غرقاب بحر افتاد و از بیم جان خود را بلاهیجان انداخت غازیان
خرگاه و سراپرده و بارگاه او را متصرف شده به دیلمان در آمدند که
مرحومی معصوم بیک صفوی وکیل حسب الامر شاهی عالی در روز نهم شهر ربیع الاول
سنه مذکوره از عقب امرای عظام بسمت صوب لاهیجان برافراخت
خان احمد جهانگیر سپهسالار لاهیجان و شاه منصور سپهسالار دیلمان
و لشتنشاه را با ده هزار سوار و پیاده باستقبال امرا ارسال نمود و ایشان
در جای تنگ تخریب کرده که باصطلاح ایشان [illegible] گویند [illegible]
را آنجا گذاشته که نگذارند که لشکر منصور از آنجا عبور نمایند مستعد قتال و جدال
بوده باشند امرای عظام با سپاه زیاده از چون و چند [illegible]
بند رسیدند تخته بند را از هم پاشیده مخالفان بی استقبال [illegible]
و ستان راه فرار پیش گرفتند و جمعی [illegible] بلاهیجان [illegible]
[illegible] دیگر را دستگیر کرده در لاهیجان [illegible] وارد شدند و در آن روز
از غازیان دو سه نفر از لشکر [illegible] در میانه بقتل رسیده بودند و جمعی
عقب گریختگان رفته بودند [illegible] خان احمد [illegible] در آن محل [illegible]
که در بار داشته [illegible] جنگل [illegible] زده و ولایات گیلان خصوصا
دیلمان که دار السلطنه است تمام و حکام و لشتنشاه و [illegible]
و بارکشیم بی آنکه کسی از غازیان بار خسته شود به تصرف عساکر منصوره
در آمد آنگاه شاهزاده عالیقدر سلطان مصطفی میرزا و سایر امرا که در عقب
بودند بدیشان ملحق شدند معصوم بیک نیز با آنکه امرای آذربایجان

بدو ملحق شده بودند از انطرف باتفاق والدش صدر الدین خان و بایندر خان
طالش و زنبیل بیگ ذو القدر و حمزه خلیفه طالش و سایر امرا در بالاجان و از
لاهجان رفته‌اند چون بکنار آب قزل اوزن رسیدند جمیع اسباب عورات و عسکر
بساحل قیام نموده در انجا جمعیت خان و لشکر گیلان به ایشان لشکر مذکور
ملحق شدند از انجا صدر الدین خان و زنبیل بیگ ذو القدر و احمد سلطان سهیلانلو
و امیر سلطان حاکم گسکر و حمزه خلیفه بجهت انکه خان در انجا بسر رای در انجا
سخت بجه‌شدی دیگر ساخته جمعی دیگر از امرای خود در محافظت ان بار داشته
بود امرای مذکوره ملاحظه و توقف نمودند که توجهی ایشان را اسکی داده در لاهجان
بلاهجان وارد و وی معصوم بیگ داخل شدند خان احمد چون از توجه سپاه جدید
اگاه شد باانکه بنور رتبت هزار کس سوای جماعتی که تنگ چتر زده بود در رکاب
حاضر بود نه دیگر تاب مقاومت نیاورده راه فرار بجانب اشکور که محال سخت و محکم
و قلعه انجاست پیش گرفت و خود را بدان جا کشانید تیر ترکش چون از قصد کبوتر
جان مخالف بدر از عسکر دچون صعوه بازشیانه خفیه پنهان شد و کاس که
در کمین اعدای دین از دست نمودار و هم خویش در کنج خود رفت و سر در کمین روز
جدال بسرفرازی علم و ثبات قدم بود سر در لحاف غلاف کشید و تیر تیز که سر کش
بابل بود چون هر ز تمامی جای گرد و ... تیز درپیش گرز عمود حمایل چون نو شد
دان کار روان ... حاصل کرد و بدان کار روز دیگر معصوم بیگ با امرای قزلباش
و جمله لشکر فراغ و قراچه داغ بهم ملحق شده و بعد از چند روز دیگر شاهزاده
مصطفی با جمعی امرا در بالاجان در دیلمان نشسته بودند حسب الحکم اعلی حضرت

گروه از راه کلادشت که الکای ملک اویس است در ارسی که داماد خان احمد
و قوم ملک بهمن بود بجانب تنکابن علم عزیمت برافراختند و در راه محمد
بیگ استاجلو و امیر الشان بیگ افشار و اسکندر بیگ افشار و حمزه
بیک و الیاس بیک افشار و شرف خان و الد شمس الدین خان کرد که قبل از این
امیر شده بودند که از راه تنکابن بگیلان روند امرای عظام ملحق شدند و الکای
و الکای ملک اویس که اول مسخر و فتح ان مامور بودند که قلعه کلاک سلطان
بوسعید که برادری بود داده بود و تمامی اموال و اسباب و جهات و طلات
و نقره و الات ملک اویس که در قلعه جمع کرده بود و تحت سرکار خاصه شریفه
نمودند و همگی امرای منصوره باتفاق الکای تنکابن و فتح الکای مذکوره لاهجان
و کلیجان و ... ان گروه بی مزاحمی و منازعی تحت تصرف اولیای دولت قاهره
در اوردند القصه امرای عالی مقدار بی شغب و مزاحمت اغیار تمامی ممالک گیلان را
عطر بر حوزه ... اغوش ... اورده منسوبی و محل که ... انجمن و ... از اشکور
می گویند و محل اقتاده و بنا و خان احمد بود و بعد از ان شاه عالمیان میرزا خان و الد
تیمور خان ... سلطان و جعفر بیگ گسکرلو و امام علی بیگ و الد ... خان ...
و امرای خورده و امیرزاده و قلیچ بیک و الد ... سلطان ... سعد نفر از
ملازمان پدرش و ... بوعلی بیگ ... و حسین بیگ ... باشی ... ملازمان
مذکور و مقربان درگاه سلطان میرزا امیرزاده و عبد الله خان ... تمامی ...
بالکای دیلمان فرستاده و ذکر در الکای دیلمان ... بهر جهت
مطاع لازم الاتباع صادر گردید که محل ... شده و شاهزاده مظفر سلطان

مصطفی میرزا با امرای رفیع و ینکچای خان شسته بعضی دیگر از امرا در لاهیجان
باشند چون از رفته و خورش تجدد نهایت است و تمامی ولایات
گیلان را متصرف شد انقدر توقف نمایند که تمامی کوهها را برف گرفته سرما
شود و برگ درختهای جنگل ریخته بعد از ان بکوه اشکور یورش نمایند و خان
احمد را بدست اورند چند روز با فتح توقف همین شد در خلال این احوال
بعضی از گیلکان [illegible] لاهیجان و توابع [illegible]
محال دیگر که از بالا کوه و پاشا کوه [illegible] بند بود در اواره در جنگل
استحکام و سیقاق کرده بودند ما موازی بیست هزار خانه وار در انجا
جمع امده بود [illegible] کس نزد خان احمد فرستاده و مکرر
مردی با ایشان رسانده خان احمد [illegible] که میان ایشان [illegible] طرف
فرستاده که خود [illegible] چند روز [illegible] ایشان هم رساند و خود مشغول
مذکور امده بود و دران اثنا معصوم بیگ از امدن خبر یافته بی توقف صدر الدین
خان ولد خود را سر کرده ساخت و باتفاق کیا احمد سلطان [illegible]
[illegible] امیر سلطان حاکم لسکر و میرزا کامران حاکم کوچسرم و شاهمیر سلطان
حاکم [illegible] کرده نزدیک صبح بسیقاق رسیدند و انجا [illegible]
و [illegible] که بر بالای هم انداخته بودند و باصطلاح ایشان کلیت کرده بودند از هم
ریخته سیقاق مذکور را امدند و خان احمد شاهمیر پاشا که در رکاب [illegible]
بود و امیر بهادر جموجی شاه منصور با دو سه نفر از امرا او بقتل رسانیدند [illegible]
دران محل خود در کنار [illegible] استادند و [illegible]

مضطرب

مضطرب و سراسیمه خود را در اب گذاشته و بنوکری داده که همراه
او بر دار [illegible] و خود با سه چهار نفر سوار شده رو به گریز نهاد و چون برف
عظیم باریده بود و اسب او در برف فرو رفته بود و انقدر [illegible]
گذاشته و خود را انداخته پیاده با نفر چند خود را بجانب اشکور
انداخت شاه منصور در ان معرکه تیری بر پا خورده بود و از انجا که رفت
و بواسطه انکه تیر [illegible] بوده و [illegible] در میان برف و سرما
مانده به مرض [illegible] گرفتار شده و بهمان مرض فوت شده و مردی که در
در و سیقاق مذکور بودند امان طلبیده [illegible] با امرا و اعیان که در ان
حدود بودند نزد معصوم بیگ رفتند و بعضی دیگر بدرگاه شاه عالم پناه
امدند و امیر جهانگیر و مولانا میر حسین که اظهار یکجهتی و دولتخواهی نموده بودند منتظر
وقت و فرصت بودند و درین محل فرصت را غنیمت دانسته با فرزندان
و کوچ و متعلقان باردوی همایون ملحق گشته بعد از چند روز که برفهای عظیم
باریده و برگ درختان ریخته شد و جنگلها ساده گشت راه گریز بر خان احمد
مسدود گشته محل آن شد که امرا یورش کرده او را بدست اورند
دران ایام که افتاب در سیم درجه جدی رسیده [illegible] سرما و
برودت بنهایت انجامید [illegible] کوه قاقم [illegible] اصل یورش
[illegible] سنجاب [illegible] وحش [illegible]
[illegible] شاه عالم پناه [illegible] سلطان [illegible]
شاهزاده سلطان [illegible] میرزا و خلیل خان [illegible] حاکم کوه [illegible]

و تفنگچیان خاصه شریفه از دولت سلطنه قزوین بجانب جبال الشکور مامور گشتند
که رفته با لشکری که همراه مراد خان در جاگرد بودند از طرف الاشکور
روند و شاهزاده سلطان مصطفی میرزا و معصوم بیگ صفوی از دو طرف با امرا
رفتی از راهی دیگر تا را جدا جدا تا کمر همت بسته هر یکی از دره بالا رفته بهر
عنوان که دانند خان احمد را بدست در آورده آنکه در آن وادی دور
و دراز پر انشیب و فراز و جنگلهای بعد مخوف و دشتهای بعد که زمین
آن چون چشم نابینا نه در روز از نور آفتاب بهره داشت و نه در شب
از شعاع قمر حظی کسی ندیده و وارسش که بخشم زمین کسی نخفته نشیب [illegible]
کان رسیم و تو میل در سنگلاخ ضمیر زپای سرو تن در همی سپرد
روان چو خسته بسته در دو ور زپای خار و خسک چو پاره پاره در رو جانها
رنگ روان و در آن تا باربی عظیم که از سه سالست گذشت با بیرون آمد عایت
هر کسی از گریوه اشکور نگذشته بود و تمام لشکر یکبار از آن محل نتوانستند گذشت
الله قلی سلطان با قورچیان و تفنگچیان بیشتر از خلیل خان برف را گوفرا
گذشتند و باشکور رفتند الله قلی سلطان با قورچیان و تفنگچیان که اشکور
کوچ کرده از گریوه سخت گذشته خلیل خان از دور از گریوه رودبار گذشته
باشکور رفت و در آن شب برف عظیمی بارید که هم گریوه رودبار و هم
گریوه سخت سربند شد و خلیل خان در اشکور ماند و در انجا میر ملک سپهسالار
الکار مذکور ترحیبی نموده باستقبال آمده پیشکش افتاده و جرعی شنیده و [illegible]
الله قلی سلطان و قورچیان و تفنگچیان بطلب خان احمد روان شدند

سلطان

مصطفی میرزا و معصوم بیگ و محمد قلی خلیفه مهردار به تنکابن فرستاده اند که در آنجا
خانه کوچ و متعلقان خان احمد و ملک ادیب و مردم او و دیگر امرا و اعیان و اعیان
ایشان که ظاهر شده بودند بدست آورده و شاهزاده گی و امرای عالی
و الله قلی سلطان و قورچیان و تفنگچیان از بالای اطراف و جانب خان احمد
را هم بهمت نموده [illegible] جرگه نگار در میان گرفتند مری با دو نفر
غلام و دوازده نفر تفنگچی گریخته بسخت سر رفت و در انجا متواری شد
الله قلی سلطان بروی نموده محل و مقام او را معلوم کرده و میان تنکابن
چهار پنج فرسخ راه دشوار بوده حسام بیگ ولد بهرام بیگ قراملی را با
نفر از جوانان جلد کار آمدنی بسر خان احمد فرستاد و خود از عقب
روانه شد حسام بیگ با جماعت دو فرسخ راه که طی نموده محلی رسید که دیگر راه
رفتن ممکن نبود و پیاده رفتن پیاده شده روانگشت بخانه تفنگ کاراندی از انجا
با حسام بیگ با ده نفر بصحرای بجر سر خان احمد داده و بغاملی بوده
با دو نفر دیگر با ده براهی از هیمه جای دیگر گذشته رفت تفنگچی که با او بودند
انگشتها را گذاشته متفرق میگردند حسام بیگ [illegible] او را در طویله گرفته
دستگیر نمود و در روز جمعه [illegible] شهر مذکور خبر بدرگاه معلی رسید و همان
[illegible] نموده نزد الله قلی آوردند و این قضیه در شب سه شنبه بیست و دوم
شهر جمادی الثانی سنه مذکوره بوقوع انجامید و امرای عظام که در رکاب
شاهزاده عالیمقام بشیخ گیلان مامور بودند خان احمد را با اسباب و دواب
و حرم [illegible] در روز سه شنبه ششم شهر رجب سنه مذکوره بدرگاه عالم پناه آوردند

شاه عالمیان بدیوان در آمده خان احمد را از پایین ایوان از حوالی محجر و سر حوض بازداشته
بعد از آن او را به سید قاسم صفوی یوزباشی سپردند و مدتی قریب به دو سال
در بالای خانه وی بخدمت محبوس بود و در باب فتح گیلان و گرفتاری وی
بیرعارعی تاریخی پیدا نموده فتح افتاد گیلان چو شد مسخر شاه فلک سپاه
کارش خوش شدی اندر جهان و بیر خان احمد که حاکم اقلیم بود
جای مردی اقبال اسکندر دوران تعدیش چو مدین گونه یافت گفت
تاریخ قید او شده خان احمد اسیر آنگاه او را روانه قلعه قهقهه کردانیدند
و حکومت بلاد گیلان را بامیه حمزه سلطان استاجلو جلودار اسکندر
بیک افشار و مهره بیک طالش و بیک ذوالقدر و فرحان کرد
و مولانا عبد الرزاق گیلانی که بصدارت خان احمد بوی تعلق بود
از قبل او در کار بود و در شهر رجب سنه مذکوره که در دار السلطنه قزوین
مقید بود و خبر فرستادند و بعد از چند مدت که در آنجا بود چون علو
بود بمبارکت طهماسب جان نمود و خان احمد در این مرتبه نه و دو سال در
گیلان سلطنت نموده بود و باقی احوال وی بجای خود ذکر خواهد یافت سابقا
مذکور گشت که چون سلطان سلیم بر سریر سلطنت متمکن شد محمد بیک را بدرگاه
عالم پناه فرستاد و شاه جمجاه مقرر نمود که شاهقلی سلطان استاجلو حاکم
که بود با تفضل و دانش و قاعده دان و آداب و کثرت شوکت و جمعیت امتیاز
تمام داشته و با ایلچیگری روم رفته تعزیه نواب سلطان سلیمان و تهنیت جلوس
سلطنت سلطان سلیم تقدیم رسانید و مدت هشت ماه تمام شاه جمجاه

نقل

او قات صرف کتابت آن نموده کتابت مذکور را موافق سلیقه خود با تمام رسانید
و تمام پادشاهان و امرای عظام و مقربان و فضلا و شعرا مسودات نظم و نثر را بسمع
اشرف آنحضرت رسانیدند هر چه از آن نوشته‌ها خوش می‌نمود به بیرون
می‌نوشتند مولف این نسخه در خدمت والد خود میر منشی قمی در آن مجلس بهشت آیین
داخل بود و چون در سر رشته کتابت دستی تمام دارد و شاه جمجاه پناه آن
خدمت را بتعلیم والد حقیقی خود میر منشی نمود و آن مکتوب صداقت اسلوب
در باب تنبیه در طول هفت ذرع بود و واصل از آنجا بملازمان سلطان و تحف
و تبرکات مثل پیاده بان اندرون جهانی باف بیرون مخمل قرمزی فرنگی
باف بروی کوزه مرصع قاشی کوچک ... که از شاگردان استاد
مولانا مالک دیلمی بود کتابت نمود بسم الله الرحمن الرحیم کل امر ذی بال لم یبدء
فیه ببسم الله الرحمن الرحیم فهو ابتر شکر و سپاس حد ذو الجلال آنکه
لم یزل لا یزال چون گشای سر درج سخن اولش از نام خدا کن بر سر
هر نامه که نام خداست موجب انجام همه حاجات است ... آن نام
... فدای نامه سرانجام نیست الحمد لله رب العالمین و السلام علی خیر خلقه محمد
و آله اجمعین ای جای پادشاهی است بالای تو تاج ... فروغ
از لولو لالای تو آفتاب فتح را هر دم طلوعی دیگر است از کلاه خسروی
رخسار مه سیمای تو جلوه گاه طایر اقبال گردد هر طرف سایه اندازد همای
چتر گردون سای تو در رسوم شرع و حکمت با هزاران اختلاف حکم
... از زوال و انهای تو آب حیوانش ز منقار بلاغت میچکد طوطی خوش

نه چو بعضی بکان شکر خای تو ؛ گرچه خورشید فلک چشم و چراغ عالمست ؛ روشنایی
بخش چشم اوست خاک پای تو ؛ آنچه اسکندر طلب کرد و ندادش روزگار ؛
جرعه بود از زلال جام روح افزای تو ؛ عرض حاجت در حریم حرمت محتاج
راز کس مخفی نماند با فروغ روی تو ؛ خسروا پیرانه سر حافظ جوانی میکند ؛ بر امید
لطف جان بخش جهان بخشای تو ؛ و افضل صد هزاران دعا که در گلستان محبت
و بوستان مودت از هوای دلگشای [illegible] زند و اهل خرد ان
هزار [illegible] که از روایح روح و انس نسیم صداقت و شمیم مخالصت [illegible]
[illegible] نور زد مذکور مجلس اعلی و محفل معلی اعلیحضرت عطارد فطنت [illegible]
حاوی شمایل ولقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم جامع خصایل اذ جاء [illegible]
والا قدر سلیمان مکان ؛ سلیمان مکان شاه صاحبقران ؛ پناه زمین پادشاه
زمان ؛ پدر بر پدر شاه جم اقتدار ؛ سلاطین فرمان ده کامکار ؛ جهانگیر
گیتی پور داور ؛ که بخت جوان از رو یافت فر ؛ بخلق و باخلاق و بر دانش
رساند بفرمان سلیمانیش ؛ بجنبد اقبال گر خورشید و ماه ؛ بجویند از سایهٔ او
پناه ؛ سر انجمن آفتاب بلند ؛ همه عالم از نور او بهره مند ؛ همای کرم
رجسته اوکرده جای ؛ شده فرخ از سایه او همای ؛ علوم در او صاف
ان سرفراز ؛ که همت آفتاب از صفت بی نیاز ؛ چگونه دهم شرح الطاف او
که عقلست حیران از اوصاف او ؛ که نشنیده زمانه فرخنده فر ؛ بود است
برین منش و خوی دگر ؛ زهی بر تو نازنده فهم و خرد ؛ خدایت نگهدار از چشم بد
فلک تا زکتم عدم شد پدید ؛ نظیر تو صاحب قرانی ندید ؛ درین کاخ فیروزه

جا [illegible] در ؛ باقبال تو نوبت شاهی زد ؛ ز اقبال تو یافت عالم مدار ؛ بدرگاه
تو چون اسکندر هزار ؛ بود خاک برت والی چین و زنگ ؛ غلامان تو خسروان
فرنگ ؛ جهانت سراسر بزیر نگین ؛ بفرمان تو جمله روی زمین ؛ جلالی
جهان آفرین یاورت ؛ همه خسروان جهان چاکرت ؛ ترا جاودان دولت
یزدان پناه ؛ بکام تو گردنده خورشید و ماه ؛ فلک بنده و اختر یار باد
خدای جهانت نگهدار باد ؛ چو کار جهان شد بعدل تو راست ؛ جهان در
جهان تا جهان را بقاست ؛ پادشاه جمجاه صاحب قران سعادت قرین
ثریا مکان شهنشاهی که الطاف نامتناهی الهی همواره یار و یاور آن
اعلیحضرت است و در ملک جهان و عرصه زمین و زمان سکندر ثانی
و افسر پادشاهی سحران سلیمان منزلت عالی تبار رفیع مقدار [illegible]
پدر بر پدر پادشاه و تنگ بخت و صاحب اورنگ و تخت است و در سپهر
اقبال ماه جلال و بر فلک سلطنت و خلافت خورشید درخشنده نصفت
و اجلال شهریار جمشید فر فریدون نشان خسرو همایون طلعت سلیمان مکان
الاشهر یار فریدون نشان ؛ جهان را بچهره اول اما شادمان ؛ سکندر [illegible]
الطاف [illegible] ؛ جهان را بچهره مشعلی [illegible] ؛ زهی شاه دانای
صاحب کمال ؛ سپهر کمال او زره ماه جلال ؛ آنا دین آنا خسرو نیک بخت ؛ [illegible]
صاحب اورنگ و دیهیم و تخت ؛ جهان خسروی شاه [illegible] ؛ گدا
[illegible] ؛ خلاف سپهرانه درخشنده مهر ؛ [illegible]
جم کنگره سپهر ؛ سخاوت گوی کان جود و سخا ؛ سپهر کرم او ز ره [illegible]

زهی بخت دولتنده فرخنده شاه زهی اوج عزت ده خورشید وماه
سکا چرخ کردنده بولسون بکام جهان ایچره حکمک یوریسون تمام
ابر ور خسروا ملک وفرمان سنک بوده وران ازاحکم وفرمان سنک
انک یارها ای خسرو ارجمند دوشوبدر باری عالم ایچره پسند
بولوبدر لرای شاه نصرت قرین متابع سکا اهل روی زمین
سکا بخت ودولت بولوب یار و یار جان کوز لدین ساخلسون کردکار
الهی بو دولتنی باینده دوت بو خورشید طلعتی تابنده دوت
جهان بار نجه یار بولسون بو شاه پاینده ساخلسون انی اله
شهسوار کردون وقار اعدل اعظم عالم معمور ه العالم بآثار الجود والکرم
ملاذ اعاظم السلاطین فی الافاق ملجأ افاخم السلاطین والخواقین بحکم الارث
والاستحقاق فرازنده اعلام حشمت و عظمت فروزنده شمع فلک سلطنت
درخشان کیتی ستان آفتاب تابان فلک کامرانی سلطان سلاطین زمان
خاقان سلیمان نشان صاحب قران شاهی کرچون منشی فلک فیروزه رنک
بانامل خامه عنبر شمامه بردوات رقم مدح ان شاه والا جاه بر صفحه لوح
زبرجد کاشت خسرو نامدار عالی کهر خورشید اثر شهریار سپهر اقتدار فلک قدر
شاه فلک قدر سپهر اقتدار خسرو عالی کهر نامدار حضرت سلطان سلاطین جهان
مهبط تایید الهی و نصر آیتی از ربهر وردکار عالم تمکین و جهان بخش فاخر شاه جوان بخت
جوان دولت اولدرست ناصر دین و مددت اولدرست سایه چو افکنده بروی
زمین روی زمین کشت چو خلد برین تا در عدل او جهان درکشاده چه

بلند زید زطوفان داد معدلتش بست به نیروی خویش کردون دکرکب
بکوی بیش ای بجهان مایه امن و امان سایه نشین ظلت اسمان اکر
دوران نو حوادث جو نشست نو د همه بود و بود دت حو نشست دیده
عالم نورروشن شده عرصه کیتی ز نو کلشن شده باد نه مسند شاهی تو
سایه حق ظل الهی تویی منشی این طارم فیروزه خشت مدح تو بر لوح زبرجد
نوشت حکم تو جاریست راهل جهان تابع امر تو زمین و زمان اختر
سعدی وفلک برج تو کوهر فردی وجهان درج تو در نظرت هر که کرم
بود مردمک دیده عالم بود تا رخش عالم بود از حشمت دولت جاوید
بود دولت باد شاه عالی نظر الی که باز بلند پرواز همت والا نهمت ادا
عقاب چرخ دعوی همسریت شاه کردون رفعتی که ساهی سعادت قرین اقبال
همایون بالش را همای همایون سپهر وطایر زرین جناح مهر هوای رازی
حرفی اولور چرخ فلک دین عقاب بازوی اولور نجه ملن آفتاب همت بنا
فلک البرزیست قوت دین چرخ برین درنکست بنده کرسایه رسیده
انسه جاهی دولتک پرتوانکی هماهی بارنجه هنرلرده عدیم النظیر بخت
ایا سی خسرو اقلیم کرم دانی انک معدن احسان دررد ملک انک ملکک سلیمان
درره فرقدیدون نوز بدن اولکواکب جلیه فانوس سوز بدن سلکواکب عالی
بلن دینی ودین فتحی بخشی ادن هربورد ندن نشر لطفنک ابلاد ولدی مزار زمین
ای شه جم قدر سلیمان نکین خلق جهان جمله دعا کوسکا انس ملک جن یار نجه
ما کوسکا سلطان صاحب سعادت عالیمقدار خلاصه اعاظم سلاطین خواقین

نامدار خسرو که دیباچه منشور فرمان دهی و جهانداری حق تعالی بحضرت بطغرای غرای واو قیناه من لدنا حکما موشح و محشی است و تشریف شریف سلطنت و کامکاری آن سلیمان منزلت بطراز و آتیناه ملکا عظیما مطرز و مقرر شهنشاه ظل الهی که صحن عدالت و ساحت ذات خجسته صفاتش منبع عدل و انصاف و عرصه جهانبانی و ساحت زمین و زمان حکم و فرمان آن اعلیحضرت سکندر مکان را مسخر و مطیع قاف تا قاف ؛ شهنشاهی که شد از عدل و انصاف ؛ نمودارش جهان از قاف تا قاف

تعالی الله زهی فرخنده شاهی ؛ محب شاهی و فرخ پادشاهی ؛ جهانگیر و جهاندار و جهان بخش ؛ جواب زنده کی خلقش روان بخش ؛ همه لطف و همه عدل و همه رای ؛ گرفته در دل خلق جهان جای ؛ برافرازنده رایات شاهی ؛ عیان از طلعتش نور الهی ؛ همای بخت او در اوج اعزاز ؛ ببال فتح و نصرت کرده پرواز ؛ بسی گردیده خواهد گشت دوران ؛ نه دیدست و نه بیند شاه از آن سان ؛ فلک زمین گونه دورانی ندیده ؛ جهان زین گونه سلطانی ندیده ؛ همه روی زمین زیر نگینش ؛ فلک فیروزه انگشتر نگینش ؛ زحل زنده کان کمتری او ؛ ستاده چون غلامی بر در او ؛ شده ترک فلک از احترامش ؛ غلام چاکری بهرام نامش ؛ مریخ کاهش غلامی که نامست ؛ بخدمت چون فراش صد علامت ؛ فروغ مهر و ماه الهی ؛ برازنده بخت پادشاهی ؛ فلک زیر پایه بخت بلندش ؛ جهان در سایه بخت بلندش ؛ شهنشاهی که چون خاقان و فغفور ؛ بصد حاجت در او بوسیده از دور ؛ ملاذ و ملجا اهل جهان اوست ؛ باحسان دستگیر این و آن اوست ؛ زمانه بر مراد بخت همایش ؛ مراد بهره و عالم در کنارش ؛

زهی دارنده اورنگ شاهی ؛ جوانگاه تایید الهی ؛ مبادا دولت از درگاه تو دور ؛ مبادا تاج را از فرق تو نور ؛ مظفر باد دولت از دولت نشانه ؛ مبادا ای تو بخت زمانه ؛ غمین باد آنکه او شادت نخواهد ؛ خراب آنکس که آبادت نخواهد ؛ جناب به همه کار منصور ؛ سپاهت قاهر اعدات مقهور ؛ همه بر کام دل فیروز بخت باد ؛ زبر دان هرچه خواهی هر چه باد ؛ چو هستی سایه لطف الهی ؛ بکامت باد هر کاری که خواهی ؛ الهی جهان را تا برنگست ؛ تمتع دار دین عمر و جوانی ؛ زهر چیزش فزون ده ده کامرانی ؛ کامکار عالمقداری که از بلندی بخت سلطنت و جهانداری و سرورت و کامکاری بر اوج فلک عزت و فر سپهر شوکت نهاده شهنشاهی عالی گهر که مسند تایید الهی مسند بخت بیرا و جو و باجو و زیب و زینت داده شاهی که حضرت الهی بکا ؛ نشست و از تخت شاهی ؛ از سایه لطف حق تعالی ؛ بود و سایه اش جهانی ؛ آن شاه که از بلندی بخت ؛ بالا تر از آسمان زده تخت ؛ منهاج ورش هزار خاقان ؛ فغفور کمینه از غلامان ؛ این نه طبق رفیع افلاک ؛ بر درگه او نهاده بر خاک ؛ هر جا که نگاهی به بستانش ؛ صد جان حفظ بسته بر فاقش ؛ شاهی که بحسن و رای تدبیر ؛ ز دو یافت اساس ملک تعمیر ؛ سایه افسر کیانی ؛ زیبنده تخت خسروانی ؛ این جهان نظام از و یافت ؛ کار هر انتظام از و یافت ؛ ای ذات تو سایه الهی ؛ خورشید سپهر پادشاهی ؛ سیر فلک و نجوم سیار ؛ پیوسته برای تست در کار ؛ هم سیر فلک تو را بذات ؛ هم کار جهان بمدعات ؛ هر جا که دولت قاف تا قاف ؛

از دوستی تو مهر بدلاف ؛ کس نیست ز فیض رحمت تو ؛ فارغ ز دعای دولت تو ؛
تا گردش چرخ و آسمانست ؛ بر چرخ ز مهر و مه نشانست ؛ باشی بفراغت
شاهی ؛ محکوم تو ماه تا بماهی ؛ سلطان سلیمان نشانی که از صفای ضمیر آرای
عقده کشایش حل مشکلات ربع مسکون شود و قلم شاه روشن ضمیر و صافی رای
لطف او کرده حل هر مشکل ؛ خسرو تاج بخت تخت نشین ؛ شاه دارا سپاه
جم آیین ؛ شده از علم و دانش و تدبیر ؛ مشتری رای آفتاب ضمیر ؛ آسمان
رفعت و فلک تمکین ؛ چرخ فیروزه اش ز زیر نگین ؛ زان سعادت که بر سرش
داند ؛ سرور هفت کشورش خوانند ؛ هرچه اندیشه را بران دست است ؛ پیش
بخت بلند او پست است ؛ آسمان ساخته ز خوی کاهش ؛ نه فلک پایه در
کاهش ؛ مهر و مه برده پیش گشته غلام ؛ اخترش تابع و زمانه بکام ؛ ای فلک
جنب ستاره سپاه ؛ شاه جم شوکت سلیمان جاه ؛ فلک خوانده و از سر اعزاز ؛
شاه دشمن گداز و دوست نواز ؛ هر ولایت که چون تو شه دارد ؛ ایزد از هر
بدیش نگه دارد ؛ در زمان تو گشته روی زمین ؛ همچو باغ بهشت خلد برین ؛
نظرت خاک را چو زر سازد ؛ کار عالم بیک نظر سازد ؛ هر که با لطف تست همراه ؛
هر حاجت او روا گردد ؛ چه توان گفت مدح ازین بیشتر ؛ که خدا و پناه تو
تا جهان باد در جهان باشی ؛ وز بد خلق در امان باشی ؛ دولت یار و عمر افزون
با دوست کرده کار چون باد ؛ ملک آباد و لشکرت منصور ؛ چشم بد از تو
جمال تو دور ؛ هر مرادی که ایدت در دل ؛ باد از فضل ایزدی حاصل ؛
اعظم اعاظم سلاطین عالم فرمان فرمای خواقین بنی آدم المختص بالدولة القاهرة العظمی

بالسعادة

بالسعادة الازلية الكبرى سكندر وفا دمی که نسبت رتبه بلند شاهان عالی مکان مایه
مراج قدران سلیمان زمان از زمین تا آسمان تفاوتست فریدون اقتداری
که فرق سده رفیع البنیان ان حامی جور دین از خبر فرق فرقدسای سلاطین سند
نشین و پادشاهان صاحب قران از آسمان تا زمین نه آسمان قدر
نصرت قرین که بی او بنیاد زمان و زمین ؛ شهر باج و رخسرو کشور گیر ؛
بدولت جوان و بتدبیر پیر ؛ ز دریای شاهی عجب گوهری ؛ ز برج
سعادت نکو اختری ؛ برازنده شاهی سزاوار اوست ؛ ز دیهیم
شاهی نمودار اوست ؛ تو و تاج از گوهرش سربلند ؛ ز بخشش او بخت
فیروزمند ؛ جهان داور از ظل او شد پناه ؛ فلک راشده درگهش
بوسه گاه ؛ فریدون کیخسرو شهریار ؛ منوچهر سکندر نامدار ؛ بود در
عهد این پادشاه ؛ و گرنه شدندی در خاک راه ؛ کمین بنده آستانست
زلف بتان ؛ که حلقه اش چنین نشدش آستان ؛ نه خاقان که باشند بهنگامها
در درگاه او تمغاقان هزار ؛ جهانداران شاه فیروز بخت ؛ که مهر سپهرش نزد
تاج و تخت ؛ اگر گشته تیغ آبدار رنگ ؛ برو بهای بلور و فرنگ ؛ ز خونش گشته
زبان در غزا ؛ که شد نیز انافتحنا ؛ ز حفظ الهی بود جوشنش ؛ گشته گری
بر اهن در برش ؛ و دعای خلایق زنگر بادهم ؛ شده حلقه گردش بجای زره ؛ بهر
از نگر سکان درش ؛ ظفر کنگوارات لشکرش ؛ در ایام او فتنه را
بوده خواب ؛ بعهدش بداندیش اسیر در آب ؛ بد اندیش اسمن بکسی فیروز
باشد گرفتار و بر گشته روز ؛ هر آنکو ز صاحب قران سرکشید ؛ زمانش

زمین بر کشند * جهان عدل کبری فراموش کرد * چو آوازهٔ عدل شه گوش کرد *
بفیروزی شاه صاحب قران * زمین خرمست و زمان شادمان * زهی تخت
شاهی سزاوار تو * خداوند باد آنکه دار تو * سپهر سعادت ترا تکیه گاه *
تو دختر فرق نو ظل آله * تویی آن جوان دولت نیکبخت * که تازه شود دولت
تاج و تخت * ترا شد چو اقبال دولت قرین * جهان را تو داری بزیر نگین * جهان
بکام و فلک بنده باد * قضا یار و بخت تو فرخنده باد * هر آن تو پسندد فرزندی *
بکام دل از عمر خود بر خوری * چو بخت شاهی که خورشید تیغ * و طراز
پر تو لمعات بارقات تیغ جهانگیر آن شاه ظفر پناه روشن گردید و سپهر معدلت
و سلطنت از طلوع کوکب طالع نصرت مطالع آن خسرو گردون بارگاه مزین
کافهٔ عالمیان در سایهٔ لوای کیوان اعتلای آن صاحب قران سلیمان جاه آسوده
و مفتاح قانون عدالت آن خاقان گیتی ستان ابواب مرحمت و رافت بر چهرهٔ
امانی خلق گشوده درگاه سعادت پناه آن سلطان خورشید تمثال سلاطین
عالیمقدار را مقبل شفاه بارگاه عرش اشتباه آن خلاصهٔ خواقین نامدار خسروان گردون
اقتدار را مفخر جباه شاهد کلدار سلطنت و شهریاری از سلسال معدلت آن جمشید
گستر از سر گرفته و نوعروس بهار حشمت و کامکاری از فیض رشحات سحاب آن دارای
مراد گستر از سر هر لحظه طراوتی دیگر پذیرفته * شهنشاه جوانشاه جوانبخت * که جاوید
دار باد از تاج و از تخت * مبارک طلعتی فرخنده رایی * همایون طالعی فرخ
لقایی * سپهر دولت او را قدر ماه * بساط دهر را اقبال او شاه * ظفر حمل [illegible]
[illegible] اقبال او شاه * لوای عسکرش را فتح سایه * تو و قوس قضا را رمح او تیر *

دم شمشیر او صبح جهانگیر * که از زرش سکندر گوش گیرد * فریدون رخش
بر دوش گیرد * سنانش در دل خاقان خلیده * منوچهرش بجان و دل خریده *
گرفته شیر را مور رهش راه * ز بیم تیغ او جان در خواه * گرامی دری از دریای
شاهی * فروزان شمعی از نور الهی * شکوه چترش از روی جهانگیر * فکنده قیروان را
در قیر * کله داران زمین تا مرقد * شهنشاه در کاخش کمربند * بلندی
یافته تاج از سر او * بزرگی یافته ملک از در او * بهر جانب که لطف عام
کرده * دری از جود و دریا بار کرده * در جنت ز جنبش گوشه ناگشاده * همه ره حل کرده
ایستاده * کف جود تو نی بهر کس راه دهی * گوهر شهری و کاهش جان بهری *
ز در و لشکر خطا تا ملک روم * کس از دریای جود تست محروم * ز هر آن نگین
که باید بر درش بار * شهنشاهی باید تویی دار * بخت ملک [illegible]
همت بحر و کان در آستینش * با جهان دست و معمار عالم * بهر بخشش کلید
کار عالم * ولتش و دریا و موج فیض احسان * کفش بر عطای عام باران * زبان را
عطایش گشت امید * چو شاخ دولت و تازه جاوید * جهان را همتش باد وارد *
محیط از دستش جهان باد وارد * بی فلکش که زینه سنگر خام * امید خلق را
شیرین کند کام * جهان فیض از لوای عام او یافت * فلک جام زر از انعام
او یافت * بماند مثل تو شاهی بعالم * شهنشاهی تو را و را مسلم * زهی
ملک سلیمان خرم از تو * اساس پادشاهی محکم از تو * فکنده چتر تو بر مهر سایه *
فزوده بخت را اکنون پایه * زهی شایسته تاج کیانی * سزاوار سریر کامرانی *
جهان در حلقهٔ انگشتر تست * همه روی زمین زیر نگین است * تویی آن شهریار دادگستر *

مطیعت خسروان هفت کشور ٭ اگر خاقان اگر فغفور چیست ٭ زلال بنده کان کمترست
ز قدر قصر تو ایوان و کیوان ٭ و بانی سکن هندوی دربان ٭ قمر بدو و انجم سپهرت
عطارد کار فرمای دبیرت ٭ خدایا تا مدارات اسمان را ٭ بکن این پادشه را
جهان را ٭ الهی تا بود خورشید انور ٭ فروزان بر فراز چرخ اخضر ٭ درخشان
باد مهر دولت شاه ٭ درافشان باد بحر شوکت شاه ٭ سعادت چاکر و دولت
غلامش ٭ زمانه تابع و گردون بکامش ٭ جهان دایم بکام شاه بادا ٭ همی
حضرت بکام شاه بادا ٭ سلطان عدالت پناه فلک بارگاه معدلت دستگاه السلطان
العادل ظل الله شهنشاهی که تواره مورد حقیقت آیه کریمه العدل ...
... منظور نظر ثابت اثر و محفوظ خاطر عاطر خورشید منظر گردانیده همگی همت
صافی طویت بر افاضه مرحمت و اشاعه عدالت و مکرمت مصروف کشته و فقط
محتوی صدق مودای ان الله یامر بالعدل والاحسان نصب العین ضمیر منیر مهر تنویر ساحت
همت فلک رفعت برعایت و اعانت و رافت و عاطفت کشته ... رعایا
گماشته اند و جمیع خلایق بیامن لطف العمیم المنیف ذاته الکریم مصدوقه کریمه ان
... خسرو سلیمان جاه سکندر سریر شاهنشاه جم اقتدار خورشید
نظر ... شهنشاه عادل شه کامران ٭ سکندر سریر سلیمان مکان ٭ جهان
داوری شهره اش عدل و داد ٭ سلیم و خردمند و نیکو نهاد ٭ پدر بر پدر
خسرو پادشاه ٭ سر پادشاهان عالم پناه ٭ ز عدلش جهان گشته همچون بهشت
بد از عدل جمشید فرخ سرشت ٭ منور شد از نور عدلش جهان ٭ فرامش
شد عدل نوشیروان ٭ اگر در زمانش شه پی بدل ٭ شدی بنده نوشیروان العادل

الا ز

بر اطراف آفاق گشتی تمام ٭ شدی اگر از راحت خاص و عام ٭ بر اطراف
عالم فکندی نظر ٭ بهر مرز و هر بوم کردی گذر ٭ مددی که از عدل شاه
زمان ٭ شده محو این ظلم از جهان ٭ ز احوال عالم گرفتی خبر ٭ ز اندوه
محنت شدی باثر ٭ ببیند طرب خلق عالم همه ٭ ز غم فارغ و شاد و خرم
همه ٭ جهان رشک فردوس اعلی شده ٭ در فیض از هر طرف وا شده ٭
زمانه ز عدل شه نامدار ٭ جهان گشته آسوده و برقرار ٭ که از عدل آن شاه صاحب قران ٭
جهان از رحمت کامران ٭ که گنجشک را باز همراز خویش ٭ خورد آب با گرگ
گرگ و میش ٭ همه رام گردیده آهو و شیر ٭ کبوتر سوی چرخ رفته دلیر ٭ چو از
عدل شاهنشه آگه شدی ٭ ز جان خادم و چاکر شه شدی ٭ ببردی بعالم دگر
نام عدل ٭ فراموش کردی بایام عدل ٭ شدی منفعل پیر فلک شدی پیش ٭ خجل
گشتی از شهرت عدل خویش ٭ چو او شاه عالم پناهی کجاست ٭ باقبال او پادشاهی
کجاست ٭ بخواهد چو آن آشکار و نهان ٭ که آسوده باشند خلق جهان ٭ چو بر
همگنان و نباید گزند ٭ گزندش نیابد ز چرخ بلند ٭ زهی دولت مردم این دیار ٭
که شاهی چنین باشدش شهریار ٭ همه از زبان عدل آسوده از و ٭ همه راضی و خلق
خشنود از و ٭ خدایا برحمت نظر کرده ٭ که این سایه بر خلق گسترده ٭ از
اوصاف آن سرور سرفراز ٭ که هست آفتاب ... ٭ ...
ور عهد او هست ٭ که آثار عدلش سراسر نکوست ٭ برو آفرین از جهان آفرین ٭
که آراسته بعدلش زمان و زمین ٭ ز حق داده عدلت جهان را نظام ٭ ز عدلت جهان
یافته انتظام ٭ جهان کرم شاه عالم نژاد ٭ جهان و جهان عدل و احسان داد ٭

زنو شاه جهان شد و در دین پیر ؛ خداداد دولت ده و عالم عزیز ؛ پر از درگه حضرت
دهان همه ؛ دعای تو ورد زبانها همه ؛ سلاطین بجاه کج پادشاهان عالی تبار که
و شاهان با مدار صاحب اقتدار القبیل تراب سده فلک مقداران شهریار جهانگیر
جهانبانان مدار شرف و زکار و سرمایه مباهات و افتخار ساخته اند فلک درگاهی
که سیاره سپهر برین در مقام بنده گان کمترین دربانی درگاه رفیع آن سلیمان
سلطان اقالیم روی زمین که در رفعت مقابل چرخ هفتمین است سر مفاخرت
بر افراخته ؛ ای درگاه رفعت چرخ دربان آمده ؛ کمترین دربان بنده گیت
تو کیوان آمده ؛ نام هفت ایوان در زنجیرگیت بی خلاف ؛ تا دست دولت
فلک سلیمان آمده ؛ کشور اسلام از لطف تو رونق یافته ؛ معبد کفار از قهر تو
ویران آمده ؛ با علو منزلت کیوان ز قصر هفتمین ؛ از شرف بر درگه قدر تو دربان
آمده مامور امرت پادشاهان جهان ؛ این سرافرازی برا از لطف یزدان آمده
گشته مالامال از لطف تو دریای کرم ؛ ابر هم از دست بخشت گوهرافشان آمده
غنچه امید اهل دل شگفته سرسبز ؛ چون نسیم دولت در گلشن آمده ؛ نیر اعظم
عظمت و رفعت روا ای مهر منیر برج نصفت و رافت مقتضای قواعد مصلحت
و حکمت ظاهر گشته و انوار شاهنشاهی و لوامع انوار الطاف الهی از وجنات
حال خجسته مال آن خورشید عالمتاب فلک اقبال و سایه عنایت حضرت روز
روشن شد ای در برج نور روشن انوار پادشاهی ؛ در فلک تو نهان شد
حکمت الهی ؛ کلاه تو تارک افتد بر فلک گشته و امید خوان
از قطره سیاهی ؛ برا هر من تابد انوار اسم اعظم ؛ فلک آن تخت ختم

فرمای هر چه خواهی ؛ در خدمت سلیمان هر کس کمر نبندد ؛ بر قتل او نشیند
مرغ و ماهی ؛ در دودمان عالم تا رسم سلطنت هست ؛ مثل تو کس ندیده این ره را
نگاهی ؛ شهی که آسمانش از فیض خود علم زد ؛ تنها جهان بگیرد بی لشکر سپاهی ؛
ای خسرو مخلوق از کیمیای عزت ؛ ای وحشت تو ایمن از دولت ملاهی ؛ سلطان
سلیمان شانی صاحب قرانی که جهان در پناه ظل آله از حوادث زمان و از نکبات
دوران دم از آسوده گی زده ؛ ای سر از قدر بر فلک سوده ؛ عالمی در پناه همت
آسوده ؛ از زمین بوس سرکشان جهان ؛ آستان تو گشته فرسوده ؛ خاقان
جمشید خدمت سکندر مکان که از یمن توفیقات الهی سعادت و اقبال در مسند
شاهنشاهی قرار گرفته فلک دوار جواهر لآل ثوابت و سیار نثار مقدم آن
سلطان عالیشان نموده ؛ چتر شمسی سر بر فلک منزل برید ؛ سر خود چنین بیابی برید
شهنشه کاسمان تمکین از و یافت ؛ زمانی و زمین امن از و یافت ؛ پادشاه والا قدر
رفیع مکانی که زمین از پایه سریر فلک نظیر آن خسرو فریدون نشان سر عزت و افتخار
از آسمان گذرانیده شهسوار عالم مداری که آفتاب عالمتاب ثابت وجود همت
خسروی بر آن فلک سروری اعلای آن پادشاه عالم پناه شرف پایه شهنشاه
عالم پناه انجم سپاهی که فلک با این همه خیل و حشم از روی صدق و اخلاص تمام
لاف بنده گی آن سلطان عالمگیران زده ؛ ای شهنشاه معدلت آیین دمت جاه
ماه و بنده ات پروین ؛ آفتاب منبر چاکرت ؛ نر قش ز غلامی در سنا
خورشید سپهر سلطنت و اجلال جمشید سریر معدلت و اقبال آفتاب اوج حشمت
ده و دولت ماه برج سعادت و آخرت که هر کجا بود و مکان بخشا در

دریای لطف و ابر عطا * معدن خلق و عدل و کان کرم * شد ز عدلش جهان
چو باغ ارم * سلطان سواید کامکار مظهر کریمه در بیک حق یانیا آورد بحار علام
السلاطین فی الآفاق ناصب اعلام الفتح المبین رافع الغزو والکفر حامی حوزة الاسلام
ماحی آثار الکفر و کاسر الاصنام مالک رقاب الامم مولی ملوک الترک والعرب
والعجم سلطان السلاطین فی العالم ظل الله فی الارضین قهرمان الماء والطین خاقان
عالی مقدار آسمان سریر سلطان رفیع مکان سکندر نظیر اعنی ظل الله الرحمن الذی
اختاره الله من افراد الانسان الکریم الذی من الله علیه باللطف العظیم و نوّر قلبه
بکمال العقل السلیم باسط بساط الامن و الامان ناشر صحایف العدل والاحسان ماحی
آثار الظلم والعدوان والمؤید بتاییدات الملک المنان الموفق بالتوفیقات علیه
من عند الله الملک المستعان سلطان عالیشان سلیمان مکان کیخسرو فریدون
فر جمشید نشان سلطان البرین و خاقان البحرین خادم الحرمین الشریفین ثانی اسکندر
ذو القرنین صاحب خلافة الخافقین حارس حما المشرقین والمغربین حافظ بلاد الله
ناصر عباد الله الذی عجزت عقول العقلا عن ادراک جلاله و السنة الوصف عن
بیان اوصافه و سلطنته و دولته و اقباله خلد السلطنة والخلافة والجلالة والعزة والدولة والبهجة
والسعادة والعظمة والنصفة والدولة والشوکة والرافة والرفعة والحشمة والمعدلة
والکرامة والمروة والفتوة والنجدة والمودة والجود والاقبال والامتنان والنعم
والاجلال السلطان ابن السلطان والخاقان ابن الخاقان سلطان سلیم
خان بن سلطان بایزید خان ز این نه و دو [illegible] نام * چو
شنو گفته این همایون نام * ابدا از هر کی جدا و ندا * خلد الله ملکه ابدا *

خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه و جعل ید الهیبة
المسلمین حصنا حصینا و بیرقه فی کل یوم علی المشرکین نصرا عزیزا و فتحا مبینا و برحمته
تایید اقبال مبینا و لازال [illegible] السلطنة و الخلافة کواکب [illegible] و انار [illegible] خلافته
علی صفحات الکائنات [illegible] و رایات الغزو و النصر [illegible] الی سدرة العلیا و اعلام النصر والظفر
[illegible] علی [illegible] الاعلی و ما دامت الویة الملک و الدین مرفوعة الی ذروة السماء المعالم
و [illegible] الخزینة و التمکین الی [illegible] مبانی [illegible] و موافق عظمت و جلال
و مبانی عزت و اقبال [illegible] کرد اسعد ساعات فرخنده وقت الانس و
[illegible] آیات همایون فال از نشیمن دولت و اجلال اقبال اطراف نمود و مجلس صافی
الولا و مجلس انس الرجال [illegible] و سرور گردانیده و اوای [illegible] کرد و
گفتار دلگشا و گلستان سخن غنچهای معانی شکفانید و ریاض سخن را [illegible]
فصاحت [illegible] زلال [illegible] سر سبز و سیراب کرد [illegible]
نظر من نسایم النفحات و مکرمت و رواج محبت و مودت گلستان آمال مخلصان
[illegible] و نسایم تاییدات الهی و فوایح فتوحات نامتناهی مشام جان جهانیان
رسید شعر سخن این دو ادای روشن ضمیر * سخنهاش شیرین و دلپذیر * اداهاش
دلکش جهان * گر گوی و در زاب حیوان نشان * کلامش مبرا ز خبط و خلل * ادای
[illegible] خلل * هر کشوری کو نمود عبور * فتاد از حضور [illegible] سرور * نبود
کس * فصیح و بلیغ [illegible] نفس * [illegible] چو آغاز کردی سخن * سخن [illegible]
سخنهاش [illegible] * [illegible] مبارک [illegible] * [illegible]
انتساب معالی آیات شمس الدین محمد بیک [illegible] که در فنون فهم و دانایی

وورد فایق بخت دی یکانه عصر دلی فرید دوران بوده مرآت انوار لطف
و شفقت بادشاهی مبنی بر کمال لطف و اتحاد و مشکوة انوار مرحمت و مکرمت
شاهنشاهی مشتمل بر غایت عنایت و وداد که عبارتست از نامه مشکین طراز منشور
واجب الاکرام و الاعزاز که کلمات فاخره بانش کلیه جلیه کلام الملوک
ملوک الکلام تحلی و از مضمون مکرمت مشحونش انوار کمال ارتباط و اتصال تجلی بود
فرخنده نشان صحیفه شوق انگیز شعر از قام وی از درج شرف گوهر ریز . با دود
ان بیاض خط مشک امیز . بر برگ سمن سواد ان عنبر بیز . نامه مسرت فزا
و صحیفه غم زدا که از کمال حلاوت الفاظ رشک سلسبیل و باغ ارم است
و از غایت نضارت و خرمی چون بهار فرخ اثار تازه و خرم نظم نیا میز دچه
فرخ نو بهارا است ؛ کز و باغ ارم را خار خار است ؛ بود هر دو بستان ز
بوستانی ؛ ز هر بستان و گلزاری نشانی ؛ هزاران تازه گل در وی شکفته
دو صد نرگس بعهد نار شکفته ؛ خط مشکین او ریحان کافور ؛ چو در پای درختان سایه نور
هزاران نخل که در روی چشمه وار است ؛ ز معنی موج زن یک چشمه سار است ؛
بهر سو جدولی از وی چشمه ساری ؛ پر از آب و لطافت جویباری ؛ چو
ان ره رو که بحث سار کارش ؛ نشاند بر لب ان جوی بارش ؛ نظر در انش
از دل غم بشوید ؛ غبار راز خاطر در هم بشوید ؛ از هبوب رایحه آن عنایت
سلطانی و ورود آن موهبت خاقانی گلزار وداد و بهجت خرم و ازهار اتحاد
طراوت لا کلام یافت ؛ محبت نامه از گلشن یار ؛ امید مخلصان ز ان تازه شد
باز ؛ بهر حرف نخل گل کام دگر یافت ؛ بهر خط نخل ارام دگر یافت ؛ ز خط

ان سواد دیده پر نور ؛ بیاض صفحه انش نور اسلی نور ؛ نامه عنبر شمامه که کمال
و نقاط و الفاظ نفیس و صورت خط مشک بیزش نمونه صفحه رخسار حور و چین
و از کمال زینت و عنایت زیب و ارسنگی رشک نگارستان چین
زبان حال در وصف ان صحیفه مشکین بدین حدیث غرای رنگین مترنم بی
سواد ت مرغ ایام خط عنبرین ؛ غیرت فردوسی و رشک نگارستان
چین ؛ رسانیده دوستان و محبان را موجب افتخار و مباهات بیهانات گردانید
و محبان حقیقی را مسیح بسرور ساخت و افسر بهجت و خرمی بر فلک الافلاک
افراخت ؛ طاری ایمد ز ربع قصر شاهم سرپری ؛ بر جناحش نامه سر بامر فتح و ظفر
بر مثالی ذ جنین نامه چون مشک شد ؛ عالم جان شد معطر از نکهتش سر بسر ؛ چون
خبر سیادت اقبال شاه کامران ؛ تازه شد جان محبان حقیقی زان خبر ؛
لمعات آن بر صفحات خاطر دوستان صادق الاخلاص و مخلصان صادق الاعتقاد
تافت و آب حیات لطف و احسان که در سواد او ارقام عنبر فامش نهان بود
مفرح جان و موجب سرور خاطر محبان گشت ؛ با لفاظ بلیغ روح پرور ؛ که
سطر بسطرش بود چون عقد گوهر ؛ جان افزا چون روز جوانی ؛ نشاط افزا سرور
زنده گانی ؛ چو زلف دلبران عطرش دلاویز ؛ چو لعل مهوشان لطفش شکر ریز ؛ افزون
کرم و مقدم مهر نبعث از کمال اعزاز و تکریم و عنایت احترام و تعظیم مقابل و معانی
نموده با قدام اخلاص استقبال کرده و جواهر دعا و لآلی ثنا نثار و انبار ان بحبت
اثار ساخت ؛ درود ثنا هنشاه دوب شاکر ؛ دوام دولت خوش دعا
با رابعه وی چو کاول عضد الی ؛ ز بحر لطف جود ثنا و عالی ؛ محبت

فرین ؛ دل از من شاد و بولهی دیده روشن ؛ نثار افشان قلوب در رو جواهر
مانده اند که اخلاص ظاهر و قلوب منقطعه و تورستی خاص او که اثار نفلون
نقد اخلاص اکر نفیس انکاسا حق زر و سیم اندر وراند که خراج هفت اقلیم
و لسان حال بمقال الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن کشوده واز مضمون قرون
بالاف مضمون [illegible] فتح و فیروزی ظاهر و انوار نصرت و بهروزی باهر
هم اندر نامه خبر نامه ؛ که مشهور دوران بر سیح نامه ؛ که از اقبال آن شاه جوان بخت
و لیکن اکون شد بخت ساخت ؛ بر آمد ز هر طرف بانک اسلام ؛ عجایب شد
محو از ایام ؛ دلیران همچو شیران جنگ جستند ؛ با تیغ کرد کفر شستند ؛ ز بعد کر
نصرت مآثر ؛ بر افتاد از جهان آثار کافر ؛ چو شد فتح قلاع از لطف یزدان ؛
بجای کفر شد با خاک یکسان ؛ چون از روی حصار شکسته ؛ در بت خانها
بکبار و [illegible] بسته ؛ بر افتاد از فرنکی بانک ناقوس ؛ و ز ان اسلام را افزود
ناموس ؛ انجمن حقیقی اطلاع حاصل بود که چون رایات نصرت آیات سلطان
صاحب قران علیین آشیان بدالات [illegible] غازم کفار و بکرات
نابکار شده بودند طاعین کفر فجره [illegible] از خوف عساکر ظفر مآثر آن سلطان جنت
قران جنت مکان هراسان شده و متحصن قلاع و جبال ان ولایت شده اند و اکثر
جلال بدولته و اقبال نزول اجلال فرموده اند تمام آن [illegible] بوده که در مبانی
ارکان و استحکام بنیان در عهد صدور روزگار دیده [illegible] فرزند و مثل آن
و کونه هیچ مسافری در دوران [illegible] نشنیده و محاصره آن فرموده
بوده ؛ حصاری که در پیش چشم جهان ؛ بود برتر از منظر آسمان ؛ حصاری که

از غایت محکمی ؛ بعالم نظیرش ندیده ادمی ؛ نماید برفعت برج برین ؛ تو گوئی [illegible]
که گردون را اهل زمین ؛ دو صد قرن اکر نسر طایر پرد ؛ بپرواز [illegible] بر
برد ؛ چو البرز هر پاره سنکی برو ؛ بهر نقش سنکی برو ؛ ز بالاش کمتر کی کرد
زرف جاو ؛ فلک چشم بر چشم ما بست ماه ؛ ز بالای شدی مرغ از آن [illegible]
باهی رسیدی بسوی زمین ؛ چو روحان و اجاش ز بام حصار ؛ ز رنکها
گردید بر عزم سپهر ؛ بپایین چو پیوستند از رحما ؛ سپهر اندر نظر چون سها
ثوابت چو سیار بر دور کنش ؛ هلال شده حلقه در بهشت ؛ بنو دشمن کشند نیز
عرق و غرق ؛ نه از نفط و از توپ و از منجنیق ؛ به سنک فرنگی همه
ساز داو ؛ فلک [illegible] سنک انداز او ؛ بر انکس که دارد درانجا نشست
نیابد کسی از ره چاره دست ؛ مثل کرکسی با پران ره بدی ؛ اجل را از ان
کوته شدی ؛ بشکنده بر بام تسخیر او ؛ کمند طمع بر روی زمین است از اجل
کر اسمان تیغ باره اجل ؛ امید سلاطین کیتی ستان ؛ بجلی گسسته ز تسخیر ان
و فی الواقع آن حصاری بوده که از غایت بلندی مرتبه واقع شده که اند
زال از ارتفاع و اعتلا در ترقی معارج ان نردبان در طبقات سموات
از جهار ارکان و از سبع سموات طباق ؛ نرد بانی کر کند زین عقل
دور بین ؛ تا بدارد دستش که بار کوشه باشد تهد ؛ کر شود ان سبعه [illegible]
سبعین از جهار ارکان ؛ و ز شرفات باره برجش ز طاق منطقه البروج کذشته
چون سموات البروج الحمل ز هر برج او ؛ هندوی شب هر باشش همچو کوا
در کمین ؛ از علو کنکره فرق فرقد سایش ایوان کیوان در خجالت [illegible]

وازشید بنای گردون سائش قلاع اطراف واکناف عالم از قاف تا قاف و مقام نیستی
وخاکساری ❊ خوهید عاشقان محکم حصاری ❊ مساوات بد رخیبر یادگاری ❊
طیور وهم عسکری بریده ❊ بدو بوار فصیلش نارسیده ❊ از رهش یک فکر
خسته ❊ بجز از بهره بازگشته ❊ درو گنجی گرفته ربع مسکون ❊ سراک
برج او برکرده گردون ❊ ز سنگ اندازه وسنگی گر حتی ❊ ابر از فرنی سرکوب آن
سنگ سنگی ❊ بحق دوک پای استواری ❊ سحاب از خاک برد اعتباری ❊
گرفته اصل او راه از گردون ❊ زمکان خندقش صد بار افزون ❊ چو ادنگ کاخ فرا
از سلطان ❊ بگرد اوش برد و ماهی زر گردان ❊ جهان در عرصه کوسش
فلک خندقش گنتر حبابی ❊ اگر گردی بسر گردون نگاهش ❊ درافتادی ز سر زینها
کلاهش ❊ ز برج او کمند وهم کوتاه ❊ بود رنگ ریزش از دیواران ماه ❊
چو قطب و ثابت و رهبان ان نیر ❊ بگرد بشکن نفت ارنگ و سپر ❊ بروجش طلا زم
شرطایر ❊ درش از نوابت ثبت سمار ❊ فرود او بخیه خود رای قسمدر ❊ حوفا گوی
ز برج ان سدر ❊ چنان بارفنک از دی غروشان ❊ که در فصل بهار از برج باران
بود از محکمی با برج درجنگ ❊ به دیوارش چو کوه قاف بی سنگ ❊ بعالم ز نام
حصار او آوازه مشهور ❊ ظفر هفتاد سال راه او دور ❊ چنین حصنی که سر با آسمان سود ❊
مقام مشرکان و کافران بود ❊ وجمعی کثیر از طایفه مشرکین با سرداران طاغی
❊ ان حصن حصین با توپهای بیحد وغایت و تفنگهای بیحد ونهایت اسباب و آلات جنگ
وجهالت وغرور کفر وضلالت متحصن شده بود و دست کافر سیاهی کثیر
درو ❊ همه بد سگالان پرخاش جو ❊ گروهی ز آیین ایمان نفور ❊ چو دیو و دد

خلق دور ❊ همه روی و ناخوب و بسیار خواب ❊ هوا و هوس غرس سرخ ❊
نه این طاقت و رحم بیاز ❊ نه محراب سجده نه بانگ نماز ❊ همه سخت که همچون رنگ ❊
زنگ پشت زنگ که زرنگ ❊ و ان طاعن مرد و دین در قلاع وحصون که بر عم باطل
خودشان از معاقل مصون بوده پای استوار محکم کرده اماده حرب وقتال شده
اندوخت که عسکر اسلام بحکم حضرت خاقان فردوس آشیان مثل بحر محیط اکراف
ربع مسکون را احاطه کرده آن قلعه را محاصره کرده اماده حرب وقتال گشته
شهنشاه از هر طرف ❊ کشیده چو البرز انبوه صف ❊ یکی کوه آتش از اقلیم روم
که کرده از وکوه فولاد موم ❊ برانگیخته زبر آتش نشان ❊ که دارد زر دریای
نشان ❊ سپاهی فزون از قیاس و گمان ❊ شده تنگ از ایشان فضای جهان
یکی گرز آهن بجنگش چو میغ ❊ همه برج آن برق رخشنده تیغ ❊ زآهن قبایان پولاد
گران تا گران عرصه خاک تنگ ❊ و بعد از آن استادان کامل و توپچیان
جرارکان دار که مهندسان روزگار و هنرمندان کارزار در فن ایشان تیر
نداشته از روی مهارت و کاردانی سوراخ به بار بر دیده مار نقب
می دوختند توپهای هوایی را از دور ان قلعه بر سبیل خروش بر آورده
انداختند که از صدای آن گوش گردون کر گردیده و به دستوری که تفنگهای
بر آن قلعه ریخته اند که گویی از منجنیق چرخ فلک سنگ بر اهل قلعه می بارد و گویی
سپهر بلند اقتدار ❊ کند اهل آن قلعه را سنگسار ❊ مگر آسمان سنگ بر روی اهل
بر ایشان سرا آر روحی ❊ بباریدن توپ از هر کران ❊ همی ریخت گویی
چرخ اختران ❊ و طاعنین بی دین روسیاه ❊ مشرکین لعین گمراه که در قلعه بود و

جان بر داشته و خاطر بر مرگ و رفتن بجانب جهنم گماشته آهنگ قتال و جدال نمودند
آتش در توپها و تفنگها زده اند و روی هوا را مانند دل سیاه خود تیره و
تاریک ساخته اند بیت یکی ابر رفته گرد دود سیاه ؛ در او گم شده نور خورشید و
ماه ؛ رساندند کفار قلعه گلبن ؛ فغان فرنگی باقصای چین ؛ لشکر اسلام چون جنیان
ملاعین و عناد شعار کین ملی دین شاه نمودند حسب الفرمان قضا جریان آن
سلطان سلیمان تمکین آن صاحب قران کوه تمکین غازیان نصرت فرجام نامدار
دست جسارت خون آشام جرار با تیغهای اژدها پیکر و اسباب و آلات
جنگ و کارزار متوجه تسخیر قلعه سکوار شده اصلا از شرار تفنگ و آتش توپ
کفار تیره روزگار فرنگ نما باک و ملاحظه نکرده سنگ توپ و بادلیج کفار را
و گلولهای ضرب زن و تفنگ مشرکان چون عدسی در نظر ایشان می نمود و غازیان
جان ستان چون دریای عمان در اطراف و جوانب قلعه جوشان و خروشان
گشته احاطه نموده در موج و حرکت در آمدند نظم بجنبید دریای لشکر ز جای
بحکم جهانگیر کشورگشای ؛ زره پوش و خفتان همه فوج فوج ؛ چو دریای عمان که آید
بموج ؛ دلیران بحکم سلیمان عهد ؛ بقلعه گشایی نمودند جهد ؛ ز جوشش همگان
آهن قبا ؛ ره جوشش گم کرده باد صبا ؛ پیاده دلیران در آن رزمگاه همه
جان فدای فرمان شاه ؛ در آن قلعه ایشان سراسر ؛ زده دامن زرها بکمر ؛
دل و جان برای کین کاوه همه ؛ بگرز و شمشیر و خنجر همه ؛ سلاقان همگی ...
گروهی چو ببر و گروهی چو شیر ؛ بدست هزبران نهنگهای جنگ ؛ گرفته
اژدهای تفنگ ؛ نمودند چندان تفنگها چو دست ؛ فلک کف گرفته قبا چاک خواست ؛

ز ابر تفنگ برق جستن گرفت ؛ رگ جان کفار گسستن گرفت ؛ ز بانگ تفنگ چون
شد آشکار ؛ برآورد از جان کفار دمار ؛ دلیران رومی ز ضرب تفنگ ؛ برآورده
دود از تنها و فرنگ ؛ هم از ضرب توپ و هم از بادلیج ؛ نماند از عمارت
در آن قلعه هیچ ؛ همه بوم و بر آتش دگر خواست ؛ ز هر سو خروش از زمین
بر خواست ؛ باقبال آن شاه فرخنده فر ؛ شد آن قلعه کفر زیر و زبر ؛ از آن
دم دلیران رومی ز کین ؛ روان سوی قلعه شده از کمین ؛ همه از پی فتح آمده
شتاب ؛ همه مال بستد بچون عقاب ؛ روان سوی آن قلعه مانند شیر ؛
بجستند چون پلنگان دلیر ؛ بکف تیغها از یمین و یسار ؛ تو گفتی همی تیغ شد در حصار
حصار ؛ ملائک جلوه گرفته در دشت تیغ ؛ رساندند بر کافران چند تیغ ؛ ز کفار جان
بخو کردن رسید ؛ ز ضرب زمین خون بگردون رسید ؛ فرو رفت در آن
در آن شهر دود ؛ بماهی تم خون و برماه گرد ؛ بسی سر که بی تن شد از تیغ تیز ؛
نبرد و بپای گریز ؛ بسا زخم او و بسا کس گریز ؛ بسی کافر از تیغ غزا
گشت آن سپاه مظفر لوا ؛ مجال گذر تنگ شد بر سپاه ؛ ز بس کشته گشته در
رزمگاه ؛ ز بس کشته کافتاد و در کجاست ؛ شده کشته ها پشته ها قلعه است
شد از خون کافر زمین لعل فام ؛ همگان مرغیان کشند انتقام ؛ ز بس کافر از
تا بلعل ؛ ز خون سنگ آن قلعه گردید لعل ؛ باقبال سلطان صاحب قران
گرفتند آن قلعه را غازیان ؛ بر اعدای دین چون مظفر شدند ؛ سپاه از غنیمت
توانگر شدند ؛ خدا داد شان از عنایت ظفر ؛ بر آن قوم کفار کوته نظر ؛ و از آن
پس غارت نهادند روی ؛ فتادند در شهر و بازار و کوی ؛ گرفتند آن ...

از قبیله ز غنیمت بجندان که گوید چند ز زر ربیه الاف حسین ظروف بجدان
که باید بر دکس و توف ز گنج و زر و زیور و لعل و در دل و دیده ولشکر گشت پر
ز زر بفت و دیبا و شب و حریر ز نگخا و خارا و مشک و عبیر ز نقد و زکالا
هر گونه چیز که باشد بر دیکسر و م عزیز هرا نکوشید کشته از تیغ و تیر برو دند
غاره نکرا اتش اسیر ز غنیمت بخند انکه نباید شمرد بسی بالسی بر ده و زانجا برد
ز زیبا غلامان حلقه بگوش ز زیبا کنیزان زر بفت پوش ز حبشی و شان ر
غلامان دعو ز چو خورشید رخسارشان پر ز نور قامت چو سرو سمن بوی
بطلعت چو ماه سمن گو هر مه لعبتان فرنگی نژاد ستاده ز خوبان چینی
خراج ز فرنگی غلامان خورشید روی لبان گل سرخ و در رنگ و بوی
بیالا نگر دار آزاد و سرو ز رخ چون بهار و بر تن تذرو بسته سیم
کمرهای زر طلا و در زلف مشکین بیر ز رخ هر کدامی چو در سیم ر
دو تا کرده حلقی اسیر کنیزان سیه چشم و پاکیزه روی گل اندام و شکر لب
مشک بوی رخ همچو ماه ابرو اراسته ز خوبی و نوعی که دل خواسته
خرامنده قدی چو سرو بلند سلسل و گیسو چو مشکین کمند بخوبی پری و بیاکی
گهر به بیکر چو مهر و بچهره قمر رخش چو غنچه گل اندام و بنفشه نگهبان
عاخته ز نسرین زنخ گوی انگیخته ز روطوق از غبغب اویخته ز مه طوق
برده و زخورشید گوی بدان طوق گوی این بت مهر جوی بچندان غنیمت
بلشکر رسید که اندازه و اندازه ناید پدید رسید از غنیمت بهر انجمن که
وار زر و جواهر ثمن چو بر باد تاراج رفت انچه بود فکندند اتش دران قلعه

دران قلعه اتش چنان بر فروخت که زیر زمین گاو ماهی بسوخت فرو دامل سلام
خرمی دل کافران گشت از ان در همی وازحرکت تیغ ابدار سپاه نصرت
شعار چندین هزار کفار خاکسار بمضمون ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار
بجهنم دار البوار شتافتند و سر دار بد گهر دار ان طغیان سیه روزگار که حمل
دار بطالع نحس و بخت نگونسار و در انحصار سکنوا ار قرار گرفته بود و قرین گشت
دادبار باشند و در دست غازیان ظفر شعار اسیر و دستگیر گردیدند چون
علم کفر نگونسار شد صاحب ان قلعه گرفتار شد رایت اسلام شد افراخته
شرک زبنیاد بر انداخته و قبل از انکه اعلیحضرت خاقان سلیمان شان سکندر
حوالی قلعه سکنوار را بسعادت و اقبال و دولت و اجلال مخیم جاه و جلال افراز
عیلی زامرای نامدار و سنجقهای با اقتدار با فوجی از مردان کارزار و دلیران
کینه گذار و سپاه انبوه و عساکر ظفر مآثر گرد شکوه بسرکردگی بابت سعادت
انتساب جلالت مآب حکومت پناه شوکت دستگاه حشمت انتباه دستور
مکرم مشیر معظم ملکی الخصال فلکی الفعال محمد مصالح الامور بالرای الثاقب پاشا
یالفکر الصایب ضیا للایاله والوزاره والاقبال پرتو پادشاه دامت عزه و معالیه
باحاطه و تسخیر ان قلعه گوره که در کمال محکمی و متانت و در غایت استحکام و حصانت از
حصنهای حصین و قلعهای متین ان الکا ایالت مستحکم بوده و سایر قلاع و ممالک و شهرها و قلاع
فرموده بودند و ان نیز بدولت و اقبال ان سلطان عالیشان فردوس اشیان
غالب و قاهر گشته جمیع ان حصار و قلعها و شهرها بقوت و سطوت لشکر اسلام
مسخر شده و آن غزات مبارزت صفات بامتثال فرمان واجب الاذعان سلطان

المشرکین کافر بضرب حسام خون آشام و حسام شد بالحسام و مار از روزگار کافران نابکار ضلالت شعار بر آورده روی زمین را از لوث وجود ناپاک ایشان پاک کرده سرداران ایشان را خار و زار و اسیر و گرفتار نموده اند لشکر صاحب قران نامدار ، شاه گردون شوکت جم اقتدار ، بر دور قلعه گردون شکوه ، چون ز شتافتند آن کارزار ، قلعه گشادند دیران ساختند خصم را بسته آورده اند ، و تمامی غازیان و جمیع لشکریان از غنایم بی اندازه بهرها بر گرفتند ، بیت غازیان آمده گفتار ، طلا و نقره بی خورد از خود ز نقره اقصر کرده غارت ، گرد مکی توان کردن عمارت ، بسی درج پر از یاقوت احمر ، لبالب حقها از لعل و گوهر ، ز شیب و محل و دیبای چینی ، سراسر در کمال دلنشینی ، ز دُرّ و گوهر و یاقوت الماس ، صراحی و قدح ز مشتی و طاس ، ز سیم و زر درانها مرایح نیما ، ز هر گونه جواهر های اعلا ، ز اطلسهای رنگین ، که مستغنی است از تعریف و تحسین ، بیت ، افتاده خندان ، که تعداد آن بجنبد زدن نتوان ، و اسیران بسیار و علامان و کنیزان بیشمار که هر یک از ایشان در عرصه حسن و خوبی آیتی و در کشور لطافت و زیبایی آفتی بوده اند از آن قلعه و ملک و دیار بدست سپاهیان ظفر کردار افتاده ، بیت ، همه اسیر بتان پریش ، همه کافر دل از مستی سرکش ، ذکی بتان دلربایی ، کرده ز رنگ خطایی ، ز چین زلف افتاده رخ ، شکست آورده آهوان ، علامان هر یکی صاحب جمالی ، کمان هر یکی ابرو هلالی ، غلامان پری رخسار زیبا ، همه خورشید طلعت ماه سیما ،

بجاع سرکشی نازک نهالان ، بدام افتاده چون وحشی غزالان ، کنیزان سمن سیما ، برخ نازک تر از گلبرگ رعنا ، در اقلیم سخن خسرو پرواز برعنای چو شمشیر گلبن براز ، زجعد عنبرین مشک افشان ، نموده خاطر برشان ، و بعد از فتوحات قلاع و نهب و غارت بلاد غازیان نصرت قرین زنفایس هر جنس خصوصا در و گوهر از زر و زیور لایق خانه درگاه عالم پناه و دستنه نظر اشرف حیانیده اند ، غنیمت آن بر در شهریار ، غنیمت کشیدند بیش از شمار ، بسی درج صندوق و قفل زر پر از لعل و یاقوت و در و گهر ، ز زر ینه آلات و ستبرق ، ز هر گونه تحفهای شگرف ، ز دیبا و زربفت خروارها ، ز دیگر قماش نیارها ، زکانی و از نقره و زیبقی ، که آن باده خوریات بیرونقی ، ز حد نسیج و حفایا گذشته ز اندازه چون وحید ، زر و زیور و گوهر شاهوار ، برون از قیاس و فزون از شمار ، بعد از آن علامان سیمین عذار که از مدلول **لطوف علیهم ولدان مخلدون** استدلال بصورت حال ایشان توان نمود و کنیزان ماه پیکر **حور عین کامثال اللؤلؤ المکنون** در شان ایشان میتوان گفت بنظر همایون گذرانیده اند ، علامان و کنیزان صدهزاران ، همه گلچهرها و مه عذاران ، ز نکی زادهای نار بر ور ، لباس نازشان در بر سراسر ، همه از مخمل الوان مخلع فرزین چون بستهای مرصع ، همه چون خسرو پر ویز ممتاز ، همه شیرین صفت در عشوه و ناز ، همه لیلی مثل در حسن لطافت ، همه در حسن خوبی و لطافت ز خط و خال زلف و عارض قد ، همه در کشور خوبی سرآمد ، غلامان سهی قد سرو آزاد

چو سرو بوستان در جلوه نازی * نگاه جلوه هر یک دلستانی * بلای جان و
آشوب جهانی * ز تاب می چو آتش فروزد * جهانی را بیک ساعت بسوزد
سهی سروی میان آن غلامان * چو گل پاکیزه روی و پاک دامان * چو ماهی
در کمال نازنینی * ستاده پیش از خوبان چینی * سراپا در زر و گوهر گرفته
تن چون سیم خود در زر گرفته * کمربند مرصع در کمر داشت * که لعل از رشک
خون در جگر داشت * ز خوبی بود بانی سریر حسن * جهانی زو جمال و حسن را
کسی چون حسن او هرگز ندیده * خدا از محض لطفش آفریده * بنازم قدرت آن
صانع پاک * که خورشید آفریند از کف خاک * کشیده قامتی چون قد شمشاد
بآزادی غلامش سرو آزاد * فراز غنچه جان جای سر دستش * ولی آن زلف
بر پای سر دستش * یکی از طاق ابروهای سرکش * سیه پرورده ترکان کج
از آن طاقی که سیم از مشک بسته * کمان حسن با او تنگ بسته * ز تیر غمزه خونریز
هر دم * جهانی را زده از غمزه بر هم * کمانش را جهانی کشته قربان *
بتیرش برفشانده عالمی جان * خط ابروی چون ماه نو خمیده * که دیده ماه نو
بر روی خورشید * دو چشم مست چشم فتنه پرداز * فکنده گه نظر از صد ناز
ز رعنایی نظر هر گوشه کرده * ز شوخی فتنه را در گوشه کرده * یکی از چشم شوخی
بی ترحم * جهانی را اسیر کرده هر دم * فکنده زلف چین چین از سر ناز * نموده چهر
آیینه را راز * نوشته زلف خط حسن * عجب دیباچه از نامه حسن * ز خط عارض گل
آب برده * خطش از مشک سنبل تاب برده * دهانش غنچه را دوش شکسته
در و برگ گل شبنم نهفته * لب لعل و زنخدان هر دو با هم * نموده آب خضر و

چاه زمزم

چاه زمزم * از آن سیب چه گویم صد امید * طلوع مشتری در آخر عید * یکی از عارضش
گل رنگ و دلکش * بجان عالمی افکنده آتش * نقاب زلف از عارض گشاده *
در اقلیم نکویی داد داده * رخ رخشنده و شمع کافور * بود از پای تا سر غرق
نور * ز آتش سوخت پروانه را بال * بر او افتاده هر سو نقطه خال *
بر آن رخساره چون حور انور * ز آتش پر زده و ز دود کمتر * چه گویم زد آن گنج
نگاه * که در نقش تصور کم کند راه * لبش از خط کشیده عنبر آلود * لب
داده از حلوای بیدود * ز روی خرمنده گلبرگ تر از وی * حلاوت
وام کرده شکر از وی * کنیزان سهی قد سمنبر * پری رخسار و ماه پیکر *
ملک ناز هر یک از زمینی * بلای کافری آشوب دینی * ز رخ چهره نشان پاک ز اندام
ز صد از مهر و لیلی یافته دام * عروسان یتیم با سیوی ندیده * نگاهبان از جهان خود را
خریده * چو گشا بند زلف عنبر افشان * کشند از هر طرف صد پریشان
یکی از طره مشکین شب رنگ * میان خشم و دل را در جنگ * یکی با تیغ مژگان
کرده آهنگ * که در عالم کند آهنگ خونریز * فکنده با دو چشم ناوک افکن
جهانی را بخاک و خون مصدق * جهان گرده حیران فن او * هلاک
آهوی شیر افکن او * نموده درج یاقوتش در تاب * چو غنچه شبنم از گل
سیماب * فروغ لعل درج یار بینی * در امر دیو افتاده بینی * ز رخش لب
گلستان کویی * ز آزرده یافته گل سرخ رویی * ز رعنایی نگار از لطافت
وهم گلبرگ رخسارش طراوت * دو سنبل سرزده از روی آن گل * که
دمیده رسته از یک گل دو سنبل * یکی در حسن آشوب دل و دین * یکی

بغمزه واقف جانهای غمگین ز چین ابروی طاق مقوس تنگ افکنده در
طاق مقوس ز چشم شوخ ساز فتنه انگیز القصه خلق عالم کشته غمزه
در آن می بهر چشمی که بینی شود ظاهر هزاران نازنینی تو گوئی دو قرص
برای خواندن انگشتی نهاده و یا افتاده در گنجینه حسن بلورین کاسه
برافکنده حسن لبش داده نشان از آب حیوان ز چشمش چرخ و گردون از ماه
تابان شود هر طرف زلفی چو ماری زهر سو عالمی گردد گرفتار ز روی
دل زنگان خطایی همین باشد کمال دلربایی که خورشید نکو اختر حسن
بخوبی پادشاه کشور حسن همایون جستی از عالم عشق بباغ خلد کرده غارت
حور ازین جلوه گری عابد فریبی ز روشن پیکری طاوس بینی ز مژگان
ابروش محراب نگاهان ز عنبر سایبان خوابگاهان محاسن داده سروی
دلربایی که بود از عالم بالا نمایی قدش بنموده سنت و خرامیدن روی
بلای هر مرد شد راست کردی صبا در گوش او یارب چه گفته که از
هر گوشه همچون گل شکفته بدور عارضش تا ماه پاره بسی گرد ماه حسد انگشت نما
زکوکب خال طالع بین جدا را که زد پهلو بماه عاشق آزاد چرا آهو کرد دلجوئی
گردن کشیده تاج او آهو نکردن ز دو دستش خرد حکیم نامراد است
که دستش سایه نیفشاند شکست محراب لب دریا قلبها که نور بخشد اجلها
کسی از پشت دست و دست دیده ز حیرت پشت دست خود گزیده
چون اعلیحضرت اسلام پناه سکندر جاه مرتب مسند سلطانی وان پادشاه ظل الله
سلیمان مکانی بتقدیر زمام اقبال و نصرت اعلال فتح و نصرت در رکاب

بانواب

بخت و دولت عنان سمند سلیمانی و سریر سلطانی را زیب قدوم سعادت لزوم
قرین و مشرف ساخته اند و بتائیدات خالق بیچون جلّ شانه عسکر همایون دارو
شکوه ظفرقرین فتح گشته عازم غزای بنگستان شده اند و از وصول اعلام
نصرت و نشستن لشکر اسلام را قوتی تمام و از توجه رایات شوکت و ظلّ عالمیان
ظفر و جام را نصرت تمام دست داده عساکر نصرت انجام اسلام از پی سید
موکب سلطان سلیمان مقام ظل الله علی الانام خلد الله تعالی ملکه و سلطانه
علی یوم القیام جانی تازه و حیاتی نو بی اندازه یافته اند و کافران
مال و سپه داران اهل کفر و ضلال صاحب قرار عسکر فیروزی از فتح نموده
اند باری توقف و جرأت قرار نداشته متفرق و پریشان گشته اند و ظل
ظلمت شب تار که از طلوع و ظهور خورشید تابان مرتفع و زایل گردد
و جمعیت کفار خاکسار نابکار ظلمت شعار از طلوع صبح اسلام آن خورشید فلک
عزت و جاه شهنشاه عالمپناه ظل الله که مظهر نصر من الله است روان
و محو بقرار شده اند جو طالع گشت ماه و کسیاره ز تیغش کجا ماند ستاره
بی هر جا شود طالع بتکاور ستاره خیز بنهان گشتن چه یارا ببهر جانب که رو آرد
بتدبیر از کارش او همچون خور جهانگیر سعادت همرکاب بخت همراه ظفر
رایت نصر من الله صداش باد در کشور کشایی سپهرش رام در فرمان روائی
همه کارش بر وفق ز عون حق بعین دو دولتش از انوار توفیق بهر کاری زیادت
باز بنیاد ز ملک خسرو جور و از بنیاد و کفره و فجره طغیان برگشته بخت
شناختند شکوه و نصرت و صولت و مهابت آن پادشاه سلیمان سطوت سکندر صلابت

فرموده اند از بیم جان و اندیشه هر لیبان در روی هر بیت سر رشته کی را جات
بر زمین انقیاد و متابعت نهاده و لاعلاج گردن زیر باج و پیشکش و خراج
اند سلاطین را تباعید الهی مرتب می شود اسباب شاهی رسد
امداد شان از عالم غیب مدد از غیر ایشان نا بوده جو فضل ایزدی
نماید در دولت ایشان بگشاید هر جانب خان حشم نامید
بفیروزی و نصرت کام یابند و هر خرجی که محال از روی تمرد و ضلال
خاطر مسلمانه نقش بستند با شکستهای گلی و تلف دهد یا هر لی قبول
آنکه هر ساله در رکاب عرش انتساب شهنشاه عالیجاه انجم سپاه و سپاه در
نواحی نشیمان آن بوم و بر که بود منازل زلزله و ورشه جو کشند
اگر گشاده دلیر اند یا کرده در صید نخجیر در رکاب جمشید حرم باج
گردن کش فرستند باج و خراج منها خراج حسن بستند از رنگ که مهر باج
فرستند زرنگ از بیم نیز انده و نصرت ملبد او که از بیستان این طرف
تا اکناف از قاف تا قاف برکشند و از طلوع اختر این ظفر بخشا اثر که مطالع
آن انوار استیلای اعلام اسلام و آثار قوت ملت حضرت خیر الانام
علیه و آله افضل التحیة والسلام در عرصه هفت کشور ظاهر و منتشر شده و اولیا
دین و دولت قاهره شاد و ارج سر در دوا اعدای ملک و ملت بهره و انتقام
مخذول و مقهور گشته اختر سعد درخشان شد از سپهر امید اختر مراد و نکهت
در ریاض امانی گل ظفر اصلا گشت خرم و آفاق پر سر در چشم حسود کور شده
گوش خصم کر امید که همیشه بر منوال رایات عز و اجلال شعار ظفر و اقبال و قاهر آرا

گوه فیلی

کفر و ضلال خصوصا قران عدالت بوده بود بافتوح ما جدات تازه و توفیقات
بی اندازه و از مکنون غیب بر حال خجسته مآل عساکر منصوره پادشاهی با عظم
الهی که باعث مدد سپهر در جلوه ماه و جولان مهر همیشه جهاندار فیروز
فیروز باد مدار بخشش عالم افروز باد و مضمون مسرت مشحون نوازش نامه
نامی و صحیفه همایون بهجت مقرون گرامی مفهوم این مخلص حقیقی و دولتخواه
اشتیا و شد و امارت آب رفعت نصاب مشار الیه مرد آمده و خبر مکمل
مسرت نظام چنین مقرر شود که آن سلطان سلاطین نشان گروه و ن و فخار دولت
پادشاه انجم سپاه فلک قدر از فیروزی و اقبال و سعادت و اجلال
با جماعت که نصرت شعار و بخت مجد و شمار با الحسن علی شجاع مدد دولت و سعادت مقیم
سلطنت و عظمت منظم شوکت و شفقت مستظهر بمن و یمنی که آفتاب جهانتاب
کی شرف از آن ستبرد و لطیف ترین ساقی که ماه و عالم افروز اقتباس
انوار سعادت از آن می نمود و طالع سعد و بخت جوان لوای کامرانی و اعلام
کشورستانی بر ساحت اعلام و مفارق کافر نژادم برافراخت و تیر ظفر روی
کوکب اختری یار بود همواره دولت مددکار بود گردش روی روزگار
خواهند همایون فصل بهار کواکب همه سعد و مسعود و فال مبارک شاد فرو
فتح فعال و از آن پس نفرح ترین طالعی شد و دست عطا بخشش بی منتهی
شد برافراخت چون تاج زر برافروخت شمشیر بغر و نکهت
پادشاهانشهی همان سر سر گشت اورا رهی زر و گوهر بخشش
و را شاه صاحب قران ساختند و از آن پس شهنشاه عالی نژاد

جهان را جوان کرد از عدل و داد قضا بخت اقبال او بر فروخت عطارد کمر
بند چون در آموخت رعیت ز انصافش آباد شد ز عکس سنان همه شاد
زمین گو هر روز زر کرد افشان شد ز بر جدولش راستها مانده اند قدر بخت او را
چو شد مشتری سلیمان او داد انگشتری درخشنده شمعی در اندر برج
چو خورشید از مرغ بیج و مسند عالی سلیمان سریر تعالی سلطانی را بر
تسند جلالت لزوم قرین و ممتاز و افسر سلطنت و شهریاری و تاج و تخت
و بختیاری را بحلیه ذات عالی صفات مشرف و سرافراز ساخت از فرح عالی
این شاه جوان بخت که بر جوی داد بادا ز تاج و از تخت چو بر تخت سلطانی
معز یافت سریر سلطنت زیب دیگر یافت چو شد بر تخت شاه از روی
تمکین فلک گفتا مبارک باد بنشین بر مسند مشتری از اقبال رسش
سعادت کرد از گردون نثارش سعادت در زمان گفتا تمکن مبار
باد دولت کف این جهان داور براهم چو خورشید فروزان
بر فراز تخت جمشید چو خورشیدی شد او در تجلی سپهر آرای
سریر گشت عالی چو صبح اندر جهانگیری شتابان بر اطراف جهان
چون ماه تابان هوا گفتی که کان شد زر فرو ریخت طبقها شد فلک
گوهر فرو ریخت بر اوج تخت شد چون آفتابی جهان را داد از نور صبح تابی
ز دولت بر سرا در افسر او فلک گشت از گرد سر او بر و دوش گشت [illegible]
دیده بخت ز پایش گشت عالی پایه تخت زمین آسوده شد در سایه او
گذشت از فرقدان پایه او چو گوش خطبه را زیبنده گردید به نامش سکه ها را کار شد

قوی

ملازمی یافت تخت از پای بوسش بگردون بر رسید آواز کوسش که
دایم شاه عالم کامران باد دلش کامی که میخواهد چنان باد حقا که از مژده این
خبر مسرت اثر و از استماع نوید این عطیه روح پرور چندان نسیم فرح و جوش سحابی
مشام این محب خیرخواه و دولت [illegible] رسید که این مخلص [illegible]
که عقل عقلا در آن حیران ماند و اگر هزار کاتب سریع الکتابه در تحریر آن عمرها
اوقات صرف نمایند شمه از ذوق و فرح و خرمی این دولت عالی در
دو جهانی در سلک تحریر و شرح نتوانند نمود و اگر صد هزار هزار [illegible]
و بلاغت زمان در بیان این عیش و سرور و بهجت و حضور که این مخلص [illegible]
و خیرخواه صادق را روی نمود و گشاده زبان شده به شرح شوق این موهبت
عظیم و عطیه جسیم بیرون نتوانند آمد عقل از نشاط مژده نجات و ادراکها
کا فرو ماند از روی خویش بسیار جان برگرفت شکر خدا را هزار بار کاینجا از
خدای خواسته بود دم من رسید بجا است شکر الهی و مراسم [illegible] لطف
بی منتهای [illegible] ثنای حضرت پروردگار جل و علا
و زبان شکرگذاری حضرت ملک دیان عظیم الشان گشوده شکر نعمتش
چو عطای دگر است بلکه حمد و ثنای دگر است کی شود دو [illegible]
شنوی سلسله شکر و سپاس هر که جانش بود و رهی گر شود هر سر موی [illegible]
باشد از هر دهنی گشته زبان هر سر موی صد نطق و بیان [illegible]
پرده از نوعی دگر بنمایند نتوانند که از عهده برآیی شکر موی [illegible]
خدای و از صحبت بشارت نوید این اوان بگوش هوش عالمیان [illegible]

وازمیان آن وقت همه خلایق وجهانیان روشن گردید واهل این دیار
از صغار وکبار از این اخبار مسرت آثار خندان وشادمان وفرحان وخوشحال و
فارغ البال گشتند که شرح سماع آن بهزار زبان بیان نتوان نمود ۰ روی نیاز بر
دست دعا بر آسمان ۰ از حضرت منعم متعال جل جلاله مسئلت دعا نمودند که
آن سلطان صاحبقران شهنشاه کامکار کامران را بر سریر سلطنت واقبال
دستور سعادت واجلال سالهای بسیار وقرنهای بیشمار در دولت وفیروزی
ونصرت الی یوم القرار پاینده ومستدام باد ۰ سپاهی ورعیت هرکه بودند
بسی زر بی شمرده بخشش نمودند ۰ خلایق همگی خوشحال گشتند ۰ زهم از دو دعا
بالا گشتند ۰ الحمد لله که دولت یار شد ۰ دعای دوستان در کار شد ۰
فلک یاور شد واقبال یارش ۰ مبارک باد روز وروزگارش ۰ جهان از
دولتش خرم برآید ۰ مبارک باد واز عالم برآید ۰ همه خلق جهان گشتند دلشاد
وزین شادی غم از عالم برافتاد ۰ همه عالم بعیش وناز گشتند ۰ بنوشانوش دمساز
گشتند ۰ که سر آزاده جهان باشد فتاده ۰ نگهدار شب وروزش خدا باد
مباد ای وجودش بخت شاهی ۰ نگین باد از مه تا بماهی ۰ جهان از ذره
عمر دارش ۰ سعادت یار ودولت سازگارش ۰ سرش بادش لطف
الهی ۰ بقای جاودان در پادشاهی ۰ خدا بخشش باد ... جاودان باد ۰
هر کاری که خواهد کامران باد ۰ خلایق از استماع خبر خجسته اثر جلوس آن اعلی حضرت
سلیمان ... سکندر نشان بر تخت سلطنت واورنگ حشمت ... مجلس ...
... دولت ... خندان ... وسرور وابتهاج وحضور

روی نمود وابواب خرمی وبهجت بر چهره امانی وآمال این خبر خوش اثر گرد
مردم مژده این سعادت بود گشوده که شرح شمه آن بهزار قلم وزبان از حیز
بیان گذشته واز شوق وشعف این مژده روح افزای فرح تمام وشادی بی
کلام بساط نشاطی در ایوان سعادت بنیان چهل ستون ارم عنوان گسترانیده
که تا بنای افلاک را فراشته شده دیده دوران این هوا مقام دلگشای
کم دیده وتا آفتاب عالمتاب از خانه شرف بر روی زمین تابیده سرمنزلی
بآن لطف وصفا کم رسیده ... که رضوان در قصور ... جنان ...
[illegible]

[illegible]

ازغلغل بسیط ربع مسکون پر آوازه عشرت و حضور شده و از افغان
بلبلان و نغمات عندلیبان هزار دستان عرصه عالم را پر از عیش و سرود
گشته عشرت سرای که از صدای فرح فزای بربط و عود و سرود مطربان
خوش الحان شاهدان خورشید طلعت و حوروشان قمر صورت بی اختیار
در رقص و سماع بوده و از آهنگ چنگ زهره جبینان حاکمان گردون [illegible]
سر و سر بهجت فزون جلوس همایون استماع نموده و از یک جانب
سمن عذاران از عذار سمین و کمرهای زرین دران گلزار پر نقش و نگار
و خط و خال پرجمال بطریق آفتاب عالمتاب روشنی بخش مسند خوابی گشته
و لاله رخساران از فروغ کیفیت فرو نشاند و عرق که در ساغر زر و جام [illegible]
میریختند از عکس چهره آتشین و لعل چون یاقوت آنگبین عشرت از آوای مجلس [illegible]
و مجبول میشدند و در هر گوشه و کنار آن بساط عیش و نشاط چندان اسباب
شادی و آسایش کامرانی آماده بود که هر که هر چیز در آن بهشت ثانی ارم
جاودانی از جنس نعمت و نوع نزهت اندیشه میکرد و در عین خواهش آماده
می نمود — عجب بزمی و نکو صحبتی بود ؛ عجایب مجلسی خوش عشرتی بود ؛ بعشرت
همچو ایام جوانی ؛ بنعمت چون نعیم جاودانی ؛ در آن بزمی که با جنت قرین بود ؛
زنعمت رشک فردوس برین بود ؛ بجام هر که هر چیزی که میخواست ؛ بکام
خوش و هر یک بکام و کاست ؛ و از بخار بخور که در آن جشن پر عیش و حضور بجانب
افلاک متصاعد میگردید بوی مشک اذفر و شمامه عنبر [illegible] مشام ساکنان افلاک
میرسید و از بوی مجمران بزم عرصه افلاک پر از بخار بخور و عبیر بود

القصه

القصه دران صحبت پر مسرت باصره بهر جانب که نظر میکشت و انچه مطلوب خاطر
خواه بود و می دید و از شوران سامعه بهر طرف که گوش مینهاد مضمون ابیات
دلکش و اشعار بهجت بخش می شنید — صدا بود از جوانان سرایی ؛ چو فرقد دو بدو [illegible]
ده دلکشایی ؛ غلامان خطایی صف کشیده ؛ بغمزه قلب صفها را دریده ؛ بدست
ساقیان ماه پیکر ؛ قدحهای روان در کاسه زر ؛ مه ساقی ز جام حسن سرمست ؛
[illegible] ستاده جام در دست ؛ لبالب کرده هر دم از قدح جام ؛ [illegible]
[illegible] کام ؛ زمانه برگ عشرت ساز کرده ؛ فلک درهای دولت
باز کرده ؛ زمین عیش و نشاط و کامرانی ؛ جهان را تازه شد رسم جوانی ؛ نشد
رهنگران راه زن تیغ ؛ نشسته مجمری بر پای هر شمع ؛ بهر جا شمع کافوری
نهاده ؛ بتان در بزم چون شمع ایستاده ؛ نواها نغمه سنجان ساز کرده ؛ [illegible]
رفته را آواز کرده ؛ خروش ارغنون و خارش چنگ ؛ رسانیده بگوش چرخ
آهنگ ؛ دم نایی روان گرفته در نی ؛ خروشان گشته بربط را رگ و پی ؛
غزلهای نظامی را غزلخوان ؛ زده بر نغمهای چنگ نالان ؛ نواها مختلف در پرده آهنگ
[illegible] ؛ نوازش منتقل در جان نوازی ؛ [illegible] هر سرودی ؛ [illegible]
دگر برسته رودی ؛ چو جستی بر نگاه خسروانه ؛ هزاران نازنینت در میانه ؛ نهاده
بر بساط از نقل و انبار ؛ ز یاقوت و زر و برگرانبها ؛ ز سبزیهای رنگارنگ [illegible] ؛
چو نور از [illegible] نگاری ؛ بلورین جامها صاف [illegible] کرده ؛ جهان الوده عطر عبیر کرده ؛
بهر سوی چو چشم و لعل دلبر ؛ نهاده بر طبقها بادام و شکر ؛ [illegible] نهاده
هر چه خواهی ؛ ز مرغ آورده حاضر تا بماهی ؛ ز طعم و بوی خوش از [illegible]

طعامش قوت چشم و قوت جان ؛ خلایق در نشاط و کامرانی ؛ بعز دولت حضرت اعلی
دیدار فرخنده آثار ان ظاهر شده و مشام فرخنده پیام مسرت فزای کافهٔ
انام از خواص و عوام شده قدوم میمنت لزوم شهریاران فصل بهار مانند آن مقدم
نزهت آثار فرح بخش اهل روزگار گشته موسم عیش بود و فصل بهار ؛ شادی
نزهت اصل بهار ؛ با گل و لاله باده در بازی ؛ سرو آزاد در سرافرازی
در دل جوی اب می غلطید ؛ بر لب جوی بید می رقصید ؛ بلبلان مطرب نغمه
کنان ؛ بید زر افشان چنار دست زنان ؛ خاکیان این دیار از صغار و کبار
با همین تازه و شوق و ذوق بی اندازه رسم خوشحالی و قاعده عشرت و کامرانی از
سر گرفته و چون از ان بهار شادمان و شادمان گشته پرده گلزار از گلهای گوناگون
و حلهای الوان و قلمون از شادی وصال ان پادشاه ربع مسکون زیور
بستند ؛ چون باد بهار باز رخواست ؛ از سبزه و گل جهان بیاراست ؛ شد
بر گل چو صحن گلشن ؛ از پرتو آفتاب روشن ؛ و از نظر نقاب و حجاب مردم
بر مثال انجم در نظاره این سور پر سرور چشم باز کرده هر در و بار و ایوان تمامی بتماشای
تماشای این بزم پر حضور ریسمان بجوم هجوم آورده ؛ خلایق شهر بسو فراز آمده ؛ هر
خوشدل و خوش بشارت آمده ؛ از هر شهر مردم بدون سرور ؛ رسید در هر تماشای
سور ؛ همه ملک شد عشرت سرای ؛ منقش زهر پرده عشرت سرای ؛ زهر جای
بشادی شد آراسته ؛ همه مرز پر زیور و خواسته ؛ همه شهر در زیور و زر
گهرپوش روی زمین از نثار ؛ بامین بسته لیلی چار طاق ؛ که هر یک بری تنگ
علی ز راق ؛ پوشیده بر هرکی زیوری ؛ فرازش بهرگونه نقش گری

همه شهر خرم و همه شهر سور ؛ بهر گوشه صحبت بهر سو حضور ؛ همه ملک شد آراسته
در و بام پر زیور و خواسته ؛ زهر منظری گل بر انداز نثار ؛ فرو ریخته گوهی از هر کنار
بهر منزلی مجلسی ساختند ؛ بهشت نوآیین بپرداختند ؛ خورشها پی الوان
ز اندازه بیش ؛ تختهای زرین نهادند پیش ؛ زمانه در شادمانی گشاد
جهان را بعیش و طرب مژده داد ؛ که ایام سوریست و شادی و عیش ؛ حریم
زکش شد هی و قصد و طیش ؛ اگر کام مکاریست اگر نیوا ؛ گوشید با گس جون چوا
بهر شهری از شادی فتح شاه ؛ نشاط گران بر گرفتند راه ؛ بهر کشوری
جشنها ساختند ؛ لشکر انده زایت بر افراختند ؛ ز جمعیت انجا بجمع
که بودند اهل جهان مجتمع ؛ سپاهی و شهری و خرد و بزرگ ؛ ز بیم حمل
مردم چو با چنگ و رنگ ؛ همه شاد بودند و آسوده حال ؛ حوادث
غم با ملال ؛ خانه زانده و غم جهان ؛ نشانی مگر در دل دشمنان ؛ از
مانی این خبر بهجت اثر تمام شهر و ملک آیین زیب و زینت
چنانچه غنچه امید دوستان از فیض شتابده از گلشن شادمانی و نهال
ریشه شد و درون پرخون حاسدان و دل کدورت منزل بدخواهان از
دمشیدن ان خسته شد و از اتفاقات حسنه اکه چهار سوی بازار
اصفهان سعادت بود بوی که عمارت کدرگاه ایلچیان عظام حضرت
پادشاه پناه واقع شده بود و ازین جهت زمین آیین چهار سوق و
هرگوره بوجهی و طرحی یافت که رشک خلد برین و نگارخانه چین گردیده
خوبی و لطافت این آیین باطراف و اکناف عالم رسید و فی الواقع

بندی چنین نمودند که زر سپهر جهان دیده با هزاران دیده تماشای آن می نمود
واز پرتو چراغان فضای آن میدان چون آسمان پر از اختر و با حسن
صحن گلستان نظم ز هر صنف مردم وضیع و شریف ۞ جدا بسته آیین
بطرز لطیف ۞ جواهر فروشان بصد زیب و فر ۞ بیاویخته شده های گهر ابا
ربسته گلها هوا ۞ ز هر گونه گوهر فزون از شمار ۞ ز یاقوت رمانی و
لعل ناب ۞ ز ناسفته و سفته در خوشاب ۞ ز عقد گهر شد ثریا خجل ۞
ز درهای ناگفته دریا خجل ۞ ز آرایش زرگر هنر ۞ شده کان گل کان ...
اگر بر او منزله بوته نگار ۞ ز اکسیر ... ورده خورشید وار ۞ هر سو نهاده
کمر خسروی ۞ مرصع بنقشت زرین جوهری ۞ ز گلهای پر کار زیبا ز سیم و زر ۞
گرو برده هر یک ز شمس و قمر ۞ نهاده ز هر سوی شمشیر و تاج ۞ که هر یک
بود عالمی را خراج ۞ مرصع بیاقوت و درهای ناب ۞ ز فیروزه و لعل چون آفتاب
اب ۞ بتان در دکانش بصد دلبری ۞ بهم جنگ کرده وی زرگری ۞ ز رنگ
زرش چهره افروخته ۞ فلک خشم حسرت بر او دوخته ۞ جو دکان صحاف
گردیده راست ۞ فغان تماشای از شهر خواست ۞ چو صحاف ...
ز بستان نگار ۞ گل تازه از گلستان نگار ۞ ز دکان آن سرو نیکو سرشت ۞
خجل گشته گلزار باغ بهشت ۞ جو دکان که رشک پریخانه بود ۞ که از
صورتش عقل دیوانه بود ۞ جوانی نشسته بدکان او ۞ که صورت صفت
عقل حیران او ۞ بصورت چنان آمده بی مثال ۞ که بهزاد از صورتش گرده
حال ۞ غبار خطش چون نماید سوال ۞ نیارد کس از خط بد قوت ماد آ بهزاد

زینت

زینت بهر جنس باب ۞ نهاده بیالای هم صد کتاب ۞ ز اشعار فردوسی نامدار ۞
که داد سخن داده در روزگار ۞ کی شاهنامه نهاده به پیش ۞ وز آن داده
زینت بدکان خویش ۞ تذهیب و تصویر بر دوخته ۞ مجلد بصد زینت ...
جلتش خط استاد بود سر بسر ۞ سوادش منور چو نور بصر ۞ هم از کار یاران ...
قلم ۞ بهر صفحه اش بود طرحی رقم ۞ کی مجلس از کار بهزاد داشت ۞ که بهزاد ...
بحیرت گذاشت ۞ ز زر جب و تزیین و افشان او ۞ شده عقل داور که حیران او ۞
مرصع چو روی فلک جلدان ۞ شده با هم آسمان توامان ۞ ز تصویر بهزاد
زرین قلم ۞ که از هر شاهان نموده رقم ۞ در آفاق بوده عدیم المثال ۞
بسی بود مقبول اهل کمال ۞ نهاده از وصلی در دکان ۞ که شد دیده عقل حیران آن ۞
بسی قطعهای جلی و خفی ۞ هم خط یاقوت سلطان علی ۞ نهاده بدکان ز دلربا ۞
همه چون خط دلبران جانفزا ۞ ز تصویر چین و خطای ورو ۞ نموده هزاران نگارین ...
بدکان نقاش از هر طرف ۞ کشیده ز انگشت حیرت بکف ۞ نشسته در آن دلبری
چون پری ۞ جو بهزاد در فن صورتگری ۞ بصورت چنین آمده بیقرین ۞ که مانی ...
گرده صد آفرین ۞ بعیسی خطش جو بتر از مشک ناب ۞ بصورت گر و برده از آفتاب
عجب اژدها چهره بگشوده ۞ تو گویی که هر دست بهزاد بود ۞ بتان بس که بوده چهر ...
پریخانه بود دکان او ۞ ز هر نقش صورت که در دهر هست ۞ شده نقش دکان آن ...
ماه وست ۞ بجایی که ماه پر آراز بود ۞ ز هر گونه زر دست در هر بازار بود ۞ شده حیران ...
در چمند ۞ شده افراخته چار طاق بلند ۞ که از بهر زر و بالای آن ۞ مه ماه و ...
بر بیان ۞ نموده قماشش ز بس نظر ۞ بر زینت افلاک گلریز ۞ بدکان زر کل ...

رنگ رنگ ؛ چو افلاک بر روی هم رنگ رنگ ؛ ازان طرفش بود دلپذیر
دکان ؛ که بود اطلس چرخ در رنگ آن ؛ بگسترده بر روی لبابش حریر ؛
شده خوبرویان بروجای گیر ؛ همه مطربان نوازنده ساز ؛ ز اوراق خیال
زهره در اهتزاز ؛ ز حلوای حلواگر نازنین ؛ شده کام جانها همه شکرین ؛
طبقهای حلوا و قند و شکر ؛ بدکان او چیده هر یک دگر ؛ ز حلوای رنگین او
هر که دید ؛ بجا ماند و جان شکرین کشید ؛ شده بسته مهوشان پرشکر ؛
ز هر طرف بر روی بسته دری دگر ؛ و هر یک از بسته دهان [illegible] گفتار
و سبب نقلان گلرخسار مانند ماه تابان که در برج میزان منزل ساخته‌اند
و در روی بازار چیدن میوهای لطیف الوان که بر غرفات باغ جنان فایق
بود چاشنی فیها من کل فاکهة بکام جان مشتریان میرسانید و فواکه ابدار کوثر
تربت که از اثمار اشجار ریاض جنت گرو می برد و لذت فحوای فیها عین جاریة
[illegible] بمذاق دل خریداران میچشانید چنانچه شاعر نادره گوی
درین باب این ابیات غرا و اشعار رنگین بسلک نظم کشیده ع بدوران کرده
فواکه فروش ؛ بغربال جیب و بغربال دوش ؛ سهی سرو قدان نوخواسته ؛
سبدها ز هر میوه اراسته ؛ ازان هر یکی بوستان دگر ؛ سبدها لطف [illegible]
نهاده بسر ؛ پر از پسته و لوز و امرود و سیب ؛ بترتیب و آیین بهر زیب ؛
گشاده در نار و خندان دهان ؛ چو درجی که یاقوت باشد در آن ؛ ز رخساره
هر یک شده سیب خجل ؛ ولی غمزه شان آفت دین و دل ؛ چو بر قد نقال کردم
نظر ؛ چه دیدم نهالی پر از بار و بر ؛ نهالی ز نقال وش بار بود ؛ ز هر سو [illegible]

خریدار بود ؛ کنم چون تقاضای او [illegible] ؛ چو شکر شود زان سخن کام من ؛ [illegible]
ذوق عشاق [illegible] ؛ ز جویان [illegible] ؛ رسیدم بسودای [illegible]
[illegible] ؛ که بود [illegible] بار خربزه ؛ همه بود شیرین [illegible] گر [illegible]
هر یک زرنگ شکر ؛ کنم [illegible] ؛ [illegible]
تو نام آن ؛ ز تسبیح سعادت کنم ابتدا ؛ که از [illegible] ؛ بود
برش بهتر از [illegible] ؛ ز شیرینی از قند برده گرو ؛ ز [illegible]
حکایت کنم ؛ من از [illegible] کنم ؛ در [illegible] بود چون
[illegible] ؛ [illegible] زرنگ ؛ [illegible]
بود [illegible] ؛ [illegible] هر که گه ده [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ که افتاده گوی زر [illegible]
[illegible] ؛ ز لطف [illegible] ؛ از آن [illegible]
هر که [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] نبات
[illegible] ؛ ز حلوای [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ نبات شکری [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] فضل الهی [illegible]
از فیضان زلال [illegible] عالمیان [illegible] سرسبز و خندان

ونهال امید جهانیان در حدایق بهجت سیراب و ریان کرده انجمن چمن را جلوه
گلهای رنگارنگ رونق بتخانه فرنگ شکست و بزم گلشن از ریاحین ازهار
چین رشک نگارستان چین گشت شعر ساقیا اطراف باغ از سبزه و نرگس تازه شد
جام می ده که دور عشرت از سر تازه شد ؛ از ریاض مکرمت [illegible]
جان عالم از نسیم روح پرور تازه شد ؛ باد در وزیدن بهر دمش فیروزی [illegible]
از صدای جلاجل اوراق اشجار مخدرات ابکار گلزار در رقص و سماع بودند
و از زبان حال مرغان گلستان مضمون فانظر الی اثار رحمة الله کیف یحیی الارض
بعد موتها استماع می نمودند در هر صحنی چمنی زیب یافته بود و در هر گوشه سروی
خصوصا صحن با وسعت و ساحت باصفای باغ سعادت اباد که از جویهای [illegible]
و میوه های شکرین نمونه روضات خلد برین است شعر در روضه ها و نهرها
دو صد چو طره ها موزون ؛ باد در سایه درختانش ؛ گسترانیده فرش
بوقلمون ؛ ان پر از لاله های رنگارنگ ؛ وین پر از میوه های گوناگون ؛
و از بناهای عمارات عالی بنیاد و قصرهای زرنگار فلک بنیاد رشک ارم ذات العماد
التی لم یخلق مثلها فی البلاد باغ سعادت [illegible] سخن ؛ سعادت کند روی [illegible]
چو باغ بهشت بهره ور اراسته ؛ در و میوه و از هر چه دل خواسته ؛ [illegible]
ان باغ کوثر [illegible] ؛ که جنت [illegible] هر یک درخت ؛ [illegible]
شکر ؛ خجل مانده از لذتش قند تر ؛ بود اب حیوان ز خوشش خجل ؛ که طبع
لطیفش بود معتدل ؛ بود خوش نهالش پیش نظر تماشای ان [illegible]
بهوشی بود فخر انگورها ؛ کز و بهره یابند شاه و گدا ؛ با وصف ان از این

گوش کن ؛ ز نغمه شکر فراموش کن ؛ بود دانه اش حب نبات ؛ که [illegible]
از و خلق عالم حیات ؛ بود صاحبی ز رنگ یاقوت ناب ؛ که پرورده از لعل
در رنگ و اب ؛ از ان صاحبی بهتر از شکر است ؛ که هر رنگ لعل لب دلبر است
ز امرود اب خضر منفعل ؛ چو اب خضر شیره جان [illegible] ؛ ز نو رسی و از علو هم
سخن ؛ که گر دود بر اب [illegible] دهن ؛ ز امرود و شفتالوی [illegible] ؛ درختان
کند در و گوهر نثار ؛ کنم وصف شفتالوی دلپذیر ؛ که از میوه ها نیست مانند نظیر
بطعم خوش از میوه های دگر ؛ لذیذ و لطیف است و مطبوع و تر ؛ [illegible]
ز اب نبات ؛ چو اب خضر فزاید حیات ؛ [illegible] جهان
ز شیرین شیره جان فشان ؛ که در رنگ و هیئت چو گوی زر است ؛ بطعم [illegible]
بهتر از شکر است ؛ [illegible] کام ؛ که از نازکی اب گردد تمام ؛ [illegible]
[illegible] عنبر سرشت ؛ بود [illegible] ؛ و از خیر سرشت [illegible]
ان اعلیحضرت سلیمان نشان شعر روزی که ز موسم بهاران ؛ بود ابر و لی نمود باران
خورشید ز ابر پرده بسته ؛ در هر گره غنچه گل نشسته ؛ فراش صبا بساط [illegible]
هر سوی شکوفه شگفته ؛ اب از سر لطف و مهر جوی ؛ سبزه بهزار ناز رسته
این روی بپای گل نهاده ؛ وان در قدم چمن فتاده ؛ از بس که دمیده سنبل تر
گویی شده خاک کوی عنبر ؛ هر سو [illegible] ؛ چون گلشن اسمان زمینی ؛
خاص و عام بحرمت تمام بقصد گشت و سیر اتفاق نظر بان دلپذیر و مشتاقان [illegible]
شوق زفاف مهوشان [illegible] و همراهی گلرخان با خط و خال فرحان و شادان
توجه بجانب روضه دلگشا و حدیقه روح افزای باغ سعادت اباد که نو بهار گلشن

ارم و روضهٔ رضوان و مثالی از ریاض فردوس و بستان جنات نمودند
نمو تعالی الله عجب خرم فضایی | نهایت دلکش آب و هوایی | در ان ایام
هواخان از رسیده | در روی گلرخان گلها دمیده | هزاران عندلیب
آواز و کبک دری | چو زهره نغمه پرداز و سخن گوی | و بعد از رسیدن حلاوتی
باد بهشت آیینی و نظر بگلشن چو دانی از نفحات طرب انگیز آن باغ
گوش اهل تمیز و هوش سرمست پرواز هر سرو و علم بر آیین عشق
و حضور بود و کلم حبذا نیش کو شنیده رخ چو گوی بد | سعادت نغمی نشاط
سرود و صبا در ریاض شد و مشک بیز | نسیم صبا شاهراه رفت [illegible]
خبر داده و از گل زهر سو هزاران | نای چمن خوانده نشاط بهار | نسیم بهاری
در اطراف باغ | بر افروخت از لاله چندین چراغ | و انگه کثرت الوان
اطعمه و اشربه لذیذه و انواع میوه های گوناگون بیرون از اندازه
چند و چون دران بزم محل عقلا حیران و متعجب بود | همه باغ پر خوان از اسماء
ز نعمت در هر چه دل خواسته | لذیذ و لطیف و معطر نگار | خورشها
طاق پر در خوشگوار | پر از میوه مختلف هر طبق | از باغ جنان حله برده
سبق | و در آن باغ خلد آیین و چمن رشک بهشت برین | حوران خورشید
وش با ولف صراحیها نقره و جام های طلا پر از عرق قرنفل و دار چینی کرده مطابق
کریمهٔ و یسقون فیها کأسا کان مزاجها زنجبیلا | باصحاب نشاط دران بساط تکلفهای
گوناگون می نمودند | بدست ساقیان ماه رخسار | صراحیهای فغفوری نگار
زمجت خود صراحی بود خشنود | که دست گلرخان در گردنش بود |

زشادی

ز شادی جام را مانده دهن باز | که بوسد لب خوبان طناز | شکوفه بستان
افشانده زر بر سر | بدامن ریخته گل بستان زر | از هر طرف جوانان
غلمان سان کمر خدمت بر میان جان بسته با جنبهای پر از نوا که بصدد قم
دده گیره [illegible] | بود جلوه می نمود و میوه های آبدار
سیده باغبان برکرده آب | نگر ده هیچ ما در این تصور | که آب
از درون ز غمان شنیده | چون بر رای سلطنت آرای خورشید
ضیای این مشتاق حالی ملکان ظاهر و هویدا و روشن و مبادات کریمانی
موالات جانبین با علی مرتبه رسید و اساس مصافات ناسی در جهت هویدا
و قاعده اتحاد و یکجهتی مستحکم و ارکان خلوص اعتقاد و که ضمان [illegible]
لاجرم بمقتضای یکانگی و دوستی جهت مبارکباد تخت سلطنت اسکندر
شان سلیمان مکان و تهنیت فتح و نصرت آن خاقان فریدون نشان
امارت ماب حکومت نصاب آن سپهسالار شجاعت انتساب اعتقادی امیر
الامرایی منظور انظار عنایت بیغایت شاهی مشمول عواطف و مکارم
پادشاهی [illegible] پادشاهی [illegible] والاماره و الحکومه و الشجاعه شاهقلی سلطان
تکلو که ولایت در بایجان دام عزه و مجده و معالیه که از ابتدای جلوس
سلطنت این مخلص الی الان بمرتبه عالی سامی و منصب جلیل القدر گرامی امارت
و ایالت نامی معزز و سرافراز بمرتبه عنایت و تشرف حرمت از اقران
و اکفا مستغنی و ممتاز بوده و هست و دایما مکارم اخلاق حمیده اش
و مطلوب و مساعی خدمات پسندیده اش مقبول و مرغوب [illegible] وجه احسن

از زلال سلسال تربیت شاهانه نشو و نما یافته و نهال اعتقاد و ثمر از رشحات
عاطفت خسروانه سرسبز و سیراب گشته و همچنان که نسبت مخلصی دولت خواه ازلی
الیه مراسم خدمات تقدیم رسیده و در شاهراه طریقت و طریق اخلاص
و خدمت ثبت قدم بوده آن عزیز سریر [illegible] نسبت سلطانی ما
قدم بوده و کمال خدمتکاری و غایت جان سپاری بظهور رسانیده
چنانچه در وقت آمدن سلطان بایزید [illegible] و سرحد ولایات این مخلص
صادق الوداد که حکومت آن تعلق بآن ایالت پناه مشار الیه داشت با وجود
آنکه جمعی کثیر از لشکری همراه او بوده اصلا التجا ننموده [illegible] ساحت ما
نجاه نفر از ملازمان [illegible] در سلاق در حوالی او حاضر بوده [illegible] و رفقه اصحاب
ملازمان خود جهت جاهای امرای ما [illegible] که در یک [illegible] بوده اند [illegible]
مقید شد و مضمون آن ثبت را مسطور [illegible] روزی که بوده
از دست مقصود افسوس و دریغ [illegible] و ملاقات کرده
[illegible] و کلمات دلفریب بی نظیر احاطه تسخیر مشار الیه نموده و او را [illegible]
که بوده [illegible] رسانیده و هر فرقه که [illegible] و اخوان نموده اند و او را از
آمدن نام ساختند ایالت پناه موفی الیه هر گونه وسایل دفع و منع آن نموده
و اگر خیانت [illegible] تدبیر آن ایالت پناهی بود مشار الیه بطرف
[illegible] دیگر باره [illegible] فساد [illegible] و عاقبت مرجع الفعال [illegible]
این محبت و التواد و خیرخواه [illegible] بوسی درگاه اعلی و بارگاه
معلی فرستاده شد که بعد از ادای ثنای این اخلاص [illegible] و دعای [illegible]

آن دودمان سلاطین پناه مراسم عرض نمایند و اخلاص محبت و التواد و وظایف
نیاز [illegible] اختصاص مخلص با اشتباه قیام نموده و به اعداد شکر گذاری جلوس
مبارک همایون و شرایط دستیاری سلطنت و خلافت ابد مقرون
تقدیم رسانند الحمد لله و المنه که صورت آرزوی که درین مدت ملک
اندیشه زیب صفحه خیال [illegible] از پس پرده غیب روی نموده و جمال مقصود
و مطالع سعود در وجه مطلوب از حجاب احتجاب [illegible] خاطر محبان
صادق و مخلصان موافق نقاب گشوده شعر آنچه دل از طلبش [illegible]
در پس این پرده نهان بود یافت و صد هزار از آن شکر که مالک الملک
متعال [illegible] سلطانه از محض عنایت بی غایت و یمن [illegible]
نهایت بکام دل دوستان محبت صادق و مراد خاطر مخلصان [illegible]
زمام حل و عقد امور عالم و قبض و بسط [illegible] بقبضه اقتدار آن سلطان
عالیمقدار کامکار داد که تا اختر [illegible] سعادت طالع [illegible]
افلاک [illegible] ارتفاع صاحب قران خورشید مکانی [illegible]
از کمال مرحمت و شفقت [illegible] [illegible]
[illegible] تیغ سلطنت و فرمان روایی و بشارت و عظمت [illegible]
کشایی سلطان سلیمان مکانی را در عرصه عالم منتشر ساخته و آوازه هیبت
سکندر خاقان نشانی را در بسیط جهان انداخته که از [illegible]
گوش جهانیان باین [illegible] صدای [illegible] الحمد لله [illegible]
اوج عظمت و اقبال و [illegible] شوکت و اجلال از عون عنایت الهی [illegible]

شمس آفتاب وار افروز تکار بر فرق فرقدها یون نهاده و سعدهای جلال
این مجلس را سبح الاختصاص و محب صادق الاخلاص روی زمین را از بر بکیس سلیمان
امین در او رده و بر تخت و مسند دولت قرار گرفته ابواب مرحمت
و معدلت بر روی خلایق گشاده پس از شکر این موهبت کبری و نعمت
عظمی که منتج مسرت تام و متمم بهجت الکلام است بعضی اخبار فتح و شا
دمانی نموده تهیه اسباب عیش و کامرانی کند سزاست و همواره شکر گذاری
سلطنت بیزوال و دولت بی انتقال مفهوم این ابیات دلگشا مضمون
این اشعار مسرت فزا ورد زبان سازد شعر دلا شکر کر دین که دیگر بار
بکام دل دوستان گشت کار خدا از کرم لطف و رحمت نمود در فیض
بر روی عالم گشود جهان را شاد آنچه بخت شاد او بر دولتش در فتح دولت گشاد
چو دولت رخ شاه فرخنده دید جوان شد که دولت به دولت رسید
جوان گشت از اقبال او چرخ پیر باقبال دولت شد آفاق گیر بسی گشت فلک در ادوار
انتظار بسی روزها گردش روزگار بسی گرد سیاره سپهر بلند که تا
شد آن کوکب ارجمند چو بخشید اورنگ شاهی نشان فلک ریخت
در و گوهر افشاند سپهرش سلیمان ثانی نوشت همای سعادت بر او سایه
بلند بر این جا که آن ظل رحمت فکند ز بخشش زمین ارجمندی گرفت ز
بخشش فلک سربلندی گرفت جهان یافت زیب دگر از نوی فلک کو شد
ایام خسروی نوی یافت این شاهی از نو نیازمند صد ما جاهی از نو
چو شد نام شه سکه روی زر زر از نام او یافت زیب دگر شهنشاه

عادل

عادل و دل نیک رای زهی را با محض لطف خدای ز رخشان فروغ
در بلند اختری سلیمان بد و داوده انگشتری ز الطاف یزدان
قوی پشت او نگین سعادت در انگشت او سعادت از او و مددها اقبال و
بخت سپاهی باقبال او تاج و تخت باقبال و بخت راه صد ساله
با بوس او تخت شد سرفراز چو لطف خدا شد مددکار او بهرکار ده
بود یار او بدانکو نرا این شاهی نهاد که شد مرده نام سلیمان
ز یاد او ز لوح جهان محو شد حرف غم برافتاد این جور و ستم
بعهد همایون آن داوکر بعالم نماند از مظالم اثر نمد شهر محزون مدکوه
دست خرابات ویرانه شد گلشن بخت از آن دور زمانی که محمدی رسید
که منسوخ شد رسم بیداد و کلید ز بهر و مال عالم درین روزگار نوکیسه فرد
شد و خشم یار خوشا آن شه که چون بزم عشرت نهاد جهان را می از
ساغر عدل داد ز عدلش چو ایام آرام یافت جهان از همایا
خود کام یافت بهار است عدلش که از فیض آن جهان کهن سال شد
نوجوان سلیمان شکوهی که در جلوه ساز شکوه سلیمان با و گشت باز
هو انجمن شاهی که کردون پیر ندیده بدیده مراد او را نظیر جهان تا جهان
تا جهان فریدا چنین شهریاری نیامد پدید فلک خانه دولت از آن
سپهر شد بس آنچه دل خواهش بتوفیق شده کار او ساخته مراد دل هر
پرداخته کز اندیشه اش عقل حیران شده ز حق هرچه او خواسته آن شده
مرادی که در خاطر آراسته جهان زو نمود آنچه او خواسته دم

کنون گر کسی بعالم زند ۞ وگر زد بعالم دگر دم زند ۞ کسی را زخط فرمان او سر
نتافت ۞ که چون قلم تیغ بر سر نیافت ۞ جهان گشته مامور فرمان او ۞
زر روی شرف چرخ دربان او ۞ فلک بنده و آفتابش غلام ۞ زمانه مطیع و
جهانش بکام ۞ چگویم از آن خسرو کار او ۞ که بیش از شمارست آثار او ۞
هزارانش بنده بر محتاج غیر ۞ تا مضای آتش بحر محیطش خیر ۞ به نیروی
مردی و فرهنگ خویش ۞ بگردون بر افراشت اورنگ خویش ۞ گواه
دهد در جهان خاک و آب ۞ همین بر فلک خسرو آفتاب ۞ که چون او
نبودست ۞ نه در مکی و بخشش و نام و ننگ ۞ به هر کس که روزی عطایش
رسید ۞ دگر در جهان روی حاجت ندید ۞ بابن دانش و داد و دامن فراخ
منالش نبودست شاه دگر ۞ کمالات آن شاه در ما نوال ۞ فزونست
از هر چه بندی خیال ۞ الهی بود لطف حق کردگار ۞ نگهدار شه باد در
روزگار ۞ توئی در جهان شاه بیدار بخت ۞ ترا داده دولت سزاوار تخت
نهادی قدم تا به تخت کیان ۞ سر تخت گذشت از آسمان ۞ نیامد زنسل [illegible]
بیدار بخت ۞ کسی چون تو صاحب سعادت بخت ۞ شدی سایه حق ذوالجلال ۞
ولی سایه کو نبیند زوال ۞ سلیمان اگر رفت شاهی تراست ۞ جهان
در جهان پادشاهی تراست ۞ بمهر شرف گشته اشرف تو ۞ سر سلیمان
شرف شو ۞ جهان مر ترا داد یزدان پاک ۞ زمانه بر خورشید
تا تیره خاک ۞ بود هر چه در زیر فرمان ترا ۞ شده جا سر سلیمان ترا
صف آرای میدان شاهی توئی ۞ سزاوار ظل الهی توئی ۞ جهاندارست کار تو

از بهر دین

از بهر دین ۞ بود پادشاه مجاهد چنین ۞ جهان عالم آرای گیتی مراد ۞ که شد
ملک را فضل شاه آن زاده ۞ ز اقصای چین تا سر حد روم ۞ [illegible] زنگ
جو از هند و روم ۞ چه ایران چه توران چه بحر و چه بر ۞ بجای کیست از
عمارت اثر ۞ همه پادشاهان عالی تبار ۞ که هستند در ملک خود شهریار
سزد گر بگویند پیر و جوان ۞ تو کی شهنشاه عالی مکان ۞ ترا زیبد این
تخت و کلاه ۞ پناه سلاطین عالم پناه ۞ در اقلیم شاهی مسلم توئی ۞ تو خورشید
سلطان عالم توئی ۞ توئی آن شهنشاه فرخ سرشت ۞ که عالم ز عدل تو شد
چون بهشت ۞ نشان تو ای شاه عالی نژاد ۞ که بنشست بر مسند عدل و
داد ۞ اگر خلق جهان سر بسر ۞ همه وصف گویند از آن دادگر ۞ هنوز
از کمالات آن شهریار ۞ نگفتند یکی از هزار ۞ پس آن به که [illegible] دعا
درین عرصه خاک دعاگستریم ۞ الهی باسمای حسنای تو ۞ بعزت و بجود و بقا
الاهی تو ۞ که شه را چو از لطف عمر داد ۞ شهنشهی صاحب سرفراز ۞ بقا
تا بود ممکن آن شهریار ۞ ز بخت و ز اقبال بود کامکار ۞ شه نوجوان باد فیروز بخت
باقبالش آراسته تاج و تخت ۞ مبادا از بخت و دولت تهی ۞ سرا
دارا و تاج شهی ۞ بماناد فرمان ده کامران ۞ فزون زانچه عادت سپارد
جهان ۞ مدد از بخشش عالم افروز باد ۞ بخشش در نوروز روز از روز باد ۞
و آثار قدرت و شوکت آن پادشاه کشورستان که از عهد حضرت خاقانی
و صیت صولت سلیمانی [illegible] گردانیده و آئینه ضمیر مهر تنویر سلاطین
سلاطین جهان را اصابت رای عالم آرای این اسکندری [illegible] عالم و عالمیان

نار و ساخته از نشاوهای از نوبت عظمی و خوشحالی این عطیهٔ کبری مرغان خوش الحان در نغمت
سلطان سلیمان مکان زمزمات ولا و ثنا آغاز کرده و عنادل خوش آواز و مقام
ثناخوانی سکندر زمان نغمات طرب آگین بنیاد نموده مثنوی گل ای بلبل گلشن سحر خیزی
دوزنت گل کبی نغمه پهلوی ؛ نوای دوزنت نغمه بیار قبیل ؛ شهنشاه مدحی
آغاز قیل ؛ بحمد الله اقبال دولت کلی سار ؛ تو طغرا با نصیبه حکمی طراز ؛ شهنشاه
عالی نسب شاه بخت ؛ سزاوار بوز افسر و تاج و تخت ؛ آتا دن بیله فخر حاکم کیان ؛
عدالت بیله فوق نوشیروان ؛ شهنشاه جم قدر عالی تبار ؛ آتا دن آتا دن خداوند کار ؛ اعوذ دین ایدی ربی عالی آلن جان ؛ قو جه بحمد شاه صاحبقران ؛ تو
بخت ایله الفر سخری ؛ قلوب تازه آیین سکندری ؛ ایردور سکندر
باورا ولکا ؛ بولوب بو سعادت سزاوار انکا ؛ اگر تسیدی سکندر تخت کیم تاج
ملکده قویدی تاج و سریر ؛ بو انیندن جهان بولسون پر دو تاک ؛ جو قائم مقام
اولدی جدا جد پاک ؛ زهی مجمع الطاف وردوگار ؛ به آمین الی تلطفدن گیترو
بولکون لایق اورنگ افسر انگا ؛ سزاوار اقلیم و کشور انگا ؛ کیمین بنده خاقان
قیصر انگا ؛ سکندر اگر کلیدی آئینه ساز ؛ ضمیر شهن بولدی مرآت راز ؛ اگر اول
آب حیوان ایچون بوردی آت ؛ شهنشک هر سوزی اولدی آب حیات ؛ اگر اول
فتنه یاجوجه چکدی سد ؛ شهنشک هر فتنه کلک سد ؛ اگر اول عالم اولدی
بو عالم دور بوره بسته رفضر ؛ اگر اول چکدی طلسم ؛ شهنشک
ایردور تخت دولت شه رهنمای ؛ ایدلشده اور عقل و رای ؛ ظفر
فتح ال شهنشک ؛ باری عجب دین ذات شهنشک ؛ ایردور انیدن

جهان امنی و خلق آسایشی ؛ فلک اقتداری که روی زمین ؛ ایردور ایردور تنگ
غلط برین ؛ قوتنک بی عشق و غیرت بیله ؛ شهنک و تسیدن فراغت بیله ؛ بیاد
زمی خرم و کامران ؛ زهی خوشدل و شادمان ؛ جهان انجدن الا جمال
کمال ؛ که برباس مثالنی خیل اجمال ؛ جو طبعی ایردور شعر ده کمبریج ؛ تو اکلکی
هر صف ملکنج ؛ کیشی جون نظر علیه بو انیدر ؛ تیر بو نمونه مان فیض انک جا
شده بوانه گر تحتی قلیس نظر ؛ ایردور بیت شی ر تکاره لر ؛ انک حرف حرف اثر
خیال ؛ باری جب تمورنک لی مثال ؛ ز انش کیم انک لدین کلمه ی ؛
بو بولنه ی جهانده کیم و بلبعه ی ؛ جو عکس ایما و صعک انمک دا ؛ قلبی الی آفتاب
بیر آن ربع عالم ؛ فلک قصر عمر انکیزی مار ؛ ایردور ربع مسکون قرار ؛
انک تاج امری اولسون نمان ؛ انک سلطنت تختی دایم مکان ؛ ظفر بیله
اقبال یاورا انکا ؛ سعادت بیله بخت جاکر انکا ؛ خسرو انجم سپاهی که از سحر
صبح دولت ابدی الاتصال کلزار جهان را چون بهشت برین خرم و از شعشعه
خورشید سعادت و اقبال گلشن آمال اهل روی زمین را رشک باغ
ارم گردانیده شاه گردون وقاری که تخت بلند پایه جاه و جلال از شرف
شرف سلطنت و شهریاری ان خورشید سپهر سعادت و اقبال زیب و زیور
یافته و منشور لوای مهر اعتلای خلافت و جهانداری از پرتو انوار مهر طالع فیروز
ان سپهر معدلت و فرمان روایی چون آفتاب عالمتاب منور گردیده
شاه قوی طالع فیروز بخت ؛ زیب ده افسر شاهی و تخت ؛ درخور او
افسر مهر آمده ؛ تاج شد از دولت او سربلند تخت شد از مقدم او

ارچند لطف خدا کرده باو یاوری یافت ز حق مرتبه سروری شکر که شد
پادشه بحر و بر شاه سلیمان صفت داوری عدلش از اندیشه عالم برون
جودش از اندازه و تعداد فزون طایر زرین رسن سیمین قفس بر سر خوان
کرمش مگس بحر ز فیض کرمش پر شده قطره ز بارانش صدف در شده ابر
کفش کرده جهان بوستان ستره سواد از رخ هندوستان بر در او
مه غلام حبشی در ره او و هر گدای حبشی شکر که از دولت شاه جهان
امن و امان یافت زمین و زمان ضبط جهان شاه جهان یافت مشکل
عالم همه آسان کند شه که شد از مرتبه جمشید ملک سایه چو افکند خورشید
فلک ظل ظلیل ملک داوری ملکت فروزنده چون مهر لشکری و مهر
از او بر مراد لشکری از بخشش و شهری ز داد ای خجل از لطف تو ابر سخا
خلق جهان از کرمت کامیاب بحر عطا از کف جودت خجل کان سخا
از کرمت منفعل چون بگشایی در گنج سخا از تو رسد فیض بشاه و گدا
مهر عطا از تو صفا یافته ماه سخا از تو ضیا یافته ریزه خوان کرمت
قرص مه حاتم طی سایل این بارگاه ای ز تو آسایش خلق جهان سایه یزدان
بسر بنده گان قفل سرای جهان را کلید از همه شاهان ترا برگزید
ملک جهان را بتو بخشیده اند زانکه ترا لایق آن دیده اند کیست
چو تو لایق فرمان دهی باد مبارک بتو شاهنشهی فضل خدا کرد ترا
کامگار بر سر آفاق شدی شهریار ملک جهان چون بکام شد
خطبه اقبال تو تازه گشت پایه منبر ز فلک برگذشت سکه اقبال

تو یافت

تو یافت زر عزت و افسر ز خدا یافت زر لایق این دولت والا
توی قابل این نصرت عظمی توی آنکه درین دایره دوران ترا است
موجب شکر که دوران ترا است در خور این موهبت و این کرم شکر
می باید و شکرانه هم شکر کند از کرم بی شمار میخور و می بخش بعمر دراز
ملک سلیمان بتو ارزنده باد کشور شاهی بتو پاینده باد بر همه آفاق
توی شهریار باد پناه تو خداوندگار و چو صفحه جهان از طلوع نیر اقبال
روز افزون زیب و بها گرفته و ساحت زمین از نور ظهور دولت ابد
مقرون صفت اشرقت الارض بنور ربها پذیرفته متقیان عالم بالا کلک مشیت
ازلی و ارادات لم یزلی منشور سلطنت هفت کشور را باسم سامی اعلیحضرت
سلطانی ظل سبحانی مزین و محلی نموده اند نشان خلافت ربع مسکون را
بالقاب همیون حضرت شاهنشهی سکندر جاهی مشرف و مجلی فرموده
پادشه سکندر دارا حشم داور دوران سه صاحب کرم بحر کرم در رتبه
کان عطا شاه شهنشاه دین آقا سایه خدا سایه رحمت الکا
روزی اندوه تخت سعادت الکا سکه و خطبه او بدین سرفراز
فتح و ظفر دولت بنده کارساز زر بنوازی القاب امت محترم سکه بقدر
کواکب در حرم خطبه جامع قدر را شناطوب ثریا بالعدل ملبه لمغرا القلوب
خطبه جامی آخوند سرمدی کرسی نه پایه اسکندری مهر بولب سایه
سنگ سنگ ای نوزیده مهر گنبد سنگ تمن قدم سنگ سله
ای کامران دولت کهن سال جهان نوجوان هر نه کالید بستی نظیر

بار به سجده بر بر بدن دلبند برا ؛ بدین نامی سلطه و رتبت عنایت ؛ با مرادات امکان
سپاه سبز و نبات ؛ و هر کو ز بندی نو ماه تک ؛ فلک نشان در بندی نو شاه و بیک
تا که فلک دور قطور و سال و ماه ؛ دور دانی سور سن بالغ بادشاه ؛ هر چه مراد
کز قبله هوس ؛ تا نبود آنک عاقبه دست رس ؛ بر رای عقده گشای
افلاک و ضمیر قمر نور خورشید انجلای آن سلطان عالمیان ظل الله و ان خاقان
کشورستان عالم پناه ظاهر است که این محب حقیقی و مخلص مکرمت تحقیق جنس
از سر نیت صدق و صفای طویت سند عی انتظام اسباب سلطنت و کامرانی
و التیام مواد فرمان دهی و کشورستانی آن اعلیحضرت سکندر منزلت سلیمان مکانی
بوده و بحمد الله تعالی که شاهد مقصود بر وجه دلخواه در شبستان آرزو چهره
نمود گشوده و پرتو انوار آفات این مدعا بین تا بیدات عالم بالا و محض توفیقات
حضرت بیچون تقدس و تعالی تا حد آفتاب طالع فروزان و لیل ابرزوال لامع
و تابان و بر مثال کوکب اقبال اجلال حشمت ابدی الاتصال ساطع و نمایان گردید
شکر بدر که صبح دولت را ؛ آفتاب از افق نمایان شد ؛ قاف تا قاف
عرصه عالم ؛ همچو فصل بهار خندان شد ؛ کار شاه جهان بلطف آله ؛ بر مراد
دل جهان خندان شد ؛ کامران سدّت بهانی بیدا ؛ هر چه میخواست از خدا آن شد
و تاج و تخت از فروغ طلعت همایون آن پادشاه جهان پناه جوان بخت مزین
و منور گشت ؛ جهان بخش آفتاب سغف گستر ؛ که تاج و تخت از وی شد منور
نهاده بر سر شمع تاج دولت ؛ نشانده بر کرم ز تخت عزت ؛ شهنشاهی
که آمد چون سلیمان ؛ همه روی زمین زیر فرمان ؛ بعزم پای بوسش

قاف تا قاف ؛ میان بسته شهنشاهان اطراف ؛ زمین چون قدم شاه جوان بخت
ز رفعت بر گذشت از آسمان تخت ؛ منور تاج و تخت از دولت او ؛ ز تائید
حق از نصرت او ؛ به دولت سایه لطف آلهیست ؛ جهان را سایه لطفش پناهست
زهی چتر بلند گوهر نشانش ؛ که ظل الله بود سایه نشینش ؛ جهان در سایه او آرمیده
چو مردم در سواد او خزیده ؛ ز ایوانش فلک را سر بلندی ؛ زمین را از اساسش ارجمندی
فلک در عرصه قدرش پیاده ؛ قدرش آنچه میبایست داده ؛ ولیکن نخبه سرابی
سمندش مطلع انوار شاهی ؛ کدامین نغمه کو در دل ندارد ؛ کدام اقبال کو حاصل
ندارد ؛ خرد و عشقش اسما کرد ؛ فلک تاج قدرش عرصه ؛ نهال جاه اش ارکبهر بار
باغ دل همه عشق آورده بار ؛ جهان خرم شد از باران جودش ؛ گلستان عالم از فیض وجودش
دوان آوازه او قاف تا قاف ؛ در اسا نیش ز الطافش جهانسید ؛ ز عدلش خلق در عهد سند
بروی ش دیده دولت منور ؛ ز علمش نو جهانها معطر ؛ منور کرده عالم را ز الطاف
گرفته صیت عدلش قاف تا قاف ؛ ز بخشش هزاران حاتم طی ؛ کرم آموخته در مجلس اوی
خرد آنچه از هر شان بسندد ؛ خرد اینجا همه در ذات او دید ؛ ملوک عهد نقش
سخن بیرون زامکان گفتنی نیست ؛ درین لطف کمال و دانش او ؛ کمان شده دوی
نسبی حال است کین کار فلک ؛ بسر گردیده گرد مرکز خاک ؛ که از فیضان عنایت عالم
براوج سلطنت گردید فیروز ؛ از آن تیره دوران کهن سال ؛ بشارت داد عالم را باقبال
فلک از شاد و شادمانی ؛ بدولت داد دوران زندگانی ؛ جهان کهنه از نو زندگی یافت
ز نور طلعتش فرخنده گی یافت ؛ جهان زنده بدین صاحب قرانست ؛ از این شکرانه کو جهانست
شهنشاهی که دوران کهن سال ؛ بده و داده نوید فتح و اقبال ؛ جهانرا در جهان گردد جهانگیر

کار بخش جوان شد عالم :. نو جوان اول برکن دوران که :. شاهی و دوری دور
شاه اول ای جستهٔ اول کم در ره دوران دوری دور :. کز سکر عامده سرکردان
لیا پروانه :. خورشی منور در جهان جمع بستان و دوری دور :. ما امید الیه
جانده ای کدای منیر :. در که سلطان دار کم لطف و احسان دوری دور
محنت زنی بر دون اهل باک ادوب سرکون مراد :. حزم اول کیل حکمه غم
کم ظل سبحانی دوری دور :. خود انش اغث امن و امانت :. دعا کش در جهان
انس و جانست :. الهی تا نشان است ز دوران :. مزین باد از و تخت سلیمان
خوشند ملک سلیمانش مسلم :. بکام دوستانش شاه عالم :. فلک چون خاک حتی بر
مکین باد :. کلهٔ جالش در بستن باد :. ایام سلطان اقلیم معالی :. جهان هرگز
مباد از تو خالی :. تیغ بای از اقبال و از بخت :. مباد ا سوجود است فرو تخت
خدا و نذر زمین و صرخ احضر :. نهاده بر سرت از مهر افسر :. مبارک باد ت
ای ظل الهی :. نشستن بر سریر پادشاهی :. بنوا ز ده شد ملک سلیمان شهابت
تفاخر کرد دوران :. گلستان شد باقبال تو عالم :. ترا شاهنشهی گشته مسلم
ز عدلت ساحت ایام گلشن :. ز لطفت دیده احباب روشن :. فروغ دولت
از بخت فیروز :. چو ماه نو فزاید روز بر روز :. یارب که ترا بخت و همایون هر روز
روی بت زنی نشاط کلگون هر روز :. همچون مه نو قدر تو عالی هر شب :. چون
فصل بهار زینت افزون هر روز :. الهی تا نشان باشند ز عالم :. مباد ملک
عالم بی تو خرم :. همیشه بخت و دولت یار بادت :. همه با بخت و دولت کار بادت
مرادت را سعادت راهبر باد :. ز نو هر روز ت اقبال دگر باد :. مظفرا

ادل

بر دشمنت شاهات :. بعد از سر دولت کلامت :. همیشه بر جهان حکمت روان باد :.
سعادت بندهٔ آستانت باد :. بکتی داری و عالم پناهی :. همه کار جهان باد
که خواهی :. خدا دایم نگهدار تو باد :. بکام تو همه کار تو باد :. سلطان فلک قدر
گردون وقاری که از انوار لطف و مرحمت آن عالیشان عرصهٔ جهان و صحن زمین
و زمان منور و روشن و از رب ذات عالی صفات و عز قدوم سعادت
ایات آن شهنشاه دوران فخر سلیمان مسند کامرانی مشرف و مزین
و از پرتو خورشید ابد مقرون آن خسرو گردون شکوه دیده محبان پر نور
و خاطر دولت خواهان مبتهج و مسرور باد و خفاش صفت چشم حاسدان و بد
خواهان از اشعه لمعات آن خیره و کور و تیره و بی نور و خسرو گردون شکوه
فلک اقتداری که پایه کمال رفعت و درجه عالی منزلت و دولت روزافزون
آن عالیحضرت بیرون از حد و ادراک و وهم است و از ادیال اجلال او ما
ذات عدیم المثال آن صاحب اقبال کوتاه و قاصر است با عقل و فهم است
پادشاه فریدون حشمت جمشید اقتدار خسرو سلیمان منزلت گردون وقار
آن شه گردون شکوه نامدار :. آن فریدون حشمت جم اقتدار :. پایه قدرش
بیرون از حد و هم :. قاصر از دامان و صفش دست فهم :. فرق تاج از فرق
گردون سای او :. برفراز تخت شاهی جای او :. تخت شاهی زان شده والا
گهر :. یافته از مقدمش فر دگر :. برفراز تخت شاهی چون نشست :. شمس اقبالش
صف اعدا شکست :. چون نشست آن شاه بر تخت مراد :. دست احسانش
بر خلایق برگشاد :. پرتو لطفش بهر کو افتاد :. حاجتش دیگر نباید هیچ باد :. عالی از

لطف او شاه داده ما ∴ اهل عالم از خصم از او امده ∴ دولت و اقبال شاه کامران
شد پناه خلق عالم در جهان ∴ مثل درگاه شه مسکین نواز ∴ پادشاهی را بود روی نیاز
عدل او در روی زمین زارین داد ∴ تا قیامت اسمی از سبب داد ∴ عدل او
داد شد در جهان مشهور شد ∴ سر بسر آفاق از و معمور شد ∴ عدل شاه گردون
برید راه آه ∴ [illegible] ز انصاف بیان داد خواه ∴ عدل او از عدل نوشیروان گذشت
پایه تخت وی ز کیوان گذشت ∴ از شرف خواهد که گردد افتاب ∴ بنده آن
شاه کامیاب ∴ تیغ او در معرکه وز مصاف ∴ در دل اعدا افکند صد شکاف
فتنه در ایام عیش نا پدید ∴ گنج هر مقصود را کلکش کلید ∴ ای تو شاه کامکار سرفراز
عالمی را بر درت روی نیاز ∴ بر درت گردن کشان بحر و بر ∴ جمله بهر خدمت
بسته کمر ∴ شد همای فتح و نصرت رام تو ∴ عالمی اسوده در ایام تو ∴ از هجوم
عسکر نصرت اثر ∴ شد بلاد کافران زیر و زبر ∴ ای شهنشاه سلیمان منزلت
تا ابد بادا مبارک منزلت ∴ در سریر سلطنت سلطان تویی ∴ شاه دوران
سایه سبحان تویی ∴ از فروغ رای تو ماه منیر ∴ شد چو خورشید فلک [illegible]
انجم رای عالم آرایت بود ∴ دور گردون تابع رایت بود ∴ روز و شب ای
خسرو انجم سپاه ∴ پاسبانی آستانت مهر و ماه ∴ آستانت بوسه گاه خسروان
گشته درگاهت پناه خسروان ∴ اهل عالم جمله در فرمان تو ∴ سر بسر آفاق بر
احسان تو ∴ این حکمت همه روی زمین ∴ چون سلیمان خاتمت بر نگین
نصرت و فتح قرین با تخت و بخت ∴ وا بیار تو مبارک تاج و تخت
کین سعادت رتبت تاج مهبت ∴ شهنشاهان شاهی و فرمان دهت ∴ تابه عالم

دولتی

[illegible] نوش ∴ باشد ز رب در پناه لطف حق ∴ یا رب این اقبال را
پاینده دار [illegible] کامرانی حاصل و توفیق یار ∴ تا ابد باد این سعادت بر همه
کوری احباب شهسلطان پاینده ∴ حضرت مالک الملک ذو الجلال دایره دولت
ولا یزال ابواب سلطنت و جهانبانی بر چهره آمال و امانی سلطان عالمستان
و خاقان سلیمان مکان بگشاید که گشت از زلال عالمیان از جویبار عدلش
چون ریاض بهشت سیراب و خرم گردد و عرصه جهان از فیض نفحات کرمش
رشک گلستان ارم شود و شعله تیغ جانسوزش خرمن حشم کفار نابکار را بسوزد
و لمعات آفتاب [illegible] عالم افروزش چراغ فلک و ملک را فروزد و صیقل
تیغ عالمگیرش زنگ کفر از چهره آینه جهان زداید مفتاح سنانش قفل ابواب
قلاع کفر و ضلالت گشاید لهذا حضرت قادر مختار بخت بلند پایه سلطنت و جهانداری
و مسند ابدی پیرایه حشمت و کامکاری را از وجود ذات همایون صفات و وجود
فایض الجود آن پادشاه خورشید احتشام و سلیمانی قرین ساخته مسند [illegible]
شوکت و عظمت را بر دوام [illegible] منیف و [illegible]
و در عرصه جهان و ساحت زمین [illegible] علم فرمان روای [illegible]
ابد عظمت و کشورگشای این شهنشاه عالم پناه بر مفارق عالم و عالمیان [illegible]
مالک الملک واجب التعظیم ∴ صانع و قادر و علیم و حکیم ∴ مملکت
داری ∴ نیک بختی حمیده اثاری ∴ که ز فیض عدالتش عالم ∴ چون بهشت
ارم شود خرم ∴ علم معدلت برافروزد ∴ خرمن کافران بسوزد چو که
با طالع مبارک فال ∴ رفت بر تخت شاه نیک خصال ∴ شد چو بر تخت [illegible]

دست او پای ظلم را بشکست ❊ چرخ بسته کمر بخدمت او ❊ برتر از مهر پایهٔ
عقل شاهی چو او ندارد یاد ❊ دهر مانند او نزاد و نزاد ❊ از برای ذات هرچه
خواسته دل ❊ همه گشته شده حاصل ❊ دور بر شد قرین از هر جا
نقش سکه موافق کامش ❊ یافت از نام شاه زین پرور ❊ سر سر خور روی انور
در عرصه گرده سلطان دارا برده فتح از یمین ظفر بسیار ❊ زر ز تیغ
بر سر اعلام روی ❊ کافران پی بیمان شهادت گوی ❊ آب تیغش غبار فتنه نشاند
آتش ظلم و فتنه جوی نماند ❊ فتنه در خواب شد ز صولت او ❊ عدل بیدار شد
بدولت او ❊ علم عدل بود داد ساخت بلند ❊ پرتو لطف در جهان افکند ❊ اسکه
در ملک تخم احسان کشت ❊ گشت خرم جهان بسان بهشت ❊ از سحاب عطا
لعل عالم ❊ گشت چون گلشن ارم خرم ❊ شکر کزین عدل شاه جهان ❊ ایجهان جنت
عالم آبادان ❊ که گر آفاق سربسر گردی ❊ شهر و صحرا و بحر و بر گردی همه
ملکی درون معموری ❊ وز پی امتحان مخموری ❊ گر کنی فی المثل سوال از بوم
کز حد شام تا نهایت روم ❊ در چه حالت است خانه تو ❊ که بر در بسوی جای تو
گند افغان که بیت ویرانه ❊ انقضا رفتا که من کنم خانه ❊ دست جور و عداوت آن
و ان کی است و ان کی بکشاد ❊ ستم [illegible] بر گرفت از بیخ ❊ بیخ [illegible] میان
اهل جهان ❊ ظلم بنمود عدل نو شد دادن ❊ عالم از عدل او قرار گرفت
ملک خوش روز روز کار گرفت ❊ خسرو تاج بخش تاج نشان ❊ بر سر پادشاه
تخت گنج فشان ❊ گوهر شب چراغ عزت و جلال ❊ اختر صبح دولت و اقبال
وارث ملک سلیمانی ❊ محرم اسرار سکندر ثانی ❊ آفتاب کز بلندی جاه

سایهٔ آتش بوم را هما سازد ❊ چون جهان زو گرفت فیروزی ❊ فرخی یافت از
جهان روزی ❊ همه روزش خجسته باد و فال ❊ باد تا هست [illegible] را مساد زوال
چرخ اگر چه هست ز خسرو ایش ❊ و به دوران سکندر ثانیش ❊ گفت تا عمر و ملک [illegible]
باشد از ملک و عمر برخوردار ❊ سلطان ملک قدر سپهر [illegible] که از فیض نسیم
انعام عام آن حضرت سکندر جاه و غنچه تمنای جهانیان بر گلشن مراد چمن
وصی شکفته گردیده خاقان گردون منزلت خورشید شوکتی که از پرتو
آفتاب عنایت و احسان آن جمشید رتبت سلیمان بارگاه درخت بخت
عالمیان در بوستان مقصود بر وجه مرغوب سر بافلاک سود کشیده شهسوار
آسمان رفعت بلند همتی که از امواج بحر بیکران سخاهای آن منبع جود و احسان
جهان هر یک نصیبی کامل و حظی شامل رسیده اند و از کثرت سحاب رحمت
بانبات اهل عالم در ظل عنایت و سایه رعایت آن معدن لطف و کرم بهره
و خسرو کامکار آفتاب اشتهار عدالت شعاری که از صیت معدلت [illegible]
نصف آن فریدون حشمت دارا [illegible] عدل نوشیروان از صفحات ایام محو
و از کمال جود و سخاوت آن بحر مروت و مرحمت جهانیان نام حاتم و [illegible]
از یاد رفته ❊ سعادت قرین شاه صاحب قران ❊ جهان پرور فیض [illegible]
گران ❊ شهنشاه جم قدر و ایران مدار ❊ که در جاه و حشمت بود بی نظیر ❊ شه آسمان
قدر فرخنده بخت ❊ که چرخ برینش بود پای تخت ❊ زمین گشت از پایه تخت او
چو بخت دانای [illegible] ❊ دانش بزرگ و همت بلند ❊ [illegible]
دو [illegible] نظیرش در [illegible] ماه و مهر ❊ نو موجی از بحر لطفش سپهر ❊ [illegible]

دوست یک مه مهر ∴ چو خورشید رخشنده از فیض نور ∴ جهان کرده روشن
ز نزدیک و دور ∴ گلش پرور ابر باران جود ∴ ز باران شده سبز باغ وجود
همه عالم از فیض او گلشن است ∴ بدو دیده عالمی روشن است ∴ مراعات خلق
خلق جهان کار اوست ∴ در آن کار لطف خدا یار اوست ∴ جهان بنده لطف احسان او
خلایق همه آفرین خوان او ∴ باحسان کند خاطر خلق شاد ∴ جهان آنکه آباد دارد و بیاد
ز احسان این شاه عالی مقام ∴ مراد خلایق بر آید تمام ∴ بود خاتمش چون سلیمان
گره و شد روا حاجت هر کاست ∴ کف او کلید در گنج جود ∴ که یارد در خزاین و قفل این در گشود
بود لطف شاه جهان آفتاب ∴ همه خلق عالم از و فیضیاب ∴ بلطف و جود فردی کز
ندیده کسی مثل او آدمی ∴ حسین خسرو عادل نیک رای ∴ برآرنده کام خلق خدای
سعادت قرین و زمانه غلام ∴ همه کار دولت بدو با نظام ∴ محبت کز گلشن
در درگاه ∴ بکام دل خود شود کامکار ∴ توان شهریاری که در عدل و جود و نظیر
نیاید دگر در وجود ∴ ز شاهان تویی لایق سروری ∴ ترا زیبد آیین اسکندری
تویی آنکه دولت بود یار تو ∴ بکام تو گشته همه کار تو ∴ تویی آفتاب سلیمان سریر
هم اقلیم بخش و هم اقلیم گیر ∴ بدوران تویی صاحب تخت و تاج ∴ جهان را سراسر بتو
احتیاج ∴ جوان جوانبخت و سرفراز ∴ موافق نواز و مخالف گداز ∴ فلک پایه
چتر جاه تو شد ∴ زمین و زمان در پناه تو شد ∴ ز عدلت منور زمین و زمان
شده روشن از نور عدلت جهان ∴ زمین را چو باران عدالت ست ∴ دگر باره
خار جفای رست ∴ ز باران رحمت جهان تازه شد ∴ ز عدل تو عالم پر آوازه شد
جهان شهره شد عدل نور جهان ∴ که منسوخ شد عدل نوشیروان ∴ جهان گرد

بحکم خدای توئی ∴ که شد نام حاتم در ایام طی ∴ جهان سربسر جای احسان تست ∴ زمان
زمین زیر فرمان تست ∴ جهان پیش دست بهنگام جود ∴ ندارد چو یک برگ کاهی
وجود ∴ نظر گر بگدا بر اهی کنی ∴ بیک دو ماهش پادشاهی کنی ∴ الهی که این دولت بیکران
مصون باد از آسیب دوران زوال ∴ فلک چاکر دولت و بخت یار ∴ بهر
اختری سال صد شش هزار ∴ جاه و جاه و جهد و حمد و نار ∴ بکام دل دوستان
سرفراز ∴ نامه مسند سلیمانی و سریر سلطانی از وجود با وجود ذات مجمع
صفات آن وارث تخت کیانی و حارث حوزه سلیمانی زیب و زینت یافته
زمان جهانیان بهار روستان سنگ گرم ملک منان بر آید و ناظل مرحمت آن
هم قدر فلک رفعت و سایه رأفت آن کشورگشای بلند همت بر سر ساکنان ربع مسکون
افتاده و طوطی ناطقه عالمیان بسپاس نعیم احد کرم ترنم بسنایه مسئول از درگاه
حضرت واهب العطایا و اجابه از کرم خالق البرایا آنست که دیده جهان از شعشعه
آفتاب عالمتاب دولت روزافزون آن شهریار آسمان عظمت و اقبال
خورشید سپهر ابهت و جلال تا انقراض دوران روشن و عرصه صفحات عالم
از شوکت بیحد و دون آن فرمانفرمای سریر پادشاهی و متکی تخت شاهنشاهی آنحضرت
فرمان باشند ∴ آنکه بر تخت سلطانی نشست ∴ بر سریر سلطنت مسعود
نشست ∴ شکر ایزد که ره اقبال بر بخت مراد ∴ بمراد دوستان الطاف سبحانی
نشست ∴ شهد فردوس برین از مقدمش گلشن جهان ∴ چون بتخت خسروی اسکندر
ثانی نشست ∴ صبحدم از مشرق دولت بر آمد آفتاب ∴ سلیمان زمان بر مسند جهانبانی
نشست ∴ همواره بر سریر سلطنت تا کار خرد ∴ از نعمت فر پرورش کیوان مهربانی

نشست .: دیده خلق جهان بمطلوب ساز و یافت .: تا بسر ملکت آن یوسف ثانی نشست
شد سریر سلطنت نورانی از مهر رخش .: بر فراز تخت چون خورشید نورانی نشست
کلک قدرت زد بنامش سکه شاهی بنام .: طرح فرمانی چنین از لطف یزدانی نشست
بو و چون صاحب قران خسرو عالی تبار .: از ره صدق و شرف بر تخت سلطانی نشست
از مه و کاری لطف ایزد و بخت بلند .: بر سر تخت شهنشاهی باسانی نشست
بعد نورانی زمین مسند جاه و جلال .: دشمن بدخواه از حسد در چاه ظلمانی نشست
گشت در عالم ز اکسیر سعادت کامیاب .: انکه او را از جهش کردی پریشانی
داشت در دل چون نشان [illegible] .: گو بر ظلمش بجای نظم خاقانی نشست
از جلوس سلطنت مآب آن خسرو زمین و زمان و ظهور خلافت آن [illegible]
آن اتابک رقاب عالمیان که هر آینه متضمن فیضان امطار معدلت و احسان
بر گلشن آمال و ساکنان عرصه ممالک و در و دیوار [illegible]
بر ساحت احوال ساکنان [illegible] افلاک و بسیط جهان و عرصه زمان
پر از سرور و بهجت و امتلا از فرح و مسرت شده تا نصیبی بهوای
عزوای مبارک باد آن شاه سکندر نشان بگوش هوش افراد و جماد
و سکان تمامی ممالک و بلاد رسانید .: ندا آمد ز هاتف اقبال [illegible]
که ملک تو مبارک باد ای سکندر ثانی .: شهنشاه عطا [illegible] کز اعظم [illegible]
عطای [illegible] دهی هر روز ملکی را دهد ارزانی .: شه غازی ابو [illegible] سلطان [illegible]
کرانی احسان .: جهان را نور بخشید از فروغ تاج سلطانی .: شهنشاهی که [illegible] تخت
او [illegible] .: [illegible] تخت سلیمانی .: [illegible] جم [illegible] در جهان [illegible]

او جهان داری .: در اطراف جهانگیری در این جهان بانی .: [illegible]
بارش اگر بر کوهسار افتد .: بخشد کوه را خاصیت لعل بدخشانی .: که در
جمشید گلشن آرایی گل [illegible] .: [illegible] سبزه [illegible] .: جهانش [illegible]
غلام و بخت همزانو .: مرادش حاصل و کارش بود از فضل یزدانی .: و چون لطف
[illegible] مصالح جمیع عباد و باعث معموری کل بلاد و سبب جمعیت [illegible] عالم
و موجب امنیت مسالک امم است عامه رعایا و کافه برایا و ودایع [illegible]
واهب العطایا اند شکر گذاری که بجای [illegible] و [illegible]
احسان [illegible] نوع احسانی [illegible] زبان [illegible] گردیده همگی [illegible]
روی نیاز بر زمین دست دعا باسمان .: شکر نعمت این [illegible]
حال اهل زمین و زمانست تقدیم رسانیده همیشه از روی خشوع تمام و خضوع
کلام [illegible] که [illegible] دولت بلند آن سلطان سعادت
صاحب قران و دوام جام فلک [illegible] سلطنت ارجمند آنحضرت جمشید حشمت
سلیمان مکان [illegible] و مهد جهان عالم کون و مکان باشند .: جهان [illegible]
هستی [illegible] باشند .: ثبات دولت اقبال [illegible] و جوان باشند .: جهان از [illegible]
بکام [illegible] .: الهی [illegible] جانش [illegible] بکام دوستان
با دولت اقبال سلطانی .: همیشه بر سر [illegible] کامران باشند .: همین لطف او
کام دوستان حاصل .: [illegible] دوستان دایم بکام دوستان باشند .: نشانها
باشد از [illegible] جهان [illegible] .: جهان دایم بکام آن شهنشاه جهان باشند
الهی [illegible] مهر و ماه بر گردون .: دوام حشمت [illegible] کشورستان [illegible]

بهر کشور که آن شاهنشه عادل خبر دارد سعادت در رکاب و فتح و نصرت همعنان بادا
بخاطر خواه او باد العالم هرچه او خواهد مبارک خاطر شه هرچه میخواهد چنان بادا
مباد ای زمان دولت او کمتر از عالم زمان دولت او باد و یارب جاودان بادا
ز چشم بد جدا ایش در پناه حق و نگهدارش الهی از بلا ایام و ایمن در امان باشد
زبان ما در دهن جان در بدن باشد بجا و حکمش دعای دولت شاه جهان ورد زبان باشد
چون از مضمون حقیقت مشحون الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف
مستفاد میشود که توالف جسمانی فرع تعارف روحانی است و محبت ظاهر
نتیجه مودت معنوی است که امتزاج ارواح و امتشاج با یکدیگر امریست که در بدو
فطرت مقرر شده و دوستی بنی آدم با هم ذکر حالتی است که در آغاز کار
در حلقه مقرر گشته لاجرم این محب صادق الاخلاص و دولتخواه ... الاختصاص
واثق الاختصاص کیفیت غایت حب و وداد و کمال دوستی و اتحاد که ثابت
بانی سرور سلاطین عالم و ملاذ خواقین بنی آدم واقع است که در روز
الست بربکم براح روح افزای محبت اعلیحضرت سلطان مکانی از ساغر موالفت چشیده
و جام غم زدای مودت حضرت سلطان سکندر شانی از دست ساقی
بزم ازل کشیده و یقین است که این نوع محبتی مقرون به دوام و مشحون بکمال
استحکام خواهد بود و شاهد صادق این دعوی و منبی عادله این مدعا آنکه در
القلب یهدی الی القلب صورت اخلاص دوستان حقیقی و محبان تحقیقی در آئینه
خاطر عاطر ملکوت ناظر جلوه گر شده آثار کمال عنایت و عاطفت و انوار
غایت شفقت و ملاطفت از مظهر ناظر جلوه گر شده آثار کمال عنایت و عاطفت

دانوار غایت شفقت و ملاطفت از مظهر مکارم شاهانه و مطلع عواطف خسروانه
مشاهده و محسوس محبان جانی گردد و الحمد لله و المنة که آنچه نهایت مطلب
و مدعای دعاگویان و نتایج دعا و مستدعای دولتخواهانست بوجه احسن
موصول شده و میشود شعر بحمد الله که دولت کرد یاری شد ضایع برو
دوستداری مرادی کز خدا مقصود ما بود کام دل حاصل شده حالی
بهر راهی که این مخلص قدم زد بتدریت با معنی رقم زد تمنای که بمجلس
داشت در دل کام دوستان کرد مدعا حاصل برای شد دعای
اثر باکر و اظهر در زمانه و چون بنیاد عهد و میثاق ازلی از طرفین بروجه
محکم که با انقراض دوران امکان اختلال و شکسته باشد و بنای محبت اتحاد
از جانبین بطریقی مستحکم است که تا انتهای زمان تخلل بر ارکان تواند گشت
خواست که بمین موافقت ازلی و مصادقت لم یزلی پرتو آفتاب لمعات
این سلطان گیتی پاسبان جهان مدار گیتی ستان کامکار بر وجه
اخلاص و دوستان گشت شاید که اشعه لمعات این الاقبال و مطالع محبت
اخلاص و دوستان گشت عالم و عالمیان سمت ظهور یابد و چون مرقوم
کلک مودت سلک ترشحات سعادت نشان فصاحت بیان شده بود
که مضمون الحب یتوارث موکد اتحاد و دوستی قدیم شده بنیان یگانگی و وداد
استحکام تام پذیرفت و اشعار بدان فرموده بودند که همواره بنیاد این طریق
محبت و مودت مسلوک باشد از هبوب نسیم این لطف جدید دماغ جان و دل
شمیم این تلاوت والتفات سعید و نهایت که مجرد از کمال کلام مکرمت وداد مشعر

رسوخ عهد و وفای آن شاه کامکار منظور انظار عنایات آفریدگار خلد الله ملکه و سلطانه
الی یوم القرار بود و نتیجه امید و امانی در ریاض کامرانی شکفته شده و بر جمیع سلاطین
روی زمین خصوصا سند و ماوراء النهر ابواب مباهات و مفاخرت مفتوح گشته لوای
سرافرازی بر مسند دستیاری مخلص نیکخواه از حمایت آن شاه سایه‌نشان و خسرو والا مکان بر
و سواد و حکم همایون لا زال مطاعا فی الربع المسکون را نوشته باطراف و اکناف
عالم فرستاد و از اجمیان آن اهل روزگار سرمایه بلندی و افتخار ساخت و تمامی
دوستان بهجت و سرور و جمیع دشمنان کر و کور گشتند در مقابل این لطف و احسان
که زبان از بیان شکران عاجز و بنان از نگاشتن آن قاصر است بوظایف دعای
اجابت انتمای مستمر [illegible] و در با اشتغال نموده فی الواقع چون نسیم خیر
اثر و توجه خاطر ملکوت ناظر آن سلطان عالیشان ظل الله بمقتضای الشفقة علی خلق الله
بر تمهید قواعد شفقت و مرحمت نسبت بکافه انام و جمیع اهل اسلام خصوصا این
مخلص حقیقی و دولتخواه بجهت [illegible] اساس سپاه و اهل این دیار که تعلق بآن جناب
صادق الوداد معطوف و مصروف گشته مرآت الطاف ربانی و اعطاف
سبحانی بود کاران خسرو کامکار گردون اقتدار خورشید [illegible]
و زاری دشمنان و باعث امیدواری محبان و دوستان گشت [illegible]
خیر [illegible] زمانه [illegible] مقصود و در طبع حصول نهاد و صورت [illegible]
که در آینه دل روی می‌نمود روزگار [illegible] بر منصه ظهور جلوه داده [illegible]
کان نقش که خاطر میخواست [illegible] پرده تقدیر بدید [illegible]
[illegible] گشت که [illegible] این محب خیرخواه [illegible] از حضرت [illegible]

عز شاهنشاهی مسند خاقانی و پیوسته از [illegible] حیات و [illegible] دولت
این حشمت و سلطنت بتوقیع خاتم فرمان روایی آن پادشاه اسلام و آن شهنشاه سلیمان جاه
ظل الله علی الانام ابد الله تعالی برده و احسانه الی یوم القیام موشح گشته مهر دولت و اقبال
سلیمانی بر مسند سلطانی متمکن گردد و دشمنان محبت و یگانگی و قواعد عهد و دوستی [illegible]
استوار بنیاد بمبانی مستحکم شده و استحکام و پایدار داشته و تمهید [illegible]
ابواب امید شده و ابلاغ رسل و رسایل مفتوح باشد و سوز آنکه [illegible]
ابر و بار چه بهبود و اهل جهان [illegible] خاطر [illegible]
پروردگار [illegible] هر کس شعار [illegible]
[illegible] زهی روزگاری که [illegible] جهان [illegible]
[illegible] بوستان [illegible]
خاک پای سمند [illegible] بخت فیروزه [illegible] سمند [illegible]
یادگار [illegible] سلیمانی تخت شد و [illegible]
[illegible] و تمام [illegible] سبز رنگ [illegible] شرط و عهدی که [illegible]
[illegible] دوستی [illegible] پیوند [illegible]
علو منزلت و سمو مرتبت [illegible] و ثنای ذات قدسی صفات آن در عرصه سلطنت
در پایه [illegible] زبان سخن سنجان و بیان [illegible] عاجز از تقریر
آن لهذا [illegible] شروع در دعای دوام دولت و خلود سلطنت آن
سلاطین روی زمین [illegible] تا از گردش زمان و سیر آسمان [illegible]
جهان باد [illegible] آن سلطان [illegible]

عالم تاب عرصهٔ جهان را منور کرداناد و سریر سلیمانی فخر جاه و جلال این خسرو فلک قدر
سکندر نشان و سیف اسکندری و مقر سلطنت و ابهت این سلطان صاحبقران
تا روز محشر باد، چو دریای مدحت ندارد کنار، نثار اکنم بر دعا اختصار
الهی تا هست دور زمان، نه بینی به از گردش آسمان، بود تا مدار سپهر بلند
مبادت ز اسب دوران گزند، بچرخ و فلک تا بود ماه و مهر، بکام
تو گردد همه سپهر، زان چشم کاوری در نظر، ممالک ستان باش و کشور گیر
بهر جا که رو آوری وقت کام، بود همعنان فتح و نصرت غلام
تا زمان از سپهر بلند، بفتح و ظفر باش فیروزمند، بود تا نشان از سپهر برین
اثر تا بود از زمان و زمین، همیشه جهانگیر و نیک اختری، نشان بر سریر سکندری
ز سلطان سلیمان تو بختی و کار، همه عالم اند از تو امیدوار، [illegible]
بدانا و لی کشف کن حالها، بود لطف یزدان نگهدار تو، خدا و خداوند عالم مددگار
آمین یا رب العالمین، براه تکلف مرو سعدیا، اگر صدق داری بیار و بیا
شناسی شه راه رو، تو حق گوی و خسرو حقایق شنو، چه حاجت که نه کرسی
نهی زیر پای قزل ارسلان، مگو پای عزت بر افلاک نه، بگو روی اخلاص
بطاعت بنه چهره بر آستان، که اینست سرمایهٔ راستان، اگر بنده ای سر برین
کلاه خداوندی از سر بنه، بدرگاه فرمان ده ذوالجلال، چو درویش پیش توانگر
چو طاعت کنی حب شاهی مپوش، چو مسکین جدی براه خروش، که پروردگارا
توانگر توئی، توانا و درویش پرور توئی، نه کشورگشایم نه فرمان دهم، یکی از
گدایان این درگهم، چه بر خیزد از دست و تدبیر من، مگر دست لطف خدا

تو در حشر باشی و هم دست رس، که خیر آید از من بکس، دعا گوی چون گدایان بدرگاه
اگر بی کسی یا و شاهی برو، که گر بنده گر بختیان [illegible]، تو بر آستان عباد
سرت، زهی بنده که آزاد خداوندگار، [illegible] این ابیات در آخر کتاب
مسوده شده بود اخر بعض یاران صلاح دیدند که احتیاج نوشتن نیست
در اصل کتاب نوشته شده چون در مسوده داخل بود [illegible] سلطان
با جمیع ارکان و زمان یا براق و اسباب و خیل و حشم و طبل و علم روانهٔ روم شده
بود و از ره با سلطان سلیم ملاقات نمود تحف و هدایا بر اکثر رسانید و
شفقت و احسان بسیار بر او کرده بعد از [illegible] باز بدرگاه عالمیان پناه
آمده و هم در این سال نهصد و هفتاد و کتابات [illegible] خواندگار را با فتحنامه
گیلان و صورت علی که در هر باب قبل از آن بخان احمد والی گیلان نوشته بود
بوزرا و فضلا امر نمود که جواب بنویسند و نسخه از منقول [illegible] کتاب در
خود کتاب ثبت نمایند و از جملهٔ آنها که در خدمت اشتغال داشتند یکی
ایشان والد مرحوم مؤلف و مؤلف بود که بسرعت کتاب [illegible]
نزد اعلیحضرت موصوف شده بود و [illegible] بهر یک نزد میرزا [illegible]
و امرای عالیمقدار که در ممالک محروسه بودند فرستاده شد و هم در این
سال سلطان سلیم پادشاه روم اسکندر پاشا حاکم دار السلام بغداد و
بگلربیگی عراق عرب را مامور ساخته بود که با لشکران [illegible]
[illegible] اعراب انجا تاخت بر بصره آورده بود چون اسکندر پاشا
جمیع لشکر و تهیهٔ اسباب سفر کشتی و جنگ نموده بدانصوب توجه فرمود

اول کسی نزد هلاکو ابن امیر علی و محمد بن حارث و جعفر و علی فرستاد و کتابی
مشتمل بر تخویف و تهدید نوشته انشا از املای [illegible] دلالت [illegible] در اخلاف [illegible]
کاروان نزد پادشاه بسیار دان فرستاده اغراء امور قبول اطاعت نموده
مبلغ پانزده هزار طوری که عبارت از یکهزار و پانصد تومان باشد [illegible]
شود که بخزانه خواندکار داخل گردانند بنابر این هلاکو [illegible]
مراجعت نمود و صورت [illegible] سؤال عرضه داشت کرده مصحوب [illegible]
خود بپایه سریر خلافت مصیر پادشاه آفتاب نظیر فرستاد و کتابی که خود [illegible]
نوشته بود و جواب آنکه اهل بخارا با الجملی نموده بود و مخدومت شاه
کامیاب فرستاده و ترجمه آن لفظا بلفظ ثبت افتاد کتاب [illegible]
بعد از حمد و صلوات بدانند امیر علی و محمد ابن الحارث و جعفر و علی و سایر [illegible]
که ما لشکر خدائیم و خدای تعالی ما را از خشم خود آفریده و مسلط ساخته بر کسی که
وی بر او خشم نازل شده پس آنکسانی که گذشته اند در زمان سابق [illegible]
از حال شما وافی اند و دیگران عبرت گیرند و زمام امور خود را ما تسلیم [illegible]
پیش از آنکه پرده از روی کار برداشته شود و خطای ما بر شما داخل گردد
و بدرستی که ما بر کسی رحم نکنیم و شکایت کسی لعای ما نرم نگرداند زیرا که از دلهای ما
خداوند تعالی رحم بیرون برده و بیرون آی برکسی و دیگر باره روای برکسی که با ما
مقام حرب در آید بتحقیق که ما خراب کننده بلاد و هم و یتیم کننده اولاد
و بر آورنده رسم عباد و هم از شما گریختن و از ما طلب کردن تا با درگاه ما زمین تنگ
راه خواهد بود و کدام قلعه شما را پناه خواهد داد و شما را از شمشیر خلاصی دا[ده]

ما گریزگاهی نیست بسبب اینکه [illegible] و شمشیرهای ما برنده و دست [illegible]
کننده و گرزهای ما کوبنده و کسی که از ما طلب امان نمود سالم ماند و کسی که اراده
حرب با ما کرد پشیمان شد کس قصد ملک ما نتوانند نمود دیگران ما را ذلیل نتوانند ساخت
پس گر قبول شرایط ما کردید و اطاعت امر ما نمودید و منفعت و مضرت ما [illegible]
و اگر مخالفت کردید و از اطاعت ما سر باز زدید و بر کردار خود باقی ماندید پس گر
مدعی شما رسید [illegible] و رنج [illegible] برای کار ان مدعی خود کرده باشید
تحقیق که هر که پیش از مواخذه بترساند عذر خود را تمام کرده و هر که پیش از عقوبت
آگاه کرد انصاف داد و قلعهای حصار شما مانع ما نتوانند شد و لشکرها از قتال ما [illegible]
کفت دعاهای شما را خدای تعالی اجابت نکند و نشنود زیرا که شما حرام خوار [illegible]
و دروغ گوید با خیانت کنید [illegible] را ضایع گذاشتند و فسق را حلال [illegible] و حسد
و طغیان میان شما فاش شده پس بشارت باد شما را بخواری [illegible]
تحقیق ثابت شده که شما فاجرانید و مسلط ساخته و ما را بر شما [illegible]
قدیر امور و قصد بر احکام [illegible] شما خوار است و بسیار شما اندک [illegible]
با ما مقاومت کند عذاب و خوف قرین او باشند و کسی که مطیع راه ما باشد [illegible]
و در حمت شامل او گردد و ما ملک زمین از مشرق تا مغرب و صاحب [illegible] ایم
دیباچه کلام [illegible] پس باید که بعقلهای خود تفکر نمایند و بهدایت و راه صواب
اجتناب کنند و زود جواب ما را اعلام نمایند پیش از آنکه آتش جنگ را فروزد
و شعله آتش حرب زبانه کشد آنگاه گرفتار شوید بمظلم زلزله و نسوزنده [illegible]
شما را نزد ما عرقی نماند و در جوار ما تباهی نماند و از برای شما خدای قضا در [illegible]

وتحقیق که ما انصاف دادیم و نصیحت شما کردیم پس جواب کتابت را روانه نمایید
پیش از آنکه عذاب ما متوجه شما گردد و شما غافل باشید پس در کار خود ملاحظه نمایید
باشید و چون کتاب ما را بخوانید اول سوره نحل و آخر سوره ص ملاحظه
جواب کتابت مذکور که [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء و اینکه گویی که از حضرت خاقانی و سده سلطانیه [illegible]
وارد شده شما گردانا و خدای تعالی او را [illegible] که ایشان مخلوق اند از خشم
خدا و مسلط اند بر کسی که غضب خدا بر آن کس نازل شده باشد و دلهای ایشان سنگ
کسی رحم نشود و هر که بر کسی رحم نکند و خدای تعالی رحم را از دلهای ایشان بیرون
برده باشد بدانید که اینها که مذکور شد از جمله صفتهای شیاطین است زیرا که
اینها صفات شیاطین است نه اخلاق سلاطین [illegible] که از برای خود پسندیده اند
بان گواهی میدهید کافیست از برای وعظ شما و آنچه از برای خود برگزیده اند
کافیست از برای بیم و زجر شما قل [illegible]
[illegible] از جمله آنکه گفته بود که شما ظاهر گرده
بد خصالها را و صنایع گذاشته اید [illegible] و جلال [illegible]
و عصیانها ما اصول شریعت [illegible] اگر در فرعی از فروع مسامحه
واقع شود باک نداریم [illegible] حق تعالی در افعال [illegible]
[illegible] قرآن کریم نازل بر ما است [illegible]
معنی تنزیل او را دانسته ایم و عالم بتاویل او گشته ایم [illegible] آتش دوزخ
از برای شما مخلوق شده و از برای بدتنهای شما افروخته گشته [illegible]

شیران زنده را از آهوان ترسانیده و شجاعان را از محاربه و محاوله [illegible]
اسبان ما برق رفتار اند و شمشیرهای ما بران و مصری [illegible]
شده و وصف و آوازه آن در شرق و غرب عالم منتشر شده و سواران
درگاه سوار [illegible] اند و اسبان ما در وقت دویدن [illegible] رسنده اند
شمشیرهای ما در وقت مضاربه عجایب برانند و گرزهای ما در وقت [illegible]
امدن عجایب کوبنده و زرههای ما بوقت [illegible] سینههای [illegible]
ما شدت و سختی و دلهای ما را از جا نبرد و [illegible] جمع ما را پریشان [illegible]
و بقوت و بازوی خدای تعالی [illegible] و از [illegible]
جای ورزیده ایم اگر ما معصیت شما کردیم [illegible] و اگر جمیع شما [illegible]
[illegible] و [illegible] و اگر [illegible] میان ما و بهشت [illegible]
دیگر گفته بود که دلهای ما مثل جبال است و عدد لشکر ما مثل رمال است بدانید که
[illegible] بسیار [illegible] کافی است و همه [illegible]
ما نه آنیم که از مردن فرار کنیم [illegible] قرار [illegible]
[illegible] و عار [illegible] ما از مردن [illegible]
[illegible] مقصود [illegible] زیرا که [illegible]
و اگر کشته شویم در جنگ شهید [illegible]
[illegible] مثل [illegible]
گفته بود که [illegible]
و از ما [illegible] و این کلامی است که [illegible]

و در عهد سمن بیک لنگ کو بعد کاتب خود را که این مقاله را ترتیب داده و این رساله را
تصنیف نموده که تقصیر کرده و اختصار بکار برده این مکتوب را چشم زده
از او از بر مکس نیست و تحقیق که تو استخفاف نعمت کرده و مستوجب عقوبت
گشتی هم در این سال شاهزاده سام میرزا که مدت شش سال در قلعه قهقهه محبوس بود در
شهر جمادی الثانی سنه مذکوره از این مرحله فانی رحلت فرمود و مجملی از [illegible]
حالات و اوقات شاهزاده حمیده صفات [illegible] که چون شاهزاده
سام میرزا در قلعه قهقهه [illegible] شاهزاده [illegible]
بخط مبارک شعر [illegible] نوشته بود که قصد او کینه [illegible] سلطان
شاه [illegible] که در آن اوان حاکم [illegible] بود فرستاد و سام میرزا با دو پسر [illegible]
حاضر شد او را بحرم برده نوازش فرموده و مقرر نمودند که [illegible]
نور جهان از جمیع او جهات ملازم وی باشند و در اردو ملازم رکاب
انتساب بوده از مطبخ خاصه و بیوتات معموره طعام و [illegible] باحتیاج او را
سال بسال ساختند نواب میرزای قریب دوازده سال با [illegible] در اردو بسر
می برد تا وقتی که القاس میرزا باغی شده بروم رفت در معامله [illegible] و تحسین
و [illegible] نواب میرزای التماس نمود که من دیگر نمی توانم کرد اگر عنایت
شاهانه شامل حال این شکسته گردد و محلی تعیین فرمایند که در آنجا توطن نموده بطاعت
و عبادت و دعاگویی دولت اقدام تمام شاه عالم پناه ملتمس او را مبذول
داشته در اواخر این سال [illegible] مقدسه را بنواب [illegible]
تفویض فرمودند و حکومت دار السلطنه و دار الانشا در اینجا [illegible]

و برادران و سکان ملایک آشیان فرستادند نواب میرزای مدت دوازده سال
تنها در آنجا بسر برده مقرر فرموده بودند که در فصول اربعه هر فصلی در کدام
محلی بسر برند و اوقات بابرکات صرف عبادت نمودند و جمعی کثیر از علما و فضلا و شعرا
در مجلس وی بسر بردند و در اوایل حال بنوشتن تذکرة الشعرا که موسوم بتحفه سامی است
اشتغال فرمودند و الحق این انتخاب اکثره در استعداد و حالت نواب میرزا
شاهد است قوی و الحال این نسخه در اطراف و اکناف ربع مسکون منتشر شده و در آن
او [illegible] و یک خلف ارجمند سعادتمند [illegible] رستم میرزا که
بحسن و جمال و فضایل و کمال از سایر شاهزادها ممتاز بود و در سنه [illegible]
بود و برادر او را [illegible] شغل این نوع سوری در ربع
مشاهده نکرده بود و اکثر در حرم با احترام شاه [illegible] و شاهزاده [illegible]
در آن صحبت حاضر بوده و مدت [illegible]
و جلیله جلیله این شاهزاده وی از بنات [illegible] بود و بعد از وقوع زفاف شاهزاده
را بیماری طاری شد و در بستر مرض افتاده در آن سن و سال و حسن و جمال [illegible]
[illegible] لبیک اجابت گفته بعالم بقا ارتحال فرمود و [illegible]
با تمام شد نظم در این محنت سرای [illegible]
این قصه با دیده سیاه پوشیده و روزگار روی خود را از غصه [illegible]
چون شاهزاده آگاه و وصیت نموده بود که نعش او را مشهد مقدس [illegible]
که در زمین موسوم [illegible] حضرت امام همام علیه الصلوة والسلام از [illegible]
کلام ملک علام او را خریده وقف مقابر [illegible] نموده او را در آن جا [illegible]

سامی بموجب وصیت عمل نموده او را بدان بلده جنت نشان فرستاده و در آن زمین تنگ
بهشت برین استادفن نموده‌اند و تحقیق و تجربه در بیان زینب داده‌اند و در بیان سیر
مقصد و شصت و پنج نواب میرزایی رخصت زیارت آنحضرت حاصل نموده همراه
سونک بیک قورچی باشی افشار که همراه از خدمت شاهزاده اسمعیل میرزا میرفت خود را
بطواف و عتبه بوسی آن آستان عرش نشان رسانیده و در آن اوان شاهزاده عالم
ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا که حاکم ولایت بود و متعاقب ایشان رسیده
تا به تقدیم رسانیده قریب یکماه که در آن بلده جنت اساس تشریف داشتند
بجای نواب میرزایی بصحبت سیر و چوگان بازی و بحث شعر و شاعری در کار
عم بزرگوار اشتغال داشتند نواب سامی با وجود مرتبه ابوت نسبت با آنحضرت
همیشه ادب ملاحظه می‌فرمودند و از کمال فروتنی و خلق جبلی تواضعات فرموده
حرف می‌گفتند از شاهزاده آن مجلس بهشت و محفل خلد برین بجهت ارباب انشاء
طبع و خرمی و بهجت حاصل می‌شد نواب سامی بعد از وداع زیارت آنحضرت
و فرزند دلبند که در آن خطه فاخره مدفون بود رخصت و همراه نواب شاهزاده
ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا نموده متوجه درگاه گیتی پناه شدند قبل از استسعاد
بسعادت پابوس اشرف نواب شاهی روزی از روزها از دولتخانه مبارک
بزبان الهام بیان گذرانیده که ظاهرا سام میرزا از ما بحضرت امام علیه السلام شکوه
نموده امشب در خواب یکی از ائمه را دیدم که سام میرزا تقرب [illegible]
دارالارشاد نموده‌اند و چند سال در اردبیل بطاعت و عبادت و [illegible]
و عشرت مشغول بوده‌اند تا آنکه [illegible] تجارت [illegible] رسانیدند و در ایام

مبتر که علما و مستحقین را از آن رعایت مبذول نموده‌اند و قبل از آنکه بمشهد مقدس بشرف
برسند روزی در آستانه مقدسه صفیه صفویه بر سر مقبره آبا و اجداد عظام
خود بتلاوت کلام ملک علام اشتغال داشتند باین آیه کریمه الذین یکنزون الذهب
والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله رسیده بودند قیامت مشارکت انشاد [illegible]
روز راه و کلاه خود را طلب کرده و از ایشان پرسیدند که از وجه تجارت ما چه مانده
قریب بیست تومان نقد بود و بعد از آن یکبار [illegible] شده همان ساعت شروع
در تقسیم آن نموده تا روز دیگر آن مبلغ را بفقرا و مستحقین قسمت نموده یکدینار
نگذاشتند آنگاه در اردبیل بدرویشی اوقات میگذرانیدند و چون [illegible]
شنیدند از بعضی نامشروعات و ستم که در مردم میکردند منظور [illegible]
در مقام محاسبت با وی درآمده آنگاه بدو [illegible] میکنند تا در [illegible]
که شاه اسکندر [illegible] در قزوین [illegible] چند وی ساختند که او [illegible]
شاه عالی از اردبیل احضار نموده که باز دو آمد چون در سلطانیه خبر صحت [illegible]
رای [illegible] مراجعت کردند این [illegible]
اوان حاکم شروان بود [illegible] عرضه داشت کرده [illegible]
معصوم بیک وکیل [illegible] معصوم [illegible] جلال [illegible]
و اقرابت [illegible] از ملازمان و اتباع [illegible]
و اهل اردبیل [illegible] و اگر سام میرزا [illegible]
چه جای [illegible] سلطانیه آمده [illegible]
[illegible] احمد خان فرستاده [illegible]

برتا

او بر تو چون ظاهر شد عبدالله خان در جواب نوشت که یکی از سنیان و بدان [illegible]
پس از آنکه اسم این بیچاره را مذکور شد معصوم بیک عرض نمود که این بیچاره
بسیار بی دانش خوئی کرده بود و شخصی انفعل آورده نواب سامی بیچاره را که او را
حبس نماید او که بچه بار بوده زود عنایت مدد و کذب این حکایت که از روی غرض
مذکور ساخته بودند بر ضمیر اشرف ظاهر شد با وجود این همچنان در مقام آزار
نسبت مشار الیه می بودند و نواب میرزای بیکی از استماع این حکایات ملالم
رنجیده و دلتنگ می شد تا از تکالیف بهر نهصد و شصت و نه که نواب شهزاده
سلطانم بیمار شده بدان بیماری رحلت فرموده سام میرزا را وسیله ساخته باب
معلی آمده در اردو از یاوگان حضرت اعلی التماس نمود که جای من در اردوی معلی نماند
و بدانجا نمی روم مرا بمشهد مقدس فرستند که در آنجا ساکن گشته بطاعت و
عبادت بوده دعاگوی دوام دولت ابد پیوند قیام نمایم مرتبه اول این التماس درجه قبول
یافت بعد از آن بواسطه سخنان دشمن [illegible] شد و بخلاف خاطر [illegible]
که بودن نواب سام میرزا در جانب خراسان لایق مصلحت دولت نیست او را بقلعه
در آنجا محبوس [illegible] فرستادند که در آنجا بسر برد و جهت ایشان از مطعومات
هر چه خواهند حاضر نمایند و مدتی در قلعه بودند تا آنکه از عالم و بنا داری و عاقبت
اندیشی یا آنکه بواسطه ایام تنهایی بخاطرش خطور کرد که قصیده در جهت اسماعیل میرزا
در سلک نظم در آورده مضمونش آنکه چون نوبت سلطنت بتو رسد میخواهم که
گوشه جهت من تعیین نمایی که در آنجا باشم و در عاقبت من [illegible] چون شاه [illegible]
در قلعه محبوس بودند بانکه [illegible] ملاقات اتفاقی کردند نواب سامی این قصیده را

نواب میرزایی فرستادند و همچنان در میان کاغذ پارهای وی بوده و حسب الحکم
مقرر بود که دوات و قلم و کاغذ سفید بنواب اسمعیل میرزا ندهند حتی کتابی که او
که بخواند حواشی از قطع می‌نمودند که کاغذ سفید نداشته باشند حسب [illegible]
که کوتوال آن قلعه و نگهبان نواب اسمعیل میرزا بوده با و [illegible]
اکثر ایام دوات و قلم و کاغذ می‌داشتند خود و خبری که نواب میرزایی [illegible]
رفت تمامی کاغذ پاره ها و دوات و قلم نواب میرزایی را برده [illegible]
سرا از اهل [illegible] کرده بمصحوب قورچی که بقلعه رفته بود [illegible] گیتی پناه فرستاده
چون شاه عالم پناه بران اوراق امر نظر فرموده از قصیده که سام میرزا [illegible]
میرزا فرموده بودند نظر اشرف در آمده آن باعث زیادتی غبار خاطر اقدس
در باره میرزایان شده آنگاه محمد بیک قورچی افشار را با سی نفر قورچی در خلوت
نموده فرمودند که من بیخ دشمن در قلعه قهقهه [illegible] ایشان را [illegible]
عرض می‌نمایند که با دشمنان شاه عالم پناه در زیر خاک پنهان می‌خواهیم [illegible]
کوتوال قلعه نوشته تسلیم می‌نمایند که محمد بیک با سی نفر قورچی بقلعه فرستاده شده
و سخن او سخن ماست چون در قلعه رسیدند مقرر بود که بیرون آنکس میرزا را
میرزا و نواب سام میرزا و فرزندان او [illegible] که حکم اشرف شده که همه در یک جا
باشند چون ایشان را در یک منزل جمع نمودند و اول در طعام ایشان [illegible]
میسر نشد ایشان از وضع نفرت نموده طعام نخوردند چهار روز [illegible]
و از طعام بیرون تناول نفرموده تا اوقات [illegible] و بعضی [illegible]
گذرانیدند و از طعام بیرون تناول نفرمودند تا محمد بیک بعلاج شد [illegible] سام

بر سر سجاده بوده و فرزندانش در خواب و پسران القاص میرزا همچنان در خواب
غفلت بعالم آخرت سفر کرده‌اند بعد از آن شروع در اولاد سام میرزا
نمودند یکی را بدستور در خواب خفته می‌یابند و دیگری بیدار شده که خود را
بعقب پدر رسانند او را هم از آنجا کشیده از هم گذرانیدند بعد از آن شروع
در دفع سام میرزا نمودند نواب میرزا بی‌نیاز بسجاده که شرعا واجب است
عصای بر دست بر آنجماعت زد و قورچیان ظلمانی در حلق او انداخته از میان
گذرانیدند آنگاه آن مجلس را در قلعه دفن نموده حقیقت بنواب اعلی عرض نمودند
نواب اعلی اظهار نمودند جمعی از آنجماعت که مرا خبر باشد رفته‌اند و سام میرزا
را با دو پسر و دو پسر القاص میرزا بخود سر کشته‌اند و هر چند مردم قلعه گفته‌اند
که چون این کار کرده شد معظم اسمعیل میرزا را هم بسازند قبول آن بعضی می‌کنند
و بعضی دیگر چنین نقل نموده‌اند که چون شاه کامیاب از این خبر آگاهی یافت
بدولتخانه آمده فرمودند که در قلعه زمین لرزه شده خانه بر سر سام میرزا و اولاد
و پسران القاص میرزا که در یکجا خوابیده بوده‌اند فرود آمده و در عزا
گذاشته امرا مراسم تعزیه بجا آوردند و نقل ثانی اصح است و از ثقات شهورست و ارجح
صحیح القول استماع افتاد که در آن شب که این مظلومان را از آن جهان ... او لی
از هم گذرانیدند مردی علاقه‌بندی که نهایت درویش و عابد و متقی بوده
در اردبیل بخواب می‌بیند که در بیرون شهر اردبیل خیمه نصب کرده‌اند و جمعی
آنجا ایستاده‌اند آنشخص از کسی سؤال می‌کند که این سواران کیستند آن کس
میگوید که اینها حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین‌اند که آمده‌اند که چون

و پنج سید و سیدزاده درین شهر فوت شده‌اند بعض ایشان را نقل بمدینه مشرفه دار
العبد شرفا و تعظیما می‌نمایند و این جمعیت جمعیت آن زده‌اند آن درویش چون از تکاپوی جمعیت
ملاحظه ... می‌بیند که پنج تابوت بزرگ و کوچک در محل گذرانده انجا که
از صباح خواب را بحضرت سید المحققین عمدة المجتهدین شیخ الاسلام و ...
المرسلین میر سید حسین که در آن زمان شیخ الاسلام بود نقل نموده بعد از پنج
شش روز خبر قتل نواب سام میرزا با اولاد و پسران القاص میرزا در دار
الارشاد انتشار یافت بعد از چند مدت حکم اشرف شد که اجساد مطهر ایشان
را از قلعه نقل کرده بقریه ... که مقابر آبا و اجداد و عظام ایشان در آن مکان
مدفونست دفن نمایند ولادت نواب سامی روز سه شنبه ... و بحکم ...
ثلث و عشرین و تسعمایه مدت عمرش پنجاه و یک سال تمام ... تاریخ سام ...
جم ... نهان عرب خسروان عجم ... همه خاک دارند بالین و تخت ... چه ...
خبر بمحکم ... گفت ... خردمندان ... که چون ... در دیده حال ...
روز ... بر ... بخود ... ز جای ... بعضی ...
... از دولت رحمت ... انتقال ...
و ... اعتبار ... جامه ... که ...
... نواب سامی شعر را ... نیکو ... و از اشعار ...
... قصیده و بعضی ابیات درین نسخه مسطور شده قصیده خوش گفت ...
فصل بهار ... که گشت روی زمین چون بهار ... بسوی باغ گذر کن ...
... که باد ... بهار ... چو ... ز برگ گل ... غافل ... چو ...

از طرف جویبار آید مدام :: چرا که عشرت باد بهار بشکند رونق سبحت
گل و گلزار :: مقیده ام که زی گل بسوی باغ و بین :: که روح بخش بود چون نسیم
باد بهار :: ملک خسرو خوبان و بلبلیست غزل :: زهی طراوت حسن و لطافت گفتار
کرده عارض گل قطره قطره باران چو گل عذاران که چشیده اند لؤلؤ شهوار در کنار
ز بحلب شکوفه سر زند :: اگر ز قدمت چمن گل گوشه دستار :: زبان گشاده گل بلبل
سکت :: بیا که عهد چمن تازه کرد باد بهار :: دمید سبزه تر در چمن چو خط نگار
بیاز گشت چمن را طراوت رخ یار :: جهان بدین صفت ما چنین و چون خاطر از
نبود فارغ از غم اغیار :: دمی فراغت خاطر نبوده است مرا :: همیشه در غم
در دست خاطر افگار :: ز حادثات جهان چند درد و رنج کشم :: به قدای جهان
حال خود کنم اظهار :: برم پناه بشاهی که از شرف بوده مهر :: بر آستانه قدر حق
نهاده لیل و نهار [illegible] حلیل جان و سحاب
قلم دست سلیمان مکان و خضر شعار :: سکندر رایت جمشید قدر دارا علم
خیل و ملک سپاه و کوه وقار :: حدیث ملک سلیمان نشان او داده :: شده ز
انجمن نگار :: ز بعد احمد مرسل میان مجانش :: نبوده چون تو شهی در جهان
محبت تو اگر در دل همه بودی :: نقش که خالق عالم بیافریدی نار :: ترا که حضرت
حق وصف کرد در قرآن :: کسی چگونه کند وصف آن شه ابرار :: اگر نه نسخه معالی
سخن بیاسامی :: ز شعر حالی این بیت حسب حال بیار :: اگر چه گفتن بسیار نیست
چو در ثنای تو باشد نکو بود بسیار :: ثنا کنان بسی کرده ام درین عالم :: ولیکن
امیدم بحضرت غفار :: که روز حشر شفیع شوی زروی کرم :: چرا که هست کنم

ز بعد و شمار :: همیشه تا چمن گل معطر بود و :: مدام تازه شکوفه در چمن گلزار :: محب آل
علی و سرفراز جهان :: محب وی آل علی با دلست و زار و زار [illegible] یار
بار کوهی همو بهم نیست :: دارم هوس ادائکم و دست رسم نیست :: حاصل عمر تار
ره بارگی کردم :: شادم از زندگی خویش که کاری کردم :: بدل بخت
سپهر یک نظاره :: کر نیست چاره ان بخت پدرت عمر کار بکنند یکت ره وصل
ما :: محبت عارضی با دوش باری [illegible] خون در جگرم ز لعل جان پرور نیست
تنگی دلم زغنچه گوهر نیست :: هر نامه زه کاملت جدا افتد گرت :: حاصل که نام
فتنه ما در سر نیست :: هم درین سال شاه جهان پناه بسید علی رضوی که
مشهد مقدس رضوی علی ساکنها الف الف سلام و تحیة بود و از انجا معزول گشته
بدار السلطنه قزوین آمده بود بوزارت دار السلطنه مذکوره و تصدی جالیسه سر
سرافراز گشت و والد مولف میر شمسی الحسنی قمی در بوزارت مشهد مقدس رضویه
رضویه علی ساکنها الف الف صلوة و تحیة سرافراز شد و در اواخر
ت و سبعین و تسعمایه سال مذکور احرام ان جنة علیه و سدره سنیه بسته
[illegible] ثلث و ثمانین و تسعمایه [illegible]
[illegible] شاه [illegible]
سال مذکور فرمود که بعضی از امرا آذربایجان لشکر جمع کرده بر سر گرجستان روند
تفصیل این احوال انکه چون سیاوش والی گرجستان پا از جاده سداد دور
از طریق رشاد بیرون نهاده دست بسر حد ممالک و مسالک دراز کرده در
بلده تفلیس که بخوبی آب و هوا و کثرت گلزار چمن سیما از سایران ولایات ممتاز است

بیت که در بوستانش همیشه گلست بگو واندرون لاله و سنبلست حوالی

بسیار کرده اهالی آن دیار صغار و کبار را پایمال و بال نموده خبر این قرار

واجب الاذعان عز صدور یافت که سجنجال سلطان چرکس و ابراهیم خلیفه

الساوات و علی قلی بیک قاجار باتفاق داود بیک متوجه گرجستان

گشته سپاه روس را که از فتنه درگاه عالم پناه وارسال نمایند امرا عظام مذکوره با لشکر

ظفر اثر جزم عزیمت بجانب گرجستان بر افراخته بعد از قطع مسافت ان حدود

داخل شده سپاه روس از طریق حزم سلوک و دشته غرور را بکوهی که در ارتفاع

با چرخ اخضر دعوای برابری همسری نموده در بینش وی اسمان نمودی

چون برشتری حل کودی متحصن گردید غازیان عظام چون قضای مبرم متوجه

ان کوه محکم گشته که از ان سرآغاز جدال و قتال نمودند غازیان دست بچکان

بر دو انش قتال بر نشیمن ناچه دران کارزار سپاه روس از نهایت غرور معلوم

چند بر سپاه منصور حمله نموده کی از غازیان بر انقتل اورده و آنگاه کی از دلا

وران و مشهوران سپاه روس را از مرکب غرت بخاک مذلت انداخته و برا

دستگیر نمودگیران ناکرکین ولد اکرپوند که براسطه علی خاطر دران کارزار همراه

ورفیق سپاه روس بوده راه ایهرام پیش گرفته لشکری را و بعضی بقتل آمده و بعضی در

گرفتار گشتند چون بیمامن توفیقات الهی و تاییدات نامتناهی لشکر اسلام

بر کفار نابکار غالب آمده امرای عالیشان از غزای گرجستان مراجعت کرده

سپاه روس را بدرگاه عرش اشتباه فرستادند و هم درین سال فرخ فال

مقرون بسعادت شاهزاده کامکار نامدار نصرت شعار رخواجکت خرزاد

سعی حضرت صاحب قران السطوه اعلی الملک المنان ابو الغازی سلطان حمزه میرزا

ابقاه الله تعالی فی ظل ظلیل والده السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان ابن

ابو المظفر سلطان محمد بهادر خان در دار السلطنه هراة در شب یازدهم شهر

ربیع الاول سنه مذکوره با فی هرات بطالع دست داد و وی مسمی باسم سامی

خدام سید الشهدا گشته سلطان حمزه میرزا و برادر نام کردند و شاهزاده

سلطان حسن میرزا برادر بزرگ نواب میرزایی را که از نیابت حضرت مرجع

جهان حسنی توجه داده بود بدرگاه معلی طلب داشته زود بخود نگاه داشتند

مانند را از نامزدوی فسر بودند و هم درین سال سعادت و اقبال بادغ

الدوله العلیه معصوم بیک صفوی که مدت چهار سال امیر دیوان و شاهزاده

وکالت شاه عالیشان نموده بود و تخته بیک و الله خان میرزا که از اقاصی زمان بود

شده احرام زیارت حرمین شریفین زاد هما الله شرفا و تعظیما سنه

منازل و مراحل نموده در وقتی که محرم گشته بود و در روز تحت شهید

احرام سنه مذکوره در روحیان خاصل خاصل در اثنای راه

آمده اورا با خان میرزا و تیغ و توابع در قعا حصوصها بشارت بیک ترکمان

آورده بودند کمان بر موضع مرقوم گشته و آوازه افتاد که قطاع الطریق عرب

این عمل شنیع نموده اند سلطان سلیم بواسطه عذر خواهی ان فعل شنیع فاحشه

چاوش باشی را بدرگاه عالمپناه فرستاده و شاه جمجاه از کمال احسان

رعایت فرموده مرخص ساخته روانه روم گردانیده مولانا محتشم کاشی

در تاریخ واقعه ملیه و قضیه هائله مرحوم مشار الیه و خلف و این ابیات گفته

امیر عدل اعظم پناه ملک و ملل ؛ ملاذ اهل زمین کارساز اهل زمان ؛ کواکب
انجم سپاه و مه رایت ؛ فلک سریر و کرسی جناب و عرش ایوان ؛ ...
گردون وقار و مهر شکوه ؛ سریع نصرت کشور گشای ملک ستان ؛ ...
معصوم بیگ آنکه رساند ؛ صدای کوس سیاست بگوش عالمیان ؛ ز ملک ...
گزید با علی که مثل او گهری در صدف خلافت جهان ؛ سلاله نبوی شمع دودمان ...
صفای نخبت آدم خلاصه انسان ؛ سرآمد علما تاج تارک فضلا ؛ دلیل راه
دین هادی ره عرفان ؛ لطیف طبع و ذکی فطرت و صحیح ذکا ؛ دقایق آگه
روشن دل دقایق دان ؛ درشت همت و خوش خلق و فصیح کلام
بلیغ لفظ و معانی رسی بدیع بیان ؛ رفیع مرتبه خان میرزا که چهره
او در جهان مه درخشان ؛ در آن سفر که گرفته اهل خدمت انتظار ؛ نمود یک
کس از اعوان ؛ لباس حج چو در احرام کار پوشیدن ؛ بجای خون ز رخ چهره
نریخ بستان ؛ ستان زنیج از آن چشمهای جان پرور ؛ بدان جهت
زمین خون شد چون باران ؛ هم از شهادت ایشان فلک دگرباره ؛ نمود
واقعه کربلا به پیر و جوان ؛ هم از مصیبت آن سروران نوحه گشت ؛ زمانه بدل
بزبان و دیده گریان ؛ درین قضیه چو تاریخ خواستند ز من ؛ ز غیب داد
یکی این دو مصرع زبان ؛ نمود واقعه کربلا بار دگر ؛ عجب که باد نوحه پس گشته
نوای رفیق زهی مصرعی بگو تاریخ ؛ که من بگریه ز تسنیم مرا جه فرصتان ؛
دیگری از شعرا او دوست گفته و خوب یافته و مناسب بسیار دارد ؛
دوستان صد حیف از معصوم بیگ ؛ آنکه داد او می ملک شاهی دانش

شد شهدای سعید و تاریخ شد ؛ حیف معصوم شهید راه حق ؛ خان میرزا
والد معصوم بیگ مباحثه تحریرات با مولانا ابوالحسن نموده بود و مولانا
مدتی در کاشان با وی بسر برده و اوصاف فضایل خان میرزا با سلاطین ...
گاهی فکر شعر نیز مینموده و غبار تخلص داشت این مطلع از دست
افزون شود هر لحظه استغنای تو ؛ تا ز سر بیرون کند اهل هوس سودای تو
و هم درین سال بوساطت مرحومی میرهاشم موسوی قمی نواب سلطان
اسلام پناه جناب میرغیاث الدین محمد میرمیران اصفهانی مستوفی گری
قبول کرده و در روز جمعه هفدهم شهر ربیع الاول بپای بوس کل صدارت شد
و میرسید علی صدر و میر محمد یوسف صدر هر دو معزول گشتند و قضاة
و عسکر که میر حبیب الملک مسیحی و خواجه افضل ترکه بودند معزول گشته
بجای میرغیاث الدین محمد نقیب اصفهانی ... او نیز مستقل نموده بود
درین سال میر ابوالفتح که از سادات شرفه بود و در اردبیل ... عالم
آخرت کرد و او میر جامع علوم معقول و نقلی بود و از شاگردان مولانا عصام الدین
اسفراینی و تحصیل در ماوراءالنهر نموده بوده و بعد از آن مدتی در مشهد مقدس
اشتغال داشت چون از رباعیات میر بعضی حکایات در باب ...
می نمودند در کاشان ... آمده از آنجا توطن دار الارشاد اردبیل
نموده و مدرس ... مقدره خطیره گشت از جمله مصنفاتش حاشیه بر تهذیب منطق
حاشیه بر کنز العرفان حاشیه بر تهذیب اصول فقه حاشیه بر بحث مجهول مطلق حاشیه
بر شرح مطالع رساله در اصول فقه شرح بر شرح جاوی ... فارسی شرح ...

احکام و هم در شب شنبه یازدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور [illegible]
میر محمد مهدی رضوی قمی که از اعاظم سادات و علمای زمان و در کثرت فضایل
و کمالات وحید دوران بود در دار السلطنه قزوین رحلت نمود [illegible]
قمی در تاریخ فوت او گفته حشر او با علی و اولاد وی نعشش را به دار المؤمنین
قم نقل کرده در منزل وی که در جوار حضرت معصومه سیده النساء العالمین سلام
الله علیها واقع است او را دفن نموده [illegible]
نمود مذکور جامع علوم معقول و منقول و حاوی فروع و اصول بود از شاگردان
مولانا احمد ابهری بود در کاشان به مطالعه اشتغال داشت بعضی [illegible]
نزد والد میر محسن تحصیل کرده بود خط رقاع و ریحان [illegible]
می نوشت طبیعه انس در انشاء و تفنن عبارات بی نظیر بود در خدمت شاه [illegible]
[illegible] افاضل و علمای مشار و مستثنی بود و رتبه [illegible]
اگر چه به صدارت مایل بود و در اوایل حال [illegible]
وی بیان کرد که [illegible]
[illegible] شرح ارشاد و شرح [illegible] و رساله [illegible]
و تعلیقات بسیاری [illegible]
بوده از وی [illegible]
حج و مدینه [illegible] و هم در این سال سلطان [illegible]
سلطان [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] که حاکم ولایت [illegible] سلطان [illegible]

خان ذو القدر حاکم جام جهت دفع ایشان متوجه شد بعد از محاربه و مجادله
بسیار میر حسین [illegible] چون روش جنگ ترکان میدانست صلاح در
[illegible] سلطان گفت تا جنگ [illegible] میر حسین از این سخن آشفته [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] افتاده او نیز [illegible] در آن معرکه هر دو به قتل آمد
چون این خبر به [illegible] شاه عالمیان حکومت جام را
به نیابت آقای ذو القدر که مرد روزگار دیده و مسن بود شفقت نمود
چه [illegible] لازم الاتباع [illegible] یافته بود که [illegible]
[illegible] از ولایت خراسان [illegible] حکام [illegible]
[illegible] میر سید حسین [illegible] مرحمت فرمودند

[illegible]

در اوایل این سال شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] که حاکم ساوه بود [illegible] حکومت قم [illegible] و حکومت گیلان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و هم در این سال [illegible]
[illegible] گیلان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]

حدود و رقبه ایشان را بجزا و سزا رساند چون یعقوب سلطان بدان حوالی رسید
انجماعت بواسطه شناعت اعمال و قباحت افعال خایف و متوهم شده قلعه
بادنزوک وسمول که بغایت بواسطه حرارت هوا و باد سموم دست تصرف
هیچ احدی از سلاطین بروزگار بدانجا نرسیده بود و غازیان ظفرشعار همه
نیروی دولت و اقبال بیزوال شاه کامکار آن قلعه را مرکز وار در میان
گرفتند و بعد از ترتیب اسباب تسخیر حصون و حصار انجماعت چون کثرت
لشکر ظفراثر را مشاهده نمودند از مقدمات احوال خود کمال ضعف و عجز
احساس کردند و از مبادی کار و بار خویش دلایل عجز و فتور دیدند دست
در دامن اضطرار زده و سپر مقاومت انداخته با تیغ و کفن از قلعه بزیر
آمده امان یافتند غازیان آن قلعه را متصرف شده دست
انجماعت را از سر غرور انکار کوتاه ساختند و هم درین سال دو شماره
جمعی از کفار را تاخت آلکا سلطان سلیم پادشاه روم رسید و حاکم دیاربکر
قاسم بیگ نام باتفاق فرهاد بیگ باستقبال شتافته با آن ملاعین
و کروفر نشر کین مقابله نموده اند کفار مکرر و بعد از قتال و جدال
مغلوب شدند و سپاه ایشان را تعاقب کرده تیغ
قالیان در دو بار جبرا گرفتند دران اثنا از سروران و یکه تازان
باجسنه نام لعین دین با سه هزار نفر کفار ضلالت آیین بکمک رومیان
آمده سپاه روم بر ایشان هجوم آورده ایشان را مغلوب کرده
و هم درین سال سیادت پناه مرحومی میر محمد یوسف صدر با آنکه از اول

حال که میران اصفهانی صدارت را میرزا شاه حجاه بواسطه رعایت خاطر
وی و تفضل فرموده؛ ما یوسف خود مستقر و مسلم؛ بوسیم ساده خود
گرد از شاه فخر الامر که وی محزون گشته از دین و دولت ناامید شده متوجه
زیارت عتبات عالیات و از آنجا عزم زیارت حج شد و در دار
السلطنه تبریز رقیه طفلی از او در مزار شاهزاده حسین مدفون بود و بعضی
که دیگر رجوعی و دولتی او را بدیار عجم نبوده باشد بالاخره بعد از زیارت
حج اراده معاودت نموده با جمعی کثیر از عورات و اطفال و رفقا خود جمعی
میر جعفر کاشی برادر میر حیدر معمایی که علامه زمان بود در دریا غرق شدند
مولانا محتشم کاشی قطعه در تاریخ میر جعفر گفته ثبت افتاد که چه تاریخ خوب
پناه مرکز میر جهانیت؛ مدار سیادت میر جعفر؛ ز علم جعفری جوهر
کامجو شد؛ چو ملک دانش از نو سکه زد؛ که نقد علم از آن تازه رو شد؛
هوا داد آنکه در راه کعبه سر کرد؛ وز آن خاک وجود مشک بو شد؛ برون
بار در جنان از رحمت؛ که غرق بحر لا تقنطوا شد؛ بس از طغیان طوفان حوادث
بچو یونس سر بحر تن ز رود شد؛ سرشک بحر افلاک زد موج؛ که موجش تا دم
مرغ اوج او شد؛ چو تاریخش طلب کردند گفتم؛ بدریای اجل یونس فرو شد؛
میر مرحوم میر محمد یوسف صدر پسر میر حسین قاضی هرات است و از دختر مرحوم
میر محمد یوسف است که سابقا ذکر او گذشت در تاریخی که عبید خان هرات را بگرفت
و میر حسین را بقتل رسانید میر محمد یوسف کوچک بوده او را انجا را از ده بود و میرحسین
در انجا بسر برده و از آنجا باز خراسان معاودت نموده مدتی بیکاری

شیخ مرحوم ابن شیخ محمد داود و در خصوص ... تصنیف نمود ... در دار المؤمنین
قم که شیخ مذکور معتکف بود وی با شیخ مباحثه میکرد و شیخ دختر خود را باو داد
بعد از رحلت شیخ مدرس روضهٔ همایون مشغول شد و در مسجد جامع
در دار السلطنه قزوین اشتغال داشت که بسر منصب احتساب ...
مرحومی قاضی اعلی این جهت را برایشان خواندند ... هرچه درین ...
که پسندیده ... بعد از اندک زمانی منصب صدارت ...
مفوض شد چنانچه سابقا مذکور شد شش سال صدارت کرد و هم درین سال
در دار السلطنه مولانا شرف الدین علی ... که از اولاد و احفاد مولانا شرف
الدین مورخ بود رحلت نمود و در تاریخ فوت وی گفته اند سمی علی مهر
اوج شرف · که بود از رخش نور دولت جلی · بجنت شد و از پی ...
بگو مهر علی ولی · چو تاریخ او جستم از عقل گفت · محمد شفیع بود با علی
و باقی حالات و اشعار مولانا در مجمع التفصیل داده ...
... پادشاهی عالی ... شب چهارم شوال ...
... درین سال حاجی کوتوال سلطان قم از ... که قاتل ...
... سلطان ذوالقدر بود بقتل آورده ...
شهر ... مذکوره این خبر ... بسر خلافت مصیر رسید شاه جمجاه سلطنت
... شفقت کرده است ... و انچه درین
سال فرخ فال ... بظهور آمد میلاد با سعادت شاهزاده ...
... و بوستان سلاطین نامدار الموسوم باسم سبط الرسول و خلاصه احفاد البتول الموفق

بالتاییدات الملک الاعلی العلی ابو المنصور سلطان عباس میرزا ...
فی ظل ظلیل و ابهم التطلیل والده الخاقان المعظم مالک رقاب الامم السلطان ابن
السلطان بن السلطان الخاقان ابن الخاقان ابو المظفر شاه سلطان محمد است
که در دار السلطنه هرات در شب شنبه غرهٔ شهر رمضان المبارک سنه مذکوره
بافق هرات بطالع سنبله دست داد و پادشاه هفت اقلیم موافق تاریخ ولادت
ان حضرت و این از الهامات ... نازل شده ...
... که از ورای ...
... چنانچه این بیت از کلام حقایق انجام ...
... سخن جهان حکم کرده اند که او هم جهان گشاید چنانکه ...
چون در هرات میان شاهزاده نامدار سلطان محمد میرزا که ...
اندک ... واقع شد شاه جمجاه سلطان ...
... بزرگ ... حکم جهان مطاع ...
میرزا ... صاحب قران ... سلطان حمزه میرزا ...
... شریف ... باشند ...
... ذوالقدر حاکم شیراز ... عالی فرمودند ...
نامدار ابو المنصور سلطان عباس میرزا ... که در تحت دار السلطنه هرات ...
... قرار ... باشند ...
شاهزاده ...
ممالک خراسان گذاشت و ان ... قایم مقام خود ساخت ...

که در مشهد مقدس بود و نقل سلطان سلیمان میرزا و سلطان ابراهیم میرزا در دار السلطنه قزوین
غلط فهمی بود و در همین سال نواب سپهر رکاب سلطان محمد میرزا با اختر برج سلطنت
سلطان حمزه میرزا و نواب مهد علیا بیگم از دار السلطنه هرات از راه کرمان
و در آن بلده جنت نشان نقل از فات انداخته و هم درین سال سلطان سلیم پادشاه روم
متوجه آب و گل را با تبرین کرد از معظم امرا انداخته که نظم ساخته و امروز بود با عسکر
تاتار با اتفاق پاشا الکه با عسکر بسیار خنجر شمار و قرب ده هزار نفر
بازی آمده و شروع در کندن نهر نمایند و بنای مذکور را با کلیه تمام نمایند
اتمام آن در فصلهای نشسته روانه حاجی ترخان شوند و آن بلده را مسخر گردانند
این خبر بوالی آن دیار که از قبل پادشاه روس حاکم آن بلده بود رسید
تحفهای مرغوب نزد عسکر ترخان فرستاد و چون عسکر ترخان از کرفتن حاجی ترخان
پشیمان شده و ... سلطان سلیم عرض نمود که آب نهر
آن آب ... متصل است هم طغیان دریا ... که از آن
و باعث خرابی گردد بنابرین سلطان سلیم فرمان داد که بر طرف باشند و عسکری
و پاشا الکه هر دو با لشکر خود مراجعت نمودند و هم درین سال سلطان سلیم لشکر
جزیره قبرس فرستاد تفصیل این اجمال آنکه چون کفار جزیره قبرس که سالها خراج گذار
روم بودند بنابر شرب شراب قوت دولت و مستی قدرت حکومت دماغ ایشان
محظوظ گشته سر از ربقه اطاعت و حی از جمله ... بر تافتند و قطع طریق
با و سکر و بنابرآن سلطان سلیم پادشاه روم و ارکان دولت و اعیان ...
در میان انداخته امرا بلال معقول مسخر قلعه ... پادشاه اسلام نمود و ...

در نوبت پاشا را که وزیر ثانی بود و احمد پاشا و وزیر ثالث و حسین پاشای ...
روم ایلی و مصطفی پاشای لله و علی پاشا حاکم ... و قاسم پاشا و فرمان فرمای
... و ... پاشای والی ... با سپاه بیقیاس مسخر ...
نمود و پاشایان با جنود نصرت نشان و کشتیها که ... علم عزیمت ...
برافراختند بعد از وصول بدان حوالی متوجه تسخیر نواحی آن دیار شدند
مسخر گردانیدند بعد از تسخیر آن سرزمین با سپاه ...
بیشمار در حوالی قلعه ... نزول نمودند سرداران فرنگ ...
کردند عساکر ظفر قرین اطراف حصار را چون نگین در میان گرفتند و ضرب توپ
بروج قلعه را ویران ساختند اما ولاوران فرنگ بواسطه ...
... کردند حصارها ... و در سال کفار
حصار را نگاه داشتند و مبارزان روزگار متوجه کارزار شدند از افواج و ...
مصاف ... سپاه روم بضرب توپ و تفنگ و ضرب ...
حصار را ... بالای برج حصار ...
از هم تیغ ... و میان اهل و عیال ایشان اسیر کرده ...
... باشا بعد از ... ان طلا از روی ...
... قلعه ... شدند و انحصاریت ... شده و در ...
... روزگار ... دست تصرف غیر ازین ... آن کوتاه و ...
... و ماه حاکم انحصار ... ثبات ...
که قوت و شوکت خویش ... ابواب حصار را ... و مال ... سپرده ...

توپ و تفنگ شروع نمودند از صدمهٔ تفنگ برق افروز و غبار و ریاحی نفط عالم سوز
و ضرب زنبورهای آتش و توپهای دشمن کوب جنگجویان مجال نمیدادند که جز امواج
انقلعه کردند سپاه روم اطراف قلعه را فرو گرفته در میان گرفتند و در آن واقع الی و [illegible]
کسی را از باروت و بسیاری توپ قوت برای اهل قلعه ارسال نمودند [illegible]
کشتهها را گرفته و کسان را بقتل آورده و ضرب قراقتهای [illegible]
تسخیر با توپ و تفنگ برج الحسن حصین را فرو داوردند و فایده بر آن [illegible]
کفار لعین نقب عظیم در برج جاهم جو دوانیده و در آن ازا برآ باروت
کرده آتش زدند و بدان جمعی را در میان برجها که [illegible] افتادند [illegible]
اسلامیت چون ایام محاصره بقرب یکسال تمام کشید بار و طرف [illegible]
علامات عجز و انکسار باحوال خود مشاهده کرده تصدیق دانستند که مقاومت
روم نمیتوانند کرد بعد از عهد و پیمان و سوگند نقرا آن قلعه را تسلیم کرده
پاشا آمده چنان قرار داد که اموال و اثقال خود را در کشتیها کرده [illegible]
کرده و در آن اثنا شخصی از اسیران و مسلمان فرار کرده بامعسکر آمد و [illegible]
لعین از غایت خشم و کین قریب بصد نفر از مسلمانان بقتل آورده بنابران [illegible]
مصطفی پاشا خشمناک گشته حاکم قلعه را پوست کنده باقی کفار را بقتل آورد
و بعد از فتح آن دیار سلطان سلیم بر بو پاشا و علی پاشا را با لشکر اسلام [illegible]
بر سر تسخیر قرس امسال نمود و ایشان امتثالا لامر العالی متوجه شده جزیره [illegible]
و کفاله و الفه و کریت [illegible] چهار قلعه و سه پاره از فرنگیان گرفتند [illegible]
باستنبول مراجعت نمودند و هم در این سال در دار السلطنهٔ قزوین در شهر [illegible]

سنهٔ مذکوره زینب سلطان خانم صبیهٔ عماد الدین شیروانی والدهٔ نواب جهانبانی
سلطان ابراهیم میرزا که بعد از فوت بهرام میرزا در حبالهٔ شاه جمجاه بود [illegible]
شاه عالم پناه نعش او را مصحوب الله قلی بیک برادرزادهٔ عماد الدین [illegible]
فرستاد و در آن روضهٔ علیا مدفون شد سال اول از نهم [illegible]
[illegible]
چون قبل از این شاه دین پناه تمکین حکومت گیلان را باالله قلی سلطان استاجلو [illegible]
وی در این سال بعد و چند ما در لاهیجان گذشته متوجه [illegible] گردید [illegible]
گیلان اظهار مخالفت کرده شخصی نام [illegible] را برخود حاکم ساخته و جمعی کثیر از [illegible]
جمع ساخته بدان شهر رو گشته در مقام غدر و مکر در آمده و منتظر وقت می بودند [illegible]
لشکر بر سر صوفیان که در قلعهٔ لاهیجان بودند ریخته جنگ در پیوست بعد از محاربهٔ [illegible]
بسیار گیلکان غالب شده جماعت را با زنان و طفلان بقتل در آوردند [illegible]
بر سر [illegible] بیگ ولد الله قلی سلطان مذکور آمده وی جنگ کرده گریخت [illegible]
و مردم ایشان را بقتل در آوردند و خفت بسیار از ظالم در پای دیوار [illegible]
رسید چون این خبر بمسامع عزت و جلال شاه دین پناه رسید در این باب با امرای عظام
طرح مشاورت در میان انداخت رای صواب نمای بر آن قرار گرفت که جمعی از امرا
را بدفع ایشان فرستند لاجرم حکم اشرف عز اصدار یافت که محمد قلی خلیفه ذو القدر
مهردار و امیر خان بیک استاجلو و غیره لشکر رفاقت نمایند امرای مذکوره
با فوجهای متوجه گیلان شدند و در این اثنا میانه فوجها جنگ جماعت و بهادری
واقع شد صد و سی نفر از آن جماعت بی رخصت امرا متوجه گیلان شدند چون گیلکان

از توجه قورجیان واقف شدند با یکدیگر گفتند که فرصت غنیمت باید شمرد و کار
از پیش باید برد هرچند مبادرت نمایم و خود را زودتر بایشان رسانیم اکثر قورجیان
راه سکر(؟) خواهند کرد و آثار شجاعت و جلادت بر صفحه روزگار خواهند ماند
اندیشه باطل بجانب غازیان متوجه شدند قورجیان زره توکل پوشیده دست
اعتصام در دامن کرم ملک منان و ملک ذو الجلال والاکرام زده و باد [illegible]
لشکر گیلکان و کمی خود اندیشه نموده و [illegible] بخاطر گذرانیده
مانند بحر جوشان و ابر خروشان در حرکت آمده رو بدشمنان نهادند جماعت گیلکان
فوج فوج از عقب هم رسیدند حمله کرده و قورجیان پای ثبات استوار کرده
جنگ مردانه نمودند و در آن کارزار جوی خون از گیلکان روان شد
و سرهای ایشان چون گوی در میدان غلطان گشت و قورجیان جمعی از دولت
شاه عالمیان دشمنان را از بون(؟) گردانیده قریب هزار نفر از آن قوم که بیشتر
تقل(؟) در آورده و دزدان حشر که زیاده از بیست هزار نفر بودند از بیم شجاعت
که اندک نفری بودند قرار بر فرار داده غازیان مظفر و منصور با غنائم نامحصور
در خطه لاهیجان نزول فرموده سرهای ایشان را بدرگاه گیتی پناه فرستاده مورد
نیز معاودت نمودند و هم درین سال سلطان سلیم پادشاه روم سنان پاشا را
با لشکر مصر و [illegible] و امرای عالی [illegible] مقرر فرمود و [illegible]
بران جا بعد از رحلت سلطان سلیمان مستولی شده بود پادشاه مذکور عساکر
منصور بدان دیار رفته بعد از محاربه قلعه کوکبان را تصرف در آورده قریب
هزار حصار چه را تسخیر کرد و هم درین سال دولت کرای خان تاتار والی نوای که

حسب

حسب الامر سلطان سلیم عزیمت بجانب روس نمود و والی ولایت الغ ینک چون
توجه جنود وی خبر یافت که دید ابوان(؟) بکه را که امیر الامرای بود با فوجی
بکنار باستقبال ارسال نمود و ایشان کنار آب [illegible] را گرفته مانع عبور لشکر
و قریب نوزده روز جنگ و جدال و حرب و قتال میان ایشان بود در روز
دولت کرای خان مانند برق و باد در حرکت آمده کوششهای مردانه نمود امیر الامرا
مذکور بعد از جدال و قتال راه فرار پیش گرفت چون خان لشکر تاتار بالغ ینک
رسیده خیمه و خرگاه را انداخته همعنان باس و حرمان از بیم جان فرار نمود و سپاه
بکار آنجا [illegible] ریختند و اهل آن خطه را از پیر و جوان و قوی و ناتوان
و شیوخ و اطفال و نساء و رجال باسیری گرفتند و کفاران دیار را که در سالها
اندوخته بودند از زر و جواهر و زر و زیور بیاد فنا داده لشکر تاتار آتش در شهر زدند
چون خونهای این [illegible] ان از چوب بود تمام سوخت و ایوان بکه قریب دویست هزار
نفر از کفار بعد از قتل از آتش و زخم شمشیر بسیار با آتش سوختند دولت کرای
خان بعد از فتح خان مظفر و منصور با غنائم نامحصور که از حد افزون بود با سیر بود
بدیار خود مراجعت نمود و التأیید من الملک المعبود [illegible]

[illegible]

درین سال فرخ فال شاه جم اقبال از روی فراغت و شادمانی در مقر سلطنت و جهانبانی
متمکن گشته خاطر از مهم و جانب ممالک محروسه مطمئن ساخته بود در جه سلاطین
روم و هند و توران گراطاعت و فرمان برداری آن پادشاه ذیشان جبه در بر ...
که حکم مطاع لازم الاتباع شرف صدور یافت امرا بر حد اطاعت مسیر نمود ...

بعد از رحلت معصوم بیک صفوی وزیر دیوان اعلی تعیین یافته بود و شاه دین پناه
بنفس نفیس متوجه جزوی و کلی مهمات می‌شدند در این سال سیادت و نجابت پناه
دستگاه میر سید حسن که از اجلای سادات [illegible] بود و در [illegible] شهر
[illegible] مذکوره و سالها خدمت این آستان خلافت مکان کرده بود و مهام
وزارت ممالک محروسه از خراسان و آذربایجان و شروان بمشار الیه مفوض شد
و در [illegible] دیگر خواجه جمال الدین علی تبریزی که از اقوام خواجه محمد [illegible] بود
نمودند و بجهت هر یک پانصد تومان از خزانه عامره مواجب تعیین نمودند مقرر
کردند که آنچه از ملکات و منافع مناصب ایشان باشد جهت خاصه شریفه [illegible]
و استیفا را میرزا شکرالله [illegible] نمودند و دستور پانصد تومان [illegible]
مقرر نمودند و استیفا و وقف [illegible] را بسیادت پناه میر شاه غازی که از سادات
دار السلطنه اصفهان بود مرحمت فرمودند و دویست تومان مواجب [illegible]
تعیین نمودند بنابر قاعده معهود زمان و طریق ایشان [illegible]
و نجابت پناه صفی و اقبال پناه میر سید حسن مذکور [illegible]
و [illegible] دوازده سال در ملازمت شاهزاده ابو القاسم میرزا بسر برده [illegible]
کار را بر نهج امارت رسانید و قلعه [illegible] که در قلاع معتبر شروانات است [illegible]
[illegible] جانب [illegible] بسپرد [illegible] تعیین نمود که [illegible]
و بواسطه استحکام و متانت قلعه مذکور که [illegible]
و دست حوادث روزگار از دامن [illegible] کوتاه [illegible]
[illegible] مدتی [illegible] رسیده [illegible]

دیواران [illegible] عجب [illegible] فلک [illegible] سحاب [illegible] غباری
جهان [illegible] فلک [illegible]
[illegible] جمیع مردم
قلعه متحصن شده و قریب هشت هزار خانه از مردم سالیان و محمود آباد در آن مجتمع
بودند شاه جمجاه سکندر نشان چون متوجه تسخیر شروان گشتند [illegible]
که از صوفیان قدیم [illegible] بمشار الیه فرستاده [illegible]
ملازمت همایون ترغیب نمود چون سیادت پناه مشار الیه [illegible]
شاه [illegible] ابو القاسم میرزا بود [illegible] که اراده [illegible]
در باب سلطنت [illegible] شاه [illegible] محال از روی اخلاص [illegible]
را [illegible] غلامان درگاه [illegible] شاه [illegible] شروان [illegible]
شروان از جانب ایشان شد و باز چون نواب همایون در صحرای [illegible]
[illegible] مردم آن نواحی [illegible]
[illegible]
نموده قطع طرق کردند [illegible]
متانت و حصانت [illegible] مشکل [illegible] نمود و مدت سه سال
بدین منوال [illegible] تسخیر شروان مردم الکاء مذکور را اطاعت و انقیاد [illegible]
[illegible] در مقام خلاف و جدال بودند چون قبل از این سیادت پناه مشار الیه از جانب
شاهزاده ابو القاسم میرزا [illegible]
[illegible] نموده بود [illegible] هر چند ابو القاسم میرزا [illegible]

مشار الیه شده اهالی ان ولایت تمکین نموده و چهره دوم بار کارگاه میرزایی که دانند که [illegible] انجا

دستگاه مشار الیه سلوک با دیگری نمی‌توانم کرد و شاه کامیاب بهمان قاعده احکام

مطاعه شجاعت پناه موما الیه فرستاد که بطریقی که القاص میرزا ان ولایت را [illegible]

با میرزا بهمان قاعده احکام مطاعه شجاعت پناه موما الیه فرمودیم و پانصد نفر ملازم

نگاه دارد و دران سیادت پناه متوجه انحال شده رعایا در مقام اطاعت و [illegible] در امده

و قلعه سلوط و شهر و سایر مواضع مفتوح شد [illegible] دران اوان حسن دولت شاه

جهانی شمسی و زینعالی که از توابع خود برانجا است و نفر از مردم انجا [illegible]

مشار الیه دران شب داد شجاعت و مردانگی را داده با چهار نفر تمامی [illegible]

مغلوب ساخت و از دری که [illegible] بود و [illegible] انقوم را از تاوک [illegible]

در انداخت و کم [illegible] که [illegible] و شاه جهان‌پناه مکرر [illegible]

این عبارت بر زبان الهام بیان جاری می‌ساختند که الهی [illegible] سید حسن [illegible] شود

و توجه شاهی نسبت بدان سیادت پناه بیشتر بواسطه شجاعت و مردانگی بود و با هم

دولت شده گی و کارروانی بعد از این وقایع از شروانات چون شاه اسکندر شان

بواسطه مصلحتی چند روزی که [illegible] وی بیرون رفته ایشان برخصت متوجه خطه

فاخره قندهار گشتند دران اوان شاهزاده غلامان سلطان حسین میرزا والد [illegible]

بهرام میرزا در انجا حاکم بود و بدولت ملازمت شجاعت پناه مشار الیه کرده [illegible]

قبول نموده و چند مدت ملازم بود تا آنکه نواب میرزا [illegible] جانب

میرزا [illegible] و دیگر باره بخاطر اورد که [illegible]

از سیاهی سلطان بایزید و شاه جهان‌پناه جهت میرزا فرستاده بود و امر نمود که [illegible]

بهجکس

بهیچکس ندهند که اسب روز جنگ و سواری و [illegible] سیادت پناه مشار الیه [illegible]

گرفتن اسب چون امریست محال امر ملازمت را بان موقوف [illegible]

و کوچک [illegible] نواب میرزایی کرده و نواب شاهزاده گی از غایت خلق و عنایت [illegible]

باج و کمر و دیگر جهات عنایت فرمودند و شجاعت پناه مشار الیه در سلک ملازمان

منخرط گشته بجانب [illegible] رسال [illegible] از جانب شاهزاده عالمیان [illegible]

از خیر بنیاد کرده در اندک زمانی ساخته شده پانصد ملازم بهم رسانید چنانکه

از هجوم حوادث و نهب و غارت اطراف و جوانب محفوظ و مامون گشته چون

وی نسایج عقل و جلال سید شاه جهان اظهار فرموده که وی دران مرتبه در زمان

القاص میرزا می‌بود و در استقلال بحوالی هندوستان رفته که تسخیر ممالک هند و دیگران [illegible]

احضار سیادت پناه مشار الیه بجانب خاطر اشرف [illegible] منصوب [illegible]

وی بواسطه مخلص خیر خواهی و رضای اشرف معاملات انجا و جمع اسباب جمعیت [illegible]

درگاه شاه جهان گشت چون بحوالی دار السلطنه قزوین که مقر سلطنت و جلال [illegible]

شاه کامیاب خلاع فاخر جهت وی فرستاد و مشمول و منظور نظر عنایت بیکران گشته [illegible]

و بعد از مدتی باز بوزارت استرآباد و دارایی ان ممالک ایشان را فرستاد و مدتی [illegible]

قندهار بگان نگاه دارد وی بعد از دو سال که از خدمت [illegible] استعفا کرده درگاه عالی

حاضر شد و چند مدت وزارت [illegible] شروان که جمع ان دوازده هزار تومان [illegible]

در مجلس [illegible] در ملازمت اشرف بسر می‌بردند و در اخر الامر [illegible]

[illegible] گشتند و هم درین سال میرزا علی بیک [illegible] قزلجم خان از ترکی [illegible]

بخارا و عبدالله خان رفته او را [illegible] تسخیر [illegible] نمود و بنابران سیاه فراوان از [illegible]

در حوالی بلخ شاه دوران عظمت و اقتدار بر فلک دوار بر افراخت قلمخان ...
متحصن شده قریب هشت ماه آن طایفه گمراه با یکدیگر محاربه نمودند و اتصال این خبر ...
خود رجوع نموده و در بیست و ششم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره پایه سریر ...
نواب اعلی رسانید بالاخره قلمخان بعد از عهد و پیمان و سوگند قرآن قلعه بدان ...
خان ... حکومت بلخ را ... رجوع نمود و خود ...
از عهد ... خود شیرخان کرده و او ... سلطان والی آن دیار ...
عالی تبار خبردار شد ... جنگ و مقاتله ... آن مملکت اطلاق داده ...
خان ... قصد ... رجوع کرده روانه بخارا گردید ...
درین سال سلطان سلیم پادشاه روم ... پاشا و علی پاشا را با کشتیهای بسیار و توپ
و تفنگ بسیار ... جزیره ... سال فرمود و پاشایان مذکور با قریب
سیصد کشتی همراه روانه قلعه مذکور شدند و اطراف آن ...
... آن ... جزیره ... لشکر اقامت انداختند و از آن جانب ...
استغاثه ... که از ... سلاطین ... و حکام ... بواسطه ...
وکثرت سپاه ... تمام داشت و آن جوانرا با صد ...
ده هزار توپ ... [illegible]
عظیم ... [illegible]
... [illegible]
جا ... [illegible]
... [illegible]

نادری و کوه البرز را بسنگ باروی قلعه ساخته بودی چون ... پاشا
روزی چند در آن جزیره مکث نمودند فرا خواجه را با چند قلعه ...
... و دشمن ... خبر ... و قطع ...
... خبر ... خواجه ... سپاه ... را ... واستغاثه ...
گرد ... شمار ... که صلح ...
... ایشان ... خود ... جنگ ...
کم شده ... چون ...
... پاشا قبول کرد و گفت که ...
از روز کار ...
...
... مخالفان روان شدند ... پاشا ...
جوانان ...
واز جانبین چون سحاب ... قرغان ...
تفنگ ... جهان گشت ...
روان گشت ... تفنگ ... جنگ ... که ...
واز آتش قرغانهای ... و از صداهای توپهای ...
... ضرب زن و توپهای ...
... نمایان شد ... و فلک ...
خوان سپاه ... و ... ضرب توپهای ...

رومیان را پاره پاره کرده اند و [illegible] دیگر قلعه فرنگیان [illegible]
محبوس بودند خلاص کرده [illegible] پاشا را از [illegible] جدا کرده و [illegible] نشستند [illegible]
روم راه انهزام پیش گرفتند فرنگیان کشتی [illegible] پاشا [illegible] جنگ [illegible] پادشاهی مذکور [illegible]
افتاده و در پس جاهای از غایت [illegible] و [illegible] دریا [illegible] و قلعه [illegible]
سه صد کشتی فرنگیان را گرفته [illegible] از [illegible] رفت کافران رومیان را [illegible]
نموده قرب صد [illegible] کشتی را گرفتند و خواجه [illegible] و [illegible] قاسم و [illegible] صالح [illegible]
قرامان را با جمعی کثیر از رومیان بقتل آوردند [illegible] ایشان و [illegible] اسلام [illegible]
و هم درین سال عسکری خان والی [illegible] باتفاق [illegible] دولت [illegible]
خان با طبل و کوس [illegible] روس در حرکت آمد والی [illegible] ایران [illegible]
استشعار یافته جنود آن دیار را جمع کرده بجانب ایشان توجه نمود و از آب
[illegible] عبور کرده در بلده [illegible] که سرحد [illegible] بود نزول کرده بجانب ایشان توجه نمود
نزول کرد و خاطر بر رزم و پیکار نهاد چون [illegible] رسیدند [illegible]
از دو جانب حمله نمودند آتش حرب [illegible] عسکر خان با جمعی [illegible]
فرود آمده [illegible] تیر [illegible] چون [illegible] چون [illegible]
جای بگرفت [illegible] سوار را بر زمین و پیاده را [illegible]
خدنگ زره دوز [illegible] افتاد [illegible] دلیران [illegible]
زخم تیر [illegible] رسانید [illegible]
نیز کوششهای مردانه و حملهای دلاورانه نموده [illegible] هجوم کرده [illegible]
کردند [illegible] لشکر [illegible] فرار [illegible] تعاقب کردند جمعی کثیر [illegible] بقتل آوردند [illegible]

در جمادی [illegible] شاه علی امیر جان [illegible] که مدت بیست سال حکومت
[illegible] بود [illegible] ظلم [illegible] تا اهل آن مملکت [illegible] عزل [illegible]
[illegible] حکومت [illegible] و [illegible] که [illegible] هوای [illegible]
[illegible] و [illegible] حکومت [illegible] مقرر کردند [illegible]
مذکور [illegible] آفتاب در برج [illegible] و [illegible] بنات النعش [illegible] قطب شمال [illegible]
[illegible] بزرگتر [illegible] شد و [illegible] امتداد [illegible]
و از [illegible] غایب شد [illegible] در زمان [illegible] شاه روم [illegible]
[illegible] بود [illegible] قطب شمال [illegible] شد و مدت هفت ماه [illegible]
یافته [illegible] طاعون در بلاد روم واقع شد
و هم درین سال در بلده [illegible] مردم [illegible] از آن [illegible]
و هم درین سال [illegible] قدوة العلماء و [illegible] مولانا مصلح الدین لاری [illegible]
[illegible] میر غیاث الدین منصور شیرازی بود وفات یافت [illegible]
[illegible] پادشاه مرحوم همایون پادشاه [illegible] و بعد از [illegible]
آن پادشاه عالیجاه متوجه زیارت حرمین شریفین گردید [illegible] راه کشتی [illegible]
قرب چهار صد [illegible] رفت مولانا [illegible] تمام [illegible] دریای [illegible]
بساحل گجرات رسید و از آنجا باستنبول [illegible] سلطان سلیمان پادشاه روم
وی را رعایت بسیار کرده [illegible] فرستادند [illegible]
[illegible] و از آنجا ببغداد آمده [illegible] پاشا [illegible] عراق عرب [illegible]
[illegible] نهصد و شصت [illegible] زیارت [illegible]

در تهذیب او و برادر در خدمت پادشاه مذکور ملازمت نموده و در آن ولایت [illegible]
در سلک تحریر در می آورد و از تصانیفش حاشیه بر شرح مواقف و حاشیه [illegible]
قدیم مولانا جلال الدین محمد دوانی و حاشیه بر شرح عقائد و حاشیه [illegible]
شرح شمائل نیز بر حدیث و تفسیر سوره انا انزلنا و تاریخ آل عثمان که الان پادشاه
روم است [illegible] سال در تشریح و تعلیم [illegible] ایام حیاتش قریب نود سال و هم
در این سال در روز جمعه [illegible] شهر ذی حجه خواجه محمود جامی که از اعیان ولایات جام
بود و در دار السلطنه قزوین فوت شد و [illegible] شاه عالم پناه [illegible]
فی ایامی [illegible] فرستاد که [illegible] مسجد [illegible]
که همگنان را [illegible] جهان ممالک محروسه خصوصا خراسان [illegible] که در آن ولایت
درگاه همایون [illegible] و سایل جمع شده بود [illegible] خلافت [illegible]
و عیال و فرزندان در قزوین [illegible] حسرت [illegible]
مع الشهداء و الصالحین سال [illegible]
[illegible] محرم و در این سال پادشاه [illegible]
در دار السلطنه [illegible] ممالک محروسه [illegible] و اقدام نموده [illegible]
صفوی که حاکم استرآباد بود او را عزل نموده [illegible] طلب [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] که حاکم مشهد مقدس معلی بود [illegible]
مشهد مقدس معلی [illegible] خلیفه شاملو که حاکم همدان بود [illegible]
[illegible] شهر ذی حجه سنه مذکوره متوجه مشهد مقدس شد و [illegible]
بدر خان استاجلو که [illegible] فرستاده بود خبر رسید که در [illegible] شهر ربیع الثانی [illegible]

کوک سلطان محمد بقتل آمد و چون الکای خوی و سلماس بوی متعلق بود و جای او را مصطفی سلطان
برادرزاده بدر خان شفقت کرده هم در این سال در روز جمعه شهر رجب [illegible] شاه
محمد را [illegible] بیماری پیدا شد اما زود بصحت مبدل گشت و هم در
در غره شهر ذی قعده نواب اعلی [illegible] ترویج [illegible]
[illegible] رضویه [illegible] الف [illegible]
را که متولی آن آستانه [illegible] نشان بود [illegible] فرموده تولیت را [illegible]
[illegible] امیر کمال الدین استرآبادی [illegible] امیر ابوالقاسم اصفهانی [illegible]
و هم در این سال [illegible] خان احمد حاکم گیلان که در قلعه قهقهه محبوس بود [illegible]
قلعه اصطخر [illegible] و هم در روز جمعه [illegible] شهر جمادی الثانی سنه مذکوره [illegible]
[illegible] خانه [illegible] همایون [illegible]
احوال [illegible] جمعی از [illegible]
و از [illegible] همه ساله [illegible]
[illegible]
اگر چه از [illegible] و چون [illegible]
[illegible] سادات [illegible]
[illegible] خدمت [illegible]
[illegible]
[illegible] حاکم همدان بود [illegible]
[illegible] امیدوار بوده [illegible]

بودند جهت این عرض مدتی توکر نموده بودیم که محصل رسیدن حکم مهابات
در آن اثنا ایلچی بغداد آمده جیره روز نیز بوی اعطا و حالیا محصل است در روزی که این حکم
اول باب الکتابخانه بهانه دانه و کلی انتقد آرد که در انجا مهابات [illegible]
که صد نفر جزء و فان بجا دانفر فلان بجا دانفر و بعد از این خود متوجه شده
موضع کرده که انچه انجات کرده مجدد را بدست داده بود تنبیه کنند که جایی بر ان
را دست دهد و در انجای هر جا مرید باشند بدست درود از ترک و تاجیک
و غیره هر که باشند تا میر اتفضل از وی مال و املاک تمامی نوشته [illegible]
حسن علی خلیفه که ناظر اموال [illegible] نموده تمام ضبط کند و انچه را بدو نفر مرید [illegible]
و توقف در کار و صندوق بنهد و محصل [illegible] اورده مرد انباشند مرید
جانگه امیر تیمور در شام با آل [illegible] عجب ثواب و جهاد است [illegible]
قبل از ماه رمضان این مهم جان باید که در زمان [illegible]
از همدان بیرون رود و دو نفر ادم نقد من درگاه فرستند و نویسند که [illegible]
مدان قلعه میرود و تا قلعه رسیدن هر کاغذی که درین باب می نویسند بخط خود نویسند
که خبر مان چرا [illegible] رسیده و قدغن کنند که کسی بندگی غلام و کنیز [illegible]
و دو دختر اسیر و زن تا نگهند و بدانند که [illegible] فرزند ماست و [illegible]
[illegible] که مدیر ایشان حاکم و ملازم باشند و فرزندان ایشان حکم خانه زاد
دارند چنان کنند که اهل عالم را درباره شما سخن زبان درازی نشود و یک دینار
در میانه فوت نشود و همه نظر امید که مال شما و حرمت شما و ناموس شما [illegible]
جهت [illegible] اسباب بسیار زیاد و [illegible] و مناقب که [illegible]

اند خوب بیرون می نمایند که زرها همه بدست آید و بدانند که الکا او تغیر نیافته [illegible]
سال از دست و الکا رقم راجعه [illegible] نوشته فرستادیم که بدان بهانه [illegible]
خدمت کاری نماند مرگ این گناه پاک نبود و محل [illegible]
فرستادیم هر بار که این کاغذ را دست نهد دست را باب نشود [illegible]
امیرخان باتصوب وی میزاری شده بود تا آنکه بعضی از قورچیان [illegible]
نظر اشرف رسانیدند و مقرر گشت که [illegible] قورچیانی که [illegible]
کار را بواقف اورا محافظت نمایند [illegible] بعضی از صاحب [illegible]
و عاقبت باز بدست در آمده بقتل رسید و [illegible] او محمد معصوم که [illegible]
[illegible] ذوالقدر بود و در درگاه معلی [illegible] و بواسطه مصاحبت او
کشیده بودند تعلیق و تنبیه هر دو را خوب می نوشت و از بعضی بسیار [illegible]
و هم در این سال [illegible] اختلاف دار السلطنه تبریز را با امام قلی بیک ولد شاه قلی سلطان
استاجلو که شاه [illegible] او را از حکومت [illegible] آن اورده حکومت تبریز [illegible]
مردم [illegible] و تجربه لازم او را گرفته [illegible] بسیار کرده [illegible]
و انصار [illegible] نموده تصریح وزارتی لازم خود را اخلاص نمود و بعد از [illegible]
قتل آورده [illegible] های مقتول و برادر [illegible] سلطان [illegible]
اراده کرده که پیش [illegible] ساز نمود و اوباش [illegible]
شده [illegible] استعمال [illegible] راه پیش گرفته [illegible]
کمین از خلاف بیرون آورده و بعضی از ملازمان [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] ضبط بیرون آمده دست [illegible]

درمیان شوهران و افواه علما نازا و میان عمات آتو دعا نازا در لواطه رسیتاه
می ساختند و سادات و قضاة و اعیان و اشراف و وضیع و شریف
و فقرا که در ولایت غریب و شهری چنان از بیم ایشان هراسیده
و نوشتن برات نیاید مدارا و هواها در میان مردم نماند در هر کوچه
اجلاف لوای استیلا برافراخت پهلوان در درب بخاران
دیگر به و شرف پسر مصطفی در درب سرد و دلیر شال در مسجد و آقا محمد در درب
نوبر و پهلوان عوض در میدان و پهلوان سلطان در درب اعلا
در کوچه و محله شتربانان و علای حسنخان و حسن کیلان قریب و سال
این قوم به آخر جدال و قتال بود با آنکه چند نوبت امرا و ارکان دولت
رسانیدند که دفع این طایفه چه دولت از واجبات شاه دین پناه
گوش نکرده باز شنیده که شاه ترک فتنه و فساد کند نادر خانه قتیل کرده
و ملک جهان و رانده وان ترکشه روز کاران مطلقا فتنه شدند و از کمال
شقاوت و جهالت بطغیان و عصیان برخیزند تا که شاه دین پناه
یوسف بیک را که بعقل و کیاست و فهم و فراست از اقران ممتاز بود
چو فکر اهل حکمت دور بینی چو طبع اهل دانش لطیف چو رای خرده دان
کارسیتی یک تدبیر صدارت نکشی بهر او در نظم لطایف چون در خوشاب
و نظر او در حل و فاتق مشکل بود در حین التهاب حکومت تبریز فرستاد
وحضرش اجلاف را قسم داد که دیگر مخالفت نکنند و اتباع را که جدا
بعد از چند ماه پهلوان باز آغاز مخالفت کرده و سه نفر از ملازمان حاکم را بقتل

بنابران یوسف بیک عرضه داشت اجلاف فتنه و فساد نمود و ترک فتنه
اکبر سوررده کار بسی فتنه برخواست و هر کجا هزاران فدای
چو بلد دان در خروش آمدند بنابران یوسف بیک عرضه داشت بپایه
اعلی فرستاده که بعد از آن قوم زیاده از چهار صد نفر هستند و هر کار
ان بلده جنگ ایشان شکوه اند و معروض میدارند که ای عالم آرای
اقلیم گیر زبید او اینها برآمد بصیر خرابی این ملک از ایشان بود از ایشان
جهانی پریشان بود علمای اسلام که در مجلس بهشت آیین بودند نقل ایشان فتوی
بنابران فرمان همایون شرف صدور یافت که سهراب بیک و الله قصار
با جمعی بیاری یوسف بیک روند و از صلاح او تجاوز ننمایند چون آن
بقتال کرده میدان صاحبان داده یوسف بیک نیز با جمعی از اهل تبریز
با ایشان پیوسته و حیرت و وحشت دماغ اجلاف را دیافته اجاعره
مانند وحوش شکاری بهرجانب رو آورند راه خلاص مسدود دیدند از بیم
جان در قبضا و سوراخها خزیدند یوسف بیک صاحبان خانها را که محفوظ
شده دیده ایشان تفحص کرده اکثر ایشان بدست در آمده بقتل آمدند و اسیر
و پهلوانان زنده و او باش فلان بد معاش که از دار آخرت آویختند
و نشی و شرف و شیخی کازر و حسن مکه و زوجاجی دراز و شاه علی حرکت
بابا علی و حسین سبزی فروش سوای اینها موازی صد و پنجاه نفر بقتل آمدند
و پهلوان عوض و علا حسنخان در خانه سهراب بیک محبوس بودند ایشان
بیک رنجش کرده وی جانب نجات کرد بالاخره یوسف بیک

ونقلی سهراب بیک را ملازم ساخته ایشان را تسلیم ملازمان یوسف بیک نمود و بعد از
کشته شدن انجماعت سرهای ایشان را از میدان تبریز بر دار [illegible] فرستاد
القوم سر بکنار فرو نشست و هم درین سال پادشاه عظیم الشان جلال الدین اکبر پادشاه
عزیمت دیار گجرات و گوشمال حکام ان نواحی نمود و با امرای خود و در میان [illegible]
بسرعت تمام ایلغار فرمود و در اثنای راه محمد ابراهیم میرزا که با پادشاه [illegible]
سلطان حسین میرزا با [illegible] جنگی عظیم روی نمود آخر الامر [illegible] محمد ابراهیم
میرزا از هراس و بیم فرار نمود و راه فرار پیش گرفت پادشاه مذکور در بلده
احمدآباد نزول فرمود و حکومت ان دیار را بمیرزا عزیز کوکه رجوع نمود و [illegible]
علم مراجعت برافراخت و در اثنای غیبت پادشاه [illegible] محمد حسین میرزا و [illegible]
گجرات با سپاه بسیار [illegible] بعزم جدال و قتال بحوالی احمدآباد
آمد چون این خبر بپادشاه رسید ایلغار کرده [illegible] در
مدت نه روز باحمدآباد رسید در آن [illegible] میرزا عزیز کوکه با محمد حسین میرزا در
زد و خورد بود رسید [illegible] روز کارزار [illegible]
برآورده [illegible] در افغانستان [illegible] محمد حسین
گرفتار شد و درین فتح غنایم بسیار و نعمت بیشمار از زر و جواهر بدست لشکر ظفر اثر
افتاد پادشاه حکومت ان دیار را با میرزا عزیز کوکه رجوع فرمود و [illegible]
[illegible] بموجب فرمان [illegible] فتح نامها نوشته باطراف
فرستاد و هم درین سال در دارالارشاد اردبیل مرض طاعون پیدا شده [illegible]
نمود و قریب سی هزار کس از شهر و نواحی تلف گشتند از جمله [illegible] سادات و فضلا [illegible]

رضوی قمی است که از افاضل و صدور و فضلای زمان بود و از تلامذه شیخ الطایفه
شهید ثانی شیخ زین الدین جبل عاملی و در سفر حج همراه بوده حالات پسندیده و صفات حمیده
مرتب ساخته است وی [illegible] و پسر طالب علم پاکیزه در نواحی دارالارشاد مذکور بجوار
رحمت ایزدی پیوستند رحمهم الله و هم درین سال قدوة المحققین و افضل المتأخرین مولانا
مولانا جمال الدین محمود شیرازی بود و حاشیه قدیم بر و خوانده بود و از جمله [illegible]
تحفه [illegible] شرح حاشیه قدیم مولانا جلال الدین محمد دوانی و شرح تهذیب
منطق [illegible] سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه
بعضها مذکور [illegible] روز [illegible] ذی القعده سنه مذکور چون نقطه
انجم نقطه اعتدال ربیعی پیوست گل و لاله و سمن و سبزه در باغ و راغ و میدان [illegible]
شاه عالم ارا در ایوان چهل ستون برآمد جهانیان را از بهار عدالت و احسان بهره تمام [illegible]
مکرمت [illegible] و تمامی متوجه احوال ملک و ممالک بودند درین سال شاه عالم
پناه در شهر ربیع الاول سیادت و نجابت پناه میر حسن فراهانی و خواجه جمال
الدین [illegible] را از وزارت دیوان اعلی معزول ساخت و مقرر نمود که میرزا
شکرالله مستوفی [illegible] التاریخ بر ظهر احکام نوشته مهر سوده دیوان
اعلی در محل خواندن بران نهند و [illegible] وکالت [illegible] خاصه شریفه ضبط نماید
و هم درین سال در ماه ربیع الثانی احمد بیک افشار که قورچی باشی بود بواسطه
گستاخانه که درباب [illegible] اظهار کرده بود مغضوب شده او را
بقلعه الموت بردند و پسر [illegible] گرفتار شد و هم درین سال در [illegible] شهر محرم
الحرام نواب شاهزاده [illegible] سلطان سلیمان میرزا که در مشهد [illegible] ملازم [illegible]

در بن سال فرخ زاد بیک قراداغلو که سالها خدمت ایشیک آقاسی نموده بود
بجوار رحمت پیوست شاه جمجاه در روز پنجشنبه ۲۶ ذی قعده منصب ایشیک
آقاسیگری دیوان اعلی را بشاهزاده سلطان ابراهیم میرزا مرحمت کرده جمعا
مرصع تفویض کردند و مهمات دیوان منوط بوی شد و هم در بن سال ایلچیان
فرنگ وان سپانیا که به پرتگال اشتهار دارد و ایلچیان با تحف و هدایا که ذره
اهل بصارت از رای ایشان خیره میشود بدرگاه عرش اشتباه رسیدند و
ازین حوالی ایلچی مع حسد و جلال رسید بود که بی ادبی چند از جماعت هرزه
مثل انهدام مساجد و احراق مصاحف شریف بایران ایلچیان منظور نظر کیمیا اثر
گشته بمراد اتنادوب القوم بی ادبی و وقت شهان ... کرده فرمودند و هم درین
سال در ششم شهر رمضان المبارک در بلده استنبول سلطان سلیم پادشاه روم
فوت شد و وزیر اعظم محمد پادشاه فوت او را از امرا و ارکان دولت پنهان
کرده سلطان مراد را از حاکم شهر ... آورده بر تخت سلطنت نشاندند و سایر برادران او
را که چهار نفر بودند هلاک کرد و چون این خبر در روز دوشنبه ... شهر شوال
سنه مذکوره بدرگاه معلی رسید شاه جمجاه محمدی بیگ تخماق که قورچی باشی بود
بروم رفته بود طلب نمود که بار تهنیت جلوس سلطنت نزد سلطان مراد
و هم درین سال سید مرحوم میر سید علی رضوی که از سادات نقیب بلده
قم بود و از دختر مرحومی مولانا غیاث الدین محمد شهیدی حاصل شده بود و با
فضائل و سعادت و معارف از بسته سال تولیت مشهد مقدس ... سال
وزارت و تصدی دار السلطنه قزوین کرده از مقربان درگاه عرش اشتباه بود

اشتغال داشت بدار السلطنه قزوین حسب الحکم داخل شد و هم درین سال در شهر رمضان
المبارک سنه مذکوره شاهزاده ستوده صفات ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا
که سالها از روی مجاورت درگاه عالم پناه و نشت حسب الالتماس از شهریار
شرف بساط بوسی شاه جمجاه سرافراز شده و روز چهارشنبه ششم شهر مذکور
که وی داخل شهر می شد شاهزاده های کامکار خصوصا سلطان حیدر میرزا
و سلطان مصطفی میرزا و سلطان حسن میرزا باستقبال آن شاهزاده نیکو خصال
شتافتند و شاهزاده سلطان سلیم میرزا که بسمت خادمی آستانه مقدسه منوره
رضیه رضویه با او بود باستقبال نرفت و هم درین سال در دوم شهر رجب
مزاج وهاج اشرف از جاده اعتدال بسر حد انقلال انحراف نمود و شب ...
بر ذات حمیده صفاتش استیلا یافت و ... شیعیان خراسان و خاطر ...
در میان گشت و میان امرا و ارکان دولت خصومت واقع شد و نزاع چند ...
... گرفته کمر و حنک تا سماک :: چو ... داده و از ... پاک ::
بدعای ... صحت کامل یافته :: و دعاهای ... رسیده ::
شنیده بحمام رفته روز سه شنبه دوازدهم شهر شوال سنه مذکوره ...
در آمد و جمیع شاهزادها و امرا و ارکان دولت و اعیان ممالک ...
در آمده و بپا بوس اشرف سرافراز گشتند و تهنیت تقدیم رسانیدند ::
امروز تا بحشر بنای روزگار :: شکرانه واجبست بر وی هزار بار
زیرا که صحن ناصره اشرف است :: در صحن صحبت از لطف کردگار
روزگار نی و جان بجان تو :: دانسته از جان تو در جان روزگار

رشد و کاردانی از اقران ممتاز بود و در روز دوشنبه بیست و نهم شهر جمادی الآخر
سنه مذکوره عالم فانی را وداع کرد و نعشش را بعد از چند روز نقل کرده در جوار حضرت معصومه
علیها السلام دفن کردند تجاوز الله عن سیئاته و هم درین سال محمد بیگ منشی الممالک
اعلی که در مرتبه منصب انشا سرافراز شده بود در روز یکشنبه ششم شهر رمضان
رحلت نمود و مولانا جان صدقی در تاریخ او منشی تخلص یافته و هم درین سال مرحوم
میرزا قاسم گونابادی که از شعرای بی نظیر زمان و از نوادر دوران خود بود و مرغ روحش
از قفس قالب شکسته به ریاض قدس پرواز کرد و چون شاهنامه را به نظم ساخته بود و از نواب … صلات
و جایزه ها یافته بود فاضلی جهت تاریخ او گفته: بدیدم زبان طبع خامه را
که صاحب این شاهنامه را: زد و شد زبان طبع حسین … کمال [illegible]
همیشه: درین باغ دوران که بی برگ نیست: علاجی نشان کم از مرگ نیست
از منظومات ایشان شاهنامه پادشاه نامه پادشاهی جلیل سلطان شاه اسمعیل … لیلی و
مجنون و وقایع حالات سلطان محمد خان عالمگیر و گوی و چوگان به اسم سامی …
سلطان ابراهیم میرزا و این بیت در تعریف میرزا از نتایجات … در جایی …
خد و سرکش: ابر اهمی … و هم از خوبیهای این سال فرخ فال ولادت
شاهزاده نامدار عالیمقدار ابوالفتح ابوطالب میرزاست که بعد از آنکه نواب
رکاب … سلطان محمد میرزا در دار الملک شیراز قرار گرفتند آن …
چمن سلطنت در روز … بیست و ششم رمضان المبارک سنه مذکوره …
لطالع حوت در گلشن شیراز … منشیان خبر این مولود عاقبت محمود به درگاه
گیتی پناه رسانیدند … آن شاهزاده … این اسم مسمی ساختند …

سیم از سلطنت آن شهنشاه عالم پناه فی سنه … و ثمانین و تسعمائه …
روز … هم شهر ذی الحجه درین سال شاه حمیده خصال که … الحجه
طلب … بود دیگر … قسمت … روز … شنبه … هم شهر جمادی الاول در رکاب
گیتی پناه آمده بعد از چند روز … تمام … باتحف و هدایا … جمعه
بیست و سیم شهر رجب المرجب … الصوب گردید و هم درین سال در روز
شنبه … شهر ذی الحجه روز … شاهزاده سلطان محمد … سلطان محمود
میرزا به وجود آمد و درین سال … اسد خان … عساکر بلخ و بخارا … حصار …
جمع آورده … گرجستان کرده در کنار آب …
و از انجانب بابا سلطان ولد براق خان با اتفاق برادران با جنود …
… بابا … ضعف … چون کنار آب … جنگ …
سپاه نصرت پناه گردید از آنجانب بابا سلطان … اتفاق برادران …
… خان … خود … و شکست … امرا و ارکان دولت …
… ولایت … منصرف شد و هم درین سال جاجم خان والی جارم
… حسب … خاندان شرف … بود …
خود … سلطان … شاه عالم پناه شاهزاده …
و امرا و ارکان دولت … استقبال … فرستاده … اعزاز
و احترام به درگاه شهریار … انعام … خلعتهای زر دوز
و کمر … اسب … التفات فرمود و هم درین سال
سلطنت پناه … مراد خان والی … دعوت … گفته …

ایزدی موسوم حیدر سلطان را که بالای عیسی نقل کردند حقیقت امین این خاکدان
بنای جهان کی بود جاودان و هم در اوایل شهر ربیع الاول سنه مذکوره شاهوردی
سلطان ابن علی ذوالقدر حاکم استرآباد فوت شد و جای او را به محمد سلطان
ذوالقدر دادند و هم درین سال نواب مالک رقاب سلطان محمد میرزا را پسری
شد موسوم به [illegible] چون یک ماه و یازده روز بعد از ولادت او شاه جمجاه
بارگاه رحلت فرمود ذات آنحضرت موسوم باسم آن فرزند شد پس میرزا سلطان
میرزا گشتند ولادتش در روز چهارشنبه چهارم شهر رمضان سنه مذکوره با طالع
بطالع دلو [illegible]
[illegible] سنه اربع و ثمانین و تسعمایه درین سال بر طالع عرش مرتبت جوهر [illegible]
صفات شاه جمجاه انحراف مزاجی گشت شهرها طبیعت که مدبر مملکت بدن است از اصلاح
مواد نضج عاجز گشت و روح حیوانی که حامل قوای جسمانیست [illegible] در
بروز آثار ضعف و ناتوانی بیشتر ظاهر شد حکما مسیحادم و اطبای حاذق [illegible]
مثل حکیم [illegible] مولانا غیاث الدین علی کاشی و ابونصر و [illegible] از
معالجه عاجز آمدند چون مرگ بیدت از داد حسود [illegible] و از صدای فلکی و ندای [illegible]
ندای [illegible] بدنیا کسی پاینده بودی ابوالقاسم محمد زنده بودی
رب [illegible] غیاث [illegible] از داد [illegible] جاودانی [illegible] آسمان [illegible]
در وادی لامکان قدم زن در ملک قدم قدم نه کان [illegible]
لاجرم آن صاحب سریر [illegible] واقعه [illegible] لازمه [illegible] پنجشنبه
پانزدهم شهر صفر سنه مذکوره نزدیک [illegible] اللهم المحبی با رب الاعلی کوتاه نماید

روح پرفتوحش از این تنگنای قفس بی‌بنیاد به عالم قدس و از نفوذ اللهم احشره مع
امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب مولا و مولی المؤمنین پر گردون این
مصیبت جامه جان چاک زد خسرو انجم کلاه خسروی بر خاک زد
[illegible] گردون [illegible] برق این آتش گرفته [illegible]
ایام حیات آنحضرت شصت و چهار سال و دو ماه و نوزده روز بود و مدت
سلطنتش پنجاه و دو سال و شش ماه و بیست و هشت روز [illegible] اگر صد سال مانی ور
دو [illegible] این کاخ دل‌افروز [illegible] از پادشاهان اسلام بعد از [illegible]
علوی کسی دیگر این قدر سلطنت نکرده بود [illegible] بکمال [illegible]
[illegible] سرور او دست [illegible] هر کوکب مسعود که بود و جمال [illegible]
کمال او [illegible] و بسیار از نظم [illegible] در تاریخ و مرثیه آن [illegible]
[illegible] از آن جمله فصیح المتأخرین [illegible] کاشی [illegible]
در مرثیه آن فردوس مکان گفته [illegible] [illegible]
[illegible] افتاده و شور الکبری روز شمار [illegible] گشت [illegible]
[illegible] وصل [illegible] افتاده [illegible] [illegible]
[illegible] شد جهان [illegible] افتاده [illegible]
از [illegible] شاه عالم [illegible] عدم [illegible]
[illegible] از آن عالم [illegible] و چه حالت [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] و او از [illegible] ملک ایران کرده [illegible]

شاه ویران کرده ٭ ای فلک سلطنت وا خلق آری یاد تو ٭ هست ذات ... داد
واواز داد تو ٭ بخش سلطان عرب روز جزا خواهد کرد ٭ داد خواهی محشر فریاد
از بیداد تو ٭ از اجل این کار سر زد وز تو شد انجام ما ٭ رونق کار اجل چون
امداد تو ٭ ای شما یاد شمان سینی بی فصل ... ٭ این چه دل ... فرما وا زدل
فولاد تو ٭ جای آن دارد که از تو جدا وند جهان ٭ تا قیامت
نماز دیاد تو ٭ چون تو از بنیاد کندی بارگاه عز شاه ٭ سهل باشد
گر برافتد خدا بنیاد تو ٭ چون خجل کردی جهان ... صاحب ... راحت
هستی آلفت بار دم برگ باد تو ٭ زنده کای بود ... مرگ دیگر بت
زحیات ... بار مردن ... ٭ ای اجل در ... گر چه کردی علم قصد
جان عالی کردی ... ٭ در هلاک شاه هم کوشیدی و ...
تا بدین غایت ... ٭ تاجداری کز سلاطین جهان ... طاق
گرشهنشاه این عالم شد علم ٭ کامیاب حفظ حضرت ... بر سر رایات او
از فتحنامه شد رقم ٭ شمع ایوان سلطان ... شاه ٭ ...
خسرو مولد حرم ٭ گر به تخت ... چون سر زیر خاک برد ٭ کرد ویران ...
برفرق عجم ٭ ... از این ... ٭ ... از زبان شاه ... جم
من خود از تاج جهان ... را جهان ٭ ... دارم ...
جان ٭ تا جهان خواهد گذشتن بی من ایام شما ٭ تا چه خواهد بود ...
انجام شما ٭ صاف راحت ... دوران ٭ ساقی ... تا چه خواهد ... جام شما
لازم شاهی بود ... و من ... ٭ مهربان تر بوده ام با خاص و با عام شما

کارها را کرده ام برخود چو ناکامان حرام ٭ تا بکام خویشتن برنا و برده ام کام شما
آنقدر دادم رواج مذهب اثنی عشر ٭ کز فلک تا ... در دوران من نام شما
مصطفی در باره ... ٭ با شما آنها که من کردم ...
ما ... از جان ... روح من ٭ وارث تخت من ... گرام
من چو یعقوبم ... روان ٭ یوسف زندانی من ... در مصر جهان
من چو رفتم گاهی از دوران من یاد آورید ٭ در حقوق ... فرمان من یاد آورید
پادشاه ... چون ... ٭ از من و از ... دیوان من یاد آورید
هر که از عالم ... ٭ حرفی از عدل من و ... جهان من یاد آورید
عهد و پیمان ... ٭ یاد از عهد من و پیمان من یاد آورید
با وجود شوکت ... ٭ گاهی از ... پنهان من یاد آورید
... در مذهب ایمان خلل ٭ از رواج مذهب ایمان من یاد آورید
در ... ٭ عزت ... در دوران من یاد آورید
از من و دوران ... ٭ روح ما ... از شما ...
چون ... ٭ انچنان شاهی که ...
... از بهر ... ٭ ... از بهر ...
دست ... ٭ انچنان جای که ...
... ٭ ... دل ...
... ٭ کاش ...
بی وجود شاه ... ٭ جان ...

باد بجا تا هر سحر از خواب ایشان ٭ کاندران ایام وصل خسرو جنت نشین ٭ تا نگاه

اقتم بر سر خاک مهجوری کنیم ٭ وندران حالت سخن از محنت دوری کنیم ٭ کای قضا

قدر قدر نصفدار در آفاق طاق ٭ وی فریدون فر دارا را خان طاق ٭ تا

بر بام عصرت کوفت طبل الوداع ٭ تا قدر زد بر در وصل تو کوس الفراق ٭ خون

دل جان لباسان تو تعیینی ز ملک ٭ گشت هفت اقلیم و بر آن کل صد اقلیم عراق ٭ در

عجم و بار کی ماند چین کاهل عجم ٭ سر بابوت بهم داد و ز دست اتفاق ٭ بعد حال

مژده بشارت بر کف اینک میرسد ٭ با درون پر شوق و با دل پر اشتیاق ٭ چون سخن

را انجم گنبد ز ملک ایران بیست ٭ عصر باهی سرکشان سوده کرد زان رواق ٭ شاه

فرمانده گشت ما نو خورد بر تخت خفت ٭ اگر ستاره و رنگ طلای سپهر زرفشان

مار از آن شاه دهی جو بخشایم حشم از خواب غم ٭ تعلیمی یا هم کاغذ دهیت در ملک عجم

دور باد از خسروان خبر مرد کر بحر اینک میرسید ٭ دانکه خسرو ملک عجم اینک میرسید

شاه ایران وارث ملک جهان ملک از روی ٭ با جهان حشمت و جبل و حشم اینک میرسید

اگر بشنیدی ز شاهی عالم ز نصیب بر دلی ٭ در میان پادشاهان شد علم اینک میرسید

اگر روز هی داوری از کیت عدل و داد ٭ عدل کسری در نظرها شد ستم اینک میرسید

اگر حاتم شد گدای درگاه او میرسید ٭ و اگر وقف بستانش شد کرم اینک میرسید

اگر خصم از کینش با وجود کام میرسید ٭ باشد از جان در زد شد عدم اینک میرسید

رفت اگر از ملک عالم ان جنت مکان ٭ شکر صد کامدین جانشین گیتی ستان

یا رب این جنت مکان را خسرو جنت نشان باد ٭ این نشست و جهان خدا که عالم آباد باد

تا جهان باد نصیب از سلسل وصل او ٭ از زلال لطف این باغ جهان آباد باد

از رعایای جهان چند اگر او غافل بود ٭ لطف این را از رحمت پرور پیدا باد

بر ملک چند انگار او مسند رسوم داد و عدل ٭ عدل این بدبخت کرد و ...

تا رسید از جریع هم رضوان باد تم نشاط ٭ خرم حریم خیالی مدخواه این بر باد باد

تا بقید طایران جملا شد جان او ٭ بلبلان باغ این را دل شد اداد

بر طول عمر این دوران وی جنت زند ٭ قدسیان را چون ربیعی حاصل ...

باد حرف جهان باد ار حسد رضوان ٭ باد با بخت جهان این با سلطان جهان

شاه جمی در صوان بارگاه پادشاه والا قدر قاهر و صاحب شوکت و ماهر

عدل تا تمام سیاست الاکلام واخت مال و حقوق دیوانی و موافق قانون

... در ممالک محروسه باز یافت نموده و تفاوات مال بازارها و موانعی

و جوکه و تجارها و سایر مطالبات از رعیت را که در شرع مقرر نبوده و کرده

بود و جمیع رعایا و زیر دستان داخل تفاوت ...

سال در ممالک محروسه گذاشته بود که رعایا صاحب جمعیت و ملاذ

کرده ... منظور خاطر بود اگر اجتهاد را رعایای کم ... شند بخشند

ان بود و کرک دخان تواند رسد توجه کشی ساخته و در ممالک محروسه مقرر بود که

اعمال اگر احدی مکرر بنا بر رعایا بخلاف حساب و حکم جهان مطاع حوالت نماید

از وجوه بازیافت نماید رعیت در زمان وی در مهد امن و امان آسوده بود

و آسیها و راوان او مشابه بود و کرلی رفیق از اطراف و جوانب ممالک

تجار و مرد و ... عدد متزید بود و در ایام وی تمامی ...

و قانون ... بود و ... و تکمیل ... الوکاله ...

و نفراتی دیوان سرکار نشیند محلان و مطربان در همه کارخانها و اهل علم در جمیع
خانها و بیوتات صلاح تمام بر پا ایستاده و لوازم خدمات آنها موافق شرع انور
معمول میبوده‌اند و ایشان را بخشیده در هیچ امری از امور و بغیر شرع انور عمل نموده
علما و فضلا و دانشمندان بسیار بوده‌اند در مجلس شریف حاضر بوده‌اند و جمعی کثیر از ایشان
طلبه را در خانهای کلی مقرر بوده و جمعی آنجماعت در مجلس میبوده‌اند و جمیع خرج
ایشان از سرکار صرف معیشت ایشان میشده و پیوسته در مسایل علمی بحث میفرموده‌اند
مستور غالبات زمان [illegible] از زمان سلاطین ماضیه بوده و اخراجات سرکار
قصبات عالیات که همه ساله زر نقد از خزانه عامره و قریب پنج هزار تومان
مشهد مقدسه رضویه علی مشرفها الصلوة و التحیة و آستانه مقدسه معصومه قم
و آستانه امامزاده واجب التعظیم و آستانه کریم امام زاده و حضرت عبد العظیم علیه التحیة
و التسلیم و حضرات مقدسه نجف اشرف و انوار القدسیه آستانه مقدسه شاه چراغ
واقع در [illegible] که در سنی آن اعلیحضرت بوده میفرستاده‌اند مبلغ ده هزار
تومان دیگر از مستور غالبات و خاصه موقوفات و نذورات در آن
هم [illegible] مستحقین [illegible] از اطعمه و اشربه و لباس [illegible]
[illegible] و کدام کرک [illegible] مقرر [illegible] اول [illegible]
و فروش از قالیها [illegible]
و دیگر در عتبات عالیات [illegible] اماکن مشرفه [illegible] میفرستاده‌اند [illegible]
و در هر شهری معلم و جمعی تعیین نموده بوده‌اند که [illegible] رسیده باشند
بخیر خواندن اشتغال داشته‌اند و از انواع اطعمه لذیذه و البسه فاخره [illegible]

جهت ایشان تعیین نموده بوده و هر ساله مبلغهای کلی زر نقد از خزانه عامره بهر شهری جهت اهل حرفت
ایشان میفرستاده‌اند و هر ساله مبلغهای کلی زر نقد از خزانه جهت حضرات سادات عظام مشهد معصوم
سادات مشهد مقدس و سادات قم و سادات سبزوار و سادات
قزوین و سادات استرآباد و غیر ذلک میداده‌اند و مبلغهای کلی دیگر زر نقد از جهت سادات
و صلحا و اوده مدینه مشرفه و عتبات عالیات میفرستاده‌اند که بسادات و صلحا
آن اماکن مشرفه رسانند و شبهای جمعه در روزها مبلغهای کلی جهت علما و سادات
دار السلطنه اصفهان مقرر بوده و مبلغها بجهت فقرا و اعیان که مقرری ایشان بوده
مقرر بوده و اخراجات زکوة را از سرکار خاصه شریفه در هر یک از بلاد و ممالک محروسه
مقرر و تعیین ساخته شیخ و علما قسمت به ارباب استحقاق میفرموده‌اند تصدق
در اکثر بلاد مقرر بوده که قسمت میفرموده‌اند و امر بمعروف و نهی از منکر [illegible]
و صلاح [illegible] و شاه عالمپناه [illegible] مجلس هر کس که نامشروع [illegible]
ابواب اعمال شنیعه و افعال قبیحه بالکلیه بسته بوده [illegible]
بالکلیه از ممالک محروسه پاک [illegible] ساخته بوده و در باب [illegible]
که هر کس که [illegible] او را قطع میکرده و پیر و جوان [illegible]
نامشروعات تایب بوده و تمامی [illegible]
و تقید و پرهیزکاری مدار اکثر سلاطین [illegible] بر مطالعه کتب فقهی [illegible]
ایشان علما و فضلا [illegible] تالیف [illegible]
هزار از مردم گرجستان [illegible] بشرف اسلام سرافراز گشتند و مقید [illegible]
[illegible] بیرون آمده با کبری و تقید [illegible]

بشری بود در مجاهدت و ریاضت نفس و ترک هوا و هوس بطریق با خدام
و ائمه کرام علیهم السلام عمر صرف نموده هر ساله تصدقات و خیرات و [illegible]
ایشان زیاده از بیست هزار تومان میشد اگر در مقام عمارت در پی آمد
بخواهد که ابتدا از ممالک محروسه که از سرحد گرجستان و هندوستان تا اقصای بر و [illegible]
و [illegible] کردستان عمارات عالی توانستی ساخت اگر مورخان عالم تمامی حساب
یابند نتوانند که عشر عشیری از اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده و [illegible]
مستحسنه و اعمال مشکوره آن پادشاه عالیجاه را در حیز تحریر در آورند تفصیل [illegible]
این پادشاه بی نظیر چنان بود که مدت بیست سال رحل اقامت در دار السلطنه
قزوین انداخت که احتیاج سفر و کوچ پیدا نکرد و تمامی سلاطین ربع [illegible]
به اطاعت او لازم میدانستند احکام او در هند و روم با سایر پادشاهان
دیگر یکسان بود و وزرای اعظم که بعد از وی شدند نافذ بود و زر و مال و [illegible]
آنقدر بهم آورد که در محل [illegible] یک دست زر نقد جواهر و طلا و نقره از هزار
هزار تومان متجاوز بود و اجناس [illegible] آنقدر بهم آورده بود که او [illegible]
[illegible] نامی بر زمین نشستند که کدام شهر و بلده بود که از متاع خزانه و کارخانها
نبود و دولت هزار کس از طوایف و جماعات قزلباش مواجب خوار بود و همه
که در تمامی ممالک محروسه مواجب ایشان را مقرر نموده **نظم** دریغ آن شهنشاه
صاحب قران ٭ جم تاج بخش ممالک ستان ٭ دریغ آنکه دیگر نبیند بهر
نظیرش در آئینه ماه و مهر ٭ دریغ آن شهنشاه پاک اعتقاد ٭ صلاح و پناه و [illegible]
حرف [illegible] ظلم از این مقوله نموده حد و نهایت ندارد و دیگر [illegible]

ختم بود **ذکر بعضی از وقایع بعد از رحلت آن فردوس مکان** چون حکیم ابوالنصر را سهو ساخته
با آنکه در معالجه جنایت کرده اوراق [illegible] داده و او را در [illegible]
که بیاده [illegible] بود و گرفته بقتل آورده [illegible] از تفصیل آن قصه [illegible] چون
و ناتوانی شاه عالی از حد گذشته بود و مدت پنجاه روز بود که بحمام رفته [illegible]
بر بدن مبارک [illegible] رسیده بود که ناخوش بود و بی اتفاق بحمام میل کرده نوره کشیده بودند
بیرون آمدن اعضای مبارکش سوخته بود و بعضی گمان کردند که در نوره چیزی داخل کرده
اند و جمعی دیگر او را شهادت داده اند که از ذکور و اناث شاهزادها و خواتین حرم
بهشت نظر اتفاق کرده [illegible] منسوب بحکیم مذکور زهر [illegible] که دفعه قاتل [illegible]
در کاران پادشاه عالی تبار زهر داده اند [illegible]
از [illegible] بالا [illegible] دار السلطنه قزوین که بهشت و طرب چون
گلستان ارم خرم و خندان بود یک صدمه صور چون عرصه قیامت از
و خروش و زلازل در منازل مکنان افتاده [illegible] از فراق آن پادشاه [illegible]
خواب می باشند و روزگار [illegible] بهره امال [illegible] شد عالمیان از
بحر حیرت افتاده اند و اول غم و الم در همه جا [illegible] و سادات و قضات
و علما و عامه رعایا و کافه برایا چون [illegible] خویش لرزان بود و [illegible]
دست [illegible] زندگانی [illegible] منقطع [illegible] و دست [illegible] بود و او [illegible]
احتمال سلطان [illegible] هر کس بسیار کس از امرا [illegible] اگر دست [illegible]
است [illegible] امرا و ارکان دولت و اعیان و اعالی و ادانی منازل خود را
محکم کرده [illegible] که شیر سوار کرده [illegible] از نیام [illegible]

شنگرفی از روی سبز زنگاری نبرد و دوده بر چهره زرین زنبیدان فلک جفت

سهین ماه بر نور نجوم صبح کین شاه این سپهر گشتند از میان افق تیغ

تیز بر عالم کرت مهر را فروخت از آتش کینه چهره بیاورد و از خجل انجم و ماه

ز انگه گریزان شدند ازان شرار با سباب قتال و جدال اشتغال نمودند

و منتظر ایستاده اند تا از پس پرده چه ظاهر شود فلک از کار سازی کیسه

ستاره و بعجب که بازی کند در آن عجم اندوز تمامی شاهزادهای عالی

مقدار [illegible] الا شاهزاده خوش لقا سلطان حیدر میرزا که در آن درج

محترم نزد والد ماجد خود بر بالین پدر جا گرفته داعیه سلطنت و ارادۀ تاج و تخت

داشت گمان [illegible] جلو گرفتن آن بود [illegible] فراهم آمد

هنگام کار زار معاون و جان سپار خواهند بود [illegible] زری چند

[illegible] بود [illegible] که هوا خواه او بود [illegible] کرده [illegible]

نقاب عروس ملک را [illegible] و تاج شاهی بر سر نهاده دست

که در دست نمود [illegible] مضمون که شاه دین پناه ولایت [illegible]

گروه اکثر مردم تابع او گشته اظهار مخالفت نمودند [illegible] جانب که

افشار [illegible]

ساخته [illegible] امرا فرستاده [illegible] این قضیه [illegible]

آشنا [illegible] سلطان ترکمان و امیر اصلان بیک [illegible] و محمد قلی خلیفه

و محمد [illegible] با سپاه فراوان و امرا عالیشان [illegible]

هم آمدند در آن اثنا خبر رسید که امرای استاجلو متوجه [illegible]

صفدر سلطان حیدر را بیرون آورده بر تخت سلطنت نشاندند امرا و خاصان [illegible]

بحکم آن نزد شاهزاده عالیمقدار سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک یوزباشی

فرستاده پیغام دادند که دولت و اقبال و عنایت ذو الجلال والافضال

با شاهزاده عالیشان اسمعیل میرزا است و نفوس کافه خلایق با او دست

[illegible] آن حضرت بهر صوب که توجه فرموده [illegible] فتح و ظفر [illegible]

بر عنان همراهی نموده و عنایت ازلی اعلام نصرت اعلام آن شاهزاده

را [illegible] افراخته بهر جانب که روی نمود [illegible] ابواب فتح

[illegible] و جنگ پادشاه [illegible] و جنگ [illegible]

[illegible] اسکندر [illegible] آن حضرت [illegible]

باید که اگر آن حضرت بر سریر سلطنت نشیند سپاه قزلباش [illegible]

دین و دولت [illegible] از اطراف [illegible]

گفتند که از پای تخت تا قلعه قهقهه مسافت بعید است و شاهزاده سلطان حیدر

با سپاه بیشتر در پای تخت است [illegible] و نقد حاضر [illegible]

[illegible]

مضمون [illegible]

[illegible] جنگ [illegible]

[illegible] بر آن مترتب نشد [illegible] سلطنت [illegible]

بود القصه رسولان بی مراد و مقصود از پیش آن جماعت مراجعت کرده نزد

امرا آمدند ایشان دانستند که حل این مشکل جز به بیان قاطع شمشیر [illegible]

این حادثه چو خبر پادشاه [illegible] بانجام نماید بنابر آن مستعد جدال و قتال گشته بعد
از آراستن سپاه متکفل شدن بهادران زره پوش و با لشکری که کوه و صحرا
را گرفته و نفس صبا در سینه فضا تنگ گردیده و از صفوف با جوج کواکب بروج
نظم: زیاده ز امواج بحر محیط ❊ فزونتر ز باران فصل بهار ❊ چو برگ
درختان فزون از عدد ❊ چو ریگ بیابان فزون از شمار ❊ تمامی [illegible]
علم عزیمت بجانب دولتخانه برافراشتند حسین بیگ یوزباشی و [illegible]
وقوعی [illegible] قبل از توجه عساکر ظفر مآثر حقیقت خبر فرستاده
درین اثنا که حقیقت پیوست که امرا جمعیت نموده اند در ساعت باجتماع لشکر فرمان
داد و بعضی از امرا مثل صدرالدین خان صفوی و حمزه بیگ طالش و علیجان بیگ
[illegible] خان شاهزاده سلطان حیدر [illegible] نزد وی آمده قرار مشاورت
درمیان آمد داشتند آنگاه خبر رسید که غازیان عظام شاهزاده سلطان
حیدر میرزا در دولتخانه نگاه داشته راه بیرون شدن او را بسته و ساخته اند
حسن بیگ و جماعت ازین خبر متألم گشته جهان فراخ در نظر ایشان تنگ تر
از حلقه میم شد و رخسار ایشان از زردی زعفران [illegible] غایت [illegible]
[illegible] روزگار [illegible] صدرالدین خان [illegible]
گفتند که [illegible] رای آنست که چون برگ بید باشند که بوزیدن هر بادی [illegible]
[illegible] بیت: اگر خواهی [illegible] طریق [illegible]
[illegible]
متوجه دولتخانه گردیم [illegible]

و نواب شاهزاده سلطان حیدر را بیرون آورده سلطنت [illegible] بنا بر آن شاهزاده
سلطان مصطفی میرزا و حسین بیگ یوزباشی با لشکر بیگران برای دفع معاندان و
قلع و قمع اشقیا [illegible] از میان برآورده [illegible]
راست کرده باشند [illegible] آمده قتل
ازین اراده [illegible] نواب سلطان ابراهیم میرزا از خانه خود سوار شده بدر خانه
حسن بیگ آمده شاهزاده سلطان مصطفی و حسن بیگ را در محلی [illegible]
جلو کشیده بود در ملاقات گفت که صلاح دولت [illegible] که ترک قتال و جدال [illegible]
در خانههای خود مقیم شویم که [illegible]
انقطاع داد نظم: بود [illegible]
[illegible]
که در میانه نزاع شود [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] چون خاطر [illegible]
نصیحت نواب میرزای [illegible]
[illegible] دولتخانه [illegible] محمد [illegible]
بهادران و دلاوران که در عقب [illegible] قتال و جدال نمودند
و با تیر [illegible] نظم: [illegible]
[illegible] هزاران گره [illegible]
[illegible] در عذاب الیم [illegible]
گریزان [illegible]

کار جمعی بهلاک شد. علاوه الدوله عالم خاک شد. ایشان دست با جمعی از ساکنان
متوجه دروب آلتی قاپی شدند بجا قطان آن باب با جماعت همراه سلطان
شده دروازه را بر روی ایشان گشودند جمعی روانه دروازه
نقرا دا غیان شدند حسین بیک کشتن آن دروازه بان داد و بعضی از قورچیان
و قاپوچیان و تکلیجیان که در آن دروازه بودند دست تهور از آستین جلادت
بیرون آورده آن قوم را به تیر و تفنگ گرفتند آن جماعت به ضرب تیر و
بکر در انکاف شدند و جمعی با ستونهایی که در آن خوش کنند در پس در استادند
و از آن سوراخ ایشان را به تیر و تفنگ مجروح و بی روح گردانیدند حیدر بیان
زال بیک کوششهای مردانه نمودند چنانچه بیرون ... دیده
گرفته شد مصرع چون سعادت نبود کوشش بسیار چه سود. القصه آن شاه جمجاه
ذوالقدر و سایر بهادران ظفرآثار چون در رسیدند آن گروه ضعفا
و حرمان انتشار شدند که تمام در دروازه دیگر ساختند از اثر نا خدا ابواب دولت
بر روی خود بسته دیدند از روی اضطرار در سفره خانه خود را
و هفده نفر از آن جماعت ... ولی ... و از غایت تهور روح
خود را با جمعی حرم رسانیدند و جمعی از قورچیان ... القتل اوردند ظلما
و شمخال سلطان و غازیان را مرکه در میدان اسب بودند خود را با جمعی حرم
انداختند شاهزاده سلطان حیدر میرزا را از خوف عساکر خود را در میان
خوانین انداخت شمخال سلطان و غلامان شاهزاده سلطان سلیمان وی را از میان زنان
در حینی که معجزه لباس زنانه پوشیده بود بیرون آورده در آن حجره

او را بقتل آوردند و هیچ رحم بر جوانی و پاکیزگی او نکردند در هنگام بهار زندگانی
گل گلزار خوبی را که رنگ گل یمن بود از لباس حیات عاری و عریان ساختند
و زمانه غدار این شاهزاده یگانه را ... بود. شعر گل ... باصبا
بجام این بود که غارچه حاصل چو سرانجام این بود. پس گفت صبا بگل که ای گل
جان ما را چه گنه گر عمل ایام این بود. از حسن اتفاق رفت که شاهزاده
سلطان سلیمان میرزا که از خواهر شمخال بوجود آمده بود و در ... که زیر جامه
... آن شاهزاده ... بیرون آوردند ... زرد
آن یگانه ... که خون بیرون می آمد و آخر در تخته ... شاهزاده سلطان
ابراهیم میرزا ... علما اعلام ساختند و تجهیز و تکفین
نموده او را در حجره ... کردند و شاهزاده سلطان حیدر را
غسل داده چهار نفر از ... برداشته در آستانه مقدسه منوره صدر
حسین ... سادات آنجا هر جا که خواهند
او را در آستانه ... دفن کردند و بعد از دو سال والده معظمه
مطهر او نموده با ... امام الحسن ... سلطان ابوالحسن علی بن
موسی الرضا علیه السلام نقل نمود
آن شاهزاده بسیار
و پنجشنبه روزه داشتی و با علما و فضلا الفت تمام پیدا کرده و هر گز نماز صبح
... بواسطه خواب از وی فوت نشدی و دائم الطهارت بودی
ولادت ... در شب ... نهصد و ... ستمایه

قزوین مدت عمرش بیست سال سه ماه و سه روز القصه چون خبر قتل شاهزاده مذکور سلطان
مصطفی میرزا و حسین بیگ یوزباشی رسید دست و پا گم کرده بمنازل خود رفتند
و شب چون سر دست در آمد آن جماعت بالتمام راه فرار پیش گرفته میرزا و حسین
براه لرستان روانه گردیدند و خلفا و بعضی امرا که در باغچه حرم بودند پا
قرار داده بودند که شاهزاده سلطان محمود میرزا که او نیز افشاری بود از [illegible]
بر داشته از شهر بیرون رفته بجانب سبزوار [illegible] اما بعضی از [illegible]
صلاح دیدند که لحظه توقف باید نمود که تا معلوم شود که حال [illegible] استاجلو
در آن اثنا سواری رسیده تقریر نمود که آن جماعت در دار السلطنه
نماند چاپاران خلفا میرزا را [illegible] بخانه خود آورد [illegible] صبح که
روز عید قربان [illegible] جهان را بنور عالم افروز روشن کرد [illegible]
[illegible] کرجی را [illegible] فرح و دستگیر شده بقتل آمدند و علیخان بیگ کرجی
فرار کرده [illegible] ظاهر شد که [illegible]
سلسله بوده [illegible] دختران [illegible] حسین بیگ [illegible]
در آن و صدر الدین خان [illegible] را تالان کرده [illegible]
که سابقا معصوم بیگ در ایام وکالت [illegible] طرفدار [illegible]
[illegible] برده [illegible] خانه پریخان خانم [illegible]
دیگر خانهای خانه علیخان بیگ کرجی را تالان کردند و هم [illegible]
روملو [illegible] صوفیان و [illegible] رکاب عالی شاهزاده سلطان محمد
میرزا [illegible] مژده سلطنت شاهزاده اسمعیل میرزا [illegible]

و بعضی از امرا مثل مرحوم حیدر سلطان ترخان ترکمان با سایر لشکر و فوجی بسیار
ترکمان بجانب قلعه قهقهه بخدمت شاهزاده شتافتند و قبل از آن امیر اصلان بیک
افشار ولد خود را فرستاده بود و روز بروز مردم شروع در رفتن نمودند
و امان در دار السلطنه پیدا شده خوف و هراس در میانه مردم برخواست و منتظر
ورود موکب همایون اسمعیل میرزا بودند و در جمعه [illegible] شاهزاده
عالمیقدار خصوصا سلطان ابراهیم میرزا و سلطان سلیمان میرزا و سلطان محمود میرزا
و سلطان احمد میرزا باتفاق امرا بمسجد جامع رفته خطبه بنام نامی نواب
کامیاب شاه اسمعیل خواندند و خطبات مسجد و هم [illegible] و کسی [illegible] میرزا
خاصه که در [illegible] بود و فرستادند که [illegible] شاهی را باستقبال ببرند و هم
روز شاهزاده پریخان خانم خانهای حرم را مهر کرده بمنزل خود رفت و سلطان
سلیمان میرزا خود را جان فدا نام کرده [illegible] مساحت و روز دوشنبه
[illegible] امرا [illegible] حسین [illegible] خلیفه [illegible] شهر [illegible]
و روز [illegible] قتل [illegible] استاجلو خلیفه [illegible] رفته
او را با علیخان بیگ [illegible] محمد خان [illegible] استاجلو [illegible]
و خانهای ایشان را تالان کردند و هم در ایام [illegible] که خبر انتقال شاه زمان
عالم گذران [illegible] بیگ [illegible] استاجلو که در آن وان حاکم [illegible]
[illegible] و [illegible] متوجه قزوین شد در اثنای راه بعضی [illegible] رسید
خبرهای [illegible] وی دانست که شاهزاده سلطان
حیدر میرزا از جام [illegible] روزگار غدار شربت فنا چشیده است [illegible]

بدار البقا کشید فریاد و فغان از نهاد برآورد از بیم جان [illegible]
مراجعت نمود و چون از سوانح نهضت بانک سنگین [illegible] اجیت
و با افغان جمعی کوته اندیش کوچه بندان مصیبه نمود و در اثنا امیرخان ترکمان و [illegible]
سلطان [illegible] لشکریان در حوالی ورامین نزول نمودند رسولان
کاروان نزد آن پیر ناتوان فرستاده گفتند باید که ترک خصومت
کرده متوجه درگاه عالم پناه گردی نظم که آمد برین در بروی نیاز که بر
هر دو عالم شدی سرفراز بدین آستان هر که ساید جبین باقبال و
دولت شود همنشین وی جواب داد که آمدن من درین ایام بغیر
[illegible] امرا بار دیگر کس فرستاده پیغام دادند که [illegible]
عداوت این خاندان سلطنت شان بر ناصیه پیشانی کشیده و کثیف
رعایت و حمایت کردن از [illegible] سپاهیگری دور است صلاح دولت در آن است
که آنها را تسلیم [illegible] کنی و خود متوجه درگاه عالم پناه گردی چون کشتی [illegible]
او شکسته بود و در گرداب اضطراب دوچار افتاده [illegible] ناصواب افتاد
ناچار ابواب اجابت بر روی دولت جهان کشای بسته و [illegible]
درگاه عالم پناه گشته ملاحظه تمام داشت اما محمد بیک قورچی افشار [illegible] تسلیم
امرا نمود بنابرین امرای عظام با سپاه بهرام انتقام بر سر آمده از ضرب
شمشیر آبدار [illegible] از جوش [illegible] بکار برده
قرب هشت نفر از اقوام او را بقتل آورده اند و چند نفر دیگر را دستگیر
کرده بدرگاه معلی آوردند پیری بالاخره مضطرب شده [illegible] که در

در خانه اش بود شاه ساخته جنگی رستمانه با آن جماعت نمود که مثل آن هرگز کسی
نشنیده با آنکه [illegible] شده علاج بضرب شمشیر [illegible] آن مردم از هم
گذشت و هم در عشر ثانی شهر ربیع الاول [illegible] جنگ یوزباشی با جمعی ملازم
شاهزاده سلطان مصطفی میرزا بجانب لرستان رفته بودند [illegible]
لشکری [illegible] شاهزاده جدا افتاده گرفتار شده و او را [illegible] پارچه
نمودی [illegible] بدار السلطنه آورده مردم از [illegible] می بخشند کشتار و [illegible]
احوال شاه [illegible] ممالک محروسه شاه عالم پناه [illegible]
[illegible] عراق عجم فارس کرمان خراسان گیلان در ایام سلطنت دو جنگ
کرده جنگ اول با [illegible] استاجلو [illegible] جنگ دوم در [illegible] جام
با عبید خان و سایر خانان ازبک از آثار [illegible] باروی بیرون و اندرون
مشهد مقدس [illegible] و باروی طهران و مسجد واقعه و [illegible] و دار السلطنه
تبریز و دیگر مساجد متفرقه و مسجد پنجه علی واقعه در قزوین و باغ سعادت آباد
و عمارات آن بلده واقعه در قزوین و عمارات امامزاده و [illegible] العظیم در
ری و شاهزاده حسین در قزوین و دیگر مدارس و رباطات و حمامات
اولاد ذکور [illegible] پادشاه عالم و عالمیان شاه سلطان محمد خدابنده دوم
اسمعیل میرزا سیم سلطان مراد میرزا که همراه همایون پادشاه [illegible]
بود و در آن بلده در صغر سن از عالم رحلت نمود چهارم سلطان سلیمان میرزا
و احوال او ذکر خواهد شد پنجم سلطان حیدر میرزا بعد از فوت شاه جمجاه
دعوی سلطنت کرده در آن غوغا کشته شد چنانکه مذکور شد ششم سلطان مصطفی

میرزا و هم در سنه مذکوره بفرمان شاه اسمعیل بقتل رسید ششم سلطان محمود میرزا که
او نیز مذکور میشود هفتم امام قلی میرزا احوال او نیز ذکر خواهد شد هشتم سلطان علی میرزا که
در ایام حیات شاه جنت‌مکان حاکم گنجه و تکلیکی قراباغ بود و درین سال بفرمان اسمعیل میرزا
مکحول شد چند سال در شیراز او را داشتند الحال سه سال شد که در قهقهه محبوس
است نهم سلطان احمد میرزا احوال او نیز ذکر خواهد رفت یازدهم زین العابدین
میرزا در حیات پدر رحلت کرد و سنش هفت سال بود و در خانه فرخ زاد بیک
ایشیک آقاسی می بود در سنه ثلاث و ستین و تسعمائه نعش او را بقم آوردند و در سردابه آنجا
ده سلطانم دفن کردند دوازدهم موسی میرزا در خانه شاهوردی بیک
خارجی می بود و نیز در همان ایام فوت شد و در سنه مذکوره در سردابه مذکوره
مدفون گشت و اولاد اناث آنحضرت هفت‌اند اول گوهر سلطان خانم او را
نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا داده بودند در دار السلطنه قزوین در عشر
اول شهر ربیع الاول سنه مذکوره بعد از قتل شوهرش در بر روی خود دست
مصیبت و محنت و مشقت خود گشوده تا آنکه بعد از اندک زمانی بجوار رحمت ایزدی پیوست
اسمعیل میرزا او را بقم فرستاده در سردابه شاهزاده سلطانم دفن کردند بعد از گذشتن
میر اثنین شاهزاده گوهرشاد بیگم نقل نموده بمشهد مقدس معلی همراه نعش مرتضی سلطان
ابراهیم میرزا بردند دوم پریخان خانم معقوده شاهزاده بدیع الزمان میرزا بود احوال او
بعد ازین مذکور میشود سیم پریخان یا خوخانم که شاه جنت‌مکان در ایام حیات او را
بجمشید خان گیلک که بنت خواهرزاده شاه جنت‌مکان داده بود داده بودند دومرا
داده چهارم فاطمه سلطان خانم که خان اسکندر شانی او را نامزد شاهزاده سلیمان

حسین میرزا

حسین میرزا کرده بود و بعد از فوت میرزا شاه عالم پناه او را بامیرخان موصلو
حاکم تبریز داد و بعد از دو سال فوت شد پنجم مریم سلطان خانم که او را هم شاه جنت‌مکان
بخان احمد حاکم گیلان داده بودند و از او دختری دارد ششم صفیه خانم او را
هم بسلیمان خان استاجلو که بعضی قرابت این دودمان خلافت مکان
دارد داده بودند بعد از اندک زمانی در قزوین رحلت نمود هفتم مهد علیا
زینب بیگم که بهترین بنات شاهی است شاه اسمعیل او را بایالت پناه علیخان
شاملو نبیره دورمش خان داده عقد نمودند چون میانه امرای خراسان و عراق
نزاع بهم رسیده از دواج صورت نبست و همچنان در حباله اوست و هم
در شب دوشنبه ... ذی القعده سنه مذکوره سید الاعظم جامع الفضایل حلال المشکلات
الدقایق کشاف معضلات الحقایق امیر فخرالدین سماکی در دار
السلطنه قزوین بجوار رحمت ایزدی پیوست میر از تلامذه استاد البشر امیر غیاث
الدین منصور شیرازی بود و از جمله نتایج قلم تحقیق رقمش حاشیه بر شرح حکمت
العین و حاشیه بر الهیات شرح تجرید و هم در اوایل شهر صفر مذکوره خاقان
جنت آشیان تغیر زر داده دینار و نیم دیناری که رایج بود و با دولت شاهی
طلا بواسطه قلبی و ناتمامی عیار بر طرف ساخته هزار دیناری طلا و یکصد دینار
نقره زر جدید امر فرمود که در دار الضرب سکوک گردانند و از آن زر
هر که و هر چه باشند بخزانه عامره برده زر نو بازیافت نماید و هم در روز پنجشنبه
ششم شهر صفر سنه مذکوره خواجه امیر بیگ مهردار که در قلعه الموت محبوس
بود فوت شده خبر روز سه‌شنبه ششم ... این خبر بشاه نیکو سیر رسید فصل

و استعداد خواجه مشار الیه بسیار است و این مطلع از نتایج طبع اوست   حرجی
جناب حسرت در چشم تر دارم   همه از خیال مردان شکر و گذارم   و از
هوا بعضی که در حالت مجاورت علم در درگاه کیستی پناه نوشته بود کی بحث
افتاد و بعرض نواب کامیاب پیر غلام کهنه کار امیر میرساند که عنایت نامه‌ها
مشتمل بر نصیحت و ارشاد مرشدانه که باسم این پیر غلام قدیمی عز اصدار یافته بود
بملاحظه و مطالعه آن سرافراز شد در مقدمه یکی در باب نوبت علاقه‌زاده یکی در باب
اخراج زر جنید که درین ایام عسر مدفون و مدخر ساخته مذکور بود و بنظر تامل و
تدبر ملاحظه نمود اولا در باب علاقه‌زاده امارت مآب حاجی محمد بیک کو است
و در حضور قورچیان عظام او را شهادت نمود که چون بنده خبر رفتن او بهند شنید
با امارت مآب مشار الیه گفت که او ازین سفر سعادت نخواهد نمود و از سفر هم
بهره واری نخواهد دید زیرا که بعد از ارادت و اخلاص سی و چند سال‌های بسیار
ترک غلامی این سلسله کند و بجهت کسب مال و حصول منصب و جاه از پیش دو
ادبیر و مدبر رنگ دیگر رود و دو تاج و دو رنگ را که اینجا در میان غلامان سینه بسر برد
و بستلزم و مستحق شقاوت ازلی و موجب محرومیت از سعادت دنیوی
و اخروی خواهند شد هزار جان گرامی فدای یک ساعت لقای نواب کامیاب عالم
بن شاه باید که باشند درست • من و حوالی کو شود و پای است • و آنچه در ترک مناقب
ابلیس و توبه و انابت از شیوه مکر و تلبیس قوم رقم شد بیان عطار و نظر شد
بر همین منزل آفتاب اشراق پنهان نیست که انهم درین تماشا و دنیاپرستی و سلطنت جاه
و منصب فانی بجهت قاعده گذشته و عمل که بود و خاتمش • زان پنهان حافظ دلسوخته

جمیع نفوس

به نام افتاد   استغفر الله من جمیع ما کره الله قولا و فعلا و خاطرا و ضمیرا انی کنت
ظالم وای بلاد و بلجاوین آدم امروز که یازدهم صفر سنه ۹۷۱ است و هفتم
سال شد که بنده بشومی عمل خود از عنایت شاهی بی بهره و محرومست و در
جاهای ضلالت محبوس و از حیات و ملاقات فرزندان و اهل عیال تاکجا
باد پای عمر را پا در روزنکالی استعداد بی اعتبار در هر جا افتاده و جا
نزول بود و قوتهای آنی و عمر قبل زمستان و جود و سیل سحرای عدم
کرده‌اند باصره از دیدن فضای عالم وا فتانی که هر گز نمی‌بیند عاجز شده و
اشعار از ضعف مزاج بی ذوق مانده و دست از گرفتن ادویه عاجز و ضعف‌کاب آمده
و بازمانده و از جهت نماز نشسته و دیوار محتاج شده چون ضعف بدن را که فور بی
رافع عرقیقه و دیده بمرتبه اعلی رسیده و بدن از جانشه کهنه مجهدی ال و صبی و
ملک آمده و بجان رسیده و فرزند رشید بقاعده که در حکم جان سلطان
تربت فنا چشیده و درین اوقات که تم حالت را جانکه و تمنی خواهد حاجا
مراکه فرقت تن خواهد • تاکای عمر خود اگر شرح دهم • و تمنی بر عاز ملکی خواهد
بعد از شادی ایام گرفتاری و قطع تعلق از دنیا و ما فیها و لی در مانی که هر کس در آن
نیستی با حرص و آرزو می‌افشانی در گنج حرمان و زاویه ناامیدی نشستن
و مال را از مرشد کامل الشکر اسلام دریغ داشتن برای فرزندی که معلوم نیست
قاطع از ابلیس برای هلاک از عمل بر صالح از اهل بنده و بیت کند انشی و خوددار
دنیا و آخرت از و بیازمنی بمقتضی کریمه ﴿انما اموالکم و اولادکم فتنة﴾ خواب و خوب
هر چند هر وقت عمل و هو تن شده باشد مقصد آمده‌اند که این عمل کارزو نبی المعقول

نسبت عالم پناهی بر نواب ظاهر است که مناصب بنده در ایام عمل و بوسلطان
قابل ذخیره نبوده و بعده هم از آن قبیل نبوده که در مقام جمع مال باشند دو سال که
در بغداد بوده با خارجیان الکا او مبالغ بنده را رسیدانند و چهار سال که در خراسان
بوده و نواب بر روی فرموده بمحصلی مرحوم حسن بیگ واصل خزانه عامره شد
بعد از آن ایام که تولیت آستانه مقدسه مأمور شد معاش آن ایام نیز بر نواب
پوشیده نیست و در ایام وزارت خراسان عمل و تصرف بنده در اهل
خراسان معلوم فرموده‌اند و وزیر و وکیل بنده که معتبر و معارض بودند چیک وی را
پوشیده نداشتند امرا اجمل که صاحب دفتر و معتمد بنده بود نسبی مهر
جمال که قوم او بود دفتر و قطعه سرکار بنده جمیع املاک موروثی بعلم دیوانیان
داده و اصل دیوانیان ساخته یکمرتبه دیگر قبل از این در عرضه داشت عرض نموده
بود باز مکرر از آن جرأت می‌نماید هر گاه یکدینار از ذخیره و دفینه بنده ظاهر
شود اگر بنده در حیات باشد بعقوبت گوناگون بنده را بسیاست سازند و اگر
ودیعت حیوة را سپرده باشد بفرمایند که خطا اسم بنده را در سلک عمر
و عثمان و ابابکر درآورده هر جمعه بربالای منابر لعنت ابدی باد نمایند تا موجب
عبرت ارباب اخلاص و اهل ارادت این آستانه شود و بدانند که دعوی مریدی
سیصد ساله اخلاص و بعضی مال بامر سد کامل لاف گزاف و دعوی خلاف نیست

بیت لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ ∴ عشقبازان چنین مستحق هجرانند

دیگر دو کلمه از احوال خود عرض باید نمود در سن ... سال ضعف بحالی که
نه قوت طاقت مانده و نه قدرت استطاعت در بساط جمعی و ... که نه

دل در نماز حاضر می‌تواند داشت و نه خود را از هم زبان ایشان می‌تواند نجات
امیدوار است که بروح پرفتوح ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین کنج
عزلتی در این قلعه به بنده شفقت فرمایند که بفراغت خاطر بعبادت و دعا
گویی دوام دولت ابد پیوند قیام تواند نمود و قوت لا یموت که قوت
طاعت از آن حاصل شود مقرر فرمایند شعر کرم گسترا عاجز و مضطرم
بگیر ای سحاب کرم بر سرم ∴ ضعیف و فقیری و پیرم ببین ∴ ز اسباب قوت
فقیرم ببین ∴ ز دستی که کاری برآید ز تو ∴ نه جایی که راهی گشاید ز تو ∴ بجز در
گاه لطف و مرحمت امیدگاهی ندارد و هنگام دستگیری وقت عنایت
خراسان توام در جهان پناهی نیست ∴ سر ما بجز این در حواله گاهی نیست
مجملاً با وجود مطالعه این عریضه مطلقاً در مقام رحم با او درنیامد و اعتقاد
هم آنکه مشارالیه زر دارد و شش سال دیگر مشارالیه در حبس ماند که سی و سه سال بود
باشد عمرش هشتاد و دو سال و هم در آن سال در شهر ربیع الاول شیخ علی منشار الیه
در دارالسلطنه اصفهان فوت شده و فقیه خوب و شیخ الاسلام
بود در اصفهان در بقعه منسوب به امام الساجدین و سید الساجدین والعابدین علی
زین العابدین علیه الصلوة والسلام مدفون گشته و هم در این شهر و سنه
مذکوره میرمرادخان والی ... از عالم رحلت نمود حسب الحکم ...
آنجا دفن کردند فیما بعد ... چون عالم
ملک قدر سلطنت ... نام نامی شاه اسمعیل رقم زده بود و گوشتن پادشاه
آن کامکار و عمر او ... فایده نداد و ... سال ...

حکمت کریم ذو الجلال و دانای کل حال در قلعه قهقهه بود چنانچه در اواخر شهر شعبان سنه ٩٦٣
در قلعه بردند در شبی که شاه جمجاه رحلت نمود افشار را آقای افشار فرصت خبر چه
خامس روز دوشنبه بیست و پنجم کاغذ رفت روز در راه بود خود را بقلعه رسانید
این خبر رسید هر دو برادران او زیاده از هفت نفر نمودند در نزد آن شهر
پنج نفر از هواخواهان از قراجه داغیان در قلعه بودند آنحضرت یکی از ایشان را
پیش خود طلب کرده ایشان را فرمود تا گرفتند و چند نفر از محبان که در
بیرون قلعه بودند بدرون آوردند و لوای استیلا برافراخت خلیفه انصار با
لشکر بسیار در آن حوالی مسکن داشت و نقش مخالفت آنحضرت را در لوح
خیال می نگاشت نوکران خود را یک دو روز بدرون قلعه فرستاده تا جمعیت
ساخته خلیفه انصار چون دید که از رفیقان مانده بسا از آن عرصه خبر یافته
دیگر کس بقلعه بفرستاد و امرای عالی مقدار مثل سلیمان خلیفه و فرخ زاد بیک و کرد
احمد بیک استاجلو قاسمی و دیگر غازیان ... از هر دو بازگشت
آنحضرت می آمدند و بسعادت ملازمت مشرف می شدند انصار خلیفه با خویش
و تبار از خوف آن سپاه بسیار خائف و هراسان گشته روز بخت او تیره
و سیاه شد و از خوف رسالتی مشتمل بعجز و انکسار و شعر باستغفار مصحوب
یکی از معتمدان خود بدرون قلعه نزد آنحضرت فرستاد و آن رساله را معروض
رای منیر گردانید که انصار خلیفه بنا بر جرایمی که تا غایت از او صدور یافته تا بنظر
کیمیا اثر نیاید و اگر مرحمت و عاطفت شاهی او را بجان امان دهد از مکارم
خسروی بعید نخواهد آنحضرت پیغام شفقت آمیز بوی فرستاد و خلیفه انصار

با صبح وکیل درگاه خسرو صف شکن نشاند نظم بامید لطف شه کامکار امان
خواه آمد درون حصار گونج اگر دون در او تخته سر بنگ ندامت ز روی تجیه
آنحضرت از غایت مرحمت و عنایت خلعت فاخره بروی شفقت کرده و اعزاز
و احترامش نمود نظم از باج عزت سر افراختش کرم کرد و بسیار بنواختش
ز بالا نشیمانش بر نشاند چو بر زد سرگرسی زرش آنحضرت در روز یکشنبه
بیست و دوم شهر صفر با عساکر نصرت مآثر از قلعه بیرون آمده در آن حوالی
نزول اجلال فرمود نظم اعالی بروی نمود از سپهر جسم و جان که فروغ ماه
رخسارش منور شد جهان نسیم صبح دم جهانی مرده را دل زنده ساخت
گوییا روح القدس آمد بر زمین از آسمان در آن اثنا حضرت سلطان با سران
ترکان و جمعی از بهادران باردوی همایون ملحق شده و بعز بساط بوسی سرافراز
گشتند و هر روز از اطراف و جوانب جمعی کثیر باردوی ظفر نشان عالم
در آمده و در روز ... لشکر عالم سوز بیست هزار رسیده آنحضرت
کوه پیکر سوار شده چون آفتاب جهان تاب بحرکت طبیعی بجانب تبریز
نمود بیت قیامت نمودند پیر و جوان که خورشید شد سوی مشرق روان
بعد از آن اعلام ظفر اعلام بجانب دار السلطنه قزوین روان شد نظم شتابان
شدند آن سپه دریا شکوه که گردونش گوی و دریا کوه دو صد کوه گردان
زمین را سر از عرش والا گذشت روز پنجشنبه بیست و چهارم
معسکر ظفر اثر گردید از گرد سپاه عرصه فراخ تنگ تر از حلقه میم و چشم
سوزن نمود روز جمعه بیست و پنجم در ارض ... فرود آمده روز شنبه بیست و ششم شهر

همایون فال سایه قبال بر فرق ساکنان دارالارشاد اردبیل انداخت و چون آن
رحمت نازل خطه طیبه گشت و در منزل سیادت و نقابت دستگاهی امیر ابوالمعالی
انجو که در آن اوان متولی خطیره مقدسه بود فرود آمد و مدت هفت روز
در منزل ایشان بسر برده مدار اخراجات خاصه از پوشش و خورش از سرکار
نقابت منقبت مشارالیه بود و چنانچه مبلغهای کلی صرف نیاز شده بود و شاه کامکار
انواع تفقدات و نوازشات نسبت بوی مبذول داشتند و بعد از چند روز
متوجه زیارت حضرت خطیره مقدسه در روز شنبه که نظم در آمد بآن روضه جان سر
قیامت نه بدیده شد اندر بهشت :: چرخ که داستان قدر عالی مقام :: طواف جنان
کعبه را تمام :: برون آمد آن شاه ناکاسته :: لب از آستان بوسی آراسته :: بنثار
و نذور و تصدقات باصحاب استحقاق و ارباب حاجات اشارت نمود شعر
بداد و انقدر نقد و جنس و برات :: که شد فرض بر صدقه خواران زکات :: در روز
جمعه سیم شهر ربیع الاول آن زبده ارباب دول از بلده اردبیل بیرون آمد بیت
ز کوس و ز بوق و غو غریو :: غریوی که زان شد سراسیمه دیو :: ز بانگ دهل
گوش بگرفت ماه :: ز گرد سپه مهر گم کرده راه :: ز نعل اسپان کوه کوهی فشان
زمین داده از چرخ گردان نشان :: ز پرچم همه طوفها شکبار :: چو مخمور
زولیده مو سایه دار :: قریه خیارشیر را از نزول موکب ظفر اثر رشک
گلستان ارم ساخت در انجام امیره سپاه و تیغ لذا مرتبا سان عالم
باره وی کرده و پیشکش ملحوظ شد و در آن منزل خبر گرفتاری سلطان مصطفی میرزا
و برادران حسین بیک یوزباشی از ملازمان حاجی ویس بیک بابت ...

مشارالیه بملازمت در آن حضرت بزیارت ملازمت سرافراز گردیده صباح از آن نوبت
نهضت کرده از نونوران بسر گشته نزول فرمودند روز دیگر عساکر ظفر مآثر روانه
شده و چمن بهار و قشلاق فیجم سرادقات عز و جلال گردید در آن مقام عالم پناه
قولاد خلیفه شاملو با عسکر ظفر اثر پیوسته و در سلک امرای عظام منتظم گشت شاه
اسمعیل بگ روز در آن مقام توقف نمود در آن وقت حکم اشرف صادر شد که مردمان
نیره بنت سلطان استاجلو چون نظر بر سلطنت شاهزاده سلطان حیدر داشت
چشمهایش را از کاسه سر بیرون آوردند بنا بر آن پسر محمد خان استاجلو که رفیق او بود
او را کور ساخته روانه اردبیل گردانیدند در بیست و هفتم ماه مذکور شاه مؤید کوچ کرده در اثنای
راه نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشیک آقاسی باشی گری خاقان
علیین آشیان به وی متعلق بود در پنجشنبه بیست و چهارم شهر صفر از قزوین احرام
ارباب علم از مستوفیان میرزا شکرالله و میر شاه غازی و از ناظران بیوتات میرزا
سلمان جابری سند لشکر و وزیر و مستوفی قورچیان و سایر عمله بیوتات و شاه قلی
بیک بیگان استاجلو تمامی بیوتات و علمها و نقاره خانه تمامی در رکاب
نواب میرزایی بوده به شرف ملازمت سرافراز گشتند نواب میرزایی شمایل
فیاض شاه صحبا مشرف گشته از عالم زبان آوری و خوش ادائی و سخنوری
مضامین این ابیات را بسمع عالی نواب شاهی رسانید نظم که از جان ترا بنده ام
ز خاک درت گرد دولت افسرم :: ز منصب خدمت سر افکنده ام :: در این جرم ها
شرمسنده ام :: نگویی تو از دولت آگاهیم :: گدایی کویت به از شاهیم
مرحبا بسگی دو به در نیش :: که اغیر نکویی کند کار خویش :: و مؤلف ... بیش از قطع

وصباح روز پنجشنبه هفتم [...] نزول اجلال واقع شد روز جمعه [...] حرم محترم سرادقات عز و جلال گردید و از انجا به یک منزل امده روز شنبه نهم
به نجانه رود فرود امده درین روز بواسطه خوبی ساعت جمعی کثیر از امرا مثل
حسین سلطان [...] تکلو و [...] محمد بیک استاجلو در ملازمت شاهزاده و امام قلی
میرزا و امرا طالش و صدر و قاضی عسکر و علما و نویسندهای دفترخانه همایون
و سادات و اکابر و اعیان ممالک محروسه بعز بساط بوسی مشرف گشتند
روز دیگر در بلده سلطانیه نزول فرموده تماشای گنبد امده از زیارت
حضرت مولانا تاج الدین حسن کاشی تعبیر نمودند و از انجا کوچ بر کوچ از راه چکی
چلی روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور بحوالی شهر قزوین آمده در اسفار دار و اردوی
همایون نزول فرموده در روز جمعه هفدهم میر سراج الدین شاه قلی که وزیر سلطان
حیدر میرزا بود چون بسجده مشرف گشت او را بحیدر سلطان گذرانیدند و علی
علی بیک [...] حسین بیک یوزباشی استاجلو را دست بسته اورده بخشیدند و
نعیم بیک [...] مال را بقتل آوردند امرائی که در شهر بحفظ و حراست شهر مشغول بود
مثل خلفا و علی بیک افشار و محمد قلی خلیفه ذو القدر مهردار و شمخال سلطان و امیر اصلان
بیک و میرزا علی سلطان قاجار در خدمت شاهزادگان نامدار سلطان سلیمان
میرزا و سلطان محمود میرزا و سلطان احمد میرزا بشرف پابوس شاه عالمیان
سرافراز گشتند و ان بلده جنت مانند از نزول موکب همایون غیرت افزای
گردون شد و شعرا نامدار در باب جلوس انحضرت فکرها نموده از انجمله
بعضی ابیات ثبت افتاد نظم شکر که از مقدم شاه جهان ∴ عالم پیر از سر نو شد جوان

دانش

دانست زاول فلک اندر جهان ∴ انکه کند بنده گی و کجان ∴ لیک نمی شد
ز قضا مرتسم ∴ صورت این حال بلوح بیان ∴ عاقبت الامر نمود اشکار
انچه بدل داشت ز مردم نهان ∴ چونکه بتوفیق الهی گرفت ∴ مسند شاه جنت
جنت مکان ∴ امده تاریخ جلوسش عجب ∴ شاه قوی طالع صاحبقران
و اتفاقی تاریخ کل گلشن شاه جاه غازی ∴ چو عاکر در بحت و دولت بعز
گل فتح دولت شکفت و رقم شد ∴ بی سال شاهی گل فتح و دولت ∴ و افصح الشعرا
المتاخرین مولانا محتشم کاشی درین باب سی و دو بیت در سلک نظم اورده
که هر مصراعی تاریخ جلوس انحضرت است تاریخ چه که درین گفته شعر بیان ∴ دو
بود نام خدای جهان ∴ شکر که قیوم کریم احد ∴ جان ده بپرورش ملک جهان
ستان ∴ باده و عقده گیتی گشای ∴ پادشه ملک بخارس زمان ∴
کرد اگر حکم شاه سلیم ∴ ماه فلک فطرت جم پاسبان ∴ بار جهان را
ز اقدام این شه دل زفا گند ورا ثاران ∴ جود دو سهم خدا جهانی ولی ∴ شد بیقین
زمین و زمان ∴ از کرم شاهی که با اقبال او ست ∴ قسمه ایام ز مردم نهان
شاه سواری که ز شاهان بود ∴ احمد و اشجع بکمال و توان ∴ خسرو معالی که بسجاده
جسته سیاره بجان بستان ∴ کوه شکوهی که ز تمکین نهاد ∴ بزم تعین با ساحل گران
صاحب عالم که از و برقرار ∴ مانده ز فاست کون و مکان ∴ باد درین ظرف زمان
از نشاط ∴ تا ابد ایام صاحبقران ∴ عزت ده روزه او را لی ∴ باد و هم
خسروی جاودان ∴ هست محال انکه بشد دلفکر ∴ آدمی این عقده در عقده بیان
عقده با این عقده که بست از محل ∴ از ره علم ای ملک نکته دان ∴ حال تو الفضل

ای نامور چو گشت این نقد سلیم امتحان کان زر نو سکهٔ شاهی گرد سکه داشت
نقلب و لسان قاعده بود اینکه شود نام شه زیور این عقد سخن فشان
شد چو باین بحر دلی آشنا مخترع طالع کامل بیان خیر تخلف چو در از چاره دور
دولت گستید از اسم اندرون اسم علی خسته فال زمهر این گرنگ شد اسم
سعادت عیان صاحب این نام شود ز اجتهاد خون سران و ملک قیصران
دوختن آفاق بروی سپهر فره رسانید بشری که تا این گرچه شد از وادی طمع
شاه شادی اصلاح جهان بر کران وان سر پر دیده نگر داز صفا جان فردوس
عاری روان مصلح ارکه گوهر نهاد قاعده های نوانین خاک دان ای
ملک ملک ستان کبیر وین شه کامل نسق کامران گرچه طلوع دل دانای خود
ز در رقم درت امن و امان [illegible] هر باد شکوهی هم گرفت در اصلاح هم
جهان باد از دو دید و ران که هست باد شه خسرو دل نوجوان بمیکرد
دل چو بهر مصرعی کامد نگر درین داستان هست بالسان گر بر فرد
حساب فهم شود سال جلوس آن زمان شاه عالمپناه چند روز در [illegible]
توقف کرده درباره اختیار ساعت دو اخل شدن در دولتخانه مبارکه از
جلوس سلطنت تامل تمام داشتند و مولانا الیاس اردبیلی خال غفران پناه جنت
مکانی مولانا احمد اردبیلی که در علم نجوم سرآمد عصر بود در بیست و هفتم شهر جمادی الاول
سنه مذکوره اختیار کرده بود شاه عالمپناه تا امروز نزول دولتخانه مبارکه
شایل بوده اول قرار داد که در همان سرزمین منازل ساخته دیوارها
بطریق قلعه و خندق ترتیب دهند آخر خلاف آن رای کرده باغ سعادت آباد

که نمونه ایست از گلستان ارم و عمارتش چون اطباق افلاک سربلند نصب
فرمودند که در آنجا بسر برده تا خوب شدن ساعت اتفاق مرضی طبع اقدس
شفتالو و میوه ها رسیده و باغ را حکم تالان فرمودند و اثری از آن سوای [illegible]
نماند [illegible] حسین قلی خلفا در طول [illegible] و در ان اوان از مقربان درگاه
عالمپناه بود و نواب کامیاب عالم پناه مقرر فرمودند که دوازده هزار تنکه
داشته بعد از سوال و طلب باشند و در روز پنجشنبه سلخ شهر مذکور بدان منزل فرخنده
بعضی عمارات و تغییرات فرمودند چند روزی که از ین گذشت امرا و اعیان
هر کدام از ترس آن شاه جمجاه خایف و هراسان که مبادا خیالات فاسده
که قبل از ین بعمل آمده بود بمسامع اشرف رسانند و گلستان از بیم بود [illegible]
و هم در ان اوان حاتم ادهم بیگ بیات که شاهزاده سلطان مصطفی میرزا را
گرفته بود بدرگاه عالم پناه آورده و بشرف تقبیل ایادی [illegible] مادر و برادر [illegible]
که از شرف [illegible] رقم عفو را اجلاس بر جرایم اعمال او کشیده منظور نظر کیمیا اثر
گردید و در سلک [illegible] انتظام یافت و هم درین [illegible]
روز پنجشنبه ربیع الاول شاه قلی بیگ برادر حسین بیگ اخته عمر را که [illegible]
سلطان مصطفی میرزا [illegible] و هم در سال [illegible] ملازمان شاهزاده [illegible]
جواب [illegible] و جمعی از قورچیان و مقربان که مصاحب سلطان سلیمان میرزا بود
از ملازمت اخراج فرمودند در روز پنجشنبه غره شهر ربیع الثانی سنه مذکوره
قلی بیگ افشار را به منصب قورچی باشیگری منصوب نمود و محمد بیگ افشار از
حکومت ساوه معزول شده بحکومت کرمان نامزد گشت و هم درین ایام حکم شد

که صفی خان و سیاوش وان داغ جامی وسکندر بیگ افشار را از قلعه بیرون آورده
و در روز سه شنبه ۲ شهر مذکور شیخ زاده استرابادی را که قطع نظر اعضا او
کرده آخر در میدان سوختند در روز دوشنبه پنجم شاه ولی جامی بقتل رسیدند و
بیع نفر از قورچیان افشار از ملازمت اخراج شده و این جت او شسته در لسان عوام
قتل این بنده ... تقصیر بود ... و ... دل ... تقصیر بود ... و هم
روز شنبه ... بیگ افشار ایشک آقاسی حرم را به هزار تومان گذرانیده و مرباً ...
بیرا خراج فرمودند و هم دران اوان مرتضی قلی سلطان بیات که میر ... جنون
و در دار السلطنه اصفهان قشلاق می بود و ولی سلطان ... اعلی حاکم شیراز
با عساکر خود بدرگاه آمده منظور نظر شهریاری فرمودن ذکر ... و تحسین ... و
وارکان حضرت و حکام ... و ... دکان و سادات و قضات و مشایخ و ...
وصدور و ... وکلانتران و سرداران ... ان اعراب و احشام و ...
حصون و قلاع و ... مخاربی و جبال و ... ممالک محروسه
بدرگاه عالی آمده ... و عام مردم ... که در کوچها راه ... و مشکل بود
چون ... ذکر رفت که امرا از افعال و اوادات خود خایف بوده ... انفاق ...
انهار ... عز و جلال ... که انهم ... و تقرب ... ادا
از منصب خلافت عزل فرموده ... و ... رکندند و او را در روز دوشنبه ... شهر
ربیع الاول سنه مذکوره ... السلطنه اخراج فرمودند و او را روانه دامغان
گردانیدند که در آنجا ساکن باشند و جای او را ... خلفا ... علیخان ...
در روز جمعه ۹ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره شفقت کرده تاج مرصع وجیغه مرصع ...

و جهار ... و قبای زربفت ... و ... کردند و امیر اصلان بیگ افشار
که از قدو بان درگاه بود روانه شوشتر گردانیدند و چون مسامع عز و جلال
رسیده بود که تیولیان ... وات فاف ممالک محروسه ...
با ... خصوصا ... همکنان را معزول فرموده تیولها را ...
بخود ... نواب تعیین فرمودند هم دران اوان انشا و دیوان اعلی را که ...
او بود میرزا محمد که دران فن ... خود ... تفویض فرمودند و در ...
سیم ماه ربیع الثانی سنه مذکوره میرزا شکر الله را وزیر ساختند و ...
پناه امیر شاه غازی را که از سادات حسینی اصفهانی بود مستوفی گردانیدند
میرزا ابو طالب الله را ... قورخانه همایون نمودند و میرزا شکر الله ...
سارو قی و ... سرافراز شده و هم دران روز ... و الاحسن ...
قلی بیگ اولاد ... سلطان ... غازیان ... آمدند و هم دران روز
اولاد و ... ایالت پناه حیدر بیگ ترخان حاکم قم ابراهیم بیگ ... منصب ...
بیگ ... قورچی سرافراز شدند و هم دران ... و ... اطلاع ...
... که ... و ... ولو ... بیگ ...
و ... بیگ ولد شاهرخ خان ذو القدر که در قلعه اصطخر محبوس بود و قورچی باشی شدند
و اکثر امرا در این روز بخلعت شاهانه سرافراز گشتند و حضرت ابو المعصوم میرزا ...
... چون شاه همایون از بودن منزل خلفا ... شده در این روز
بدولتخانه مبارکه آمده چون ... که آن قاپی گویند رسیدند پیاده شده
آستانه را بوسه دادند و پیاده به درون رفتند و شروع در ...

امرا و بیگان خانم که در حوالی دولتخانه بوده‌اند و تغییر و تبدیلات بسیار فرموده
در روزی که از روزی که شاه عالم پناه اکثر منازل شاه جمجاه را فرود آورده
ل خاکی شده بود و نواب سلطان ابراهیم میرزا خطاب فرمودند که انهار را
خراب نموده‌ام نواب میرزایی در جواب فرمودند که اگر سلاطین روم
و هند و ازبک بر این میشدند از این کاری نتوانستند کرد و هم در روز پنجم
شهر مذکور نواب سلطان ابراهیم میرزا با وجود منصب دیوان بیگی کرده و مهر و طغرای
احکام زده‌اند و مقرر فرمودند که دو دفعه در روز نواب میرزایی و میرزا شکرالله
در ایوان عدالت که شاه جمجاه در محاذی درب دولتخانه مبارکه ساخته و نشسته
پرسش مردم نمایند و پروانچه شرف پیوسته تسلیم کنند آنچنان در آن زمان امن
و امان چنان بود که اگر در وقتی اخالی با سلطانی تلخی اشتی دست او را کرفته
به دیوان حاضر میساخت هیچکس را قدرت رد و نمودن نبوده و هم در این سال فرخ فال
سیادت و نقابت پناه فرخنده خصال شاه عبدالعلی از اجله سادات عظام
و نقبای کرام دار الامان کرمانست از سفر حج و حرمین شریفین زادهما الله شرفا و
تعظیما و عتبات عالیات صدر مرقبات علی راقدهم الف الف صلوات معاودت
فرموده به عز بساط بوسی مجلس بهشت آیین و مجالست محفل فلک تزیین شاهی مسعود
مشرف گشته با نواع تفقدات پادشاهانه و عنایات خسروانه سرافراز شده
چه حضرتش در شهور سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه که احرام آن حرم بسته بود و شاه جمجاه
عرضه داشته فرستاده از فاغان عظیم کشتیبان پروانچه استمالت با خلاع فاخره
جهت ایشان فرستاده شرح پروانچه ثبت شد فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه

سیادت

سیادت و شرفیت پناه نقابت و افادت دستگاه امیر نظام الدین شیخ ابو المعالی
به فور توجه و التفات بلاغایات شاهانه و اصناف الطاف و مراحم ملا مالا بی غایات
خسروانه مخصوص اختصاص و تشرف امتیاز یافته بدانند که عریضه داشتی که [illegible]
به درگاه معلی فرستاده بود به نظر اشرف اعلی رسیده و از مضمون آن چنان
معلوم شد که آن افادت و سیادت پناه داعیه نموده که بطواف عتبات
عالیات مقدسات مطهرات علی مشرفها افضل الصلوة و اکمل التحیات مشرف
گشته از آن اماکن شریفه سوی ارادت و محل عزیمت تصوب صوب حرمین
شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما روان سازد بنابر شفقت و عنایات شاهانه [illegible]
آن سیادت پناه بر حسب حکم جهان مطاع به حکام و امرا و مستحفظان طرق و
مسالک فرموده‌ایم که بسلامت و عافیت گذرانیده قدوم آن نقابت پناه را
باعزاز و اکرام مقارن دارند انشاء الله سبحانه توفیق ربانی رفیق طریق آمال [illegible]
گردیده که عنایت و عاطفت نواب همایون ما را در باره خود بمرتبه اعلی
تصور نموده و از روی اطمینان خاطر متوجه گشته بعد از استسعاد به سعادت آن
در آن امکنه متبرکه و مقامات مشرفه به دعای دوام دولت قاهره که ورد معهود
و ذکر مواظب مشهود آن سیادت مرتبت است قیام و اقدام نماید و چون
مناصب رفیعة المراتب شرعیه دار العباده یزد و توابع بدستور جد امجد معهود من
حیث الاستقلال و الانفراد بآن نقابت و شرفیت پناه مفوض و مرجوع بوده
مدت شروع مساعی جمیله آن افاضت پناه در ترویج شریعت غرا و نسق [illegible]
و سلوک سبیل امانت و دیانت و تقوی بر ضمیر انور اشرف واضح گشته مقرر فرمودیم

که تا زمان مراجعت او سیادت پناه فضیلت دستگاه امیر رضی الدین عبدالرضا
برادران شریف نیابة نقابة واعاظم السادات امیر محمد نور من خلف عبد...
که بمسامع عزت و جلال رسید که بکمال فضل و صلاح متحلی اند باتفاق وکلا ... مجلس
آن نقابت دستگاه بدستور متصدی مهمات شرعیه و تکفل امور دینیه بوده لوازم
آن وظیفه را مرعی نگذارند و عنصری در محل بسیار دستیادت و نقابت پناه مرتضی
ممالک اسلام غیاثا للسیادة والنقابة والدین میر محمد وزیر [illegible]
دار العباده مذکور در تقویت و تمشیت مهمات مشار الیه امداد و اسعاد مرام
و متعلقان را اهتمام نموده تقصیر و مساهله جایز ندارند و دستور رعایات اول
که مستمر و برقرار است از شائبه تغییر مصون دانسته نوعی نمایند که وجوه آن بلانقص بکار
موهی الیه سال بسال عاید و واصل شود و شکر شکایات وکلا موهی الیه را مسموع نداشته
چون شاه اسکندر شان را از قضاة ممالک محروسه و متصدیان امور شرعیه [illegible]
سور خاطر مبارک بنا بر ملاحظه ایشان واقع شده بود و بهر یک از بلاد ممالک محروسه
قضاة و متصدیان شرعیات فاضل عادل میخواستند که مقرر فرمایند چون صلاح و دینداری
و عدالت و پرهیزکاری نقابت منقبت مشار الیه بر ضمایر عالمیان ظاهر شده بود
که هرگاه از وکلا و کتاب محکمه علیه ایشان را ملاحظه و مداهنه و طمعی بخاطر رسید
لهذا مهمات شرعی آنجا را بدستور بدیشان تفویض کرده بمقتضی الفرام و دستگاه
آن نقابت پناه را روانه دار العباده ساختند مخفی نماند که جلوس همایون شاه
اسمعیل ثانی بر سریر سلطنت کامرانی چون سابقا ذکر رفت که منجمان حاذق و اختر شناسان
صادق روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره را جهت جلوس [illegible]

همایون

همایون بر تخت سلطنت روز افزون اختیار فرموده بودند چند روز قبل از آن
نواب ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا امر فرمودند که برای آن جشن عظیم از
همه چیز مرتب داده که زانیدن آن مجلس بزرگ بعهده اهتمام او باشد تا آن
روز مذکور عالم افروز شد جمیع شاهزادهای کرام که اسامی ایشان ثبت میشود
نواب سلطان ابراهیم میرزا ۞ سلطان سلیمان میرزا ۞ سلطان مصطفی میرزا ۞
سلطان محمود میرزا ۞ سلطان احمد میرزا ۞ شش شهزادگان گردن کشا ۞
چو عقد ثریا باطراف ده ۞ ستادند چون بندگان کمین ۞ مه جبینان ستمکیش
پریچهره [illegible] ۞ امیر و وزیر از یسار و یمین ۞ فرو بسته لب خویش کلامان دمن
نیرو از ما باز کردن فراز ۞ سرافکنده پیش از طریق نیاز ۞ یلان مرصع کمر بسر
بخدمت همه دست بسته کمر ۞ و امرا عظام و سایر مقربان و ارکان دولت
قاهره و سادات و علما و قضاة و اکابر و اعیان ممالک محروسه که دران ایام
در دار السلطنه حاضر بودند فراخور وضع خود زیب و زینت کرده بدولتخانه
مبارکه حاضر شدند و قاپوچیان و یساولان و ایشک آقاسیان محل محل قرار
گرفته از ملازمان امرا سوای کفشداری کسی را قدرت و یارای آن نبود
که بدرون دولتخانه داخل شود ملازمان و آقایان امرا در میدان جلوخوان
دران روز بپا ایستاده انتظار آقایان خود میکشیدند نقاره خانها دران روز
بدر دولتخانه آورده برپا نمودند منجمان بعد از تحقیق دقایق و غوامض دقایق
علم نجوم ساعتی اختیار نموده بودند خالی از مناقص و مناحس مفروق و متصل بسعادت
سعود و صعود مقرون و متصل ۞ سطرلاب منجمان موزون قیاس ۞ باندکشته [illegible]

ساعت شناس، بوقتی که باخترهای ربوده انظر با لطالع سزاوار بود، علما عظام
و مشایخ کرام حاضر گشته دوشنبه و قالیچه همان رامیر سید علی عرب و میرزا حبیب الله
بشمار برداشته در ایوان چهل ستون در موضعی که نشیمن شاه جنت مکان بود
انداخته آن اعلیحضرت بران قرار گرفتند و خاطر کلام ملک علام ختم نمود
انعام و اشتغال نموده بعد از فراغ از آن شاهزاده ها نامدار و امرای عالیمقدار
و سفیران شوکت آثار یگان یگان بپابوس اشرف و تهنیت جلوس سلطنت سرافراز
مجلسهای فاخر سرافراز گشتند و منصب دیوان بیگی را بشاهرخ و منصب بیک
تکلو و بیره محمد بیک استاجلو بعلم عالی خانی سرافراز شده بدان لقب گشتند و منصب
دیوان بیگی را بشاهرخ خان ذوالقدر که بواسطه مصاحبت و هواخواهی آن پادشاه
عالی مدت بیست سال در قلعه مصطفی محبوس بود شفقت فرمودند و همچنان او را با شاه
احمد و سایر مردمی که در آن قلعه بودند از آنجا بیرون بیاورند و مهری که دیوان
بیگی بر نشانها میزد برای او ساخته میرزا لطف الله شریف شیرازی که از جانب
والده از سادات رفیع الدرجات حضرتیه و سلالت نقش [illegible] بود منصب
وزیر وی کردند چه میرزای مشار الیه مدت بیست سال در مشهد مقدسه عرش منزلت
و دو سال در بلده استراباد وزارت مرحومی شاه ولی سلطان تاتی اغلی برادر
شاهرخ خان مذکور کرده بود از جانب او که در قلعه بودند مهر میزدند و ایالت
قزوین را بمسیب خان شفقت نموده گیلانرا به بیره محمد خان دادند و چند
بیک حاکم قم را السلطانی ملقب ساخته کمرشمشیر مرصع عنایت فرمودند و
رانشحال سلطان دادند و علی قلی میرزا شاملو بیره مرحوم و درویش خان [illegible]

کمر مرصع دادند و در حرب ایجاجی و بین بکساب بانرد فرمودند و امیر حمزه
بیک استاجلو را نظارت دیوان عدالت دادند و احمد بیک ایسایش
اغلی استاجلو را پروانچی مجرد و سالکین نمودند و ولی بیک تکلو ولد علی سلطان
تکلو را امارت اردستان و نطنز دادند و در آن روز قریب به بیست
کمر شمشیر و خنجر مرصع انعام فرمودند بعد از آن خوانسالاران خواصی
نقلات فرنگی ملوان ساتر و نان گرمی و اطعمه لذیذه زیاده از حد
و هرچه در حوصله خیال رود و هم گنجد افزون بمجلس در آوردند، هرجای جرز
کنند، اندر حوزه خوان نهادند، از کثرت خوان رنگ در زر
گردید فراخی جهان تنگ، این نه طبق سپهر گردان، انجا نشده بیک جنگ
بکردان، و صحبت مجلس خلد آیین با لطف [illegible] شده و در آن روز
وشب نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا عصا در دست مجلس را که
والده شاه عالم پناه تحسین بسیار فرموده بر زبان جاری ساخت که
اگر زنده می بود در مجلس انجمن منعقد نمیشد و هم در آن روز محمد قلی سلطان
ولد حاجم خان ازبک والی خوارزم که از جانب چنگیز ایت و المجیان لوا
ولد دین محمد والمجیان پادشاه فرنگ والی شنا که بر کال استهار دارد
و حکام کرجستان عیسی خان ولد لومر و سنا و دن بیگ ولد لوارصاب
و شاه رستم حاکم لرستان که در درگاه گیتی پناه بودند انتشار مجلس
آیین درآورده اعزاز و احترام تمام فرمودند و در روز شنبه سیم شهر
جمادی الثانی سنه مذکوره تکلف سلطان ولد شاه قلی سلطان استاجلو

که در زمان شاه جنت مکان برسالت روم رفته بود سلطان مراد پادشاه روم
تبرکات موفوره و تنسوقات غیر محصور از غلامان پری وش با خنجرهای زرکش و اسبان
تازی و باد پایان شامی و حجازی و خرگاه چهل پری و بارگاه اطلس پوشش‌ها
و صندوقهای سیم و زر و کتب نفیسه و اقمشه شریفه که بوی عنایت کرده بود
با جماعتی سلطانزاده بدرگاه عالم پناه آمده بوسیله امرا بپابوس حضرت اعلی
مشرف گشت مکتوبی که مشتمل بود بر اظهار محبت و وداد و اشعار قواعد مودت
و اتحاد گذرانید [illegible] در [illegible] شهر جمادی الثانی میر عنایت الله اصفهانی را
معسکر را مقرر فرمودند با تعیین نمودن صدر شاه شرعی جمیع ارباب عمائم
و دعاوی نوشته بر ظهر آن حکم عالی بنویسند و هم در آن اوان [illegible] بیک
قاجار که از شاخصان بهره تمام داشت بی تقریب بر سر یوسف خلیفه ولد
شاهوردی خلیفه سلطان قاجار رفته با و اعلی که حاکم گنجه بود [illegible] بیچاره را در روز
یکشنبه ششم شهر رجب سنه مذکوره در حمام بقتل آورده و بدین اکتفا نکرده مادر او را
نیز براه عدم فرستاده چون این خبر بشاه والا گهر رسید بسیار بر رای عالی
گران آمده فرمان همایون بگرفتن او صدور یافت مدتی گریخت و [illegible]
ملا [illegible] دام [illegible] گردید کبوتر وار در مضطراب اضطراب افتاد و همچنین در روز
سه شنبه هفتم شهر شعبان سنه مذکوره شاهزاده‌های عظام سلطان سلیمان میرزا
و سلطان مصطفی میرزا که هر دو دری بودند از دریای سلطنت و جهانبانی بفرموده
شاه عالم بقتل آمدند شاهزاده سلطان سلیمان میرزا که قبل ازین [illegible]
سپرده بودند و در منزل او محبوس بود و نشانرا [illegible] حکم شد که شاهزاده خواهرزاده خود

خود بقتل آورد و ولادت شاهزاده مذکور در نخجوان در خانه [illegible]
که مرحوم قاضی خلیفه ذوالقدر مهردار در آن ساکن بوده شب چهارشنبه
۲۴ شهر ربیع الثانی سنه احدی و ستین و تسعمایه و مدت عمرش بیست سالی
فی الواقع شاهزاده نیکو خصال و کمال صلاح و سداد بود و در مشهد مقدس معلی
متبرکه مرحوم خادم باشی اشتغال داشت در خدمت علما و فضلا و صلحا [illegible]
بوده و مرتکب نامشروعات هیچ چیز نمی‌شد بلکه درین مدت کبیره و صغیره از او
صادر نشده بود و در کرم و سخا و مروت ثانی نداشت و هر چه بدست او در
ایثار بسیار و کرمش بنابه که مردم لفظ سخاوت بر او اطلاق می‌نمودند
گذرانده بود و هیچ چیز اعتماد بر دنیا نبود شاه محمد او را بقصد این آورده که او را
از [illegible] گذرانند و والدش سلطان آغا خانم همشیره [illegible]
وی آمده حکم با تعیین فرمود و خود متکفل آن شد [illegible] و اما سلطان
هیجده و نوزده سالگی بود [illegible] پادشاهی بغایت فهیم بود و بعضا
و پاکیزه و این بیت از نتایج طبع وقاد اوست: ای دل غم آشنای تو شد
رنگ او مکن: هر روز با کسی نتوان آشنا شدن: میرزا با اختلاط زمان [illegible]
[illegible] بود و بعد از قتل هر دو شاهزاده بیچاره پیکها [illegible] شاهزاده حسین
علیه وآبائه التحیة والثنا دفن کردند چون شاه اسمعیل فوت شد والده ایشان نعش
قبر شاهزاده‌ها کرده جسد ایشانرا بمشهد مقدس منوره رضویه نقل نمودند و هم در آن
اوان روز پنجشنبه [illegible] شهر شعبان سنه مذکوره قاصدی از قندهار رسید خبر آورد
که نواب سلطان حسین میرزا ولد غفران پناه بهرام میرزا که حاکم قندهار بود در

کم شهر رجب سنه مذکوره نقد بقا بقابض ارواح سپرده و چون شاه عالم پناه از این
قضیه آگاهی یافت بسرعت تمام سوار شده بمنزل فرزندش محمد حسین میرزا شتافته
نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا را و او را همراه برده بمراسم تعزیه و پرسش
اقدام نمود و نعش جسد او از قندهار بمشهد مقدسه رضویه برده و در جنب آستانه
بهرام میرزا در منزل بیرون بیت حضرت امام علیه السلام دفن کردند در عمر [illegible]
سال و کریمی از او چهار پسر ماند اول محمد حسین میرزا که بفرمان شاه اسمعیل
شاهزاده ها در قزوین بقتل آمد دوم مظفر حسین میرزا سیم رستم میرزا چهارم
سلطان ابوسعید میرزا [illegible] میرزا و احوال این چهار شاهزاده در قندهار [illegible]
انشا احوال ایشان در محل خود ذکر خواهد رفت و حکومت قندهار را بقولاد خلیفه
شاملو که حاکم همدان بود تفویض فرمود و هم در آن ولایت [illegible] سلطان
ترخ خلیفه مهردار [illegible] از منصب معزول ساخته و او را بولی سلطان تکلو
گیرانیدند و مهر را در گردن نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا انداختند
و کاتبان را بقبول وی تعلق کرده مقرر کردند که در هر یکی از ممالک محروسه شهر
و قصبه که پر نفع و پاکیزه باشد قبول او مقرر باشند از جمله در ملک [illegible]
[illegible] فرمودند و هم در این اثنا [illegible] خان والی لار
جانب دریا بدرگاه جهان [illegible] آمده [illegible]
و [illegible] با [illegible] زرنگار گذرانیدند و [illegible]
[illegible]
[illegible]

سلطان محمود خان مشهور بمیرزا خان ولد سلطان مراد خان والی مازندران [illegible]
در شوال جمشید خان حاکم رشت و [illegible] و والی حویزه بدار السلطنه قزوین
آمده در دیوان چهل ستون بشرف زمین بوسی سرافراز شدند و از زبان [illegible]
خود اظهار اطاعت نمودند و هم در روز چهارشنبه [illegible] شعبان [illegible]
نعش مبارک شاه جمجاه که بسبیل امانت در باغچه حرم مدفون بود بیرون
[illegible] آنکه بمشهد مقدس [illegible] بردند [illegible] امامزاده شاه حسین علیه
السلام و التحیه نقل نمودند همگنان نوحه و زاری بسپهر زنگار رسانیدند بعد
از آن شاه عالمیان [illegible] عظیم [illegible] خیمه ها و بارگاه ها که در آن [illegible]
برپا کرده بود [illegible] متوجه شده [illegible]
[illegible] اصناف [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] در حرکت آمده [illegible]
[illegible] سوار شده [illegible]
[illegible] غلام [illegible] طعام [illegible]
روانه [illegible] از خراسان
خبر آمد که شاه علی سلطان [illegible] خراسان بود بقتل آورده [illegible]
[illegible]
سلطان افشار و [illegible] سلطان [illegible] و امیر [illegible] بسیار [illegible]

که در بلده جنت نشان بودند گماشته در مقام مشورت در میان آورده گفتند
و گفتند که مخالفت شاه اسمعیل محض جهالت و شقاوت است زیرا که هر
که همراهی بخت کون عالم مخالفت و دشمنی آنحضرت افراشته از امل روزگار
برف کوهسار وار و بار زیر جنبه کار و بار را وا گذاشته و شاه اسمعیل سلطان
مردم موفاست و در مقر حقوق و تربیت شاه دین پناه و سلطان گیتی ستان
نهاده و طریق مخالفت و عصیان مسلوک میدارد و دست ارادت سالفه
داده و خاطر از جهت عقوبت در جنس کدورت او پاک باید ساخت
بنابران صلح و تکفل گشته در خانه او رفتند ملازمانش [illegible]
ورو بح چون روباه روبگریز آوردند در خانه پنهان هم در خانه اش دست او
حیات را از تصرف بدنش کوتاه گردانیدند و غبار فتنه و فساد که در این
بلده بهیجان آمده بود به آب تیغ آتش بار فرونشاندند و جهت ایصال
این خبر قاصدی بعنان برق و باد بقزوین فرستادند چون این خبر مسمع
پادشاه والا گهر رسید حکومت بلده مذکوره هرات را بدین سلطان روملو
که والی شروان بود ارزانی داشت در آن ولا حسین علی خلفا که از اعلام
غدر و نفاق در صحیفه احوالش ظاهر و لایح گشته بود دگر دیده بحکم شاه
زمان خصمانش را بیرون کردند و هم در آن اوان سید بیگ کمونه
که در سلک هواخواهان شاهزاده گنهکار سلطان حیدر انتظام داشت
بجهت قید و حبس گرفتار شدند و هم در آن اوان در روز پنجشنبه نهم
ذی حجه سنه مذکوره نور علی خلفا و الغا خلیفه که کمال عزت و قرب داشت

بود بواسطه زیاده روی و شنیع و حرکات ناملائمی که موافق مزاج اشرف نبود
مغضوب شده در زیر لگد پامال گشت کان مردم آنکه مرده باشند چون رسیده
بود از آن ورطه جان بکنار انداخت و هم در روز دوشنبه [illegible]
قال [illegible] سلطان محمود میرزا و امام قلی میرزا و سلطان احمد میرزا و محمد
حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا از لوح هستی محو ساخت
شاهزاده محمد حسن میرزا را میل کشیده نابینا ساخته بود و قبل از این
چهار شاهزاده نامدار که هر یک آفتابی بودند از آسمان سلطنت و در کمال نجابت
و بلندگی و قید و خدا [illegible] خواجه سران درگاه شاه جمجاه نقل نمودند شاهزاده
سلطان محمود میرزا در سن هجده سالگی بود و در [illegible] شروان [illegible] بود و در
فرخ زاد بیگ ایشک آقاسی باشی بود و بعد از آن در جنگ گیلان همراه امیره
وابسته قلی سلطان ایشک آقاسی الکای او بود و [illegible] شاهزاده [illegible]
خان رود و طوالش بود و شاه [illegible] قلی خلفا ولد [illegible] و خدا [illegible] بود و [illegible]
آن شاهزاده [illegible] بعد از وی [illegible]
از وی در سن دو سالگی سلطان محمد [illegible] میرزا مانده بود و گنجه در حیات بود و آخر فوت
شد و امام قلی میرزا در شهور سنه تسعین و تسعمائه در دار السلطنه قزوین در منزل
معصوم بیگ صفوی متولد شد قریب بچهارده سال عمر داشت مدتی در منزل
معصوم بیگ بود و بعد از آن شاه جمجاه او را بتربیت خلیفه مهرداد و الغدر
بود و محلی که میرزا محمد بیگ [illegible] گیلان فرستاد و شاهزاده مذکور را همراه نمود
و سلطان احمد میرزا اثر در سن دوازده سالگی بود و در مدت العمر در منزل

امیر اصلان بیک افشار بود و بعضی اوقات در دار السلطنه اصفهان و بعضی
دیگر در دار السلطنه قزوین و محمد حسین میرزا نیز در همان سن بود و شاهزاده سلطان
حسین میرزا و محمد حسین میرزا دختر داش اغلان شاه خانم را که در سن هفت
سالگی بود در درگاه گیتی پناه شاه جمجاه فرستاده بود که شاهزاده فاطمه سلطان
خانم که از بنات شاه جمجاه بود و نامزد سلطان حسین میرزا بود [illegible] بعقد در
برند و آن اراده در تحت تعویق و توقف ماند و بعمل نیامد و هم در آن اوان حسین
قلی بیک شاملو که در زمان شاه جنت مکان یساول باشی بود و بامارت سرافراز
سرافراز شده بود در درگاه آمده منظور نظر کیمیا اثر خسرو زمان شده و منصب ایشک
آقاسی باشی بدو عنایت فرمودند [illegible]
[illegible] ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا چون شاهزاده نامدار ابو الفتح سلطان ابراهیم میرزا
[illegible] دیگری در صحبت شاه اسمعیل بسر برده و روز بروز مشمول
عاطفت و احسان و منظور نظر کیمیا اثر و محسود اقران می شد گروهی از خویش و بیگانه
بی ایمان و دشمنان این دودمان خلافت مکان را و سخنان [illegible] بشاه اسمعیل
میرسانیدند آنحضرت چون نظر بر ذات مجسمه صفات و حالات و حیثیات
وی می نمود ترس از اقدام بر اعمال که مستند [illegible] آمده اند
سخنان را اثری نمی ماند و بعضی اوقات جمعی از رودستان مضمون این بیت را
بمسامع عز و جلال میرسانیدند : این شاخ بلند را که از پشت سر شد
مشکل هست خویش که انهم تنگ نشست : بالاخره جمعی کثیر از شاهزادهای عالیمقدار
بقتل آمدند و سلطان حسین میرزا را در ترکه نواب میرزایی او [illegible]

الی

رحلت کرده بود و نایب عرض ابو الفتح ابراهیم میرزا که بخیل و حسد از شاهزاده
راضی نبودند را سخن با نفعه خاطر نشان نمودند که او وی در میانه قزلباش پیش سلطنت
را قبول نخواهد کرد و میر مخدوم شریفی که اراده رواج مذهب اهل سنت نموده
بود و در آن اوان مقرب درگاه همایون بود و مضمون آنکه شاهزاده [illegible]
ابو سلطان ابراهیم میرزا در قید حیات است هیچ حکم و اراده تو پیش نمیرود
و دیگر شاهزاده نامدار بعادت خوش طبعی و بذله گو افتاده بود و سخنان
و محاورات او تمامی ظرافت و ملاعب بود و گستاخانه سلوک کرده
هرچه بر زبان میگذشت بی ملاحظه در مجالس گفت و میکرد و از این کلمات
شاه اسمعیل آزرده می شد و مضمون این بیت که در آن ولا بر زبانها
جریان داشت بعنوان ظرافت بسمع عالی وی رسانیده بودند : کور عجم
کهنه زین عجم تو : انم عجم کهنه و انم عجم نو : آنگاه شاهزاده آگاه
از طرح وضع واقف شده بدر رفتانه [illegible] شاه اسمعیل [illegible] قاضی شاملو و جمعی
را مقرر کرد که نواب میرزایی را در دیوانخانه اتش محافظه نمایند شاهزاده
آگاه چند روز در مجلس خویش بسجاده و طاعت قرار گرفته لحظه از عبادت و تلاوت
غافل نشد و دو رباعی بشاه اسمعیل نوشته فرستاد مضمون آنکه : بحران ای زر
مبالای دست : که بالای دست تو بسیار دست : کسی که فلک [illegible]
که در آخر زر خاک بر سر کرد : نهانش خیره روزی قبر ما از قبر تو کهنه تر باشد کجا
آن فریدون ضحاک جم : شهان عرب خسروان عجم : همه خاک دارند بالین

خنک اگر چه نجم نیک گفت * اما تو بواسطه این عمل شنیع بهره از عمر و دولت
نخواهی دید اتفاقا همچنان شد و در اندک فاصله مبتلا و اقف شد * زهیچ آدمی
اجل ابقا نکند * سلطان مرگ هیچ محابا نکند * این قضیه هایله و واقعه نازله در اواخر
دو شنبه پنجم شهر ذی حجه سنه مذکوره در دار السلطنه قزوین در دولتخانه
نواب میرزائی بدست شاملویان بعد از محاوله و مجادله که با ایشان نموده
بود واقع شد * بیچاره اگر کلی میسر بودی * هر دم بجهان لذت دیگر بودی
از کهنه سرای زندگانی ما را * خوش بودی اگر که مرگ در بر بودی * زمانه
در تعزیه و فراق آن یگانه آفاق خوناب بسان قطرات امطار از
دیده فرو باریده و سپهر غدار لباس نیلگون پوشید * ای مهر گردون
فلک بیدار حیف * بانند زمانه و تو نباشی هزار حیف * جهان تو طلوع
از مشاهده این ستم بیکران روی در عزا نهاد و او را زحمت زمین و زمان
را بباد فنا داده * ای چرخ جهان خراب از کینه است * بیداد گری عادت
دیرینه تست * ای خاک اگر سینه تو بشکافند * بس گوهر قیمتی که در سینه تست
افصح المتاخرین مولانا عبدی جنابدی در تاریخ این واقعه هایله و قضیه هایله چنین
گفته * گل گلزار حیدر کرار خلف آل احمد ابراهیم * بر فلک سود آستین که نهاد
در مقام رضا سر تسلیم * وقت رفتن از این سرای غرور * با دل مستقیم و طبع سلیم
گفت تاریخ سال قتل مرا * بو الب تشنه ابراهیم * شاهزاده سعید شهید را القصه
شاه اسمعیل تجهیز و تکفین کرده در در آستانه و مزار متبرکه امامزاده حسین در جوار
شاهزاده ها دفن کردند علیه رحمة الله واسعة و ما الموت الا رحیل علیه عزرائیل بنازل

القصه فی لیالی المنازل الباقی و منعاف چنانکه ذکر رفت شاه اسمعیل را بجهان آداب
و قاعده انجاعت منقول نکاه در جنب ایشان دفن کردند * بخشم جوش و دم
در کمینگاه * کز دور جهان مور و مرغی راه * هنوز از صید منقار نخل برد آید
که مرغی دیگر آمد کار او ساخت * چو بد کردی مباش ایمن ز آفات * که واجب
مکافات * بدی کردن در این کشته ار ورجرا * بدا سخ هر بد بروی آخر
میکاری * سن شریف آنحضرت سی و چهار سال و لادتش در آخر شهر ذی القعده
سنه سبع و اربعین و تسعمایه و ویل از نواب میرزای مهین گوهر شاه و بلکه زمان
زمان و مردم دوران است اما فضایل و کمالات نواب میرزا
در هر فنی از فنون و آثار کمالات و استعداد وی در خردی و کلی حد اعلا
و لیلی است بر آنکه هر یک هنر از فرزندان با مدار دولت و در علوم
عربیت و ترکیب دانی و قواعد منطقی و مباحث کلامی تعاونها هر تو و ما
شانا اصل و فرمان دو ملوک * از اسباب حکمت و نوشیروان علم
پشت پناه عالم و جان و جهان شرع * چشم و چراغ سنت و روح روان
علم * بر عقد معانی و حل آن شرع * در تشنه فضایل و سیراب زمان علم
ای عالمان دهر بنالید زار زار * در ماتم خدیو جهان قهرمان علم * انصاف عقل
در کسب کمالات کشید * در هیچ خاطری نکشید امتحان علم * وان داوری که
بود در این صباحش * کلک سخن شکسته اندر بنان علم * دانا دلی که قوت آن
او گشاده * تو شیخ کرده عقد نفس ارکان علم * در آفتاب جهل بسوزند و چه
خلق * اکنون که رفت از سر ایشان سایه آن علم * وین جز وی که از گهر لفظ او کمال

ترصیع کرده مقطعها در بیان علم ⁂ و در شعر و علم تیغ نظم قیاسه که از اشعار خوب
وی تا در سه هزار بیت سنجیده با کبره از فارسی و ترکی برز با نهای اهل کمال
چهار بیت در برابر بنا های تخلص حاجی اختیار کرده چون نظامی تا در کلام
و در حسن خط نستعلیق تتبع روش استاد و قبلة الکتاب مولانا میر علی هروی
کرده بمرتبه رسانیده بود که قطعه بی اسم او مردم را بر غدغه می انداخت
⁂ جواهری که بغلطد ز رشحه قلمش ⁂ برد و دست مرصع ساز برای
کردن حور ⁂ خطش چون خط نکوان دلفریب ⁂ ز دل برده آرام از دل
فریب ⁂ بود کلکش از جادوی بوالعجب ⁂ که در روی زر و آفکند زر لطف
ز جادوگری چون شده تیز ساز ⁂ ز هر کار بسته گره کرده باز ⁂ در علم موسیقی
و صوت و عمل استاد زمان و نادره دوران بود مضمون این رباعی گویا
در شان وی وارد شده ⁂ ای در طرب و عجم بی مثلی طاق ⁂ وی راست
ز نو لوای بزم عشاق ⁂ گرفته بهر مقام آوازه تو ⁂ در ترک و حجاز رود در خراسان
و عراق ⁂ و در عبارت آرایی و سلیقه انشا تمامیه که ⁂ خامه او چون گهر نشان
شدی ⁂ نظم سخن لؤلؤ و مرجان شدی ⁂ و در امر نقاشی و تصویر آنچنان
چابک دست بودی که سحر سازان مانی فرهنگ و جادو طرازان خطای
فرنگ و عراق خراسان و آذربایجان بر کارهای آن نازنین تصدیق
می نمودند ⁂ چه صورت کشیدی که صورتگران ⁂ چو صورت نماندی حیران
در آن ⁂ همه گشته حیران تصویر او ⁂ شده موی از فکر تصویر او ⁂ و در چوگان
بازی و تیغ بازی عدیل خود نداشتند چنانچه شاه سواری بر روی زمین چابک

بچوگان

بچوگان چو او ترک تازی نمود ⁂ بگوی زر خصم بازی فزود ⁂ نبردی ...
نشانه وی بجانب دیگر مایل نمودی هنگام رزم مهارت حیدری و صولت ...
از بوی نشان بودی ⁂ زکین چون شدی گرم در رزمگاه ⁂ بچوگان شدی تنها
زدی بر سپاه ⁂ ساز جناح از دست وی جان نبرده بود و استادان
فنون بطریق بیاگرد و این اخذ تصرفات گوناگون از آن شاهزاده عالیشان کرده
و از آن جمله هنر و شغل چون شعر عشق و عاشقی بود که همگی اوقات به برکات آن
صرف آن میشده چنانکه خود منظر ما نیست ⁂ هر ذره که در کوی تو هست جای که مکن ⁂
محبت در جهان جای کرده است ⁂ چون شاهزاده کوهر شاد بیگم صبیان غفران پناه
خاقانی اشعار ابراز نامدار را در سلک حروف تهجی در آورده بود بنابرین جامع
کرده که مجلس و تسبیح و شمسه و تخته نشسته و در تمامی ممالک ایران و توران
و بلاد روم و مغرب و هند انتشار یافته بود کتبه بلبل الفصاحه مجد و آخر
کتابخانه ننمود و بواسطه بعضی از اشعار ایشانرا در نسخه در او در دار جمله
قصیده که جهت امام ضامن ثامن مفترض الطاعه واجب العصمه گفته بود و در
هجر بالای هرب زانش دل ⁂ بر ماه و عارض و سوزم چو شمع محفل ⁂
چه سینه کرد ز محنت من ⁂ نه مجری که گویم که هم با دغم دل ⁂
هر دم چو نا امیدان ⁂ از غصه دست بر سر از گریه پای در گل ⁂
سیل اشکم گرفت عاقلی را ⁂ از دیده نقش خالش کرده گشت زائل ⁂
جام عشرت با غیر در برابر ⁂ من خورده ساغر خون از دیده در مقابل ⁂
حاجی رود بکعبه عاشق بکوی جانان ⁂ هر کس کند ز جای مقصود خویش حاصل ⁂

روی من و جفا های آن سروری که باشد ❁ صد جا گرش چو قیصر صد بنده از خوطها
یعنی علی موسی سلطان ملک دانش ❁ یعنی امام هشتم شاه رفیع منزل ❁ شاهنشهی
ابد پرور که جلالش ❁ دست طلب کشوده روح الامین چو سایل ❁ قاصر بود زبانم
در ذکر فضل شاهی ❁ کز فیض دانش خراسان شد منبع الفضایل ❁ شاها ملک سپاها
دار الشفاعت کویت ❁ از درد و هر که نالد یابد شفای عاجل ❁ ای مهر لوب بابا
خورد بار ❁ ای آستان قدرت با کهکشان مقابل ❁ آن یا کسی که نعت الود خارج از حد
شرح ثنا و کرامت الا بهر قایل ❁ آن کو نگاشت بر دل نقش محبت تو ❁ او را ز رنج
دهر ای جا طلب حاصل ❁ گفتن کجا تواند کز خاک سر برآرد ❁ لطف اگر نباشد
در روز حشر شامل ❁ خواهم سها که باشد در سلک خادمانت ❁ کز ماه و خور رود
زه بر فلک مشاغل ❁ حفاظ روضه تو هوش و خرد ربایند ❁ هر دم ز صوت
دلکش بر صورت عنادل ❁ عیسی به روح بخشی از دم تو ماهر ❁ موسی بود ز اعجاز
از دعوت تو کامل ❁ صد منزلت برون از لامکان مکانت ❁ رخش خیال عاجز
در قطع آن منازل ❁ با خصم تیره روزت صبح است مغشی ❁ زیرا که با ازل
هم صحبت است مشکل ❁ خواهم سها که گیرد لطف تو دست عاجز ❁ در روزی که جسم زارم
گردد نکاهت واصل ❁ چندانکه زهره دارد در چنگ ساز قربت ❁ چندانکه مهر
دارد بر بام چرخ منزل ❁ باد ابقای عمرت دارای دادگستر ❁ یعنی که بقعه
صدر طهماسب شاه عادل ❁ و از غزلیات آن کلی صفات نیز این ابیات سمت تحریر یافته شد
گر صد جفا کشم ز خط مشک بوی تو ❁ حاشا که او رهم سر موئی بروی تو ❁ صد ره
بسوی غیر نظر میکنم ز بیم ❁ یکره اگر نظاره کنم من بسوی تو ❁ دست کسی بدامن

وصل تو نمیرسد ❁ ور زانکه گر از کعبت آن آرزوی تو ❁ هر که زنا کام کند زه و نام جدائی
بجز و شوم از سب ایام جدائی ❁ بیرون زرود تا دم مرگ از دل عاشق
لطف که کشد بار بهنگام جدائی ❁ سوز و جگر خسته ملک زانش است ❁ چون
ناله کند سوخته شام جدائی ❁ غافل شو از مرغ دل سوخته خانی ❁ چون دانه و
بهر دام جدائی ❁ چه لذت ندانم جفا و جور تو ❁ که و میدهم به افزون بود
محبت من ❁ رقیب گرم سخن بود و پیش از آمدنم ❁ خموش گشت ولی بود غیبت
رحمی بکرد برمن بد مهری زمانه ❁ آخر بکرید و ورم از خاک آستانه ❁ آن مه که با
اسیران وابسته میکند لطف ❁ حال مرا ندانم وابسته است با چه ❁ بیت
آخر این ظلم و ستم بر خاکساران کند رو ❁ چون غبار رو دعا قلها تن یاران کند رو
با گدایان تحاب آلودی تو کجا دمن بدنام کجا ❁ باعث نو سندی اهل وفا است
آنکه با بیوفایی یکی ❁ ای دل از هر دو جهان بیگانه باش ❁ چون که با ما آشنائی
❁ ای دل چو نشیمن تو این کهنه سرا است ❁ غافل منشین گذرگه سیل فنا است
رفتند و کسان کان همه همراهان ❁ با ختم همه نهاده و نوبت ما است ❁ آن
بابرکات عمر شریف در زندگانی شصت که شصت و چهار سالی بود و از اول مه ولا
با سعادت تا بعد از رحلت والد غفران پناهش ابو الفتح بهرام میرزا که
دو سالت ایام صبی و حالت نشو و نما بود و بعضی اوقات در بلده مشهد مقدس
تشریف داشتند و آنجا بها بسر میبردند چون از پدر باز ماند بدولت
پناه شاه هزاده سلطانم که عمه آنحضرت بود که تعلق خاطر بسیار به دلنشان فا
و از سایر شاهزادها و برادرزادها بواسطه زیرکی و فطانت و تمکین و متانت

وقبول تمام و ادراک لاکلام و ایراد و بسترپذیر شتند ایشانرا الحکم شاهی
اورده شاه جمجاه نیز در مقام رعایت و تربیت ان الحضرت بود ای [illegible]
[illegible] در آمدند و از غایت فهم و ادراک که ان شاهزاده نیکو خصال
را بود و موافق مزاج اشرف دخل در حکایات میکردند از انجناب ان پادشاه
عالی مسمی بمصلح الدین جلبی گشتند با وجود صغر سن در جمیع جوانبها و منشور ناها
دخل مباحث شدند و برای صوابنمای ایشان عمل میفرمودند و مدار پادشاه
عالیجاه بدان شاهزاده اگاه بود و معصوم بیک صفوی که بوکالت دیوان
اعلی و قرابت پادشاه سپهر اعتلا موصوف بود او را که شاهزادگی بود و شاه
بخانه او فرستادند مدت شش سال بدین منوال انشاهزاده فرشته خصال در کار
اشرف بسر بردند چون سن شریف ایشان از شاهزاده تجاوز فرمود شاه
سکندرشان ایشانرا قابل و عاقل میدانستند و ارای و حکومت مشهد مقدس را
که بهترین بلاد عالم و رشک گلستان ارم است و خود آرزوی مدیحت از روضه
عرش منزله داشتند بنواب میرزایی شفقت فرمودند و پایه ایشان منصب [illegible]
اهل عالم سرافراز ساختند و قریب پانصد نفر از میرزادها و بزرگ زادگان
جمیع طوایف اویماقات و قورچیان ظهران ملازم ساخته با عزاز بسیار [illegible]
بمشارالیه در او [illegible] سنه اربع وستین وتسعمایه روانه خراسان ساختند و حکم
و فرمان انشاهزاده عالمیان از هرات و سیستان تا حوالی سمنان بر امرا و الکاء
نافذ بود و امرا و اعیان بنوعی که پادشاه سکندرشان سلوک میفرمودند [illegible]
نسبت بوی از ان قاعده و ادب تجاوز نفرمودند تاج و ساز [illegible]

میدادند چون حکومت نواب میرزایی را قرار دادند تحفظ انور رسید که بادو
میرزا و قبول جمیع مشهد مقدس و بر او زیری در خور است که بسلامت نفس و کرم
حلمی و تقید و پرهیزکاری و امانت و راستی و فضایل و کاردانی موصوف
باشد بعد از تامل و تفکر فرمودند خدمت تمام و الد ماجد مولف میرزا [illegible] شدند
[illegible] بود عثمان وکیل شاه که باشند مجرش در کاو بگاه وزارت نواب
را بوی شفقت کرده زمام اختیار و قبضه اقتدار جزوی و کلی الحضرت را
باهتمام کلی و مالی آن ولایت بوی ارزانی داشتند و خلاع فاخر با تاج و ساز
که دران اوان قاروق بود بعد از صدور عظام و متولیان مشهد مقدسه و دار
الارشاد و طیبه و مکری بمیدادند از روی عنایت مرحمت کرده
علیه بر زبان الهام بیان گذرانیدند که نیک [illegible] جهات و برا از نو سیدایم و
بنواب میرزایی فرمودند که میرمنشی را رئیس سفید در خانه تو ساختیم باید که از سخن او
بدر نروی که رضای او موجب رضای ماست و مقتضی المرام شاهزاده عالیمقام
روانه آستانه عرش منزلت شدند و مدت شش سال تمام بعیش و کامرانی و فرح
و خوشدلی دران مکان عرش مکان اوقات بعد طاعت و عبادت و زیارت
و دعای پادشاه زمان صرف کسب فضایل و کمالات و اکتساب هنر و خوشنویسی
اشتغال داشتند و در رعایت رعایا و کافه برایا کمر همت بسته [illegible] داشتند بعد
حکومت مشهد مقدسه میسر که بسر کردگی سایر میرزادها و امرا بر سر هرات [illegible] تسخیر انجا
و از انجا بر سر ابوالخان از بک [illegible] حکومت قاین و نواحی [illegible]
کری مد ایشان تعلق داشت بعد از ان بکبار بدارایی و حکومت مشهد مقدسه سرافراز شدند

درین مرتبه دو سال دران بلده عدیم المثال اقامت داشتند بعد از خاطر اقدس
اندک انحرافی از ایشان پیدا کرده از حکومت مشهد مقدس عزل شده بحکومت
دار المؤمنین سبزوار مأمور شدند مدت شش سال دران خطه بکمال ملال
بسر بردند این ابیات در انجا از طبع وقاد وی سر زده شعر بفلک رسانید
این سینه ز تغافل آه ما را ز جفا دلی نکو بکشت ما را ز جفا مثال جاهی نکو
ناصبوری آمد بخدای رحمی دل ما و شاه ما را این مطلع نیز حسب حالی
است که در انجا فرموده مطلع جاهی شد بطوس یکرهی گشت کامد ما بردن
ز گل سبزوار باقی بعد از ان شاه جنت مکان ایشان را بدرگاه طلب فرمودند
بعد از مدت شانزده سال که از شرف ملازمت درگاه عالم پناه دور گشته
بودند بسعادت مجالست بهشت آیین و بساط بوسی محفل فلک تزیین شاه باعظمت
و تمکین سرافراز گشته چه در تمادی این ایام بعد هجران بعضی از روی این ناتوان
همین بود که در درگاه معلی باشند شاه آگاه چون با وی اختلاط فرمودند دانستند
که در مدت بر خود حیف و غبنی بوده اند که چنین شاهزاده عاقل کامل دانای چون
کوه حلم و وقار را از خود دور ساخته اند منصب اتکه خاصی نواب را بوی ارزانی
داشتند اما تمامی برجوع مهمات و روی سخن روز بروز با ایشان داشتند
تا آنکه زمانه ناسازگار ان بهشت هم دی کار او ... شاه جمجاه رحلت فرمودند
یکسال و نیم تمام ان شاهزاده عالیمقام در خدمت اشرف بسر بردند بعد از آنکه
شاه اسمعیل ثانی بر سریر سلطنت متمکن گشتند و اوضاع و حالات او را دانستند
و کمالات وی مشاهده و ملاحظه کردند در مرتبه اول دانستند که مهم سلطنت بی امداد

واعانت وی منتظم نمیشود و ضروری سلطنت بیستون دین و ملت آنحضرت بالضرورة
در مقام رعایت درآمده از روی ادب بر او راه سلوک معمول میداشتند منصب
مهرداری را بوی تفویض فرمودند دار المؤمنین کاشانرا بقبول ایشان و اداره
و در ممالک محروسه هر جا خط و نصب قاطع بلسه بود چون ارزو باود هر
قبول وی ارزانی داشتند و شش ماه دیگر از عمر ابد مدار ایشان باقی
مانده بود که شاه اسمعیل گذرانیدند و از انجا بعالم جاودانی نزول فرمودند
در تاریخ آنکه دیگر شاه بدر رحمت مصرع قرن شهزاده طغیانی از تاریخ آنکه دیگر سنه
نظر ش در امینه ماه و چهار چند مدت در مزار امامزاده حسین قزوین مدفون
بودند شاهزاده گوهر شناس نقل نعش شریف و جسد لطیف ان فردوس
منزلت بمشهد مقدسه رضیه رضویه جامع بقعه الدین قبله اصحاب الحق والیقین
الشمس بارض الطوس بکرم الملائکین علی مشرفها الصلوة و السلام و نتیجه نمودند
استدعا نمودند که بدرون حرم محترم سپردند دفن نمودند و هم درین روز حکم عالی بود
بقتل صوفیان جهان ناف شاه بزرگ که جمعی از گراه و بیا دیگر مرور دار السلطنه
قزوین آمده در کنار درب دیگر خانه خانه منزل ساخته بکثرت خوش مغرور گردیده
در زمان شاه دین پناه را بواسطه کم ازاری ان گروه گمراه هر کس که نزاع میکرد
میبردند شاه دین پناه را بواسطه کم ازاری متعرض ایشان نمیشدند درین روز
ان گروه بدروز و ادبار را زدند نمهبان بعضی خسرو جهان از سایه
که ایشان را نزد ایشان اطاعت و گردن از طوق متابعت بیرون نهاده اند و کار
عصیان و طغیان طلبی شده و قلع و قمع ایشان در مذهب مسلمانان از قبل واجبات

دو در طریق سلطنت از مقوله مقرر صانعت ما دران فرمان واجب الاذعان
شرف نفاذ یافت که حبیب خان ولد محمد خان شرف الدین اغلی تکلو [illegible]
علی سلطان ترکمان برناک بافوجی دلاوران بی باک و جمعی دیگر از
امرای کرام الخاجعت را منبع غضب و سیاست ساختند از [illegible]
امرای عالیشان حسب الفرمان قضا جریان تیغ در ایشان نهاده [illegible]
آغاز سر فشانی کرده صغیر و کبیر و برنا و پیر را هنگ تیغ [illegible] و در
نایره غضب [illegible] بی تفاوت [illegible] قریب پانصد نفر از گروه
[illegible] بقتل [illegible] جمعی کثیر را دستگیر کرده به درگاه اسلام پناه آوردند
بعد از آنکه صورت غضب شاه عالم پناه تسکین یافت بر بقایای ایشان
ترحم فرموده حکم کرد که دیگر کسی متعرض ایشان نشود و در روز
شنبه بیست و دوم شهر ذی حجه شاه علی [illegible] ذو القدر حاکم [illegible] آمد
روز دیگر [illegible] خان افشار حاکم کوهکیلویه حلقه عبودیت شاه عالم
[illegible] در گوش کرده روی نیاز بآستان اعلی آستان آورده در ایوان
چهل ستون شرف بساط بوسی مشرف گشته سر بر خط بندگی و قدم
در دایره فرمانبرداری نهاده قریب دو هزار تومان از نقد و جنس پیشکش [illegible]
هر روز قومی بسایه چتر همای سای اقبال بخشند [illegible]
امید [illegible] ذکر گفتار در قضایایی که در [illegible] سال [illegible]
[illegible] چون نوروز اول بام سلطنت و جهانبانی شاه عالم بوده در روز دوشنبه
[illegible] شهر ذی حجه که ده روز بسال هجری مانده بود تحویل شمس به برج [illegible] واقع شد

اول حمل

شاه همایون بعیش و کامرانی گذرانیده جشن عظیم و طوی جلیلی نموده دارا و [illegible]
کثیر افاده و ساحت منازل عالی و خیمه های [illegible] که هر یک از آنها [illegible]
باشند [illegible] که بعد از انجام [illegible] وزراء و مدار امراء و عرض ایشان درگاه [illegible]
در مهام ممالک محروسه نمایند و [illegible] اکثر بلاد مثل هراة و مشهد [illegible]
حاکم بوده فکر و اراده آن خسرو زمان بسیار روز باده [illegible]
از آنکه [illegible] مردم بیم [illegible] و دیگران [illegible] تا خود فلک [illegible]
سابقا ذکر رفت که بعضی از خویش [illegible]
نموده بودند که چون شاهزادهای که در درگاه معلی بودند اندیشه و علاج [illegible]
شد جمعی دیگر که در بعضی بلاد و امصار بودند دفع ایشان از لوازم امور سلطنت [illegible]
حکم اشرف بقتل شاهزاده بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا و ولد میرزا [illegible]
که موسوم به بهرام میرزا بود و در سن هفت سالگی [illegible] بود و ازین جهان [illegible]
عز اصدار یافت که تمور خان ولد [illegible] سلطان [illegible] که دران اوان [illegible]
میرزا بود این عمل شنیع بجای آورده خان مذکور حسب الفرمان [illegible] در روز
پنجشنبه غره شهر محرم سنه مذکور در سیستان شاهزاده بدیع الزمان میرزا را با بهرام
میرزا ولدش بقتل رسانید و هم در [illegible] سال مردمان شیروان آغاز مخالفت کرده
[illegible] میرزا را که خواهرزاده [illegible] که سابقا دارایی آن ولایت [illegible]
[illegible] شاهی [illegible]
با عجب و غرور بیرون از [illegible] و نخوت دیگر [illegible] روی [illegible]
حاکم آن دیار [illegible] سلطان [illegible] نفر از غازیان [illegible]

برگشته روزگار دستاورد طوبان چون بلای ناگهان در رود و فوجی بیابان
مخالفان رسید طاووس میرزا با جمعی معدودان که هر یک دعوی اباء و لا نخیر
میکردند حمله کردند غازیان اعتماد بر آنکه بمدلول کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله
خود را بر قلب مخالفان زدند ایشان طاقت مقاومت و قدرت استقامت
نیاورده بمضمون الفرار مما لا یطاق من سنن المرسلین عمل نموده روی بهزیمت نهادند
میرزا طاووس با [illegible] ناموس بوادی فرار شتافتند غازیان و برابا جماعه
صد نفر از آن قوم را بر سر تیغ قتل آوردند و سرها بر پا داشتند نزد [illegible]
و هم در این اوان شاه جهان ایالت قراباغ با امام قلی بیگ قاجار که قورچی
بوده او را سلطان گردانیدند گنجه و قراباغ فرستادند و هم در روز پنجشنبه
هفدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره شاهزاده گوهر سلطان خانم بنت شاه جمجاه
غفران پناه ابو الفتح سلطان شاه طهماسب که در حباله نواب سلطان ابراهیم
میرزا بود از غایت علو که نواب میرزا می داشت از تاریخ رحلت نواب
غفران پناه بر بستر بیماری و ناتوانی خوابیده خویش را در رضوان با شاهزاده
عالمیان رسانیده و سه ماه و دوازده روز مفارقت میانه ایشان واقع شد
و آخر در بهشت جاودانی بیکدیگر پیوستند رحمة الله علیها رحمة واسعة شاه جمجاه
مبلغی کلی زر داده قورخمس بیگ شاملو را با جمعی از سادات و علما و مشایخ
و وزرا مقرر کرده در خدمت مخدره نعش شاهزاده را باصفهان آورده نعش او را
[illegible] نقل کرده در سر روضه شاهزاده سلطان که در تحت قبه [illegible] علیه السلام دفن کردند
تمهید سخن در فتح قلعه بلبکان در اقلیم طبرستان در این اوقات فرخنده ساعات

عزو جلال رسیده که اسکندر حاکم قلعه ملکان گردن از خط اطاعت بیرون نهاده و
چند نوبت با حکام کردستان محاربه کرده سر پنجه شجاعت و اقتدار [illegible]
بر نامه و اکنون خبر آن واقعه در شهر دار و بیاران رای عالم آرای بقلع و قمع
او عازم و جازم شده سولاخ حسین تکلو را بدان خدمت و بحکومت [illegible] و
کردستان مامور ساخته روانه آن صوب ساخت سولاخ با جمعی از دلاوران
با براق چون اوراق اشجار و قطرات امطار نظم سپاهی که دریای چین را
ذکر [illegible] کنند چون بیابان بروز نبرد وی چون علم عزیمت بدان جانب بر
افراخت اسکندر از خوف عساکر ظفر مآثر خائف و متوهم شده طریق حزم و احتیاط
مرعی داشته خود را بقلاع و جبال کشید [illegible]
رسیده در پای آن خندق [illegible]
خسروان عالم اقتدار بکنگره فتح آن نرسیده و بارها بلند بر واهمه سلاطین کامکار
در هوای تسخیرش طیران ننموده قلعه کوه فلک سنگری [illegible]
سنگ سخت سری جسم تنگ [illegible]
ندیم [illegible] فلک را دو نیم چون حوالی قلعه محل [illegible] لشکر ظفر اثر گردید
[illegible] والی آن و یاد اسکندر سپاه خود را
با فروختن آتش جدال و قتال مامور گردانید ز برنای گردن کشان زمان
چو طوطی برآورده بر آسمان سر فرقشان سوده بر ماه مهر شده تنگ بر [illegible] سپهر
نموده کمان [illegible] بالای کوه ز دیوار قلعه [illegible] در کار
او تبان چهره صورت بدیوار او بعد از چند روز که لشکر ظفر قرین جلادت آئین

در تضییق اهل حصار کوشیده طریق آمد و رفت مسدود گردانیدند و ابواب مداخل
و مخارج بر روی ایشان بستند و غازیان تنگ بار چون آتش از پیش روی جلالت‌پناه
اسکندر ثانی دلاوران که نوک ناوک چون پرگار نقطه از دایره دیده و هوا
برداشتند و بر هم تفنگ قضا رفتار از نور آن چشم خورشید ستانید تقدم تعاظم
و مقابله پیش آمده دست بر آهیختن تیغ و انداختن تیر کمان کج ابرو ترکان بر
زنبیان جوشن برآورده تیر [illegible] زده شمشیر تارک شکاف [illegible] شکاف [illegible]
نیزه ناوک شکاف [illegible] دست بستان از دل گشادگان رنگ لعل بدخشان گرفت
و سنگ میدان جنگ از خون جوانان با فرهنگ یاقوت رمانی شد [illegible]
خون تا جام صهبا شده [illegible] لعل ساقی باده نما شده [illegible] رگهای تن چون برآورده سر
ز دریای خون رسته مرجان تر [illegible] از بیم تفنگ اهل چون سنگ پشت روی
در سنگ شدند و زخم ناوک دل دوزش مردمک چشم عارض رخسار بیکان شد [illegible]
اعدا و اصدا را بر تیغ جنود منصوره برای العین بیشتر آمده و ملاحظه نمودند
احوال خود ضعف و قصور و احساس کردند دست در دامن فرار زده بطرف
قریه که در حوالی قلعه بود گریختند غازیان بقایای آن مخاذیل را تعقیب شمشیر
آبدار به دار البوار فرستادند و چون معارج بخت بلند بر بام قلعه کشیدن برافراز
اسکندر بواسطه حرکت ناخرجام آن ناقص ایام که مرکب مراد ایشان چون خود
لنگان لنگ بود و عرصه جهان بر روی ایشان چون حوصله بخیلان تنگ بود و [illegible]
معاینه از آن مهلکه خلاص گشته حسین سلطان سوانح این خبر را به درگاه جهان‌پناه
فاصله زنبیکان در دوره روز نقره برسیده و در روز چهارشنبه [illegible]

الاول سنه مذکوره این خبر را رسانیدند اول نقاره فتحی که در آن کار عالی زدند این نواده
عالم‌پناه و حکومت آن قلاع را به سولاق حسین رجوع نمود و جمهور سکنه و عموم متوطنه
آن دیار در مهد امن و آسایش و بستر آرامش مرفه‌الحال و فارغ‌البال نمودند و هم
در روز چهارشنبه بیست و ششم ربیع الاول سنه مذکوره میرزا شکرالله از
وزارت معزول گشته شاه عالم‌پناه منصب وزارت و دیوان اعلی را به نوابزاده
سلطان که در هیئت روشن ضمیر که ماه نو و ستاره سر حد کمالش اکتساب کرده
داشت بر او ساختند بر رای زیرکت ذهن صایبش بنیان تفکر دندان گره گشایی عقده
و زمام حل و عقد امور و انتظام مهمات مصالح جمهور بکف اقتدار او باز دادند
و ضبط ممالک و حفظ مسالک و مفاتیح ابواب ملک و ملت و مناظم اسباب
دین و دولت به قبضه بیدار و در شاد و آمال و انتظام و انضباط او متعلق گشت
و هم در این روز منصب جلیل القدر صدارت را به سیادت و نقابت پناه
نقابت دستگاه که از سادات رفیع الدرجات و نقبا کثیر البرکات اصفهان بود
ارزانی داشت و حل و عقد و قبض و بسط و نظم و نسق مناصب شرعیه را به او تفویض
و مقرر شد که در رواج اوامر دین و مشیت امور شرع سید المرسلین و [illegible]
خیرات و توفیر مزارع و مربوع مصالح موقوفات مساعی جمیله مشکوره بظهور رساند
و چون بواسطه کثرت واردات و حامی خلایق در دار السلطنه علامات طاعون ظهور
رسیده شاه کامیاب در روز چهارشنبه ۲۴ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره
نقل منزل از دولتخانه داده به باغ سعادت‌آباد نزول فرمودند و مقرر کردند
که اگر طاعون طغیان پیدا کند رایات عز و جلال بجانب بلده المؤمنین قم توجه

و ایالت پناه حیدر سلطان ترخان ترکمان که مدت ها سال بود که بولد ایران ولایت
بود بدانجا رفته بود حسب الحکم متوجه آنجا شده و حکم قضا نفاذ و شرف صدور یافت که
و مردم را از فرو بن [illegible] نترسند و اگر کسی بنهانی بدان اقدام نماید سیاست نمایند و
رقم مطاع احدی بشهر داخل کرده و در این اوان مرتضی ممالک اسلام امیر
غیاث الدین محمد میر میران یزدی که بدرگاه عالم پناه آمده بود و در یک [illegible]
دار السلطنه منزل گزیده بود و حکم مطاع شد که بنواحی دار المؤمنین قم رفته در آنجا
باشد و بشهر داخل نشود و هم در این ایام سیادت و صدارت پناه میر غیاث الدین
محمد میر میران اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان صدر بود با اولاد و احفاد و میرزا
مخدوم و میرزا محمد امین مرخص شده بجانب اصفهان رسیده و قطع نظر از منصب
و صدارت نمودند و هم در این ایام حسام بیگ ولد خرام بیگ قرامانی که
قرابت از جانب مادر که خواهر سلطان حیدر بود [illegible] الغزبر بانشده شاه جمجاه
بواسطه اکثر تقصیر [illegible] متواری گشت آخر گرفتار شده بحکم پادشاه
زمان مصلوب گشت و از صدور سیاست و اجرای عدالت آثار امن
و امان و راحت و اطمینان در میان جهانیان شایع شد که هیچکس را یارای آن نبود که دست
و سیلی [illegible] را دیگری بنماید
باز گرگ چشم [illegible] در عدالتش گنجشک را بچشم
چشم آشیان بود از اقصی هزاره و قندهار تا نهایات گرجستان و ایروان
که ممالک محروسه بود و تجار بهادار [illegible] آمد شد می نمودند و خوف و خطر [illegible]
و هم در روز جمعه هفتم شهر جمادی الاول سنه مذکوره میرزا مخدوم شریفی که باعث
هزار گونه فتنه و فساد بود بموجب حقیقت انتهای [illegible]

شد و حبس گرفتار گشت و هم در این روز [illegible] دو دفعه قلعه نشکو که بپیر ولدین بود
و سلطان بیک ترکمان داروغه دفترخانه همایون گرفتار شده و مقید گشته
بقلعه فرستادند و در روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب سنه مذکوره
شاه عالم پناه را پسری شد چون مقرر بود که هفته دیوان خواجه حافظ شیرازی
بان شاه تعالی میسر داشتند بعد از تفاؤل بدیوان خواجه شاهزاده را ابوالمظفر
شجاع الدین محمد نام نهادند و در روز جمعه بیستم ماه شعبان سنه مذکوره
بولی سلطان قلی [illegible] ذو القدر حاکم شیراز داده و [illegible] عظمی زینت داده
و ارکان دولت را طلب کرده [illegible] و [illegible] از مطربان خوش [illegible]
همه مطربان [illegible] زمان نغمه شکر ریخته از زبان دف [illegible]
شده کامیاب [illegible] بود در [illegible] آفتاب [illegible] زمزمه سرای
جهان [illegible] شکر بود [illegible] بجای عجب مجلسی چون بهشت برین می و ساغر
کاس [illegible] نشین شاه جهان [illegible] مجلس بهشت مانند شریف آورده [illegible]
[illegible] سلطان افلکم [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] اطلس آسمان [illegible] [illegible]
زنگار [illegible] چون [illegible] هر طرف [illegible] [illegible]
کرده [illegible] سلطان [illegible] [illegible]
فاش و ساغر [illegible] بود و چون شاه عالمیان [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] [illegible] مجلس [illegible] بود و چون
شاه عالمیان خاطر از مهر فرزند و دولت سلطنت جمع گشت [illegible] خاطر [illegible]

مازندران نقل کرده که برادر بزرگتر بود که در دار السلطنه تبریز است با پسر که همراه
وی بود سلطان حمزه میرزا و ابوطالب میرزا و طهماسب و برادر بزرگتر از ان
شاهزاده حسن میرزا که در طهران بود و شاه میرزا قصد نمایند و اما غافل از مضمون
این معنی که « بیرون زاده نو خیز دگر است » قورچی بقصد این امر تعیین
کرده احکام نوشت که بشیراز و مشهد شاهزاده سلطان حسن میرزا که در زمان
جد همجاه والی مازندران بود و چون خبر سلطنت شاه اسمعیل را شنید احرام درگاه
وی بسته متوجه شد شاه همجاه که از آمدن وی واقف گشت مقرر نمود که در
طهران توقف کرده پیشتر نیاید انگاه علیقلی سلطان ترکمان را با جمعی از سفاکان
بصوب طهران ارسال نمود که شاهزاده سلطان حسن میرزا را قصد نماید علیقلی سلطان
ترکمان بسرعت روانه شده بیگمان طهران داخل شده و در روز دوشنبه بیست و
یکم شهر جمادی الاول سنه مذکوره باتفاق علی خلیفه قاجار که حاکم آن ولایت بود
بقصد شاهزاده نامدار مبادرت نموده شاهزاده حسن میرزا [illegible] حسب الحکم
بقتل رسید و در مزار امامزاده بزرگوار علیه التحیه والسلام که در شهر مذکور
واقع است مدفون شد عمرش بیست و [illegible] سال والده اش فرخنده خانم دختر
نواب غفران پناهی قاضی جهان حسینی است شاهزاده بغایت صاحب جمال
بود و شاه جنت مکان با او توجه بسیار داشتند و هم دران زمان شاه عالم ستان
منصب بیگلربیگی خراسان و ایالت دار السلطنه هرات را با میرزاده اعظم
رکن الدوله القاهره علیقلی خان شاملو که از جبابره و ترکمان بود شفقت فرمودند
و وی را لله شاهزاده ظفر لوا سلطان عباس میرزا ساخته او را روانه هرات گردانید

و همشیره خود را شاهزاده زینب بیگم که بهترین بنات شاهی بودند و را بحباله
نکاح او در آورده و در احکام وی علیقلی خان کورکان نوشتند و تمامی لشکر آل
شاملو را ملازم گردانیده او را بحضور طلبیدند و سامان این شعار بصوب آن
دیار فرستادند و هم دران اوان سپاهان دولت عرض کردند که [illegible]
از یک بار دیگر در ان که گمراهان راه ضلالت و سرکشان بادیه جهالت اند
پای از حد خود بیرون نهاده و نواحی نیشابور را تاخته اند و فوجی از ان گروه [illegible]
[illegible] طامعه ایشان بحرکت در آمده و لوای استیلای بحوالی [illegible]
[illegible] نیشابور و مشهد مقدس را افراخته اند حسین بیک ولد سوندک افشار قورچی
باشی سابق که وی قورچی باشی قورچیان مشهد مقدس معلی بود و در همان موضع [illegible]
رسیده و بعون عنایت ربانی قریب صد نفر از ان قوم را [illegible] مجروح و جریح
گردانیده و رؤوس بسیار بدرگاه عالم پناه فرستاده و هم در روز دوشنبه
هجدهم رجب المرجب نظام الملک والی دکن بدار السلطنه قزوین آمده در مراسم
پیشکش نقود بسیار و قماش بیشمار در آورده و از جانب پادشاه دکن مضامین
ابیات مسامع عز و جلال رسانیده و صفات رسانیدند که بمضمون
[illegible] تمام : مضمون این ابیات زار غلام : ز مهر تو سرم گر شود خاک راه
[illegible] : فلک گر کند بکرم رامیار : در زمان لطف تو گیرم [illegible]
[illegible] سال [illegible] : از ورود دکن احسان شاه : و هم دران اوان
مرتضی قلی سلطان ترکمان حاکم ولایت مشهد مقدسه منوره بوده بود [illegible] نعش
مبارک شاه همجاه همراه نموده او را مرخص ساخته شد وی با لشکر [illegible]

از بر ناک و زنگان متوجه خراسان شده و هم در شب جمعه بیست و چهارم
شهر شعبان سنه مذکوره ذو ذوابه مهیب در برج قوس از جانب مغرب طالع شد
و شب شب از کنار افق از ارتفاع مسافت و منظر بطریق گیسو داری می آمد
و هم شهر شعبان شاه اسکندرشان در باغ سعادت آباد جشن عظیم و طوی ترتیب
نمودند که هیچکس در این سال ندیده مثل آن یاد نداشتند چون بعد از رحلت
شاهزاده جنت آشیان ابوالقاسم سلطان ابراهیم میرزا شاه سهر و الا مهر ابوالجلال(?)
سلطان چرکس زاده که شاهزاده قبول و مقرر کرده بودند و در مقام رنجش بودند
باغنش آنکه شاهزاده مظلوم سلطان سلیمان میرزا انتقال او ده بود صبیه وی را
بجهة ابوتراب سلطان نبیره عالیان سلطان جستا(?) جلو که او را نیز علی رغم
محمدی سلطان بحبال من(?) کشیده در مقام رعایت او بود و خواستگاری
نمود و طوی مذکور در باغ سعادت آباد واقع شد سابقا گذشت که بعضی از
شاهزادهای کامکار که در نهایت بلاد و امصار بودند و از اراده دوی بعضی از
خیلی راه بود و توقفی در اجرای حکمی که بر ایشان صادر شده بود واقع گشت و قلیج
خان شاملو که بدار السلطنه هرات رفت بعد از تشریف شرف پابوس آنحضرت
برج سلطنت و کامکاری شاهزاده عباس میرزا خلاف حکم شاه زمان عمل او
و قورچی که به شیراز رفته بود و به عرصه زندگانی(?) را شاه جهان سلطان محمد میرزا
و شاهزادها و والده ایشان تنگ نموده بود که احدی از ملازمان و خدمه ایشان را
راه نداده و آمد و شد نبود و ایشان دست از جوهر خوشی(?) کشیده حیری(?)
دیگر بودند چون خالق قضا و قدر در اصل فطرت سلطنت را بنام نامی شاه سلطان(?)

دهی

٣٩٦

بعد(?) نامدارش شاهزاده سلطان عباس میرزا نافذ نموده و بوده هرات شاه قلی(?)
و احکام او اثری نمود شعر اگر تیغ عالم بجنبد ز جای :: نبرد رگی تا نخواهد
خدای :: آنگاه از این اراده و اراده دیگر سودا و وسواس بر دماغ غلبه نموده(?)
بود که بواسطه مصلحت زمان و تالیف قلب دشمنان چند روزی لعن طاعنین(?)
را برطرف سازد و بر و مبارک و میمون نقضاد(?) و قطع صله رحم بنیاد(?)
کند در روز دوشنبه سیزدهم(?) شهر رمضان سنه مذکوره الی عقد(?) ... کهیان(?)
و بیکان در گذشت مجملی از تفصیل این واقعه هایله آنکه در شب روز مذکور آنحضرت
خوش خرام سوار شده با چندین بیک طواجی اعلی که منصور روی بود و برای
اشربه و میوه وقت سحر که به دولتخانه آمدند در منزلی که جهت حسن بیک ترتیب
داده بودند و اول قورخانه همایون بود ساکن گشته استراحت نمودند
دران اثنا علامات موت بر روی ظاهر شده از قضایای دیوان سماوی(?)
نشان عزل حیات فانی بر طغرای هو الذی خلق الموت والحیوة :: و مضمون
کل نفس ذائقة الموت مصحوب ایلچی اجل در رسید و سلطنت عالم را بی بر(?)
و نقش نامردی بیاد فنا داد نظم اگرچه نقش باشد زین خانه حیلت :: دلکش(?)
نبود این کسی را که گفتی :: جهان بی ثبات نابوده و دایم :: چنین بود داری آخر(?)
فانی امرای درگاه و امرا و وزرا از این قضیه آگاهی یافتند چون در آن سحر
که در آن خوابیده بود گشوده رفتند کار روی از دست رفته بود و این
خبر در میانه مردم انتشار پیدا کرده تا صباح دوشنبه چهاردهم امرا و ارکان
و مقربان بارگاه اجتماع نمودند و برادر دولتخانه غسل داده کفن نمودند

بطریق سابق شاهزاده ناکام را جمالان نقل نشانه اما فرزاده واجب الاحترام شاهزاده
حسین علیه و آبائه التحیة والثنا نموده بود مذبحان دستور او را با همه شوکت
و عظمت بردند و در جنب شاهزاده دفن نمودند و بعد سبحانه و تعالی العظمة
و الملک و الکبریا بقای خداست و ملک خدای و در باب تاریخ وفات گفته
شده تاریخ فوت شاه جهان : طلب از خون ناحق سلطان : از اتفاقات
عجیبه آنکه شاه اسمعیل دو روز قبل از آنکه نعش مبارک شاه جنت مکان بدان آستان
عرش نشان رسیده مدفون گردد وی در قزوین بخاک رفت ایام عمرش
چهل و نه سال مدت سلطنتش یکسال و نیم و بیست و دو روز از او یک پسر ابوالفوارس
شاه شجاع و سه دختر ماند صبیه بزرگش رضیه شاه مغفران پناه شاه نعمت الله باقی و
خانش خانم همشیره شاه جنت مکانی بود داده قبل از رفتن قلعه و آن شاهزاده
فی الحال در حباله خلف السادات و النقبا میر برهان الدین شاه خلیل الله است و دو صبیه
دیگر که از کنیزان حاصل شده اند شاه اسمعیل در عدالت و رعیت پروری و سخاوت و کرم
گستری عدیل خود نداشت در ایام سلطنت او باز در هواداری کبوتر وزن پرواز
و از ترس سیاست او سیمرغ رفته در پس کوه قاف اعتکاف عزلت و انزوا اختیار
کرده شیر بیشه جدا از معموره عالم [illegible] بجا نهاده آنحضرت در اقامت
جمعه و جماعات و احکام صیام و صلوات و استدامت امر معروف و نهی
منکرات و دفع بدع و مناهی بدینسان نموده استقامت امور ملک بی استحکام
قواعد شریعت صورت نمی بندد و نظام اعمال دولت بی قوام اعمال ملت میسر نشود
چنانچه کلام معجز نظام سید انام علیه افضل الصلوة و السلام مشعر بر آنست

الملک و الدین توامان نظم تا دل نوامان چه بود خبر از آنکه ملک : از او بود بخدای
که دین را شعار کرده تعظیم علمای اسلام که حافظان ممالک ملت احمدی و حارسان
مسالک شریعت محمدی اند بر نهج گفتار رسول مدنی من اکرم عالما فقد اکرمنی
بتقدیم می رسانید و شکر بازاری که اسب عاطفت کارخانه سلطنت بوسیله کوشش خاطر
ایشان مقررات میسر و رگاه داشت سخا و بذل کشاده و عین المعالی که در نظر مردم جهان
عین نور چشم می افزود و صرف جود و ظهر سخا و کرم رسوم و مواجب فرزندان
که مدت چهار ده سال در خدمت شاه جنت مکان مانده بود تنقیح فرمود
چنانچه مرد مجهولی صد تومان و دویست تومان گرفت بعضی جوابات که تعلق بحضرت
صاحب العصر و الزمان خلیفة الرحمن علیه صلوات من الله المنان داشت بسادات
عالی درجات ممالک محروسه خصوصا سادات عظام انجوبه تنقیح فرمود و بجهانیان
کرم حاتم و عدل نوشیروان را در برابر عطای او بر طاق نسیان نهاد و در زمان
محمدی و شاه ملت احمدی بود انوار انضاعیف گرفته تازه و خرم برگشت بعالم از
ظلمات بسر چشمه حیات خضروار رسیدند و خلایق در کنف امن و امان آرمیدند
نظم آرام یافت در حرم انس وحش و طیر : آسوده گشت در کنف عدل و امن جهان
گردون فروگشاد و گر از میان تیغ : ایام برگرفت زه از گردن کمان : وی در ابتدا
حال تعلیم از مرحومی میرزین العابدین اصل استرابادی گرفته از طالب علمی و
دانشمندی [illegible] خوب می نوشتند و واقع کتابت بسیار داشتند و در
نقاشی و طراحی و نقش بندی و طرح عمارت سلیقه تمام داشتند و در آن فن [illegible]
خود بودند و شعر بسیار رنگین می فرمود و عادلی تخلص می نمود و این غزل از او

سلطنت در دار السلطنه قزوین فرمودند غزل با قزوین آمدم اسباب عیشم مانده
در دست غم شدم امید درمانم نماند بسکه بر یاد رخ شمعستان بگریستم چنگ
خون قطره در چشم گریانم نماند از مصیبت همچو ناری شد تنم در هجر او
غیر دست محنت و غم در گریبانم نماند در غم یوسف رخی از بسکه خون گریستم
روشنایی در نظر چون پیر کنعانم نماند عادلی از من مجو این رسم احسان [illegible]
کار عقل از دست رفت و دل ز فرمانم نماند قبل از قطره و ابیاتی که درج بوده اشعار
بسیار گفته اند خصوصا قصیده و در شرح احوال خود گفته شاه جنت مکان [illegible]
ایراد و انعام مجمع الشعرا شده اما با وجود این حالات بواسطه خباثت [illegible] و دست بالا
هیچ کرده اعتماد ننموده بیان کلام در شرح بعضی ایام که بعد از فوت شاه خلدآشیان چون چهار ماه
از سلطنت شاه اسمعیل زیاده نبود بعد از گذشتن [illegible] و در دار السلطنه قزوین و سایر بلاد
و امصار فتنه و فساد روی نموده و مردم همه خوشحال و فارغ بال شدند و بوده [illegible]
سر از خفا بیرون کرده بانتقام چند روزه که بر ایشان گذشته بود در اعدام
و اراده نمودند که میرزا مخدوم شریفی را که محبوس و در میدان اسب شاهی
[illegible] بقتل رسانیده و حکایت ملازمان شاهزاده پریخان خانم از دست [illegible]
رهایی یافته به بلاد روم گریخت و در روز سه شنبه یازدهم ماه مذکور [illegible]
تمامی ارکان دولت ارجمند و امرای سعادتمند که در آن اوان در سر
خلافت معتبر بودند مثل امیرخان موصلو و پیره محمد خان استاجلو و قلی سلطان
قورچی باشی افشار و محمد خان تکلو [illegible] استاجلو و ولی سلطان قلخانچی اغلی و [illegible]
سلطان و دیگر امرا و اعیان در میدان اسب شاهی جمعیت نموده چون بعد از

دولت شاه جهانبانی مابین امرا و او بنا بر آن انواع مخالفت روی نموده بود چنانچه
قبل ازین سمت تحریر یافته انحراف اول بصفیه بواطن یکدیگر گوشزد و زنگ
مخالفت را از مرات ضمایر بصیقل موافقت زدوده قسم یاد نمودند که من بعد
بهیچ وجه با یکدیگر نزاع و جدال ننموده که شهرا کان لم یکن انگاشتند
و بنا بر صلاح دین و دولت در آن باشند و امرا و ریش سفیدان مصلحت دان
و انشد عقل او زند واحدی خلاف آن جایز ندارد و بعد از آن باتفاق جمیع ارکان
میرزا سلطان محمد شاهزاده و پریخان خانم رفته در سلطنت و پادشاهی مذاکره کنند
و بعضی امرا که نهال دولت ایشان از جویبار تربیت شاه اسمعیل نشو و نما یافته بود
مثل ولی سلطان حاکم شیراز صلاح در آن دیدند که شاه شجاع خلف او را پادشاه
نامند و سکه و خطبه بنام او کرده زمام مهام ممالک از قبضه اقتدار نواب خانم
باشند بعضی قبول این معنی ننموده فرمودند که شاه شجاع طفل یکساله است سلطنت
او چه تمیز دهد چون این خبر باطراف و اکناف عالم رسد که از اولاد شاه جنت [illegible]
جا کسی نمانده مگر دختری است که سپهدار لشکر قزلباش است هرگاه
فتنه و آشوب در ممالک ظهور رسید نواب کامکار سلطان محمد میرزا که پسر بزرگ
شاه جهانبان است اگرچه در باصره وی اندک ضعفی واقع است اما پسران نامدار
دارد که در اندک فرصتی هر یک از ایشان در میدان سلطنت شاهسواری
اند لایق پادشاهی و ولایت بعضی در این سخن نموده از شاهزاده حمزه میرزا
پسر بزرگ آنحضرت که در آن زمان یازده ساله بود و جمعی دیگر که شاه عباس میرزا
را صاحب اقبال میدانستند و در آن وقت [illegible] ساله بود و حسب الفرمان شاه [illegible]

صاحب خراسان بود رضا صید اد و چون مشیت ازلی و تقدیر لم یزلی بود تعلق بود که
تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء ابد کبری الملک کان اتیق قدر
و شاهی دولت تو دهی بهر که خواهی بپادشاهی سلطان محمد تعلق گرفته بود قبل از آنکه
در مجلس امراء عظام عماد سلطنت را قرار دهند جمعی کثیر از قورچیان و مقربان
بیگ ذوالقدر ولد محمد خان که نسبت بدان حضرت خدمات لائقه مقدم
بود و بدان جهت شاه اسمعیل بدو بی التفات شده بود با اتباع خود متوجه شده
بشیراز رفت و در همان شب اسکندر بیگ قورچی شاملو متوجه شده اول
سلطنت را رسانیده و بخوش خبرخان موسوم گشت و برتبه امارت سرافراز شد
و علی بیگ ذوالقدر بعد از استسعاد بشرف ملازمت بایالت دارالملک
شیراز میر و منصوب شد و مرتبه خانی یافت چون مجموع لشکر در پادشاهی آن
حضرت متجهت شده امراء عظام تمامی قورچیان والکا قاسمیان
و علاوه علوفات را برفتن شیراز مرخص ساختند و روز بروز فوج فوج
از ترک و تاجیک و از مردم دور و نزدیک از اطراف و جوانب بسیار
موکب جلال می‌شتافتند و نواب پریخان خانم در دارالسلطنه قزوین
که مقر سلطنت است کمال استیلا یافته هر صباح بادراج امرا و ارکان دولت
ملازمت او دشتافته بلوازم ممالک داری قیام مینمودند و از نقابا قزوین
و محال قریبه بد دخرج لشکر داده امرا یافتان در خدمت و احکام بمهر
و امیرزا سلمان چون در زمان شاه اسمعیل نفاق نسبت بنواب عالم
آمده بود و از تحریک می بود در حوقت که خاتم زمان گشت وی از

و ملاحظه و احتیاط تمام بسر میبرد تا آنکه نواب خانم اظهار عداوت نمود و شمخال
سلطان خال آن خانم تعجیل میرزا سلمان مبادرت نمود و شاه رالیه چون آن زمین مقدمه
یافت فی الفور با شعند و دو سه چند راه فرار پیش گرفته متوجه شیراز شد جمعی از مردم
شمخال با بسیاره از عقب او دشتافته چون تبعا در بیابان رفته بود بدو نرسیده
بازگشتند مشار الیه با اقتدار تمام خود را بشیراز رسانیده بشرف
کان اشرف سرافراز شد و در باب مهمات سلطنت و جهانبانی آنچه معروض
میداشت موافق مزاج و رضای اشرف بود سخن می افتاد و در تنظیم و تنسیق مهام
سرکار خاصه شریفه سعی و اهتمام تمام بجای آورده منظور نظر تشفق و عواطف
کرده بوزارت و دیوان اعلی جهان کشور رای برین آن صاحب تدبیر
گشت روز بروز شوکت و حشمت آن عالی منزلت سمت ارتقا و اعتلا پذیرفت
القصه چون تخت شاهنشاهی بوجود فرخنده ورود آن شاه عالیجاه زیب و زینت گرفت
زر و دوسن شیراز اسم سامی و نام نامی آن اعلیحضرت قرین گردید امرا و عالیشان
و مقربان درگاه فلک بنیان کمر عبودیت و بندگی بر میان جان بسته همگنان
یکدل و یک زبان بمراسم خدمتگزاری قیام نمودند و زبان حال شمخال بمضمون
بیت: الحمد کزان نفس که خاطر میخواست آخر آمد ز پس پرده تقدیر بدید خواند
هر کسیه که در خوراه در بیا نهاد مستوی گشت که خور و جگر او خلید جمعی که در
و وزرا بایام سلطنت شاه اسمعیل نجات یافتند مثل خان احمد
والی گیلان و شاهرخ خان ذوالقدر و محمد بیگ ذوالقدر و فرابیک استاجلو
بودند آورده و رعایتها فرمودند و شاهرخ خان را منصب داده مهرداری

و در روز پنجشنبه هشتم شهر شوال سنه مذکوره نهضت بار ساقت نموده از دار الملک شیراز
بیرون آمده عنان عزیمت بجانب مقر سلطنت منعطف گردانیدند و نواب سپهر
احتجاب بلقیس الزمانی مهد علیاء فخر النساء که حرم محترم آن حضرت بوده
و مادر شاهزاده عالم و عالمیان زمام اختیار و قبضه اقتدار مهام خواص و عوام
و کافه انام را برای او منوط ساخته بودند جمعی امرا و اعیان بعد از شرف تقبیل
و پای بوس آن حضرت اشرف همایون و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا
بشرف سجده آن در دریای عصمت و طهارت مشرف گشته شیخ [illegible] الی سور
و صواب مدار علیا حضرت فضیلت پناه سیادت میر قوام الدین حسین شیرازی
که صاحب استیفای ولی سلطان حاکم شیراز بوده و بوزارت نواب علیه عالیه منصوب
گشتند چون رایات نصرت آیات که از فارس عازم عراق گشت بواسطه زمستان
و کثرت برف و باران با آهستگی معبر بوده آنگاه موضع قومشه مضرب خیام سرادقات
جاه و جلال گشته از دار السلطنه اصفهان تمامی سادات و اکابر و اعیان
با تحف و پیشکش فراوان در آن منزل شرف ملازمت اشرف سرافراز شدند
عنایت خسروانه شامل حال هر یک از آن جماعت فرموده بنوازشات بیغایات
مفتخر گشتند روز دیگر نزول اجلال بموضع [illegible] ساز نموده بعد از آن داخل شهر شدند
و دولتخانه مبارکه که موسوم بباغ نقش جهان است و در لطافت هوا و عمارت رشک
باغات عالم است فرود آمده آن منزل را رشک فردوس برین ساختند بعد از
چند روز که آنجا بسر بردند عنان عزیمت بجانب کاشان از راه نطنز معطوف ساختند
و در روز یکشنبه دهم شهر ذی قعده سنه مذکوره بظاهر شهر مذکور نزول اجلال

نموده

نموده امرا و اعیان آنجا پیشباز شتافتند و از کاشان بجانب دار المؤمنین قم در حرکت آمدند
روز پنجشنبه چهاردهم ذی قعده حمد سلطان حاکم آنجا با سادات و اعیان
استقبال موکب همایون نموده شاه اسکندر شان شوکت بهر جهت تمام در شهر
داخل شده در دولتخانه آنجا نزول فرموده نواب علیه عالیه سلطانم والده خود را
که قریب چهل سال بود که در قم ساکن شده بود دیدن او رفته در دولتخانه بردند
نهایت تعظیم و احترام او بجای آوردند و همچنان او را همراه بقزوین بردند
شاه عالم پناه ده روز در قم توقف فرموده بعد از آن بزیارت آستانه مقدسه
منوره سیده النساء العالمین سرافراز گشته و وداع آن آستانه عرش نشان
نموده روز دوشنبه بیست و نهم شهر مذکور متوجه قزوین گشتند و در حین حرکت از قم
حکم همایون نفاذ پیوست که مهدی خان استاجلو با سپاه خود محافظت خزانه
عامره نمایند و نگذارند که احدی از جماعت ترکمان و چراکسه محافظت خزانه
مشغول باشند از ورود این حکم امیر خان موصلو با سپاه دیگران از تکلو و ترکمان
جمع آورده بجانب شاهزاده و بر آن خزانه اراده نمود که مهدی خان را از آنجا
مانع آید شاه زاده [illegible] آیات پناه میرزا محمد خان استاجلو لشکران جمع
آهنگ جدال و قتال نموده چند روز از جانبین هر دو لشکر شور و شر
مترصد جنگ بودند نواب سیادت پناه مجتهد الزمانی میر سید حسین که در
دار السلطنه قزوین تشریف داشتند جمعی از صلحا و ریش سفیدان نزد هر یک از
امرا عالیشان فرستاده نصیحت فرموده اند مصالحه قرار دادند و مقرر
گشت که هیچکدام از خانان خود متوجه خزانه عامره نشده هر کدام

معتمد و امینی مقرر داشتند که با جمعی کثیر بخزانه عامره رفته بمحافظت و حراست
انجا قیام نمایند چون از صدور این حکم رایحه بی شفقتی از جانب همایون
نسبت بنواب خانم استشمام عالمیان گشت شمخال سلطان در عقب
افتاده بمنزل نواب خانم که در جنب دولتخانه مبارکه آمده شروع در کنگاش
نمود و جماعت ترکمان و تکلو از غلامان و صوفیان که در آن شهر بودند
بر سر خود جمع ساخته بحفظ و حراست نواب خانم اقدام نمود چون این اخبار
باردوی همایون رسید میرزا سلمان و جمعی از مقربان که نسبت بنواب
خانم غباری در خاطر داشتند این اخبار را بطریق مخالفت بسمع
همایون رسانیدند و بعضی مقدمات خاطرنشان نواب علیه عالیه بیگم نمودند
که دعوی همشیره شاه غفران پناه و همشیره این پادشاه بهشت دستگاه و لیاقت آن
در مقام اطاعت و متابعت او در چه خواهد بود و نواب بیگم را هیچ در
امور سلطنت دخلی نخواهد داد و این مضمون را که وی اراده داشت که شاه
شجاع را بسلطنت بردارد معروض داشتند نواب علیه عالیه با میرزا سلمان
همداستان در دفع وی شدند و منتظر وقت و رسیدن بدار السلطنه قزوین
می بودند تا آنکه چون بساوه رسیدند دو روز در انجا توقف واقع شد و
از انجا متوجه کاروانسرای دانگ گشتند در اثنای راه امرا و بزرگان عسکر ظفر اثر
و قلی سلطان قورچی باشی و پیره محمد خان و دیگر امرا که از قزوین باستقبال
نموده بودند بشرف پای بوس مشرف و سرافراز گشتند مشمول عواطف شدند
روز چهارشنبه چهارم شهر ذی حجه سنه مذکوره که نزول اجلال در قزوین واقع شد

واقع

واقع شد شمخال سلطان همراه محفه نواب خانم باستقبال امر نواب خانم
چون بحرم داخل شدند در آخر همین روز از قضا انقضا حکم اصدار یافت
که میر اصلان سلطان افشار مهم شمخال را ساخته اموال و اسباب او را ضبط
باشند مشار الیه امتثالا للامر الاعلی او را بقتل آورده و بسرایش از مهم خلیفه و جلیل بیک
فرار نمودند و هم در این شب مقرر گشت که خلیل خان حاکم کوه گیلویه نواب
خانم را بمنزل خود برده در انجا رشته حیات او را بمقراض اجل قطع نماید ذکر جلوس شاه
خدابنده [illegible] بر سریر سلطنت و کامرانی چون اراده ملک قدیر دانا الذی عز و علا
در ین مقتضی شده بود که ستون ملک و سلطنت بذات اقدس شاه [illegible]
قایم کرده چندروزی که شاه اسمعیل مستقل امور سلطنت شده بود از اوضاع چنین
مفهوم گشته که ایام او را چندان ثباتی و بقائی نخواهد بود چه بعضی از رسوم
و گذشتن خود خبر میداد بعضی از شبها که بر او قومی عظیم طاری شده بود
اظهار نمود که بعد از من شاهزاده عباس میرزا را که در خراسانست میدانم که شاه
از سلطنت [illegible] طالع او پادشاهی ملاحظه کرده ام قایم مقام من او باشد
و شاه [illegible] ایشان گویا که مهر سلطنت آن خسرو زمان بود و
فال [illegible] کسی کش رهبرست اقبال بی جست رسد امداد
از عالم غیب [illegible] با تایید الهی همیشه [illegible] سحاب شاهی چون
صادق [illegible] سعدی جهت نزول اجلال
بر تخت سلطنت و اقبال نموده بود در شاه جمیع [illegible] روز پنجشنبه ذی حجه
سلطنت و شوکت [illegible] دولتخانه مبارکه داخل شده بر تخت دولت و جاه [illegible]

بعد مراتب قرار گرفتند شعرا روزگار در تاریخ سلطنت و جلوس آن حضرت
تاریخها فکر کردند از آنجمله این ابیات ثبت افتاد :: شکر ایزد را که شد از ره
عز و شرف بیت بر قرار مسند شاهی شه انجم سپاه :: خسرو صاحب قران سلطان
محمد که هست :: آستان عالیش شاهان عالم را پناه :: سال تاریخ جلوسش از خرد
جستیم گفت :: کامران شد وارث آل سلطان محمد پادشاه :: چون عالی
آن دو بار را قصد و هم عدالت لزوم خود منظور ساخت هر احسانی که در زمان
شاه اسمعیل بر دلها همگنان بود همه را اضعاف مضاعف همایون مرحمت
بیت برا رأیت از عدل و داد آن بار :: شد بر جهان امن عالم مدار :: هزاران
احسان کسی که دیدند :: سر قدر سود و شش بعرش مجید :: بسی گشت بر کار گردون
مدار :: که چون آفت در مرکز خود قرار :: درم را بدو بخشش جبار و گر :: ربا
گرفت اختیار و گر :: بدو بخش کرد است رستم آسمان :: زمین تخته در عهد
امن و امان :: زبس امنی عالم آباد کرد :: کا تا زنده رو آزاد کرد :: بدوران
او تیغ مصری علم :: چو یوسف گرفتار زندان غم :: بدان باطلی خورده خون
مرغ تیز :: چو سیمرغ در قاف [illegible] سائقا [illegible] که مقرر شده بود
که خلیل خان افشار نواب ریحان خانم را بمنزل خود برده چون ملازمان جان محمد
را بجانب خیابان روانه ساختند مردم نواب خانم مبالغه داشتند که
محمد را بخانه خانم برند در خلال این غوغای میانه ملازمان بهم رسید و کار
بسر حد تفنگ و شمشیر رسید نواب خانم ملازمان خود را منع نموده رضا
داده محمد خانم از راه بخانه خلیل خان برده در شب نهم ذی حجه شب مبارکه

خود بعز شهادت فایض گشت و جمیع اموال و اسباب او که زیب ده بارده هزار
تومان میشد بجایزه آنحضرت بمشار الیه عنایت شد و نواب علیه عالیه بحکم دارای
سلطنت و فرمان روای ممالک ایران نافذ الامر و الفرمان گشته بنوعی که
آن علیا حضرت سمت ارتفاع یافت که هر صباح امرا عظام و خانان
عالیمقام شده و ارد بدرگاه آن فلک اقتدار شده بلوازم عبودیت
و بندگی قیام مینمودند و در باب مهمات ممالک محروسه بد آنچه حکم
صادر شود بکار و دل اطفال زمان او نموده احدی را یارای مخالفت رای عالی
آن [illegible] بود و آصف زمان میرزا سلمان نیز در منصب وزارت دیوان
اعلی مطلق العنان گشته بر وجهی امور انتظام و ترتیب شاهانه و نواب علیه عالیه
گشت که مجموع امرا و ارکان لشکر و لسان [illegible] شده که او را بر دولتمند
و بهر جانب قلم سحر نگاران و برجسته کاران در حرکت آمدی باج حصه از
لوازم مملکت داری بظهور پیوستی و هر آنچه رای زرین و فکر متین اقتضا
او اقتضا نمودی بصواب مقرون گشته صورت بستی و منصب استیفای ممالک را
بهمان دستور [illegible] سیاه امیر شاه غازی اصفهانی عنایت نمودند وی نیز بکمال
استقلال در زند و کاردانی بهم در کور اقدام مینمود مهمات ملکی و مالی جاری
قبضه اختیار و اقتدار وی بود و چون وکالت دیوان اعلی شاهزاده قرلتقا
سلطان حمزه میرزا مفوض شده بود و مهر وکالت جهان علیحضرت که رحمن احکام
مطاع بزر مه ترتیب یافته و اصفهان متول آن شاهزاده کامران مقرر گشته بود حسین
بیره خواجه صلاح الدین شیرازی که خالو نواب صفیقلی خان کور کان [illegible] بود او را

اورا وزارت نواب جهانبانی گیتی ستانی دادند و مولانا افضل منجم
که سابقا صاحب خانه خواهی نواب علیه عالیه داشتند و نواب علی طالب قبل
از آنکه بحرم محترم روند در منازل وی میبودند و خدمات شایسته معلوم
رسانیده بود و در ملازمت نواب مهد علیای نصرت انجام ایام فترت الحیات مصاحب
دخل و مشوره شده بود که هیچ مهمی بی رای و صواب دید او صورت نمی
بست و منصب صدارت را بنواب میر شمس الدین محمد خبیصی که از ولات کرمان
بود غایبانه مرحمت کرد و حکم اشرف داد که نواب مرتضی ممالک اسلام
میر غیاث الدین محمد میر میران کلی خود داده از عقب وی برود با عرض صدارت
وی آنکه در حینی که شاه اسکندر شان از دار السلطنه هرات بدار الملک شیراز
سفر نمود جمیع سادات و صدارت پناه مشار الیه بملازمت اشرف رسیده دقایق
پسندیده بجای آورده بودند چون حالات و استعداد و قابلیت و حقیقت
نواب میر شاه بی نظیر ظاهر شده در آن اوان بر زبان الهام بیان گذرانیده
بودند که چون بخدمت شاه بابا امیر میرسم شرح حالات میرزا خاطرنشان نموده
منصب صدارت که مناسب احوال ایشان دارد میگردم اتفاقا آن خود
بعمل نیامده صدارت خود بدان حضرت شفقت نمودند و منصب قضای عسکر را
بنواب شاه مظفر الدین علی انجو که از اعاظم سادات و نقبا و اکابر شیراز
است شفقت فرمودند در ایامی که شاه اسکندر پناه در شیراز در سریر
میر شاه مشار الیه خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بودند و از محرمان و محسوبان
ایشان بودند مقرر گشت که تا آمدن صدارت پناه مشار الیه وی رقم سیورغالات

ادعی

و مناصب شرعیه داده بمهر توقیع رقم احکام همایون زنند و مهمات شرعی
و عرفی را موقوف نداشته بگذرانند و مواجب قاضی عسکر که تا در آن
زمان سی تومان بود بجهت خاطر وی بصد تومان قرار دادند و نصب استیفا را
بخواجه ملک محمد خواهرزاده خواجه افتخار الدین منشی هروی که سمت خدمت
نواب کامیاب داشت مرحمت فرمودند و نظارت بیوتات را
نصفی بمیرزا احمد کفرانی و نصفی بفتحی بیک کرکیراق عنایت نمودند و منصب
مهرداری را نیز ... ذو القدر عنایت فرموده وزارت و ریش سفیدی
و اختیار طایفه جلیل القدر ذو القدر را بنواب میرزا لطف الله عنایت نمودند
و ولی سلطان ذو القدر حاکم سابق شیراز که از شاه اسکندر جاه و نواب علیه
عالیه شکایت شاه اسمعیل نموده بود و ذو القدران کار او را ساخته حساب
او را متصرف شدند الکا گیلان بدستور بخان احمد شفقت شده شاهزاده خانم
سلطان خانم همشیره خود را بعقد و نکاح او در آورده ایشان را از عنایات
بسیار نموده و میر علی بیک حاجی شاملو را از نواب علیه نموده ایشان را مرخص ساخته
بگیلان فرستادند و ایالت الکای رشت بعیسی خان گرجی عنایت فرمودند
همچنین ولد لواصات گرجی که والی و حاکم الکای گرجستان حصه خود را نموده
مرخص گردانیدند و قزوین را بسلطان حسین خان ولد علیقلی خان شفقت کردند
و ایالت طهران بسیف خان دادند و ورامین را باحمد سلطان بارز
عنایت کردند و سبزوار را بنقد سلطان قاجار دادند و ارش را بقدری
خلیفه تفویض نمودند و کاشان را بمحمد سلطان ترکمان داده او را بمنصب ملی

و سمت مصاحبت سرافراز گردانیدند و دارایی دار السلطنه تبریز را بامیرخان
موصلو عنایت نمودند و نزاعی که میانه استاجلو و ترکمان دران اوان بهم
رسیده بود بنا بصیره پیره محمد خان که در حبالهٔ شاه اسمعیل بود و بحکم سلطان
مراد و لدا امیرخان در آورده میانه آن طوایف صلح و صفا بهم رسیده حکومت
دار الارشاد اردبیل و طارم و خلخال به پیره محمد خان استاجلو مرجوع شد و تغییر
تولیت آن آستانه مقدسه را بنواب شاه ابو الولی انجو که در زمان شاه جنت
مکان متولی بود عنایت فرمودند و حکومت چخور سعد و ایروان را بدستور بمحمدی
خان تخماق تفویض نمودند و کوه گیلویه را بدستور بخلیل خان افشار دادند و وی
از جانب نواب کامیاب نسبت پدری شرف امتیاز داشت و حکومت
دار الحرز شاه علی خلیفه ذو القدر بقاعده که داشت مرحمت نمودند و خوی
و سلماس الحسخان سلطان خنوسلو سپردند قولاد خلیفه شاملو را از حکومت
همدان عزل فرموده قاین بوی دادند و همدان را بولی سلطان تکلو
و دیگر سلطان شرف الدین علی مرحمت کردند و دارایی مشهد مقدس
را بدستور بمرتضی قلی سلطان پرناک داده احکام مطاع جهه او فرستادند
و ترشیز را بشاه علی سلطان افشار دادند و تربت و زاده و محولات باخرز
را بامیر تبه قلی سلطان چاوشلو و لدکان شاه علی مرحمت فرمودند و اسفراین
را ببرادرزاده ابراهیم سلطان دادند و نیشابور را بمحمد سلطان تکلو
اعلی عنایت کردند و دامغان را بیادگار سلطان روملو دادند و استرآباد را
بمیرزا علی سلطان قاجار دادند و سمنان و دماوند و خوار بجوب سلطان دادند

خاصه نواب علیه عالیه بحکم نمودند و قم را بدستور بحمید سلطان ترکمان دادند
و ساوه و جربادقان و آوه را بسلطان معصوم سلطان ترکمان دادند
و سلطانیه را باحمد قلی خلیفه پسرزاده شاه قلی خلیفه مهردار ذو القدر دادند
و داروغگی اصفهان را از جانب نواب جهانبانی کامرانی کیسلطان
حمزه میرزا بمیر حسین خان باز دادند که سمت خویشی بنواب علیه عالیه داشت
دادند و حکومت مازندران را بامیر علیجان که بسم از اقربای وی بود مرحمت
کردند و حکومت شیروان را بدستور بارس خان روملو دادند و دارایی گنجه
و قراباغ را بامام قلی سلطان قاجار داده و برا خان کردانیدند و حکومت
و دزفول را بدستور بانبوت سلطان چاوشلو عنایت فرمودند و دارایی
فرح را بیکان بیک افشار دادند و منصب قورچی باشی را بدستور بقلی سلطان
افشار داده وی را رکن السلطنه کردند و الکا را از توجهات بقبول او مقرر
چون یعقوب سلطان برادر وی که میر کرمان بود در رحلت نموده بود و وی ایک
که از بنی اعمام ایشان بود و دران وان یوز باشی بود با ایالت کرمان سرافراز
و منصب یوز باشی را بولداوکش بیک شفقت کردند و حکومت اردستان
بقور خمس بیک سلطان شاملو عنایت فرمودند و خس و روز اباد را بدستور
حسین خان و لدم حسین سلطان نباو کانی مشهدی تفویض نمودند و خور و کرد
بدستور بسولاق حسین تکلو دادند و ساوجبلاغ را بشاه رخ خلیفه مهردار دادند
و احکام استمالت بجهت نواب خلیلی خان کوزکان شاملو فرستادند و خلعت از بلخ
دیگر مرصع عنایت فرمودند و بدستور دارایی آن مملکت بالالکی نواب شاهزاده

طغرا نما سلطان عباس میرزا در تفویض فرموده و به دستور دارایی سیستان و قندهار
با ولاد کرام شاهزاده مغفور سلطان حسین میرزا ولد غفران پناه بهرام میرزا
عنایت فرموده چون قبل از آن حمزه بیک شاملو از جانب ایشان بجهة مهمات
به درگاه معلی نزد شاه اسمعیل آمده بود و تا آن وقت توقف داشت نواب
کامیاب خلاع فاخره جهت شاهزاده با نقد که ده حکم استمالت بمضمون
عنایت نموده و حمزه بیک متوجه قندهار شد فرزندان اعز ارجمند کامکار
عالی مقدار نور حدقه سلطنت و شهریاری مظفر حسین میرزا و رستم میرزا و سلطان
ابوسعید میرزا و سلطان سنجر میرزا نونهالان شاهانه شرف اختصاص یافته ملحوظ
توجه خاطر فیض مآثر مرحمت رعایت خود مصروف ساخته مرا نمایند که برادر مرحوم اسمعیل
میرزا که چند روزی باغوا و اغوای بعضی مسند سلطنت عاریتی قایم مقام شده چون در
اصل فطرت شیمه نهاد داده بود داعیه همت آن حضرت بقطع صله ارحام و قلع و قمع
اقوام مصروف بوده و اصلا مراعات جانب صله رحم ننموده انواع آزار و صدمات
از آن حضرت نسبت به ایشان واقع شده و والده و اعمام و برادران ایشان را
بقتل آورد با آنکه شفقت و علاقه نواب جنت مکانی را نسبت به ایشان ملاحظه ننموده
بود از اصطلاحات نداشت و خلاف مضمون حدیث رعایة صلة الارحام یزید فی الاعمار
را بعمل آورد و لهذا از عمر و دولت و تاج و تخت برخورداری ندید و نواب همایون
ما که بتوفیق الله تعالی بر مسند خلافت و جهانداری متمکن گشته قرار داده خاطر اقدس
مصروف بر آنست که در جمیع امور سنت سنیه نواب جنت مکانی را ملحوظ داشته
تدارک مصائب و آزارها که به ایشان رسیده بنوعی قایم نماییم و در سایه حمایت

خسروانه بطریقی تربیت و رعایت ایشان فرماییم که غبار کدورت ایشان
انجام از دلها بالکلیه مرتفع گردد و بدستوری که والده مغفور ایشان نسبت فرزندی
نواب جنت مکانی شرف امتیاز داشت ما بر همان قاعده حسنه را سلوک
ایشان را نسبت فرزندی موسوم گردانیدیم و بهیچوجه اشفاق و علاقه بر آن مساوات
فرو گذاشت نخواهد شد و همچنین در شهور سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه و دو سال دیگر
قبل ازین ایلچیان که از جانب پرتکال پادشاه بخدمت [illegible] که از راه هرمز
به دار السلطنه قزوین آمده بودند و در زمان شاه اسمعیل مرخص نگشته معوق
بارگاه فلک اساس گردانیده بودند که موسوم بسکه زر و دیگر توقف [illegible] نمود
حسب الامر نواب اعلی مرخص گشته جواب کتابات گرفته رعایتها
روانه شدند شاه کامیاب دست بجود و کرم گشوده مواجب سنوات بعضی از
عظام و قورچیان کرام که مانده بود بدیشان عنایت فرمودند و در دولی قورچی
تومان و هشتاد تومان و صد تومان و بیست تومان و سیصد تومان
و خزانه معموره در اندک وقتی خالی گشت و عیار طلا و نقره بدستور زمان شاه
جنت مکان طلا هزار دینار و نقره یکصد دینار قرار فرمودند و نواب شاه اسمعیل
بیست صد دینار و شاه دینار بود گفتار در وقایع سنه ست و ثمانین و تسعمایه
[illegible] روز دوشنبه غره شهر محرم الحرام اول سال عربی که سنه
مذکوره بود در یازده ساعت شب سه شنبه سال ترکی که پارس ییل بوده با
جایجه تفاوت بنهایت و سه ساعت بوده باشد چنانچه اول سال عربی و ترکی
یکی بوده شاه جمشید صفات این سال فرخ فال را در دار السلطنه قزوین بعیش

وکامرانی دریافته امرا و ارکان دولت و وزرا و اعیان ملک و ملت در ایوان
چهل ستون بجای بوس شاه کامران و شاهزاده جهانیان سلطان حیدر میرزا
مفتخر و سرافراز گشتند لوازم تهنیت تقدیم رسانیده مهمانداران نقلات فرنگی
و خوانهای پر از نبات و قند و نان کرچی و اطعمه لذیذه زیاده از حد و حصر در
حوصله خیال گنجد بمجلس در آوردند شعر هر جای چو سفره باکشاده اندر خور پایه خوان نهادند
از کثرت خوان رنگ در رنگ گردید فراخی جهان تنگ این طبق سپهر
گردان انجا شده مضحک نمکدان اکابر و اعالی و ادانی و اقاصی ازان مائده
بهره‌مند و محظوظ گشتند چون جشن ختان دو خاقان نژاد چهار ساله شاه جمجاه از عهده اعظم
دالمنه و لباس و خلعت و اسب و استر و اسباب و جهات بیوتات و کارخانها
که کمتر از ان شاه سپهر اقتدار سر زده که دوباره نهصد هزار تومان از نقد و جنس
در سرکار خاصه شریفه بهم رسیده و انچه از دیگر نفایس و اسباب در سرکار شاهزاده
نامدار و امرای عظیم المقدار بود و در دست شاه اسمعیل در امده بود تمامی نصیب
کامیاب و شاهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا و نواب علیه عالیه بیگم شد
چون طبیعت جبلی شاه عالی مجبول بکرم چون حاتم بود و ترک و تاجیک و برنا
و پیر و غنی و فقیر و صالح و متقی همه چشم بر موائد کرم ان اعلیحضرت نهاده
دست سوال دراز کرده بودند و هنوز در چندان نگذاد و دران مضمون این ابیات
بگوش هوش عالمیان برسانیدند هیچ سایل نبود که بی بخشش زلال داد او
ندیده بخشش تا باید رسا لان نشوید همه تشنه بیار کو ندیدگین در اثر
روزی همه زر و جمعیت مهیا و مشتوار شده شروع در قسمت خشت طلا کردند

و هم دران ایام شاهقلی بیک ولد حسن خان را منصب خلفای سلطنت کرده
دادند و ... او عنایت شریفه فرمودند و سیادت و نقابت
شاه سید سلطان گموه که ابا عن جد از امرا و بزرگ این دودمان خلافت
مکان است بواسطه ارتباط سلطان حیدر میرزا شاه اسمعیل او را از نظر
انداخته بود تمام که بی توجهی نسبت سادات سعی نداردی منظور نظر کیمیا اثر
شده بدستور مرتبه ایالت سرافراز شده مهر خاصه شریفه که بر احکام
شرف نفاذ یافت مهر نمودی عنایت فرموده و الکاء شوشتر را باو دادند
و هم دران اوان فرمان همایون شرف نفاذ یافت که امراء ترکمان و تکلو
جمعیت نموده بر سر سولاق حسین تکلو که در دزفول نشسته بودند باتفاق
سرکردان ولایی که دران حدود بودند رفته کار را بجماعت متمرد تنگ سازند
سبب خان تکلو از دار السلطنه متوجه شده در هر شهری که ترکمان و تکلو
بودند ... را بتجار رسانیده بالاخره ان مهم بمصالحه و بازیافت ... از انهم
گذشت و هم درین ایام فرخنده فرجام یعنی روز پنجشنبه شهر ربیع الاول
شد که گوره شاه کامیاب را از نواب علیه عالیه بیگم پسری بوجود امده نام
ویرا شاه ... نهادند و ... او را به بشارت ... که ساقا ...
محرم بود و چند روزی در زمان شاه اسمعیل مغضوب گشته بود در دست تو
باشکنجه ... عنایت فرمودند چون پادشاه گویند که شاه عالم ارا
منصب عالی صدارت را بنواب میرشمس الدین محمد کرمانی عنایت فرموده
حکم مطاع و علاج ... سیادت و صدارت پناه شمار الیه

در روز یکشنبه غره شهر ربیع الاول سنه مذکوره بحوالی قزوین تشریف آوردند
چون این خبر بمسامع عز و جلال نواب کامیاب و نواب علیه عالیه مکرمه
رسید خلع فاخر از سر تا پا با زین نقره و اسب بمصحوب مولانا افضل
منجم که از مقربان و مخصوصان درگاه عرش اشتباه بود باستقبال فرستادند
امرا و نامداران و وزرا و عالیمقدار و وضیع و شریف آنحضرت را استقبال
کرده در همین روز بسعادت پابوس این شاه عالم افروز دشمن سوز بالتفات
خلف خود نواب شاه امیر تاج الدین محمود که بانواع فضایل و خصایل آراسته
است سرافراز شدند و بشمول عواطف بیدریغ نواب شاهی و علیا حضرت مهد
علیای کبری بدیت که صاد و صدارتش گفته اند از شرف باعث صلوه و صیام
کرده و بیاجه رباعی را چون ریاض ارم حسن کلام شعرای سحر نگار و تاریخ
صدارت شان عالم مدار فکرها کرده و از انجمله افصح المتاخرین میر حیدر رکابی کاشی معمایی گفته
اند صدرست که از تقدم صدر آفاق اقلیم عراق گشت ز خوبی طاق
گفتند جهانیان پی این تاریخ اند صدر زمان باقلیم عراق منازل ایام
برنجان خانم را که اسمعیل میرزا عمارت عالی دران نموده بود و حمامی بی بدل
ترتیب داده جهت دیوان الصداره العلیه العالیه الخاقانیه تعیین نمودند و خانه بزرگی
که از خانه دنیا نام نهاده بود دیوانخانه کرده شروع در امر صدارت نمودند
شاه کامیاب وی را چندان اعتبار و اقتدار داد که هیچ زمان صدور
باین استقلال و حشمت و شوکت نبوده تمامی نذورات و خمس و وجوهات شرعی
که در خزانه عامره بود تمام برقم وی بمصرف میرسید و نواب و اوقاف سرکار

حضرات چهارده معصوم صلوات الله علیهم که شرعا بدان اعلیحضرت تعلق میداشت
باسلام پناه مذکور عنایت کردند که محصولات آنرا بجمع خود بارباب
استحقاق رساند مهمات شرعی و وقفی تمام بتحقیق و نوشته وی باعث
بود و احتیاج بعرض نبود و هم در این سال وزارت کل الکاء خراسان و بعضی
بعضی از آن محال را بحضرت میرزا شکرالله داده و برات و پروانه المصوب کرده دادند
و هم در روز یکشنبه بیست و ششم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره میر سراج الدین علی
قمی که از اعاظم سادات آنولایت بود و در مشهد محمود آباد که در جانب درب کاشان
واقع است اعلاف و خیر داوا متی قم بحسب بعضی از ملازمانش تعلق رسانید
مدت هفده سال در ملازمت دیوان اعلی بود و هفت سال وزارت آستانه
معصوم بیگ که وکیل بود نمود بقاعده که ملکی خود حکایات معروض میداشت
و لقبه ستوده بوزارت شاهزاده سلطان حیدر میرزا اشتغال داشت
و همچنان در مجلس علیا این شاه سپهر اعتلا نهایت قرب و عزت تمام داشت در ایام
شاه اسمعیل منصوب شد بعد از آن در ایام شاه کامیاب باده کلانتری قم کرد
یکهزار تومان بواسطه طمع دیوانیان در جمع سابق نهاده بوده کلانتری قم را
در علم فلاحت مهارت تمام داشت و در زراعت قم و دیگر از بازارات نمایان بود
احداث قنوات چند جهت آن در اراضی غیر انجا نموده و از آنجا نهاد مساجد
و حمام و منازه ساخته معموره ساخته بجهت سعادت نمود و مخصوص قنات چند در
میره و جانب قم احداث کرده باغات چند قریب چهار هزار من تخم
ترتیب داده و در ازک ایامی قریب یکهزار و پانصد تومان محصول هم

وقلعه قم که پر از خرابه و عمارت بود هموار کرده باغ نمود و آن را نام اوحد
بود اکثر اوقات بعسلی نقل فرمودند و هم در روز پنجشنبه حمل ظهر یازدهم شهر جمادی
الاول شیخ الاسلام و مقتدای الانام شاه مظفر الدین علی الخواکر [illegible] قضای
عسکر داشتند اماکن الحنفیه بصدر بودند عرض [illegible] دی در دار السلطنه قزوین
بجوار رحمت ایزدی پیوستند و بعد از تجهیز و تکفین بامانت در جوار امامزاده
بزرگوار شاهزاده حسین علیه و آبائه التحیه والسلام نهاده بعد از آن نقل مشهد
مقدس معلی مزکی نمودند صفات حمیده و اخلاق پسندیده میر مرحوم زیاده از آن
بود که ذکر توان نمود [illegible] و منصب قضای عسکر را بعد از وی شاه
عبد [illegible] برادر مرحومی امیر سید شریف باقی بود دادند و هم در آن ایام صدر
ممالک اسلام میر غیاث الدین محمد میر میران یزدی مرخص شده بیرون فرمودند تفصیل
این حال آنکه وی حسب الحکم شاه اسمعیل در خارج [illegible] قم بسر میبرد و چون حضرت
شاه اسکندرشان نوبتی [illegible] از قم بجانب شیراز استقبال نمود و همراه موکب
همایون به دار السلطنه قزوین آمده در وقت چهارچها [illegible] توقف داشت و آنگاه مطالب
و ملتمسات خود را ساخته [illegible] بیرون بود خانش خانم
همشیره شاه جنت مکان و صفیه خانم همشیره شاه اسکندرشان حسب الامر مطاع بعقد نکاح او
درآمد و خود و شاه نورالدین نعمت الله و شاه برهان الدین خلیل الله در اردوی
صدور و علماء و مشایخ عقد بستند روانه یزد [illegible] کام و مقتضی المرام گشت و امور
[illegible] بدستور زمان شاه جنت مکان میر غیاث الدین [illegible] بوی
مفوض شد و هم درین ایام از جانب شاه پری جان خانم والده و اولاد

شاهزاده نامرخص گشتند که نقل نعش شریف بنجاحت معقول مشهد مقدس معلی
مزکی نمایند سلطان آغا خانم خواهر شمخال سلطان چرکس والده سلطان سلیمان
میرزا و پریخان خانم نعش ایشان را برداشته متوجه گشت سلطان زاده خانم والده
سلطان حیدر میرزا و خان پرور خانم گرجیه والده امام قلی میرزا و زهره باجی
گرجیه والده سلطان مصطفی میرزا و نواب شاهزاده گوهر شاد بیگم همشیره نواب
سلطان ابراهیم میرزا نقل شریف والده خود را از قزوین و از والده
گوهر سلطان خانم بنت شاه جنت مکان از قم نموده و همراه احترام این جماعت
منزل گشتند و آن جسدها و نعش را در آن آستان عرش نشان مدفون ساخته
علیهم رحمة الله و مغفرته و اسعد ذکر کشته شدن حسینخان سلطان شمسلو بدست اکراد و تسلط یافتن
[illegible] و چون حسینخان سلطان بحکم شاه اسکندرشان در سرحد کردستان
بدارالحربی و سلماس استقلال داشت درین سال جماعت اکراد آن ولاد
که در آنجا قشلاق داشتند و چند مرتبه دم از یکجهتی و یکرنگی این دودمان خلافت مکان
میزدند با علان کلمه عصیان تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده فرصت
انتظار جمعیت نموده به اردوی میر حسینخان سلطان شمسلو آمده و آغاز
قتال و جدال نمودند و قریب بانصد و چهارصد نفر از غازیان که با وی می بودند
مردانه نموده بسیاری از ایشان را بخاک هلاک افکندند و داد شجاعت و مردی
دادند جماعت اکراد را دو مرتبه منهزم ساختند غازیان بالاخره دل از جان
بر مرگ نهاده سر از اهل و عیال خود شستند که شاید کوشش و کشش می نمودند
و هر لحظه خود را بصف اکراد زده در هر حمله جمعی از مخالفان را بضرب تیغ [illegible]

براه عدم منهزم ساختند و راه فرار بر خود مسدود ساخته و هر یک از غازیان ده
بیست نفر از مخالفان حرب نموده شهادت می یافتند و حسنخان سلطان
با فرزندان و خویشان و خواص قزلباش زنان و جمیع کبری از غازیان بقتل در آمده اکراد
تمامی اموال و اسباب ایشانرا غارت نموده زنان و پسران صغیر و دختران ایشانرا
باسیری بردند و سرها و اختر ها به استنبول بخدمت خواندکار روم فرستادند
و آن الکا را تصرف نمودند ذکر جنگ مرتضی قلیخان با جلال خان و سبب
قتل جلال خان چنین قصه پرداز این داستانها کند شرح اگر گفته
داستانها در اول فصل بهار این سال که شاه در یا حصین از روی ناظر
و ... و صحرا از ریاحین و گلها رخ می نهاد و بلبل محبت سلطان گل که غارت شده
شکیبایی بباد فنا داده و چون خبر رحلت شاه اسمعیل در ممالک خراسان شیوع تمام
یافت و اکثر امرا خراسان متوجه درگاه فلک اشتباه شده بودند جلال خان
را آرزوی تاخت و غارت خراسان شده چنانچه دیگر از زنها در کانون دماغ
بر جلال وی راه یافت لشکر و مردم خود را جمع نمود چون ... هزار
... خونخوار که در شب تار چشم مور و مار را از ضرب ... با رسید و چند هم
رسید متوجه الکاء خراسان شد و از حوالی استرآباد و سبزوار و نیشابور گرفته
و مشهد و کاه و گوسفند بسیار تالان نموده و از آن جانب بحدود ولایت مشهد
مشرکه در حرکت آمد و چون محمد میرزا و لداد بیگخان را که این جنبش بود ... لشکر
ساخت چون این خبر مرتضی قلی سلطان که حکومت و دارایی آن
ممالک تعلق بوی میداشت رسید با لشکر خود و قورچیان مشهد مقدس ...

ضرب کمرزاده با نصد نفر کاری بقتل در آورده و مجموع انها را براق و اسب و اسلحه
داده از استانه ملک آشیان آن سلطان خراسان ... احسان کل
باغ عدالت ... در برج امکان برج کلشن امام بحق شاه طلیکه امداد حرم
قبلکاه سلاطین با کعبه مناجات الخواقین و خانه قبله مناجات السلاطین
استمداد همت طلب نموده بساعت سعد از شهر بیرون آمده استقبال لشکر
نموده و کس پیش محمود سلطان صوفی اغلی که حاکم سبزوار بود فرستاد
و عبدالغنی بیک استاجلو را خرجی ساخته باتفاق برادر خود و برج سلطان روانه
و منتظر دیگر امرا مثل ولی سلطان استاجلو خرجی باشی و شاه علی سلطان فسا
حاکم ... زوره با وصیت حسین سلطان فسار نسبت بود و ولی سلطان
حاکم فرحان و مردم جلایر و جانی قربان سر بود و چون جلال خان خبر بیرون آمدن
مرتضی علیخان و جمعیت امرا استماع نمود با ترکمان از ولایت مشهد مقدس
ولایت جام در حرکت آمد مرتضی خان از عقب وی بدانجا رو در وانه شده
مرتضی که دو فرسخ فیما بین وی و ازبک بود نزول فرموده منتظر آمدن امرا
ظفر لوا می بود و از طرفین انجاعت بر شور و نهیب طلبا به دواری و حراست
اشتغال داشتند صباح چون آفتاب عالم تاب از مشرق سعادت طلوع
عرصه گیتی را منور و روشن ساخت از ترکمان بقصد غارت و نهب سوار شده در جهر
آمده و مرتضی قلیخان بواسطه رسیدن امرا عظام و لشکر ظفر فرجام در جنگ تاملی
داشت که ناگاه علامات لشکر مخالف ظاهر شده غازیان شمشیر نهاد در هم کمانی
نزاد سوار گشته بتصفیه صفوف اشتغال نمودند میمنه و میسره را بامیران سپاه داده

اگاه نا فرد فرموده و جوانان شیر دل اهنگ جدال و قتال نموده بجانب نقلاء
لشکر مخالف تاختند و از طرف سپاه خود و کثرت لشکر مخالف ادینه نموده دم
دمادم برامدند از هر دو طرف * دو دریای کین لب در کف * فرو ریخت پیکان
زهر اب داده * چو باران نوشین وقت بهار * خدنگ از دو جانب روان در کنار *
بروی زمین خون دوا دو گرفت * با روی حرب اشتعال یافته از کثرت سهام
از کمان خون اشام روی هوا پوشیده شد * کمند از کمان راه پیما گرفت * ز هر
گوشه فتنه بالا گرفت * میان زمین و فلک از غبار * حجابی دگر شد زنو اشکار *
جنگ مذکور در روز پنجشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه مذکوره در ولایت
جام در حوالی زرنک دست داد و سه مرتبه ازبکان حمله اورده خود را بسپاه
قزلباش رسانیدند و ازین طرف غازیان شیر شکار بضرب شمشیر ابدار ایشان
رو دا اورده دمار از روزگار ایشان بر می اوردند مجملا تا محل شام غازیان چون
اشام بخون ازبکان مشغول بودند و قریب سیصد نفر از یک درین معرکه بقتل
امده جمعی کثیر زخمدار شدند و چون مشاعل از اردوی لشکر نصرت اثر روشن
نمودند ازبکان طبل مراجعت کوفته خود را بدره که در ان موضع واقع است کشیدند
و مرتضی قلیخان با لشکر خود در همان محل فرود امده از هر دو جانب قراولان
مقرر نموده بلوازم طلایه داری اقدام نمودند روز دیگر که خسرو سیارگان
از افق اسمان طالع شده علم سرافرازی برافراشت جوانان شیر دل و دلیران جنگجو
بعزم رزم در حرکت امده صفها بیاراستند و اهنگ حرب نمودند غبار معرکه بالا
گرفت و اتش قتال اشتعال داشت پر برفت مرغ روح دلاوران بضرب شمشیر جان

لشکر

ستان از قفس تن پرواز نمود و عاقبت لطف ایزدی و عنایت سرمدی
شامل حال غازیان گشته نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم ظفر اثر وزیدن و اثار انکسار
بر صفحات لشکر ازبکان ظهور نمود و درین اثنا محمود سلطان صوفی اغلی با دیگر مردم
از عساکر نصرت اثر بدیشان ملحق شده یکبار بر سپاه ازبک حمله اورده
و خود را بر جیب قلب لشکر زده جمعی کثیر را بخاک هلاک افکندند ازبکان چاقر
جلال خان خود را از پای علم در حرکت امده و قدم بیشتر نهاده بحرب مشغول شدند
الغرض نسیم فتح و فیروزی بر پرچم سپاه نصرت قرین وزیدن گرفت و علم
دولت جلال خان سرنگون شد ازبکان راه فرار پیش گرفته غازیان ایشان را
تعاقب نموده قریب یکهزار و پانصد نفر از ان گرفته روزگاران ایشان را از
بیخ کندند و جلال خان زنده بدست غازیان عظام گرفتار گشته میرزا و دین محمد
میرزا و جمعی از امرا جلال خان بقتل درامدند و مرتضی قلی سلطان مظفر و منصور بجانب
مشهد مقدس مراجعت نمود و هر مال و اسبابی که ازبکان از خراسان برده بودند باز
گردانیدند و از سرهای ازبکان در میان میدان مناره ساختند جلال خان را
فی الحال بقتل اورده سر او را با دیگر سرها مصحوب عبد الغنی بیک بدرگاه گیتی پناه فرستادند
ازین فتح عظیم حدود و ممالک خراسان بر غازیان مسلم گشته استقلال تمام پیدا کرد و
ان ولایت امن و امان یافتند * چو تقدیر الهی شد ز انسان * که گردد مستقل ملک خراسان *
نماند کار از مردان مقصر * تا از تدبیر تا پایان کشور * شنیدم این سخن از رهبر
هر * که تقدیر الهی چیره تدبیر * در روز شنبه ششم شهر ربیع الثانی سنه مذکور این خبر را
بپایه سریر اعلی رسانیدند نقارهای شادکامی کوفته مرتضی قلی سلطان بجایزه این فتح

لقب خانی گرفت و در روز یکشنبه دوم شهر جمادی الاول عبدالغنی بیک و جمعی از افغان
خان دوز بروجی او نواب بیک آورده با دو سه جلال خانرا با سایر سرها و اختر مهها
بدار السلطنه قزوین درآورده و از خیابان در باغ سعادت آباد در میدان اسب
شاهی گذرانیدند شاه صاحب اقبال و شاهزاده شیرین خصال و نواب علیه عالیه
در بالا سر درگاه میدان مشاهده و تماشا فرمودند عبدالغنی بیک امارت و سلطنت
داده قصبه آورده با وجه قبول و معزز شد و صاحب علم و طبل و نشان گشته خلعتهای فاخر
از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر و اسب و زین و زر و قماش جهت مرتضی قلیخان ایلچیان
فرموده مرحمات و ملتمسات وی تمام ساخته شد و کلا او حسب المرام روانه
کردند ذکر لشکر کشیدن چاله پاشا و الله پاشا بصوب گرجستان و شیروان و قراباغ
و نوای قراباغ در این سال سلطان مراد خان خواندگار روم نقض عهد و پیمان که
فیما بین شاه جنت مکان و سلطان سلیمان استحکام یافته بود و بقید نسل بعد نسل مؤکد
تقسیم فرموده بودند در زمان شاه اسمعیل ثانی آن پیمان از طرفین خلل پذیر شده
یکدیگر را انهدم و درستی نمودند خواندگار را از روی تسخیر ملک آذربایجان و شیروان
و گرجستان در دماغ او جای گرفته چاله پاشا و الله پاشا که از وزرای اعظم خواندگار
بودند با هفتاد هشتاد هزار از عسکر سواره و پیاده و ینگچری تسخیر ممالک مذکور ارسال
نمود و پاشایان معظم با خیل و حشم زیاده از حد بصوب سرحد آذربایجان در
آمدند و چون قلعه قارص محل نزول لشکر شقاوت اثر روم شد پاشایان اول تعمیر
قلعه مذکور پرداخته از اطراف و جوانب آن و قرداغ گشته بعد از آن
خان حاکم چخور سعد سر لشکر خود را مجمع ساخته نهصد و هشت هزار نفر از غازیان عظام

که هر یک از ایشان باده کشی از رو سبقت سعادت می نمودند استقبال لشکر مخالف نموده
چون خوفی از جوانان شیر شکار بحوالی قلعه مذکور تاخت برده دستی و دهان
می کردند و با سر و اختر مهر سپار و غنیمت بسیار معاودت می نمودند و
نمودند چهل و پنجاه نفر از دو صد غازیان نیست دوراه
شده و نموده جنگهای مردانه نمودند و در این اثنا ابوبکر میرزا ولد برهان
که وارث ملک شیروان بود از بیم تیغ آبدار غازیان خونخوار فرار نموده در
کوهستان قبق و قبیتاق آلبرز بسر برده در بولا با غوا بعضی از اجامره شیروان
طغیان نموده دم از مخالفت و عصیان زده سیصد و چهار صد نفر از اوباش
جمع آمده هوای حکومت ملک شیروان در دماغ جای داشت مضمون آنکه
بعد از طی مراحل شوق و اخلاص که شیوه محبان صادق لولاست معروض میدارد
که بر عالمیان ظاهر و باهر است که سلطنت مملکت شیروان آبا عن جد و اجداد
عالیمقام این کمینه متعلق بوده چندین سال است که اجداد بزرگوار این بنده
در آن روضه جنت آسا حاکم و فرمان فرما بوده و اذا الحال قریب به پنجاه سال است
که از محنت و اثر گون و ناسازگاری فلک بوقلمون پدر مرحوم و این کمینه
غم و هر گونه محنت و الم بوده ایم اکنون که سلطنت خانه داده صفوی رو بزوال
نهاده و ظلم لشکر قزلباش بنهایت رسیده جمیع اعیان و اصحاب ملک شیروان
عرضها و ناهها کمین نوشته سنده و جای رفتن خبر بدانصوب و صوبت نموده
سر و مال خود را طفیل ساخته که شاید بمین توفیق ازلی دست ظلم و تعدی قزلباش
و ساکنین آن ملک کوتاه گردد و آن مقدمه بی سعادت سپاه ظفر پناه باد

اسلام خلد الله ظله علی مفارق الانام مرتبت و حضرت حق جل و علا ایشانرا مامور کرده
که قلع و قمع آن کرده بی ایمان نموده رفع ستم ظالم از مظلومان نماید و بحمد الله تعالی
که بیمن خیر و رفاهیت سلطان سرحدادر باکجان تشریف آورده اند اگر عثمان مرتبت
بصوب گرجستان منعطف گردانیده آن ملک بتصرف عسکر ظفر اثر درمی آورد و جمعیت
بسیار از شروان بتربیت لشکر اسلام میرسد و مخلص با اشتباه که همه حلقه بگوش
پادشاه اسلام پناه در گوش جان کشیده و شرایط خدمتکاری و جان سپاری قیام
نموده و خراج ملک شروانرا هر ساله که از معموره ارسال میشد آورده و امید
که همواره ابواب فتح و نصرت بر چهره آمال اولیای دولت بیزوال مفتوح باد چون
مذکور مطالعه ایشان رسید مضمون از آنجمله ... عثمان عزیمت بصوب
گرجستان منعطف ساختند و احکام ... تمام حکام آن مملکت فرستاده
بالطاف و تفقدات خداوندگاری ایشانرا استمالت امیدوار ساخته و صحیفه که در
جواب رقعه ولد مرادخان نوشته اند فرستاده اینست ※ عالیجناب حکومت
مآب معالی نصاب شجاعت اکتساب امیرزاده اعظم اکرم دام عزه و علا میرزا
ابابکر بعد از ابلاغ تحف تحیات معلوم رای شریف اولسون که نامه نامی که ارسال ...
و موافقت سواد ... مشاهده اولندی مجاز نامه بولوب سواد ایله
مضمون طاعت مشحونه اطلاع بولوب فهم و دانسته اعتنا قلدق و نجه
انواع اعزاز اولندی و بو باده خشنه گردون نشانه ابلاغ کندو زیب عوض اولندی
و چون حافظ حافظ دریا نوال خاقانی و شمشیر ... سلطانی تسخیر ملک آذربایجان
و شروان معطوف اولمدی حالیا تو آیا مدد یورش عسکر ظفر اثر که عدد و شمار ...

علم را اول جانب صواب مقرون دور گونور لهذا عثمان عزیمت اول صوبه منعطف اولوب
بو صحیفه ارسال اولندی انشاء الله الرحمن لی رب ... گرجستان و اهل ممالک
محروسه ... لازمه تقویت و شرایط عزت و حرمت دورولنور با ...
تفصیل اول تبریز دار السلطنه فارس آنگاه جماعت رومیه بجانب گرجستان در
حرکت آمدند و میرزا ابابکر نیز روز بروز قوت یافته بعضی از لشکریان امرا
که در دربند و شاوران بودند بقتل آوردند و جمعیت تمام نموده
تا قوب دو هزار کس باستقبال ایشان شتافته ...
رومیه در بلده تفلیس که از معظم بلاد گرجستان است نزول نموده قلعه تفلیس که در
رفعت و بلندی بطلیعه سپهر برابری می نموده در حصانت به استحکام مشهور آفاق است
بتصرف در آوردند ※ حصاری که از غایت محکمی ※ بعالم نظرش نبرد ادمی ※
ز رفعت مجرح برین ※ نمونی که گردون باهل زمین ※ دو صد قرن اگر کس طایر پرد
بمقدار کور و بر ... ※ ببالش شدی مرغ از آن بر فراز ※ بجای رسیدی که بودی
سر باز ※ چون سلاطین گرجستان با یکدیگر اتفاق داشتند و بحکام ارشاد را
حالت مقاومت لشکر رومیه نبود سلطان محمود خان مشهور سپاوون که شاهی
بالکا بود که قهستان آنجا بوده رفته خان ولد لوندخان در زرکم با تحف و هدایا
لایقه بخدمت پاشایان شتافت و آنچه لازمه خدمت و شرایط مهمانداری بود
بعمل آورده و از آنجا حکم پاشا احضار لشکر تاتار که مامور حکم خواندکار امده فرستاده
و سپاوون خان ... خود را حوالی اردوی ایشان رسانید و جمعی کثیر را
بقتل رسانید چون تاب مقاومت اورا نداشت در برابر ایشان ...

همین که فرصت می‌یافت خود را باطراف و جوانب ایشان زده دست برد می‌نمود
و در هر مرتبه که از دو طایفه تغلبیس می‌آورد و در سر راه بر ایشان گرفته جمعی را بقتل می‌آورد

ذکر توجه شاهزاده عالمیان و امرا و عالیشان بصوب شیروان جهت دفع مخالفان و مظفر شدن بعون ملک منان

چون توجه موکب بصوب گرجستان و شیروان مکرر بمسامع
عز و جلال رسید و ارس خان بکلربکی آن ولایت عرضها نوشته فرستاد که عثمانیان
با شاه اردو و تسخیر الکای شروان نموده با عساکر زیاده از حد متوجه آن ولایت
امر مطاع لازم الاتباع درین باب صحبت امرا و نامداران درگاه مشورت در میان
انداختند و داعیه نمودند که شاه کامیاب رایت افراشته تقرع برند بالاخره
بعضی خیرخواهان دولت ابد پیوند بعرض رسانیدند که برابری با غلام غلامان درگاه
را باید کرد و پادشاه را با پادشاه باید که خواندکار خود درین عسکر می‌بود رفتن
نواب کامیاب لایق و مناسب می‌نمود ❀ بجز شاه با شاه هم جنگ نیست ❀
دریا بجز کوه هم سنگ نیست ❀ ندارد مه تاب شهبان جاکران ❀ ز خورشید
بر هم جو رزد اختران ❀ آنگاه قرار برین یافت که نواب عالمیان نایب اختر برج سلطنت
و کامرانی نوباوه گلستان خلافت و کشورستانی ابوالغالب سلطان حمزه میرزا
با امرای عظام و قورچیان ظفر فرجام و وزرای نامدار و صدور عالیمقدار و بعضی از
ارباب قلم و سایر عساکر نصرت شیم بدفع مخالفان روانه کردند و درین سفر خیر اثر
نواب علیه عالیه رفیق فرزند ارجمند سعادتمند باشند حسب الفرمان قضا جریان شاهزاده
عالمیان با لشکریان در ساعت سعد زمان در روز یکشنبه بیست و هفتم شهر رجب مرکوز
از دار السلطنه قزوین بیرون آمده موضع شرف آباد را مضرب خیام سرادق اجلال

ساختند

ساختند و از آنجا کوچ نموده در موضع شارهمان دشتی قزوین نزول اجلال واقع شد
و از آنجا کوچ نموده منزل بمنزل در هر منزلی دو سه روز توقف می‌شد تا
بمیانج من اعمال گرمرود و در بانجان از آنجا قریب ده روز توقف واقع شد و
درین منزل قریب ده روز توقف واقع شد و لشکر عظیم از اطراف و جوانب
باردوی عالی ملحق گشت و بعضی از امرا صلاح در آن دیدند که متوجه دار السلطنه تبریز
شده اول جماعت اکراد را که قدم از جاده متابعت بیرون نهاده و شیخان
سلطان ضوسلو را بقتل رسانیده بودند و خوی و سلماس را بتحت تصرف در آورده
دفع نموده و از آنجا بارض روم و ارزنکان که از ممالک عثمانیه روم است رفته و قلعه
قارص را خراب نموده درین زمستان تاخت و تاراج آن محال مشغول باشند
و چون این خبر بسمع پاشایان رسید از آنجا مراجعت نموده جهت محافظت ارض
روم متوجه خواهند شد و بعضی مخالف رای مذکور بوده گفتند که لشکر قزلباش که
درین ولایت تاب مقاومت رومیه ندارند و ایشان تسخیر آن ملک نموده و قلاع
آنجا را مستحکم ساخته‌اند و بعد از آن بر ایشان ظفر یافتن اشکال تمام دارد و در حوالی
ایشان بوده احتمال والی نماید بالاخره این رای را صواب مقرون دانسته توجه
قراباغ و شروان را وجهه همت ساخته لوای ظفر اعتلای شاهزاده فلک احتشام
ممالک حشران مه آنجا در حرکت آمده در تاریخ بیست و هفتم شهر شعبان
بدار الارشاد اردبیل داخل گشته هفت روز در آن مکان عرش نشان بشرایط طواف
و استمداد همت از روح حضرت آنحضرت طلب نمودند متولیان آستان ملایک
مکان سعادت و نقابت پناه امیر ابوالوالی انجو مهمانداری و خدمات لایقه بتقدیم

رسانیده بنقودات و نوادر نفایس مفتوح گشت و حفاظ و خدام و حفظه علما و اهله
آن آستانه مقدسه بخلاع و رعایتها از ماسوی شرف اختصاص حاصل نمودند در
تاریخ بیست و ششم شهر مذکور وداع آن روضه منوره نموده متوجه قراباغ شده
احکام بایالت پناه ادهم خان و امیر الامرا و امین نوشته رسانیده
که ما و اهم که لشکر ظفر اثر بدیشان ملحق گردد و در حوالی رومیه سیاه درت نمایند و چون
بمنزلی که مشهور بقرا کوتک است از اعمال قراباغ نزول نمودند رسان لشکر از امرای
عظام رسیدند مقرر شد که بموکب ملازمان خاصه شاهزاده عالمیان و نوجهان
خاصه شریفه و ایالت پناه خلیل خان افشار تمامی امرا و لشکریان شهر داخل
نمایند و نواب عالی انتساب مهد علیا با جمیع امرا و نواب صدارت پناه
میرشمس الدین محمد صدر در قراباغ در موضعی که حوالی سلطان بر داشت
اجلال داشته باشند و روز ماه رمضان تمامی و رعایا
و مردم الوس چنانچه که از هیم تاخت و تاراج رومی و شروانی فرار نموده
در کوهستان تحصن جسته بودند بجا و مقام خود آمده به راحت و رفاهیت اقدام نمودند
و امرا عظام خصوصا سلطان حسین خان شاملو و بیره محمد خان استاجلو و
افشار قورچی باشی و ولی خلیفه شاملو و حسین قلی شاملو ایشک آقاسی باشی و شاه
ذوالقدر مهردار و امیر حمزه خان ایشک آقاسی استاجلو و محمد خان
باتفاق صفی زمان میرزا سلمان اعتماد الدوله علیه عالیه که لشکر بجموع ایشان
همراه شده بودند با لشکر قراباغ از پنجاه هزار متجاوز بودند از آب کر عبور نموده
بقلعه شماخی یورش نمودند و شب بحوالی قلعه رسیده شهر را دایره وار

گرفته و همانجا فرود آمدند و بعضی از بهادران شیر دل پیش رفته آغاز جنگ نمودند
و امام قلی خلیفه ذوالقدر با دویست نفر از غازیان باندرون شهر در آمده جنگهای
مردانه نمودند تا سحر و آخر شب معاودت نموده خود را باردو رسانیدند
و غازیان خواب و خورد را بر خود حرام ساخته روی نیاز بدرگاه خالق کار
ساز نهاده و نیازمند نصرت می‌بودند و از کثرت جوش و خروش لشکر
ظفر اثر در لباس خوف و هراس تمام عثمان پاشا و مردم قلعه
و راه فرار مسدود یافتند علی الصباح که لوای نصرت و اقبال خسرو
سیاره کان از افق سعادت طالع گشته خود صمصام انتقام چون
نات النعش متفرق ساخت سحرگاه کین صیقل است تیغ زا صبح برد رو
زنگ نمود افتاب کوکب سپاه چو صورت در آینه صبحگاه امرای عظام
و عساکر نصرت فرجام بقصد یورش سوار شده در بین آنها یکی از مردم در
لباس شبانی بسان در آمده و از آنجا بشهر توجه نمود بعضی از غازیان
در دروازه شهر باو رسیده استفسار احوال نمودند که چه کسی و بکجا میروی وی
فی الحال متغیر گشته در جواب عاجز آمد غازیان بفراست یافتند که از مردم
مخالف و جاسوس است او را گرفته نزد امرا آوردند وی گفت که من از غلامان
عادل گرای خان تاتار آمده ام و کتابتی بعثمان پاشا دارم کتابت را گرفتند
مضمونش این بود که در فلان روز با لشکر تاتار باتفاق برهان میرزا
خان و ارس سلطان و خلیفه و امرا که قبل از این در شروان بودند
رسیده بعضی از ایشان را بقتل در آوردند و سه چهار هزار کس از لشکر قزلباش کشته

شده تمامی اموال وجهات ایشان را غارت نموده و دو سه هزار کس از لشکر ولیعهد
از اناث و ذکور را اسیر می بردند حالیا چنین مذکور شد که لشکری در سر تواند
خاطر جمع دارد که با صد و پنجاه هزار کس از ترکی و قزلباش شروانی و تاتار
فرود آمده و تو سیر سیم و محلی دیگر از آن واقعه اکه ارس خان بواسطه آمدن عثمان
پاشا با لشکر شروان زود و امرا تا بین راجع نموده خیمه بیرون زده و عادل را
پیکان لشکر تاتار بر سر او خواهد ریخت که ناگاه در روز چهارشنبه یازدهم
شهر رمضان المبارک سنه مذکوره عادل گرای خان با لشکر بسیار بر سر ولیعهد
او با از سلطان دران معرکه بقتل آمدند پسران وی شاهقلی سلطان و در
ویش محمد سلطان زادر و خدمی خلیفه تکلو زنده از آن معرکه بدر آمدند پسران وی
شاه قلی سلطان حلفا و درویش محمد سلطان زادر و خدمی خلیفه تکلو زنده از آن
معرکه بدر آمدند و پسر ادهم خدمی خلیفه که در کمال حسن بود بدست دشمنان
زنده گرفتار شدند و در روز پنجشنبه دوازدهم شهر مذکور را ارس خان را
نمودند چون مضمون کتابت خاطرنشان میرزا سلیمان و امرا عالیشان شد
نمودند که مبادا جنگ عثمان پاشا و گرفتن قلعه طول بکشد و بلاشک
جمعی کثیر کشته خواهد شد بعد از آن لشکر تاتار از یک جانب در آمده از جانب دیگر
رومیه هجوم آورده ایشان را در میان گیرند و لشکر مستاصل شود اولی آنست که
از امرا با فنون لشکر خود در اینجا بوده سایر لشکری متوجه تاتار شویم اولی آنکه
شکسته بعد از آن تسخیر شماخی ... [illegible]
دانسته ایالت شاه ولی خلیفه شاملو را با سه هزار کس مقرر نمودند که در حوالی

شهر بوده نگذارند که عثمان پاشا فرار نماید و سایر عساکر ... قاصد ... [illegible]
جنگ تاتار توجه فرمودند که یکبار سپاه بهرد و لشکر بیکدیگر رسیده صفها
بیاراستند و علمها کشودند امیر حمزه غازی خروج نموده از هزار جانب دلیران
رزم جو بر یکدیگر حمله آوردند غازیان ... بسیاری از ایشان را
زمین ... هلاک انداختند سنانهای خونریز در کار شد
سنان و شمشیر بکار رفتند از اطراف تیر باران کرده چون ابر بهار فرو
جمعی کثیر ... قلعه ... [illegible]
جنگ گاه ... از انجاعت دو هزار کس آمدند ولی خلیفه چون
کسی دیگر با او ... لشکر ... متوجه شد از یک جانب لشکر تاتار
از هر طرف که انجاعت هجوم نمودند غازیان ... [illegible]
جدا شده بضرب تیغ ... [illegible]
بر خاک ذلت نشاندند حاصل که در روز یکشنبه ... شهر رمضان
سنه مذکوره که از محل ... تا وقت عصر کارزار و مجادله نموده عاقبت
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم ... غازیان ظفر نشان ... و
و لوای دولت تاتار ... نگون شد و عادل گرای خان زنده اسیر غازیان
شد ... بسر ...
بالجمله ... [illegible]
کسی جان بسلامت از ایشان نبرد ... خان ... برد و غازیان
درآورده تمامی اموال و اسباب ارس خان و امرا که برده بودند

اناث و ذکور که اسیر کرده بودند بدست در آوردند و از آنجا مظفر و منصور
بجانب شماخی معاودت نمودند چون خبر شکست لشکر تاتار بعثمان پاشا رسید
قبل از آنکه بر سر او آیند با اضطراب تمام خود را از قلعه بیرون انداخته راه فرار
پیش گرفت و چون خبر بسمع میرزا سلمان و امرا رسید که او فرار نموده جمعی از
عقب او شتافتند چون وی با لشکر تمام رفته بوده اکثر غازیان بشغل [illegible] مشغول
شده بودند نرسیده باز گردیدند سواران رومی دران رستخیز بقتل رسیدند
در میان معرکه [illegible] و امرا در شماخی نزول نمودند از اطراف لشکر در آمد شهر
سری بر کرسی نشسته دلی بر زبر قهر [illegible] آنگاه مژده این فتح را بملازمت شاهزاده
عالی و نواب مهد علیا عرضه داشت نموده فتح نامها باطراف و اکناف ممالک
محروسه فرستادند شاهزاده گیتی ستان خبر این فتح را عرضه داشت نموده
بپایه سریر اعلی فرستاده با خلعت فراوان اغلو کرها دل کرای خان [illegible] بود او را بمنصب
امارت سرافراز ساخته یکهزار تومان از املاک شروان بدو عنایت شد چون
خبر فتح باردوی عالی رسید نواب سیادت و صدارت پناه میر شمس الدین محمد
این دو کلمه را در باب تهنیت فتح باعتماد الدوله میرزا سلمان در قلم آورده فرستاد
مژده فتح از وزیر شاه جهان وزیر ملک سلیمان امیرزا سلمان خبر فتح
فاتح ابواب صد هزار فرح مژده واسطه صد هزار امن و امان ورود
و اخبار فتح و فیروزی از جانب نواب اعتماد الدوله العلیه العالیه الخ فانه صاحب السیف
والقلم حامی طوائف الامم ماحی الظلم والظلم در زمانی که دلها از هجوم لشکر اندوه
در اضطراب و جانها از حرق حرارت آتش نا امیدی در غرقاب تحیر بود [illegible]

دهواداری با مردان نمود و حدیث صحیح نبوی صلی الله علیه و آله در حرب الکرات که
ظفره بقصده من اعمال امتی الی یوم القیمه انجا در وادی سلسان که غلام با غلام حضرت
امام المتقین و یعسوب الدین امیر المومنین است صلوات الله علیه ظهور تمام دارد و این
حسنه موجب ارتضاء و شان و [illegible] و مکان آن غالبیان در دنیا و آخرت جزا
بوده جزاکم الله عن الاسلام خیر الجزا و ادخلکم الی یوم القیام بعد از فرار عثمان پاشا
از اموال و اثاث لشکر قزلباش و پسران از زنان و پسران که بدست او درآمده بود
خود در قلعه دربند گذاشته و از ترس لشکر ظفر اثر در آنجا متحصن شده بقصر شروانیان
گریخته بواسطه دویست هزار تومان نقد [illegible] تخت مکان که در ان اوان
بزنان حواله شده بود و پای گشته بودند خود را بکوهستان نهان کشیدند بواسطه این
فرصت علی بسیار ضایع شد از صحیح القول استماع افتاد که عورات لشکر ظفر اثر بجمعی
افتاد که اطفال غازیان [illegible] دران صحرا [illegible] شده بودند
غازیان از میان آن گذشته بستان بر سر و شکم اطفال پا نهادند و جمعی دیگر
باسیری رفتند و بسیاری [illegible] گرفتار گشته هلاک شدند چون متحصن [illegible] زمان
و امرا رعالیشان شد که عثمان بی ایمان بجانب دربند رفته در قلعه متحصن است [illegible]
متحمل تمام بخدمت شاهزاده سپهر احتشام و نواب علیه والا مقام فرستاده [illegible]
که عثمان پاشا فرار نموده متحصن بقلعه دربند شده و عادل گرای خان [illegible]
صلاح دولت در آنست که اردوی همایون بدستور در همان مکان [illegible]
داشته باشد این غلام عساکر منصوره را بر داشته بدربند رویم و عثمان پاشا را
بدست در آوریم و یکباره قطع امید این طایفه از این دیار نمائیم این خبر چون

مسند علیای رسید قبول التماس نموده محمد بیک زنگان که در آن اوان ایشک آقاسی
حرم محترم بود از عقب مرخص ساختند که بهیچ وجه توقف نکرده در ساعت متوجه
اردوی عالی گردند میرزا سلمان و امرای عظیم الشان امتثال فرمان نموده عادل گرای
خان را برداشته متوجه اردوی عالی شدند و مهمات شیروانات ناساخته و [illegible]
در روز پنجشنبه پنجم شهر شوال سنه مذکوره داخل یورت سلطان بود شدند [illegible]
احکام مطاع بسیماون خان والی گرجستان نوشته مقرر داشتند که خان [illegible]
باتفاق امام قلیخان قاجار حاکم گنجه و امرا و تابین و لشکر قراباغ [illegible] قلعه [illegible]
و ایالت پناه محمد خان ذوالقدر که در زمان شاه جنت مکان حاکم و امیرالامرا [illegible]
بود در میان ذوالقدران بشجاعت و مردانگی و فراست و تدبیر شهرت تمام داشت
او را بیگلربیگی شروان نمودند و حسین قلی سلطان استاجلو و علیقلی سلطان [illegible]
و مصطفی سلطان [illegible] و احمد قلی سلطان [illegible] سلطان و امرا [illegible]
تابین و ساخته صلاح دیدند که در آن حدود [illegible] چون نواب علیه عالیه را [illegible]
عظام بسو فراهم رسیده اتفاقا در آن روز زبان عجز و افکندگی و عذرخواهی
[illegible] در آمده و نواب مهد علیا [illegible] نموده در میان [illegible]
از قراباغ [illegible] متوجه دار السلطنه قزوین شد در آن اوان که سرما [illegible]
بی نهایت [illegible] بود ‹ چرخ پوشیده رخ [illegible] سحاب ‹ در پس پرده
شده ماه جهان تاب نسیم ‹ از آتش [illegible] جهان باطل گشت ‹ کاندر [illegible] نهان
[illegible] ‹ که بر افشانده شدی سوی هوا باد و آب ‹ آمدی باز [illegible]
[illegible] بهوا چون دست گرمان [illegible] و جان از شدت سرما چون [illegible]

[illegible] از حرم [illegible] روز جمعه نوزدهم شهر شوال سنه مذکوره کوچ
نموده کوچ بر کوچ با [illegible] بجانب دار السلطنه توجه فرمودند و [illegible]
چون دار الارشاد و [illegible] گشت اردوی [illegible]
[illegible] از راه خلخال و طارم با آنکه [illegible] این راه از برف مسدود بود خود را
بدار السلطنه رسانیدند و چون خبر توجه نواب گیتی ستانی شاهزاده و امرای
عظام را بجانب عراق عثمان پاشا رسانیدند و چون از رفتن امرا بجانب [illegible]
و از آنجا توجه ایشان در رکاب شاهزاده عالمیان و نواب بیگم بجانب دار السلطنه
قزوین آگاه شد خیال حفظ و حراست و دارائی آنجا شروان با خود قرار داد
از روی اطمینان خاطر در قلعه و شهر [illegible] از روی قدرت و عظمت تمام قرار گرفت و آن
حصار [illegible] در غایت استواری مشهور و بکمال متانت در افواه [illegible]
هوای [illegible] بالفرط [illegible] ‹ [illegible]
شده بنوا ‹ فرود آمده برجی از آسمان ‹ [illegible]
شده [illegible] خورشید و ماه ‹ [illegible] ‹ [illegible]
[illegible] ‹ عثمان پاشا [illegible] و [illegible] در آن قلعه [illegible]
مشغول شده در [illegible] جمعیت لشکر و [illegible] و [illegible] اشتغال [illegible]
بارگاه [illegible] نموده و خود در آن زمستان در آنجا [illegible]

[illegible] والده [illegible] بجانب دار السلطنه قزوین و ورود [illegible] گرای [illegible]

چون [illegible] توجه و استعجال نواب بیگم را امرا [illegible] و خانان عالم [illegible]
[illegible] اطاعت نموده در رکاب ظفر انتساب آنحضرت عادل گرای خان [illegible]

بر داشته متوجه دار السلطنه شدند و در روز دوشنبه هفتم شهر ذی قعدة الحرام سنه
که آفتاب عالمتاب در اواخر برج جدی بود و تاراج کردستان درختان باغ
و بستان عاصیان بصحرای محشر عریان ساخته بود و اما فرمان فرمای دی بهمن بمیرزا
پوستین قاقم قناعت فرموده قلل جبال از کثرت برف چون دشت و هامون
در نظر یکسان مینمود و چمن را که چندین اطفال ریاحین در مهد زمین بود قرة
العین از نو نمانده و تنگی چون عارض گل پژمرده و چون شمع لاله دل مرده شده
بجز مردن آتش نماند آشنا ۞ که در زنده گی تاب سرما نداشت ۞ ز برف آمده در
وادی جان گسل ۞ زمین و فلک شد بهم متصل ۞ بسوی شفق دیدگان ۞ که شد
رنگش ز آتش نشان ۞ در چنین روزی بیکباره خبر شاه همایون رسید که
بیگم رسید شاه کامیاب از روی اضطراب سوار شده
و شاهزاده و والده را برداشته بمقر سلطنت در آورده و قرب و ده هزار
خفت لشکر وارد و طهر از اتفاق دختران خود را رسانیدند بعد از چند
روز که شاهزاده و شاه و والده ماجده اوقات بعیش و نشاط گذرانیدند در سر
در مهمات نموده و بلکه کی [illegible] سلطان حاجیلو ذوالقدر رقوم ابراهیم
خان که در آن اوان [illegible] آمده بود [illegible] کرده او را امیر خانی
ساخته مهمات الولایات [illegible] ساخته او را روانه الکا کردند و قبل
از این ولی سلطان [illegible] استاجلو که از جانب خراسان آمده بود
را نامزد او گردانیده او را روانه ساختند و هم درین ایام امرای تکلو و
ترکمان حاکم قم که سرکردگی لشکر والد خود در آن یساق همراه امرای ترکمان که بجانب

عوض

همدان رفته بودند با تمام دار السلطنه آمده نواب ابراهیم بیگ ولد حمد سلطان
ترکمان حاکم قم که سرکردگی لشکر ولد خود در آن یساق همراه امرای ترکمان و تکلو رفته
بدار السلطنه آمده نواب بیگم او را مقرر کرد که از عقب شاهزاده و سپهر اعتلا
ابو المظفر عباس میرزا که در دار السلطنه هرات نزد ایالت پناه علیقلی خان
بود رفته شاهزاده را بدار السلطنه آورد حضور شاهزاده را با احکام و
خلاع فاخره داده ابراهیم بیگ را روانه خراسان گردانیدند و
العالیه با جمعی از ملازمان بسرعت تمام روانه شده و هم درین سال
حکومت قاین داده او را روانه خراسان گردانیدند و
آنجا را معزول ساختند و بعضی دیگر از امرای استاجلو مثل مصطفی بیگ ولد
شاهوردی بیگ کچل و محمود سلطان کوچک و شاهعلی سلطان قارنجه را در خراسان
الکا داده بدانصوب فرستادند و چون بعضی مهمات ضروری ساخته شد بعیش و
نشاط و کامی گذرانیدند و هم درین سال خان احمد والی گیلان لاهیجان
خسرو ولد میرزا سلطان را که از جانب خود سه سال
مردم [illegible] خان او را از آنجا بیرون کرده بعضی از مردم او را بقتل آورده
بودند لشکریان جمع آورده متوجه [illegible] خان گرا از الکا [illegible]
خان امرا و لشکری خود را بسرکردگی قراچه [illegible] سالار [illegible] جهت دفع
[illegible] فرستاد و سی هزار نفر پیاده و سوار با شاه [illegible]
در میان نهاده و بعد از آن متوجه [illegible] کرده و هم درین ایام که اوایل بهار بود و
اثر [illegible] اطراف صحرا از سبزه و لاله چون

برازکوک شده و فراش صبا بساط زمین با فرشهای رنگارنگ آراسته و اعیان
مشتمع چمن جهان از گلهای گوناگون پر ساخته ‹ چمن از نسیم صبا مشکبار ‹ یمن از لطافت
جو رخسار یار ‹ ز باد بهجت گل و چمن کرده باز ‹ چو معشوق خندان چو عاشق نواز
شاه و شاهزاده و نواب بیگم هوای سیر در باغ و زیارت سلطان اویس قرنی
علیه الرحمه نموده روز پنجشنبه نهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره بارگاه جاه و جلال و
خرگاه بحوالی آن جبال و تلال برافراشته خود بسعادت متوجه شدند ارکان دولت
و اعیان مملکت از ترک و تاجیک همه اسباب سیر و فراغت همراه برداشته
در آنجا سه روز بسیر و فراغت اقدام نموده روز دوشنبه نزول اجلال فرمودند
در این اثنا خبر فتح امرا و نامداران که بجانب [illegible] رفته بودند رسید که شمس الدین
از اعیان آن ولایت بود در قلعه متحصن شده بعد از قتال و جدال قلعه را گرفته او را بند
در آورده‌اند چون سلطان [illegible] فرستادن امرا بصوب مذکور [illegible] میرزا
خان ولد میرزا [illegible] خان حاکم آنجا بود و امرا و نامداران گرفتاری او را وجهه همت ساخته داد
باب جهد و جد را با علی مرتبه رسانیده میرزا خان چون کثرت لشکر ظفر اثر را مشاهده
کرده خود را بقلعه فیروزکوه که آن قلعه ایست بر قله کوه رفیع واقع و استحکام آن از اطراف
عالم شایع ‹ بنایش چو دلهای سنگین دلان ‹ درین سنه چون خانه دل عاقلان ‹ بس بلند
گذشته ز سقف آسمان ‹ بتحت الثری خندقش توامان ‹ لب خندقش [illegible] عدم
از و تا ملک یک قدم ‹ ز بسیاری عمق او آسمان نیفتد در او پرتو ماه و مهر
متحصن شده لوازم حصارداری بجای آورده ذخیره بسیار در آن جمع نموده و در مقام
مدافعه درآمد امرا و نامداران از تسخیر القلعه عاجز آمده ایام محاصره امتداد یافت و

فتح و ظفر از هیچ جانب روی نمی‌نمود و صورت نصرت از هیچ طرف چهره نمی‌گشاد
و تاخیر این معنی باعث انحراف مزاج نواب علیه عالیه شده بود و محمد خان و شاهرخ
خان که سرداران لشکر ظفر کردار بودند حقیقت حال معروض بارگاه سلطنت
نمود و نواب بیگم مقرر فرمود که شمس الدین که در این مدت در آورده اند روانه
اردوی معلی گردانیده در تسخیر قلعه فیروزکوه خواه بصلح و خواه بجنگ سعی نمود
لیکن تسخیر القلعه نمایند فکری دیگر نکنند و از غضب خسروانه اندیشه نمایند
محمد خان و شاهرخ خان امتثال الامر العالی شمس الدین را همراه جمعی از معتمدان
خود نموده روانه درگاه ساخت چون بحوالی دار السلطنه قزوین رسید نواب
بیگم مقرر فرمود که او را همراهی زنانه از کرباس و مقنعه بدستور زنان کرده ریش را
تراشیده و سرخی و سفیداب بر روی او مالیده حوالی دولتخانه از زنان گرداگرد
و بعضی دعات سخیه کلاه داران اعتبار برسر نهاده و برشتر برهنه او را سوار
کرده سوار باش درعقب او را دنبال گرفته بدان وضع او را از میدان تا انتهای
خیابان آوردند و جماعت مسخره او را باش در حلوا بوده باشند ‹ چه واقع
این بوده بس‌کون ‹ ز بازیچه فرداچه اوردن ‹ چون صباح روز پنجشنبه
بیست و نهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره شد و آفتاب عالمتاب از جانب مشرق
طالع شد نواب بیگم امر فرمود که امرا و ارکان دولت قاهره با سپاه
رفته خود با نواب شاه کامیاب و شاهزاده‌های عالیشان تا سر بالا در درگاه
میدان اسب درآمده جنها کشیده و منتظر نظاره آن عبارت گرانبها بودند
سایر امرا و ارکان دولت قاهره و عادل گرامی خان تا سر بالا و درهای

باغ سعادت آباد تماشا را ده شمس الدین و نور بانو وضع از خیابان گذرید
و آخر منزل عصمت پناه خیرالنسا خانم والده بیگم که در جنب دولتخانه مبارکه بود سابقا
منزل مرحمت پناه شاه قلی خلیفه مهردار ذوالقدر بود در آورده قلعچیان و کسان او را
بواسطه آنکه سابقا نسبت سلسله علیه غفران پناه میر عبدالله بعد از آن کور
او نموده بودند بسزای خود رسیدند و هر چه تمامتر هلاک گردانیدند و در خاشاک آتش
او را سوزانیدند شمس الدین و نور بانو شومی که با آن دودمان عداوت نموده بود
باعث استیصال سلسله خود و سلسله مرحوم میر مرادخان گشت آنگاه میره محمد خان
دید که از تسخیر قلعه او را دعا خواست و از بیم نواب سکندر قادر صعوبت هم نیست میرو
اندیشه در فریب و وعده و وعید نهاده جمعی از مصلحان خیراندیش را در بردن قلعه فرستاد
او را از تهدید و تخویف سخنان پیغام داده آخر مدعا را بیان قرار داد که چون
اخلاص و صوفیگری غازیان نسبت به نشینان سلسله تبی دولی زیاده از آنست
که او را نوعی بخاطر رسد ضامن و متعهدیم که در جوار او کنار او از نواب سکندر کرده نظری با
ساوات ممالک محروسه محکوم دار اورا را داده جبرا او گرفته در هرکدام از بلاد که جهت
نماید در آنجا فراغت نموده باشند و از سرکشی قلعه داری سودی بجز خسران نمی بیند چرا
قدرت عساکر ظفر مآثر زیاده از آنست که کسی تحصن بقلاع و جبال تواند جست و چون
آنحضرت را نسبت سیادت و تشیع است با خلقه مسامحه از آن جهت است میرزا خان
بعد از استماع این اقوال چون دانست که چاره بجز تسلیم در رکاب واجب الکرام نیست
جواب داد که هرگاه میره محمد خان قسم یاد نماید که قصد این بیچاره نکند و دیگر
دیگری از امرا و ارکان دولت قاهره حتی نواب سکندر و منتسبان این سلسله علیه هم قصد

بنده نمایند

بنده نماینده اطاعت امر کرده بملازمت میر میره محمد خان آید از استماع این خبر
خوشحال شده قبول قسم خوردن و سایر تعهدات نمود و خود بحوالی قلعه رفته معتمدان
میرزا خان را طلب کرده بهر صیغه و عبارتی که ایشان القا کردند قسم بذات الله و
صفاته العلیا یاد نمود و چون میرزا خان خاطر از همه قبل جمع نمود برضا و رغبت متوجه
شده نزد خان احمد خان آمد خان عالیشان در برابر مراسم خدمتکاری بتقدیم
رسانیده قلاع الکا مازندران را بمیر علیخان مازندرانی که از اقوام نزدیک
میر عبدالله خان مازندرانی والی الولایت بود سپرده میرزا خان را با عورات و اقوام
برداشته روانه درگاه معلی گردید قاصدان تیزرو بهر جانب با دو کت دوده
فرموده این خبر را در ساعت به درگاه عرش اشتباه آورده نقاره‌های فتح زدند
و نواب سکندر میره محمد خان را مشمول عواطف بیکران گردانیده خلاع فاخره با اسب
و زین و کمر و تاج باستقبال فرستاده قدر او را در میانه خوانین زیاده
نهادند میره محمد خان چون بحوالی بدستان قزوین رسید نواب سکندر بواسطه
مددبون گشته شدن او بحری دیگر رانهی بهشت شد ضیاء امرا عظام معروض
داشتند که با او قسم خورده‌اند مگذارید که آسیبی بدو رسید ازین جمله که نواب
کامیاب از سر خون او گذشته بهر قلعه از قلاع ممالک محروسه که رای نواب
قرار گیرد او را حبس فرمایند ملتمس ایشان در حد قبول نیافته حکم قتل آن سید زاده بیگناه
فرمودند بعضی از قورچیان را سرکرده در مجلس بیک کرچی به بدستان کردن
حکم عالی شد که میرزا خان را در بیان سپارند که محافظت نمایند میره محمد خان چون
نواب سکندر در قتل او مبالغه تمام دارد و نتوانست که عهد و میثاق خود را بعمل آورد

مخلص بیگ باقورچیان در روز چهارشنبه سیزدهم شهر جمادی الاول سنه اول آن
سید زاده بیگناه را که بتقوی و صلاح و سلامت نفس آراسته بود بقتل آورده
و عورات و مردم او را بطریق اسیران بشهر درآورده در خانه امرا سپردند
و بعد از آن باصفهان برده بدان عمل بر بیگم و والده اش که باعث آن بود مبالغ
بیضا و چند روز فاصله بعد از قتل میرزاخان قتل بیگم و مادر اتفاق افتاد
و میرزاخان را در گورستان چهارستان دفن کردند و وی در کمال شجاعت و صلابت
بود و اکثر نوافل را معمول داشته و نماز تهجد از و فوت نگشتی با وجود جوانی میل آن
ملاهی و مناهی نبست **ذکر قتل نواب بیگم و برهم خوردن اساس آن**
خاندان ابوالحرب و دفع آن بیگم از میانه مردم سخن مختصر کرد ز بن روزگار سرنشسته دارد
چوکسری با بدنه زد و دیوار و ورا بنه سر بر زده ... ز هر سو بلای دگر سر زده چون
نواب بیگم در باب تسخیر مازندران و استیصال ولاد میر مرادخان خاطر جمع نمود
انحراف فراجی که از دولت و اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا عماد الدین سلمان و خلیل خان
حاکم کوه گیلویه و علی سلطان قورچی باشی افشار و شاهرخ خلیفه مهردار ذوالقدر و
سلطان حسین شاملو و حسین قلی سلطان ایشک آقاسی باشی شاملو و امیر حمزه خان
استاجلو و محمد خان صاحب تکلان و جماعت ایشان داشت در اکثر مهمات
ملکی و مالی مجرد سه رای و مصلحت ایشان منظور نداشته صواب دید خود عمل نمود
در فکر دفع و رفع ایشان درآمده اراده مصروف آن می نمود که جمعی دیگر از امرا
تربیت نموده در برابر انگاشت درآورد از جمله اسکندربیگ را در زاده خلیل خان
افشار را بر بیروی و قوام شاهرخ خلیفه را دعاگو و اسکندربیگ دانسته در برابر قورچی باشی و خانها

در مقابل جمعی کثیر کرده و داوده وزارت دیوان اعلی را بمیر قوام الدین حسین داده
اعتماد الدوله میرزا سلمان و امرا مخالفت را رفع نمایند چون اعتماد الدوله آن
العالیه و امرای ذوی الاقتدار ازین اسرار آگاه گشتند شبها با همدیگر بوده و نموده
فکر و اندیشه در آمدند و با خود گفتند که اگر در تدبیر این امر سعی نمایند نواب بیگم
ایشان و سلسله ایشان را برمی اندازد و آنگاه با همدیگر قسمها نموده قرار دادند
که چون پادشاه که صاحب تاج و تخت و تمکین است چرا این چنین بی دخل بوده
مهمات ممالک مجرد سر رعوارات بوده باشد این حکایت را اعلام کرد
هر یک از امرا مردم او و متعلقات خود را از مقربان و ملازمان استانبول و آقا
شیبان و قورچیان طلب نموده و فرمان مشورت با ایشان در میان آورده
دیگر گشته قرار بر رفع نواب بیگم و سلسله مازندرانیان دادند و نواب بیگم از
غایت قدرت غافل افتاده و مقربان بارگاه وی مثل میر قوام الدین حسین وزیر و
افضل منجم و آقا حمالی در نهایت غرور و بی عقلی در مقام مدافعه و رفع این معامله شدند
بالاخره کار بجای انجامید که هجوم عام بجایی رسید که اصلاح را در آن مدخلی
و مجالی از تفصیل این حادثه آنکه چون شاهرخ خان مهردار و امیره محمد خان
و امرا و رفیق که فتح مازندران نموده به پایه سریر خلافت مصیر آمده علم
ارکان دولت را با خود متفق ساخته یکدل و یکجهتی در خواست خون میرزا خان نمودند
نواب بیگم دست رد بر سینه ملتمس ایشان نهاده در جه قبول نیافت امتداد یافت
انحراف امرا که جمعی بخانه آصف زمان میرزا سلمان رفته در باب دفع نواب علیه
سوگند شدند در خلال این احوال نواب بیگم خطه فاخره کاشان که قبول محمد خان صاحب ترکمان

مقرر بود و بواسطه شکایت اهل کاشان از منول وی نصر داده رقم اشرف باب
حاصلی آنجا غیرت اصدار یافت محمد خان که ملاحظه این حال کرد با امرای [illegible]
شده شروع در فتنه و فساد نمود و ذوالفقار جمعی کثیر از قورچیان تحصیلداران شروان که
تحصیل آنجا رفته چیزی وصول شده بود و هر یک مبلغ ده تومان و دو شاهی صد [illegible]
تحصیل ارباب مناصب در خانه‌ها داده بود و نزدیک بیوان آمده طلب [illegible]
تحصیل جزو باطلب وجه دو شاهی می نمودند و مقدمه از نواب میرزا شاه غازی
که مستوفی الممالک بود کرده و مکرر از منزل می آمده صحبت را بخلوت رسانیدند
تا آنکه روز شنبه سلخ شهر جمادی الاول سنه مذکور مستوفی الممالک مذکور بنظر
از دفترخانه همایون برخواسته با ایوان چهل ستون آمد که روز دیوان بود بعد از
ساعتی که مشار الیه از مجلس برخواسته جهت تجدید وضو بیرون آمد قورچیان بتحریک بعضی
از امرا بر سر راه وی آمده طلب وجه تحصیل نمودند و در آن اثنا بر مشار الیه هجوم آورده
و برا در میان گرفتند میرزا شاه غازی چون صحبت را غلیظ یافت خود را اندرون
منازل ایوان انداخته جمعی از هواخواهان او را در میان گرفته از دست آنجماعت
نجات یافت این خبر چون بمسامع نواب کامیاب بیگم رسید شاهزاده محمد میرزا
را با جمعی از امرا نزد یوزباشیان و قورچیان فرستاده ایشان را بوعده تحصیل و انعام
امیدوار ساخته از اقدام بامثال این اعمال منع نموده باز آورده و در دور درون
بعضی رسید و امرا از دولتخانه بمنازل خود کرده و نه بابت مجموعی و صحبت اتفاقی
بباغ سعادت آباد رفته جای بقی و مشوره را در باب قتل بیگم کی ساخته [illegible]
داد باین خود را تحریک نموده اول مقرر نمود و ملکه بدولتخانه همایون رفته عادل

گرامی خان گرجی از منازل متصل به دولتخانه همایون بود و اولیقلی رساند و از آنجا به
حرم محترم رفته کار را بر دوکان عصمت و طهارت ایشان زده اتخاذ [illegible]
سوزان الله الله گشته و از باغ سعادت به دولتخانه مبارک بخشیدند [illegible]
عادل گرامی خان اولیقلی را به ده نفر و امرا بردند و از آنجا هجوم بر در حرم آورده
چون قورچیان و ایشیک آقاسیان و خدمتکاران اهل حرم واقف شدند در را
بر روی آن جماعت [illegible] از آن جرات و اراده مانع شدند آن قوم بی رحم دیدند
که بدان عنوان کار از پیش نمی رود و بعضی از امرا مانع آمدند شب بر دست آمد
مایوس بازگشتند مسکی کان [illegible] بود و از [illegible] تیره چون روز دور گشا
جهان تاریک از روی زنگی چو چشم مور در عاشق بگی چون نمود [illegible]
از اراده آمده شبانه باسباب مقدر خیال بود که در آن شب که بر سر نواب بیگم
را راه گریز میسر شود و موجبات [illegible] القضا عمی البصر اقبال مانده اعتماد الدوله که در آن
زمان در حرم محترم بود و متعهد شدند که اگر نواب بیگم یک مبلغ از جهت امرا
و مقربان و یوزباشیان بدهد رفع این حادثه می توانم کرد و نواب بیگم اصلا
تنزل ننموده [illegible] برمقام دشنام امرا بود و اعتماد الدوله و مقربان درگاه که
تا نصف شب در درون حرم بسر برده دیدند که قضیه از اصلاح و مصلحت کاری
و فلاح درگذشت هر کدام بعنوانی خود را پنهان از دولتخانه بیرون انداخته گوشه
گرفتند و منتظر بودند که آخر معامله بچه منتهی میشود و آن شب نواب بیگم در حرم
نواب اعلی و شاهزاده سلطان حمزه میرزا و برادران ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا
و بعضی شاهزاده بیگم و والده فخر النسا خانم محبت و کلفت بهر جهت نامی شده [illegible]

واز کارخانه غیب و درگاه لاریب رفتن بیگم مقدر شده بود و نه بهر سو دست و پای فتاد
و مضمون فاذا جاء اجلهم لا یستقدمون ساعة ولا یستاخرون ظلم سحرگاه کین مهر
چرخ انتقام * برآورد تیغ ستم از نیام * غلطهای و الاسرار فی شدند * نوکران
بر این بهانه اجتماع شدند * امرا اجماعت اصرار داشتند با جمعی دیگر از ریش سفیدان
اویماقات از یوزباشیان و علمداران نزد شاه جمجاه فرستادند که بعرض
خاطر نشان کرده مانع قتل بیگم و والده اش شود یوزباشیان و علمداران بدر حرم
آمده امرا و قورچیان در دولتخانه جمع آمدند معروض رای انور داشتند که مادام
رفع بیگم و والده اش نشود مهمات سلطنت و معاملات دولت پیش نمی‌رود
داوری و آنست که مانع نشوند چون یوزباشیان و علمداران این سخنان را
بمسامع عز و جلال رسانیدند نواب التفات دور خواه گرده
گفت که اگر غرض قتل او ممانعت من نمیدارم او را بجانب مزندران فرستاده در آنجا
باشند هر چند حکایات مشتمل بر شناعت اجماعت گفت اثری نکرد تا الکه القوم
بقتل نهب داده نواب بیگم و والده اش را گرفته بقتل رسانیدند و این واقعه در
روز پنجشنبه غره شهر جمادی الثانی سنه مذکوره در دار السلطنه بوقوع انجامید نعش
نواب بیگم و والده را بمزار فایض الانوار خواتون کوچک برده بعد از تجهیز و
تکفین که در خانه بیگ حاتم آورده بودند در آنجا دفن کردند و در سنه
ماه از آنجا نقل کرده بمزار کثیر الانوار امامزاده شاه حسین علیه و آبائه
التحیة و الثنا دفن نمودند چنین است این چرخ بلند که زهر است و خلاف
آنگاه که بر مردم ظاهر شد که نواب بیگم را بقتل آورده مدعا زبان و قلمچیان ازدحام

شروع در نهب و غارت خانه‌های ارباب مناصب نمودند از جمله خانه میر قوام الدین
حسین را آنچه از صنادیق و نفایس وی بود و فرزند میرزا محمد خان استاجلو
و سایر بیوتات و کارخانجات را بنوعی نهب کردند که خانه او با تخته اثری برابر شد و مصداق
مذکور خاطر اهل حال گشت * آن سیه کار که از کبر جهان کو میگفت * با خلق سخن
بر کنگره سرای او فاخته * دیدم که نشسته بود و کوکو میگفت * و همچنین والده بیگم و
مادر و خانه ملا افضل منجم که اعتبار تمام و تقرب ما لا کلام یافته
و جمعیت بسیار بهم رسانیده بود تالان کردند و همچنین خانه اکثر حکام را تالان کرده
و در کوچه و بازار هر کس از جماعت بهم رسیدند مراجعت رسانیدند نواب
اعتماد الدوله میرزا سلمان بخانه خلیل خان رفته نواب میر شاه غازی توسل محمد خان
جسته وی بمنزل او آمده او را برداشته بمنزل خود برد و جمعی از ملازمان خود را مقرر کرد
که گشت بیک منزل او بدارند و ملا افضل پناه بقورچی باشی و میر قوام الدین حسین
خان برد نواب کامیاب اشرف اعلی چون مشاهده کرد که در فتنه بارگشته
اگر سادات و النوبتی سلسله علیه نواب سعادت و صدارت پناه شمس الاسلام
عالیجاه تیمور خان استاجلو را مقرر کردند که بمنزل وی رفته لوازم
بتقدیم رسانند و قریب بشش روز در شهر و بازار فتنه و فساد و آشوب بود
روز دوشنبه دوم ماه امرا و صاحب قدرت و اعتبار در خانه آمده
شاه و شاهزاده نمود و وقوع این حادثه بار دولتخواهی و خیرخواهی معروض داشتند
شاه جمجاه در برابر شدند که بیگم در باب
در آن باب قبول نفرمود آنگاه محمد خان از پیش طلب محمد دا

و طالقان را که بیگم از قبول امیر حمزه خان تغیر داده بود بدستور عنایت نمود و بعد از آن
احوال اعتماد الدوله میرزا سلمان رسیدند امرا عرض کردند که در منزل خلیل جنت
و چون مهم تاجیکان در مباشرت مهر جهه نواب عالی امر فرمایند علما مذ شاه جهانی را از روی
عاطفت بر زبان الهام بیان گذرانیده اند که مهمات بی وزیر نمیشود و وی اجازت در آن
چون تسلط و استیلا با امرا ترک زیاده از حد شد وی حضرت راضی خاطر همگنان در سنه
و شش روز در منزل جلیلخان ماند روز دوشنبه هفتم شهر مذکور قلعه های فاخره جهت وی
رفته او را بدر خانه او بردند و تحمیل بر روز یکشنبه دهم قلعه ها جهت شاه غازی مستوفی
الممالک الدین امرا ترکمان و تکلو و سایر اویماقات جمع شده او را از خانه محمد خان
بدر خانه بردند و هم درین ایام الکاء سمنان را به سید بیک کمونه داده مهر شرف [illegible]
بدستوری که در زمان شاه جنت مکان داشت بدو شفقت کردند و حسین بیک [illegible]
چون همشیره اش خانجان خانم دایه نواب شاهزاده حمزه میرزا همشیره نواب [illegible] خان
شاملو بود بخاطر امرا شاملو محفوظ ماند و بدستور در وزارت مستقل گشت و میرزا [illegible]
الدین حسین شیرازی که وزیر نواب بیگم و خانه او را تالان کرده بودند و منزل [illegible]
شاه [illegible] متحصن شده بعد از استشفاع و التماس بسیار مهم خود را قرار داد و مبلغی [illegible]
داد و مرخص گشته بشیراز رفت و ملا فضل منجم که اعیان دولت بیگی بود در آنجا [illegible] قلی سلطان
قورچی باشی متحصن شده بوسیله مشار الیه رهائی سوی الیه مقطع یافته شهر را [illegible]
بعد ازین قضایا رای امرا و عالم آرای و وزیر روشن ضمیر دانا برین قرار گرفت
که اردوی همایون با دربایجان رفته مهمات الکاء و شروانات و گرجستان
قرار داده از غدغه آمدن رومیه بیرون آید چند روزی [illegible] میشود در [illegible]

انداخت در روز جمعه چهارم شهر رجب المرجب نقاره بیرون زده در [illegible]
دار السلطنه قزوین نزول اجلال واقع شد و از آنجا روز یکشنبه [illegible] قرب آباد
فرمود و از آنجا بعد از اجتماع لشکر و تهیه یراق و اسباب سفر در چهارم شهر
شعبان سنه مذکوره کوچ برکوچ متوجه آذربایجان گشته در اوجان امرا [illegible]
امیرخان ترکمان که بیگلربیگی آذربایجان استقبال نموده و در چمن مذکور خرگاه
و خیمه و سایه بان بتقطیع و طمطراق زده نواب کامیاب اشرف اعلی و نواب
شاهزاده عالم آرای مهمانی فرمودند و از آنجا بطالع سعد و ساعت مسعود روز
پنجشنبه بیست و هفتم شهر شعبان سنه مذکوره بدار السلطنه تبریز داخل شده
هر یک از امرا و اعیان در منازل مرغوب فرود آمده ماه رمضان قصد [illegible]
کرده روزه داشتند مقارن این ایام امیرخان اراده وصلتی بسلسله شاهیه نموده
بخاطر آورد که شاهزاده دوران فاطمه سلطان که از بنات شاه غفران پناه بود و در
ایام حیات وی نامزد کابلی شاه جنت مکان نامزد شاهزاده سلطان حسین میرزا ابن
شاه اسمعیل بود در حباله نکاح خود درآورد و این اراده با اعتماد الدوله میرزا سلمان
و جمعی از امرا و [illegible] خود در میان نهاده حقیقت بمسامع عز و جلال این خسرو صاحب
قران رسانیدند و درجه قبول یافت و مقرر شد که در این ایام عقد واقع شود و بعضی
از امرای استاجلو و شاملو مثل حسین قلی سلطان شاملو ایشک آقاسی باشی و محمد خان
استاجلو و اتباع ایشان با این معامله راضی نبودند و سلسله فتنه و شر را در حرکت
آورده مانع میشدند چند روزی [illegible] خاطر ایشان موقوف شد و در اواخر
شهر رمضان این اراده از حیز قوه بفعل آمد و عقد واقع شد چون ماه رمضان انقضا

وعبادت القضا یافت شاهزاده عالم آرا رو بجنب مسجد شاهی که در صاحباباد
واقع است آمده باتفاق نواب صدارت پناه میرشمس الدین محمد صدر و سایر
علماء حقایق آگاه و امرا و اعیان و مقربان نماز عید ادا نموده بدولتخانه
همایون رفته همگنان بشرف پای بوس شاه عالمیان مشرف گشتند چون فصل
بواسطه حکیام بود اعتماد الدوله با امراء علیه در باب رفتن حدود و اطراف ممالک محروسه
که از آن صاحب وغدغه بود مصلحت و صلاح دیدند برای صواب نمای ایشان
این قرار گرفت که شاه و شاهزاده را در دار السلطنه تبریز که تختگاه آذربایجان
و اران و شروان است گذاشته و بعضی از امرا بکردستان رفته الکائی را
نهب و غارت کرده قلاع ایشان را بدست در آورند و بعضی دیگر در ملازمت
اقبال پناه اعتماد الدوله بطرف شروان روان گشته آن بلاد را از وجود مخالفان
رومی و شروانی پاک ساخته اندیشه آبادانی نواحی نمایند و مقرر شد که امیرخان
با امراء ترکمان و تکلو و تابین بجانب کردستان روند و نواب اعتماد الدوله
با سایر امرا و لشکریان و مقربان و یوزباشیان و الکای قاسمان
بجانب قراباغ و شروان در روز پنجشنبه هفتم شهر شوال شده کوره از شهر
هرکدام بر ضلع راه انحال قرار گرفتند و در روزی که از این قرار گذشت
بدین قرار دادند که امرا با تمام کی شده باتفاق بجانب شروان رفته مهمات آنجا
را کفایت ساخته حسب المرام پرداخته متوجه صوب دیگر گردند امراء عظام
همه یکدل و یکجهت رفاقت اعتماد الدوله متوجه قراباغ شده کوچ بر کوچ در اواخر
پاییز در یستان متوجه النصرت گشتند و شاهزاده عالم آرا در ملازمت نواب

در تبریز مانده خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه را میر اردو ساخته با نواب صدارت پناه
میرشمس الدین محمد و میرشاه غازی مستوفی و حسین بیک وزیر و قلیلی از ترکمان و
تکلو ناحکان را که اشتهار داشتند و مهر بزرگ را همراه بردند و درین زمستان بتبریز
قحط و گرانی بمثابه شد که یکمن نان بیست غاز شد و خروار گندم هشت
و بیست و چهار دینار خرید و فروخت میشد و جو هم بدستور و علی هذا القیاس
نسخ سایر اجناس و اکثر مردم نواحی و ولایات از گرسنگی و افلاس در شهرها
در شهر و بازارها و در دکاکین طباخان جا گرفتند هیچ روزی نبود که جمعی کثیر
به نگاه و نصیب کس از کوچک و بزرگ به راه آخرت شتابند و کم بالیست
دران گشته که کاشغر و دزیر تبریز بعد از سعی بسیار مقرر داشتند که هر روز
مقدار سی من آرد در شهر تبریز که از معظم بلاد است در دویست دکان هرکدام
در بازار و محلات نان پخته در دکان نهار اکل برا و در ده سوداگی کشند که از آنجا
بیرون داده بسیار ولی مضبوط و موکل باشند که بمشتری رسانند و در میانه حق
واقع شده و اخبار نان مذکور سوای آرد از هر جنس و متاعی که دل میخواست در آن
حمل می آورد و بعد از تصحیح القول استماع افتاد که شخصی از ان نان لقمه تناول ننمود
و از بعضی مسموع شد که کبابیان گوشت عورات مرده را کباب نموده بمشتری
میکردند در ایام زمستان و بعضی از بهار احوال برمنوال گذشت چون مروت
و عدالت شاه کامیاب خیرات و صلاح میکرد و عم شه جو عادل بود بر خود مسلم
عدل شاهان باز نواحی سال این حالت گرانی بحسب تنبیع مقتضای فلکی در ممالک
ایران خصوصا شروان و آذربایجان و عراق و خراسان و فارس و کرمان

تمام یافت و مردم بسیار تلف شدند چون بهار گشت و علف در صحرا پیدا شد مردم متفرقه
که از نواحی و ولایات جمع شده بودند به علف نهاده شروع در خوردن علف کردند
و اکثر ایشان مستسقی شده در همان محال فوت شدند **ذکر رفتن امرا و خانان با سرکار**
آصف زمان میرزا اسماعیل خان به شیروان چون اعتماد الدوله باتفاق امرا از حوالی تبریز
کوچ کرده با مردم دولت قرین انجا جهت اجتماع لشکر ظفر اثر چند روز توقف نمود
و هر کس از امرا و خانان سپاه لشکر خود دیده دران دشت بیابان عسکر زیاده از
صفوف با اوج و کواکب و ... در آمد شعر زیاده ز امواج بحر محیط فزون تر
ز باران فصل بهار چو برگ درختان فزون از عدد چو ریگ بیابان برون از شمار
بعضی یلان در بازره پوش و گروهی شکل‌های جوشن در بر ... ازدها در جوش
هیجا ... و یلان ... در آتش و غاغلطان بصفت نهنگ تیز حرکت و همانا پلنگ
شکار دوست بلند همت و ... سپهر ... را مکرر ز ... بر مثال ... تیز ... چون ...
گردن با سطوت و آتش جوشش کرد از ... برق ... رعد ... ازان منزل ...
بر کوچ متوجه ارسبار و قراباغ شدند شدت سرما و کمی خورش الاغان که سپاه دران
سفر نوعی شد که خرواری جو به ... تومان رسید و بعضی از ... در سرکار آصف زمان
و خاقان عالیشان ... تومان رسید اکثر لشکریان از اسب و شتر عاری شدند
با وجود این حالت سپاه زمستان از ارس عبور کرده با لکا شیروان داخل شدند
چون از استماع آمدن امرا و لشکریان ظفر اثر مردم آن ولایت و نواحی پراکنده شدند
سپاهیان خود را بکوهستان کشیده و بقیه از رعایا بقلاع انجا متحصن شدند آصف
زمان و امرا عالیشان مشاهده کردند که از بودن ایشان در انجا ان زمستان فایده

ران نیست و کوهستان از برف چنان گرفته که راه آمد و شد مسدود و دانست بالاخره
مشورت درمیان انداختند که فتح قلعه شماخی نموده بعد از ان از آب کر گذشته بجانب
اردبیل روان و قلعه شماخی بجانب شماخی
روان شدند و لشکریان اقتدار را ... تسخیر حصار ... دیگر باره ترکمان سر ... و القلعه ... است که باره آن
آن در رفعت از ایوان کیوان گذشته و دیده انجم و افلاک از تماشای آن خیره
و حیران شده کوه راسخ در کمال رفعت و سپهر شامخ در غایت حصانت
... قلعه برده دست از افلاک ... و از رفعت سماک ... سرکشی ...
زده رخنها در حصار سپهر ... زلیس کر فلک ... را ه بود ... از وقت ... کوتاه روز
بود ... از نظاره آن هراسان سپاه ... چو ما وا را ز و بدن قرص خواه ... بعد از چند
امرا اسبها پیش برده آغاز قتال و جدال نمودند و با تیر و ... و تفنگ خصم افکن
آن گروه بیبا مان که در درون قلعه بودند ... ساختند ... تفنگ ... زبان
جو نکان ... زده ... هزاران کره بر رگ جان زده ... تفنگ آتش افشان چو نخل کرم
ز آتش بار در عذاب الیم ... برون جست ترازکان برق داد ... کز ان شد ابر
از دها تیر باران ... کشیده کمان تیر باران رسید ... از ناله ... و باران رسید
ز گردی که بر برج افلاک شد ... خلا و ملا عالم خاک شد ... الغرض ... و ...
که تاب مقاومت ندارند در امان در آمده قلعه را دادند امرا و خانان باتفاق
آصف زمان بقلعه در آمده رعایا را استمالت ساختند و القلعه را غازیان تصرف نموده تمام
امرا از آب کر معاودت نموده خود را بفراغ بال کشانیدند و آن زمستان را انجا

کرده نوروز را در قراباغ نمودند اما قحطی و گرانی و مردن شتران و الاغان بمثابه رسید
که اکثر غازیان چاره نمانسته پیاده و در دانه درگاه شدند و بعضی دیگر گاوها هم رسانیده
رخوت و بنه خود را بدین گاو بار کرده خود از عقب گاو در امیرانند و ملازم و
نوکر نداشتند امرا عالیشان اصفهان دیگر صلاح در توقف ندیده احکام
مطاعه جابجا بامرای ایروان و گرجستان نوشته مقرر نمودند که چون رایات
عز و جلال در این سال بدان حوالی جهت دفع و رفع اعادی در حرکت خواهند بود
مهیا و مستعد بوده لشکر خود را معمور کرده باشند امنای اصفهان و خاقان عالیشان و
بارگاه همایون بان مفر رفته بودند تماماً از رفاقت یکدیگر جدا شده هر یکی
دختران که دو ماه و کسری از نوروز آن سال گذشته بود بار سبار آمده از
بحوالی دارالسلطنه تبریز آمده چند توقف نموده باتفاق بدارالسلطنه داخل شدند

ذکر بعضی از احوال امرای خراسان بعضی از ایشان که بعراق آمدند

تفصیل این اجمال آنکه
بعد از آنکه واقعه هایله مرحوم سکم واقع شد و این خبر بخراسان رسید سلطان حسین خان
شاملو سرزلوه و درویش خان که بسرعت و قدغن تمام از جانب حکم بهرات رفته بود
که شاهزاده خوش لقا عباس میرزا را بیاورد و حافظ از همراه دون شاهزاده جمع
کرده از هرات ولد خود علی قلیخان را وداع کرده متوجه درگاه معلی گردید چون دار
السلطنه قزوین رسید و آنجا مدکور قبول او بود توقف کرد جرات داد
دار السلطنه تبریز نتوانست شد با آنکه در خدمت شاه و شاهزاده از امرا کسی نبود
تمامی امرا و اعیان بصوب شروان رفته بودند چون نفاق و نزاع میانه امرا بغایت
رسیده بود سلطان حسین خان توهمات بخاطر خود راه داده در فکر

از امرا را با خود متفق ساخته با جمعیت بسیار و لشکر بیشمار خود را بدرگاه عالم پناه رساند
اکثر امرا و مقربان که در عراق بودند جمعیت بیشمار البته کرده احمد قلی خلیفه و
نیره شاه قلی خلیفه مهردار که حاکم سلطانیه و آنچه ده بود از سلطانیه بقزوین آمده با
حسین خان اتفاق نمود و بعضی اخبار نا ملایم از جانب انجماعت ملاحظه کرد
و هم در این سال چون عداوت میانه امرای شاملو و استاجلو و ترکمان و تکلو
تمام یافت و امرای ترکمان و تکلو هواخواه و فدوی شاهزاده سلطان حمزه بودند
و بعضی او را در نظر داشتند سلطنت برداشته در سایه لوای او زندگانی کنند
شاملو و استاجلو که خراسان بودند و از سلطنت شاهزاده عباس میرزا که در دار
السلطنه هرات بود و او و امرای استاجلو و شاملو که در پای تخت طهران واقعند
بودند و انجماعت را مرعی داشته نصب و جانفشانی از دست ندادند علی الخصوص
شاملویان خصوصا امت علی بیک ولد ولی خلیفه شاملو که در آن اوان از مقربان درگاه
شاهزاده سلطان حمزه بود و ولی خلیفه را آنکه وفا میان داده بود و علی قلی خان
او نگرده قولاً خلیفه شاملو برادر زاده سلطانعلی بیک را تعویت نموده ولی خلیفه را
بقتل رسانیدند و نزاع میانه انجماعت شاملو و انجماعت بهم رسیده و این خبر
مخالف عالیه میرزا خلاف مصبراند و اعتماد الدوله میرزا سلمان علی رغم ایشان
در ترجیت انشه و نفاق تمام در میانه امرا پیدا شد و هم در این حال میرزاده ابراهیم
ولد حیدر سلطان که دار السلطنه هرات از عقب شاهزاده عباس میرزا رفته بود
و از آنجا متوجه عراق شده بتهم بر ده والدش حیدر سلطان آمد چون حیدر سلطان
از امرای قدیمی شاه جنت مکان بود و کبر سن او را در بادیه ضعف و ناتوانی

حسب الحکم در قم توقف کرده مقرر شد که ولد او ادهم بیک که صغیر و هر دو بود دلشاد را
بر داشته بکار و لباس شاهی حاضر کردند و وی در زمستان این سال از قم بدار
الارشاد اردبیل آمده حقیقت معروض امرای نامدار و وزیر عالیمقدار گردید و معروض شد
که چون لشکر از شروان با دربایجان مراجعت نماید بدار السلطنه تبریز رفته
در اردوی معلی باشند و هم در اواخر این سال خدام ملکی خصال شاه والی نجف
از دار السلطنه قزوین باردوی همایون تشریف آورده بوسیله مساعی
میر شمس الدین صدر شیخ الاسلامی اردوی همایون بوی مفوض شد با تولیت آستانه
غازانی و مبلغ یکصد تومان مواجب از خزانه عامره مقرر گشت و هم درین سال در
روز سه شنبه شهر شوال میر هاشم قمی که از اعیان و اکابر سادات عراق بود و بکثرت
ملک و زراعت مشهور بود در قم فوت شد گفتار در وقایع سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه
روز پنجشنبه بیست و سیم شهر محرم الحرام سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه نوروز و تحویل نیر
درین سال فرخ فال شاه ملکوخصال و شاهزاده مرتضی الافعال در دولتخانه صاحب آباد
دار السلطنه تبریز بعیش و عشرت و فراغت و صحبت گذرانیده جشنی عظیم فرمودند
و امرا و اعیان و اکابر دار السلطنه بپای بوس و تهنیت سرافراز گشته شاهزاده
آفتاب لقا ایام بهار را بسیر و چوگان بازی گذرانیدند در خلال این احوال امرای عظام
و عساکر نصرت فرجام که بصوب شروان رفته بودند مراجعت نموده متوجه تبریز
گشتند امیرخان بیگلربیگی آذربایجان در اردبیل از امرا رخصت یافته بحوالی
دار السلطنه آمده توقف نمود تا آمدن اعتماد الدوله و امرای ذوی الاحترام با
بیکدیگر مشرف بپای بوس [illegible] و نواب شاهزاده خورشید لقا سرافراز

کرد

کردند قرب یکدو دفعه که از مرکز دولت اقبال پناه میرزا سلمان باتفاق امرای عالیشان بحوالی
شهر آمده امرا و حکام که در شهر بودند از مقربان و نزدیکان و تمامی شهریان و بازاریان
تا سنج باستقبال آمده علما و فضلا و مفاخرت امرای عظام و اقبال پناه و علم و نقاره جهت
بحایزه سرداری لشکر و رفتن بجانب شروان و بازگشتن بدان عنوان ارسال داشتند
و نوازش و تعظیم تمام اقبال پناه اعتماد الدوله با امرای عظام مثل میرزا محمد خان استاجلو
و امیرخان ترکمان و قلی سلطان افشار قورچی باشی و حسین قلی سلطان ایشیک آقا
باشی شاملو و شاهرخ خان ذو القدر مهردار و سیف خان شرف الدین اغلی تکلو و محمد خان
ترکمان مصاحب اردوغدی خلیفه تکلو و سایر امرا و طوایف و جماعات در روز سه شنبه
هجدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور بساعت سعد بشهر از راه خیابان داخل شده در دولتخانه
مبارک رفته بپابوس شاه و شاهزاده سرافراز گشته بعد از عرض حالات هر کدام بمنزل
و مقام خود رفته قرار گرفتند ذکر بعضی از حوادث روزگار غدار و بر طرف شدن
امرا و تغییر و تبدیل مناصب بعضی از ارباب عز و شرف چنانچه خواجه حافظ شیرازی میفرماید
دل منه بر دنیی و اسباب او :: زانکه از وی کس وفاداری ندید :: کس عسل بی نیش ازین
دکان نخورد :: کس رطب بی خار ازین بستان نچید :: در وقتی که اقبال پناه اعتماد الدوله
میرزا سلمان در سفر شروان با امرای عالیشان بود سیادت پناه میرشاه غازی مستوفی
الممالک در دار السلطنه تبریز در ملازمت رکاب ظفر انتساب همایون بوده و رتق و فتق
مهمات کلی و جزوی در قبضه اختیار و اقتدار مشار الیه بود اگر چه سیادت پناه مشار الیه
بود اگر چه سیادت پناه طریق حزم و احتیاط مرعی داشته مهمی که موقوف بتصدیق اعتماد الدوله
بود معروض میگردانید اما از تبریز اخبار نا ملایم بر او و ایشان رفته که نواب اعلی میرشاه

غازی را در بر کرده بواسطه این اراده که از قوت بفعل بیاید و جمعی از تاجیکان خوزستان
منفسد که در خدمت نواب کامیاب اعلی بود ند بعضی سخنان موحش نوشته منتشر ساختند
تا آنکه اعتماد الدوله آزرده گشته گرفتن میرشاه مذکور را با سایر تاجیکان از صدور و ناظر و غیرها
در میان نهاده با امرای عظام درین باب قسم بخورد و طیب خلیفه و القدر علمدار که یکی
از اعیان قزلباش و مقربان درگاه عرش اشتباه بود و تحصیل وجوه و رجحان از گرفتن میر
موی الیه مقرر نمود میرشاه غازی مذکور چون از استماع این اخبار آگاه شد و در مقام دفع
و تلافی خاطر اقبال پناه و امرا در جاده مدارا بر تغافل نهاده و چون میانه او و اقبال پناه
و همان نمود که تصمیم قرار یافته اعتماد بر آن نمود و بعد از آنکه اقبال پناه و امرا الشهرا
مسامع عز و جلال رسانیده نواب اعلی را که مدار بر تصدیق قول و رضای خاطر ایشان
قبول کرده فرمود که طیب خلیفه میرشاه غازی را گرفته بقزلباش او ورده و ضبط اموال
او نماید و در بیست و هشتم شهر مذکور طیب خلیفه مشار الیه را بمنزل او رده
اموال او نمود و معامله بر رجحان مشار الیه مبلغ هفت هزار تومان با اصل فرع و خدمات
یافت و استغفار از خواجه محمد باقر خراسانی که در زمان شاه جنت مکانی بعضی از وقایع ناظر
و بعضی ایام وزیر شروان بود و حسب الامر شاه و الا گهر مفوض شد و خواجه فتح الله اصفهانی
که مستوفی قورچیان بود او نیز معزول شده مبلغی بر رجحان از و گرفتند و سایر تاجیکان
اصلاح مهمات خود کرده ازین معرکه بعزت رهایی یافتند و هم درین اثنا مسرعان
تمام از کوه گیلویه آمده خبر دادند که قلندری تشکل و هیأت شاه اسمعیل ثانی در کوه گیلویه
خروج کرده و نموده که شاه اسمعیل است و بعضی سخنان که شاه و اخیار مقرر دن گویا
مذکور می سازد و مردم تکان و خدمات و اکثر ایلات تولی او نموده اند جمعی کثیر از

اکراد انجد و و و ولایات بر سر او جمع شده با مردم و اقوام خلیل خان افشار که ایلچی
حاکم و نواح او را از ولایت بکر و شده بعضی از اقوام و پسر او را بقتل آورده اند چون
حقیقت بسمع اشرف رسید امر اصلاح درین دیدند که خلیل خان متوجه انصوب شده
تمامی لشکر افشار را از کرمان و یوانات و کوه گیلویه با امرای فارس بر سر او تعین کرده
رفع و دفع قلندر نماید خلیل خان مدغدغه و اضطراب تمام متوجه شده روانه آن صوب
گردید سابقا مذکور شد که سلطان حسین خان شاملو که از خراسان آمده بود در قزوین
او بود توقف کرده جمعی از امرا را بر سر خود گرد نموده دلیر و دارا ده آمدن بدرگاه عالی
اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا سلطان جوان از امرای شاملو هراسان بود و هیچکس در جهت
ایشان شده با دیگر امرای عظام مشورت این اندیشه در میان داشت چون حسین قلی سلطان
شاملو که از اعاظم امرای شاملو بود و کثرت خیل و حشم از همه ممتاز و در خاطر بر سر
بر دفع او گماشتند شاملو داو را در مقام تربیت او داشتند و او را بمنصب شاملو
موسوم طلبیده نزدیک دانیده مشار الیه با او دماغ مقربان شده در مقام قصد حسین قلی سلطان
مشار الیه را در شب چهارشنبه نهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره بقتل آورده چون
مرض نقرس و مفاصل گرفتار بود و حرکت و قیام نمی توانست کرد آن زمان از سر او برکنده
کشتی و از حالات نقد و رنگ و طاق حنطاد و سکه و نقد را برکرده دست بدست
تا در خرالامر شاملو یان بر دوزد او دوره سر او را از تن بر داشتند این رباعی در تاریخ
طلوع و فات و بعضی از افاضل زمان برزده چون بود سرکش فتنه برپا و فساد تا شاه
تنگ صراحی افکار نماد تا خوره تنگ حران کرده و دران سر شکسته خون او را
بیاد و جماعت شاملو و مهدی قلی بیگ لله او که اینک اقاسی اتی شاهزاده بود و قرار

کرده از هم پاشیدند و هم درین ایام حسین بیک وزیر که خالوی علی قلی خان بود
روز چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره او را از وزارت عزل کرده
مدتی متواری و بعضی ایام در خفیه [illegible] بود در آخر روز جمعه ۲ شهر جمادی الثانی
سنه مذکوره در حوالی [illegible] مقتول شد بعد از فرار که بدست در آمده بود و بقتل رسید
و خواهرش خانجان خانم که مادر علی قلی خان بود و دایه نواب شاهزادگی در روز
شنبه ۲۳ شهر مذکور بقتل آمد و جماعت شاملو و اخوان و انصار ایشان متفرق شدند
این اخبار چون بسلطان حسین شاملو رسید و ازین جانب چون همگی خبر وقایع
خود می شنید بیکباره جرات آمدن نمی توانست تا آنکه این جمعیت برهمگنان ظاهر شد
اکثر مردم از دور گشتند و او خود چون از دار السلطنه قزوین بیرون آمده خود را
باردبیل انداخت و بخاطر مخفی شد و اسکندر بیک شاملو که مشهور [illegible] خان بود
از دار السلطنه تبریز بقصد او متوجه خطه مقدسه شد بعد از وصول بدانجا او را در آنجا
بقتل رسانید و میرزا محمد کرمانی که وزیر او بود بگیلان گریخت چون خبر قتل سلطان
حسین خان بدار السلطنه تبریز رسید جای او و الکای او را باسمعیل قلی بیک شاملو
شفقت فرموده و اسمعیل قلی سلطان موسوم گشت و حاجی حسین قلی سلطان را
آقاسی باشی را [illegible] حسن سلطان عنایت فرموده او را ایشیک آقاسی باشی کرده
و حاجی مهدی قلی بیک ولد حسین قلی سلطان که ایشیک آقاسی شاهزاده سلطان
حمزه میرزا بود و بطهماسب قلی ولد قور حسن سلطان دادند و مناصب شاملو را با [illegible]
دیگر دادند و هم درین ایام معامله کار خیر امیرخان ترکمان با شاهزاده فاطمه سلطان خانم
سابقا مذکور شده بود و اتمام یافت بعضی از امرا شاملو و استاجلو مانع بودند

زنگان

زنگان و تکلو با آن اتفاق و جمعیت تمام کرده بره محمد خان استاجلو را که در آن
اوان بزرگ و ریش سفید طایفه استاجلو بود بجانب خود آورده منصب للگی
شاهزاده سلطان حمزه میرزا باو نامزد فرمودند و اول حال [illegible]
و بره محمد خان و [illegible] خان هر دو سابق [illegible] شدند و [illegible]
در منازل امیرخان که در تبریز ترتیب و اتمام داده طوی و جشنی عظیم شد و ترکمان
و [illegible] که تصور بود [illegible] بدل شد ولی مانع و مزاحم شاهزاده فاطمه سلطان خانم
در روز پنجشنبه ۱۷ شهر ربیع الثانی سنه مذکوره بخانه ایالت پناه امیرخان بردند
زفاف واقع شد و خان [illegible] حاصل گشت و بعد ازین طوی محمد خان ترکمان
را نیز اراده دامادی بخاطر آمد و [illegible] خان باو [illegible]
مناسبت حسن و جمال بود و مرتضی قلی خان پرناک ترکمان اراده خواستگاری
و واسطه محمد خان [illegible] بود و بجهت خود خواستگاری نمود و بعقد و نکاح و تصرف
خود در آورد و [illegible] بعضی جهات طوی و تغییر و تبدیل در آنکار جمعی باتمام رسید
[illegible] امرا و وزرا باین قرار یافت که چون اوایل تابستان [illegible] ییلاق
که از آنجا تا دار السلطنه تبریز ده دوازده فرسخ است بیرون رفته در آنجا قرار
گیرند و مصلحت وقت و [illegible] آنجا بهر چه قرار گیرند عمل آورند و هم درین سال اخبار
مخالفت و یاغیگری امرای شاملو و استاجلو و قاجار از خراسان رسید و [illegible]
که [illegible] خلیفه تکلو بعد از [illegible] شروان بمشارالیه عنایت شده بود و [illegible] سلطان
ولد پوداق خان که قبل ازان حاکم آنجا بود و جمعی [illegible] امرا شاملو بدانجا آمده [illegible]
را تصرف نمود و ملازمان [illegible] خلیفه از آنجا گریخته بیرون آمدند و در عوض [illegible]

قصبهٔ اردبیل که عبارت از ملک بهرام و سیورغال ری است مدد و اعانت نمود
و محمد سلطان بار دیگر استقلال فرموده سبزوار را متوجه گردیدند در روز جمعه
چهارم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره مولف این نسخه را که از وزارت شاه عادل
مستوفی الممالک معزول شده بود وزارت اردو و خدمت خلیفه و میرزای ملوکانه
مذکوره عنایت فرمودند در روز دوشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره
نواب صاحبقران و نواب شاهزاده با جمیع امرا و ارکان دولت قاهره از دار السلطنه بیرون
رفته در پل شوراب فرود آمدند تا اواخر شهر مذکور در آنجا توقف کرده و اوائل شهر
رجب بموضع اسکندر نزول اجلال واقع شد و قریب ده دوازده روز در آنجا مانده
اول رای امرای عظام بر این قرار گرفت که نواب کامیاب علی سلطان محمد پادشاه
در همین موضع با خانه کوچ توقف کرده امرای نامدار شاهزاده مظفر لوا سلطان حمزه میرزا
را برداشته از راه ییلاق بازارچای بحوالی نخجوان و ایروان برده مهمات ایشان
را سامان داده از گنجه و گرجستان و قراباغ بیرون آیند چون این مشورت [illegible]
عز و جلال خسرو صاحب اقبال رسید قبول این معنی ننموده فرمودند که مهاجرت [illegible]
اعزاز مسند [illegible] از قبیل محالات بلکه از ممتنعات است در این باب [illegible] چون
امرای مذکوره دران مرتبه پادشاه و شاهزاده کاری پیش نخواهند برد و [illegible]
لشکری هم چندان فرمان برداری و اطاعت ننمودند در این مرتبه هرکاری
پیش نخواهند برد رای ایشان بر این قرار گرفت که اردوی خانه کوچ را در [illegible]
گذاشته شاه و شاهزاده را برداشته متوجه ییلاق بازارچای گردند و در اوایل شهر
مذکور خانه کوچ را گذاشته متوجه گشتند و هم در اوایل این سال در روز [illegible]

صفر سنه مذکوره حیدر سلطان ترکمان که زنده بود سالکی بود در قم عالم آخرت نمود
مشار الیه در شهور سنه عشرین و تسعمایه که نواب شاه جمجاه جنت پناه در دار السلطنه
هرات میرزا بوده ماند و امیرخان موصلو لله بوده وی در سن بیست سالگی قورچی ترکمان
نواب شاهی بود و لله او در جوار حضرت معصومه علیها السلام و التحیه دفن کرده در این
خبر فوت او در دار السلطنه تبریز بمسامع عز و جلال رسید [illegible]
که قم و نواحی و توابع باشند با محالات [illegible]
سلطانی موسوم گشت و منصب خانی [illegible]
نمودند و حکم مطاع نفاذ پیوست که [illegible] سلطان [illegible]
شاهی که متوجه الکا [illegible] حاضر گردد و چون فوت [illegible] امرا [illegible]
و تکلو در درخانه با علی مرتبه رسید احکام مطاعه به بیگلربیگی تمام ولایت خراسان
باسم مرتضی قلی خان [illegible]
مقدسه با ایلغار تمام [illegible] سبزوار [illegible] سلطان [illegible]
تکلو [illegible] سلطان [illegible] مشهد مقدس [illegible]
حال بعضی از امرای استاجلو که در خراسان الکا داشتند [illegible]
و ولی خلیفه [illegible]
است بیک [illegible] استاجلو در سمنان توقف کرده شاه قلی سلطان [illegible]
تا در این مدت میانه مردم استاجلو و تکلو [illegible] نزاع واقع شده [illegible]
اردو و خدمتی خلیفه تکلو بود دران قضیه بقتل رسید و شاه قلی سلطان افشار [illegible]
خود را بدار السلطنه تبریز [illegible] رسانید و بعضی از اهل [illegible]

مباینه این دو طایفه صلح واقع شد و درین محل صلاح احوال خود را از جانبین
دران دیدند و هم درین سال روز چهارشنبه ۱ شهر جمادی الاول [illegible]
خانم دختر مرحومی سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا که بدستور شاهزادگان
در حرم محترم می بود جهت نواب شاهزاده حمزه میرزا عقد بستند و هم درین
سال منصب جلیل القدر قضاء معسکر ظفر اثر را حضرت شاه ابو الولی انجو که اعلم
علما بود تفویض فرمودند و شاه حیدر شریفی معزول ساخته وی رخصت تبریز یافت

ذکر وقایعی که در خراسان واقع شده بتفصیل

درین سال چون خبر ناملایم درباب
قتل امراء عظام شاملو و قتل همه برادر و عالی قلی خان شاملو که در دار السلطنه هرات
بود و از عراق بخراسان رسید مشار الیه چاره بغیر مخالفت و انتقام ندیده شاهزاده
ظفر لوا عباس میرزا را که در سن یازده سالگی بود از تاریخ ولادت تا آن زمان در هرات بود
برداشته بقصد سلطنت و ملک گیری از هرات بیرون آورده کس باطراف خراسان
برد امراء تابع و موافق مثل اولاد خلیفه شاملو حاکم سرکار قاین فرستاد اراده توجه
بمشهد مقدس نمود و چون از غوریان و خواف و جام و باخرز و [illegible] بولایت
زاوه و محولات رسید مرشد قلی خان چاوشلو که از اعیان امراء استاجلو بود و در کثرت
خیل و حشم و شجاعت از سایر امراء ممتاز بود با علی قلیخان [illegible] اراده
درباب سلطنت شاهزاده با او در میان نهاده مشار الیه درین امر با او موافقت نموده
سلوک داشته این رای را پسندیده و خود این امر را پیش گرفته [illegible]
در کوشش کوشیده شاهزاده عباس میرزا را بتخت سلطنت نشانده [illegible]
که از سادات صلحا و فضلاء زمان بود و از مشهد مقدس بیرون آمده متوجه عراق بود

بعضی از صلحا فاتحه سلطنت و پادشاهی آن شاه عالمیان را بدست خود و انداخت شاه جمجاه
را انجا نشست و خطبه و سکه بنام نامی او خواندند صلحا و علما در آن مرجع [illegible]
نموده مضمون این ابیات ادا نمودند ؛ خدایا شاه ولایت پناه ؛ که این شاه را
دارانده کاه ؛ بهر کار توفیق یاورش سبیل ؛ بود سلطنت بین او جبرئیل ؛ فزون باد
عمرش از هرچه هست ؛ کلید در فتح بادش بدست ؛ بکامش فلک باد گردون بهم
زمانش بدام و جهانش بکام ؛ زمان باد یار و زمینش زمین ؛ زهی چون حق [illegible]
زمین ؛ در روز عید از شهور [illegible] سنه مذکوره جلوس سلطنت قرار گرفت و احکام
و مناشیر بولایات خراسان نوشته از انجا بسعادت و اقبال بجانب مشهد مقدس
نموده در حرکت آمدند بعد از وصول بدان ولایات عرض [illegible] احکام و رسل و رسایل
نزد مرتضی قلیخان فرستاده او را دلالت نمودند که اطاعت امر پادشاه نموده بدستور
در سلک خانان و امراء عالیشان منخرط باشد مرتضی قلیخان از اطاعت ایشان ابا نموده
در مقام مقابله و مجادله در آمده ابواب جنگ و جدال را مفتوح گردانید سه چهار ماه
نواب شاه عباس با امرا و لشکر بمشهد و [illegible] حوالی طرق و حوض [illegible] که از
و مزروعات [illegible] آنجا است جنگ و جدال و یورش بسیار واقع شده
ظفر [illegible] بتقصیر نمود بالاخره از فتح آن مایوس گشته بجانب نیشابور رفتند
فتح نیشابور اقدام نموده جماعتی از [illegible] سرداری درویش محمد خان [illegible]
که حاکم آنجا بود مقاومت نموده قلعه نیشابور را گرفتند و چون معارضان محاصره مشهد مقدس
[illegible] سلطان قاجار در میانه [illegible] جنگ امراء شاملو شاه نوجوان بیرون آمده
بود و از معسکر ایشان گریخته ملحق شاملویان بود و در رکاب ظفر انتساب شاه عالیجاه

سبزوار آمده بلده سبزوار را از تکلویان گرفت و در آنجا رحل اقامت انداخت چون
واسفراین و ترشیز و سایر ولایات خراسان سوی مشهد و نیشابور مسخر اولیای
دولت قاهره عباسی شد از آنجا کوچ بر کوچ متوجه هرات شد مرتضی قلی خان پرناک
رونده از پی ایصال این خبر به درگاه معلی فرستاد این اخبار وحشت آثار در
برکنارها و بازارهای اردوی کیوان پوی رسید حکم قضا جریان عز اصدار یافت
که امرای ترکمان و تکلو به سرکردگی محمد خان متوجه خراسان شوند و در مشهد مقدس مرتضی
قلی خان و امرای شاهی سیون پیوسته در دفع و رفع ایشان کوشند محمد خان
ترکمان و اسمعیل قلی سلطان شاملو و قورخمس سلطان و اردوغدی خلیفه و اکثر امرای
ترکمانان و تکلویان از اردوی همایون جدا شده هر یک به الکای خود آمده سرانجام
در الکای خود نموده در ترتیب قشون لشکری خود داده بعد از نوروز ییلاقات
میل التمام در حوالی در این جمعیت نموده متوجه خراسان گشتند و اردوی همایون
در ییلاقات بازارهای و کوکجه دکز بود و حوالی گنجه و گرجستان آمده آن زمستان را
در آن حوالی گذرانیدند و هم درین سال خبر رسید که وزیر خراسان بود به واسطه
در خراسان ملکی یافت در ییلاق آغجه بار اردوی معلی آمد و تولیت مشهد مقدس به او تفویض
شده متوجه عراق گشت و از عراق چون به دامغان رسید در آنجا توقف کرد و از
بیم غوغای امرا پیشتر نتوانست رفت و هم در آنجا عالم بقا را رحلت نمود و هم در آن سال
ابراهیم سلطان ذو القدر با لشکر آراسته به درگاه معلی آمد و در حوالی کوکجه دکز به اردوی
همایون ملحق شد و هم درین سال حکومت گیلان از سلطان علی خان پسرزاده عبدالله خان
استاجلو داده سید حسن قراباغی را وزیر او ساختند ایشان به گیلان رفته ساختند

در اوسط این سال طاعون و وبا در بلاد آذربایجان و بعضی از بروات شایع شد چنانچه
روزی در دار السلطنه قریب به دویست و سیصد نفر میمردند و درین سال آق
شهر ارکس از تبریز و بعضی ولایات آذربایجان در تبریز رحلت نمودند و هم
در اواخر این سال به طریق معهود لشکر تاتار از دشت قپچاق و راه دربند با الکای
شیروان آمده شروع در نهب و غارت و اسر مردم آن ولایت نمودند
چون اردوی معلی در حوالی گنجه و گرجستان بود و بعضی از امرا آمده امرای شیروان
و قراباغ فرستاده از آب کر عبور نموده در شهر وی به مقابله لشکر تاتار رو
در حوالی شماخی محاربه عظیمی دست داد و لشکر ظفر اثر غالب آمده لشکر تاتار شکست یافت
و غازی کرای خان که برادر عادل کرای خان که سابقاً گرفتار شده به دست غازیان
درآمده و بقیة السیف لشکر تاتار خائباً خاسراً از ولایت شیروان گریخته به جانب
مقام خود مراجعت نمودند امرای ظفر شعار این فتح نامدار کرده غازی کرای را
برداشته از شیروان در میدان جنگ به اردوی همایون ملحق شدند و غازی
کرای خان را به سجده اشرف اردوی مشرف ساخته کرای را در قلعه الموت برده نگاه داشتند
درین باب فتحنامها و محاربات نوشته به اقصا و اکناف ممالک محروسه فرستادند و هم
درین سال خلیل خان افشار حاکم کوه گیلویه که از دار السلطنه تبریز قصد و وقوع
شاه اسمعیل که دعوی سلطنت می نمود و کوه گیلویه رفته بود
او نداشت لشکر رفت از به شهر را به قتل آورد و الکای کوه گیلویه را
و نواحی تصرف قلندر درآمده حکم و فرمان او در آن نواحی اجرای تمام یافت و هم
در آن سال میرزا محمد خان استاجلو که در زمان شاه جنت مکان مشهد مقدس

بود بواسطه شرب خمر و ضعف عالم جاودان انتقال نمود و جای او را به برادرش میرزا مراد
خان خصوصا عنایت فرمودند و درین سفر امیرخان مرخص شده به دار السلطنه
هرات آمد و امرای ایروان خصوصا محمدی خان تکلو با لشکر خود مراجعت نمودند و شاه گیتی
قریب ده هزار سوار باردوی معلی آورده بود ذکر وقایع سنه تسع و ثلثین و تسعمایه نوروز
سلطان درین سال در شب پنجشنبه [illegible] شهر صفر سنه مذکوره شاه کامیاب و شاهزادهای عالیشان
با امرای عظام و وزرای کرام در موضع میدان گلک نوروز نموده بجشن و صحبت مشغول
گشتند و تمامی امرا و مقربان بپای بوس اشرف [illegible] و شاهزاده حور سرشت لقا
سرافراز گشتند و رای عالم آرای اقتضای مهمات گرجستان تعلق گرفته چند روزی
در میدان گلک توقف کرده و از آنجا بجانب گرجستان آمده از آنجا [illegible]
اردوی همایون در آنجا توقف فرموده و بسبب خان شرف الدین [illegible] سرکرده دیگر
طغیان نموده اکثر امرای ترکمان و تکلو متابعت ادهم سلطان و غیر ذلک [illegible]
کرده مقرر شد که دختران سلاطین آنجا را از سلطان محمود خان ولد لواصات خان
و اسکندر خان ولد لوند خان جهت شاهزاده حور سرشت لقا سلطان حمزه میرزا
خواستگاری نموده پسران ایشان نیز بدستور قدیم بدرگاه معلی آمده در رکاب
رکاب ظفر انتساب بسر برند بعد از وصول امرای عظام مذکوره با لشکر گرجستان
سلطان محمود خان مشهور [illegible] گردن اطاعت و انقیاد [illegible] جان [illegible]
ولد خود و لواصات میرزا که در حسن و خوبی بود و این بیت در شان [illegible]
گشته بود بیت بوی پیراهن یوسف ز جهان گم شده بود [illegible]
نو [illegible] آورد [illegible] او را همشیره [illegible] گوهری بود در برج عفت و [illegible]

و بعد از تسلیم امرا کرده امرای [illegible] و اکرام تمام بدرگاه گیتی پناه رسیدند
در شهر شعبان سنه مذکوره زهره و قمر را [illegible] اورده [illegible] کیوان [illegible]
میرزا [illegible] حکایت حسن [illegible] افتاده [illegible]
[illegible] از دحام تمام تماشاییان و هجوم خلایق [illegible] رباعی در باب [illegible]
[illegible] و نواب [illegible] و صدارت پناه [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] نوبت جواب [illegible] نوبت [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] سلطان نوبت شاه کامیاب [illegible] مذکور [illegible] الاسلام [illegible]
[illegible] سلطانی [illegible] امرای عظام [illegible] اسکندر خان [illegible] شده [illegible]
در مقام قریب [illegible] تسلیم [illegible] دور [illegible]
این خبر که [illegible] عرض [illegible] اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا
سلمان در حرکت آمده در اواخر شهر رمضان سنه مذکوره از [illegible] باتفاق امرای عظام در [illegible]
[illegible] سلطان قورچی باشی افشار و [illegible] خان [illegible] ذوالقدر و [illegible]
خان و [illegible] امرا و مقربان متوجه گرجستان شدند و از [illegible] گذشته [illegible]
سلاطین گرجستان [illegible] نزول نموده [illegible] خان [illegible]
ایشان ملازمت اعتماد الدوله و امرای عظام [illegible]
اسکندر خان [illegible] تسلیم کرده [illegible] میرزا [illegible]
[illegible] خراج [illegible] گرفته [illegible]
هزار تومان مقرر نمودند [illegible] اعتماد [illegible]
میرزا سلمان [illegible] گرجستان [illegible] ساخته [illegible]

اهلی از اردوی همایون بصدور نفاذ احکام و جهار در باب آمدن مشار الیه ایرا
برسید و خاطر متوجه سفر خراسان بود اعتماد الدوله در همین منزل خلعت پادشاهانه
از کمر خنجر و شمشیر مرصع و جقه و اسب با بالاپوش طلا دوز بمو رسیاوون راو
سایر مردم الکاکوچ کرده شب بکنار آب کر فرود آمد و صباحی که اول ماه
ذی قعده بود بگلزار دره ناارده همایون آمد شرف پای بوس نواب کامیاب
اعلی شاهزاده خورشید لقا سرافراز شد و کستندیل میرزا و اله کسند رخان ارده
بود او را با دوهم سلطان زنگان همراه کرده که قلعه او بوده محافظت نمایند ذکر بعضی از
فتوح که درین سال واقع شد و فرستادن ایلچی ابراهیم خان با حکومت جانب روم نزد سلطان
مرادخان سابقا مذکور شد که عثمان پاشا گرمه دوت قزلباش گرفتن الکا ایشان متوجه
باخود قرار داده بود که دهم و اسمبل الوده‌ای و بال دانده این عقاب در کال
چون از شکست شروان فارغ شده بحذافت در دربند صرف نموده ایران
قزلباش و عوام جمعیت و اسباب لطایف حق ساختن اجتماع او بوده حوا
انها را بنظر خواندگار در آورده دیگر باره در باب آمدن بالکا ایشان ترغیب کرد
و این جمعیت را بنظر انور پادشاه روم در آورده کمال تحسین یافت و در باب
لشکر قزلباش و الکاء ایشان مضمون چند خاطرنشان نموده اجتماع را تحریک در آورد
و هم درین سال هادوسی چند از لشکریکی از ارزروم روان دور لشکر پاشای اوزن
اعلی سرافراز شد از سنان پاشا که وزیر اعظم بود و میل جانب قزلباش داشت
انشاد فرستادن ایلچی شده بود که چون عثمان پاشا تعارف بعد از ات ایران
ایلچی روانه کرده اند شاید که خواندگار در سر شفقت آمده کوسی نحاف واهی عثمان پاشا

نماید و هم درین سال از ارض روم لشکر بجانب ایروان آمده ذخیره با قلعه
مصالح ضروریات قلعه آورده قلعه قارص که سرحد بود و میان الکاء خواندگار
و قزلباش محصور و چند مدت خراب و بایر افتاده بود و اتمام آن حسب المرام
داده لشکر و ذخیره با اسباب و الغنگ در انجا گذاشته مراجعت نمودند چو
این خبر بیگلربیگی ایروان که محمدی خان استاجلو باشد رسید و همراهان
هراسان کمر را خفیف یافته بسر ارض عرضه داشت نموده خود و بارای
وضع انجماعت از ساختن قلعه داشت بالاخره همگنان مصلحت دران دیدند که ابراهیم
سلطان زنگان را که بر نخل دو اشمنی فرستند و صلاح از افراد ان ممتاز و سرافراز
بود بهمت خانی سرافراز شده بالحکری بجانب روم رود و حقیقت
جلال آن پادشاه صاحب اقبال رسانیده سنان پاشای وزیر اعظم را واسطه
ساز و پادشاه گرمانده دیگر باره بصلح منجر شد و این جنگ و نزاع از میانه برخیزد
و مسلمانان رفاهیتی حاصل کنند و چون معامله خراسان و خبر پادشاهی عباس
درمیان بود بالضروره نواب اشرف اعلی بجانب خراسان میرفت
صلاح در فرستادن ایلچی دیدند که تا رفتن او بجانب خراسان
لشکر و میان آذربایجان و ایروان نیاید غافل از آنکه پاشای روم دیگران
سکونت بیرون ز اراده تو خبر دگرست در شهر رمضان سنه مذکوره
موضع زنگان مهمات ابراهیم خان را سامان داده و خلعتهای فاخر با تنقسوقات لایق داده
و او را همراه صاحبه روانه گردانیدند و از جمله کتابی که بجهت رساله تسلیم نمودند
کتابت وزیر اعظم سنان پاشا است که اقبال پناه اعتماد الدوله میرزا سلمان

مجلس خاقانی بخط خود کتابت کرده تسلیم نمود و صورت این قضیه بدستان قلم و
بستان بالی مودت و وداد و دافع کدورت و فساد باشند ذات فرخنده
صفات و وجود فایض الجود کثیر الخیر و الاحسان جلیل القدر و الشان معالی جناب
صدارت مآب ناهج مناهج سلطنت عظمی ناظم مناظم خلافه کبری کفیل مصالح انام
مدبر جمهور الامم صاحب السیف و القلم الآمر ان الله یامر بالعدل و الاحسان
صاحب رایات الشجاعه و الایاله ناصب رایات العظمه و الجلاله ناشر صحایف الرافه
فی العالمین باسط اجنحه الرحمه علی رئوس المسلمین صدر بلند قدر سولار انام سردار
عساکر اسلام المستضیء من رای منور النیران المستحفظ عنه قدره القدر رفیع القدر قدرین
سلطان اعاظم الوزرا فی الآفاق مستخدم الامرا بالاستحقاق وسیله ظهور مصالح سلاطین
و ذریعه سرور و فلاح عالمین المستمسک بعنایت الملک المستعان و المختص بلطایف الطاف
الرحیم الرحمن مستجمع المعارک الصداره و الوزاره و الشجاعه و الجلاله و المجد و الابهه
و العز و الاحسان و الرافه و الامتنان [illegible] عنان پاشا سبب صلح و صلاح پادشاهان
حوزه اسلام و باعث فوز و فلاح حامیان شریعت حضرت سید انام علیه و آله و اصحابه
افضل الصلوه و اکمل السلام و وسیله رفاه خواص و عوام باد بالنون و الصاد و بعد
تشیید قواعد خدمات مخالصت نصاب و تاکید معاقد تسلیمات مصادقت انتساب
مصور ضمیر منیر خورشید تنویر و مکنون خاطر خطیر فیض تاثیر مجده الاماجد و الاکارم
عمر جاه و شرف بلند قدره و رفعه جنابه [illegible] رفاقت چند نفر از نوکرجیان و مهمانداران
شروان فرستاده و در شماران ملاقات سکربیکی و امرا شروان بعد از طی مراحل
و منازل و اطلاع بر حقایق اعلی و اسافل آن دیار نموده بین جناب ایالت مآب صدارت

بلد

قباب عنوان پاشا حفظه الله تعالی من نشاء رفیع بجز مساعدت نمود و بملازمت عالی
مشرف گردیده و اوراد و دعای او آنچه دیده و شنیده باشند خواهد گفت حسب
الصلاح و الوعده پالت‌ها امارت پناه حکومت دستگاه ظهیر الایاله و الحشمه و الرفعه
و التمکین ابراهیم خان ترکمان که مدبر امرا بزرگ شده و بشرف خویشی ارجاع
شاه جهان پناه مشرف و مباهی اند برسم رسالت و اظهار حقوق یگانگی و صداقتهای
که شاه جنت مکان علیین آشیان نسبت بپادشاهان زمین و زمان جلیل اوده کار
عالمیان مالک ربع مسکون ثانی اسکندر ذو القرنین بو الارض بالطول و العرض
و الی حط خاک من السمک الی السماک و بدر جنت مقر فردوس بارگاه رضوان آشیان
عالمیان پناه بجا آورده و بنا بر سلطنت و جهانداری و شاهی و شهریاری
زمین و زمان [illegible] خواهد بود از صدق و نیکویی که آن پادشاه غفران پناه نسبت به این
اعلیحضرت سلیمان مکان فرمان فرمای زمین و زمان اعدل و اعلم آل عثمان کرده
خواهند گفت بعرض عرض علی عاکفان آن آستانه سپهر [illegible] و نظام
مدار اسرار و اخوت شده و فا را مجدد و ما و کر گنجایش سخن و عبارت ادای آن از
این سلسله جلیله که منتهی بخاندان رسالت و امامت می‌شود و ثمره شجره ولایت
دگر است شد و آن عالیشان ثریا مکان که واسطه امن و امان و رابطه انتظام
عالمیان [illegible] مانده طی مدد و عهد بعید اعلیحضرت جنت مکان علیین آشیان
شاه سلیمان جاه فلک بارگاه و ثانی اسکندر ذی القرنین سلطان البرین و خاقان
البحرین خادم الحرمین الشریفین [illegible] فی اعلی غرف الجنان بعزم ایران عنان
توجه معطوف باعجز و فرموده بعد از تکرار استفسار و آمدن پاشی دوباره و [illegible]

ونهب بلاد و فرار خرابی لشکر و فتوح بکار شود و شهریاران پادشاه عالم پناه ظاهر شد
که درزد و بال از نفع و فایده دنیوی و اخروی بشارت و اسناد از سلطنت ایشان محکم
گذشته پادشاه جنت مکان علیین آشیان طریقه صلح و صلاح و خیمه فوز و فلاح
مرعی داشتند تا آنکه قصه سلطان بایزید و آمدن پنج پسر او و اعیان امرا بآن
کمر حرمت مهمان مذموم است آن پادشاه غفران پناه محض محبت و دوستی پادشاه
سلیمان جاه سلطان السلاطین فی الآفاق اعظم القیاصره والاکاسره بالارث
الاستحقاق مالک رقاب الامم مولی الملوک فی العالم المستغرق فی بحار غفران
الملک العلیم المنان سلطان سلیم خان واکنه مملکت و تاج و تخت سلمانی ان پادشاه در دولت
بارگاه و بعد از انتقال آن وارث ملک سلیمان بعالم جاودان این سلطنت عظیم
و خلافه کبری ابقاه الله تعالی بقاها الی یوم القیام در این خاندان عالیشان نسلا بعد نسل
و قرنا بعد قرن مخلد و مستدام باد سلطان بایزید و پنج پسر او خبا که استماع فرموده
اند بامالت آب شوکت قهار شهریار با شاه جمعیه و مروت و وفا تسلیم فرموده
در رنگ زنگ از آینه دولت جهان سلطنت آل عثمان بصیقل این خدمت زدوده
و پادشاه سلیمان مکان علیین آشیان الی الجمهور عالم افخم سلاطین بنی آدم بکلام
جایزه آن انعقاد شاهانه چنانچه بدولت سپردند فرموده و عهدنامه در خط
مبارک موکد بقسم در باب صلح نسلا بعد نسل ارزانی داشتند که خاطر نفوذ جانب
و هر زمان در امان طایفه قزلباش است و نمودار یکی از کتابات که آن حضرت علیین
جنت مکان بخط مبارک و مهر و انگشتر دست اشرف در عهد حضرت
شاه جهان قرین فرموده اند با یکی از عهدنامهای و الد ماجد خلد سریران پادشاهان

وزمان فرمان فرمای ممالک جهان خداوندگار تمام عالمیان مراد بخش شاهان جم اقتدار
اجل و اعظم سلاطین روزگار که قرین بخط دهها شرف اعلی نموده اند فرستاده
که آن وزیر بی نظیر صاحب تدبیر در احکام مجال انها را بنظر اشرف خورشید تأثیر
بحر و بر و پادشاه هفت کشور رسانند که انشاء الله تعالی بعد از مطالعه و ملاحظه آن
ملفات و مراحمات دریای رحم و شفقت آن صاحب سعادت و مروت بجوش آمده
بجهت نقض عهد پدران علیین مکان پادشاهان فردوس آشیان نموده بجهت قلعه قارص
بی نان و آب که حقوق دولت معلوم دارند که در این سال مرسوم و خدمت و بار و ظرف و
ضروریات آن از خزانه پادشاهی داده اند و دیگر بار نفع و فایده پادشاه اسلام و خداوند
کار جمیع انام رسیده باین خاندان جلیل الشان که صاحب خدمت و دیگر مصالحه
نظر نمایند و مملکت موروثی نواب کامیاب سپهر جناب مالک رقاب اشرف اعلی را باطاعت
جلیل القدر دولت در اصل ممالک محروسه و عساکر منصوره محسوب شمارند که بال لشکر و عهد
بعد از اطمینان خاطر جناب شاهانه بصلح و مصالحه منازعه و کافه عباد و سکنه امصار و بلاد
جانبین برکت آن مروت و مرحمت چنانچه در اول مرتبه از زمین بر آسمان
بر آسمان رسیده دعا بقا دولت سلطنت پادشاهان اسلام و حامیان شریعت
خیر الانام علیه و آله و اصحابه افضل الصلوة و السلام از ملک متعال و قادر ذوالجلال خواهند
از صمیم جان خواهند و این دعا از درگاه جل و علا باشند و چنانچه کرر از جانب آن
اعظم و کفیل مصالح عالم اعمال با صواب اسمعیل میرزا غفر عنه سابقه که دوستی نموده اند
نقض عهد و انتقام از دیگران نساز ند که کاتبی که از دیوان ایشان اعمال بد کلمات
بتوقیع رقم و لاتزر وازره وزر اخری قرین باشند گناه دیگری از دیگری بتوان طلب

برادر از برادر خوان جاست از انجا که غایت عقل و دانائی ان سلطان اعاظم الوزرا
و مخدوم اماجد الامرا است که زیاده از این چراغ حیله و دروغ ابالت [illegible]
نباب عثمان پادشاه در مجلس پادشاهی و محفل پادشاهی نورد و به جهه خدا اگاه و گواه
که بعد از ورود بال اسیر شدن پنجاه هزار مسلمان بالغ و غیر بالغ و احراق مصاحف
مجید و کتب حدیث که متواتر و مختار واشد جرئی دیگر برای ولی نعمت خود حاصل
از روی حسب پادشاهی چهار دیوار در بند را با لوزقامی تیغ جا و مقام و قتل چند
هزار قزلباش از نموده و نشناید و باز دیگر چه درد رمها عرض کند و این بنده هر چاکر
ناتوان از گسستن عمر از سنین کمتر را نبرده و منازل زندگانی را به سر حد [illegible]
رسانیده به حرارت این گستاخیها از جملهٔ آداب گستاخی شمرده که نخواهد که سبب [illegible]
قلیل حرمت کثیره حرمت پادشاهان اهل اسلام به بعد و خدا داند تمام عالم و پادشاه
کافهٔ بنی آدم مجمله این خبر را بهانکه دیده و شنیده اند پادشاهان مورد الی مجلسنا
صاحب حقوق خدمت و اگر در مقام نقض عهود دیگر اقامه برهان حجت بارگاه
و پادشاهان فردوس خرگاه کرده زمن امروز سنج اعدای خویش [illegible]
فردای خویش رایات ظفر و جلال بعد از فرستادن ایلچی متوجه قشلاق و مقر
سلطنت گشت تا جهان باد در جهان باشی وز جهنی تو زمان باشی در
ظلال عواطف شاهی امروز او کامران باشی ابراهیم [illegible]
جدا شده از راه قراباغ و ارسبار بدار السلطنه تبریز امده بعد از ملاقات امیر خان
از راه وان متوجه گشت سابقا ذکر رفت که محمد خان ترکمان و شاملو و تکلو که بعد
مرتضی علی خان بمشهد مقدس مقلی رفته بودند بعد از وصول بدان کعبه امال [illegible]

بکثرت در مشهد مقدس توقف ایشان واقع شد منتشر باعث خرابی و ویرانی ان
ولایت گردیدند و از ابادان در باغات انجا که نشستند و چون [illegible]
در دار السلطنه هرات ممکن بود و بعضی از امرا شاملو بر خلاف او و غدری عظیمه [illegible]
جام رفته کاری نتوانستند ساخت از انجا مراجعت کرده باز به مشهد مقدس امدند
و از مشهد مقدس با جمعی روانه عراق گردیدند و هم در این ایام مرتضی خان قلیچ ولی
ان سرکار فیض اثار بر سبیل مساعدت مبلغ دو هزار و شش صد تومان برد [illegible]
نسک سپرده و جلی از نقود و ظروف و حلی الات و جواهر ان سرکار را سادات
مشهد مقدس تحویلداران و سر ظلام کلانتر و سایر خدمه و عمله بردند و از محصولات
هر جزوی مدا ان سرکار موهبت اثار عایدت شد چون امراء عظام و اعتماد الدوله میرزا
سلمان از گرجستان برگشته امدند روز دیگر کوچ بر کوچ متوجه دار السلطنه قزوین
شدند چون گنجه رسیدند چند روز در انجا توقف کرده مهمات انجا را بامر اداد
باکان و شروان ساخته بجانب دار الارشاد اردبیل فرمودند که بعد در ان [illegible]
عرش منزل توقف کرده در انجا خبر فوت شاهزاده فاطمه سلطان خانم که در منزل [illegible]
بوده و مرض [illegible] گرفتار شده بود رسید به پیش امیر خان نوشت که پس به تبریز فرستاد
در هنگام رفتن شدت سرما که قبر در هیچ حدی بود از انجا بیرون امده از راه طارم
و خلخال با هوای خوش و دل آمده کامران و کیل تنبیه خان بیابه بر خلاف [illegible] ساخته
بشکستن و نخف و بعد با خیر اورده مهمی که داشت قرار داده از انجا بجانب [illegible]
با فشار دو دی گیوان بودی متوجه دار السلطنه قزوین شده در روز یکشنبه چهارم
ذی حجه سنه مذکوره نزول اجلال در دار السلطنه واقع شد و هم در این سال چون

امت بیک سارو و شیخ ذوالقدر که یوزباشی بود باتفاق طیب خلیفه علمدار که سابقا
منتظر الایاله و خانی دار الملک فارس بود همت بر سروری علیخان حاکم آنجا نهاده
با شاهرخ خان حکایت عزل او را در میان نهاده و بدین قرار گرفت که چون
مشار الیه را بدرگاه معلی طلب فرموده اند بعد از آمدن او را عزل کرده ایالت و خانی
شیراز را بدو عنایت فرمایند امت بیک بواسطه قبول این معنی همت نهاده و بجهت
تقبل اعتماد الدوله داده موجب بالضروره اذعان ایالت و فرد آن شد
احکام مطاعه بتصدیق هرچه تمامتر از آمدن و حاضر شدن او با لشکر فارس در الکای
گنجه و قراباغ صادر شد مشار الیه با لشکر بسیار و جمعیت بسیار از شیراز بقصد سفر
گرجستان بیرون آمده تا دار المومنین قم آمد و اکثر آقایان و اقوام او که
درکاشان توقف کرده بودند با آنکه اکثر مردم او پیاده بودند قریب دو سه هزار
سوار همراه داشتند چند روز بواسطه احضار آقایان در قم توقف کرده بعد از
اجتماع ایشان قرعه مشورت درمیان انداخته با تکرار تجدید عهد موکد بقسم نموده
قرار بر مراجعت دادند و مهدیقلی بیک ولد شاهی بیک سارو شیخ که از طرف آقایان
خان بود و مرد زبان دانی بود و دلاور را از پیشکش و تحف و هدایا داده عرضه داشتی کرده
که قلندری که استیلای تمام بر الکای کوه گیلویه یافته و از انحرافات سلطنت
خطبه و سکه سلطنت باسم خود کرده و مردم بر دور او جمع شده اند و خانه کوچ ذوالقدر در فارس
بمصاحبت او را داده و تسخیر فارس اراده دارد و یقین است که چون او متوجه آن حوالی گردد
با ساکنان و سپاهیان نواحی ... و فارس دست بیرون میبرد و آقایان و لشکریان
بواسطه فرزندان و متعلقان همراهی نمی نمایند بالضروره از بلده قم مراجعت کرده

بعد از

بعد از رفع قلعه رهروان که مقرر داشته حاضر گردد مهدیقلی بیک با پیشکش و تحف در
اواخر شهر رمضان در ... باردوی همایون ملحق گشته عرایض پیشکش را گذرانید
چون اقبال پناه میرزا سلمان و شاهرخ خان در گرجستان بودند و طهماسب قلی بیک
ولد بزرگ علیخان در آن سفر همراه بود و حکم اشرف صادر شد که مهدیقلی بیک با جمعی
از شیراز آمده اند بگرجستان رفته باردوی معلی گردند امت بیک یوزباشی بمقدمه
نیامدن علیخان و گرفتن او را بعنوان یاغیگری و سرکشی خاطر نشان همگنان کرده بمقابله
بواسطه سفر و رعشه تعویق بود تا آنکه در شهر ذی حجه سنه مذکوره که اردوی گیتی پناه
در دار السلطنه قزوین رفت طهماسب قلی بیک ولد علیخان را با اقوام و توابع گرفته
مهدیقلی بیک را گرفته و ایالت و خانی دار الملک فارس را با امت بیک داده
او را امت خان گردانیدند و مشار الیه بتقبل خبری با اعتماد الدوله و امرا در خانه میرزا
محمد باقر دوات دار اعتماد الدوله را وزیر او ساختند و میر شاه میرکه مستوفی
بقایا بوده مامور شد که بجهة نصب ملک علیخان و امرا و آقایان ذوالقدر همراه رفته
آن خدمت تقدیم رسانند و هم در اوایل این سال طاعونی در قم پدید آمد که در مدت
سه ماه قریب پنج هزار نفس از ذکور و اناث و صغیر و کبیر بمرض مذکور فوت شدند
چون در ولایت طاعون کثرتی شد مردم در اوایل حال راه بدان نمیبردند آخر
گشته مردم شهر بالتمام متفرق شدند و هرکس بقریه و دهی پناه برده عیال و اطفال
خود را مصاحب برده اند تا آنکه جمعی که بمرض طاعون در شهر فوت شده بودند
ایشان از قم آورده ... سرایت شد و این طاعون در اوایل سرطان که
شد برطرف گشت و قبل ازین نیز بود همچنان در شهور سنه اربع و تسعین و تسعمایه در آن

سلطنت سلطان یعقوب در قم طاعون واقع شده بود قرب دوازده هزار کس
دران زمان فوت شدند و شهر خرابی هم ازان طاعون بود و هم در اواخر
این سال امرای شاملو و ترکمان که بخراسان رفته بودند مراجعت کرده باردوی همایون
پیوستند و اخبار خراسان را بنوعی معروض داشتند که بعد رفتن شاه کامیاب
و شاهزاده عالمیان طالب چاره مرتضی قلی خان و اسمعیل قلی سلطان وارد و علی
خلیفه و قورخمس سلطان بخلاع و تشریفات پادشاهانه سرافراز گشته الکاء کردا
بدستور برایشان مسلم شد و در سلک خانان و امرا انتظام یافتند و هم در اوایل
شهر ذی حجه سنه مذکوره استیفاء دفتر شرعیات با وزارت دیوان الصدارة
العلیه العالیه بمولف این کتاب از دیوان پادشاه معلی القاب مفوض شد هشتاد و
در وقایع سنه تسع و ثمانین و تسعمایه نوروز در روز سه شنبه دوازدهم شهر صفر شاه کامیاب
و شاهزاده عالمیان با آنکه ایوان چهل ستون در دار السلطنه قزوین نوروز را
گذرانیده بعیش و فراغت اشتغال نمودند اعتماد الدوله میرزا سلمان چون استقلال
تمام در مهام ممالک و انام یافت بخاطرش گذشت که صبیه خود صفیه خانم را که
در سن ده سالگی بود بحباله نکاح شاهزاده خورشید منظر سلطان حمزه میرزا در آورد
در مقام جلیل ورد (?) ان شاهزاده بوده فارغ البال باشد چون میانه او و قلی سلطان
قورچی باشی یکانگی بنابر بود که … ما در وجهم امده در یک … [illegible]
من این اراده را با او در میانه نهاده بعلی امر انجمن کرده در شهر ربیع الاول سنه
مذکوره در خانه اعتماد الدوله مجلس نکاح منعقد بقاعده و آداب تمام انعقاد پذیرفت
بعد از جشن شاهزاده بمنازل … خانی که در جنب دولتخانه مبارکه بود و شاه اسمعیل …

خالی و حمام درانجا ساخته بود اعتماد الدوله شروع در تعمیران کرده منازل را
زیب داده بساعت خوب در انجا نقل فرمود و در نهم شهر رجب براق (?)
دختر گوشه ده تحویل منبری … داد و هم درین اثنا میرزا عبد الله
ولد بزرگ مشار الیه که دو سال وزارت … کرده بود او را در درگاه معلی
طلب نموده امده باستقبال او را نمود که نواب شاهزاده کی به استقبال فرمودند
او را وزیر شاهزاده نمود اما مهر وکالت که بر ظهر پروانجات شاهی مهر …
که خود مهر دو مقارن این ایام یوسف بیک مشهور با قابیک ولد سلطان قورچی
باشی از خراسان امده او را قورچی باشی نواب شاهزاده کی نمود و در دوازدهم
جمعه شهر ربیع الثانی سنه مذکوره مرحومی میر علی الملک مرعشی که از اعاظم
سادات مرعش قزوین بود بعالم بقا رحلت کرد مشار الیه بعد قضای عسکر و …
صدارت گیلان چند مدت در مشهد مقدسه بسر برده و در ایام سلطنت شاه اسمعیل ثانی
امده بواسطه … که با سلطان حیدر میرزا داشت رعایت نیافت در ایام
دولت و سلطنت شاه کامیاب بمبلغ بیست تومان نقد و جنس سیورغال
سرافراز شد اما بواسطه کثرت قرض و اخراجات آن وفا بمعاش او نمیکرد
و چون قلوپایی (?) بود و قدرت بر ساختن قلوپا نداشت قرار بر خوردن ربا
حب داده بود ان معنا با ریح شده فوت شد و باعزاز و احترام تمام در تحت
قبه امامزاده حسین علیه و اله السلام آنجا مدفون شد و هم در اوایل این سال اعتماد
الدوله میرزا سلمان خواجه محمد با مستوفی الممالک که بصلاحیت و کدخدائی و زیرکی
موصوف بود عزل کرده بالضروره منصب او را میرزا هدایت الله که …

تا بوتن بود رجوع نمود و چون خواجه فتح الله اصفهانی که سابقاً مستوفی قورچی بود
و بسفر حج رفته بود درین ایام معاودت کرده نظارت دفترخانه را باو
تفویض کردند و هم درین سال میر سید علی عرب جبلعاملی و میرزا محمد منشی که بخرا
سان رفته معامله خراسان را ساختگی کرده خاطر از آن ممر جمع کرده که دیگر نزاع و دوئی
درمیانه نداشته باشند و سلطنت شاهزاده سلطان حمزه که داماد وزیر دست
اوست قرار خواهد گرفت بالاخره قرار رفتن داده هرکس بنا بر صلاح و صلاح
دولت میگفت که رفتن بخراسان باعث از دست بدر رفتن شروان و آذربایجان
و ایروانست و رومیه که این خبر بشنوند می‌آیند و تا ایروان توقف نمیکنند و
بعضی میگفتند که معامله در خراسان بخیر شد اگر در داعی اعتمادالدوله میگفت که اصل
دشمن شاهزاده سلطان حمزه است که میگوید بخراسان نمی‌باید قرار برفتن خراسان
داده شاهوردی بیک کچل ایلچی و عمو مرشدقلی سلطان را برسالت نزد علی
قلی خان و مرشدقلی خان فرستاد که ایشان را نصیحت نموده از اراده که نموده اند که
عباس را پادشاه باشند بگذرانند و همان الکا که دستور ایشان بوده متصرف
باشند شاهوردی بیک کچل حسب الامر متوجه خراسان شد و هم درین ایام دولتیار
خلیفه تکلو که حاکم در این بود و او را سرکرده لشکر نموده مقرر شد که شاهوردی سلطان
[illegible] اعلی میرخان و سه بیک کونه حاکم سمنان و قربان سلطان روملو حاکم دامغان
سایر امرای آنمحال بسر [illegible] اردوی شاهی بحوالی سمنان و سردار رفته باشند
تا اردوی [illegible] اردوی خانه کوچ را با اهل حرم نواب کامیاب [illegible] درقزوین
گذاشته و محمد سلطان شاملو را امیرالامرا کرده مقرر کردند که حفظ قزوین نموده

نماید و در شهر رجب المرجب سنه مذکوره اردوی معلی بعزم [illegible] خراسان
از دارالسلطنه بیرون نشسته بکنار [illegible] نزول فرمودند و از آنجا بعد از چند روز
به [illegible] رفته کوچ بر کوچ تاری رفتند و از آنجا غره شهر رمضان سنه
مذکوره بسمنان رفتند چون قصد زیارت مشهد مقدس معلی کرده بودند بنا
برین استغفار کرده در روزه رمضان شروع در خوردن کردند و از آنجا بدامغان
آمده اعتمادالدوله میرزا سلمان را انحراف مزاجی پیدا شده یکدو روز بستر
بیماری خوابید مقارن این حال خوابی دیده بود که بشهر رفتن و بسلاح برروز
منزل سیادت و صدارت پناه شمس الاسلامی آمده وصیتی چند نموده آنکه
که در شیراز و اصفهان داشت بالتمام وقف حضرات چهارده معصوم علیهم
السلام کرده میرزا سنوی و ناظر کرده هند و مقرر کرد که دوازده دفتر
نوشته هر یکی را یکی از مشاهد متبرکه فرستند و بعضی املاک و اسباب دیگر
وزن خود داده و باقی اسباب و اثاث سلطنت خود را از نقد و جنس و موجودات
و براتی که ملازمان و نوکران سپرده تمام را در حق شاهزاده ظفر انتما سلطان
حمزه میرزا اعتراف نموده و غلامان خود را از کوچک و بزرگ در ساخت واین
و صفا بخط و مهر صدارت پناه میر شمس الدین محمد و نقابت پناه اسلام ملاذی
ابوالولی قاضی معسکر رسانیده متوجه کوچ شدند و در عین مشارالیه شاهوردی بیک
از خراسان از خدمت نواب عباس میرزا و مرشدقلی سلطان آمده معروض داشت که
مذکور بحسب الخوردن واقع شده اند و از رفتن اراده بخاطر ایشان میرسد
اگر درین حوالی توقفی واقع شود بهتر از رفتن است و آنچه مدل جهد و سعی کلان

جهت اصلاح ذات البین سعی می کرده چون نزول اجلال در موضع بیق واقع شد اخبار
از آن جانب رسید که امرای مذکوره شاه عباس را برداشته به سبزوار آمده اند
و گمان آمدن اردوی معلی بدانجا کرده ندارند قبل اقبال پناه اعتماد الدوله از اردوی معلی
خلیفه و امرا را بنزد او که بسبزوار فرستاده بوده در آنجا دیده بودند طلب فرموده
ملاقات کرده با او مصلحتی چند در هر باب دیده بدین قرار یافت که شاهوردی بیک
تکازا را بقتل آورده چون این خبر بمرشد قلی سلطان رسید رسیده ترک از طرف
خواهد نمود شاهوردی بیک تکازا در شهر رمضان در همین منزل بقتل آورده نعش او را
نقل بمزار شیخ بایزید بسطامی نموده در آن مکان او را دفن نمودند و بعضی مهام
تجدید کرده چند روزی توقف بواسطه رسیدن امرا و اعیان و بعضی مهام واقع شد
بالاخره قرار بر آن دادند که آب وارد داده از راه می مانده و الهاک قبض شد
و سه چهار پنج کوچ از آن راه بر بیابان آمده نماز عید فطر را در بیابان کرده
خبر آمدن شاه و شاهزاده و بعضی قلی خان و مرشد قلی سلطان از سبزوار رسید از
سبزوار کوچ کرده در ملازمت شاه عباس با ایشان جان و مال کرده از آن محل تا مربیان
سه چهار فرسخ است آمده تحقیق نمود که چه مقدار لشکر همراه دارند آنگاه از آنجا
کوچ کرده مراجعت جانب سبزوار نمودند و در سبزوار کسی گذاشته با ایلغار تمام از راه
ترشیز متوجه دار السلطنه هرات گشتند بسرعت بر عقب سلطان استاجلو با برادران
که همراه بوده اند ابتدا درانجا خود گذاشته تعقیب نشستند مرشد قلی سلطان استاجلو
با برادران که همراه بوده اند ابتدا درانجا خود گذاشته شخصی بقلعه ترشیز گذاشته
علی قلی خان شاه عباس را برداشته بدار السلطنه هرات رفت شخص ایشان بنود گشته

و شاهزاده به طرف مشهد مقدس از جانب ترشیز میرزا بسرعت و ایلغار تمام که
سپاه و لشکر از عقب ایشان برسد اکثر خیمه و قالی و اسباب خود را انداخته و
ابراهیم سلطان برادر مرشد قلی سلطان که حاکم اسفراین بود او را نیز همراه برده دار
السلطنه هرات برد و علی سلطان چاوشلو را عوض او را در اسفراین گذاشتند
اعتماد الدوله با امرای عظام مصلحت وقت در آن دیدند که اتفاق ایشان در اتفاق نیز و شاید
ظفری واقع شود و چند روز انتظار آمدن ولی سلطان تکلو حاکم همدان کشیدند
اثری ظاهر نشد دوم شهر شوال کوچ کرده به سبزوار آمدند در بین راه
رای ایشان بدین قرار گرفت که جمعی از چاوشلویان و مردم و اقوام مرشد قلی سلطان
که در اردوی معلی اند سپاه و احتیاط احوال را نوشته ارسال دارند باکثر
در آنجا روند مهدی قلی بیک ولد حسن بیک قورچی تیر و کمان که از معتبران و قورچیان بود
بود و در بین شهر روزه رمضان صید افکنی در دلش اثر کرده بود که بقتل برسد او را در
در سبزوار بقتل آورده و ولد او را گرفته اموال او را بغارت بردند برادر او را
محمد شریف بیک را بعضی در خواه نمود و شاه زاده را کرنا بند بعضی در سبزوار
روزی دیگر نزول اجلال در بلده طیبه سبزوار واقع شد کلان آنکه دربند شهر را
بسته لشکر گذاشته باشند انجماعت از بیم و هراس دغدغه غرض عباس ایلغار کرده
رفتند چون لشکر ظفر اثر بسبزوار داخل شدند سادات و علما و اکابر و اعیان آنجا
بشرف بساط بوسی شاه و شاهزاده سرافراز گشته لوازم اطاعت و فرمان برداری
بتقدیم رسانیدند و قبل از این روز میر علی اصغر سلطان ولد میر محمد یکی از سادات
و علما و اکابر آنجا بوده و در بین شورش و غوغا ظلم بر روی انجماعت بسته بود و شرف پای بوس

اشرف سرافراز شده و بطبل و علم سرافراز گردید چون دو سه روز توقف در بلده سبزوار
واقع شد بعضی جاسوسان اعتماد الدوله انهی نمودند که اگر بسرعت تمام تعاقب ایشان نمایند
بمحل که انجماعت بدست درآیند اقبال پناه در رفتن سرعت نموده آخر روز از سبز
وار بیرون آمده یکروزه و شب براه مسافت طی از انجا بموضع اوق طاقی که ده دوازده
فرسخ راه بود و اکثر شتران و الاغان دران راه ماندند و مشخص شد که انجماعت فرصت
[illegible] از عقب ایشان بسبزوار رفته اند قدری جلغه را با او هم سلطان ترجان
و اسمعیل سلطان ترکمان و سایر امرای ترکمان از عقب انجماعت فرستادند که تا رسیدن
قلعه تربت را محاصره نموده بنشینند تا رسیدن رایات ظفرآیات چون از سبزوار
کوچ شد سادات و اکابر ارغند مثل میرعلی بیک جشنه دست خود را بارودی
سعی انداخته باعث آوردن بیرغ سلطان و برادران شدند روز دیگر میرحسین خان
با برادران بجاسرز خلاف مصر حاضر شده بپای بوس شده که ان اشرف و شاهزاده
نامدار عالم مدار سرافراز گشتند اول کسی که از امرای شاه عباس که بدست تربت
کامیاب امیر ذوالشان بوده از انجا کوچ کرده بقصبه کرات که شهره ده ولایت تربت است
نزول نموده و از انجا بموضع آباد و بوریاباد رفتند روز یکشنبه ۱۷ شهر شوال سرکرده
کار اردوی معلی در بوریاباد تربت بود و از انجا تا قلعه یکروزه و سه شب نمود اقبال
پناه اعتماد الدوله بتربت تمام نموده با خواص و عوام خود سوار شده رفت که
ملاحظه قلعه و گرفتن آن نماید روز دوشنبه ۱۸ شهر مذکور فتوح شاهی بالهای
علمها کشوده نقاره زنان با حشمه و لشکر بیکران بحوالی قلعه تربت آمده نزول نمودند که ترکمان
مع قلعه از نه بعد از ساعتی اردوی همایون در جانب شمال قلعه فرود آمد

میرزا سلمان در کمال غرور و نخوت و نامه شیخ خان در حوالی خرابه قلعه که سلسله سبه داشت
و امرای ترکمان بعضی از تکلو در جانب شرقی قلعه فرود آمده در جانب قلعه امرای ساطو
گرفته چون دایره قلعه را در میان گرفتند اعتماد الدوله میرزا سلمان خود متصدی امر گرفتن قلعه
شده همت مصروف آن داشت که در عرض سه روز در خاکریز سه برد قلعه را بتصرف درآورد
مرشدقلی سلطان قزبیر و دلیت بعد از جاده سلوبان و ملازمان اعتمادی قدری خود را
با اهالی تربت بقلعه برده بنوعی در حفظ و حراست قلعه کوشیدند که یک سر سنگ باریچ
احدی از حوالی قلعه کردن نتوانست نمود هفته روز بر بیلداران و سیبه سازان آورده
را از هم می پاشیدند مقارن این ایام ولی سلطان حاکم همدان و بیرام سلطان ولد حسین
سلطان سوانح با لشکر تکلو از همدان رسیدند و سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه که حاکم
تون و طبس بود با لشکر ترکمان از انحال آمد و ولی سلطان افشار حاکم کرمان لشکر افشار
خود را رسانیده و مرتضی قلیخان امرا از مشهد مقدس معلی خود را بدرگاه سپهر
رسانید و شاه علی سلطان افشار که دران حوالی بود آمد و حسین سلطان افشار ولد
سوندک بیک قورچی باشی سابق که از امرای شاه کامیاب شاه عباس بود و در دولت
جام الکا داشت چون تاب قلعه داری نداشت با مردم لشکر خود بپای بوس اشرف
اعلی سرافراز شده و در اندک زمانی ترک و تاجیک که در خراسان بودند قریب ده
هزار کس مرکز وار قلعه را در میان گرفتند اقبال پناه اعتماد الدوله جوانب ظاهر و باطن
متوجه تسخیر قلعه نموده روز بروز تا شب و شب تا صباح بساختن سیبه و نقب
داشت و از اطراف و جوانب امرا شروع در سیبه ساختن کرده محمد خان ترکمان
ترکمان سیبه از جمیع همه پیش برده مقابل کوهی بلند ساختند چون سیبه اقبال پناه میرزا

میرزا اسلمان ... رفت هر شب یکی از امرا ... گرفت یک شب ... اگر ... قدح
نمود رفع ... شب ... هشتم شهر شوال سنه مذکوره ارده و غدری خلیفه تکلو
ولد سلطان معصوم سلطان ترکمان بسبب مذکور دفعة از شب سر برده مسجد جمعه
از سر جای و خندق قلعه بیرون امده بسبب بخشید سلطان معصوم سلطان بیان
شده پسر دریا ... گرده بسالکی عاقل بر سر ارد و غدری خلیفه امده او را بقتل اورده
که در ... مقرر گشته قتل ارده و غدری خلیفه اشتهار تمام یافت و باعث حرات
و دلاوری اهل قلعه گشت درین روز چند ارده و غدری خلیفه را بعد از تجهیز و تکفین بمشهد
مقدس نقل نمودند و ... سلطان ترکمان مقرر شد که اموال او را ... نمود
و الکاء او را بمختار سلطان ولد احمد سلطان پسر محمد خان شرف الدین اغلی تکلو عنایت فرمود
ارده و غدری خلیفه در شجاعت و دلاوری فرزند خود نداشت هرچه ... رسانید ...
مبدا ... باعث ... و قصه ... بود و ... در کیلان ... بود ... کرده
انجا ... بقتل اورده بود و ... که در جنگ شروان که عثمان پاشا غالب آمد و ...
که در حسن و جمال نظیر نداشت و در ان جنگ ناپدا شد و مال ... و ... اثر
معلوم نشد مشار الیه بعد از ان واقعه توبه کرده بود که دیگر ... را بقتل نرساند ...
درین ایام امرای ترکمان و تکلو خصوصا محمد خان و ولی سلطان ... قلعه ... و سایر قلاع
مذکوره کرده ... زاده ... که ... بود ... بیرون
... با عورات ... و ... و ... که ... در ... جا ...
... و ... از ... بیرون ... ظهیری ...
... که ... در ... قلعه ...

نمود و چون مصالح حوالی از آجر ... مسجدی بزرگ که در جنب مزار قطب الاولیاء قطب
عالم بود و حمام در مزار و آجر کار بود و ... و قمع فرمود و ... شدند
و ... حوالی ... و ... چون امرای استاجلو و ذو القدر
و بعضی از افشار به ترکمان ... مرشد قلی سلطان ... رسانیدن ... معمول
بود ... میرزا اسلمان همگنان ... را رعایت کرده در ... قلعه
و مداهنه ... مرشد قلی سلطان ... که ... طریق ... نفاق ...
باطل ... طریق ... و ... الوقت ... گرفته ...
صلح از این طرف ... میر سید حسین فراهانی که در ... سلطان
... عبد الله خان استاجلو ... را ... قلعه فرستاده ... شد
بعد از ... میرزا ابو الولی انجو که ... بود ... مکیان ...
تمام داشت ... قلعه ... مرشد قلی سلطان را ... نموده
... و مرشد قلی سلطان در ... دولت ... قرار
... کوچ کرده بمشهد مقدس ... بعد از ان ...
... مشهد مقدس ... ایشان ... نزد ... قلی سلطان
قلی سلطان پسر ... که ... سالکی بود ... بیرون فرستاده مقرر نمود که والده
باده نفر از ... بیرون ... والده و ولد مشار الیه با ... از قلعه
بیرون آمده تحف و هدایا که ... بعد از ان نواب ... از
ابواب مضایقه نمود که مرشد قلی سلطان ... شرف ... باید
باب مبالغه تمام داشت مرشد قلی سلطان عرض کرد که ... گوید ...

معتمدی بدرون قلعه اند که در کرد و بوده باشند مشارالیه مدرا مره مسجد اشرف سروار که شده
بدانچه مقرر کرده عمل نامد چالاارا ده او سیدبیک کوند را با جمعی کثیر از وکلا و وزرا
و معتمدان امرا و خانان بدرون قلعه فرستاده مشارالیه فسخ عزیمت بدر آمدن کرده
انجاعت را نگاه داشت و مدت بیست روز نگاه انجاعت بگناه در درون قلعه کرفتار
بودند مقارن این احوال میرزا احمد ولد میرزا عطاءالله اصفهانی که وزیر سلطان بوده
درین غوغاها شریک و معین او بود و میانه اعتمادالدوله و میانه میرزا سلمان داود
خصومت با علی مرتبه انجامیده بود مشارالیه در بالاخانه در قلعه که مدرسه بوده
زین العابدین با مشار الیه نوری که در خدمت او می بود با برادرزاده اش همدستان شده
اول شب چراغ در بالاخانه میرزا احمد را بتفنگ زد مشارالیه چون از میانه رفت عامل الله
درکمان اینکه در میانه وی حرکت سلسله نزاع بود و تخم کرمی بعد اصلاحی در میانه واقع شود
مرشد قلی سلطان محتاج در ادای غلامی و تحقیق شاه دین پناه راسخ قدم و ثابت قدم بوده
از انجا ده انحراف مزاجی نموده و در سمت سحت لسانی را امده مردم ییلاقی شدت جهت ما
و جنکی هوا کرفتار شدند و کرفتن قلعه و تهیه اسباب تسخیر آن متعذر بود و بواسطه کثرت
داز دحام مردم که از اطراف و اکناف خراسان در اردوی همایون جمع شده بودند
کرانی و عسرت اجناس بهم رسید درین سال سرما چنان در خراسان زور که در خیال کانج
و ماچرو سرد و دویست سال باغ زاغان ملکه باغات شاهی خراسان را سرما زد و جنکها شد
و قطع طرق بواسطه شدت سرما واقع بود و هم درین ایام چون خبر استیلای شاهی
بدارالسلطنه هرات رسیده بود علی قلی خان مولانا عطاءالله واعظ هروی با جماعت
سادات خصال که در هرات می باشند برساله بدرگاه معلی فرستاده عرایض و کتابت

بجواب خلاع فاخره سرافراز کشته مرخص شدند و هم درین ایام طهماسب قلی بیک
ولد بزرگتر مورتمش سلطان که اتکه قاسمی نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود
در سپاه اعتمادالدوله مردم قلعه تفنگ زده بیرون آمده جنگ کردند مشارالیه
دران معرکه تفنگی بر ران وی زده بدان درگذشت و محققین در شب عاشورا درجوانی
قلعه مزبر سلطان سلیمان ولد میر محمد کشکی از مناصب حسن و جمال بود و در سن هجده سالگی
نهالی بود و رسیده بواسطه چشم زخم زمانه از قلعه بیکان تفنگی بر پیشانی او خورده فوت
اما بیش از آنکه گل امید از باغ مراد چیند بخار خار گرفتار شد شعر زنگ کسی در خون غنچه
بیاید نازل نافت نزدیک با دخترانی تو فتی کرد اند کل از غنچه بیرون شد اندر کمیجه
انجه معانی و در مدت محاصره قتلی مردم از کشت جنگ فرو را بایام کمالی و شهور نقل ادبی
و ما قرب بیست هزار تومان از غلات و جرایم ولغا باستیفا و برادر هالی خراسان طلاق
و حواله شد و هم درین ایام محمد خلیفه شاملو قوم تولا و خلیفه حاکم قاین در سرکار معصوم بیک بافته
جمعی که با او مخالفت داشتند بقتل آورده عرایض بدرگاه معلی فرستاد که قاین از سرکار
او حبث از منصوب بسالات و خلعت جهت او فرستاده زبیل سلطان شاملو ولد سلیمان سلطان
مقرر کردند که بضبط اموال و صدکه جهات تولا و خلیفه حاکم قاین در آن سرکار شاملو
علی خلیفه ارغوانلو برادرزاده او که هردو در دارالسلطنه هرات بودند باتفاق بعضی از جهت
سرکار خاصه شریفه ضبط نماید مشارالیه حسب الامر بدانجا رفت و هم درین ایام با عدم اعتماد
برامرای استاجلو بر شرف خان و برادران او ذوالفقار بیک و بهادر بیک رالکه سلطان
و طارم بدستور قدیم که بیدر خان مفوض بود شفقت کرده او را روانه عراق کردانیدند
و ایالت سبزوار را بحسین سلطان مافشار که شاهی سوار شده از جام آمده بود شفقت فرمودند

و رخصت داده او را فرستادند و حکومت مرو بحسینخان سلطان دادند و لورکان
که سابقا ملازم و وکیل نواب غفران پناه ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا بود و بعد از فوت
دولت آستانه مقدسه منوره رضیه رضویه را ملازمت سید علی مفضل استرابادی که سابقا
در زمان شاه جنت مکان متولی بود عنایت کردند و مهمات مشهد مقدس را بنظام
المقدسه قلعه را ساختند چون بر ضمیر اعتماد الدوله میرزا سلمان و امنا ظاهر شد که گرفتن قلعه بی توپ
و حوالی سید مغیر ملک متعذر است رای جهان آرای بر ترتیب دادن توپ قرار
گرفت و هزار و سیصد من ریخته شروع در تخریب حصار قلعه کردند استادان ماهر
توپچی که دران امر ماهر بودند و آنگی در ملازمت ظفر انتساب بسر میبردند حصار
هرا دیگ نیز تبریزی توپچی باشی و هر چند داریک و لعبه بیک بر اشتدا
امر ریختن توپ نایب شدند و مقدار چهار هزار من مس از امرا و ملازمان و ارباب و اعیان
خراسان و تاجیکان اردوی همایون رقم شد تحصیلان بی زبان مقدار مذکور گرفته
در اندک زمانی توپی که دیوار حصار افلاک را از هم می پاشید پیرگلبی و دیگر
زرگان اتمام یافت و در مقابل اردوی زرگان نزدیک قلعه توپ مذکور را
بانداختن شروع نمودند چند مرتبه که انداختند پاره که از بالای حصار و برج فرود
آمد اهل قلعه از آسیب آن هراسید و حوالها درست داشته سخن صلح در میان
آوردند هر روز در میان فساد دهم در بین ایام بعضی صلاح دران دیدند که آب قلعه بریده و آب مواضع دور
در حوالی و اهشند و بعنوان کمند و حصاریست در انجا انداختند که شاید خرابی در دیوار
و برج قلعه رسانیده مقر ظفری بهم رسد بهر عنوان که بود با وجود شدت و هزار
مرد زرنجو ظفری بر قلعه نتوانستند نمود اگر شیخ عالم بحسب زمان غیر درگی با نیکو

هیچ یک بهره فایده نمیشد و سود نمیکرد و در این اوقات میانه امرا و میرزا سلمان فی‌الجمله نقار
شروع در عداوت هم دیگر نمودند ولی سلطان قورچی باشی که از اعوان و انصار
میرزا سلمان بود و از روی تمام بواسطه تسلط و استیلای وی و پسران او که در عقد نواب
شاهزاده گی تقرب تمام داشتند همگی از پیران امرا در مجلس رنجیده اند و منحرف المزاج
گشته بواسطه علت مرض بواسیر که در جمیع اسفار رفیق وی بود و بنا بر اعراض و
مرض مدت سه ماه صاحب فراش بود و دیگر امرا از جانب زبان کشوده میرزا سلمان
بر فاقت جماعت تکلو خاطر جمع داشت و اکثر اوقات در خیم بود و چون زمستان روی
نهاد و سپاه بسیار از اطراف جوانب علوفه کرده بلقمه شتر و حیوانات که از الاغ گردیده
معطل مانده بود و تلف شدند و القصه شتر و اسب و استر در مدت ضایع شد که در
لشکر افتاده و حوالی کاه بمقصد و هزار رسیده بود و چون دیگر تاب توقف در انجا
نماند مدت پنجاه و هشت روز تمام ایام محاصره بسرعت زیاده واقع شد اعتماد الدوله
خود بدرون قلعه رفته مرشد قلی سلطان را ملاقات کرده عهد و قسم تاکید نمود و بیست و
بیست و پنجم شهر ربیع الاول سنه مذکوره اردوی همایون که سه چهار فرسنگ طول و عرض
آن بود فرود آمدند و مقرر چنین بود که بمشهد مقدس معلی منزل بطواف رفته در انجا توقف نمایند
که از دار السلطنه هرات و نواحی بعضی از امرا مغرضان و فرزندان خود را بدرگاه عالم‌پناه
فرستاده درخواهند کرد که در آن آستان عرش مکان نامه شفقت و مرحمت خالصانه
بدستور سابق شامل حال ایشان گشته نوازشات و انعامات فرستاده سرافراز گردند و در
زمستان بواسطه نزول اردوی همایون شهر خراب و ویران گشت که از عمارت
گنبد قطب عالم از سقف و دیوار آن چیزی نماند و از اشجار و درخت جلال وار دری در زمین

آن گذاشتند و کله رخت حصار به واسطهٔ ممانعت بعضی در آن قصبه مانده بود به حکم اعتماد الدوله
جهت ترتیب عزا که نوبت را بر آن بند و قطع شد و مردم آن ولایت اکثر متفرق و خانه
خراب و جلا شدند و بعضی دیگر در قلعه ضایع شد میر حسین کلانتر آنجا ولد میر دوست در این
محاصره به قتل رسید و ملا میر باخرزی و اکثر مردم باخرز در آنجا در حبس بودند و هم در این
سال میر محمد یوسف ولد میر شاه حسین معیر نیشابوری قلعهٔ استحکام نیشابور را که موطن
ایشان بود در بسته در مقام سرکشی بود و استمداد [illegible] با وجود قرب جوار پادشاه
و هم در این سال به رحلت والد مؤلف میر شرف الدین حسین مشهور به میرزا [illegible] که در اوایل عمر
[illegible] عزلت به جهت طاعت و عبادت اختیار کرده و در آستانهٔ مقدسهٔ ملائک فرسای
واجب التعظیم امام [illegible] علیه و آبائه التحیة و التسلیم مجاور و معتکف شده بود
در شب جمعهٔ [illegible] شهر ذی قعده سنهٔ مذکوره در خانهٔ [illegible] واقع که در صحن آستانهٔ
مقدسهٔ منوره واقع است و در آنجا بود و اجابت دعوت حق را به لبیک [illegible]
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در داد و ولادتش در [illegible] شهر ربیع الاول سنه مذکوره [illegible]
عشر و تسعمائه مدت عمر شریفش [illegible] و شش سال مولانا عبدی جنابدی در تاریخ فوت او
گفته شعر سپهر شرف میر [illegible] بود شعر فلک رام [illegible] پای او شعر [illegible]
[illegible] چنان گشت مأوای او چو تاریخ جستم ز پیر خرد بگفتا بهشت برین جای او [illegible]
در جنب آستانهٔ مقدسهٔ منوره در منازل متصل به روضهٔ مقدسه مؤلف شده وی در سالی
که [illegible] در [illegible] همایون رکاب ظفر انتساب بود و به سعادت
زیارت مشهد مقدس معلی [illegible] سرافراز شدند در درون [illegible]
[illegible] روضهٔ مقدس [illegible] واقع است متصل به [illegible] مبارک حضرت [illegible]

سنگ و لوح مزار نصب کرده ابیات مذکور را به خط مولانا علی رضای مشهدی که
از خوشنویسان مقرر خراسان بود کنده و شد امید که توفیق رفیق [illegible]
وی بدان آستان عرش مکان کرد و حالات وی [illegible]
معلی در اسفار خراسان و آذربایجان و [illegible] رحل اقامت [illegible] همایون [illegible] دارالسلطنه
قزوین ساکن [illegible] بود و مدت نه سال [illegible] در مشهد مقدس [illegible] زیارت آن
آستان معلی مکان معتکف گشت در علم عربیت و معانی بیان استاد فن بود و [illegible]
خصوصاً [illegible] و رباعی و [illegible] داشت این رباعی از نتایج طبع وقاد و
انشای اوست در جواب رباعی که نواب میر شمس الدین محمد صدر گفته بود شعر ای مطلع
انوار الهی [illegible] وی مقصد اقصای [illegible] گویت یارب تو به مظهری
که از جلوهٔ تو [illegible] همه جهانیان [illegible] رباعی نواب میر [illegible] مذکور شد [illegible]
ایشان فکر شعر کمتر می‌فرمودند اما گاهی ابیات مناسب و رباعیات [illegible]
[illegible] ذکر آنها در مجمع الشعرا نموده در تقوی و صلاح و تقید [illegible]
عبادت از عنفوان شباب تا ایام شیب [illegible] بود رحمة الله علیه رحمة واسعة
و هم در این [illegible] خواجه محمد باقر خراسانی که از [illegible] ممالک محروسه [illegible] بود
و همراه اردوی معلی در سفر [illegible] به مرض [illegible] رحلت نمود و هم در این ایام
[illegible] سال [illegible] دارالسلطنه اصفهان که قبول نواب جهانبانی شاهزاده سلطان
حمزه میرزا مقرر بود و [illegible] علی بیک [illegible] که از مقربان شاهزاده عالمیان بود
[illegible] شده [illegible] و هم در این ایام قاصدی از [illegible] آمده خبر قتل
قلندر [illegible] خبر رسانید که امرای فارس [illegible] استاجلو [illegible] خان [illegible]

باشی بر سر او رفته او را دستگیر کرده بقتل رسانیدند و متعاقب کس خان نشان را به سر او را
بدرگاه عالم پناه می آوردند و بعد از نزول اجلال بدار السلطنه هراه ملازمت
آمده سر قلندر را به تبریز آورده و در کرباس قرمزی بسته در دروازه مدرسه
آویختند مولانا قوام الدین شیرازی در تاریخ این فتح گفته شعر بهر جا که شاه سلیمان
مکان ‖ پی دفع اعدا و دین رو نهاد ‖ مخالف محال اقامت ندید ‖ عنان سلیمانی
از دست داد ‖ قلندر چو دید آن سپاه و حشم ‖ تمامت تن بگو و وزره اعتقاد ‖ خود
شغالان عاجز گریخت ‖ برکشته گشتند اهل فساد ‖ چو تاریخ این فتح جستم
گر بری مخالف موافق فتاد ‖ گفتار در ذکر وقایع سنه احدی و ثمانین و تسعمایه و متوجه شدن
و حکمت ساطع ... فرزند روی همراه به تربت حیدریه بحسن و خوشحالی گذرانیده روز پنجشنبه
... شهر ربیع الاول که قمر در او از عقرب حمل بود از تربت کوچ کرده بواسطه تغیر منزل و مکان
ساعت قریب یک روز فرسخ راه آمده فرود آمدند و در آنجا هفت روز توقف کرد
روز سه شنبه ... شهر ربیع الثانی کوچ کرده بولایت زاوه فرود آمده چند روز در آنجا
اوقات گذرانیدند و مهمان سازی اکثر مردم ولایت خراسان نمودند رای صواب نمای
همگنان از امرا عالیشان بر این قرار گرفت که تا جمن جام رفته در آنجا توقف فرمایند
و کس همراه فرستاده از اطراف و جوانب امرا به درگاه سپهر اعلا مهمات خراسان
مقرون بخیر و صلاح پردازند و از آنجا به زیارت حضرت امام همام ثامن ضامن بعرض الطاهر
واجب العصمه صلوات الله و سلامه علیه رفته بعد از آن متوجه عراق گردند چون بحوالی جام
رسیدند بعضی از اعیان هراه خصوصا خواجه عبد المومن هروی و اقوام و اعوان
ملک محمد منشی از غوریان نزد اردوی همایون پادشاه کامیاب شاه ... گریخته آمدند

و شنودند که در اردوی ایشان هفت هشت هزار کس بیش نیست و در کنار رود خانه
در حوالی غوریان نشسته اند و از عهده لشکر ظفر اثر شاهی بیرون نمی توانند آمد چون
این خبر محقق شد اعتماد الدوله میرزا سلمان در رفتن سرعت نموده از حوالی جام
قریه تا با د با خرز که قریب دوازده فرسخ راه مسافت بود راندند و محل ظهر در آن مکان
رسیدند بعد از فرود آمدن و لحظه استراحت کردن رای صواب نمای ایشان
قرار گرفت که از تا باد تا محلی که اردوی شاه عباس است ده دوازده فرسخ راه است
عصر یکی سوار شده صبحی ایلغار کنان بر سر ایشان روند چون روز یکشنبه
شهر ربیع الثانی سنه مذکوره با خرز رسیدند اعتماد الدوله میرزا سلمان شاه عالم پناه
و شاهزاده گیتی ستان سلطان حمزه میرزا را با امرا و لشکریان سوار کرده با ملغار
تمام متوجه مقصد شدند و لی سلطان تکلو و جماعت تکلویان چون مقدمه الجیش بودند پیشتر از
همه کس به پل رسیدند از پل گذشته کنار آب را گرفته یکجا قریب یکهزار و پانصد نفر
سپاهی بکمال سلاح بر سر اردوی قولاد خلیفه شاملو که در آن طرف آب فرود آمده بود
رسیدند و شبخون و لشکری از پل و حوالی کسو گذشته اول صبح روز چهارشنبه
شهر مذکور به اردوی شاه عباس واصل شدند تفصیل این اجمال آنکه چون علی قلی خان
شاه عباس را از دار السلطنه هرات بیرون آورده و امرا که در آن ولایت در درگاه
آن پادشاه عالیشان بوده جمع کرده در موضع سیل از مواضع غوریان که آخر موسم
بقیع است فرود آمده لشکر و بخش کشته رودخانه را در میان گرفته قولاد خلیفه
و اتباع در آن طرف فرود آمده در این ضلع که با غوریان بود اردوی شاهی با علی قلی
خان و سایر امرا فرود آمدند و چند مدت در آنجا بسر بردند خبری با ایشان نرسید

کاردوی همایون شاهی از تربت بجانب مشهد مقدسه منوره مبسر شود و از جام اگر داعی
نشود در همین جام توقف خواهند کرد خاطر از آمدن ایشان جمع کرده بفراغ هر چه تمامتر
بساز و صحبت و عیش و فراغت در هنگام بهار گلگون دشت و صحرا گلزار گشته بود
اقدام داشتند شب چهارشنبه مذکور از اتفاقات جمعی کثیر از غازیان کرد و رابر
راه ناپیاده و سواره ناخبری و زبان گیری دست اندر زد آنجماعت قریب
شش نفر از اردوی شاه عباس جدا شده نصف شبی متوجه لشکری شاهی که درون
از حد و حصر بود رسیده چون از آنجانب می آمدند همه دستگیر شده کفر از ایشان
که آن شش نوا ناتر بود خود ایشان رده دفانه و گزار انداخته بر ایلغار میرود و از آنجا
کنار راه را گرفته بسرعت و ایلغار تمام خود را باردوی شاه عباس رسانید چون حکمی
خوابیده و خوانندها و مطربان خوش الحان به بالین او حکایت خواندندی که اشتغال داشتند
مشارالیه صورت حال و آمدن لشکر ظفرمآل را باز نمود و خان قبول نموده مردم
نحو ... هر جا گفتند و متردد داشتند که این شخص در راه ترسیده و از هول ...
بنظر او درآمده او را سیاست نمایند وی معروض داشت که از این وقت که ...
تا اول صبح اگر آنچه معروض داشته‌ام اثر آن بظهور رسید فیها والا مرا بسیاست
که باید رسانید چون علیقلی خان خبری بهای این خبر داده ... رفته خواهد جمعی از
مقربان مثل میرزا محمد کرمانی وزیر و خواجه افضل اردستانی وزیر لشکر افتاده درین
بر و نهاشر و دیو ... صباح که خورشید ضیاعلم بقصد تیر انجم حشم رزم
جوشن زرنگار در پوشیده قدم در معرکه سپهر نهاد و سپاه ظلمت شب را
منهزم ساخت **نظم** سحرگاه کین شاه انجم حشم .. بجنبید از جا طبل و علم .. دمیدار صبح

سیاه دو شکوه .. کف اندازشد بحر تیغ کوه .. ز داغ افق آسمان در گرفت .. فلک تیغ
صبح را برگرفت .. ز گیسه این خونی جانه سوز .. بچون نشست رخسار عالم فروز ..
زخورشید و مه طبل زرین بجنگ .. زدند از فلک فرسان طبل جنگ .. ولی سلطان
تکلو با تکلویان کینه جو .. بر سر اردوی اولاد خلیفه شاملو تاخته ایشان شروع در بوا ...
دستند برای بستن کشتند و از آنجانب نیز اکثر مقربان و جوانان یکه با نام و نشان
خود را باردوی عالی نواب شاه عباس رسانیدند و تیپ و قشون شاه و شاهزاده و قتال
جنگ ... والده و له از عقب روانشدند و از طرفین طالبان نام و ننگ در میدان کار زار
و کین بریکدیگر تاختند و زلزله در زمین و زمان انداختند چون صحرای ان ...
آب داده بود و دریا امواج دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی عمر جمعی از طرفین غرق
گرداب فنا گشت و در اول مرتبه شکست بلشکری شاهی افتاده این خبر در تمامی اردوی
همایون شایع شد و اکثر مردم خراسان خصوصاً اهالی اسفراین از بزبل ... دیگر
بعضی کبود و جمعی دیگر براه خاف رفتند چون خبر هزیمت لشکر بامر شاه ... والده و له رسید
شاه و شاهزاده را با علمهای قدیم این دودمان خلافت مکان ... کرده را ... ظفر
نشان بجانب ایشان معطوف داشت در نصف ساعتی آنجماعت لشکر ... را ...
طرز شروع در قتل و قتال نموده قریب هفتصد نفر از آنجماعت مقتول آمدند و بنقد
دیگر از مردم طرفین دستگیر گشتند و تاوقت چاشت از طرفین جنگ و جدال امتداد
لشکر عراق شروع در گریز نموده بالاخره علیقلیخان از عقب شاه عباس در ...
... افتاده با جمعی غازیان متوجه دارالسلطنه هرات گشت و جمعی از تکلویان اسماعیل
امیر ... سلطان ولد ... خان ... باشی و دیگر جوانان شاملو و کینه خواهان رزم جو

با محمود سلطان صوفی اغلی و جمعی کثیر از قورچیان خود و ایباچی نصب و علم شاه عباس رسانیده در
ملازمت اشرف جمعیت نموده در زیر تحشید(؟) شهر هرات رسانیدند چون ایشان و آ...
الله خان فرمان فرمای ممالک ایران از دیوان قضا ... بنام عالی
آن پادشاه کامگاری مقدر بود لهذا در چنان مهمی که ذات قدسی صفات از کمر مدد و کار
خلاص یافت چون لطف ایزدی یاری نمود و کار ... از قصد کینه خواهی هیچ آزار ... سالما به جا
بدین تخت سلطنت دار السلطنه هرات متمکن گشتند جمعی که از امرا و مدار در آن ... گرفتار
... به قتل آمدند قولاد خلیفه شاملو که میر خاین بود و سلطانعلی خلیفه سبزوار زاده او و شاهوردی سلطان
و ولد یوسف سلطان شاملو قباد سلطان ... حاکم سبزوار حاجی کوتوال حصار ... حاکم گشته
ابوالفتح سلطان شاملو میرزاده اغزیوار خان و ... خان شاملو و قلیچ سلطان ...
چاوشلو و ... سلطان استاجلو و احمد بیک ... استاجلو که همه در تربت
از جانب مرشد قلی سلطان برسالت نزد علی قلی خان آمده و میرزا محمد وزیر و جمعی دیگر از صغیر
و کبیر در آن اثنا ... به قتل آمدند و جمعی دیگر از امرا و اعیان مثل ابراهیم سلطان ... ترشیز
قلی سلطان و حسین قلی بیک ... شاه قلی خلیفه ذوالقدر مهردار و برادرزاده او ولی قلی
که از ملازمت خان از شیراز فرار کرده به هرات رفته بود و سلطانعلی بیک
شیروانی و خواجه افضل وزیر و میرزا خان بیک ... وکیل و بسیاری از غازیان ...
تربت هر یک از لشکر ظفر اثر افتادند چون قتل چنین روی نمود ... [illegible]
موضع که از آن سبیل ... آمده حکم ... که امرا ... عظام مثل محمود
خان و مرتضی قلی خان و ... سلطان و سایر امرا و ارکان با احکام مثل میرزا احمد ...
و میرزا محمد منشی که در آن دوران در خدمت اعتماد الدوله ... بود و میرزا لطف الله ...

شاهرخ خان خود را به شهر رسانید و بضبط و حراست دار السلطنه هرات کمر همت بر بسته
وجهات امرا و غازیان را بالتحقیق تفحص کرده بنظم در آورد و جماعت مذکوره ...
... علی ... محلی سواد خیمه متوجه شهر شدند چون بیرون شهر و دربندهای
میرزا سلطان حسین رسیدند تا که جمعی در آنجا در را به استحکام داده بودند از امرا ...
بیرون شهر در مدرسه ... تصرف کرده جرات رفتن شهر نکردند اگر چه در آن ... شاه عباس
و علی قلی خان ... داخل شهر شده بودند قلیلی از غازیان ... ایشان بودند بضبط
در دروب بلده و نواحی کرده اگر چه داخل شدن و گرفتن شهر به جانب ... عباس
... کرده در بیرون فرود آمدند و روز پنجشنبه که ... رسید جمعی در بلده ضبط و حراست
شهر و دروازه‌ها و نواحی کرده در دروب را بستند اعتماد الدوله میرزا سلمان ...
شاه عباس و علی قلی خان که در جنگ تربت ... بودند ... داخل شده تا
در رفتن شهر و داخل شدن تا زمانی توقفی داشت و منتظر خبر از جانب امرا و ارکان ...
در همین روز چهارشنبه اعتماد الدوله میرزا سلمان ... را طلب کرده و امر فرمود که ...
باطراف و امصار ممالک محروسه ... شهر و ولایتی در قلم آورند مضمون آنکه میرزا سلمان ...
با لشکری که همراه داشت فتحی چنین نمود ... شاه و شاهزاده و امرا و ... صلاح ...
شده امرا از این سخن ... شده ... گرفت که در تربت میانه امرا
و اعتماد الدوله ... نفاق ... شده ... از روی کار برخواسته بود و اعتماد الدوله
... امرای ... مثل قورچی باشی و شاهرخ خان و محمود خان
مذکور ساخته ... سلطنت شاهزاده ... میرزا ...
... [illegible] ...

او را اسیر نمودند و گرفتن شاه عباس و بلده هراة و درین هفت ماهی که سپری شد چون زاد و بعمل آمد

در فتح امرا و شاه کامیاب نموده شاهزاده ظفرلوا سلطان حمزه میرزا را نخست سلطنت

نشانده معامله دولت و سلطنت را که فی الحقیقه با اوست کی سازد و معامله دو سه ماهی که

از میانه طوایف قزلباش برانداز و مطمح نظرش در دفع اجماعات بود و امرا که بیشتر شهر

رفته بودند بعضی جبرا در بیت ایشان از جمله اسب و الی مشتری از ابراهیم سلطان که در باغ

زاغان بوده در آمده جهت سرکار عامه شریفه ضبط نمودند صباح روز پنجشنبه موکب عالی

شاهی و شاهزاده عالی تحرک در آمده بسکنه و عابر هر جمع متنزار بالا بربان که از انجا تا

سه فرسخ راه است آمده فرود آمدند و منتظر خبر شهر بودند امرا کس فرستاده حقیقت عرض نمودند

رای صواب نمای برین قرار گرفت که دولتخانه مبارکه در باغ زاغان قرار گرفته و از اطراف

و جوانب شهر امرا از دل نمایند نواب کامیاب باغ زاغان قبول نموده و قرار بمدرسه

خاقان سعید سلطان حسین بایقرا انار الله برهانه روز موکب همایون بمدرسه میرزا آمد تمامی اهل

حرم و کارخانجات شاه و شاهزاده در یک ضلع مدرسه که متصل بمقبره است فرود آمده

در ضلع برابرش اعتماد الدوله میرزا سلمان فرود آمده و دروازها را بخش کرده امرا بنحو

بدرب عراق رسیدند قورچی باشی و جماعت افشار به او بباغ زاغان احوالی برج خاکستر

رفتند و ولی سلطان و لشکر کرمان باغ جوکی میرزا ولد میرزا شاهرخ نزول نمودند و درب

سلیمان خلیفه ترکمان و اوهم سلطان دادند و درب فیروزآباد و درب امر نعمتی قلیجان و بانجلی

سپردند و شاهرخ خلیفه و امراء ذوالقدر و رو طوس سید بیک کومه در درب قبچاق رسیدند و امرا

تکلو باتمام باغ گلستان بهرام و باغ سعید و الحوالی آمدند و محمد خان بحوالی مصرح رفت و قریب

هفتاد و هشتاد هزار کس بر آورده بمیان گرفته قبل نمودند چون روز جمعه چهارم محرم

مشغول جا و منزل گشته تمامی در بیرون شهر جا گرفتند درین روز ماریجی سلطان که از جنگاه

گریخته بود او را پیاده کرده گرفته بقتل رسانیدند و قریب بسیصد چهارصد نفر از لشکر گریخته

بدست در آمده با بعضی از گرفتاران بقتل آمدند و بعضی از شاملویان که در حوالی طوکات بودند

مثل اسمعیل بیک حاجی طغای و الو بیک در مدرسه آمده بپای بوس اشرف سرافراز شدند

شاه کامیاب و شاهزاده عالمیان ما شب از گناه ایشان گذشتند روز شنبه یازدهم

اعتماد الدوله میرزا سلمان در خدمت بندگان اشرف و نواب شاهزاده در خانه

کار مدرسه و مقبره گشته مقرر شد که از طوایف اویماقات هر کس نزد با سردار خرمه

داده و منظور رسانند غازیان گرفتاران را انتظار دارد و میرزا سلمان اصلاح در کار

محابا نمودند هر کس که التماس میکرد اعراض میفرمود و ابجان در قتل ایشان روز

ساعی بود که بخط دیگری انداخت و در میان مدرسه و مسجد سر و دست و پا

افتاده ریسمانها از خون ایشان گل شده بود و از جمله مقتولان ان مجلس سلطانعلی بیک

خالوزاده نواب مرحوم سلطان ابراهیم میرزا بود که با انواع فضایل و کمالات

آراسته در معرکه جنگ زنده بدست در آمده بود و هر چند فقیر مولف

را برین داشته شفیع ساخت فایده بران نداد و اخر الامر او را در ان مجلس

او ردند و همچنین اعتماد الدوله میرزا سلمان فتوی بقتل صد و پنجاه نفر از

استاجلویان که در قلعه اسفراین بودند داده جمعی کثیر از ان جماعت بدرجه

قتل آمدند و از جمله بعضی که خلاص یافتند علی بیک ولد علی خلیفه مهردار بود

بود که در عین حسن و جمال و خالوزاده میرزا نظام ولد میرزا سلمان بود و در کرهیا

ان گشته و میرزا سلمان قبول نمیکرد بالاخره حیدرعلی بیک افشار برادرزاده قورچی

بحکایت قورچی باشی و اخلاص ساخت بیاغ زاغان بمنزل خود برد و جمعی دیگر
از گرفتاران مقرر کردند که بمدرسه آورده بمنزل خواجه ابوالفضل و ابراهیم
سلطان حسین علی بیک و سایر اسیران محافظت نمایند هر چند روز از وقایع حوال
گذران بود تا سال پناه میرزا سلیمان از نخوت و غرور رشته به دست داده که
جمعی از همه امرا کوشیده در باب قتل ایشان بر ملامی کوشیده و زبان گشاده
و مقرر کرد که نوبت چهار بیادو و بیلدار و کلنگ دار از بلده و بلوکات از
لشکر خود که نوبت تعمیر شده شصت گز خوب و اخت ملازمان و قورچیان
نواب شاهزاده عالم در حصار بیست هزار تومنی ورود ولی معاونت امرا شهر
بگیرد و بعد از آن شروع در مرمت و مطالعه دخانه غافل از آنکه
فلک با کار ساز کار سازی کند   زمانه بچو آن که بازی کند   در شب چهارشنبه
شهر مذکور خود با اهل همراه سوار شده برگرد و بعضی از حصار گشته ملاحظه نمود و
تمام کس از عقب بیادگان روان نمود

ذکر اتفاق افتادن ناخوش در خراسان و قتل میرزا سلیمان و دیگر بعضی از حوادث واقعه در خراسان

سابقا مذکور شد که چون در ایام محاصره بیت
میانه امرا و میرزا سلیمان صحبت بقتل و غزا انجامید و در راه دار السلطنه هرات هم که
روز بروز با سپاهیان و مقربان تحت مراعات خود بر روز در آورده و نزاع
و جرمی رسانیده صحبت بجای رسید که دیگر روز از منزل بیرون رفت
امرا با منزل کرده تدارک در آمدند اما از آن روز در فکر و اندیشه قتل او که
مقصود بکنند زیر قورچی باشی محرک این اراده بود و تمامی او جماعات باید دیگر
در قتل میرزا سلیمان اتفاق نموده شاهرخ خان که از جانب میرزا سلیمان بود و او

برگردانیده ساختگان خبر در این قضیه شریک شدند و از هرات و بیاقی چند نفر حرف
او با او جدا کرده با گله دیگر پیوسته یوسف بیک ولد قورچی باشی متوسل شده
او را باقی و باعث این امر نمودند و قرار بدین دادند که او را بهر حال که چند
بشمشیر گیرند این اراده در خاطرها جا گرفته در عرض این بودند که ناگاه اتفاق
افتاد اتفاقا صباح روز پنجشنبه نوزدهم شهر ربیع الثانی سنه مذکوره اعتماد
الدوله را بخاطر رسید که بزیارت مقرب باری خواجه عبدالله انصاری
رود که در موضع گازرگاه هرات مدفونست و بجزای انعام فیض ارتسام از
سایر فرارات ممتازست و وی شب خود را بخواجه منتهی ساخت و جمعی از
مردم هرات که شب و روز با او می بودند و شاد و را کشته بودند
مدار بر اقوال ایشان نهاده از دیگران کناره میفرمود و قرار داد که بگازرگاه
رفته بجام انجا روند و شب جمعه انجا بسر برده روز دیگر بصحبت مشغول گردد و در برابر
و اسباب و اثاث خبر و انه اعتماد الدوله را اتکای قاسمیان گازر
گاه برده وی جاشتی روانه انصوب شد چون جماعت خبث دار و با او در کار
ایمنی را دریافته بودند با جمعی کثیر از قورچیان و مقربان بجهت تحت صغیر گرد در
سر راه واقعه رفته انتظار داشتند که چون مشار الیه از آنجا گذرد او را بقتل آورند
اما بعضی از مردم آگاه که واقف شدند در حوالی تخت صغر این خبر را با اعتماد الدوله
رسانیدند مشار الیه با ضطراب تمام روی بشهر نهاده این جماعت در تخت صغیر در
بودند جلو ریز از عقب او تاخته خود را بشهر که هم رسیدند و شهر را دور هم
غوغای عظیم حادث شد اعتماد الدوله سراسیمه خود را از دشت و شاهزاده و امرا

حقیقت حال المبارع عرضه و جلال بسمع اولیای دولت خسرو صاحب اقبال رسانیدند که این اراده
و عمل از امرا سانح شده شاه کامیاب امرا نامدار مقدم مهم علی سلطان قورچی باشی
و شاهرخ خلیفه مهردار ذوالقدر و محمد خان ترکمان را طلب نموده در مقام اعراض و
اعتراض در آمده امر استنطاق با نکار شده فرمایا ذکر کردند که ما را اطلاعی برین نبوده
و نیست و ممکن که از جمعی اجلاف این عمل بواسطه رنجش از خواه مواجب سر زده
باشند حاشا ثم حاشا که ما را ازین اطلاعی بوده و بارین باشیم هر کس از مقربان و اقوام
خود چند کس تعیین نمودند که از عقب آن جماعت رفته ایشان را بدست در آورده
ایشان را بسمع اعتماد الدوله میرزا سلمان بطول انجامید و هر چه سخن بازردی لجاج و عناد و
خطا با این دو امیر باقتدار بود تا مرتبه که این جماعت را طلب ساختند و بدلیل با
مباحثه که این دو سه کس بر نشیند تا اگر روز با خبر رسیدند و آن جماعت تمام
واجب القتل هر رسته که دولتخانه بود آمده هجوم لشکریان طغیان گرفت چون امرا از
اصرار میرزا سلمان متنفر گشتند در مقام اصلاح نیامده علت طلب آن جماعت [illegible]
میرزا سلمان اعتماد الدوله جماعت شاهزاده و امرا ترکمان کرده مطلق ترک [illegible]
کرد و آن جماعت صحبت را آشفته و متلاشی دیدند شروع در اراده خود نمودند
پسران امرا مذکور و یوزباشیان و بهادران بجلد گرفته پای جهات استوار
نموده که نزد شاه و شاهزاده فرستادند که اگر میرزا سلمان را جدا دهی فتنه و فساد
والا خود داده او را از مجلس اشرف بیرون آورده سیاست هر چه تمامتر [illegible]
شاه و شاهزاده قبول امضی کرده چون شب بود و جمعی کثیر از ملازمان و غلامان
و نگهبانان در تیغ خدایان شاهزاده در غرفه و حجره های مسجد و مدرسه جای داشتند امرا

در میانه لشکر افتاده بودند و هم محافظه بود و صلاح در شستن دنیا چشم ندیدند و
هر کدام بتقریبی و لطایف الحیل خود را بیرون انداخته بمنازل خود رفتند و بعد از
رفتن امرا و منزل ایشان غلامان دست به تیغ و تیر جستی سنگ و کلوخ آورده
صحبت جمعی که سعیدان دست برده شده از سهم باشیده و چون نجات کلی
القوم را مستغرق ساختند میرزا سلمان آن شب در خدمت شاهزاده بسر برده
درهای مدرسه را بستند و فتنه آن شب بخیر گذشت صباح جمعه شهر مذکور که چون صبح دولت
شاه گردون خرام بر آمد برین ابلق تیز گام دم از نور زد صبح صادق شکوه
تجلی بموسی آمد نکوه قورچی باشی در باغ زاغان بود و باده و بیده این فتنه و لوا
بوسه بیک بود و چون ملاحظه کرد که شاه و شاهزاده در باده دی چنین [illegible]
اندیشه کرد و دیگر مبادا امیرزا سلمان حیله باخته بعضی امرا را از راه برده قصبه برسر ملک واقع
شود و فی الحال کسان از عقب جمیع امرا و آقایان فرستاده و تمامی را [illegible]
و سلطان و یوزباشی و قورچی و قلیچی فرستاده آن جماعت حاضر ساختند و کس
از عقب حضرات صدور و قاضی عسکر و علما فرستاده در خانه [illegible] جمع
باغ مذکور مجلس کرده و تمامی متفق اللفظ و المعنی در حضور علما قسم یاد کردند که شاه را
پادشاه خود دانسته سلطان حمزه میرزا را بعد از وی ولی عهد شناسند و دیگری
ندانند و من بعد در میانه تعصب اویماقی و مخالفت و بیگانگی نباشد و در گرفتن قلعه هرات
ساعی بوده تغافل و تاخیر جایز ندارند و چون میرزا سلمان میانه قزلباش نفاق
صلاح دولت ندیده بودن او و نیست او را از میانه برداشتند مضامین مذکور را بعد از قسم
همه مهر خود بر آن نهادند مصحوب سید سلیمان که از اعاظم سادات و امرا بود

و شاهقلی سلطان [illegible] و قلوچ‌خان که از ریش‌سفیدان و غیر ایشان طوایف [illegible] شاه
و شاهزاده فرستاده شاه و شاهزاده بعد از وقوف و اطلاع بر این معنی چون
دانستند که خبر کی قولباش زیاده از آنست که [illegible] کرده [illegible] که هم
دو والده شاه و شاهزاده بود اقل [illegible] و [illegible] آورده بودند با میرزا
میرزا سلطان رخصت داده همراه این میر بزرگ کرده [illegible] کردند که
از سرکشان او گذشته هر چه [illegible] باشد او گرفته او را خلاص سازند که [illegible]
کار خود برده و امرای مذکور میرزا سلطان را از مدرسه باغ زاغان آورده ملاقات
واقع شد و [illegible] مقصود بیک وزیر قورچی باشی او را زنجیر کرده در آن روز مقرر
که بر جای نوبه که از نقد و جنس و ملک در سرکار او خواه در اردو و خواه در قزوین
کوچ کرده او انجاست و خواه در شیراز که مقام و مسکن او بوده در دیگر محال
معلوم که ملازمانش تحصیل نمایند جهت ثنا اللّٰه بار خواست که ابا می برای
که نباید و وقع الوقتی هم رسیدست روز گفت تصحیح این متوانند و بعضی از نویسندگان
که خصم او از ده از او بود دانستند که دیگر روز شخص بسازیم و شروع در آن
نموده معلوم شد که چون روز با خر رسید و این شب که مقرر بود که روی [illegible]
باشند روز شنبه بیست و یکم ماه مذکور امر الظفر اتفاق افتاده رسید که مبادا نوعی دیگر
شود که وی نجات یابد و از داشتن او مضرتی بایشان رسد قرار بقتل او داد
عصر آن روز جمعی در او تاق آمده او را برون کرده شمشیری [illegible]
و او را شهید کردند و سرش را از بدن جدا کرده به شهر هرات [illegible]
شاملو فرستادند که خصم تو بود و بعد از آن در محلات و بازارها گردانیدند [illegible]

جنابش میسر نشده بود تا آنکه حسب الحکم شاه و شاهزاده در باب جوه و هم معنی نجات شاه
میرزا ابو الولی انجو قاضی عسکر کرده بود که [illegible] او نهاده بود تا [illegible]
سرش را بریدن و جستند و او را شهید مقدس مشهد علی نقل کرده [illegible]
مدفون شد شعر این بود عادت سرای سپنج ٭ که بود گنج او قرین با رنج ٭ بهست
با اتصال اقبالش ٭ رود و تغییر بد احوالش ٭ روز پنجشنبه ۲۲ شهر مذکور علما حاضر
دختری که در حباله شاهزاده بود بضمیر سه طلاق مطلقه کرده و موالی بیک ترکمان در آن
باب چند بیت گفته بود بنظم بحر رسد در آمد شعر ای شده چرخ را افزاز و جاه ٭
هیچ نداری خبر از فقر و جاه ٭ هیچ فلک کس مسرور زهر ٭ برو با غرا جام
سبز گشت بر دگرم رو آوردن خشد ٭ نام تغییر چه طلب ملک شد ٭ گر تو نشد
آصف خسرو نشان ٭ خاتم سلیمان زمانی نشان ٭ در نظر بد درست اعتقاد ٭
چون تو سلیمان شده بجد باد ٭ شاه چه شد گر زنو دختر گرفت ٭ دختر بود [illegible]
بنت سلطان جد بد مرام اسید ٭ کس طمع میوه ندارد زبید ٭ صاحب سلطان
از کرم ٭ کوری چشم عمر بر قدم ٭ سلطنت مقصود موالی شاه ٭ حذر واکرده بفضل اله
پسران او میرزا عبد اللّٰه و میرزا نظام که از وزرا و مقربان درگاه شاهزاده
بودند اول قصد ایشان کرده چون مقدر نبود بعضی از امرای ترکمان خصوصاً محمد خان [illegible]
شده از قتل نجات یافتند و هر کدام مبلغی جریمه داده بعد از قتل میرزا در حصن [illegible]
و دیگر بیک قراجه داغلو [illegible] را مقرر کرده که بقزوین رفته ضبط اموال وی
نماید آنچه در اردو داشت بضبط امام سلطان ترکمان مقرر گشت و املاکی که وقف کرده بود
و قضا مخارجات را طلب کرده در طرف نهاده شستند و هر چه همراه داشت [illegible]

شیرازیه و اصل گشت علاء مانش چون مدبر بود و بدنامی خطا از وی گرفت سید علاء بار بانش
با کثرت اسباب یراق و جمعیت هر کدام بجانب اوجاق خود رفتند و سلسله
و سرکار او بهار منثور ابعضی ظرفا در باب وی این ابیات را گفتند نظم
ان بی ادبی که فتنه زا بود و سبب شعر وانی که در آفاق جهان کرد ادب
تاریخ عمایش ز خرد جستم گفت ** در باعث ویرانی عالم بطلب ** و دیگری چنین گفته
** کور سلمان وزیر حضرت شاه ** که جهان را بظلم غارت کرد ** دید چون کار ما
ملک آخر ** لایق پیرهن و وزارت کرد گفته اند بعضی از مورخین در تاریخ قتل
وزارت میرزا چون خاطر امرا از مهم میرزا سلمان و دفع او و اخراج فرزندان جمع شد
کسی که مستعد امر وزارت بود و در بند و کار روانی و قابلیت و وجاهت در سایر ممتاز
افتاده بود حضرت میرزا محمد بود که در ایام شاه اسمعیل ترکی گری کرده بود و فوری
را با او همزبانی و محبتی بود و تکلیف امر وزارت بدو نمودند وی چون عاقل بود
بعد از قتل میرزا سلمان و برانداختن بود که مرگ آن امر خطیر کرده و استعفا
از آن جسته استعفا دیوان اعلی را اختیار نمود که مرتکب آن امر خطیر گردد
و در روز دوشنبه غره شهر جمادی الاول سنه مذکوره میرزا هدایت الله که
استیفاء دیوان اعلی بدو متعلق بود و پای بوس وزارت کرده و استیفا را بمیرزا
محمد تفویض کردند و حضرت میرزا لطف الله که وزیر مهرشاه بزرگ خلیفه و والده بود
بوزارت نواب شاهزاده خورشید لقا سلطان حمزه میرزا سرافراز گشت و وزارت
محال خاصه شیرازیه بمیرزا احمد ناظر اصفهانی مرجوع گشت و وزرا در روز مذکور
بسجده و پای بوس مناصب علیه سرافراز گشتند و شروع در مهمات خود نمودند و له

خلال

خلال این احوال جمات بیگ مستوفی نواب میرزا می بواسطه حسن سبق خدمت قدغن وزارت
داشت جمعی از اعوان و انصار او شب در محلی که بنده گان میرزا لطف الله از دخانه
متوجه خانه خود بود و تفنگ در حوالی مزار امام فخر رازی بر و انداخته هر دو خورد
اما کارگر نیفتاد و مدت دو ماه صاحب فراش بود و چون تعصب میرزا سلمان بواسطه
گرفتن خراسان از میان برخاست امرا قسمی که عهد کرده بودند فراموش کرده اراده
صلح نمودند نواب کامیاب قبول التماس نموده مذکور گردانیدند که مراد سلطان
حمزه میرزا را در این مدت کشمکش بود تا آنکه فرزند دلبند من شاه عباس حسن [illegible]
داد که او را به نظر نیابت بر فرزندان حمزه داشته باشم امرا چون شاهی او در این [illegible]
طلب بود فکر کردند و در این وادی متغافل انداخته از جنگ و صلح چیزی مذکور [illegible]
افتاد الامر بهانه کردند که قورچیان و عسکر و نفی بنشستند منفرز شدند که احدی بیگ [illegible]
طوماری چون شب دیگر روز دو وزارت گرفته صدر و قاضی عسکر در بعضی [illegible]
در سه حاضر شدند و یکیک را انجاکات حاضر ساخته در باب کجتی [illegible] گرفتن حصار
لیست هری موافقت نموده مخالفت تا میدان [illegible] قرب جا او [illegible]
گذشتند از هیچ باب اتفاقی [illegible] ام ظاهر شد و محصولات جمع و الکور [illegible]
بلده و بعضی از بلوکات [illegible] دار السلطنه [illegible] خان بواده بجهد الله
خان داده بود وی هم بمست خانی و دارایی او الا ب داخت معارن این احوال جملی از
امرا و اعیان خراسان خود را رسانیدند و جمعی حوالی هر رسیدند اما میانه امرا دوار لقدر
ورد و طو و بعضی از زرگان مثل مرتضی قلی خان و مردم قلعه ربط و اتحاد واقع نشد
رو جبت بهم رسیدند و رفته رفته معامله بجایی رسید که معامله تسخیر قلعه از خاطر محو شد

چون قورچی باشی بزرگ و رئیس سفید و وکیل دربخانه شده بود و علیقلی خان پسر دوساله
خود را ولی بیک نام را بوساطت قورچی باشی فرستاده و وعده تقصیرات طلبیده
قورچی باشی باعث اصلاح انگاعت شده و اگرچه نواب کامیاب قبول و آشتی
طفل مذکور نکرده و امر فرموده که زر و بدرستی نداما چون قورچی باشی عمده بود
و از صلاح او یارای تجاوز نبود این مضامین در کبر افتاد و مقرر شد که تحفه شاهجهان
و علیقلی خان اجناس خلاع فاخره فرستاده و از هرات کوچ فرمایند و جمعی از
زندانیان را هم که داشتند بیرون کرده خلعت دادند و از سرکاران ابراهیم سلطان
چاوشلو که کشته او را باج و سارو وقی خلعت داده و در جرگه امرا جا دادند
اما چون اعتماد بر بودن او نداشتند و گمان آنکه مبادا چون مرکش و در غیب
نزد مرشدقلی خان است بدانجا رود او را بجوزبان تشیان اعتمادی سپردند و
مدت چهار ماه تمام اوقات بابرکات در دار السلطنه هرات صرف شده ایام
یاد شمال را در یافتند قرار بر کوچ داده در روز جمعه یازدهم شهر شعبان المعظم
سنه مذکوره از هرات کوچ کرده وصل سالار نزول اجلال فرمود و در هرات زاده
شاه عباس و علیقلی خان گذاشته عازم مشهد مقدس معلی مزکی شده و مقرر داشتند
که چون روزه رمضان گذشته خورده شدان ماه را در مشهد مقدسه بطاعات و عبادات
گذرانیده و مهمات خراسان را در ضمن آن قرار دهند چون اردوی همایون بجوزجان
رسید امت خان حاکم شیراز و لشکر فارس سرکرده خود را بسپاهان فرستاده تا
همایون ملحق گردیدند و از خوزیان برده و فوج فوج امده از انجا بحوالی مشهد مقدس
امده در طرف نزول اجلال واقع شد در روز سه شنبه چهارم شهر رمضان المبارک

شاهزاده و هماوی الولا سلطان حمزه میرزا چون معین شده در بود که از محلی که حضرت سک کند
حضرت امام ثامن ضامن سلام الله علیه افتد از اتحل تا درون روضه پیاده روند لهذا
صباح این روز احرام آن حرم محترم بستند جمیع امرا و اعیان در ملازمتش در انزد و زکریم
در برج سنبله بود و از طرق تا آستانه مقدسه امده شب چهارشنبه پنجم پیاده بنا
بدان کعبه آمال رسانیدند مضمون این ابیات ادا نمود شعر بر آستان تو نمود هر چه
شبی که سیل اشک چو خاشاک در ربوده مرا غرق وصال تو بود و امده زخیابان
راه شد و کرد هیچ مراد و کر نبود مرا صباح روز پنجشنبه پنجم شاهزاده و بعد از انجام
ولوازم زیارت از آستانه مقدسه سوار شده با امرا و وزرا باردوی همایون که در
طرق بود رفته در رکاب پادشاه مالک رقاب سوار شده و سادات و فضلا
و خدام کرام آن آستانه عرش مقام عظما بر داشته استقبال نمودند نواب کامیاب
بشهر داخل شده خود را بزیارت سرافراز ساختند و دولتخانه مبارکه در حوالی که بنای
مرحومی میرزا ابوطالب رضوی که از اعاظم نقبا آن ولایت قرار گرفت و اکثر امرا
بشهر در امده بعضی در بیرون شهر قرار گرفتند مشهد مقدسه در این چند سال بواسطه
مخالفت امرا ویران شده بود و عساکر ظفر لوا افراد و بیات شده بود و جای آنکه زار بها
وابادانی دکاکین و کاروانسراها اثری نماند باغاتی که در بلده و خارج آن رشک گلستان
ارم بود و حلال وادی جوب در آنها یافت نمیشد مردم ملوکات و کلستان
از ظلم غازیان یاغی شده برده و شهر تمشکردند آستانه مقدسه از خیانت و فساد
و اسباب غربا تنگ شده و تمامی را تاراج برده بودند مردم آن ولایات از تیغ
زبان شکایت از دست ظلم و ستم حکام گشوده و از زمین و زمان فریاد داشتند

الا آنکه جرأت امرا با وجود تسلط و استیلا نتوانستند که حمایت مرتضی قلی خان نمایند
چرا که تعدی و ظلم او از آنجا گذشته بود که احدی جرأت بران تواند نمود و شاه کامیاب
محمد خان ترکمان مصاحب را تعیین نمود که تحقیق عرض سرکار فیض آثار با رسیده سوی
قنادیل زر و جواهرات آستانه مقدسه سرقه برده باشند گرفته بدان سرکار نبوت
آثار رساند محمد خان چند روز در خدمت صدارت پناه شمس الاسلامی و نقابت
ابو الولی قاضی عسکر و علما و نقبا و افاضل مشهد مقدس تحقیق و پیروی نمود و بسیاری
از جنبش و کتب و قالی و سایر چیزها حتی فرغان و طبق متصرف شده بود اما
سوی چند عدد طبق چیزی باز نتوانستند گرفت مقارن این حال وزیر از ایالت مشهد
مقدس معزول فرموده تکلیف حاکمی با محمد خان مصاحب نمودند وی قبول ننمود
تا آنکه ایالت و دارایی مشهد سلیمان خان قوا و شهید اسد خان داده [illegible]
حسن قراداغی را وزیر او کرده ایشان را در مشهد مقدس گذاشتند که هر وقت [illegible]
که در ولایت خراسان خواهد بود از مرشدقلی سلطان کناره کرده نزد وی بیاید
و حکم شد که مرتضی قلیخان در چهارباغ مشهد مقدس که حاکم نشین است ساکن بود کوچ کرده
بیرون نشیند و ایالت استراباد هم را بوی داده و هم درین ایام مزاج اشرف اعلی
شاهی منحرف شده به مجرای روایات مجمع صفات الهی سمات عارض شد
صدور و علما و مشایخ را طلب فرموده از بعضی مناهی که بدان مشغول بود و از گناه
منزه توبه و استغفار کرده بر طبق آن قسم یاد نمود و قرب صد و چهل نفر غلام ساده
که در خدمت وی بودند ایشان را آزاد کرده رخصت فرموده بعد از چند روز
شفا یافته مراسم زیارت و عبادت دران روضه عرش منزلت اقدام نموده و [illegible]

تمام

تمام دران روضه خلد اساس بپرداخته مهمات تمامی امرا را اهل خراسان را ساخته عازم
عراق گشتند و در روز پنجشنبه چهارم شهر شوال سنه مذکوره وداع آنحضرت
سلام الله علیه نموده به شهر طوس نزول اجلال واقع شد اردوی مرتضی قلیخان [illegible]
کوچانیده از راه [illegible] متوجه سبزوار گشتند و از شهر طوس تخت خالی کرده
را درگان واقع است نزول فرموده و از انجا به جانب سبزوار رفتند و بعد کوچ موضع [illegible]
اباد که از توابع سبزوار است اردوی همایون نزول فرموده و هم درین ایام
قاضی محمد الله [illegible] که در علم انشا ترکی و فارسی مهارت تمام داشت و طبع [illegible]
و شعر را نیز خوب میگفت بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست این رباعی
از اشعار اوست شعر قاضی زمان جنگ [illegible] حال الکش من [illegible] بر [illegible]
اولمش سن [illegible] من طبل ایدن بکندی آبرو دشمن [illegible] دلمن [illegible]
لال ولمس بن گفتار در فتح سبزوار و غارت و [illegible] اعلی [illegible]
سابقا مذکور شد که حسین بیک افشار ولد سوندک بیک از جانب [illegible] آمده [illegible]
باشی سابق را که از امرای عباس بود و ایالت جام داشت چون شاهی سوی [illegible] بود
ایالت سبزوار را به وی داده [illegible] وی جمعی از افشاریه را
بر سر خود جمع کرده در محل عبور اردوی منصور در شهر راست و یاغی شد
باعث آنکه چون معامله هرات و سایر خراسان به دستور سابق شاه عباس مسلم شد
و مرشد قلی خان در تربت ماند [illegible] بود که بعد از رفتن اردوی همایون بجانب
عراق انجماعت غالب شده اطاعت ایشان لازم اگر این عمل غالب آیند [illegible]
ایشان [illegible] باشند و دیگر آنکه چون از جانب علی سلطان قورچی

باشی صاحب وقدغن بود که مبادا کرادرا در وقت رسیدن بخدمت شاه و شاهزاده
بگیرانند لکن با نصیحت ایچ بود با قرار تحصین داده با وجود قلتی از شرب ربه برسر دیوار
برج و بار مستحکم کرده قرار قلعه داری داده روی هما یون بیک رو در رو ایستاد
بتحصیل امر مذکور در موضع نرلا تا توقف کرده پنهان خبر دادند که وی قرار تحصین
داده باستقبال می آید صباح که آفتاب نورانی علم برافراخت و لشکر انجم
را منهزم ساخت نظم سحرگاه کین شعل آتش نمک زامه صبح زد دود زنگ
شد آفتاب کواکب سپاه بصورت درآمد صبحگاه شتابان یعنی که روز دوشنبه
دوازدهم شهر شوال سنه مذکوره شاه و شاهزاده با امرا عالیمقدار بسمت قلعه سوار
شده وقت ظهر بکنار حصار رسیده از هر طرف که لشکر ظفر اثر نزدیک شد
در قلعه فنا و تفنگ انداختن کردند ساعتی بر منوال کثرت جمعی از مصلحان خیر اندیش
التماس کردند که شاهزاده ظفر لوا فرود آمدند که شاید حسین بیک خار توبی که
از جانب قورچی باشی دارد و دفع آن نموده بخدمت آید لوتی نشود که از قهر
قلعه غازیان رستم نشان شهر تغار [illegible] ووی هما یون درست بهشت [illegible]
شهر فرود آمده چون قلی سلطان قورچی باشی با امرا عظام متفق بوده و در کشتن
حسین سلطان راسخ لهذا مصلحت ایشان دید که در قضیه تاخیر نباید کرد زمانه ایسا
نزاکت کار امروز بفردا فکند لاجرم چون آخر همین روز شاهزاده ظفر
لوا خورشید لقا را سوار کرده از اطراف امرا و قورچیان و غازیان رستم
توان همه یکجهت دیگر بار قلعه بلد مستور دار را که منظور برج داشت واره
دار و در میان گرفته وقت غروب که خورشید جهان تاب بخاره در خود [illegible]

در تعاقب

در تعاقب انداخت بعضی از دلیران عسکر که کارزار و هر بران دلیر چرار که در
رکاب شاهزاده عالمیان ماب بودند خود را از خندق گذرانیده پای
برجی عظیم که در جانب شمال واقع بود رسانیده بضرب کلنگ و تبر و تیشه
برج را سوراخ کردند و قریب سی چهل کس از دلاوران در پای آن برج
آسمان نشان از ضرب تیر و تفنگ و سنگ افتاده زخمدار و ناچیز شدند و از
جانب دیگر که علی سلطان و ولی سلطان افشار حاکم کرمان و غازیان تکلو بودند همراه
بیدار کرده مقاران تکلو کمر لشکر بدرون ریختند چون غازیان که درون قلعه
بودند این وضع را مشاهده کرده تمامی سیماب شده بسوراخها و نقبها گریختند تا
خورشید لقا امر فرمود که غازیان بشهر درآمده شروع در نهب و غارت کردند
بعضی از وزرا صواب اثر این حالت را مشاهده کردند و دانستند که از هجوم لشکر
و غازیان عورات و اطفال شیعیان این بلده فاخره بقتل رسیده والتماس
از شاهزاده مظفر کرده که چندین هزار عورات و اطفال مردم درویش جناب
عیال دارین [illegible] شده اند و در آن حالت تبری [illegible] مانند آتش جهان افروز
[illegible] شاهزاده عالیجاه مسئول مذکور را اسند دل [illegible]
که جمعی از امرا و آقایان معتبر در دروازهای سبزوار نشسته گذارند که سواره
بدرون رود و منادی جار زدند که هیچ آفریده مرتکب عرض ناموس نگشت
[illegible] و با وجود چون شب بسر دست درآمد و شاهزاده و امرا او بوقت خود در
ترکان قلعچیان جمعی ساکنان و شتربانان شهر [illegible] شهر را غارت کردند و
ایام السیف بود [illegible] که قلعه هفت نوبت از قبل [illegible]

بشهر رفته بر مال محمل خود اورده و مردم شهر از هول جان و ننگ عرض و ناموس
بعضی نقبها و سوراخها کنده اکثر بن خانهای خود را که در انجا در محوطهها و سردابها
و شب باهم جمع شده خانه و مال را بدست بغاه داده مستورات مسلمانان بطریق کله
و رمه گوسفندان و همچنین پسران و دختران قریب هزار ملک شیر در هر محله و کوی
یکجا جمع شده خبر بود و افغان و ناله ایشان بفلک اثیر میرسید مجملا در همان
غازیان هاکت سبزوار را غربال کرده و در هیچ جزئی که داشتند باز ارد و گان
انجا را که در هیچ کدام از شهرها بزرگی و زینت انجا نیست اتش زدند و چند
دکانی صحافی که در ان مصاحف بسیاری بود سوختند شب قیامت لعوم نوا
از اتش نمود با همه بس شر در تفحصها و اعمالشان صباح که خورشید خاوری علم
بیضای در چهار طاق مینای گردون زد مردم بواسطه عرق شاهزاده دست
از زر و دگر شنیده شاهزاده سوار گشته بشهر در امد حسین سلطان کج دراز و زور و سوا
بنا بر حسن قلعه رفته بود و اورا گرفته نظر اشرف اورده مقربان جلو شاهزاده
عالمیان سر او را بضرب گرز و شمشیر کوفته لسان خنجر زخم ساختند و در پای
دار میدان سبزوار انداختند و جمعی دیگر از افشاریه که بدست در امده بودند
بیدریغ گذرانیده مردم او را که قرابت بعلی سلطان قورچی باشی داشت
اقوام او را انهار محافظت کرده و چون لشکریان از منع تقاعد نمیشدند و کان
انکه چون شب بسر دست در اید باز بدستور روز غارت و نهب و اسر اطفال
شوند حکم عالی شرف صدور یافت که عصر ان روز کوچ کرده اردوی همایون بسمت
خسروجرد که از انجا تا سبزوار دو فرسخ راه است فرود امده مردم سبزوار انجا

باشد اخر همین روز کوچ کرده بدانجا نزول فرمودند و مردم دست از نهب و غارت
باز داشتند بعین الیقین مشاهده رفت فلعی [illegible] سالها [illegible] سادات
و نقابت پناه میرزا محمد ولد مرحومی میر شمس الدین علی سبزواری که از اعاظم سادات
و نقبای ممالک خراسان بود با سیری برده بودند و بعد از تفحص و محنت بسیار بدست
در امده از دو کشته شده و همچنین خیلی از اطفال مسلمانان را از میان برده و فرق
عظیم بر بلده طیبه سبزوار و مردم من جمیع الجهات وارد شده در منزل
در روز توقف کرده نواب قورچی باشی سبزوار را بمردم خود شامل [illegible]
ابو سعید ولد اسکندر خان افشار را حاکم فرموده و امرای خراسان مثل [illegible]
بیک افشار حاکم فراه و سلیمان خلیفه حاکم تون و طبس و ولی سلطان حاکم [illegible]
مرخص گشته بالکای خود معاودت فرمودند و مهمات خراسان از [illegible]
از انجا تفرنجان امدند و معاملات مرزبان و حکومت انجا حسینخان سلطان
ده لو که سابقا در ملازمت نواب غفران پناه سلطان ابراهیم میرزا [illegible]
کرده از انجا کوچ بر کوچ متوجه عراق شدند و در روز دوشنبه چهارم شهر
ذی حجه سنه مذکوره نزول اجلال در دار السلطنه قزوین واقع شد [illegible]
را در انجا فرمودند چون بعضی اخبار ملایم از مرغلبه و استیلاء [illegible]
اشتهار امده بود و امرای عراق مثل ولی سلطان حاکم همدان و [illegible]
حاکم سمنان و شاه علی سلطان [illegible] حاکم [illegible] و هم سلطان حاکم فراهان و
کمره و دوامت خان بیگلربیگی فارس و اکثر امرا مرخص گشته بالکای خود رفته
ترتیب لشکر داده هنگام توجه بجانب اذربایجان حاضر گردند

ایام یعنی در عشر اول ذی حجه سنه مذکوره مرحوم خواجه افضل ترکه اصفهانی که مرد
فضل از اقران ممتاز بود و از دار السلطنه هراة همراه اردوی معلی بود و در
استانه امامزاده واجب التعظیم والتکریم امامزاده عبد العظیم علیه و آبائه التحیه
والتسلیم بیمار شده در موضع اندرمان بر بستر بیماری افتاده فوت شده و در
استانه متصله بحرم امامزاده مدفون گشت تاریخ از جهان رفته بوعلی سینا
یافته اند حال افضل ناز تاریخست ز اجداد وی خواجه صدر الدین ترکه اصفهانی
که معاصر زمان سلطان غازان و سلطان محمد خدابنده بود و بفضیلت شهادت رسید
وازو دو پسر مانده خواجه ضیاء الدین ترکه اصفهانی و خواجه افضل الدین محمد که هر دو
بسیار فاضل بوده اند و تصانیف دارند و خواجه صائن الدین محمد در ذی
حجه خمس و ثمانین و ثمانمایه بحکم میرزا شاهرخ در یکی از دروازه های ساوه بقتل رسیدند
و نعش او را از ساوه باصفهان نقل کرده و در تربت لنبان مدفون ساختند و از
خواجه ضیاء الدین خواجه جمال الدین و خواجه حبیب الله ماندند و از خواجه جمال الدین
خواجه علاء الدین بوجود آمده و خواجه حبیب الله در راه مکه معظمه شهادت یافته
وازو دو پسر مانده بود خواجه ضیاء الدین و از پسری خواجه حبیب الله که [illegible]
خواجه افضل الدین محمد مذکور است خواجه مدتی قضاء عسکر ظفر اثر شاه جنت مکان
نموده بعد از آن در امور شرعیات و وکالت طالبات دخل تمام داشت
و [illegible] مجلس بهشت آیین بود و بعد از رحلت شاه جمجاه نظارت سرکار آستانه مقدسه
و کلید داری و خادم باشی و مدرس گشت و بدان آستانه [illegible] مکان رفت و خواجه
در [illegible] بواسطه صحبت نواب میرزا شمس الدین محمد صدر [illegible]

گفتن مولانا جلال الدین محمد دوانی در بار جامی بود و این رباعی از خواجه آصفی
رباعی کی هجر مرا وصل تو باید خواهد بود ، کی جام من از تو پر ز می خواهد بود
گفتی که بر تو خواهم آمد روزی ، یارب که کدام روز کی خواهد بود ، [illegible]
علیه و علی التابعین سنه و هم در روز دوشنبه [illegible] شاهزاده شهربانو خانم
بنت شاه جمجاه ابو البقا سلطان شاه طهماسب در دار السلطنه قزوین بجوار رحمت
ایزدی پیوست و وی زوجه سلمان خان استاجلو بود که نواده عبدالله
و دختر شاه علی میرزا از بیگه خانم همشیره شاه غفران پناه بوجود آمده بود و در
استانه امامزاده شاه حسین علیه و آبائه السلام مدفون شد سلمان خان در مشهد مقدس
بود و ذکر احوال وی در تحت وقایع خراسان سمت تحریر یافته و هم درین سال
قاضی کرامی خان [illegible] که در قلعه الموت محبوس بود رای ملک آرای امرای
عظام بدان قرار گرفت که وی را بیرون آورده رجعت و رعایت نمایند
تا لشکر تاتار جانب قزلباش را داشته من بعد اطاعت رومیه نمایند و
از قلعه بیرون آورده نوازشات و تفقدات خسروانه سرافراز ساخته [illegible]
[illegible] چون شاه
و شاهزاده بواسطه تشخیص معاملات خراسان متوجه آنصوب با صواب گشتند اخبار
بجانب روم و [illegible] رفت که [illegible] لشکر قزلباش [illegible] اتفاق تمام
رسیده و در میانه خود دو پادشاه تعیین نموده اند و جبل و حشم و لشکری که بود با تمام
متوجه خراسان گشتند و معلوم شد که انجام کار ایشان در خراسان [illegible]
لشکری که در ان حوالی بود قریب هشتاد هزار آدم با توپ [illegible]

نزد پادشاه متوجه شد و بعد از آنکه حاکم آنجا محمدی خان استاجلو مشهور بتخماق
با امرا تا این بعد از سعی و کوشش بسیار و انواع قتل و حصار چون پای ثبات و اقامت در آن
دیار از محالات بود بالضروره اهل و عیال خود را برداشته بنخجوان آمده قلعه آن
الکا ... و چون در آمده قلعه ایروان احداث کرد که باروی آن در رفعت از
ایوان کیوان گذشته و دیده انجم و افلاک از تماشای آن خیره و حیران شد بیت
قلعه برده دست از فلک ٭ وز زمین خاک نشینش یک ٭ کنگره‌اش بر سر
فرق سپهر ٭ رخنه در حصار سپهر ٭ بس که فلک پایه بوده ٭ از ذروه
دست کوته بوده ٭ و میان در اندک زمانی آن قلعه را ترتیب داده و از آذوقه و توپ
و تفنگ و عراده پر کرده و توپ چهار چهار کس در آن قلعه گذاشته بقیه عسکر بمحال
خود معاودت کرد و منهیان این خبر را در خراسان بمسامع عز و جلال نواب همایون رسانیدند

ذکر ارشادات وقایع خراسان [illegible] سابقا ذکر رفت که چون شاه عالمپناه
از صوب خراسان بجانب عراق روان شد در مشهد مقدس رضیه رضویه علی مشرفها
الصلوة والسلام ایالت و حکومت آنجا را بسلیمان خان استاجلو که از اکابر اهل مذکور بود
و در مرتبه نسبت و حق‌زادگی با این دودمان عالی داشت تفویض کرد و همگان که
هر استاجلوی در خراسان عموما و تخصیص در خدمت مرشد قلیخان جاه و شیلو بوده
از سر طوع در رضا خدمت و قیام خواهد نمود و غافل از آنکه انتظامات [illegible] بنسبت کافه
المهمات منوط و مربوط است بیت در تحت بندگی و شاهی دولت [illegible]
هر که خواهی ٭ چون خبر رفتن اردوی همایون شاهی بعراق بدار السلطنه هرات رسید
و امرای ترکمان و مرتضی قلیخان که در میانه سرکشی داشتند و از جانب او بوده سلطان

سر باطاعت فرو نمی آورد و رو از خراسان باصفهان رفت و نزد امرای استاجلو و شاملو تکلو
که در اندرون راسخ دم و ثابت قدم بوده بار صحبت کوچ [illegible] غلبه شده امرا [illegible]
محل تحمل تا اصفهان سر اطاعت و فرمانبرداری بر غاشیه رکاب دولت آن [illegible]
نهاده بسته‌اند که دیگر شاه و شاهزاده و امرای قاجار دولت را طرفی بر خراسان [illegible]
اقبال این دولت چند افتاده بتخصیص مرشد قلیخان استاجلو که در راه آن پادشاه [illegible]
در طلب [illegible] که [illegible] راند [illegible] دیگر مطلوب [illegible] استقبال [illegible]
و در تسخیر [illegible] که عازم گشت مقابله امرای آن حدود [illegible] الحال [illegible]
و اقبال [illegible] روی بکابل [illegible] مقصد [illegible] انتقال آنکه چون خان [illegible]
چند روزی [illegible] ترتیب [illegible] در این [illegible] تنگناهی [illegible] دولت [illegible]
و فتح و اقبال [illegible] تا بخاطر عاطر [illegible] گذار و خاطر حضرت امام
همام علیه السلام [illegible] با جمعی رفتن مشهد مقدس را قرار داد و [illegible]
[illegible] خود [illegible] مشهد مقدس [illegible] چون سلیمان خان از آمدن آن خان [illegible]
آگاهی یافت با وجود [illegible] بلده مذکوره و کثرت مردم [illegible]
انجا [illegible] از آمدن از جمیع مقدمات او غافل گشته خود با [illegible] مشهد مقدس
باستقبال [illegible] عالیجاه [illegible] روضه مقدسه [illegible] و در دو خان [illegible]
[illegible] شبانه روز در درون آن کعبه عالم افروز بطاعت و عبادت و تضرع
و زاری اشتغال نموده دست خشوع و ابتهال بدرگاه ملک ذو الجلال والافضال [illegible]
نجات خود را [illegible] که در میانه جمعی کثیر از اعدا افتاده بود و [illegible]
نموده بیت هیچ تنگی نیست که گردد باعث مقصود [illegible] هر دعایی که در [illegible]

برف و غبار جسم عالی‌کار اده آنعالیجاه را نفس حاصل شد که غالب و منصور است بملاحظه
و محاربه بحصار باغ انجا امده ساکن شده و مردم اطراف و جوانب و سپاهیان و ملازمان
سلمان خان تمامی کمر بستن شناخته سر خدمت بر آستانه عبودیت نهادند و سلمان خان
چون این وضع را مشاهده کرد چاره بعد از رخصت بیرون آمدن نزد آنعالیجاه او
مرخص ساخته وی از راه تربت متوجه و جناب امده نزد خود را رسانید و از انجا
بدار السلطنه قزوین امده پای بوس بندگان اشرف و شاهزاده مشرف گردید
و هم درین ایام شاهقلی سلطان قاریحه افلی که از امرای استاجلو بود و الکای سلمان
خان باو مفوض بود و الکای خواف باخرز را بدو شفقت کرده بود و در حوالی الکای
مذکور بدست ملازمان مرتضی قلی خان بقتل رسید چون مشهد مقدس تصرف شد
فیما بین تابع و مزاحمی در آمده محمد و خطبه و سکه بنام سامی و نام نامی شاه عباس خوانده
حقیقت حال و ارتفاع اقبال بیزوال را معروض درگاه فلک اساس شاه عباس
گردانید و بعضی از معتمدان خود را بدار السلطنه هراة فرستاده بیت که امد ازان
زروی نیاز که بهره دو عالمش سرفراز ازان آستان هرکه شاید چنین اقبال
دولت شود همنشین شاه کام بخش کامیاب شاه عباس حق شناس بر والحمد
بدارایی و حکومت ان ولایت باخلاع فاخره مرتضی قلی خان عالیشان فرستاد و وی
در آبادانی و معموری ان الکا خدمت ان آستان سپهر اعتلا کوشید و تمامی الکا از
خراسان از سر حد دامغان تا حوالی فرح و سیستان در تصرف اولیاء دولت قاهره
شاه عباس در امد ذکر وقایع سنه ... نود و درین سال در روز چهارشنبه هشتم شهر ربیع الاول
بعضا مطابق اثنی تسعین و تسعمایه واقع شد نواب همایون اعلی و شاهزاده مظفر لوا ان

چهل ستون دار السلطنه قزوین نوروز گذرانیده امرا و اعیان و جمهور سپاهیان
دار السلطنه بشرف پای بوس و تهنیه انسال فرخ فال سرافراز گشتند چون در اوایل
فصل بهار که جهان از آرایش گلزار نمودار باغ سعادت گشته بود و اطراف باغ
مذکور بساط غبرا از ریاحین درخشنده چون قبه خضرا پر کواکب شده فراش صبا
بساط زمین را بفرش بهار نگارنگ آراسته و باغبان صنع چمن آن بستان‌ها را
بگلهای گوناگون برسته شعر چمن از نسیم صبا مشکبار چمن از لطافت چو جنات
یار زتاب صبا گل دهن کرده باز چو معشوق خندان و عاشق نواز شاه کامکار
را بخاطر عاطر رسید که شاهزاده کامکار ابو الفتح سلطان حمزه میرزا را داماد نمود
مهد علیای افلاک بانو شاه خانم را که دربست زنجار شاهنشاهی و از صلب شاهزاده سلطان
حسین میرزا ابن بهرام میرزا بوجود آمده با وی در سلک عقد ازدواج در آورند
چون شادی عقد مناکحه شرعیه بر ملت بیضه مصطفویه میانه ایشان واقع شده بود و رفاه
حصول پیوند شاه والاگهر در میدان اسب که متصل است بدولتخانه مبارکه امر فرمود
که جشن پادشاهانه و بزم خسروانه ترتیب کنند بنا بر فرمان شاه جهان فراشان
چابک دست خیمه بارگاه را با اوج ماه و مهر برافراشتند بیت کلاه بارگاهی
چو بنشست بر مهر گشتند ناز رده ماه و مهر شاه عالم پناه در بارگاه قرار گرفته
خوش اوازان و خنیاگران چنگ نواز و ارغنون زن گاه و نوای خسروانی و صوت داودی
و لحن باربدی ادا کرده از صدای بربط و قانون ملک در فلک برقص آمده شعر
بربط چو عذر از مریمی کالبشی داد دهی از در روز زادن هر دمی در ناله زار امده
نالان رباب از عشق می در سینه رشک بر ساعدش بالای پی رگهای بسیار

انجمن عروسی کردند که تا زبان قضا ماه مهر را بر اطباق فلک مجلس [...]
نهاده اجلاسی بدان خوبی و خرمی و اطعامی بدان وافری و مرغوبی ندیده و مصاحبه جشن [...]
در شب پنجشنبه شهر جمادی الاول سنه مذکوره واقع گشت همان شب زفاف شد
چند روز دران میدان عالم افروز شاه کامیاب با امرا و اکابر و اعیان
و اصحاب بمراسم طوی و عروسی اشتغال نموده داد عیش و خوشحالی را دادند

ذکر نهضت همایون شاه و شاهزاده و دیگر به صوب آذربایجان چون چند روزی توقف شاه
عالی در ملک عراق واقع شد امرای آذربایجان و قراباغ و داغستان و کردستان
از انتظار رایات عز و جلال مضطرب گشته [...] افتاده و ارسال عرضه‌ها و نوشتجات [...]
[...] بواسطه قرب رومیه لشکر اکراد [...] می‌شود ولی الیق آنکه
اردوی همایون در دارالسلطنه تبریز نزول نموده اندیشه این حدود و سرحد نموده
شود و اثری بران مترتب ظاهر شد تا آنکه امیرخان موصلو بیگلربیگی آذربایجان
خواجه قاسم بیک کرمانی وزیر خود را به درگاه گیتی پناه جهت حصول این مطلوب [...]
و کتابات [...] امرا [...] در خانه [...] قلی سلطان قورچی باشی افشار و شاهرخ
خلیفه ذوالقدر مهردار و محمدخان صاحب ترکمان نوشته ارسال داشت بعد از آن
وزیر صاحب تدبیر رای عالم آرای امرای [...] آذربایجان قرار گرفته مقرر
شد که متوجه آن صوب با صواب گردند چند ماه بر منوال [...] گذرانیده در
رفتن بودند تا آنکه مکرراً اخبار ناملایم از آن ولایت بمسامع امرا رسید محمدخان
ترکمان بواسطه خاطر امیرخان که خود دار و دوست [...] در آذربایجان رسانیده مقدم [...]
لشکر ظفر اثر باشد مرخص گشته بیرون نشست و اردوی همایون در عشر اول ماه رجب

مذکوره از دارالسلطنه بیرون آمده در حوالی شهر [...] و [...] محمدخان
که پیشتر بیرون رفته بود تا حوالی [...] آمده رفتن کاشان [...] بواسطه [...]
پیرزن ولی سلطان وسیله ساخته خود را بکاشان رسانید و بسبب [...]
سلطان مرخص شده با کار خود رفتند که ترتیب فنون لشکر داده به دارالسلطنه
تبریز حاضر گردند اردوی همایون بعد از آن از آنجا کوچ کرده بموضع رودبار
کرد قرب ده یازده روز اوقات آنجا صرف کرده توقف نمودند بعد از آن
در اواخر شعبان کوچ کرده بجانب سلطانیه روان شدند چون بمیانه رسیدند
نزاعی که میانه سادات شیخاوند و امرای طوالش واقع شده بود اردوی همایون
در میانه توقف کرده شاهزاده عالی که از شاه کامیاب مرخص شده [...]
خطیر و مقدمه [...] مذکوره را وسیله ساخته با قورچی باشی و شاهرخ خان
مقربان و ناجیکان بصوب اردبیل توجه فرمودند چون بسعادت زیارت
گشتند [...] را حسب دلخواه قرار داده [...] بازآمدند و به اردوی
همایون ملحق شده متوجه دارالسلطنه تبریز گشتند چون از منزل میانه کوچ کرده
با لشکر و امرای [...] سعادت استقبال استسعاد ذاتی را شرف [...]
شد و از آنجا در رکاب ظفر آیات متوجه دارالسلطنه شده در روز چهارشنبه بیست
ششم شهر شوال سنه مذکوره با این تمام بان بلده فردوس انجام داخل شدند و در
دولتخانه صاحب آباد قرار گرفتند امیرخان با اعالی و اهالی و بزرگان آن دیار
مراسم خدمتکاری بتقدیم رسانیدند بعد از چند روز [...] ضیافتی نموده شاه و شاهزاده
بمنزل خود که در کنار صاحب آباد ترتیب داده بود و چشم فلک تا غایت آنچنان

عمارتی مرغوب و حصاری خوب ندیده بود تکلف نمود چند روز در وقت عالی النوالی شاه
و شاهزاده عالی قدر ان منزل سامی و محفل گرامی بجشن و شادکامی اشتغال نمودند
خان عالیشان پیشکشی بسیار و تکلفات بیشمار را ایثار کرده مهمانی عظیم بتقدیم رسانید
بعد از ان شاه و شاهزاده کامران از انجا بدولتخانه مبارکه نقل نمودند و هم درین
سال هجری واسب متعال شاهزاده مرضی الافعال سلطان حمزه میرزا از کنیزان
خاصه و دختر گرامی فرزندی در دار السلطنه قزوین شاهزاده اسمعیل میرزا بخشید
بیست و ششم شهر جمادی الثانی سنه اثنی و تسعین و تسعمایه محل [illegible] بانو
بطالع دلو چون این میلاد و ازدیاد نمود شاه کامران و شاهزاده نوجوان لوای
جشن و طوی بجا می آوردند و بیمن این فرزند و این مولود مسعود همگنان رسانیدند
بسیار از نقود و خلایع فاخره گرفتند و بجهة اتصال این فرخنده فر رجال عظام
و امصار و بلاد و ممالک محروسه ارسال داشتند و شاهزاده دیگر سلطان حیدر میرزا
در دار السلطنه تبریز بتاریخ شام شب پنجشنبه دوم شهر ربیع الاول سنه ثلث و تسعین
باتفاق تبریز بطالع میزان و بعضی اطالع سنبله نوشته اند بوجود آمد بدستور لوازم طوی
و سرور بتقدیم رسانیدند ذکر شمه از حالات شاهزاده سلطان حمزه میرزا بعد از انتقال
سلطان از دنیای دون و نعیم جاودان جمعی از اتراک در مزاج وهاج شاهزاده
ماه سیما دخل کرده او را بشرف بعضی از منهیان ترغیب نمودند و در حین مراجعت
خراسان و قشلاق قزوین مخفی و پنهان از شاه کامران و امرای عالیشان بر ارتکاب
ان اقدام نمودند چون بدار السلطنه تبریز رسیدند فرمودند بعضی از امرای ان
امرا با وی همداستان شدند از مذکور یا دیگرها که لوازم [illegible] اسمعیل

شاه

شاملو که نواحی باشی صاحب الکاه دار السلطنه قزوین بود و با برادران مصاحبت شاهزاده
اشاهزاده بود و تعصب ارغوانی قصد می نمودند علی قلی بیک فتح اغلی
استاجلو که دیوان بیکی باشی شاهزاده عالی در معامله قوی [illegible] دار السلطنه
اصفهان که از الکا خاصه اشاهزاده عالیشان بود رفته بود در مزاج شریف
ان شاهزاده نیف دخل تمام پیدا کرده بوسیله پسر اصفهانی علی بیک نام مشهور
بشیطان غارت کرایان صدهزار مسلمان که شاهزاده را با و تعلق ظاهری و میل
باطنی پیدا شده بود و بنابه تقرب و تسلط علی قلی بیک نزد شاهزاده بر ارادات طاهر
کرده که مافوق ان متصور نبود و مصاحبان سابق پای از تقرب خود بکار حفظ
و مدار شاهزاده بر علیقلی بیک فتح اغلی بود و وی بحکایات اشاهزاده والا
مقام تفوق و رجحان بر امرای کبار عالیشان می بود و هر چند در روز مزاج اشاهزاده
از یکی منحرف ساخته در مقام آزار وی می شد تا آنکه قشلاق در دار السلطنه تبریز
قرار یافت و وی سوء مزاجی که از امرای ترکمان داشت و ماجا النزاع الشان
در میان بواسطه شاهزاده عالیشان بود که در مبادی حال چون امرای شاملو و استاجلو
شاه عباس را در خراسان مطمح نظر خود در پادشاهی کردانیده امرای کرام ترکمان
نیز علی رغم ایشان در باب بخلافت [illegible] سلطان حمزه را بدست کرفته در مقام
پیش آمد در سلطنه بودند این صحبت میانه او تا به حدی رسید که زیادة
تعصب مذهب و دین شد و قریب بشش سال در میانه ایشان جدال و جدال بود
خیلی از مردم شاملو و استاجلو ضایع و خانه خراب داده و جلا شدند و نفاق کلی
میانه مردم و او باقات و طوایف بهم رسید کو دوری خانه کو بر ایشان [illegible]

ذکر امیرخان ترکمان مجملی از تفصیل احوال خان عالیشان دارا نشان رفیع المکان
وی امیرخان بن محمدی بیگ بن امیرخان بن گلابی بیگ بن امیر بیگ موصلو امیر بیگ
و گلابی بیگ از جانب سلاطین آق قوینلو سالها والی دیاربکر بوده و امیر بیگ در زمان
سلطنت حسن پادشاه غایت معتبر بود و با امرای سلطان ابوسعید جنگهای نمایان کرد
و گلابی بیگ مهر احکام میزد چون دولت سلاطین مذکور سپری شد مدت امیر بیگ
در دیاربکر بسر برده در شهور سنه ثلث عشر و تسعمایه که شاه جنت مکان عالی ابوالبقا
سلطان شاه اسمعیل ماضی بر سر علاء الدوله ذوالقدر رفت در حوالی البستان امیر بیگ
مذکور با اقوام و اتباع متوجه درگاه خاقان اسکندرشان گردید و از امرای کلیدی و طبل
و علم و لشکر و خشم بپای بوس آن خسرو خجسته شیم سرافراز گشت وی بود آن
منظور مرحمت در درگاه گشته منصب مهرداری باو تفویض فرمود چند مدت وی
بامر مذکور اقدام نموده در ملازمت رکاب ظفر انتساب خاقان سلیمان مکان
بسر برد تا در شهور سنه احدی عشر و تسعمایه دیو سلطان روملو از بلخ بدرگاه
خاقان اسکندرشان آمده بقصد دفع ... ازبکان که در جنگ ازبکان از اسب و ...
اورده بود بآنحضرت نمود و احوال بیصاحبی خراسان را عرض کرد لهذا خاقان ظفر لوا
سلطنت خراسان را از سرحد سمنان تا کنار آب آمویه بنواب کامیاب غفران پناه
ابوالبقا سلطان شاه طهماسب روح الله روحه العزیز عنایت فرمود و امیر بیگ را خانی
لقب فرموده لله آن عالی حضرت ساخت و شاه را بدو سپرده و بر اعلیه جلیله خانی
سرداده بزرگ نمود و محمدی بیگ و شاه جنت رضیع یکدیگر بوده در سنه سبع
و عشرین و تسعمایه که قریب هفت سال امیرخان در کل ممالک خراسان استیلا داشت

تمام

تمام داشت بواسطه عمل شنیعی که در باب قتل مرحومی میر محمد بن امیر یوسف از وی صادر
شده بود و چون این خبر بخاقان اسکندرشان رسید بوهم آن افتاد که امیرخان
سالک طریق خلاف گشته مبادا در میدان مخالفت جلوه کند و در مشهد خان
شاملو را بلالگی شاهزاده سام میرزا بایالت خراسان فرستاد و امیرخان شاهزاده کامگار
شاه طهماسب را برداشته متوجه درگاه گیتی پناه گردید اتفاقا در اثناء طی مراحل
منازل مرض مفاصل ... امیرخان عارض شد چنانچه نوبت سواری مدت
از اسب ... پیاده شده در محفه نشست بعد از اندک زمانی در اردوی معلی در
... شنبه دوازدهم شهر شعبان سنه ثمان و عشرین و تسعمایه امیرخان نقد جان
بقابض ارواح سپرد و از قتل میر محمد بن میر یوسف قبل از یکسال بظهور رسانید بعد از
فوت و ارتحال امیرخان محمدی بیگ ولد شاه ... چون طفلی بود و اثار ذکا
می نمود تا ... طلوع و رشد ... سلطان شیخ لو ... از اعاظم
امرای عظیم الشان شاه جنت مکان بود و بمنصب للگی و امیر دیوانی آن اسکندر ...
شرف امتیاز از دیگر امرا داشت دختر خود را بحباله نکاح وی درآورده
زوجیت و ... محمدی بیگ ... درآورد وی ... مهم ... بسر
اوقات در سلک قورچیان انتظام داشت بعد از ... وی ایام شاه والا
مقام بقورچی ... و او را امیر گردانید و طبل و علم عنایت فرمود و لشکر ترکمان
که از تاریخ فوت امیرخان ... تا آن اوان سرگردان و پریشان بوده
بر سر وی مجتمع گشته ... یافتند شاه ... اعلی الکاء همدان ... عنایت فرمود
چند سال حاکم آن دیار بود و در آنجا برحمت ایزدی پیوست و وی در جوانی

ترکمانان باخلاق حمیده و صفات پسندیده موصوف بود خاقان جنت مکان او را
بزرگ و ریش سفید طایفه ترکمان نموده بحکم اشرف عنایت کرده بود و بعد از وی حکومت آنجا
او را بامیرخان ولد وی دادند امیرخان اکثر اوقات در دار السلطنه قزوین در
ملازمت رکاب ظفر انتساب بود و همراه امرا بتسخیر گیلان و فتح دار السلطنه هرات
بخراسان رفته دوازده سال باستقلال حکومت الکاء علیشکر نمود و آخر
بواسطه ظلم و تعدی ترکمانان همدان رو بویرانی نهاده رعایا بفریاد و افغان آمده
شکایت نمودند شاه عدالت آیین ویرا از حکومت همدان عزل کرده در سمنان
سنجی حکم فرمود که مشار الیه با عساکر خود بخوار و سمنان رفته در الکاء خوار قشلاق نماید
امتثالا للفرمان الاعلی در فصل خزان ایلخان عالیشان با غازیان بخوار رفته
و محالی خود را انجا رسانیده مدتی انجا بسر برد تا آنکه شاه جنت مکان بعالم
جاودانی رحلت فرمود و نواب شاه اسمعیل بر تخت سلطنت در دار السلطنه قزوین
قرار گرفت وی از الکاء خوار بدر آمده میانه استاجلویان و ترکمان نزاع [illegible]
چون نواب شاه اسمعیل را بی مزاجی با استاجلویان بود و ایشان نواب [illegible]
مرحومی سلطان حیدر میرزا و قتل او منکوب بودند بیک نوعی که از ریش سفیدان
معتمد شاه جنت پناه بود و مدتی خدمت ترکمان شاهی نموده بود و در قضیه
[illegible] امیرخان از انجا بدار السلطنه آمده مدتی در قزوین بود چون
مرض [illegible] و سودا در مزاج وی غالب بود بواسطه لطافت هوا و [illegible]
المرض بر مزاج طبیعت [illegible] نموده حکام و اطبا [illegible] در معالجه
کوشیده جلاب [illegible] داده بودند تا از مرض مذکور خلاصی یافته در ایام [illegible] آنجا

در دار السلطنه

در دار السلطنه تبریز بود اتفاقا بواسطه مصلحت [illegible] و فکر ناقصی که شاه اسمعیل نموده بود
بعضی سخنان میان افتاده اکثر امرا بواسطه خاطر نواب شاه اسمعیل تعصب نموده مزاج
وی سخن گفتند امیرخان با وجود غضب و حدت شاه اسمعیل [illegible] وجه ملاحظه
و محابا نکرده طرف نزاع و جدال شد و این معامله بر ملا افتاد و [illegible] باعث
بعضی کتب بوعده و وعید و تکلیف و تهدید شاه [illegible] امرا از جا رفت تا آنکه نواب
شاه اسمعیل دران اثنا رحلت کرد و امرا باتفاق در مقام اطاعت و انقیاد [illegible]
در آمده [illegible] سلطان محمد پادشاه [illegible]
[illegible] از دار السلطنه شیراز بمقر سلطنت قرار گرفتند چند روزی که مرحوم [illegible]
خانم [illegible] غفران پناه ابوالبقا شاه طهماسب در [illegible] بود و میانه ترکمان و استاجلو
نزاعی بهم رسید امرای استاجلو که دران اوان ریش سفیدان ایشان پیره محمد خان
چاوشلو بود دو مرتبه اراده نمود که سوار شده بر سر خانه و منزل امیرخان در آیند
دفعه باکه بکرات مقابله و مقاتله نمایند امیرخان تحمل و [illegible] ورزیده [illegible]
[illegible] نزاع بتسلیح و صلاح شده پیره محمد خان که در حباله نواب شاه اسمعیل
[illegible] ولد امیرخان عقد نموده [illegible] میانه امرای استاجلو و ترکمان
واقع شد و از سر نزاع و جدال در گذشتند اعتماد الدوله میرزا سلمان علیه الرحمه
چون دید که اکثر امرا و [illegible] در در خانه واقع شده اند تدبیر نمود که بعضی از ایشان
دور ساخته ممالک سرحد و [illegible] تبریز و آذربایجان را به پیره محمد خان [illegible]
و وی قبول نموده امیرخان [illegible] رفتن [illegible] و تعهد تنبیه و تدارک
نواحی مغان و اران و [illegible] و کردستان نمود انگاه شاه عالمپناه [illegible] او را

مبذول داشته تکلیف تمام آذربایجان را بوی تفویض کرده در همان ایام خود را
بدان نواحی کشید و از ابتدای توشقان ئیل تا غایت ئیت ئیل که شش سال تمام باشد
امیرالامرای آذربایجان بوده بنهایت فراغت نموده سلوک پادشاهانه در آن
مملکت نموده و در سنه لوی ئیل چنانچه سابقاً ذکر رفت فاطمه سلطان خانم همشیره شاه
غفران پناه بعقد و نکاح خود درآورده تصرف نمود و مکرر در آن سنوات لشکر
حشر [illegible] فراهم آورده بر سر گردان قلاع ایشان رفت و از بیم وی گردان دست
در اری نمی توانستند نمود و منازل پادشاهانه و قصور و ایوان خسروانه در کنار [illegible]
آباد ترتیب داده دیوار از [illegible] قلعه و حصار مشحون به بروج و خندق ساخت
نموده هیچ چیز از اقسام سلطنت و فراغت نماند که وی بجا نیاورد و از جمله چیزها
که بروی مبارک نقض شد این بود که در میانه حوضی که در منزل خود ترتیب داده تالاری
مرتفع از چوب ساخته بود و بالای تالار قصری که گنبد آن را بطلا اندوده بودند
و پیشتر نیز از دور گنبد حضرت امام الهمام مفترض الطاعه واجب العصمه امام ثامن
علیه الصلوة والسلام داشت و این عمل باعث تشنیع مردم گشته بود و [illegible]
نزد نواب شاهزاده سلطان حمزه میرزا یافتند و نواب میرزایی را [illegible]
بد آمده ولی الحقیقه آن بران مضمون [illegible] که با وجود اجتماع طوایف اویماقات
و طبقات سلاطین و سادات و حضرت سلطان الاولیاء و برهان الاصفیاء شیخ صفی
الحق والله والدین درباره گنبد آنحضرت گستاخی نمودند و [illegible] نهادند منشأ
دیگر که باعث استیصال وی شد ظلم بود چنانچه در کلام درر نظام حضرت نبوی
صلی الله علیه وآله بدان ناطق است حیث قال الملک یبقی مع الکفر ولا یبقی مع الظلم

اهل آذربایجان عموماً و مردم تبریز خصوصاً با وجود کثرت صحبت و وفور ثروت از ظلم وی
بجان آمده بودند و همگنان روی نیاز بر زمین دست دعا بر آسمان چون از مردم دیگر
قدرتی ندیدند حواله بدرگاه صمد کارساز پادشاه بنده نواز نمودند اتفاقاً [illegible]
آذربایجان و صلحا و حاجیان دار الامان کار خود نمودند و نواب شاهزاده ظفر انتما
سلطان حمزه میرزا را با وجود صغر سن و قلت اعوان و انصار محسن استیصال وی
گماشت نظم تا دل مرد خدا نامد بدرد / هیچ قومی را خدا رسوا نکرد
سلطان [illegible] که عداوت امیرخان [illegible] جامیان [illegible] شده
و این [illegible] شاهزاده ظفر انتما را [illegible] و اندوه [illegible]
و اتفاق و رضا و همراهی امرا [illegible] لاجرم شاهزاده و [illegible]
ایشان رفته اظهار این اراده نمود و همگنان قرار داد و [illegible]
که با شاهزاده همگی بوده قدم پیش نهاده [illegible] این امر را پیش خود گرفت
بر [illegible] از [illegible] و والد خود ابوالقاسم سلطان مشهور [illegible] سلطان که
صفات ذمیمه بود چنانکه گفته اند [illegible] و رد [illegible] و سک [illegible] دوم
[illegible] و [illegible] وی حاضر شده ولی سلطان قورچی باشی [illegible]
اتفاق داشت و را [illegible] طالع [illegible] ساخته شروع در [illegible] نمودند
[illegible] و اقوام و متابعان [illegible] نمودند [illegible] عاقل [illegible]
[illegible] دامن [illegible] اهل و مردم خود [illegible]
[illegible] محمودخان مصاحب و [illegible] خان و ولی سلطان حاکم [illegible]
وی در [illegible] خلاف [illegible] خاطر نمودند وی در مقام اصلاح در [illegible]

فریب خورده چنانکه از قاسم بیک وزیر نادان او استماع افتاد که بتکلیف عماربانان
ترکمان جمیع امرا و لشکریان سابر او جماعات را لبس الت و انجاعت باین طایفه
مطرم کرده لب جنگ مظلوم ازان کوبخند که وبدا انتظام نخواهیم کند چون
پرده حجاب میانه شاهزاده و امیرخان برخواست خان در خانه نشسته آمده شد
در خانه را ترک نموده و یکدو روز گذشت بعضی از امرای ترکمان و یوزباشیان
و قورچیان آن طایفه عظیم الشان نیز همراهی کرده در خانه خان نشستند و صحبت الاکثر
غلامان عمروی و اجلاف تبریزی بازار و اهانت ملازمان و مردم امیرخان کشته‌اند
و چند نفر از مردم او را بقتل در رسانیده شاهزاده ظفرلوا با وجود کمال غضب از مرد
و علی که در طبیعت او سرشته بود میل بان داشت که معامله مذکوره منفصی باصلاح کرده
شبی از شبها یعنی دوشنبه نوزدهم شهر محرم الحرام سنه مذکوره سیادت
و صدارت پناه میرزا شمس الدین محمد صدر که در عقل و تدبیر و فطنت و زیرکی عدیل خود
نداشت او را طلب فرموده با او مصلحتی چند در میان آورده او را به پیغام نزد خان فرستاد
و آنچه در باب تقصیرات او پیغام شده بسمع شریف خان رسانیده و خان در
برابر هر یک از آنها جواب مشحون بر عدم مخالفت و کمال اطاعت و فرمانبرداری بوسیله
نواب صدارت پناهی معروض بارگاه نواب میرزایی گردانید شاهزاده
حقیقت آنها از آن سخنان متاثر شده نواب صدارت پناه را فرستاد که او را
سوگند داده بملازمت آورد چون امرای ذوی الاحترام برین نمودند و او متعاقب
درهم شدند بالضروره در جبر توقف نمود امیرخان شیر صید بود که از جانب نواب
شاهزاده انتصاری دیگر واقع شود قدم از سر ساخته خود را بملازمت رسانید چون

نفاق ظاهر شد جمعی که با او بودند از کمال جهل و نادانی او را برین داشتند که در قلعه را
ببندد و غافل از آنکه ارتحان قلعه را در میان خندق هزار و نیز تبریزی لی از دو قله
و یراق جنگ و اسلحه ناکی توان نگاه داشت یکدو روز در قلعه نشسته بود و گاه
شاهزاده ظفرلوا بر بام مسجد شاهی که در صاحب آباد واقع است برآمده توپخانه
امیرخان را آماده مسخر ساخت کرده شروع در انداختن توپ و تفنگ کردند
و مقرر داشتند که تفنگ هر که در تبریز باشد از اهل آنجا یورش بقلعه نمایند علی سلطان
افشار قورچی باشی که مرد خیراندیش بود دانست که تبریزیان امیرخان و جماعت
ترکمان را تطاولی که موی از ایشان در گذشتند از قلعه بیرون آورند و رسوایی عالم
انجامت می‌آید در پای شاهزاده افتاده التماس نمود که جنگ و یورش را موقوف
دارند که او خود امیرخان را از قلعه بیرون آورده بپای بوس شاهزاده سرافراز گرداند
قورچی باشی شاهزاده مدام دلجویی رسانیده مردم شهر و محله را از مقاتله و مبارزه
منع نموده و کلی با امیرخان نوشته امیرخان کس فرستاد امیرخان چون دانست که
کار آن گذشته و دیگر چاره نیست در روز جمعه بیست و سیم شهر محرم سنه مذکوره
از قلعه بیرون آمده بمسجد در کرون خود را بصاحب آباد رسانید میرزا او را بحد
نواب شاهزاده کی برده خود را به پای نواب میرزایی انداخت و عذر تقصیرات
طلبید شاهزاده او را در دولتخانه مسجد که در صاحب آباد جهت شاهزاده احداث نموده
بود جا داده شاهرخ خلیفه را مقرر نمود که محافظت او نماید صباح شنبه شاهزاده
با امرا بقلعه و خانهای امیرخان رفته اموال و اسباب او را که در عرض چند سال
ایالت خصوصا ایام والی آذربایجان بهم رسانیده بود با تمام جمع سرکار خود

خاصه تبریز که ضبط فرموده بود و بسیاری امرا و مردم از میان جهت خود برده بود که در روز
که امیرخان را در دولتخانه نگاه داشتند چون اعادی وی غالب بودند وی روی صلاح
و بهبودی ندانست او را در بالاخانه هشت بهشت که در میان صاحب آباد واقع عمارت
عالی بهترین تمامی نقاشی و کاشی کاری که پادشاه مرحوم سلطان یعقوب احداث نموده
و در نهایت استحکام بود و بعد از این دانست که چون بسته می شد از جای دیگر گریز
و مفری ندانست او را باتفاق اسمعیل بیک برادرش و دیگر بیک خوشلو که ملازم
وی بودند سلطان […] و سلطان محمود بیک و کلالی بیک و برادرش شاه قلی سلطان هر کدام
بعضی از امرا قوم خود متوسل شده علیحده بودند چون قریب ده یا دوازده روز از توقف خان
در این موضع گذشت محمد سلطان کوتک ستاجلو را کوتوال قلعه تعیین کرده امیرخان را
با اسمعیل بیک و دیگر بیک را مصحوب وی بقلعه فرستادند محمد سلطان او را در آنجا
بقلعه برد اهالی و اعوالی ملک آذربایجان و دار السلطنه تبریز از مشاهده این حال […]
یکی از ظرفای آن زمان در این باب این رباعی نظم کرده رباعی یا رب که همیشه ترکمان
خار شود روز و شبشان همه خوار شود گویند در این طایفه یکتان باشند
یکتن بجای دیگر فتار شود چون معامله امیرخان بقلعه گرفت علی قلی سلطان […] که […]
آن بود منصب خانی سرافراز گشته آنگاه بر قاعده که با امیرخان تعلق داشت […]
وارد منزل امیرخان آمده در آن منزل باستقلال و عظمت و شوکت تمام قرار گرفته تمام
امرا و اهالی و اکابر و اعیان آمده وی را در آذربایجان تحفها و پیشکشهای لایق برده و به
تهنیت نمودند وی بشان ترقی نمود که […] منصور شد و محمدی بیک ساره و سلاق استاجلو
که دولت دار نواب […] بود […] مسلم و […] بوده و گفته و به مراد عمل نموده

چون علی قلی خان این اعتبار و اقتدار روی نمود باد نخوت و غرور در دماغ او جای گرفت
که پیوسته از روی نادانی و بی عقلی می گفت که چون این چند روز زمستان بسر بود
ایلغار کرده […] روم […] و گاهی سخن از
استنبول می گفت و حصار […] می گفت که اول […]
مشورت علی قلی خان چون خود را چنان دید با نوابی بعضی از ترکمانان مثل […] سلطان
[…] خان و دیگر مردم مثل محمدی بیک ساره و سلاق که با وی […] خاطر نشان کردند که امیرخان
هنوز […] شوکت صاحب نشان و اعتبار و […] و ایماق و مردم […]
بواسطه سوانح روزگار نوعی شود که از قلعه بیرون آید و انتقام خود کشد […]
امیرخان […] ترکمانان […] سلطان داده او را […] سرافراز کرده اند
بوده اند و از بیرون آمدن امیرخان ترسان بود بالاخره […] کرده […]
در باب قتل امیرخان و […] سلطان […]
که از […] علی قلی خان بود […] که در قلعه او را بقتل رسانند وی […]
قلعه […] در اواسط شهر جمادی الاول سنه […] امیرخان را بقتل رسانیدند […]
[…] بعد از آن […] خان […]
او خواهر سلطان خان استاجلو بود و بعد از انقضای عده آن […]
خبر قتل امیرخان در تبریز شایع شد کلالی بیک […] از تبریز فرار نموده
بجانب همدان گریخت و در راه […] شاه […] در محل […]
گریخته خود را به همدان رسانید و محمد خان صاحب حاکم […] که […]
امیرخان […] علوفه […] که […] در محل […]

رسید خبر انحراف مزاج میرزای نسبت با امیرخان استماع نمود و یک دو روز توقف کرد
تا امیرخان گرفتار شد بعد از استماع این اخبار از تبریز مراجعت نمود و بجانب
درجزین و همدان رفت و امرای ترکمان و تکلو درین حادثه یک قلم رو گردان شده
همه انکار خود را از هم توقف نمودند و قشلاق این سال در دار السلطنه تبریز با تمام
و هم درین سال برهان المجتهدین ملاذ الانام از دنیای غدار بدار القرار رحلت فرمودند
اول رضوان دستگاهی مولانا احمد اردبیلی در روز جمعه بیست و کم شهر صفر سنه مذکوره
در نجف اشرف در حالی که آستانه عرش مرتبت مدفون گشت مولانا سی سال تمام بود که در آنجا
درت العتبه علیه نموده بود و بعد از حج دیگر از آن آستانه بیرون نرفتند
و از مدرانشان مسلکی بود و ملکی بود در صورت بشری مصنفاتش کنز العرفان
حج دوم شیخ الطائفه و مقتدی فرق المحققین شیخ عبد العالی بن شیخ علی در روز پنجشنبه
هفتم شهر رجب المرجب سنه مذکوره در دار السلطنه اصفهان و ولادتش در روز جمعه
شهر ذی القعده سنه [illegible] و عشرین و تسعمائه مدت عمرش شصت و هفت سال مصنفاتش شرح
ارشاد و مدفنش قرار امامزاده اسمعیل طاب ثراه منسوبست بقعه امام همام علی بن الحسین
علیه و آبائه الصلوة والسلام در دار السلطنه اصفهان چون ساعت [illegible]
در بیان حالات حضرت شیخ علی علیه الرحمه که مقتدی شیعه تاریخ یافت اتفاقا
شد این مقتدی شیعه تاریخ فوت وی است و هم در روز جمعه بیست و چهارم شهر شوال
سنه مذکوره اسمعیل بیک برادر امیرخان با جمعی ترکمان بحیله از قلعه قهقهه بیرون آورده
خلعت داده رعایت فرمودند ذکر وقایعی که در سنه [illegible] نوروز این سال در نوزدهم شهر
ربیع الاول بعضها ربیع سنه تسع و تسعین و تسعمائه واقع شد نواب همایون اعلی و شاهزاده

گیتی ستان و امرای عالیشان با هم بهار را بعیش و عشرت و خوشحالی صحبت
گذرانیده خاطر از امرای حمید حکومت جمع داشتند و اکثر ایام در صحبت
بخشهای آراسته چوگان بازی مشغول بودند درخلال این حال بسمع شاهزاده کامکار رسید که
جماعت اکراد قدم از جاده متابعت بیرون نهاده و در محل فرصت بعضی از محال قریه تبریز
تعرض میرسانند شاهزاده گیتی ستان امارت پناه مهدی قلی سلطان ولد حسین
قلی سلطان شاملو را با جمعی از غازیان بر سر ایشان فرستاد که اکراد را
گوشمال دهد امارت پناه مشارالیه حسب فرموده عمل نمود و چون جماعت اکراد از توجه
غازیان رستم توان آگاه گردیدند تاب مقاومت نیاورده بجانب کوهستان فرار
نمودند و جمعی که تاب گریختن نداشتند طعمه شمشیر غازیان گشته اموال زیاده
هزار راس اسب و استر و گاو و گوسفند ایشان را غارت کرده بدرگاه معلی آمدند چون
اکراد [illegible] حال نمودند جمعیت نموده اراده کردند که تا قصبه تبریز و طسوج آمده
خود را برپا آوردند و چون جسارت را [illegible] از غنایم خود [illegible]
تعرض برعایا و عجزه و بعضی مواضع دراز نمودند و در مقام خرابی در آمدند چون
معروض بارگاه شاهزاده طهماسب و امرای عالیجاه گردید ایالت پناه [illegible] سلطان
شاملو را با لشکر عظیم برایشان فرستادند که تادیب ایشان نموده [illegible] اکراد
[illegible] بیرون آورد امارت پناه مشارالیه حسب الفرمان قضا جریان
شاهزاده گیتی ستان بر سر ایشان ایلغار نموده مانند بحر خروشان و جوشان رو
بکردان نهادند لشکر اکراد فوج فوج از پی هم رسیده [illegible] کردند و جنگ در پیوست
جویهای خون در آن معرکه جریان یافته سرهای کردان چون گوی غلطان شد و

فور خجسته سلطان چون دید که نصرت با اقبال بر زوال شاهی تو امانست خار بار آمد

گفت بیت ای با شیر مردان رستم تو بجنگ آمد مرا داد ز بیداد روزگار چرا

کشتم زند دکنت بس بخت بد انگر کوری در خانه کس عاقبت تو رجحان

بنیروی دولت روزافزون گردان را مغلوب کردانیده و ترب بالقلیلة سعید

از القوم بد احسن تقبل او و ندلنکر مخالف که عدد ایشان زیاده از

از بیش ایدک جماعتی فرار قرار داده فاصیان مظفر و منصور با غنایم با محصور بدار

السلطنه تبریز معاودت نموده در خلال این احوال چاووشی اسمعیل نام

فرهاد پاشا حاکم قلعه ایروان نزد امرا عظام آمده مکتوب مرغوب مشتمل بر صلح و

اصلاح جانبین اورده شروطی راکه بعضی از آنکار بلاد و قلباش درین ایام تصرف

دراورده بدیشان واگذارند و ترک منازعه نموده مجدد اولعهد صلح را استحکام

چون کتاب باو ضا مطالعه امرا رسید بعضی از امرا مضمون کتابت مذکور را بصواب

مقرون دانسته بعضی دیگر از امرا مثل علی قلی خان شیخ اغلی استاجلو که دران ایام

محل الطف و التفات شاهزاده کامکار بود مخالفت رای مذکور نموده از کمال تکبر و کبر

و غرور که لازمه جوانی و جاه و کامرانیست قبول آنمعنی ننموده بالآخره جواب

فرهاد پاشا بدین مضمون نوشته فرستاد که جناب عزت ماب سعادت نصاب

دولت اکتساب سردار باوقار فارحجسته اعتبار کافل مهام صغار و کبار

روزگار المخصوص بعواطف الله الملک الاعلی مشیر مکرم فرهاد پاشا دام اقباله و زاد

تعظیمات نامتناهیات و تکریمات بیحد و غایت سربلند و ارجمند اولوب ظل

کرافتاب عالمتاب سپهر سلطنت و بدر جهان افروز آسمان عظمت در فرق علیا

الاقصی مداریه سایه گستر اولوب رای فلک آرای سنه خاقانی و کیمیای المکتسا اوزمان خجسته

اوانده مرمد سعادت فرما عطیه زبده الاماثل والاقران ماتوسش اسمعیل چاووش

نید والی آستان سعادت نشانه دخل اولوب اول جناب سعادت نصاب

اخلاص نامه سین ایریشدیروب ابلغ وجه و احسن سبیله احوال خجسته المبین جاه

وجلاله تبوردی حوالی سعادت و اخلاص نامه شریفلرنک مجامله ظاهر اولان

مضامین ... آیتکه بواسطه اسابیتک کافرجبار و راتق الغار و بلاد و دیار

قلوب دور و نزدیکه موجب انشراح صدور و ترک و تاجیک اولوب

حقایق مشحون جلوه نمای منابر شهود اولدی بیت درخت دوستی بنشان که کام دل

ببار آرد نهال دشمنی بکن که رنج بیشمار آرد تعلیم الله و کفی بالله شهیدا

حال ابی بو مشاهده اهل الاسلام و عامه خاص و عام و فرحت از ظاهر

ابنه خاطر خطیر مرده برادر که صورت جلوه کر المیوب اوزره شمک ازار و اضرار

رضا و رسوب اموال و کنون مضمر پرمرده و حال کافه عالمیان فراغ بال فاطمه

جهانیان دو را اولو بر مجهولی که اهل فساد و افساد ... الواب نزاع و کلفت

مفتوح اولوب و تحیره و ساکن طرفین پایمال عبور لشکر قیامت اثر اولدیغی اولنا

ابتدا و اعادا اولوب شکسته ده اهل ... عرض و ناموس ضعفا و ساکنین

برسر موقوف و فروگذاشت اولدی خصوصا اولکی جلوه که حضرت سردار

پاشا اقا و دل باطلمه اکاذیب باطلیه سنه اعتماد اندوب خراسان

عزیمت خسروانه معطوف اولدی بعضی امور نالایق اوزر بانجان خنده

قتل و نهب و بیرو قیقه فروگذاشت اولدی بوجهتدن رایات عز و جلال

السلطان محمیه تبریز نزول اجلال نمودند و بظل عاطفت شاهانه و سایه مکرمت شاهنشاهی
آذربایجان و لاهیجان تنگ شده بالای آوز رمه ساکنشان اولدی و بعضی زبون و لیکن
که در ولایت ملک بعضی سرداران شیروان پیرخان تحت ظهور نامند ...
میل توجه خسروانه اولدی حالا قرین سعادت و اقبال سرحد توجه نمودند
مسافت طرفین بحران اول حوالی ده موقف دلنورا که و زیرا عظیم و ...
وسط و واسطه اولدی بود جمله که با شاهان رضوان مکان قطبین ...
فردوس نشان حضرتین زمان خود ابواب مسدود و مواد صلح و دوستی
مستحکم شده و اندرین الملکه ... و بنا و بنا ... نام ... اولدی
و اتفاق مشکور و ... نزاع و جدال و حرب و قتال ...
الحکم لله العلی الکبیر ... مقدرات ازلی و تقدیرات لم یزلی ...
خداوندی جلوه گاه ظهور **نظم** ... که بالا ... اولدی
نهاده ذکر ... دو ... ارباب عقل و ... مضمون ...
جابس ... که دارم صفای ... **[illegible]** ... و جوب ...
احتراز نمودند اجرا سعادت ... صلح و صلاح ...
مندرج ... توجه ... **[illegible]** ... کشته
کوشی ... والسلام علی من اتبع الهدی **[illegible]**
[illegible] ... در تاریخ ... اوایل
رجب المرجب ... تبریز به ییلاق
... حسین قلی ... علی قلی خان را الحکومت ...

علی

نکی ... نموده مقرر شد که پانصد نفر ملازم ... هر راه ...
و چون ... ضرب ... جلال ... غازی خان ... که
ذکر رفت که او را از قلعه الموت بیرون آورده محل اعتماد گشته بود و در ...
قلی بیک افشار برادرزاده قلی سلطان قورچی باشی ... و از محافظت ...
بعزم رفتن ... همایون از شهر بیرون رفته فرار نموده بجانب روم
... که ... همایون ... و امرا ... احوال
... احوال ... خان ... تبریز ... زمانی
... اوست در ایام زندان ... در این ایام ترجیح داده بود
نابوده ... **نظم** این نوع ... کرده دوران ...
... که در ملک ... شادی ... در قلعه زندان بوده الحاصل چون ...
روم رفت محرک ... عثمان ... آمدن ...
راغب ساخت و در اثنا خبر غارت ... خان در حوالی مراغه و ...
و آب ... نواب همایون و شاهزاده ... سلطان ... قهرمان ...
شاهی در ... و حرکت ... سلطان مراد ...
و طایفه عظام ترکمان و غیره مراد خان استاجلو و مهدی قلی سلطان ...
و غازیان کرام استاجلو ... مذکوره با سه هزار ...
ترکمان و ... استاجلو و ... بجانب ... نموده ... که او سه چهار هزار ...
... و ... مراغه و نواحی تبریز غارت کرده ...
... بوده ... اکثر ... دست داده ...

روگرفتند زنبیل حیل راه فرار بخود مسدود یافت در برابر غازیان صف آرا
آهنگ حرب نمود و از عساکر کثرت اثر خود که قریب چهار هزار نفر بودند جمعی
بچرخچی‌گری مقرر نموده جوانغار و برانغار خود را بسمتداران سپرد و از جانب مرادهم خان
صف سپاه واراسته سلطان مراد ولد امیرخان را متعلقان لشکر گردانید و میسره و میمنه
را استحکام داده خود با پیره مرادخان استاجلو در قلب جای گرفت دلاوران
رزم آزما از طرفین حمله بر یکدیگر نموده داد شجاعت و مردانگی دادند و تیرباران
لشکر اکراد بمرتبه شد که از کثرت سهام روی هوا پوشیده گشت شعر خدنگ از
کمان ره بهوا گرفت ز هر گوشه بالا گرفت میان زمین و فلک از غبار
جهان دگر شد [illegible] و غازیان شیر شکار بضرب سنان جان ستان در یک حمله
جمعی را از صدر زین بر روی خاک هلاک انداختند چون زنبیل حیل حالت
عجز و انکسار از چهره عسکر خود مشاهده نمود از میانه ایشان جدا شده با جمعی کثیر بیکبار
حمله بر غازیان آورده ایشان را بعقب رسانید و قریب به یازده نفر از غازیان
بقتل آورد و از جانب مرادهم خان و پیره مرادخان از قلب جدا شده با [illegible]
نفر از دلاوران جنگجو رزم آزما حمله بر ایشان نموده بحکم که کسی بضرب سنان
بر خاک هلاک انداخت زنبیل بود و اما کسی نشناخت که زنبیل است پسری ابراهیم نام
نام که جوانی بود در سن نوزده سالگی و در کمال حسن و لطافت و مردانگی چون در حین
بر خاک راه افتاد [illegible] بر سر او تاخته خواست که او را از دست غازیان خلاص کند
کاری نساخته بدست شاهقلی سلطان بیاده گرفتار گردید چون اکراد در اثنای [illegible]
و فعال حال بر منوال مشاهده نمودند و دیار برقی خود کرده روی بوادی هزیمت نهادند

و اکثر زالاغان خود را بر زمین آمده پیاده گشتند و خود را بر بالای کوه کشیدند و هر کس از
برابر ایشان می‌آمد بتفنگ و تیر می‌زدند بالاخره جمعی از غازیان از پشت سر ایشان
ببالای کوه بر آمده ایشان را به تیر تفنگ از هم پاشیدند و قریب شصت نفر بقتل
آوردند و غنایمی که غارت نموده بودند با دیگر اسباب و جهات ایشان بدست
غازیان در آمده بیمن اقبال بی‌زوال شاهی بتأیید و عون الهی با سرها و [illegible]
ایشان سر زنبیل خان بود با اردوی کیهان پوی معاودت نمودند و پسر زنبیل با چند
نفر دیگر زنده بپایه سریر اعلی آوردند و او را [illegible] و هر یک از غازیان که
کارهای نمایان نموده بودند بنوازشات خسروانه سرافراز گردیده فراخور
حال جایزه و خلعت یافتند و پسر زنبیل خان را که در حسن و جمال و زیبایی نهال نو
آزادی بود شعر طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی از قامتش چه وصف بگویم
قیامتی بعلی قلیخان قراداش سپرده بعد از چند گاه در قلعه قهقهه محبوس گشت
و نواب همایون بقصد تسخیر و فیروزی در ییلاق اسکندر توقف نموده [illegible]
آن مکان ارم نشان بیمن مقدم خسرو عالیشان و شاهزاده گیتی ستان رشک
فردوس برین گشت و در خلال این حال از ضمیر دین ملاذ روم چنین مسموع گشت که
عثمان پاشای وزیر اعظم پادشاه را بر رجوع مصمم گردانیده با لشکری زیاده
از حد و بیرون از عدد از زمین روم بجانب تبریز و رزم [illegible] در حرکت آمده [illegible]
این کتابتی از غازیی گرامی نامدار که وارد نموده بود با مراقبت [illegible] اشعاری [illegible]
عثمان پاشا مشار الیه که در جهاد امرا [illegible] و غیره تحفه فرستاده بود [illegible]
در برابر خصوصا علی قلی سلطان [illegible] تحفه فرستاده کتابات نوشته [illegible]

عساکر فیروزی مآثر از خوف آنکه مبادا از معبر عبور رومیه و لشکر ایلغار نصرت آثار بی‌خبر
و در محل مناسب قلعه با تمام رسانیده مستحکم گردانند که تسخیر آن اشکال تمام داشته
برفت و استعجال تمام از آنجا کوچ کرده جهت دفع عثمان پاشا و شافعان عزیمت صوب
گنجه و تنکور منعطف ساختند و چون کنار رود ارس رسیده محل نزول همایون
گردید و قلیقخان طالش شاهزاده سلطان محمد میرزا ولد سلطان حمزه میرزا از سایر امرا
و اولیای دولت قاهره ممتاز و سرافراز گشته به مفاخرت بحج بیت الله
وجشن طوکانه و مجلس خسروانه در کنار ساحل ارس آراسته تمامی اعیان لشکر و کلیه
تخصیص طایفه استاجلو منزلفات فی مرصع آلات سرافراز کردید و سه روز ایلخان
بزمی آراسته بعیش و طرب مشغول بوده چنانچه زمانه مثل طوری نه دیده بود و فلک گوش
جهان نشنیده و بعد از آن مجموع از آب ارس گذشته متوجه دفع مخالفان گشتند
و چون بورسی که بحمده ماهی اشتهار دارد محل نزول عساکر نصرت مآثر گشت
رسولی از جانب غازی گرای خان تاتار بدرگاه معلی آمده عریضه مشتمل بر خلوص عقیدت
و پاس حقوق نمک بمطالعه اولیای دولت رسانید مضمون آنکه چون این بنده کمینه
بیمن عواطف شاهانه از حبس قلعه نجات یافته بسلطور کمیا گشته بود در بنولا
گونه وقایع و حوادث و اتفاقات متعارف از آن آستان استفسار نموده و بسبب
اتفاق معسکر رومیه طی گشته داده چنانچه که پاس حقوق مراحم شاهانه در نگه
عوردکی واسطه صلح و مصالحه فیما بین رومیه و قزلباش گشته بوسیله سردار سپهسالار
عثمان پاشا قواعد صلح را انتقامه استعانت داده استحکام داده مرآت کینه و نفاق را
بصیقل دوستی و وفاق زدوده و خود و امرا و ارکان دولت از چند شاهی باقی و سه و

درین ایام از معبر عبور عساکر جانبین روی به انهدام آورده آخر برتفاع بیرون
است و لقمه لطیف مردم آن محال و اکناف و اطراف متفرق گشته اما دانی انها
محالات است بحرکت عنکار مضایقه نفرمایند اولی مینماید چه آنکه مصلحت
درین است امرای عظام قبول نمی‌نموده آنچه در جواب عریضه قرا و با شاغوا
یافته در جواب عریضه شاه را لیه نوشته روانه نموده و از آنجا کوچ کرده متوجه ساغری
باغی که از آن تاریخ بحمره باغی موسوم گشته و چند روزه درین منزل توقف واقع
شد ایالت پناه محمدی خان استاجلو که بحکام استمار داروغه و هزار نفر از عاملان
و ملازمان خود و امرا را بمن باردوی همایون ملحق گشته شرف سجده و پای بوس
نواب همایون اعلی و شاهزاده گیتی ستان مشرف گشت ذکر رفتن عثمان پاشا
با لشکر بسیار بدار السلطنه تبریز و حکم غارت و خونریزی فرمودن و لشکر
درین صبح ساغری باغی سرعان خبر و ایران رسانیدند و جمعی دیگر از مردم
صوفی و بار شاهی بیرون شده باردوی همایون ملحق گشته موافق آنچه
عثمان پاشا موازی صد و پنجاه هزار کس از عساکر دیار روم اندوه لاشه الکرینی
و بوسنا و اناطولی و دشت الی و قرامان و مرعش و شام حلب و دیاربکر
دوان و اورنه و قرالو قدان و او لایات فراهم آورده از ارض روم کوچ
و جهت اصلاح مقصود آقا حاجی را که در سابق نزد رومیه مقصود پاشا اشتهار یافته
و وی در ایام امیرخان فرار کرده بدانجا رفته بود و قبل از آن بایشکری بر روم
رفته بود فتح عزیمت گنجه و نزد روم تنکور نموده بجانب دار السلطنه تبریز توجه
بار زن نواب همایون از آنجا کوچ فرموده از راه باز ار جانی عثمان عزیمت

نخجوان منعطف ساختند و چون در ده فرسخی نخجوان نزول اجلال فرمودند متواتر خبر رسید آمده
نقل نمودند که عثمان پاشا در مرند نزول نموده به سرعت روانه تبریز است نواب
همایون اعلی و شاهزاده مظفر لوا امیر صاحب قران سلطان حمزه میرزا که وارث ملک
کیان و ولی عهد خسرو ایران بود با بیست هزار کس از آن راه در دو فرسخی اردوی
خود از آن منزل کوچ فرمودند و از راه اردوباد متوجه دربار از دم دول گشتند نواب
شاهزاده یک شب در آن دره نزول نموده جمعی با قراولی مقرر فرمودند و روز دیگر
کوچ کرده در حوالی صوفیان مرند که در آن وقت محل نزول رومیه بود نزول اجلال فرمودند
و ایالت پناه محمدی خان را قراولی مقرر شد روز دیگر جماعت اروام از روی خوف
و رعب تمام در آن منزل توقف کرده عرابها و ضربزن و توپ فرنگی در حوالی اردوی
خود نصب نمودند اتفاقا محمدی خان به حوالی اردوی ایشان رسانیده جمعی رومیه بر
باهنگ حرب بیرون آمدند از این جانب غازیان تصور شده به جانب ایشان حمله
انداختند و در حمله اول به قدر صد نفر به خاک هلاک انداختند و رومیه غازیان را به تیر
تفنگ برگردانیدند و لحظه به لحظه از اردوی عثمان پاشا سنجق بیگیان چون دریای پر
فوج فوج از عقب یکدیگر به در می آمدند چون لشکر اروام شمال بود و هجوم آوردند
و از قزلباش صد و دویست همراه بودند ایالت پناه محمدی خان غازیان را از سر ستیز
حرب مانع آمده جنگ کنان خود را به دامنه کوه کشیدند و صد و شصت نفر از
رومیه قتیل و زده بودند روز دیگر که عبارت از روز پنجشنبه ... شهر مبارک رمضان
سنه مذکور رایات عثمان پاشا از آنجا برخاسته در آب شور نزول نمود شاهزاده
گیتی ستان حیدرآباد را که امام علی قاجار و بعضی از امرای نامدار با یک اردوی کهولان توی

ملی گشته بودند صلاح در جنگ ندیده امیر جعفر خان استاجلو و مهدی قلی سلطان
شاملو با هزار کس به شهر فرستادند که به اتفاق حسین علی سلطان حاکم آنجا محافظت و محارست
شهر قیام نمایند و کوچه بندها را استحکام گردانیده در هر دروازه جمعی از شهریان و دولتیان
به محافظت قیام نمایند و احکام مشتمل بر استمالت تمام به اهالی تبریز نوشته و شهر را به ایشان
که در محافظت مردانه بوده نگذارند که کسی بهانه خانه کوچ بیرون از شهر بجای دیگر برد
و چون امرا به محافظت و محارست شهر و دفع رومیه قیام نمایند الوجهات سنه که
به انعام ایشان مقرر باشد القصه چون رومیه در کنار شهر نزول نمودند کمال احتیاط
و احتیاط تمام بسر برده صباح هفت هشت هزار سوار و پیاده و ینگچری
غازی گرامی خان بابا و صفال اغلی میرالامرا دیاربکر که از نتایج سلاطین
و سلطان سلیم او را تربیت نموده دختر خود را به وی داده شجاعت و دلاوری که
میانه رومیان مشهور و معروف است از راه کوچه بند ... متوجه شهر شدند
سر کوچه بندها رسیدند غازیان به اتفاق شهریان شروع در جنگ نموده تا
آفتاب به حرب مشغول بودند و از طرفین آدم بسیار کشته ... نفر
بقتل آوردند و از قزلباش چهار نفر شربت شهادت چشیده رومیه چون کاری نساخته بار دیگر
معاودت نمودند و شب لوازم طلایه داری قیام نمودند صبح ... طریق
روی به کوچه بند مذکور آوردند و توپ و بادلیج بسیار به دیوار باغات زده
رخنه کردند و جمعی به میان باغات در آمدند تبریزیان هجوم ... از طرف درآورده
به ضرب تیر و شمشیر از باغات بیرون کردند در این جنگ شصت و چهار کس
از رومیان به قتل آمدند و پنج نفر از غازیان و رومیان زخمهای خود ...

درین روز نیز اثری از لشکر قزلباش ظاهر نشد رومیان اکثر دیوارهای باغات را
بضرب توپ و تفنگ و ضرب زنبورک فرود آوردند و امرایی که در شهر بودند یقین
میدانستند که روز دیگر رومیان هجوم آورده داخل شهر می شوند با مردم
خود از راه خیابان بیرون رفته از طرف شنب غازان باردوی عالی نواب گیتی
ستان ملحق شدند و تبریزیان چون حال بدین منوال مشاهده نمودند از دولتخواهان
بالکلیه مایوس گشته یقین کردند که مددی بایشان نمیرسد هر کس را قدرتی و قوتی بود
در همان شب زنان خود را برداشته بیرون رفت و اکثر که قدرت و قوت نداشتند
پیاده با عیالان خود رو بکوه سرخاب نهاده بیرون رفتند و تمامی اسباب
و جهات خود را در زیر زمینها و نقبها گذاشتند رومیان در اول طلوع صبح
نقاره زده دیوارها و کوچه بندها که در سر راه ایشان بود بضرب توپ فرود
آوردند و چون ملاحظه کردند که کسی بجهة منع نمی آید تا میان میدان صاحب آباد
رفته علم درانجا زدند و از خوف تبریزیان شهر نتوانستند آمد فی الفور بهمانجا
برگشته شبها در اردو بودند روز دیگر از روی فراغ خاطر بشهر درآمده دست نهب
و غارت برآوردند و منازل و مساجد را جهة آنکه بر بالای آن مکانها نشسته بودند
و اکثر عمارت را فرود آورده شروع در خرابی نمودند و قیصریه را که از کثرت
شهرت محتاج بوصف نیست آتش زده تمامی کتابها که احادیث و کلام علما بود و بخط
استادان بحر یافته بود فرو ریخت و اموال و اسباب بیرون از شمار از قیصریه
بدست درآوردند و بکوچهها و محلات و خانهها درآمده آنچه یافتند بردند و
در کاوش و بدر نقبها و زیر زمینها نموده اکثر دفاین را بدست درآوردند

مولانا

مولانا محمد علی ولد مولانا نجابت الله تبریزی که شیخ الاسلام و مفتی بود و کامران بیگ
اوحدی که قاضی القضاة آنجا بود در شهر مانده بودند عثمان پاشا فرستاده بعد از خطاب
و عتاب ایشان را تعظیمات و تکریمات نموده و مخلع نموده و در روز سیم
که هیچ آفریده متعرض احوال تبریزیان نشده رنگ نهب و غارت نمانده و مردم
شهر را استمالت تمام داده و راه داده ایشان باردوی رومیان نمودند
مردم بیرون داد و معامله خود مشغول گشتند و عثمان پاشا شروع در تعمیر قلعه نموده
آنها بود را القلعه نمودن مناسب یافت و حصاری بر دور آن قرار داد و مجموع
دستران و الاغان رومیان چوب و سنگ و آجر و مصالح می کشیدند
تمامی سنگهای مزارات که در سرخاب و چرنداب بود و هر یک
ترتیب یافته بود جهة دیوار قلعه می آوردند و هر روز چهار کس در قلعه
کار می کردند چنانچه در عرض چهار روز قلعه را با تمام رسانیدند
گیتی ستان با عساکر رستم توان در کم درسی و سه فرسخی تبریز نزول داشتند
و با برقلت سپاه و امرا خیرخواه و مدبران آگاه حضرت را از جنگ منع
نمی گفتند که بر سر رومیان تاختن آورند اما همه روزه فوج فوج از غازیان
بحوالی اردوی ایشان رسانیده دست برد نمایان نمودند سرها و اختیارها
با بسیار اعلی حضرت رسانیدند و جماعت خورچین لوی لشکر قزلباش و پیادها
خوش کشتی و قلعچیان اردو بطریق دزدی باردوی رفته هر شب
اسب و استر و شتر می آوردند و چون شاهزاده گیتی ستان در صوب مبالغه
تمام مستقر می بودند و موافق رای امرای مدار بود و صلاح دران دیدند که باردوی

کیهان پوی کرده و از دم دول نزول اجلال و ثبت طی گشته در باب محاربه نمودن
در انچه فرمان قضا جریان همایون شاهی صادر گردد عمل نمایند و در روز سه شنبه ششم شهر شوال
سنه مذکوره باردوی همایون ملحق گشته نواب باستقبال مبادرت نموده شاه
و شاهزاده یکدیگر را ملاقات کرده شاهزاده و اقربا را بوصول اشرف ساختند رای عقده
گشای شاهی برین قرار یافت که تا آمدن امام قلیخان و امرای یامین و دیگر لشکر قزلباش
و طوالش محاربه موقوف باشد و قورچی بطلب خان مشار الیه فرستاده شد که مشار الیه تمام
متوجه اردوی معلی شود اگر هنوز لشکریان قزلباش بر سر او جمع نشده باشند جریده و ایلغار
بایلغار روانه شوند و شش روز در همان منزل توقف نمود و در روز هفتم امام قلیخان
حسب الفرمان قضا جریان با دو هزار کس از طایفه قاجار و اوجاقات قزلباش باردو
داخل شد و تشرف عتبه بوسی سرافراز شده و از انجا کوچ کرده در موضع نهند که چهار فرسخی
تبریز است نزول اجلال فرمودند کفتار در محاربه امرای عالیشان و ظفر کشتن بتایید قادر ذوالجلال
در روز دوشنبه سیم شهر شوال سنه مذکوره مجموع امرا و غازیان لشکر نصرت اثر عزم
مقاتله و پیکار بایلغار بر سر مخالفان شتافتند و از راه قوسنج متوجه شدند و مهدی
قلی سلطان شاملو با پانصد نفر از راه سرخاب فرستادند که بر سر ترکان رومیه که در انجا
چرا میکنند قبل از انچه معاودت نمایند و چون رومیه از عقب [illegible]
از انجانب ایشانرا تعاقب نموده دست بردی نمایند و مشار الیه حسب فرموده
عمل نموده از جانب سرخاب روانه گشت و مهدی خان [illegible] در رکاب همایون
توقف فرمودند اتفاقاً مخالفان از توجه جنود ظفر ورود آگاه گشته عرابه‌ها را در جلوی
اردوی خود نصب کرده ینکچریان و توپچیان در عقب عرابه قرار گرفتند و حالی

سرکرده لشکر شده آماده و مهیای جنگ بودند از انجانب عساکر نصرت مآثر در ورود
خانه قوسنج نزول نمودند و شب بلوازم طلایه داری قیام نموده که صباح جمشید
فضا علم یعنی خورشید انجم حشم بعزم رزم جوشن زرنگار در پوشیده قدم در
معرکه سپهر دوار نهاد و سپاه ظلمت را منهدم ساخت چون محقق شد که رومیان
از آمدن غازیان مطلع گشته عرابه و ضرب زن را پناه خود ساخته‌اند رای امرای
عظام برین قرار یافت که تا محل چنین توقف نمایند که مخالفان از آمدن غازیان
خاطر جمع نموده ینکچریان از اطراف و جوانب عرابه‌ها متفرق شوند بعد از ظهر
شده غافل بر سر ایشان ریخته دست بردی نمایند اتفاقاً جمعی از مردم چرخچی لو
او باش بی‌توقف اطلاع امرا با [illegible] تاخت و غارت [illegible] بودند و چون آن
اراده تا محل جانب ایشان از آمدن قزلباش یافتند قریب یکهزار و پانصد نفر
بعزم [illegible] قراولی از عرابه جدا شده [illegible] بجانب قوسنج آمدند و فوجی از مردم
چرخچی لو که [illegible] رفته بودند دوچار شده آغاز محاربه نمودند و مرتبه بمرتبه جمعی از ایل
اوران جنود ظفر نشان که [illegible] در میدان [illegible] آمده بودند بدیشان ملحق گشته
نایره جدال و قتال التهاب و اشتعال یافت و چون لشکر رومیه قوت تمام داشتند
غازیان عنان کشیده محاربه مینمودند و مخالفان ایشانرا تعاقب نموده تا کنار رود
خانه [illegible] قریب بیست نفر از غازیان و جماعت [illegible] و ده نفر
زنده و اسیر نمودند [illegible] از استماع این حال مسرور و خوشحال گشته قریب دو
هزار کس از عرابه جدا شده در میدان پیکار صف آراسته و جوانغار و برانغار لشکر خود
[illegible] و معتمدان [illegible] سپرده خود در عقب قرار گرفته مرتبه بمرتبه پیش می‌آمدند و طالبان

نام و ننگ میدان جنگ درآمد زلزله در زمین و زمان انداختند امرا نامدار
چون استماع این اخبار نمودند فی الفور سوار شده صف سپاه آراستند و از میان
دو دهانه متوجه میدان رزم گشته ابوالقاسم سلطان ولد شاهرخ خلیفه مهردار و
شاهعلی سلطان پیاده را فرجی نمودند چون چرخچیان از میان دره بالا آمده شیران
بیشه شجاعت و مردانگی بمیدان کین تاختند و در حمله جمعی کثیر را هلاک و امواج
دریای پیکار در تلاطم آمده کشتی عمر جمعی تیره روزگار غرق گرداب فنا گشت
لمعان سنان آتش فشان صاعقه کردار خرمن زندگانی می‌سوخت و پیکان سهام خون
آشام برق وار شعله جانسوز در کانون درون می‌افروخت از صعود گرد و غبار خورشید
فایض الانوار در نقاب ظلمت تاریکی گرفت   ز گردی که برخاست از رزمگاه
جهان گرد در چشم مردم سیاه   بدانگونه شد گم در آن گرد و خود که [illegible]
سپهر   چون صف سپاه قزلباش از میان دو دهانه بالا آمده مشاهده رومیان که دیدند
خوف و رعب تمام از تیغ حیدر تیغ غازیان خون آشام در ضمیر جماعت روم استیلا یافت
علامت عجز و انکسار از صفحات احوال خود مشاهده نمودند و چغال دانست که کار
نوعی دیگر و فتح و نصرت موقوف عنایات فرمای قضا و قدر است باتفاق غازی
گرای خان تاتار و پاشایان نابکار عنان ادبار بصوب فرار انعطاف داد و جنود ظفر
تأیید فلک وود رایات فتح و فیروزی از عقب مخالفان تعاقب نمودند و ما حوالی
خیابان شهر از پل آستان دوانیده قریب دو هزار کس را طعمه شمشیر آبدار گردانید
باقی که از زد و خورد سوختند در قصه [illegible] بگریبان جان آن خاکساران در آویختند
و جمعی کثیر از مردم معتبر و مستعد در این جنگ بقتل آمده بیرام بیک ولد سلطان [illegible]

که از امرای معتبر اکراد بود در این جنگ بقتل آمده و باکنعان کدخدای وزیر سنان پاشا
و چند نفر دیگر زنده دستگیر شدند و علم چغال اغلی با چند علم دیگر بدست غازیان درآمد
و غازیان سرهای مقتولان را جدا کرده با اختر مهاد بدرگاه اعلی آمدند روز دیگر شاه
گیتی ستان متوجه احوال غازیان شده هر کس سر دشمنی آورده بود و نشان غازی داشت
فراخور حال بتفقدات و نوازشات سرافرازی گشت و مهدی قلی سلطان شاملو که از
راه سرخاب رفته بود و سواری ششصد نفر تیر و اسب و استر که در آب تبریز فرو رفته
بود و جنس از آنجا چهل نفر از مستحفظان آنجا را بقتل رسانیده در همان روز باردوی
اعلی آمد و عثمان پاشا از وقوع این حالات و شکستگی چنین لشکر مضطر و پریشان گشته
چون چاره نداشت با خود قرار داد که انتقام این از جماعت تبریزیان کشید و از
عاقبت فانظر کیف کان عاقبة الظالمین غافل اندیشه نمود و روز دیگر حکم قتل عام و غارت
و یغمای شهر فرمود و کاهی بکوچه‌بان خود را بکوچه‌ها و محله‌ها انداخت هر کس را در نظر درآوردند
بشهادت رسانیدند بعالم آخرت می‌رسانیدند و از دیوار باغچه‌ها تخته‌ها درآمده هر کس را
که در نقبها و زیر زمینها پنهان شده بود بیرون آورده بقتل رسانیدند و آتش قتل و غارت
نوعی بالا گرفت که فرموده [illegible] از طبقات سموات در گذشت
[illegible] الحرث والنسل بر اموال و اسباب مسلمانان خواندند و قریب هشت
هزار نفر بقتل درآورده با چند نفر از بزرگان را طعمه شمشیر ساختند و چند تن از سادات صحیح
النسب و علما و صلحا در این قتل عام شربت شهادت چشیدند و اطفال شیرخواره را
بزخم نیزه‌ها بعالم آخرت رسانیدند و سوای هفت هشت هزار نفر از ساده رخان
ماه لقا و دختران سیمین سیما و زنان حور لقا و اطفال مسلمانان از تبریزیان اسیر نمودند

میانه گرد کرجزیه و دفع وحشت نمودند بسیار از سپاهیان که از فیضیه شاه دوره جان بودند بتیغ
قتل رسیدند و جمعیت انجماعت مفید نیفتاد و مجملا از ظهور اسلام تا غایت این نوع قتل
عامی بر زمره مومنین بجهت ظهور نیافته بود و هیچ یک از سلاطین کفر جرأت بر این امر
شنیع نکرده بودند که از بن عثمان با شنائی ایمان نسبت بمسلمانان صادر شد این ابیات در ذکر
این نایره جدید واقع از نتایج طبع لهجت مهر جعفر تبریزی است (نظم) تبریز چو کربلا شد
از شیون دشمن ۰ فرقی که بود همین بود در مابین ۰ کان بهر حسین در محرم بود ست
این در رمضان بهر محبان حسین ۰ و منه در او اخر ماه تبریز روزه الحق ۰ کردید چو کربلا
خون ناحق ۰ زین طرفه که عیدی از ستم گشت ۰ وجه عید عیدی که نه زروز قبل بی
سبق ابتصامی واده واته ۰ تبریز که رو برا جنس از رومی بود ۰ غارت زده و نیاز از
اگر رومی بود ۰ (نظم) با خود بگناه خویشتن معترفیم ۰ این بود که قتل با نه از رومی بود ۰ چونها
فادر بجوان شتم عقیقه رحمانی ایام شرد عای مظلومان به هدف استجابت رسید و
مهلک بر ذات ناپاک آن سفاک باری شد و فجاره سر بر بستر هلاک نهاد و در آن ایام
پر آلام که این خبر قتل و غزا و نهب تبغار ابادر دوی همایون رسید نواب معلا
میرشمس الدین محمد صدر و رفعت پناه میر ابو الولی انجو قاضی عسکر با جمعی از صلحا در شبی از
همین شبها که این حادثه نازله واقع شد بخواندن ادعیه ماثوره جهت فنا و دفع انتظام اقدام
نمودند و حسنک دعا باستجابت یافته از آن بود که بعد از چند روز ظاهر شد ذکر
توجه شاهزاده گیتی ستان بر سر مخالفان و ظفر یافتن بتایید قادر منان ؛ چون خبر
قتل و غزا و نهب و نعمای تبریزیان بسامع عز و جلال شاهزاده گیتی ستان رسید آتش غضب
در کانون آن شاهزاده کامکار و امرای عالیمقدار اشتعال یافته با تمامی عساکر گردون مآثر

بعزم محاربه مخالفان سوار گشته رایات ظفر نشان بجانب ایشان معطوف ساخت (نظم)
فروزنده تاج تخت کیان ۰ فرازنده چتر کاویان ۰ در آورده پا در رکاب سمند
سبکبار آمد بچرخ بلند ۰ برای صواب و تصدیق درست ۰ با هنگ رومی میان
کرده جست ۰ چون در محلی که دو فرسخی دار السلطنه بود آن شاهزاده ظفر لوا در آنجا
نزول اجلال فرمودند آن شب ایالت پناه مهدی خان تحقیق طوارم قراولی (نظم)
دگر روز چون خسروی خاوری ۰ بر آمد بر این طاق نیلوفری ۰ زمانه دگر روستی
باز کرد ۰ جهان بازی دیگر آغاز کرد ۰ جهان گشت بحری پر از خون ناب ۰ در او
گشته سرها نمایان حباب ۰ نظاره گشته در هر طرف کشته ۰ بهر بیشه افتاده هر
صبح انفتاح که بفرمان خالق الاصباح آفتاب از افق مشرق طلوع نمود مخالفان از
توجه لشکر قیامت اثر خبردار گردیده بعزم مدافعه سوار شدند و جمعی از مردم حوریش
که پیشتر رفته بودند به ایشان رسیده و از جانبین دست بآلات حرب بردند
و ابو القاسم سلطان ذو القدر که بچرخچی گری مقرر شده بود از جمعی واقف گشته به
تمام خود را مدد و حمایت خود رحمن پور رسانیده در میانه ایشان جنگ در پیوست
این خبر بسمع شاهزاده والا گهر رسید امام علی قاجار و مهدی خان استاجلو را
چرخچی گردانیده پیشتر فرستادند و خود با جمعی امرا نامدار و عساکر ظفر شعار سوار
شده متوجه میدان قتال و جدال گردیدند چون بقرب رزمگاه رسیدند رکب
استعجال نموده صف سپاه را آراسته و از انجانب و همه شوهر با لشکران گرد
شصت هفتاد هزار نفر تجاوز بوده پیش آمده در مقابل تیب بسته صف آراستند
و هر صفی از صفوف ده دوازده مراد در میان لشکر بازداشته با نداختن توپ و

مشغول گشتند از اینجانب غازیان شیر شکار بکره‌ها از کثرت و انبوهی مخالفان نگاه
اندیشه ناکرده بعزم کارزار پیش رفتند و هر یک از امراء نامدار با فوجی از سپاه
ظفر شعار بصفی از صفوف ایشان روی نهاده و آغاز محاربه و مجادله نمودند گاهی مخالفان
بغازیان حمله نموده ملتفت از ایشان را بقتل میرسانیدند و گاهی از غازیان شیر بر مخالفان
تاخته ناگزیر از روی ایشان را میدوانیدند القصه از محل ظهر تا غروب آفتاب
مشغول بوده از جانبین داد مردانگی دادند در این اثنا شاه قلی سلطان با فوجی
از شیران بیشه پر دلی بجانب مخالفان تاخته صف ایشان را از هم انداخته تا کنار
اردوی عثمانیان دوانیدند و غازیان طناب چند خیمه را از روی ایشان شمشیر
زده مراجعت نمودند چون شام گشت از جانب رومیان مشاعل افروخته توپ
ضرب زنبورک که در برابر غازیان نصب نموده بودند آتش دادند و غازیان یکمرتبه
از آتش بازی و سنگ اندازی مخالفان اندیشه نموده بخوف و هراس حمله بر ایشان آوردند
و مشعلداران از خوف مشاعل را انداخته گریزان شدند تا محمد خان ذو القدر با فوجی
از غازیان برخورده مشروکیه در مانند برق و باد در صف مخالفان تاخته گروه انبوه را
از هم انداخت و جمال بیگ که سردار آن لشکر منگال بود و رعب تمام بر سر اولیا
شده عنان ادبار برگردانیده روی بوادی هزیمت نهاد و جمعی با شاه امیر الامرا
دیار بکر با موازی پانصد نفر بقتل آمدند و باشاه امیر الامرای حلب و قرامان و سنجق
بگیان دولی وکیل پاشای دیار بکر با چند نفر دیگر از زمره اسیر گشتند و چون تاریکی شب
بود غازیان مخالفان را تعاقب ننمودند چون خبر شکست [illegible] سپه سیم عثمان پاشا رسید
قصد آن [illegible] در همان شب قرار بر فرار داده و محل مناجات

سه شنبه نهم ذی قعده الحرام سنه مذکوره از جغتاب کوچ کرده روی بوادی
هزیمت نهادند محل صبح خبر کوچ ایشان بسمع شاهزاده اسکندر شان و امراء عالی
مکان رسید با لشکر ظفر قرین تا سر از عقب مخالفان روان شدند و محل عصری در جغتای
بدیشان رسیده آغاز محاربه نمودند و غازیان شیر شکار رستم وار حملهای مردانه نموده
در هر حمله جمعی کثیر بر خاک هلاک انداختند امام قلی خان قاجار با فوجی از دلاوران
از عقب دیوارهای باغات در آمده بر یکجانب ایشان حمله آورده و دیگر حملهای عظیم
نموده موازی یکصد و پنجاه نفر بقتل آوردند چون مخالفان طاقت نبرد و ثبات پای ازدحام
او با رخود نیافتند و نمودند تمامی شتر بار و اردو را در پیش انداخته غازیان
یک شتران مشغول شدند و مخالفان در همانجا فرود آمده عراده‌ها را در حوالی خود
نصب نمودند القصه در این مرتبه نیز شکستی عظیم بدیشان راه یافته موازی پنج هزار
شتر بار و ادوات با غنایم بسیار بدست عساکر ظفر مآثر افتاده و شاهزاده کامکار با امراء
رفیع مقدار چنین گمان بردند که عثمانیان را در شب غازیان توقفی خواهد بود و شب با
مشاعل از عقب غازیان گذشته در موضع   نزول اجلال فرمودند در آن
عالی مدت قرار یافت که یکروز در آنجا توقف نموده غازیان و صید و ران اسبان
قصد استراحتی نموده نوبت دیگر طرح جنگ انداخته کار را بکرده عاقبت را
باتمام رسانند اتفاقا در آن شب امراض مهلکه بر وجود وجیه عثمان مستولی گشته از
اجابت دعوت مظلومان ظاهر و نمایان گردید و در همان شب رحل اقامت بسرای جحیم
انداخته روح ناپاکش به درک الاسفل واصل گشت و مفهوم وسیعلم الذین ظلموا ای
منقلب ینقلبون توضیح پیوست و منهیان عالم غیب مضمون [illegible]

ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار همیشه تا بود لیل و نهار و هفته و ساعت
همیشه تا بود گردون ماه و سپهر کیوانش علم الهی تا دم محشر خلاص از آتش دوزخ
گردان و گردانش در میان مار سوزانش زن و بچگان و منسوبان قوت او را اینکه
مخفی داشته در محفه بسکر وا نیده و محل طلوع صبح کوچ کرده اکثر الاغان و سنگ اکثر
از ضرب ... لاغر و زبون شده بود و بدانداخته تمام روانه شدند و بسیاری
از احمال و اثقال ایشان بواسطه لاغری الاغ بارهی که سواری در گشتند در راه ماند
چون خبر کوچ ایشان بوضوح پیوست شاهزاده کامکار و امرای نامدار بالمغار از
عقب ایشان روان گشته تا محل طلوع رفتند و حال ... از خوف ...
تمام بقیة السیف عساکر هزیمت مآثر را عنان انداخته متوجه بلاد روم شد بار آمد
نیست خوش نیستی ... گفتار در گفتار میانه امرای شاملو و استاجلو در موضع سوسفید
... و وقایع ... در این سال متواتر رسولان و ملازمان از جانب مرشد قلی خان
استاجلو که ... و اهتمام خود بحکومت مشهد مقدس معلی اقدام نموده استقلال تمام
بالتحف و هدایای لاتعد در درگاه ... بندگی خود را بر صفحه ضمیر منیر مرتسم کرده
مشمول الطاف خسروانه گردیده بندگان اعلی و نواب شاهزاده ... از ...
سابق و اغماض عین فرموده ... او را سرافراز نموده ...
از بندگی نواب کامیاب علیه ... زده بود در دوستی و موافقت ... علی
قلی خان شاملو سلوک بود ... مخالفت و نفاق مبدل گشته کلفت و کدورت روز بروز
در تزاید و تضاعف می یافت تا آنکه علی قلی خان ... سلطان ... سلطان
شاملو که حسب الامر نواب شاهزاده و علی قلی خان حاکم قاین بود و مرشد قلی خان ...

مخالفت و مصادقت مستحکم بود و باشارات الله ... از هواخواهی و خلاص ...
بی التفات شده و حکم عزل او را از قاین فرستاده و او را ... حکم مذکور ...
نایب و صاحب علی قلی خان ... استقلال تمام باقی ... شاملو و عساکر نواب ... شاهی
فرمان داد از دار السلطنه هراة بعزم گرفتن سلطان علی سلطان بقاین آمده محل ...
این واقعه آنکه قبل از آنکه علی قلی خان بقاین رسد سلطان علی سلطان کس بنزد ...
مردم استمدادی خود در مرشد قلی خان فرستاده او را از مقدمات مذکوره
بیرون آمدن علی قلی خان از هرات خبردار گردانید و استدعا نمود ...
او نمود و مرشد قلی خان چون واقف شد از آنجا که عالم غیرت و مردانگی او بود لشکر
جمع کرده ... سلطان ... سلطان خود متوجه قاین شد بعد از وصول بدان ولایت سلطان علی
خلیفه مراسم اطاعت و بندگی و لوازم عجز و افکندگی تقدیم رسانیده و
شاه کام بخش کامیاب و خانخانان ... مقدمات ... شنیده
کشیده چند روز بر این منوال گذشت چون بعضی از اهل فساد ... خان ...
و ... رسانیده بودند که سلطان علی خلیفه انتظار لشکر استاجلو و آمدن مرشد قلی خان
... خان بعرض اشرف رسانیده در همان موضع سلطان علی خلیفه را ...
خلال این احوال چون آمدن خبر مرشد قلی خان بعلی قلی خان رسید ...
از قاین بیرون آمده مرشد قلی خان را استقبال نمود و در موضع سوسفید از نواحی ...
روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب سنه مذکوره تلاقی فریقین دست داد
در میانه امرای مذکور جنگ در پیوست و از جانبین صفوف بر داخته ...
و جدال بمرتبه کمال استعمال یافته چند مرتبه جماعت استاجلویان ...

بیش انداخت نابامی علم شاهی وعلی قلی خان دولبده بازار رغبت ایشان مردم رو
آورده شجاعت بیتابا ساختند و هر جلوا که شنه سیاحت شد شعر ز نکر لشکر
صاحب قرانی عیان کرده طریق جان ستانی ز نیکان خدنگ تیرهنگ
زمین را داد از خون یلان رنگ و زان لشکر جوادخانی نگردی کاخ جمع
رانی ز روی برق هر کس تیغ خون بار دو تا گشتی سرتا پا بیکبار چون کار
نزدیک شد که عیب مرشد قلی خان از هم پاشیده مردمش راه فرار گیرند
نایره غیرت وحمیت وی بحرکت درآمده تیغ انتقام از نیام بیرون کشیده
با صد و پنجاه نفر از جوانان جنگجوی رزم آزما بجانب نواب شاهی وعلی قلی خان
جلو انداخته جنگ صلاحیت اگر دولت حیرت راکه نیز با صفت جمع بوده چون
بنات النعش متفرق ساختند وعلی قلی خان چون حال بدین منوال مشاهده نمود تاب مقاومت
در برابر صولت او نیاورده روی بهزیمت نهاد و نواب شاهی را سالماً صحیحا
غانما بدست او درآمد چون چشم مرشد قلی خان بنواب شاهی افتاد ولی النعم زاده را
نزد آمده روی خود در رکاب قمرسایش مالیده لوازم دعا و ثنا بجای آورد
وچون بابن سعادت عظمی مشرف شد علی قلی خان را تعاقب نموده ملاحظه کرد که تاب
آن در برج سلطنت وبادشاهی از قدرت او بیرون رود و قورچی باشی مردم
وملازمان خود را از قتل و غارت منع کرده هر کس بعد از آن بدست افتاد بیجان
امان یافتند و روز دیگر مرشد قلی خان آنگوهر معدن خلافت وشهریاری ونیر
فلک عظمت وجهانداری را برسم سلاطین لشکر آرا متوجه اشرف بلاد یعنی مشهد
مقدس معزکی شد چون بحوالی آن بلده فرود آمدند شهر و بازار را آئین بسته تمامی

سادات ونقبا وقضات عظام ورفیع مقام وارباب واهالی و متوطنان آن
ایشان باستقبال بیرون شتافته از جمال خورشید مثال آن آفتاب سپهر حسن و جلال
دیده بصیرت روشن گردانیدند و در ضمن باکوکبه بارگاه
عز وجلال شاه کامکار رسانیدند نظم الا ای فلک قدر گردون مقام حرم در
کعبه خاص و عام تویی آن فلک قدر خورشید رای که مه در فلک بوسدت خاک پای
چو خورشید تابان ز مصر بلند حصاری سپهرت نیز بر گمند بشاه خراسان ترا
التجاست میسر لطف حق از مدعاست الهی که تا در فلک آسمان
رستم ودهستان ز شاه خراسان حمایت تراست حمایت ز شاه و ولایت
تو خورشید فیضی ولطف تو عام الهی بود سایه ات مستدام تو تخت دولت
پناهی بود معین تو لطف الهی بود شاهنشاه در اواخر شهر رجب المرجب
مذکور در مشهد مقدس بر سر تخت سلطنت نشسته مشهد مقدس معلی را دار السلطنه
ساخته منشیان عطارد بیان احکام بولایت خراسان نوشته محل امرا العلیین
دعکم استمالت جهة علی قلی خان بهمراه شاه وخلاع فاخره ارسال داشتند و
همراه ارادتمند بود خطاب فرمودند ذکر بعضی از وقایع دار السلطنه
چون عثمان پاشا در ایامی که داخل دار السلطنه تبریز شده بود قلعه
از دولتخانه مبارکه که بصاحب آباد اشتهار دارد وصفت وسایر
از ابتدای غره شهر شوال المکرم مدت سی روز بود و باشید مسلح از
با لشکر صاحب آباد آمده سرکاری کارکنان نموده روی خود
القدر مصالح از سنگ هزار غیر ذلک و عمله و کارکنان ایشان

زغیب حصار جمع اوردند که فصل از ان جران نماند چون قلعه انجام یافت عثمان ملوک
توپ هفت هزار نفر از میانه دویست هزار کس که با وی بودند جدا کرده بسرداری
جعفر پاشا افند در صاحب اباد گذاشت که حفظ و حراست ان نمایند و در خزینه
جماعت از دم توپ و تفنگ و ضربزن و بادلیج و باروط و سایر مایحتاج کذاشته
و مهمات انجا را قرار داده خاطر از ان مرجع نمود که روانه قاپی بلا و روم شوند
که ناکاه دم لذات و قابض ارواح از در درامده کار او را ساخت و چنانچه
سابقا ذکر رفت حال اجل فرصت او را مهلی داشته در محفه او را نگاه داشته
بر کوچ روانه شدند چون شاهزاده کیتی ستان و امرا عالیشان از تعاقب عثمان
بازگردیده در دروغ اناخوانون که متصل بکوچه باغات تبریز است نزول فرمودند
نواب اعلی وارد دومی همایون محلی که در سهند بودند از انجا کوچ فرموده باردوی
نواب جهانبانی ملحق گشتند و در روز پنجشنبه چهاردهم شهر ذی قعده شهر داخل
شده و دولت خانه مبارکه در منازل مرحوم میر اسدالله صدر شوشتری قرار یافت
و خانهای خواجه منصور بیک توبرچی در توپخانه نواب عالی گشت و علی قلی خان کرد
بمنازل امیر خان که در کنار صاحب اباد واقع است رفت و قورچی باشی بخانه
عزیز بیک کلانتر که در محله مهادمهین واقع است فرستند و شاهرخ خلیفه بمنازل امیر بیکی
خود که در محله مهادمهین مذکور واقع بود رفت و اسمعیل قلی خان بمنازل کاظم بیک عاشقلو
که نواب صدارت پناه حسن الامامی دران محل نزول نمود و اسلام پناه میر ابوالولی
انجو در منازل واقعه در سه حجره که سابقا نشسته نزول فرمودند و نواب صدارت پناه
مذکور در سر خیابان منزل میر عبدالحسین جهانشاهی فرمودند و جمیع امرا و ارکان دولت
اکثر درین محلات که از قلعه دور بود مجتمع گشتند اما این خانها از خرابه و ویرانی افتاده

همین چار دیواری مانده بود و بقیه السیف مردم تبریز که مواضع و محال بعیده رفته
بودند بازگشته بمنازل خود امدند اما شهر تبریز که رشک بلاد عالم بود بمرتبه خراب شده
بود که هیچ اثر ابادانی در انجا نبود و بازارها را اتش زده بودند و در خرابی
سر برده بودند بعد از چند روز که امرا و لشکریان در بلده جا گرفتند نواب شاهزاده
با امرا عظام سوار شده بجانب قلعه رفتند که جای سیبه تعیین فرمایند و اطراف و جوانب
قلعه را بر امرا و اوجاقات قسمت نمود و امرا شروع در سیبه و حواله نمودند و نقیبان
چالاک نقب زدن مامور فرموده از دو جا نقب بریدند یکی از میان مدرسه حسن پاشا
که سیبه علی قلی خان بود و نقب دیگر از سیبه قورچی باشی که در سر پل دیگر بود
باحکام مطالعه با حضار پیاده و تفنگچی محال اذربایجان فرستاده در عرض یکماه قریب بیست هزار
پیاده تفنگچی در تبریز جمع گشته در سیبها و نقبها کار میکردند و حوالها بدیوار قلعه
رسانیده و تفنگچیان را بر بالای انقرار داده چنانچه تردد و مرور در میان قلعه
از بیم تفنگ مشکل بود و قرار بر توپ داده مقرر گشت که دو توپ بزرگ بجهت انجا
ریخته شروع در انداختن دیوارهای حصار قلعه شود و مقدار چهار هزار من مس قلم
کرده از کرک و ناچیک و شهری باز یافت کرده و توپها را نداختند یکی از سایبانها
یافت و شب و روز نواب شاهزاده که در تسخیر قلعه سعی و اهتمام تمام میفرمودند
و رومیه شوخ دست از جان شسته هر چند روز از جانبی بیرون می امدند با اهل سیبه
جنگ نموده مقاومت میکردند شاهرخ خلیفه مهردار ذوالقدر در غره جمعه هفت روز
سیبه خود را استحکام نمیکرد که ناگاه پاشا حاجی قلعه بجانب او قدم پیش نهاده بود
و چون رومیان نشانه و محال نمودند دانستند که اگر دو سه روز دیگر بدین طریق کار

از سببه او رخنه در دیوار قلعه شود و از این رهگذر کمال تزلزل در میان ایشان افتاده
بود اتفاقا رومیان فرصت یافته در محل پیشین روز چهارشنبه بیست و هفتم ماه
مذکور که اکثر مردم جهة چیزی خوردن از سیبه متفرق شده بودند و سوی اقوام
شاهرخ خان و بعضی از منتسبان طایفه ذوالقدر کسی چنانچه با او نمانده بود دویست و شصت
نفر بر سر او ریخته یک بار مردم و را تفنگ گرفته و هر کس از سیبه متفرق گشت
از بالای قلعه تفنگ میزدند شاهرخ خان و جمعی که با او بودند در میان خانه که در جای
در آنجا نشسته بود بیکبار واقف شدند که رومیان در خانه گرفته اند مشارالیه و
فرزندان وی را و برادرزاده او و اقوام دستگیر کرده بیرون دویدند و جنگهای
مردانه کرده ابوالقاسم سلطان ولد شاهرخ خلیفه و خلیل سلطان برادرزاده
اتری حیدری بیک شاطر اینک آقاسی باشی نواب شاهزاده کی و لبیب خلیفه جلودار
ذوالقدر و محمود بیک میرزا علی ذوالقدر با بیست نفر دیگر از مردم مقتول گشته کرده
شاهرخ خان را زنده اسیر کرده بقلعه بردند و چون اهل قلعه را این نوع فتحی دست داده
در لوازم قلعه داری بیشتر اهتمام نموده مجددا ساعی گشتند و اطراف
جانب قلعه را مستحکم گردانیدند و مدت دو ماه و نیم تا اول شهر صفر میانه امرا و اهل قلعه
دارالسلطنه هر روزی مقاتله و مجادله بود و مکرر النقب را بالتمام جاهی رسانیدند
دفاع کرده و رومیه متوجه واقف شده نگذاشتند و نواب شاهزاده کی و
علی قلی خان از بیشتری صرف این قضیه نمودند [illegible]
[illegible] مهمات ممالک و مدار
در خانه علی قلی خان قبچ اعلی استاجلو قرار یافته بود و ولی سلطان قورچی باشی رفتار

که بعد از قتل میرزا سلمان مدارالیه در خانه شده بود و از این بعضی دو ماه جنگ
و اکثر کجوذی مقرب بود که رتق و فتق مهمات بصلاح بگذارد و دو برادر و فرزند
التیام ایشان باهم امری مشکل میشود و با یکدیگر در مقام نفاق بودند و جمعیت
از رده و خاطر قورچی باشی اکثر ایام بطرح گذاشته پهلو خالی میکرد و علی قلی خان
اینمعنی را خاطر نشان نواب عالی کرده بود که مشارالیه با امرای ترکمان و تکلو اتفاق
مقصدی مخالف اندوز بان کی دارد و بموجب نوشتجات ایشان بهم میآید
خاطر نواب عالی انحراف تمام از وی پیدا کرده بود و در چنین عصر طهماسب قلی بیگ
ولد امیر اصلان سلطان ارشلو میانه را فشار رسانده او را طلب کرده بود و مرکزی
در روی قورچی باشی کشیده و او را مشاهده ساز طهماسب قلی بیگ را نیز با جاوید
نفر از افشاران در شهر محرم الحرام سنه مذکوره بدارالسلطنه داخل شده در مقام
تضییع قورچی باشی بودند تا اینکه آمدن امرای ترکمان و تکلو از عراق تا در بانجان
نزدیک شد علی قلی خان بیکبار و توهم اینکه مبادا رفع وی دیگر فرصت نشود
با انجماعت طی کرده دست برد وی نماید با نواب شاهزاده کی گرفتن وی را
در میان نهاده و فی الفور این اراده بعمل آمده آخر روز جمعه بیست و ششم محرم الحرام
سنه مذکور طهماسب قلی سلطان ارشلو و بعضی از معتمدان شاهزاده اسکندر شان
بدرون خانه او ریخته چهار قلی بیک را برادرزاده وی چون از خدعه آگاه بود از مقدار
فرصت یافت که از در دیگر راه استخاران بیرون رفته خود را رسانیده بگذرد
در ان استانه بود و خود را با سیان رسانیده بجانب دریچه خارج رسانیده خود
رسانیده رومیان را از آمدن خود خبردار گردانیده و قبه خود را پای حصار

رومیان لشکر را بالا کشیده در بیرون حصار بردند و انضباط علاوه گرفتن شاهرخ
خلد گشته باعث قوت رومیان شد چون طهماسب قلی سلطان و مقربان شاهزاده
عالیشان بخانه قورچی باشی ریخته تمامی اموال و اسباب و جهات خانه بتالان
کرده خانه او را با خاک یکسان کرده عورات ایشان را عریان کرده در حیاط بیرون
و مردم و لشکر او را بدست دراورده تمامی را مستاصل و پریشان و متفرق کردند

گفتار در آمدن امرای تکلو ترکمان بحوالی اردوی معلی و باقی قضایا اینجا

چون بعد از قضیه امیرخان که محمدخان تکلو از موصل مراجعت کرده بعراق آمد صلاح در آن
دید که بجانب همدان و کردستان نزد سولاخ و ولی خان تکلو رفته با ایشان
فرقه مشورت احوال خود در میان اندازد و چون بدرجزین رسید چند مدت در
آنجا بسر برد و از آنجا بهمدان رفته هرچند پروانجات استمالت مصحوب ملازمان
و فرستاده های او میرفت چندان اعتبار نمیکرد تا آنکه از انجا عزم آمده اراده
نمود که قم را بدست دراورد و حصار قم را بر روی او بسته از انجا بکاشان رفت
و درین مرتبه هم مردم آنجا را بواجبی باجت تا آنکه درین وقت امت خان قورچی
باشی ذوالقدر حاکم فارس با لشکر فارس که درین ابتدا بمسند نواب شاهزاده
کی داده که چهار هزار سوار جیباق در پایتخت حاضر سازند و یکسال از وعده معهوده
منقضی شده بود با دویست سیصد نفر از ملازمان خود بکاشان رسیده بود
محمدخان که او را ملاقات نموده با او گفت و گو کرده که جهای رفتن می باید شاه کرد
باتفاق روانه درگاه معلی کردیم محمدخان مضطرب شده چاره در توقف ندید
مکر و دو لطایف الحیل گذرانیده آخر برفاقت مشارالیه از دارالایمان کاشان

بیرون آمده چون بقم رسید امت خان را بازی داده و بقلاع و هم عهد گشته و باتفاق او متوجه
قزوین و سلطانیه گشتند و چند روزی بواسطه جمعیت لشکر توقف نمودند و کس بات با امرای ترکمان
و تکلو فرستاده کس از عقب شبیب خان و اوام بوی فرستادند و ولیخان والد حسین خان
سلطان سولاخ از همدان و کردستان طلب کرده در سلطانیه میانه این امرا با جمعی کثیر از ترکمان
و تکلو که در عسگر قان مانده بودند چند نفر که مجموع بر ده دوازده هزار کس جمع
گشتند و مافی الضمیر ایشان انتقام قضیه امیرخان کشتن شاهزاده و ظفر لوا سلطان حمزه
میرزا را از دست معاندان بیرون آورده و دفع علیقلی خان فتح اغلی استاجلو و
اسمعیل قلیخان شاملو نمایند و تمکن ایشان هم در استان شده از روی استیلای تمام خود را
بحوالی دارالسلطنه رسانیدند چون زمستان صعب و شدت سرما و برودت هوا
باعلی درجه بود و اردوی بسکین بود هر روز ... کلی النسبه بود تا
آنکه خود را بمنحوس که در حوالی دارالسلطنه واقع است رسانیدند و در انجا از روی
استیلا نشستند که با معامله خود را مشخص سازند چون از وقتی که خبر استیلا و غلبه و آمدن امرا
عالیشان بسلطانیه و زنکان رسید امرا و خانه بعضی هم علیقلیخان فتح اغلی استاجلو و اهالی
در قضیه اقدام و بعضی مقدمات خاطرنشان نواب شاهزاده اسکندر نشان نمود شاهزاده را
نهمت عداوت و دفع آنجماعت در همت خود کرده دانسته و در انوادی ... شدند
بحکم عالی دارالحکم عقاید همایون امت خان ذوالقدر بیگلربیگی که رفیق و همعهد امرا
تکلو و ترکمان بود و نوشته مصحوب کوچک حبیب بیک ... مرتضی هر کس که در نوزده دوازده
می بود فرستاده و مشارالیه چون در حوالی زنکان بلشکر ایشان رسید بعد از اطلاع بر حقیقت
اوضاع و بعضی ... انجام تهانی که محمدی علی بیک ... شادی بیک ذوالقدر که

بادین کو

دران اوان که سبیل شیراز بود قلمی شده بود که هرگاه قصد امت خان نماید حکومت شیراز و
خانی بدو متعلق باشد امت خان باستصواب محمد خان وی را بقتل رسانید و دیگر بحکم
مطالعه باسم ولی خان تکلو حاکم همدان شرف صدور یافت مضمون آنکه ان امان شاه
میرزا صدر است و ما الحده و را بعهده حفظ و حراست او نموده ایم و درین محل که نیابت
نواب همایون با او و دمیان مشار الیه است آن سرحد را گذاشته مطلب فرمان همایون
برخواسته آمده از صوفی گری دور است در روزی که مضمون حکم قضا نفاذ مسر
اطلاع حاصل نماید از دولت بی امید واری متوجه اگاهی خود گشته بحفظ و حراست ان شاه
قیام نماید که بعد هرچه حکم همایون صادر گردد عمل نماید و در خلال این حال جمعی از ریش
سفیدان و صوفیان طوایف و اوجاقات در مجلس بهشت آیین شاه فلک تمکین جمع نموده
بعد از ذکر و ذاکری که در میانه صوفیه معمول و مذکور است شاه کامیاب مذبحان
فرمود که هرکه خلاف اراده و سخن مرشد نماید جزاء او چیست انجماعت چون یکسر
عرض از ان مخالفت ولیخان تکلو است که بخلاف حکم متوجه درگاه شد صوفیان
زبان آورده که گوشت بدن او را خام خواهیم خورد که خلاف اراده و رضای مرشد
نموده و درین نوبت بعد الله گشته مشخص شد که آن امرا را یاری در درگاه عالم
پناه نخواهد بود و این اخبار ایشان را از دخل شدن بدرخانه شغل ساخت و در
همان منزل قرار گرفتند چون دولتخانه مبارکه در خانهای مرحومی میرزا اسدالله صدر
سابق بود چنانچه سابقا ذکر رفت بهادرا با جمعی علی قلی خان استاجلو و محمدی خان
تکلو استاجلو و اسمعیل قلیخان شاملو و امام قلی خان ... سکواسبکی قوا و باغ آنجا
در باغچه الحانه ... بهادر ... قیام نمود

بازداشتند و نگذاشتند که در ... چند روز برین منوال چون گذشت بخاطر علی قلی خان رسید که نواب
کامیاب و نواب شاهزاده را با سایر شاهزادها برده بقلعه تبرک
حصار و باره داشت و خود دران ساکن بود ببرد و در روز چهارشنبه غره شهر صفر ظفر
بالفتح و الظفر شاه کامیاب را سوار کرده نواب شاهزادگی پیاده در جلو روانه قلعه
کردند و مقصد اصلی امرا آن بود که در موقف اند شاه و شاهزاده ابوطالب میرزا و
طهماسب میرزا کرده شاهزاده سلطان حمزه میرزا را بتخت سلطنت نشانند که امرا
دیگر امیدی نماند هرچند که امرا سعی فرمودند که شاهزاده باو ادب و حیا سلطان حمزه میرزا
قبول انیستی هیچ وجه ننمود و منع امرا فرمود انگاه امرا عرضها نوشته هرکدام مصحوب کسی
فرستادند درجه قبول نیافت بالضروره امرا که از عراق آمده بودند روز پنجشنبه هفتم
صفر سنه مذکوره در قریه ... و تاریخ رحل اقامت انداختند و درین
و در وقت که در اواخر عهدی بود دستگیر شده در راه ... مردم
و هرکس از لشکریان شهری ... بخل اخباس ...
بالتمام گرفتند و بنیاد مخالفت کردند ... از جانب امرا عمده سوار شده
دارالسلطنه آمده کس نزد امرای عمده فرستاده و از انجانب ... محمدخان و دیگر امرا
سوار شده یکدیگر را ملاقات نمودند و از صحبت ایشان چون بوی وفاق ...
جانب مطالب مشکل اظهار ... کردند و محل اعتماد یکدیگر نبودند ...
مستقر بودند امرا در خانه شاهی چون ... در آمدند و عرض حکایات در مجلس بهشت آیین
شاهزاده کی و خان عالیشان علی قلی خان نمودند ... هیچ درجه قبول نیافت ...
دیگر ... و هم خان زرگان چون محل اعتماد علی قلی خان بود ... گفت که ...

دامید که نزد امرا ارکان رفته نوعی کنند که ارکان در انجانب میل نمایند و در میانه امرا
صحبتی بهم رسانیم علی قلی خان مطیع و رضا او را رخصت داده مشارالیه بمیانه ایشان رفت
هر چند از انجانب حرف زده در خفیه بر صحبت با محمد خان داشت اثری بر آن مترتب
نشد چون دید که فایده ندارد او نیز سر انداخته تابع ایشان شد و همه استان و همگی گشت
چون این خبر بشهر رسید که داود خان از ایشان شده و صحبت او [illegible]
هر کس از بقیه ارکان که قورچی و ملازم بودند بالتمام باردوی ایشان ملحق گشتند
و در خلال این احوال شبی از شبها شاه علی سلطان بیاده و ارکان که بر پای برج شاهزاده
کشیکچیان بوده با امرا شاهزاده خصوصا اسمعیل قلی خان در بیت جهد تمام داشت بوده
اکثر نواب شاهزاده ورا زیر یا تمامی امرا از جمله مرصع و کمر خنجر و شمشیر مرصع و جیقه و جبه
عنایت نموده بود بی نسبت بدیگران چیزی زیادتی داده بود و مشارالیه از راه [illegible]
فرار نموده و در شب بیست و دوم [illegible] مذکور و چون بار دیگر غلامان
[illegible] داود که از غلامان قدیمی شاه جنت مکانی بود با اتفاق
باکره امام قلی ارکان که از کهستان و [illegible] سلطان [illegible]
بودند بر [illegible] که میرزا را بمیانه ارکان برده پادشاه [illegible]
غلامان وعده دادند که نماز شب پای این برج که بجانب حمام است آمده باشیم
در میان حوالی نهاده با ریسمان پائین [illegible] و خود نیز از در قلعه خود را بشاهزاده
از اتفاقات حسنه در اول شب مذکور [illegible] در عالم
و ای دلی حرفی علی قلی خان کسی متوجه احوال شاهزاده نمی شد در اول شب [illegible]
بظهور پیوست در همان شب شاه قلی سلطان بیاده و امام قلی باکره شاهزاده را

ابراهیم

برده شد ما از راه سرخاب باردوی امرا ورود نمودند اتفاقا محمد خان [illegible]
محمد خان و امرا از این واقعه خوشحال شدند صباح تمامی امرا اجتماع نموده شاهزاده را
در اطاق بزرگ [illegible] نشانده پابوس کردند و تهنیت یکدیگر نمودند داود خان چون این
وضع را مشاهده نمود پیغام بعلی قلی خان داد که حفظ شاهزاده را چنین کرده اند که فایده
داود خان که این خبر رسانید نواب شاهزاده و امرا در خانه از بیرون [illegible]
واقف گشتند چون امرا ارکان دیگر شاهزاده را در میانه خود دیدند از آنچه در دل داشتند
معامله خود را بصلح و صلاح منتج ساختند بار دیگر سرکشی ایشان زیاده از حد شد و این جماعت
اندک تزلزلی بهم رسانیده اکثر شیخ الاسلام جناب میر ابوالولی انجو را با علما و فضلا و امرا
جمعیان معامله با تشخیص یافته و مدعای اصلی این جماعت اینکه علی قلی خان [illegible]
در در خانه باشند و [illegible] کرده [illegible] بکار خود [illegible]
کنند [illegible] نزد شاهزاده [illegible] بوده
با خان مشارالیه بوده و شاهزاده را قدرت و اختیاری در امور خود و امرا مثل محمد خان
تکلو استاجلو و اسمعیل قلیخان شاملو و امام قلی خان قاجار و امرا ذوالقدر همه بودند
خاطر شاهزاده مطیع و فرمان بردار چون مردم بجان رسیدند و از هیچ طرف ابواب
فتح بر روی [illegible] نمی گشود و معامله قلعه تبریز و تسخیر آن خود بر طرف شده و امرا
افتادند و اکراه با در باب استیصال این لشکر [illegible] یکدل و یکجهت می بودند
سپاهی لشکری که در دار السلطنه بود با ایشان مقاومت کرده جهت سی هزار پیاده
تبریزی که هر کدام را دلیری بودند از راه [illegible] بر اردوی این جماعت رفته و بار دیگر
کار ایشان برانند و بیک طرفة العین اردوی [illegible] تالان نمایند چون شب [illegible]

دیگر متعلق گشته بود و شعبه تاریخ [illegible] زیرا ایوان [illegible] بوقلمون [illegible] کل امر [illegible]
مرجون [illegible] ساخته مذکور شد که از جانب ترکمان و تکلو هر دو در دار السلطنه در [illegible] بود
بود و از قورچی و مقربان و یوزباشیان بارودی امرای مذکور خود را رسانیده برادران
امیرخان اسمعیل سلطان و شاهقلی سلطان که در قلعه قهقهه محبوس بودند بالتماس بعضی از امرا
ایشان را از قلعه بیرون آورده و اراده آن بود که علی قلی [illegible] ایشان کرده
شاید مردم از جماعت ترکمان شوند اتفاق ایشان [illegible] کرده خود را [illegible]
ملحق ساخته شد و جمعی دیگر که از طوایف دیگر و جماعات بودند و منظور نظر شاهزاده
نامدار بودند مثل سلیمان خان استاجلو و علی سلطان چیچکلو و ابراهیم بیک [illegible]
بیک سعدلو و طهماسب قلی بیک شاملو و غیره که گریخته بمیان مخالفان رفتند با وجود آنکه
از یکطرف بکلی مراعات نمودند و تعهدات و مراسلات [illegible] و اگر کسی مدعی [illegible]
مراتب بود اینکه دیگر کسی از جماعت ترکمان شدند تا آخر الامر علی قلی خان [illegible]
و جماعت [illegible] لشکری خود را چون سد سلاسل در پیش شاهزاده و [illegible]
را در میانه خود نصب کرده مدعی اند که روز بروز ترقی ایشان بیشتر شود و بخاطر او
که نواب کامیاب عالم شاه سلطان محمد و نواب شاهزاده سلطان حمزه میرزا را [illegible]
کرده بر سر ایشان بردند و جماعت را مغلوب ساخته صحبت [illegible] و در روز جمعه
نهم شهر مذکور [illegible] شده محل [illegible] هر چه تمامتر سوار شده
امرا و مقربان سوار گشته عرابه را بر توپ و تفنگ [illegible] انداخته از راه خیابان [illegible]
رفتند و بعضی قراولان از مردم طرفین [illegible] از اطراف [illegible] افتاده
چون شب در آمد تاریک گشت [illegible] شاه و شاهزاده [illegible]

چون اینکه لشکر [illegible] جدا یافتند [illegible] داخل شدند روز دیگر در محلی که علی قلی خان
در دو خانه بود و بعضی از مقربان و [illegible] آنجا [illegible] رسید که [illegible]
نشسته [illegible] که شاهی سون شده که علی قلی خان را کشتند
مردم هجوم آورده بگمان آنکه از جانب شاه و شاهزاده امر شده چون داخل [illegible]
دیوانخانه میشوند اسمعیل قلی خان شاملو بیرون آمده [illegible] ایشان را از خود [illegible]
حتی که مقصد آن امر شده بود [illegible] بقتل آوردند مثل طهماسب قلی خان [illegible]
و مهدی قلی [illegible] و قاسم بیک [illegible] که هر یک بقتل رسیدند
و این فتنه فرو نشست [illegible] خبر در شهر و بازار افتاد که حسب الامر شاهزاده
علی قلی خان بقتل رسید مردم [illegible] امرای تکلو و ترکمان [illegible]
نقاره [illegible] عراق [illegible]
بعلت [illegible] علی قلی خان [illegible]
خود سوار شده تا سر خیابان [illegible]
که خبر قتل علی قلی خان دروغ بود [illegible] ایشان [illegible] آن نواحی [illegible]
کردند که شاهزاده طهماسب میرزا را [illegible] بعراق [illegible] دار السلطنه قزوین
را بر تخت نشانده مهمات عراق بسازند چون رای ایشان بدین قرار گرفت [illegible]
کوچ کرده [illegible] این خبر که [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] اصلاح [illegible]
امرا [illegible]
علی قلی خان بدین قرار گرفت که شاه و شاهزاده را باز سوار کرده جنگ [illegible]
دیگر که خسرو [illegible] لشکر [illegible] علی [illegible] شد [illegible]

گشت روشن ز برق تیغش دشت	خیل انجم از و گریزان گشت
علی قلی خان شاه و شاهزاده را سوار کرده با امرای نامدار که در رکاب ظفر انتساب بودند متوجه جارودهای [illegible] گشتند چون قریب یک فرسخ دیگر مانده بود که بیکدیگر ملحق گردند اسلمس خان [illegible] مهردار ولد شاهرخ خلیفه که رئیس سفید جماعت ذو القدر بود از اسب پایین آمده در پای اسب نواب شاهی افتاده استغاثت و تضرع نمود که نواب کامیاب از سر خون جماعت درگذشته روز کار گذشته رفتن را موقوف دارد و چون علی خان حاکم شیراز که حسب الامر اعلی در تنول ایالت ملک فارس بود مفوض شده و لشکر بسیار جمع نموده متعاقب از آن طرف میرسد و از آن جماعت پر جمعیتی تمام خواهد شد اگر با این بنده درگاه [illegible] اجل امرا از نواب اعلی است شاه کامکار حسب المسئول مبذول داشته نواب شاهزاده هم بر التماس مهردار نمود و او هم همراهی نمود شاه و شاهزاده عنان عزیمت بجانب معروف [illegible] بشهر آمدند در خلال این احوال ارکان خبر محمد خان رسید که شاهوردی خلیفه شاملو که در [illegible] بود در سر کاشان آمده کاشان را [illegible] و یوسف بیک [illegible] محمد خان که در کاشان بوده در اثنا قلعه داری در پای قلعه [illegible] از قلعچیان قلعه که همراه وی بوده بقتل آمده محمد خان از غصه و الم ولد پریشان شد دیگر اقامت ننمود و کوچ کرده از راه [illegible] سلطانیه متوجه عراق شد چون [illegible] امرا بدار السلطنه قزوین خواهند رفت این جماعت که قبول اسمعیل قلی خان [illegible] شاملو که از جانب شاهزاده سلطان حمزه میرزا [illegible] مخالف بود و تمامی عیال [illegible] زندان شاملو در آن خطه [illegible] این قضیه را با نواب شاهزاده و علی خان درمیان نهادند ایشان نیز رای صواب نمای را در این قرار دادند که اسمعیل قلی خان و خلیفه [illegible] از راه طارم و خلخال بسرعت و استعجال خود را بدار السلطنه قزوین [illegible]

بعلت

رسانیده [illegible] مقتضای وقت باشند بعمل آورد و نواب شاهزاده [illegible] نواب خاقانی [illegible] خاطر [illegible] خان کوشیده و مجدد التعهدات با وی نمودند و او را جانب [illegible] مرخص ساختند مشار الیه تقدم تمام متوجه [illegible] و رای شاهزاده و علی خان [illegible] بر انفراد گرفت که خود نیز متعاقب از عقب روانه بعراق روند و معامله امرای آنجا یکطرف نمایند

ذکر بعضی از وقایع مشهوره که در این سال فرخنده فال روی نموده

در سال [illegible] قلی میرزا ولد عیسی خان گرجی که اعاظم سلاطین گرجستان بود و نهال با کمالش در چمن حسن و جمال طوطی مثال سرسبز گشته در میانه قزلباش نشو و نما یافته بود و در ایام سادگی و نهایت خوبی و رعنائی منظور نظر شاهزاده کامیاب شده همواره او مصاحب همراه و ملازم آن نیر اختر برج سلطنت و جلال یعنی شاهزاده نیکو خصال بوده و پیوسته جام امانش از سلسال زلال عاطفت [illegible] مالامال و در شب یکشنبه بیست و چهارم شهر ذی القعده الحرام سنه ثلاث و تسعین و تسعمائه در شب [illegible] همراه شاهزاده کامکار [illegible] و لوازم [illegible] در دار السلطنه تبریز اقدام [illegible] مسجد نصریه که [illegible] تبریز [illegible] افتاده شربت فنا چشید [illegible] خلیل بیک ولد [illegible] سلطان [illegible] که از نیازمندان او بود نعش او را برداشته بقصد آنکه بمشهد مقدس رضویه علی ساکنها الف الف السلام و التحیه برده دفن نماید متوجه دار السلطنه قزوین گشت دیگر از قضایای این ایام وفات [illegible] مغفرت پناه [illegible] شمس الدین محمد صدر است که لبیک حق را اجابت نمود و در روضه مذکور مدفون [illegible] در منزل میرزا عبد الحسین که از نبایر دختران میرزا جهان شاه است و خانه مذکور در سر خیابان در حوالی [illegible] مظفریه که از [illegible] پادشاه مذکور واقع است [illegible]

مشارالیه در انجا می بود و نمود و تعیین شریف انحضرت امرا و وزرا و اعیان درگاه شاهی
حاضر شده بقعه مذکور نقل نموده بامانت گذاشته شد نواب شاهی و نواب شاهزاده
دوره و قبل از فوت نواب مرحوم مرسم پیشکش بجای او رود منصب جلیل القدر
صدارت را به کمتر نواب مشارالیه میر تاج الدین محمود که در فضایل و اخلاق و کمالات
زیاده بر پدر است شفقت فرمودند و احکام مطاعه و اعتبار طاعه در باب صدارت
و مرسم نعوت و کسالات [illegible] شد باخلاع فاخره جبه صدارت پناه موی الیه و دیگر
فرزندان نواب مغفرت پناه فرستادند در باب تاریخ فوت وی میرجعفر مرزائی
گفته شعر شمس الدین صدر عالم و آدم ۞ زین جهان سوی آن جهان فرمود ۞ بود کسی
بحکم شیخ بود آنکس ۞ رفت و طلعت بشیخ روی نمود ۞ ماه ذی حجه بود که
درسانه محل بود و بعضی مقصود جای او را بادشاه گرفت پسرش میر تاج الدین محمود
چون که محمود جانشین شد ۞ عاقبت از عطای حق ودود ۞ جعفری گفت بهر تاریخش
بود وی صدر عاقبت محمود میر میر تاج الدین محمود جنسی است که از اکابر سادات
ولایات کرمان بوده و وی در انجا صاحب ملک و محصول بسیار بوده و همیشه مردم
ان ولایات و خراسان از او منتفع می گشته اند و در کرم و مهمان داری شهره شهرها
سالست و در زمان قرب عبید خان پدر میر واحد قاینی و اهالی انجا با کوچ و عیال
تحصیل فنه مدتی در انجا بسر برده اند و انچه میر مرحوم نسبت بدانشان عمل اورد
این شخو را تا آن [illegible] بعد از فوت میر خواجه رشید کرمانی که کلانتر و بزرگ
ولایت کرمان بود و بواسطه عداوت مفرط خیلی نقصان و خسران بسرکار وی
رسانیده و بعضی از عقار سالیان بیرون رفته و چون آن نواب صدارت پناه

بجد و جهد خود در نگاه داشتن باقی و اکتساب دیگر جزها کوشیده صاحب جاه صد
بانصد تومان محصول شد و هرگز از کرمان باردوی همایون نیامد و میل صحبت و جاه
نفرمود چنانچه در ایام جوانی و اوایل حال خود فرموده اند نظم همت را اثر صحبت
ازان صاحب نیاه ماست مرا که سلطنت فقر هر دو عالم نیست بجای میل مردم
خوطبع طالبست جه التفات می نیاد اهل او دارد کسی که بر دل او جهت جاها
مرا که علم و ادب است و فضل و دانش جای محبت ناید اگر دل نگاه داشت
و اول سفری که وی از دارالامان کرمان نمودند سفر زیارت مشهد مقدس است
که در شهور سنه اثنی و سبعین و تسعمایه بسعادت زیارت آن آستان عرش نشان
مشرف و سرافراز گشتند و بعد از ان تهیه اسباب حج بیت الله الحرام نموده
مستعد زیارت حرمین شریفین زادهما الله شرفا و تعظیما و زیارت ائمه
سادات صدر رفتند و در شهور سنه خمس و سبعین و تسعمایه بیزد امده از کاشان
و راه همدان خود را بعتبات عالیات رسانیدند و اول شهر ذی القعده سنه مذکوره
همراه حجاج احرام حج بسته از نجف اشرف در راه بیابان نجد متوجه کعبه امال
شدند و بدان سعادت فایز گشته بعد از زیارت حضرت رسالت صلعم
حضرات ائمه بقیع سلام الله علیهم اجمعین از همان راه که رفته بودند عود فرمودند
محرم در کربلا بسر بردند و همچنان از راه همدان بکاشان و یزد رفته بکرمان تشریف
فرمودند و در بلده خبیص بطاعت و عبادت و مطالعه اشتغال مینمودند تا در
اواخر اوایل مطابق سنه خمس و ثمانین و تسعمایه که شاه جهان سلطان محمد پادشاه
در دارالملک شیراز بر تخت سلطنت نشستند نواب میرزا اعظم صدارت را [illegible]

گرد و بر دو انچه و خلعت فرستاده آنحضرت را طلب فرموده باعث آنکه در حینی که
حسب الحکم شاه غفران پناه علیین آشیانی مقرر بود که نواب کامیاب مشار الیه از دار
السلطنه هرات بشیراز آمده از حسن کرمان فرموده چون نواب میرزا بملازمت و مجالست
اشرف سرافراز شده نواب اعلی بر کمال استعداد و حالات نواب میرزا اطلاع شد
و بر زبان الهام بیان جاری ساختند که با وجود نفس نفیس میرزا که از وجوهات
کمال مخصوص منصب صدارت از دیگری می شود و چون بخدمت شاه بابا ام سزاوار کلام
الناس مهم صدارت جهت او مسلم اتفاق و دیگر ملاقات نواب عالی و نواب صاحبقران
سپاه واقع نشد چون این معامله مقرون خاطر آفتاب تاثیر بود منصب صدارت را
بوی تفویض کردند چنانچه سابقا در مجلس ذکر شد مدت شش سال تمام باستقلال و
تمام الکلام بامر صدارت اقدام نموده در تمامی امصار در شروان و آذربایجان و
خراسان و عراق از روی [illegible] نموده در اواخر بواسطه ضعف و پیری امراض
مزاج شریف مستولی گشت و فایده بسیاری بصلحا و علما و سادات و فقرا رسانید
و قدرت تمام در داد و ستد و نذورات داشت و هیچ صدری از روی
استقلال ایشان صدارت نکرده بود و اخلاق حمیده و صفات پسندیده و فضایل
و کمالات آنحضرت زیاده از آنست که در حیز توان کرد و یا در حیز بیان گنجد و نواب
اعلی را باو توجه تمام بود که با مجلس مثل این بود و نواب میرزا در فضایل و کمالات
ممتاز زمان بود و خط را خوش می نوشت و منشی خوب بود و در ایام صدارت
جمع فقه نموده و در کلام و عربیت و اصول نحو و صاحب فن بوده و در میدان
سخن وری گوی تفوق و رجحان از شعرای زمان ربوده بود و شعر [illegible] بسیار [illegible] نموده

دهی

کلاه بفرق آن [illegible] و آنچه از نتایج طبع وقاد آنحضرت بر تیز و خوب
واقع می شد و در مجلس مشهور بود و اشعار آنحضرت از قصیده و غزل و رباعی خوب بوده
هزار بیت می شود که فقیر حسب الامر نواب در دار السلطنه تبریز جمع نموده و دیباچه
بر آن نوشته این ابیات از جمله اشعار وی است هرگز بجایی نوکامی نیافتم
روی دل در جواب سلامی نیافتم در محنت فراق ندیدم مهاجتی در درد بی
وصال تو دوامی نیافتم ٭ در کاینات محرم رازی که او برد ٭ از دوست نزد دو
پیامی نیافتم ٭ شوخی کرده قالب عدم زمن بهید ٭ در دشت ناز آهوی خام
دهی نیافتم که بروی زمین بهم رسد ٭ گشتم تمام و مرد تمامی نیافتم این مطلع نیز از آنحضرت است
بیت حسن را دیدم از چاک گریبان ٭ گریبان چاک کردم تا بدامان ٭
و این مقطع را نیز بسیار خوب فرموده اند ٭ سبوی باده بر سر تیز رود و همی
بمیخانه ٭ [illegible] بسر خود خوش هستی دارد ٭ و در اواخر عمر این رباعی
بر زبان ایشان جاری شد ٭ بودیم بملک عدم آسوده ز غم ٭ ناگه ز امکان [illegible]
واقف نه عدم ٭ افتاد گذر [illegible] بملک وجود ٭ تو دانست که این وجود هم گشته
عدم ٭ ذکر رفتن شاهزاده ذو شوکت و شجاعت بجانب عراق بر سر [illegible]
چون [illegible] گرد و دست [illegible] زمستان بواسطه ظهور آثار اقتدار سلطان بهار از فضای
دشت و مرغزار منهدم گردید و جنود لشکر سبز [illegible] انار بر [illegible] و از [illegible] اعتدال
هوای اشجار [illegible] از [illegible] خان بسوی صحرا و کوهسار منعطف گردانید
نظم سلطان بهار از تجمل ٭ آراسته باد سبزه و گل ٭ برخواست بعزم گشت لاله ٭
ز خیمه بکوه و دشت لاله ٭ رای صوابنمای علیحضرت اقتضای آن نمود که شاه [illegible]

گیتی ستان بیت فروزنده تاج تخت کیان * فرازنده اختر کاویان ** رایات
ظفرآیات بجانب امرای مخالف معطوف دارد و چون اینمقدمات خاطرنشان نواب شاهزاده
سکندرشان گشت از روی ادب طلب رخصت از نواب کامیاب اعلی نموده
مقرر داشت که امرای آذربایجان و قزلباش بالتمام در ملازمت پادشاه زمان
بوده برادر باجان برابر خود ابوطالب میرزا را بنیابت خود در ملازمت آن عالی
حضرت گذاشته محمدی خان تخماق استاجلو را بکلربیکی آذربایجان وارد و کرده
دار السلطنه تبریز و نواحی را بدو شفقت فرمود و مقرر نمود که با اهل قلعه تبریز مدارا
و مواسا نمایند تا مستحق شدن معامله عراق بران چه رضای الهی بدان متعلق
شده باشد و مقتضای وقت باشد بعمل آید شاهزاده با ادب مهر بر و انگشتر
التماس نموده گرفت که بدستور اگر ضرور شود احکام شاهی نوشته شود و فاتر
خاصه را همراه برداشته مهر وکالت خود را نیز سپرده که داد و ستدی که در
خدمت اشرف واقع شود و بقاعده سابق مهر وکالت ضمن احکام شاهی زده
ان پروانجات مهر وی داشته باشند و هنگام وداع بعد از گریه و زاری عهد نمودن
فرزندان صغیر خود اسمعیل میرزا و سلطان حیدر میرزا بشاه عالم پناه نموده متعهد
برانکه اگر مرا قضیه در راه باشد امیدوارم که شاه بابام از احوال این یادگاران
غافل نشود و بعد از آن بساعت خوب در روز چهارشنبه چهاردهم شهر ربیع الاول
سنه مذکوره که با نجم هم آفتاب بحوت بود از دار السلطنه بر سر خیابان نزول
فرمود داستان بانشان اسمعیل دریا شکوه که پیشش کی بود دریا و کوه سپه زد
بجهد لشکر فیروزی اثر در سر خیابان توقف کرده از آنجا از راه سراب متوجه دار الارشاد

اردبیل گشتند و از امرا و قورچی و تاجیکان زیاده از دویست و پنجاه نفر همراه آن
نوباوه دودمان حیدر صفدر نبود متوکلا علی الله سبحانه و تعالی آن شاهزاده با جمعی
این راه شده معاندان و مگس خواهان همگنان در غیبت سخنان موحش ناملایم مذکور
میساختند روز جمعه بیست و چهارم شهر مذکور بدار الارشاد داخل گشته لوازم
زیارت ائمه مقدسه مبارکه بجای آوردند و چون شب جمعه سلخ تحویل حمل و نوروز
بود توقف کرده آن شب و آن روز را در آن مکان گذرانیده اند و منتظر بودند
که از غازیان جمعی رسیدند و مردم استاجلو و طوالش و افشار و سایر اویماقات و طوایف
که در سراب و مغانات و الولایات باشند در رکاب همایون جمع گردند
چه همه وقت محمدی بیک ساروسلاق استاجلو که از مقربان درگاه آن شاهزاده
گیتی ستان بود و بمنصب وکالت داری سرافراز بود وعده داده بود که
چون بسراب و اردبیل لشکر ظفر اثر خواهد رسید قریب پنج شش هزار نفر
از سپاهی باردوی معلی ملحق خواهد شد چون مدت هشت روز آن شاهزاده
عالم افروز در آن خطه پاکیزه بسر برد یک تن از انجماعت کلاه نرسیدند
آخر الامر روز یکشنبه دوم شهر ربیع الثانی از دار الارشاد کوچ کرده متوجه
خلخال گشتند و قریب ده پانزده روز در خلخال بسر برده آنجا نیز منتظر بودند
که مردم و لشکر جمع شوند هیچکس ملحق نگشت از آنجا کوچ کرده از رودخانه قافلانکوه
شاه رود گذشتند چون بقا بین گسل طارم که میان سرای اشتهارد وارد
واردوی همایون نزول اجلال فرمود اسمعیل قلی خان شاملو با اقوام و لشکر
شاملو اکثر پیاده و چارق بسته باردوی عالی در سر کوچ ملحق گشتند مجملا از

تفصیل قضیه آنست که وی از شاهزاده عالمیان مرخص گشته بود و قریب ده یازده
پانزده روز بتعجیل و سرعت تمام خود را بقزوین رسانیده مردم و لشکر خود را
صاحبی نمود و بعد از آن امرای مخالف السلطنه کوچ بر کوچ بحوالی قزوین آمدند
و کس نزد ایشان البته فرستاده اند و او را استمالت و ترغیبات نموده که در سنوات
قزوین تو تعلق دارد و با ما یکی باش و وی از زبان و کمک و عهد و میثاقی که در عهد
شاهزاده طغرل قزوین کرده بود اندیشه نموده بهیچ وجه قبول آن معنی نکرد و جواب
فرستاده امرا داد و چون امرا دانستند که وی از غلامی شاهزاده گی روی
نمیگرداند در روز داخل شدن دار السلطنه قزوین محمد گرفته در روز دوشنبه
دوازدهم شهر ربیع الاول سنه مذکوره بدار السلطنه داخل شده محمد خان
که لله گی شاهزاده طهماسب میرزا با وی بود و میرزا را بر داشته بدولتخانه مبارکه
داخل شد و در منازلی که شاه جنت مکان بسر برده نزول نمود
امرا محل بمحل در منازل مقرر امرا فرود آمده شاهزاده را با نواب جهل ستون از
بر جای شاه رضوان بارگاه نشانده شروع در مهمات نمودند اما ادب ملاحظه
کرده سکه و خطبه را که بنام نامی و اسم سامی نواب کامیاب ابو المظفر شاه سلطان
محمد بود تغییر ندادند و شاهزاده را در دار السلطان حمزه میرزا وکیل و صاحب
اختیار این دولت قرار دادند جماعت ترکمانان و تکلوان از طوایف دیگر
و دیگر مردم و زنان ایشان در قزوین بود هر که همسایه خانه ایشان بود منازل را
تالان کرده بجان کسی محتاج کردند قریب صد هزار تومان از نقد و جنس محمد خان
و مردم ایشان از خانهای مردم و لشکر شاملو و استاجلو و سرکار خاصه شریفه

اطفال

و حواله باز یافت نمودند و دفترهای شاهی که در دفترخانه همایون بود بغارت گرفتند
ارباب مناصب را تاجیکان تعیین فرمودند وزارت را بمیرزا لطف شاه قوام الدین
محمد و الد رحمت پناه میر تقی الدین محمد اصفهانی صدر سابق دادند تکلیف صدارت
نمودی کردند قبول نکردند و بواسطه دختر زادگی نواب غفران پناه قاضی جهان
شاه علی امور وزارت گشت و میرزا محمد حسین ولد شکر الله به منصب استیفا
سرافراز ساختند و دیگر ارباب مناصب از صاحب توجیه و اوارجه نویس
دفتر لشکر تعیین نمودند و مهر مهر اظهار احکام زدند و خواجه ملک محمد
یزدی که منشی دیوان اعلی و از ابتدای جلوس سلطنت همایون خدمت انشا
بوی شغل بود در حینی که از اردوی همایون با دربایجان میرفت او را ری نگاه داشتند
که بسبب خان تکلو استعفا کرده و در تربت شیخ رسانده وی مدتی
کسری آنجا ماند و همراه امرای ترکمان و تکلو ایشان را بند و داده فرمان عالی
در احکام نوشتند اما بواسطه حرمت شاهی مهر بدان نزدند از محال الکا را
خود هر تعدی و دست اندازی که بایست کردند و لشکر ایشان قریب ده دوازده
هزار کس را از مال و شتر و اسباب و یراق برهنه و مفلوک ساختند که ایشان
کاشان و قم و ری و قزوین و همدان و توابع نگذاشتند اسمعیل قلی خان که بقصد
تشویش عیال و اطفال خود را بیرون توانست برد و به راه رود بار زد
و آنجا رفت ترکمانان و تکلویان ایشان را تعاقب کرده هر مال و اسباب و شتری
که وی و اقوام و خانه‌بان خود همراه برده بودند گرفته از جماعت پابی شاده در میان
برف کوههای گیلان گریختند و قریب سیصد و چهارصد از اطفال صغیر

وزنان ایشان زران رستان تلف شدند اسمعیل قلیخان بهر عنوان که بود خود را بگیلان
رسانیده و از انجا از کوههای سخت بخرزویل و طارم آمده بسعادت پای بوس شاهزاده
نامور سرافراز گشت بعد از آنکه وی با اقوام و متعلقان وی خلیفه اتبا لو باردوی عالی ملحق
گشتند پاس و وداع جنگی که اهل اردو را بود بیرون آورده در سه روز در کنار
رودخانه شاهرود توقف کرده نقاره نواختند و بوجهی میدیدند و اوانی و ظروف طلا
و نقره که در سرکار خاصه بود بفرا بادان داده مسکوک کردند و از انجا بطارم روان
شده در کنار جل رودخانه نزول اجلال واقع شد بیرغب خان استاجلو که حاکم طارم
بود در انجا بپای بوس عالی سرافراز گشته دولت سعید کس جان داد و از مردم
و ایل و اویماقات افشار و بیات که از کثرت کوههای انجا متحصن شده بودند و جماعت تکلو
که در طارم و خرزویل تیول داشتند قریب هزار کس در اردوی عالی مجتمع گشتند
و جمعی بر این بودند که از کوههای طارم بخرزویل و حوالی قزوین که دو شب راه در
میان بود روانه شوند باز بواسطه قلت لشکر متفکر بودند چه نشان کثرت انجماعت میدادند
و انهم مذکور میگشت که شاهقلی سلطان بیاده داد و طلب شده که با هزار کس خود را بسرحد
گیل طارم رسانیده و ما را زین لشکر بر او ونده چند روز که توقف واقع شد رای صواب
نمای بران قرار گرفت که از راه گیل بادی دهوی و چین ماهین بحوالی سلطانیه
چون در انحوالی لشکر و ایل و الوس بسیار بود و دیگر غیر ذلک است احکام و
بجمیع امرا و غیر ذلک ایشان نوشته و از راه مذکور بجانب ماهین که سلطانیه
وتحت آمدند چند روز بواسطه اجتماع لشکر در انجمن توقف کرده احمدقلی خلیفه
نبیره شاهقلی خلیفه مهردار که از جانب ترکمانان بود و بتازگی امارت سلطانیه بدو داده بودند

بواسطه آنکه برادرانش در ملازمت نواب شاهزادگی بودند در سلک و رسایل چند در میانه شد
باردوی عالی ملحق گشت روز پنجشنبه نهم شهر جمادی الاول باردوی عالی در دامن کوه
شمال سلطانیه که شهر دو فرسخ راه مسافت واقع است نزول فرمودند نواب شاهزادگی
بشهر رفته حمام رفتند و از انجا باردو آمده تمکین حسن بود که بعضی از افراد تکلو
قتل مسیب خان دادهم سرداند که چون اردوی عالی نزدیک ایشان رسید انجا
را گذاشته بپای بوس شاهزادگی سرافراز گردیدند چون مدار مهمات شاهزادگی
دلگی و رتق و فتق و قبض و بسط آن بدست محمدخان ترکمان بود تکلویان و دیگر مردم
درهم بودند منصب وکالت شاهزاده را بمسیب خان و ایشک اقاسی باشی بشاهقلی سلطان
یکان اوغلی ولد ولیخان تکلو تفویض کردند و بکرت به انجماعت رسانید
خبر وصول عساکر ظفرمآثر نواب شاهزاده و بی امامزاده باهر در طارم و سلطانیه
رسید از دارالسلطنه با کوچ و براق و اسباب بیرون آمده بحوالی
و باز بر تمامی گذشت که ولیخان تکلو آماده و مهیای آن شده که با
کس شبی خون بر سر اردوی همایون آورده و تزلزل من جمیع الجهات در مردم اردوی
عالی که تمامی صاحب غرض بودند واقع بود غافل از آنکه بیت چراغی را که ایزد
بر فروزد * هر آنکس پف کند ریشش بسوزد * و مقدر چنین بود که اشاهزاده
متوکل غالب بدرجه انحضرت ارتشکر قطع علاقه کرده دست توکل بعروة قل اللهم مالک الملک
تؤتی الملک گشاده زبان وقت بفحوای این ابیات مترنم داشت * بنقد برابر دلبستم
ام * امید از همه خلق ببریده ام * نکو داشت ایزد مرا تاکنون * نکو دارم
تاکنون زنده ام روز دوشنبه یازدهم ماه مذکور از منزلی که در آن چند روز

توقف نموده بودند کوچ کرده زیب یک فرسخ راه طی کرده نزول فرمودند و روز
دیگر نیز همین منزل کرده در پنج شش هزار کس از مردم خوب و زبون نظام در آمده نامزد
ایلغار اصل اردوی عالی گشته بوده و چون روز دیگر در این منزل توقف شد و از
سبب آن کارزار نزدیک رسیده بود شاهزاده دیگر توقف و انتظار نکشیده
صباح روز پنجشنبه هجدهم ماه مذکور از منزل مزبور کوچ بحوالی صاین قلعه در دو منه
اردوی همایون در اطراف چمن سبز نزول فرمود و از اطراف سپاه
از [illegible] بیرون آمده در دامنه کوه آنجا نزول نمودند و میانه هر دو لشکر پنج شش
فرسخ مسافت بیش نبود و هر دو لشکر مهیای قتال و جدال گشته از یکدیگر هم
هراسی نکشیدند و از شب تا صبح تمامی لشکریان بطلایه داری اشتغال داشتند
نخوابیدند و آتشی چون یکدیگر می افروختند نظم و لشکر در اندیشه داوری
که تا بخت فردا کند یاوری ستاره کرا بر سر افسر نهد کرا آسمان رخت بر در نهد
چون آفتاب [illegible] از جنگ شاهزاده زمان [illegible]
[illegible] و شکست [illegible] خلاصه کلام و ماحصل این فقره بلاغت انتظام آنکه
بادشاه [illegible] محمدخان [illegible] که باعث [illegible] بموافقت امرای [illegible] و ترکمان [illegible]
رسانیده [illegible] صفات عازم جنگ شاهزاده ظفر لقا سلطان حمزه میرزا
گشت و تقصدان از دار السلطنه قزوین بیرون شده [illegible] بجانب سلطانیه در
حرکت آمدند تا آنکه در حوالی موضع صاین قلعه [illegible] اتفاق افتاد و هر دو
گروه بر [illegible] مستعد قتال و جدال گشته دست تعدی [illegible] مالک الملک [illegible]
الذی بیده الملک و هو علی کل شیء قدیر [illegible] به دشمن بر روی طرفین [illegible] و لاجرم سپاه [illegible]

نوزدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره که جمشید ضیا علم یعنی خورشید انجم حشم
رزم جوشن زرنگار در پوشیده قدم در عرصه که نهاد و از نهاد سپاه
ظلمت [illegible] منهدم ساخت شاهزاده صاحب قران [illegible] [illegible]
و [illegible] اخلاص [illegible] و عرض [illegible] کار [illegible]
زره توکل پوشیده و جرعه از جام عنایت [illegible] ولایت نوشیده با
مبارک در رکاب ظفر آیات [illegible] آورده و [illegible] ولی [illegible]
رفتار نظم [illegible] چو برق و برفتن چو باد [illegible] اگر [illegible] زاده [illegible]
عساکر نصرت مآثر [illegible] سوار شده در رکاب فتح و نصرت الشاهزاده [illegible]
صولت [illegible] جنگ گشتند و [illegible] دل [illegible] وعده الهی بسته با خود [illegible]
[illegible] بیت [illegible] شاه [illegible] در [illegible] داوری [illegible]
[illegible] کسی [illegible] گشته روز شاهزاده [illegible]
صفوف لشکر [illegible] عساکر نصرت مآثر [illegible] خان [illegible]
[illegible] قرار داده و [illegible] خان [illegible] سلطان [illegible]
از [illegible] جنگ [illegible] کرده [illegible] و خود [illegible] صفات [illegible]
صفات [illegible] میرزا لطف [illegible] و سایر [illegible] و مخصوصان
[illegible] و [illegible] و [illegible] در [illegible] و نصرت [illegible] لوای اقبال [illegible]
حالات آنکه در آن روز عالم سوز [illegible] دیگر [illegible] بود که [illegible] بشد که
[illegible] شاهزاده عالمیان [illegible] شاهزاده عالم آرا [illegible] صفها [illegible] آراست و از
هاتف لاریب [illegible] این صدا می شنید ان ینصرکم الله فلا غالب لکم [illegible]

نام و ننگ به میدان کین تاختند و زلزله و ولوله در زمین و زمان انداختند و از تیغ
راندند با هوای از دو سوی گلگونه گان رسید با لطافه طافحه بر صباح صعب مذکور زلزل
هفوه خود گرم کرده روان شدند و کاری ساختند که لشکر شاهزاده صف شکن که
در سیف جنگ با ایشان بر سر آمدند یکبار که دارائی شدند و بعد ملاحظه نمودند
از صنایع اثبت و جبروت که با دو بسیل و ثروت خود کرده بودند فال مطلق خود را
میدان ستند هر دو نشان گلگونه صبح و پهلوان پای تخت ایشان بوده و از عجب و تکبر
افتاده در حالی که ایا باد ... فرو در سر شش گرم شده بود و غضب شده و باستعمال استعانت
و باستعمال آن کارزار را از آتش حرب و پیکار در اشتعال داد و چون لشکر
از طرف قول چشم امید تو رها نموده بر ای شاهزاده طهماسب میرزا داشتند و ذوالفقار
الفقار از شکوه امت خاقان ذوالقدر رسید ایستادند و ذوالفقار را از لمعان تیغ اصفهانی
شهید اعیان گلگون ارایش پیدا شده و چون آن دو سپاه کینه خواه بیکدیگر رسیدند زمین
را دل از هیبت خون شد که غین دشمنان از یک جنس نابت و موافقت یکدیگر اغاز
دین و دولت امکوب و جهان ملک ملت را مشهور گردانیدند و انکاه از طرفین
صوت نقاره و نفیر و آواز شیپور بهادران در میدان دار و گیر گوش سماکان سپهر
مستدیر رسید در آن حال جوانان تیر جنگ شجعان با نام و ننگ گشتند و
بعضی سینه سپر سر اسیمه گردانیده و غار غار تفنگهای صاحب جلال را با تیر مردی
سوزانیده خود را در مضمار کارزار انداختند و شمشیر کین بر یکدیگر حواله نمودند
جرات و جلادت در عرصه کین انداختند در آن روز قیامت انتما ستان برق آسا
صاعقه کردار جرعه‌های ذکا را پیوست و بیکان سهام خون آشام برق ‌کردار شعله خانه سوز

در کانون درون می افروخت و تفنگ چون باد شبگیر از دریچه دهان شعله که برون
میوزید و تیغ سرافشان برق مبارزان چون ماهی ماگیهان بیشتر گردید گرز ها گل
در دست مردان قاتل مظهر کیفیت عذاب ملایک و خسته لامع بر زبان قاطع
منطوق ... ان شانئک هو الابتر ترک تازی چون ... که عشره دلیرانه
در آسمانی با نوای رامپات بیشتر گردانید شمشیر تیز زبانی دشمن ... کوی را
خاموش میساخت و کمان از کمال تکوت ... با تیر خدنگ عقاب مخالف عدو را آماج
ذلت می نمود ... مناصب سرداران دست راست مثل علی خان شیخ اوغلی
و محمدی ساز و سوار ... با خیر رعایل خویش ... مال گلگون ... در ... نیز
در جای که ایستاده بودند در حرکت آمده بر یکدیگر حمله آوردند و جای کنید ساران ارجل
و سنگ رو جهان شدند خوی فنون شجاعت و بهادری و مسنون جلادت و دلیری
اوری بر یکدیگر حمله کرده نقد حیات از مخزن بدن بیرون نمودند و در آن بالا
دار و گیر و اشتعال نیرو تیغ شکست علی خان و جمعی با وی بودند ظاهر شد لشکر
اسمعیل قلیخان که در میسره ایستاده بودند بعد از ایشان میدان حرب صعب جهان
گردار را بجولان در آورده شاه کرم یک شاه قلی که وکیل اسمعیل قلیخان بود و در آن
میا درت بر شش قتل کرده بنطبق ... شربت شهادت چشید و هر چهار
لشکر شاهزاده ظالمان ... بیشمنه ... و از صعود گرد و غبار چهره
فالق الانوار ظلمات [illegible] دود و غبار ... گرفت عظم کرد ... خواست از رزمگاه
جهان گرد در چشم مردم سیاه ... بیا فیض ... در آن ... که مهجت بادیه
حزن سپهر امواج دریای پیکار در تلاطم آمد کشتی عمر جمعی خصوصا علی سلطان یکی مال

ولد ولیخان تکلو و ولیخان مشهور غرق گرداب فنا گشت القصه کارزاری بود که
دل بهرام جنگجو از بام این سپهر نیلی حصار از نهیب آن هراس گرفته [illegible]
ستمکار از مقام انتقام گذشته چه بسیار زان آن میدان خلاف [illegible] نظم
دلیران آهن کلاه ** بکار برق کلاه سیاه ** ز تیغ و ز عکسهای آهن سپر ** ز گرز
بازار کین گرم تیز ** دران گرم بازار جنگ و جدل ** نبودی خریدار جان جز اجل
یلان از تفنگ داده دل از دست ** ز نقل جهان گشته بی پا و دست ** ز نوک
سنانهای خارا گذر ** شده چشمه چشمه زره سر بسر ** دران معرکه [illegible] کرده **
تفنگ بخت برایش کمین ساخته ** دو تا ز انگشت از شستم باز کرد ** دری در وجود از
عدم باز کرد ** دلیران صف شکن شاهزاده گی و شیر جوان همه [illegible] انتصاب
قزلباشی خصوصا اسمعیل قلیخان [illegible] آتش از سینه برون آمده بر انجاف [illegible]
لشکر از اطراف و جوانب هم آمده از گرد نعال مراکب [illegible] بر چهره آفتاب پوشید
و از غبار سم ستوران [illegible] کسوت عزای غبرا بر اختر پوشید نظم نمودار شد
از غبار نمند زمین دگر سپهر بلند [illegible] که ز چشم افلاک [illegible] ** زمین بر
از دست شد و خاک [illegible] ** بعد از انقضای ساعتی چند [illegible] و ظلمت [illegible] و
منعدم گشته روشنی فتح روی نمود و آفتاب ظفر و نصرت از افق دولت
سلطنت شاهزاده فیروز طلعت طالع گشته [illegible] با حسن وجه چهره گشود و شاهزاده
ظفر لوا خود چون مشاهده نمود که دیگر توقف سود نداده و متوکلا علی الله جلو انداخته
[illegible] در حرکت آورد عاقبت الامر بتائید خالق قضا و قدر علامات عجز و [illegible]
بر وجنات احوال [illegible] ظاهر شده [illegible] نیز در حرکت آمده و [illegible]

[illegible]

هر دو شاهزاده دلیر که [illegible] و محمد خان ترکمان دست علی قلیخان ذوالقدر از [illegible]
زمین [illegible] افتاده و [illegible] خان تکلو [illegible] سپهر شد [illegible] اسمعیل قلی
شده و [illegible] که شاهزاده [illegible] شاهزاده صاحب قران
[illegible] شاهزاده [illegible] مروت [illegible] و جهت او را
نمود و [illegible] و [illegible] سلطان خان [illegible]
[illegible] خان و [illegible] سلطان [illegible] ذوالقدر [illegible]
خان و [illegible] خان و [illegible] و [illegible] تکلو
سلطان تکلو چون [illegible] یقین [illegible] و کرد [illegible]
کرد [illegible] و [illegible] موقوف [illegible]
[illegible] و [illegible] خان و [illegible] و داده [illegible]
[illegible] نظم [illegible] شاهزاده [illegible] کام [illegible]
ظفر [illegible] شاهزاده گی صاحب قرانی [illegible]
و [illegible] رایات فتح و [illegible] روزی [illegible] نظم [illegible]
[illegible] ماهی [illegible] عالمیان [illegible]
[illegible] نصرت [illegible] غبار کلفت [illegible] چون شاهزاده [illegible]
قران [illegible] بود [illegible] چون [illegible] روز کار [illegible] و [illegible]
که کار را [illegible] قتل ایشان [illegible] انجام [illegible]
نمود [illegible] گرس [illegible] و از [illegible] کار [illegible]
[illegible] قرار و مدار [illegible] عاقبت و ولی [illegible] شاهزاده

کشورگشای صاحب‌قران بعد از سجدات شکر الهی مراسم صلوات و سلام بر روح مطهر
حضرت رسالت پناه و حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
اظهار نموده به خیام دولت بار دوم عالی معطوف داشته اندرون فتح و خوشحالی امر
فرمودند که نقاره‌ها نواختند و علم افروزند و در پای علم نصرت اثر قرار گرفته بودند
و نقاره‌چیان و حربه‌داران مواظب شدند قاضی جهان و ...
یافته خان همدان که برادر بزرگ خان کاشان که نیز در جنگ ...
دلاوران ... نیز جنگ ... که بوده در جنگ ... و دیگر جوانان
و دیگر جوانان صف شکن که ... دست ... کوشش نموده بوده‌اند دیگر خسرو
یعنی آفتاب جهانتاب علم نورانی را برافراخت لشکرگاه را معطر ساخت
سرهای ایشان را بر نیزه کرده دوازده هزار نفر ... و سیصد ... در رحمت بودند
... در اطراف و جوانب پراکنده شدند که در ... روز ... فرسنگ مسافت ...
جون لشکر پراکنده شدند خبر ... دیگر لشکر ... ایشان جمع کردند ... و
... بهادر ... ذکر ... جمع ... لشکر ... ساعی ... استادی
کس کرده در ... و ... جنگ ... از آن هم کرده ... از رحمت
الهی یاران ... که ... رانده شاد ... لشکر ... که ... کرده
سالها ... بودند ... زمان ایشان ... آن ... دست آورده
بودند ... صاحب ... شاهزاده صاحب‌قران برادر خود ... میرزا
... بر ده ... با خود ... و محمد خان ... اسمعیل
خان ... کرده ... که در ... تبریز

فوج

شاه ... روز دیگر ... شنبه ... ماه مذکور شاهزاده علم ...
امرا و لشکریان طایفه به طایفه و ایماق به ایماق هر سر و ... که ...
منظر عالی درآوردند و از جمله ... مرزا ... و ... سر ... میرزا ...
محمد ... که سابقا مذکور شد که ... بوده و ... شاه‌علی سلطان برادر ...
ایشان ... و ... منظر انور رسانیدند و ... هر یک ... دلاوران و ...
خان ... شاهزاده صاحب‌قران ... خلعت یاد ...
شاهزاده ... قوام‌الدین ... کرده امر فرمود
... را با ... و ... به اصفهان نقل نمایند و ... کرده
میرزا ... بوده و ... خواره ... تمام ... بوده و نواب صاحب
... نشان ... و ... بعضی ... و ... شدند
از جهات ... کرد ... کفن و دفن ...
... و ... فرمودند و از آنجا کوچ کرده ... نزول اجلال فرمودند
امرا و جماعتی که از جنگ ... فرار نموده بودند چون ... رسیدند بعضی از
... که در ... رفتند و بعضی دیگر از آن جماعت که در
همدان ... داشتند ... و ... سلطان و ... امیر ...
... اسمعیل سلطان ... همدان رفتند و ... خان ... خان و شاه‌علی
خلیفه و شاه‌علی سلطان ... و جمعی دیگر از رفقا از راه ... کرده ...
سلطان ... معصوم ... در ... ملاقات با امرا ... لرستان ... بوده و ...
شاهزاده ... بود ... اصفهان آمده خود را ... رسانیدند

اراده همت خان انکه قلعه قم را [illegible] مقام مخالفت درآیند چون چند روزی
بمحالات [illegible] گذرانیدند و دیدند که اثری بر آن مترتب نمی‌شود و کسی
با ایشان همراهی نمی‌کند و عاقبت ندارد و از هم پاشیده همت خان [illegible]
[illegible] براه اصفهان [illegible] همت خان [illegible] افتاده و مقصود بیک وزیر
قورچی باشی [illegible] مدرسه [illegible] بعضی آوردند و والی لار علاء الملک خان
در باب [illegible] این تاریخ را گفته نظم [illegible] خدای [illegible] جان داده
این طور نبود که [illegible] تاریخ سفر سوی سقر رفتن ادست
[illegible] و او همت خان و ترکمانان بدار السلطنه
آمدند و قلیجان سلطان [illegible] خان [illegible] در جنگ بود و در کاشان بود و چون [illegible]
[illegible] شنیدند که [illegible] آمد و [illegible] در قم [illegible] کرد که درگاه
معلی [illegible] خراسان رفت و [illegible] اصفهان [illegible] قلیجان [illegible] و جمعی دیگر
و [illegible] گرفتار شده بود و بعضی [illegible] علی بیک [illegible] عنایت [illegible]
از [illegible] کردند و بعضی [illegible] ترکان و [illegible]
از ایشان [illegible] یافت [illegible] چون [illegible] الکزی بجانب [illegible]
رفته بودند [illegible] ارکان دولت [illegible] گرفت که شاهزاده [illegible]
بدان صوب رفته هرکس که از [illegible] درگاه [illegible] سیاست [illegible]
گرفتار کردند [illegible] کوچ کرده بجانب کرم [illegible] اردوی همایون
در حرکت آمد [illegible] در آن سرزمین [illegible] کامرانی گذرانیدند سلطان مراد
ولد [illegible] در [illegible] خود بدرگاه [illegible]

دیگر [illegible] کلالی بیک [illegible] ولی سلطان [illegible] بجانب بغداد [illegible] شاهزاده
[illegible] چون قبل از جنگ [illegible] همدان که الکای ولیجان [illegible]
[illegible] کرده [illegible] الکا [illegible]
[illegible] شفقت کرده احکام عالی در آن باب [illegible] یافت و چون [illegible]
السلطنه قزوین بود [illegible] سعادت [illegible]
چون [illegible] شده [illegible] چند روزی [illegible]
[illegible] کامرانی گذرانیدند [illegible] بواسطه بعضی مهمات [illegible]
رفتند [illegible] نواب شاهزاده [illegible] اردوی عالی [illegible]
اردوی عالی [illegible] توقف کرده نواب عالی [illegible]
[illegible]
شاهزادگی بسعادت کامرانی سوار شده [illegible] چهارشنبه غره [illegible]
[illegible] قزوین استقبال کرده [illegible] مبارکه [illegible]
عالی در قزوین [illegible] گرم [illegible]
کوچ کرده [illegible] نواب عالی [illegible] مهمات و [illegible]
مدار کل [illegible] الدوله میرزا لطف [illegible]
استقلال [illegible] تمام مهمات [illegible] پرداخت [illegible]
قلیجان شفقت کردند [illegible] بعضی محال دیگر [illegible] قزوین با اسمعیل قلیجان مرحمت
فرمودند و [illegible] بعضی محال [illegible]
برادر بزرگ اسمعیل قلیجان مرحمت نمودند و کاشان [illegible] کردند و [illegible]

بیرغیب خان داده بودند و از حیص خاطر بالکلیه رنجیده بودند و قورچی باشی علی سلطان [illegible]
بعضی از وکلا متوهم شده انکار او داشتند [illegible] وکیل بوده و بعضی از تکلو قوم بوده سلطان
قلعه [illegible] داده بودند از آنجا [illegible] محمد سلطان ذوالقدر ایشیک آقاسی باشی غایب کرده
و محالات [illegible] درو ادراجات داشته قوم [illegible] علی خان سلطان شاملو [illegible]
[illegible] غایب شده بودند و چون [illegible] خان [illegible] بیعت التجا بدرگاه عالم
پناه آورده در منزل علی قلی خان شرف ملازمت دریافته [illegible] ساوه [illegible]
کردند و سلطان معصوم ترکمان که درین ایام از قبیله و خود [illegible] شده [illegible]
گشته بود بخش سلطان او را گرفته اند و تمام اموال و حیاتش بتاراج رفت [illegible] از
[illegible] سلطان ذوالقدر [illegible] شده و مهدی قلی بیک [illegible] وکالت [illegible]
دستاده اند و احکام تمامی ممالک محروسه [illegible] عراق جمیع [illegible]
[illegible] داده اند و الکای [illegible] یک گونه بالکل [illegible]
داده اند و همان که الکای او بود تغییر داده [illegible] قلی غایب کرده
و مدت یک ماه و کسری شاهزاده صاحب قران در دار السلطنه قزوین توقف کرده
و در عشر ثانی شهر رجب المرجب از شهر بیرون شده عازم آذربایجان گشتند و در روز جمعه
سیم شهر جمادی الثانی سنه مذکوره شاهزاده طهماسب میرزا را بقلعه الموت [illegible]
محبوس ساختند و کوتوالی قلعه [illegible] حسین قلی سلطان برادر علی قلی غایب فرمودند
القصه که شاهزاده صاحب [illegible] سلطان حمزه میرزا از آنکه جماعت ترکمان
و تکلو را بالکلیه [illegible] ساخته [illegible] طالش و مغانات الکا داده [illegible]
و حاکم دار الارشاد اردبیل گردانیدند و از جرایم سلطان معصوم گذشته او را [illegible]

ساختند

ساختند که بساوه رفته [illegible] خود کرده [illegible] و شاهقلی سلطان [illegible] را
غایب کردند و مرتضی [illegible] سلطان شاملو را در قزوین گذاشتند رفتن [illegible]
عالیان آذربایجان بعزیمت پادشاه [illegible] نوبت دیگر
صاحب قران عادل با سپاه [illegible] طی مراحل و منازل نموده با سپاه بیکران از
نخجوان [illegible] متوجه دار السلطنه آذربایجان گشت [illegible] سلطان [illegible] سلامت
از [illegible] عدد [illegible] شاهزاده صاحب
قران در اواخر ماه شعبان بدار السلطنه داخل شده شاد کامیاب باتفاق شاهزاده
ابوطالب میرزا نواب عالی را استقبال فرموده بعظمت هر چه تمامتر [illegible]
مبارک فرمودند بعد از چند روز شروع در گرفتن قلعه شده شاهزاده [illegible]
با لشکر بسیار و [illegible] اطراف و جوانب قلعه را ملاحظه فرموده [illegible]
هر چه تمامتر و نقاره و نفیر [illegible] فرمودند و درین مرتبه دور قلعه را
گرفته محاصره کردند و در روز اول [illegible] نوبت ترک را [illegible] در کنار رود
خانه [illegible] زدند و نوبت میانه را که نواب شاهزاده [illegible]
[illegible] داده بود [illegible] مسجد [illegible] منازل و خرابه [illegible]
[illegible] و نوبت [illegible] خرابه [illegible] صاحب [illegible]
ویران ساخته [illegible] برج [illegible] اهل قلعه از [illegible]
مدت ده دوازده روز [illegible] امان خواستند کار بر اهل قلعه تنگ شد و همین
سعی که درین مرتبه فرمودند که اگر در زمان سابق [illegible] فرموده بودند تسخیر قلعه شده بود و چون
وقت تنگ شده بود و هر روز خبر آمدن [illegible] سردار [illegible] الکا [illegible]

طلوع خبر رسید و باعث تزلزل قزلباش و تبریزیان گشت و آنجماعت بیدست و دل گشتند
و اهل قلعه بوسیله شاهرخ خان قرار صلح دادند در این اثنا خبر رسیدن سردار نامدار
بطسوج رسید امرا عظام قرار دادند که یورش نمایند اگر مسخر قلعه شد فهو المدعا و گرنه علاج
دیگر نمایند روز پنجشنبه نوزدهم شهر رمضان المبارک قرار یورش گذاشت و در روز [illegible]
نواب شاهزادگی خود سوار شده دور قلعه را گردیده مقرر نمود که هر سیبه جوانان
یورش نمایند شب پنجشنبه مذکور بعد از افطار مردم حرکت کرده قریب بیست هزار کس
از قزلباش و تبریزی و مردم نواحی جمع شده و محل جا تعیین نمودند جوانان
دلیر قزلباش نردبانها نهادند و بعد ملاحظه کردند که نردبانها بالا رفتند و از مردم تبریز
و نواحی نفری جرات کرده پیش رفتند مرتبه اول که مردم به پای قلعه رفته اند
رو میان کسی به پای شیر حاجی [illegible] تمامی با درون قلعه رفتند ضرب تفنگ عقب
مردم را بر بدند و جمعی که اول مرتبه به پای شیر حاجی رفته بودند چون ملاحظه کردند
که کسی دیگر از عقب ایشان نیامد لاعلاج بازگشتند و در محل بازگشتن ضرب [illegible]
زخم تفنگ گرفته مستوفی تلف گشتند قریب سی چهل نفر از ملازمان خاصه سرکار نواب
صاحب قران شب در میان خندق قلعه پنهان بودند چون شب به سر دست آورد
بیرون آمدند در روز یورش مذکور از کسی آثار جلادت ظاهر شد احمد سلطان [illegible]
[illegible] که شیر [illegible] نردبان نهاده بالا رفت در سر دیوار [illegible]
دو سه کس را به شمشیر زد و چون از هیچ جانب کسی همراهی او نمود در روی میان هجوم
بر سر مشار الیه آورده به ضرب شمشیر بر فرق سر او زده بودند و چند زخم کاری
بلکه مهلک به چهره او رسیده بود و با آن حالت از نردبان به زیر آمده سالم گشته

رفت

رفت چون تسخیر قلعه به یورش نشد اهل تبریز را یقین تمام حاصل گشت هم آنکه از روز [illegible]
فتح آن رجوع به صاحب دولتی همرکاب و همان خلاف شده که چون وعده این سرحد
همین اقبال و تسخیر خواهد شد [illegible] کارها به خدای گشایش [illegible] روز
دیگر خبر رسید که فرستاده پاشا از طسوج کوچ کرده متوجه تبریز شد چون لشکر قزلباش نجات
که با او جمع نمودند که سردار را استقبال کنند ناچار اهل تبریز را رخصت دادند که از
شهر بیرون روند و در روز سه شنبه بیست و چهارم شهر رمضان سنه مذکوره اردوی
همایون کوچ کرده در جنب آب [illegible] نزول اجلال نمودند و از دو طرف [illegible]
روز قیامت مشاهده عالمیان گشت زار زار و خانمانها را آتش زدند و هوای [illegible]
[illegible] بلکه از اتفاقات [illegible] چنان شد [illegible] تبریز [illegible] روز
دیگر اردوی همایون از [illegible] کوچ کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

سوار شد و روز دوشنبه ششم شهر شوال نزد محمدی خان تخماق بار دوم وداع آمده جواب مرغوب
گرفته مراجعت نمود و علی قلی خان طهماسب قلی بیگ ملازم خود را جهة قرار صلح در
روز چهارشنبه هشتم شهر شوال نزد محمد پاشای مذکور فرستاد و در پنجشنبه نهم شهر مذکور [illegible]
بیک چاشنی گیر باشی از جانب فرهاد پاشا بدرگاه معلی آمده التماس کتابت [illegible]
معتبر از جانب نواب کامیاب علی و نواب عالی بخواندکار نمود و مقرر شد که کتابت
نوشته مصحوب کس معتبر نزد فرهاد پاشا فرستند منشیان عطارد رقم کتابت معروض
بصداقت و صحبت و شمه از حقوق قدیمی در قلم آورده التماس شد که تبریز را
واگذارند و هر ساله موازی جمیع آن بر سبیل خراج بدرگاه خواندکار فرستند کتابت [illegible]
مصحوب امام بیگ ایشیک آقاسی استاجلو در روز دوشنبه [illegible] شهر مذکور نزد فرهاد
پاشا فرستادند و قرار صلح باین نهج که یکی از شاهزاده های عظام را با تبریز
بدرگاه خواندکار فرستند و هم درین ایام که اردوی همایون در موضع [illegible]
نزول داشتند خبر رسید که خضر پاشا حاکم [illegible] با لشکر بسیار از روم و کرد
بجانب نخچوان وارد و با دارالنصر شاهزاده عالی تبار حمزه میرزا از لشکری [illegible]
مرشد قلی سلطان [illegible] حاکم طارمین و طهماسب قلی سلطان ذو القدر حاکم [illegible]
قلی سلطان استاجلو حاکم اردوباد و امیر [illegible] خان ترکمان در روز [illegible] شهر
شهر مذکور روانه محال مزبور فرمود و چون حضرت پاشا بنواحی [illegible] رسیده بود و [illegible]
از مردم آنجا گرفته مردم اردوباد [illegible] طلب [illegible] بعد از وصول
امرا و عساکر ظفر اثر حضرت پاشا بالکل خود مراجعت نمود و آن محال در تصرف [illegible]
باقی ماند و هم درین ایام خبر فتح قلعه تفلیس بدرگاه همایون رسید که سلطان محمود خان [illegible]

[illegible] و دن گرفتن باشی لشکر عظیم قلعه را از [illegible] چون [illegible] دوان [illegible]
مصون بود و از جانب [illegible] بر شرفات آن بر آمد و [illegible] نمود [illegible]
وارد [illegible] گرفته در روز [illegible] ششم شهر ذی قعده مذکور [illegible] شهر [illegible]
بندر را تسخیر نمود [illegible] بنیاد قلعه [illegible] بعد از چند روز امان خواسته [illegible]
قلعه را نیز فتح نمود چون اخبار [illegible] از جانب [illegible] و [illegible]
[illegible] جلال رسید و اکثر امرا در آن حوالی بودند [illegible] خلاف
[illegible] رسید که [illegible] دیگر [illegible] رفته لشکر عظیم فراهم آورده [illegible]
نظام [illegible] داده [illegible] [illegible]
[illegible] اردوی عالی از [illegible]
از [illegible] شد چون [illegible] رسید امرا از اطراف و جوانب [illegible]
[illegible] اردوی همایون [illegible] و از آنجا [illegible] رفته چند روز [illegible]
[illegible] توقف کرده احکام [illegible] بدان محال فرستادند امرا و [illegible]
[illegible] بامردم خود بدرگاه [illegible] فرستادند و هم
درین ایام علی قلی خان حاکم [illegible] با صد و پنجاه نفر از ملازمان قدیمی خود [illegible]
بدرگاه معلی توجه نمود و در قزوین توقف کرد و [illegible] ذو القدر [illegible] باقی [illegible]
همراهی وی نکرد [illegible] [illegible] مرتضی قلیخان [illegible] بجانب [illegible]
[illegible] چون مرتضی قلیخان [illegible] دل [illegible] دارد [illegible]
و حکومت مشهد مقدس [illegible] رسید [illegible] مشهد مقدس [illegible]
مرشد قلیخان [illegible] کتابت [illegible] رسید [illegible] نمود و [illegible]

از جانب شاهزاده گیتی‌ستان آهنگ شمول مواظبت بکران بوده و در محلی که ترکمانان بود
و تکلو بان با جمعیت کرده بوده اند چند روزی [illegible] نشسته و او را دلالت کرده
که بعراق آمده بدیشان ملحق گردد و قبول نکرده درین حال بخاطر او رسید که چون در ترکمان [illegible]
درین بغدادی مانده و غیره بسبب این حاجت که در الکا و صحرا ساوه جمع شده اند امید [illegible]
صلاح در آنست که احرام آستان بوسی درگاه فلک مقام بسته در انجا [illegible]
طلب شد و اگر آمده قبول کرده و [illegible] خود از ری بساوه رود و [illegible] بر شکسته
با لشکر و [illegible] شاهزاده [illegible] رود و در شهر ذی قعده سنه مذکوره از [illegible]
کیا الکای ری [illegible] و ساوه [illegible] چون [illegible] همسایان و [illegible] رسید
[illegible] بوده [illegible] و [illegible] کرده که ساوه [illegible] این محال
مذکور آمده باشند چه [illegible] آن مردم [illegible] تا آنکه کوچه [illegible] کرده و [illegible]
تخلص نموده و او خان عالیشان چون قصد خدمت شاهزاده داشت و از [illegible]
او بشنید [illegible] و از انجا [illegible] گذشت که از مردم و لشکری [illegible]
از جای [illegible] تصرف کرده [illegible] چون با الکای ری و ولایت [illegible]
و احکام رفع محصولات [illegible] لشکری و سلوک [illegible]
[illegible] که در [illegible] ایشان بود [illegible] چون از [illegible]
[illegible] ساوه [illegible] مردم [illegible]
[illegible] التجا [illegible] کرده و [illegible] ساوه [illegible]
چون این خبر بوی رسید از انجا کوچ کرده [illegible] ساوه آمد و در آنجا توقف نمود
لکن ساوه [illegible] التجا [illegible] بیرون درگاه گیتی پناه نمود [illegible]

ساوه [illegible] اگر [illegible] و [illegible]
و [illegible] در [illegible] ایشان [illegible] بوده و [illegible] در آن باب [illegible]
خود [illegible] عالم پناه [illegible] ساوه و [illegible]
[illegible] و خراسان [illegible] خواهد کرد و [illegible]
توقف نخواهد نمود [illegible] در ساوه [illegible] نموده در شهر [illegible]
[illegible] چشم [illegible] ساوه [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] رسید [illegible]
[illegible] نزول نموده [illegible] کوچ کرده [illegible] ترکمانان ساوه [illegible]
[illegible] ساوه [illegible] توقف [illegible] و در راه [illegible] اعراب [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] نموده [illegible]
ساوه [illegible] سلطان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] ترکمانان و [illegible] خان [illegible]
تمام [illegible] ساوه [illegible] خاطر [illegible]
نموده [illegible] در [illegible] صاحب [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] خورده
[illegible] حرکت [illegible] اتفاق [illegible]
[illegible] از [illegible] نموده [illegible]
[illegible] شاهزاده [illegible] بعد از [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] ساوه [illegible] چون [illegible] ترکمانان [illegible]

دنبال خبر رسانیدن می‌آوردند و قریب سیصد نفر از ترکمانان در جوانب آن الکا
بودند [illegible] لازم می‌آمد بالضروره قریب این صورت با طهماسب قلی بیک تورچی
که در آن سال [illegible] و جمعی غازیان ذوالقدر و اعیان و کدخدایان آن مملکت در میان
انداخت و قرار برین یافت که در شهر را بسته تا قوت و قدرت باشند نگذارند
که الکا [illegible] برین مردم باشد و قبل از این خبر آمدن علی خان سلطان
حاکم آمده بود و کدخدایان رسیده و انتظار آمدن او می‌بردند مرشدقلی سلطان [illegible]
از [illegible] بود و در آن اوان در خارج شهر [illegible]
توقف داشت و قریب بیست نفر از مردم [illegible] که از ترکمانان
داشت و در آن شب [illegible] سرکرده [illegible] ذوالقدر و شهریان نمود و خانه کوچ
با خانه کوچ خانه‌های [illegible] و اعیان [illegible] قتل نمود و اتفاقاً در روزی که مرتضی قلیخان
[illegible] رفته در راه بعضی از شتران غازیان [illegible] شتران مرشدقلی سلطان را
[illegible] کرده برده بودند در [illegible] روز مرشدقلی سلطان و جماعت [illegible]
که در شهر بودند تا [illegible] و از عقب شتران رفته شتران خود را گرفته تا موازی [illegible]
دیگر شتر گرفته آوردند و بشهر آمدند چون صحبت [illegible] که اتحاد مرتضی قلیخان
[illegible] بعضی از مصلحان ظاهر [illegible]
که [illegible] صلاح غازیان [illegible] چندین غازی [illegible] آمدن ایشان [illegible]
کرده مصلحان چون با مدد ایشان [illegible] بودند [illegible] ظاهر [illegible]
[illegible] کرده و در جواب [illegible]
چون در شهر خبر [illegible] شاهزاده صاحب قران [illegible] یافت [illegible]

در کار [illegible] و وجود عدم امرا و سپاه معلوم نبود و بالضروره قرار [illegible]
داده شد مرشدقلی سلطان [illegible] وادی [illegible] و [illegible] پانصد نفر از [illegible]
سپاهی [illegible] سیصد نفر از آن [illegible] بود [illegible] در شب [illegible]
هم آمده [illegible] در دروازه [illegible] مخالفت [illegible] جماعت ترکمانان [illegible]
[illegible] از [illegible] جمع نمود مرشدقلی سلطان [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] روز پنجشنبه [illegible] محرم سنه مذکوره مرتضی قلیخان
با تمامی سرداران و غازیان ترکمان از [illegible] کوچ کرده [illegible]
بزرگوار [illegible] علیهم التحیة والثنا [illegible]
[illegible] کوچ کرده [illegible] معصوم علیهم السلام [illegible]
منازل و [illegible] مرشدقلی سلطان
[illegible] ترکمانان [illegible] داده‌اند [illegible]
[illegible] و با آن [illegible]
[illegible] مرشدقلی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ترکمانان [illegible]
[illegible]
[illegible] او

کرافعال خفیف بوحی اشتباه و الی در هیچ جا تمکن نشستند نه قسم ماندند به عوامل حتی جهت بقای
الاملاک ساخته بر ده زدند و کوشیدند در همه جا که نشستند و مرتضی قلیخان بر سبیل محافظت ملک را در
و بالاخره چون یافت که ارباب غرض [illegible] بجهت حصول مدعا
خود او را سرگردان و بدنام ساخته اند نادم و پشیمان گشته قرار چنین داد که دیگر طمع از
مردم شهر ننموده بر وده چون دیگر را از شنیدی برسالت فرستاده بودند در مرتبه آخر صلح کرده
قوشان چنین گشته قرار یافت که ملازمی خان نموده شد که بعد از رفتن خان و صوابدید
مرتضی قلی خان کرده جعفرخان پسوره قسم کلام الله در میان آورده با مصلحت چند ملازم در
فرستاده بعد از مدت چهار روز محاصره در روز چهارشنبه بیست و ششم محرم
مرتضی قلی خان از طاهر قم کوچ کرده متوجه جهاد شدند مقارن این وقایع علی قلی خان که از
زنگان با لشکر و تدارک تمام که مسکن خود بود بافت رفته بود از بیم لشکر زنگان قدرت
اصلا تحمل نداشت قبل از رفتن مرتضی قلیخان گذشته در قصر مورالف بود و از شدت قحط
پناه میرزا محمد که با نوع فضایل و کمالات آراسته بود و کاردانی و سپاهی
گری از اقران کوی سبقت بوده و بر او ابا نمی از درب قلعه بیرون کرده در عقب
علی قلی سلطان فرستاد که او را از روبشیه بجای شهر در او رود تا علی سلطان بادبستان
داخل شهر در آمدن کرده و رفتند و دشنه بر جم شهر معتبر شده کوره خود را بجای شهر
تا از نو بواسطه احتیاط قصر مورالف دروازه ها را گشوده بود و از شیشه بار را به همراه
مرتضی قلیخان داشت و بازه بار رجعت مذکور می شد که رفته که از ستاده و تمامی اهل
کوچانیده در سر قم آورده و در خلال این احوال در اواخر ماه محرم و روز مرتضی قلیخان از قم
فاقه خاطر کوچ کرده مهر و عیال اردو را همراه کرده در شهر ییدی اولیه مقام نمود

و در حوالی سر ده و خانه قم در موضع سرقلعه که با کوشک حسین را شاه چین ... شماره
نزول نموده و جمعی از ملازمان علی قلی سلطان و تفنگچیان او که در عقب می آمدند بر گاشان
خورده و ایشان را گرفته علی قلی سلطان بدستور حفظ و حراست در رو بشیه از بعد
قصر مورالف و خانه یاران نموده خود بیرون رفت اما مرشد علی سلطان و ملازمانش
از درب قلعه بیرون رفته در بالای برج خان از ترکان دست و نقل شده و لیران
جانبین و بهادران طرفین پای در میدان مبارزت نهاده و در آمده چنین
تفنگ و تیر و انداختن جستجو و شمشیر کشیدند تیغ و دندان بر کرده سینه های
ایشان از دست و خون طان اند انجه مردم تیر در کمین سرکشان ختم کرده
لب خود گاهی سینه پیش در ده پیش ناوک گر دل سپر کرده از خون
زبان سینه را اظهار انکشاف همچو خار از ده و دندان زبر برگ گل گلگون چون
هنگام اتمام از طرفین بر کند که ظفر بیافتند و شب بسر دست در آمد مرشد علی
رو انجشته شد و آن شب مرتضی قلی کوچ کرده از راه حرم روانه کاشان شد
در روزی که مرتضی قلی خان در قم بود و نیخان سلطان پسر محمد خان زنگان همراه وی بود
از مردم و عیال و اطفال کاشان نگاه کرده باز محمد خان در رود خانه حدار الیه است کوتاه است
دیگر و بعد از آن بوجی مرسید موسی الیه از ترس مرتضی قلی خان عاصب بود که
پیش دستی کرده بکاشان رود و رفتن بیاده را بهانه کرده شب فرار نموده از خارج
راه خود را بکاشان رسانید و در حفظ حراست آنجا کوشید و از رفتن مرتضی قلیخان
بر بکجا بی اذن شیده و اوبا تنی چند که با تفاق او می بوده در کاشان بسر
می جمع شدند و شب در رود تا آن ملک بود و نه هر کس که گمان خبری بشتر دیگر

زود بسکر فتند مرتضی قلیخان که از رفتن ولیخان سلطان بکاشان واقف شده میرزا [illegible]
وزیر خود را باجمعی از اقربان بو بهبط طبع بکاشان فرستاده مقارن این خبر [illegible]
که زرده بی مسلی کوچ برکوچ از فراه متوجه عراق است و احکام همایون بامرای عراق
رسیده که او را تعاقب نمایند دیگر از اندک عراسان و با ازطرفی مردد و دو
از روی اضطرار تمام بکاشان رفت ولیخان سلطان از ان شهر [illegible] مهمسازی
[illegible] و از راه اردستان بیابان خود از دهستان رسانیده وز انجا
رفت کجا روی که زهر سو کمینگاه ودادی [illegible]
[illegible] اى دل بجهان ثبات [illegible] کالی
پیوسته سر داد دست مقرون بوبال هر کوکب مسعود که بنمود جمال پس زود
کمال [illegible] وال پوشیده [illegible] جهان امکان بمحصور [illegible] وجود
حقیقی [illegible] موجودیت مجازی و صورتهای [illegible] بازی [illegible]
دستی [illegible] تغیر حالات جهان حادث امر [illegible] قدیم و تصدیق [illegible]
[illegible] و فکر [illegible] از قبل احیات و بقای او [illegible]
نظم [illegible] کاهی [illegible] گردون که [illegible] کردگنای در [illegible]
جهان بوقلمون [illegible] شمع [illegible] بخنده و [illegible] خانه
دون [illegible] در رفات [illegible] نسبری [illegible]
دو [illegible] که عاقبة الامر نگونسار گردیده و نهال [illegible]
حوادث از بیخ بکند نظم جهان اسیر ملک و دولت [illegible]
نه بر باد [illegible] سلیمان علیه السلام خرد مندانست که [illegible]

بدیده عبرت [illegible] روزگار نگردیده [illegible] غرور [illegible] نگردد و بدین [illegible]
دون مغرور و فریفته نشود بیت یکی [illegible] وال است اسوده دلی در [illegible]
ماتم که [illegible] رسوی [illegible] و [illegible]
و [illegible] قال عز اسمه لکیلا تاسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما اتیکم
دی عقل کسب کرا زدولت و [illegible] انتقال بجز و راه [illegible]
[illegible] بعلم الیقین میداند [illegible] کجاست کز [illegible]
[illegible] جهان دولت [illegible] جهان و دولت [illegible] دکان [illegible]
جهان [illegible] جهان افروز است [illegible]
مصداق این [illegible] انتقال شاهزاده صاحب قران از دنیای دون و جهان [illegible]
سابقا مذکور شد که چون [illegible] باکن [illegible] مغرور [illegible]
بجانب روم فرستاده بود در زمستان این سال امری که [illegible] توقف [illegible]
با [illegible] باشد بود و خاطر اشرف [illegible] کیلویه و فارس و کرمان جمیع [illegible]
و [illegible] اصفهان [illegible] قرار [illegible] همایون در دار السلطنه قزوین
در [illegible] و چهارم شهر [illegible] اربع و تسعین و تسعمایه در [illegible]
کوچ [illegible] نظامی علیه الرحمه [illegible] وفات [illegible]
کرده بود [illegible] کاشان از جانب سلطنت پناهی سلطان محمد
[illegible] و [illegible] خان و منوچهر خان و سایر حکام گرجستان [illegible]
[illegible] آمده بشرف [illegible] پای بوس [illegible]
و شاهزاده [illegible] از انجا کوچ فرموده [illegible]

اختلال واقع شده و درین مدت ایلچی کل شاهزاده عالم محسن بیاورده از خوانین مورد
شب مامور در منزل علی قلیخان شیخ اعلی صحبت مشغول گشته از بعضی جلوه گر که
گرجستان آورده بودند افراط در شراب آن شب نمودند چنانکه حریفان بیخود
شده بودند که آن ساعت مآل ساقی اجل در شبستان تکلف میکند که مست خوابم ازین
عالم خراب گذشتن انگاه شاهزاده عالم پناه که مستی و بیهوشی بر وی غالب
نمود از منزل علی قلیخان سوار شده در دولتخانه آمد و سواد وی از ادراک
جهان بخار اجل دامن گیرش گشته چون شب کوچ بوده و اردو در بار گران
در فصل احرم نظر بوده بود و یکی از الاجوقها خاصه که در نقد و نشیمن زده بود و راحت
مسعود نمید در هنگام خوابیدن خود وی و لاک شاهزاده پاک که از اصلش از ارسته خوی بوده و
آدم داشت کوتاه و کوژ رشته نقصان تمام در خلقت و هیبت او واقع بوده
می بود و با در در بازار ناشنود نما یافته بسی جمیل زیل نیک سیرت داراش افتاده
همین و چلبش شاهزاده عالم داد گشت و در اندک مدتی چنان ترقی نموده که از دیگر
محرم تر بی نرد شمع و دوران پادشاهی نبود آن بی باک ناپاک محمد از زور گرفتن
انهاه انجمن در جامه خواب چون صاحب و عمده و معتمد بوده بعضی از غلامان
و مقربان که در الاجوق بوده از بیرون زاد رخصت داده بد در دولتخانه فرستاده
و خود و خاطر جمع خنجر نواب شاهزاده که از غلاف بیرون آورده و سینه بی
کینه مبارک وی را برهنه کرده زخم اول بر روی دل آنحضرت دوم بر سینه زده
و سیم بر پستان وی حیز زده و آن شاهزاده اضطراب در عین خواب
و بیهوشی از مستی شراب از تاب زخمهای خنجر بحرکت در آمده وی را به ول

جان

جان که مبادا کسی گمان آفت چهار زخم دیگر بران والا گهر رسانده و چراغ او را خاموش
کرده به بهانه قضای حتمی که بعضی نواب شاهزاده کی را در ایران مامور کرد و انعده باشند
و از خوف کسی خبر نساخته و با شنید قضا عن بیرون میبرد و جمعی که در کشیک می باشند
حضور صیانت قدر و در دی کسی بر نزدیک باشی که همگی منظور نظر و معتمدان والا گهر بوده اند
فانوس شدن چراغ و اضطراب خود هی آنکه مد نظر بود هفته بعد از
ساعتی که در الاجوق می آمد آواز حرکتی و دست و پا زدن گوش وی بر سیده با محافظ
خود را در درون می اندازد و دست یابد که قضای حتمی واقع شده و چراغ می طلبد و شمع
می کند که شمع از سر بالین سرو انجمن زنجانی که پای افتاده و درین هنگام بیرون
میان جامه خواب سرخ خون شده لاجرم آن وارث تاج و تخت دل بر وی هم
نگر بر نهاده و دران شب یعنی که شب چهارشنبه بیست و ششم شهر
بود شاهباز روح پرفتوحش بعد از اندک ساعتی ازین تنگنای قفس بی اساس عالم
قدس پرواز نمود و علم نزین شد سیل ثبات شاهی گردید بر طارم
آسمان عزت زد و در وادی لامکان قدم زد و در مملکت قدم قدم زد کمان
پرده سرا از حرم بر از بعضی استماع افتاد که در هنگامی که آن ملعون خنجر بران
شبستان سلطنت زده از بیرون الاجوق آواز بی شنیده اند که آنحضرت
می گفته هر که ظلم انجمن بیاید نجات که و الغوث و جوالی بود و بعد فای صبر
و شکیبایی و در بدن پاره پاره کرده بی اختیار نوحه و فریاد زده شند و شاهزاده
مظلوم را بتوقیع بر دوشنبه بحرم زد شاه و کامیاب و شاهزاده و خوانین اهل
حرم آورده و در آن شب جانسوز یک صد حسرت چون عرصه قیامت گردید

وخترو بشن آمد فرخ روز اکبر و علامات نیت محض در مجالس مشاهده و فنخ فی
ور زلزل در جادرها افتاد و دیده خلایق از فراق ان برگزیده حضرت تالی خوناب
می باشید و روزگار غدار بنا حق حسرت خود امال میخرافند مرد ما ن دیگر
حیرت افتادند و ران ضعف نحیف رجل توافق عجم والم در ضمیر زیاده بر
بارها بگشاد و رخت صبر شکیبایی ابشان از کنار صحرا نهاد نظم ای گردون فانی
چنین ظلم جور و جبر در دیده احباب و ان ساحه نهد رفتی بسوی سرای فانی
گذاشتی نگارش چو مهر تو گنجینه دهر برجفتم زمانه نهال قد دلبند آن
شاهزاده کانه و در یگانه که در کمال حیا و آزرم و شجاعت و مروت بود یکان
تیغ ناکامی از پای درآورد و داغ این مصیبت بر دلهای عالمیان از بر دون
نهاد شعر در جاکه بر در دست ناکسان گل باغ دولت بروز جوانی در خاک آن
برادیج شاهی چو صبح دوم بود کم زنده کامی که ام صباح افتاب کی فرو خورده
شام ادبار می زند و کدام فارغ البال است که از محنت روزگار غدار و مزاحمت
اشرار تا بکاره بدل باری نزاره نظم چنین است ایس جهان خاکدان بنا ای جهان
کی بوده جاودان باخت بلی مقبل شیخ اگر نسبت بشاهزاده و شیخ و قرب
دو نفس بسماع انفادر کی لگد ابراز مصاحب مثل علیقلی خان و دوش و امثال آنها
بولد انش افتد بوده که شاهزاده فرقتار از تسلط و استیلای ایشان تنگ آمده بعضی را
که در عرض ان دارد که جون در تخت عراق تمکن کرده انشان نماید و انتخاب
تنگ بهرام با میرزا محمد که در آنزمان مستوفی دیوان مصاحب بوده قرعه باید
در میان انداخته قرار بر این داده که خودی دلاک از مقربان و محرمان ان شاهزاده

عالمیانست

عالمیانست و نقل خاطر نشین رضاقلی بیگ شاملو والد بیری بیک ابالاگو که در آن زمان ایشک آقاسی
باشی آن شاهزاده عالی بود او را بر این داشته که بعد از شرب خمر و بیهوشی غدر می
با نحضرت خانجی برده و از روی کار بتحیر ز و نقلی دیگر آنکه خودی دلاک بفتنی
رضاقلی بیگ تغشی بهم رسانیده و نواب عالیه نیز با وصلی بوده و از گرفتاری
خودی بیر برتر و مطلوب آزرده و بعضی در مقام قصد خود شدند و تقوتیات در
میانه می شد و اکاتی بیک تو هم قتل خود با کثرت عجب جوان بدل قتل
شیخ بیش بدستی بوده اما از رویه و قرائن و مصایح بعد از ان نقل اول بصحت اقرب
مستفاد بود و انجماعت نمک بحرام بعضی قبل از رسال و بعضی بعد از ان بقتل رسیدند
اگر چنین است رنجانیده دهشت ولیکن نبوده کسی را گمان جهان بی ثبات را
نابوده دوام چنین بوده داری بسرا ایست فانی و در تاریخ رحلت اعلیحضرت
غلامی قاسی حرمید الله ورامینی الحسن گفته گفته جون محمد تالی کشته شد هیچ
ما یا فته ازحشم مزه شد تاریخ بعد حضرت کوهی اداره کشتن سلطان محمد آخر
مقرون بود با ل خودی ملعون اگر بعد از اقدام بر قتل شیخ جون شمر ملعون از آن
خود را بجانه رضاقلی بیگ رسانیده رضاقلی بیگ اسم بقیه بود که او را در صندوقی
بانسته که صحبت گیاه مشتهی میشود و جون امرای صاحب مشوره ملکه صاحب امر
در انقلاب بوده اند هیچکس نام آن کافر ملعون را بزبان نمی آورد تا آنکه کردند
بعد از ظهور و تفحص آن شاهزاده با تمکین در کنار آب روخانه شطر از انجرا برده
کوچ نمود و نعش مبارک آنحضرت را مقرر کردند که ایالت پناه و شاه و بسید
ادهم خان ترکمان بر دوشته برشیر دار الارشاد اردبیل برند اتفاقا در آن بیت رضاقلی

بلا زبان خود میگوید که خود وی را از مسند وقت بیرون کرده بگناهی برده بقتل در ...
ملازمان وی او را از بارد و بیرون برده زخمی چند بزدند و بگمان آنکه مرده و ...
شمار آوردند چهار دیگران و بعضی از ترس آنکه مبادا اگر کسی ... راه فرار ...
آورده آنکه ... تا صبر ... بعضی شاهزادگی که ... در آن منزل ... بجماعت ...
می‌بستند که قضا و قدر ... شاهزاده ... رسید ... جنبش ...
مبارک وی ... و قتل ... :: ... اگر ...
کس ... :: ... :: کل ...
هر خار ... :: ... چنانکه گفته‌اند :: اگر ... را ...
کند ... :: ... مرغوب ... :: میان کل ...
دهی :: ... ای جوان ... :: ...
تربیت ... :: که ... کار ... :: ... شریف آنحضرت ...
... را بخطیره ... نقل فرموده ... در جنب ... آبا و اجداد
... بعد از آن شاه کامیاب ... القوم ...
الخاقان السلطان بن السلطان ابن السلطان الخاقان بن الخاقان ابن الخاقان
ابوالمظفر ... سریر سلطنت ... مبارک ... رضوان جاه ... اکبر ...
... و در محل خود ... یافت عمر شریف آن شاهزاده ...
... خط ... و ... ای او ... اول ... دوم
... میان ... جنگ ... قلعه ... از آن رضوان ...
و ... و کارخانه ... اسمعیل میرزا با سایر شاهزادگان در قلعه ...

سلطان محمد میرزا که بواسطه ... حال ... و ... احوال مسلمانان ...
اند و الحال در استنبول در خدمت سلطان مراد پادشاه روم است تفصیل این مجمل
در محل خود مذکور خواهد شد و ... در ... سال ... بیت ...
حکیم تقوی ... مرضی الافعال میرزا محمد ... از جهت ...
بوت وی ... طلب علمی و ... ادی ... و ...
... خود ... جمع ... گرده ... بخت ...
... ذکر ... وقایع ...
... شاه کامیاب ... شاهزاده ...
از ... امرای عظام و عساکر نصرت ...
... از ... جمع شده ... باب ...
... و ... کامرانی ... رای ...
... که چون بعد از ... شاهزاده ... سلطان ... شاه ...
... ابوالمظفر سلطان ... اگر ... شاهزاده ...
میرزا ... سلطان ... میرزا ... خراسان ... سلطان ... که ... هر که ... پادشاه
بر شاه کامیاب سلطان محمد ... بوده ... سلطان حمزه میرزا
... که سلطان حمزه میرزا ... بود و ...
... پادشاهی کامیاب ... پادشاهی ... بوده ...
ابوطالب میرزا ... و مهمات ...

بهمین قاعده مقرر داشتند و ابوطالب میرزا را وکیل و ولی عهد کرده میرزا [illegible]
و اجناسها را تمام علیقلیخان شیخ [illegible] خرج و گرفت و مهرها باسم وی نقش کرده
قرار داده بودند حاکم را از آن نهاد و [illegible] شاهزاده را بقورچی سلطان [illegible]
تفویض کردند و اسمعیل قلیخان بدستور دیوان بیگی باشی و وکیل بود و وزارت دیوان اعلی
را بمیرزا محمد که مستوفی الممالک بود رجوع نمودند و منصب جلیل القدر صدارت را که
سابقا بود که نواب میرزا ابوالولی [illegible] آن شده بود موقوف بود و [illegible]
عنایت فرموده اند و میرزا لطف الله که وزیر شاهزاده در خراسان [illegible] بود و اورا
منصب [illegible] اسم نهاده مقرر کردند که او و شاهعلی سلطان خلفای روملو
مهر احکام مطاع و احکام شاهزاده زنند و استیفا را بمیرزا محمد زمان ولد
میرزا لطف الله دادند و رایات عز و جلال کوچ بر کوچ از دار الارشاد اردبیل
[illegible] و ظلال متوجه قزوین شده در عشر اول شهر ربیع الاول سنه مذکوره
آن بلده طیبه از نزول موکب همایون زینت دیگر گرفت و [illegible] سال [illegible]
در قزوین باتمام رسید اما امرا و خانی که در اطراف و جوانب ممالک محروسه بودند
هیچکدام قبول این طرح که علیقلیخان و محمد بیک روملو [illegible] انداخته بودند قبول کرده
و خود در دار سلطنت [illegible] نواب کامیاب مالک الرقاب قزلباش [illegible]
[illegible] بواسطه مرض و [illegible] و خانه و خود [illegible] وقت انتظام داده و یاغی بیرون
آمدند محمد خان ترکمان که در مقامات [illegible] بود و با [illegible] ملحق کرده در مقام
مخالفت آمد و [illegible] سلطان [illegible] طغیان نمود
بکتش خان افشار که در زمان شاهزاده صاحبقران [illegible] طغیان ظاهر بود و محمد

بنزد آمده

بنزد آمده اسمعیل بیک استاجلو بیک غلامان خاصه شریفه که از جانب نواب سلطان [illegible]
شاهزاده [illegible] و [illegible] و دیگری که بیک [illegible] مهر بود داشتند گرفته یوسف سلطان
ولد قلی سلطان افشار قورچی باشی نواب را که حاکم [illegible] قلعه [illegible] محبوس بود
او را بیرون آورده و با نقابت پناه مرتضی ممالک اسلام میر غیاث الدین محمد
میر میران یزدی وصلت کرده دختر او را بحباله خود درآورده و یزد را [illegible]
[illegible] تصرف کرد و یوسف سلطان بخود الکا و ولایات و ابرقوه را صاحب
مهدی قلی سلطان شیخ که وکیل حاکم شیراز بود او نیز بخود [illegible] شده
بان ذوالقدر او را اطاعت کردند [illegible] شیراز را بتصرف نمود و در بهار
میان شاهوردی خلیفه شاملو و برحسب استاجلو [illegible] رسید علیقلیخان که
السلطنه بود و میرزا محمد که عماد الدوله [illegible] مانده [illegible]
[illegible] خراسان [illegible] چون خبر رحلت
شاهزاده رضوان منزلت در ممالک خراسان [illegible] شاهعلی [illegible]
را در [illegible] هر [illegible] بجای آورده در آستانه مقدسه منوره رضویه
علی مشرفها الف الف صلوة والسلام و [illegible] کلام ملک علام
[illegible] کرده و امید [illegible] سلطنت [illegible] دار السلطنه
قزوین است با خود قرار داده حکم مطاع واجب الاتباع با امرا در خانه مقدسه علی
قلیخان استاجلو و اسمعیل قلیخان شاملو [illegible]
علیقلی شیخ [illegible] و اسمعیل قلی شاملو نیابت [illegible] شاه [illegible] و سزاوار بود
[illegible] برادر بزرگوار شهید مرحوم [illegible] که در میانه ایشان بود و قصد کردند [illegible]

از نواب همایون ما بزرگتر بود لهذا الکه آذربایجان و عراق و شیروان الکه و
[illegible] با او واگذاشته مضایقه نمیفرمودیم و همین ملک خراسان قناعت نموده والوم
و الحال از دیوان اعلی نشان و حجت [illegible] سلطنت [illegible]
طغرای غرای [illegible] موشح و مزین گردانیده اند [illegible]
کل امور ممالک ایران بقبضه اختیار و حیطه اقتدار دولت روز افزون فرمانداد
[illegible] ظاهر و واضح شده که دست توفیق [illegible]
انعام کامرانی و مسرت مراد و [illegible] نواب همایون ما را که [illegible] خاک [illegible]
افلاک و ارجمند [illegible] سماوات رسانیده [illegible] خاک [illegible]
و محبت متابعت و موالات و مطاوعت حضرت سلطان [illegible]
باب المنبع النجاحات و لیا لنجا با ارفع وسیله قبول مناجات [illegible]
جده الاعلی المصطفی و ابیه علی المرتضی امام واجب العصمه مفترض الطاعه حجة الله
علی کافة البشر من الائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر [illegible]
امام [illegible] پناه جهان [illegible] و دین [illegible] فلک [illegible] صبح شام آمده
بقعه [illegible] اسلام آمده [illegible] ملک [illegible] روضه محترم [illegible]
حرم [illegible] کند [illegible] آستان [illegible] که خود را [illegible]
از دعا [illegible] روی [illegible] قبله گاه دعا [illegible] سلطان [illegible]
مصدوق حدیث صحیح ستدفن بضعة منی بارض خراسان صاحب العصر [illegible]
والرضا سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه [illegible] است [illegible]
اقتضای همت کرده [illegible] اسلام [illegible] حقیقت [illegible] الدین بالملک [illegible] والملک بالدین

بجا

همگی همت علیا نهمت مصروف و معطوف است که [illegible] شاه [illegible] سلطنت
[illegible] خسروانه [illegible] برایا [illegible] رعایا [illegible] عباد در مهاد امن و امان
آسوده [illegible] فراغت و رفاهیت [illegible] مصرع [illegible] خسروی [illegible]
[illegible] کرد [illegible] زمان [illegible] شد [illegible] دولت [illegible]
[illegible] کار [illegible] احوال [illegible]
[illegible] دست [illegible] گردد [illegible] حکم اشرف [illegible]
[illegible] موکب همایون [illegible]
[illegible] ممالک خراسان [illegible] بتوفیق الله سبحانه و تعالی [illegible]
حضرات ائمه هدی علیهم صلوات الله الملک [illegible]
[illegible] سلطنت و [illegible]
[illegible] شاه [illegible] خواهد [illegible]
شاه [illegible] دارالسلطنه [illegible]
[illegible] جواب [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] نموده [illegible]
[illegible] رسید [illegible] حقیقت آن احوال و نفاق آن امرا [illegible]
[illegible] و لشکر [illegible] آذربایجان و عراق را [illegible] درگاه
عرش اشتباه نموده [illegible] شاه [illegible] عراق را با خود همراه نموده [illegible]
[illegible] امرا و احکام [illegible] ولایات خراسان خصوصا دارالسلطنه هرات
[illegible] مقرر نمود [illegible]

محمود و عجب [illegible] کوشش کرد رایات عز و جلال و فتح و نصرت و فیروزی و اقبال
منوجهر مقر سلطنت کاشان و دار السلطنه قزوین [illegible] و همچنین احکام مطاعه در استمالت
بحکام و امرای کرمان و یزد و ابرقوه [illegible] و کل [illegible] کاشان که [illegible]
عالی و [illegible] حالی کرده بودند فرستاده و احکام [illegible] شیراز [illegible]
الطاف [illegible] و [illegible] بسیاری کوشیده لوای [illegible] و [illegible] محمود [illegible]

ذکر [illegible] حال شاه [illegible] و امرا [illegible] و [illegible] اصفهان

[illegible] در [illegible] روز [illegible] دوازدهم شهر ربیع الثانی [illegible] اسمعیل [illegible] دار السلطنه
شاه [illegible] شاهزاده [illegible] و امرای [illegible] و ایوان چهل ستون [illegible]
انتقال [illegible] ناگاه [illegible] عالی [illegible] شاهزاده [illegible]
سلطان شاملو و [illegible] سلطان ذو القدر حاکم [illegible] ولایت [illegible]
رفته [illegible] امرای مذکور [illegible] شهر [illegible] سلطان [illegible]
که [illegible] بود در حصار [illegible] چون امرا [illegible] رسیدند
قریب چهار صد [illegible] سوار و پیاده [illegible] ایشان بود [illegible]
[illegible] عمارات [illegible] نزول کرده شروع در [illegible]
[illegible] بسیار بود [illegible] رسیده بود تمامی را شروع
[illegible] کردند [illegible] سلطان [illegible]
که [illegible] بودند [illegible] هر چه [illegible] خواهی [illegible]
گرفتند قحط و گرانی [illegible] شدند [illegible] تمام [illegible] لشکر [illegible]
[illegible] از [illegible] ظاهر شد [illegible] درون شهر [illegible] بیرون [illegible]

[illegible] هر [illegible] جنگ [illegible] اما [illegible] جانب [illegible] و [illegible]
[illegible] بودند که از [illegible] در خلال این احوال [illegible] که [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] برادرزاده [illegible] سلطان که [illegible]
[illegible] و حاکم [illegible] بود [illegible] امرا [illegible]
[illegible] ایام [illegible] ذو القدر حاکم شیراز که [illegible] خان [illegible]
شیراز [illegible] شده بود [illegible] آمده [illegible] دار السلطنه قزوین [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] شد چون [illegible] از آن [illegible]
[illegible] ذو القدر که وکیل [illegible] خان بود [illegible]
[illegible] شیراز [illegible] ذو القدر
[illegible] و [illegible] خان کرده [illegible]
[illegible] حاکم [illegible] چون [illegible] رسیده [illegible] استقبال کرده [illegible]
[illegible] بعد از چند روز که [illegible]
[illegible] و [illegible] شیراز [illegible] شده
[illegible] ایام [illegible] اسلام [illegible] زمان [illegible]
[illegible] اصفهان بود [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] وزارت [illegible]
[illegible] قزوین [illegible] جهان [illegible]
جهان [illegible] و [illegible] شده [illegible]
[illegible] قلعه [illegible] اصفهان [illegible] ایران [illegible]

زر بشتری فرح افزا کرده بشادت وی باغ نقش جهان و عمارات آن غیرت بهشت
تا انقراض ایام داشت قلعه که در عقب الافلاک کشیده بود و چشم روزگار [illegible]
اقلیم نیز دیگر نکرده بر روی ... زمین ... سپهر برین سر برافراشته و حصار
با استوار بنیان سد سکندر ... و برابر ... کرده از درون و بیرون [illegible]
... از ... نموده و برجهای برج و دروازهای ... ترتیب داده و خندقی دیگر
جای ... تمام از سنگ و آهک برآورده و آب از خندق آن ... رسید
سکندر ... برج فلک ... از پا ... سکندر
... برخی طراف ... چو ... در دامن کوه قاف ... محیط فلک
خندقش ... کار ... دوران فلک ... دروازه‌اش
... ... چون این حصار ... تمام ... و ...
... کرده ... شد ... را که ... لازم ... بود
... نموده ... که ... را با ... بسیار ... حصار
... بر ... نموده ... آن ... روزی ... و ... بود و ... کسب
اصفهان ... بود و ... بر ... شد ... را ... و ... گردید و ...
همراه داده ... بود ... چون ... ذکر شد که ... بود ... و ...
بزرگتر ... که حاکم ... آباد بود ... بر ... علی که ...
همراه بود ... رسیده بود و آن ... بر ... گردیده ... جهان
... که ... بوده ... نموده ... بر ...
از ... قصد ... کرده ... که ... آن ... که ...

توان کرد مغاربان انجا خبر رسید که ... میان ایشان و طایفه ... آمد و ...
بعد خاطر ... رسیده ... جهان ... که ... شده و ...
و ... نموده ... شده ... خان ... و ...
... را ... از شهر بیرون آمده در ... قلعه ... رسیده
... در ... توقف کرده کس از ... خان ... شده ... او ...
... داده ... امارت ... مشغول گردانیدند و ... لازم ...
کرده ... صاحب ... بودند ... شده ... متفرق گشتند
اراده نمودند که ... نقل ... چون ... و ... گشت ...
فرار نموده و خود ... اختیار ... خود ... که ...
... روز ... و ... در ...
... و ... جنگ ... چون ... خان ... گشت ...
... ایشان ... اراده ... نمودند که از شهر بیرون آمده جنگ ... خان ...
... سلطان و ... سلطان ... سلطان رسید ... خود ... کرده ...
... شد ... آن ... بر ... شد ... و ... مردم
... شده ... کس ... کرده ... اول ... سنه مذکوره ... محل ...
از شهر بیرون ... جنگ ... شد ... مذکوره ... جانب ... شده ...
او ... سلطان ... بیان ... ... مشغول شده ...
... سلطان ... در ... خواهی ... بود ... قدم ... دو ...
... سلطان با مردم خود ... شده از جانب ایشان ... سلطان ... چون

ملاحظه کرد که انکار و عصیان ... دیگر جا نگاه ... خود را بار کرده حتی عزیزی
داشت بخوشی ... که از ... سعدان بود که اندکی و ... از ... رسید ...
رسید نام ... نوحه ... بنیر ... اعتراف کار ... حتی سلطان ...
کرد ... سعید ... دل ... شیدای ... شود کار ...
برابر ... رسید ... که ... گرد و ... زبان ...
و جاه و ... ایشان ... بستان ... والقدر ... روز ... شود در
... در ... فلک ... محاق ... زمین
... جاک ... مستور ... کاک ... جوشن ... بهر ...
جوشن ز آهن ... فتاده ... دیگر ... بینی ...
... مرشد قلی سلطان چون مشاهده کرد ... حرارت ... این حادثه
... مغلوب ... بجا ... مقابل ... ایستاده ...
انجاعت ... کرد ... ان ... بهرام ...
کرد ... جوشن ... آتش ... انجاعت ... ولایت
دیگر خود را ... باور ... آتش انداخت ...
دوازده ... افغان ... که ... زره ...
چون انجاعت این چنین شجاعت و مردانگی از وی دیدند دیگر تاب مقاومت نیاورده
روی ... مرشد قلی سلطان و علی قلی سلطان محمل ...
خان بعد از قتل برادر چند روزی در کاشان بسر برده از آنجا عازم ...
... شده متوجه خراسان گشت و هم در آن اوان که اردوی همایون ...

ز... و بیک ... ذی ... کرده و ... اردوی ... تالان نموده مقرر شد که اسباب
و اموال ... سید سلیمان ... اصفهان ... اموال و اسباب ... بیک را
بجا ضبط ... غلام ... چون ... اطلاع حاصل
نموده ... ذ ... بیک ... احداث نموده بود در اصفهان
بر انجا ... شده و در اصفهان ... سید ... از ... که سالها ...
در ولایت بود دست ... تالان ... انواع ... کردند چون
علی قلیجان ... ملاحظه نمود که معاملهٔ کاشان و اصفهان و شیراز و کرمان و سایر ... محال
... گرفت ... آن ... شد ... اردوی همایون
از ... متوجه ساوه گشته از آنجا در شهر شعبان سنهٔ مذکوره بقم آمدند و ...
دوازده روز اردوی عالم ... در ... قم توقف نموده ...
سلطان ... بااتمام ... کردند و قطع ... ایشان ...
و از آنجا بکاشان رفته ... روز ... سید ... کاشان
... صورت ... ایشان ... شد ...
... جانب ... گرفته ... کاشان نمودند که ...
که قبل از ... سلطان ... شده بود ...
سلطان بعد از کوچ اردوی همایون ... کاشان را ...
و در این حال کاشان ... سلطان که در کاشان ...
دیگری مرشد قلی سلطان ... و بعد از آن علی قلیجان ...
... وزیر ... تعیین کرده بود ... ایام ...

استعداد و یافت محصولات اولایات تمام بسر حد رسانیده شد انقدر اطلاق و حوائج
غیر از نهب و غارت بر مردم انجا واقع شد که تاب و طاقت ذیحیات نیست
بعد از رفتن اردوی همایون بجانب اصفهان ولیمحمد خان کلبیث او پایان نکرده بجهان قابل
در استحکام حصار و قلعه کوشید و قاعدیان نیز چون شب شده وضع نموده خود را نیز
اندند قبل از رسیدن اردوی همایون باصفهان تحجر و غلام از قلعه بیرون اورد
بتحت بخشید اورده و انقلابیث و میرزا محمد امین ولد غفران پناه میر میرانرا گرفته خانه
او و مردمش را تاراج نموده و قریب ده هزار تومان بدستان العصیان رسانید
مشار الیه را باسید بیک که در عوض فرنا و بیک گرفته بقلعه برد بعد از وصول
همایون هرچند ملاحظه کردند که شاید بیورش قلعه گرفته شود راه تدبیر بدان [illegible]
و رسل و رسایل و وعده و وعید با قلاع هم سودی نداشت از فرار ریان و او دند
که توپی زنبورک ده و بضرب ان توپ تسخیر قلعه خاسته [illegible] بود که بعد [illegible]
وکار برای توپچیان پیدا کردن [illegible] دیگر بران ضرب میشود و میرزا محمد که در
اوان که وزیر صاحب اختیار بود خود متصدی ترتیب توپ شده و توپچیان را
در حوالی منزل خود حاضر ساخته بدان امر مشغول گشت اهل قلعه و غلامان خبر یافته
شبها بیرون آمده در شهر و بازار تردد مینمودند و بعضی از عمال فرنا و بیک
در خانه تحصیلداران محبوس بودند انکارا روز بیگانه تحصیلداران رفته ایشانرا
باستخلاص که از اعیان بودند گرفته بقلعه بردند و دروازه های قلعه را بسته
باز اهتمام توپ و تفنگ اقدام نمودند [red ink] بستند و [illegible] تا [illegible] کمین
در [illegible] آسمان بزمین [red ink] چون توپ ریخته و آماده شد دوستانگر

طبل

کاری از پیش نخواهد رفت نجا طرار کان دولت رسیده که فرنا و بیک را از صندوقها
بیرون اورده بقتل رسانیدند انگاه وزیرا از صندوق بیرون اورده و در اثنای نقل
حکایات سر او را شکسته از ازار بسیار بی با و رسانیدند مشار الیه و ایشان که و نیز حیدر
با او همراه بیکشند مقارن انحال خبر اراده قتل او بقلعه رفت و خود نیز متقاضی جنگ
گردید که شعوران بود که در مقام قصد او بند کنکچ و که در قلعه بود در صبح کوفته با میرزا
محمد امین و سید بیک که در قلعه بودند قرار داد که ایشانرا بیرون کرده در عوض
میرزا محمد امین دو برادر از قلعه اورده باشند با فرنا و بیک خلاص کرده و انجا
علی البیخان از قلعه بهای [illegible] مثل تاج و دیگر [illegible] مرصع و دیگر رخوت در خوان
چند کنکچ و جمعی که در قلعه بودند در بستند و فرنا و بیک آنرا از صندوق بیرون
کرده و انحلاف از قلعه بیرون آمدند و قلعه را بتصرف ملازمان خان دادند [illegible]
روز حکم تخریب آن واقع شد از اطراف و جوانب بیلداران اورده از اقرب [illegible]
چون خاطر ارکان دولت قاهره از گرفتن قلعه معامله فرنا و اتفاق جمع شد دست تعدی
و ستم بر ارباب اموال و اهل عزت اصفهان دراز کرده با انکه مبلغهای کلی از عمال
دیوانی انجا زیاده از حساب دست انداز کرده و حواله و اطلاق داده [illegible]
بنام هر که اسم دولت محصل داده زیاده از مقدور جریمه مقرر نمودند [red ink] کسی را اگر [illegible]
از دور و نزدیک [illegible] ستم شیوه ساز و بنگام کار [red ink] چون قبل از این مذکور گشت [illegible]
فارس مهدی علی خان را در میانه خود سردار کرده و قدم از جاده متابعت بیرون
نهاده و لشکر عظیم فراهم اورده بعضی از امرای ایشان مثل یوسف سلطان افشار که
او نیز سپری خود و خان شده [illegible] در ییلاق کوشک زر [illegible] و با افشاران

کوه گیلویه که [illegible] بوده [illegible] فرستاده و مهیا و آماده شد که
اگر [illegible] بعضی از اصفهان بجانب فارس حرکت [illegible] ایشان خود را
بر ده و کرمان که خراسان گشته مهدی قلیخان بنابر احتیاط [illegible] اولاد [illegible]
در اصفهان بوده [illegible] ذو الفقار [illegible] در اصفهان بحکایت ایشان [illegible]
داشتند و تعیین [illegible] دیگر [illegible] لشکری [illegible] شود [illegible]
کذار خواهد آمد که [illegible] ذو الفقار را با تحف [illegible] بدرگاه [illegible] باصفهان
فرستاد و عرایض [illegible] طلبید که بعد الیوم [illegible]
ارکان دولت [illegible] و اگر [illegible] رسیده [illegible]
باشند فیها و الا [illegible] اعلام [illegible]
[illegible] داشته بجانب فارس [illegible]
[illegible] در این ایام خبر فوت [illegible]
[illegible] باصفهان رسید و [illegible] کرفتن [illegible]
در دل [illegible] ذکر جلوس [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] السلطان ابن السلطان الخاقان
ابن الخاقان [illegible] ابو المظفر سلطان [illegible] شاه [illegible]
خان خلد الله ملکه و سلطانه [illegible] بر تخت سلطنت عراق و فارس و آذربایجان
چون [illegible] ازلی و تقدیر [illegible] شده بود که سریر سلطنت [illegible] جهانبانی بجلوس
[illegible] گیتی ستانی [illegible] شاهی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] چند روزی [illegible]

مجلس در مملکت خراسان توقف داشتند چون مدت هفت سال تمام [illegible]
اهل عالم در خراسان پادشاهی نموده [illegible] رسیده و انتظار [illegible]
[illegible]
[illegible] زبان [illegible] کسی که طالع بود [illegible]
دولت ذکر [illegible] کسی [illegible]
بخاطر [illegible] توقف در خراسان [illegible]
رایات [illegible] جلال [illegible] سلطنت معطوف [illegible] اراده [illegible]
قرار داده [illegible] خان استاجلو و سلطان معصوم خان ترکمان [illegible]
کثیر از طوایف [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
خان استاجلو [illegible] سلطان [illegible]
ترکمان [illegible] خان استاجلو حاکم [illegible] خان [illegible]
[illegible] حاکم [illegible]
[illegible] عراق [illegible]
توقف [illegible] از خدام عالی مقام [illegible]
[illegible] طلبیده و وداع آن آستانه [illegible]
[illegible] نموده شعر در آمد بان روضه جان [illegible] قیامت نموده [illegible]
[illegible] عالی مقام [illegible] طواف خانه کعبه [illegible] بیرون آمد [illegible]
[illegible] آستان بوسی [illegible] فلک [illegible] قدم [illegible]

انگاه استمداد همت از باطن قدسی مواطن آنحضرت سلام الله علیه طلب نمود و علمای
عظام و نقبای کرام و علما و مشایخ ذوی الاحترام و سایر مجاوران و عاکفان آن عتبه
سدره مقام را باصناف احسان و انعام خوشحال و فارغ البال گردانید نظم شاه
فلک تاج فیروز جنگ ❀ کلید ابد روضه فیروز رنگ ❀ سرور صف آرای بهرام
جاه ❀ ظفر رایت گردون پناه ❀ دریغ تنها [?] سرکشان ❀ تیغ زن تاج
گردنکشان ❀ داور عادل دل عالی نسب ❀ والی کاف و کف والاحسب
حکومت و دارایی مشهد مقدس را با ابراهیم خان برادر مرشد قلیخان شفقت فرموده در غره
اول شهر رمضان مبارک سنه خمس و تسعین و تسعمایه از مشهد مقدس عرش منزله بیرون تشریف
فرمودند نظم سلاطین که کشورگشایی کنند ❀ بتوفیق حق پادشاهی کنند ❀
چو باشند بیدار لطف حق ❀ شود حال ایشان دیگر رونق ❀ نباشند جز دگر کسان [?]
کارشان ❀ بود با فتح ظفر کارشان ❀ نیندیشد از دشمن کینه خواه ❀ نیارند
باک از جهان سپاه ❀ هر سو زند اعلام همت بلند ❀ بچیند ز خلقی بحکم کمند
دگر ملک تسخیر کشورگشند ❀ یک حمله کی صف شکن شوند ❀ بهر سو که تیغ ستیز ❀ بتازند
از عالی ستیز ❀ شبی گر خیال شبیخون کنند ❀ بیک دم جهانی دگرگون کنند
چون رایات ظفر آیات عز و جلال بسبزوار رسید خبر توجه شاه کامیاب بملک عراق
در دار السلطنه قزوین محقق شد و در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شوال سنه
مذکور حادثه خیرخیز در دار السلطنه اصفهان بنواب سلطان شاه محمد و شاهزاده
میرزا ابو طالب خان و امرا رسید و قزلباش تمام دو ایشان پیدا شده تفصیل آن
احوال ایشان در محل خود تحریر خواهد یافت از حسنات امور آنکه در هنگامی که شاه

مالک رقاب از مشهد مقدس بیرون آمده متوجه عراق بوده حضرت رب العزه
انعام آنحضرت را ببری کرامت فرموده نظم یکی غنچه از باغ شاهی دمید ❀ که از بستان
گل خشم گیتی نوید ❀ بهشت … شهزاده را … شاه عالمیان رسانیدند شاهزاده
سکندر سپاه و دارا موسوم بسلطان صفی میرزا گردانیده و مقرر داشتند که
بلدکی ابراهیم خان سلطنت مشهد مقدس برکی از و باشند ولادت باسعادتش روز
چهارشنبه دوازدهم شهر شوال سنه مذکوره بطالع … بانی مشهد آنگاه
شاه عالم پناه از سبزوار کوچ کرده کوچ بر کوچ متوجه دامغان شدند از دامغان
احکام بر سمنان و طهران و سایر محال عراق نفاذ یافته بود که هرگاه رایات عز و جلال
بدان محال رسد … اندر دم … غافل از آنکه … نقطه که بید
گر حصار گردون … دولتش نجاتی بخشد مفتح الابواب ❀ چون … و اولیای
دولت قاهره را بندای انا فتحنا لک فتحا مبینا مستظهر ساخته بود … بهر شهر و حصار
که رسیدند فتح و نصرت خود را استقبال و استعجال نمودند بعد از وصول
موکب همایون بحوالی سمنان احمد سلطان ذو القدر حاکم آنجا ذره وار بشرف عتبه
بوسی سم مراکب لعل قیمت شاه کامکار سرافراز گردیده کمر اطاعت و انقیاد در
میان بسته … عواطف … گشت بعد از آن کوچ بر کوچ اردوی همایون …
دار السلطنه قزوین در حرکت آمده ترک و تاجیک … استقبال آن …
عظمت و جلال نموده خود را باردوی معلی رسانیدند از آنجمله ملک بهمن ملک …
با جمعی کثیر از سوار و پیاده در ری بشرف عتبه بوسی سرافراز گشته منظور نظر کیمیا اثر گردیده
ملازمت رکاب ظفر انتساب روان شدند احکام مطاعه باستمالت امرا …

دفع و اطراف و جوانب ایستاده و فرود آمده بودند شکر صفه که صبح دولت را
آفتاب از افق نمایان شد قاف تا قاف عرصه ایران چو فصل بهار
خندان شد کار شاه جهان بلطف اله بمراد دل محبان شد کام آفاق
امید هرچه میخواست از خدا آن شد چون رایات نصرت آیات
دار السلطنه قزوین رسید ترک و تاجیک و وضیع و شریف که در آن بلده
بودند باستقبال شتافته شرف پابوس دریافتند بعد از ترتیب آئین بستند منجمان حاذق
و اخترشناسان صادق نظم ساعتی که تقاضا کند بدان انجم نظامی که زوال
کند بدان تقویم اختیار ساعت نموده در روز پنجشنبه چهارم شهر ذی القعده
الحرام سنه مذکوره شاه اسکندر نشان ستاره سپاه بدولتخانه مبارکه داخل شد
بر مسند سلطنت در ایوان چهل ستون بر جای مبارک جد جنت مکان قرار
گرفت شعر تعالی الله چه عالی بنایی نهایت گشاده دولت سرایی در او
از نقش و تزیین [illegible] تصویر کارخانه چین بنای سر [illegible]
که نقش دیده و دل در آن دیده ز کار او استادان صورت [illegible] در دهر
ز صنعت بر در و دیوار ایوان هر سو [illegible] نمایان [illegible] دیوارش [illegible]
گلی گاه فوز [illegible] از گل دمیده امرا و اعیان [illegible] انجمن [illegible]
جلوس سلطنت [illegible] بر سریر سلطنت
کند سرافرازی که سایه بر سرش افکند خسرو غازی [illegible]
حال حجاب سپهر از بلند پروازی چنان مساحت جهان را هوای معدلتش
که از طبیعت اضداد وقف سازی از آن گذشت که گستاخی کند [illegible]

[illegible] و ری بالعصا بتغازی پس از آن عامه افراد و برایا بصد عجز و رجا
در پیش ایوان از صمیم قلب جان و دست نیاز بدعا برداشته این نظم برخواندند
یارب تو مرین سایه یزدانی را [illegible] و [illegible]
خوش [illegible] این حامی حوزه مسلمانی را از [illegible] و [illegible]
پادشاه [illegible] قاف تا قاف [illegible] و [illegible]
در [illegible] و آزاده و [illegible] عالم [illegible]
نظم [illegible] آسوده گشت [illegible] عدل [illegible]
کردن [illegible] تیغ [illegible] برگرفت [illegible]
از [illegible] رسیده بود [illegible] گشت [illegible] ظلم [illegible]
رسیدند و خلایق در مهد امن و امان آرمیدند شعر [illegible]
[illegible] از عدل و داد آن [illegible] احسان [illegible]
[illegible] بکار [illegible] مدار [illegible] مرکز خود [illegible]
زمانش [illegible] آسمان زمین [illegible]
امان زمین [illegible] آزاد [illegible]
نظم چو یوسف گرفتار زندان غم [illegible] خورده خون [illegible]
در [illegible] طاهره [illegible] قزوین که [illegible] دار السلطنه آبا و اجداد آن
خسرو [illegible] الحمد لله علی افضاله
[illegible] آفتاب [illegible] بانتظام
احوال طبقات سادات عظام و طوایف قضاة اسلام و مشاهیر علما و علام [illegible]

شعرا را بانعام وافر ارباب فضل و کمال پرداخت || شاهی که بهر بوده دین گوهری چو او
ظاهر گشت در صدف فلک دُر کار || در عکس خاطرش که علم را فروغ ... بر
عشق فلک نزع را داد || بعد از ده روز که آن خسرو عالم افروز که وقت بازگشت
چون فصل خریف و خزان بود و گل باسر خیابان و باغ سعادت باد زمود || خزان چون
در آمد بتاراج باغ || زباد خزان مرده گل از باغ || بغنچه قد خویش در هم کشیده
زسر تا بپا ... ماتم کشیده || خزان ... بلاله ... || فکنده ارغوان افسر
داد گره ... از نهال براو || شده ... بفصل ...
بمجلس ... آن باغ خود ... باغی که ... و فضای ...
اشجار و اصناف ... ذکر آن عمارت عالیش چون
اطباق افلاک ... زمین ... بر زمین
نشیمن چمن ... هوایش ... و نسیم ...
دماغ جان ... ز تماشای رنگ ... دیده های ... منور ... چو باغی که
... باغ ارم || گل ... در هم || بهار ...
بجهد ... || ... خوبان ... || ... خان کرده
خوش خطان ... || ... نسیم صبا || ... فراغ ...
... روزه ... مبارکه ... مراد ... ارادت ... از اطراف
جوانب ... فوج فوج ... درگاه ... می آمدند و ...
صرف ... حسیب خان ... و محمد خان ... از ...
وارد ... عالم پناه آمده ... شرف ... سرافراز گشته ...

بعد برج گشتند [illegible]
چو خواهد قضا ... || ...
قلیجان ... علی ... سلطان ...
خوردگی ...
و بری از ... اصفهان ... آن ...
فوائی سلطان ... اهل عزت و خاندان ... گاشته ...
اقبال ... [illegible] ...
که در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر شوال سنه مذکوره که خبر توجه شاهی ...
رسید که از سبزوار گذشته ... علی قلیجان ...
و چهره او را ... و از روی اضطراب ... ارکان دولت ...
رای ... گرفت که ... از ...
بود مقرر داشت که بعد از ... رایات ...
شاهنشاه ... مقرر نمود که حسین علی
برادرش علی ... سلطان ... اعلانی ...
... علی سلطان ... در محلی که ...
کوچها و بعضی ... حسین علی سلطان با جمعی از ...
علی قلیجان ... حصار ... شاهوردی ...
بالاتفاق ... سلطان ... امرا ...
خبر رایات عز و جلال ... حسین علی سلطان ... خود را

تفقدات و الحوالی که الکاف علی الشان بود گرفت و شاهوردی خلیفه استاجلو
ملک خود و تغیرات نیز داشت و علی قلی سلطان در قم ماند مقارن این حال بجهت اسکات
از جانب نواب کامیاب اشرف احمد علی قلی سلطان آمده قورچی و دو القدر
اردوی همه و بجانب دیگر الفت نشده بعد عهد وفا بود و قبل از خروج شدن امرا
شاه و شاهزاده و بعضی از اصفهان بیرون آمده اند اسمعیل ترکمان را
درگلی و ضبط اصفهان گذاشتند و از راه ولایت ترک و مهمان آمدند و علی قلی خان با
انضمام تابعه و اعتماد در علی قلی سلطان داشت انتقام را بجهت نقض عهد و خلاف
از او ضایع نمود و مهم بیگ کوتک سیاست جلوه داد اردوی فرستاد و در عجم
جلد شد و کمانچه جماعتی ممنون نیاد و پاپل داد و مقیم و جمع جبال و اطفال از رحم
و بدو شاهی باز مرشد و مرشدزاده ها ... او بجای آنکه در و ازدواج حق
معلوم می شود که مرشد قلی خان که وکیل والیش شد و بجای سیاست آماده
وفاق و یگانگی دارد و جمعیت لشکر ظفر اثر قزلباش جمعیت کرده و صلح و صلاح مهمات
ممالک را پیش برده زنگ نقص از بجای دلرایع بالکلیه برطرف کند و در ملازمت
کامیاب ... که اکنون ارشاد و دعا بحضرت رسیده و نواب ملک زاده شاه
سلطان محمد نیز در کل ارشاد و سلطنت با او می سپرد و دیگر گشته میرزا و متعاقب ان تحقیق
قرار گرفتند آن جماعت که نامردی و بی ... کرده در قم را نشستند و بحضور
که باکوچ اردوی عجلی را در قم جا کرده شاه و شاهزاده و اهل اردو داشته باتفاق
عازمت اشرف ردم با هر جا که رای عالم آرای پادشاهی تقاضا نماید عمل نمایم چنین
کنار از صوفیان و معتبران و نقد رفته داد الیه خبرها نوشتند و مصالح معلوم و اقدام

تحقیق

مضمون آنکه ... وردی قالو رحمت است بیک کوتک خواست خاطر نشان
ان بی تحقیق نماید قبول کرد و وردی یوس گشت مراجعت نموده نزد علی قلی خان
و شرح حال با نمود اردوی ایشان از رود خانه قم کوچ کرده کاشان آمده
و علی قلی خان و میرزا محمد وزیر و اکثر امرا الصفوی با رت باستانه مقدسه منوره
معصومه علیها الصلوة و السلام رو آورده ... نماید و شرعی نموده ایشان را قرآن
نماید فایده نکرده و مع هذا ما در خزانه و ملک دو محمد ایشان نفرستاده
است که از آن نعمت و ... و گلستن سوگند و عهد و پیمان ثمره خوب ندارد
و ... دوباره زنده کافی تحرا کرد امرا بعد از یارت باید و در ... انجا
نباید و ... اسمعیل قلیخان شاملو برین قرار گرفت که چون برادران رود
جهان بنیاد دو وزرا همان برده سرحد بابا و تحکیل دارد زود زود
بنیاد کاخ ظفر می یافت اما علی قلیخان ترکمان انکه چون مدد رسیده بود که مرشد
قلیخان در مقام وفاق و الفت که اعتبار با خانواده هر نوع که صلاح دولت
باشد عمل ورزد که من ... نیستم و بعد انکه با ده در جلو نواب کامیاب
نرود و نماید منصب که نخواهم وی از بن سخنان ... خورده و از سیاه و جمع
شود و ... لشکر پراکنده چون وضع را مشاهده کرده و ذکر با ... قرار نمود و ... خود را ... جون اردوی ایشان ...
ایشان نماند جران ... جز نیره شود هر دو بار روزگار همان
باید بگذارم مرشد قلی خان ... ساده است که عهد الزمانی
بجهت انقطاع عهد و امان نزد ایشان فرستاد و انکار ... الفقد حرب

کو نمید انستند جنگ کرده و آفتاب در آن حظیره بدیگر از آن باران تیر بسیار از فرار شده
نیران داده و در دنبال ایشان در الصحرا در میانه گل افتاده دوی کرب ده دوازده
هزار آدم صد و دوی از سوار و پیاده هیچ بوده بساط شطرنج فی الفور در نورد
دیده شد امرا چون دیدند که کسی بر سر ایشان نماند نواب شاه سلطان محمد را
با سایر شاهزاده خورد و کلان سوار کرده با صد و دوی چند از نواب باران شب
و جنگل زده رفته افراد روز   ششم شهر ذی حجه مذکور با کثیری شهر داخل شدند
نواب شاه و شاهزاده و عبد و طفل تبریز چون تبریز نواب کامیاب ملک آرا
در فقد خانان و وزرا متوسل بقور خمس سلطان شاملو گشتند و سرای او را تحصیل
بشفیع خود کرد داشتند و در آن شب او را بر زمین فیلی خان جوستاد در شش
مبادرت و سایل قتل ایشان شده تر باللّه خان خزانه ای بوده در آن شب رکنی که
مهمان او خمس سلطان باشند و صباح بایوان چهل ستون حاضر شوند و قور خمس سلطان
تجربه وده عمل کرده صباح روز   هفتم شهر مذکور علی قلی خان قورچی باشی که در آن
زمان بوده با اسمعیل قلی خان شاملو و محمد تقی بیک یساول و سلیم و درصافی بیک
آقاسی باشی که در آن حسن و جمال بوده و شاهوردی خلیفه انبالو و احمد بیک اسیاسی
استاجلوی ششین نفر را بر دست بر سر حوض پایین ایوان چهل ستون تمام
کرد و امید شاه والا گهر بایوان بر آمده حکم بقتل آن جماعت فرموده و در زمان آن جماعت
جاری کرد و اینها که تو این بزاد بستند قورچی و پیش نشروع در قتل ایشان کرده
نموده و بضرب شمشیر و خنجر ایشان در میان گل و لا گرفته و دم کرده و از آن جمله
بود که در حق شاهزاده سعید شهید سلطان حمزه میرزا انار اللّه برهانه بعمل آورده

بود و در سال اتمام نگر و ندر هر آن شد که آید رفع شر و شر دیگران نعمت ماننده هم
بکفران نعمت و بی بر یکی که ممیست زهر کهن و پشیمان در پای ایشان
کشان زکان تیره درون برده و هر کدام را در گوشه و در گم کرده و نوبت تمام پیدا
بهم بجرید و بهرا خیلی کرده شمشیر داده با الوالا ابصار و وزرا و عمال با حکام را
کبر انگیخته و هر یک به دفتر هر کس مقرر کرده و دو هفت هزار تومان مهر ان سهم الطاف
که بعهد رسال وزارت نواب شاهزاده بغراق بناه بود و جوهر زرد شسته
و جهار تومان از میرزا محمد وزیر که بعضی ایام مستوفی الممالک بود و اولادش
دیوان اعلی کرده بود و از سایر تاجکان محصلان و تحصیلداران و بیار واران تعیین
کرده و از اتراک اسمعیل خان ذو القدر بر هم دار او هم خان زرکان تبریز حاکم
سیفی جواله کرده و گرفتند جمعی از غازیان که از سفر خراسان در رکاب ظفر انتساب
همراه بوده قدرت قبل از آن خدمات رسانیده و بیساق گشته بود و در زمان
بانعامات وافر و اکرامات خاطر سرافراز گردانیده و استیفای دیوان اعلی
بدستوری که در خراسان بخواجه شکر اللّه اصفهانی متعلق میبود و بوی تفویض
گرفت مقارن این ایام ولیجان سلطان از کاشان و گلی قلی سلطان از قم از راه
از راه کوک قرائن شهر بارفت از اینجا بدار السلطنه داخل شده شرف بای بوس
اشرف سرافراز شدند و هم در جهاردهم شهر ذی حجه مذکور امرا و فارس با مهدی
قلیخان ترجمان یوسف خان افشار و اللّه قورچی باشی حاکم و میرزا عبد الصمد و اللّه عمران
پناه میرزا سلمان جابری بپای بوس اشرف سرافراز گشتند چون قرب چهل تخاده رز
شاه بزرگ و شاهزادگان در دولتخانه مبارکه در خدمت بنده گان اشرف بسر برده

مرشد قلیخان را بخاطر رسید که از بودن ایشان در آن دیار [illegible] لشکر و رعیتی را تغییر
بخاطر رسد پس بهتر آنست که ایشان را مقید باید فرستاد و کارخانه و خزانه ایشان جمع کرده
شاه‌زاده بزرگ را با شاه و برادر سلطانعلی میرزا و پسرش شاهزاده ابوطالب میرزا
و اسمعیل میرزا و سلطان محمد میرزا پسران جنت مکان سلطان حمزه میرزا مصحوب
مهدی قلیخان و [illegible] خان استاجلو در روز چهارشنبه پانزدهم شهر [illegible]
سنه اثنی و تسعین و تسعمایه بقلعه الموت که شاهزاده‌ها [illegible] میرزا در آنجا
بودند فرستاد و مراد از کور ساختن شاهزاده‌ها [illegible] محمد سلطان پاشا و [illegible]
قلیخان که کوتوال قلعه بود سپرده مراجعت نمودند و هم در آن ایام بواسطه اینکه
محمد خان ترکمان و خلف او ولیخان سلطان [illegible] متهم شده بودند [illegible]
[illegible] بموجب [illegible] بنیان خراب فرمود و مقرر شد که بعضی [illegible] از مال [illegible]
[illegible] شده [illegible] نصب کردند
و هم در آن اوان منصب [illegible] صدارت [illegible] بدستور نواب [illegible]
میرزا ابو الولی [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] شرع و اوقاف و [illegible] بشرع [illegible]
[illegible] که مختار باشند و هر چه رای [illegible] او باشد [illegible]
[illegible] مراجعت [illegible] نمودند
و وزارت دیوان اعلی را میرزا شاه ولی که [illegible] مرحوم میرزا عطاء الله [illegible]
و [illegible] خدمت بواسطه [illegible] مرحوم میرزا احمد و خود مرشد قلیخان [illegible]
[illegible] لوامع اشراقات [illegible] تابان [illegible]

[illegible] در آمد [illegible] در [illegible] بود [illegible] کردند
[illegible] چون شاه کامیاب [illegible]
عالیجناب قرار قشلاق در دار السلطنه قزوین داد [illegible] کریم [illegible]
کرد [illegible] بستان [illegible] و بستان را [illegible]
[illegible] اطفال [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
قائم [illegible] فرمود [illegible]
[illegible] شد [illegible] هر [illegible]
در [illegible] بخاطر انور رسید که [illegible] تمامی
[illegible] و بعضی از دختران شاهزادگان [illegible]
[illegible] صدف عصمت و طهارت [illegible] در حباله [illegible]
[illegible] خانم [illegible] سلطان حسین میرزا بهرام میرزا که زوجه
سلطان حمزه میرزا بود در تاریخ [illegible] ذی حجه [illegible] تسعین و تسعمایه
نواب [illegible] مشایخ و علما و قضاة [illegible] عالی [illegible]
عقد [illegible] از آن گذشت [illegible] زفاف [illegible]
شاهزاده [illegible] که [illegible] بود [illegible] صدر [illegible]
شاهزاده [illegible] سلطان مصطفی میرزا [illegible] شاه کامیاب [illegible]
[illegible] عصمت و طهارت را بعقد نکاح خود در آورده [illegible]
[illegible] سعادت [illegible] نموده [illegible] فرزندان [illegible]

قبه بارگاه و چتر را دران سرزمین اوج مهر و ماه رسانیدند شاه کامیاب بمکان
شریف آورده امرا و ارکان دولت اطراف بوده دران مجلس عالم افروز و
مغنیان طرب ساز و الحان مطربان خوش‌نوا آواز عشرت خانهٔ ناهید در گنبد
نه‌گون رسانیدند زمزمه نوا * رشتهٔ چنگ ماده در هوا * زهره سوی جام مای بدست
گرفته قمری الحانی بدست * معنی چو دف بدستان گرفت * نی انگشت حیرت
بدندان گرفت * چو زلف پری پیکران تار عود * زجان جمله عشاق را در ربود
همه مطربان چست و شیرین زبان * شده بسته شکر زنخندان * دف از دست سلطان
کامیاب * همی بود در پنجه آفتاب * بتان شکر لب ترنم سرای * جهان پر شکر
بود سر تا بپای * چنین مجلسی چون بهشت برین * می ساغر عیش کام اهل یقین
شاه عالم پناه * .... رو .... دو .... آمده آن شب زفاف واقع شد
جهان آفتاب .... از برج شاهی طالع گشته امرا و مقربان .... گشوده
واقع شده .... بیکی شده آنچه .... سلطان اقلیم .... رسیدند
سرابرده .... آسمان * واطلس آسمان .... بر سکران ....
.... بر گفتار .... بالطرف .... هر طرف جلوه گر
.... ستاره .... ماه .... از
.... ز .... و .... از دست مطربان خوش .... بود
بطعم لذیذه و اشربهٔ لطیفه زیاده از چند و چون و هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد آورده
و طبق طبقها این آوردند * هر جای که سفره گشادند * اند .... با سر خوان
از کثرت خوان .... کرده فراخی جهان تنگ * این ....

آنجا شده بجنگ .... سه روز حوالی شاه .... دران باغ عالی بعیش
و شادکامی اوقات مبارک صرف نموده و هم دران اوان از جانب خوی
و شوشتر خبر رسید که بعضی از لشکر روم بتحریک .... از جانب بغداد و
جدان حوالی .... اراده تسخیر آن دیار نموده و انداکار و احیان آن دیار ....
.... ذکر .... دران .... و جنگ .... نموده و میان .... کشته شدند
وان خبر .... و در جمعه .... ماه مذکور رسید ....
و هم در .... ماه مذکور .... محمد .... عالی .... سلطان
ذوالقدر .... دران .... بعضی امرا .... در باب قتل .... شد .... محمد
.... شده .... بمکه .... او .... او .... یوسف .... بر ....
.... منازل .... میان حرم و دیوانخانه .... ایشان .... در حرم
.... و .... دیگر .... چون امرا .... دیدند .... بیرون .... خان
با .... امیر اصلان خان و محمد قلیخان ذوالقدر خان .... و یوسف خان ....
قورچی باشی خلیفه .... سلطان ذوالقدر .... و قورچی سلطان و ....
معصوم سلطان ترکمان و دیگر .... و .... میرزا سلمان ....
.... بود .... بود و .... در منازل ....
این مشورت .... در میان .... شدند .... شد ....
قصد .... کرده .... شده و در دیوانخانه .... شده
قلیخان در ملازمت نواب کامیاب .... در .... که میان حرم و دیوانخانه
.... شریف داشتند بعضی از .... محمد قلیخان ....

وحی فرمود که ایلنگ قپسیان و قاپوچیان و یساولان ابوابی که در میانه صحن بود
بسته قدغن نمایند و دوستان وی خصوصا سلیمان خلیفه ترکمان که داماد خان بود
از این اراده آگاه گشته جمعیت نمودند مرشدقلیخان احمدی بیگ لشکرنویس را
که امرا در آنجا نشسته بودند فرستاد که اسامی ایشان قلمی گردد بعد از آن بیم تعرض
انجماعت که باستقبال آن نهضت و میرزا محمد امین اصفهانی که از اصفهان آمده بود
رفتند امرا چون واقف شدند که اراده ایشان بر ملا افتاد و خان در فکر شد
دیگر ارمنی سیاست نشستند بر وی اتفاق یکدیگر سوار شده تا عیدگاه رفتند که
گرد و غبار فتنه جوئی را بر دوش انداختند امرای بلاشان قورچی را اصل گرفت از انجا
یوسف خان قورچی باشی که در سر خیابان بود ولیده الف نو احظه و دو قدغن کام
در قلعه او تحصن شدند و فلان را امر نمودند که برود بر بالای پشت بام بر آمده
جار نموده دولتخانه مبارکه تیرانداز صبح امرا و قورچیان بلوازم لشکر اقدام
نمودند قدغن قدغن که سپاه امرای شیخ خوانی بر سر مرشدقلیخان او رنده قورچیس سلطان
شاملو و قرا و آقای غلام در خانه مرشدقلیخان نزد امرا آمده خواستند که
باصلاح آورند امرا چون بگرد وجود وی مرشدقلیخان شده بودند قبول نکردند صباح
چون روز شد امرا باتفاق سوار شده بخانه قورچیس سلطان رفتند و مهدی
قلیخان ذوالقدر سوار شده بدولتخانه رفت که اصلاح معامله و دفع آن کار از
مرشدقلیخان در خدمت نواب کامیاب اشرف ... باوی در مقام عتاب خطاب
از اراده کرده بودند گفتگو نمود مهدی قلیخان اگرچه در صدد جواب برآمد اما
بکرات جمعی از امرا بر سر بر سر رفته بود که مرشدقلیخان یعقوب بیگ را

خان را

خان را که منتظر الاماره بود طلب کرده با او فرمود که مهدی قلیخان را از مجلس بیرون برده
بقتل رسانند مهدی قلیخان را قدرت و قوت حرف زدن نمانده یعقوب بیگ او را
بیرون آورده گردنش زده سرش را بیرون برده و نعش را از عالی‌قاپو انداخته چون خبر قتل
مهدیقلیخان با امرا در خانه قورچیس سلطان رسید ایشان بی تحاشی خود را
باب رضا میرسانیدند و بعضی از انجماعت شهر افتاده امرا و لشکر باز را متفرق گردید
که از عقب انجماعت برود هر که در دارالسلطنه بود سوار شده امرا را تعاقب نمودند
قلیچی در صحن حرم قرة العین اداره وی جهت مهدی قلیخان و برادرش قورچی سلطان و سایر
اتباع ذوالقدر که در محوطه شان بود محمد خان استاجلو در راه کوه تنگ چال
زده بودند تاراج کردند و هر یک از رجوه و الاغی بدست ده کس افتاد و امرا که از منزل
سلطان بیرون آمده بودند از اعوان مخصوص الحضرت مراسم شده در نشستند که
جا بر ایشان تنگ آمده که برگشته بدار الخلافه نگویند نباید خلاص از خطا اگر بادگیرند
گرفتند و آسمان بر سر تن فتنه زدند سلطان معصوم سلطان ترکمان باز خود
کردستان که خود در آنجا دار الولایات رسانیده در ولایت امیر سر رفته
خود را باسپاه در رسانیدند که کوه سلطان و ایشان به کنار سلطان حاضر و جمعی
ایشان را توقف نموده بودند هر دو ایشان کوه بدلیسان رسیده میانه ایشان
در عمارت علیقلی سلطان را چهار کرده چهار گردنش بیرون او رسانیدند روز چهارم
که مهر برگردن داشت قورچیس سلطان بدو ... را هم زنجیر کرده هر دو را
بدولتخانه آورده در پای ایوان چهل ستون در سر حوض گردن زدند و در
برابر ایشان بسته بیرون بردند و یوسف خان و امیر اصلان بیگ راندند

اورده حکم شد که ایشان قلعه برده بر غیب خان و پسرش هر دو در جنگ کشته شدند
و سر ایشان را بنظر اشرف رسانیدند و قریب هفت هشت هزار کس در مجاهدت
وابسته بودند چون نایره آتش انتقام [illegible] رسیده بود [illegible] میرزا [illegible]
گذرانیدند و از سر قتل ایشان در گذشتند و [illegible] قرار دادند و چون از این
معاملات و قطع و فصل جرایم [illegible] فارغ شدند شروع در مهمات مملکت
فرمودند شیراز را [illegible] و الکا ابراهیم خان داده و [illegible] افغان [illegible]
و زن و [illegible] مهدی قلی [illegible] کرد و اورا [illegible] شیراز
گرفت لشکر شیراز [illegible] خراسان حاضر شود و بعد از [illegible] سلطان
[illegible] کرده و [illegible] افغان گردانیدند و ابراهیم خان ترکمان را الکاء [illegible] داده
او را در میان زمستان بخراسان فرستادند و حکومت ولایت قم و [illegible]
سلیمان خلیفه ترکمان دادند و الکاء ساوه را که [illegible] و طبسی بود بسلطان
نبیره عبدالله خان استاجلو عنایت فرمودند و دارالسلطنه اصفهان [illegible]
قلیجان [illegible] نمودند و کاشان را بدستور خاصه فرمودند و ساوه را بسلطان
مرادخان ولد امیرخان ترکمان دادند و آوه را نیز بدان سلطان ترکمان
و الیاس خان ولد شاهرخ خلیفه بدستور مهردار گردانیدند و دارالمرز را
بتیول او مقرر نمودند و الکاء قزوین و ساوجبلاغ [illegible] مخصوص
بوده [illegible] قورچیان قسمت نمودند و طهران را بدستور [illegible]
و الکاء ورامین را [illegible] سلطان استاجلو دادند و منصب خلفای را بدستور
[illegible] سلطان [illegible] عنایت نمودند و الکا [illegible]

مقرر کردند و الکاء همدان و [illegible] را بدستور با محمد سلطان ذوالقدر مرحمت فرمودند
و در این اوان مرتضی ممالک اسلام میر غیاث الدین محمد میر میران یزدی باتفاق
[illegible] و ولیجان حاکم کرمان [illegible] مرشد قلیخان [illegible]
استقبال نموده بشهر داخل شده [illegible] بساط بوسی اشرف سرافراز شدند و چون
در این زمستان لشکر [illegible] لشکر آراسته [illegible]
[illegible] دارالسلطنه قزوین جمع شده بودند [illegible] اشرف [illegible]
خراسان بود که [illegible] قلیخان شاملو [illegible] چرا که مدت [illegible]
[illegible] عبدالله خان [illegible] دارالسلطنه هرات اشتغال داشت و مرشد قلیخان [illegible]
بعضی [illegible] در عقده تعویق [illegible]
[illegible] از [illegible] کدام [illegible]
[illegible] خراسان [illegible]
[illegible] بود و [illegible] جهار و [illegible]
و [illegible] ممالک [illegible] مقرر کرده [illegible]
و [illegible] کار [illegible]
و سادات [illegible] حواله و اطلاق [illegible]
از [illegible] نام نهاد و این اعمال شنیع [illegible]
[illegible] نقصان شد که در [illegible] احکام [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و رعایا [illegible] لشکر نمودند و این ظلم شایع شد و رعایا [illegible]
و اکثر [illegible] ویران گردید ذکر [illegible] عبدالله خان [illegible] خراسان [illegible]

هرات

[illegible] علیقلیخان [illegible] چون سابقا مذکور شد که در حینی که شاه کامیاب مالک رقاب در مشهد مقدس رضویه علی مشرفها الصلوة والسلام والتحیه بود و بحضور نواب جهانگشا
سفر ساطع عراق عزم نموده بود عبدالله خان اوزبک خاطر از ممر حدود
ممالک خود و زبونی اولاد براق خان جمع کرده اراده تسخیر خراسان نموده با لشکر
جرار عازم آن ولایات گشت چون از آب آمویه گذشته چند روزی در بلده بلخ نیز
از اهالی شهر و ساکنان شده بود بسر وقت آمده و چند روزی که در آن نواحی
بسر برد اول یورش خود را بدار السلطنه هرات و تسخیر آن بلده که اقبال که عزم
فرا ساخت و دار السلطنه سلاطین زمان و خواقین دوران بوده معطوف ساخت
چون بحوالی آن شهر رفته و رسید علیقلیخان در حفظ و حراست شهر
حصار و بیرون شهر کوشیده عبدالله خان در جانب غربی شهر منزل اختیار کرده
ارکان به تاخت و تاراج بلوکات استقلال نموده تمامی نواحی و بلوکات هرات
درآورده در آن اوان شاه جهانگشا و سکندر سپاه در مشهد مقدس تشریف داشتند
علیقلیخان حقیقت حال را عرضه داشت نموده بدرگاه عرض داشت کرده
شد علیقلیخان را اصرفه کرده بجانب عراق در حرکت آمده و بعضی حکم مطاع صادر
که چون رایات ظفر و جلال بعراق رسید لشکر عظیمی با او فرستاده خواهد شد
با خود با لشکر خواهیم آمد چون مدت چهار ماه علیقلیخان بیرون شهر را
نگاه داشته نهایت مردی و مردانگی و کوشش بجائی آورد و از هیچ
جانب کومک و مددی نرسید و دیگر تاب نگاه داشتن بیرون شهر نیاورد بیرون شهر
را گذاشته در حفظ و حراست شهر کوشید و عبدالله خان و تمامی ارکان کوچ کرده

بیرون شهر واقع شده و حصاران مملکت را چون دایره در میان گرفتند
خانه‌ها در مدت چند ماه در آن محاصره مصادرت نمودند اما بمرور در کانون
محصوران حرارت شیوع یافت که دیگر تاب و توانایی در کسی نماند و دود از
از گرد و غبار در گذشت و قحط غله بمرتبه‌ای رسید که مردم گندم را چون شیر می‌خوردند
و بعضی که اسب داشتند رگ اسب را گشوده خون آن را می‌خوردند و بجهت علیق
اسبان چوب را می‌شکستند و عوض کاه می‌دادند *نظم* قمر در آنجا ان محیط آسمان
که زبان خندان چو آب حیوة * گرسنه شکم ریزند و وحشی چشم * که بمساعدت
بودست شکم * گوشت و ره رحم مانند عبث چراغ و گشن عزیز الوجود و نایاب گشته
و بعضی از مردم محتاج بعوض گوشت لحم گربه و سگ و دل با تحلل می‌ساختند *نظم*
تهی چون شکم و کیسه‌ها در طعام * ز بوطاس فلک سرنگون صبح و شام * طفل‌ها
از جوع بسر آمده شده چون طفل‌های کاغذ سفید * زن طعمه‌ها اعلی بیات
گرسنه شکم چون دانه زجاجت * بقیمت به از زعفران کاه بود * گرده نانی با طعم
تو بودی تنور شقایق برافروخته * ز سودای نانش سر افروخته * از ارکان هر چند سعی و کوشش
می‌نمودند اما از انسداد ابواب و علامات ظفر هیچ باب نمی‌دیدند تا آنکه
در نواحی شهر و بلوکات لشکر داشتند خیلی از وجوه و رعایا را استیصال و تاراج کرده تحریر
اموال و اسباب بدست ایشان در آمده چون چند مدت بدین منوال گذشت گرانی
از طرفین بجهت استحکام بنیان صلح و اصلاح ذات البین ایلچی بلد بکر فرستاده
مدعای عبدالله خان آنکه علی قلیخان مردم خود را برداشته بهر طرف که خواهد
شود و همراه را بمضایقه و ضرار عساکر و [illegible] قبول طبع علی قلیخان افتاده و تسطیر

که رایات فتح و اقبال نواب همایون از جانب خراسان در حرکت آید و باعث نجات محصوران
آن مرز و بوم گردد تا آنکه قریب بهشت ماه ایام محاصره امتداد یافت ازبکان به
سایر بلاد و قری دار السلطنه استیلا یافتند و کشت و حرث شهری بهم رسانیدند
و ذخیره قلعه بانان در درون شهر روی بانحطاط نهاد و کار بر علی قلیخان چنان تنگ شد که از جا
از شدت برگرده و ... در قلعه بانان و کوچ ایشان کردانیدند و از جانب نواب کامیاب
اشرف بواسطه عذر مرشد قلیخان مایوس مطلق شدند بالاخره عبدالله خان قسم یاد کرده
با مردم قلعه ... امان آمده ... انداخت و در فتح شهر را بهانه کرده
شهر شدند ... همگی ... و ... اشتغال داشتند ...
... و کوفت آمدند که ناگاه عبدالله خان و ازبکان از جانب
زور آورده بر شهر یورش انداختند علمهای شاهی بر آمد ...
در آمد ... در این ...
... لشکری ...
...
لی داشتی ... و از آن جمله بسیار کس سوختند
لشکر شاملو ... ازبکان و ملوکان جلای برج ... علی
بقلعه ... متحصن شده و ازبکان شهر را گرفتند و در اثنای این ...
برده علی خان چون دید که کار از اصلاح گذشت خود برج قلعه در آمده جنگ
زمان مجادله ... و یافت ... در آن روز جنگ ...
با ازبکان نمود ... تیر بر بدن او آمده بود تا آنکه در آن معرکه ...

الشه

و این واقعه در اواخر شهر ربیع الاول سنه مذکوره بوقوع انجامید عبید الله خان
بر سریر سلطنت هراة تمکن کرد و ازبکان شروع در قتل عام بیان شاملو نموده هر کس
گرفتار شده بود بقتل رسید زنان و فرزندان اعیان را تمام اسیر کرده
بردند و در جنب جان والده علی قلیخان که در سن چهارده سالگی بود در حوض ...
انداخته تیرباران کردند و در آن روز از کثرت قتل و غوغا صورت فزع اکبر نمود و از
بسیاری کشتگان اطراف نموده دشت محشر مشاهده شد زمین از خون مردم
موج زن شد ... سیر باخت ... از احوال این قضایا ...
خبری که ... معلوم نشد و دو سال قبل از این که نواب کامیاب
رکاب بخراسان آمدند از آن ... بهمراه ... علی
شاملو ... حسین بیک شاملو قورچی ... که ...
مذکور ... نموده ... و در اواخر
سنه ... سبع و تسعین و تسعمایه در ... قزوین شد
العفار ... دار السلطنه هراة این خبر ...
شهر ربیع الثانی سنه مذکوره برسانید ... کامیاب ... رکاب ...
... علی خان ... شدند از ... حزن و الم ... اضطراب ...
بسیار خوردند و در رکاب ... که در دار السلطنه قزوین ...
... خراسان ...
... مرشد قلیخان ...
و ... علی قلیخان ... شد

خبر بود و صباح روز جمعه قبل از صلوة جمعه که در آن ساعت سنبله واقع بود از روی [illegible]
که امرا و لشکریان هم خبردار شوند شاه کامیاب را سوار کرده عزم سفر خراسان
از شهر بیرون فرموده به صحرای کنار آب که در کنار باغ استان دار السلطنه قزوین
واقع است نزول نموده در اثنای رفتن علم مرشد قلیخان افتاده شکسته و مبارک نبود
چنانچه جان کسی زده بود و الاحقی اورده و در آنجا روز در آنجا چند روز
توقف نمودند دختر و اتاق زده نشستند که خاطر ساز بنحوی که خواهند
مرشد قلیخان رفته در حضور شده که آن شرف در روضه متبرکه و ایوان [illegible]
روز نوروز را که اول سال بود در دار السلطنه بر سر سلطنت قرار داشتند [illegible]
و بعد از آن دو روز دیگر بیرون رفته امرا و غازیان و سایر لشکریان به واسطه
پریشانی و بی سامانی از بیرون رفتن به جنگ و حرب شده بودند [illegible]
و قدرت بیرون نشستن نداشتند و هم در این سال چون استراباد از تصرف خان
بیرون رفته بود و ترکمانان به آنجا و سر راه بسته بودند و حاتم خان ازبک [illegible]
خوارزم به آنجا آمده بعضی از محال را تسخیر نموده به تصرف خود درآورده و هم در
شهر ربیع الاول سنه مذکوره افصح المتأخرین مولانا محتشم کاشی علم فانی را وداع کرده
رخت به جهان بقا و بدانکه شهید اصل مولانا از قریه نراق قم است اما در کاشان به وجود
آمده و نشو و نما یافته در اوایل حال نزد مرحوم مولانا محمد صادق استرابادی مطالعه نموده
و طالب علم شد چون طبیعت شعرش بلند افتاده بود و در آن فن سرآمد زمان و وحید دوران
گشت خالی از ثروت و جمعیتی در اوایل حال نبود تخلص محتشم مناسب احوال ولی
اما در اواخر ایام حیات طبعش با وجود احتیاج گرفتار شده از فکر و درد طبیعت گرفت اشعارش

قریب به دوازده هزار بیت می‌شود از قصیده و غزلیات از انشعاد و [illegible]
ابیات او سه شد حسن را که آن ادب کلامت امروز ماند [illegible]
آن حشم سیاهت امروز برنشاند آن طرز کلامت امروز [illegible]
آن حشم سیاهت امروز زان استانی که فلک از باب حاجت [illegible]
از عدم قابلیت است حیف زمین پی سپر بی مانده پی [illegible] زان خاک [illegible]
سر جدا از اهل بصیرت است در دو عالم که در زیر کف پایت [illegible] از انفعال [illegible]
از نوای محبت است در دو جهانم که نیست خانه کش [illegible] کاب تو از [illegible]
انکار آن بایه غربت است در عالم که هست پیش [illegible] صبح [illegible] کوه [illegible]
کربیان رحمت است با هم از این کنه که جای برافت [illegible]
شهر سیاست است من بعد روی محتشم از پیچ و رو میاد [illegible]
کو منصب آن باب رحمت است محتشم را اگر چه بخت شناخت محترم [illegible]
حرمت تو شود در ماند فراموش حق نعمت [illegible] نعمت تو [illegible] سال
که عبدالله خان ازبک دار السلطنه هرات را تسخیر ساخت حکومت آن دیار
بعید المورمن کوکلتاش خواجه او قرب دو هزار [illegible] بعد از ایلغار ساعی در انولات [illegible]
از آنجا بر سر ولایت مشهد مقدسه رضیه رضویه علی ساکنها الف الف صلوة و السلام
[illegible] آمده بود و در شهر سنه مذکوره در خارج مشهد مقدس نزول ابراهیم خان [illegible]
برادر مرشد قلیخان که حاکم آن ولایت بود با امرا تا جین [illegible] و حراست شهر
[illegible] کوشیده و در مقام محاربه و مقابله عبدالله خان ازبک درآمد چون خبر
[illegible] آبات شاهی که از دار السلطنه قزوین بیرون آمده متوجه خراسان شده [illegible]

خان رسیده بود و وی صلاح حال خود در صلح دیده از امرای شاه ظفر قرین سر...
بود چنین مقرر کرد که کوچ کرده با الکای خود رود و تا مدت ایل بود اگر رایات ظفر
ایات بخراسان آمد بهر چه مصلحت وقت باشد با کمر کمر عمل نماید والا که از آمدن ...
ظفرلوا او پوسکی در عذر و ثبات شده مقدرین با رستگان سپرده کوچ و عیال
برداشته بجانب عراق رود خود اسدخان در صاف از سر شهد مقدم ...
بجانب طهران روان شد [illegible]
[illegible] چون در الوار خورشید جهان افروز از برج حمل ...
کرده باد نوبهار در مرغزار وزیده و از پرتو حمل سبزه در باغچه ... نظم چون
فصل دی رفت و نوروز رسید   هوای چمن جان افزا شد   فرو کوفت ...
کوس جنگ   بجنبش در آمد سپهر دو رنگ   فرو ریخت ... آسمان
فتح کرده در بگان   بجنبش سپهر از ان ... شد   نقاره ... رایات ...
زاوج فلک ... از ان سحاب   ... سپهر ... از سحاب   ...
لشکرش ... گل ... سبزه ... ان سال در ... رنگ ...
کم شهر ربیع الثانی ... واقع شد شاه کامیاب در کنار شهر ...
موضعی که نزول اجلال ... شده ... در کنار شهر در موضعی که نزول اجلال
... چون سال دوم از سلطنت آن برگزیده خالق افلاک ...
نمود و امرا و سرداران و سایر لشکریان بپای بوس اشرف سرافراز شده
جشنی عظیم نموده مدت یا بزده روز ... جمع شدن لشکر در ان سر زمین ...
واقع شد و از آنجا کوچ کرده ... ییلاقستان نزول اجلال واقع شد امرا ...

و چون شب را در حصن حاضر شدند که بمحال نوال خود رفته و در بنه سفر ... لشکر ...
و هر بیری چند ملازم بوده و پیاده ... حتی ... و ... خراسان ... کرده
شدند که ... از انجمله سلطان ... ترکمان حاکم قم ... شده و از ...
دی الاول رسیده ... بدار المؤمنین قم در داخل شده و ...
کردیده و ... مذکور بجانب یزد روان گردیده و همچنین امرای هر محل ...
بمحال نوال خود رسیده ... مدت ... توقف کرده
از انجا ... چون ... لشکری ... بود
و محل ... خان ... کوچ ... رایات
نصرت ایات چون بحوالی طهران رسید ... سلطان
... در قلعه الموت محبوس ... انجا ...
در قلعه ... داخل نموده در شهر ...
ایشان بقلعه ... داخل شدند و حفظ و حراست ... سلطان ...
شد ... چند روزی که ... از انجا رایات ظفر ایات
بیلاق ... در حوالی ... واقع است روان شده دو ماه علی الاتصال
در ... گذرانیده ... خان مردم ...
کرده از ان ... کوه ... نزول ...
شاه کامیاب واقع شد نظم ...
ماه مبارک رمضان در ان مکان اقامت فرمود ... در ...
محمد خان ترکمان که ... طلب فرموده وی در شهر ...

بار دوم همایون داخل کرده بود توقف در انزل بو بطلب رسیدن امرا لشکر باقی
کرباره وی معنی حاضر گشته آنگاه روانه خراسان کردند [illegible]
[illegible] چون ظلم و [illegible] اهل [illegible]
از حد گذشت هرچه [illegible] باعث انحراف مزاج اشرف می بود از جهت [illegible]
و بعضی [illegible] نواب [illegible] بنا بر بعضی اغراض قطع نمود
و توقف در تسخیر خراسان بنابر آنکه دار السلطنه هرات گرفته شود و دیگر حرکات
و عداوت یگانه کامیاب [illegible] که خواجه مردم بود [illegible]
بد شود روزگار و [illegible] مقصود دل خود [illegible]
کی امر قتل [illegible] شاه کامیاب [illegible]
از رده خاطر بود [illegible] وقت می بود [illegible]
و نقد [illegible] شده بود که [illegible]
حکایت قتل او را [illegible] در میان نهاد تا اگر [illegible]
المبارک سنه مذکور [illegible] در اتاق [illegible]
محرم همایون [illegible] بر بالای [illegible] خوابیده [illegible]
بود نواب کامیاب اشرف [illegible]
اهل [illegible] و محمد بیگ [illegible]
شمشیری زده [illegible] هرجا که شمشیر کارگر [illegible]
جماعت مذکوره [illegible]
[illegible] در آنجا [illegible] اهل [illegible]

کامیاب

کامیاب از روی استقلال تمام خود متوجه ممالک محروسه و امرا و لشکریان
گشته [illegible] خصوصا میرزا شاه ولی که در آن اوان وزیر دیوان بود
[illegible] هزار تومان [illegible]
و میرزا محمد که سابقا در زمان [illegible] میرزا ابوطالب میرزا که وزیر دیوان [illegible]
بود وزارت [illegible]
[illegible] جلال [illegible]
فتح خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
رمضان [illegible]
در ایام [illegible]
افشار که [illegible]
[illegible] فارس و بعضی از امرا عراق در انزلی [illegible]
[illegible]
زیارت [illegible]
[illegible] توقف [illegible]
تسخیر خراسان [illegible]
از جانب [illegible] سلطان مراد [illegible]
محمد [illegible] همراه آمده [illegible]

الکاء بود کرفته تعمیر نموده بودند و قرب دو هزار کس تفنگچی با آذوقه و یراق در آنجا گذاشته

و معاودت نموده بودند اما در حین آمدن رومیه چون جمعی کثیر از لشکر تکلو که سابقا [illegible]

در خوار و سمنان و حدود قبول افشان متفرق بودند بعد از جنگ سابق خلیفه سلطانیه فرار کرده

با اکثری از ترکمانان بجانب بغداد رفته بودند و در یورش همراه بودند آنجماعت چون

جلای محال بودند باتفاق بعضی از اجامره و مسترقی و سرکشان و بعضی دیگر از الوکات

رفته نهب و غارت نموده جمعی کثیر را بقتل رسانیدند مردم آن ولایت و عامه

لشکر قزلباش باتمام رسیدن و نواحی بعضی بجانب قزوین و اکثری باستانه مقدسه

واجب الاکرام [illegible] علیه و علی آبائه الصلوة و السلام و حوالی کرده رفته [illegible]

آنجا متحصن شدند [illegible] سلطان [illegible] امرا و [illegible]

خان کرد [illegible] قریب [illegible] هزار سوار [illegible] کرده خود را بحوالی [illegible]

از اتفاقات آنکه با این لشکر قزلباش [illegible] صفوف قتال و جدال [illegible]

واقع شود [illegible] خان [illegible] خود [illegible]

[illegible] نموده [illegible] آمده [illegible]

[illegible] خان [illegible] شده [illegible] و میان [illegible]

کرفته [illegible] نموده [illegible] بواسطه [illegible]

[illegible] پراکنده شدند [illegible] روز [illegible] شهر [illegible]

بوقوع انجامید و این خبر در عشر اول شهر محرم الحرام سنه [illegible] و تسعین و تسعمایه [illegible]

مسامع [illegible] رسید و چون ابراهیم خان برادر مرشد قلی خان از حکومت مشهد

مقدس عزل نموده [illegible] شد که او با قلعه [illegible] در [illegible]

شاه کامیاب اعلیحضرت رب الغزه [illegible] فرمود و افواج [illegible] سلطان

حسن میرزا [illegible] بانی مشهد مقدس [illegible] شاهزاده را بعد [illegible]

[illegible] نمود و [illegible] خان قرب [illegible] بشکر [illegible]

مهمانی کرده شاهزاده را [illegible] خود [illegible] شاه سکندر [illegible]

مشهد مقدس [illegible] بوده [illegible] از [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] خان [illegible] بجای [illegible]

داشت که [illegible] مشهد مقدسه [illegible] منصوب [illegible]

[illegible] مرشد قلیخان و ابراهیم خان [illegible]

[illegible] مشهد [illegible]

مشهد مقدسه [illegible] این [illegible]

[illegible] حکومت مشهد مقدسه را [illegible] خان [illegible] فرمود [illegible]

[illegible] خان [illegible] همراه [illegible]

و [illegible] لشکر [illegible] از مشهد مقدسه [illegible]

[illegible]

بواسطه [illegible] توقف کرده [illegible]

[illegible] سلیمان خلیفه ترکمان که [illegible] سال [illegible]

[illegible] بوده [illegible] و لشکر [illegible] ترکمان [illegible]

[illegible] خانان و سلاطین ترکمان [illegible] جمع شده [illegible]

[illegible] لازم کرده [illegible] بواسطه [illegible] لازم [illegible]

وظلم بی حساب در قم نموده دست انداز بسیار کرده هر که هر کجا چیزی داشت ازو
گرفت و مشاغل شاه در قم با این لشکر و خبر بسر برده و چون دولت [illegible]
سپری شد وی داماد او بود و [illegible] خدمت تمام [illegible] رفتن داشت [illegible] ماه در
بیرون شهر نشست و میل رفتن یافت و دیگرانرا [illegible] از غضب او اندیشه [illegible]
افتاد که مبادا از زمره ترکمانان در مقام قصد او شوند و ناچار از قم بیرون [illegible]
در اواخر [illegible] بری رسید و از آنجا [illegible] در [illegible] اول محرم
بارده وی [illegible] رسید [illegible] بواسطه برآمدن او [illegible] شده در مقام
بی اتفاقی درآمد و وزرا و بعضی از مقربان [illegible] و جلال [illegible]
مشغول بر جناح [illegible] دار السلطنه هراه و بعضی از ولایات خراسان [illegible]
از کید [illegible] دولت [illegible] ست که [illegible] لشکر او [illegible] ساخته [illegible]
بعضی امرا نموده [illegible] دار السلطنه هراه فرستند که آن بلده را محاصره نماید [illegible]
اردوی همایون بدان نواحی [illegible] صدق [illegible]
حقیقت آن نزد هر کس ظاهر [illegible] این سخن [illegible] افتاده [illegible]
آمدن بردی اطلاق کرده [illegible] بعضی [illegible]
سلطان خلیفه [illegible] الوندقلی سلطان ترکمان و بعضی از اعیان [illegible] هزار
کس [illegible] ولایت [illegible] شدند [illegible] رفتن ایشان بدان نواحی [illegible]
[illegible] که در ولایت مشهد مقدسه منوره [illegible] منتظر بودند [illegible]
در زاده و محلولات [illegible] رسانید [illegible]
[illegible] در [illegible] مشهد مقدسه در دست او بود [illegible] خود را [illegible]

ازلشکر

را برداشته متحصن بقلعه قوچان شد و اظهار مخالفت نمود و کسی نزد سلطان خلیفه
ترکمان فرستاده او را از حقیقت حال خود خبردار ساخت سلطان خلیفه که در آن
وقت حسب الفرمان قضا جریان [illegible] را محاصره نموده بود [illegible]
رفت که او را [illegible] حاضر سازد وی یک کوچ [illegible]
نشسته [illegible] مردم [illegible] بطریق [illegible] کوچ کرده [illegible] خواند که [illegible]
[illegible] روز [illegible] رسانیده باتفاق بعضی از اقربا [illegible]
یکصد و پنجاه نفر [illegible] الوندقلی سلطان ترکمان فرار کرده متوجه فراه شد
و در آن اوان شاهزاده رستم میرزا ابن سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا
ابن نواب شاه اسمعیل فراه را از تصرف [illegible] سلطان افشار [illegible]
آورده [illegible] بود و چون از آمدن خلیفه آگاه گشت جمعی از مقربان خود را
باستقبال فرستاده انواع عزت و حرمت بتقدیم رسانید [illegible]
و [illegible] اسباب خسروانه و خلاع فاخره از تاج و کمر و زین [illegible]
خود نیز [illegible] شهر بند استقبال نموده مقدم وی را [illegible]
[illegible] در خانه خود [illegible] فرمود و این [illegible]
که از دیگر طوایف و اوباقات [illegible] در خلال این احوال [illegible]
[illegible] فراه آمده جمعی از [illegible] را در راه گرفته
بقتل آورده چون این خبر در فراه [illegible] شاهزاده آگاه رسید [illegible]
ملازمان که حاضر بودند [illegible] کرده خود را [illegible] رسانیده [illegible]
در دام هلاک افتاده تمامی بقتل رسیدند و از آن جماعت چهار نفر زنده بیرون [illegible]

وهم درین ایام محبوب خان شیرازی بواسطه آنکه از کرمان [illegible] نموده با مردم
بسیاری حاضر نکشته بود و چون از جانب اشرف مرخص کشته بجانب شیراز رفت که لشکرها
را جمع نموده بهر جانب که رای اشرف اقتضا نماید در حرکت آید حاضر شود و بعضی از امرای
ذوالقدر بعد از استماع این خبر بکتاش خان افشار را که حاکم کرمان [illegible]
شناختند و بی حکایت اسماعت کرده و محبوب خان را از ان راه باز داشت
وهم درین ایام [illegible] را از حکومت دار المرز معزول نموده جای او را به [illegible] خان و
مرتضی قلیخان [illegible] که [illegible] خان بود [illegible] و کردان
وی خود را بکرمان نزد بکتاش خان انداخت و چند مدت در انجا بسر برد چون روی
از دولت [illegible] فرمان اشرف اعلی از کشت انحراف [illegible]
عازم شده [illegible] که رای بعضی از امرای معتبران بر ان قرار یافت که
شاه کامیاب از راه تون و طبس متوجه [illegible] که حاکم کرمان [illegible] قبل از
خود بکتاش خان را معزول کرده و در دار العباده یزد حاضر سازند و انچه در یزد با وجوهات [illegible]
وکوه کیلویه را متصرف کرده و از انجا بدار السلطنه اصفهان آمده و در اصفهان [illegible]
لشکر و قشون داده و از راه سرحد همدان و کردستان و بغداد در حرکت [illegible]
انها را با انجا سر برده [illegible] بعضی دیگر از امرا این رای را پسندیده عرض
داشتند که درین محل که بعضی از [illegible] و [illegible] از همدان در تصرف [illegible]
و معامله دار السلطنه هرات و بعضی محال خراسان [illegible] و کرمان [illegible]
سرکشی و مخالفت امرا در انجا می شود و چه بکتاش خان [illegible] حکم [illegible]
ساخته و [illegible] جمع کرده و [illegible] بحکم [illegible]

وصلاح دولت آنست که باصفهان رفته در انجا باشند تا محصول و وجوهات اصفهان
با وجوهات کرمان و شیراز و کوه کیلویه که نقل نموده تحصیل او بلشکر قسمت کرده
و بعد از ان بهر جانب که مصلحت وقت باشد میل [illegible] رای عالی قرار داده متوجه
کشت که از راه سبزوار و دامغان بسمنان آمده از انجا [illegible] سفر کرده و اکر باصفهان
باید رفت باصفهان رفته و اکر دار السلطنه قزوین صلاح باشد توجه فرمایند و هم درین
ایام خاطر اشرف از میرزا محمد [illegible] انحراف تمام بهم رسانیده و در حوالی [illegible]
[illegible] خان ترکمان [illegible] روز [illegible] شهر ربیع الاول سنه [illegible]
[illegible] در روز [illegible] مذکور او را بقتل آورده [illegible]
و اسباب او را [illegible] کرده [illegible] وزارت [illegible]
نقد و جنس [illegible] بعمل آمد [illegible]
[illegible]
و اسفراین [illegible] و محولات تون و طبس [illegible] و جام [illegible]
و دامغان [illegible] متصرف کرده و حاکم [illegible] تعیین فرمودند و از انجا باصفهان آمدند
وهم در اواخر این سال حکومت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
مکان سلطان حمزه میرزا [illegible]
[illegible]

در [illegible] شهر [illegible] وزارت دیوان اعلی را نواب اعتماد الدوله میرزا [illegible]
که وزارت مهد علیای ناموس العالمین زینب بیگم با و متعلق بود تفویض فرمودند و زمام مهام
جزوی و کلی ممالک ایران بقبضه اختیار و اقتدار آن اشرف زمان مربوط گشت و هم
درین سال نتایج [illegible] مرز و بوم که جسد شاه اسمعیل ثانی که در فراز [illegible] امامزاده
واجب التعظیم شاهزاده حسین علیه آبائه التحیه مدفون بود با جسد نواب مغفرت پناه
خیر النسا بیگم و شاهزاده بیگم والده ماجده و همشیره والاتبار شاه اسکندر سپاه و جسد
شاهزاده سلطان حسن میرزا که در طهران مدفون بود نقل کرده بمشهد مقدس برده در
آستانه ملایک پاسبان مدفون کردند انشاء الله [illegible] انوار [illegible]
عرش نشان برده مدفون کردند علیهم رحمة الله الصمد گفتار در ذکر وقایع سال [illegible]
[illegible] چون لشکر [illegible] سپاه بهار رو بانهزام آورد
و روز از قدوم آن فصل طبیعت جلوه گرفت نظم چو دی رفت و شد فصل اردی بهشت
چمن طعنه زد بر ریاض بهشت ، فلک سایه [illegible] سایبان سحاب ، شهابش زهر گونه
زرین طناب ، [illegible] درین سال روز پنجشنبه چهارم جمادی الاول [illegible]
خان [illegible] در حوالی دامغان گذرانیده بولایات ری رسیدند چون شاه [illegible]
نشان سلطان محمد پادشاه در قلعه [illegible] بود [illegible] فعل شنیع مرشد قلیخان بود
و نواب کامیاب [illegible] شرف [illegible] نداده بود [illegible] که آن عالی
حضرت [illegible] اگر [illegible] بمقتضای الفضل للمتقدم [illegible] خود
بسعادت خدمت و ملازمت ایشان فائز گشته آنحضرت را همراه [illegible]
داشتند که [illegible] ایام بهار شاه کامکار [illegible]

دیگر

و نگار گشتن تا بدار السلطنه قزوین فرمودند و در دار السلطنه شده بانار [illegible]
و در روز [illegible] شهر مذکور شاه جمجاه بدولتخانه مبارکه نزول شده بر سریر سلطنت [illegible]
متمکن گشتند و اوقات فرخنده ساعات صرف مهمات نموده بنور [illegible]
دل بدوستان [illegible] مرسیدند نظم زانصاف او عدل داده [illegible]
عوان رنت صحرا و ده جهان [illegible] که شد [illegible] اعتدال حمل [illegible]
طلب [illegible] بهار روان ، [illegible] محصل [illegible] ز هیبت [illegible]
[illegible] شد [illegible] ازان [illegible] کلبه [illegible]
چون دو ماه از فصل بهار گذشت صحرا و دشت از سبزه و لاله و گلهای رنگارنگ
رنگ گلستان ارم گردید شاه جمجاه [illegible] سبیل [illegible] که در حوالی دار السلطنه
قزوین واقع است [illegible] عمارت [illegible] و گلها و لالهای [illegible]
از [illegible] و گلهای [illegible] روز [illegible]
نموده باز بدار السلطنه مراجعت نمودند و هم درین ایام [illegible] غلام [illegible]
مهمات دار السلطنه اصفهان [illegible] اختیار نمود حسب الامر [illegible]
السلطنه مذکور رفت و مهمات [illegible] نمود و ذکر [illegible]
کامیاب [illegible] و [illegible] خان [illegible]
چون سابقا مذکور شد که بعد از [illegible] و عثمان پاشا [illegible]
پادشاه اسلام سلطان مراد خان [illegible] و [illegible]
که در [illegible] واقع می شود [illegible]
از آن اعمال شنیع و افعال قبیح [illegible]

بارگاه فلک اشتباه می‌نمود و درج در سال بعد از تسخیر تبریز که سردار پادشاه روم خبر [illegible]
قلعه می‌آورد و اظهار این یا مرا از زمان مثل [illegible] فتح ایلی است [illegible] نمود که [illegible] سال
از سال داشته بود که از این جنگ و جدال مسلمانان از طرفین یکی در عذاب بالفعل
و قرب پنجاه بیست هزار مسلمانان است چون این مضمون بخاطر آن حضرت خواندکار
گذشته اول انکه از انتخاب اراده صلح نمود که یکی از شاهزادهای عالیمقدار را که از روی
از صدق خلاف و راحتی از جمیع ولایت قندهار که خواندکاری داشتند تا بنیان صلح
و قواعد عهد و پیمان استحکام تمام بهم رساند و از پاشایان سرحد آذربایجان را [illegible]
نیز اطلاع رسانی باشند و اتفاق شده بود و آن وقت شاهزاده صاحب قران سلطان محمد
میرزا این اراده را بواسطه مسموع شده که این فساد رفع نصب و قتل و جنگ آن طرف
بصواب داشته از او مقرر بود که یکی از شاهزاده والا نژاد خود را روانه آن صوب با صواب
نا نموده و کتابات مشتمل بر این مضامین نوشته ارسال داشتند از انتخاب پاشایان
سرحد صحت احوال اهل اسلام عرض و جلال رسانیده و مقرر گشت که ایلچی در رکاب فلک [illegible]
روانه گردانند تا اتفاق این چنین بیگ چاووش که یکی از معتمدان و خیر اندیشان
و عقل و ذات و زکاوت و کتابت از اقران خود ممتاز بود با ایلچی گری فرستاده هم
مشار الیه بعد از قضیه جانسوز شاهزاده عالم افروز بملک عراق وارد شده و توقف
داشت تا وقتی که شاه جم‌کام بخش ملک تاب ابوالمظفر شاه عباس از خراسان بدار السلطنه
قزوین آمده مسند سلطنت [illegible] یافته ایلچی مذکور حقیقت احوال مسموع پادشاه فلک [illegible] عرض
و جلال رسانیده بهمان قاعده که شاهزاده [illegible] مقرر قرار داده بود و هم
مقرر گشت که پاشایان عظام سرحد بعد از استماع این خبر خیر اثر عرایض بهمان [illegible]

نوشته

نوشته مصحوب مصطفی چاووش باشی به سریر خلافت مصیر فرستادند و شاه اسکندر [illegible]
والا جاه نیز صلاح وقت در صلح دیده در جواب احکام مطاعه و احبابانه فرموده
فرستادند شاهزاده و جهت امیدوار یافت که چون نتایج آن عهد جنت مکان علیین
آشیان و پادشاه گیتی‌ستان و سلیمان مکان عهد و میثاق [illegible] که بر مطالعان ظاهر است
استحکام تمام داشت چند روزی شاه را توقف واقع شد و بعضی [illegible] در آن
اکنون [illegible] ذکر اراده [illegible] چون نوبت سلطنت جهانبانی
ممالک ایران بهار رسید و در جمیع امور کشور [illegible] قاعده و حل و عقد
و چون [illegible] در ایام [illegible] صاحب قران مقرر شده بود که یکی از شاهزاد
های عظام را بدرگاه فلک اساس فرستند باز مقرر داشتیم که [illegible]
بخود [illegible] حضرت شاه ابوالمظفر سلطان حیدر میرزا [illegible]
آورند [illegible] شاهزاده [illegible] روانه گردانیدند و چنین بیگ چاووش که [illegible]
آمده بود با او برادر [illegible]
آنکه [illegible]
شاهزاده نامدار [illegible]
شاهی [illegible]
[illegible]
و [illegible]
و [illegible]
در شهر شعبان سنه مذکوره [illegible]

جابوشلو بر داشته متوجه گردید و حسن بیگ با جوانی سرحد همراهی نموده معاودت نمود و چون

شاهزاده عالم آرا با کامکاری جوانه کار روا دشتند محمل [illegible] از سنجقان و بلد ایشان

از روی ارادت و اخلاص مراسم استقبال و ملازمت بتقدیم رسانیده بمقر

حضرت سلطنت لزوم آن نوباوه بستان امامت و کرامت مبارک [illegible]

نیابت بنیادی مرجع داشتند تا آنکه در شهور سنه ثمان و تسعین و تسعمایه شاهزاده

فرخنده نژاد بجوار استقلال مقر پادشاه اسلام پناه خوندکار رایت بروی اجلال [illegible]

خوندکار بعد از استماع این خبر مقرر نمود که جمیع وزرای اعظم و ارکان دولت

صغیر و کبیر و پیاده و سوار باستقبال شتافته از روی اعزاز و احترام شاهزاده را

بشهر در آورده بمنزل خوندکار فرود آوردند خوندکار از روی [illegible] و فرزندی با آن

عالی شوکت نموده قدوم بهجت لزوم وی بر خود مبارک گرفتند چرا که اسلاف

از خاندان نبوت و امامت بر وی وارد گشت چون حقوق این سلسله علیه

[illegible] بواسطه از سلطنت سلطان سلیم خان در ربع سلطان بایزید بر روی [illegible]

جهانگیر باید و شاید در مراسم خدمات کبری [illegible] دقیقه فرو گذاشت ننموده [illegible]

[illegible] مهمانی و [illegible] بجای آورده تا خاتمه ملازمت [illegible] شاهزاده [illegible]

عالم بالا [illegible] افلاک [illegible] بدان [illegible] طرز و طریق [illegible]

[illegible] بنیاد آن شاهزاده [illegible] اقدام [illegible] و از عهده [illegible]

نظم [illegible] که کسی [illegible] لعل و گوهر [illegible] **بیت** [illegible]

در منزل لایق آن شاهزاده موافق [illegible] آورده [illegible]

نگاهی اورده [illegible] این صلح [illegible] شاهزاده [illegible] محمود [illegible]

و آنکه [illegible] ممالک محروسه خوندکار [illegible] هم در آن [illegible]

شاهزاده عالی نژاد [illegible] رومیان که مرخص شده و بوده [illegible]

حسن بیگ مقرر شد که [illegible] بالا [illegible]

بر [illegible] نموده ولایت روم کردند در اثنای راه [illegible]

در راه ایشان و جماعتی از اهل قافله که رفیق ایشان بودند [illegible] تمامی [illegible]

[illegible] و هم [illegible] دولت با [illegible] که حاکم سلطانیه و بعضی از [illegible]

[illegible] روی [illegible] طغیان و عصیان نهاده قدم از جاده [illegible]

[illegible] حکم قضا [illegible] بعضی از امرا و قورچیان [illegible]

رفته [illegible] و دولت [illegible] که [illegible] در حوالی [illegible]

منوره [illegible] علیه الصلوة و السلام احداث نموده [illegible]

و لشکر [illegible] سه ماه [illegible] ایشان [illegible]

و قتال [illegible] از جانبین جمعی مردم ضایع شدند چون دولت [illegible]

[illegible] که غیر از ذات حاصل [illegible] دران [illegible]

متوسل [illegible] العلیة العالیه حسن بیگ [illegible]

باعث [illegible] تقصیرات او در خدمت اشرف اعلی شده [illegible]

او رفته [illegible] درگاه عالم پناه حاضر [illegible] کامیاب [illegible]

[illegible] عمل نموده از جرایم وی در [illegible]

حسن بیگ [illegible] سنه مذکوره روانه [illegible]

چون از آمدن این [illegible] خبردار گشت باستقبال [illegible]

از ملازمان بیرون حصار بیت خود برده لوازم ضیافت و مهمانی بتقدیم رسانید
و همراه بیت عالیه عازم درگاه گیتی پناه گردیده در حینی که رایات ظفرآیات نصرت
دار السلطنه اصفهان در حرکت بود در دار المؤمنین قم که الله وردی بیگ یوزباشی
تیپا طوبچی باشی شرف سرافراز شده شاه سکندر سپاه او را ملتمس نظر تحسین اثر گردانیده
بخلاع فاخره مفتخر و سرافراز ساخت و الکا سلطانیه و زنجان و نواحی آنرا
فرمود و دی سال قانون متوجه الکاء خود گردیده و هم در اواسط شهر شوال سنه مذکوره
فرشاد بیگ غلام که سالها در زمان خاقان جنت مکان و بعد از آن زمان حضرت
مهمات دار السلطنه اصفهان بود بواسطه ... و تحصیلداران تریاک خورده
بجاودت حیلی الهی رفت [illegible]
[illegible] سابقا مذکور شد که چون نفاق و جدا
امرای خراسان و سرداران ممالک بران ... باعث جرأت
حرکت ازبکان شده در آمدن خراسان دلیر گشتند در مرتبه دوم که شاه عالم
پناه از خراسان بمقر سلطنت و اقبال نزول اجلال فرمودند و بعضی از سپاهیان و
منصبان و لوات از بیم جان تیغ جان ستان غازیان باعث ورود ...
بخراسان شدند عبد الله خان سلطان زاده که گرفتار شده اولادش بود با ...
خراسان مرجع ساخت ... بیشتر شد که ده میان دل آکنده از کین
کمر بستان که تا به جنگ شیران منم هم آورد سالاران ایران منم
زمان عبد الله خان سلطان زاده ... بخراسان
شد و از آنجا بحوالی مشهد مقدس ...

نموده

آمده ... محاصره نموده ... جان کوشش ... پناهان کردان
شهر بوده قلعه داری اشتغال نموده مسرعی بسرعت تمام بدرگاه پادشاه ظفر قوام ارسال
نمود که سلطان زاده با لشکری زیاده از اندازه محاصره مشهد مقدس ...
و کار بجان ساکنان و مجاوران آن آستان عرش نشان تنگ رسیده و دیگر
رایات ظفرآیات بصوب خراسان رسد مشهد مقدس از دست رفته و
الا که بعد از اطلاع بران خبر مقرر نمود که بخند کوچ خود را بمشهد مقدس معلی رساند
مقارن این کتابت از ... ملا عبد الله نوشته ...
بریشانی اهل مشهد و قحط و تنگی بحد نوشته فرستاده بود ... بسرعت
رفتن خراسان گفت و حکم مطاع ... که مجلس امرا و لشکریان ...
بند ... اسباب ... کتل ... رکاب ظفر انتساب
روانه گردند و رکاب ... شهر شوال ... سبع و تسعین و تسعمائه از روی کمال
اهتمام تمام از شهر ... در حوالی ... بسطام نزول فرموده ...
جهة اجتماع لشکر و خیل ... توقف فرموده بعد از آن بخند کوچ بحوالی طهران ...
و چون فصل تابستان و هوای ... ملایم ...
بواسطه کثرت تردد ... بیدا کرده ...
مقرر شد که جمیع امرا سوای خانی ...
بیشتر ... متوجه خراسان گردند ... ذات شریف ...
از کوفت ... آمده ... و مقربان و اکثر لشکریان
مامور برفتن شده بودند ... سلطان ... متوجه خراسان

نقدند چون بدامغان رسیدند خبر تسخیر مشهد مقدس معلی بدیشان رسید و مکرر ارادت
عزیمت [illegible] نموده همانجا توقف کردند ذکر از وقایع مشهد مقدس معلی چون کار بر محصوران
آن مملکت اقدس تنگ انجامید و بواسطه ضعف طالع اهالیان جمعی [illegible]
را [illegible] نمود که بیاران نتوانست رفتن این خبر موحش که با نکبات رسید
دست از جان شسته طمع حیوة نمودند و دانستند که مددی بایشان نخواهد رسید و
نخواهند یافت و قحط و غلا و فقدان ماکولات بحدی رسید که مدار خوردن بر گوشت
کردند هر روز جمعی از گرسنگی تلف می شدند و فریاد محصوران [illegible] رسید و از
هیچ جانب ایشان را مددی بمشام ایشان نرسید که امت خان چون دید که کار
از نگاه داشتن قلعه گذشته [illegible] که [illegible] نهب و غارت [illegible]
قلعجان [illegible] در تحت قبه [illegible] رسیده بود و [illegible] نمود که
لشکر [illegible] و چیزی از آن نماند و باقی ماند مردم درون شهر با ازبکان [illegible]
گشته بواسطه [illegible] که از امت خان داشتند در تحت برجی نقب زده
سوراخ کردند [illegible] قلعه در آمد [illegible]
غازیان چون از [illegible] مخالفان آگاه شدند [illegible] ایشان [illegible] گشتند
کوشش [illegible] از ازبکان [illegible] آمده [illegible]
دروازه [illegible] از ازبکان [illegible] لشکر ماوراء النهر بشهر در آمدند
از اطراف لشکر در آمدند [illegible]
تاراج مال شهریان و قتل و خونریزی مومنان مشغول شدند
[illegible] غارت [illegible] تاراج مردم [illegible] یکی [illegible]

دروازه دیگر [illegible] در دیگر یکی [illegible] که [illegible]
[illegible] نا [illegible] درون با اتمام [illegible] ازبکان تاراج کرده
این واقعه هایله [illegible] در روز [illegible] شهر ذی القعدة الحرام سنه [illegible]
[illegible] چون مردم [illegible] که شهر گرفته شد و ازبکان داخل گشتند [illegible]
[illegible] و اکثر صلحا و [illegible] روضه مقدسه [illegible]
[illegible] ازبکان [illegible] قتال و جدال [illegible] و آخر الامر
[illegible] جهاد نموده [illegible] مقدور [illegible] بقتل رسید [illegible]
[illegible] اکثر مردم [illegible] روضه مقدسه [illegible]
مولانا [illegible] که در [illegible] واقع است [illegible]
[illegible] ازبکان اسیر کردید [illegible]
[illegible] در روضه مقدسه [illegible] آن مکان عالی بود [illegible]
[illegible] بقتل [illegible] نیز بقتل [illegible]
[illegible] دریای [illegible] غرق [illegible] ازبکان [illegible]
[illegible] و خون [illegible]
[illegible] در کوچه [illegible] و خون [illegible]
[illegible] در ازبکان [illegible]
[illegible] بقتل آمده [illegible] واقعه [illegible]
[illegible] و قضا [illegible] ازبکان [illegible]
[illegible] این [illegible]

همگی این قومی که تصرفات و ... نار شود و در بسیار ... و از ... فلیحان

بر ... شد ... اسماعیل و است خان ... حضرت حال ... از ...

صحیح القول صحیح شد که از آن که در ... که اهل بود و در این ...

... و ... شود و چیزی از آن ... بود و ...

و ... سلطان زاده و ... اطلاع یافته ... بر سر کار ... اما موجود

باقی را جمع بود و میان ... سلطان زاده و چون از ...

شد ... کرده ... مولانا ... مولانا ...

احترام و ... بود ... و ...

... الله ... جهان ... کرده مولانا

در ... شاه و ... شیخ زین الدین ...

... الشهدا ... علم او بود

... الشهدا ... فضلا

... بود ... سال ...

جهت ... سید ... مولانا ...

... سال ... شد ... بر سر کار ...

بود ... و ... اول ... احسان ...

... شود و ... سلطان ...

و ... جان ...

... شود ...

از آن به موضعان در آمد و در هیچ اندو زانه فلک اثر در گذشت و افغان از آسمان بگذشتی

در صورت جراحت دلها از گفت و ... انده دلها در رفت ...

قصیده که در باب آنکه نوشته بود جهت آن ثبت شود قصیده ای از تو بسیار باقی

شاه انس جان ● با شهید حفظ خاک خراسان الامان ● ذات پاک از مکاره چون

شهزاده ● طاهر قدسی و باشد خوابگاهت این جهان ● تازه شد اهل جهان را باز اندوه کهن

زین مصیبت که ... ● ای فلک ... ● آوخ

صد هزاران آه و فریاد جهان ● کاشکی گوشم نشنیدی ... ای قرآن

شود این خبر را در جهان ● خاک بادا العدا ... بر سر جمیع خلق را ● شهید شاهزاده

... ● ای فلک کردی مرا محروم از آن ... ● کاشکی ...

... ای ... ● ... سلطان زاده ...

زنده ماند در جهان ● با ایام منتظر احوال شهید ... ● بعد چندین سال ... چون گذشت

... ● ... تو عالم ... بود ● ... صاحب ...

شاه حق عالم منتظر در خدمت ● ... ای شاه دین ای ... جهان ● شاه ...

... شاه ● ... سروری ملک جهان ● ...

گرفت ● ... ● ... خراسان ... ● ...

... جهان ● ... شاه عادل ... ● ...

... ● ای ... این کار ... ● ...

ذات پاک ... ● ...

شاه ما ... ● ... ● ...

شاه جهانست شه زمن • خانجی امور بردار ملک ایرستان غازیان • ای سلاطین عز
شان شه عالم مرسد • می شود از دولت شه کامیاب و کامران • گر زخشم مه
دو روزی شهر مشهد شد خراب • حال شهد باز می آید بجای خود همان • سلطان زاده بعد از آن
واقعه حکومت مشهد مقدس را بیگی از امرای خویش کرده متوجه بلخ گردید چون در آن
تلل و اختلال در آن ولایت بهم رسید و مقدار کلی خراج بلخ بار کرده بمشهد مقدس فرستاد
خود متوجه ماورا النهر گردید • باز آمدن بیت جو [illegible] زنجی • از اتفاقات حسنه
و نوادرات [illegible] [illegible] در اعلام [illegible] در ان واقعه بازمانده در [illegible]
شیخ تاج الدین حسن داد و که غیرت علم و صلاح و نظافت و طلایع در ان [illegible] عرش نشان
از امثال او اوان [illegible] خادم باشی از [illegible] کلید داری [illegible]
بر افراز نمود و نجات یافته باز از زندان سالما صحیحا بملک عراق آمدند و هم درین سال بعد از
سلطان زاده ماورا النهر [illegible] میرزا شاه رخ [illegible] سلیمان شاه که از احفاد امیر [illegible]
امیر تیمور گورکانست و سلطنت ممالک بدخشان در تصرف ایشان است [illegible] بعضی از [illegible]
عبدالله خان آمده [illegible] [illegible] شاه اسلام جلال الدین اکبر
[illegible] سعادت میرزا [illegible] [illegible] حسرات و خصال بولایت بدخشان
رسید میان ایشان و سلطان زاده حرب عظیم واقع شد سلطان زاده شکست یافته [illegible]
اوزبک در ان [illegible] بقتل رسید [illegible] سلطان زاده و قرب [illegible] دیگر از قلاع
ماورا النهر متحصن گردید چون قرب دو ماه [illegible] ذات اشرف در ولایت [illegible]
شده بود و [illegible] دار الشفا [illegible] شفای کامل کرامت فرموده [illegible]
داخل شد و [illegible] بحسب [illegible] زبان روزگار [illegible]

[illegible]

ز [illegible] آن [illegible] ایزد [illegible] ذات [illegible] پناه • در بیان حجت [illegible]
شاه [illegible] و از [illegible] شاهزاده [illegible] المعظم و الکریم شاهزاده محمد [illegible]
و [illegible] نقل کرده چند روز در انجا توقف فرمود و در رای عالم آرای [illegible]
از [illegible] اصفهان در حرکت آمد و [illegible] انسال در انجا [illegible]
از [illegible] [illegible] فرود [illegible] [illegible]
فرود [illegible] کلام [illegible] [illegible] [illegible]
پناه اسلام [illegible] [illegible] [illegible] قرآن مجید نموده [illegible]
گرچه [illegible] [illegible] [illegible] اصفهان
در اوایل محرم [illegible] و [illegible] از [illegible] گرده [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible]
مردم [illegible] [illegible] [illegible] شاه جهان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
آمده [illegible] لشکر [illegible] اقدام [illegible] درین ایام [illegible] حسن بیک [illegible]
قورچی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
ذکر [illegible] [illegible] چون [illegible] عالم آرا و [illegible]
مصروف [illegible] که جمعی از امرای [illegible] [illegible] [illegible]
پناه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] که چون [illegible] [illegible] [illegible]

کرده جمیع امرا رایات عزم و جلال فتح و نصرت و اقبال توجه دار السلطنه اصفهان نموده
اند و بنا انتقال شود اوقات صرف مهمات آنجا کرده و در وقت شاه جنت مکان علیین
آشیان بر زبان الهام بیان می آورد که هر گاه کرم درمیان درخت است میوه
از بیرون نمی توان کرد پس اولا دفع آن سپاه باید کرد اول دفع و دفع مخالفان [illegible]
بعد از آن در دفع ارکان و مهمات خراسان شتابیم هر گاه که لشکر قزلباش
باشند از آن دغدغه [illegible] جنت مکان فردوس
آشیان عمل نموده بر دفع و دفع [illegible] الآخر [illegible]
[illegible] شهر صفر سنه مذکوره که روز [illegible] بود از دار السلطنه قزوین بعزم اصفهان
رایات ظفر آیات در حرکت آمده در کاشان [illegible] نموده توقف جهت احتیاج لشکر و حمل
[illegible] در [illegible] و درمیان [illegible]
در [illegible] و آسمان [illegible] [illegible]
خود را با مرغ کباب [illegible] بر سر [illegible] و [illegible]
دل خود در کباب [illegible]
[illegible]
توقف [illegible] یک [illegible] ایام [illegible]
[illegible] اول شهر ربیع الاخر [illegible] داخل شده در [illegible] دولت خانه بود و [illegible]
[illegible] و [illegible] قرار گرفتند و عیش و کامرانی و عدالت [illegible]
[illegible] ذکر احوال [illegible] چون مدت [illegible]
و [illegible] سال بود که [illegible] سلطان [illegible] و [illegible] کرمان

محی

سلطان [illegible] و حکومت [illegible] بر کرده بود و [illegible]
[illegible] خواجه های کرمان و [illegible] و مرحوم [illegible] را که [illegible] انهار [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] بودند و [illegible] آمده بود در
کرمان دختر خواجه عبد الله [illegible] دختر [illegible] پناه مرتضی ممالک اسلام
میر غیاث الدین محمد میر میران [illegible] کرده [illegible] کرمان [illegible]
[illegible] نوع [illegible]
[illegible] در زمان شاهزاده صاحب [illegible] و چون [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] دفع [illegible] کرمان بود [illegible] اقبال [illegible]
در دفع [illegible] یعقوب خان حاکم فارس [illegible]
[illegible] دفع [illegible]
[illegible] یعقوب [illegible] لشکر جمع نموده [illegible]
[illegible]
[illegible] بیرون آمدن [illegible]
[illegible] یعقوب خان [illegible]
[illegible] بعد از جدال و قتال [illegible]
[illegible] لشکر [illegible]
التماس نمود [illegible] را بر زبان [illegible]
[illegible] بعد از آن یعقوب خان [illegible] کرده [illegible]

از اموال و اسباب بکش بوده بدست در آورده و حواله او را که دفتر میر میران بزد [illegible]
بر ده است و [illegible] بر گشت و [illegible] مصحوب کسی خود و خود نیز [illegible]
معلی با اصفهان فرستاد و [illegible] نجات بخش چند روزی که هم از شغل [illegible] کار دار [illegible]
رباعی را در باب [illegible] گفته منشاء ایشان گردید از غایت غرور و نخوت کلاهی [illegible]
بر زبان [illegible] و وی را [illegible] شده بدان [illegible] نام نهاده [illegible]
که بالای سر [illegible] بود نقل [illegible] دانه [illegible] روزی که [illegible]
شب در [illegible] سر [illegible] یعقوب خان [illegible] سلطان [illegible] سلطانی
قورچی باشی [illegible] بود و [illegible] داشت [illegible]
[illegible] نموده وی را [illegible] فرستاد و از اصفهان کس بجهة تحقیق اموال و [illegible]
[illegible] خان مقرر شد و [illegible] شدند و هم درین ایام بولی [illegible] توجه نموده [illegible]
[illegible] کرده [illegible] شهر [illegible] مذکور [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] و [illegible] حصار [illegible]
[illegible] شهر [illegible] مذکور [illegible] خان [illegible]
[illegible] و [illegible] حصاری که [illegible] بلند [illegible]
بالا [illegible] سکندر [illegible] برجی [illegible]
بر فلک کرده [illegible] شده [illegible]
[illegible] پیک [illegible]
شاه کامیاب مقرر نمود که امرا [illegible] هر کدام از [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] حصار را [illegible] در میان گرفتند و [illegible] یافت [illegible]

و مواضع اصفهان [illegible] هفت هزار پیاده و تفنگچی و جلدار و [illegible]
قلعه حصار مذکور را [illegible] امرا و مقربان پادشاه [illegible]
سپهسالار [illegible] و شاه [illegible] و [illegible] و در مقام قلعه [illegible]
و با طراف و جوانب و دیگر [illegible] فرستاد و احکام [illegible] که پیاده و
تفنگچی [illegible] پنج هزار پیاده و تفنگچی و جلدار [illegible]
و [illegible] حصار [illegible] که در [illegible]
[illegible] خان زمان [illegible] شاه جهان [illegible]
خان [illegible] اقبال [illegible] احتیاج [illegible]
[illegible] غلام [illegible] درون قلعه [illegible] بولی بیک [illegible] بیرون [illegible]
صاحب اقبال [illegible] درون قلعه [illegible] بولی بیک را [illegible]
[illegible] بولی بیک [illegible] و [illegible] آمده [illegible]
و [illegible] خان زمان از درون حصار بیرون آمده [illegible]
سرافراز شد و [illegible] احوال [illegible] و [illegible] بولی بیک [illegible]
[illegible] و بولی بیک [illegible] مذکور [illegible] از حصار بیرون [illegible]
[illegible] اقدس سرافراز شد شاه سلیمان مکان [illegible] خان زمان [illegible]
[illegible] غلامان [illegible] درین سال
[illegible] غلامان [illegible] مکانی [illegible]
مبارک شاهزاده [illegible] سلطان حمزه میرزا [illegible]
[illegible] کرده [illegible] مطهر [illegible] دفن نمود اللهم [illegible] الشهداء [illegible]

وهم درین سال مولف کتاب نقل نعش تشریف غفران پناه امیر شمس الدین محمد صدر که سابقا ذکر بعضی از محاسن
حمیده و اخلاق پسندیده آنحضرت رفت چون در مزار متبرکه امامزاده معصوم علیه و آبائه
التحیه و الثنا برسم امانت گذاشته بود بدار المومنین قم فرستاده و در روضه مقدسه منوره
منوره سیده معصومه بنت فاطمه علیها السلام و التحیه نزدیک بحرم محترم مدفون گشت
علیه من الله رحمه و مغفره و اسعده و هم درین سال ابراهیم خان ترکمان از حکومت ساوه و درجز
خان [illegible] از حکومت طهران معزول گشته ساوه و [illegible] سلطان [illegible] و طهران بحسین
علی سلطان [illegible] شد و هم در اواخر این سال حکم قضا [illegible]
شرف صدور یافت که نواب عالیجاهی مقرب الخاقانی خان [illegible] صدارت
[illegible] که از جانب بنده گان اشرف [illegible] خلد الله ملکه [illegible]
مهر [illegible] احکام [illegible] لازم الاتباع زیند **سال چهارم از سلطنت [illegible] خاقان**
[illegible] و نصرت [illegible] نوروز [illegible]
چهارم شهر جمادی الاول سنه [illegible] و خمسین [illegible] شاه کامران [illegible]
دار السلطنه اصفهان [illegible] نوروز [illegible] جشنی عظیم [illegible] امرا و اعیان
و وزرا و مقربان هر کدام [illegible] نظر اشرف [illegible]
و اجناس و نفایس [illegible] شاه عالم پناه [illegible] و رعایا [illegible]
در هفته دو روز در ایوان [illegible] جهان [illegible] حکم [illegible]
[illegible] زمانه از عدالت آن عادل زمان [illegible]
[illegible] چشم [illegible] از مهمات [illegible]
اصفهان [illegible] رای عالم آرای [illegible] مهمات [illegible]

قزلباش [illegible] محمد خان [illegible] کاوش [illegible]
حاضر [illegible] الامر [illegible]
اصفهان حاضر [illegible] خان [illegible] و [illegible]
بقدم بوسی سرافراز گردید و هم درین ایام [illegible] العلیه العالیه [illegible]
که از [illegible] و [illegible] الدین [illegible]
خلافت [illegible] و [illegible] رسید و [illegible] در مهمات [illegible]
[illegible] و [illegible] فرخاند [illegible]
[illegible] وی [illegible] احکام
[illegible] و مطالعه [illegible] الاطاعه [illegible] و درین ایام [illegible]
[illegible] صبح و [illegible] شاملو و [illegible]
اصفهان [illegible] شاهزاده [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] اسمعیل میرزا که در قلعه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] اصفهان [illegible] اصفهان [illegible]
در قلعه [illegible] اصفهان [illegible] سلطان [illegible] محافظت [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] و هم درین سال [illegible]
[illegible] العلی [illegible] ذکر اوصاف [illegible] اخلاق الحمیده
[illegible] سرافراز [illegible] العباد [illegible]
[illegible] در علم [illegible]
[illegible] مصروف و معطوف است [illegible]

وموافقت جبلی سادات رفیع الشان علیه رفعت نشان نقابت نسب برکات حالی صفات

که با وجود علو نسب و حسب در ملک قهستان مخصوص‌اند این خانه‌دان که [illegible]

انتظام و وابسته [illegible] اخلاص و دولتخواهی و [illegible] دعاگویی با اعظام و اعداد [illegible]

ذوی الاحترام اشتیاق [illegible] این دودمان ولایت مکان بوده‌اند [illegible]

ظاهر و نمایان بوده‌اند بنابر رعایت حقوق اخلاص و [illegible] سیادت و نقابت پناه

[illegible] نقابت [illegible] افاضت پناه حقایق و معارف آگاه شیخ الاسلامی

[illegible] السیاده والنقابه الافاده و [illegible] که [illegible]

تخصیص [illegible] و [illegible] ارزانی [illegible]

[illegible] مجالست [illegible] این [illegible]

[illegible] ملتمس [illegible] از [illegible] مخصوص [illegible]

[illegible] سیادت و نقابت پناه که [illegible]

در ایام [illegible] اللازم الامتثال [illegible] مراتب [illegible]

واقع گردید [illegible] سیادت و نقابت پناه را مشمول [illegible] شاهی و

مراحم والطاف بی پایان پادشاهی گردانیده [illegible] و انعامات [illegible]

[illegible] انعام ان سیادت و [illegible] پناه را [illegible] فرمودیم [illegible]

و [illegible] بلوازم دعاگویی دوام دولت [illegible]

ظاهره که ذکر مراتب [illegible] سیادت پناه [illegible] قیام و اقدام [illegible]

[illegible] [illegible] السما [illegible]

فرمودیم که سادات عظام [illegible] اسلام و حکام عظام و کارپردازان [illegible]

وکلا و عمال این ممالک محروسه [illegible] و کرمان که موطن [illegible]

ان سیادت و نقابت پناه است [illegible] سیادت و نقابت پناه [illegible]

[illegible] شاهی و [illegible] و [illegible] شاهی [illegible]

[illegible] از [illegible] ان نقابت [illegible] که [illegible]

دین و دولت [illegible] و [illegible] از [illegible] در جمیع [illegible]

[illegible] امور [illegible] عالی [illegible] و [illegible]

نواب همایون [illegible] سیادت [illegible]

[illegible] داری و [illegible]

[illegible] قواعد [illegible]

[illegible]

[illegible] نواب کامیاب

همایون [illegible] ان سیادت و نقابت [illegible]

[illegible] امور دین و دولت و مهام ملک [illegible] ان سیادت [illegible]

نماید [illegible] نماید [illegible] کمال التفات و توجه [illegible]

[illegible] دولت [illegible]

[illegible] [illegible] از [illegible] خراسان [illegible]

[illegible] سلطنت [illegible] از خراسان [illegible]

[illegible] سرگردان [illegible]

خود را مصروف نظر کیمیا اثر پادشاهی جهان [illegible] و از فتنه‌های باطل [illegible] حافظ [illegible]
چرا که از قوم ملکان زمان بود و نجابتی در ذات او بود [illegible] بعد که جران [illegible]
پهلوی [illegible] که [illegible] قوم ملکان را [illegible] [illegible] عالی [illegible]
[illegible] مردم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ذوی القدر و اقایان [illegible] از میان [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] بوده و از هر طبقه و طایفه و سلسله [illegible] هرچه [illegible]
آورده و اموال و اسباب بسیار از آنجا گرفته و باعث اختلاف [illegible] و [illegible]
[illegible] [illegible] گرد و [illegible] [illegible] تمام [illegible] چون [illegible]
[illegible] [illegible] قلعه و [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] زوال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
یکسان [illegible] قلعه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] در ممالک ایران [illegible] [illegible]
[illegible] دار الصفا [illegible] شاهزاده سلطان ابراهیم میرزا [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] عمارت [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible] [illegible] [illegible] خان [illegible] ویران کرده
[illegible] عمارت [illegible] [illegible] قلعه را [illegible] [illegible]
[illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] و وزیر نوماه و [illegible] شاه عالمیان از دار السلطنه
اصفهان [illegible] حسن [illegible] [illegible] خان [illegible] [illegible]
عالم پناه حاضر گردانند [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
و انفعال [illegible] روی آمدن [illegible] درگاه عالم پناه [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
امور [illegible] خراسان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] درگاه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] درگاه عالم پناه [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شاه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شعبان المعظم سنه مذکوره از دار السلطنه [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
از [illegible] حرکت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] جهان [illegible]
خان [illegible] [illegible] [illegible] حرکت [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
عالمیان ممالک فارس [illegible] [illegible] مردم [illegible] جامع [illegible]
و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] قلعه [illegible] [illegible] شعبان المعظم
سنه مذکوره [illegible] [illegible] [illegible] مذکور و مردم [illegible] [illegible]

رسانیدند این خبر باردوی همایون رسید [illegible] این خبر در کرمان باردوی همایون شاه
بابانات طغرابات از ییلاقات انجا بیلاق قمر زند که رشک صحرای بهشت است
و شکار آن ییلاق در ربع مسکون از ریحت و هوا و کثرت شکار و صفای آب [illegible]
فرموده روز [illegible] چهار دهم شهر مذکور بدار الفرار شریف رسیده چون [illegible]
فرموده بودند و حکومت شیراز را [illegible] حسن خان قاجار [illegible] و جمیع امرا و
[illegible] با امرا و اعیان شاملو مقرر شد که بر قلعه اصطخر [illegible]
نمایند و [illegible] در درون قلعه [illegible] نظم سپاه ظفر [illegible]
[illegible] دست [illegible] انقلاب [illegible]
شعر [illegible] ستاره [illegible] ز بالای [illegible]
محکم بنیاد [illegible] عمل [illegible] طواف [illegible] دامن کوه [illegible]
سپهر [illegible] اسمان [illegible]
خورشید [illegible] اردوی همایون [illegible] بمنزل [illegible] زمین [illegible]
نزول نموده صحرای انجا [illegible] کثرت [illegible] لشکر و سپاه [illegible]
نظم ز بس کثرت خلق و جوش سپاه سراپرده و خیمه و بارگاه جهان [illegible]
دور گرد [illegible] سپاه [illegible] لشکر از اطراف و جوانب
بلاد و امصار در حرکت امده [illegible] ییلاق جمع شده سپاهی بعدد قطرات امطار [illegible]
و ذره [illegible] شعر [illegible] تیغ زن چون [illegible] صف شکن چون [illegible]
اردوی همایون جمع گشته اعلام [illegible] شیراز [illegible]
شعر [illegible] ان سپاه گران [illegible] گیتی گران [illegible]

زمین [illegible] اردوی [illegible] خرامیدن شهزاده [illegible] کاه و [illegible]
[illegible] چون اراده شاه جهانبان ان بود که اول بالکا و کوه گیلویه رفته جماعت [illegible]
را که [illegible] در ان محال [illegible] از تیغ سیاست ازهم بپاشند قاید اقبال شاه جهان
پناه [illegible] و طهماسب قلی سلطان ولد امیر [illegible]
سلطان که [illegible] گرفتار شده او را بدرگاه [illegible]
در [illegible] بقتل اوردند و [illegible] الکا و کوه گیلویه [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] بجانب خراسان [illegible] در دامغان گرفتار شده [illegible]
[illegible] دو ماه [illegible] اردوی [illegible]
ییلاقات بواسطه [illegible] شیراز [illegible] افتاب جهان [illegible]
در [illegible] شعر هوا [illegible]
چون [illegible] شاه [illegible] سلطان [illegible] علیه الصلوة و السلام
بجانب خطه فاخره شیراز توجه نموده [illegible] رود [illegible] عمارات [illegible]
اثار [illegible] که از بناهای پادشاه مرحوم عضد الدوله دیلمی است [illegible]
در محل [illegible] دار الملک شیراز امده مردم
و ولایت مراسم استقبال [illegible] بجای اورده شهر و بازار را [illegible] بسته بودند
روز جمعه بیست و چهارم شهر مبارک رمضان سنه مذکوره ساعتی که [illegible]
شد داخل گشته در منازل ابراهیم خان ذو القدر که از سایر منازل ان شهر [illegible]
نزول اجلال فرموده تتمه ایام رمضان [illegible] گرفته بعد از عید [illegible]
اشتغال فرموده [illegible] در ایام [illegible] قلی خان ولد [illegible] حسن خان [illegible]

در این ایام شاهقلی خان ولد خلیل خان نخجیر بیک حسن جان قلی رسید و هم در این ایام پیشکش و تحف فراوان از اسبان تازی بسیار و زر و نقایس بسیار از جانب امرا عربستان و حویزه و دارا بجرد اشرف رسید چون از ییلاق کوه نک [illegible] به حضرت المخزن العلیه العالیه جمشید بیک غلام خاصه که جهت نظم و نسق کرمان از بندر که حیرات [illegible] یوسف سلطان فرستاده بود ذی الحجه نجیب خان نظم امور و رفاهیت در امور آن [illegible] خیری داشت و منتظر معاودت او بود و قلعه در کرمان ساخته اراده و تحصین در آن نموده بود خان زمان حضرت خاقان جهانیان شاه عالمیان [illegible] خان جهت طلب که خود بکرمان رفته کار او طایفه افغان که بر او اشتهه بر درگاه آورده واکر راه مخالفت پیش گیرد جنگ نموده به دست او آورده بدرگاه او برادر وی بشهر روان شد با اقبال خان زمان سعادت مساعد ظفر همعنان فرماندهان از روی صدق و صفا و اخلاص در اواخر روز جمعه ۲۸ شهر شوال سنه هزار و از شهر بیرون رفته چه جهت که در فراکنار الانوار شیخ مصلح الدین سعدی علیه الرحمه چند روز توقف نمود و از آنجا اقبال شامل روانه کرمان شد چون با لشکر مذکور در حوالی لشکر افغان ر بیرا رجیع شده بوسف سلطان از اهمیت افغان زمانی چاره ندید لشکر ندید و چند روزی در قلعه تحصن شده بالاخره چاره ندید جز امان و اطاعت و طریق مصلحت مصلحان جسته و دفتر [illegible] در میان انداخته حضرت خان عالیشان فرستاد و خان بر ملازمت وی را حبذ و دل داشته تعهد نمود که در خواه گناهان وی از درگاه جهانیان نموده گذارد که بوی آسیبی نرسد و بر صدق این قسم یاد نموده که او را دلجمعی تمام سر براهی عرض کرده و خود داخل قلعه رفته با او ملاقات نمود و او را از قلعه بیرون آورده چند روز در کرمان جهت انجام مهام آنجا توقف کرده جهت امرا الاعلی کرمان بویچی یان

افشار

افشار که در بسته ور بعفت شده و بعضی از محال انجا مثل قصبه جیرفت با اسمعیل سلطان البیلو که فراه در او بود و پاره ای محال خاصه شریفه منسوب شده و امرای مذکور در محال آنجا توقف کرده جانشان زمان یوسف سلطان را بر داشته فرمان شاهانه روانه درگاه عالم پناه کردید و دیگر باره از شرف عتبه بوسی سرافراز گردید و التوفیق فی جمیع الامور من الله القادر المجید ذکر قضیه بدیع الزمان میرزا در خراسان و قضیه سیستان چون اکثر بلاد خراسان بحوزه تصرف ازبکان در آمد سلیمان خلیفه ترکمان در قلعه تون محصور بسر می برد و خبر یافت که مردم سیستان باغی شده فی الفور بجانب سیستان روان شد نعیم خان ازبک که در آن اوان در خراسان بود کشته چهار صد از ازبکان متفرق کرده که بتون آمده آن قلعه را محاصره دهند و ازبکان باغ استان تون قرار گرفته بودند در حوالی خبر سلیمان خلیفه رسید که جمعی از ازبکان بتون آمده اند از سر سیستان رجوع کرده بعزیمت قتال نمود و رسید سوار و پیاده و نوکی همراه داشت چون نزدیک باغ استان رسید و از ازبکان رسید نصف شب بود که ازبکان بیرون آمدند و جنگ در پیوست سلیمان خلیفه بجنگ یافته با سواران بعلعه رفت و پیاده ها دستگیر شدند و بدست ازبکان بقتل رسیدند مصطفی سلطان که بیک کور و فرح طبس گیلکی محسوب بود و چون خبر شنید یراق کرده عزیمت تون نمود از ازبکان چون آن خبر شنیدند که او از طبس بجنگ ایشان می آید عزیمت استقبال او کردند و چون بقریه سیاق که یکی از قرای ولایت قاین است فی مابین تون و قاین واقع شده تلاقی طرفین اتفاق افتاد رسید نماز عصر بود که شروع در جنگ نمودند تا هنگامی که هر یکدیگر غالب نشدند تا شب تیره چون شاه خورشید چهره فرو رفت و آمد از سر فلک سپهر شبیه ظلمت ظلام نبرد که نتوان زهم بیک بیک فرق کرد فرو داند از دو جانب سپاه حوشنر زبان

کلبه خواه چو صبح از میان تیغ کین برکشید دم از دم شام را در کشید
جهان گوه برزو چند افتاب سرشته جوبان در آمد ز خواب نهنگ خانه را جام
درجبل شد و سنان چشم خورشید را میل شد و ز مرغان خونین هوا را دم شد
در هوا را خورشید کم شد و سینه چند و قد پیکان کران نسی ماند و پیکان چند
در اق در همان شب مصطفی سلطان کس نزد سلطان خلیفه و کس نحابد نزد شاه قلی
سلطان ترکمان فرستاد و ایشان را واقف ساخته اتفاق در همان شب سوار شده
نعره مصطفی سلطان بیرون آمدند علی الصباح که مردم مصطفی سلطان و ازبکان از دو
طرف دست به شمشیر و سنان و تیر و کمان زدند از پیاده های مصطفی سلطان تفنگ
بسیار بر ازبکان ریخته در بین شاه سلیمان خلیفه و شاه قلی سلطان نیز با لشکر
رسیدند و ازبکان را باتفاق مصطفی سلطان در میان گرفتند و در اول
معرکه بقتل رسید نعیم خان که در قلعه طبس بود و سلطان علی خلیفه شاملو را محاصره
چنان شنیدند که امرای مذکوره مشغول گشتند و ازبکان را که تیوغ قلعه بودند
انها بقتل رسیدند از بیم آنکه مبادا امرا برسر او آیند از پای قلعه برخواسته
شد و سلطان علی از قلعه بیرون آمد و باتفاق فتح و موازی دو
او را بقتل رسانیده برگشته با امرای نصرت شعار ملحق شدند چون قبل از ان میر محمد
ترشیزی و میر جمال عرب با میر محمد ازبک را در قلعه کرات ترشیز محاصره نموده
بودند امرا صلاح در ان دیدند که بعد از فتح طبس ترشیز را از نوبت ازبکان پاک
گردانند امرا بر سر ترشیز آمده با یکدیگر در گرفتن قلعه کرات اتفاق نمودند ازبکان چون
دیدند که لشکر بسیار دور قلعه جمع است قلعه را گذاشته میان گرفته اند و انسند

ترقدار

تاب مقاومت نیست نصرت کار و تغنی اسبحات قلعه زدند امان طلبیدند و میان خان
قزلباش که در آن روز ازبکان گرد تند گذاردند و سرخود گرفته از خراسان بیرون روند
و مطلقا ازبکان از قلعه بیرون آمدند خان پاس داشت با کرسی بقتل رسانیدند چون
نعیم خان جهودر امان شده سانید را به و خرابات و سه هزار نفر ازبک بر سر او هیچ
خود را در ان اثنا که والی ترشیز رسانیدند و در کور نعیم خان در حوالی ارقند
امده و امثال از قلعه میاندار و لشکر شدند ازبکان آب از سر
بسته مدت کشید و دیگر جای ایشان الافغان ایشان آب نخورده
روز رسانیدند علی الصباح جلادان جنگ در جنگ ده
کشتن و کوشش نموده و بر فرق کاشمر دخان آن گروه بر انگیخت
ان فرض اهدا سوختند در حرم خاک بر سر طلبکی که بعت بر شکی
بیلوانی نمود و در مرغ تبریزی که از دست و تن شمشیر در بر و دوی
سینه امرای کشود و محمد سلطان را در میان خلیفه بتفنگ شد و سلیمان خلیفه
بر سر وی کشتن بقتل رسانیدند مصطفی سلطان کس لشکر او با شش نفر فرار نمود
طبس کس وقت محمد سلطان برسته حال بر دل رجب زان ... گاه ولایت
خبرات تم پسر ... که زبرت به بعد حالات شد با ولایت سلطان
سرکرده و بهرام امرا و سلطان علی خلیفه شاملو بجانب طبس بسیار رفت بعضی شیراز را
سپاه خراسان دعوای نمودند و از میان مردی بیرون آمدند قریب دو هزار
سوار و پیاده و در این معرکه بقتل رسیدند ازبکان ... اکثر نعیم خان بجانب
و با هزار رفت و این واقعه در ماه رمضان سنه مذکوره بوقوع انجامید و هم در این

محمد پاشا بحکومت بغداد امیر جغال اغلی معزول گشت محمد پاشا چاوشی بعنایت از حضرت
الملک قدیر از دولت [illegible] دو کرت اخلاص خود را عرضه داشت نمود و چاوش [illegible]
روز چهارشنبه سیم شهر ذی الحجه بدرگاه دولت قبه بوسی استان [illegible]
مشرف گردید نوازش و رعایت یافته مراجعت نمود و هم درین سال جعفر پاشا حاکم
تبریز بواسطه بعضی جرایم که با امرای سرحد شاهی نموده بود حسب الامر در [illegible]
گشت جعفر پاشا بجای وی حکومت گشت ذکر سوانح احوال عهد حضرت بدیع الزمان
و گرفتاری قزلباش که مانند ملک [illegible] سیم [illegible] سنگ [illegible]
زده [illegible] که بعضی از ان محاربان رسید وقوع جنگ [illegible]
از هر جانب بر [illegible] افتاد [illegible] کی از قتل و [illegible]
بران [illegible] نگذرانند [illegible] تیر [illegible]
حضرت [illegible] بعقوب خان [illegible]
قلعه [illegible] از [illegible] در قلعه [illegible]
تمت [illegible] و گرچیان [illegible] بحصار [illegible] باولی [illegible]
[illegible] که گوش [illegible] از قضای [illegible] بیرون خواهد [illegible]
استحکام قلعه [illegible] هاتف غیب مضمون ان الموت الذی تفرون منه
فانه ملاقیکم گوش هوش او رسانید و هاتف لاریب [illegible] کم الموت ولو کنتم
فی بروج مشیدة [illegible] بود [illegible] از [illegible]
[illegible] بعقوب خان [illegible] که [illegible] بودند
[illegible] و در دماغ ایشان [illegible]

در قلعه [illegible] و [illegible] کشف [illegible] یک [illegible]
از [illegible] بر [illegible] در باب [illegible]
[illegible] نوشته [illegible] سال [illegible] گذشته [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible] قلعه [illegible] نظم [illegible]
[illegible] از فلک [illegible]
[illegible] از [illegible] بود [illegible]
[illegible] بود [illegible]
زبان کرده [illegible] در [illegible]
[illegible] از انکه [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] و کثرت [illegible] نظم [illegible]
[illegible] احوال وی [illegible] نظم [illegible] صفات سلاطین [illegible]
[illegible] بود [illegible]
[illegible] [illegible] اند [illegible]
[illegible] حضرت رسالت [illegible]
[illegible] حضرات ائمه معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین [illegible]
[illegible] که [illegible] کار [illegible] بوده
بیت [illegible] اگر کار [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] دولت [illegible] پناه [illegible]
[illegible] زبان [illegible] که [illegible] وجود [illegible]

باعث حیرت و تعجب است و این دعاگوی چهار روایت صحیحی است شاه جهان بر زبان
الهام بیان گذرانیده که دعا بدرجه قبول مقرون باد که باعث شده و فساد و غالی
چه باشد دعای اجابت اثر اسلام پناه رحمت شرف ظهور یافته بود ... اصلا
لامر الاعلی شرف زیارت مزار کثیر الانوار امامزاده واجب الاکرام شاه میر علی حمزه
کرده آن بلده فاخره را واقف است که زیارت مزار شریف مکان شریف و محل اجابت
دعا است شده از روی رقت جهرا دعا نموده بر ضریح مقدس که مقدس یعقوب را
دعا کرده [illegible] دعاهای که رب ارسیده بوده مستجاب شده این جواب ...
شهر ذی قعده بوده بعد از مدت ... اثر آن ظاهر شده ... که هر کجا قدر
عز و جل واقف باشد ... مجلس ... [illegible] با فدا ... هر کجا هستی
... [illegible] چون قرب ... ماه گذشت و دعا ...
و ... [illegible] ... که بعضی از ایشان در جواب ...
... [illegible] ... و جلال ...
بعراق نماید در این شاهنشاه کامیاب ... فارس را بنیاد ...
و ... [illegible] ... خاقانی ... [illegible]
... القدر را ... علوم ... یعقوب خان ...
... [illegible] ... یعقوب خان ...
... [illegible] ... میرزا ...
خود را بدرگاه عالم پناه ... شاه عالمیان ... [illegible]
و ... [illegible] ... میرزا جان ... [illegible]

پای ... [illegible] ... جمال مقرون بکمال آن ... خصال را معروض داشته
... [illegible] ... یعقوب خان ... میرزا
جان بیگ بعد از چند روز که در شهر در ملازمت اشرف بود ... [illegible]
رفت وی از قلعه بیرون آمده روانه درگاه عرش اشتباه گردید ... بیرون از قلعه
زبون ... [illegible] ... شاهنشاه ... جنگ ... قدر
... [illegible] ... در ... آن ... روز
... [illegible] ... یعقوب خان داخل شهر شده مراحم ... تفقدات ... خسروانه ... [illegible]
گردید ... [illegible] ... شاهی ... [illegible]
... [illegible] ... لطف ... خواه ... [illegible]
از ... [illegible] ... نوروز ... [illegible]
... [illegible] ... اقبال ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible] ...
چه ... [illegible] کسی که ... از روزگار همان کند کش باید بکار مصطفی بیگ ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... یعقوب خان ... [illegible] ... روزگار ظاهر ... [illegible]
عنایات و مراحم خسروانه ... [illegible]
شهر مذکور ... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]

نمود و ضیاء الدین خان حسب الامر الاعلی جهت ضبط اموال و جهات ... بر سر قلعه قهقهه ابو القاسم بیک
حاکم پارسی مدان با برادران بیک حاکم پارسی مدان مزبور و مختار سلطان تکلو که بقلعه ...
بودند بقتل رسیدند که تیغ سیاست سلاطین بودند در عالم خاک ...
و هم درین ایام حکم قضا نفاذ شرف صدور پیوست که حسین بیک محمد و ...
و حکام [illegible] ابواب در آمده و هم درین ایام حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت
سلطنت خان احمد والی گیلان که با حقیقت ... و مساعی ... از اغراض ...
از درگاه عرش اشتباه ... گردان شده گیلان را مامن خود ساخته اند در روزی که
بمضمون حکم اشرف اطلاع حاصل نماید خصوصا محمد شریف خان ... و ...
عالم پناه فرستد و اگر غیر از این بخاطر رسانیده باشند که با سپاه ...
نهب در ان ملک ... مد انجا خواهیم آمد و کس بجهت قتل ... خان ...
والد محمد خان صاحب ... خان شرف الدین اغلی تکلو که در قلعه ...
مقرر گشت و ایشان را بقتل رسانیده سرهای ایشان را بدرگاه آوردند و ولی ...
دارو ... اصفهان که ... خان ... خان ...
... و درین ایام بقتل ... رفتن ضیاء الدین خان بر سر قلعه اصطخر ...
چون از قتل وی آگاه شده خود را بقلعه رسانیده در قلعه را بست ضیاء الدین خان و سایر ...
در قلعه را که چند روز در گشتن و کوشش مینمودند بعضی از غازیان سپاه منصور را
از یکجانب قلعه راه ... خود را درون قلعه رسانیدند ... که در قلعه بود ...
کرده ... را بدرگاه عالم پناه فرستادند در روز چهارشنبه دوم شهر محرم الحرام
... تسخیر قلعه شد ... در قلعه شد باز یازده روز ...

از در کرج ... شاه جهان و ... حضرت اعلی العالیه مقصود بیک ... جهت ضبط قلعه اموال
و ذخیره آنجا فرستاد نظم صبح ظفر از شرق امید بر آمد اصحاب ...
بر آمد ... آمد ... الفتح که مقصود جهان بود بر آمد آنگاه ...
سپاهیان ... قلعه شده ... سپاه ... نظم ...
شاه کرده ... روان شد ...
در ... سواران ... جلوه گر ...
سواران ... روان ... آفتاب ...
کامران ... تخریب قلعه ... نموده ... اطراف ...
قلعه ... آمده ... عمارت و آب ...
گردند ... که ... مردم ...
بود ... تصدیق ... تسلیم ... سلطان که ...
شاه ... سلطان ... گفتگو ...
... صلح ... لشکر ظفر اثر خراسان ...
عازم ... گردد ... عراق درین سال بواسطه ...
بوده ... ییلاق ... قشلاق ... همایون عالی ...
اعلیحضرت جهان ... بواسطه ... از ستم و ظلم ...
کشیده ... از اردوی ... لشکر ... ملک ...
... توقف ... بواسطه قشلاق اردوی همایون
باعث ... پریشانی ایشان گردد ... در قشلاق ...

قیامی درنمود که قریب هزار تومان بواسطه عمل اعمال که تشخیص فرموده اورده بود ودر ان
مملکت بیرون رفته بود ومجلس ترکمانان برکه کاهی تجدید و بواسطه اکثر محلات
خالی از نزول بود ودیگر خصوصیات وزوایای انجا بی ازجمله بابت لطافت و نظافت
آب و هوا وکثرت میوه های بسیار بی طلبه و فضلا و ان بلده جنت اساس لا تعد ولا تحصی
چنانچه اکابر صادق و محققان صادق گفته اند   چه مصر و چه شام و چه بر و چه بحر
رو ستانند و شیراز شهر   سبحان صادق و جمیع سناسان عاشق بوده
شهر محرم الحرام سنه مذکوره جنت شیراز ساحت کرده و شاه جمجاه باسپاه از شهر بیرون
در جانب صحرا اعلیه که پیوسته محل نزول سلاطین نامدار و خواقین دوران بوده
وقریب بیست روز در انجا توقف فرموده و هم در این ایام حسن علی سلطان
ولد مراد خان بسبب اسباب که محرران لائق سیاق کتابت شرح تفصیل نرسید
وقریب ده روز صدا افتاده و محمد قلی خان که حاکم همدان بود معزول گشت
او بسا بود ز منزلش مأمور گشت حسن شاه عالمیان در اصفهان قرار داده بود دیگر
بسیر بره توجه فرمایند رای جهان آرای چنین اقتضا فرمود که خود از شیراز بدار
دار العباد یزد رفته چند روزی سیر و شکار الخطه یا کبیر و بلده را فتح کرده
از انجا بدار السلطنه اصفهان روند وارد و دو همایون همراه اعتماد الدوله
لطف الله بصوب اصفهان در حرکت آمد شاه با کثر سپاه و فوز روز
نهم شهر محرم سنه مذکوره از بیرون شیراز روانه دار العباد گشتند وارد و
سه روز بعد از ان روانه اصفهان گردیدند شاه عالم پناه در روز
ستم فرستند از شیراز بیرون یزد شدند و از ده روز در ان بلده جنت

درمود نمودند و در انجا نواب اقبال پناه جلالت مآب که از اعیان خطه اردوباد است
و برادران وزارت دو همایون بمنصب اقدام داشت از دو مدت
سال بوزارت کل ولایات کرمان مأمور بود و در علامت تعیین خویش فالی
افتاده و باستیفای دیوان اعلی سرافراز گشت و حضرت میرزا اشرف صدر اصفهانی که
پیش خدمت الماس داشت و ازان تاریخ الی غایت باستیفای ممالک محروسه
مشغول بود معزول گشت شاه عالم پناه روز جمعه بیست دوم شهر صفر از یزد بیرون
رفتند و هشتم بیست دوم شهر مذکور بدار السلطنه اصفهان نزول اجلال فرمودند و ده
روز در اصفهان توقف فرموده متوجه احوال رعایا و تحقیق عمل عمال انجا شده بعضی
اعمال بکار که زیادتی و ستم بر رعایا کرده بودند از احوال سپاه
فرمودند و نواب اقبال آثار الحاج علی دولت آبادی که منصب عالی
آن شاه جهان پناه اقدام داشت و از اعیان ملک اصفهان بود و در
قمی توقف داشت بقانون زمان دستور اوانست مأمور گشت که در دار السلطنه
توقف کرده محاسبات گذشتگان طلبیده و فراغ جمع و اخبار بسال آینده
از عقب روانه درگاه عرش اشتباه گردد و امثال لاامر انقطاع نافرمود
که منزل اول است در رکاب ظفر انتساب آمده شاه عالم پناه را در منازل خود
اورده مراسم غلامی و لوازم بندگی بجای اورده و در روز پیشکش و مهمانی
نموده شاه عالم پناه از انجا روانه نطنز شده و در انجا نیز توقف نموده جهات
استقبال فرمودند چهار شنبه چهارم شهر ربیع الاول و شدت سرما و برف دار السلطنه
تمام فرمودند از نطنز کاشان و از کاشان نیم و از قم بساوه و ازانجا بدار السلطنه

نمودند

چنان تقریر نموده اند که مرکب سبک عنان بادسم اسب آن آگاه رکاب همایون رسید

و سپهر سوار گردون رکاب از همراهی [illegible] شدید بر ما نشد او عاجز میگردیدند

پنجشنبه بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه مذکوره بمقر سلطنت و اقبال داخل شدند و تماشای

آیین اشتغال نمودند و بقیه آن سال فرخ فال را در قزوین قشلاق نمودند بعیش و

کامرانی گذرانیدند **نظم** نه خضر رای سکندر ضمیر / فریدون علم خسرو جم سریر نکرد

انچه او کرد در عزم و جزم / نه حاتم به بزم و نه رستم برزم / و هم درین ایام

یعنی روز پنجشنبه دوازدهم شهر ربیع الاخر سنه مذکوره مهدی قلی خان چاوشلو که [illegible]

حضور سلطان حیدر [illegible] روم برده بود مراجعت کرده بپای بوس سرافراز شد

و کتابتی که پادشاه اسلام خواندکار [illegible] کامیاب [illegible] رکاب ظل اللهی [illegible]

و صلح و صلاح و استحکام مبانی آن نوشته بود [illegible] یازدهم شهر مذکور

در ایوان چهل ستون خوانده شد و حقیقت احوال و قرار داد نمودن سرحد [illegible]

معروض مقربان بارگاه عزت و جلال گردانید و هم درین ایام خجسته فرجام شاهزاده

احتشام را پسری شد موسوم بسلطان حسین میرزا [illegible] ولادت وی اول شب جمعه

چهارم شهر جمادی الاول سنه مذکوره بطالع [illegible] باقی قزوین و هم درین ایام

بعضی از امرا فرار نموده بگیلان و رستمدار رفته بودند خصوصا محمد شریف خان [illegible]

و مرتضی قلی سلطان شاملو [illegible] بدار السلطنه اورده بقتل رسانیدند **نظم** [illegible]

چرخ و سپهر بجون کسان [illegible] / وفا و مدارا از گردون مجوی / که [illegible]

تندخوی / و هم در اواخر این سال بواسطه اختیار ساعت [illegible] بجانب خراسان شاه

عالمیان از دولتخانه مبارکه بیرون تشریف [illegible] سعادت [illegible] که در ربع مسکون [illegible]

زوال جلال نمودند و هم در اواخر این سال خان [illegible] بمقرب خاقان صاحبقران [illegible]

[illegible] و خان مرخص شده متوجه تسخیر ممالک خراسان گردید و مقرر گشت که محمدی خان

تخماق تکلو بیگلربیگی چخور سعد و ایروان و [illegible] مهر دار و [illegible] سلطان حاکم [illegible]

فرخ خان [illegible] حاکم کرمان [illegible] و سایر امرا قاجار و بعضی [illegible] لشکریان [illegible]

و امصار از خراسان و عراق و کرمان تابین وی بوده بخراسان روند خان [illegible]

روز سه شنبه نوزدهم شهر جمادی الاول سنه مذکوره از شهر بیرون رفته بعد از چند روز

کوچ بر کوچ متوجه الکاء خود طهران و سمنان گردید و در انجا لشکر خود را یراق کرده در غره

شهر رجب المرجب متوجه خراسان شد چون سال [illegible] باتمام رسید [illegible]

تمام نمود بعون الله الملک المعبود نود و سه سال تمام از سلطنت [illegible]

مرتضویه که زمان ظهور موعود متصل گردد همت تحریر [illegible] از مساعدت روزگار [illegible]

[illegible] در [illegible] احوال جهان [illegible] احوال و [illegible]

بخت جوان و روزگار با فرمان آن شاه جهان [illegible] امن و عدل و امان [illegible]

از مرحله [illegible] که روزگار [illegible] سالهای بسیار [illegible]

بسر برکامرانی بتمکین بوده [illegible] در خلال [illegible]

در [illegible] نصف [illegible] کتاب [illegible]

اللهم **نظم** [illegible] / اگر سرو [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] / [illegible]

اختتام کلام بدعا اولی   ای نوبت تو گذشت از چرخ برین   بی نوبت تو
مباد عالم نفسی   آوازه نوبت بهر جا برساد   لیکن برساد از نوبت نفسی

تمام شد تاریخ پادشاهان اسلام بعون الله
الملک العلام والحمد لله رب العالمین وصلی الله
علی سیدنا محمد واله الطاهرین برحمتک یا ارحم
الراحمین کاتب الحروف ابو علی الحداد [illegible]

تمت فی شهر صفر سنه خمسین و الف من الهجره النبویه علیه افضل التحیه



